



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

۱-۸

کتاب طبی انتزاعی

- مباحثی طب
- مفردات دارویی
- بیماریها
- غلظت شناسی
- معدن شناسی
- تاریخ پزشکی
- داروسازی و صنعت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب طبی انتزاعی

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا، بی نا)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷۸	کتب طبی انتزاعی
۷۸	جلد ۱
۷۸	مشخصات کتاب
۷۸	اطهران قدیم
۷۸	جلد پنجم
۷۸	آشپزی و غذاهای طهرانی
۸۰	اصطلاحات فنی کتاب
۸۰	آبروغن:
۸۰	آبکش کردن
۸۰	از آب درآوردن:
۸۰	برنج خیس کرده:
۸۱	تنگ آب:
۸۱	تفت دادن و چرخ دادن:
۸۱	قلقلی یا سرگنجشکی:
۸۱	اشاره
۸۱	جا انداختن:
۸۱	غذائی را که پس از افزودن آخرین مواد، آنرا برای پخته شدن کامل و
۸۱	کرکره کردن:
۸۱	بار کردن:
۸۱	دم‌دادن:
۸۲	برگرداندن:
۸۲	شیره کشیدن:
۸۲	شیرین کردن:
۸۲	مقیاس مواد لازم جهت مهمانی‌ها
۸۲	در پلوه‌ها مانند پلوگوشت، پلومرغ:
۸۲	سبزی پلو کوکو ماهی:

- ۸۲ باقلاپلو:
- ۸۲ دیگر پلوه‌ها مانند:
- ۸۳ پلوه‌های سبزی‌دار مانند:
- ۸۳ قیمة لاپلو و استانبولی‌پلو:
- ۸۳ چلو خورش قیمة:
- ۸۳ چلو خورش‌های سبزی‌دار مانند:
- ۸۳ چلو خورش‌های شیرین مانند:
- ۸۳ چلو کباب:
- ۸۴ کباب‌ها:
- ۸۴ کوفته‌ها:
- ۸۴ کوفته نخودچی:
- ۸۴ آبگوشت‌ها:
- ۸۴ آبگوشت بادمجان:
- ۸۴ آبگوشت‌های شیرین مانند آبگوشت سیب:
- ۸۵ شامی‌ها:
- ۸۵ کوکوها:
- ۸۵ حلیم‌ها:
- ۸۵ حلیم بادمجان:
- ۸۵ آش‌ها:
- ۸۵ دمپخت‌ها:
- ۸۶ پلوه‌ها و دستور پختن برنج:
- ۸۶ اشاره:
- ۸۶ مرغ پلو:
- ۸۶ اشاره:
- ۸۶ دستور طبخ: ابرنج:
- ۸۶ اشاره:
- ۸۶ دستور خیس کردن برنج:
- ۸۷ علامت برنج خوب آن است:

۸۷ طریقه پختن برنج:

۸۷ مقدار مصرف برنج برای هر نفر:

۸۷ مقدار نمک برای برنج خیس نکرده:

۸۸ هنگام برداشتن برنج از روی آتش برای آبکش کردن:

۸۸ طرز دم کردن برنج:

۸۸ تهیه دم‌کنی:

۸۸ طرز پختن مرغ جهت مرغ‌پلو یا هر نوع مصرف دیگر:

۸۹ طرز کشیدن مرغ‌پلو و حاضر کردنش برای سر سفره:

۸۹ زینت سفره مرغ‌پلو:

۹۰ شاخدارپلو:

۹۰ اشاره:

۹۰ دستور طبخ:

۹۰ پاک کردن مرغ:

۹۰ زعفرانی کردن مرغ:

۹۱ آلبالوپلو با مرغ:

۹۱ اشاره:

۹۱ دستور طبخ:

۹۱ طرز تهیه آلبالو یا مربای آلبالو برای آلبالوپلو:

۹۱ طرز تهیه مرغ برای آلبالوپلو:

۹۲ طرز کشیدن آلبالوپلو:

۹۲ آلبالوپلو با گوشت:

۹۲ اشاره:

۹۲ دستور طبخ:

۹۳ طرز تهیه قیمة آلبالو پلو:

۹۳ طرز تهیه خلال:

۹۳ ادویه مخصوص آلبالوپلو:

۹۴ انواع کلم‌پلو:

۹۴ اشاره:

- ۹۴ دستور طبخ:
- ۹۴ اگر کلم پلو را با قیمه ریزه بخوانند:
- ۹۴ نوع سوم کلم پلو با کلم قمری:
- ۹۴ دستور کشیدن کلم پلو در ظرف:
- ۹۵ ته چین مرغ:
- ۹۵ اشاره:
- ۹۵ دستور طبخ:
- ۹۵ ته چین مجلسی:
- ۹۵ اشاره:
- ۹۶ دستور طبخ:
- ۹۶ ته چین گوشت:
- ۹۶ اشاره:
- ۹۶ دستور طبخ:
- ۹۶ دستور آماده کردن گوشت برای ته چین گوشت:
- ۹۷ سبزی پلو:
- ۹۷ اشاره:
- ۹۷ دستور طبخ:
- ۹۷ دستور آماده کردن سبزی، سبزی پلو:
- ۹۸ تهیه کوکو:
- ۹۸ تهیه ماهی:
- ۹۸ دستور کشیدن سبزی پلو:
- ۹۹ طبخ ماهی دودی:
- ۹۹ قیمه لا پلو:
- ۹۹ اشاره:
- ۹۹ دستور طبخ:
- ۹۹ دستور کشیدن:
- ۱۰۰ استانبولی پلو:
- ۱۰۰ اشاره:

- ۱۰۰ دستور طبخ
- ۱۰۰ لقمه پلو:
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۰ دستور طبخ: -
- ۱۰۱ دستور کشیدن:
- ۱۰۱ ماش پلو:
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ دستور طبخ: -
- ۱۰۲ باقلا پلو:
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ دستور طبخ: -
- ۱۰۲ دستور کشیدن:
- ۱۰۲ شیرین پلو:
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۳ دستور طبخ: -
- ۱۰۳ دستور کشیدن:
- ۱۰۳ ته چین اسفناج:
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ دستور طبخ: -
- ۱۰۴ دستور کشیدن:
- ۱۰۴ لوبیا پلو با لوبیاسبز:
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۴ دستور طبخ: -
- ۱۰۴ دستور کشیدن:
- ۱۰۴ لوبیا پلو با لوبیای چشم بلبلی:
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۵ دستور طبخ: -
- ۱۰۵ دستور کشیدن:
- ۱۰۵ عدس پلو:

- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ دستور طبخ:
- ۱۰۵ دستور کشیدن:
- ۱۰۵ رشته پلو:
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ دستور طبخ:
- ۱۰۶ دستور کشیدن:
- ۱۰۶ چلوها و دستور پختن برنج
- ۱۰۶ چلوخورش قیمه:
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۶ دستور طبخ:
- ۱۰۸ دستور پختن قیمه:
- ۱۰۸ تهیه سیب زمینی سرخ کرده برای قیمه:
- ۱۰۸ خورش قرمه سبزی:
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ دستور طبخ:
- ۱۰۹ خورش کنگر:
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۰۹ دستور طبخ:
- ۱۱۰ خورش ریباس:
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ دستور طبخ:
- ۱۱۰ خورش نعنا جعفری گوجه:
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ دستور طبخ:
- ۱۱۰ خورش قیمه بادمجان:
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۱ دستور طبخ:

- ۱۱۱----- طرز پوست کندن و آماده کردن بادمجان:.....
- ۱۱۱----- خورش به و سرکه شیره:.....
- ۱۱۱----- اشاره -----
- ۱۱۱----- دستور طبخ: -----
- ۱۱۱----- خورش هویج:.....
- ۱۱۲----- اشاره -----
- ۱۱۲----- دستور طبخ: -----
- ۱۱۲----- خورش لوبیا سبز:.....
- ۱۱۲----- اشاره -----
- ۱۱۲----- دستور طبخ: -----
- ۱۱۲----- دستور آماده کردن لوبیا سبز:.....
- ۱۱۲----- خورش لوبیاقرمز:.....
- ۱۱۲----- اشاره -----
- ۱۱۳----- دستور طبخ: -----
- ۱۱۳----- خورش قیمه آلو:.....
- ۱۱۳----- اشاره -----
- ۱۱۳----- دستور طبخ: -----
- ۱۱۳----- خورش آلو اسفناج:.....
- ۱۱۳----- اشاره -----
- ۱۱۳----- دستور طبخ: -----
- ۱۱۴----- خورش مستما بادمجان:.....
- ۱۱۴----- اشاره -----
- ۱۱۴----- دستور طبخ: -----
- ۱۱۴----- خورش مسما کدو:.....
- ۱۱۴----- اشاره -----
- ۱۱۴----- دستور طبخ: -----
- ۱۱۵----- خورش کدو حلوائی:.....
- ۱۱۵----- اشاره -----
- ۱۱۵----- دستور طبخ: -----

خورش فسنبجان: ۱۱۵

اشاره ۱۱۵

دستور طبخ: ۱۱۵

خورش کرفس: ۱۱۵

اشاره ۱۱۵

دستور طبخ: ۱۱۶

خورش گلپر تازه: ۱۱۶

اشاره ۱۱۶

دستور طبخ: ۱۱۶

خورش شش انداز: ۱۱۶

اشاره ۱۱۶

دستور طبخ: ۱۱۷

چلوکباب: ۱۱۷

اشاره ۱۱۷

دستور طبخ: ۱۱۷

چلوکباب حسینی: ۱۱۷

اشاره ۱۱۷

دستور طبخ: ۱۱۷

شرح و دستور پختن کباب حسینی: ۱۱۸

کبابها ۱۱۸

کباب چنجه: ۱۱۸

اشاره ۱۱۸

دستور طبخ: ۱۱۸

طرز به سیخ کشیدن کباب چنجه: ۱۲۰

کباب برگ: ۱۲۰

اشاره ۱۲۰

دستور طبخ: ۱۲۰

کباب کوبیده برای چلوکباب: ۱۲۰

- ۱۲۰ - اشاره
- ۱۲۰ - دستور طبخ:
- ۱۲۱ - کباب کوبیده بازاری:
- ۱۲۱ - اشاره
- ۱۲۱ - دستور طبخ:
- ۱۲۲ - کباب سلطانی:
- ۱۲۲ - اشاره
- ۱۲۲ - دستور طبخ:
- ۱۲۳ - کباب زعفرانی:
- ۱۲۳ - اشاره
- ۱۲۳ - دستور طبخ:
- ۱۲۳ - کباب دیگی:
- ۱۲۳ - اشاره
- ۱۲۳ - دستور پخت:
- ۱۲۴ - کباب تنوری:
- ۱۲۴ - اشاره
- ۱۲۴ - دستور طبخ:
- ۱۲۴ - مرغ کباب:
- ۱۲۴ - اشاره
- ۱۲۵ - دستور طبخ:
- ۱۲۵ - تهیه هویج شیرین کرده: [۲]
- ۱۲۵ - تهیه سیبزمینی سرخ کرده کنار مرغ:
- ۱۲۵ - بره تنوری:
- ۱۲۵ - اشاره
- ۱۲۵ - دستور طبخ:
- ۱۲۶ - نوع دیگر طبخ بره تنور:
- ۱۲۶ - بره تنوری با وسائل امروز:
- ۱۲۶ - دستور طبخ:
- ۱۲۷ - کباب بره سیخی:

۱۲۷ اشاره

۱۲۷ دستور طبخ:

۱۲۷ نوع دیگر کباب بره سیخی:

۱۲۷ دستور طبخ:

۱۲۸ کباب راسته بره:

۱۲۸ اشاره

۱۲۸ دستور طبخ:

۱۲۸ کباب جوجه:

۱۲۸ اشاره

۱۲۸ دستور طبخ:

۱۲۸ کباب مرغ سیخی:

۱۲۸ اشاره

۱۲۹ دستور طبخ:

۱۲۹ کباب جگر، دل و قلوه دنبان به انواع:

۱۲۹ اشاره

۱۲۹ دستور طبخ:

۱۲۹ پختن دل و قلوه:

۱۳۰ طریقه طبخ دنبان

۱۳۰ نوع دیگر طبخ جگر:

۱۳۰ خوراک جگر:

۱۳۰ اشاره

۱۳۰ دستور طبخ:

۱۳۰ خوراک دل و قلوه:

۱۳۰ اشاره

۱۳۱ دستور طبخ:

۱۳۱ طاس کباب:

۱۳۱ اشاره

۱۳۱ دستور طبخ:

۱۳۱----- کوفته‌ها

۱۳۱----- کوفته برنجی: -----

۱۳۱----- اشاره -----

۱۳۲----- دستور طبخ و مقدار مواد: -----

۱۳۳----- کوفته سماق: -----

۱۳۳----- اشاره -----

۱۳۳----- دستور طبخ: -----

۱۳۳----- کوفته شبت باقلا: -----

۱۳۳----- اشاره -----

۱۳۳----- دستور طبخ: -----

۱۳۳----- کوفته کاشی: -----

۱۳۳----- اشاره -----

۱۳۴----- دستور طبخ: -----

۱۳۴----- مقدار مواد برای کوفته کاشی: -----

۱۳۴----- کوفته دست بگردن: -----

۱۳۴----- اشاره -----

۱۳۴----- دستور طبخ: -----

۱۳۴----- کوفته ریزه: -----

۱۳۴----- اشاره -----

۱۳۴----- دستور طبخ: -----

۱۳۵----- مقدار مواد: -----

۱۳۵----- کوفته شامی: -----

۱۳۵----- اشاره -----

۱۳۵----- دستور طبخ: -----

۱۳۶----- قیمة ریزه آبدار: -----

۱۳۶----- اشاره -----

۱۳۶----- دستور طبخ: -----

۱۳۶----- کوفته سرگنچسکی: -----

۱۳۶----- اشاره -----

- ۱۳۶ دستور طبخ:
قرمه ۱۳۷
قرمه: ۱۳۷
اشاره ۱۳۷
دستور طبخ: ۱۳۷
موارد مصرف قرمه: ۱۳۷
یخنی: ۱۳۸
اشاره ۱۳۸
دستور طبخ: ۱۳۸
آبگوشت‌ها ۱۳۸
آبگوشت نخود لوبیا یا آبگوشت ساده: ۱۳۸
اشاره ۱۳۸
دستور طبخ: ۱۳۸
نوع دوم آبگوشت نخود لوبیا: ۱۳۹
دستور طبخ: ۱۳۹
آبگوشت نخود: ۱۳۹
اشاره ۱۳۹
دستور طبخ: ۱۴۰
آبگوشت لپه: ۱۴۰
اشاره ۱۴۰
دستور طبخ: ۱۴۰
آبگوشت نعنا جعفری: ۱۴۱
اشاره ۱۴۱
دستور طبخ: ۱۴۱
آبگوشت غوره: ۱۴۱
اشاره ۱۴۱
دستور طبخ: ۱۴۱
آبگوشت کشک و بادمجان: ۱۴۱

- ۱۴۱ - اشاره
- ۱۴۱ - دستور طبخ:
- ۱۴۲ - آبگوشت بزباش:
- ۱۴۲ - اشاره
- ۱۴۲ - دستور طبخ:
- ۱۴۲ - آبگوشت برنج یا شله بریان:
- ۱۴۲ - اشاره
- ۱۴۲ - دستور طبخ:
- ۱۴۳ - آبگوشت سیب:
- ۱۴۳ - اشاره
- ۱۴۳ - دستور طبخ:
- ۱۴۳ - آبگوشت به و سرکه شیره:
- ۱۴۳ - آبگوشت کلم قمری:
- ۱۴۳ - اشاره
- ۱۴۳ - دستور طبخ:
- ۱۴۴ - آبگوشت گندم:
- ۱۴۴ - اشاره
- ۱۴۴ - دستور طبخ:
- ۱۴۴ - آبگوشت آجیل:
- ۱۴۴ - اشاره
- ۱۴۴ - دستور طبخ:
- ۱۴۵ - آبگوشت سیر:
- ۱۴۵ - اشاره
- ۱۴۵ - دستور طبخ:
- ۱۴۵ - غذای بیمار
- ۱۴۵ - عصاره گوشت:
- ۱۴۵ - اشاره
- ۱۴۵ - دستور:
- ۱۴۶ - نخودآب:

- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ دستور طبخ:
- ۱۴۶ قیمة شوربا:
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ دستور طبخ:
- ۱۴۷ آش جوجه:
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ دستور طبخ:
- ۱۴۷ ماهیچه سیب زمینی:
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ دستور طبخ:
- ۱۴۷ آش مرغ:
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ دستور طبخ:
- ۱۴۸ آش جو:
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۸ دستور طبخ:
- ۱۴۸ ترچلوی گشنیز:
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۹ دستور طبخ:
- ۱۴۹ ترچلوی اسفناج:
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۴۹ دستور طبخ:
- ۱۴۹ ترچلوی شبت:
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۴۹ دستور طبخ:
- ۱۵۰ فرنی:
- ۱۵۰ اشاره

دستور طبخ: ۱۵۰

طرز کشیدن شیره هل: ۱۵۰

شیربرنج: ۱۵۰

اشاره: ۱۵۰

دستور طبخ: ۱۵۰

حریره بادام: ۱۵۱

اشاره: ۱۵۱

دستور طبخ: ۱۵۱

کته ماست: ۱۵۱

اشاره: ۱۵۱

دستور طبخ: ۱۵۱

شامی‌ها: ۱۵۱

کوفته شامی: ۱۵۱

اشاره: ۱۵۲

دستور طبخ: ۱۵۲

مقدار مواد: ۱۵۲

شامی لپه: ۱۵۲

اشاره: ۱۵۲

دستور طبخ: ۱۵۲

مقدار لازم: ۱۵۲

شامی گوشت: ۱۵۳

اشاره: ۱۵۳

دستور طبخ: ۱۵۳

مقدار مواد: ۱۵۳

دستور پهن کردن شامی به کف دست و روی تخته: ۱۵۳

شامی مرغ: ۱۵۳

اشاره: ۱۵۳

دستور طبخ: ۱۵۴

کوکوها: ۱۵۴

- ۱۵۴ کوکوی سبزی: اشاره
- ۱۵۴ اشاره
- ۱۵۴ دستور طبخ:
- ۱۵۴ کوکوی لوبیا سبز: اشاره
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ دستور طبخ:
- ۱۵۵ کوکو سیب زمینی: اشاره
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۵ دستور طبخ:
- ۱۵۶ کوکوی تره: اشاره
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۶ دستور طبخ:
- ۱۵۶ کوکو بادمجان: اشاره
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۶ دستور طبخ:
- ۱۵۶ کوکوی گوشت: اشاره
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۷ دستور طبخ:
- ۱۵۷ نیمرو- خاگینه: اشاره
- ۱۵۷ نیمروی ساده: اشاره
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۷ دستور طبخ:
- ۱۵۸ نیمروی خرما: اشاره
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ دستور طبخ:
- ۱۵۸ نیمروی قرمه: اشاره
- ۱۵۸ اشاره
- ۱۵۸ دستور طبخ:

۱۵۸ خایه‌گینه - خاگینه:

۱۵۸ اشاره

۱۵۸ دستور طبخ:

۱۵۹ خاگینه گوجه‌فرنگی:

۱۵۹ اشاره

۱۵۹ دستور طبخ:

۱۵۹ تخم‌مرغ نیم‌بند:

۱۵۹ تخم‌مرغ و سیب‌زمینی:

۱۶۰ حلیم‌ها

۱۶۰ حلیم بادمجان:

۱۶۰ اشاره

۱۶۰ دستور طبخ:

۱۶۰ حلیم بادمجان نوع دوم:

۱۶۱ مقدار لازم:

۱۶۱ حلیم گوشت:

۱۶۱ اشاره

۱۶۱ دستور طبخ:

۱۶۱ حلیم بوقلمون:

۱۶۱ اشاره

۱۶۲ دستور طبخ:

۱۶۲ آش‌ها

۱۶۲ آش رشته:

۱۶۲ اشاره

۱۶۲ دستور طبخ:

۱۶۲ مقدار مواد:

۱۶۳ آش جو:

۱۶۳ اشاره

۱۶۳ دستور طبخ:

۱۶۳ آش شله‌قلمکار:

۱۶۳ اشاره

۱۶۳ دستور طبخ:

۱۶۴ آش ماست، آش آبغوره:

۱۶۴ اشاره

۱۶۴ دستور طبخ:

۱۶۴ آش سماق، آش انار:

۱۶۴ اشاره

۱۶۴ دستور طبخ:

۱۶۵ آش ساک:

۱۶۵ اشاره

۱۶۵ دستور طبخ:

۱۶۵ آش گندم:

۱۶۵ اشاره

۱۶۵ دستور طبخ:

۱۶۶ آش کلم:

۱۶۶ اشاره

۱۶۶ دستور طبخ:

۱۶۶ مقدار لازم برای کلیه آشه‌های بنشین‌دار:

۱۶۶ بورانی

۱۶۶ بورانی اسفناج:

۱۶۶ اشاره

۱۶۷ دستور طبخ:

۱۶۷ نرگسی:

۱۶۷ اشاره

۱۶۷ دستور طبخ:

۱۶۷ دل‌مه‌ها

۱۶۷ دل‌مه برگ مو:

۱۶۷ اشاره

دستور طبخ: ۱۶۷

نوع برگ مو و دستور پیچیدن آن: ۱۶۸

مقدار مواد برای پنج نفر: ۱۶۸

دلمه کلم: ۱۶۸

اشاره - ۱۶۸

دستور طبخ: ۱۶۹

دلمه گوجه‌فرنگی و فلفل: ۱۶۹

اشاره - ۱۶۹

دستور طبخ: ۱۶۹

مقدار لازم: ۱۷۰

دلمه بادمجان: ۱۷۰

اشاره - ۱۷۰

دستور طبخ: ۱۷۰

کنه و دمی ۱۷۱

کنه: ۱۷۱

دمپخت باقلا: ۱۷۱

اشاره - ۱۷۱

دستور طبخ: ۱۷۱

دمی بلغور: [۶] ۱۷۲

اشاره - ۱۷۲

دستور طبخ: ۱۷۲

دمی ماش: ۱۷۲

اشاره - ۱۷۳

دستور طبخ: ۱۷۳

دمی عدس: ۱۷۳

اشاره - ۱۷۳

دستور طبخ: ۱۷۳

دمی لوبیا چشم‌بلبلی: ۱۷۴

اشاره - ۱۷۴

دستور طبخ: ----- ۱۷۴

دمی گوجه‌فرنگی با پلو استانبولی: ----- ۱۷۴

اشاره ----- ۱۷۴

دستور طبخ: ----- ۱۷۴

دمی اسفناج: ----- ۱۷۵

اشاره ----- ۱۷۵

دستور طبخ: ----- ۱۷۵

دمی رشته: ----- ۱۷۵

اشاره ----- ۱۷۵

دستور طبخ: ----- ۱۷۵

مقدار مواد: ----- ۱۷۵

غذاهای ساخته شده از بادمجان و کدو ----- ۱۷۶

کشک بادمجان: ----- ۱۷۶

اشاره ----- ۱۷۶

دستور طبخ: ----- ۱۷۶

کدو سرخ کرده: ----- ۱۷۶

اشاره ----- ۱۷۶

دستور طبخ: ----- ۱۷۶

بادمجان روریگی: ----- ۱۷۷

اشاره ----- ۱۷۷

دستور طبخ: ----- ۱۷۷

یتیمچه بادمجان: ----- ۱۷۷

اشاره ----- ۱۷۷

دستور طبخ: ----- ۱۷۷

قلیه کدو: ----- ۱۷۷

اشاره ----- ۱۷۷

دستور طبخ: ----- ۱۷۷

قلیه کدو حلوائی: ----- ۱۷۸

۱۷۸ اشاره

۱۷۸ دستور طبخ:

۱۷۸ مقدار مواد:

۱۷۸ اشکنه‌ها

۱۷۸ اشکنه شنبلیله:

۱۷۸ اشاره

۱۷۸ دستور طبخ:

۱۷۸ مقدار مواد:

۱۷۹ کله‌جوش (کال‌جوش):

۱۷۹ اشاره

۱۷۹ دستور طبخ:

۱۷۹ مقدار مواد:

۱۸۰ اشکنه چنگال:

۱۸۰ غذای زانو

۱۸۰ کاجچی:

۱۸۰ اشاره

۱۸۰ دستور طبخ:

۱۸۱ دهان‌گیره دامادها

۱۸۱ حلوی‌ای آرد گندم:

۱۸۱ اشاره

۱۸۱ دستور طبخ:

۱۸۱ تر‌حلوا:

۱۸۱ کله‌پاچه - سیرابی

۱۸۲ کله‌پاچه:

۱۸۲ اشاره

۱۸۲ دستور طبخ:

۱۸۲ سیرابی:

۱۸۲ اشاره

۱۸۲ دستور طبخ:

- ۱۸۳ ----- غذاهای حاضری یا قاتق فقرا
- ۱۸۴ ----- پس‌غذائی و تفننی‌ها
- ۱۸۴ ----- یخ‌دربهشت:
- ۱۸۴ ----- اشاره
- ۱۸۴ ----- دستور طبخ:
- ۱۸۵ ----- مقدار مواد:
- ۱۸۵ ----- لرزاتک:
- ۱۸۵ ----- اشاره
- ۱۸۵ ----- دستور طبخ:
- ۱۸۵ ----- و اینک دستور ترشی گرفتن نشاسته:
- ۱۸۶ ----- علامت نشاسته خوب:
- ۱۸۶ ----- مقدار مواد:
- ۱۸۶ ----- رویخی:
- ۱۸۶ ----- اشاره
- ۱۸۶ ----- دستور طبخ:
- ۱۸۶ ----- هل و گلاب:
- ۱۸۶ ----- اشاره
- ۱۸۷ ----- دستور طبخ:
- ۱۸۷ ----- شربت‌ها و افشردها
- ۱۸۷ ----- شربت ساده:
- ۱۸۸ ----- سکنجبین:
- ۱۸۸ ----- شربت آلبالو:
- ۱۸۸ ----- شربت به‌لیمو:
- ۱۸۹ ----- شربت بهارنارنج:
- ۱۸۹ ----- شربت ریاس:
- ۱۸۹ ----- شربت گل سرخ:
- ۱۹۰ ----- مرباها
- ۱۹۰ ----- اشاره

۱۹۰ مربای هویج:

۱۹۰ مربای به:

۱۹۰ مربای آلبالو:

۱۹۱ مربای گیلاس:

۱۹۱ مربای زرشک:

۱۹۱ مربای تمشک:

۱۹۱ مربای سیب:

۱۹۲ مربای انجیر:

۱۹۲ مربای شاه‌توت:

۱۹۲ مربای کدو تنبل:

۱۹۲ دستورات کلی برای تهیه مربا:

۱۹۳ ترشیجات -

۱۹۳ ترشی هفت‌بیجار:

۱۹۳ اشاره

۱۹۳ دستور تهیه:

۱۹۴ مقدار مواد:

۱۹۴ ترشی لیته:

۱۹۴ اشاره

۱۹۴ دستور تهیه:

۱۹۵ مقدار مواد:

۱۹۵ لیته ترشی بی‌سبزی:

۱۹۵ اشاره

۱۹۵ مقدار مواد:

۱۹۵ ترشی بادمجان:

۱۹۵ اشاره

۱۹۵ دستور تهیه:

۱۹۶ ترشی بادمجان ساده:

۱۹۶ پیازترشی:

۱۹۶ اشاره

- دستور تهیه: ۱۹۶
- سیب‌زمینی ترشی: ۱۹۶
- خیار ترشی: ۱۹۶
- ترشی کلم: ۱۹۷
- ترشی گل کلم: ۱۹۷
- فلفل ترشی: ۱۹۷
- سیر ترشی: ۱۹۷
- ترشی هویج: ۱۹۷
- زالزالک ترشی: ۱۹۷
- گوجه‌فرنگی ترشی: ۱۹۸
- دستور کلی برای تهیه هر نوع ترشی: ۱۹۸
- خواص خوراکیها [۹] ۱۹۸
- آب طریق استفاده و شناخت منافع و مضار آن ۱۹۸
- آب آهن معالج امراض: جماع، شهوت، احشاً و امعاء، معده، جراحات شکم و روده، اسهال، هیضه، بواسیر، طحال، ادرار، مقعد، گزیدگی سگ، رنگ زردی، خفقان، جگر، حیض، سستی ۱۹۹
- آب خاکستر معالج امراض: قی و غثیان، اسهال، تهوع، زخم معده، بیماری‌های عصبی، فلج ۱۹۹
- آب شیر معالج امراض: سموم روده، جوش‌ها، هیجان و اضطراب و مالیخولیا، خارش، زبان و حلق و گلو، امور شهوانی ۲۰۰
- آب غسل معالج امراض: قی و غثیان، سموم، معده، حیض، جماع، بلغم و رطوبت، ضعف و نقاهت ۲۰۰
- آب گوشت معالج امراض: قلب و روح، امور جنسی، ضعف و سستی و پری خون، نقاهت و ناتوانی ۲۰۱
- آب گوگرد معالج امراض: پوست، جوشها، شیش، مفاصل، بادها، طحال، جگر، زانو، استخوان، اعصاب، جراحات معده، چشم، قلب، مغز، دماغ، باء، قولنج، مالیخولیا ۲۰۱
- آب میوه علاج امراض: التهاب، طحال، مغز، قلب، عفونت، دلهره، تشویش، معده، یرقان، ضعف جگر، تب ۲۰۱
- آلویبخارا یا گوجه برغانی معالج امراض: خشکی و سفتی شکم، خارش، سینه و سرفه، شش، معده، قی، لوزتین، دندان، کرم معده، نور چشم، تشنگی ۲۰۲
- آلوبالو- گیلان علاج امراض: فشارخون، قی و غثیان، خون و صفرا، خشکی مزاج، کرم و انگل، ضعف باء، سنگ کلیه ۲۰۲
- آهو علاج امراض: عصبانی، خفقان، ریزش مو، آزار حشرات، حیض و خونریزی، شکم‌درد ۲۰۳
- ابریشم معالج امراض: ثقل و گیر، معده، احشاً، رنگ رو، آب‌ریزش چشم، ضعف و خارش چشم، شیش ۲۰۳
- اردک معالج امراض: مثانه، خون، صدا، معده، هضم، زگیل، خنازیر، خنایق، سینه، لاغری، پیچش، لک سفید چشم ۲۰۴
- ارده علاج امراض: خشکی اعضاء و اندام، جوش و دمل، لاغری، نعوظ، سفتی عضلات ۲۰۴
- اسفناج معالج امراض: شش و سینه، سل، تب، التهاب، سنگ مثانه، امراض حاره، مفاصل، دمل، جوش و بثور ۲۰۵
- اسطوخودوس معالج امراض: دل و دماغ، احشاء و امعاء، سرفه و نزله، بلغم، معده، شهوت، مفاصل و نقرس ۲۰۵

- اسفند علاج امراض: باد معده، بول و حیض، بی‌حسی آلت، اخلاط، سستی عضلات و اندام، شکم‌درد، فلج، فراموشی ۲۰۶
- امروء- گلابی علاج امراض: غلظت خون، هیضه، فشار خون، قلب و معده، سستی نزلات ۲۰۷
- انار علاج امراض: بدی رنگ، پیوست، معده و مزاج، کبد، قلب، سینه، مقعد و فرج، خارش و حکه ۲۰۸
- انجیر علاج امراض: ضعف اعصاب، خشکی مزاج، کبد و قلب، تشنگی، عرق، لاغری، ورم، طحال، بواسیر، امور جنسی ۲۱۰
- انگور علاج امراض: جگر و طحال، خشکی مزاج، استسقا، تب‌های عفونی، باد شکم، ضعف چشم، خشکی عضلات ۲۱۲
- بابونه معالج امراض: مقعد، مثانه، طحال، سودا و بلغم، تنگ نفس، حیض، شهوت و جماع، عروق و عضلات ۲۱۲
- بادام تلخ علاج امراض: ورم سینه، تنگ نفس، جگر و طحال، دل‌پیچه، حیض، جوش و بثور، درد سر، مستی ۲۱۳
- بادام شیرین علاج امراض: خشکی مزاج، سوزش بول، لاغری، خشکی سینه، منی، دل‌پیچه، سرفه، معده ۲۱۴
- بادنجان معالج امراض: بدبوئی زیر بغل، رطوبات، ترشح فرج، بواسیر، رنگ رخسار، عرق، مقعد، لک و پیس ۲۱۵
- باقلی علاج امراض: زردی رنگ، بول و حیض، حمل و آبستنی، سقط جنین، جوش و کورک، خنازیر، ضرب‌خوردگی ۲۱۶
- بادیان- رازیانه علاج امراض: شاش‌بند، حیض، جگر، طحال، سینه، چشم، نفخ و گاز، روده، زهرا، گزیدگی‌ها، ترس و وحشت ۲۱۶
- برف علاج امراض: چسبیدگی زالو، خون‌دماغ، کرم معده، خارش، حرارت معده ... با طبیعت سرد و خشک ۲۱۷
- برنج معالج امراض: پیچش و اسهال، خونریزی رحم، مثانه، حرارت و تشنگی «زورپیچ» شکم، بام و منی، جراحات ۲۱۷
- بز علاج امراض: زخم روده، نقرس، جرب، درد و ورم، جوش‌های آبدار، یرقان، جنین ۲۱۸
- بلدرچین- کرک علاج امراض: امور مجامعت، بام و منی، صرع، سم، لک چشم، لک و پیس، خال پوست، کندی زبان ۲۲۰
- بلوط معالج امراض: زخم روده، خون‌دماغ، اسهال کهنه، زخم روده، خفقان، حیض، رحم، غثیان، سیلان منی، جماع، پوست ... تقطیر بول ۲۲۰
- بنفشه معالج امراض: عطش، فشار خون، قلب‌گرفتگی، سینه‌درد و زکام، تب‌ها، سموم، خشکی بینی، دمل، مفاصل، اعصاب و عضلات ۲۲۱
- به- بهی علاج امراض: معده، قلب و دماغ، اعضاء و اعصاب، شهوت و جماع، وسواس و خیالات، کسالت و بی‌حوصلگی ۲۲۲
- بید معالج امراض: قی و اسهال، خفقان قلب، دل و دماغ، سموم دندان و لثه، خونریزی رحم، تب‌ها ۲۲۴
- بیدمشک علاج امراض: قلب، تشنگی، رطوبت و بلغم، خونریزی، خون‌دماغ، زگیل و جوش، ورم اعضاء، غش و جنون ۲۲۴
- پاچه معالج امراض: بواسیر، خشکی، سرفه و سینه، شقاق، لاغری، شکستگی، دل‌پیچه و اسهال، معده، ضعف دماغ، خنازیر ۲۲۵
- پر طیور معالج امراض: خون‌ریزی، زخم‌ها، خون‌دماغ ۲۲۶
- پسته معالج امراض: ضعف بدن، گزیدگی، سرفه مزمن، ضعف قلب، خفقان قلب، یرقان، طحال، کلیه ۲۲۶
- پشم علاج امراض: سرفه، سینه‌درد، زخم دهان، دردهای دست و پا، نقرس، مقعد، ورم ۲۲۷
- پنبه علاج امراض: قلب‌گرفتگی، سکر و مستی، فکر و خیال، وسواس، حکه و خارش، اسهال، خلط سینه ۲۲۷
- پنیر علاج امراض: لک و پیس، دمل، خارش تن و فرج، تب‌دق، سودا، وسواس و خیالات ۲۲۸
- پنیرک- یاخیر- یاخیری علاج امراض: روده و معده، بول، صدا، طحال، یرقان، درد پشت، ورم، شکستگی ۲۲۹
- پنیرمایه معالج امراض: خون‌دماغ، اسهال، خونریزی معده، درد شکم، پوست ۲۲۹
- پوست معالج امراض: شکستگی، درد و ورم اعضاء، زهر و نیش‌گزنده، خشکی و خارش، سرسام، زخم سرطان، تب‌ها ۲۲۹

- ۲۳۰ پونه علاج امراض: طفل مرده در شکم، حیض، سینه و معده، گزیدگی، یرقان، باد، استسقا، قی و غثیان، درد و الم، بدرنگی پوست، خارش
- ۲۳۱ پیاز معالج امراض: معده، بول و حیض، شهوت و غضب، سموم، اخلاط لزج، یرقان، طحال، هضم، جوش و کورک، آب‌ریزش چشم
- ۲۳۲ پیه علاج امراض: مفاصل، جراحات، مورخستگی، نور چشم، زبری و خراش
- ۲۳۲ تخم کنگر علاج امراض: ضعف و لاغری، خشکی و خشونت، سوزش بول، حلق و مری، ضعف مقاربت، زخم و جراحات
- ۲۳۳ تخم‌مرغ معالج امراض: شهوت و بام، جراحات، معده و روده، مثانه، خونریزی داخلی، زکام و سینه‌درد، ضعف، اسهال، مقعد و بواسیر، لک و بدرنگی پوست
- ۲۳۴ ترب علاج امراض: باد و گاز، بدی رنگ رخسار، ریزش مو، روده و معده، سفتی و سنگینی مزاج، گزیدگی حشرات، سنگ مثانه
- ۲۳۶ ترخون علاج امراض: معده و روده، خلط و لیزابه، بام، سینه، بوی دهان
- ۲۳۶ تره علاج امراض: بواسیر، درد سینه، قولنج، لیزابه رحم، جوش و خارش، گزیدگی، درد گوش، خون‌دماغ
- ۲۳۷ تره تیزک علاج امراض: امور جنسی، زخم و جراحات، جگر و طحال، ترکیدگی و خشکی ناخن، شهوت و منی، گیر و ثقل
- ۲۳۸ تریاک معالج امراض: عفونت، اسهال، زخم معده و روده، سرفه، تنگ‌نفس، زکام و نزله، شهوت و غضب، دردها
- ۲۳۹ تمره‌ندی علاج امراض: اخلاط سینه، تب و عطش، سوزش و خشکی، دل‌گرفتگی، سستی عضلات، دمل
- ۲۳۹ تنباکو دانستنی‌های درباره توتون و تنباکو، شناخت تب و سلامتی، منافع و مضار
- ۲۴۰ ثعلب علاج امراض: سردی مزاج، اعصاب، منی، موی سر، فلج و لقوه، جماع، حمل
- ۲۴۰ جعفری علاج امراض: ادرار و حیض، بام، هضم، عطش، چشم‌درد، سردرد، جوش و کورک، ضعف بام، زکام
- ۲۴۱ جگر- کبد علاج امراض: پوست، درد جگر، زخم امعاء
- ۲۴۱ جو علاج امراض: فشار خون، تشنگی، التهاب، قی، خارش، تب، سل، دق، سرفه، اسهال
- ۲۴۲ چای علاج امراض: ضعف هاضمه، درد بواسیر، کم‌خونی، شناخت بیماری
- ۲۴۳ چنار علاج امراض: پوست، ورم زانو، ورم چشم، درد دندان، جای نیش، لک و پیس، خشکی، خون‌دماغ
- ۲۴۳ حصیر علاج امراض: کرم معده، بیحسی عضو، زگیل، کزاز
- ۲۴۳ حنا معالج امراض: کچی ناخن، جذام، یرقان، طحال، سنگ کلیه و مثانه، آبله، جرب، مقعد و فرج، باد فتق، درد شقیقه
- ۲۴۵ خاک علاج امراض: قلب و روح، ورم‌ها، کچلی، ترس و التهاب، خفقان، گیر و بستگی شکم، خشکی پوست
- ۲۴۵ خارخسک علاج امراض: ضعف بام، درد مثانه، سنگ کلیه، فلج و لقوه، کرم، یبوست، زخم و جوش، دهان و دندان
- ۲۴۶ خاکشیر علاج امراض: هاضمه، نعوظ، حصیه، خارش، بدی رنگ پوست، گرفتگی صدا، سموم، جراحی سینه، نقرس
- ۲۴۶ خرب زه معالج امراض: بول و شیر و عرق، پوست، هضم، چشم، نزله، سنگ کلیه، غثیان، جوش‌ها، نعوظ، مثانه
- ۲۴۷ خردل علاج امراض: رطوبات، گیر و سده، امراض دماغ، سنگ کلیه، جگر و طحال، خشکی، مفاصل، موی ریخته
- ۲۴۹ خُرفه معالج امراض: تشنگی، خون‌ریزی، تب، ورم، سردرد، سوختگی، زخم سر، بی‌حسی، درد چشم، جرب و حکه، روده، زگیل
- ۲۴۹ خرما علاج امراض: درد کمر، تب، سنگ کلیه، اسهال، چاقی، تقویت بام
- ۲۵۰ خشخاش علاج امراض: ضعف جگر، مثانه، کلیه، منی، بیخوابی، لاغری، اسهال کهنه، سرفه، سینه‌درد، التهاب، باد سرخ

- ۲۵۱ ----- خطمی علاج امراض: روده، مقعد، قولنج، اسهال، خونریزی، سرفه، زخم، خنازیر، کزاز، دمل، ورم، مفاصل، هوام و حشرات
- ۲۵۲ ----- خمیرترش علاج امراض: جلای پوست، دمل، خماری، تشنگی، تب و التهاب، اسهال، هاضمه، باء
- ۲۵۳ ----- خیار علاج امراض: ناراحتی روده، خون و صفرا، یرقان، تب، درد سر، سخت‌زائی، هم و غم، شش و روده
- ۲۵۴ ----- خیار چنبر علاج امراض: نفخ و باد شکم، گیر معده، بول بسته، التهاب، درد معده و روده، کلیه و مثانه
- ۲۵۴ ----- دارچین علاج امراض: عفونت، باصره، نزله، سرفه، عطش، قلب، ترس، هاضمه، مالیخولیا، مغز و کبد
- ۲۵۶ ----- دل - دل گوسفند علاج امراض: شبکوری، سستی عضلات، دل و مغز، شکم و امعاء
- ۲۵۶ ----- دنبه معالج امراض: اعصاب و عضلات، خشک و کوفتگی، هضم و اشتها، جهیدن اعضاء
- ۲۵۶ ----- دوغ علاج امراض: فشار خون، زهر و سم، معده، اسهال، تب دق، تشنگی، غش و ضعف
- ۲۵۷ ----- رز - درخت انگور علاج امراض: بی‌اشتهایی، تنگ‌نفس، قی و غثیان، خفقان قلب، زخم روده، التهاب، بواسیر، اعصاب
- ۲۵۸ ----- روغن خوردن - روغن حیوانی علاج امراض: سم‌خورده، خشکی پوست، حلق و گلو، سرفه، طحال، کلیه، شاش‌بند، دل پیچه، اسهال
- ۲۵۹ ----- روناس علاج امراض: حیض و شیر و عرق، سقط جنین، سستی اعضاء، درد ورک، عرق النساء، کبد و طحال
- ۲۵۹ ----- ریباس علاج امراض: جگر و احشاء، قی و غثیان، خون، صفرا، مستی و خمار، خفقان، ترس و دلهره، مالیخولیا، اسهال
- ۲۶۰ ----- ریحان علاج امراض: دل و دماغ، معده، جماع، نعوظ، حیض، عرق، عطسه، ورم، قلب، غش، سنگ مثانه
- ۲۶۰ ----- زاج علاج امراض: ورمهای سفت‌شده، جرب و سودا، خارش فرج و مقعد، جراحات و عفونت، خونریزی، خون‌دماغ
- ۲۶۱ ----- زردآلو علاج امراض: کرم و قبض شکم، التهاب، خون و صفرا، تب گرم، برص و لک و پیس، سنگ کلیه
- ۲۶۲ ----- زردچوبه علاج امراض: یرقان، استسقا، خارش و زخم، نور چشم، درد دندان
- ۲۶۲ ----- زرشک معالج امراض: قلب و جگر، معده، هضم، احشاء و امعاء، ورمها، ضعف اشتها، قبض و بستگی، خفقان قلب، غثیان
- ۲۶۳ ----- زعفران علاج امراض: بیهوشی و کم‌حواسی، عفونت، بستگی بول، شهوت و جماع، ثقل و گیر، طحال و جگر، زایمان، سنگ کلیه، رحم و مقعد، آب‌ریزش
- ۲۶۴ ----- زفت علاج امراض: خون‌مردگی، ضرب‌دیدگی، سینه و حلق، لک ناخن، لک و پیس، شقاق و ترک، مقعد و فرج، زالو، جراحات دهان
- ۲۶۵ ----- زنجبیل علاج امراض: ذهن و حافظه، بادها، معده، جگر، حلق و دماغ، لقوه، مفاصل، تقطیر بول، یرقان، اسهال
- ۲۶۶ ----- زیتون علاج امراض: لاغری، بیخوابی، شوره سر، سوختگی، لک ناخن، سینه و شش، امور جنسی، سفلیس
- ۲۶۸ ----- زیره معالج امراض: نفخ و گاز، آروغ، شکم‌درد، گل و ذغال خوردن، طحال، تنگ‌نفس
- ۲۶۹ ----- سیوس گندم - سیوس معالج امراض: سرفه، خشکی سینه، درد پستان، ورم، گزیدگی مار و عقرب، مفاصل، زکام، شپش
- ۲۶۹ ----- سیستان معالج امراض: سینه و حلق، سرفه خشک، عطش، سوزش بول، خشکی حلق، گرفتگی صدا، زخم روده، تبها، دمل
- ۲۷۰ ----- سدر علاج امراض: زخم روده و معده، خونریزی داخل، استسقا، سپرز، ریزش مو، اعصاب و عضلات، ورم‌ها
- ۲۷۰ ----- سرکه علاج امراض: درد اعضاء، اخلاط مضر، هضم، اشتها، طحال، صفرا، تنگی نفس، سموم، انعقاد خون
- ۲۷۲ ----- سرو علاج امراض: شاش‌بند، مثانه، جراحات، رطوبات، لک و پیس، لک ناخن
- ۲۷۳ ----- سریش علاج امراض: بادها، باء، مقعد، سنگ کلیه، حیض، جراحات، درد پهلو، سفتی و یبوست مزاج
- ۲۷۴ ----- سریشم (زله) علاج امراض: خونریزی سینه، ورم زخم، خارش و خشکی، زبری پوست، برص و لک و پیس

- ۲۷۴ ----- سعد علاج امراض: عرق عفونت، سنگ کلیه، زهر و نیش، قلب و خفقان، صداع، هاضمه، سردرد، بواسیر، مقعد
- ۲۷۵ ----- سقر علاج امراض: جراحات باطنی، خشکی پوست، شکستگی و ضربدیدگی، خفقان، سرفه، کجی ناخن، مقعد و فرج
- ۲۷۶ ----- سماق علاج امراض: اسهال کهنه، معده و شکم، امعاء و احشاء، خونریزی داخلی و خارج، لثه و دندان، جوش و خارش، چرک گوش
- ۲۷۷ ----- سمنو علاج امراض: کم‌خونی، لاغری، مالیخولیا، سرفه خشک، درد سینه، تبهای مخلوط
- ۲۷۷ ----- سنبل طیب علاج امراض: بول و حیض، بواسیر، معده، نفخ و باد، اشتها، غثیان، خفقان، قرمزی چشم
- ۲۷۸ ----- سنجد علاج امراض: صفرا، استسقا، فلج، کزاز، درد مفاصل، سستی اعضا، ریزش و سستی مو، معده
- ۲۷۸ ----- سیاهدانه- شونیز علاج امراض: خلط سینه، قولنج و شکم‌درد، درد سینه، سرفه، قی، استسقا، یرقان، زردی، طحال، بدرنگی پوست
- ۲۸۰ ----- سیب علاج امراض: قلب و دماغ، خفقان، تنگ‌نفس، غش و ضعف، عطش، سرفه خشک
- ۲۸۱ ----- سیر علاج امراض: حیض و عرق، مفاصل، خون، باد و گاز، درد پهلو، شهوت و جماع، تبهای کهنه، زخم معده، درد مقعد
- ۲۸۲ ----- شاهتره علاج امراض: خون و صفرا، معده، تب کهنه، غثیان، خلط و کثافات، حکه و خارش، پوست، یرقان، دهان و زبان، گزیدگی
- ۲۸۲ ----- شاهدانه- بنگ علاج امراض: فکر و حواس، کندی ذهن و حماقت، کسالت و خستگی، درد گوش، ورم
- ۲۸۳ ----- شبت (شوید) علاج امراض: هاضمه، بلغم، سکسکه، حیض، شیر، دستگاه تناسل، آلت و رحم، نفخ شکم
- ۲۸۴ ----- شبدر علاج امراض: خشکی و بیبوست مزاج، سموم، استسقا، مثانه، جراحات، درد مفاصل، اسهال، معده و پهلو
- ۲۸۵ ----- شتر علاج امراض: امور جنسی، سرفه و زکام، جگر و طحال، عضلات، فلج، جوش و جراحات، لک و پیس، خون‌دماغ
- ۲۸۶ ----- شراب علاج امراض: بدبوئی، سردرد، هضم، عصب، وحشت و هراس، اعصاب، زخم روده، تب، ضعف مزاج
- ۲۸۷ ----- شش- جگر سفید علاج امراض: ورم چشم، لک چشم، ورم پا، زگیل، زخم روده، ناراحتی پوست
- ۲۸۸ ----- شقاقل علاج امراض: نفخ و باد معده، پشت و کمر، مثانه، روح
- ۲۸۸ ----- شکر علاج امراض: سرفه، سینه‌درد، التهاب معده، باد و نفخ شکم، خون و مثانه
- ۲۸۸ ----- شکر تغار علاج امراض: خشکی مزاج، درد سینه، حلق و گلو، سرفه، صدا و آواز
- ۲۸۹ ----- شلغم معالج امراض: شهوت و جماع، سنگ کلیه، طحال، شاش‌بند، احشاء و امعاء، نفرس، شقاق
- ۲۸۹ ----- شمشاد علاج امراض: مفاصل، مقعد، معده، آب‌ریزش دهان، لک و پیس، بدرنگی پوست، دل و دماغ، احشاء
- ۲۹۰ ----- شنبلیله علاج امراض: ضعف قوای جنسی، حیض، درد سینه، سرفه، بواسیر، تنگ‌نفس، جنین و رحم
- ۲۹۱ ----- شیر علاج امراض: بستگی شکم، اسهال، هضم، فکر و دماغ، خشکی، حکه و خارش، جذام، تب، سل و ریه
- ۲۹۲ ----- شیر خشت علاج امراض: کام و دهان، خشکی مزاج، سرفه و تب، خشکی پوست، کبد، معده
- ۲۹۳ ----- شیره علاج امراض: سینه و شش، خشکی مزاج، حصیه و آبله، صفرا
- ۲۹۳ ----- صابون علاج امراض: جوش و کورک، حیض، دمل، درد زانو، عرق النساء، درد مفاصل مزمن، زخم سر، بستگی شکم و قولنج
- ۲۹۴ ----- صدف علاج امراض: سنگ کلیه، شاش‌بند، لک و پیس، کرم معده، خلط فاسد، زهر رتیل و سموم، تنگ‌نفس
- ۲۹۴ ----- طباشیر علاج امراض: اسهال خونی، خفقان قلب، ضعف و غش، تبهای تند، دانه‌ها و جوش و بثور، ترس و التهاب

- ۲۹۴ ظنbian معالغ امراض: سردرد، درد شقیقه، تنگ‌نفس، فلج و لقوه، سستی و ضعف، حیض
- ۲۹۵ عدس معالغ امراض: تب، نفخ، خناق، جراحات، معده، سرفه و درد سینه، ترک مقعد و فرج، ورم پستان
- ۲۹۶ غسل معالغ امراض: اخلاط لرج، نفخ شکم، سردرد، درد ورم، سرفه، جماع و نعوظ، فلج و لقوه
- ۲۹۷ عناب علاج امراض: اخلاط، سینه و حلق، فشار خون، کلیه و مثانه، جگر، مقعد، سوزش و خارش، خوره، شکستگی
- ۲۹۸ عود معالغ امراض: ضعف معده، گیر و بستگی اندرون، اعصاب، احشاء و امعاء، بول، هضم، تنگ‌نفس، خفقان
- ۲۹۹ غوره علاج امراض: حرارت، فشار خون، صفرا و بلغم، خستگی، بد بوئی دهان، دانه‌های خارش‌دار، التهاب، اسهال
- ۳۰۰ فلفل علاج امراض: بدی هضم، پوست، احشاء، باد روده و شکم، بآ و خون، تقطیر بول، عصبانیت، ضعف اعصاب
- ۳۰۱ فندق علاج امراض: مغز و فکر، نعوظ، سینه، طپش قلب، ترس و هول، لاغری، رنگ مو، اسهال جگر، سرفه
- ۳۰۱ قارچ علاج امراض: ضعف چشم، اسهال، دل پیچه، درد روده، ورم بیضه، برآمدگی ناف، نطفه، فلج و سکنه
- ۳۰۲ قرقاول علاج امراض: فهم و فکر، وسواس و خیالات، آب‌ریزش چشم، زخم و جراحات، لک و پیس، بدرنگی حامله، کمی حافظه و فراموشی
- ۳۰۲ قند- نبات- شکر- نی‌شکر علاج امراض: سینه و شش، پوست، سرفه، لاغری و خشکی یبوست، دید چشم، جوش و دانه، زکام
- ۳۰۳ قهوه علاج امراض: حصبه، خارش، صفرا، فشار خون، ضعف معده، اسهال
- ۳۰۴ کاج معالغ امراض: دل پیچه، اسهال، ضرب‌دیدگی، خون‌دماغ، زخم‌های بد، جوش و زخم کچلی، رحم و مقعد، بول و حیض
- ۳۰۵ کاسنی علاج امراض: خون و تشنگی، گیر و سده، مجرای بول، یرقان، ثقل مزاج، عفونت و رطوبت
- ۳۰۶ کافور معالغ امراض: خون‌دماغ، التهاب، زخم ریه، غصه و دق، اسهال، خونریزی داخلی
- ۳۰۷ کاه معالغ امراض: سرمازدگی، ورم، سستی، پوست، زخم ساق، دمل و دماغ و فکر، غش
- ۳۰۷ کاهو علاج امراض: حیض، نور چشم، برص و لک و پیس، گزندگان خمار و مستی، اعصاب و اندام، مالیخولیا
- ۳۰۸ کباب علاج امراض: ضعف بدن، ضعف فکر و مغز، ضعف معده
- ۳۰۸ کبوتر علاج امراض: پشت و منی، فلج و لقوه، رعشه و سستی، ورم شکم، جراحی سر، جوش و خارش، درد پهلوی، مفاصل
- ۳۱۰ کنیرا علاج امراض: چشم‌درد، سینه و شش، ورم‌های داخلی، خونریزی، سرفه و خشکی گلو، روده، کلیه و مثانه
- ۳۱۰ کدو علاج امراض: جنون و خیالات، عرق و بول، تشنگی، زیادی خون، صفرا، روده و کلیه، سرفه، خشکی مزاج
- ۳۱۱ کرچک علاج امراض: ثقل و گیر معده، عروق و اعضاء، حیض، سردی، نقرس، مفاصل، باد سرخ، ورم چشم
- ۳۱۳ کشک معالغ امراض: ریزش مو، مقعد، بواسیر، کزاز، خون‌دماغ
- ۳۱۳ کرفس علاج امراض: حیض و جنین، جماع، لاغری، گیرهای شکم، بآ و منی، حصبه، درد و رگ، تب و لرز
- ۳۱۴ کلم قمری یا قنبیط علاج امراض: سستی عمل مقاربت، ضعف دماغ، درد مفاصل، سرفه مزمن، درد کمر و زانو
- ۳۱۴ کله علاج امراض: جماع، لاغری، کلیه و مثانه، جنون، درد سر، پوست، معده و هاضمه، بیخوابی
- ۳۱۵ کنجد علاج امراض: سینه و صدا، نفخ و ثقل، معده، کلیه، بواسیر، سوختگی، عصب، موی سر، جوش و کورک
- ۳۱۶ کندر علاج امراض: هاضمه و معده، خون‌دماغ، روح، قی، دل پیچه، بوی بد بینی، باد سرخ
- ۳۱۷ کنگر معالغ امراض: بول و حیض، سنگ مثانه، سموم، تب‌ها، خون‌دماغ، ضعف معده، استسقا، عطش دائم

- ۳۱۸ ----- گاو معالجات امراض: یرقان و زردی، ادرار، خون بینی، دردها، زخم‌ها، کرم کدو، شهوت و باء، طحال، سفلیس، گزیدگی
- ۳۱۹ ----- گردو علاج امراض: خشکی مزاج، سرفه، سستی طفل، فلج، ورم پستان، گزیدگی و جراحات، حیض و خونریزی
- ۳۲۱ ----- گشنیز علاج امراض: بی‌اشتهایی، تشنگی، معده، کرم معده، سخت‌زائی، چشم‌درد، جوش و سوزش
- ۳۲۲ ----- گل سرخ- گلاب علاج امراض: درد گوش و سر و چشم، خفقان، صفرا و بلغم، غش، رحم و مقعد، لثه و دندان
- ۳۲۴ ----- گل شببو علاج امراض: آروغ، حیض، جنین، لک چشم، طحال، ورم مفاصل، شقاق مقعد، سردرد
- ۳۲۴ ----- گل گاوزبان علاج امراض: ضعف روح و قلب، التهاب، ذات‌الجنب، سرفه، تنگ نفس، خفقان، سودا
- ۳۲۵ ----- گل نیلوفر علاج امراض: تب گرم، حرارت و تشنگی، خشکی دماغ، خشکی سینه و سرفه حار، قلب و دماغ، زخم روده
- ۳۲۶ ----- گنجشک علاج امراض: ضعف باء، لاغری، لک چشم، ماه‌گرفتگی، زگیل، درد گوش
- ۳۲۶ ----- گندم علاج امراض: لاغری، عروق و احشاء، خون‌ریزی، خشکی سینه، دمل، جوش و بثور، نفخ شکم و روده، ورم عضلات
- ۳۲۷ ----- گورخر علاج امراض: غلظت و چربی خون، درد مفاصل، لک و پیس، ریختگی مو، سنگ مثانه، امور شهوانی، صرع و سردرد
- ۳۲۷ ----- گوسفند علاج امراض: پشت و کمر، دل و جگر، غش و ضعف، سستی، لاغری، آزار پوست، خارش و سوزش
- ۳۲۸ ----- لاک علاج امراض: جگر، احشاء، چاقی، یرقان، خفقان، کلیه، کمر، تنگ‌نفس، سرفه
- ۳۲۹ ----- لوبیا علاج امراض: لاغری، حیض، کلیه و کمر، شیر و بول
- ۳۲۹ ----- لیمو علاج امراض: کم‌اشتهایی، خون شکم، آروغ، سموم، صفرا و التهاب، تب گرم، جگر و معده
- ۳۳۰ ----- مازو علاج امراض: حیض و اسهال، درد مقعد، باد سرخ، عرق، خونریزی و جراحی، جوش و خارش
- ۳۳۰ ----- ماست- آغوز علاج امراض: ضعف جماع، بستگی شکم، هضم، لاغری، سکسکه، سنگ کلیه
- ۳۳۱ ----- ماش علاج امراض: اعصاب، هیضه و شکم روش، کلیه، ضعف چشم، خارش
- ۳۳۱ ----- مربای کدو علاج امراض: کم‌خونی، سرگیجه، درد سینه، سرفه، ضعف معده، سوزش بول، مالیخولیا و جنون
- ۳۳۲ ----- مرزه علاج امراض: بی‌اشتهایی، فکر و مغز، عفونت معده، قولنج، درد شکم، درد سینه، سرفه، تنگ‌نفس، درد دندان، گلودرد
- ۳۳۳ ----- مرغ و خروس علاج امراض: بی‌بوست، قولنج، تب، درد شکم، نفخ معده، نقاقت، رنگ رو، لاغری، فکر و فهم
- ۳۳۴ ----- مشک علاج امراض: ضعف فکر و حواس، قبض و بستگی، اسهال، ضعف قلب، سموم، خفقان، مالیخولیا [۱۶]
- ۳۳۵ ----- مورد علاج امراض: خون بینی، خونریزی، عرق، حیض، بواسیر، سموم، زهر عقرب و رتیل، جراحی چشم، درد و ورم، ورم بیضه
- ۳۳۶ ----- موم علاج امراض: صدا، سینه و سرفه، خشکی و زبری، چرک و دمل، زخم حریه، تب و باء، زخم روده
- ۳۳۶ ----- مومیائی علاج امراض: قلب و دماغ، رطوبات، رعشه و لقوه، جماع و باء، درد معده، سنگینی رحم، جراحی مثانه
- ۳۳۸ ----- مویز علاج امراض: معده و روده، پوست، جماع، جگر، پشت و کلیه، مثانه، شاش‌بند، سرفه و سینه
- ۳۳۹ ----- نارگیل علاج امراض: بستگی بول، درد مفاصل، بدبوئی دهان، جنون و مالیخولیا، باء و جماع، غش و غشیان
- ۳۴۰ ----- نارون علاج امراض: دندان و لثه، اسهال، بی‌بوست، جراحات، جوش‌ها، ورم گوش، تاریکی چشم، کری، غلظت خون
- ۳۴۰ ----- نخود علاج امراض: سستی جماع، بول و حیض، عرق و خون، لاغری، شیر و منی، معده و امعاء، گیر معده، درد سینه و شش

- ۳۴۱ ----- نرگس علاج امراض: پوست، قی، جنین، عصب پاره شده، دردهای مزمن، تیغ و سوزن رفتگی، مفاصل و نقرس
- ۳۴۲ ----- نشاسته علاج امراض: ضعف معده، اسهال خونی و ساده، خشکی سینه، دردسر، سینه، سل، حیض، بواسیر، زخم روده
- ۳۴۲ ----- نعنای علاج امراض: دل و دماغ، هاضمه، معده، آروغ، خونریزی، قی و غثیان، هیضه، سکسکه
- ۳۴۳ ----- نمک علاج امراض: ثقل مزاج، بلغم و سودا، کرم و انگل، فساد، طعم، جذام و خوره، تریاک و سموم، گزیدگی
- ۳۴۴ ----- نی علاج امراض: باد سرخ، گیر و بستگی، خارش و سوزش، زخم و چرک، خونریزی لثه، ریزش مو، تب گرم
- ۳۴۵ ----- وسمه علاج امراض: درد بیضه، زکام، سگ‌گزیدگی، زخمها، بواسیر، مقعد
- ۳۴۵ ----- هل علاج امراض: بدی پوست، بدبوئی عرق، عطسه، مالیخولیا، غش و صرع
- ۳۴۶ ----- هندوانه معالجات امراض: صفرا، جگر، ادرار، صفرا و بلغم، خارش، هاضمه، سرسام، امراض حار، وسواس، لک پوست
- ۳۴۶ ----- هویج- زردک علاج امراض: سینه‌درد و سرفه، سنگ کلیه، هاضمه، امور مجامعت، جگر و معده، زخم خوره، حمل و آبستنی
- ۳۴۷ ----- یاس- یاسمین علاج امراض: گیر و بستگی شکم، سودا و بلغم، زرداب، گاز و باد، ضعف جماع، گرفتگی، سردی و رطوبت
- ۳۴۸ ----- یونجه علاج امراض: باد و نفخ، رعشه، خون، اورام، منی، حیض، سینه، لقوه
- ۳۴۸ ----- دستوراتی در جهت حفظ سلامت
- ۳۴۹ ----- دستوراتی از طب قدیم [۱۷]
- ۳۴۹ ----- اشاره
- ۳۵۰ ----- غرض از علم طب
- ۳۵۰ ----- دستور معالجه
- ۳۵۰ ----- طبایع اخلاط چهارگانه
- ۳۵۰ ----- علامت غلبه اخلاط از طریق رنگ
- ۳۵۰ ----- همچنین شناخت اخلاط از طریق بول
- ۳۵۱ ----- اعضای رئیسه
- ۳۵۱ ----- موارد اجتناب
- ۳۵۱ ----- شناخت خوردنی‌های گرم و سرد
- ۳۵۱ ----- علاج گرمی و سردی
- ۳۵۱ ----- معالجات مقدماتی
- ۳۵۲ ----- علاج سستی کمر
- ۳۵۲ ----- مضرات رفتن در آب سرد
- ۳۵۲ ----- علاج زخم و جراحت
- ۳۵۲ ----- فواید ریحان
- ۳۵۲ ----- فواید سماق

- ۳۵۳ ----- خاصیت آب برگ سرو و سرکه
- ۳۵۳ ----- موارد ضرر و زیان به بدن
- ۳۵۳ ----- تقویت باء
- ۳۵۳ ----- فواید خرچنگ
- ۳۵۳ ----- فایده باقلا
- ۳۵۴ ----- فایده گچ و سرکه
- ۳۵۴ ----- فایده آب انار شیرین
- ۳۵۴ ----- منافع سپستان
- ۳۵۴ ----- فواید شلغم
- ۳۵۴ ----- نفع و ضرر پرهیز
- ۳۵۵ ----- نشان سلامت بدن
- ۳۵۵ ----- فواید زنجبیل
- ۳۵۵ ----- خاصیت حجامت ساق پا و پس سر
- ۳۵۵ ----- فواید ترب
- ۳۵۶ ----- فواید پیاز
- ۳۵۶ ----- فواید شربت زرشک
- ۳۵۶ ----- فواید ماهی
- ۳۵۶ ----- فایده مازو برای زنان
- ۳۵۶ ----- مضرت جماع
- ۳۵۷ ----- فایده مربای عسلی
- ۳۵۷ ----- مضرات خوراکی‌هایی که با هم خورده شوند
- ۳۵۷ ----- فایده شربت بالنگو
- ۳۵۷ ----- فایده آب گوگرد
- ۳۵۸ ----- منافع سنبل طیب
- ۳۵۸ ----- فایده شیر و خرما
- ۳۵۸ ----- فایده سفیده تخم‌مرغ
- ۳۵۸ ----- فایده دارچین برای زنان
- ۳۵۸ ----- فواید سیر

۳۵۹	مضرات بی‌خواهی
۳۵۹	ضرر خوردن آب؟
۳۵۹	مضرات افراط در جماع
۳۵۹	فواید گشنیز و بنفشه و گل سرخ
۳۵۹	فواید بادیان
۳۶۰	فواید کنجد
۳۶۰	فایده تخم مورد
۳۶۰	خواص حنا
۳۶۰	فواید آب آهن
۳۶۱	فواید مغز گردو
۳۶۱	فایده فندق
۳۶۱	فواید نخود
۳۶۲	خواص شلغم
۳۶۲	فایده مورد
۳۶۲	خاصیت حنا
۳۶۲	فایده سکنجبین با آرد باقلا
۳۶۲	در حفظ صحت
۳۶۸	جلد ۲
۳۶۸	مشخصات کتاب
۳۶۸	[عجائب المخلوقات
۳۶۸	الباب السادس فی عجایب الاحجار و الجواهر
۳۶۸	اشاره
۳۶۸	الماس
۳۶۹	حجر الاسهال
۳۶۹	بسد
۳۶۹	حجر بلور
۳۶۹	حجر پازهر
۳۷۰	حجر بدخش
۳۷۰	حجر بیجاده

٣٧٠	حجر التغدغر
٣٧٠	حجر جمست
٣٧٠	حجر جزع
٣٧١	حجر اليهود
٣٧١	حجر البرقان
٣٧١	حجر القى
٣٧١	حجر بمصر
٣٧٢	دهنج
٣٧٢	ذهب
٣٧٢	رصاص
٣٧٣	حجر رخام
٣٧٣	زمرد
٣٧٣	زبرجد
٣٧٣	زجاج
٣٧٤	زبيق
٣٧٤	زرنيخ
٣٧٤	زاج
٣٧٥	سنباده
٣٧٥	سرب
٣٧٥	شبه
٣٧٥	شاذنه
٣٧٦	صدف
٣٧٦	طلق
٣٧٦	عقيق
٣٧٦	عزى
٣٧٦	فيروزج
٣٧٧	فضه
٣٧٧	فولاد

٣٧٧	قلند
٣٧٧	قليما
٣٧٨	كهريا
٣٧٨	حجر كبريت
٣٧٩	لوء لوء
٣٧٩	حجر لعل
٣٧٩	حجر لازورد
٣٧٩	مغناطيس
٣٨٠	حجر مرقشينا
٣٨٠	حجر الروشنايى
٣٨١	جوهر مردا سنگ
٣٨١	جوهر مرجان
٣٨١	ملح
٣٨١	نوشادر
٣٨١	جوهر نحاس
٣٨٢	حجر الورد
٣٨٢	ياقوت
٣٨٢	الركن الخامس فى الاشجار و الثمار و الحشايش المرتب بحروف الهجاء
٣٨٢	اشاره
٣٨٣	باب الالف
٣٨٣	الارج
٣٨٣	أبنوس
٣٨٣	الأس
٣٨٤	اسبرنگ
٣٨٤	باب الباء
٣٨٤	البقم
٣٨٤	بيش
٣٨٤	بلسان
٣٨٥	البصل

٣٨٥	باب التاء
٣٨٥	التين
٣٨٥	التفاح
٣٨٦	باب الجيم
٣٨٦	الجوز
٣٨٦	خشبة الجولان
٣٨٦	باب الحاء
٣٨٦	الحوز
٣٨٦	شجرة حماما
٣٨٧	شجرة حنظل
٣٨٧	باب الخاء
٣٨٧	خلنج
٣٨٧	خدنگ
٣٨٧	باب الدال
٣٨٧	الدلب
٣٨٨	دارشغيثان
٣٨٨	دردار
٣٨٨	ديودار
٣٨٨	دمقوس
٣٨٨	دنس
٣٨٨	باب الراء
٣٨٨	الرمان
٣٨٩	راوند
٣٨٩	باب الزاء
٣٨٩	الزيتون
٣٨٩	زقوم
٣٨٩	زعرور
٣٩٠	باب السين

٣٩٠	سادج
٣٩٠	سوسن
٣٩٠	سفرجل
٣٩٠	سماق
٣٩٠	ساج
٣٩٠	سنط
٣٩١	باب الشين
٣٩١	شمشاد
٣٩١	شقايق
٣٩١	شلجم
٣٩١	باب الصاد
٣٩١	صندل
٣٩١	صنوبر
٣٩٢	باب الطاء
٣٩٢	طباشير
٣٩٢	طارسيني
٣٩٢	طرثوث
٣٩٢	طرفا
٣٩٢	باب العين
٣٩٣	العود
٣٩٣	العنبر
٣٩٣	العرعر
٣٩٣	العناب
٣٩٣	العنب
٣٩٤	باب الغين
٣٩٤	الغبيرا
٣٩٤	باب الفاء
٣٩٤	فلفل
٣٩٥	فستق

٣٩٥	باب القاف
٣٩٥	القرع
٣٩٥	قرنفل
٣٩٥	القناء
٣٩٥	باب الكاف
٣٩٥	الكمثرى
٣٩٦	الكبر
٣٩٦	الكافور
٣٩٦	كشمن
٣٩٦	باب اللام
٣٩٧	اللوز
٣٩٧	لوبيا
٣٩٧	باب الميم
٣٩٧	مختم
٣٩٧	باب النون
٣٩٧	نرجس
٣٩٨	النخل
٣٩٨	نارجيل
٣٩٨	باب الهاء
٣٩٨	هليله
٣٩٩	باب الواو
٣٩٩	الاوراد
٣٩٩	باب الياء
٣٩٩	بيروح
٤٠٠	فصل فى عجائب الاشجار المجهولة الغريبة
٤٠٠	اشاره
٤٠٠	شجرة بحريه
٤٠٠	شجرة كبيره

- ٤٠٠ شجرة العصفير
- ٤٠١ شجرة
- ٤٠١ شجرة خشبة الفرج
- ٤٠١ شجرة
- ٤٠١ شجرة كارو
- ٤٠١ شجرة كاوى
- ٤٠١ شجرة
- ٤٠٢ شجرة
- ٤٠٢ شجرة
- ٤٠٢ شجرة
- ٤٠٢ الركن التاسع فى عجائب الطيور
- ٤٠٢ اشاره
- ٤٠٣ [باب ذكر برخى پرندگان بزرگ
- ٤٠٣ ذكر العنقا و ما جرى بينه و بين سليمان عليه السلام
- ٤٠٤ خاصية العقاب
- ٤٠٤ كاسر العظام
- ٤٠٥ خاصية النسر
- ٤٠٥ خاصية الهما
- ٤٠٥ خاصية النعام
- ٤٠٦ طير غريب
- ٤٠٦ خاصية الصقر
- ٤٠٦ الحدأة
- ٤٠٧ حبارى
- ٤٠٧ البازى
- ٤٠٧ باب فى الطيور [١٨١]
- ٤٠٧ ذكر الحواصل
- ٤٠٨ ذكر الحمام
- ٤٠٩ خاصية الديك
- ٤٠٩ خاصية الدجاج

- ٤١٠ الدراج
- ٤١١ تذرو
- ٤١١ في ذكر البط
- ٤١١ في ذكر السلوى
- ٤١٢ غراب الفلكى
- ٤١٢ الدجاجه
- ٤١٢ عقاب
- ٤١٢ خاصية السقا
- ٤١٢ [١٩٨] خاصية الطوطى
- ٤١٣ في ذكر الطاووس
- ٤١٣ خاصية القطا
- ٤١٣ في ذكر الكركى
- ٤١٤ [باب فصل في ذكر الطيور الغريبة في الآفاق]
- ٤١٤ اشاره
- ٤١٤ طير بربرى
- ٤١٤ طير جرشى
- ٤١٥ طير كبير خزرى
- ٤١٥ طير كبير بدباوند
- ٤١٥ خاصية السمندر
- ٤١٧ [باب في ذكر بغاث الطيور المدبره و صغارها]
- ٤١٧ اشاره
- ٤١٧ خاصية اللقلق
- ٤١٨ اللحام
- ٤١٨ الهدهد
- ٤١٩ الغراب
- ٤١٩ العصفور
- ٤٢٠ الخطاف
- ٤٢٠ الخفاش

- الركن العاشر في البهايم و الحيوانات الكبار ٤٢٠
- اشاره ٤٢٠
- خاصية الابل ٤٢٣
- خاصية الثور ٤٢٤
- فصل [مغز گاو اگر در شکر بسایند و سودا ویرا دهند سود دارد] ٤٢٥
- فصل [گاو کوهی هر سال سرو بیفکند و گاو اهلی نیفکند] ٤٢٦
- اشاره ٤٢٦
- الثور البحري ٤٢٦
- خاصية الفرس ٤٢٧
- اشاره ٤٢٧
- الفرس الفلكي ٤٢٨
- الفرس البحري ٤٢٨
- فرس الماء ٤٢٨
- فرس ناس ٤٢٨
- خاصية البغل ٤٢٩
- فصل [خاصیت استر] ٤٢٩
- خاصية الحمار ٤٢٩
- خاصية الغنم ٤٣٠
- خاصية الكبش ٤٣١
- خاصية العنز ٤٣١
- خاصية آهو ٤٣٢
- شفاق ٤٣٢
- جريش [٣٢٨] ٤٣٣
- صفت يامور [٣٢٩] ٤٣٣
- ارس ٤٣٣
- دابه بحريه ٤٣٣
- صفه زرافه ٤٣٣
- صفه کرگدن ٤٣٤
- الصناجه ٤٣٤

- ۴۳۵ خاصية الاسد
- ۴۳۶ فصل [نزول سورة «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» و گفتار عتبه بن ابی لهب
- ۴۳۶ خاصية الذئب
- ۴۳۶ فصل [اگر گرگ پای بر عنصل نهد از هوش برود]
- ۴۳۷ خاصية الفهد
- ۴۳۸ خاصية الببر
- ۴۳۸ الفرائق [۳۵۸]
- ۴۳۸ خاصية النمر
- ۴۳۹ خاصية الضبع
- ۴۴۰ خاصية الشغال
- ۴۴۰ خاصية الكلب
- ۴۴۲ الكلب البحرى
- ۴۴۲ كلب الجبال [۳۸۴]
- ۴۴۲ خاصية خرس
- ۴۴۳ فصل [گویند کی خرس با آدمی زنا کند]
- ۴۴۳ صفة دب الاصغر و الاكبر
- ۴۴۳ خاصية الخنزير
- ۴۴۴ خاصية القرد
- ۴۴۴ صفة فيلقوس
- ۴۴۵ خاصية فعاجوس
- ۴۴۵ فصل در خاصية ثعلب [۴۱۲]
- ۴۴۶ خاصية الارنب
- ۴۴۶ خاصية الفاقم
- ۴۴۶ سنجاب
- ۴۴۶ قنفذ
- ۴۴۷ السنور
- ۴۴۸ خاصية الدلق
- ۴۴۸ خاصية الفار

- ٤٤٩ - فارة السمك
- ٤٤٩ - فصل [بحدود فاطو آبی است از گل وی موش خیزد]
- ٤٥٠ - ابن عرس
- ٤٥٠ - الحرباء
- ٤٥٠ - باب در خاصیت حیوانات بحری
- ٤٥٠ - اشاره
- ٤٥٠ - فصل [یونس علیه السلام و دعوت وی از قوم خویش
- ٤٥٢ - السمک الرعاد
- ٤٥٢ - دخس [٤٤٩]
- ٤٥٢ - قوفی
- ٤٥٢ - السمک الاسبور و البرستوج
- ٤٥٢ - الخراطیم [٤٥٣]
- ٤٥٣ - سمک ذو القرن
- ٤٥٣ - السمک البال [٤٥٧]
- ٤٥٣ - السمک الکوسج
- ٤٥٣ - سمک طیبیا
- ٤٥٣ - فصل [اگر فلوس ماهی بسایند با قسط بحری و بروغن بنفشه طلا کنند بر عصب کی گشته بود التحام پذیرد]
- ٤٥٤ - السقنقور
- ٤٥٤ - التمساح
- ٤٥٥ - الصفدع
- ٤٥٥ - فی [ذکر] السلحفاة
- ٤٥٦ - باب فی ذکر الافاعی و الثعابين و الحیات
- ٤٥٦ - فی الثعبان و خاصيته
- ٤٥٧ - دابة غریبة جنوبية
- ٤٥٧ - خاصية الحیات
- ٤٥٧ - شجاع
- ٤٥٧ - صورة دلفین
- ٤٥٨ - الحوا و الحیه
- ٤٥٨ - اسقبولوس

۴۵۸	فصل [اگر زن آبستن پای بر نشان مار نهد بچه بیفکند]
۴۵۸	فصل فی السموم
۴۵۹	صفه نضاض
۴۶۰	صفه سمند اسلار [۴۹۵]
۴۶۰	صفه الافعی
۴۶۰	فصل فی السموم
۴۶۱	فصل [اگر کارد را از کوره بیرون آرند سرخ و در شیر خرا افکنند]
۴۶۱	فصل [اگر دماغ نهنگ یا خایه او با گندم بخایند و در میان گیاه حصیر، زیر خاکستر بلوط کنند، چهل روز]
۴۶۱	خاصیه العقرب
۴۶۲	فصل [خواص کزدم]
۴۶۲	خاصیه النحل
۴۶۳	فصل [نحل را القاح کنند باکسیر]
۴۶۳	اليعسوب
۴۶۴	الجراد
۴۶۴	خاصیه الذباب
۴۶۶	خاصیه العنكبوت
۴۶۶	خاصیه دودة القز
۴۶۷	خاصیه النمل
۴۶۷	خاصیه البعوضه
۴۸۹	جلد ۳
۴۸۹	مشخصات کتاب
۴۸۹	[کتاب گیلان
۴۸۹]جلد یکم
۴۸۹	فصل یازدهم گلها و گیاهان داروئی گیلان
۴۸۹	مقدمه
۴۹۰	Malvaceae: <i>Abutilon theophrasti</i> گاو پنبه: تیره پنیرک
۴۹۰	Leguminosae: <i>Acacia dealbata</i> گیاه حساس: تیره نخود (حبوبات)
۴۹۰	Plumbaginaceae: <i>Acantholimon</i> spp کلاه میرحسنا- گل گهها: تیره کلاه میرحسین

- ۴۹۱ ----- Acer spp :Aceraceae - تیره افرا -
- ۴۹۱ ----- Aethionema grandiflorum :Cruciferae - تیره شب بو -
- ۴۹۲ ----- Agrimonia eupatoria :Rosaceae - غافت یا دوای جگر: تیره گل سرخ -
- ۴۹۲ ----- Ailanthus altissima :Simaroubaceae - درخت عرعر: تیره عرعر -
- ۴۹۲ ----- Albizia julibrisin :Leguminosae - شب خسب (شب خوس، هزاربرگ، گل ابریشم، شاغوز، شغوز): تیره نخود -
- ۴۹۳ ----- Alcea lineariloba :Malvaceae - خطمی، خطمی: تیره ختمی -
- ۴۹۳ ----- Alisma plantago -aquatica :Alismaceae - قاشق واش: تیره قاشق واش -
- ۴۹۴ ----- Allium spp :Liliaceae - پیاز: تیره لاله -
- ۴۹۶ ----- Allium sativum - سیر: تیره لاله -
- ۴۹۷ ----- Allium porrum - تره: تیره لاله -
- ۴۹۷ ----- Alnus spp :Betulaceae - توسکاها: تیره غان -
- ۴۹۸ ----- Amaranthus spp :Amaranthaceae - تاج خروسها: تیره تاج خروس -
- ۴۹۸ ----- Anagalis arvensis :Primulaceae - آناگالیس: تیره پامچال -
- ۴۹۹ ----- Anethum graveolens :Umbelliferae - شوید: تیره جعفری -
- ۴۹۹ ----- Apium graveolens :Umbelliferae - کرفس: تیره جعفری -
- ۵۰۰ ----- Arachis hypogaea :Leguminosae - بادام زمینی: تیره نخود -
- ۵۰۱ ----- Arctium lappa :Compositae - بابا آدم: تیره کاسنی -
- ۵۰۲ ----- Armeniaca vulgaris :Rosaceae - زردآلو: تیره گل سرخ -
- ۵۰۲ ----- Artemisia absinthium :Compositae - افسنتین: تیره کاسنی -
- ۵۰۳ ----- Artemisia annua :Compositae - گندواش: تیره کاسنی -
- ۵۰۳ ----- Artemisia vulgaris :Compositae - برنجاسف: تیره کاسنی -
- ۵۰۴ ----- Asperugo procumbens :Boraginaceae - تیره گل گاوزبان -
- ۵۰۴ ----- Aster altaicus :Compositae - ستاره ای: تیره کاسنی -
- ۵۰۵ ----- Atropa belladonna :Solanaceae - بلادون، شابیزک (شاهبیزک): تیره سیب زمینی -
- ۵۰۵ ----- Bellis perennis :Compositae - مینای چمنی: تیره کاسنی -
- ۵۰۵ ----- Butomus umbellatus :Butomaceae - هزار نی: تیره هزار نی -
- ۵۰۶ ----- Buxus hyrcanica -Buxus sempervirens :Buxaceae - شمشاد خزری، کیش: تیره شمشاد -
- ۵۰۶ ----- Caesalpinia gilliesii :Caesalpinaceae - ابریشم مصری: تیره ارغوان -
- ۵۰۶ ----- Calendula officinalis :Compositae - همیشه بهار: تیره کاسنی -

- ۵۰۷ Calligonum persicum :Polygonaceae اسکنبیل: تیره علف هفت بند
- ۵۰۷ Calystegia silvatica :Convolvulaceae تیره پیچک
- ۵۰۷ Camellia japonica :Theaceae کاملیا: تیره چای
- ۵۰۸ Camellia sinensis or Thea sinensis :Theaceae چای: تیره چای
- ۵۱۰ Campanula spp :Campanulaceae گلهای استکانی: تیره گل استکانی
- ۵۱۰ Campsis grandiflora :Bignoniaceae پیچاناری: تیره پیچاناری
- ۵۱۰ Canna indica :Cannaceae اختر: تیره اختر
- ۵۱۱ Cannabis sativa :Cannabaceae شاهدانه: تیره شاهدانه
- ۵۱۱ Caspella bursa -pastoris :Cruciferae کیسه کشیش: تیره شب‌بو
- ۵۱۱ Capsicum annum :Solanaceae فلفل سبز: تیره سیب‌زمینی
- ۵۱۲ Carpinus betuls :Corylaceae ممرز: تیره فندق
- ۵۱۲ Celtis spp :Ulmaceae داغداغانها: تیره نارون
- ۵۱۳ Centaurea spp :Compositae گل گندمها: تیره کاسنی
- ۵۱۴ Cerasus avium :Rosaceae گیلاس: تیره گل سرخ
- ۵۱۴ Cerasus vulgaris :Rosaceae آلبالو: تیره گل سرخ
- ۵۱۴ Ceratophyllum spp :Ceratophyllaceae رازم واش: تیره رازم واش
- ۵۱۵ Cercis siliquastrum :Caesalpinaceae ارغوان: تیره ارغوان
- ۵۱۵ Chelidonium majus :Papaveraceae مامیران (مامیران کبیر، کوف‌واش، عنبرک‌واش): تیره خشخاش
- ۵۱۶ Chenopodium album :Chenopodiaceae سلمک: تیره چغندر
- ۵۱۷ Chenopodium ambrosoides :Chenopodiaceae خاک سلیمه: تیره چغندر
- ۵۱۷ Chelidonium botrys :Chenopodiaceae درمنه ترکی: تیره چغندر
- ۵۱۷ Cichorium intybus :Compositae کاسنی (کاسنه، انگویا): تیره کاسنی
- ۵۱۸ Citrus spp :Rutaceae مرکبات: تیره مرکبات
- ۵۲۰ Colutea uniflora :Leguminosae دغدغک: تیره نخود
- ۵۲۰ Conium maculatum :Umbelliferae شوکران: تیره جعفری
- ۵۲۱ Convolvulus arvensis :Convolvulaceae پیچک صحرائی: تیره پیچک
- ۵۲۱ Convolvulus cantabrica :Convolvulaceae نوعی پیچک: تیره پیچک
- ۵۲۱ Convolvulus persicus :Convolvulaceae پیچک ایرانی: تیره پیچک

- ۵۲۱ Compositae: *Conyza squamata* تیره کاسنی
- ۵۲۲ Umbelliferae: *Coriandrum sativum* گشنیز: تیره جعفری
- ۵۲۲ Cornaceae: *Cornus australis* ال، فلفل درختی: تیره ال
- ۵۲۲ Leguminosae: *Coronilla varia* یونجه باغی (نسرین‌گول): تیره نخود
- ۵۲۳ Corylaceae: *Corylus avellana* فندق: تیره فندق
- ۵۲۳ Rosaceae: *Crataegus* spp. زالزالکها (سرخ‌هولیک، کومار، مارخ، مرخ، ولک، بلک، ولیک): تیره گل سرخ
- ۵۲۵ Anacardiaceae: *Cotinus coggygria* درخت پر: تیره پسته
- ۵۲۵ Compositae: *Cousinia* spp. تیره کاسنی
- ۵۲۵ Rosaceae: *Cydonia oblonga* به: تیره گل سرخ
- ۵۲۶ Iridaceae: *Crocus caspius* زعفران خزری، زعفران وحشی: تیره زنبق
- ۵۲۷ Cucurbitaceae: *Cucurbita* spp. کدوها: تیره کدو
- ۵۲۸ Cupressaceae: *Cupressus sempervirens* زربین: تیره سرو
- ۵۲۸ Primulaceae: *Cyclamen persicum* نگونسار، سیکلامن: تیره پامچال
- ۵۲۸ Cyperaceae: تیره جگن
- ۵۲۹ Liliaceae: *Danae racemosa* همیشهک: تیره لاله
- ۵۲۹ Solanaceae: *Datura stramonium* تاتوره (تاتوله، داتوره): تیره سیب‌زمینی
- ۵۳۰ Umbelliferae: *Daucus littoralis* subsp. *hyrcanicus* هویج وحشی: تیره جعفری
- ۵۳۰ Caryophyllaceae: *Dianthus orientalis* میخک: تیره میخک
- ۵۳۱ Scrophulariaceae: *Digitalis nervosa* گل انگشتانه، دیژیتال: تیره گل میمونی
- ۵۳۱ Ebenaceae: *Diospyrus lotus* کلهو، خرمنندی: تیره کلهو
- ۵۳۲ Composite: *Dittrichia graveolens* تیره کاسنی
- ۵۳۲ Boraginaceae: *Echium amoenum* گل گاوزبان: تیره گل گاوزبان
- ۵۳۳ Compositae: (*Erigeron canadensis* - *Conyza canadensis*) پیرمرد باغ: تیره کاسنی
- ۵۳۳ Rosaceae: *Eriobotrya japonica* ازگیل ژاپنی: تیره گل سرخ
- ۵۳۴ Geraniaceae: *Erodium* spp. سوزن چوپانها: تیره شمعدانی
- ۵۳۴ Cruciferae: *Eruca sativa* منداب: تیره شب‌بو
- ۵۳۴ Umbelliferae: *Eryngium caeruleum* چوچاغ، چوچاغ: تیره جعفری
- ۵۳۵ Euphorbiaceae: *Euphorbia* spp. شیرسگها: تیره فرقیون
- ۵۳۵ Celasteraceae: *Evonymus latifolius* گوشوارک: تیره شمشاد

- ۵۳۵ Fagus orientalis :Fagaceae راش: تیره بلوط
- ۵۳۶ Ficus carica :Moraceae انجیر (سیالنجیل، سیاهانجیل): تیره توت
- ۵۳۷ Forsytia x intermedia .Oleaceae یاس زرد: تیره زیتون
- ۵۳۷ Fragaria vesca :Rosaceae توت‌فرنگی وحشی: تیره گل سرخ
- ۵۳۷ Frangula alnus :Rhamnaceae سیاه‌توسه، سیاتوسکا: تیره کنار
- ۵۳۸ Fraxinus rotundifolia :Oleaceae زبان گنجشک: تیره زیتون
- ۵۳۸ Froiepia subpinnata :Umbelliferae زلتگ: تیره جعفری
- ۵۳۹ Fumaria parviflora :Fumariaceae شاه‌تره: تیره شاه‌تره
- ۵۳۹ Geranium spp . شمعدانیهای وحشی: تیره شمعدانی
- ۵۴۰ Gladiolus segetum :Iridaceae گلابول وحشی: تیره زنبق
- ۵۴۰ Glycyrrhiza echinata :Leguminosae شیرین‌بیان خاردار: تیره نخود
- ۵۴۱ Gossypium herbaceum :Malvaceae پنبه: تیره پنبیرک
- ۵۴۱ Gramineae تیره گندمیان، غلات
- ۵۴۲ Arundo donax قمیش
- ۵۴۲ Avena spp . جو دوسر، یولاف (گندم واش)
- ۵۴۲ Catabrosa aquatica
- ۵۴۳ Coix lacryma -jobi شال تسبیح
- ۵۴۳ Cynodon dactylon مرغ
- ۵۴۳ Digitaria sanguinalis
- ۵۴۴ Echinochloa crus -gali :Graminae سورف
- ۵۴۴ Hordeum spp . جو وحشی
- ۵۴۴ Lolium spp . چچمها
- ۵۴۵ Oplismenus undulatifolius .Gramineae
- ۵۴۵ Oryza sativa برنج (بج)
- ۵۴۶ Panicum miliaceum ارزن (چینا، چپور)
- ۵۴۶ Paspalum dilatatum
- ۵۴۶ Phragmites australis نی
- ۵۴۷ Setaria glauca گاورس

- ۵۴۷ Sorghum halepense چائیر
- ۵۴۷ Triticum aestivum گندم
- ۵۴۸ Zea mays ذرت، بلال
- ۵۴۸ Hederaceae: Hederia pastuchovii داردوست (دوردوس، پاپیتال، تیج، لی-چک- بالو، لبلاب) تیره عشقه
- ۵۴۸ Compositae: Helianthus annuus آفتاب‌گردان: تیره کاسنی
- ۵۴۹ Compositae: Helianthus tuberosus سیب‌زمینی ترشی: تیره کاسنی
- ۵۴۹ Liliaceae: Hemerocallis fulva زنبق رشتی: تیره لاله
- ۵۵۰ Leguminosae: Gleditsia caspica لیلکی: تیره نخود
- ۵۵۰ Umbelliferae: Heracleum persicum گلپر: تیره جعفری
- ۵۵۰ Cruciferae: Hesperis hyrcanica شب‌بوی خزری: تیره شب‌بو
- ۵۵۰ Malvaceae: Hibiscus syriacus -Althaea syriaca ختمی درختی: تیره پنیرک
- ۵۵۱ Cannabaceae: Humulus lupulus رازک: تیره شاهدانه
- ۵۵۲ Hydrocharitaceae: Hydrocharis morsus -ranae تخت قورباغه
- ۵۵۲ Umbelliferae: Hydrocotyle ranunculoides هیدروکوتیل: تیره جعفری
- ۵۵۳ Solanaceae: Hyoscyamus niger بذر البنج، بذر البنگ: تیره سیب‌زمینی
- ۵۵۳ Hypericaceae: Hypericum androsaemum هورفاریقون، هوفاریون: تیره گل راعی
- ۵۵۳ Hypericaceae: Hypericum perforatum گل راعی، گل چای، گل هزارچشم، علف چای: تیره گل راعی
- ۵۵۴ Labiatae: Hyssopus officinalis subsp. angustifolia زوفا: تیره نعناع
- ۵۵۴ Aquifoliaceae: Ilex spinigera خاس (چخ): تیره خاس
- ۵۵۵ Convolvulaceae: Ipomea purpurea نیلوفر: تیره پیچک
- ۵۵۵ Iridaceae: Iris germanica زنبق: تیره زنبق
- ۵۵۵ Iridaceae: Iris pseudacorus زنبق زرد: تیره زنبق
- ۵۵۵ Oleaceae: Jasminum fruticans یاس زرد وحشی: تیره زیتون
- ۵۵۶ Oleaceae: Jasminum officinale یاس رازقی: تیره زیتون
- ۵۵۶ Juglandaceae: Juglans regia گردو: تیره گردو
- ۵۵۷ Juncaceae: Juncus spp. سازوها: تیره سازو
- ۵۵۸ Cupressaceae: Juniperus excelsa ارس (آر بس): تیره سرو
- ۵۵۸ Compositae: Lactuca scarioloides کاهوی وحشی (کاهو علف، کاهوی زیر): تیره کاسنی
- ۵۵۹ Labiatae: Lamium album گزنه سفید: تیره نعناع

- ۵۶۰ Leguminosae: *Lathyrus* spp. :خلرها: تیره نخود -
- ۵۶۰ Rosaceae: *Laurocerasus officinalis* :جل (چرم گیله، چرم لیوه، غارگیلاسی): تیره گل سرخ -
- ۵۶۱ Lauraceae: *Laurus nobilis* :برگ بو: تیره برگ بو -
- ۵۶۱ Lemnaceae: *Lemna* spp. :عدسک آبی: تیره عدسک آبی -
- ۵۶۱ Cruciferae: *Lepidium sativum* :ترتیزک، تره‌تیزک: تیره شب‌بو -
- ۵۶۲ Oleaceae: *Ligustrum vulgare* :برگ نو، مندارچه: تیره زیتون -
- ۵۶۳ Liliaceae: *Lilium ledebourii* :سوسن چلچراغ: تیره لاله -
- ۵۶۳ Caprifoliaceae: *Lonicera* spp. :پیچ امین الدوله: تیره بداغ -
- ۵۶۳ Leguminosae: *Lotus* spp. :یونجه‌های زرد: تیره نخود -
- ۵۶۴ Solanaceae: *Lycopersicum esculentum* :گوجه‌فرنگی (سورخه بادنجان، بادنجان فرنگی): تیره سیب زمینی -
- ۵۶۴ Lythraceae: *Lythrum salicaria* :.....
- ۵۶۴ Magnoliaceae: *Magnolia* spp. :ماگنولیاها: تیره ماگنولیا -
- ۵۶۵ Rosaceae: *Malus orientalis* :سیب: تیره گل سرخ -
- ۵۶۵ Malvaceae: *Malva sylvestris* :پنیرک: تیره پنیرک -
- ۵۶۵ Leguminosae: *Medicago* spp. :یونجه‌ها: تیره نخود -
- ۵۶۶ Meliaceae: *Melia azedarach* :زیتون تلخ (شاله‌زیتون، شاله‌پستانه، شال‌سنجد، سنجد تلخ) تیره زیتون تلخ -
- ۵۶۶ Leguminosae: *Melilotus officinalis* :اکلیل الملک: تیره نخود -
- ۵۶۷ Labiatae: *Melissa officinalis* :فرجمشگ (بارنگیو، بارنگیویه، بادر، بادرونه، ترنگان، ترنجان) تیره نعناع -
- ۵۶۸ Labiatae: *Mentha aquatica* :پونه آبی، سوسنبر: تیره نعناع -
- ۵۶۸ Labiatae: *Mentha longifolia* :پونه، پودنه (پینه): تیره نعناع -
- ۵۶۸ Labiatae: *Mentha pulegium* :خال‌واش، کوت‌کوتی: تیره نعناع -
- ۵۶۹ Rosaceae: *Mespilus germanica* :ازگیل (کونوس): تیره گل سرخ -
- ۵۶۹ Moraceae: *Morus alba* :توت، درخت توت (توته‌دار): تیره توت -
- ۵۷۰ Haloragaceae: *Myriophyllum spicatum* :.....
- ۵۷۱ Myrtaceae: *Myrtus Communis* :مورد: تیره مورد -
- ۵۷۱ Cruciferae: *Nasturtium officinale* :تره‌تیزک آبی، بولاغ‌اوتی، علف‌چشمه: تیره شب‌بو -
- ۵۷۱ Nymphaeaceae: *Nelumbium caspicum* :لاله مردابی، ثعله‌باقلی: تیره نیلوفر آبی -
- ۵۷۲ Labiatae: *Nepeta cataria* :نوعی نعناع: تیره نعناع -

- ۵۷۲ Nerium oleander :Apocynaceae خرزهره: تیره خرزهره
- ۵۷۲ Nicotina tabacum :Solanaceae تنباکو، توتون (پاپروس): تیره سیب‌زمینی
- ۵۷۲ Nymphaea alba :Nymphaeaceae نیلوفر آبی سفید: تیره نیلوفر آبی
- ۵۷۳ Nuphar lutea :Nymphaeaceae نیلوفر آبی زرد: تیره نیلوفر آبی
- ۵۷۳ Nymphoides spp :Gentianaceae تیره قنطوریون
- ۵۷۳ Ocimum basilicum :Labiatae ریحان: تیره نعناع
- ۵۷۴ Oenothera biennis :Onagraceae گل مغربی
- ۵۷۴ Olea europaea :Oleaceae زیتون: تیره زیتون
- ۵۷۶ Onobrychis michauxii :Leguminosae نوعی اسپرس: تیره نخود
- ۵۷۶ Origanum vulgare :Labiatae مرزنگوش: تیره نعناع
- ۵۷۷ Oxalis corniculata :Oxalidaceae شبدر ترشک (تورشه‌واش، زردگله): تیره شبدر ترشک
- ۵۷۷ Paeonia wittmanniana :Paeoniaceae گل صدتومانی: تیره گل صدتومانی
- ۵۷۷ Paliurus spina -christi :Rhamnaceae سیاه‌تلو (سیاتلی، سه‌بور، کرکت): تیره کنار
- ۵۷۸ Papaver spp :Papaveraceae شقایقها، کوکنارها: تیره خشخاش
- ۵۷۸ Parietaria officinalis :Utricaceae تیره گزنه
- ۵۷۹ Parrotia persica :Hamamelidaceae انجیلی (هیزمدار، توئی، تویه، دمیرانجیلو، دمیرآغاجی، انجول، آسوندار): تیره انجیلی
- ۵۷۹ Pelargonium sp :Geraniaceae شمعدانیها: تیره شمعدانی
- ۵۷۹ Persica vulgaris :Rosaceae هلو: تیره گل سرخ
- ۵۸۰ Petroselinum crispum :Umbelliferae جعفری: تیره جعفری
- ۵۸۰ Phaseolus vulgaris :Leguminosae لوبیا: تیره نخود
- ۵۸۰ Physalis alkekengi :Solanaceae عروسک پشت پرده، کاکتج: تیره سیب‌زمینی
- ۵۸۱ Phytolacca americana :Phytolaccaceae سرخاب کولی: تیره سرخاب کولی
- ۵۸۲ Pimpinella affinis :Umbelliferae تره‌تیزک باغی (شاله جعفری): تیره جعفری
- ۵۸۲ Plantago lanceolata :Plantaginaceae کاردی: تیره بارهنگ
- ۵۸۲ Plantago major :Plantaginaceae بارهنگ (بارتنگ، جرجول، جرجول و رماج): تیره بارهنگ
- ۵۸۳ Plantago psyllium :Plantaginaceae اسفرزه: تیره بارهنگ
- ۵۸۳ Platanus orientalis :Platanaceae چنار: تیره چنار
- ۵۸۴ Polygonatum polyanthemum :Liliaceae شقایق، مهر سلیمان: تیره لاله
- ۵۸۴ Polygonum spp :Polygonaceae علف هفت‌بندها: تیره علف هفت‌بند

- ۵۸۶ Populus spp.:Salicaceae تیریزیه، صنوبرها: تیره بید
- ۵۸۶ Portulaca oleracea :Portulacaceae خرفه: تیره خرفه
- ۵۸۷ Potamogeton spp.:Potamogetonaceae بارهنگهای آبی: تیره بارهنگ آبی
- ۵۸۷ Potentilla reptans :Rosaceae تیره گل سرخ
- ۵۸۷ Primula spp.:Primulaceae پامچالها: تیره پامچال
- ۵۸۸ Prosopis farcta :Leguminosae جفجفک: تیره کهور
- ۵۸۸ Prunus spp.:Rosaceae گوجهها، آلوچهها: تیره گل سرخ
- ۵۸۹ Pterocarya fraxinifolia :Juglandaceae لرگ: تیره گردو
- ۵۸۹ Pteropyrum olivieri :Polygonaceae پزند: تیره علف هفت‌بند
- ۵۸۹ Punica granatum :Punicaceae انار (تورشه‌انار، انار ترش): تیره انار
- ۵۹۰ Pyrus boissieriana :Rosaceae گلابی جنگلی، خنج، خوج: تیره گل سرخ
- ۵۹۱ Quercus spp.:Fagaceae بلوطها: تیره بلوط
- ۵۹۲ Ranancuius spp.:Ranunculaceae آلاله‌ها: تیره آلاله
- ۵۹۲ Raphanus raphanistrum :Cruciferae ترب: تیره شب‌بو
- ۵۹۳ Rhamnus catarticus :Rhamnaceae سیاه‌آل: تیره کنار
- ۵۹۳ Rhamnus pallasii :Rhamanaceae
- ۵۹۳ Rhus coriaria :Anacardiaceae سماق: تیره پسته
- ۵۹۴ Ribes orientale :Gossulariaceae گالش انگور، انگور فرنگی: تیره انگور فرنگی
- ۵۹۴ Rhynhocorys maxima :Scrophulariaceae بی‌بی‌کنه: تیره گل میمونی
- ۵۹۴ Robinia pseudoacacia :Leguminosae افاقیا: تیره نخود
- ۵۹۵ Rosa canina :Rosaceae گل سگ: تیره گل سرخ
- ۵۹۵ Rubia tinctorum :Rubiaceae روناس: تیره روناس
- ۵۹۶ Rubus anatolicus :Rosaceae تمشک درختی: تیره گل سرخ
- ۵۹۷ Rumex spp.:Polygonaceae ترشکها: تیره علف هفت‌بند
- ۵۹۸ Ruscus hyrcanus :Liliaceae کوله‌خاس: تیره لاله
- ۵۹۸ Sagittaria trifolia :Alismataceae تیرکمان آبی: تیره تیرکمان آبی
- ۵۹۹ Salix spp.:Salicaceae بیدها: تیره بید
- ۵۹۹ Salvia glutinosa :Labiatae نوعی مریم‌گلی: تیره نعناع

- ۶۰۰ *Salvia nemorosa* :Labiatae
- ۶۰۰ *Sambucus ebulus* :Caprifoliaceae پلم، آقطی (پلهم، پلهم، شوند): تیره پیچ امین الدوله
- ۶۰۰ *Satureja hortensis* :Labiatae مرزه: تیره نعناع
- ۶۰۱ *Senecio vernalis* :Compositae پیرگیاه: تیره کاسنی
- ۶۰۱ *Sesbania puniceae* :Leguminosae تیره نخود
- ۶۰۱ *Sigesbeckia orientalis* :Compositae علف ملکوتی: تیره کاسنی
- ۶۰۲ *Silybum marianum* :Compositae عکوب: تیره کاسنی
- ۶۰۲ *Sisymbrium officinale* :Cruciferae خاکشیر: تیره شب بو
- ۶۰۳ *Smilax excelsa* :Liliaceae از ملک (کامپوره، شنگیله، کفله بور، والی گیله): تیره لاله
- ۶۰۳ *Solanum dulcamara* :Solanaceae تاجریزی پیچ: تیره سیب زمینی
- ۶۰۴ *Solanum melongena* :Solanaceae بادنجان، بادمجان: تیره سیب زمینی
- ۶۰۴ *Solanum nigrum* :Solanaceae سگانگور: تیره سیب زمینی
- ۶۰۵ *Solanum tuberosum* :Solanaceae سیب زمینی: تیره سیب زمینی
- ۶۰۵ *Sparganium neglectum* :Sparganiaceae توروف: تیره اسپارگانیاسه
- ۶۰۵ *Spartium junceum* :Leguminosae طاووسی: تیره نخود
- ۶۰۶ *Spinacia oleracea* :Chenopodiaceae اسفناج: تیره چغندر
- ۶۰۷ *Stachys byzantina* :Labiatae گوش بره: تیره نعناع
- ۶۰۷ *Stellaria media* :Caryophyllaceae دانه قناری، سبزه‌واش: تیره میخک
- ۶۰۷ *Syringa persica* :Oleaceae یاس بنفش: تیره زیتون
- ۶۰۸ *Tamus communis* :Dioscoraceae تمیس، رزک: تیره تمیس
- ۶۰۸ *Tanacetum parthenium* :Compositae بابونه گاوی: تیره کاسنی
- ۶۰۸ *Teucrium hyrcanicum* :Labiatae تیره نعناع
- ۶۰۹ *Teucrium polium* :Labiatae مریم نخودی: تیره نعناع
- ۶۰۹ *Thymus spp* :Labiatae آویشنها: تیره نعناع
- ۶۰۹ *Thymus Serpyllum* سوسنبر کوهی: تیره نعناع
- ۶۱۰ *Tilia platyphyllos subsp. caucasica* :Tiliaceae نرمدار، نمدار، زیزفون: تیره نمدار
- ۶۱۰ *Torilis arvensis* :Umbelliferae ماستونک: تیره چتریان
- ۶۱۱ *Trapa natans* :Trapaceae سرکوله خیز، سرکنجه خیز: تیره سرکوله خیز
- ۶۱۱ *Tribulus terrestris* :Zygophyllaceae خارخسک: تیره قیچ

- ۶۱۱ Trifolium spp :Leguminosae شبدرها: تیره نخود
- ۶۱۳ Trigonella spp :Leguminosae شنبلیله‌ها: تیره نخود
- ۶۱۴ Tripleurospermum disciforme :Compositae بابونه کاذب: تیره کاسنی
- ۶۱۵ Typha latifolia :Typhaceae لوئی، گرز (گرزمال، کرفو، قو، قوی آتش‌زنه): تیره لوئی
- ۶۱۵ Ulmus spp :Ulmaceae نارونها: تیره نارون
- ۶۱۶ Urtica dioica :Urticaceae گزنه، گزنه دوپایه: تیره گزنه
- ۶۱۶ Vaccaria pyramidata :Caryophyllaceae صابونی: تیره میخک
- ۶۱۷ Vaccinium arctostaphylos :Ericaceae قره‌قات: تیره قره‌قات
- ۶۱۷ Vallisneria spiralis :Hydrocharitaceae
- ۶۱۷ Verbascum spp :Scrophulariaceae گل ماهورها: تیره گل میمونی
- ۶۱۸ Verbena officinalis :Verbenaceae شاه‌پسند: تیره شاه‌پسند
- ۶۱۸ Veronica spp :Scrophulariaceae سیزابها: تیره گل میمونی
- ۶۱۹ Viburnum opulus :Caprifoliaceae بداغ: تیره بداغ
- ۶۲۰ Vicia spp :Leguminosae ماشکها: تیره نخود
- ۶۲۰ Vinca herbacea :Apocynaceae پیچ تلگرافی (گل تلگرافی، پروانش): تیره خرزهره
- ۶۲۰ Viola odorata :Violaceae بنفشه معطر: تیره بنفشه
- ۶۲۱ Viscum album :Loranthaceae دارواش (داره واش)
- ۶۲۲ Vitis vinifera :Vitaceae انگور: تیره انگور
- ۶۲۴ Washingtonia filifera :Palmae نخل بادبزی: تیره نخل
- ۶۲۴ Wisteria sinensis :Leguminosae گلیسین: تیره نخود
- ۶۲۵ Xanthium strumarium :Compositae تیره کاسنی
- ۶۲۵ Yucca gloriosa :Liliaceae زنگوله‌ای: تیره لاله
- ۶۲۵ Zerkova carpifolia :Ulmaceae آزاد (آزاددار): تیره نارون
- ۶۲۶ Ziziphus jujuba :Rhamnaceae عناب (عونتاب، سنجلان، اون‌ناف، سنجد جیلان): تیره کنار
- ۶۲۶ Filicales سرخسها
- ۶۲۶ Adiantum capillus -veneris :Adiantaceae پر سیاوش (سیالک)
- ۶۲۷ Asplenium adiantum -nigrum :Aspleniaceae سرخس سیاه
- ۶۲۷ Athyrium filix -foemina :Athyriaceae سرخس ماده

۶۲۸ Dryopteris filix -mas :Aspidiaceae سرخس نر

۶۲۸ Matheucia struthiopteris :Athyriaceae سرخس غول

۶۲۸ Ophioglossum vulgatum :Ophioglossaceae مار زبان

۶۲۸ Phyllitis scolopendrium :Aspleniaceae زنگی دارو

۶۲۸ Polypodium vulgare :Polypodiaceae بسفایج

۶۲۹ Pteris cretica :Pteridaceae سرخس پنجه‌ای

۶۲۹ Pteridium aquilinum :Hypolepidaceae سرخس عقابی یا کرف یا چماز

۶۲۹ Salvinia natans :Salviniaceae سرخس شناور

۶۲۹ Equisetum spp :Equisetaceae دم اسب (بندک واش)

۶۳۰ جلد ۴

۶۳۰ مشخصات کتاب

۶۳۰ [نخبۃ الدهر (ترجمه)]

۶۳۰ باب دوم درباره کانهای هفتگانه و سنگهای با ارزش و آنچه بر خاک برتری دارد. این باب بازده فصل است.

۶۳۱ اشاره

۶۳۱ فصل یکم درباره کانهای هفتگانه‌یی که ذوب، بسته، روان و کشیده می‌شوند و سخن از ماهیت نهادها و خواص آنها و چگونگی پیدایش این کانها بنا بر آنچه که به عقل روشن است

۶۳۶ فصل دوم درباره پیدایش کانها از جیوه و گوگرد و پیدایش گوگرد از آب و پیدایش جیوه از گوگرد و آب

۶۳۸ فصل سوم در پاسخ به کیمیاگران و بیان برهان عقلی در این که آنچه آنان می‌سازند آمیزه‌یی زرد رنگ است

۶۴۰ فصل چهارم درباره سنگهای با ارزش، سودها، خاصیتها، ویژگیها، سرزمینها و رنگهای آنها

۶۴۶ فصل پنجم درباره سنگهایی که از جهت ارزش و گرانی در درجه دومند

۶۵۰ فصل ششم درباره سنگهای مغناطیس، ویژگیها، رنگها و سرزمینهای آنها

۶۵۳ فصل هفتم درباره مروارید و چگونگی پیدایش آن در صدف و سخن از نهاد جانور مروارید

۶۵۴ فصل هشتم درباره سنگها و دیگر چیزهایی که با ویژگی کانی بودنشان از خاک برتری دارند و سخن از چگونگی پیدایش آنها

۶۵۸ فصل نهم درباره سنگهایی که نسبت به سنگهای ارزنده و گوهرهای کریمه در مرتبه دومند و سخن از چگونگی پیدایش و خواص آنها

۶۶۰ فصل دهم درباره پیدایش کوهها و تپهها و ریگزارها و سخن از علت و چگونگی درست شدن و پیدایش آنها

۶۶۱ فصل یازدهم درباره سنگهای ارزنده‌یی که برخی پادشاهان به برخی دیگر هدیه کرده‌اند و سخن از ارزش آنها

۶۶۴ جلد ۵

۶۶۴ مشخصات کتاب

۶۶۴ [نفائس الفنون فی عرائس العیون

۶۶۴ الجزء الثالث

۶۶۴ اشاره
۶۶۵ مقاله چهارم از قسم دوم از کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون در فروع طبیعی مشتمل بر ده فن
۶۶۵ فن اول در علم طب
۶۶۵ اشاره
۶۶۶ باب اول در قسم نظری مشتمل بر پنج فصل
۶۶۶ اشاره
۶۶۶ فصل اول در معرفت ارکان و امزجه و اخلاط و قوی:
۶۶۸ فصل دویم در تشریح اعضاء:
۶۷۰ [فصل باب سیم در امراض و اسباب و اعراض
۶۷۳ فصل چهارم در علامات و دلایل:
۶۷۸ فصل پنجم در معرفت اشیاء مستعمله از اغذیه و اشربه و ادویه و غیر آن، از حبوب:
۶۸۱ باب دوم در قسم عملی مشتمل بر دو فصل:
۶۸۱ فصل اول در حفظ صحت بدن:
۶۸۴ فصل دویم در معالجات:
۶۹۱ فن دوم از این مقاله در علم کیمیا
۶۹۱ اشاره
۶۹۱ فصل اول در بیان امکان وقوع:
۶۹۲ فصل دوم در اشارت به اصل حجر و تسمیه او در کیمیا و اکسیر و صنعت.
۶۹۳ فصل سیم در کیفیت تبییض و تصفیر:
۶۹۴ فصل چهارم در تعقید و تحلیل و تکلیس
۶۹۶ فصل پنجم در تدبیرات چیزهائیکه در این صنعت بدان محتاج اند و آن را بکار دارند
۶۹۸ فصل ششم در بیان ساختن سیم
۷۰۰ فصل هفتم در ساختن زر
۷۰۲ فصل هشتم در ساختن لالی
۷۰۴ فصل نهم در ساختن مشک و عنبر
۷۰۵ فصل دهم در اشارات بعضی از اصطلاحات ارباب این صنعت
۷۰۵ فن پنجم از مقاله چهارم از قسم دویم از کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون علم فراست
۷۰۵ اشاره

- ۷۰۶ باب اول در یافتن اخلاق مردم بسبب چگونگی صورت و رنگ و شکل و عضوهای ظاهری
- ۷۱۰ باب دوم در ترجیح بعضی از این علامات بر بعضی
- ۷۱۱ فن ششم از مقاله چهارم علم احکام نجوم است
- ۷۱۱ اشاره
- ۷۱۱ فصل اول در بیان تاثیر کواکب
- ۷۱۳ فصل دوم در آنکه سیارات در تاثیر قوی تر بود یا ثوابت:
- ۷۱۴ فصل سیم در شبهاتی که بر تاثیر کواکب و بطلان احکام نجومی ایراد کرده اند با جواب آن:
- ۷۱۵ فصل چهارم در بیان صفات کواکب سیاره و دلالت ایشان
- ۷۲۰ فصل پنجم در بیان دلالات بروج
- ۷۲۳ فن هفتم از مقاله چهارم علم خواص
- ۷۲۳ اشاره
- ۷۲۳ باب اول در خواص حیوانات چهار پا
- ۷۲۳ فیل
- ۷۲۴ رخ
- ۷۲۴ کرگدن
- ۷۲۵ زرافه
- ۷۲۵ شتر
- ۷۲۶ اسب
- ۷۲۷ استر
- ۷۲۷ گاو
- ۷۲۸ گاو میش
- ۷۲۸ گاو کوهی
- ۷۲۹ گوسفند
- ۷۲۹ آهو
- ۷۲۹ شیر
- ۷۳۰ پلنگ
- ۷۳۰ ببر
- ۷۳۱ فهد
- ۷۳۱ گرگ

کفتار ۷۳۲

خرس ۷۳۲

خوک ۷۳۲

سک ۷۳۲

روبه ۷۳۳

بوزینه ۷۳۴

گر به ۷۳۴

خرگوش ۷۳۴

خارپشت ۷۳۴

باب دوم در طیور ۷۳۵

عنقا ۷۳۵

شتر مرغ ۷۳۵

عقاب ۷۳۶

کرکس ۷۳۶

همای ۷۳۶

باز ۷۳۷

شاهین ۷۳۷

چرخ ۷۳۷

باشه ۷۳۷

زاغ ۷۳۷

لقلق ۷۳۷

بط ۷۳۷

هدهد ۷۳۷

بوم ۷۳۸

خروس ۷۳۸

برصل ۷۳۸

ققنس ۷۳۸

باب سیم در خواص حیوانات بحری ۷۳۹

۷۳۹	اسب بحری
۷۳۹	گاو آبی
۷۳۹	نهنگ
۷۴۰	سقنفور
۷۴۰	روبیان
۷۴۰	رعاده
۷۴۰	جری
۷۴۰	دلفین
۷۴۰	راموز
۷۴۱	سرطان
۷۴۱	باب چهارم در خواص جواهر در احجار
۷۴۱	مروارید
۷۴۲	یاقوت
۷۴۳	لعل
۷۴۴	زمرد
۷۴۵	الماس
۷۴۵	فیروزه
۷۴۶	پیچاده
۷۴۶	بسد
۷۴۶	پادزهر
۷۴۷	مقنطیس
۷۴۷	عقیق
۷۴۷	لاجورد
۷۴۸	یشب
۷۴۸	بلور
۷۴۸	مینا
۷۴۸	کهریا
۷۴۸	شبه
۷۴۸	مارقشیشا

۷۴۹ مغینسیا
۷۴۹ ائمد
۷۴۹ حجر الیهود
۷۴۹ حجر الحیه
۷۴۹ حجر حبشی
۷۴۹ حجر زیت
۷۴۹ سنگ یرقان
۷۵۰ سنگ عقاب
۷۵۰ باغض الخل
۷۵۰ حجر القیسور
۷۵۰ سنک موش
۷۵۰ سنک طلق
۷۵۰ فن هشتم از مقاله چهارم علم حرف الطبیعه که آن شعب و اقسام بسیار دارد و بحقیقت بیشترین صنعتها باو راجع و لیکن ما از آنجمله شش نوع در شش فصل ایراد کنیم
۷۵۰ فصل اول در بیطره که آن را طب الدواب خوانند
۷۵۲ فصل دوم در احوال مرغان شکاری
۷۵۳ فصل سیم در قلع آثار جامه سفید بهر چه بیالاید
۷۵۴ فصل چهارم در فلاحات
۷۵۷ فصل پنجم در اکتاف
۷۵۷ فصل ششم در اختلاج اعضا
۷۵۹ جلد ۶
۷۵۹ مشخصات کتاب
۷۵۹ امفردات پزشکی و دارویی ایران
۷۵۹ فصل هفدهم گیاهان داروئی که در طب سنتی به کار می‌روند.
۷۵۹ اشاره
۷۶۰ مواد طبیعی و مواد آلی:
۷۶۱ سالم بودن و مؤثر بودن داروهای گیاهی:
۷۶۲ آداروهای سنتی با منشاء گیاهی
۷۶۲ قت (یونجه):

- ۷۶۲ مغز هسته زردآلو:
- ۷۶۳ همیشه بهار کوهی:
- ۷۶۳ خار مقدس:
- ۷۶۴ شاه‌پسند آبی:
- ۷۶۴ سیوس گندم:
- ۷۶۵ بابا آدم:
- ۷۶۵ علف گربه:
- ۷۶۵ بابونه:
- ۷۶۶ بابونه صحرائی:
- ۷۶۶ کاسنی:
- ۷۶۶ پاخری:
- ۷۶۷ سنفتون:
- ۷۶۷ تخم کدو:
- ۷۶۸ تخم خیار:
- ۷۶۸ شنبلیله:
- ۷۶۸ سیر و پیاز:
- ۷۶۹ جوتیانا:
- ۷۶۹ جینسینگ:
- ۷۷۰ شیرین بیان: [۲۱]
- ۷۷۱ سرخ ولیک:
- ۷۷۱ رازک:
- ۷۷۲ کند ناکوهی:
- ۷۷۲ زوفا:
- ۷۷۳ زیرفون (نمدار):
- ۷۷۳ انجدان رومی:
- ۷۷۳ همیشه بهار:
- ۷۷۳ آویشن کوهی یا مرزنگوش وحشی:
- ۷۷۴ جعفری:
- ۷۷۴ گل ساعتی:

- ۷۷۴ پودنه:
- ۷۷۵ سرخاب کولی:
- ۷۷۵ میوه گل سرخ:
- ۷۷۵ عشبہ:
- ۷۷۶ سلنیوم:
- ۷۷۶ پولی گالا:
- ۷۷۶ سنا:
- ۷۷۷ تمبر ہندی:
- ۷۷۷ ترخون:
- ۷۷۷ زردچوبہ:
- ۷۷۷ علف خرس:
- ۷۷۷ سنبل الطیب:
- ۷۷۸ کاهوی وحشی:
- ۷۷۸ افسنتین:
- ۷۷۹ بومادران:
- ۷۷۹ بوہمبین:
- ۷۷۹ چشم خروس:
- ۷۸۰ صمغ ارژن یا صمغ عربی:
- ۷۸۰ چوبک:
- ۷۸۰ اگیر ترکی:
- ۷۸۰ فتفتہ:
- ۷۸۰ پر سیاوش:
- ۷۸۱ ترنجبین:
- ۷۸۱ والک:
- ۷۸۱ صبرزد:
- ۷۸۱ ریشہ ختمی:
- ۷۸۱ قدامہ شہری:
- ۷۸۲ تاج خروس:

- ۷۸۲ هل قراب:
- ۷۸۲ عاقرقرها:
- ۷۸۲ مرگ ماهی:
- ۷۸۲ تخم کرفس:
- ۷۸۳ زردآوند طویل:
- ۷۸۳ نخود الوند:
- ۷۸۳ درمنه:
- ۷۸۳ اسارون:
- ۷۸۳ مارچوبه:
- ۷۸۳ هلیون و بیخ هلیمون:
- ۷۸۴ کنجده سرخ و سفید یا انزروت:
- ۷۸۴ کنیرا:
- ۷۸۴ اکلیل الملک:
- ۷۸۴ تباشیر قلمی:
- ۷۸۵ زرشک:
- ۷۸۵ کندر:
- ۷۸۵ خردل:
- ۷۸۵ برگ هند ایران:
- ۷۸۵ تخم ابلیس:
- ۷۸۶ فرنجمشک:
- ۷۸۶ ریشه کبار:
- ۷۸۶ فلفل مویه:
- ۷۸۶ کافشه:
- ۷۸۷ زیره سیاه کرمانی:
- ۷۸۷ زنیان:
- ۷۸۷ چشم:
- ۷۸۷ فلوس:
- ۷۸۷ گل حلوا:
- ۷۸۸ قردمانا:

- ۷۸۸ چهار تخمه:
- ۷۸۸ برگ قیطان:
- ۷۸۸ دارچین:
- ۷۸۸ برگ سادج:
- ۷۸۸ حنظل:
- ۷۸۹ تخم گرمک:
- ۷۸۹ بهار نارنج:
- ۷۸۹ سورنجان کرمانی:
- ۷۸۹ خاک مقل:
- ۷۹۰ مقل ازرق (گوگل):
- ۷۹۰ حب بلسان:
- ۷۹۰ عود بلسان:
- ۷۹۰ بیخ شوکران:
- ۷۹۰ مامیران:
- ۷۹۰ ملوغیه:
- ۷۹۱ سیستان:
- ۷۹۱ تخم گشنیز:
- ۷۹۱ شیرخشت:
- ۷۹۱ کیک‌واش:
- ۷۹۱ حب السلاطین:
- ۷۹۲ زیره سبز:
- ۷۹۲ گل سرو:
- ۷۹۲ قرنیاد:
- ۷۹۲ کرکم:
- ۷۹۲ زرمیاد:
- ۷۹۳ تخم کشوت:
- ۷۹۳ اصفر مکی:
- ۷۹۳ کنگر دهری:

- ۷۹۳ تا پالق: ۷۹۳
- ۷۹۳ تخم تاتوره: ۷۹۳
- ۷۹۴ تخم هویج: ۷۹۴
- ۷۹۴ اسپرک: [۱۱۹] ۷۹۴
- ۷۹۴ وشا: ۷۹۴
- ۷۹۴ دورنج اقربی: ۷۹۴
- ۷۹۴ خون سیاوش: ۷۹۴
- ۷۹۵ شکر تیغال: ۷۹۵
- ۷۹۵ گل گاوزبان: ۷۹۵
- ۷۹۵ برگ گل گاوزبان: ۷۹۵
- ۷۹۵ هل: ۷۹۵
- ۷۹۶ برنگ کابلی: ۷۹۶
- ۷۹۶ قرص کمر: ۷۹۶
- ۷۹۶ سریش سفید: ۷۹۶
- ۷۹۶ خاکشیر: ۷۹۶
- ۷۹۶ قرنفل (میخک): ۷۹۶
- ۷۹۷ باریجه: ۷۹۷
- ۷۹۷ سکبینج: ۷۹۷
- ۷۹۷ ریشه کفلس: ۷۹۷
- ۷۹۷ بادیان سبز: ۷۹۷
- ۷۹۸ گل سرنگون: ۷۹۸
- ۷۹۸ شاهتره: ۷۹۸
- ۷۹۸ بوقناق: ۷۹۸
- ۷۹۸ بهمن پیچ: ۷۹۸
- ۷۹۸ جل جل: ۷۹۸
- ۷۹۹ میوه زبان گنجشک: ۷۹۹
- ۷۹۹ بذراالبنج: ۷۹۹
- ۷۹۹ بادیان خطائی: ۷۹۹
- ۷۹۹ عدس تلخ: ۷۹۹

- ۷۹۹ رنگ کرمانی:
- ۸۰۰ راس هندسی:
- ۸۰۰ تخم نیلوفر:
- ۸۰۰ تربد:
- ۸۰۰ بیخ بنفشه:
- ۸۰۱ کالومبا:
- ۸۰۱ اهل:
- ۸۰۱ تخم کاهو:
- ۸۰۱ بالتگو شهری:
- ۸۰۱ بالتگو شیرازی:
- ۸۰۲ خولنجان:
- ۸۰۲ اسطوخودوس:
- ۸۰۲ برگ حنا:
- ۸۰۲ شیرزاد:
- ۸۰۲ مچه:
- ۸۰۲ تخم شاهی:
- ۸۰۳ کشمش کولی:
- ۸۰۳ طوری (لیف):
- ۸۰۳ گل پنیرک (خبازی):
- ۸۰۴ پونه (فودنج):
- ۸۰۴ ریشه شاهتوت:
- ۸۰۴ تخم مورد:
- ۸۰۴ سیاه تخمه:
- ۸۰۴ گل نیلوفر:
- ۸۰۵ تخم ریحان:
- ۸۰۵ تخم شربتی:
- ۸۰۵ برگ زیتون:
- ۸۰۵ ثعلب:

- ۸۰۶ تخم اسفند:
- ۸۰۶ تخم شوید:
- ۸۰۶ آمله سفته:
- ۸۰۶ کاکنج:
- ۸۰۶ انیسون:
- ۸۰۷ کبابه چینی:
- ۸۰۷ سقز سفید:
- ۸۰۷ بارهنگ:
- ۸۰۷ اسفرزه:
- ۸۰۷ بسفایج:
- ۸۰۸ غاریقون:
- ۸۰۸ خرنوبان:
- ۸۰۸ گلنار فارسی:
- ۸۰۸ بهدانه:
- ۸۰۸ مازو:
- ۸۰۹ بلوط:
- ۸۰۹ تخم تریچه:
- ۸۰۹ ریوند چینی:
- ۸۰۹ گل ریواس:
- ۸۱۰ سماق:
- ۸۱۰ کرچک فرنگی:
- ۸۱۰ گل زرد:
- ۸۱۰ روناس:
- ۸۱۰ سداب:
- ۸۱۱ شکر سرخ:
- ۸۱۱ تخم مرو:
- ۸۱۱ ستدل سفید:
- ۸۱۱ قستلیخ:
- ۸۱۲ بلادر:

- ۸۱۲----- خاکشیرین:
- ۸۱۲----- چوب چین:
- ۸۱۲----- تاجریزی:
- ۸۱۳----- تخم بادمجان:
- ۸۱۳----- تخم اسفناج:
- ۸۱۳----- توکلیجه:
- ۸۱۳----- مرزنجوش:
- ۸۱۳----- پاپیتال:
- ۸۱۴----- کچوله:
- ۸۱۴----- زرنب:
- ۸۱۴----- پلبه:
- ۸۱۴----- هلبه سیاه:
- ۸۱۴----- مریم نخودی:
- ۸۱۴----- کوشان شیرازی:
- ۸۱۵----- برگ تیول:
- ۸۱۵----- شقاقی:
- ۸۱۵----- سندلوس (صمغ کوبال):
- ۸۱۵----- خارخاسک:
- ۸۱۵----- کندش:
- ۸۱۶----- مازریون:
- ۸۱۶----- برمکیا:
- ۸۱۶----- گل بنفشه:
- ۸۱۶----- بوزیدان:
- ۸۱۷----- دهن باز دهن بسته:
- ۸۱۷----- آب شم:
- ۸۱۷----- کاکوتی:
- ۸۱۷----- عناب:
- ۸۱۷----- داروی سنتی با منشاء معدنی زاج سفید

- ۸۱۷ اشاره
- ۸۱۸ سرمه [۲۳۹]:
- ۸۱۸ گل ارمنی [۲۴۰]:
- ۸۱۸ زرنیخ [۲۴۱]:
- ۸۱۸ گچ کاشان [۲۴۲]:
- ۸۱۸ لاسرخ [۲۴۳]:
- ۸۱۹ گل سرشور [۲۴۴]:
- ۸۱۹ کربنات سرب [۲۴۵]:
- ۸۱۹ مردارسنگ نقره‌ای [۲۴۶]:
- ۸۱۹ شوره قلم [۲۴۷]:
- ۸۱۹ گل داغستان [۲۴۸]:
- ۸۲۰ شاف مامیتا:
- ۸۲۰ گل مخدوم [۲۴۹]:
- ۸۲۰ نمک قلیاب [۲۵۰]:
- ۸۲۰ گوگرد زرد:
- ۸۲۰ داروهای سنتی با منشأ حیوانی عدس الملک [۲۵۱]:
- ۸۲۱ اشاره
- ۸۲۱ شاخه مرجان [۲۵۲]:
- ۸۲۱ حجر البهود [۲۵۳]:
- ۸۲۱ صدف [۲۵۴]:
- ۸۲۱ موم زنبور عسل:
- ۸۲۱ پیله ابریشم [۲۵۵]:
- ۸۲۲ تخم لاک پشت [۲۵۶]:
- ۸۲۲ قره قروت [۲۵۷]:
- ۸۲۲ کوهان شتر [۲۵۸]:
- ۸۲۲ پادزهر [۲۵۹]:
- ۸۲۲ مایه بره [۲۶۰]:
- ۸۲۳ مومیائی [۲۶۱]:
- ۸۲۳ کف دریا:

۸۳۱	جلد ۷
۸۳۲	مشخصات کتاب
۸۳۲	تاریخ اجتماعی ایران
۸۳۲	جلد دهم
۸۳۲	سیر علوم بعد از اسلام
۸۳۲	اشاره
۸۳۴	منابع طبّی در عالم اسلام
۸۳۴	اشاره
۸۳۵	پزشکی رایگان
۸۳۵	جراح عرب
۸۳۵	مجموعه ایقراطی
۸۳۶	دیگر سرچشمه‌های طب اسلامی
۸۳۷	سیر تکاملی علم طب
۸۳۸	ارزش فرهنگ اسلامی
۸۴۰	سیر دانش پزشکی و سازمانهای وابسته، در ایران و جهان اسلامی
۸۴۰	اشاره
۸۴۰	شماره پزشکان و وضع بیمارستانها
۸۴۱	بیمارستان عضد الدوله در بغداد
۸۴۱	دار الایتام و دار المجانین
۸۴۱	حمایت از بینوایان
۸۴۲	بیمارستان ستار
۸۴۲	داروسازی
۸۴۴	کتابها و منابع پزشکی در قرون وسطا
۸۴۴	ذخیره خوارزمشاهی
۸۴۵	حرفه پزشکی
۸۴۵	وظایف پزشک و مسئولیتهای او به نظر ابن اخوه
۸۴۵	دامپزشکی
۸۴۵	اشاره

- ۸۴۶ حمایت از حیوانات
- ۸۴۶ شرط تخصص در دامپزشکی
- ۸۴۶ کخالان
- ۸۴۶ شکسته‌بند
- ۸۴۷ حدود تخصص جراحان
- ۸۴۷ نظر طبی افضل کرمانی
- ۸۴۷ فصد
- ۸۴۷ حجامت و ختنه
- ۸۴۷ مقررات و نظامات پزشکی
- ۸۴۸ بیماریهای گوش و گلو و بینی و چشم
- ۸۴۸ گچ شکسته‌بندی
- ۸۴۹ تشخیص آبله
- ۸۴۹ نظریات پزشکی جرجانی
- ۸۵۰ ابو منصور موفق هروی
- ۸۵۰ داروهای گیاهی
- ۸۵۱ گیاههای طبی
- ۸۵۱ نفوذ خرافات در علم طب
- ۸۵۲ انواع شربت
- ۸۵۳ طرز معالجه میرخواند
- ۸۵۳ سیر تکاملی اندیشه‌های ادبی و فلسفی در اروپا
- ۸۵۳ اشاره
- ۸۵۶ رشد دانش پزشکی در اروپا
- ۸۵۶ علم پزشکی در یونان باستان
- ۸۵۶ رشد تدریجی علوم تجربی
- ۸۵۷ علم طب
- ۸۵۷ نخستین استاد تشریح
- ۸۵۸ مترجمین و مؤلفین
- ۸۵۸ شکوک رازی بر جالینوس
- ۸۵۸ علم پزشکی در عالم اسلام

۸۵۸	سازمانهای پزشکی بعد از اسلام
۸۵۸	شرابخانه (داروخانه)
۸۵۹	اولین بیمارستان
۸۵۹	مشاوره پزشکی
۸۵۹	اجازه طبابت
۸۶۰	نمونه‌یی از گواهی‌نامه‌های پزشکان
۸۶۰	تشخیص بیماری
۸۶۱	معاینه بیماران
۸۶۱	دیوانه‌یی که عضد التوله را دیوانه خواند
۸۶۱	شرایط پزشکی
۸۶۲	جانورشناسی
۸۶۲	زمین‌شناسی
۸۶۳	تنوع موضوعات و مباحث علمی و فرهنگی در قرون وسطا
۸۶۳	طبقه‌بندی علوم
۸۶۵	سرنوشت علم در دو قرن اخیر
۸۶۵	سیر نزولی علم طب در ایران
۸۶۵	پزشکی در ایران عهد صفویه
۸۶۶	دندان‌پزشکی در عهد قاجاریه
۸۶۶	نگاهی به اروپای قرن هیجدهم
۸۶۷	پیشرفت سریع علم طب در قرن نوزدهم و بیستم
۸۷۰	جلد ۸
۸۷۰	مشخصات کتاب
۸۷۰	[معجم البلدان (ترجمه)]
۸۷۰	[پیشگفتار یاقوت]
۸۷۰	باب نخست در شکل زمین و کوه‌ها و دریاهایش و جز آن
۸۷۷	باب دوم در هفت اقلیم، شناخت واژه آن و اختلاف اقلیم‌ها
۸۷۷	اشاره
۸۸۰	اینک مرزهای هر یک از هفت اقلیم [۲۳]

- ۸۸۰ - اشاره
- ۸۸۳ - % هر یک از دوازده برج کدام شهرها را دارد؟ [۵۷]
- ۸۸۴ - باب سوم در تفسیر واژه‌ها که مکرر در این کتاب یاد شده‌اند
- ۸۸۴ - اشاره
- ۸۸۷ - آباد:
- ۸۸۷ - سکه:
- ۸۸۸ - مصر:
- ۸۸۸ - درازا- طول: [۷۱]
- ۸۸۸ - پهنا- عرض:
- ۸۸۸ - درجه، دقیقه:
- ۸۸۹ - صلح- آشتی:
- ۸۸۹ - سلم:
- ۸۸۹ - عنوه:
- ۸۸۹ - خراج:
- ۸۹۰ - فیء، غنیمت:
- ۸۹۱ - غنیمت:
- ۸۹۱ - صدقه:
- ۸۹۲ - خمس:
- ۸۹۲ - قطیعه:
- ۸۹۹ - درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

مشخصات کتاب

نام کتاب: کتب طبى انتزاعى (فارسى)

نویسنده: جمعى از نویسندگان

موضوع: مبانى طب- مفردات داروى- بيماريها- داروسازى و صنعت- غذا شناسى- معدن شناسى- تاريخ پزشکى

زبان: فارسى

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: اين عنوان کتاب تشکيل شده از مجموع بحث هاى گوناگون طبى که از لابلای کتابهاى ديگر توسط آقاىان مجيدى نظامى و رحيمى ثابت استخراج و آماده شده و در اين مجموعه قرار گرفته است .

[طهران قديم]

[جلد پنجم]

آشپزى و غذاهاى طهرانى

از آنجا که اين کتاب درباره آشپزى قديم طهران صحبت ميکند مطلب شروعى آنرا هم از گفته خود طهرانى هاى قديم مياوريم که ميگفتند: خوشبختى هر زن در خانه شوهر اول به آئينه و دوم به ديگ بسته است، و اين واقعيتى است مسلم که خانم هاى فاقد آشنائى با ديگ و آشپزى کمتر توانسته اند از حلاوت مستمر زندگى زناشوى برخوردار بوده شيرينى اول تا به آخر حفظ بکنند، و شايد فلسفه آن هم که در جهازکشى ها اول آئينه و آخر ديگ و ديگور را حمل ميکردند همين بوده که ميخواستند حالى بکنند براى هر عروس که به خانه شوهر ميرود پس از زيبائى صورت و حسن خلق و حسن رفتار، هنر اداره شکم شوهر، اول شرط ميباشد و آن ميسر نميشود مگر با اطلاع از آشپزى و داشتن دستپخت خوب و اينکه چگونه بتواند از راه غذا دل شوهر بدست آورد.

از آنجا که روشن شده مرد اصولاً شکمو و پيش شکم در رودربايستي ميباشد و هيچ چيز او را به اندازه پذيرائى از طريق غذا راضى نميکند که شايد هم در اين قسمت حق به جانب مرد باشد که پس از ساعتها رنج و مرارت تحصيل معاش دقيقى را هم از راه غذا مسرور بشود و (مايه عيش زندگى شکم است) را بدست آورد.

البته خوب خورى را با پر خورى نبايد اشتباه بکنيم که آقاىان در مصرف غذا

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قديم)، ج ۱، ص: ۲۴

زيادتر به كيفيت آن، يعنى طعم و عطر و شکل و مزه و خاصيت آن اهميت ميدهند تا کميت آن، همراه اين توقع بجا که همسر و خانم خانه او نيز با دست خود و هنر و سليقه خويش جهت او غذائى تهيه و ميز و سفره اى آماده بکند.

خاصه آنکه اظهار سلیقه نموده، هر از چند گاه غذا و خوردنی‌ای ندیده نخورده‌ی نوظهور سر سفره بیاورد و لذا میتوان ادعا نمود که غذاها و خوردنی‌هایی که در این کتاب آمده همان تازه‌ها و نوظهورهائیت از مردم شصت، هفتاد سال پیش طهران که به مرور زمان قسمت اعظم آن از یاد رفته بقیه نیز در شرف از یاد رفتن میباشد، و باید گفت هر کهنه پس از مدتی نو شده، به همانگونه که لباس و آرایه و آرایش و نمای بناهای از نظر افتاده که پس از چندی چهره نموده دو مرتبه مد روز میشوند. در نمونه شلیته شلوار و ابروی پرپشت و فر مو که دو مرتبه مد روز شده از زمره چشمگیرترین پوشش و چهره‌سازی‌های خانم‌ها در آمده‌اند ابروی کلفت قدیم دوباره مد روز شده جای ابروهای قیطانی، یا تراشیده‌ی مداد کشیده را گرفته، چه دلربائی‌ها میکند و هر چه مثال اینها.

پس غذاها و خوردنی نوشیدنی‌های نیم قرن پیش و زیاده‌تر آن نیز میتواند برای ندیده، نخورده‌ها تازگی دلفریب داشته، خاصه که در اغذیه، اشربه‌ی قدیم علاوه بر ملاحظه‌ی غذائیت و شکل و طعم و مزه، جوانب صحی و طبی آن در نظر گرفته میشده است.

به این صورت که مثلا- در خورش فسنجان که گردو از مواد اولیه آن بوده، در طبیعت گرم است، تا مناسب حال همه باشد چاشنی آن آب انار یا رب انار معلوم شده که خنک مزاج میباشد. یا در قرمه‌سبزی که تره و جعفری گرم مزاج، سبزی آن میباشد، تا در خوردنی گرم طبیعت ایجاد ناراحتی نکند، چاشنی آن آبغوره منظور شده است.

همچنین در ترشی‌ها و شیرینی‌ها و چربی‌ها و مانند آن که فواید و اعتدال و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵

بی‌ضرریشان محاسبه و نظرات تعالیم طبی آن در نظر گرفته شده است، به این قاعده که دو خوراکی حیوانی و نباتی نباید یکجا و ممزوج به هم تهیه و صرف بشود. مثل دو شیرینی مختلف المزاج مانند قند و خانواده قند که نباتی و از چغندر گرفته شده و عسل که حیوانی و از زنبور میباشد و دو چربی مخلوط و با یکدگر، مثل دنبه و روغن و کره‌ی گاو و گوسفند که حیوانی و روغن تخم پنبه و کنجد و آفتاب‌گردان و زیتون و مثل آن که نباتی و از گیاه. و به همین قرار دو ترشی مثل سرکه و ماست و کشک و آب‌لیمو و مانند آن، که نه تنها فایده نداده، بلکه از آنجا که مفسد و خنثی‌کننده یکدگر میشوند، اثر معکوس میبخشند. به نمونه‌ی ضرب المثل (عسل و خربوزه) که ناسازگار و دشمن هم معلوم شده بود و داستان این که یکی را که از خوردن عسل و خربوزه مبتلا به شکم‌درد شده فریاد میکشید گفتند مگر نمیدانستی عسل و خربوزه با هم نمیسازند؟! جواب داد میبینی که چه خوب هم با هم ساخته پدرم را در آورده‌اند!

پس کتاب حاضر نه تنها از آشپزی حرف میزند، بلکه خواص و مضار مواد مورد استفاده‌ی آن نیز همراه شده است. در این خاصیت که هر آینه خواننده به همان دقت و ریزینی که نوشته شده در آن امعان نظر بعمل آورد، نه تنها آشپزی ماهر میشود، بلکه نیمچه طبیعی کارآمد خواهد شد که بسا از بیماری‌های غیربالینی خود و اطرافیان رفع بکند.

و اما سخن لازم این که دقت در مطالب کتاب جهت مبتدیان نه مطلعان میباشد. مبتدیانی مانند دخترخانم‌هایی که از پشت میز دبیرستان و دانشگاه و امثال آن به خانه بخت رفته، بدون آنکه، چنانکه دیده شنیده شده است اندک اطلاعی از پخت و پز و مسائل آن داشته باشند. بطوریکه دخترخانمی از این ردیف از همسر خود این نگارنده طرز پختن تخم مرغ عسلی میپرسید، و دخترخانم هیجده بیست‌ساله‌ای را خود نگارنده در وکیل آباد مشهد دیدم که از دو ساعت به ظهر تا ساعتی از ظهر گذشته، که بزرگترهایش مشغول حرف زدن و تخمه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶

شکستن بودند و میخواست آتش برای کباب درست بکند کبریت به ذغال میکشید و سه قوطی کبریت را به آخر رسانید و عاقبت هم نتوانست در این حد شعور بخرج بدهد که وسیله چوب و کاغذ و کهنه و چیزی که کبریت به آن کشیده به روی ذغال نهاده باد بزند آنرا تبدیل به آتش بکند!

و اما طرز استفاده از کتاب این که یک مرتبه آنرا از ابتدا تا انتها خوانده به مطالبش آشنا شده سپس بعمل آوریم. خواندنی که خود نوعی ممارست بوده، عملی آن سهل میکند و پس از آن خواندن بکار بستن که ابتدا بدون کم و زیاد نظر به کتاب داشته باشیم و دیگر این که چند دستور را با هم بکار نگرفته، بلکه یک یک و این که پختن یک غذا را به کمال رسانیده به نوع دیگر آن رو بیاوریم، و این که هرچه، از غذا و غیر آنرا از کم و مقدار اندک و در ظرفیت یکی دو نفر تهیه کنیم. و دیگر که هر آینه غذایی تند و شور و خراب از آب درآمد بجای دل آزرده شدن سعی در اصلاحش برای نوبت بعد بکنیم. چه هر مبتدی ناگزیر از خراب کردن در شروع به کار میباشد. مخصوصا در آشپزی که آنرا کار آب و آتش گفته، هر ضررش موجب تجربه‌ای شده عقلی را زیاد میکند؛ و در آخر که ملانقطی نبوده عادت به کتاب نکنند تا برای هر مختصر به آن رجوع بکنند، بلکه مطالب آن به سینه سپرده در عمل به حافظه رجوع نموده عقل و ابتکار خود شریک بکنند، که همیشه و در همه جا کتاب در اختیار نمیشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷

اصطلاحات فنی کتاب

آبروغن:

روغنی را که برای دادن ته دیگ و روی برنج در آب جوش حل بکنند.

آبکش کردن

و آب کشیدن: برنج را پس از پختن که جهت گرفتن آب آن در سبد بریزند.

از آب در آوردن:

هم در معنی پختن و حاضر کردن برنج جهت آبکش کردن و هم به معنی پختن غذا به نحو احسن میباشد.

برنج خیس کرده:

برنجی را که بصورت پستانی و به منظور آماده کردن بهترش جهت پخت در آب نمک بخیسانند.

تنگ آب:

غذائی که با آب کم پخته بشود و یا چندان آتش بخورد که آتش نزدیک به تمام به خورد برود. کم آب.

تفت دادن و چرخ دادن:

سرخ کردن گوشت و هر چیز که خیلی مختصر سرخ بشود، یعنی فقط دو سه دقیقه و کمتر در روغن هم بخورد و یا در روغن ریخته با گرداندن یکی دو قاشق برداشته بشود.]

قلقلی یا سرگنجشکی:

اشاره

گوشت کوبیده‌ای را که در کف دست گرد کرده به اندازه فندق یا بزرگتر درآورند.

جا انداختن:

غذائی را که پس از افزودن آخرین مواد، آنرا برای پخته شدن کامل و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸
دست بهم شدن و ریخت پیدا کردن روی آتش ملایم بحال خود گذارند.

گرگزه کردن:

ماش یا هر حبوب دیگری را که در زیر دسته هاون و چیزی مثل آن مالیده بخواهند از پوست درآورده یا لپه بکنند.

بار کردن:

گوشت و هر چیز دیگری را که در ظرف ریخته برای پختن روی آتش قرار دهند.

دم دادن:

به حال دم کشیدن گذاشتن برنج یا هر پختنی دیگر.

برگرداندن:

پشت و رو کردن شامی و کوکو و هرچه مثل آن و همچنین برنج و هر چیز دیگری را که بخواهند در ظرف خود برگردانند.

شیره کشیدن:

کوبیدن چیزی مثل بادام و مغز هل و ریختن آن در پارچه و مالیدنش در آب.

شیرین کردن:

هویج و هرچه را که در آب و شکر بپزند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹

مقیاس مواد لازم جهت مهمانی‌ها

در پلوه‌ها مانند پلو گوشت، پلومرغ:

برای هر چهار نفر ۶۰۰ گرم برنج، ۶۰۰ گرم گوشت یا مرغ، ۲۰ گرم روغن، مقدار یک عدس زعفران.

سبزی پلو کوکو ماهی:

برای هر چهار نفر ۶۰۰ گرم برنج، نیم کیلو ماهی، ۳۰۰ گرم روغن، یک کیلو سبزی که نصف آن مصرف پلو و نصف دیگرش به مصرف کوکو برسد «البته باید توجه داشت که سبزی پاک نکرده حساب شده است که چون پاک بشود کمتر از نصف آن میماند.»

باقلاپلو:

هر ۳ کیلو برنج یک چارک (۷۵۰ گرم) روغن، ۲ کیلو شبت، ۳ کیلو باقلا سبز، ۳ کیلو گوشت، یک گرم زعفران.

دیگر پلوه‌ها مانند:

رشته پلو، عدس پلو، ماش پلو، لوبیا پلو ... برای هر ۴ نفر ۵۰۰ گرم برنج، ۱۵۰ گرم رشته یا عدس یا ماش یا لوبیا، ۱۰۰ گرم روغن.

پلوهای سبزی دار مانند:

کلم پلو، هویج پلو، لوبیا پلو، استانبولی پلو بی گوشت برای هر چهار نفر ۶۰۰ گرم برنج، ۱۵۰ گرم روغن، نیم کیلو کلم یا هویج یا لوبیا سبز، نیم کیلو گوجه فرنگی که کم و زیادشان را طبق دلخواه اندازه بکنند.

قیمه لابلو و استانبولی پلو:

برای هر چهار نفر ۶۰۰ گرم برنج، ۳۰۰ گرم گوشت بی استخوان، ۱۵۰ گرم روغن، ۲ پیاز، ۴ گوجه فرنگی متوسط، یک قاشق چایخوری ادویه و فلفل زردچوبه مخلوط.
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰

چلو خورش قیمه:

برای هر چهار نفر ۶۰۰ گرم برنج، ۱۰۰ گرم روغن، ۲۵۰ گرم گوشت بی استخوان، یک مشت لپه، ۳ تا ۴ سیب زمینی متوسط، ۲ پیاز، یک قاشق چایخوری ادویه جات.

چلو خورش های سبزی دار مانند:

قرمه سبزی، خورش کنگر، ریاس، کرفس، خورش نعنا جعفری ... برای هر چهار نفر ۶۰۰ گرم برنج، ۳۰۰ گرم گوشت بی استخوان، ۱۵۰ گرم روغن، نیم کیلو سبزی جات مخلوط، ۲ پیاز، ۳ تا ۴ قاشق ترشیجات مانند آبغوره یا آلبیمو، یک قاشق چایخوری ادویه جات «کم و زیاد ترشی غذا را با چشیدن بریزند.»

چلو خورش های شیرین مانند:

خورش هویج، خورش سیب، به ۶۰۰ گرم برنج، ۳۰۰ گرم گوشت، ۱۰۰ گرم روغن، ۴۰۰ گرم سیب یا هویج یا به، ۲ پیاز متوسط، ۳ تا ۵ قاشق شکر، یک قاشق چایخوری ادویه و فلفل زردچوبه یا به مقدار یک عدس زعفران.

چلو کباب:

برای هر ۳ کیلو برنج یک کیلو کره، ۳ کیلو گوشت راسته.

کباب‌ها:

از چنجه و برگ و کوبیده برای هر نفر ۱۵۰ تا ۲۰۰ گرم گوشت حساب میشود.

کوفته‌ها:

برای هر چهار نفر ۴۰۰ گرم گوشت چرخ کرده، ۲ مشت جمع کرده برنج، یک مشت لپه، ۲ پیاز، ۵۰ گرم روغن، یک مشت سبزی خرد کرده. اگر کوفته باقلاست نیم کیلو باقلا سبز، ۲ مشت شبت خرد کرده، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه ادویه.

کوفته نخودچی:

برای چهار نفر ۴۰۰ گرم گوشت چرخ کرده، ۲۰۰ گرم آرد نخودچی، ۲۵۰ گرم روغن، ۳ پیاز، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، یک قاشق چایخوری نمک.

آبگوشت‌ها:

برای هر ۴ نفر تا ۴۰۰ گرم گوشت آبگوشتی، ۲ مشت نخود و لوبیا یا نخود یا لوبیا یا لپه، یک پیاز، ۲ گوجه‌فرنگی، یک قاشق چایخوری

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱

فلفل زردچوبه نمک.

آبگوشت بادمجان:

برای هر چهار نفر ۴۰۰ گرم گوشت، ۲ تا ۳ بادمجان متوسط، ۲ مشت عدس، یک پیاز، نصف لیوان کشک، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، نمک به اندازه.

آبگوشت‌های شیرین مانند آبگوشت سیب:

برای هر چهار نفر ۴۰۰ گرم گوشت، ۲ مشت لوبیا قرمز، یک به یا ۴ و ۵ سیب، ۲ قاشق شکر، یک پیاز، یک قاشق چایخوری

فلفل زردچوبه.

شامی‌ها:

برای هر چهار نفر ۴۰۰ گرم گوشت چرخ کرده، ۲۰۰ گرم آرد نخودچی یا لپه، ۲۰۰ گرم روغن، ۲ پیاز، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، یک قاشق چایخوری نمک.

کوکوها:

برای هر چهار نفر نیم کیلو سبزی یا بادمجان یا لوبیا سبز یا سیب زمینی، ۶ تا ۸ تخم مرغ، ۲۰۰ گرم روغن، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، یک قاشق چایخوری نمک.

حلیم‌ها:

حلیم گوشت برای هر چهار نفر ۴۰۰ گرم گوشت، ۵۰۰ گرم گندم، ۵۰ گرم روغن، ۴ قاشق شکر.

حلیم بادمجان:

برای هر ۴ نفر ۴۰۰ گرم گوشت، ۳ مشت عدس، ۴ بادمجان، ۱۰۰ گرم روغن، ۳ پیاز، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، نصف لیوان کشک.

آش‌ها:

آش رشته: برای هر نفر یک استکان حبوب، ۲۵۰ گرم رشته، یک کیلو سبزی درهم، یک لیوان کشک، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، یک قاشق چایخوری نعنا خشک. به همین مقیاس دیگر آش‌ها.

دمپخت‌ها:

برای هر چهار نفر ۴۰۰ گرم برنج، ۲۰۰ گرم عدس یا ماش یا هر حبوب دیگر تا ۷۵ گرم روغن، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، اگر لازم داشته باشد.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲

این مقیاسی است کلی، اما چنانچه در راهنمای کتاب گفته شد خیلی کامل تر است اگر پزنده خود چشم و دست و ذائقه را در اندازه مورد استفاده قرار داده از نظر و قریحه خود بهره بگیرد. با این حال چون در تدوین این کتاب سعی در بدون عیب بودن آن بوده هر جا هم که مقدار و اندازه خاص لازم بوده در ذیل یا متن خود مطالب آورده شده و بکار برندگان را هیچگونه ناراحتی و سرگشتگی نمیباشد. همچنین جهت سهولت به دلیل عدم آشنائی با اوزان قدیم و زندهای امروزی بکار گرفته شده است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳

پلوه و دستور پختن برنج

اشاره

آنچه با برنج پخته بشود که به آن سبزی و لوبیا و مانند آن زده بشود یا گوشت و مرغ و امثال آن با او همراه کنند آنرا (پلو) میگویند و هرچه برنجش سفید ساده و خورش و مخلفاتش در کنارش قرار بگیرد (چلو) نامیده میشود، و هر برنج آبکش نکرده که چیزی به آن داخل نشود (کته) و چنانچه لوبیا و باقلا و سبزی و چیزی به آن مخلوط شود دمپخت شناخته شده ما نیز به همین نامها از آنها اسم برده، اول از پلوهها شروع میکنیم.

مرغ پلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، مرغ، زرشک، کشمش پلویی، زعفران، روغن حیوانی اعلا، زیره، نمک کوبیده، نمک نکوبیده.

دستور طبخ: [برنج]

اشاره

اینک برای پختن مرغ پلو و هرگونه پلو و چلو دیگر لازم است که اول طریقه پختن برنج را بدانیم بنابراین ابتدا به خود پختن برنج میپردازیم:

دستور خیس کردن برنج:

برنج را پاک کرده، شلتوک و زوائد آنرا بگیرند و در آب ریخته چندین بار آنرا چنگ بزنند و آب آنرا خالی کنند تا وقتی که کاملاً تمیز و سفید و رنگ آبش شفاف بشود و سپس آبش را اندازه کنند «در آن حد که رویش را دو سه انگشت آب بگیرد» و آنگاه در کیسه سفید تمیزی چند تکه نمک سنگ نکوبیده ریخته درش را ببندند و روی برنج گذارده آنرا از دو روز تا

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴

یک هفته به حال خود گذارند. این برنج را میگویند برنج خیس کرده و روزانه میتوان از آن برداشته مصرف نمود و لذا خانواده‌هائی که مصرف برنج زیاد دارند میتوانند همیشه خوراک تا یک هفته خود را خیسانده پستائى بکنند. «در خیس کردن، نوع برنج‌ها فرق میکند، در این صورت که برنج دمسیاه اعلا را تا بیش از یک هفته هم میتوان خیس کرده نگاه داشت و هرچه برنج وسطتر و سست‌تر باشد کمتر باید نگاه داشته زودتر به مصرف رسانید.»

علامت برنج خوب آن است

که تقریباً رنگش به زردی میزند و باریک و بلند و سالم بوده در زیر دندان بسختی خرد میشود و نشانه برنج سست آن است که هم رنگش سفیدتر است و هم زیر دندان زود متلاشى و نرم میشود.

خاصیت خیساندن برنج آن است

که اولاً «رى» میکند، یعنی در پختن زیاد شده جا باز میکند، قد میکشد، مغز پخت میشود، آب روغن و روغن تا مغزش نفوذ کرده خوش طعم‌تر و لذیذتر میشود، نرم و پشمکی میشود، چون نمک به داخلش اثر میکند خوش مزه میشود، چشم گیر و خوش نما و دانه‌شمار و اسفنجی گردیده مجلسی میشود.

طریقه پختن برنج:

برنج را به مقدار لازم در دیگ یا هر ظرف دیگر که جهت آن در نظر گرفته شده است «در حالی که آب آن کاملاً جوش آمده در حال قل زدن باشد» ریخته در آن را نیمه‌لا گذارده بجوشانند «قابل توجه است که آب آن باید حتى المقدور زیادتر باشد یعنی روى برنج را حد اقل چهار انگشت بگیرد و برنج در آن شناور باشد و آتش آن تند باشد و تا آخر از حرارت نیفتد و حدتش کم و زیاد نشود.»

تبصره: اگر برنج خیس کرده است یعنی نمک سود شده است باید آنرا بدون آن نمکش برداشته در دیگ بریزند و هنگام آب کشیدن هم که برنج را در سبد میریزند باید آب ولرم از روى آن بگذرانند تا نمک اضافی و لعاب آن گرفته شود. و چنانچه برنج خیس نکرده یعنی نمک سود نشده است و آنرا بطور خشک و

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵

آنی در دیگ میریزند باید به مقدار کافی نمک به آن داخل کنند، ولی در آب کشیدن فرقى نمیکند که باید آب گرم یا آب ولرم جهت گرفتن لعاب آن از روى هردوشان بگذرانند.

مقدار مصرف برنج برای هر نفر:

جهت مهمانی‌ها برای هر نفر ۱۵۰ گرم برنج کافی میباشد، لکن در مصارف شخصی این اندازه به مقدار کم و زیاد مصرف کنندگان فرق میکند.

مقدار نمک برای برنج خیس نکرده:

برای هریک کیلو برنج خیس نکرده یک مشت بسته یا نصف استکان معمولی نمک لازم است «شوری و کم نمکی آنرا هنگام آبکش کردن و آب از روی آن گذراندن میتوان اندازه نمود، به این ترتیب که چنانچه پرنمک بود یک آب اضافه و هر آینه کم نمک بود آب از روی آن کمتر رد میکنند.»

هنگام برداشتن برنج از روی آتش برای آبکش کردن:

چنانچه گفته شد طول مدت پخت برنج‌ها با نوع آنها فرق میکند که آشپز باید مراقبت نماید. ولی آنچه هر نوع برنج را شامل میشود آن است که هر چند دقیقه یک بار چند دانه از آنرا با کفگیر از دیگ خارج نموده میان دو انگشت شست و سبابه فشار دهند، هرگاه انگشتان به هم آمده برنج در لایش نرم شد «البته نه بطوری که خمیر شده باشد» آن برنج آماده است، که البته در نرم و زنده دوست داشتن، میتوانند آنرا کمی دیرتر یا زودتر آبکش کنند.

طرز دم کردن برنج:

پس از آبکش نمودن برنج و همزمان با بودن برنج در آبکش مقداری روغن با کمی آب در دیگ ریخته روی آتش بجوشانند و آنرا نصف کرده، نیمی از آنرا خارج کرده نیمی را در دیگ گذارده برنج را کم کم که روی هم فشرده نشود روی آن برگردانند و نصف دیگر آب روغن را که نگاهداشته‌اند بوسیله کفگیر روی برنج بدهند و در دیگ را گذارده چند دقیقه روی همان آتش تند بدارند تا بخار آن بالا بزند، سپس در دیگ را برداشته با

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶

دسته کفگیر چند سوراخ در برنج ایجاد کرده آنگاه دم کنی بگذارند و آتش را ملایم نمایند و تا یک ساعت آنرا در حال دم نگاه بدارند؛ در این مدت وقت برنج کاملاً پخته و دم کشیده و برای کشیدن حاضر میباشد.

توجه: چنانچه در اثر کم توجهی برنج زیاد نرم یا زیاد زنده در دیگ برگردانده شد، در نرم بودن میتواند آنرا زیادتر روی آتش گذاردند، «به شرطی که آتش دیگ ملایم باشد که ته دیگ برنج نسوخته، بوی سوخته نگیرد، و چنانچه خواستند نرم تر شود کمی آب یا آب روغن از کنار دیگ بر آن افزوده دم کنی را بر روی دیگ محکم نمایند و در دیگ و یا بشقابی به روی دم کنی، تا کمتر بخار دیگ خارج شود بگذارند.

تهیه دم کنی:

سبد مخصوص دم کنی که ساخته‌اش در بازار موجود است را گرفته بشویند و پشت و روی آنرا با چند لا پارچه تمیز پوشانده به سبد بدوزند و پارچه‌ای که قابل پیوستن و جدا کردن باشد روی آن کشیده، استفاده نمایند و پارچه روئی را میتوانند در هر چند مرتبه پخت تجدید یا شسته تمیز گردانند. یا چند لا پارچه پشت سبد آبکش یا در دیگ کشیده به جای دم کنی بکار ببرند.

تا اینجا آموختیم که باید برنج را از چه مرحله به چه مرحله رسانیده، چگونه آنرا پخته آماده نمود و اکنون وقت آن است که به کار پختن مرغ پلومان بپردازیم.

طرز پختن مرغ جهت مرغ پلو یا هر نوع مصرف دیگر:

مرغ یا جوجه را در دیگ زودپز، یا قابلمه‌ای که بخار را در خود نگاه بدارد، پس از پاک کردن و شستن و پاشیدن کمی نمک گذارده، چندقاشق آب ریخته درش را محکم نموده روی آتش ملایم بگذارند. اگر دیگ آن زودپز باشد به نسبت پزائی و دیرپزائی مرغ بین پانزده تا بیست و پنج دقیقه پخته و حاضر میگردد، و در دیگ‌های معمولی این مدت تا پخته شدن مرغ اضافه میشود. هرچه مرغ بی‌آب و کم‌آب پخته شود و آتش ملایم به اندازه باشد مرغ نرم‌تر و خوشمزه‌تر میگردد، علاوه بر آنکه

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷
نیروی آن در خودش باقی میماند، و هر اندازه که آب آن زیاد و هنگام پختن از آن بخار خارج شود مرغ بی‌مزه‌تر و بی‌رمق‌تر گردیده سفت میشود.

توجه: باید دانست که برای پختن مرغ و جوجه آب خود آن کافی بوده محتاج به آب اضافی نمیباشد، مگر آنکه مرغ ناپز و دیرپز و دیگ آن بخار را در خود نتواند نگاه بدارد که در اینصورت کم و زیاد ریختن آب بسته به نظر پزنده آن میباشد ولی قدر مسلم آن که حتی الامکان باید مرغ و جوجه بی‌آب و تنگ‌آب و بوسیله بخار پخته بشود، مگر آنکه آنرا بخواهند در مصارف غیر از پلو و خورش، یعنی سوپ و آش و شوربا و مانند آن بکار ببرند.

طرز کشیدن مرغ پلو و حاضر کردنش برای سر سفره:

این پلو را به دو نوع کشیده سر سفره میبرند: اول به گونه ساده و خودمانی آن که نصف برنج را پس از دم کشیدن در دیس یا قاب کشیده مرغ پخته را که ساده یا با کمی زعفران طبخ شده باشد روی آن گذارده با بقیه برنج روی مرغ را پوشانده چاشنی آن که زرشک و کشمش پلویی و زیره یا بدون زیره باشد را رویش پاشیده، با برنج زعفران زده که بر آن پاشند زینت نموده، روغن داده سر سفره ببرند.

نوع دوم که مجلسی و برای مهمانی است آن است که هنگام کشیدن برنج مرغ پخته را از پوست و استخوان و زوائد پاک کرده و ریز نموده با کلفتی هردو انگشت برنج که در دیس میکشند مقداری از آن مرغ هم رویش ریخته، باز برنج داده، زرشک و کشمش پاشیده، به همچنین دوباره و سه‌باره مرغ و برنج و زرشک بریزند تا دیس یا قاب پر و قلّه‌ای بشود و در آخر رویش برنج زعفران زده پاشند و روغن داده سر سفره ببرند.

خاصیت این نوع کشیدن آن است که مهمان مجبور به آلودن دست خود جهت پاره کردن مرغ نشده، ضمناً یکی را مرغ زیاد و یک را مرغ کمتر نصیب نگردیده، همه را بالمناصفه از مرغ سهم میرسد و دیگر شکل دیس سفره و ریخت بشقاب مهمان زیباتر از قسم اول می‌آید، علاوه بر آسودگی خاطر خورنده از حیث

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸
پاکیزگی مرغ از زائده و اینکه مورد توجه دیگران از کمتر و زیادتر برداشتن مرغ نشده است و جهت میزبان که مرغ برنج را به اندازه لازم خواهد گذارد.

زینت سفره مرغ پلو:

پنیر و سبزی، حلوا یا مربا، یا هردو. شربت بیدمشک یا سکنجبین، یا شربت گلاب که در این سفره ترشیجات و ماست نمینهند، از آنجا که زرشک و کشمش و زعفران سازگار با ماست و ترشی مطبوع طبع خورنده نمیگردد، دیگر (نرگسی) و (کوکوی

اسفناج) یا هردو که دستور طبخشان در فصل مربوط به خود خواهد آمد، همراه نان، فلفل نمک، آب.

شاخدارپلو:

اشاره

مواد لازم: برنج خیس کرده، مرغ، زیره، روغن، زعفران، نمک.

«این پلو از آنجهت به این نام اسم گذاری شده است که مرغ را از پشت میان قاب پلو قرار داده دو پای آنرا بیرون مینهند.»

دستور طبخ:

مرغ را پاکیزه کرده و شسته و تنگ آب پخته، برنج را جوشانده و آبکش نموده، دم میکنند و موقع کشیدن کف دیس یا قاب را برنج ریخته مرغ پخته زعفران زده را که قبلا حاضر کرده اند از پشت که پاهایش به طرف بالا باشد روی آن قرار داده روی آنرا از برنج پر و کوت نموده رویش زیره کوبیده پاشیده، روی آن برنج زعفران آلوده پاشیده روغن میدهند و سر پاهای مرغ را با دو شاخه گل یا جعفری یا تربچه که با سنجاق یا چوب خلال بر او بند کنند زینت میدهند. زیره این برنج را به این صورت هم میتوان به آن زد که زیره نکوبیده را پس از پاک کردن و شستن و خشک کردن «که معمولا این کار را قبلا کرده زیره را آماده ساخته اند» موقع دم کردن برنج لایش پاشیده دم میکنند. همچنین طبق سلیقه در شکم مرغ آن میتوان مخلفاتی مانند تخم مرغ پخته پوست کنده و آلو و قیسی و مغز گردو و گنجشک پخته، کشمش و خرما و امثال آن جا داد.

چنانچه زیره قبلا حاضر نشده است آنرا پس از پاک کردن و شستن در الک ریخته کمی هوا یا حرارت بدهند که خشک و برای پاشیدن لای برنج حاضر

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹

باشد.

توجه: باید دقت نمود که زیره به اندازه یعنی دانه شمار و برای هر لقمه بیش از چند دانه پاشیده نشده باشد. به همین صورت چنانچه دوست داشته باشند پاشیدن کمی زرشک تمیز کرده شسته، یا کشمش، یا هردو موقع دم کردن برنج هم که با زیره مخلوط شده باشد طعم و مزه غذا را بهتر میکند.

پاک کردن مرغ:

چنانچه مرغ پاک نکرده و پر نکنده باشد و بخواهند آنرا از پر جدا کنند باید اول سر و پاهای آنرا جدا کرده در آب جوش فرو برده چند دقیقه نگاه بدارند و سپس بیرون آورده به سرعت که سرد نشود شروع به کندن و کشیدن پره‌های آن بکنند و پس از آن تا مرغ کاملا از خرده پرها و زوائد خارجی پاک شود آنرا روی شعله گاز یا آتش گرفته بچرخانند که کاملا پاک شود و بعدا شکمش را خالی کرده، با آب نیمگرم کاملا داخل و خارجش را شسته سیاهی‌های اندرونش را گرفته تمیز بکنند.

زعفرانی کردن مرغ:

برای شاخدار پلو بهتر است که مرغ آنرا زعفران بزنند و آن به این صورت است که موقع پختن کمی زعفران در آب دیگ آن مخلوط کرده مرغ را در آن بغلطانند و تا هنگام پخته شدن آنرا چند بار در دیگ غلت بدهند، آب این مرغ برای پختن از آنجا که زعفرانی است باید کمی زیادتر، یعنی برای هر مرغ سه تا چهار قاشق و اگر در دیگ غیر زودپز است کمی بیشتر از آن ریخته بشود که کاملاً مغز مرغ زعفرانی رنگ بشود. آب اضافی این مرغ را میتوان پس از گرفتن چربی با چند دانه رشته‌فرنگی نازک و جعفری و کمی هویج ریز کرده و کمی لعاب آرد گندم و مقدار لازم نمک سوپ نموده سر سفره میتوان گذارد، یا هر سوپ دیگر که با آن بتوانند و دوست داشته باشند درست بکنند.

ولی قدر مسلم آن که مرغ لای پلو باید هرچه زیادتر تنگ آب و آبش در خودش به خورد برود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰

آلبالو با مرغ:

اشاره

مواد لازم: برنج خیس‌انده، روغن حیوانی اعلا، مرغ یا کبک، قرقاول، کبوتر، چهارتائی (خودکا) [۱] تیهو، گنجشک، یا هر پرنده خوردنی دیگر که دوست داشته باشند. آلبالو، شکر، زعفران، هل و دارچین، خلال نارنج، نمک.

دستور طبخ:

برنج خیس کرده را طبق دستور پختن برنج در گذشته پخته و آبکش کرده سپس کمی آب روغن در ته دیگ بدهند و نصف برنج را ریخته پس از آن آلبالوی پخته در شکر جوشانده‌ی مربا کرده را روی آن پاشیده مقداری دیگر از برنج را ریخته همچنین یک لا برنج، یک لا آلبالو، اگر خواسته باشند در هر لا میتوانند زیره و دارچین و هل کوبیده نیز به اندازه‌ای که تلخ و تند نشود بر آن بیفزایند و رویش باز آب روغن داده دم بکنند.

تبصره: قاعده دم کردن برنج آن است که آنرا در دیگ ریخته روی آتش تندتر گذارده رویش در دیگ بگذارند و چند دقیقه صبر بکنند، تا وقتی که بخار آن بالا بزند، یعنی با برداشتن در دیگ بخار را مشاهده بکنند؛ آنوقت به جای در دیگ دم کنی نهاده آتش را کم بکنند.

طرز تهیه آلبالو یا مربای آلبالو برای آلبالو:

آلبالو را شسته هسته‌اش را درآورند و سپس با کمی آب و شکر روی آتش ملایم بجوشانند تا آب آن تقریباً تمام بشود. چنانچه آلبالو را نرم‌تر و شیرین‌تر بخواهند زیادتر و با آب و شکر زیادتر بجوشانند و اگر ترش مزه و زنده‌تر خواهند با آب و شکر کمتر روی آتش گذارده کمتر جوش بدهند.

طرز تهیه مرغ برای آلبالو:

مرغ یا هر پرنده دیگر را که خواسته باشند، بدون نمک یا با کمی نمک تنگ آب پخته، حاضر بدارند و سپس موقع کشیدن

اگر خواستند آنرا کمی در روغن سرخ کرده میان برنج دیس گذارند «دلیل بی نمک پختن مرغ یا هر گوشت دیگر آن است که مرغ یا گوشت بی نمک زودتر پخته، نرم تر میشود، علاوه بر آنکه خود گوشت در اثر تغذیه حیوان به مقدار لازم در خود نمک داشته، اضافه بر آنکه همه کس را طبع مایل به غذای نمک سود نبوده، مضافاً که اغذیه شیرین با مواد شور مطبوع نمیآید، و در آخر چنانچه هر گوشت را بخواهند نمک بزنند میتوانند کمی قبل از پخته شدن کامل نمک بزنند که هم چشیده مقدارش را درک کنند و هم گوشت را نرم تر و زودتر بدست آورند. باید توجه داد که گوشت را هر نوع که باشد با پیاز پختن بوی بد آنرا دور میکند.

طرز کشیدن آلبالو:

آلبالو را کشیده مرغ را میان آن گذارده رویش را با بقیه آلبالو پیوشانند و سپس هل و دارچین و زیره «اگر موقع دم کردن لابلایش نپاشیده اند» رویش داده برنج زعفران زده پاشیده روغن داده سر سفره ببرند. درباره زعفران باید گفت که هم میتوانند از برنج سفید دم کشیده دیگ استفاده کنند که یک یا هر چند کفگیر که خواسته باشند برداشته رویش زعفران سائیده در آب گرم حل کرده ریخته بهم مخلوط کنند و از آن روی دیس بدهند، و هم میتوانند زعفران در آب حل کرده را داخل روغنی که برای روی برنج داغ کرده اند نموده با کفگیر روی برنج بدهند.

تبصره: توجه داشته باشند که این آب زعفران را روی روغنی که داغ شده و روی آتش است نریزند که روغن ها پریده موجب سوزاندن دست و صورت میشود، و باید کمی روغن را بگذارند تا ولرم بشود و پس از آن آب زعفران را داخل بکنند. دیگر اگر ادویه را داخل برنج نزنند میتوانند اول هل و دارچین و زیره سائیده را پس از کشیدن روی قاب پلو پاشیده پس از آن زعفران و روغن بدهند.

همچنین آلبالوی این پلو را میتوانند برای جلوه زیادتیر پس از کشیدن بدهند، یعنی برنج را سفید درآورده و کشیده، پس از جا دادن، مرغ روی برنج پاشیده،

آلبالو با گوشت:

اشاره

مواد لازم: برنج خیس کرده، اگر گوشتش را بخواهند قیمه ای بکنند گوشت مغز ران و اگر بخواهند تکه ای بگذارند گوشت سر دست یا گردن گوسفند، یا قلوه گاه. آلبالو، شکر، دارچین و زیره و زعفران، روغن حیوانی اعلا، نمک.

دستور طبخ:

اگر آلبالو پلو قیمه‌ای بخواهند میتوانند برنج را که شرحش گفته شد پس از پختن و آبکش کردن، هنگام دم کردن یک لا برنج و یک لا قیمه و آلبالو و ادویه ریخته تا برنج به آخر برسد و اگر با گوشت درسته خواسته باشند، پس از هر لا برنج که برای دم کردن در دیگ برمیگردانند چند تکه گوشت گردن یا قلوه‌گاه پخته خوابانده، رویش آلبالو «که شرحش گذشت» و کمی ادویه داده، دو مرتبه برنج ریخته، آب‌روغن بدهند و دم بکنند.

طرز تهیه قیمه آلبالو پلو:

گوشت سرخ صاف بدون پوسته و رگ و پی را قیمه‌ای ریز کرده، کمی در پیاز داغ تفت داده آب و کمی نمک ریخته تنگ آب بپزند.

پختن گوشت تکه‌ای را باید در دیگ در بسته و تنگ آب و با آتش ملایم بپزند بطوری که آبش بخورد خودش برود. «دقت شود که گوشت چندان کم آب نباشد که سوخته گناش به گردن نویسنده هموار بشود» در اینجا این شوخی خاطر نشان باشد که زن قدیمی‌ها می‌گفتند: گوشت زن شلخته میسوزد و گربه گوشت زن شلخته را میرد!

کشیدن آلبالو پلو با گوشت هم کاملاً مثل آلبالو پلو با مرغ است که اول باید کف دیس برنج بکشند و روی آن گوشت خوابانده و رویش باز برنج و روی همه آلبالوی مریا کرده و روی آلبالو، زیره و خلال و دارچین و روی آن برنج زعفران زده و بالای همه روغن داده بشود. زیره این برنج را نیز میتوان نکوبیده روی قاب یعنی آخر همه پاشیده روغن بدهند «البته به اندازه و دانه‌شمار».

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳
خلال آن نیز به همچنین که باید دانه‌شمار پاشیده بشود.

طرز تهیه خلال:

خلال نارنج را در آب چند دقیقه بجوشانند و آب آنرا خالی کرده این کار را چند بار تکرار بکنند تا تلخی آن کاملاً گرفته بشود و بعد از آن مانند پختن آلبالو آنرا با آب و شکر بجوشانند، بطوری که خلال کاملاً پخته شده لای انگشت نرم بشود «دقت شود که شکر خلال به نسبت آبش زیاد نباشد و زیاد روی آتش نجوشیده شکرش آب‌نات نشود که خلال سوخته و خشک و بدخوراک میشود».

ادویه مخصوص آلبالو پلو:

سوی دارچین و زیره بعضی‌ها هل و میخک و زنجبیل نیز افزوده در حالیکه همه را با هم همراه کمی قند باید بسایند روی پلو میدهند «البته در همه حال زعفران آخر همه داده میشود و روغن اعلا را که آخر همه باید داد نباید فراموش نمود».

مرغ‌پلو از جمله غذاهای اعیانی‌ای بود که پختن و خوردن آن اسم و آوازه‌ای بهم میرساند، از جمله کنایه‌های زیر که چون کسی خیلی شنگول و سرحال بود می‌گفتند مگر مرغ‌پلو خورده‌ای، یا مگر مرغ‌پلو جلوت گذاشته‌اند. یا آدم گرسنه خواب مرغ‌پلو میبند. یا آنقدر سیرم که اگر مرغ‌پلو هم جلوم بگذارند لب نمیزنم.

یا این نیش زخم که: چوبش را من بخورم، مرغ‌پلوش را دیگران!

اشاره

نوع اول که با کلم برگ پخته میشود: مواد لازم: کلم برگ، گوشت چرخ کرده، یا قیمة ریزه، روغن، گوجه‌فرنگی یا رب آن، برنج، نمک، ادویه، زعفران، پیاز.

دستور طبخ:

اول کلم برگ را شسته ساطوری بکنند و سرخ بکنند و کنار بگذارند، سپس گوشت چرخ کرده را در پیازداغی که نیمه‌رنگ شده باشد تفت داده (نیمه‌سرخ کرده) سپس زردچوبه و ادویه به اندازه و آب یا رب گوجه‌فرنگی و کمی آب و نمک بریزند و با آتش ملایم و تنگ آب پخته آماده

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴

بدارند و یک ربع به برداشتن کلم آنرا بریزند، سپس برنج خیس کرده را پخته آبکش بکنند و موقع برگرداندن در دیگ قبلا کمی آب روغن در ته دیگ ریخته شروع به افشاندن برنج در آن نمایند، به اینصورت که یک لا برنج ریخته یک لا خورش «که مقصودمان گوشت و کلم پخته است» پاشیده و تا اتمام برنج همین صورت را تکرار بکنند و در آخر آب روغن رویش داده دم بکنند.

اگر کلم‌پلو را با قیمة ریزه بخوانند:

گوشت را دوبار چرخ کرده با پیاز رندیده و نمک و فلفل زردچوبه و ادویه چنگ زده به هم پیوست بکنند و سپس در ظرفی پیازداغ درست کرده آب بریزند و در حالیکه آب جوش آمده قل میزند گوشت را قلقلی (گردگرد) نموده در آن اندازند «اندازه این کوفته ریزه یا قیمة ریزه بهتر است هرچه کوچکتر و بهترینش آن است که به اندازه فندق درست بکنند» و تمام که شد آب گوجه‌فرنگی یا رب آنرا ریخته پس از ربع ساعت کلم را به آن افزوده بگذارند چند جوش دیگر بزند و تنگ آب بکار ببرند «دلیل دیر ریختن کلم آن است که اگر از ابتدا یعنی با گوشت بریزند کلم متلاشی شده آب میشود.»

نوع سوم کلم‌پلو با کلم قمری:

کلم قمری را که نوعی کلم سفت به شکل شلغم است گرفته پوست بکنند و شسته مانند سیب‌زمینی قیمة یا ریز درشت‌تر از نخود خرد بکنند. سپس آنرا در روغن و پیاز خرد کرده سرخ نموده کنار بگذارند. بعد از آن گوشت سرخ ریز کرده را که بصورت قیمة‌ای خرد کرده‌اند در روغن نیمه سرخ کرده، آب و نمک و ادویه و آب گوجه‌فرنگی یا رب آن ریخته تنگ آب روی آتش ملایم بپزند و نزدیک پخته شدن گوشت کلم سرخ کرده را به آن افزوده جا بیندازند. بقیه‌اش در داخل کردن برنج و دم کردن و کشیدن مانند قسم اول است.

دستور کشیدن کلم‌پلو در ظرف:

پس از دم کشیدن برنج که از سه ربع تا یکساعت و زیادتر باید طول بکشد، با کفگیر در دیس افشانده کوت «قله‌ای» کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵ بکنند و سپس رویش برنج زعفران زده پاشیده روغن بدهند.

ته‌چین مرغ:

اشاره

مواد لازم: برنج، مرغ یا جوجه یا کبوتر، کبک، گنجشک، و یا هر نوع پرندۀ ای که زیاد درشت نباشد. روغن حیوانی اعلا، ماست، تخم مرغ، زعفران، نمک.

دستور طبخ:

برنج خیسانده را طبق دستور پخته آبکش بکنند و سپس برای هر ۱۰۰ گرم برنج دو قاشق غذاخوری ماست و یک سفیده تخم مرغ و «به اندازه‌ای که ماست و سفیده تخم مرغ‌ها زرد زعفرانی خوش رنگ که نه زیاد بی رنگ و نه زیاد پررنگ و تیره بشود». زعفران سائیده و به مقدار لازم نمک در ظرفی ریخته با قاشق یا دستگاه تخم مرغ همزنی خوب هم بزنند، پس از آن نصف از برنج آبکش کرده را در ماست و سفیده تخم مرغ‌های همزده که خوب کف کرده بالا آمده باشد ریخته، بطوری که برنج‌ها خرد نشود ملایم مخلوط بکنند. بعد از آن در خود دیگ آب روغن که نسبتاً پر روغن باشد درست کرده برنج‌های مخلوط به ماست و زعفران را در ته دیگ ریخته هموار بکنند و بعد از آن نصف برنج سفید باقی مانده را روی آن ریخته آب روغن داده دم بکنند.

آنگاه موقع کشیدن اول برنج سفید را ته ظرف ریخته، مرغ و جوجه یا هرچه از این قبیل را که قبلاً پخته حاضر کرده‌اند روی آن گذارده و بالایش باز کمی برنج سفید داده، روی آن ته دیگ (ته‌چین) را که کلفت به اندازه دو، سه انگشت میباشد و باید با چاقو قاچ قاچ کرده درآورند روی آن گذارده روغن مفضل (طبق رغبت) داده سر سفره ببرند. «برای خوب درآمدن ته دیگ باید ته دیگ را قبل از کشیدن به همانصورت که دم کنی به درش است در آب سرد یا روی زمین و یا پارچه نمناک بگذارند و حدود چند دقیقه صبر بکنند» که کاملاً ته دیگ از دیگ جدا میشود. ساده‌ترین راه برای این کار آن است که کف سینی یا مجمعه‌ای را آب ریخته ته دیگ را در آن بگذارند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶

ته‌چین مجلسی:

اشاره

مواد لازم همان مواد ته‌چین گذشته است.

دستور طبخ:

برای هر ۱۰۰ گرم برنج یک سفیده تخم مرغ و ۲ قاشق ماست و به اندازه مطبوع و خوشرنج شدن زعفران و کمی نمک زده در ظرفی ریخته با دستگاه تخم مرغ هم زنی یا سیم مخصوص یا قاشق چندان هم بزنند که محتوی ظرف کف کرده بالا بیاید، سپس نصف از برنج پخته آبکش کرده را در آن ریخته بطوری که خرد نشود بهم زده مخلوط بکنند، آنگاه آنرا در ماهی تابه یا هرچه شبیه به آن که ته آنرا آب روغن زیادتر ریخته باشند برگردانده و تا صاف و یکنواخت بشود ماهی تابه را تکان بدهند و پس از آن آنرا در فر ملایم ۱۲۰ درجه به مدت نیم ساعت تا سه ربع ساعت قرار بدهند. «کلفتی این مایه نباید کمتر از دو انگشت باشد و از چهار انگشت نباید تجاوز بکنند.» چنانچه فر موجود نبود باید ماهی تابه را روی آتش ملایم قرار داده روی آنرا نیز سینی گذارده روی سینی آتش ذغال بریزند و خوبی و زیبایی این ته چین به آن است که پشت و رویش یکرنگ و مغزش کاملاً پخته بشود. نصف یا بیشتر دیگر برنج سفید را هم که مانده است جداگانه آب روغن داده و دم کنی انداخته دم بکنند.

موقع کشیدن بطوری که در ته چین اول گفته شد ته ماهی تابه را در آب سرد گذاشته چند دقیقه صبر بکنند و سپس آنرا بهر چند تکه که خواستند با کارد بریده قسمت بکنند. بعد از آن برنج سفید دم کرده را که همگام با ته چین دم کرده اند ته ظرف کشیده وسطش جوجه یا مرغ پخته درسته یا برای هر ظرف تکه ای از آن به اندازه گذارده، رویش کمی برنج سفید پاشند و بالای همه تکه ای از آن ته چین زعفرانی گذارده روغن اعلائی مفصل بدهند. روغن این ته چین که رویش میدهند باید زیادتر باشد، از آنجا که ته دیگ یعنی ته چین آن از جهت تخم مرغ و ماستی که دارد روغن زیادتر میبرد و اصولاً قاعده این غذا آنست که روغن از آن به ته دیس یا بشقاب پس بدهد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷

ته چین گوشت:

اشاره

مواد لازم: برنج، گوشت راسته پاک کرده گوسفند یا قلوه گاه، روغن، زعفران، زیره، نمک، سیب زمینی استانبولی.

دستور طبخ:

برنج اعلائی خیسانده را پخته آبکش بکنند و موقع برگرداندن در دیگ آب روغن به اندازه درست کرده نصف آنرا در ته دیگ ریخته یک سوم برنج را روی آن بریزند و پس از آن گوشت را که قبلاً حاضر کرده اند ورقه ورقه روی برنج بکشند و رویش بقیه برنج را ریخته آب روغن باقی مانده را بدهند و تا دو ساعت و زیادتر دم بکنند. این برنج را باید کمی زنده تر برداشته آب روغن زیادتر بدهند و گوشت این ته چین نباید قبلاً پخته بشود و باید بصورت خام روی برنج گذاشته بشود و همراه دم کشیدن برنج و در خود برنج پخته بشود.

دستور آماده کردن گوشت برای ته چین گوشت:

گوشت راسته گوسفند یا فیله و راسته گاو را «بشرط آنکه خوب و نرم باشند» از رگ و پی و پوست و زوائد پاک کرده ورقه‌ورقه و کاردی بکنند، که هرچه این گوشت اعلا تر و نرم تر و نازک کرده تر باشد در داخل برنج بهتر پخته شده لذیذتر میشود. و چنانچه بخواهند از قلوه گاه استفاده کنند باید حتما از قلوه گاه گوسفند استفاده کنند که البته با گوشت بصورت چلو کباب و با قلوه گاه بصورت چلو گوشت جلوه میکند.

«جهت سفت نشدن به این گوشت نمک نمیزنند» ضمناً این گوشت را میتوان پس از آماده کردن و نازک نمودن یک شب جلوتر در ماست و آب پیاز یا آب لیمو خوابانید که ترد و لذیذ میشود، لا-کن برای قلوه گاه احتیاج به این کار نمیباشد.

همچنین در این ته‌چین میتوانند سیب‌زمینی استانبولی خام را ورقه کرده در ته دیگ یا وسط برنج البته روی گوشت‌ها بچینند، که اگر در ته دیگ چیده شده باشد سیب‌زمینی کبابی‌ای مطبوع و نوعی ته‌دیگ لذیذ میشود و چنانچه روی گوشت‌ها چیده شده باشد آن نیز به طعم غذا افزوده و هم کمک برنج میشود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸
کشیدن این برنج نیز همانند دو قسم دیگر ته‌چین است که باید گوشت آن وسط برنج بشقاب یا دیس قرار بگیرد، لا-کن زعفران آن مخلوط برنج نشده روی ظرف داده میشود، و روغن آن به اندازه معمول و کمتر از روغن ته‌چین‌های گذشته میباشد.

سبزی پلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، ماهی، تخم مرغ، سبزی پلو شامل: تره، جعفری، گشنیز، شنبلیله، «شبت یا شود»، بابونه، (اگر موقعش باشد و بتوان فراهم نمود). سیر تازه، نمک، آرد گندم.

دستور طبخ:

برنج خیس کرده را که شرحش گذشت و باید ۲۴ ساعت و بیشتر همراه نمک خیسانده باشند جوشانده و آبکش کرده، آب‌روغن به اندازه درست نمایند و نصف آنرا ته دیگ ریخته برنج آب‌کش کرده را بطور افشان توی دیگ برگردانده لابلایش سبزی ساطوری کرده را که قبلاً آماده کرده‌اند پاشیده چند ساقه سیر تازه وسطش گذارده بقیه برنج و سبزی را بریزند و نصف آب‌روغن مانده را رویش داده دم‌کنی انداخته حدود یکساعت و زیادتر روی دم بگذارند.

دستور آماده کردن سبزی، سبزی پلو:

سبزی‌های ذکر شده را پاک کرده نیکو بشویند و با پرمنگنات و داروهای مانند آن ضد عفونی نموده در آبکش ریخته بگذارند تا کاملاً آبش رفته خشک بشود «و در صورت عجله در پارچه پاکیزه ریخته تکان بدهند» که آبش گرفته بشود و سپس آنرا روی تخته ساطور با کارد بطور دانه‌شمار ریز بکنند. «باید دقت شود که سبزی پلو را با ساطور نباید خرد بکنند که له

شده آب می‌اندازد و با چاقو هم زیاد ریز نشود که پلو را بهم می‌چسباند.»

پس این سبزی را چنانچه گفته شد موقع دم کردن به اندازه لای برنج می‌پاشند و میانش سیر تازه گذاشته دم میکنند و هم میتوانند نزدیک برداشتن برنج از روی بار سبزی را ریخته با برنج چند جوش داده آبکش بکنند، ولی نوع اول

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹

که سبزی خرد کرده را موقع دم کردن لای برنج پاشند بهتر است، از آنجا که هم مزه و خاصیت و هم عطر و بوی سبزی بجا مانده با جوشیدن و آبکش شدن از بین نمیرود، همچنین سیر تازه را که هم میتوان با سبزی خرد کرده بکار برد و هم بطور دسته‌ای «به شرط پاک کردن و شستن و ته و سر ساقه گرفتن» لای برنج بگذارند.

تهیه کوکو:

سبزی کوکو را که همان سبزی پلو، شامل تره، جعفری، گشنیز، شبت، شنبلیله، سیر تازه است را گرفته پاک کرده بشویند و ضد عفونی نموده خشک بکنند و سپس ریز ساطوری و یا چرخ بکنند و اگر مطبوع تر و مجلسی بخواهند آب سبزی را بکار نبرند. آنگاه برای هر نیم کیلو سبزی پاک کرده از هشت تا ده تخم مرغ و دو قاشق غذاخوری آرد گندم و نیم قاشق نمک و یک قاشق مرباخوری ادویه و زردچوبه مخلوط ریخته هم بزنند و در ماهی تابه‌ای که روغن آن خوب داغ شده باشد ریخته برای نیم ساعت در فر ۲۰۰ درجه یا روی شعله ملایم گاز یا آتش گذارده، رویش در دیگ یا سینی انداخته آتش ذغال بریزند که زیر و رویش با هم یکدست پخته بشود و یا پس از پخته شدن روی اولش آنرا چهار قاچ کرده برگردانند «دقت شود که روغن کوکو تا داغ نشده است مایه را در آن نریزند که به ته ظرف چسبیده موقع پشت و رو کردن خرد میشود.» و علامت داغ شدن روغن آن است که پس از آب شدن هر چند لحظه یک بار سر قاشق یا نیک چوب نمداری را در آن داخل بکنند و هر وقت روغن جوشیده صدای جلز نمود داغ شده حاضر برای قبول مایه میباشد. برای تهیه هر نیم کیلو سبزی چرخ کرده از ۲۵۰ تا ۳۰۰ گرم روغن لازم است.

تهیه ماهی:

ماهی را سر و دمش را گرفته، شکمش را خالی کرده، کاملاً بشویند و قطعه قطعه نموده اول در دستمال پیچیده خشک و سپس در روغن سرخ بکنند. ماهی را به دو نوع، بلکه به سه نوع میشود سرخ کرده پخت: اول با پوست

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۰

و فلس که در این صورت خود ماهی سالم تر مانده گوشت آن در اثر نسوختن کمتر نطفه میشود. دوم بی پوست که پوست و فلس را از آن جدا کرده در روغن سرخ بکنند. نوع سوم با کباب کردن که ماهی را پس از تمیز نمودن در فر یا تنور، یا کباب پز کباب بکنند «ماهی کباب به نسبت حجم و ضخامت از نیم تا یکساعت در فر ۲۰۰ درجه یا کباب پز و تنور آماده میشود.»

دستور کشیدن سبزی پلو:

سبزی پلو را پس از خوب دم کشیدن که کمتر از یک ساعت نباید به حالت دم بماند کشیده، اگر خواستند رویش کمی برنج زعفرانی و روغن حیوانی اعلا- داده، همراه کوکو که در ظرفی جداگانه و ماهی سرخ کرده که نیز در ظرفی علاحده نهاده

کنارش نارنج بریده قرار بدهند سر سفره ببرند. این غذا را معمولا با دست میخورند، از آن جهت که ماهی آن جز با دست از تیغ و استخوان جدا نمیشود، مضافا بر اینکه با گرفتن کمی نان مخصوصا نان لواش در پشت هر لقمه‌اش مزه‌اش زیادتر میشود. نارنج و در غیر آن آب لیمو از لازمات این غذا بوده و نوشیدنی آن حتما باید شربت‌آلات بوده دوغ و ماست با آن تناسب پیدا نمیکند.

طبخ ماهی دودی:

و اما چنانچه به جای ماهی سفید یا ماهی آزاد بخواهند ماهی دودی بکار برند باید ماهی را پس از کندن سر و دم و پولک و تمیز کردن اندرون، از آنجا که این ماهی نمک سود و خشک و شور بیش از اندازه است باید سه نوبت آنرا هر دفعه به مدت نیم ساعت و بیشتر در آب بخوابانند تا شوری و نمکش رفع بشود و سپس آنرا در دستمال بسته خشک و بعد از آن سرخ بکنند، اما مدت سرخ آن نباید به اندازه ماهی سفید باشد، چه این ماهی از جهت کم آب بودن اگر زیاد در روغن و روی آتش بماند خشک و چقر میشود.

قیمه لا پلو:

اشاره

مواد لازم: گوشت خورشتی، لپه، پیاز، روغن، برنج، ادویه، نمک، زعفران، رب گوجه‌فرنگی.
کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۱

دستور طبخ:

اول لپه را علاحدہ بار کرده نیم‌پز بکنند، پس از آن گوشت را ریز قیمه‌ای کرده حاضر بکنند. بعد از آن پیازداغ درست کرده نیم‌رنگ که شد گوشت‌ها را در آن ریخته چند دقیقه باهم چرخ بدهند و پس از آن لپه‌اش را با آب و رب گوجه یا آب گوجه‌فرنگی و نمک ریخته درش را گذارده با آتش ملایم پخته آماده بکنند، اما دقت شود که لپه‌اش زیاد از هم دررفته و شیت نشده باشد که پلو را بدنما میکند و ضمنا آبش آنقدر باشد که تا موقع پخته شدن بخورد برود.
بعد از آن برنج خیس کرده را که دستورش گذشت و باید یک شبانه‌روز و زیادتر در زیر کیسه نمک خیسانده باشند، پخته آبکش بکنند و آب‌روغن در ته دیگ ریخته برنج را کم کم توی دیگ برگردانند و با هر لا-برنج یک لا از آن قیمه که کم آب پخته حاضر شده است ریخته، ادویه به اندازه پاشیده، تمه برنج را رویش برگردانده، آب‌روغن داده دم بکنند.

دستور کشیدن:

این پلو را باید با کفگیر برداشته و افشان در دیس کشید تا قیمه‌هایش مخلوط برنج بشود و در آخر اگر بخواهند رویش کمی برنج زعفرانی کرده پاشیده و روغن داده سر سفره ببرند.
طرز زعفران زدن هم چنانچه گفته شد آن است که زعفران با قند سائیده را در آب جوش حل کرده روی مستی برنج سفید

پخته پاشیده مخلوط بکنند.

استانبولی پلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، گوشت خورشی، پیاز، روغن، زعفران، نمک.

دستور طبخ

گوشت را ریز قیمه‌ای کرده، پیاز خرد کرده را در روغن به رنگ زعفرانی سرخ بکنند و گوشت را ریخته یکی دو چرخ داده آب گوجه‌فرنگی و نمک و زعفران یا زردچوبه و کمی آب ریخته بپزند، سپس برنج خیس کرده را همراه آب لازم در آن داخل کرده بجوشانند تا وقتی که آب آن به اتمام برسد و بعدا دم‌کنی انداخته یک ساعت و زیادتر روی آتش ملایم دم بکنند. «آب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۲

گوجه‌فرنگی این غذا باید زیادتر باشد تا مزه‌اش خوب بشود و حتما باید از گوجه‌فرنگی تازه استفاده بشود که با رب گوجه‌فرنگی خوش طعم نمیشود و دیگر آتش دم کردنش نباید زیاد و تند باشد که از جهت داشتن آب گوجه‌فرنگی اش ته میگیرد و ته‌دیگش سوخته و سیاه و بدبو میشود.

لقمه پلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، گوشت، سبزی قرمه؛ شامل تره، جعفری، شنبلیله، کمی اسفناج، لوبیا قرمز یا لوبیا چشم‌بلبلی، لیمو عمانی، آب لیمو، زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت تکه‌تکه شده را همراه پیاز خرد کرده و روغن کمی سرخ بکنند و سپس آب و کمی لوبیای پاک کرده شسته، به اندازه‌ای که دانه‌شمار دیده بشود در آن ریخته بگذارند نیمه‌پز بشود. پس از آن سبزی‌های پاک کرده و شسته را ریز یا ساطوری کرده در ماهیتابه سرخ بکنند و در وقتی که گوشت و لوبیا نیمه‌پز شده است داخل نموده زردچوبه و نمک و آب‌لیموی به اندازه و چند لیمو عمانی سوراخ کرده و زردچوبه ریخته دست هم بکنند «هم بزنند» و بگذارند بپزد تا آب آن تمام بشود. بعدا برنج خیس‌انده را جوشانده آبکش بکنند و در ته دیگ آب‌روغن داده، نصف برنج را در دیگ ریخته خورش حاضر شده را روی آن گذارده، بقیه برنج را بالای آن بدهند و آب‌روغن داده، دم‌کنی انداخته یک ساعت و زیادتر دم بکنند. «سعی شود گوشت و سبزی خورش این پلو زیاد سرخ نشود که گوشتش چقر و سبزی‌اش تلخ میشود، اگرچه هیچ گوشت و

سیزی ای را نباید زیاد سرخ بکنند.»

دستور کشیدن:

این پلو را باید بطوری با کفگیر از دیگ برداشته در دیس کشید که خورش و پلووش مخلوط بشود و رویش روغن داغ کرده بدهند. «روغن روی این پلو نباید زیاد باشد، از آن جهت که خورشش با روغن سرخ شده است و نیز میتوانند اگر بخواهند قبل از روغن دادن برای زینت برنج زعفران زده

کتب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۳

پباشند.»

دیگر قابل ذکر است که آب لیمو را در این خورش برای چاشنی میزنند و لیمو عمانی سوراخ کرده را جهت طعم بهتر و عطر و بو به آن داخل میکنند، میتوان بجای آب لیمو نیز از آب غوره استفاده نمود، و کم و زیاد ترشی (چاشنی) آن هم بستگی به ذائقه خورنده و آشپز دارد که باید با چشیدن تعیین بکنند.

ماش پلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، ماش، زیره.

دستور طبخ:

ماش را پاک نموده در ماهیتابه ریخته روی آتش مانند تخمه تف (بو) بدهند تا وقتی که قهوه‌ای‌رنگ بشود، اما باید دقت شود که زیاد سوخته و رنگش از قهوه‌ای به تیرگی مبدل نشود. سپس آنها را در هاون برنجی یا لاوک چوبی یا بادیه فلزی ریخته با گوشت کوب چوبی آهسته کوبیده کرکره بکنند «یعنی مانند سائیدن، آنها را با گوشت کوب که فشار می‌آورند به هم مالیده لپه بکنند.» بعدا آنها در سینی ریخته پوستهایشان را خارج بکنند، ترتیب آن نیز چنان است که آنها را در سینی بالا پائین نموده فوت بکنند و یا سینی را سرازیر گرفته ماش‌ها را با دست بالا کشیده موقعی که طرف پائین سینی برمیگردند فوت بکنند.

پس در این وقت که ماشها کاملا از پوست جدا شده بصورت لپه یا نیمدانه درآمده است آنها را در قابلمه ریخته آب بریزند و روی آتش تا نزدیک نرم شدن جوش بدهند، بعدا برنج خیس کرده را پخته موقع آبکش کردن ماش را در آن ریخته آبکش بکنند. «نمک برنج را باید هنگام جوشاندن و آبکش کردن اندازه بکنند.» بعدا آب‌روغن به ته و روی برنج داده دمکنی انداخته دم بکنند و معمولا- اینگونه پلوه‌ها و هرگونه پلو را که خورش یا حبوب داخل دارد باید بیش از یک ساعت و بلکه تا یک ساعت و نیم دم بدهند. موقع کشیدن رویش روغن داغ کرده بدهند.

کتب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۴

میتوان موقع دم کردن یعنی از آبکش برگرداندن به دیگ لابلاى این برنج زیره سائیده پباشند، و روغنش را نیز میتوان بصورت آب کرده که داغ نشده باشد روی آن داده دم بکنند. اینگونه روغن دادن برای کسانی است که از روغن داغ کرده

که روی برنج بدهند خوششان نیامده اظهار توی ذوق خوردگی و عدم رغبت میکنند.

باقلاپلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، گوشت گردن، قلوه گاه یا ماهیچه، باقلا، شبت، زعفران، دارچین.

دستور طبخ:

گوشت را کم آب و با آتش ملایم و بلکه با دم پخته، بطوری که آب آن بخورد خودش برود، پس از آن برنج خیس کرده را جوشانده موقع برداشتن باقلای پاک کرده و شسته را با شبت پاک کرده شسته خرد کرده در آن ریخته چند جوش دیگر داده برداشته صاف کنند و یکی دوبار از رویش آب نیمگرم رد بکنند. بعدا ته دیگ آب روغن داده برنج را در آن برگردانده رویش آب روغن داده دم بکنند. دم این برنج باید زیادتر از معمول و برای اطمینان از پخته شدن باقلایش باید تا دو ساعت طول بکشد.

باقلاپلو را میتوان هم با باقلای سبز و هم با باقلای خشک پخت که البته نوع پختشان فرق میکند، به این ترتیب که باقلای سبز را پس از پاک کردن و از پوست سبز روی و پوست زردرنگ روی باقلا خارج کردن موقع صاف کردن برنج با شبت ریخته بر میدارند، اما باقلای خشک را باید طبق پزا و ناپزا بودن آن قبلا پخته سپس با شبت داخل برنج میکنند.

دستور کشیدن:

نصف برنج را کف دیس کشیده، گوشت پخته حاضر نموده را روی آن چیده، بقیه برنج را روی آن میکشند و سپس مقداری دارچین سائیده رویش پاشیده، روی آن زعفران یعنی برنج زعفرانی کرده ریخته روغن داغ کرده سر سفره میبرند. نمک این پلو را هم باید موقع جوشاندن و آبکش کردن

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۵

اندازه نمود، به این ترتیب که اگر برنج آن خیسانده و با نمک است آنرا موقع جوشاندن چشیده معلوم بکنند و چنانچه پرنمک است پس از ریختن در آبکش آب گرم زیادتر و اگر نمکش به اندازه است آب کمتر رد بکنند، و چنانچه با برنج خیس نکرده درست کرده اند نمکش را با برنج ریخته بجوشانند، اگرچه کم و زیاد نمک این برنج را نیز باید موقع آبکش کردن اندازه بکنند. «چنانچه سابقا گفته شد آب نیمگرم دادن روی برنج در موقع صاف کردن برای آن است که لعاب برنج گرفته شده دان و شمرده و در ظرف پشمکی نموده بشود.»

شیرین پلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، مرغ یا بوقلمون، خلال نارنج، خلال پسته، خلال بادام، زعفران.

دستور طبخ:

خلال نارنج را سه چهار مرتبه، هر مرتبه چند دقیقه در آب بجوشانند و آبش را خالی کنند تا تلخی آن کاملاً برطرف بشود. «میشود آنرا با چشیدن نیز که تلخیش رفته یا نه امتحان بکنند.» که اگر هنوز تلخی دارد یکی دو نوبت دیگر هم جوشانده آبش را خالی بکنند. پس از آن خلال بادام و پسته را بطور مساوی و به مقدار خلال نارنج داخل آن کرده با آب و شکر بجوشانند و بپزند تا شیرینی شربت به خورد خلال برود.

از طرفی مرغ یا بوقلمون را چنانچه قاعده پختن مرغ است شسته و تمیز کرده کم آب بلکه بدون آب در قابلمه گذارده با آتش ملایم و بلکه با دم بپزند و حاضر داشته باشند. «اینکه بی آب گفته شد از آن جهت است که اگر مرغ در دیگ زودپز و ظرفی که بخار از آن خارج نشود گذاشته بشود خود مرغ آب لازم را از خود بیرون میدهد.» اما در پختن بوقلمون که گوشتش خشک تر است مختصری آب لازم میباشد. بعد از آن برنج خیسانده نمک زده را جوشانده آبکش بکنند و رویش آب نیمگرم رد کرده لعابش را بگیرند و آب روغن ته دیگ ریخته برنج را در آن برگردانند و رویش را هم آب روغن داده دم بکنند و یک

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۶
ساعت به حال دم باقی بگذارند.

دستور کشیدن:

برنج را پس از دم کشیدن در ظرف کشیده، برای آماده خلال و پسته را که نیمگرم نگه داشته باشند لابه لایش پاشیده و مرغ را که آنرا هم در ظرف خود گرم نگاه داشته اند وسطش گذاشته رویش را باز برنج و خلال بدهند و روی همه برنج زعفران زده پاشیده، روغن خوب داده سر سفره ببرند.

ته چین اسفناج:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، گوشت لخم، اسفناج، آلو، زعفران، نمک، پیاز.

دستور طبخ:

گوشت را کم آب و با آتش ملایم بپزند بطوری که آبش به خورد خودش برود و آماده کنند. اسفناج پاک کرده شسته را خرد کرده سرخ بکنند.

برنج را پخته آبکش بکنند. سپس موقع دم کردن که آب روغن ته دیگ داده اند و نصف برنج را در دیگ برگردانده اند گوشت های پخته را روی برنج چیده، اسفناج سرخ کرده را همراه آلو که به اندازه به آن اضافه کنند، و رویش گذاشته، کمی

پیاز خرد کرده روی اسفناج و آلو پاشند و مقداری نمک که برای اسفناج‌ها کافی باشد رویش افشانده بقیه برنج را روی آن بریزند و آب‌روغن داده دم بکنند. «آلو را نیز می‌توانند تاله نشود کمی قبل از برداشتن با گوشت بپزند.»

دستور کشیدن:

برنج روی دیگ را در ته ظرف ریخته، با کفگیر گوشت و اسفناج و آلو را روی آن گذارده بقیه برنج را روی آنها بدهند، پس از آن برنج زعفران‌زده رویش پاشیده روغن داغ داده سر سفره برند. «چنانچه برنج خیس نکرده و نمک زده است، موقع پختن نمک لازم آنرا بخاطر داشته باشند.»

لویابلو با لویاسبز:

اشاره

مواد لازم: برنج، گوشت، روغن، لویاسبز، پیاز، ادویه، زعفران، نمک، آبلیمو، زیره.

دستور طبخ:

پیاز خرد کرده را در روغن سرخ بکنند. گوشت خرد کرده را در آن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۷

کمی تفت بدهند. لویاسبز پاک کرده را که نخ‌های دو طرفش را کشیده و شسته و خرد کرده باشند در روغن سرخ نموده داخل گوشت و پیازداغ بکنند. آب گوجه‌فرنگی یا سوس آنرا به مقدار لازم با اندکی آب لیمو زده، مختصری برای طعمش ادویه پاشیده، نمک به اندازه نیز بزنند و کم‌آب روی آتش ملایم بپزند بطوری که آبش بخورد برود و حاضر داشته باشند. برنج خیس‌انده را پخته آبکش بکنند و آب‌روغن ته دیگ ریخته برنج را روی آن بریزند و با هریک لا برنج یک‌لا خورش نیز پاشند. تا برنج به آخر برسد، آنگاه تتمه برنج را روی آخرین لای خورش ریخته روی همه آب‌روغن داده دم بکنند اگر خواسته باشند می‌توانند لابلای آن هم کمی زیره سائیده بپاشند. «زدن آبلیمو بسته به خواست پزنده و خورنده است و برای آنهایی است که لب ترش‌تر بخواهند.»

دستور کشیدن:

برنج را با کفگیر بطور افشان، بصورتی که برنج و خورش مخلوط بشود در ظرف کشیده رویش برنج زعفرانی کرده داده روغن داغ بدهند.

لویابلو با لویای چشم‌بلیلی:

اشاره

مواد لازم: برنج، لوبیا چشم بلبلی، روغن.

دستور طبخ:

لوبیای پاک کرده را شسته با آب بپزند، پخته که شد آب سیاه شده آنرا خالی کرده، برنج خیس کرده را پخته هنگام آبکش کردن لوبیا را در آن ریخته صاف بکنند. سپس آب روغن در ته دیگ و روی برنج داده یکساعت دم بکنند.

دستور کشیدن:

پلو را در ظرف کشیده رویش روغن داغ داده سر سفره ببرند، اگر خواسته باشند میتوانند در روغنی که رویش میدهند شیره سفید داخل کرده پلو را شیرین بکنند، یا موقع خوردن رویش قند سائیده بپاشند.

عدس پلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، عدس.

دستور طبخ:

عدس را پاک کرده و شسته در آب بپزند، پخته که شد آب آنرا

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۸

که سیاه‌رنگ می‌باشد دور ریخته «یا جهت خنکی و خاصیت با کمی سرکه و نمک بخورند.» سپس برنج را جوشانده موقع برداشتن از روی آتش و صاف کردن عدس را در آن ریخته چند جوش داده آبکش بکنند و آب روغن ته دیگ و روی برنج داده دم بکنند. «اگر خواسته باشند میتوانند موقع دم کردن کشمش پلویی که دم آن را گرفته و شسته و در روغن سرخ کرده باشند کنار برنج دیگ بگذارند، یا خرما که آنرا شسته هسته‌اش را گرفته باشند بگذارند.» باید توجه داشت که کشمش را زیاد نباید سرخ کرد چون سوخته و تلخ میشود و از آن جهت سرخ میکنند که از باد کردنش جلوگیری بشود.»

دستور کشیدن:

پلو را در ظرف کشیده اگر کشمش داشته باشد آنرا روی برنج و اگر خرما باشد وسط برنج بگذارند و روی همه ظرف روغن داغ کرده بدهند.

این پلو را نیز میتوان با شکر یا خاکه قند که موقع خوردن رویش بپاشند صرف نمود.

رشته پلو:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، رشته پلویی، کشمش پلویی یا خرما یا خاکه قند (قند سائیده).

دستور طبخ:

برنج خیس کرده را که در زیر نمک آماده شده است همراه رشته در آب ریخته بجوشانند و آبکش کرده، ته دیگ آب روغن ریخته برنج صاف کرده یعنی آبکش کرده را در آن برگردانده رویش باز آب روغن داده دم بکنند. چنانچه همراه کشمش یا خرما بخواهند صرف کنند کشمش پلویی را در روغن چرخ داده، یعنی سرخ کرده، موقع دم کردن کنار برنج دیگ بگذارند و اگر خرما مورد نظر است آنرا در لای برنج گذارده دم بکنند.

دستور کشیدن:

پلو را در ظرف کشیده کشمش‌ها را رویش پاشیده و اگر خرماست آنرا میانش گذارده رویش روغن داغ کرده داده سر سفره ببرند. چنانچه بخواهند با شیرینی غیرخرما و کشمش صرف کنند هر کس به هر مقدار که میل

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۵۹

کند میتواند قند سائیده روی بشقاب خودش پاشیده میل بکند. شیرینی این پلو را نیز میتوان از شیر سفید که در روغن روی پلو حل نمود روی پلو داد استفاده نمود، اما شیرینی شیر مطبوع طبع همه کس نمیباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۰

چلوه‌ها و دستور پختن برنج

چلو خورش قیمه:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، گوشت، لپه، لیمو عمانی، گوجه فرنگی، سیب زمینی، ادویه و زردچوبه، زعفران، نمک.

دستور طبخ:

برنج خیس کرده را جوشانده آب کش بکنند و ته دیگ و روی برنج آب روغن داده دم بکنند و خورش را علاحده پخته در ظرفی جداگانه ریخته سر سفره ببرند «شرح تهیه قیمه خواهد آمد».

در این فصل باز طرز آماده کردن و پختن برنج را برای تکمیل اطلاع خواننده دو مرتبه توضیح میدهم، باشد که کم تجربه‌ها و نوخامان‌ها و تازه‌عروس‌ها را مفید فایده زیادتر بوده باشد. برای پختن هر نوع چلو یا پلو، حتی کته بهتر است که برنج را قبلا پاک کرده و شسته و در ظرف برنج خیس کنی یا هر ظرف دیگر که چند روز خانواده را کفایت نماید ریخته چند تکه نمک سنگ در کیسه‌ای چلوار، یا متقال ریزباف ریخته درش را بسته روی برنج بگذارند و پس از یکی دو روز استفاده بکنند.

بعضی برنج‌ها را که کهنه و سفت و از جنس اعلا باشند میتوان تا یک هفته در آب نمک نگاهداشته روزانه بکار برد و بعضی را که سست‌ترند کافی است که پستائی را حد اکثر برای تا چهار روز گرفت که برای زیادتر از آن خراب میشود.

فایده برنج خیس کرده آن است که هم در پخت خوب از آب درآمده، قد

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۱

کشیده، ری میکند، و هم چون نمک به مغزش رسوخ کرده خوش مزه‌تر میشود.

خاصیت نمک‌سنگ در کیسه ریختن هم آن است که اولاً نمک‌سنگ دیر و کم‌کم و مطابق احتیاج برنج آب میشود و دیگر اگر در کیسه ریخته نشده مستقیماً روی برنج گذاشته شود ممکن است لای نمک خرده‌سنگ بوده داخل برنج شده زیر دندان خورنده برود. پس خانم‌های خانه‌دار که دارای مصرف برنج میباشند همیشه برنج مورد حاجت خود را هفتگی یا در هفته دو مرتبه خیسانده پستائی میکنند. خاصیت دیگرش هم آن است که هر آینه مهمانی سرزده رسیده یا ضرورتی در پختن برنج حاصل شد برنج شسته و آماده و مهیای پختن در اختیار مییابد و لازم نیست با شتاب و عجله برنج پاک کرده و شسته و حاضر بکنند.

پس برای خیس کردن برنج اول برنج را پاک کرده شلتوک آنرا گرفته با آب سرد چند بار شسته گرد و چرک‌آبه‌اش را گرفته آنوقت خیس بکنند و دیگر اینکه برنج را اگر تازه خریده امتحان نکرده‌اند یکی دو نوبت خیس آن یعنی طاقت خیس کردنش را که تا چند روز دوام می‌آورد را امتحان بکنند. دیگر کیسه نمک را فراموش نکنند و حتماً اولاً از نمک سنگ و دوم از کیسه برای نمک روی برنج استفاده بکنند.

و اما پختن برنج به این صورت است که برنج صاف کرده را به اندازه لازم یعنی برای هر نفر دو استکان برنج و سه استکان آب حساب کرده، اول آب آنرا جوش آورده پس از آن برنج را داخل نمایند و با آتش تند بجوشانند و سعی کنند کافی که هنگام جوشیدن روی آب و در اطراف دیگ جمع میشود بگیرند که برنج تمیز و سفید از آب دربیاید. در این وقت باید دقت کنند که همه حواسشان متوجه دست آمدن برنج بوده به کار دیگر سرگرم نشده باشند که وقتی متوجه میشوند که جوش برنجشان زیاد شده، از حال رفته، یا بصورت آتش درآمده است.

پس برای خوب و سالم درآمدن برنج لازم است که از آن غافل نشده و پس

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۲

از چند دقیقه جوشیدن هر دو سه دقیقه یکبار کفگیر در دیگ کرده چند دانه برنج از آن درآورده میان انگشت شست و سبابه فشار داده امتحان بکنند، یعنی ملاحظه کنند که برنج میان انگشت نرم شده یا نمیشود، که اگر نرم و قابل قبول شده بطوری که وسط برنج هم پخته شده است این برنج حاضر برداشتن و آبکش کردن مییابد و اگر هنوز وسطش سفت و استخوانی مانده است دو سه جوش دیگر داده دو مرتبه امتحان بکنند و چندان تکرار کنند تا طوری که دلشان می‌خواهد، یعنی نه برنج میان انگشت له و شیت شده، نه استخوانی و سفت باشد و بین این دو آماده شده است.

در پختن برنج طول مدت آنرا بر روی آتش نمیتوان معلوم نمود، چه در نوع برنج‌ها فرق میکنند، لکن بهترین برنج پخته آن است که موقع آبکش کردن نه له و نرم و خرد و نه سفت و چقر و مغز سفید مانده باشد.

این برنج یعنی برنج خیسانده از آنجا که خود آغشته به نمک بوده است نمک لازم ندارد مگر آنکه تازه خیس شده شوری نمک به مغزش نرفته باشد که میتوان با چشیدن نمک لازم را هنگام جوشیدن در آن داخل نمود و همچنین هنگام ریختن برنج سعی شود که آب آن اول جوش آمده باشد و برنج را موقعی که آب در جوش بوده قل میزند ریخت و از آب و برنج را با هم

یعنی برنج را در آب سرد ریختن و جوشاندن اجتناب شود که باین صورت برنج شفته و خراب میشود. در دیگ را هم میتوان از اول گذارد بشرطی که جایش وسیع و مواظبت از سر رفتنش بشود و چنانچه جایش تنگ و احتمال سر رفتنش برود میتوان درش را باز گذارد و با افشاندن نیم مشت آب سرد در هر مرتبه از سر رفتن آن جلوگیری بعمل آورد، ولی حتی الامکان سعی شود که جای جوشاندن برنج تنگ نبوده که بزرگ بودن دیگ به مراتب بهتر از کوچک بودن و تنگ بودن آن میباشد. و درش هم جفت نبوده و نیمه لا بوده باشد. آب روغن دادن در ته دیگ و روی برنج کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۳

نباید فراموش بشود که بدون آن- برنج بی طعم و به هم چسبیده میشود، مخصوصا که آب روغن روی برنج باید پرروغن تر باشد تا پوش و پشمکی و ته دیگش خوب بشود. کف روی برنج گرفتن در جوشیدن فراموش نشود.

دستور پختن قیمة:

پیازداغ درست نموده، گوشت را خرد فندقی کرده در آن چرخ بدهند و آب به اندازه ریخته برای پخته شدن روی آتش گذارند و نیمه پز که شد لپه اش را که پاک کرده شسته اند ریخته، نمک و زردچوبه و کمی ادویه و آب گوجه فرنگی یا رب گوجه به آن افزوده، اگر خواستند جهت طعم بهترش دو سه لیمو عمانی سوراخ کرده نیز اضافه نمایند و آتشش را تا دلپذیرتر جا بیفتد کم نمایند، چند دقیقه پیش از برداشتن سیب زمینی آنرا که سرخ کرده حاضر نموده اند ریخته ملایم، بطوری که سیب زمینی ها خرد و لپه اش له نشود یکی دو قاشق در آن گردانده کنار بگذارند. همچنین میتوانند برای مجلسی تر بودن سیب زمینی قیمة را پس از کشیدن روی آن بریزند.

تهیه سیب زمینی سرخ کرده برای قیمة:

سیب زمینی را پوست کنده ته ریشه هایش را با نوک چاقو درآورده بشویند و خلال مانند خرد کرده در روغن سرخ بکنند. برای نجسبیدن سیب زمینی به هم و در ته ماهیتابه باید اول روغن آنرا کاملاً داغ کرده سپس سیب زمینی را بریزند، همچنین سیب زمینی اش را پس از خرد کردن در دستمال ببندند تا آبی که در اثر شستن با آنها مانده است گرفته بشود، چه اگر با آب ریخته بشود روغن به اطراف پریده و بسا که آتش گرفته ماهیتابه اش مشتعل بشود، همراه این خطرات که ممکن است به دست و چشم و صورت آسپز هم پریده موجب سوختگی های خطرناک بشود.

بهترین سیب زمینی سرخ کرده آن است که هنگام سرخ کردن روی سیب زمینی ها را روغن گرفته باشد، که در روغن کم علاوه بر پخته نشدن سیب زمینی جایی از آنها سوخته جایی سفید و نپخته میماند. موقع درآوردن سیب زمینی از توی روغن هم وقتی است که رنگش عسلی کم رنگ شده باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۴

این سیب زمینی هرچه بلندتر و نازک تر خرد شود مجلسی تر بوده، اما قد آن نباید از یک بند انگشت تجاوز نماید و ضخامتش نصف کلفتی مداد باشد. برای خوشمزه تر شدن این سیب زمینی میتوان پس از خرد کردن و شستن کمی بر آن نمک پاشید، با این فایده که علاوه بر خوشمزه تر شدن آب سیب زمینی هم در دستمال بهتر گرفته میشود.

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، سبزی قرمه شامل: تره، جعفری، شنبلیله، کمی اسفناج، فلفل و زردچوبه، پیاز، آبلیمو یا آبغوره، لیموعمانی، نمک.

و اگر بخواهند لوبیا قرمز یا لوبیا چشم بلبلی. اسفناج برای لعاب دار شدن خورش میباشد.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده عسلی کم رنگ که شد گوشت خورشی را که تکه تکه کرده حاضر نموده اند در آن ریخته چند تفت بدهند، یعنی سه چهار دقیقه در پیازداغ قاشق گردانده سرخ بکنند. سپس آب به اندازه به مقداری که روی گوشتها را بپوشاند ریخته در ظرفش را نهاده بپزند، اگر لوبیا دوست داشته باشند میتوانند مشت کمی لوبیا قرمز یا لوبیا چشم بلبلی هم به مقداری که دانه شمار دیده بشود داخل گوشت بکنند. «سعی شود گوشت فقط چند چرخ در روغن بخورد و زیاد سرخ نشود».

سبزی را پاک کرده بشویند و ضد عفونی نموده با کارد روی تخته ساطور یا سینی چوبی خرد بکنند. «سبزی را با ساطور خرد نکنند و با چاقو هم زیاد ریز نکنند که آب می اندازد و خورش لیت میشود.» پس از آن آنرا در روغن سرخ کرده حاضر بکنند و داخل گوشت یا گوشت و لوبیا که نیمه پز شده نمایند و دیگر موادش را مانند نمک و فلفل زردچوبه و آبلیموی به اندازه و چند لیموعمانی سوراخ کرده برای طعم ریخته یکی دو هم زده آتشش را ملایم نمایند. سبزی را زیاد سرخ نکنند که آبش بخار شده چقر و تلخ میشود و آب خود خورش را حساب داشته باشند که موقع کشیدن زیاد آب دار و زیاد خشک و

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۵

آب گرفته نبوده باشد.

خورش کنگر:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، نعنا و جعفری، کنگر، فلفل و زردچوبه، آبغوره یا آبلیمو، نمک، پیاز.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده، گوشت را تکه تکه نموده در آن تفت بدهند و آب ریخته بار بکنند. سپس تا حاضر شدن گوشت کنگرها را پاک کرده تکه تکه باندازه دو بند انگشت نمایند و سبزی را پاک کرده، شسته آبش را گرفته خشک بکنند و کنگر و سبزی را سواسوا سرخ بکنند و گوشت که نیمه پز شد داخل گوشت نمایند و آبغوره و نمک و فلفل زردچوبه اش را هم ریخته هم زده برای جا افتادن گذارند.

برای سهولت کار و مصرف کمتر روغن و کمتر چرک کردن ظرف میتوانند، گوشت را سرخ نکرده بار بکنند و تا کفش را گرفته حاضر میشود، پیازداغ درست کرده از روغن در آورند و در همان ظرف و روغن کنگرها را سرخ بکنند و در آورده روی پیازداغها ریخته سبزی را سرخ بکنند و همه را با هم داخل گوشت کرده دیگر موادش را بریزند.

خورش ریباس:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، ریباس، نعنا و جعفری، پیاز، فلفل و زردچوبه، کمی آبغوره یا آبلیمو، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را بار کرده، تا کفش را گرفته حاضر میشود، ریباس را پاک کنند، نعنا جعفری را هم پاک کرده سواسوا شسته خرد بکنند. «سبزی را ریز و ریباس را تکه تکه بکنند.» در ظرفی پیازداغ درست کرده از روغن درآورند، در همان روغن سبزی را سرخ کرده درآورده با پیازداغها داخل گوشت نموده، فلفل زردچوبه آبغوره، نمکش را ریخته آتشش را کمتر کرده بگذارند پخته شده جا بیفتد، سپس ریباسها را در روغن سبزی و پیازداغ سرخ کرده

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۶
کنار بگذارند و ده دقیقه به برداشتن مانده داخل بقیه نمایند. (تبصره) ریباسها را با سبزی و پیازداغ نریزند که ریباسها در اثر لطافت آب میشوند و ترشی این خورش را از آنجا که خود ریباس هم ترش است کم بزنند و تکههای ریباس را کمتر از یک انگشت نگیرند که در اثر سرخ شدن جمع و در ظرف بی نمایش میشود.

خورش نعنا جعفری گوجه:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، نعنا و جعفری، گوجه سبز، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده گوشت را تکه تکه کرده در آن چرخ بدهند و آب ریخته بار بکنند. نعنا جعفری را پاک کرده، شسته خرد بکنند و علاحد نیمه سرخ بکنند. «اگر زیاد سرخ کنند تلخ میشود.» گوجه سبز را دمش را گرفته بشویند و اگر خواهند هسته اش را جدا کرده، اگر نخواهند با هسته همراه نعنا جعفری داخل گوشت بکنند و فلفل زردچوبه و نمک ریخته هم بزنند و آتشش را کم بکنند تا به حال خود جا افتاده دست به هم بشود. اگر زیادتر ترش مزه بخواهند کمی آبغوره اضافه بکنند. «فایده چرخ دادن گوشت در پیازداغ آن است که بوی زخم گوشت را رفع میکند ولی اگر نخواستند میتوانند گوشت را بار کرده کف رویش را گرفته، پیازداغ و تره جعفری گوجه اش را با هم بریزند.»

خورش قیمه بادمجان:

اشاره

مواد لازم: گوشت، لپه، روغن، بادمجان، پیاز، گوجه فرنگی، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را قیمه‌ای خرد کرده در پیازداغ تف بدهند و آب ریخته به حال پخته شدن گذارند، نیمه‌پز که شد لپه‌اش را که پاک کرده شسته‌اند بریزند و فلفل زردچوبه، نمک آنرا نیز بیفزایند. بادمجان پوست کنده را در روغن سرخ کرده یک ربع به برداشتن خورش ریخته، گوجه‌فرنگی چهارپاره

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۷

کرده، یا آب آن، یا رب آنرا ریخته جا بیندازند. پس از ریختن بادمجان دیگر خورش را هم نزنند که بادمجان‌ها خراب میشود. اگر گوجه‌فرنگی نبود یا نخواستند میتوانند کمی آبغوره بزنند. با آب انار نیز مطبوع میشود.

طرز پوست کندن و آماده کردن بادمجان:

بادمجان را باید از زیر کلاه با چاقو خط کشید بطوری که لبه‌های کلاه بریده شده و پوست سیاه خود بادمجان را هم به گونه‌ای که به مغز بادمجان نرسد ببرد و شروع به پوست کندن کنند و بهتر است که پوست کندن را از ته بادمجان شروع کرده به سر یعنی به نقطه چاقو کشیده برسانند. سپس وسط آنرا چاک داده نمک پاشند و رویش را هم آغشته به نمک بکنند و آنرا در آبکش یا سبدي برای یکی دو ساعت به حال خود گذارند. فایده این کار آن است که نمک تلخ آب‌های بادمجان را بیرون کشیده آنرا شیرین میکند و پس از آن سرخ بکنند.

خورش به و سرکه شیره:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، به، سرکه شیره یا سرکه و قند، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ زیادتر درست کرده گوشت‌های تکه‌تکه کرده را در آن چرخ بدهند «زیاد سرخ نکنند» و آب ریخته بار بکنند. نیم ساعت مانده به برداشتن به آنرا که تمیز کرده، هسته درآورده، شسته خشک کرده‌اند، در روغن سرخ نموده داخل گوشت بکنند و کمی نمک و به مقدار لازم فلفل زردچوبه و چاشنی‌اش را که سرکه شیره یا سرکه و قند یا آبلیمو و قند است زده برای جا افتادن گذارند. این خورش نیز نباید آب داشته باشد و لب شیرین ترش مطبوع تر میشود. بجای زردچوبه میتوانند موقع برداشتن کمی زعفران سائیده پاشند.

خورش هویج:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، هویج «اگر هویج قندی باشد بهتر است». پیاز، سرکه، قند، فلفل زردچوبه، نمک.
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۸

دستور طبخ:

پیازداغ از معمول زیادتر درست کرده نیمه‌رنگ که شد گوشت تکه‌تکه کرده را در آن چرخ داده بی‌نمک بپزند. «اگرچه هر گوشت را جهت زودتر پخته شدن نباید اول نمک بریزند.» نیم ساعت به برداشتن هویج آنرا که تمیز کرده و شسته خرد نموده ریخته، فلفل زردچوبه نمکش را با سرکه و قند به اندازه که بچسند نیز ریخته جا بیندازند. یعنی یکی دو هم زده آتشش را ملایم‌تر کنند تا بحال خود جوشیده دست به هم بشود. اگر هویج فرنگی میریزند باید زودتر بریزند که این هویج دیرتر پخته میشود. این خورش آب نباید داشته باشد، بلکه باید مواد آن در آب روغن قل بخورد و بهتر است که مزه‌اش نیز میل به لب شیرینی بکند.

خورش لوبیا سبز:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، لوبیا سبز، پیاز، فلفل و زردچوبه، پودر «کاری» یا ادویه، گوجه‌فرنگی یا سوس آن، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده، گوشت خرد کرده را که بصورت قیمه‌اش و بلکه ریزتر در آورده‌اند در آن ریخته دو سه دقیقه تف بدهند و آب بریزند، نیمه‌پز که شد لوبیاسبز خرد کرده را که در روغن سرخ شده را نیز ریخته ادویه و فلفل زردچوبه نمکش را زده، آب گوجه‌فرنگی یا سوس‌اش را هم به اندازه ریخته هم زده آتشش را کمتر کرده بگذارند با ته‌جوش زدن جا افتاده دست به هم شود.

دستور آماده کردن لوبیا سبز:

معمولاً دو طرف لوبیا سبز نخ‌هائی از جنس خودش دارد که باید همراه دمش با چاقو بگیرند و به اندازه نصف بادام خرد بکنند و شسته آبش را گرفته خشک بکنند. اگر لوبیا سبز زیاد رسیده و درشت شده باشد خوب و نرم و خوشمزه نمیشود.

خورش لوبیا قرمز:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده، روغن، پیاز، لوبیاقرمز، فلفل
کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۶۹
کوبیده یا فلفل سبز، ادویه یا پودر کاري، گوجه‌فرنگی، نمک.

دستور طبخ:

پیاز خرد کرده را در روغن سرخ بکنند تا زعفرانی بشود، سپس گوشت چرخ کرده داخل کرده هم بزنند پس از سه چهار دقیقه آب ریخته، لوبیا قرمز را که پاک کرده شسته‌اند ریخته بزنند، پیش از کشیدن آب گوجه‌فرنگی و نمک و فلفل و ادویه به آن زده هم بزنند و ده دقیقه دیگر روی آتش داشته باشند. اگر از فلفل سبز استفاده میکنند باید دانه‌های فلفل را جدا کرده پوست سبزش را ریز خرد بکنند و کمی زودتر بریزند که پخته بشود. این خورش با فلفل سبز خوش‌نماتر و خوش‌طعم‌تر میشود، علاوه بر آنکه تا اندازه‌ای آنرا با فلفل زیادتر یعنی تدمزه درست میکنند، که البته کم و زیاد تندی و فلفل آن بستگی به میل خورنده پیدا میکند.

خورش قیمه آلو:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، پیاز، آلو، لپه، فلفل زردچوبه، ادویه، شکر، نمک.

دستور طبخ:

پیاز را خرد کرده در روغن سرخ بکنند و گوشت را قیمه‌ای ریز کرده در پیازداغ دو سه دقیقه تف بدهند و آب ریخته درش را بسته روی آتش به حال پختن گذارند. گوشت آن که نیمه‌پز شد لپه‌اش را که پاک کرده شسته‌اند، همراه آلو که آنرا نیز کرم‌هایش را دور ریخته شسته‌اند ریخته، نمک و فلفل زردچوبه، ادویه‌اش را زده هم بزنند، آتشش را کمتر کرده بگذارند دست به هم بشود. سعی کنند موقع برداشتن زیاد آبکی نبوده باشد. ضمناً اگر چشیدند و از جهت آلوهایش ترش مزه بود میتوانند کمی به آن قند کوبیده یا شکر بزنند. بجای زردچوبه نیز میتوانند موقع برداشتن زعفران سائیده بپاشند.

خورش آلو اسفناج:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، اسفناج، آلو، پیاز، فلفل و زردچوبه، نمک.

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۰

دستور طبخ:

پیاز را خرد کرده در روغن سرخ کنند، عسلی رنگ که شد گوشتش را که تکه تکه خرد کرده اند ریخته یکی دو دقیقه تف بدهند و آب ریخته بپزند. اسفناج را پاک کرده شسته، خشک بکنند و خرد کرده در روغن سرخ کنند. «اسفناج را زیاد سرخ نکنند که تلخ میشود، از آنجا که خود اسفناج هم تلخ مزه است» گوشت که نیمه پز شد آلو را تمیز کرده، کرم‌هایش را گرفته بشویند و با اسفناج داخل گوشت کنند، فلفل زردچوبه و نمکش را ریخته هم بزنند و آتشش را ملایم کرده بگذارند کم کم جوشیده جا بیفتد. این خورش نباید آب داشته باشد و به روغن که افتاد بردارند. اگر ترش مزه تر خواستند کمی هم آبغوره بزنند.

خورش مسما بادمجان:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، بادمجان، گوجه فرنگی، غوره یا آبغوره، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیاز را خرد کرده در روغن سرخ بکنند. گوشت را درشت تر از گردو خرد کرده، پیازداغ که نیم رنگ شد داخل آن کرده دو سه دقیقه قاشق گردانده تف بدهند و آب ریخته بار بکنند. بادمجان را چنانچه شرحش در قیمة بادمجان گذشت در روغن سرخ کرده، گوشت که پخته شد روی آن چیده، گوجه فرنگی یا آب یا سوس آن هر کدام که بود بریزند و نمک و فلفل زردچوبه اش را پاشیده آتشش را کم بکنند. یک ربع بعد خورش حاضر است که اگر زیادتر بماند بادمجانش شیت میشود.

خورش مسما کدو:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، کدو سبز، پیاز، آبغوره، شکر، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ زیادتر از معمول درست کرده، گوشت تکه تکه کرده را در آن ریخته کمی تف بدهند و آب ریخته بار بکنند. کدو سبز را پوست کنده از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۱
درازا، از وسط نصف کرده پشت و رویش نمک پاشیده ساعتی بگذارند. «فایده این کار آن است که با نمک پاشیدن آب کدو بیرون آمده خوش مزه تر و در روغن سفت و بشقابی میشود.» سپس آنرا در روغن سرخ کرده ده دقیقه قبل از برداشتن کدوها را روی گوشتها چیده نمک و فلفل زردچوبه اش را رویش پاشیده، ترشی اش را که آبغوره یا آبلیمو میباشد ریخته اگر خورش را لب شیرین بخواهند به آبغوره یا آبلیمویش کمی شکر اضافه بکنند. «هنگام سرخ کردن کدو اگر کمی در

روغنش نمک بپاشند روغن آن نمیزرد.»

خورش کدو حلوائی:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، کدو حلوائی، پیاز، اگر ترش مزه بخواهند آب لیمو، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده گوشت تکه تکه کرده را در آن کمی تفت داده آب ریخته بار بکنند، کدو حلوائی را پوست کنده تخمه هایش را گرفته ورقه ورقه به کلفتی و قد و پهنای دو انگشت خرد کرده در روغن سرخ بکنند، گوشت که نیمه پز شد کدوها را روی گوشت ها چیده فلفل زردچوبه اش را با کمی نمک ریخته بگذارند آتش تمام شده به روغن بیفتد. این خورش در اثر کدو حلوائیش شیرین میشود ولی اگر لب ترش بخواهند کمی آبلیمو بزنند.

خورش فسنگان:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، گردو، پیاز، رب یا آب انار، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیاز را با دنده درشت رنده رندیده در روغن نیمه سرخ (عسلی رنگ) بکنند. گردو را کاملاً پاک کرده پوست و آشغالش را گرفته دو سه بار چرخ بکنند. «هرچه گردو نرم تر باشد بهتر است.» سپس آنرا در پیازداغ دو سه تفت داده، فلفل زردچوبه اش را ریخته چرخ بدهند و گوشتش را که تکه تکه کرده اند ریخته، کمی نمک پاشیده آب بریزند و بگذارند ملایم بپزد، ده کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۲

دقیقه به برداشتن ربش را ریخته آتشش را ملایمتر کنند تا به روغن بیفتد. اگر از اول آتش را کم بریزند و هر چند دقیقه یک بار که جوشید نیم مستی آب رویش بریزند و هم بزنند روغن گردو کاملاً بیرون می آید، ولی این کار دو سه نوبت کافی است و چندان که بخواهند جا بیفتد باید به حال خودش واگذارند.

به جای گوشت میشود از مرغ یا امثال آن استفاده کرد و به جای آب انار اگر خوش رنگ بخواهند میتوانند آبلیمو شکر بزنند.

خورش کرفس:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، کرفس، نعنا جعفری، فلفل زردچوبه، پیاز، آبغوره یا آبلیمو، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده، گوشت تکه تکه کرده در آن ریخته تفت بدهند و آب ریخته بار بکنند. کرفس را از برگ و زوائد پاک کرده، ساقه‌اش را به اندازه دو بند انگشت خرد بکنند. نعنا جعفری را پاک کرده و شسته خرد بکنند و هر کدام یعنی اول کرفس و دوم در روغن آن نعنا جعفری را سرخ بکنند و همه را با هم داخل گوشت و پیازداغ نموده، نمک و فلفل زردچوبه‌اش را ریخته بپزند، نزدیک برداشتن چاشنی، یعنی آبغوره یا آبلیمویش را ریخته آتشش را کم کرده به حال جا افتادن گذارند.

خورش گلپر تازه:

اشاره

مواد لازم: گوشت، روغن، پیاز، گشنیز و تره و شبت، گلپر تازه، فلفل زردچوبه، آبغوره، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده، پیاز که عسلی رنگ شد گوشتش را که بطور تکه تکه بریده‌اند در آن ریخته دو سه چرخ داده آب ریخته بار بکنند. گلپر را از برگ و آشغال پاک کرده، ساقه‌اش را تکه تکه خرد کرده دو سه مرتبه در آب ساده جوشانده تلخیش را دور بکنند و بهتر است که بعد از جوشاندن یکی دو ساعت هم در آب سرد بخوابانند و این کار را قبلاً انجام داده گلپر را حاضر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۳

بکنند. سبزی‌اش را پاک کرده بشویند و خشک بکنند و خرد نموده در روغن سرخ بکنند. گلپر را نیز در روغن نیمه سرخ بکنند، یعنی فقط چند تفت بدهند.

سپس همه را با هم داخل گوشت کرده، نمک و فلفل زردچوبه‌اش را بریزند و هم زده به حال پخت گذارند، گوشتش که پخته شد ترشی‌اش را زده چند دقیقه بعد حاضر می‌باشد. «سبزی و گلپر را باید از اول با گوشت بریزند که گلپر دیر پخته میشود.»

خورش شش‌انداز:

اشاره

مواد لازم: روغن، پیاز، شکر، تخم مرغ، آب.

دستور طبخ:

پیازداغ فراوان خوشرنگ درست کرده، شکر به اندازه در آب حل کرده در آن ریخته پیازداغ‌ها را در آن بپزند و موقع برداشتن برای هر نفر دو تخم مرغ را شکسته داخل نموده برای چند دقیقه در ظرفش را بگذارند که حاضر میشود. این خورش خوشمزه و لذیذ و زود آماده میشود. «تخم مرغ آن به مقدار لازم و اشتهای خورندگان ریخته میشود و دو تخم مرغ برای هر نفر شرط کلی آن نمیشود، همچنین مایه این خورش چون پیازداغ آن است برای هر نفر یک پیاز حساب میکنند، شربت قند آنرا نیز برای هر سه نفر یک استکان شربت قند بحساب آورند.» اگر بخواهند میتوانند در شربت هم کمی زعفران بزنند.

چلوکباب:

اشاره

مواد لازم: برنج اعلا، کره اعلا، گوشت راسته یا فیله گوسفند یا پشت مازوی گوساله و گاو به شرط نرم و خوب بودن، نمک.

دستور طبخ:

برنج خیس کرده را که سابقا در ابتدای پلوها و چلوه‌ها گفته شد پخته آبکش کرده، با کره آب‌روغن درست کرده رویش داده دم بکنند و گوشت را از پوست و لته و زوائد گرفته پاک و از چربی و پوسته جدا بکنند و روی تخته ساطور با کارد تیز نازک ورقه‌ورقه نمایند و به سیخ کشیده لبه‌های ناهموار گوشت‌ها را بریده یکنواخت بکنند و با لبه سیخ کبابی دیگر آنرا از طول کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۴

و عرض کاردی نمایند و روی آتش تند ذغال کباب بکنند. اگر نمک به کباب نپاشند نرم‌تر میشود و حالت و زیبایی و رنگ خود را هم بهتر حفظ میکند، و بخلاف آنکه اگر قبل از کباب کردن نمک بپاشند گوشت جمع و چقر و سفت میشود، همچنین آتش ذغال که کباب را عالی‌تر و مطبوع‌تر درمی‌آورد برعکس آن که حرارت‌های برقی گوشت را خشک و بی‌آب و بدنما میسازد. با گوشت‌های اطراف راسته، به شرط گرفتن پوست و غدد و رگ و پی میتوانند کباب کوبیده درست کنند و یا چرخ کرده برای مصارف دیگر گذارند. دستور کباب کوبیده، همچنین کامل کباب برگ در کباب‌ها خواهد آمد.

چلوکباب حسینی:

اشاره

مواد لازم: برنج، کره، گوشت راسته یا فیله نرم اعلا، زعفران.

دستور طبخ:

برنج که پخته و آبکش شده در دیگ برای دم کردن برگردانده شد، کباب حاضر کرده را داخل دیگ در محل خود که ذکر

میشود گذارده یکساعت و نیم دم بکنند.

سابق بر این برای این چلوکباب دیگ‌های مخصوصی بود که از داخل لبه‌ای دور آن برای قرار دادن سیخهای کباب به روی آن تعبیه شده بود ولی امروزه میتوان چهارپایه بی‌سقفی از سیم زنگ‌نزن یعنی مفتول سفید به اندازه داخل دیگ که چهار انگشت از لبه آن پائین تر قرار گیرد ساخته برای همیشه آماده داشت و برنج را که پس از آبکش کردن در دیگ برگردانند چهارپایه سیمی را در آن یعنی داخل چلو فرو برده کباب‌ها را بطوری که از برنج فاصله داشته باشد روی آن چیده دم‌کنی‌ای محکم انداخته دم بکنند.

شرح و دستور پختن کباب حسینی:

گوشت خرد کرده در ماست و پیاز خوابانده را به سیخ چوبی مانند ترکه انجیر یا ترکه انار یا چوب‌هائی که امروزه برای کباب چوبی ساخته‌اند کشیده با پشت کارد کاردی کرده روی چهارپایه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۵

سیمی بچینند که همگام با دم کشیدن برنج حاضر میشود. هرچه ورقه‌های گوشت این کباب نازکتر و در آب پیاز زیادتر خوابانده شده باشد کباب آن بهتر میشود. میتوانند موقع قرار دادن در داخل دیگ کمی هم روی آنها زعفران سائیده بپاشند، البته نه زیاد و به مقداری که تلخ بشود. فلسفه چوب انجیر این است که گوشت را نرم میکند، چنانچه گرد انجیر نیز کباب را نرم میسازد و چنین گردی را نیز امروزه میتوان بنام (آدلف) و مانند آن از سوپرها بدست آورد ولی از نمک پاشیدن به روی گوشت کباب خودداری شود که سفت میشود.

شرح کامل تهیه کباب در فصل کباب‌ها خواهد آمد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۶

کباب‌ها

کباب چنجه:

اشاره

مواد لازم: گوشت راسته یا فیله گاو و گوسفند، دنبه، پیاز، ماست، ذغال مویزه یعنی نه زیاد درشت نه ریز، منقل کبابی یا چند آجر، سیخ کباب.

دستور طبخ:

در مورد کباب باید گفته شود که خوب شدن هر نوع کباب اول مربوط به گوشت آن و دوم به طرز آماده کردن و پختن آن میباشد.

در شرایط گوشت نخست آنکه گوشتش از راسته یا فیله گوسفند پروار نر یا گاو و گوساله ماده چاق و در آخر نرم و خوش‌رنج بوده باشد. برای تشخیص گوشت، اگر گوسفند باشد در درجه اول نر و جوان بودن آن و در صورت عدم علامت

(نری) باید صورتی‌رنگ و خوش‌رنگ و سربندهای قلمش آبی‌رنگ باشد، و در گاو و گوساله اول ماده بودن و دوم خوش‌رنگی گوشت که به صورتی‌رنگ مایل و اصولاً خوش‌رنگ بوده باشد. «گوشت‌های لاغر و پیر و زردرنگ و تیره‌رنگ ناپزا و غیرمطبوع می‌باشد.»

دیگر از شرایط گوشت که مخصوصاً جهت کباب باید در نظر گرفت نرم بودن آن است و امتحان آن بسادگی امکان‌پذیر بوده، باید در خام بودن انگشت که به آن فشار بدهند فرو برود، به اینصورت که گوشت را مخصوصاً آن قسمت‌هایی را که برای کباب برمی‌گیرند بسادگی لای دو انگشت شست و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۷
سبابه فشرده و له بشود و در اثر فشار شست سوراخ بشود. «برای هرکس آزمایش این کار با یکی دو مرتبه امتحان بر روی گوشت‌های مختلف سهل میشود.»

از دیگر شرایط خوب درآمدن کباب آن است که گوشت کبابی کمترین پوست و لته‌ای نداشته باشد و گوشت قرمز خالص راسته و یا فیله و حد اقل ران، آنهم بغیر از سفیدران حیوان بوده باشد. «سفیدران بطوری که از اسمش پیداست قسمتی از گوشت ران است که رنگش از دیگر قسمت‌های آن متفاوت بوده کاملاً مشخص و روشن‌تر می‌باشد.» دیگر آنکه گوشت را پس از پاک کردن و بقول کبابی‌ها (صاف) کردن به اندازه‌های معمول خرد کرده در آب پیاز بخوابانند.

این نیز به این صورت است که پیاز را رندیده مقداری ماست به اندازه‌ای که برای گوشت‌ها کفایت کند با آن بهم زده گوشت را در آن بیالایند و حد اقل یک شبانه‌روز در جای خنک بگذارند، البته نه در جایخی یا جای گوشتی یخچال که منجمد بشود. اگر ماست نبود یا نخواستند تنها در آب پیاز و آب‌لیمو یا آب پیاز تنها بخوابانند.

دیگر از قواعد تهیه کباب آن است که تکه‌هایش به اندازه و مساوی و کلفت و نازکی‌اش به اندازه و اگر کباب برگ است تکه‌هایش نازک و یکنواخت و دیگر آنکه پس از به سیخ کشیدن با لبه یک یا چند سیخ کباب یا پشت دم کارد کاملاً کاردی‌اش بکنند و هرچه بیشتر دو طرفش را صاف و مستقیم نمایند. و دیگر به گوشت کباب‌برگ و چنجه قبل از پختن نمک نزنند که سفت میشود.

دیگر آنکه برای پختن کباب از آتش ذغال استفاده کنند و آن هم به این طریق که ذغال نیم‌دانه که مویزه‌اش می‌گویند فراهم کرده، اگر ذغالها درشت است مویزه کنند، البته نه به شکلی که بصورت خاکه ذغالش درآورند. دیگر از منقل کبابی استفاده کنند و اگر نبود به اندازه سیخ‌ها از چند آجر قزاقی اجاق درست کنند و آتش را در میان آن درست کنند. دیگر آتشها را کاملاً گیرانده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۸
ذغال سیاه قرمز نشده در آن نگذارند، یعنی اول در وسط اجاق ذغال‌ها را کپه کرده سرخ بکنند و سپس در سطح منقل یا اجاق پهن بکنند. دیگر آتش‌ها را یکنواخت پهن کنند بطوری که سطح بالایش یکسان و همه‌جای منقل یا اجاق را فرا بگیرد و زیادتر از سطح سیخ‌ها باشد.

پس با این شرایط و مسائل کباب آماده است و اینک سیخ‌های کباب را که گوشت‌هایش را به اندازه بریده و به سیخ یکنواخت کشیده و با لبه سیخ یا پشت دم کارد کاردی کرده‌اند را روی آتش گذارده باد بزنند. آتش کباب هرچه تندتر باشد بهتر است و آتش مرده کباب را خشک و خراب می‌کند. دیگر از قواعد کباب‌پزی آن است که یک روی کباب را اگر چنجه یا برگ است پخته طرف دیگرش را بپزند و نوبتی این روی و آن‌رو نموده از روی آتش بلند بکنند. و سعی نکنند که مرتب کباب را

پشت و رو نمایند که خشک و چقر میشود.

طرز به سیخ کشیدن کباب چنجه:

در این کباب مطبوع تر است که یک لا گوشت و نیم لا دنبه سفت خوب به سیخ بکشند و اگر بخواهند میتوانند وسط آنها هم پیاز ریز سیخ بکشند. کباب چنجه ای که قاطیش دنبه کشیده بشود چرب و نرم و آبدار و خوشمزه میشود. اگر آتش ذغال نبود و خواستند از کباب پز برقی یا گازی استفاده کنند سعی شود که تا یک روی کباب پخته نشده روی دیگرش را برنگردانند و معمولاً برای پختن هر روی کباب به نسبت کلفتی و نازکی گوشت از سه دقیقه تا پنج دقیقه وقت کفایت میکند. «البته این از کلیات نیست که کباب را نچرخانند، بلکه اگر دیدند در آن احوال پخته نشده است میتوانند دو سه نوبت دیگر هم به اندازه لازم پشت و رو بکنند.» برای این کباب باید سیخ نازک بکار ببرند.

کباب برگ:

اشاره

مواد لازم: گوشت کبابی یعنی گوشت راسته یا فیله گوسفند نر یا کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۷۹
گوساله ماده، سیخ نازک، تخته ساطور، کارد پهن تیز، پیاز.

دستور طبخ:

گوشت را روی تخته به اندازه های مساوی ورقه ورقه کرده، پیاز را رندیده آبش را گرفته حاضر بکنند و گوشت ها را به سیخ کشیده پشت و رویش آب پیاز مالیده با پشت یک یا چند سیخ دیگر کاردی یکنواخت بکنند و روی آتش تند یک رویش را پخته روی دیگرش را برگردانند و پخته شدن کباب را از رنگش که قهوه ای روشن میشود میتوانند درک کنند، زیاد آتش ندهند و کباب را سیاه نکنند که خشک و نامطبوع میشود. «توجه کنند که کباب کمتر آتش خورده لذیذتر و مقوی تر از زیاد پخته و آب گرفته آن میباشد.»

کباب کوبیده برای چلوکباب:

اشاره

گوشت کم چربی اطراف و زوائد راسته و فیله یا هر گوشت کم چربی دیگر سوای قلوه گاه و ماهیچه و گردن. پیاز، جوش شیرین، نمک، اگر بخواهند کمی زردچوبه یا زعفران، تخم مرغ.

دستور طبخ:

گوشت را دو سه بار چرخ بکنند و در ظرفی ریخته گردی جوش شیرین و کمی نمک بزنند. پیاز را با دنده ریز رنده رندیده داخل بکنند و هم بزنند. برای نریختنش به هر نیم کیلو گوشت یک سفیده تخم مرغ اضافه کرده همه را با هم چنگ بزنند. هرچه گوشت این کباب زیادتر چنگ بخورد به سیخ بهتر بند شده، از نریختن خاطر جمع تر میشود. «این کار یعنی چنگ زدن و مالش دادن را کبابی ها (مجاز) میگویند.» در این معنی که هرچه گوشت کباب کوبیده، مخصوصا کباب کوبیده بازاری را که با نان میخورند زیادتر چنگ بزنند.

بهتر بند میشود که در کباب کوبیده مخصوص خوردن با نان این گوشت باید تا حد سفید شدن چنگ بخورد. علامت آماده شدن گوشت آن است که زیر دست چسب پیدا میکند.

پس از چنگ زدن آب نیمگرم جلو دست گذاشته برای نجسبیدن به دست و خوب سیخ شدن دست را پس از پاک کردن با لب سیخ به آب زده نیم مستی گوشت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۰

برداشته به سیخ بکشند. سیخ کباب کوبیده باید خلاف سیخ کباب برگ اندکی پهن تر باشد و گوشت را بالای سیخ گذاشته همراه مشت به طرف پائین سیخ به جلو بکشند و سیخ را یکی دو نوبت در دست گردانده صاف و هموار بکنند و تمام که شد با انگشت گوشت را به صورت لقمه ای درآورده یعنی چند جای آنرا با دو انگشت سبابه و وسطی فشار بدهند. فایده این کار آن است که هم کباب بهتر پخته شده و هم خوش نما تر میشود و هم از ریختنش توی آتش جلوگیری میشود. برای صاف تر سیخ شدن میتوانند برای هر سیخ یکی تا دو نوبت دیگر هم دست را به آب گرم بزنند. برای هر نیم کیلو گوشت، رندیده دو تا سه پیاز متوسط کافی است. آتش کباب بهتر است از ذغال و روی آتش تند یکنواخت باشد و برای نریختنش برعکس کباب برگ باید بعد از کمی آتش خوردن آنرا روی کباب بطور ملایم برگردانند و دو تا سه مرتبه این کار را تکرار بکنند و چندانکه از نریختنش مطمئن شدند یک رویش را پخته روی دیگرش را برگردانند و داغ داغ سر سفره ببرند. میتوانند نیمه پز که شد روی نان خوابانده آبش را بگیرند و دو مرتبه آتش بدهند. کباب کوبیده نباید زیاد آتش خورده، بلکه آب دار بلند بکنند.

کباب کوبیده بازاری:

اشاره

مواد لازم: گوشت قلوه گاه و گوشت قرمز، جوش شیرین، نمک، آتش ذغال، سیخ پهن.

دستور طبخ:

گوشت قلوه گاه را از پوست و لته پاک کرده اگر پرچربی است گوشت سرخ بی چربی هم بغیر از گوشت گردن و ماهیچه داخلش نموده دو تا سه بار چرخ بکنند. پیاز را رندیده «برای هر نیم کیلو گوشت دو تا سه پیاز متوسط» در نظر بگیرند و برای هر نیم کیلو گوشت یک قاشق چایخوری جوش شیرین و دو قاشق چایخوری نمک نیز اضافه کرده اول روی آتش ملایم برای چهار پنج دقیقه و سپس بدون آتش چنگ بزنند و این چنگ زدن و کف مال کردن را چندان تکرار کنند تا گوشت از رنگ

سرخ به سفیدی گرائیده زیر دست

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۱

چسب پیدا کند.

برای بعضی خانه‌دارها اینکه چگونه است که کباب بازاری نمیریزد و مال خانگی به آتش میریزد مسئله ایست و چون از کبابی‌ها هم سؤال میکنند جواب‌هایی مانند اینکه ما آرد میزنیم و مانند آن میشوند. اما راه‌حلش آن است که آنها گوشت را خوب و تا حد سفید شدن چنگ زده کف‌مال میکنند و خانه‌دارها از بی‌اطلاعی این کار را نمیکند. «کف‌مال کردن هم آن است که گوشت را با سرپنجه به کف ماهیتابه مالش میدهند.» سپس آب نیمگرم جلو دست گذاشته دست را پس از پاک کردن از گوشت‌ها به آب زده مقداری گوشت برداشته به سیخ میبرند. مقدار گوشت سیخ آنقدری است که در مشت کفایت کرده اما مشت را زیاد هم پر نکرده باشد. پس یک‌بار دیگر دست را به آب زده گوشت را با چسباندن به دو طرف سیخ از بالا به پائین آورده صاف بکنند. دقت کنند که لبه‌های دو طرف سیخ در اثر پهن کردن گوشت و فشار به آن از گوشت بیرون نمانده نمایان نشده باشد که کباب میریزد، و دیگر سعی کنند تا لبه‌های دو طرف گوشت را از سر و ته به سیخ بچسبانند. بعد از سیخ کردن ساعتی یا حد اقل نیم ساعتی سیخ‌ها به حال خود برای خنک شدن و هم‌گیر شدن گذارند و سپس در منقل کبابی یا اجاق آتش یکنواخت خوب درست کرده سیخ‌ها را ملایم روی آتش گذاشته اول ملایم باد زده یکی دو نوبت پشت و رو کرده، بعداً بتدریج باد زدن را تندتر کرده، نیمه‌پز که شد روی نان نرم خوابانده نانی دیگر رویش برگردانده با فشار ملایم کف دست روغنش را بگیرند و دو مرتبه تا پخته شدن کامل که سوخته و آب گرفته نشود روی آتش گذارند.

پس از کشیدن در لای نان سماق کوبیده نرم رویشان پاشیده گرم گرم سر سفره برده نوش جان بکنند. «لذت هر نوع کباب به داغ بودن آن است.» دستور کشیدن کباب هم از سیخ تا جمع و خرد نشود آن است که چون سر و ته سیخ زیادتر میسوزد و به سیخ میچسبد قبل از کشیدن با دم سیخ یا کارد که آنرا به سیخ

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۲

چسبانده به طرف کباب بدهند لب کباب را از سیخ جدا بکنند. البته چون کبابی‌های بازار بلدند و لب و بقیه کباب را یکجور سیخ میکنند و همچنین کباب را تا کوچک جلوه نکنند نپخته از روی آتش بلند میکنند این مشکل برایشان پیش نمی‌آید. «فایده جوش شیرین آن است که گوشت را به هم فشرده از ریختنش جلوگیری مینماید، اما مقدارش از اندازه گفته شده نباید زیادتر باشد.» این کباب طبعا باید چربتر و آبدارتر از کباب قبل از خود باشد.

کباب سلطانی:

اشاره

مواد لازم: گوشت راسته یا فیله اعلا، آب پیاز.

دستور طبخ:

راسته یا فیله را پاک و (صاف) کرده زوائدش را گرفته درسته در آب پیاز بخوابانند و موقع طبخ آنرا به اندازه پهن تر و

کلفت تر از کباب برگ بریده سیخ بکنند و زیاده‌های اطرافش را بریده با دم سیخ یا پشت دم کارد کوبیده، موقع کوبیدن نیز آب پیاز به پشت و رویش زده با ملایمتر کاردی کردن صاف و یکنواخت بکنند و روی آتش تند ذغال قرار داده هر رویش را دو مرتبه روی آتش قرار داده بپزند.

این کباب باید آبدارتر برداشته شود و تا این منظور بعمل آمده کباب آبدار و مغزپخت نیز شده باشد باید با هر مرتبه که کباب را میچرخانند کره بر روی آتش خورده‌اش بمالند یا تکه‌ای دنبه به سیخی علا حده کشیده روی آتش نهاده با روغن دنبه‌اش آغشته بکنند. گوشت این کباب هرچه زیادتر در آب پیاز بماند بهتر است که البته باید در جای خنک قرار داده بشود و زیادتر از سه روز هم نباید بماند که سیاه میشود. این کباب تقریباً همان کباب شیشلیک امروزی است که بصورت غذائی واحد صرف میشود.

کباب زعفرانی:

اشاره

مواد لازم: گوشت راسته یا فیله اعلا، آب پیاز، زعفران.

دستور طبخ:

این کباب درست مانند کباب سلطانی یا شیشلیک درست

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۳

میشود با تفاوت اینکه موقع کاردی کردن همراه آب پیاز آب زعفران نیز بر آن زده و کاردی کردنش را با لبه تیز کارد میکنند. نام دیگر این کباب (کباب کاردی) است از آنجا که باید آنرا زیر لبه کارد کاملاً کوبیده بصورت کباب کوبیده‌اش درآورد و این مخصوص کسانی است که دندان مناسب نداشته یا بخواهند کاملاً نرم بخورند. کلفتی و یکنواختی گوشت این کباب را نباید فراموش نمود که آبدار برداشته شود و همچنین مالیدن کره یا روغن دنبه کباب شده را هنگام کباب کردن نباید فراموش نمود، اضافه بر اینکه یکنواختی و خوش قیافه گیش را هنگام سیخ کردن و آماده ساختن از یاد نبرده باشند.

کباب دیگی:

اشاره

مواد لازم: گوشت راسته، دنبه، پیاز، زعفران، ترکه انجیر یا چوب کباب.

دستور پخت:

گوشت را صاف کرده؟ لته پوسته‌ها و (راسته‌چه) هایش را که گوشت‌های چسبیده به خود راسته بوده اما از خود راسته نیست گرفته به تکه‌های به اندازه کف دست درآورده نازک‌نازک ورقه بکنند، دنبه را نیز به همان صورت ورقه‌ورقه نموده و پیاز را

از پهلو ورقه‌ورقه بریده حاضر بکنند. سپس ترکه‌ها را اول به فاصله از یکطرف و دوم از طرف دیگر روی هم چیده به صورتی که کف دیگ پنجره‌مانند دیده بشود، سپس پیازها را روی چوبها چیده روی آنها ورقه‌های گوشت پهن کرده رویش مختصری ادویه یا فلفل و زردچوبه پاشیده «سعی شود این ادویه بسیار مختصر پاشیده بشود.» روی گوشتها را با ورقه دنبه‌ها پوشانده، مجددا پیاز ورقه کرده و گوشت و دنبه را به صورت گفته شده چیده ادویه زده تا پیاز و گوشت و دنبه‌ها به آخر برسد و دیگ را روی آتش ملایم قرار داده در دیگ یا سینی‌ای به اندازه به درش گذاشته در فر با حرارت لازم قرار بدهند یا روی آنرا نیز آتش ریخته یک تا دو ساعت آنرا به حال خود گذارند و آتش بالای آنرا تا آخر مانند آتش زیرش ملاحظه داشته باشند که سرد و بی‌رمق نشود تا

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۴

زیر و رویش یکنواخت پخته بشود. این کباب را معمولا جهت جمعیت‌های چندین نفری یا برای مهمانی‌ها ترتیب میدهند و تا مصالح آن در موقع ضرور از میان نرود بهتر است قبلا آنرا با مصالح کمتر و ظرف کوچکتر به امتحان در آورند. سابقا برای این کار دیگ‌های چدنی بود ولی امروزه چنانچه فر موجود نباشد میتوانند از دیگ مسی یا آلومینیومی کلفت استفاده کنند به شرطی که آنرا روی شعله تند گاز قرار ندهند که آلومینیوم ذوب میشود و در هر صورت انتخاب دیگ و میزان حرارت با پزنده آن میباشد و در هر صورت به زحمتش می‌ارزد که غذایش بی‌اندازه لذیذ میشود. پس از کشیدن روی آن میتوان سماق یا گرد غوره پاشید.

کباب تنوری:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده کم‌چربی، پیاز، ادویه، نمک.

دستور طبخ:

پیاز را رندیده قاطی گوشت کرده، کمی ادویه و اندکی نمک زده به اندازه‌ای که گوشت و مواد مخلوط بشوند چنگ زده آنرا در کف ماهیتابه پهن نموده حدود نیم ساعت تا سه ربع طبق نازکی، کلفتی گوشت در فر ۲۰۰ درجه یا در تنور نانوائی یا روی آتش بطوری که روی آنرا نیز سینی گذارده آتش ریخته باشند قرار بدهند. این گوشت را نباید زیاد و به اندازه کباب کوبیده چنگ بزنند و همچنین بهتر است پیاز آنرا با دنده درشت رنده رندیده و جوش شیرین لازم نیست به آن بزنند. اگر با آن میخواهند گوجه‌فرنگی صرف کنند آنرا علاحده کباب بکنند و روی گوشتها قرار ندهند که کباب آب‌پز شده از صورت و طعم کباب خارج میشود.

مرغ کباب:

اشاره

مواد لازم: مرغ یا کباب یا تیهو یا بوقلمون یا هرچه از این قبیل، پیاز، آلو، زرشک، کشمش پلویی، قیسی، زعفران، آبلیمو، نمک.

دستور طبخ:

پیاز را رندیده پیازداغ درست کرده، زرشک را شسته شش را کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۵ بگیرند و کشمش را نیز دم گرفته بشویند، همچنین قیسی و آلو را که شسته از خاک و شن دور بکنند و همه را درهم آمیخته کمی آبلیمو و نمک و زعفران سائیده به آن افزوده مخلوط بکنند و در شکم طیور مورد نظر که پاک کرده خوب شسته تو و رویش را کاملاً تمیز کرده باشند ریخته، از پشت که پای پرنده به طرف بالا باشد در ماهیتابه یا دیگ گذارده در فر یا تنور قرار بدهند و طبق کوچکی بزرگی حیوان از نیم ساعت تا یک ساعت و نیم صبر بکنند. این غذا با جعفری و سیب زمینی سرخ کرده و هویج شیرین کرده زینت میشود.

تهیه هویج شیرین کرده: [۲]

هویج را خلال مانند بریده با آب و شکر به اندازه‌ای که زیاد شیرین مربائی نشود جوشانده میزنند و کنار بشقاب قرار میدهند.

تهیه سیب زمینی سرخ کرده کنار مرغ:

سیب زمینی کنار مرغ را بهتر است قبلاً با پوست به صورت آب پز بپزند و سپس پوست کنده اگر درشت است چهار قاچ نموده در روغن سرخ کرده داغ داغ کنار بشقاب بگذارند. اگر برای این کار از سیب زمینی‌های ریز استفاده کنند بهتر است از آنجا که سالم تر میماند و همچنین اگر در آب پختنش کمی نمک بریزند سرخ کرده اش لب شور و خوشمزه تر میشود.

بره تنوری:

اشاره

مواد لازم: بره شیری یا بره نیمچه، پیاز، زعفران.

دستور طبخ:

شرط طبخ این بره آن است که آنرا تازه ذبح کرده و پوستش را نگاه داشته باشند. پس بره را پس از کشتن و پوست کردن و خالی کردن شکم و تمیز کردن گردن و اندرون، محتویاتش مانند دل و قلوه و جگر سیاهی اش را نیز شسته، دمبه اش را نیز بریده خرد کنند و همراه دل و قلوه و جگر داخل [۳]

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۶

شکمش جا بدهند، اگر خواسته باشند و امکانات مکانی نیز اجازه بدهد پیازداغ نیز درست کرده همراه اینها داخل بکنند و آنرا از پشت در پوست خودش گذارده پوست را بر رویش به هم آورده با سیم یا ریسمانی چاک و درزهایش را تنگ بدوزند و سپس آنرا در میان خلواره آتش تنور یعنی آتشی که در تنور تازه خاموش شده باشد نهاده آتشها را به دور و رویش برگردانده در تنور را گذارده چهار تا پنج ساعت آنرا به حال خود گذارند و پس از بیرون آوردن پوست را از آن کنار زده کباب مطبوعی بدست آورند. دقت کنند که تنور کاملاً داغ و خلواره آن جهت پخته شدن بره تکافو داشته باشد. کله پاچه حیوان را در شکمش نگذارند که نمیزد.

نوع دیگر طبخ بره تنور:

این طریق جهت خارج از شهر و گردشهای دسته جمعی و بیابانی میباشد و تمام شرایط حاضر کردن بره مانند سابق است بغیر از پختن و آتشش که باید پس از آماده کردن چاله‌ای کنده آتش فراوانی از چوب و شاخه در آن افروخته چندانکه شعله آتش فرو نشست و وسطش را باز کرده بره را میان آن گذارده آتشها را به رویش برگردانند بطوری که روی و زیرش را کاملاً آتش فراوان احاطه نموده باشد. چهار پنج ساعت و اگر آتشش فراوان است ساعتی کمتر صبر بکنند. و اینکه در زعفران و پیازداغ گفته شد به شرط فراهم بودن امکانات از جهت همین بوده که در بیابان این وسائل کمتر یافت میشود.

بره تنوری با وسائل امروز:

مواد لازم: بره تودلی یا بره شیرى، پیاز، آلو، قیسی، مغز گردو، سیب زمینی، کشمش پلویی، زرشک، زعفران.

دستور طبخ:

بره پوست کنده را تو و رویش را کاملاً شسته تمیز و خشک بکنند. پیازداغ مفصل درست کرده، قیسی و آلو را شسته، دم زرشکها را بگیرند و دو سه آب خیسانده شن و آشغالش را دور بکنند. دم کشمش پلویی را

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۷

نیز گرفته شسته حاضر بکنند. سیب زمینی را پوست کنده شسته حاضر نمایند، دنبه بره را جدا کرده با دل و قلوه و جگر سیاهی اش به تکه‌های درشت تر بریده همه را همراه مغز گردو مخلوط نموده رویشان زعفران سائیده پاشیده جمله را در شکم بره جا بدهند و درش را به هم بیاورند. سپس با ورق آلومینیوم که مخصوص پخت و پز است دور بره را پوشانده آنرا در دیس فلزی یا سینی فر قرار داده در فر گذارده، اول برای نیم ساعت درجه حرارت فر را زیادتر و بعد از آن بتدریج کمتر کنند طبق کوچکی و بزرگی بره این غذا از دو ساعت تا دو ساعت و نیم حاضر میشود.

البته این قاعده برای وقتی است که بره را تشریفاتی و بطور کامل بخوانند و گرنه بدون مواد گفته شده مانند مغز گردو و زرشک و غیره هم میتوان آنرا بعمل آورد، به این طریق که دل و قلوه و جگر و دنبه اش را به تکه‌های درشت بریده اگر بخوانند کمی زعفران زده در شکمش کرده دور بره را با ورق آلومینیوم پوشانده به طریق و مدت گفته شده در فر بگذارند.

فایده پیچیدن ورق آلومینیوم به دور بره آن است که اولاً روی بره نسوخته، ثانیاً کاملتر و خوشمزه تر پخته میشود.

اگر کله پاچه بره را هم طالبند باید آنرا تمیز نموده پشم و زوائدش را خوب گرفته علاحد در ورق آلومینیوم بپیچند و کنار بره

در فر گذارند. و دیگر اگر حیوان بره دنبه دار نبود و بزغاله بود نباید دل و جگرش را در شکمش گذاشت که چون دنبه با آنها مخلوط نیست خوب و لذیذ نمیشوند که باید آنها را جداگانه کباب بکنند و تنها خود بزغاله را در فر قرار بدهند. البته در هیچ یک از این احوال پیچیدن ورق آلومینوم را به دور بره یا بزغاله نباید فراموش کنند.

کباب بره سیخی:

اشاره

مواد لازم: بره شیری یا گوشت بره کوچک، که هرچه بره اش جوان تر باشد بهتر است، مخصوصا که نر آن گوشتش نرم تر و خوشخوراک تر میباشد. اگر بدون دنبه است دنبه جداگانه. سیخ کباب.

کتاب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۸

دستور طبخ:

قسمتهای مخصوص بره را مانند مغز ران و راسته و سردست، به استثنای ماهیچه ها و قلوه گاه و سرسینه به قطعات درشت تر بریده به سیخ بکشند.

البته قسمتهای استخوان دارش مانند راسته و ران و سردست ... را با استخوان ولی به صورتی که تمام قطعات آن تقریبا به اندازه و از نظر ضخامت مساوی بوده باشد، پس از آن یکی دو سیخ هم دنبه حاضر بکنند و آتش یکنواخت از ذغال درست کرده جمله را روی آتش گذارند و یک روی کباب را کمی آتش داده برگردانند و سیخ های دنبه را که آتش خورده روغن بیرون داده اند روی آنها بمالند و برگردانده روی دیگرش را روغن بدهند، به همین صورت کباب را آتش داده چرب بکنند تا کباب پخته بشود، اگر آتش تند باشد زودتر بچرخانند و اگر کندتر است، دیرتر برگردانند. لطف این کباب به خوب و یکنواخت پخته شدن آن است و اینکه زیاد روغن بخورد. البته باید توجه داشت که هیچ روغنی این کباب را مانند روغن دنبه کبابی لذیذ نمیکند. قبل از پخته شدن به آن نمک نباید زده بشود.

نوع دیگر کباب بره سیخی:

مواد لازم: گوشت بره بی استخوان، از راسته و ران و سردست، دنبه، سیخ باریک، ذغال.

دستور طبخ:

گوشت این کباب را مانند کباب چنجه، یعنی با تکه های لقمه ای که به اندازه های سیب زمینی استانبولی کوچک بریده باشند سیخ میکنند و میان هر یکی دو چنجه تکه ای هم دنبه سیخ میکنند و اگر با هر تکه گوشت یک تکه هم دنبه سیخ کنند لذیذتر میشود، اما دنبه ها نباید به اندازه گوشت ها باشد بلکه نصف و یک سوم آن کفایت میکند، اما با همه نازکی نباید کوتاها تر از کلفتی چنجه ها باشد و همچنین که خود گوشتها حتی الامکان باید یک اندازه و به یک ضخامت باشد، چه در غیر اینصورت کباب پخته نپخته میماند. برای پختن این کباب دنبه علاحده که به سیخ بکشند و روغنش را به کباب بمالند لازم نیست

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۸۹
بلکه با هر بار برگرداندن کباب آنها را بروى هم مالیده، از دنبه خود آنها به گوشتها چربى بدهند.

کباب راسته بره:

اشاره

مواد لازم: راسته بره با استخوان که فیله آنرا نگرفته باشند، دنبه.

دستور طبخ:

راسته را با استخوان بدون قطعه قطعه کردن، همچنان از درازای خود به سیخ کشیده روی آتش گذارند و دنبه را تکه تکه کرده به سیخ بکشند و با راسته روی آتش گذارند و با هر برگرداندن کباب یک مرتبه از سیخ دنبه به آن روغن بدهند تا کباب پخته بشود، دنبه کباب آن نیز اگر سوخته نشود بسیار لذیذ میشود که میتوانند همراه کباب میل بکنند. اگر گوجه فرنگى قرمز به بوته رسیده‌ی سفت خوب هم باشد و با کباب بپزند و کنار دیس بکشند، کباب کامل میشود.

کباب جوجه:

اشاره

مواد لازم: جوجه کبابی، یعنی جوجه پانزده و بیست روزه، کره، آبلیمو، قلم‌مو.

دستور طبخ:

جوجه را با استخوان به اندازه‌های متناسب یعنی تقریباً یک اندازه به سیخ کشیده روی آتش گذارند که البته آتش زیاد نباید تند و شعله‌ور باشد، و کره را در ظرفی روی آتش گذارده آب بکنند و مقداری آبلیمو با آن مخلوط کرده با هر برگرداندن کباب از آن با قلم‌مو روی گوشتها بدهند تا کباب زعفرانی و اگر پخته‌تر بخواهند جگری‌رنگ بشود. در خرد کردن جوجه بهتر است اولاً گردن آنرا کنار گذاشته و دیگر خود جوجه را به هشت قسمت تقسیم کرده به سیخ بکشند، به این ترتیب که دو قسمت رانها و دو قسمت سردست‌ها و چهار تکه هم سینه‌ها را به حساب آورند. اگر خواستند پس از پخته شدن نمک بزنند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۰

کباب مرغ سیخى:

اشاره

مواد لازم: مرغ فربه سالم «مرغ ناسالم کبودرنگ میشود»، کره، آبلیمو، قلم‌مو.

دستور طبخ:

گوشت‌های مرغ را از استخوان جدا کرده مانند کباب چنجه به تکه‌های مساوی خرد بکنند و به سیخ بکشند و پوست‌های را جداگانه به سیخی علاحه بکشند و همه را روی آتش گذارند و با هر برگرداندن سیخ‌های کباب سیخی را که پوست‌های مرغ را به آن کشیده روی آتش به روغن نشسته است روی گوشتها بمالند، تا گوشت‌ها پخته بشوند، اگر پوست‌های مرغ را نگرفته‌اند مقداری کره در پیاله‌ای گرم کرده کمی آبلیمو به آن افزوده از آن با قلم‌مو بروی مرغ‌ها بمالند. در صورتی که وقت داشته باشند و کباب را بخواهند ترش مزه بخورند میتوانند یکی دو پیاز مثل بریدن برای پیازداغ، خرد کرده، آبلیمو رویش ریخته مرغ را که تکه کرده‌اند در آن غلطانده یک شب در آن بخوابانند. در اینصورت کباب هم لب‌ترش و خوش‌مزه شده و هم دخالت پیاز بوی زحم مرغ را دور میکند. آتش این کباب باید معتدل باشد تا بتدریج مغزپخت بشود. در صورت استفاده از فر و کباب‌پز برقی آب کره دادن و آبروغن دادن روی کباب را باز نباید فراموش نمود.

کباب جگر، دل و قلوه دنبان به انواع:

اشاره

برای نوع اول؛ مواد لازم: جگر یا دل یا قلوه یا با هم، سیخ باریک مخصوص جگر، نمک، ذغال.

دستور طبخ:

ساده‌ترین نوع پختن جگر سیاه آن است که آنرا شسته، باریک باریک به کلفتی انگشت بریده به سیخ کشیده و روی آتش ذغال گذارده هر طرف آنرا نیم دقیقه آتش بدهند سپس برای خوردن رویش نمک بپاشند.

پختن دل و قلوه:

دل و قلوه را شسته زوائد دل مانند رگ خون و پیه‌های اطراف آنرا بریده، خود صنوبری دل را از وسط ببرند و آنرا از درازا به کلفتی نصف انگشت باریک باریک کرده سیخ بکشند و روی آتش قرار داده هر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۱

طرفش را سه تا چهار دقیقه آتش داده نمکش را پس از پخته شدن بپاشند. میان دل و قلوه و جگر دل از همه دیرتر پخته میشود و دلیل اول نمک نپاشیدن به آن هم این است که سفت نشود. پس اگر میخواهند با قلوه بپزند باید قبلا دل را روی آتش گذارده پس از دو دقیقه دیگر قلوه‌ها را قرار بدهند و هر آینه جگر را نیز میخواهند با آنها کباب کنند، آنرا موقع برداشتن دل و قلوه روی آتش بگذارند که با آخرین لحظات پخته شدن آنها حاضر میشود.

و اما قلوه را از طرف صاف و سلامت آن به درازا چاقو کشیده تا به طرف رگ‌دار آن برش بدهند و پوست روی آنرا به جانب همان طرف کشیده از قلوه جدا بکنند و یا آنرا به همان صورت دو نیمه شده سیخ کرده و یا چهار قاچ نموده سیخ بکشند و نیز

میتوانند برش‌ها را بصورت چنجه درآورند. مدت پخته شدن آن نصف مدت پختن دل میباشد و نمک قلوه را نیز باید پس از پخته شدن بزنند.

طریقه طبخ دنبان

[۴]: درست مانند پختن قلوه میباشد با تفاوت اینکه مدت آتش آن به اندازه مدت پختن دل یعنی چهار پنج دقیقه و بلکه کمی نیز زیاده‌تر میباشد به این دلیل که این عضو در اثر آبدار بودن دیرتر میپزد و نمک آنرا تا آبش گرفته شده، خوش خوراک‌تر گردد اول میپاشند.

نوع دیگر طبخ جگر:

جگر را به قطعات پهن‌تر و کلفت‌تر، به اندازه کف دست برش داده کف بشقاب فلزی داغ که روی آتش قرار داده باشند انداخته یک دقیقه صبر کرده برگردانند که مجموعاً دو دقیقه به دو طرفش حرارت بدهند، سپس نمک زده میل بکنند. این جگر از نظر خاصیت، یعنی قوت از آنجا که

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۲

آبدارتر میماند از نوع سیخ کرده آن بهتر است و زیاده‌تر این نوع جگر را برای مریض‌های کم‌خون تجویز میکنند، لکن باید توجه داشت که جگر در هر نوع از خوردنی‌های ثقیل و دیرهضم میباشد که خورنده باید استعداد معده و مزاج خود را با آن ملاحظه بکند. در خرد کردن جگر دقت کنند که زهره آن پاره نشود که همه جگر را تلخ میکند.

خوراک جگر:

اشاره

مواد لازم: جگرسیاه، پیاز، روغن، گوجه‌فرنگی یا رب آن، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیاز را خرد کرده در روغن سرخ نموده نیم‌رنگ بکنند و جگر سیاهی خرد کرده را که به صورت گوشت قیمه‌ای درآورده‌اند در آن ریخته دو سه تفت بدهند و فلفل زردچوبه و نمک به اندازه به آن زده، گوجه‌فرنگی خرد کرده یا آب یا رب آن به مقدار لازم به آن افزوده در ظرف یا قابلمه‌اش را گذارده پنج شش دقیقه جهت پخته شدنش صبر بکنند.

خوراک دل و قلوه:

اشاره

مواد لازم: دل و قلوه و در صورت تمایل جگر، پیاز، روغن، نمک، زردچوبه، گوجه‌فرنگی.

دستور طبخ:

با روغن پیازداغ کم‌رنگ که پیازش فقط متمایل به زردی شده باشد درست کرده، دل و قلوه را ریز خرد کرده در آن چند تف داده، زردچوبه ریخته هم بزنند. گوجه‌فرنگی خرد کرده یا آب آنرا افزوده کمی آب اضافه نموده درش را بگذارند و آتشش را ملایم کرده یک ساعت به حال ته‌جوش زدن گذارند، ده دقیقه به برداشتن اگر جگر هم گرفته‌اند جگرش را که آنرا هم خرد کرده‌اند. «البته درشت‌تر از تکه‌های دل و قلوه» ریخته، نمک پاشیده هم بزنند و باز درش را بسته به حال جا افتادن بگذارند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۳

طاس کباب:

اشاره

مواد لازم: گوشت گردن و قلوه گاه یا سردست و قلوه گاه، پیاز، سیب‌زمینی، به، آلو، قیسی، برگه، فلفل زردچوبه، ادویه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را تکه‌تکه نموده حاضر بکنند، پیاز را از پهلو گرد گرد ورقه نمایند و به را از تخمه و کرک پاک نموده قاچ بکنند و دیگر اسبابش را از برگه و قیسی و آلو بشویند. سپس در ته دیگ یک ورقه پیاز پهن کنند و یک ورقه گوشت بچینند و رویش باز پیاز و روی آن گوشت و روی همه به و برگه و مخلفات دیگرش را پهن کنند و فلفل زردچوبه و ادویه و نمک پاشیده کمی آب ریخته درش را محکم نموده روی آتش گذارند و جوش که آمد آتشش را کم کنند تا به حال خود پخته آماده بشود. نیم ساعت به برداشتن سیب‌زمینی‌اش را پوست کنده چهار پاره نموده بریزند. میتوانند ادویه، نمکش را هم با سیب‌زمینی پاشند. در ریختن نریختن قیسی و برگه به میل خود نگاه کنند و ترش و شیرین خواستش را با آب‌لیمو شکر یا سرکه و شکر اندازه بکنند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۴

کوفته‌ها

کوفته برنجی:

اشاره

مواد لازم: گوشت کوبیدنی کم‌چربی، لپه، خرده برنج، روغن، سبزی کوفته یعنی تره و جعفری و ترخون و مرزه و گشنیز و شنبلیله، فلفل و زردچوبه، تخم‌مرغ، پیاز. اگر بخواهند قیسی و آلو یا کشمش پلویی، نمک.

گوشت سرخ کم چربی را دو سه بار چرخ بکنند. لپه را پاک نموده، خرده برنج را پاک کرده با لپه بشویند و حاضر نمایند. «برای هر چهار نفر ۳۰۰ گرم گوشت و برای هر ۳۰۰ گرم گوشت سه قاشق غذاخوری خرده برنج و یک قاشق لپه و یک تخم مرغ و یک مشت سبزی پاک کرده و سه پیاز متوسط و سه قاشق روغن حساب بکنند.»

سبزی‌ها را پاک کرده بشویند و ریز، خرد کرده حاضر بکنند، پیازداغ درست کرده نصفش را گذارده، آب بریزند و نصفش را داشته باشند تا داخل کوفته بکنند، سپس برنج و لپه و سبزی را با پیازداغی که نگاه داشته‌اند روی گوشت ریخته، تخم مرغ و فلفل زردچوبه نمکش را هم افزوده چنگ بزنند. این چنگ زدن باید چندان ادامه یابد تا مایه زیر چنگ چسبناک و بهم آمیخته نشان بدهد و گرنه کوفته‌ها وا میروند. از دلهره‌های زن‌های قدیم برای پختن این کوفته وارفتن آن بود و در آن کارها و معتقداتی بکار میبردند که بد نیست از جهت تفریح خاطر یکی دو نمونه از آن حالات را ذکر بکنیم: در موقع هم زدن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۵

میگفتند: دین شاطر و ترازودار و آسیابان و گمرکچی به گردنت اگر وابری.

دیگر اینکه سنگ سنگ آجر سنگ و از این قبیل و اما آن که زیادتر از همه تشویش و دلهره پزنده آنرا می‌رساند این بود که میگفتند: چیزم بره! کوفته‌م نره- چیزم بره کوفته‌م نره، تا وقتی که چنگ زدنشان تمام بشود!

اما آنچه سبب وارفتن کوفته میشود اول گوشتش که بد و بی چسب باشد مانند گوشت گاو و امروزه گوشت یخی آب افتاده و دیگر کم گوشت بودن که برنج و سبزی و لپه‌اش زیاد شده باشد و دیگر کم چنگ زدن.

پس در اینصورت این امور را دقت داشته باشند که حتی الامکان گوشتش گوسفند نری یا بز نری و مایه‌اش از مقدار گفته شده برنج و لپه و سبزی زیادتر نداشته باشد و دیگر تخم مرغ را فراموش نکنند که خود سفیده آن مانع وارفتن کوفته میشود و در آخر چنگ زدن آن که تا پیدا کردن (لوز) یعنی چسب چنگ زدن را ادامه بدهند. «باید توجه نمود که زیاده از حد چنگ زدن هم کوفته را سفت میکند و اعتدال را باید رعایت نمایند و البته که با یک دو بار پختن تجربه بدست می‌آورند.»

اینک وقت آن است که مایه را به صورت کوفته درآورند و اگر نمیخواهند داخل کوفته آلو و قیسی بگذارند کوفته را کوچکتر و اگر میگذارند درشت‌تر درست کنند. «مقدار کوفته بی آلو به اندازه لیموشیرین متوسط و آلودارش به اندازه لیموی درشت میباشد.» پس برای کوفته درست کردن دستها را به آب زده مایه را در مشت خوب به هم فشرده گرد بکنند و یکی دو آلو و قیسی یا کشمش یا هر سه را البته به اندازه وسطش فشرده مجدداً گرد بکنند و در وقتی که آب پیازداغ دیگ در حال جوشیدن است یکی یکی در دیگ انداخته تمام که شد درش را بسته آتشش را معتدل بکنند. «اگر این کوفته را در دیگ زودپز درست کنند کوفته‌اش سالم‌تر مانده و چون آب کمتر میبرد خوشمزه‌تر میشود.» اگر زودپز نبود باید در وقتی که بحال جوشیدن است دم کنی انداخته درش را محکم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۶

بکنند. دم کنی نیز مانند زودپز کوفته را مغزپخت میکنند. هرچه آب این کوفته کمتر باشد خوشمزه‌تر میشود، اما آنقدر هم نباید کم آب باشد تا بالای کوفته‌ها نیم‌پز بماند و باید موقع دم کردن به شرطی که کوفته‌ها کف دیگ را پر کرده باشد آب آن تا روی کوفته باشد و در زودپز یک ساعت با آتش کم و در دیگ‌های معمولی دو ساعت و زیادتر روی بار بماند.

کوفته سماق:

اشاره

مواد و مایه و پختن این کوفته درست مانند کوفته برنجی است غیر از آلو و قیسی‌اش که به جای آن آب سماق بکار می‌برند و اینک:

دستور طبخ:

سماق آشی را یک ربع در آب بجوشانند تا ترشی‌اش را پس بدهد و برای آنکه تلخی و گسی‌اش گرفته شود تکه‌ای آهن را دو سه بار داغ کرده در آن اندازند، اگر آهن پاکیزه نبود از سیخ کباب استفاده بکنند، و وقتی کوفته‌ها را انداختند به اندازه‌ای که ترش می‌خواهند سماق را با الک یا پارچه صاف کرده داخل آب کوفته بکنند. برای هر چهار نفر ۳۰۰ گرم سماق آشی کافی است و دستور و مدت پختن و روی بار ماندنش مانند کوفته برنجی می‌باشد.

کوفته شبت باقلا:

اشاره

مواد لازم: گوشت قرمز کم‌چربی، روغن، پیاز، شبت (شود)، باقلاسبز، خرده برنج، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

طرز تهیه این کوفته نیز بطور کلی مانند کوفته برنجی است با تفاوت سبزی و باقلایش که سبزی این کوفته فقط شبت سبز است و باقلای سبز که باید شبت را پاک کرده شسته بگذارند آبش گرفته بشود یا در دستمال ریخته تکان داده خشک بکنند. باقلا را از پوست روی و پوست زیر درآورده مغز آنرا مانند خلال بریده حاضر بکنند و شبت را خرد کرده قاطی گوشت چرخ کرده آن نموده فلفل و زردچوبه و نمک افزوده خوب چنگ بزنند و پیازداغ در دیگ آن کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۷

درست کرده آب بریزند و آب که خوب جوش آمد کوفته‌ها را درست کرده در آن انداخته دم بکنند. «بهتر است قبل از پختن این کوفته به دستور کوفته برنجی و پختن آن مراجعه بکنند.» چاشنی این کوفته ترشی است که با آن سر سفره می‌برند.

کوفته کاشی:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده، خرده برنج، آرد نخودچی، روغن، پیاز، تخم مرغ، ریحان سبز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت این کوفته از آنجا که آرد نخودچی دارد اگر چربی دارتر هم باشد عیب ندارد اما باید خوب یعنی دو سه بار چرخ بکنند. خرده برنج را پاک کرده بشویند. ریحان سبز را خرد کرده با خرده برنج و آرد نخودچی و ریحان خرد کرده و فلفل و زردچوبه و نمک داخل گوشت بکنند و تخم مرغش را رویش شکسته چنگ بزنند. این کوفته هم باید مایه‌اش نسبتاً مالش داده بشود. ممکن است در اثر آرد نخودچی‌اش مایه‌اش سفت بشود که به اندازه آب داخل آن کنند. سپس پیازداغ درست کرده آب ریخته آبش که جوش آمد مایه را به اندازه لیموشیرین ریز گرد کرده در آب انداخته تمام که شد درش را گذاشته آتشش را اندازه بکنند. دم کنی نمیخواهد «خاطر نشان میشود که موقع گلوله کردن کوفته‌ها تا به دست نجسبند و خوب گرد بشود دستها را با آب سرد یا نیم‌گرم‌تر بکنند و اصولاً بهتر است قبلاً برای پختن هر نوع کوفته به دستور پختن کوفته برنجی رجوع بکنند.»

مقدار مواد برای کوفته کاشی:

برای هر چهار نفر ۳۰۰ گرم گوشت، ۱۰۰ گرم روغن، چهار قاشق خرده برنج، ۱۵۰ گرم آرد نخودچی، دو تخم مرغ، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، سه چهار ساقه ریحان سبز، یک قاشق چایخوری نمک، دو عدد پیاز.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۸

کوفته دست بگردن:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده، خرده برنج، آرد نخودچی، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

خرده برنج را پاک کرده بشویند و با آرد نخودچی و فلفل زردچوبه و نمک داخل گوشت بکنند. پیازداغ درست کرده آب بریزند و آب که در حال جوشیدن است مایه کوفته را خوب چنگ زده کوفته‌های درشت‌تر از گردو درست کرده در آب اندازند و درش را بسته یک ساعت و زیادتر روی آتش بدارند.

کوفته ریزه:

اشاره

گوشت چرخ کرده، روغن، پیاز، سیب‌زمینی، گوجه‌فرنگی، فلفل، زردچوبه، تخم مرغ، نمک، ادویه.

دستور طبخ:

پیاز و سیب‌زمینی را رندیده با فلفل و زردچوبه، که فلفلش از مقدار معمول زیادتر باشد و نمک و تخم‌مرغ چنگ زده. همچنین در ظرفش پیازداغ عسلی رنگ درست کرده، آب گوجه‌فرنگی‌ها را گرفته، همراه آب لازم در آن بریزند و آب که جوش آمد، مایه حاضر کرده از گوشت و پیاز و سیب‌زمینی را کوفته‌های کوچک به اندازه گردو اما بیضی شکل درست کرده در آن اندازند و تمام که شد درش را گذاشته آتشش را ملایم کرده یک ساعت به حال خود گذارند و یک ربع به برداشتن مقداری سیب‌زمینی سرخ کرده در آن ریخته بگذارند دست به هم بشود که اگر درست پخته شود غذایی است که هم زود حاضر شده و هم لذیذ میشود. هم میتواند سیب‌زمینی آنرا پخته سرخ کنند و پس از کشیدن غذا کنار آن گذارند و بجای فلفل گرد از فلفل سبز ریز کرده بدون تخم استفاده بکنند.

مقدار مواد:

گوشت برای چهار نفر ۴۰۰ گرم، روغن ۵۰ گرم، پیاز برای آب و کوفته‌اش دو دانه بزرگ یا چهار کوچک که نصف آنرا رندیده به گوشت بزنند و نصفش را خرد کرده پیازداغ بکنند. تخم‌مرغ یک عدد، گوجه‌فرنگی متوسط ۴ کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۹۹

عدد، زردچوبه و فلفل و نمک و ادویه از هر یک نصف قاشق چایخوری، که البته تند و تیزی و شوری و کم‌نمک ادویه‌ای غذا همیشه بستگی با طبیعت خورنده پیدا میکند. افزودن کمی دیگر لیمو عمانی یا آب‌غوره نیز طعم این کوفته را بهتر میکند.

کوفته شامی:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده، آرد نخودچی، روغن، پیاز، تخم‌مرغ، فلفل و زردچوبه، ادویه، سرکه، قند، نمک.

دستور طبخ:

آرد نخودچی و یکی دو پیاز رندیده و تخم‌مرغ و فلفل زردچوبه و ادویه و نمک را قاطی گوشت کرده چنگ بزنند. آرد نخودچی این مایه را سفت میکند که باید به اندازه لزوم آب ریخته چنگ بزنند. مایه که حاضر شد روغن در ماهیتابه داغ کرده از این مایه‌ها قطعه‌هایی به اندازه کف دست و به کلفتی کتلت، به شکل گرد درست کرده در روغن سرخ بکنند. اولاً هنگام شکل دادن مایه که آنرا (شامی) میگویند باید کف دست را آب بزنند و دوم آنرا زیاد در روغن نگذارند که از جهت آرد نخودچی داشتنش زود سوخته سیاه میشود. در اینصورت در روغن نگاه داشتن هر طرف این شامی سه تا چهار دقیقه کافی میباشد. سرخ که شد درآورده در ظرفی کنار بگذارند. اگر روغن ماهیتابه خوب و نسوخته است با آن نیز پیازداغ درست کرده آب ریخته جوش که آمد شامی‌ها را گذارده، به اندازه لازم شکر در سرکه حل نموده به آب آن بیفزایند و در ماهیتابه یا قابلمه را گذارده، نیم تا یک ساعت آنرا در حرارت آتش ملایمتر گذارند. از مایه مذکور میتواند نوع دیگری نیز به اسم (کوفته) درست کنند به شکل خیار کوچک یا سوسیس کوچک یا سیب‌زمینی استانبولی درشت و آنرا نیز در روغن سرخ کرده همنشین شامی نمایند. این کوفته شامی را هم میتوان پس از سرخ کردن گرم گرم و بدون در آب انداختن به تنهایی یا با

نان صرف نمود که پختنی لذیذی است و هم در آب انداخته جوشان و بصورت آب گرفته

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۰

سر سفره برد، که آن نیز به دو صورت است، قسمی بی آب و ساده بدون چاشنی که آبش را به مقداری که به خوردش برود ریخته باشند و قسمی آبدارتر و با چاشنی سرکه شیره، یا سرکه قند که بعضی آبش را که همراه با پیازداغ است علا حده مانند آبگوشت نان ترید نموده میخورند و کوفته شامیش را پس از آن صرف میکنند، اگرچه نوع چاشنی دارش را هم میتوان تنگ آب گرفته میل نمود.

اصل مسلم در آب پز کردن کوفته شامی آن است که غذا مغزپخت تر و کاملتر میشود. در آخر باید توجه نمود که مزه این غذا به گوشت خوب و روغن زیاد برای سرخ کردن آن است تا حدی که کوفته شامی هنگام سرخ کردن در روغن غرق بشود، که در این صورت بدون در آب پختنش هم غذائی کاملاً گوارا و لذیذ میشود و تا از طعم و مزه هر دو قسم مطلع شده تجربه بدست آورند بهتر است نصف آنرا آب نینداخته نصف دیگرش را در آب انداخته و همراه چاشنی امتحان بکنند ولی دقت شود آبی که در ته ماهیتابه آن میماند نباید برای هر نفر از سه چهار قاشق تجاوز کند. کوفته شامی را نیز صبحانه نموده یا با خود به مسجد و حمام میبردند.

قیمه ریزه آبدار:

اشاره

مواد لازم: گوشت کم چربی، پیاز، سیب زمینی، فلفل زردچوبه، ادویه، گوجه فرنگی، نمک.

دستور طبخ:

گوشت کم چربی را دو مرتبه چرخ کرده، پیاز را ریز رندیده، فلفل و زردچوبه و ادویه نمکش را ریخته چنگ زده حاضر بکنند. پیازداغ درست کرده آب بریزند و جوش که آمد گوشت را قلقلی کوچک به اندازه فندق کرده در آن اندازند و سیب زمینی چهار پاره کرده و آب گوجه فرنگی به اندازه ریخته نیمساعت روی بار گذارند. آب زیاد نداشته باشد.

کوفته سرگنجشکی:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده، پیاز، فلفل زردچوبه، ادویه،

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۱

نمک.

دستور طبخ:

پیاز را ریز رندیده، فلفل زردچوبه، ادویه‌اش را زده چنگ بزنند و کوفته‌های کوچک به اندازه فندق درست کرده پهلوی هم در ماهیتابه بچینند و تمام که شد روغن ریخته سرخ بکنند و سعی کنند با غلطاندن کوفته‌ها در ماهیتابه یکنواخت سرخ بشوند. این کوفته را لای نان ریخته میخورند و غذائی است کم‌زحمت و پرنیرو و لذیذ و لذت واقعی‌اش وقتی است که نانش هم تازه و داغ باشد و داغ داغ صرف بشود. روغنش هم باید به اندازه‌ای باشد که نان را به صورتی که دوست دارند چرب بکند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۲

قرمه

قرمه:

اشاره

گوشت پخته‌ایست که میتوان آنرا مدتی نگاه داشت و در صورت‌های گوناگون از آن فایده برد و اول به طرز پختن آن و سپس به طرق استفاده‌اش میپردازیم:

دستور طبخ:

مواد لازم: گوشت بی‌استخوان ران و سردست گوسفند، دنبه، پیاز، نمک.

گوشت را به قطعات درشت‌تر از گردو خرد نموده، دنبه را به اندازه‌های یک‌چهارم آن ریز کرده، پیاز را پوست کنده خرد بکنند و همه را با هم در دیگ ریخته به نسبت گوشت آب نیز بر آن افزوده دیگ را روی آتش گذاشته درش را بگذارند و چندانکه بخار دیگ بالا زده به حال جوشیدن درآمد درش را برداشته دم کنی بیندازند و آتشش را به گونه‌ای که بخواهند پلو دم کنند کم کرده دیگ را به حال دم گذارند. گوشت‌ها که نیمه‌پز شدند نمک زیادتر از معمول در حدی که تقریباً گوشت شور بشود در دیگ ریخته هم بزنند و باز دم کنی‌اش را گذاشته بگذارند تا پخته بشود و آبش کاملاً به خورد گوشت برود، سپس دم کنی را برداشته گوشت‌ها را در روغن خود که از دنبه‌هایش پس داده است تف داده، چندان سرخ کنند که تقریباً بوئی از سرخ شدن از آن فهمیده بشود.

تبصره: دقت کنند که گوشت زیاد از حد پخته و شیت نشود. دنبه‌اش باید

کتاب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۳

زیاد یعنی یک‌چهارم گوشت سرخ باشد. نمکش تا حد شوری زیاد باشد که در صورت کم بودن نمک نگاهداشتنش برای دو سه ماه مشکل می‌باشد. زیاد سرخ نکنند که خشک و چقر میشود که غالباً این قرمه را از گوشت گوسفند درسته تهیه می‌کردند.

موارد مصرف قرمه:

میتوانند از این قرمه جهت خورش‌هائی مانند قرمه‌سبزی و فسنجان و بادمجان به جای گوشت استفاده کنند. یعنی این گوشت پخته‌ایست که قبلاً حاضر شده کار پخت و پز را سهل میکند. میتوان با آن اشکنه پخت مخصوصاً اشکنه (کال‌جوش). و یا لای

باقلا-پلو گذاشت. در آخر از آن به جای قاتق میتوان با گوجه‌فرنگی خام استفاده کرد و همچنین به جای کالباس و ژامبون آماده‌ای که با نان میتوان صرف صبحانه و عصرانه، یا نهار و شام نمود.

قرمه را معمولاً در اواخر پائیز میزنند تا سرتاسر زمستان از جانب گوشت و غذای گوشتی آماده، آسوده‌خاطر باشند و برای نگاهداشتنش بهتر است از ظروف سفالین استفاده کرده از ظروف فلزی چشم‌پوشی نمایند.

بخنی:

اشاره

مواد لازم: گوشت لخم چربی دار یا گردن و سرسینه، یا ماهیچه و سرسینه، سیب‌زمینی، ماست، یا کشک یا گردغوره.

دستور طبخ:

گوشت را بدون نمک کم آب بار کرده با آتش ملایم و با بخار خود مانند دم کردن بپزند و نزدیک برداشتن سیب‌زمینی‌اش را پوست کنده، چهارپاره نموده بریزند و پخته که شد کشیده، اگر آب داشته باشد آبش را نان ترید کرده با ماست یا کشک یا گردغوره میخورند و مصالحش را با نان و اگر تنگ آب آماده کرده بودند مانند خوراک (راگو) با نان میخورند. این غذایی است لذیذ و مقوی مخصوص کسانی که دنبه و چربی دوست داشته یا بتوانند بخورند، چه اصل آن دنبه و شعله آن است و دوم رغبت خورنده و سوم وجود گوشت خوب فراوان که بی مضایقه صرف گوشت بکنند و البته که بدون آب آن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۴

که فقط نان از بشقاب آن تر شود لذیذتر و کاملتر میباشد. دیگر آنکه هرچه این غذا با دم و آتش ملایم و طول مدت پنج شش ساعته پخته شود خوش مزه‌تر و مطبوع‌تر میگردد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۵

آبگوشت‌ها

آبگوشت نخود لوبیا یا آبگوشت ساده:

اشاره

مواد لازم: گوشت سرسینه یا لخم و دنبه یا گردن و دنبه، نخود و لوبیای مرمی (سفید)، سیب‌زمینی، فلفل زردچوبه، پیاز، دارچین، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را به قطعات درشت‌تر بریده، چربی‌هایش را با پیاز خرد کرده در قابلمه ریخته روی آتش گذارند و روغن چربی‌ها که

بیرون آمد گوشت‌ها را ریخته در آن چند تف بدهند و فلفل زردچوبه‌اش را ریخته باز یکی دو تف دیگر داده آب بریزند و نخود و لوبیایش را که پاک کرده شسته‌اند ریخته درش را گذاشته سه چهار ساعت به حال خود گذارند، اگر بخواهند کف گوشتش را بگیرند که دستورش در نوع دوم خواهد آمد فلفل و زردچوبه‌اش را نمیخواهد ریخته تف بدهند و آنرا با نمک و سیب‌زمینی بریزند. نیم ساعت به برداشتن سیب‌زمینی‌اش را پوست کنده شسته همراه نمک یا نمک و فلفل زردچوبه بریزند، موقع کشیدن قبلا دنبه‌هایش را درآورده با گوشتکوب در بادیه بکوبند و سپس آبش را خالی بکنند و آنرا روی آتش ملایم جهت داغ ماندن بگذارند. گوشتش را از استخوان و خرده استخوان جدا کرده با سیب‌زمینی و نخود لوبیاهایش خوب بکوبند و در بشقاب ریخته وسطش را کمی گود کرده، یکی دو قاشق از آب بادیه آبگوشت در آن ریخته روی آبگوشت و گوشت کتب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۶

کوبیده کمی دارچین پاشیده سر سفره بیرند. آب آنرا نان ترید کرده با پیاز یا ماست، یا ترشی میخورند و گوشتش را بعد از آن با نان صرف میکنند. نان آنرا بهتر است همه را خرد کرده یکجا در آبگوشت بریزند، اما مواظب باشند به قول قدیمی‌ها (خفه) یعنی نان‌ش زیاد و خشک نشود. گوشت آن نیز هرچه زیادتر کوبیده شود خوشمزه‌تر میشود.

نوع دوم آبگوشت نخود لوبیا:

مواد لازم: گوشت سرسینه یا قلوه‌گاه یا گردن و دنبه، یا ماهیچه و دنبه، نخود و لوبیا مرمی (سفید) پیاز، سیب‌زمینی، فلفل زردچوبه، ادویه، نمک، دارچین.

دستور طبخ:

«اگر این آبگوشت را در دیزی بار کنند خیلی خوش خوراک‌تر میشود» پس دیزی یا قابلمه را آب ریخته روی آتش گذارند و آبش که جوش آمد گوشت شسته را در آن ریخته درش را بگذارند، چند دقیقه بعد درش را که بردارند کف و سیاهی‌هایی روی آب و اطراف دیزی و قابلمه جمع میشود که آنرا با قاشق گرفته دور بریزند و چندان ادامه دهند تا آب آن صاف بشود، سپس نخود و لوبیایش را که پاک کرده شسته‌اند ریخته، یکی دو پیاز پوست کنده را چهارپاره کرده بیندازند و درش را گذاشته آتشش را ملایمتر کرده چهار پنج ساعت آنرا به حال ته‌جوش گذارند، اگر آبش کم شد بهتر است آب‌جوش بریزند، یک ساعت به برداشتن ادویه فلفل و زردچوبه و نمک و سیب‌زمینی‌اش را ریخته باز به حال خود گذارند. «سیب‌زمینی این آبگوشت را معمولا با پوست میریزند که موقع کوبیدن گوشتش پوست آنرا میکنند.» ولی دقت شود که سیب‌زمینی را شسته تمیز کرده باشند. بقیه‌اش از کشیدن و کوبیدن و نوش‌جان کردن مانند آبگوشت نوع اول میباشد. این آبگوشت را با ترشی، ماست، سبزی یا پیاز میخورند. جای داغ تازه دم پشت این آبگوشت را فراموش نفرمایند.

کتب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۷

آبگوشت نخود:

مواد لازم: گوشت ماهیچه و دنبه یا گردن و دنبه یا گوشت ران و دنبه، نخود، پیاز، سیب‌زمینی، فلفل زردچوبه، ادویه، گوجه‌فرنگی، نمک.

دستور طبخ:

نخود را یک شب در آب حیسانده روز بعد پوستش را گرفته حاضر بکنند. گوشت را یا با پیاز خرد کرده و دنبه‌اش تف داده، یا با پیاز بار کرده، جوش که آمد کفش را گرفته نخودش را ریخته، آتشش را ملایم کنند و چهار پنج ساعت به حال جوشیدن ملایم گذارند. یک ساعت به برداشتن مصالحش را مانند سیب‌زمینی و فلفل زردچوبه نمک، ادویه‌اش را ریخته، اگر بخواهند گوجه‌فرنگی چهارپاره کرده یا آب آنرا نیز افزوده دو مرتبه به حال خود گذارند. آب این آبگوشت را ترید کرده، گوشتش را نکوبیده همراه نخود و سیب‌زمینی با نان میخورند. در این آبگوشت ریختن نریختن سیب‌زمینی از شرایط نمیباشد، اما چون آبگوشت اصولاً غذائی است ایرانی و سنتی لازم است که پختنش هم با قواعد و ابزار سنتی مانند دیزی یا قابلمه باشد و با طول مدت پخته بشود، و دانسته شود که دیگ و دیزی زودپز آبگوشت را مانند دیزی و قابلمه که چهار پنج ساعت روی آتش ملایم باشد خوشمزه نمیکند، و یکی از دلایل خوشمزگی آبگوشت‌های بازاری این است که آبگوشت را در دیزی و کنار آتش و از شب قبل برای روز بعد بار میکنند.

آبگوشت لپه:

اشاره

مواد لازم: گوشت آبگوشتی شامل ماهیچه و دنبه یا گردن و دنبه یا سرسینه، لپه، پیاز، سیب‌زمینی، گوجه‌فرنگی، فلفل زردچوبه، ادویه، دارچین، لیمو عمانی، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را شسته همراه پیاز چهار پاره کرده بار بکنند، یک ساعت به برداشتن لپه‌اش را با دیگر مخلفاتش از آب گوجه و سیب‌زمینی و ادویه و فلفل زردچوبه و نمکش را ریخته، اگر بخواهند یکی دو لیمو عمانی هم جهت طعمش سوراخ کرده اضافه بکنند. این آبگوشت نیز بهتر است به طریق

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۸

سنتی. و در قابلمه یا دیزی و با آتش ملایم و طول مدت چند ساعت پخته بشود.

دلیل با گوشت نریختن لپه‌اش هم این است که لپه زود پخته میشود.

این آبگوشت هم موقع کشیدن اول دنبه‌هایش کوبیده میشود و گوشتش هم با لپه‌اش کوبیده میشود و پس از کشیدن آبگوشت و در بشقاب کشیدن گوشت کوبیده‌اش برای طعم بهتر روی هردوتایش کمی دارچین پاشیده میشود.

«چنانچه بخواهند در ظروف زودپز بپزند رعایت مدت پخته شدن گوشت و لپه و طول مدتش بسته به شناخت آشپز از ابزار میباشد.» این آبگوشت را با ماست و پیاز میخورند.

آبگوشت نعنا جعفری:

اشاره

مواد لازم: گوشت آبگوشتی پرچربی، لوبیا قرمز، نعنا و جعفری، پیاز، گوجه سبز، فلفل و زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را شسته با پیاز و لوبیا قرمز بار بکنند. گوشت که نیمه پز شد نعنا جعفری اش را که پاک کرده شسته ریز خرد کرده اند ریخته، گوجه اش را نیز که قبلا- باید پخته هسته اش را گرفته باشند با فلفل زردچوبه و نمک بریزند. «این آبگوشت از جهت سبزی و گوجه اش باید گوشتش پرچربی تر باشد و گرنه چندان لذیذ نمیشود و شرط خوش مزه شدنش هم پس از زیادی دنبه آن است که نصف دنبه آنرا در آبش کوبیده، نصفش را با گوشتش بکوبند.» ماست و ترشی با این آبگوشت خوب نمیشود.

آبگوشت غوره:

اشاره

مواد لازم: گوشت آبگوشتی پرچربی، نخود و لوبیا سفید (مرمری)، غوره، سیب زمینی استانبولی، پیاز، فلفل زردچوبه، ادویه، آب یا رب گوجه فرنگی، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را با پیاز چهار پاره نموده بار بکنند، در جوش های اولش کف و سیاهی روی آبش را گرفته، نخود لوبیایش را ریخته آتشش را کمتر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۰۹

کرده به حال با مدارا پخته شدن گذارند، یک ساعت به برداشتن سیب زمینی اش را شسته با پوست بریزند و با آن دم غوره ها را هم گرفته شسته با ادویه فلفل زردچوبه نمک و آب گوجه فرنگی بریزند.

آبگوشت کشک و بادمجان:

اشاره

مواد لازم: گوشت آبگوشتی چربی دار، عدس، بادمجان، کشک، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت و پیاز را بار بکنند. نزدیک پخته شدن گوشت عدسش را که پاک کرده شسته‌اند ریخته، بادمجانش را نیز که پوست کنده پاره‌پاره خرد کرده‌اند، با فلفل و زردچوبه و نمک ریخته، به حال اول گذارند. اگر در دیزی یا قابلمه پخته‌اند یک ساعت بعد حاضر می‌باشد.

پس از کوبیدن دنبه و خالی کردن آب کشکش را به اندازه‌ای که سفیدرنگ شود توی آبش زده بادیه‌اش را روی آتش گذارند و استخوان و خرده استخوانهای گوشتش را گرفته کشک آن را نیز ریخته بکوبند. پاشیدن کمی فلفل خشک روی ترید آبگوشت و گوشت کوبیده‌اش این آبگوشت را خوشمزه‌تر میکند، و همچنین می‌توانند به جای فلفل خشک هنگام پختنش از فلفل سبز استفاده بکنند. این آبگوشت را با پیاز می‌خورند.

آبگوشت بزباش:

اشاره

مواد لازم: گوشت آبگوشتی پرچربی، لوییا چشم‌بلبلی، تره، جعفری، شنبلیله، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک، ادویه، گرد لیمو عمانی یا گرد غوره.

دستور طبخ:

گوشت و پیاز را بار کرده جوش که آمد کف رویش را گرفته لویبایش را بریزند و یک ساعت به برداشتن سبزی‌اش را که پاک کرده، شسته ریز خرد کرده‌اند، با فلفل زردچوبه و نمک ادویه، گرد غوره یا گرد لیمویش بریزند. اگر گوشت بزباش دنبه‌دارتر باشد که نصف دنبه‌اش را هم در گوشت و کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۰ مخلفاتش بکوبند خوشمزه‌تر میشود.

آبگوشت برنج یا شله‌بریان:

اشاره

مواد لازم: گوشت سرسینه، پیاز، خرده برنج، نخود، زیره، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت و پیاز را بار کرده طبق دستور کفش را گرفته نخودش را بریزند، گوشت که نیمه‌پز شد برنجش را که پاک کرده، شسته‌اند با فلفل و زردچوبه و زیره و نمک بریزند. این آبگوشت مانند سایر آبگوشت‌ها طعم و مزه‌اش به خوب پخته شدنش بسته است که با مدارا پخته بشود و ضمناً هرچه گوشتش بیشتر کوبیده شود خوشمزه‌تر میشود و آنرا با ترشی می‌خورند. «زیره آن نیز نکوبیده می‌باشد.»

آبگوشت سیب:

اشاره

مواد لازم: گوشت آبگوشتی، لوبیا قرمز یا لوبیا چیتی، سیب، گوجه برغانی، سرکه، قند، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را با پیاز بار کرده کفش را بگیرند. «کف گرفتن به این صورت است که گوشت پس از جوش آمدن کف چرک آلودی از خود خارج میکند که در اطراف قابلمه دیده میشود و آنرا با قاشق گرفته دور میریزند.» لوبیایش را پاک کرده، شسته بریزند و یک ساعت به برداشتن، سیب آنرا همراه گوجه برغانی و قند و سرکه و فلفل زردچوبه و نمک بریزند. برای هر ۴۰۰ گرم گوشت ۱۰۰ گرم لوبیا و چهار سیب درختی که پوست و دانه‌های داخلش را بگیرند و ۵۰ گرم گوجه برغانی لازم است. «اگر گوجه برغانی خوب بی‌نمک که امروزه پیدا نمیشود نبود به جای آن میتوانند از قیسی استفاده کنند یا به همان سرکه و قند برای چاشنی سیب اکتفا بکنند.» این آبگوشت را با سبزی و پیاز میخورند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۱

آبگوشت به و سرکه شیره:

این آبگوشت درست همانند آبگوشت سیب میباشد، با تفاوت اینکه بجای سیب به و بجای سرکه قند از سرکه شیره استفاده میکنند، اگرچه در صورت نبودن سرکه شیره اشکالی ندارد که از سرکه و قند استفاده بکنند. ترش و شیرینی این دو آبگوشت بسته به میل و رغبت خورنده میباشد که قبل از کشیدن آنرا چشیده اندازه بکنند. پاشیدن مختصری دارچین روی آبگوشت و گوشت کوبیده این غذا به طعم و مزه و قوت آن اضافه میکند. این آبگوشت را نیز با سبزی و پیاز میخورند. «کاملتر است اگر این دو آبگوشت را با سیب و به و قیسی و گوجه برغانی یا آلو و سرکه قند پزند.»

آبگوشت کلم قمری:

اشاره

مواد لازم: گوشت آبگوشتی پرچربی، نخود و لوبیا سفید «لوبیایش باید زیاد باشد»، سیب زمینی، کلم قمری، پیاز، فلفل زردچوبه و ادویه، دارچین، گرد لیمو عمانی، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را با پیاز و نخود لوبیای پاک کرده ریخته بار بکنند.

چند دقیقه که جوشید کف رویش را گرفته درش را گذاشته با آتش ملایم بپزند. گوشت که نیمه پز شد کلم قمری را پوست

گرفته به تکه‌های درشت‌تر خرد بکنند و بریزند و از این پس در دیزی یا قابلمه را باز گذارند، و این برای آن است که بوی کلم قمری دور بشود. نیم ساعت به برداشتن سیب‌زمینی و فلفل زردچوبه ادویه نمکش را بریزند. موقع کشیدن نصف دنبه را برای آبگوشتش کوبیده نصف دنبه را برای کوبیدن داخل گوشت بگذارند، که به این صورت گوشت کوبیده‌اش هم لذیذ میشود، اگرچه هر آبگوشتی که مقداری دنبه و چربی در گوشتش کوبیده بشود گوشت کوبیده‌اش را خوشمزه‌تر میکند، مخصوصا اگر وقتی دنبه آبگوشت زیاد بوده که اضافه‌اش را میتوانند در گوشت کوبیده‌اش صرف کنند. چاشنی این آبگوشت گرد لیمو عمانی یا گرد غوره است که با کمی دارچین وقتی نان را در آبش ترید کردند روی آن و پس از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۲

کوبیدن گوشت روی گوشت کوبیده‌اش میپاشند. این آبگوشت را با سبزی و پیاز میخورند و در صورت نپاشیدن گرد لیمو یا گرد غوره با ماست و سبزی میخورند.

آبگوشت گندم:

اشاره

مواد لازم: گوشت سرسینه، نخود و لوبیای سفید، گندم پوست کنده، پیاز، فلفل زردچوبه، سیب‌زمینی، نمک.

دستور طبخ:

گوشت و نخود لوبیا و گندم و پیاز را با هم ریخته بار بکنند و نیم ساعت به برداشتن سیب‌زمینی فلفل زردچوبه، نمکش را بریزند. هرچه این آبگوشت را زیادتر و با آتش ملایم‌تر و با دم بپزند لذیذتر میشود، اگرچه هر نوع آبگوشت باید با طول مدت و در دیزی یا قابلمه و با آتش ملایم پخته بشود. این آبگوشت را ساده میخورند. اگرچه با ماست یا ترشی هم همراه پیاز یا سبزی خوب میشود.

آبگوشت آجیل:

اشاره

مواد لازم: گوشت سرسینه، لوبیا مرمی، مغز گردو، مغز پسته، مغز بادام‌زمینی، سیب، به، آلو، قیسی، گوجه برغانی، سیب‌زمینی، پیاز، فلفل زردچوبه، زعفران، سکنجبین یا سرکه قند، نمک، زیره نکوبیده.

دستور طبخ:

گوشت و لوبیا و پیاز و مغزها را با هم بار بکنند. نیمه‌پز که شد، قیسی و آلو و گوجه برغانی‌اش را بریزند و نزدیک برداشتن فلفل زردچوبه، زیره و نمکش را بزنند و چاشنی‌اش را بریزند و وقتی کشیدند روی آب گوشت و روی گوشت کوبیده‌اش زعفران سائیده بپاشند. «چاشنی‌اش را از ترش و شیرین چشیده اندازه بکنند.»

این آبگوشت غذائی است بی‌اندازه مقوی و خوشمزه که سابق بر این برای تازه‌دامادها می‌پختند، لذا آنهایی هم که هرشب بخوانند داماد شوند میتوانند میل بکنند!

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۳

آبگوشت سیر:

اشاره

مواد لازم: گوشت آبگوشتی، نخود و لوبیا سفید، برنج، گندم پوست‌کنده، سیر، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت و نخود لوبیا و گندم و سیر و پیازش را باهم ریخته، گوشت که نیمه‌پز شد برنجش را با فلفل زردچوبه و نمک بریزند. این آبگوشت را سرد طبیعت‌ها می‌خورند، اگرچه اینگونه افراد میتوانند در غالب آبگوشتها از سیر استفاده بکنند، اما باید سیر و پیاز را با هم بریزند. این آبگوشت را با سیرترشی یا ترشی می‌خورند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۴

غذای بیمار

عصاره گوشت:

اشاره

گوشت سرخ بدون چربی، ظرفی دردار که درش محکم بشود، مانند شیشه‌های دردار مری که با واسطه لاستیک محکم میشود و شیشه‌های سس و غیره که بخار را در خود ضبط بکند.

دستور:

گوشت را ریز از قیمة‌ای خردتر نموده بدون آب در شیشه ریخته درش را محکم بسته در قابلمه و مانند آن که آب ریخته باشند گذارده قابلمه‌اش را روی آتش بنهند. دقت کنند که شیشه را در آب داغ و آب جوش نیندازند که می‌ترکد و در آب سرد یا ولرم گذارند که آب و شیشه باهم گرم شوند. این شیشه باید در میان آب ظرف که ملایم می‌جوشد بماند و بعد از آن بیرون آورده، درش را باز کنند و آبی که در شیشه جمع شده است خالی نموده استفاده بکنند. «این آب از خود گوشت در شیشه جمع میشود و برای بیمارانی است که دچار ضعف شدید شده، یا کسانی که از زیر عمل جراحی و بیماری‌های سخت بیرون آمده و آنهایی که اصولاً دارای ضعف عمومی می‌باشند.» برای هر نوبت ۲۰۰ تا ۳۰۰ گرم گوشت قرمز کفایت میکند و این عصاره‌ایست که هر دفعه‌اش به جای چندین آمپول تقویت کار میکند. چنانچه بیمار زیاد ناتوان باشد میتواند از این

عصاره با قطره چکان به حلقش بچکانند؛ این همان مصداق ضرب المثلی است که میگفتند: «آنی را که میخواهی به طیب بدهی به بیمار بده زودتر خوب»

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۵
میشود. برای کم غذاها و نیرو از دست‌دادگان میتواند پیشغذائیشان باشد.

نخود آب:

اشاره

مواد لازم: گوشت ماهیچه با استخوان، نخود، پیاز، برنج، نمک، زردچوبه، زیره.

دستور طبخ:

نخود را نصف روز جلوتر در آب خیس بکنند. سپس پوستش را گرفته با ماهیچه بار بکنند، نیمه‌پز که شد کمی برنج «یعنی برای ۴۰۰ گرم گوشت یک قاشق سرخالی» ریخته، مختصری زردچوبه و اندکی زیره و کمی نمک افزوده تا پخته شدن کامل به حال خود گذارند. هر غذائی اگر ملایم و در ظروف سنتی پخته بشود غذائیش بیشتر است، مخصوصاً غذای بیمار مانند نخود آب که باید این قاعده زیادت‌ر رعایت بشود، مگر برای تهیه آن فرصت کافی نبوده باشد. از آنجا که دیگ زودپز و مانند آن در اثر تراکم بخار قوی و درجه بالای حرارت زیاد قوت و خاصیت را کمتر از نصف میکند.

قیمه شوربا:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده بی چربی، برنج، لپه، سبزی آش مانند: تره، جعفری، گشنیز، اسفناج، فلفل و زردچوبه، پیاز، نمک.

دستور طبخ:

برنج را شسته با لپه و سبزی که پاک کرده و شسته خرد کرده باشند، همراه دو سه تکه پیاز روی آتش گذارند. سبزی‌اش که پخت گوشت را با پیاز رنده کرده و کمی نمک زردچوبه چنگ زده از آن کوفته‌های ریز (سرگنجشکی) درست کرده در آن اندازند و کمی نمک زردچوبه هم در آتش ریخته بگذارند تا با آتش ملایم‌تر جا بیفتد.

شوربا چون نوعی آش محسوب میشود باید اندازه آبش را ملاحظه نمایند.

دیگر اگر برای بیمار بودار بد نبود پس از انداختن سرگنجشکی‌ها میتوانند کمی نعنا خشک در روغن تف داده، زردچوبه تویش ریخته بردارند و داخل آش بریزند. این نعنا داغ زردچوبه طعم قیمه شوربا را مطبوع‌تر کرده ذائقه بیمار را

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۶

خوشایندتر می‌کند و در این صورت دیگر زردچوبه خام نباید بریزند. این قیمة شوربا را ساده می‌خورند مگر آنکه مریض تب و سینه‌درد نداشته باشد که در این صورت با ماست یا آبلیمو می‌خورند. باید دانست که اگر ماست در بعضی مواقع برای بیمار مضر است آبلیمو در همان حال بدون ضرر و چه بسا موارد که مفید می‌باشد.

آش جوجه:

اشاره

مواد لازم: جوجه مرغ و برای بیماران حرارتی جوجه خروس، عدس، برنج، تره، جعفری، گشنیز، اسفناج یعنی (سبزی آش)، پیاز، فلفل، زردچوبه، نعنا خشک، نمک.

دستور طبخ:

برنج و عدس و سبزی و پیاز را با هم در ظرف ریخته آب بریزند و سربار گذارند. برنج و عدسش که نیم‌پز شد جوجه‌اش را بیندازند. وقتی جا افتاد نعنا داغ درست کرده تویش بریزند و نمکش را چشیده جا بیندازند. نعنا داغ را اینطور درست میکنند که روغن در روغن داغ‌کن یا پیاله ریخته روی آتش گذارند، داغ که شد نعنا خشک نرم کرده و زردچوبه در آن ریخته فوراً بردارند. البته شستن و پاکیزه کردن جوجه و شستن و خرد کردن سبزی را فراموش نفرمایند.

ماهیچه سیب‌زمینی:

اشاره

مواد لازم: گوشت ماهیچه، پیاز، سیب‌زمینی، نمک، زردچوبه.

دستور طبخ:

ماهیچه را شسته بی‌نمک با پیاز چهار قاچ کرده بار بکنند، نیم ساعت به خوردن سیب‌زمینی‌اش را پوست‌کنده و شسته بریزند و نمک و زردچوبه‌اش را بزنند. نمک زردچوبه غذای بیمار نباید زیاد باشد. می‌توانند با آبلیمو میل بکنند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۷

آش مرغ:

اشاره

مواد لازم: جوجه یا مرغ، پیاز، برنج نیمدانه، هویج، جعفری، زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

جوجه را شسته، با جعفری و هویج خرد کرده و پیاز بار بکنند.

نیم ساعت به خوردن برنجش و نمک زردچوبه‌اش را بریزند. چاشنی آن آبلیمو است. میتوان هم بجای برنج، رشته فرنگی بکار برد.

مرغ آنرا اگر بعد از پخته شدن برداشته در آبش کمی رب گوجه یا آب گوجه‌فرنگی و کمی آبلیمو بریزند سوپ میشود. «پاک کردن و شستن جعفری و هویج فراموش نشود.» امروزه اسم اینگونه آش‌ها سوپ شده است.

آش جو:

اشاره

مواد لازم: ماهیچه یا قلم گاو یا مرغ، جو پوست کنده یا بلغور جو، پیاز، هویج، جعفری، برگ کلم، زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

قلم یا ماهیچه را با جو که پاک کرده باشند همراه پیاز ریخته بار بکنند. قلم یا ماهیچه که نیمه‌پز شد هویج و جعفری و برگ کلمش را خرد کرده با نمک زردچوبه بریزند و هم زده، آتشش را ملایم کرده بگذارند جا بیفتد.

برگ کلمش نباید زیاد باشد و دو سه برگ برای لعاب میریزند. هرچه بیشتر روی بار باشد آتش لعاب‌دارتر و خوش‌خوراک‌تر میشود و ریختن نریختن فلفل بسته به میل و مجاز بودن خورنده آش میباشد. «پاک کردن و شستن سبزیجاتش فراموش نشود.» اگر قلم بار کرده‌اند وقتی که پخت باید آنرا بیرون آورده مغزش را بتکانند و قاطی آش کنند. اگر از مرغ یا ماهیچه استفاده میکنند باید جو و سبزیجات را علا حده و مرغ و ماهیچه را علا حده بار کنند. وقتی که پخت آبش را داخل آش کرده خودش را با برنج و غیر آن مصرف کنند و یا میتوانند در صورت مرغ بودن پشت و رویش را در روغن تفت داده با سیب‌زمینی پخته یا سرخ کرده از آن غذائی جداگانه ترتیب دهند. یا آنرا با بدون تفت دادن برای بیمار لای برنج گذارند. از ماهیچه نیز میتوانند پس از گرفتن آبش برای آش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۸
همراه سیب‌زمینی سرخ کرده و هویج غذائی دیگر درست کنند.

ترچلوی گشنیز:

اشاره

مواد لازم: برنج، گشنیز، مرغ یا ماهیچه، کره.

دستور طبخ:

گشنیز را پاک کرده بشویند و خرد بکنند. برنج خیس کرده را «طبق دستور پلوه‌ها». پخته آبکش بکنند، موقع دم کردن گشنیز را که ریز خرد کرده‌اند لابلایش پاشیده، آب کره داده دم بکنند. «آب کره آن است که کمی آب، جوش آورده تکه‌ای کره در آن حل نموده روی برنج می‌دهند. درست مانند آب‌روغن است.»
موقع کشیدن، مرغ یا ماهیچه را که جداگانه پخته باشند لای برنج می‌گذارند.
کم و زیاد کره که باید لای این ترچلو بگذارند بسته به میل و دستور طیب است. اگر برایش مضر نباشد می‌توانند پس از کشیدن روغن بدهند.
«می‌گویند گشنیز نفرین کرده است که هرکس او را در سلامتی نخورد در بیماری بخورد.» که نظر به خواص زیادش می‌باشد.

ترچلوی اسفناج:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن یا کره، اسفناج.

دستور طبخ:

درست مانند ترچلوی گشنیز است ولی برای توجه بیشتر مجددا آورده میشود: برنج خیس کرده را پخته صاف بکنند. اسفناج را پاک کرده شسته خرد بکنند. «کمی ریزتر از معمول آن که برای آش رشته خرد میکنند.» موقع دم کردن همانطوری که برنج را در دیگ میریزند اسفناج‌ها را هم لابلایش پاشیده، آب‌روغن داده دم بکنند. پس از کشیدن میانش کره گذارده یا روغن بدهند و اگر مرغ یا ماهیچه‌ای هم پخته‌اند اول آنرا وسط برنج گذارده سپس روغن بدهند.

ترچلوی شبت:

اشاره

مواد لازم: برنج خیس کرده، روغن یا کره، شبت.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۱۹

دستور طبخ:

برنج خیس کرده را پخته صاف بکنند و موقع دم کردن شبت را که پاک کرده‌اند شسته خرد کرده‌اند لابلایش بپاشند و آب‌روغن یا آب کره داده دم بکنند.

فرنی:

اشاره

مواد لازم: برای هر نفر ۳۰۰ گرم یا یک شیشه کوچک شیر، یک قاشق غذاخوری آرد برنج، یک قاشق شکر، اگر پرشیرینی بخواهند. تا دو برابر، هل، گلاب.

دستور طبخ:

برنج را در نصف شیر و کمی آب بدون روی آتش گذاردن حل کنند و حل که شد روی آتش ملایم گذارده بجوشانند تا آرد برنج آن پخته بشود.

«آرد برنج تا یک ربع ساعت پخته میشود.» طعم خامیش که دور شد و میتوانند با چشیدن معلوم بکنند و بقیه شیر و شکرش را بریزند و کمی شیره هل و گلاب نیز بیفزایند و آتشش را کمتر نموده کم کم هم بزنند. هم زدن را متوقف نکنند که شیر ته گرفته میسوزد و بوی سوخته میگیرد، هرچه فرنی زیادتر هم خورده روی آتش ملایم بماند جاافتاده‌تر و خوش خوراک‌تر میشود. البته اگر برای بیمار هل و گلاب مناسب نباشد میتوانند از ریختن آنها خودداری کنند.

طرز کشیدن شیره هل:

دانه‌های هل را گرفته بکوبند و در گوشه پارچه‌ای نازک ریخته پارچه را در آب نیمگرم فروبرده میان انگشتان به هم بمالند و فشار بدهند و آبی که از آن خارج میشود آنرا شیره هل میگویند و به اندازه در فرنی بریزند.

شیربرنج:

اشاره

مواد لازم: شیر، برنج، هل، گلاب، نمک.

دستور طبخ:

برنج را پاک کرده کاملاً بشویند و هر ۲۰۰ گرم برنج را با نیم لیتر شیر و نصف آن آب روی آتش گذارده بجوشانند تا پخته بشود. مواظب باشند آتشش زیاد نباشد و از آن منفک نشوند که سر میرود و مرتب آنرا بهم

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۰

بزنند و چنانچه میخواهد سر برود فوراً شعله را کم کرده هم بزنند. برنج آن که پخته شد بقیه شیر آنرا که نیم لیتر دیگر است ریخته آتشش را ملایم نموده بگذارند جا بیفتد و ضمناً مرتب هم بزنند که ته نگیرد. اگر خواستند کمی شیره هل که شرحش در فرنی گذشت و مقداری گلاب ریخته پس از چند جوش دیگر برداشته بکشند. شیربرنج را هم سرد و هم گرم میخورند و میتوانند موقع مصرف روی آن خاکه قند یا شربت قند یا مربای به یا شیره ریخته میل کنند.

حریره بادام:

اشاره

مواد لازم: بادام شیرین، آرد برنج، شکر، آب.

دستور طبخ:

بادام را نیم ساعت در آب نیمگرم خیسانده پوستش را جدا کنند.

اگر آسیای برقی دارند با آسیا و اگر نه در هاون خوب آنرا کوبیده نرم بکنند.

سپس در حریر یا پارچه‌ای نازک ریخته بیخش را بسته آنرا چندان در آب بمالند تا خوب شیره آن گرفته بشود. بعدا کمی آرد برنج در آن یعنی آبی که در آن شیره بادام را گرفته‌اند ریخته هم بزنند. حل که شد روی آتش گذارده بجوشانند و هم بزنند، اگر سفت شد می‌توانند آب بریزند. آرد برنج آن که پخته شد، شکر آن را به اندازه لازم ریخته باز هم بزنند و دو سه دقیقه دیگر برداشته بکشند.

برای هر نفر ۱۰۰ گرم بادام شیرین دو قاشق آرد برنج یک و نیم لیوان آب «این همان آبی است که باید کوبیده بادام در آن مالیده بشود. تفاله بادام باید دور ریخته بشود.» چنانچه بخواهند هل بزنند هل کوبیده را در لعاب شیره بادام بمالند.

کته ماست:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن یا کره، نمک، ماست.

دستور طبخ:

برنج را پاک کرده، چند آب بشویند و در قابلمه ریخته به اندازه لازم نمک و بقدر کافی روغن یا کره انداخته بجوشانند، به ته جوش زدن که

کتاب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۱

افتاد دم کنی انداخته دم بکنند، هر استکان برنج سه استکان آب لازم است و کم و زیاد آنرا در جوشیدن معلوم بکنند. این کته را با ماست یا زرده تخم مرغ یا ماست و زرده تخم مرغ بدهند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۲

شامی‌ها

کوفته شامی:

اشاره

مواد لازم: گوشت سرخ کم چربی، آرد نخودچی، روغن، پیاز، تخم مرغ، فلفل زردچوبه، نمک، ادویه.

دستور طبخ:

این غذا در قسمت کوفته‌ها نیز آورده شد و در اینجا نیز به مناسبت محل خود تکرار میشود: گوشت را دو بار چرخ کرده، با پیاز رندیده و آرد نخودچی و تخم مرغ و فلفل و زردچوبه و نمک و ادویه چنگ زده، روغن زیادتر داغ بکنند و مایه را در کف دست مانند نعلبکی پهن کرده، یا کف نعلبکی دستمال پهن کرده مایه را در نعلبکی پهن بکنند و پشت و رویش را در روغن سرخ بکنند. قسمتی از این مایه را میتوانند مستی درست کرده در مشت به صورت تخم مرغ درآورده سرخ بکنند. موقع هم زدن این مایه لازم است جهت آرد نخودچی اش که سفت میشود مقداری آب ریخته چنگ بزنند. شامی کوفته را هم سرخ کرده میخورند و هم پیازداغ درست کرده آب و سرکه قند ریخته آب پز میخورند.

مقدار مواد:

هر ۵۰۰ گرم گوشت ۲۵۰ گرم آرد نخودچی، دو تخم مرغ، فلفل و زردچوبه و ادویه و نمک جمعا یک سر قاشق، روغن به حد کافی.

شامی لپه:

اشاره

مواد لازم: گوشت سرخ بی چربی، لپه، روغن، پیاز، تخم مرغ، کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۳ زعفران، نمک، ادویه.

دستور طبخ:

گوشت را پخته، لپه را جداگانه میزنند و هر دو را با هم چرخ کرده و پیاز رندیده و زعفران سائیده و نمک زده مثل شامی اما کلفت تر در نعلبکی پهن و مهیا نموده در روغن سرخ میکنند. هرچه گوشتش زیادتر باشد تخم مرغ زیادتر لازم دارد و تخم مرغ برای آن است که شامی پوک بشود و هرچه لپه اش زیادتر باشد از تخم مرغ باید کم بکنند.

مقدار لازم:

۵۰۰ گرم گوشت، ۲۵۰ گرم لپه، تخم مرغ یک عدد، پیاز دو عدد، نمک یک قاشق چایخوری سرخالی، زعفران به اندازه‌ای که مایه خوشرنگ بشود، روغن به مقدار لازم. این شامی داغ‌داغ همراه نان و ترشی یا بدون آن صرف میشود.

شامی گوشت:

اشاره

مواد لازم: گوشت سرخ بی چربی، پیاز، فلفل و زردچوبه، ادویه، روغن، سفیده تخم مرغ، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را یک چرخ دنده ریز یا دو چرخ دنده درشت کرده، پیاز را با دنده درشت رنده، رندیده و با تخم مرغ و ادویه و فلفل و زردچوبه و سفیده تخم مرغ و نمک چنگ بزنند و مثل شامی در کف دست، یا روی تخته ساطور به اندازه نعلبکی و کوچکتر پهن بکنند و کف ماهیتابه را کمی روغن به اندازه ای که چرب بشود ریخته، روی آتش گذارند و داغ که شد شامی ها را در آن بخوابانند، یک رویش که سرخ شد برگردانده روی دیگرش را سرخ بکنند.

دقت شود که زیاد سرخ نشود که تلخ مزه و نمک زیاد به آن نزنند که جمع میشوند. این شامی همان همبرگر امروزی است که نامش تغییر کرده است.

زرده تخم مرغ را بکار نبرند که طعمش مطلوب نمیشود.

مقدار مواد:

۵۰۰ گرم گوشت، سه پیاز متوسط، یک سفیده تخم مرغ، نصف قاشق چایخوری فلفل و زردچوبه و ادویه، اندکی نمک یا بدون نمک.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۴

دستور پهن کردن شامی به کف دست و روی تخته:

اگر به کف دست پهن میکنند کف دست را آب بمالند و اگر روی تخته پهن میکنند تخته را آب بزنند و اگر در کف نعلبکی پهن میکنند باید پارچه نازکی را خیس کرده بچلانند و کف نعلبکی پهن کرده شامی را روی آن پهن بکنند و دم پارچه را گرفته روی دست برگردانند. قاعده برداشتن شامی از روی تخته هم آن است که کارد پهن نازکی را از زیر آن رد کرده شامی را به کف دست برگردانده در ماهیتابه بگذارند و برای برداشتن از ماهیتابه هم تا شامی ها خرد نشود بهتر است که اولاً از ماهیتابه های نچسب استفاده کنند و دیگر از کاردک یا کفگیر مخصوص که لبه نازک داشته باشد و در صورت نبودن این دو کفگیر بره ۵] بکار ببرند.

شامی مرغ:

اشاره

مواد لازم: مرغ، پیاز، روغن، تخم مرغ، آبلیمو، ادویه.

دستور طبخ:

مرغ را با پیاز بدون آب یا کمی آب، روی آتش ملایم پخته، استخوانهایش را جدا کنند و چرخ کرده برای هر مرغ دو تخم مرغ و نصف قاشق چایخوری ادویه و دو قاشق آبلیمو ریخته خوب بمالند و بصورت شامی یا کتلت درآورده در روغن سرخ بکنند. این مایه چون پخته است سرخ زیاد نمیخواهد که سوخته خراب میشود. اگر آب دار پخته اند میتوانند آبش را هم سوپ یا چیز دیگر بکنند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۵

کوکوها

کوکوی سبزی:

اشاره

مواد لازم: تره و جعفری و شنبلیله و گشنیز و شبت، تخم مرغ، ادویه، فلفل زردچوبه، روغن، آرد، نمک.

دستور طبخ:

سبزی را نرم چرخ کرده برای هر نیم کیلو سبزی ۵ عدد تخم مرغ، یک قاشق غذاخوری سرخالی آرد گندم، یک قاشق چایخوری ادویه و فلفل زردچوبه، یک قاشق چایخوری سرخالی، نمک ریخته همه را با هم پنج دقیقه و بیشتر هم بزنند. سپس روغن در ماهیتابه داغ کنند و چندانکه امتحان کردند که خوب داغ شده است مایه را در آن ریخته ماهیتابه را تکان بدهند که به همه ظرف پهن شده صاف بشود. از حالا ببعد اگر ماهیتابه را در فر ۱۵۰ درجه حرارت گذاشته حدود نیم ساعت صبر کنند چه بهتر و اگر فر نبود میتوانند در ماهیتابه یا سینی گذاشته با ذغال آتش درست کنند و روی آن بریزند که زیر و رویش با هم پخته بشود و اگر نه یک روی کوکو که سرخ شد با چاقو آنرا چهار قاچ یا بیشتر بریده با کفگیر و کاردک و مانند آن برداشته پشت و رو بکنند.

برای پختن هر روی کوکو به شرطی که آتش ملایم باشد حدود نیم ساعت وقت لازم است. «اگر آتش آن زیاد باشد پشت و رویش سوخته وسطش نپخته میماند.» هرچه مایه کوکو بیشتر هم بخورد پوک تر میشود و همچنین برای هر مایه اگر یک تخم مرغ زیادتر بزنند بهتر از آن است که کم بزنند. برای کوکوی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۶

مجلسی (فانتری) آب سبزی را کوکو میکنند. «امتحان روغن که داغ شده یا نشده است این است که سر قاشق مایه هم زنی را به روغن اشاره کنند، وقتی صدا کرد داغ شده است، یا نک چوب کبریتی را تر کرده در روغن فرو برده امتحان بکنند.»

کوکوی لوبیا سبز:

اشاره

مواد لازم: لوبیا سبز، پیاز، روغن، فلفل زردچوبه، ادویه، آرد، نمک.

دستور طبخ:

نخ‌های دو طرف لوبیا سبز و دمنش را گرفته ریز خرد کنند و در روغن با مدارا و آتش ملایم که در روغن بپزد سرخ کرده، پیازداغ نیز درست کرده هردو را از روغن درآورده روی هم بریزند و تخم‌مرغ به اندازه رویش شکسته، آرد بریزند و فلفل و زردچوبه و ادویه نمکش را هم ریخته خوب هم بزنند. پس از آن روغن در ماهیتابه داغ کرده، از صدا که افتاد مایه را ریخته، ماهیتابه را تکان بدهند که مایه صاف بشود و آنرا برای نیم ساعت در فر ۱۵۰ درجه بگذارند. کم و زیاد مدت در فر ماندن بسته به کمی و زیادی و کلفت نازکی مایه میباشد. اگر فر نبود و توانستند روی در ماهیتابه هم سینی انداخته آتش ذغال بریزند و در غیر این صورت یک رویش که سرخ شد با کارد برش زده برگردانده روی دیگرش را سرخ بکنند. «سرخ شدن مایه از اطراف ماهیتابه نشان داده میشود.»

برای هر ۵۰۰ گرم لوبیا هفت تخم‌مرغ، یک قاشق آرد، دو پیاز متوسط و یک قاشق فلفل زردچوبه و ادویه و یک قاشق چایخوری سرخالی نمک و ۲۵۰ گرم روغن کافی است.

کوکو سیب‌زمینی:

اشاره

مواد لازم: سیب‌زمینی، تخم‌مرغ، روغن، ادویه، زعفران، نمک.

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۷

دستور طبخ:

سیب‌زمینی را پخته پوست کنده رنده بکنند. تخم‌مرغ و ادویه‌اش را زده، گرد زعفران و نمک رویش پاشیده چنگ بزنند. حاضر که شد روغن در ماهیتابه داغ بکنند و مایه را توی آن ریخته ماهیتابه را تکان بدهند که صاف بشود و سپس پشت و رویش را رخ بکنند.

این کوکو به دو صورت پخته میشود، یکی نوعی مانند دیگر کوکوها که یکجا در ماهیتابه سرخ میکنند و نوع دوم آن است که آنرا شامی شامی سرخ میکنند.

پس اگر یکجا سرخ بکنند تخم‌مرغ کمتر بزنند و اگر بخواهند شامی شامی کنند تخم‌مرغش را باید زیادتر بزنند.

برای نوع اول هر نیم کیلو سیب‌زمینی ۵ تخم‌مرغ و برای نوع شامی ۷ تا ۸ تخم‌مرغ لازم است. کوکوی نوع دومش را نیز میتوانند شیرین بکنند، به این صورت که آب‌قند غلیظ درست کرده، شامی را پس از سرخ کردن در آن انداخته دریاورند. برای آنکه تخم‌مرغ فاسد از میان تخم‌مرغ‌ها شناخته شده، مایه را خراب نکند بهتر است اول یکی یکی را در نعلبکی شکسته پس از اطمینان از سلامتی در مایه داخل کنند.

کوکوی تره:

اشاره

مواد لازم: تخم مرغ، تره، روغن، ادویه، فلفل زردچوبه، آرد، نمک.

دستور طبخ:

تره را پاک کرده خوب بشویند و ولو کنند کاملاً خشک بشود.

سپس دسته کرده خیلی ریز خرد بکنند و دو مرتبه باد بدهند که کاملاً خشک بشود و پس از آن کمی در روغن تفت بدهند. حاضر که شد از روی آتش برداشته بگذارند خنک شود و تخم مرغ هایش را رویش شکسته، آرد، ادویه، فلفل، زردچوبه، نمکش را زده خوب هم بزنند و روغن در ماهیتابه داغ کرده مایه را در آن برگردانده پشت و رویش را مانند دیگر کوکوها که گفته شد سرخ

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۸ بکنند.

این کوکو را بدون آنکه تره اش را هم سرخ کنند میتوان درست نمود، اما تره اش را چرخ نباید کرد که لیز میشود و تخم مرغش هم باید به نسبت زیادتر باشد، یعنی برای هر نیم کیلو تره ۸ تا ۱۰ تخم مرغ لازم است، ادویه نمکش به همان اندازه که ذکرش گذشت، برای ۵۰۰ گرم تره یک قاشق چایخوری در جمع ادویه فلفل زردچوبه و یک قاشق سرخالی نمک لازم است.

کوکو بادمجان:

اشاره

مواد لازم: بادمجان، پیاز، تخم مرغ، آرد، روغن، فلفل زردچوبه، ادویه، نمک.

دستور طبخ:

بادمجان را پوست کنده سرخ بکنند و سپس چرخ کرده، پیاز را ریز خرد کرده طلائی رنگ سرخ نموده روی بادمجان بریزند و تخم مرغ و آرد و ادویه نمکش را زده خوب هم بزنند و در روغن داغ که شرحش گذشت ریخته سرخ بکنند. هریک کیلو بادمجان نیم کیلو تخم مرغ.

کوکوی گوشت:

اشاره

گوشت لخم کم چربی، پیاز، روغن، آرد، فلفل زردچوبه، ادویه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را با پیاز بار کرده بپزند و چرخ بکنند. پیاز را ریز خرد کرده طلائی سرخ کرده داخل بکنند. آرد و ادویه، فلفل زردچوبه نمکش را زده خوب هم بزنند و در ماهیتابه روغن ریخته خوب داغ بکنند و مایه را توی آن ریخته ماهیتابه را تکان داده صاف نموده با آتش ملایم سرخ بکنند. هر ۵۰۰ گرم گوشت ۶ تا ۷ تخم مرغ، یک قاشق آرد، دو پیاز متوسط، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه ادویه، نصف آن نمک. چنانچه ذکرش گذشت هر کوکو چنانچه پشت و رویش با هم سرخ بشود مغزپخت تر و خوشمزه تر میشود و الا یک رویش را طبق کلفتی نازکی مایه از یک ربع تا نیم ساعت حرارت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۲۹

یکنواخت ملایم بدهند. روی آتش گاز و پریموس که وسط ماهیتابه آتش میخورد نباید پخت که وسط کوکو سوخته اطرافش نیخته میماند و همچنین که مغزپخت نمیشود. پس بهتر است که اول در فر و اگر نبود روی آتش ذغال که روی کوکو را نیز سینی انداخته آتش ذغال بریزند درست کنند و در غیر این صورت یک رویش را پخته برش بدهند و برگردانده روی دیگرش را سرخ بکنند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۰

نیمرو - خاکینه

نیمروی ساده:

اشاره

مواد لازم: تخم مرغ، روغن، نمک یا شکر.

دستور طبخ:

روغن را روی آتش گذارده داغ که شد، تخم مرغ را یکی یکی در نعلبکی شکسته اگر سالم بود در روغن بیندازد و در ظرفش را گذارده، یکی دو دقیقه صبر بکنند. «فایده در نعلبکی یا پیاله جداگانه شکستن و ریختن آن است که اگر تخم مرغی خراب بود همه نیمرو را خراب نکند.» سپس رویش نمک پاشیده سر سفره ببرند. اگر دوست داشته باشند میتوانند به جای نمک روی نیمرو خاکه قند یا شکر پاشیده میل کنند. «البته که قند یا شکر سائیده برای پاشیدن بهتر از شکر است، چه شکر نکوبیده زیر دندان مثل ریگ چرق چرق کرده خورنده را ناراحت میکند.» واضح است که روغن حیوانی اعلا- نیمرو را مطبوع تر میکند، و ضمناً باید بخاطر داشت که خوب و بد روغن نیز از نیمرو معلوم میشود. فایده گذاشتن در ظرف نیمرو هم در پختن آن است که تخم مرغها بالا زده زیبا و مغزپخت می شود. مدت زمان روی آتش ماندن نیمرو از دو دقیقه نباید تجاوز بکند مگر آنکه بخواهند آنرا سفت بخورند.

نیمروی خرما:

اشاره

مواد لازم: تخم مرغ، خرما، روغن.

دستور طبخ:

هسته خرماها را در آورده روغن را روی آتش گذارده خرماها را

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۱

یکی دو تف در روغن داده کف ماهیتابه پهن بکنند و تخم مرغها را یکی یکی شکسته پس از اطمینان از سلامتی روی خرماها انداخته درش را بگذارند. دو سه دقیقه بعد نیمرو حاضر است. اگر خرماها را یکی دو دقیقه در آب خیسانده پوست آنها را هم بکنند گواراتر میشود.

نیمروی قرمه:

اشاره

مواد لازم: قرمه «که شرحش گذشت»، تخم مرغ، روغن، شکر، خاکه قند.

دستور طبخ:

کمی روغن در ماهیتابه انداخته قرمه را خرد کرده در آن ریزند و کف ماهیتابه پهن بکنند؛ تخم مرغها را شکسته پس از اطمینان از سلامتی روی قرمهها بیندازند و درش را گذاشته دو سه دقیقه صبر بکنند، اگر خواستند پس از کشیدن میتوانند روی آن خاکه قند یا شکر پاشیده سر سفره ببرند. این نیمرو روغن کمتر میخواهد، به آن جهت که خود قرمه دارای چربی کافی میباشد و ضمناً چون قرمه دارای نمک است روی نیمروی آن نباید نمک بپاشند.

خایه گینه - خایه گینه:

اشاره

مواد لازم: تخم مرغ، روغن، آرد، شکر، زعفران.

دستور طبخ:

برای هر ۴ نفر ۵ تخم مرغ و دو قاشق متوسط آرد و یک سر قاشق چایخوری زعفران سائیده. همه را با هم خوب هم زده یا با

مخلوطکن مخلوط بکنند که آرد کاملاً در تخم مرغ حل شده، گلوله گلوله نداشته باشد. روغن را در ماهیتابه ریخته روی آتش گذارند، خوب که داغ شد مایه را ریخته ظرفش را تکان بدهند که خوب جابجا شده صاف بشود و آتشش را کم نمایند. اگر روی ماهیتابه را هم سینی انداخته، آتش بریزند بهتر شده، پشت و رویش با هم سرخ میشود، اگر نه یک رویش که پخته شد برش داده برگردانند و روی دیگرش را بپزند. اگر فر موجود باشد آنرا برای ۱۵ تا ۲۰ دقیقه در فر معتدل قرار بدهند. وقتی در دیس یا بشقاب کشیده شد رویش قند سائیده پاشیده میل کنند. این

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۲
غذا نوعی قاتق است که با نان میخورند و هم از آن به صورت پس غذایی و دسر استفاده میکنند.

خاکینه گوجه فرنگی:

اشاره

مواد لازم: تخم مرغ، آرد، پیاز، گوجه فرنگی، روغن، ادویه، فلفل، نمک.

دستور طبخ:

برای هر چهار نفر ۵ تخم مرغ، دو قاشق کامل آرد، آب، سه گوجه فرنگی متوسط، دو پیاز متوسط، یک قاشق چایخوری ادویه و فلفل و نمک.

پیاز را مانند گوشت قیمه ای خرد کرده در روغن سرخ بکنند و عسلی رنگ که شد در آورده در ظرفی جداگانه بریزند. آب گوجه فرنگی ها را گرفته داخل پیاز داغ کنند و تخم مرغ ها را شکسته روی آن بریزند و آرد و نمک و فلفل و ادویه اش را هم ریخته خوب هم بزنند، حاضر که شد روغن در ماهیتابه داغ کرده توی آن ریخته ماهیتابه را تا مایه اش صاف بشود تکان بدهند. یک رویش که پخته شد برش داده برگردانند، یا ۱۵ تا ۲۰ دقیقه در فر ۲۰۰ درجه بگذارند. میتوانند برای پختن مایه از همان روغن پیاز داغ نیز استفاده بکنند.

تخم مرغ نیم بند:

بهترین تخم مرغ نیم بند آن است که سفیده اش مانند شیر شده باشد و آن به این قاعده است که پس از جوش آمدن آب تخم مرغ را آهسته که به ته ظرف نخورد و نشکند در آب رها کرده سه دقیقه صبر بکنند. اگر در آب آن مقداری نمک بریزند از ترکیدن تخم مرغ به شرط سالم بودن تخم مرغ جلوگیری میکنند. بشرط آنکه تخم مرغ در یخچال نبوده و آلا با آب سرد بپزند.

تخم مرغ و سبب زمینی:

تخم مرغ و سیب زمینی هر دو را با پوست پخته، سپس پوست بکنند و با روغن اعلا- یا کره کوبیده یا با پنجه چنگال نرم و مخلوط نموده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۳

نمک و گلپر بپاشند. غذائی است لذیذ و سهل الوصول و مقوی. اگر تخم مرغ و سیب زمینی را با بخار بپزند، به این صورت که ته ظرف آن چیزی تعبیه کنند که در میان آب نجوشد، تخم مرغش از ترکیدن محفوظ مانده و سیب زمینی اش خوش طعم تر میشود. برای پختن آنها حدود ۲۰ دقیقه در ظروف معمولی که درش را محکم کرده باشند و شش هفت دقیقه در زودپز از وقتی که آبش جوش آمده باشد وقت لازم است. البته برای این غذا سیب زمینی فشمی (پشندی) لازم است. نشانه تخم مرغ تازه آن است که اگر در آبش رها کنند به ته آب میروند و اگر جلو چراغ به درونش نگاه کنند وسطش تاریک و اطرافش سفید مینماید، در صورتی که تخم مرغ خراب همه جایش سیاه نشان داده میشود، از آنجا که زرده و سفیده اش مخلوط شده است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۴

حلیم ها

حلیم بادمجان:

اشاره

مواد لازم: گوشت چربی دار، بادمجان، عدس، روغن، کشک، پیاز، نعنا خشک، سیر، فلفل و زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

گوشت را با پیاز بار کنند نیمه پز که شد عدسش را بریزند، نزدیک پخته شدن عدس بادمجانش را پوست کنده، چهار پاره نموده با فلفل زردچوبه، نمکش بیفزایند و بگذارند آبش تمام بشود. سپس از روی بار برداشته استخوانهای گوشت را جدا بکنند و با گوشت کوب کوب کوبیده، کشکش را هم زده باز بکوبند و مخلوط کنند و جداگانه پیازداغ درست کرده وقت برداشتن که زعفرانی رنگ شده باشد نعنا خشکش را ریخته بردارند و پس از کشیدن حلیم روی آن بدهند. قبل از ریختن نمک کشک را بچشند که اگر شور باشد نمک نریزند و در شور بودن هم باز کمتر بریزند که خواه ناخواه کشک سائیده را نمک میزنند. به جای پیازداغ میتوان سیرداغ درست نمود، آن هم مانند پیازداغ درست میشود با تفاوت آنکه سیر را ریز میکنند. پوست کندن سیر را فراموش نفرمایند.

حلیم بادمجان نوع دوم:

همه کار این حلیم نیز مانند قبلی است با تفاوت، یکی آنکه بادمجانش را سرخ میکنند. «البته جداگانه و در روغن» و دوم آنکه موقع جا انداختن، همراه نمک فلفل زردچوبه زدن پیازداغ هم درست نموده داخل میکنند. توجه شود که نعنا خشک روی غذا در پیازداغ سرخ نشود که تلخ

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۵

میشود و تنها کافی است که ریخته بردارند و اگر کمی زردچوبه هم به آن همراه کنند خوش طعم تر میشود.

مقدار لازم:

برای هر ۵۰۰ گرم گوشت ۵ تا ۷ بادمجان متوسط و ۲۰۰ گرم عدس و سه پیاز متوسط لازم است. روغن به اندازه‌ای که بادمجان و پیازداغ آن سرخ بشود. کشک ۲۵۰ گرم.

حلیم گوشت:

اشاره

مواد لازم: گوشت قلوه گاه و گردن، گندم پوست کنده، روغن، دارچین.

دستور طبخ:

گندم را پاک کرده، شب آب ریخته بار بکنند. صبح گوشت آنرا بار کرده بگذارند کاملاً پخته بشود. در فرصت پخته شدن گوشت گندم را از روی بار برداشته چرخ بکنند، سپس از الک درشت تر یا از سوراخ‌های آبکش دست مالیده رد بکنند به این ترتیب که گندم را در الک یا آبکش ریخته با سر انگشت و یا کف دست بمالند تا از الک یا آبکش در برود. گوشت که پخته شد از روی بار برداشته استخوانها و لته پوسته‌اش را بگیرند و گوشت خالصش را با گوشت کوب کاملاً بکوبند و نرم بکنند. «گوشت را چرخ نکنند که در حلیم گلوله گلوله میشود.» سپس گوشت و گندم صاف کرده را یکجا نموده روی آتش بگذارند و آبش را اندازه کرده بگذارند سه چهار ساعت دیگر ملایم جوش بخورد و مرتب آنرا هم بزنند. «هرچه حلیم بیشتر روی آتش ملایم گوشت کوب بخورد، جا افتاده‌تر و نرم‌تر و خوب‌تر میشود. در آخر برای یک تا نیم ساعت هم آنرا دم‌کنی انداخته با آتش کمتر دم بکنند. موقع کشیدن دو سه هم ملایم دیگر آنرا بزنند، و روغن حیوانی خوب داغ کرده، اول مقداری دارچین کوبیده روی حلیم که کشیده‌اند پاشیده بعد از آن روغن داده، خاکه‌قند الک کرده رویش پاشیده با نان و بی‌نان «تو برو که من آمدم!» نوش جان بکنند. اگر خواستند سر روغنش هم کلاه سر هم بگذارند که زیادتر آنرا بطرف خود بکشند میتوانند با

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۶

قاشق یا نان چاکی از وسط ظرف بطرف خود بدهند کاری که رندان میکردند!

حلیم بوقلمون:

اشاره

مواد لازم: گوشت بوقلمون، گندم پوست کنده، روغن، دارچین.

دستور طبخ:

آن درست مانند حلیم گوشت با تفاوت آنکه به جای گوشت گوسفند گوشت بوقلمون بکار میبرند.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۷

آش‌ها

آش رشته:

اشاره

مواد لازم: نخود و لوبیا قرمز، لوبیا چیتی، عدس، تره، جعفری، گشنیز، اسفناج یا برگ چغندر، پیاز، سیر، روغن، فلفل زردچوبه، نعنا خشک، رشته آش، آرد، کشک یا سرکه.

دستور طبخ:

نخود و لوبیا را بار کرده، نیم‌پز که شد عدسش را بریزند.

«عدس زودتر پخته میشود.» عدسش که پخت، سبزی آنرا که پاک کرده شسته خرد کرده‌اند بریزند و سبزی که پخت رشته‌اش را ریخته آتشش را تند بکنند.

«چه اگر در این وقت آتش دیگ ملایم باشد رشته‌ها به هم چسبیده گلوله میشود.» بعد از آن فلفل زردچوبه نمکش را همراه پیاز نعناداغ ریخته، کمی آرد در آب سرد حل کرده برای لعابش داخل بکنند. از این وقت نیم تا یک ساعت صبر بکنند و البته در دقایق آخر تا آش جاافتاده دست بهم بشود آتش آنرا کم بکنند. نمک این آش و هر غذای کشک‌دار را اول و زیاد نزنند، چه ممکن است کشکش شور بوده، غذا را خراب بکند. موقع کشیدن ملایم هم‌زده در ظرف بکشند، چه با تند هم زدن رشته‌ها خرد میشود و پیازداغ یا سیرداغ، نعنا داغ رویش را هم داده سر سفره ببرند. اگر بخواهند مجلسی کشیده یا تعارف بدهند میتوانند قبلاً مقداری از نخود و لوبیای پخته‌اش برداشته کنار بگذارند و در این وقت با آن روی ظرف را زینت داده نعناداغ سیرداغ را روی آن بدهند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۸

این در صورتی است که ذائقه خورنده مختلف بوده ندانند چه کسی ساده و چه کسی با کشک یا سرکه میخورد و اما چنانچه همه با کشک بخورند بهتر است کشک آنرا موقع کشیدن بزنند. درباره پیازداغ نعناداغ آن هم اگر مال توی و روی آنرا یک‌جا درست کنند در وقت و کار صرفه‌جویی کرده‌اند.

مقدار مواد:

برای هر پنج نفر یک کیلو سبزی و اسفناج که دو سوم آن اسفناج و یک سوم سبزی باشد. ۳۰۰ گرم نخود لوبیا، ۲۰۰ گرم رشته، یک قاشق آرد، دو تا سه پیاز، ۱۰۰ گرم روغن که پیازداغ کرده نصفش را تویش ریخته، نصفش را رویش بدهند. یک

قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، ۳۰۰ گرم کشک. پررشته کم‌رشته‌تر آن همراه دیگر مصالح بسته به میل پزنده و خورنده می‌باشد.

آش جو:

اشاره

مواد لازم: قلم گاو یا گوسفند یا کله بره، یا گوشت گردن، نخود و لوبیا قرمز و عدس، جو پوست‌کنده، تره، جعفری، گشنیز، اسفناج، پیاز، فلفل زردچوبه، روغن، کشک.

دستور طبخ:

بنشن (نخود و لوبیا...) آن همه را با هم از نخود و لوبیا و جو به غیر از عدس که زودتر می‌پزد همراه گوشت سوا بار کرده نیم‌پز که شد عدسش را ریخته بپزند. پخته که شد آب به اندازه در دیگ جوش آورده بنشن را در آن برگردانند و سبزی آنرا که نیز پاک کرده شسته خرد کرده‌اند ریخته فلفل زردچوبه‌اش را به اندازه با کمی نمک بریزند. هرچند دقیقه یک بار تا ته نگیرد هم بزنند و پیازداغ درست کرده به آن بیفزایند. این آش هرچه روی بار باشد و یواش یواش بجوشد و جافتاده‌تر بشود کاملتر و مطبوعتر میشود و حد اقل وقتی که باید صرف پختن آن بشود پنج شش ساعت است.

موقع خوردن، کشک آن را زده بکشند و رویش نعناداغ بدهند. نعناداغ را اینطور درست میکنند که روغن را داغ کرده نعنا خشک را در کف دست نرم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۳۹

نموده در آن ریخته بردارند. «اگر زیاده‌تر از این باشد تلخ میشود.» حتما گوشت و یا کله بره و قلم لازم نمی‌باشد و بدون آنها هم پخته میشود.

آش شله‌قلمکار:

اشاره

مواد لازم: گوشت گردن و قلوه‌گاه، نخود، لوبیا قرمز، لوبیا چیتی، عدس، ماش، برنج، آشی، تره، جعفری، شبت، ترخون، مرزه، روغن، پیاز، فلفل، زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

نخود و لوبیاها و گوشتش را با هم بار کنند. برنج و سبزی را در دیگ خودش علاحده بپزند. ماش را جداگانه بار کنند، پخته که شد آب سرد رویش ریخته درش را بگذارند، جوش که بیاید کف کرده پوستهای ماش از آنها جدا شده روی آب می‌آید که باید آنها را با کفگیر گرفته دور بریزند. پس از گرفتن پوست ماش‌ها خود آنها داخل دیگ سبزی و برنج که در حال

جوشیدن است بریزند. نخود و لوبیایش را که در این وقت پخته شده است نیز داخل دیگ بکنند. استخوانهای گوشت را با لته پوسته‌هایش گرفته با گوشت کوب خوب بکوبند و آنرا هم در دیگ ریخته و عدسش را پاک کرده بریزند. پیازداغ زیادتر درست کرده نصفش را برای روی آش و نصفش را با نمک و فلفل زردچوبه و فلفل زیادتر ریخته هم بزنند و درش را گذاشته آتشش را ملایم بکنند.

این آش نیز مانند حلیم هرچه زیادتر هم خورده زیادتر روی بار بماند و جا افتاده‌تر بشود خوش طعم‌تر و کشدارتر میشود. «پاک کردن بار و بنشن و پاک کردن و شستن سبزی فراموش نشود.» پس از کشیدن، پیازداغ فراوان روی ظرفها داده سر سفره بپزند و به سلامتی و اشتهای فراوان نوش جان فرمایند.

آش ماست، آش آبغوره:

اشاره

مواد لازم: خرده برنج، لپه، تره، جعفری، گشنیز، شبت، گوشت قرمز، روغن، پیاز، نعنا خشک، فلفل زردچوبه، نمک، ماست یا آبغوره.

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۰

دستور طبخ:

خرده برنج را پاک کرده با لپه و سبزیجات آن که پاک کرده خوب شسته خرد نموده‌اند ریخته روی آتش گذارند. گوشت را چرخ کرده با پیاز رندیده و فلفل زردچوبه و نمک چنگ زده کوفته سرگنجشکی درست کرده توی آن بریزند. پیازداغ نعناداغ نیز درست کرده نصفش را با نمک و فلفل زردچوبه در آش ریخته نصفش را برای روی آش گذارند. هنگام جوشیدن هرچند دقیقه یک بار آش را هم بزنند که هم ته نگیرد و هم دست به هم شده جا بیفتد. دو تا سه ساعت این آش کامل میشود. موقع کشیدن ماست را خوب هم زده ریخته مخلوط نموده بردارند و بقیه پیازداغها را روی ظرف یا ظرفها بدهند. به جای سرگنجشکی میتوانند در این آش کوفته برنجی بیندازند. «اگر بخواهند میتوانند به کوفته برنجی مراجعه کنند.» اگر با آبغوره بخواهند بهتر است آبغوره را ریخته یکی دو جوش که خورد بکشند.

آش سماق، آش انار:

اشاره

مواد لازم: برنج آشی، لپه، تره، جعفری، گشنیز، شبت، گوشت بی چربی، روغن، پیاز، نعنا خشک، فلفل زردچوبه، سماق یا انار، نمک.

دستور طبخ:

این آش درست مانند آش ماست پخته میشود، یعنی برنج و لپه و سبزی آنرا با هم ریخته روی بار بگذارند و گوشت را چرخ کرده با پیاز رندیده و نمک و فلفل زردچوبه سرگنجشکی کرده بیندازند و پیازداغ نعناداغ درست کرده نصفش را ریخته، نصفش را برای رویش گذارند، اما به جای ماست باید سماق را در آب جوشانده بطوری که در کوفته سماق آمد دو سه بار پاره آهن پاکیزه یا سیخ کبابی روی آش سرخ کرده در آن فرو کنند تا تلخی آن گرفته بشود و سپس صاف کرده به مقدار لازم در آش ریخته نیم ساعت دیگر برداشته بکشند و رویش نعناداغ پیازداغ دهند. اگر با چاشنی انار بخواهند به جای ماست یا

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۱
سماق آب انار بریزند.

به جای کوفته قلقلی میتوانند در این آش هم کوفته برنجی بیندازند و برای تهیه اش به کوفته برنجی مراجعه کنند.

آش ساک:

اشاره

مواد لازم: آرد برنج یا آرد گندم، تخم مرغ، گوشت بی چربی، پیاز، فلفل، زردچوبه، روغن، آبغوره، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده همراه فلفل زردچوبه که در آن ریخته آب بریزند بجوشانند. آرد برنج یا آرد گندم را یکی دو قاشق در آب سرد کاملاً حل کرده در آن بریزند و تخم مرغ را خوب زده باریک باریک در آن ریخته هم بزنند، اگر بخواهند، گوشت بی چربی را هم با پیاز رندیده و فلفل زردچوبه و نمک چنگ زده سرگنجشکی کرده بیندازند و اگر بدون گوشت پخته اند ۱۵ دقیقه بعد از ریختن تخم مرغ و اگر کوفته ریخته اند به شرطی که کوفته هایش را به اندازه فندق درست کرده باشند نیم ساعت دیگر کشیده سر سفره برده با آبغوره میل کنند. این آش برای بیمارانی است که بیماری معدی داشته باید از غذای ثقیل پرهیز بکنند و هم نوعی پیش غذایی محسوب میشود.

آش گندم:

اشاره

مواد لازم: گندم پوست کنده، برنج آشی، قلم گاو یا گوسفند، نخود، لوبیا قرمز، لوبیا چیتی، عدس، تره، جعفری، اسفناج، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، نعنا خشک، نمک.

دستور طبخ:

گندم و برنج و نخود لوبیا و قلمش را علاحدہ بپزند. آب دیگ را جوش آورده عدس و سبزی اش را با فلفل و زردچوبه نمک

ریخته گندم و برنج نخود لویبایش را بریزند و اگر قلم هم پخته‌اند مغزهایش را تکان داده اضافه کنند و بگذارند خوب پخته جا بیفتد. این آش باید زیاد هم بخورد که ته میگیرد و ضمناً باید سفت‌تر از دیگر آشها باشد. نیم ساعت به برداشتن نعناداغ کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۲

پیازداغش را درست کرده، نصفش را داخل دیگ کرده نصفش را برای روی ظرف بگذارند. هرچه مغز قلم این آش زیادتر باشد خوش مزه‌تر میشود، اما نه چندانکه خارج از اندازه بشود.

آش کلم:

اشاره

مواد لازم: بلغور جو یا بلغور گندم، نخود، لویبیا قرمز، لویبیا چیتی، عدس، برنج آشی، باقلا- خشک، تره، جعفری، گشنیز، اسفناج، کلم، پیاز، روغن، فلفل زردچوبه، نعناخشک، نمک، کشک.

دستور طبخ:

بلغور را با نخود و لویبیاها علاحده بار کرده بپزند. سبزی‌ها را پاک کرده بشویند و خرد کرده با کلم که آنرا نیز خرد کرده، شسته باشند با عدس و باقلا و برنج ریخته جوش که آمد بلغور نخود لویبای پخته‌اش را ریخته هم بزنند و در دیگ را بگذارند. پیازداغ نعناداغ درست کرده نصفش را با فلفل زردچوبه نمک در دیگ ریخته، نصفش را برای روی ظرف بگذارند. این آش وقتی حاضر میشود که باقلا- عدسش خوب پخته شده، خودش جاافتاده باشد و بعد از پختن نخود لویبیا بلغورش حد اقل دو ساعت دیگر وقت لازم است که روی بار بوده درش گذاشته باشد و گهگاه هم بخورد.

موقع کشیدن، کشک به آن زده بر میدارند و روی ظرفش مانده پیازداغ نعناداغش را میدهند. کم و زیاد ریختن کلم آن بسته به خواست پزنده میباشد و البته که کلم آن باید از نوع برگ آن باشد.

مقدار لازم برای کلیه آشهای بنشن‌دار:

برای هر پنج نفر یک کیلو سبزی مخلوط، ۳۰۰ تا ۴۰۰ گرم بنشن مخلوط، ۵۰ گرم برنج، دو تا سه پیاز متوسط، ۱۰۰ گرم روغن، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه، یک قاشق سرخالی نمک. در صورت داشتن گوشت نیم کیلو گوشت مناسب. یک قاشق چایخوری نعنا خشک، یک عدد سیر، کشک ۳۰۰ تا ۴۰۰ گرم، سرکه یا آبغوره دو تا سه استکان.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۳

بورانی

بورانی اسفناج:

اشاره

مواد لازم: اسفناج، برنج، مغز گردو، ماست، فلفل کوبیده، نمک.

دستور طبخ:

اسفناج خرد کرده را با اندکی برنج و مختصری آب و کمی نمک به صورت دم بپزند تا آب آن به خورد برود. سپس ماست رازده اسفناج که خنک شد داخل آن کرده هم بزنند و وقتی کشیده خواستند سر سفره ببرند رویش کمی فلفل و مغز گردوی نیمکوب کرده بپاشند. اگر مقصود خاصیت خنکی آن باشد اسفناج را پخته با ماست بخورند.

نرگسی:

اشاره

مواد لازم: اسفناج، پیاز، روغن، تخم مرغ، فلفل، نمک.

دستور طبخ:

اسفناج را در روغن بطوری که در آن پخته بشود سرخ بکنند.

پیازداغ جداگانه درست کرده وقتی اسفناج آماده شد آنرا همراه نمک و فلفل داخل آن نموده مخلوط بکنند و تخم مرغ رویش کشیده هم زده درش را برای چند دقیقه بگذارند. پس از کشیدن نیز میتوانند رویش پیازداغ بریزند. این نرگسی پس غذائی حساب شده و هم خود غذائی مستقل محسوب میشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۴

دلמה‌ها

دلمه برگ مو:

اشاره

مواد لازم: برگ مو، گوشت چرخ کرده، برنج، لپه، پیازچه، جعفری، گشنیز، شبت، ترخون، مرزه، مغز گردو، کشمش پلویی، سرکه و قند یا سکنجبین، پیاز، روغن، ادویه، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ نیم‌رنگ درست کرده، گوشت چرخ کرده را در آن سه چهار تف داده «یعنی در پیازداغ روی آتش بزنند و زمین گذارده خنک بکنند.» برنج و لپه‌اش را که پاک کرده شسته قبلا چند ساعت در آب خیسانده باشند روی گوشت و پیازداغ بریزند. سبزی آنرا که پاک کرده، شسته خرد نموده‌اند روی برنج و لپه ریخته. مغز گردوی نیمکوب و کشمش پلویی و فلفل

زردچوبه ادویه نمکش را زده پس از آنکه همه را با هم خوب چنگ زده مخلوط نمودند در برگ مو بیچند.

نوع برگ مو و دستور پیچیدن آن:

اولا برگ مو نباید چاک داشته باشد. دوم زرد و سفت نباشد. سوم دم آنرا گرفته شسته خشک کرده باشند. پس اگر برگ مو کوچک است دو تای آنرا پهلوی هم و اگر بزرگ است یکی از آنرا کف دست گذارده مقداری از مایه در آن گذارده گوشه‌های برگ را بطوری که کاملا مایه را بپوشاند «مانند پیچیدن بگچه» روی آن برگردانند. دلمه را معمولا پهن درست میکنند، چه اگر کوفته‌مانند، گرد درست شود چنانچه در پختنش خواهد آمد باز

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۵

و متلاشی میشود.

در این وقت باید ظرف پختن آنرا دم دست داشته دلمه‌هایی را که درست میکنند یکی یکی در آن پهلوی هم قرار داده، اگر زیاد آمد به همان ترتیب ردیف دوم و سوم آنرا بچینند. «هرچه دلمه‌ها به هم چسبیده تر و بی فاصله تر از هم باشد سالم تر و زیباتر میماند.» پس از فراغت از آن بشقاب و دوری چینی یا فلزی‌ای به صورت دمر روی آنها برگردانده ملایم فشار بدهند و تکه سنگ تمیزی روی آن گذارده بشقاب را روی دلمه‌ها سنگین بکنند. «این همان کار است که دلمه‌ها را از پریشان شدن حفظ میکند و معلوم میدارد که دلمه باید پهن درست بشود.» پس از این مقدمات چاشنی آنرا که سرکه قند یا سکنجبین است همراه آب لازم که تا روی دلمه‌ها را بگیرد از کنار دیگ ریخته روی آتش ملایم گذارده درش را بگذارند.

اولا به جای سرکه قند و سکنجبین میتوانند هر چاشنی دیگر هم که دوست داشته باشند مانند آب گوجه‌فرنگی و آبغوره و هر چیز دیگر بزنند، اما با چاشنی سکنجبین و سرکه قند جالب تر میشود. دیگر چنانچه گفته شد دلمه‌ها را تنگ هم و فشرده بهم بچینند تا آب کمتر برود چه این غذا آب‌دارش خوب نمیشود.

دیگر هرچه با دم و با آتش ملایم تر و با طول مدت پخته بشود خوش طعم تر و مغز پخت تر میشود. برای پخته شدن برنج و لپه و مواد داخلش باید سه ساعت وقت اگر در ظروف معمولی پخته میشود و برای دیگ زودپز یک ساعت در نظر بگیرند.

مقدار مواد برای پنج نفر:

۴۰۰ گرم گوشت چرخ کرده، ۱۰۰ گرم برنج، ۵۰ گرم لپه، ۵۰ گرم مغز گردو، دو قاشق کشمش پلویی، سبزی مخلوط نیم کیلو، فلفل و زردچوبه و ادویه یک قاشق چایخوری، نمک همین اندازه، سه پیاز متوسط، ۱۰۰ گرم روغن، چاشنی به اندازه. «اینگونه غذاها به جای چهار نفر از آن با پنج نفر قیاس گرفته میشود که تقریبا به صورت هوسانه درست میشود

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۶

و معمولا به هر چهار نفر یکی دو نفر هم افزوده میشود.»

دلمه کلم:

اشاره

مواد لازم: کلم برگ، گوشت چرخ کرده، برنج، لپه، مغز گردو، کشمش پلویی، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، ادویه، نمک، آب یا رب گوجه‌فرنگی یا آبغوره یا آبلیمو، شکر، تقریباً همان مایه دلمه برگ مو می‌باشد.

دستور طبخ:

کلم درسته را اول تهش را با چاقو بطوری که مقداری هم از اندرون کلم را با آن بیرون بیاورند بگیرند. سپس آب، جوش آورده آنرا درسته در آب جوش قرار داده دو سه جوش داده درآورند و بگذارند خنک بشود، پس از خنک شدن یکی یکی برگ‌ها را با ملایمت از هم جدا کرده در بشقابی پهن بکنند. و این کارهایی است که باید قبلاً انجام داده باشند. اول برنج و لپه‌اش را چند ساعت یا یک شب جلوتر پاک کرده، شسته خیس بکنند. دوم سبزی آنرا پاک کرده، شسته خرد بکنند. مغز گردویش را نیمکوب کرده، دم کشمش‌هایش را گرفته برای پاکیزه شدن از خاک و شن در آب ریخته باشند. گوشتش را چرخ کرده حاضر نموده باشند.

پس از این مقدمات پیازداغ درست کرده نیم‌رنگ که شد گوشت چرخ کرده را در آن ریخته کمی تفت بدهند و کنار گذارده خنک بکنند و برنج و لپه و دیگر مصالحش از سبزی و فلفل زردچوبه و نمک و گردو و کشمش را ریخته چنگ بزنند و دست بهم که شد مثل دلمه برگ مو به اندازه هر برگ مایه گذاشته بیچند. «اگر دلمه‌ها را کوچک‌تر درست کنند که هر برگ کلم یک دلمه بشود بهتر از آن است که دو، سه برگ را پهلوی هم گذارده دلمه بزرگتر درست بکنند.» در این وقت ظرف پختن را دم دست گذاشته دلمه‌های پیچیده را یکی یکی بغل هم در آن قرار داده، اگر زیادتر باشد به همان ترتیب که جزم و بدون فاصله از هم باشند ردیف دوم و سومش را بچینند و چاشنی‌اش را هرچه، از آب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۷

گوجه‌فرنگی، یا سرکه‌قند، یا آبلیمو شکر می‌باشد همراه کمی آب ریخته بشقابی روی آنها دمر کرده با پاره‌سنگ تمیزی که رویش می‌گذارند آنرا روی دلمه‌ها سنگین نموده روی آتش گذارند، بخارش که بیرون زد آتشش را ملایم نمایند. اگر در دیگ زودپز باشد یک ساعت و اگر دیگ معمولی باشد سه ساعت وقت میبرد. موقع کشیدن دقت کنند از هم پاشیده نشود و یکی یکی را با دو قاشق که آنها را از دو طرف گرفته بلند کنند در ظرف بچینند و برای زینت میتوانند رویشان پیازداغ پاشند و اگر چاشنی نرده‌اند ماست بریزند. «البته که ماست را باید هم زده باشند.» گردو و مغز گردوی داخلش هم از واجبات نبوده اگر نخواستند باشند میتوانند صرف‌نظر بکنند یا از هر کدام مختصری با پیازداغ روی دلمه‌ها پاشند.

دلمه گوجه‌فرنگی و فلفل:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده، برنج، لپه، گوجه‌فرنگی، اگر بخواهند فلفل دلمه. ای، پیازچه، جعفری، گشنیز، شبت، ترخون، مرزه، هویج‌فرنگی، برگ بو، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، ادویه، نمک، کشمش، مغز گردو.

دستور طبخ:

برنج و لپه را جلوتر پاک کرده، شسته خیس بکنند. سبزی را پاک کرده شسته ریز خرد بکنند. هویج را تمیز کرده شسته ریز خرد بکنند. توی گوجه‌فرنگی یا فلفل را خالی بکنند. «گوجه‌فرنگی دلمه‌ای باید سفت و درشت و نترکیده باشد.» طرز خالی کردن گوجه‌فرنگی و دلمه هم آن است که با چاقوی نازک ته «یعنی از طرف دم» گوجه‌فرنگی و دلمه را گرد بریده آنرا کنار بگذارند و سپس درونش را خالی بکنند.

پیازداغ نیم‌رنگ درست کرده گوشت را در آن ریخته چرخ بدهند و برنج و لپه‌اش را ریخته، سبزیجات و ادویه نمکش را نیز افزوده بپزند بطوری که آبش به خورد برود. حاضر که شد از آن داخل دلمه‌ها را پر کرده دره‌ایشان را که بریده

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۸

کنار گذاشته‌اند به جای خودشان قرار داده، یکی یکی را بطوری که ته، یعنی در گوجه‌ها بالا باشد در قابلمه یا دیگ تنگ هم چیده بطوری که در دلمه‌های سابق گفته شد و چند برگ بو لابلایش گذاشته، رویش را بشقابی دمر کرده با چیزی سنگین بکنند و آب گوجه‌فرنگی ریخته دم بکنند، در دیگ معمولی یک ساعت و نیم بعد حاضر میشود. اگر بخواهند میتوانند داخل مایه‌اش هم آب یا رب گوجه‌فرنگی ریخته بپزند که خوشمزه‌تر میشود. دلمه فلفل را هم درست مانند دلمه گوجه‌فرنگی آماده میکنند با تفاوت آنکه برای برطرف نمودن بوی فلفل برگ بو را داخل مایه آن میکنند، اگرچه در گوجه‌فرنگی هم میتوانند چنان بکنند.

مقدار لازم:

برای پنج نفر ۵۰۰ گرم گوشت، ۱۰۰ گرم برنج، ۵۰ گرم لپه، نیم کیلو سبزی، سه پیاز متوسط، ۱۰۰ گرم روغن، یک و نیم کیلو گوجه. اگر دلمه کلم بخواهند یک کیلو فلفل دلمه‌ای و چنانچه بخواهند نصف نصف درست کنند یک کیلو گوجه که نصفش را دلمه کرده، نصفش را چاشنی بکنند. نیم کیلو فلفل، فلفل زردچوبه ادویه یک قاشق چایخوری، نمک یک قاشق چایخوری، یک قاشق مغز گردو، یک قاشق کشمش، برگ بو پنج تا شش برگ، چاشنی مطابق طبع که بچشد و کم و زیاد بکنند، شامل آبلیمو و شکر، سرکه و قند، آب گوجه‌فرنگی، گرد غوره که رویش بپاشند و ...

دلمه بادمجان:

اشاره

مواد لازم: گوشت چرخ کرده، بادمجان دلمه‌ای، برنج، لپه، روغن، تره، جعفری، ترخون، مرزه، شبت، پیازچه، نعنا، گوجه‌فرنگی، فلفل زردچوبه، ادویه، پیاز، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ نیم‌رنگ درست کرده، گوشت را در آن چرخ بدهند.

سپس کمی آب ریخته برنج و لپه و سبزی و ادویه‌جات و آب گوجه‌فرنگی و نمکش را نیز بریزند و با هم بپزند. البته گوشتش زیاد سرخ نشود و آنقدر جوش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۴۹

نخورد و نیزد که لپه‌اش از حال برود. سر بادمجان را با چاقو بریده تویش را خالی کنند و مایه را که پخته‌اند در آن ریخته درش را بگذارند و داخل دیگ بچینند و رویش را آب گوجه‌فرنگی و روغن آب کرده داده درش را بگذارند یک ساعت بعد حاضر می‌باشد.

تبصره: برای پختن مواد آب زیاد نریزند و بگذارند تا آبش به خورد برود، بادمجان را پوست نکنند، روی بادمجان‌ها آب نریزند، بلکه تنگ هم بچینند تا برای پخته شدن احتیاج به آب زیاد نداشته با همان روغن و آب گوجه‌فرنگی پخته بشود. موقع پر کردن بادمجان‌ها یکی دو برگ «بو» اضافه کنند. اگر بخواهند میتوانند ریز کرده هویج فرنگی هم موقع پختن مواد به آن بیفزایند. «دلمه کدو سبز هم درست مشابه دلمه بادمجان می‌باشد با تفاوت آنکه موادش باید پخته‌تر باشد، از آنجهت که کدو زودتر می‌پزد.»

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵۰

کنه و دمی

کنه:

برنج را پاک کرده بشویند و برای یک ساعت نمک لازم را ریخته خیس بکنند، پس از آن در ظرف خودش یا قابلمه و ظرف دیگر ریخته، روغن اندازه‌اش را هم بریزند و روی آتش بگذارند. آبش که تمام شد و به پلقلق افتاد که سوراخ سوراخ نشان داد دم‌کنی بیندازند و آتشش را کم کنند. هر نفر ۱۰۰ گرم برنج و یک تا دو قاشق روغن و برای هر استکان برنج دو استکان و چنانچه برنجش اعلا باشد دو نیم تا سه استکان آب لازم است. نمکش را موقع خیس کردن برنج چشیده اندازه بکنند.

دمپخت باقلا:

اشاره

مواد لازم: برنج، باقلا خشک، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

برنج و باقلا را شسته، مثل برنج کته آب و نمک ریخته یک ساعت خیس بکنند. بعدا پیازداغ درست کرده برنج و باقلا را در آن ریخته، آبش را اندازه کنند و روغن فلفل زردچوبه به اندازه بریزند و بپزند. به ته‌جوش که افتاد دم‌کنی انداخته یک ساعت صبر بکنند.

تبصره: هر یک استکان برنج دو تا سه استکان به نسبت نامرغوبی و مرغوبی برنج آب می‌برد. برای هر نفر دو استکان برنج و باقلا و برای هر نفر دو قاشق

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قديم)، ج ۱، ص: ۱۵۱

روغن و برای هر چهار استکان یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه لازم است:

معمولاً - کته و دمپخت هرچه زیادتر دم بکشد مغزیخت تر و خوشمزه میشود، مخصوصاً دمپخت باقلا که گاهی ممکن است باقلایش ناپز باشد که با دم بهتر از جوشیدن میزد. مدت دم گذاشتنش یک تا دو ساعت وقت لازم است.

نمکش را موقع خیس کردن اندازه بکنند. در اول همان دو استکان آب را حساب کنند اگر کم بود ضمن پختن میتوانند آب گرم بریزند. «آب سرد نریزند که باقلایش سفت میشود.» آب خود برنج را که خیس کرده‌اند به حساب بیاورند، یا از اول پس از شستن برنج و باقلا در موقع خیس کردن حساب بکنند.

دمپخت باقلا را با ترشی یا ماست میخورند. چنانچه دوست داشته باشند میتوانند پیازداغ زیادتر درست کرده نصفش را موقع کشیدن روی برنج بریزند که البته خیلی لذیذتر میشود. همچنین اگر دوست داشته باشند پاشیدن کمی دارچین هم دمپخت را خوشمزه تر کرده و هم نفخ و رطوبت برنج و باقلا را از بین میبرد. همچنین میتوانند رویش کشمش سرخ کرده بپاشند. «کشمش پلویی را پس از پاک کردن و شستن و خشک کردن در روغن سرخ میکنند ولی نه زیاد سرخ و به صورتی که سوخته و تلخ بشود.»

دمی بلغور: [۶]

اشاره

کتب طبى انتزاعى (فارسى)؛ ج ۱؛ ص ۱۵۱

اد لازم: برنج، بلغور، باقلا خشک، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

درست مانند دمپخت باقلاست با حذف دارچین و کشمش، به این صورت که برنج را با بلغور و باقلا پس از پاک کردن و شستن یک ساعت با نمک خیس میکنند و پیازداغ درست کرده آب به اندازه ریخته و برنج و باقلا بلغور را در آن برگردانده میزنند و به خرده جوش زدن یعنی سوراخ سوراخ شدن که افتاد دم کنی انداخته دم میکنند. یک ساعت و نیم تا دو ساعت باید دم بکشد.

روغن آنرا هم میتوان در خودش ریخت که با برنج بپزد و هم میشود نصفش را در

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قديم)، ج ۱، ص: ۱۵۲

خودش ریخته نصفش را داغ کرده روی ظرف داد. بعضی این دمپخت را شل تر میگیرند تقریباً مانند آش سفت قاشقی میخورند. نمکش را باید موقع خیس کردن بریزند.

دمی ماش:

اشاره

مواد لازم: برنج، ماش، روغن، پیاز، نمک. فلفل و زردچوبه از واجبات نمیباشد.

دستور طبخ:

برنج را پاک کرده بشویند و نمک به اندازه ریخته خیس بکنند.

ماش را کرکره نموده پوستش را بگیرند. حاضر که شد پیازداغ درست کرده برنج خیس کرده را در آن برگردانده آبش را اندازه نموده ماشش را هم بریزند و پخته، آبش که تمام شد و به ته جوش زدن و پلق پلق و سوراخ سوراخ شدن افتاد دم کنی انداخته یک تا یکساعت و نیم روی دم بگذارند.

دستور کرکره کردن ماش اگرچه در ماش پلو داده شد ولی مجددا جهت سهولت تکرار میشود و به این ترتیب است که ماش را پاک کرده مثل تخمه در ظرف فلزی ریخته روی آتش بو بدهند، قهوه‌ای که شد در هاون ریخته دسته روی آن بمالند تا پوستش از مغز جدا بشود سپس در سینی ریخته بالا پائین نموده فوت کرده پوست‌هایش را باد بدهند، از پوست که جدا شده مغز ماش‌ها ماند آنرا با برنج ریخته بجوشانند.

روغن این برنج را با پیازداغ و داخل برنج ریخته و هم میتوان نصفش را داغ بکنند و روی ظرف بدهند. همچنین میتوان گوشت بی‌چربی را چرخ کرده با پیاز رندید و نمک و فلفل زردچوبه به هم مالیده سرگنجشکی درست کرده، در روغن یکی دو تفت داده موقع جوشیدن برنج داخل آن نموده دم بکنند.

دمی عدس:

اشاره

مواد لازم: برنج، عدس، روغن، پیاز، نمک.

دستور طبخ:

برنج را پاک کرده یک ساعت قبل خیس بکنند. عدس را

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵۳

جداگانه پخته آب سیاهی‌اش را گرفته کنار بگذارند. پیازداغ درست کرده برنج و عدس را ریخته پخته که شد و آبش تمام شد دم بکنند. یک ساعت و زیادتر باید دم بکشند و روغن داغ کرده پس از کشیدن روی ظرف بدهند. این دمی را با قند سائیده میخورند.

تبصره: آب برنج را بطوری که سابقا گفته شد به مقدار هر استکان برنج، دو استکان آب اندازه بکنند. نمک اندازه‌اش را همان موقع خیس کردن بریزند و بجوشند. روغن را هم میتوان تویش ریخته، هم رویش بدهند. ولی به هر صورت پیازداغ روغن‌دارش را نباید فراموش کنند. فلفل و زردچوبه بسته به میل پزنده و خورنده میباید. آب مانده از عدسش را میتوانند با سرکه جهت خاصیت خنکی‌اش پیش‌غذائی نموده یا علاحده بخورند. البته باید توجه داشت که هر نوع برنج اگر آب نکشیده

و به صورت کته یعنی بدون آبکش کردن پخته و صرف شود به فایده و خاصیت مقرون تر است از آنجا که نصف خاصیت برنج با آبکش نمودن از آن دور میشود. به دمپختها و دمیها گوشت یا مرغ پخته میتوان افزود.

دمی لویا چشم بلبلی:

اشاره

مواد لازم: برنج، لویا چشم بلبلی، روغن، پیاز «اگر بخواهند فلفل زردچوبه»، نمک.

دستور طبخ:

کاملاً مطابق پختن دمی عدس میباشد با این تفاوت که لویایش را باید قبلاً پخته اگر بخواهند آب سیاهش را برای خوشرنگ شدن گرفته اگر نخواستند آبش را در پختن به خوردش بدهند. پیازداغ و دم و روغنش نیز مشابه دمی عدس میباشد و با قند سائیده یا ساده و اگر بخواهند با ترشی یا ماست میخورند. «برای تکمیل اطلاع به دمی عدس رجوع کنند.»

دمی گوجه فرنگی یا پلو استانبولی:

اشاره

مواد لازم: برنج، گوشت چرخ کرده، روغن، کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵۴ گوجه فرنگی، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

برنج را پاک کرده یک ساعت جلوتر خیس کرده نمک بزنند. گوشت چرخ کرده را پیاز رندیده و فلفل زردچوبه و نمک زده چنگ بزنند و حاضر بکنند. آب گوجه فرنگی را گرفته آماده داشته باشند. پیازداغ درست کرده برنج با آب کمتر ریخته بجوشانند، و ضمناً گوشت چنگ زده را کوفته سرگنجشکیهای ریز نخودی درست کرده یکی یکی تویش بریزند تمام که شد آب گوجه فرنگیاش را ریخته آبش را به خورد دهند. به ریزجوش زدن و پلق پلق که افتاد دم کنی انداخته آتشش را کم بکنند. در تمام طول دم کشیدن باید آتشش کم باشد که از جهت داشتن گوجه فرنگی زود ته گرفته ته دیگش سیاه و سوخته میشود. اگر روغن آنها همه در خودش بریزند خوشمزه تر میشود و با این حال میتوانند برای طعم بهتر مقداری هم روغن یا پیازداغ پس از کشیدن رویش بدهند. اگر در آب و پخت آن خوب دقت شده آبش زیاد نشود و بتوانند دان تر در آورند، «البته نه نپخته و غیر مغزپخت» خود نوعی استانبولی پلو محسوب میشود. این دمی را بدون سرگنجشکی و تنها با رب گوجه فرنگی هم درست میکنند، ولی پیازداغ

زیادتر و فلفل زردچوبه اش لازم میباشد و همچنین روغن اعلائی که رویش بدهند.

دمی اسفناج:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، اسفناج، گوجه فرنگی، آبلیمو، تخم مرغ، فلفل زردچوبه، پیاز، نمک.

دستور طبخ:

این دمی را به سه نوع درست میکنند. اول آنکه کته گذارده، اسفناج را با پیازداغ و تخم مرغ و آب گوجه فرنگی و آب لیمو نرگسی درست کرده با آن میخورند. نوع دوم آنکه اسفناج را سرخ کرده موقع دم کردن وسط برنج را باز کرده میان آن گذارده دم میکنند. نوع سوم خود نرگسی را میانش گذارده کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵۵ روغنش را موقع دم کردن داده دم میکنند.

در هر صورت اگر به گونه اول خواستند، اول به قسمت کته و سپس به دستور طبخ نرگسی رجوع کنند ولی باید گفت که در نرگسی معمولی گوجه فرنگی بکار نمیرود، در حالی که در این نرگسی پس از سرخ کردن اسفناج باید آب گوجه ریخته آنرا بپزند و تخم مرغش را شکسته هم بزنند. در غیر سرخ کرده هم اسفناجش را با آب گوجه فرنگی بپزند که در این حالت زدن تخم مرغ و زدن آن مطرح نبوده میتواند همین اسفناج را لای برنج گذارده دم بکنند. «پاک کردن و خوب در آب خیساندن و شستن اسفناج را فراموش نکنند که اسفناج معمولاً شن داشته زیر دندان میرود.»

دمی رشته:

اشاره

مواد لازم: برنج، روغن، رشته پلوی، نمک.

دستور طبخ:

برنج را یک ساعت جلوتر شسته با نمک خیس بکنند و رشته پلوی را همراه برنج و نصف روغن ریخته آبش را اندازه کرده بپزند و آبش که تمام شد دم کنی انداخته حد اقل یک ساعت روی دم بگذارند و نصف دیگر روغن را داغ کرده روی ظرف بدهند. «رشته پلوی سوای رشته آشی است و این رشته، هم نازک تر بریده و هم بوداده شده است.»

مقدار مواد:

یک کیلو برنج، ۳۵۰ گرم رشته، ۲۰۰ گرم روغن.

غذاهای ساخته شده از بادمجان و کدو

کشک بادمجان:

اشاره

مواد لازم: بادمجان، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک، گوجه‌فرنگی یا کشک، نعنا خشک.

دستور طبخ:

بادمجان را پوست کنده، نمک زده یکی دو ساعت در سبده بگذارند تا تلخ آبش خارج بشود. روغن داغ کرده بادمجان‌ها را در آن سرخ کرده کنار بگذارند. پیاز خرد کرده را در روغن آن سرخ کرده فلفل و زردچوبه ریخته هم زده و آب بریزند و بادمجان‌ها را در آن چیده درش را گذاشته آتشش را ملایم نمایند تا به ملایمت پخته آبش تمام شده به روغن بیفتد. دقت کنند که چون جنس خود بادمجان از آب است برای پخته شدن آب زیاد نمیبرد و هرچه بادمجان سرخ کرده بی‌آب و غلطان در روغن باشد خوشمزه‌تر میشود. اگر چاشنی گوجه‌فرنگی بخواهند میتوانند عوض آب، آب گوجه‌فرنگی بریزند و اگر با کشک میل داشته باشند پس از کشیدن کشک را روی بادمجان‌ها داده میل میکنند. نعناداغ یا سیرداغ نعناداغ روی بادمجان سرخ کرده، با کشک از ضروریات میباشد. این غذا را با نان میخورند.

کدو سرخ کرده:

اشاره

مواد لازم: کدو سبز، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک، ماست.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قديم)، ج ۱، ص: ۱۵۷

دستور طبخ:

کدو را پس از پوست کندن نمک پاشیده بگذارند آبش بیرون بیاید و سرخ کرده کنار بگذارند و در روغنش پیازداغ درست کرده، فلفل زردچوبه‌اش را ریخته هم بزنند و کمی نمک و آب بریزند و کدوها را چیده آتشش را کم بکنند. «آتش تند کدوها را متلاشی میکند.» کدو نیز مانند بادمجان بلکه زیاده‌تر از آن باید بی‌آب و در روغن پخته و در بشقاب چیده بشود، لذا حتی الامکان در آن آب نریخته بگذارند با آتش کم و آبی که از خود کدوها خارج میشود پخته بشود. کدو سرخ کرده نیز غذای ساده‌ایست که با نان و اگر خواستند با ماست میخورند.

بادمجان رو ریگی:

اشاره

مواد لازم: بادمجان، روغن، پیاز، کشک، فلفل، نمک.

دستور طبخ:

بادمجان را با پوست در تنور سنگگی انداخته بپزند. سپس پوستش را کنده با نمک و فلفل و کشک کوبیده، پس از کشیدن رویش نعنا داغ پر روغن داده با نان میل میکنند. «بادمجان این غذا باید قلمی و بزرگ باشد که آنرا بادمجان تنوری میگویند.» اگر به نانوائی نخواستند بدهند میتوانند با فر بپزند. «معمولا فلفل آنرا زیاده تر یعنی تا حد تندی میزنند.»

تیمچه بادمجان:

اشاره

مواد لازم: بادمجان، روغن، پیاز، گوجه فرنگی، کشک، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

بادمجان را پوست کنده خرد بکنند. پیازداغ درست کرده بادمجانها را در آن ریخته فلفل زردچوبه و نمک به اندازه زده با شعله کم و آب خودش بپزند تا به روغن بیفتد. پس از کشیدن کشک و نعناداغ رویش داده با نان میل کنند. اگر با گوجه فرنگی بخواهند گوجه فرنگی یا آب آنرا با بادمجانها ریخته بپزند. این نوع آن چون رویش نعناداغ، پیازداغ لازم نمیشد بهتر است پیازداغ داخلش را بیشتر بکنند. فلفل و زردچوبه و نمکش مانند کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵۸ صورت اول میباشد.

قلیه کدو:

اشاره

مواد لازم: کدوی سبز، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ زیاده تر درست کرده، کدو را پوست کنده و خرد نموده در آن ریخته، فلفل و زردچوبه و نمک به اندازه زده بپزند تا

آبش تمام شده به روغن بیفتد. در قلیه کدو هم اگر آب نریزند بهتر است. این غذا را با ماست و همراه نان میخورند.

قلیه کدو حلوائی:

اشاره

مواد لازم: کدو حلوائی، عدس، لوبیا قرمز، روغن، پیاز، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

لوبیا قرمز را جلوتر پس از پاک کردن و شستن آب ریخته بپزند، نیمه پز که شد عدسش را بریزند. هردو که پخته شد، پیازداغ درست کرده، کدو را که پوست کنده، ریز خرد کرده‌اند در آن ریخته فلفل و زردچوبه نمک و لوبیا عدسش را بریزند و با آتش ملایمتر بپزند. اگر عدس و لوبیایش آب دارد دیگر آب نریزند، اگر ندارد به اندازه‌ای که پس از پخته شدن آبکی نباشد بریزند.

مقدار مواد:

هریک کیلو کدو حلوائی دو استکان لوبیا قرمز، دو استکان عدس، ۱۰۰ گرم روغن، دو پیاز متوسط، یک قاشق چایخوری فلفل زردچوبه و ادویه، نمک به اندازه.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۵۹

اشکنه‌ها

اشکنه شنبلیله:

اشاره

مواد لازم: روغن، پیاز، شنبلیله خشک، آرد گندم، تخم مرغ، سیب زمینی، فلفل زردچوبه، نمک.

دستور طبخ:

پیازداغ درست کرده، زعفرانی رنگ که شد آرد و شنبلیله و فلفل زردچوبه‌اش را در آن بریزند و یکی دو قاشق در آن گردانده آب بریزند. جوش که آمد تخم مرغش را زده با نمک بریزند و دو سه جوش که آمد برداشته بکشند.

مقدار مواد:

برای هر چهار نفر ۱۵۰ گرم روغن، دو تخم مرغ، آرد یک قاشق، شنبلیله یک قاشق سرخالی که چوبه‌هایش را گرفته کف مال

کرده بریزند، نمک یک قاشق چایخوری سرخالی، آب پنج استکان.

اگر خواسته باشند میتوانند سیب‌زمینی هم پوست کنده نازک‌نازک بریده بریزند و به تعداد نفرات سوای تخم‌مرغی که زده تویش ریخته‌اند نفری یک یا هرچند تخم‌مرغ که میل داشته باشند زده بیندازند، سیب‌زمینی‌هایش که پخته شد برداشته بکشند. این غذا را مانند آبگوشت آبش را ترید کرده ساده یا با ترشی میخورند و سیب‌زمینی تخم‌مرغش را به جای گوشت همراه نان دنبالش میدهند. با تصنیفی که از این غذا قدیمی‌ها میخواندند.

برفتیم و ما یک به یک ... به خونه قدسی - نشستیم و ما دسته جمع به زیر کرسی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۰

بخوردیم و ما اشکنه به ضرب ترشی - آی ترشی، آی ترشی، آی ترشی ...

(نقل از کتاب شکر تلخ، تألیف نگارنده.)

کله جوش (کال جوش):

اشاره

مواد لازم: روغن، پیاز، نعنا خشک، فلفل زردچوبه، کشک، مغز گردو، نمک.

دستور طبخ:

پیاز را خرد کرده در روغن سرخ بکنند. زعفرانی‌رنگ که شد فلفل زردچوبه نعناخشکش را ریخته آب بریزند. موقع برداشتن کشکش را زده یکی دو جوش که زد بردارند. نمکش را اگر لازم شد بعد از زدن کشک بریزند. مغز گردویش را هم میشود کوبیده در خودش ریخت و هم میشود پس از ترید کردن نان رویش پاشید. این اشکنه را نان زیاد نریزند که در اثر داشتن کشک سفت میشود و بهتر است مقداری از آنرا برای احتیاط سفت شدن نگاه بدارند، هر آینه به اصطلاح خفه شد بریزند یا از اول ملاحظه کنند.

مقدار مواد:

برای هر چهار نفر ۱۵۰ گرم روغن، ۲۰۰ گرم کشک، دو پیاز متوسط، یک قاشق چایخوری نعنا خشک، همین مقدار فلفل زردچوبه، ۱۰۰ گرم مغز گردو.

اشکنه‌های دیگری نیز میتوان درست نمود، مانند اشکنه گوجه‌فرنگی، اشکنه اسفناج که مایه اولیه‌شان همان مواد اشکنه شنبلیله است با تفاوت چاشنی گوجه‌فرنگی که برای یک نوع و چاشنی آب سماق که به اشکنه اسفناج میزنند. اما در اشکنه اسفناج باید پس از سرخ شدن پیاز اسفناج ریز کرده را در آن تف بدهند و آب سماق را گرفته موقع برداشتن بریزند. تخم‌مرغش نیز باید نصفش در آبش شکسته شده، نصفش درسته انداخته بشود. ولی توی اشکنه‌ها کال‌جوش و اشکنه شنبلیله مطبوع‌تر میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۱

اشکنه چنگال:

روغن را داغ کرده، شکر را در آب حل نمایند و داخل روغن نموده جوش که آمد برداشته نان ترید میکنند. زعفران هم در شربت آن میتوانند داخل کنند. غذائی است ساده برای زمستان در قوت و حرارت تمام، در شرط اول رغبت و اشتها و دوم روغن حیوانی اعلا و زعفران خوبی که با آن تهیه چنگال بکنند. این غذائی بود که برای دامادها و زائوهای کم بضاعت تجویز میکردند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۲

غذای زائو

کاچی:

اشاره

مواد لازم: آرد گندم یا آرد برنج، روغن اعلا، شکر، زعفران، آب.

دستور طبخ:

آرد را در روغن سرخ کرده قهوه‌ای که شد شکر را در آب گرم حل نمایند و زعفران به اندازه زده بریزند و ملایم هم بزنند و چند جوش که زد و آردها کاملاً حل شده از نرمی و حالت به صورت فرنی درآمد بکشند. کاچی را گرم گرم به زائو میخورانند و در اندازه آب آن باید دقت شود که سفت بمانند حلوا و یا آبکی، مانند سوپ نشده باشد. اصل کاچی روغن اعلا حیوانی آن است و این که روی ظرف را روغن بپوشاند. میگفتند کاچی در رگ و پی زائو دویده نیروی از دست رفته را به او باز میگرداند و مایه خوبی و زیادی شیر او میشود. برای هر دو استکان آرد چهار استکان شکر، ۲۰۰ تا ۳۰۰ گرم روغن، زعفران دو سر انگشت. معمولاً از بعد زائیدن تا سه روز به زائو کاچی میدادند.

کاچی با آرد گندم از نظر نیرو کاملتر و با آرد برنج از جهت طعم بهتر میشود.

از دیگر غذاهای زائو که بعد از کاچی میدادند کباب و چلو کباب و چلومرغ زعفران زده و ترچلو با زرده تخم مرغ خام و زرده خام را که نمک زده بالا بیندازد و شیر و تخم مرغ را میتوان نام برد و از مایعات شربت قند با تخم شربتی و شربت زعفران و شربت هل و گلاب و شربت قند و بیدمشک را به جای آب میدادند. ضمناً از دستورات بود که ده روزه اول هندوانه و آبکی و آب یخ نداده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۳

یا کمتر میدادند و تأکید بر اینکه زائو تا حمام زایمان سر پا نباید بنشیند که (سیبک) درمیآورد.

و اما از غذاهائی که برای مهمانی زائو ترتیب میدادند: به نشانه جنسیت طفل، چنانچه پسر آورده بود ماش پلو و هر آینه دختر زائیده بود عدس پلو میدادند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۴

اشاره

مواد لازم: آرد گندم ۵۰۰ گرم، روغن ۳۵۰ گرم، زعفران و شکر و گلاب و زنجبیل سائیده و آب به مقدار لازم.

دستور طبخ:

آرد را الک کرده در روغن سرخ بکنند قهوه‌ای که شد «نه در حدی که سوخته و سیاه بشود.» شکر به اندازه در آب و گلاب و زعفران حل کرده بریزند و هم بزنند. «برای این مقدار آرد یک و نیم تا دو لیوان آب لازم است و اصولاً در پختن حلوا اول آب زیاد نریزند که شل نشود و حساب آب انداختن خود شکر را هم ملاحظه کنند و چنانچه آب لازم داشت میتوانند بعداً به اندازه لازم آب داغ داخل کنند.»

پس گفته شد که آرد را در روغن خوب سرخ کرده شربتش را که شامل آب و گلاب و شکر و زعفران است ریخته هم بزنند تا وقتی که پخته آتش به خورد رفته جمع بشود. بعداً اگر خواستند حلوا روغن انداخته کامل بشود از روی آتش برداشته دسته‌های ماهیتابه را گرفته حلوا را در آن غلت بدهند که این کار یعنی اینطرف آنطرف حلوا را (ننو انداختن) میگویند. پس از آن در بشقاب پهن کرده اگر خواستند دور آنرا با کنگره نمودن زینت بکنند. آرد حلوا باید از گندم خالص بوده، در بین آردهای در دسترس به نسبت آرد سنگگی برای این کار بهتر میباشد. دیگر هرچه آردش خوب تر سرخ بشود

کتاب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۵

حلوايش تردتر و سوهانى تر ميشود و شرطش آن است که مرتب هم بخورد و نسوزد و آب و شکر و پخت و شل و سفتی اش اندازه باشد. این مقدار آرد چهار تا پنج بشقاب حلوا میدهد. اگر این حلوا را زنجبیلی بخواهند میتوانند یک قاشق چایخوری زنجبیل سائیده هم در شربت آن حل کرده بریزند.

این حلوا را در دسترس دامادها گذارده و جزء غذاهای او میساختند و در آن این مسئله طبى مطرح بود که چربى و شیرینی، مخصوصاً حلوای زعفرانى ضعف و سستی پس از مباشرت را از بین برده آمادگی بعدی را فراهم میسازد.

ترحلوا:

این حلوا نیز درست همانند حلوای آرد گندم پخته میشود با تفاوت آردش که حلوا را با آرد گندم و ترحلوا را با آرد برنج میزنند و اما برای حلوای آرد گندم قوت زیادتر قائل میشدند و زائوها و دامادها را از نوع آرد گندمی ترتیب میدادند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۶

کله پاچه:

اشاره

مواد لازم: کله پاچه، سیر، پیاز.

دستور طبخ:

مشکل ترین کار کله پاچه تمیز کردن است، به این طریق که اگر با آب بخواهند پاک کنند باید آب را جوش آورده کله را دو سه دقیقه در آن خوابانیده در آورند و با دم چاقو پشم و موهایش را بگیرند و تمیز کنند و اگر روی آتش بخواهند باید روی شعله آتش گرفته این کار را بکنند. اما پاچه را باید دو تا دو تا در آب جوش فرو برده پاک بکنند، چه اگر همه را در آب خوابانده بیرون آورند تا بخواهند یکی دو تای اول را تمیز کنند بقیه سرد شده مجددا پشم به پوست محکم میشود.

پس از پاک کردن کله زیر بینی آنرا درانده از همان جا روی سنگ یا ته هاون تمیز محکم بکوبند تا کثافات و انگل های داخل کله از راه بینی آن بیرون بیاید. پاچه را نیز از وسط چاک سم بدرانند و چیزی غدد مانند در آن دیده میشود که میانش پر از مو بوده «مودزد» پاچه میگویند در آورند. بعدا همه را کاملا شسته پاکیزه بکنند و اگر بخواهند و ظرف بزرگ نداشته باشند کله را از وسط شقه کرده با پاچه ها در دیگ بگذارند و چند تکه پیاز و چند پر سیر به آن افزوده آب بریزند و روی آتش گذارند. آبش که پائین رفت میتوانند دم کنی انداخته یا درش را محکم کرده به حال خود گذارند. در کله پاچه نمک و فلفل

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۷

زردچوبه نریزند. مدت پخته شدن کامل کله پاچه از شش تا ده ساعت میباشد که روی آتش معتدل و در ظروف معمولی باشد و در دیگ زودپز از ۲ تا ۳ ساعت طول میکشد.

سیرابی:

اشاره

مواد لازم: سیرابی، شیردان، پیاز، سیر، فلفل سبز.

دستور طبخ:

آب جوش تهیه کرده، سیرابی و شیردان را یکی یکی در آن خیسانده برگردانند و با دم چاقو زبری (عاج) ها و سیاهی های او را گرفته تمیز بکنند، و مزه و لذت سیرابی و شیردان وقتی است که کاملا پاکیزه و از هر زائده دور و سفید شده باشد. سپس کاملا در آب شسته با سیر و پیاز و فلفل سبز در دیگ ریخته آب بریزند و روی آتش گذارند.

سیرابی و شیردان پختنش چندین ساعت طول میکشد و هرچه پخته تر باشد خوشمزه تر و مطبوع تر میشود که در دیگ های معمولی هفت هشت ساعت و در زودپز دو تا سه ساعت وقت میرسد. در سیرابی شیردان هم نمک نمیریزند، مگر وقتی بخواهند میل بکنند و زردچوبه و امثال آن طعم طبیعی آنرا خراب میکند.

البته آب آن نیز اگر به اندازه و کمتر باشد لذیذتر میشود.
کله پاچه و سیراب شیردان را با ترشی یا آبلیمو میخورند.
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۸

غذاهای حاضری یا قاتق فقرا

اولا چه متمکن و چه فقیر را عقیده بر این بود که باید در زمستان و هوای سرد اغذیه جاندار چربی شیرینی دار و در تابستان غذاهای سبک و خنک بدون گوشت و چربی و شیرینی خورده بشود و این دستوری بود که از طرف اطبای زمان و طب قدیم به آنان رسیده بود، لذا اگر در این قسمت از قاتق فقرا نام برده میشود شرط آن نیست که اغنیا از آن استفاده نمیکردند، که چه بسا از عکسها و نوشتهجات و خاطرات سلاطین قاجار و بزرگان و رجال آن این موضوع بخوبی روشن میشود که آنان نیز در فصول گرم از حاضریهای سبک به اصطلاح امروزی فقیرانه مانند نان و پنیر و سکنجبین یا نان و پنیر و هندوانه و امثال آن سدجوع میکردند و میگفتند همچو که گوشت و چربی و شیرینی حرارت بدن را در زمستان بالا میرد در تابستان هم به همین نحو در بدن عمل میکند و این از جهت راحت بدن و سلامت تن مضر میباشد، برعکس به همان شیوه که غذاهای بی رمل حرارت تن را در زمستان تقلیل میدهد در تابستان هم به همانگونه رفتار میکند و این همان حالت دلخواه میباشد، علاوه بر آنکه زحمت پخت پز نیز برداشته میشود.

پس اینک که فایده غذاهای حاضری معلوم شد به شرح و نام و چگونگی آنها میپردازیم: نان و پنیر و سکنجبین، نان و پنیر و سکنجبین و خیار، به

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۶۹

این صورت که لقمه‌ی نان و پنیر یا نان و پنیر و خیار را به دهان گذاشته سکنجبین را پشتش میدادند.

نان و پنیر و سرکه شیر. نان و پنیر و هندوانه. نان و پنیر و پسته.

«قصه‌ای هم در این زمینه برای بچه‌ها داشتند که مطلعش همین بود: نان و پنیر و پسته - علی خانی بک نشسته ...»

نان و پنیر و مغز گردو. نان و پنیر و خیار. نان و پنیر و انگور.

نان و پنیر و خرما. نان و پنیر و سبزی. نان و پنیر و پیاز. نان و پنیر و گرمک، طالبی. نان و پنیر. نان و پنیر و چای شیرین. نان و پنیر و خربزه. نان دوباره تنور و پنیر.

تکیه بر روی پنیر شاید اول از جهت ارزانی این قاتق بوده و دوم از آن بابت که چون طعم شور داشته تحریک اشتها میکرده نان خالی را هم غذا مینموده است. و امروزه معلوم میشود که همان کلسیوم پنیر بوده که فقرا را با همه بی‌غذائی سر پا نگاه میداشته است.

دیگر: نان و ماست. نان و ماست و شیر. نان و ماست و شکر. نان و کشک. نان و کره. نان و روغن. نان و آب دوغ خیار، در مایه ماست که دوغ بکنند و خامه و خیار و سبزی تره و ریحان و نعنا خشک و پیازچه و کشمش پلویی و کوبیده مغز گردو با کوبیده نان دوباره تنور یا نان لوآش خشک که در آب دوغ خیار مقداری خوابانده (اخته) بکنند.

نان و دوغ. نان و سیب‌زمینی. نان و شیر. نان و ارده شیر. «شیره رقیق به نام شیر (شت) و کوبیده ریشه‌ای به نام (ارده) که از آن حلوا ارده درست میکنند.»

نان و حلوا ارده. ترید شیر. ترید سکنجین. ترید سرکه شیره. نان و تخم مرغ. نان و نیم شکر. [۷] ترید چنگال. نان و آب سیرابی. [۸] نان و سرکه و نمک. نان و مربا. نان و ترشی. نان و کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۰

کاهو. نان و لبو. نان و ترب سیاه. نان و خیار. نان و آب قند. نان و قند. نان و پیاز. نان و انجیر. و نان و هر میوه و سبزی خوردنی.

و در آخر غذائی که فقرای به تمام معنا فقیر استفاده کرده مانند: نان و آب گرم. نان خالی. نان خشک که از بی بضاعتی توانائی گرم کردن آبی را نداشته در آب سرد نرم کرده میخوردند. در این زمینه تعریفی است که یکی از دوستان از حدت فقر و رعایت قناعت خانواده خود از اواخر دوره قاجاریه مینمود که پس از مدتها که با نان خالی سر کرده پدرشان میخواست قاتقی ضمیمه کند یک شاهی یعنی به مقدار کمتر از یک استکان سرکه شیره خریده آنرا در قندح آبی خالی مینمود و از آن آب سرکه شیره برای بزرگترها که یازده بچه داشت دو قاشق غذاخوری و برای کوچک ترها یک قاشق ریخته میگفت با قاشق چایخوری بخورند که تا آخر نانشان کفایت بکند و آن سرکه شیره چندان بود که فقط توانسته بود کمی طعم آب را تغییر بدهد. و در اینجاست که آدمی باید بگوید: خداوندا به تو پناه میبرم از زحمت فقر و چنانچه پروردگار راحت و نعمت و فراخی معیشت او را عنایت نمود از بند بند وجود سپاسگزار بوده همراه با دستگیری از مستمند شکر نعمت های او را بجا آورد. اگرچه در این مورد، همین اواخر مرد پیاده ای را که میخواست به قم برود سوار نمودم و در ضمن صحبت که از فقر مینالید برایش نسخه قناعت را تجویز نموده شعر و مثل ها آوردم و در جواب گفت: و اما از قناعت هم چیزی نفهمیدم که از بس پنیر به روی نان مالیدم شستم پهن شد و باز هم نتوانستم یکی خودم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۱

را دو تا بکنم. هرچند این مطالب برای آنان که صورت کربه فقر را ندیده اند «که انشاء الله هرگز هم نبینند» قابل درک و لمس نمیباشد، چه گفته اند سوار از پیاده و سیر از گرسنه خبر ندارد ولی با همه احوال خاطر دولتمندان را به این مصرع که میگوید: چو استاده ای دست افتاده گیر را جلب نموده میگویم: «ای که دستت میرسد کاری بکن - پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار» و عیبی ندارد اگر از گوشه لقمه مأکولتان، انسانی یا حیوانی هم بهره مند بشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۲

پس غذائی و تقنی ها

بخ دربهشت:

اشاره

مواد لازم: آرد برنج، شیر، شکر، گلاب، هل، آب.

دستور طبخ:

آرد برنج را از الک نرم گذرانده در آب و کمی شیر هم زده خوب حل بکنند و روی آتش گذارده هم بزنند، کاملاً که نرم و

همزده شد کم کم بقیه شیر را ریخته آتشش را ملایم نموده بپزند. البته آرد برنج هم مانند خود برنج پختن لازم دارد تا بوی خامی آن بیرون رفته مطبوع بشود و حد اقل باید نیم تا سه ربح ساعت ملایم جوش بخورد. سپس هل و گلاب و شکرش را ریخته کم کم هم بزنند تا هم شکر آن حل شده و هم دست به هم بشود. بعدا در قالب یا کاسه ریخته پس از خنک شدن روی یخ قرار بدهند و موقع بردن سر سفره روی آن پسته نیمکوب بپاشند. «سرد کامل بشود اما منجمد نشود.»

یخ در بهشت را نیز میتوان با زعفران بعمل آورد و هم میتوان نصف آنرا سفید در ظرف کشیده، نصفش را زعفران زده کشید. همچنین میتوانند زعفران را در گلاب حل کرده برای زینت روی آن بدهند. شیره کشیدن از هل با آنکه سابقا گفته شده ولی در اینجا باز تکرار میشود که: مغز هل را از پوست آن جدا کرده خوب بکوبند و در گوشه پارچه نازکی بسته در آب نیمگرم فرو برده با سر انگشتان بمالند و شیره بکشند. فراموش نشود که زعفران نیز باید با قند سائیده کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۳ شده در آب جوش حل بشود و سپس مورد استفاده هر غذا قرار گیرد.

مقدار مواد:

برای هر سه قاشق غذاخوری آرد برنج نصف لیوان آب و یک و نیم لیوان شیر، نیم استکان گلاب، مغز یعنی دانه‌های هل را که گرفته بکوبند. زعفران به مقداری که تغییر رنگ پیدا کند اما زیاد زرد نشود.

لرزانک:

اشاره

مواد لازم: نشاسته، شکر، گلاب، زعفران، هل، آب.

دستور طبخ:

ترشی نشاسته را گرفته پس از آن آنرا در آب سرد حل کرده بجوشانند ۱۵، ۲۰ دقیقه بعد شکر و هل و گلاب و زعفرانش را ریخته پس از چند جوش در ظرف کشیده خنک که شد رویش پسته کوبیده بپاشند و روی یخ یا در یخچال و مانند آن گذارند که مثل ژله سفت و لرزان میشود. «کاملا سرد بشود اما نه بطوری که منجمد بشود.» پیش از ریختن گلاب و شکر باید سفت و شلی آنرا حساب داشته باشند، به این صورت که در این وقت یعنی پیش از گلاب از فرنی نباید شل تر باشد.

و اینک دستور ترشی گرفتن نشاسته:

نشاسته را باید نرم کرده در ظرف بریزند و آب ولرم رویش ریخته هم بزنند و بگذارند ته نشین بشود و آبش را خالی کرده دو مرتبه آب بریزند و این کار را سه مرتبه تکرار کنند و به این ترتیب ترشی نشاسته گرفته شده آنچه بعد از گرفتن آب سوم ته

ظرف میماند نشاسته‌ایست که باید بکار ببرند.

لرزانک پس غذایی و دهان گیره‌ایست برای میان روز و نیمروز و طرف عصر، مخصوصا برای تابستانها که از جهت نرمی و خنکی قابل تناول میباشد و در رقت و لطافت آن این ضرب المثل بود که به کسی گفتند: لرزانک بخور ته دلت را نگه بدارد. جواب میداد اگر لرزانک میتوانست نگه بدارد خودش را نگاه میداشت.

علامت نشاسته خوب:

سفیدی و پاکیزگی آن است و زردی و آشغال داشتن آن نشانه کهنگی و بدی آن میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۴

مقدار مواد:

هر دو قاشق نشاسته یک لیوان آب و اگر در جوشیدن سفت شد بعدا آب بریزند. شکر به اندازه‌ای که زیاد شیرین نشود و هل و گلاب در حدی که معطر و مطلوب بشود. زعفران آنرا هم میشود داخلش زد و هم برای زینت سر قاشقی رویش ریخت.

رویی:

اشاره

مواد لازم: آرد برنج، شیر، نشاسته، هل، گلاب، شربت قند.

دستور طبخ:

برای هر سه قاشق آرد یک قاشق نشاسته، سه لیوان شیر و آب که نصف نصف بکار ببرند. به این ترتیب که آرد برنج و نشاسته را در آب حل کرده روی آتش گذارند و ملایم هم زده به جوش که افتاد کم کم شیر را به آن افزوده هم بزنند و هم زدنش را ادامه بدهند تا ته نگیرد و برنج و نشاسته‌اش پخته بشود. پخته شدن رویی حدود نیم تا سه ربع ساعت وقت میبرد. سپس آنرا در بشقاب‌های تخت فلزی یا دوری چینی ریخته خنک که شد روی یخ یا توی یخچال و مثل آن قرار بدهند. هرچه نازک‌تر در بشقاب ریخته بشود در خوردن خوش خوراک‌تر میباشد. دیگر که سرد بشود. «اما نه بطوری که منجمد بشود.» موقع خوردن شربت قند «که ذکرش در فصل شربت‌ها خواهد آمد.» رویش داده، هل و گلاب بالایش پاشیده نوش جان بکنند. هل را باید شیره کشیده در گلاب حل بکنند و روی هر بشقاب یک قاشق پخش بکنند. خوردنی‌ایست مطبوع برای پیش از ظهرها و عصرها مخصوصا در فصول گرم که لذت میدهد.

هل و گلاب:

اشاره

مواد لازم: ژلاتین، شکر، هل، گلاب، آب.

دستور طبخ:

در هر سه استکان آب جوش و سه قاشق شکر، دو ورق ژلاتین حل کرده یک قاشق گلاب و شیره هل ریخته هم بزنند و در کاسه یا پیاله چینی ریخته روی یخ بگذارند تا خودش را گرفته سفت بشود. اگر بخواهند میتوانند

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۵

پس از بسته شدن رویش زعفران بدهند. البته که مقصود زعفران حل کرده است. سابقا با این خوراکی بازی و برد و باخت میکردند، به این صورت که هر دو نفر یکی یک پیاله یک اندازه هل و گلاب برداشته یکی پیاله‌اش را سر دست نگاه داشته یکی پیاله خود را روی آن دمر میکرد و لحظاتی نگاه داشته بلند مینمود اگر مایه کاسه‌اش روی مایه کاسه حریف میخوابید و کاسه خالی به دستش میماند باخته بود و اگر سالم بلند شده بود برده بود و دفعه بعد نوبت حریف بود که پیاله‌اش را روی پیاله طرف برگردانده بلند کند که اگر مال او هم سالم برگشته بود هر دو از هم بی حساب بوده برد و باختی نشده بود و اگر خالی شده بود دو پیاله هل و گلاب یعنی دو باخت داده بود. البته هل گلابی‌ها که آنرا در پیاله‌های سفالین درست کرده سر گذرها میگذاشتند رویشان را عوض زعفران با محلول گل رنگ زینت میکردند و رنگشان را هم با گل رنگ تغییر میدادند.

این هل و گلاب را هم ساده، هم زعفرانی رنگ درست کرده رویش را فقط زعفران حل کرده میدهند. خاصیت این خوراکی اول رفع بهانه و دهان تازه کردن و دوم فایده ژلاتین آن است که بن مو و دندان را محکم میکند و دیگر عطر هل و گلاب آن که تقویت قلب و دماغ میکند.

در قدیم به ژلاتین سریشم خوراکی میگفتند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۶

شربت‌ها و افشردها

شربت ساده:

برای هر دو پیمانه شکر یک پیمانه آب حساب کرده روی آتش گذارند. جوش که آمد یک سفیده تخم مرغ را روی یک قاشق شکر ریخته هم بزنند و روی آن بریزند. فایده این کار آن است که جرم و سیاهی‌های شکر یا خاکه قند را گرفته به روی ظرف می‌آورد که باید با کفگیر یا ملاقه گرفته دور بریزند. ضمنا مواظب باشند که شربت سر نرفته از دور ظرف بیرون نریزد. پس از گرفتن جرم باید شکر چندان بجوشد تا به قوام بیاید و آن هم به این صورت است که تقریبا روی شربت نگین نگین میشود و از ملاقه که سرازیر میکنند رشته آن متصل و دارای غلظت میباشد. بعد از آن هل کوبیده را در گلاب شیره کشیده هریک کیلو شکر را سه قاشق از آن ریخته هم زده بردارند.

این شربتی است آماده که در هر مورد و مصرف، مانند آب زدن با آب لیمو و جلو مهمان گذاشتن و در پذیرائی عقد و عروسی و مانند آن بکار می‌آید و همچنین که میتوان آنرا روی شیربرنج و رویخی و مانند آن ریخت و تخم شربتی که نوعی دانه خوشبوی مقوی‌ایست روی شربتش پاشیده به زانو و بیمار ضعف قلبی نوشانید.

سکنجبین:

یا سرکه انگبین را اینطور تهیه میکنند که مثل شربت ساده یا هردو

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۷

پیمانه شکر یک پیمانه آب مخلوط کرده روی آتش میگذارند و طبق دستور شربت ساده که جرم و آشغال را با زدن سفیده تخم مرغ گرفتند چند ساقه نعنا تازه را شسته و ببندند و در آن اندازند، چند جوش که زد برای هر سه کیلو شکر یک لیوان سرکه اعلا زده بجوشانند تا از معمولی جوشیدن به نگین شدن و کش آمدن بیفتد. «یعنی ملاقه را که پر کرده باریک خالی کنند قوام و پیوستگی آنرا احساس کنند.» لب ترش تر و کم ترشی تر خواستن آن بسته به میل پزنده میباشد که سرکه آنرا زیادتیر، کمتر بریزند ولی سکنجبین لب ترش تر خوش خوراک تر میباشد. سپس کنار گذارده خنک بکنند و با پارچه نازک تمیزی صاف کرده در شیشه ریخته درش را محکم نمایند. «هرچه شربت آلات و مرباجات در شیشه های دربسته تر که راه نفوذ هوا را بر آنها مسدود کند بریزند بهتر مانده نگهداری میشوند.» اکنون سکنجبین حاضر و لازم است تا از آن با آب مخلوط نموده یخ انداخته نوش جان بکنند و منصفانه جواب بدهند که او بهتر یا کواکولها و کلاکلهائی که خریده صرف میکنند، سوای آنکه سکنجبین و شربت های مذکور را میدانند از چه درست شده و دارای چه خواص و نوشابه های (کلا) را نمیدانند از چه مواد تهیه شده و دارای چه مضار میباشند. اینک نیز برای امتحان که تا میان آن دو کدام به ذائقه و میل طبیعی نزدیک ترند کافی است تا یک نوشابه بازاری و یک استکان شربت خانگی را گرم بدون یخ میل بکنند!

شربت آلبالو:

دم و هسته آلبالو را گرفته در ظرفی که میخواهند شربت درست کنند ریخته بدون آب با شعله کم بجوشانند. چند جوش که زد شکرش را ریخته چندان بجوشانند تا به قوام بیاید. در این وقت یعنی با قوام آمدن شربت آلبالو هایش رو میآید که با کفگیر گرفته کنار بگذارند که خود این مربای آلبالو میباشد که با آن میتوان آلبالو پلو پخته یا به مصارف دیگر رسانید. پس از آن خود

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۸

شربت را صاف کرده کنار بگذارند.

برای هر سه کیلو شکر دو کیلو آلبالو لازم است و باید متوجه بود که این شربت غیر از آب آلبالو آب دیگر نمیخواهد.

شربت به لیمو:

این شربت نیز مانند شربت آلبالو و سکنجبین پخته میشود با این تفاوت که به جای آب آلبالو یا سرکه در آن آب لیمو و آب به میریزند، به این طریق که به را پاک کرده تخمه هایش را گرفته پس از شستن ریز خرد بکنند و جوشانده نرم و پخته که شد صاف کرده آبش را کنار بگذارند. آب لیمو ترش تازه را هم گرفته داشته باشند و سپس کف و سیاهی شکر که گرفته شد آب به و آب لیمو را ریخته بجوشانند تا به قوام بیاید. هم میتوانند به را در ظرف ریخته برای بیرون نرفتن بو، درش را گذارده

پیزند، پخته که شد نصف آبش را گرفته برای شربت بگذارند، نصف آب دیگرش را شکر ریخته با خود به قوام آورده مربا کنند.

برای هر سه کیلو شکر یک کیلو آب و یک لیوان آب به و نیم لیوان آب لیموترش لازم است، ولی اگر شیرین تر بخواهند آب لیمویش را کمتر بریزند.

همچنین میتوانند آب به را هم بوسیله آبمیوه گیری گرفته بریزند، اما در این صورت باید شربت را پس از حاضر نمودن صاف بکنند.

این شربت و شربت آلبالو را هم شربت و هم (افشره) میگویند، چه افشره نام چیزی است که عصاره آنرا با فشار دادن بدست آورند و این چنین است آب لیمو و پرتقال و آب به و سیب و طالبی و آب هندوانه و مانند آن که تحصیل بکنند.

شربت بهار نارنج:

گل بهار نارنج را در قابلمه بریزند و آب ریخته درش را بگذارند و با آتش ملایم پیزند و نرم که شد صاف نموده آبش را دریافت بکنند. شکر را

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۷۹

با این آب روی آتش گذاشته چندان بجوشانند تا به قوام بیاید.

اگر مربای بهار نارنج هم بخواهند میتوانند همان گل را که آبش را گرفته اند علاحده شکر ریخته بجوشانند تا قوام آمده مربا بشود.

شربت ریاس:

برگ های ریاس را کاملاً بگیرند و ساقه هایش را شسته با آب در ظرف ریخته روی آتش ملایم پیزند تا ریاس پخته شده ترشی اش را پس بدهد. سپس صاف کرده آبش را شکر ریخته بجوشانند تا به قوام بیاید. در موقع استفاده اگر ترش مزه بخواهند میتوانند آنرا با ریختن آب لیموترش بکنند. برای هر سه کیلو شکر چهار تا پنج کیلو ریاس لازم است تا یک کیلو آب بدهد.

شربت گل سرخ:

گل سرخ را پاک نموده تمیز بکنند «لای گل سرخ ممکن است مگس یا زنبور مرده پیدا شود.» پس از پاک کردن آنرا بشویند و در ظرف ریخته، آب و شکر بریزند و درش را محکم کرده با آتش ملایم پیزند. «محکم کردن در این شربت برای آن است که بوی گل سرخ خارج نشود.» به موقع درش را برداشته قوامش را ملاحظه کنند و حاضر که بود گلها را از شربت که در این وقت رو آمده است با کفگیر گرفته، شربت را پس از ولرم شدن صاف بکنند و گل هایش را که خود مربای بهار نارنج است در ظرف جداگانه نگاه داشته با کره صبحانه و یا به صورت دسر غذا میل بکنند.

برای هر سه کیلو شکر یک کیلو گل سرخ و سه کیلو آب لازم است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۰

مرباها

اشاره

در قسمت شربت آلات چند نمونه مربا نیز با شربت پخته میشد از جمله مربای آلبالو در شربت آلبالو و مربای به در شربت به و مربای گل سرخ و بهارنارنج آورده شد اما در اینجا نیز هر کدام در محل خود برای تکمیل فصل آن آورده میشود.

مربای هویج:

هویج را «چه هویج فرنگی چه هویج ایرانی یعنی زردک» را پاک کرده، تهش را گرفته پوستش را چاقو بکشند و بشویند و رندیده یا با چاقو خلال بکنند. سپس در آب ساده بپزند، نرم و پخته که شد شکرش را بریزند و بجوشانند تا به قوام بیاید. نزدیک برداشتن هل کوبیده و گلاب ریخته چند جوش دیگر که زد بردارند. مربا وقتی قوام میآید که شهدش مانند عسل آب کرده بشود.

برای هر سه کیلو هویج دو کیلو شکر، یک کیلو آب، یک استکان گلاب و مغز چند دانه هل لازم است.

مربای به:

این مربا نیز مانند مربای هویج پخته میشود، به اینصورت که هم به را میتوانند خرد کرده و هم با دنده درشت، رنده بکنند. «البته پس از پاک

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۱

کردن و بیرون آوردن دانه‌های داخل آن و شستن» پس از آن آنرا با آب ساده و یک ساقه دارچین نکوبیده بپزند. «دارچین را برای رنگ انداختن به‌ها به آن اضافه میکنند.» به که پخته شد شکرش را ریخته بجوشانند تا قوام آمده شربت آن به صورت عسل آب کرده بشود. موقع برداشتن کمی گلاب و هل کوبیده در آن ریخته برداشته درش را بگذارند تا بوی عطرش در خودش مانده با این حال خنک بشود، یا آتشش را خاموش کرده درش را بگذارند. چون خود به دارای عطر طبیعی دلپسند میباشد بعضی از ریختن هل و گلاب خودداری میکنند.

برای هر سه کیلو به دو کیلو شکر، یک کیلو آب، یک استکان گلاب و مغز، سه چهار دانه به لازم است. هرچه موقع پختن در دیگ برداشته نشود مربای آن بهتر رنگ انداخته قرمزتر و خوشرنگ‌تر میشود.

مربای آلبالو:

آلبالو را شسته دم و هسته‌اش را بگیرند و در ظرف ریخته روی آتش ملایم گذارند تا آب خودش را پس بدهد، سپس شکر ریخته بجوشانند تا آلبالوها پخته و شهد آن غلیظ و مربا بشود. برای هر سه کیلو آلبالو دو و نیم تا سه کیلو شکر.

مربای گیلاس:

گیلاس را شسته دم و هسته‌اش را بگیرند و با آب و شکر ریخته بجوشانند تا به قوام بیاید و موقع برداشتن کمی وانیل زده بردارند.

برای هر سه کیلو گیلاس دو کیلو شکر، یک لیوان آب یک سر قاشق چایخوری وانیل یا نصف استکان گلاب. بجای وانیل زعفران میزدند.

مربای زرشک:

دم زرشک‌ها را گرفته سه چهار ساعت در آب بخیسانند تا خاک و شن داخل چروک‌های آن ته‌نشین بشود. سپس از روی آب گرفته یکی دو آب دیگر شسته با آب و شکر در ظرف ریخته بجوشانند تا به قوام بیاید.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۲
هریک کیلو زرشک ۷۵۰ گرم شکر، یک لیوان آب، مقدار دو عدس وانیل.

مربای تمشک:

دم تمشک‌ها را چیده بدون آب در ظرف ریخته روی آتش ملایم گذارند، آب که انداخت شکرش را ریخته بجوشانند قوام که آمد وانیل زده بردارند.

هر سه کیلو تمشک دو و نیم کیلو شکر، یک سر قاشق چایخوری وانیل.

مربای سیب:

این مربا را به دو صورت درست میکنند. اگر سیب آنرا درسته بخواهند باید سیب ریز سفت یک اندازه گرفته شسته پوست بکنند و با آب بجوشانند تا نیمه‌پز بشود. سپس شکرش را ریخته بجوشانند تا به قوام بیاید نزدیک برداشتن هل و گلاب و زعفران زده بردارند. در این مربا زعفران را علاوه بر عطر برای خوش‌رنگ شدن سیب میزنند.

هر سه کیلو سیب دو کیلو شکر، یک کیلو یا دو لیوان و نیم آب و دو استکان گلاب و شیره مغز پنج دانه هل لازم است. اگر مربای سیب را معمولی بخواهند سیب را شسته پوست بکنند و از آن تکه‌های کوچک یک اندازه بریده با آب ساده نیم‌پز بکنند و بعداً شکرش را ریخته بجوشانند و نزدیک برداشتن هل و گلاب و زعفرانش را زده دو سه جوش دیگر داده کنار

بگذارند.

مربای انجیر:

انجیر مربائی گرفته بشویند و باد بدهند، خشک که شد با چنگال هر طرفش را یکی دو سوراخ بکنند تا شکر به داخلش نفوذ بکند، سپس با آب ساده پخته نیمه پز که شد شکرش را ریخته بجوشانند تا به قوام بیاید، موقع برداشتن وانیل زده و ملایم هم زده کنار بگذارند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۳
برای هر سه کیلو انجیر دو کیلو شکر، یک کیلو یا دو لیوان و نیم آب لازم است. وانیل نصف قاشق چایخوری.
انجیر مربائی ریز و سفت و تقریباً نرسیده و هنوز رنگش متمایل به سبزی میباشد.

مربای شاهتوت:

شاهتوت را در ظرف ریخته بدون آب روی آتش ملایم بگذارند تا آب بیندازد، آنگاه شکرش را ریخته بجوشانند تا به قوام بیاید و نزدیک برداشتن وانیل زده کنار بگذارند.
هر سه کیلو شاهتوت دو و نیم کیلو شکر، نصف قاشق چایخوری وانیل.

مربای کدو تنبل:

پوست کدو تنبل را کنده و هسته‌هایش را گرفته در ظرفی بریزند و مستی آهک در پیاله‌ای خیسانده هم بزنند. ته‌نشین که شد آب آنرا روی کدوها ریخته و رویش به اندازه‌ای که همه کدوها پوشیده شود آب بریزند و هم بزنند تا آب و آب آهک‌ها مخلوط شود و یک شب آنرا به همان حال در آب آهک نگاه بدارند. سپس آن آب را خالی کرده آب تازه بیندند و چهار پنج ساعت آنرا به حال خود گذارند و آن آب را باز خالی کرده، با دو سه آب پاک دیگر بشویند و پس از آن در ظرف ریخته آب بسته روی آتش بگذارند تا نیمه پخته و نسبتاً نرم بشود. سپس شکرش را ریخته ملایم بجوشانند تا قوام بگیرد و نزدیک برداشتن وانیل زده بردارند.

برای هر سه کیلو کدوی آماده شده دو کیلو و نیم شکر و دو لیوان و نیم آب و نصف قاشق چایخوری وانیل لازم است.

دستورات کلی برای تهیه مربا:

۱- مواد اصلی مربا اگر شستنی است قبلاً شسته و تمیز بشود.

۲- پوست و دم و تخمه گرفتنی‌هایش گرفته بشود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۴

۳- موادی که خود مانند آلبالو یا شاه‌توت دارای آب می‌باشد آب نریزند و نیمه آب‌دارهایشان را مانند سیب و به و انجیر آب خودشان را بحساب آورند و خشک‌ها امثال زرشک و هویج و کدو تنبل را آب کمتر از یک سوم نریزند که مربایشان خشک آب‌نباتی میشود.

۴- خوشبویات مانند هل و گلاب و زعفران یا وانیل و مثل آن از واجبات مربا می‌باشد که به آن عطر و بو میدهد مگر خورنده تمایل به آن نداشته و یا عطریات مضر بدنش بوده به آن حساسیت داشته باشد.

۵- البته که هل و گلاب و زعفران مقدم بر وانیل و عطریات و اسانس‌های مصنوعی می‌باشد که اگر بتوانند زحمت آنرا به خاصیتش قبول بکنند.

۶- معمولاً مربای بازاری هم کم‌شیرین‌تر و هم چسبنده‌تر می‌باشد و هم اینکه کمتر کفک می‌زند و اگر بخواهند بصورت بازاری درست کنند میتوانند از هر مقدار شکر یک سوم آنرا کم کرده به جایش ژلاتین بکار ببرند و آن‌هم به این صورت است که چون مربا پخته شد برای قوام آمدنش به اندازه هر کیلو شکر که کم کرده‌اند پنج ورق ژلاتین انداخته هم بزنند و هر زمان شربت مربایشان کش آمده حالت قوام گرفت کنار بگذارند. ضمناً تا مطلب کاملاً روشن شده باشد قاعده به این ترتیب است که مثلاً فرض کنیم برای مربائی دو کیلو شکر لازم است در این صورت ما یک سوم آنرا که حدود ۷۰۰ گرم است کم کرده ۱۴۰۰ گرم یا یک کیلو و نیم شکر میریزیم، اما از مقدار معلوم آبش کم نمی‌کنیم. این همان مربائی است که هم شیرینی و شهدش کم‌تر است و هم دست‌بهم‌تر و چسب‌دارتر و هم از حیث دوام و کفک نزدن مطمئن‌تر می‌باشد.

۷- اصولاً مربا با آتش تند و تیز نباید پخته شود که روی مربا سفت شده مغزش نپخته مانده و یا شکر در جوفش نفوذ نکرده آب‌دار می‌ماند و کفک می‌زند، علاوه بر اینکه چون جنس شکر لطیف است بزودی در آتش تند سوخته و تلخ

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۵

میشود. امیدوارم با این دستورات و ابتکارات شخصی خود مرباهائی کاملاً دلخواه پخته همه را در عیش و سرور شیرین‌کامی نوش جان فرمائید.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۶

ترشیجات

ترشی هفت‌بیجار:

اشاره

مواد لازم: بادمجان، سرکه، پیاز ترشی ریز، سبزی هفته بیجار یا سبزی ترشی شامل جعفری، گشنیز، ترخون، مرزه، نعنا، سوسن عنبر، برگ کرفس، کلم برگ، گل کلم، سیب‌زمینی ترشی، هویج فرنگی، سیر، فلفل سبز ریز، نمک، زردچوبه فلفل، گلپر کوبیده.

دستور تهیه:

سبزی‌ها را امثال جعفری و گشنیز و ترخون و مرزه و نعنا و سوسن عنبر را پاک کرده بشویند و باد داده خشک بکنند و سپس

ریز ساطوری خرد کرده برای گرفته شدن رطوبتش باد بدهند. برگ کرفس و گل کلم و کلم برگ و سیب زمینی و هویج و سیر را پاک کرده بشویند خرد کرده باد بدهند، البته این اقلام نباید مانند سبزی ریز ساطوری شده، بلکه درشت تر و بصورت چشم گیر خرد بشود. پیاز آن را نیز که باید ریز باشد پس از پاک کردن و شستن و خشک کردن سرش را قاچ بدهند. دم و گل کلاه بادمجان را بریده اما کله اش را بجا بگذارند و پوستش را هم نکنند و شسته باد بدهند. پس از آنکه بادمجان خشک شد آنها را کف دیگ چیده مقداری سرکه ریخته بجوشانند تا پخته بشود. سپس بیرون آورده در آبکش یا سبد بچینند تا سرکه آب بخورد رفته لیزابه ماندش خارج بشود. «برای پختن این بادمجان سرکه زیاد نریزند و بادمجان را فشرده بچینند که سرکه زیاد نبرد، چه باقی مانده اش دور ریخته میشود.»

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۷

بعد از خنک شدن بادمجان ها و بیرون آمدن سرکه هایشان آنها را تکه تکه بریده، با سبزی و دیگر مخلفات که خرد کرده اند، همراه فلفل و زردچوبه و نمک و گلپر و فلفل سبز درسته در ظرفی کافی جا داده و سرکه اش را ریخته مخلوط بکنند و در شیشه بریزند و چندان سرکه برای هر شیشه منظور کنند که روی ترشی ها را کاملاً سرکه بگیرد. «فلفل سبز آن هرچه ریزتر باشد بهتر است، چه آنرا لازم نیست خرد بکنند.» بعد از آن در شیشه را محکم بسته در جای خنک قرار بدهند.

مقدار مواد:

هر چهار کیلو بادمجان یک کیلو پیاز، یک کیلو سیب زمینی ترشی، یک کیلو هویج، یک کیلو و نیم کلم برگ، یک کیلو گل کلم، نیم کیلو برگ کرفس، نیم کیلو فلفل سبز، ۲۰۰ گرم سیر خشک، دو کیلو سبزی ترشی، دو قاشق غذاخوری زردچوبه، یک قاشق فلفل کوبیده، دو قاشق غذاخوری گلپر کوبیده، چهار تا پنج قاشق غذاخوری نمک، «کم نمکی و پرنمکی آنرا طبق سلیقه چشیده اندازه بکنند»، یک کیلو سرکه.

درباره تهیه سرکه دقت کافی بعمل بیاید که سرکه بی مزه و کم ترشی و تلخ نباشد، برعکس هرچه ترش تر و به شامه پر بو تر و تند تر باشد بهتر است. همچنین اگر سرکه انگور یا کشمش بدست آورند به شرطی که کم ترشی و ساختگی که با آب مقطر درست نشده باشد بهتر است و این سفارشات از آن جهت است که چون انداختن ترشی زحمت زیاد میبرد و اصل هر ترشی سرکه آن است در تهیه آن دقت شود که مصالح و زحمات آن به هدر نرود که با سرکه بد در همان هفته های اول ترشی کفک زده و گندیده و خالی از مصرف میشود.

ترشی لینه:

اشاره

مواد لازم: بادمجان، سبزی ترشی شامل (ترخون، مرزه، جعفری، نعنا، گشنیز، کمی برگ کرفس) سرکه، زردچوبه، فلفل سبز، سیر، ادویه ترشی، گلپر کوبیده، نمک.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۸

دستور تهیه:

سبزی را پاک کرده بشویند و خرد کنند و باد بدهند تا کاملاً آب آن خشک بشود. بادمجان را شسته دم و کاکل کلاهش را بریده در سرکه بجوشانند، پخته که شد در سبب بخوابانند تا لیزابه و تندآبه سرکه‌اش خارج شود، سپس بکوبند و سبزی خرد کرده را با سرکه و نمک و گلپر و زردچوبه در آن مخلوط کرده در شیشه بریزند. روی آنرا باید سرکه بپوشانند.

مقدار مواد:

برای هر چهار کیلو بادمجان دو کیلو سبزی ترشی، دو شاخه کرفس، ۲۰۰ گرم فلفل سبز، ۲۰۰ گرم سیر خشک، دو قاشق زردچوبه، دو قاشق گلپر، سه تا چهار قاشق نمک، هشت کیلو سرکه.

لیته ترشی بی سبزی:

اشاره

همین لیته را نیز میتوان بدون سبزی درست نمود، با تفاوت آنکه به جای سبزی جهت طعم و بو به آن اندکی سیاه‌دانه میزنند. یعنی بادمجان را دم و کاکل گرفته در سرکه بجوشانند و در سبب گذاشته سرکه آبش که رفت بکوبند و فلفل سبز ریز کرده و سیر ریز کرده و گلپر کوبیده و زردچوبه و سیاه‌دانه و نمک و سرکه ریخته هم بزنند، مخلوط که شد در شیشه بریزند، سعی کنند رویش را سرکه بگیرد که کفک نزنند.

مقدار مواد:

هر چهار کیلو بادمجان ۲۰۰ گرم فلفل سبز، ۲۰۰ گرم سیر، دو قاشق غذاخوری گلپر کوبیده، دو قاشق زردچوبه، دو قاشق سیاه‌دانه، سه تا چهار قاشق نمک، به شرط چشیدن که تقریباً ترشی میل به خوش‌نمکی بزند، چه در صورت کم نمک بودن کفک میزند تا هشت کیلو سرکه و این نیز به شرط خوبی و ترشی و تندی آن، چه سرکه بد و بی‌مزه نیز ترشی را خراب میکند.

ترشی بادمجان:

اشاره

مواد لازم: برای هر چهار کیلو بادمجان کوچک دو کیلو سبزی ترشی، ۲۰۰ گرم سیر خشک، ۲۰۰ گرم فلفل سبز، نمک به اندازه.

دستور تهیه:

سبزی را که شامل ترخون، مرزه، جعفری، نعنا، گشنیز و برگ

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۸۹

کرفس میاشد را پاک کرده بشویند و خرد کنند و ساطوری نمایند و باد داده رطوبتش را بگیرند. «در صورت رطوبت داشتن ترشی را خراب میکنند.» دم بادمجان را گرفته آنرا در سرکه نیم پز کنند. خنک که شد شکمش را از یک طرف چاک داده سیزی خرد کرده را همراه فلفل سبز ریز کرده و سیر خرد کرده و نمک که به آن زده قاطی کرده‌اند. داخل شکم بادمجان‌ها نموده چاکشان را به هم آورده یکی یکی در شیشه بچینند و بالا که آمد سرکه بریزند «روی بادمجان‌ها را سرکه بپوشاند.»

ترشی بادمجان ساده:

بادمجان قلمی ریز را گرفته دم و سر کاکل کلاهش را بریده در سرکه نیم پز کنند و در سبد خوابانده سرکه آبش را بگیرند و در شیشه کرده سرکه و نمک بریزند. همچنین میتوانند این بادمجان را به این صورت داخل هر نوع ترشی که بخواهند بنمایند.

پیاز ترشی:

اشاره

مواد لازم: پیاز ترشی شامل ریزترین پیازها، سرکه، نمک، نعنا خشک.

دستور تهیه:

پیاز را پوست کنده تمیز بشویند و کاملاً خشک کنند. سپس از سر، آنرا چهار قاچ «بطوری که قاچ‌های آن از هم جدا نشود» کرده در شیشه بریزند و نعنا خشک و نمک و سرکه ریخته درش را بسته جای خنک بگذارند.

سیب زمینی ترشی:

اگر سیب زمینی ریز گرفته‌اند درسته و اگر درشت گرفته‌اند تکه کرده کاملاً شسته تمیز بکنند، و یکی دو آب از رویش رد کنند تا خوب پاکیزه بشود. سپس پنج شش ساعت آنرا در آب نمک غلیظ بخیسانند و در همان آب نمک باز آنرا شسته در شیشه بریزند و سرکه ریخته رویش نمک بریزند.

روی سیب زمینی‌ها را سرکه بپوشاند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۰

خیار ترشی:

خیار ترشی، یعنی خیار قلمی ریز گرفته بشویند و در شیشه کرده سرکه بریزند و نمک به اندازه بپاشند. در خیار ترشی جهت سبز و ترد ماندن خیارها میتوانند کمی (کات کبود) کوبیده بریزند. این ماده چون سمیت دارد باید یا نریزند، یا خیلی کم

بریزند، یعنی برای هر چهار کیلو خیار به اندازه یک نخود کات کبود کفایت میکند.

ترشی کلم:

کلم برگ قرمز را گرفته برگ‌های رویش را کنده کنار بگذارند و بقیه‌اش را ریز ساطوری خرد کرده باد بدهند و رطوبتش که گرفته شد در شیشه کرده نمک و سرکه بریزند. اینکه گفته شد برگ‌های رویش گرفته شود برای آن است که بقیه‌اش احتیاج به شستن نداشته باشد، چه برگ‌های رو معمولاً در اثر دستمالی و تماس با زمین کثیف میشود، که بعداً میتوانند آنها را شسته سالاد و سوپ و مانند آن درست کنند. ترشی کلم سفید هم بهمین کیفیت است.

ترشی گل کلم:

گل کلم را گرفته پس از تمیز کردن، آنرا گل گل کرده در شیشه بریزند و به مقدار لازم سرکه و نمک بدهند.

فلفل ترشی:

فلفل سبز ریز را شسته با دم بطور درسته در شیشه کرده سرکه و نمک بریزند.

سیر ترشی:

سیر را پرپر کرده، اما پوست پرها را نکنند و در شیشه کرده سرکه و نمک بریزند. ضمناً میتوانند برای نگاهداشتن سیر را پر نکرده یعنی درسته بیندازند.

ترشی هویج:

هویج فرنگی را پوست کنده خرد بکنند و شسته باد بدهند، خشک کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۱ که شد با سرکه و نمک در شیشه بریزند.

زالزالک ترشی:

زالزالک را شسته باد بدهند. پس از خشک شدن با سرکه و نمک در شیشه بریزند.

گوجه‌فرنگی ترشی:

گوجه‌فرنگی قرمز ریز سفت یکدست را گرفته بشویند و خشک کنند و در شیشه کرده سرکه و نمک بریزند.

دستور کلی برای تهیه هر نوع ترشی:

برای سهولت کار در تهیه ترشی بهتر است این اصل کلی را رعایت نمایند که هرچه آنرا پخته میخورند باید اول در سرکه پخته یا نیمه‌پز و آنچه را که میتوان نپخته خورد فقط شسته خشک کرده بدون پختن بیندازند و با این قاعده میتوانند آنچه را که دوست داشتند ترش بکنند.

دیگر آنکه جای ترشی را گرم و سرد نکنند که تغییر حالت میدهد. دیگر قاشق و ملعقه چرب در شیشه ترشی نکنند که کفک زده و خراب میشود. دیگر چنانچه گفته شد اولاً در تهیه سرکه ترشی دقت کنند که سرکه خوب و مخصوصاً سرکه انگور بدست آورند و دیگر ملاحظه کنند که هرچه سر شیشه پائین رفت آنرا با سرکه پر کنند که محتویات آن بیرون از سرکه نمانده باشد که گندیده شده و کفک میزند. اگر کمی هم نمک ترشی زیادتر باشد بهتر است تا کم باشد، اما نه به آن مقدار که شور بشود. و در آخر امید آن که ترشی‌ها را تا آخر با شیرین‌کامی بخورند.

کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۳

خواص خوراکیها [۹]

آب طریق استفاده و شناخت منافع و مضار آن

بهترین آبها آب باران و بعد از آن آب کثیر یعنی آب فراوانی است که از زمین پاک سرخ‌رنگ باشد و دیگر آبی که سرعت و از روی سنگ بگذرد و هرچه زیادتر راهش بعید و از منبع دور دست بیابد و سبک وزن و رویش باز باشد و بعد از آن آب مقطر و آبی که حد اقل نیمساعت آنرا بجوشانند و پس از اینها آب چشمه و قنات که زیاد باشند، و آب بد و مضر آب نی‌زار و آبی است که از معادن گوگرد و برکه‌های ساکت چاه و مثل آن باشد.

هرگاه آب بموقع یعنی در عطش صادق خورده شود باعث تحلیل و هضم و نرم کردن غذا و رسانیدن قوای غذا ببدن و خواص دیگر که از آن مترتب می‌شود:

خوردن آب در وسط غذا جهت گرم مزاجها مفید و باعث لیت مزاج و فربهی و حفظ رطوبت بدن آنها میشود.

غسل با آب نیمگرم باعث نشاط و فربهی و نرمی پوست و تسکین اعصاب میشود.

کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۴

مصرف آب زیاد، مضر سرد مزاجها و فربه‌ها و ضعیف مزاجها است که باید تا حد امکان از آن اجتناب کرده، کمتر نوشیده کمتر استحمام کرده، خود را از مجاورت آن بدور داشته، طول مدت حمام را بحد اقل رسانند.

استفاده آب زیاد برای رطوبتی‌ها و سرد مزاجها باعث سستی اعضا و ضعف احشأ و فساد هضم و خرابی رخسار و فراموشی و

بیحوصلگی و ترس و هیجان و سنگینی حواس و بدن ایشان میشود.

خوردن آب بعد از میوه‌جات سبب بروز مرض آکله و مثل آن میشود. [۱۰]

بعد از جماع آب خوردن باعث رعشه و سستی و ضعف معده و بعد از خواب باعث خاموشی قوای شهوانی و ایستادن و دمر خوردن سبب ضعف معده و عصبانیت و ناشتا خوردن باعث امراض عصبی و رخوت و طپش قلب میشود، مگر در هوای گرم و بروز مرض طاعون و صاحبان معده و جگرهای گرم که جهت ایشان بی‌ضرر میباشد.

خودداری گرم مزاجها از آب و صبر بر تشنگی جهت ایشان باعث مرض دق (سل و غم) و سوخته شدن غذا در معده و خشکی و لاغری بدن میشود.

خوردن آب بسیار سرد موجب سینه‌درد و گلودرد و سستی و رخوت میشود.

خوردن آب بسیار گرم بادشکن و مفید مالخولیائی‌ها میباشد.

خوردن آب نیمگرم خارش بدن را تسکین داده و روزی یکی دو بار ناشتا نوشیدن آن معده را از سنگینی و گیر و خلط فاسد پاک میکند.

نوشیدن آب نیمگرم بطور مداوم اگرچه باعث لنت مزاج میشود اما طعام را فاسد و باعث ورم حلق و قی و غثیان و مورث استسقا و ضعف طحال و بالا زدن بخارات معده بدماغ و منگی و سنگینی و زیادی بلغم و برای سرد مزاجها باعث شکم روش و برای بلغمی‌ها و سوداوی‌ها سبب تشنگی میشود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۵

نوشیدن آب یخ مفید معده و حال گرم مزاجها و گرم جگرها و در آنها وسیله بریدن تبهای گرم میشود.

خوردن پیاز رفع ضرر آبهای بد میکند و جوشانیدن آب مشکوک با یک صدم سرکه باعث اصلاح آن میشود.

آب آهن معالج امراض: جماع، شهوت، احشاً و امعاء، معده، جراحات شکم و روده، اسهال، هیضه، بواسیر، طحال، ادرار، مقعد، گزیدگی سگ، رنگ زردی، خفقان، جگر، حیض، سستی

اگر آهن را چندین بار در آتش گداخته در آب اندازند و بجای هر آب از آن بنوشند، یا از آن غذا بسازند شهوت و میل جماع را قوت داده باعث تقویت احشاء و امعاء و معده شده هرگونه جراحات شکم و روده را جمع کرده درمان نماید. آب آهن اسهال کهنه و هیضه و بواسیر و ورم طحال و سلسل البول (بول بی‌اختیار) و درد مقعد و گزیدن سگ هار را مفید میباشد و رفع زردی رنگ رخسار میکند. اگر آهن تاب داده را در شربت اندازند بغایت مؤثرتر و جهت رفع خفقان (قلب گرفتگی) و استسقا (تشنگی دائم) و ضعف جگر و ضعف معده و بقاء (شهوت) و میل جماع بی‌مانند است.

و آهن تافته در دوغ، رافع اسهال خونی و خونریزی (حیض دائم) زنان و سستی و بی‌حسی مقعد میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۶

آب خاکستر معالج امراض: قی و غثیان، اسهال، تهوع، زخم معده، بیماری‌های عصبی، فلج

آبی است که از خاکستر چوب سوزانده بدست می‌آید، باین طریق که دو سه مشت خاکستر را در کاسه‌ای آب ریخته خوب

بهم زده صاف کرده استعمال نمایند. و همین آب جهت استعمال خارجی در این فایده که چون مدتی به زخمی که گوشت زیادی آورده باشد بمالند آنرا یکنواخت گردانند، همچنین به صلاح آورنده جراحات و جمع کننده زخمهای وسیع میباشد و اماله آن معالج زخم روده و احشاء و هرگاه آنرا خوب صاف کرده ته نشین نمایند و بقدر یک قاشق مرباخوری از آن بخورند معده را پاک و مفید جراحات آن و گیر و ناراحتی ریه و خوردن بهمین مقدار آن که از یک قاشق مرباخوری تجاوز نکند قی و غثیان و اسهال رطوبتی و ناراحتی معده و تهوع را رفع نماید. همراه کردن خاکستری که از چوب درختهای سرد مزاج مانند بید و تبریزی و گوجه و گیلاس و مثل آن باشد به بیمار عصبی که در یک کیسه کوچک کرده از گردنش بیاویزند رفع بیماری او میکند و آویختن خاکستر چوب درختهای گرم مزاج مانند گردو و انجیر مفید حال بیماران فلج میباشد. هرگاه چند نوبت آب خاکستر نوشیده شود برای رفع ضرر او باید یکی دو قاشق روغن بادام بیاشامند.

آب شیر معالج امراض: سموم روده، جوشها، هیجان و اضطراب و مالیخولیا، خارش، زبان و حلق و گلو، امور شهوانی

غرض زردآب و آب شیر بریده است که اگر از شیر بز یا گاو بدست آید آشامیدن

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۷

چند استکان از آن تا یک هفته جلادهنده رنگ رخسار صفرائی مزاجها (گرم مزاجها) و سودائی (خشک) مزاجها و پاک کننده اخلاط و سموم از بدن و نرم کننده و تازه کننده و رطوبت دهنده و مسهل و بازکننده گیرهای اندرون و امعاء آنها میباشد. زردآب شیر معالج هر رنج و مرض و جوش و ثبور بدن که از حرارت و خشکی بوده میباشد؛ همچنین رافع التهاب و هیجان و اضطراب و مالیخولیا و جرب و خارش و هر نوع سوزش چه در زبان و حلق و گلو و چه در پوست و اندرون که از حرارت باشد میباشد. ایضا مداوی ضعف قوای شهوانی و ریزاننده سنگ مثانه، مگر جهت سردمزاجها که صاحبان این دو طبیعت را مفید نمیشد.

آب عسل معالج امراض: قی و غثیان، سموم، معده، حیض، جماع، بلغم و رطوبت، ضعف و نقاها

آب عسل که یک جزو عسل را با دو جزو آب بجوشانند تا به نصف رسد (مثلاً نیم کیلو عسل با یک کیلو آب) و از آن سردمزاجها روزی سه چهار قاشق غذاخوری بخورند، طبعشان را نرم کرده لینت میآورد. آب عسل برای سرد مزاجها رفع قی و غثیان کرده دفع ضرر دواهای سمی نماید و همچنین اعضاء سرد بیحس از کارافتاده ایشان را قوت داده معده را تقویت و اشتها را زیاد و بول و حیض را باز و بلغم را رفع نماید و مفید هر ضعف و رخوتی که از جماع و مثل آن باشد می باشد. چه خود عسل، چه آب آن که بدستور بالا تهیه شود مفید حال بلغمیها و رطوبتیها و سردمزاجها بوده، پادزهر هر رنج و مرض ایشان می باشد، برعکس که گرم مزاجها و صفراویها را مضر و آزارنده و مزاحم بوده مگر آنکه همراه عسل یا پس و پیش آن میوههای ترش آشامیده یا در غذا ربهای ترش و

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۸

خوردنیهای ترمزاج و سرد طبیعت میل نمایند.

آب گوشت معالج امراض: قلب و روح، امور جنسی، ضعف و سستی و پری خون، نقاہت و ناتوانی

مقصود از آب گوشت، عرق یا عصاره‌ایست که از گوشت قرمز بدون چربی گوسفند یا از گوشت گوساله گرفته باشند، باین دستور که گوشت را ریز قیمة‌ای بلکه ریزتر کرده با کمی نمک در شیشه‌ای که در محکم بدون نفوذ داشته باشد ریخته در شیشه را بسته آنرا در دیگ یا قابلمه پر آب گذارده آنرا آتش برسانند و قریب دو ساعت آب دیگ را ملایم بجوشانند، سپس شیشه را خارج کرده تکان بدهند و آبی که از گوشت خارج شده قاشق قاشق بخوراند «باید توجه داشت که در این گوشت آب نباید ریخت، بلکه گوشت را باید بدون آب در شیشه بریزند» پس این عصاره مقوی قلب و روح حیوانی و طبیعی و نفسانی یعنی جسم و روح و شهوت و بدن و جوارح و زیادکننده خون و رافع ضعیفی که از طول بیماری و خوردن مسهلات و جماع و زحمت زیاد و خون گرفتن بهم رسیده می‌باشد، همچنین نیرودهنده اطفال و پیران و ضعیف مزاجها و ناقهین و مرضای بدحال و کم‌غذاها و توان از دست داده‌ها. معجونی که هر قوای رفته را بدن باز میگرداند.

همراه این گوشت میتوان مقویات دیگر مانند به و سیب رندیده و ادویه معطر نیز در شیشه کرده عصاره همه را بدست آورند، و همچنین میتوان گوشت ورقه کرده را با سیب و به و با ادویه و مختصری آب در ظرف در بسته بطور (دم) که آتش بسیار ملایم داشته باشد پخته، بحدیکه گوشت و آب یکسان و غلیظ بشود و آنگاه آنرا عرق کشیده یا در دستمال یا حریر ریخته صاف کرده بخوراند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۱۹۹

باید توجه داشت که قاشق قاشق خوردن و هر چند دقیقه یک قاشق خوردن آن بمراتب بهتر و مفیدتر از یک جهت خوردن آن میباشد.

همچنین گرم مزاجها را شایسته است که این عصاره را از گوشت سرخ گاو و گوساله و سرد مزاجها را که از گوشت گوسفند شیشک (نر) تهیه نمایند.

«بهترین مقوی که از دارو و آمپول و هر اغذیه مقوی تر و قوت بخش تر و مفیدتر و سریع الاثرتر میباشد.»

آب گوگرد معالج امراض: پوست، جوشها، شپش، مفاصل، بادها، طحال، جگر، زانو، استخوان، اعصاب، جراحات معده، چشم، قلب، مغز، دماغ، باء، قولنج، مالیخولیا

آبهای گرم که طبیعتا از شکم کوهها و جوشان بیرون می‌آیند کلا آب گوگرد و دارای طبیعت خشک و گرم و غسل کردن و نشستن در آن مفید بیماریهای پوستی، امثال خارش و سودا و جوشها و پوسته پوسته بودن بدن و رافع شپش و درد مفاصل و بادهای سرد و طحال و جگر و درد زانو و جوشهای ریز سوزش دار و استحکام استخوانها و اعصاب و جراحات درندگان، مخصوصا جهت سرد مزاجها و بلغمی‌ها و کسانی که دارای طبیعت سرد رطوبتی میباشند و خوردن و بچشم رسانیدن آن باعث ضعف معده و نقصان و نور چشم میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰۰

آب میوه علاج امراض: التهاب، طحال، مغز، قلب، عفونت، دلهره، تشویش، معده، یرقان، ضعف جگر، تب

مقصود آب پخته میوه‌هاست که جوشانده صاف کرده با شکر چند جوش داده باشند. هر آب میوه را خاصیتی است، چنانچه آب جوشانده آلبالو رفع تشنگی و اصلاح خلط سوخته بدن و رفع التهاب و درد طحال میکند. آب جوشانده بهی (به) تقویت اعضاء رئیسه مانند مغز و قلب و دل و جگر و ارواح و هاضمه و رفع عفونات میکند. آب سیب رفع خفقان قلب و غش و ناراحتی‌های کلی و هول و هراس و تشویش دل میکند. آب جوشانده مویز تصفیه صوت و رفع گیر و بستگی‌های معده و قلب و روده و رفع یرقان و ضعف جگر و بد ادراک آمدن میکند. آب جوشانده گلابی رفع سرفه و تب عفونی و منع بالا آمدن بخارات بدماغ مینماید و کم‌فایده‌ترین آنها زردآلوست و کلا بادآور و مصلح همه انیسون و مصطکی میباشد.

آلو بخارا یا گوجه برغانی معالجات امراض: خشکی و سفتی شکم، خارش، سینه و سرفه، شش، معده، قی، لوزتین، دندان، گرم معده، نور چشم، تشنگی

مراد آلوی سیاه بزرگ است، در طبیعت سرد و تر و ملین، مسهل رقیق و مسکن حرارت گرم مزاجها و صفاوی‌ها و رافع تشنگی و برنده تبهائی که از حرارت عارض شده باشد و خوردن آن بهر صورت چه بصورت تازه و چه خشک و چه در کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰۱

آتش و غذا مفید بدن و نرم‌کننده شکم و رافع خارش تن گرم مزاجها میباشد.

چون نیم کیلو آلو بخارا را در دو لیتر آب بجوشانید تا پخته و نرم شود و صاف کنند و با قدری شکر شیرین کرده، گرم یا سرد بخورند مسهل خوب و بی‌اذیتی برای گرم طبیعت‌ها میباشد. همچنین مفید سینه، تا حدی که صاحبان سرفه و سینه‌درد را نیز مفید میباشد، خلاف سایر ترشیا که مضر شش و سینه میباشد.

خوردن چند دانه آن ملین طبع و معده و جهت قی و غثیان که از گرمی باشد مفید و غرغره برگ پخته آن جهت ورم لوزتین و گلو و آب‌ریزش بینی که از زکام و نزله باشد و جهت تقویت ریشه و لثه دندان و آشامیدن همین آب یعنی آب جوشانده برگ آن تا سه استکان کشنده گرم معده و ضماد برگ او که پخته بکوبند و بر شکم ببندند ریزاننده گرمهای روده و امعاً و معجب خاصه گرم مزاجها را و برای سردمزاجهاست که ضرر آنرا با خوردن بقدر نخودی کندر رفع نمایند. بدلش یعنی عوض آن هرگاه آلو بخارا بدست نیاید تم‌رندی و آلوهای دیگر میباشد. جوشاندن آلو در گلاب و خوردن آن بندآورنده شکم، و خوردن صمغ درخت آلو هر روز بقدر نخودی سه نوبت در روز تا چند روز جهت سنگ مثانه و سرفه و سائیده و غبار کرده آن که مانند سرمه بچشم کشند جهت قوت بصر و زیاد شدن نور چشم مؤثر می‌باشد. نرم کردن صمغ آلو که در سرکه حل کرده بیدن بمالند جهت خارش و جوش‌های تن اطفال ببعیدیل و رب آلو سرد و تر و مفید حال گرم جگرها با خاصیت رافع تشنگی و فرونشاندن تبهای حار و التهاب و سردرد و باید دانست که انواع آلو و آلوچه خواصشان شبیه خاصیت آلو که در فراهم نشدن آلو بخارا میتوان از آنها استفاده فرمایند.

کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰۲

آلوبالو – گیلاس علاج امراض: فشارخون، قی و غثیان، خون و صفرا، خشکی مزاج، گرم و انگل، ضعف باء، سنگ کلیه

با طبیعت سرد و خشک و قابض، مفید حال گرم مزاجها و بلغمی‌ها و روان طبع‌ها. آلبالو مسکن تشنگی و فرونشاندن حدت خون و صفرا بوده معده‌های گرم را قوت می‌دهد.

آلبالو معده‌های روان را بسته غثیان و التهاب را رفع میکند چون دانه آلبالو را کوبیده شیره بکشند و با یک دهم آن رازیانه بخورند سنگ مثانه را ریخته، سوزش مجرای بول را برطرف می‌سازد.

خشک آلبالو قابض تر از تازه آن و چون دانه او را با پنبه کهنه گرم نرم کوفته فتیله‌های باریک ساخته در احلیل بگذارند رفع جراحت مجرای بول و بول دیرآیند را علاج میکند، در این عمل مرد و زن فرق نمیکند.

گیلاس سرد و تر و ملین طبع و زودگذر بخلط غالب، یعنی در زیادی صفرا داخل بلغم شده، در سودا وارد سودا میشود.

گیلاس محرک بآه حرارتی مزاجها، اما بعد از طعام مورث تخمه (کرم-انگل) و ضعف معده میباشد.

گیلاس خشکی و زبری حلق و شش را فایده کرده میان دو طعام بهترین وقت صرف آن میباشد.

صمغ هر دو گرم و خشک و جلادهنده و نیرودهنده و چون بمقدار نخودی از آن نرم کرده بخورند سرفه را قطع و بآه را

تقویت و سنگ کلیه را ذوب و اشتها را تحریک و خشونت حلقوم را برطرف و زخمهای باطنی را التیام می‌دهد. چون صمغ این

دو را کوبیده با آب خمیر کرده بمانند رنگ رو را روشن و پوست را تمیز می‌سازد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰۳

کشیدن سائیده او بچشم باصره را قوت میبخشد و رفع خارش چشم میکند و مقدار خوراک از آلبالو گیلاس تا ۲۰۰ گرم و از

صمغ او تا ۶ نخود میباشد.

آهو علاج امراض: عصبانی، خفقان، ریزش مو، آزار حشرات، حیض و خونریزی، شکم‌درد

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها.

گوشت آهو زود هضم و جمع‌کننده و کم‌غذا و خوردن آن خفقان (قلب گرفتگی) و یرقان (زردی) و فالج و امراض رطوبتی

و عصبانی را نفع می‌دهد.

مالیدن خون آهو به مو باعث بلندی و قوت او میشود.

نشستن بر روی پوست آهو مانع ورود و آزار حشرات به جلیس میگردد.

لباس کردن پوست آهو طحال را فایده میرساند.

چون خایه او را مرزه خشک و نمک پاشیده خشک کنند و زن بصورتی، نرم کرده، یا بحالت خویش در پارچه و مثل آن

بخود برگیرد قطع حیض و خونریزی او میکند.

سرگین او بسیار جالی و مالیدن جوشانده او پوست را جلا- می‌دهد و پخته در سرکه‌اش ورمهای بلغمی را رفع و هیجان را

برطرف می‌سازد، گوشت او باعث سردرد و کباب او، مورث قولنج (شکم‌دردی که از بستگی طعام در آن و قبض طبیعت

باشد) و رفع ضررش را ترشی و سکنجبین میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰۴

ابریشم معالج امراض: ثقل و گیر، معده، احشأ، رنگ رو، آبریزش چشم، ضعف و خارش چشم، شپش

مراد از آن پيله ابريشم ميباشد كه گرم او آنرا سوراخ نكرده بيرون نيامده باشد، داراي طبيعت گرم و خشك مخصوص سردمزاجها بغايت مقوى دل و معده و ريه و روح طبيعى و باء و چاق كننده. اگر مقدارى از آنرا پخته، آب يا مجموع آنرا كه كوييده يا ريز کرده با شكر بخورند ثقل و گير و سده معده و امعاء و احشأ را بازگرداند.

خوردن آب جوشانده ابريشم بطوريكه گفته شد كه بآن مداومت داده شود پوست را جلا داده رنگ رخسار را نيكو گرداند. همچنين خوردن آب آن بدستور گذشته و چكانيدن آن جهت آب ريزش و بهم خوردن پلك و ضعف و خارش چشم سريع الاثر مى باشد. پوشيدن لباس حرير كه بتن بچسبد باعث قوت اعضاء و نرمى پوست و مانع تولد شپش ميباشد و بهترين طريق استفاده از ابريشم آنست كه آنرا با قيچى ريز کرده بر روى سنگ سائيده بخورند و قدر خوراكش به وزن يك نخود در هر بار مى باشد.

اردك معالج امراض: مثانه، خون، صدا، معده، هضم، زگيل، خنازير، خناق، سينه، لاغرى، پيچش، لك سفيد چشم

با طبيعت گرم و خشك، مفيد حال سردمزاجها. خوردن گوشت اردك بدن را فربه کرده پشت و كليه و مثانه را قوت بخشيده، كتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قديم)، ج ۱، ص: ۲۰۵
توليد خون غليظ نموده، صدا را صاف ميكند.
خوردن زياد گوشت اردك موجب سردرد و فساد معده و سنگينى هضم ميشود.
ضماد گوشت نپخته او كه با نمك كوييده بگذارند زگيل را پاك ميكند.
خاكستر سوزانده پر و بال او كه با آب خمير کرده ببندند خنازير را به تحليل مياورد. فضله اردك كه خمير کرده ماليده يا ببندد لكهاى سرخ و سياه و سفيد تن و صورت و خنازير را رفع ميكند.
پيه او از بهترين پيه هاست، در طبيعت گرم و لطيف و خوردن آن ملين و محلل و چون به گلو و پستان بمالند رفع خناق و درد و ورم آنها ميكند.

چون پيه او را با آرد باقلى كوييده حبها کرده هرچند ساعت حبي بخورند سرفه و درد سينه را رفع ميكند.
تخم اردك جهت رفع لاغرى و سرفه و درد سينه و خوردن آن با سائيده كمى كهر با قطع خونريزى زنانه و هرگونه خونريزى داخل و پيچش شكم ميكند.

پختن تخم اردك با روغن زيتون (بصورت نيمرو) و خورانيدن آن به طفل باعث بحرف آمدن او ميشود.
چون پوست تخم اردك را با مرواريد و شكر و كمى نوشادر سائيده مانند غبار كنند و كمى بر چشم كشند و چندين مداومت دهند لكههاى سفيد چشم را پاك ميكند.

رفع مضرت خوردن اردك را سرکه و ترشيجات ميكند.

كتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قديم)، ج ۱، ص: ۲۰۶

ارده علاج امراض: خشكى اعضاء و اندام، جوش و دمل، لاغرى، نعوظ، سفتى عضلات

آن کنگد بوداده آسیا کرده‌ایست که از آن حلوا ارده درست میکنند، با طبیعت گرم و ملین، مفید حال سردمزاجها. خوردن حلوا ارده صلابات (سفتی و سختی و ورم) ظاهری و باطنی را نرم کرده ملین طبیعت خشک بسته و اعضا و اندام سفت شده می‌باشد.

خوردن ارده یا حلوای آن گیرها را باز و طعام و خلطها و دمل و جوش‌ها را در سردمزاجها پخته باز میکند. ارده نفاخ و مفید و چاق کننده و فربهی و نعوظآور و آنچه را که از بو دادن و آسیا کردن مغز پسته و فندق و زردآلو و شلیل بدست آورند نیز در اثر مانند ارده می‌باشد. ارده اشتها را خراب و غذا را غلیظ و میل غذای بعد را بتأخیر می‌اندازد و سرکه و ترشیجات و آب لیموی ترش و شیرین اصلاح مضرت آن میکند.

اسفناج معالج امراض: شش و سینه، سل، تب، التهاب، سنگ مثانه، امراض حاره، مفاصل، دمل، جوش و بشور

با طبیعت سرد و تر مفید طبع گرم مزاجها. خوردن اسفناج پوست بدن و رنگ رو را جلا داده مانع اذیت بخارات بدن شده سبزی و خوردنی‌ای بی نفخ و زود هضم می‌باشد.

خوردن پخته اسفناج که در روغن سرخ نشده باشد هرگونه رنج و آزار سینه و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰۷

شش و سل را مفید و تشنگی را رفع و تبهای تند گرم را فرو نشانیده، مزاج را لیت داده، التهاب را فرو مینشاند. عصاره یعنی آب او که نپخته بدست آورند با شکر بیماری یرقانی را نافع و سنگ مثانه را ریخته، شاش بند را فایده کرده هرگونه رنج و مرض حار را اعانت و بهبود میکند. چون اسفناج را با باقلا پخته بخورند رنج نزله یعنی سینه‌دردی را که پس از زکام حاصل شده باشد بهبود بخشیده و ضماد پخته او که اسفناج پخته را کوبیده بگذارند درد مفاصل گرم را سودمند و ورم موضعی را رفع و گذاشتن آن بر پشت زهار ادرار بسته را باز نماید.

ضماد خام اسفناج که آنرا کوبیده ببندند ورم حار را رفع و سر دمل را باز و زهر نیش عقرب و زنبور را بیرون آورد و ضماد پخته او که با سفید آب قلع مخلوط کنند و بمالند یا ببندند سوزش و جوش‌های سوزش‌دار بدن و اینگونه مضرات را مفید می‌باشد.

خوردن هربار یک قاشق چای‌خوری از تخم کوبیده او درد امعاء و احشاء و روده و معده را که از گرمی و حرارت باشد رفع و تبهای گرم را دوا و شیره او که کوبیده خیسانده شیره بکشند جهت تب دق (تبی که از غم و غصه عارض شده باشد) و سل و امراض سینه و شش بی‌مانند و پخته تخم او جهت ورم‌های داخلی و خارجی و لیت مزاج و ورم‌های سفت مفید می‌باشد.

خوردن اسفناج مضر حال رطوبتی‌ها و سردمزاجها که در صورت رغبت باید آنرا با روغن بادام یا زیتون و دارچین پخته تناول نماید. مقدار خوراک از عصاره او هربار یک قاشق غذاخوری و از تخم او یک قاشق چای‌خوری یا مرباخوری و در صورت غذا تا حد تمایل طبع و در ضمادات باندازه کفایت می‌باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰۸

اسطوخودوس معالج امراض: دل و دماغ، احشاء و امعاء، سرفه و نزله، بلغم، معده، شهوت، مفاصل و نقرس

در طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

هرگاه هر روز مثنی اسطوخودوس را دم کرده با نبات بخورند دل و دماغ و بدن و احشاء و امعاء سردمزاجها را قوت داده در تقویت قوای دماغی بיעديل می‌باشد. اگر اسطوخودوس را پخته صاف کرده با شکر قوام آورده و شربت بکنند و روزی چند قاشق بفاصله بخورند امراض سینه از هر قبیل مانند سرفه و نزله بلغم را رفع نماید. نوشیدن اسطوخودوس بهمین صورت مقوی آلات بول و باء بوده تقویت معده و روده و امور شهوانی نماید و جهت سردی معده و بواسیر بغایت مفید میباشد ضماد پخته او که بر محل درد بیندند درد مفاصل و نقرس و درد ورک را دور نماید. خوردن آن جهت گرم‌مزاجها مضر و جهت رفع ضرر آن باید سکنجبین بنوشند.

اسفند علاج امراض: باد معده، بول و حیض، بی‌حسی آلت، اخلاط، سستی عضلات و اندام، شکم‌درد، فلج، فراموشی

مقصود دانه خوشبوئیست که جهت تصفیه هوا و چشم‌زخم دود میکنند، با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها.

خوردن کوبیده‌ی بمقدار فندقی اسفند باد معده را شکسته و غذا را تحلیل برده، مواد غلیظ فاسد مانده در معده را پاک میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۰۹

خوردن اسفند سبب فربهی بدن و بازکننده شیر و بول و حیض بوده، نعوظ می‌آورد.

خوردن اسفند مسهل سودا و بلغم غلیظ بوده کرم کدو را میریزاند.

اسفند سینه و شش را جلا داده از لزوجات و اخلاط پاک میسازد.

نوشیدن نصف لیوان آب خیسانده اسفند که یکی دو روز آنرا خیسانده باشند سودا را تحلیل برده، صدا و خون را صاف و طبع را نرم میکند.

کوبیده اسفند که با آب خمیر کرده بمالند بدن را سفت و عضلات را تقویت و چون بر پیشانی بسته یا بمالند اعصاب دماغ را تقویت و بستن آن بشکم رفع قولنج (دل‌درد سخت) میکند.

مالیدن و بستن آن بر محل درد عرق النساء و فالج و درد و مرض پا و جوارح آنرا که از سردی عارض شده باشد دور میسازد. خوردن نیم قاشق کوچک از کوبیده او با شکر عطش استسقا را رفع و مداومت بآن جنون را درمان و خستگی را رفع و سدد یرقان را باز و رنج فراموشی را زایل میسازد.

چون یک وزن از آنرا با چهار وزن آب جوشانده صاف کنند و با سه وزن آن عسل و دو وزن روغن کنجد که مجموع نصف لیوان بشود بنوشند قی آوری بی‌آزار و در پاک کردن سینه از اخلاط و مایعات لزج و تنگ‌نفس و سرفه رطوبی بی‌مانند میباشد.

چون یک جزو او را با سی جزو او شراب انگور بجوشانند تا به یک چهارم رسد و روزی دو استکان تا ۳۰ روز بخورند جهت رفع سردردهای مزمن بمانند میباشد.

خوردن همین شراب حد اقل سه روز جهت زنانیکه وقتی حامله شده بعد از آن نشده‌اند اعاده حمل مینماید.

چون صاحب عرق النساء هر روز ۲ تا ۳ گرم تا ۱۵ روز اسفند نکوبیده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۰

بخورد رفع مرض او میشود.

خوردن اسفند با تخم کتان که بطور مساوی کوبیده، با عسل معجون ساخته روزی دو فندق صبح و عصر بخورند تنگ نفس را رفع و ناراحتی سینه را برطرف میسازد.

سوزانده اسفند که با اندکی زعفران سائیده با زهره مرغ خانگی و آب بادیان آمیخته بچشم کشند چشم ضعیف را نیرو بخشیده، باعث قوت و بینائی او میشود.

ضماد کوبیده اسفند که با روغن شبت بر ناف و پهلوها بمالند قاطع قولنج مزمن مییابد و چکاندن آب جوشانده اسفند بر چشم قطع نزله و سرخی چشم و چکاندن آب اسفند که آنرا در آب ترب و روغن زیتون جوشانده باشند در گوش رفع سنگینی گوش و کری و صدای او میکند.

بخور اسفند که آنرا جوشانده بخار آن بر دندان دردناک برسانند رافع درد آن میشود.

روغن اسفند که نرم کرده چندی در روغن بخیسانند جهت فالج و لقوه و صرع و رعشه و بادهای اعصاب چه بصورت خوردن چه بصورت مالیدن نافع و اماله آن عرق النساء و درد کمر و سردی کلیه و رحم را بی اندازه مؤثر مییابد.

مالیدن روغن اسفند بر آلت و بیضه و اطراف باعث تقویت اسباب تناسل و نعوظ سخت و میل جماع میگردد.

اکثار در خوردن آن باعث غثیان و سردرد شده مضر حال گرم مزاجها و مصلحش میوهها و ربهای ترش و انار و سرکه و سکنجبین مییابد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۱

امرود - گلابی علاج امراض: غلظت خون، هیضه، فشار خون، قلب و معده، سستی نزلات

با طبیعت مایل بحرارت و رطوبت، مفرح قلب و مقوی معده و هاضمه و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات مییابد.

گلابی مزاج را لینت داده، رفع سستی و اسهال و هیضه (اجابت اندک ولی پیوسته معده) و روانی او میکند.

گلابی رقت و غلظت خون را تعدیل کرده رطوبت دماغ میدهد.

گلابی رفع سمیت و زهر گرسنگی میکند.

بهترین گلابی لطیف آبدار مایل به ترش مزه او مییابد که جگر را قوت بخشیده معده را تقویت کرده اشتها را زیاد و حرارت و فشار خون را تسکین میدهد.

گلابی صفرا را رفع و تشنگی را برطرف و خوردنش بعد از غذا مسهل ملایم غذا و قبل از آن قابض طبیعت مییابد و تولید خلط صالح میکند.

گلابی خون را بند و جریان آنرا کند و نارسیده آن غلیظ و زمخت و مورث قولنج مییابد.

شکوفه گلابی مقوی دل و دماغ و فرح آور و قطع خونریزی باطنی و اسهال میکند.

ضماد شکوفه گلابی بر پشت چشم رافع ورم چشم و بستن برگ کوبیده او بر شکم جهت اسهال و گذاشتن کوبیده اش بر روی جراحات باعث التیام جراحات میشود.

پاشیدن سائیده چوب و برگ سوزانده او که مثل غبار شود در چشم نایب مناب توتیا و در تقویت چشم بیمانند مییابد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۲

صمغ گلابی محلل و پزنده طعام و اخلاط و رب گلابی قابض و خوردنش باعث قوت معده‌های گرم می‌باشد.
گلابی مضر پیران و مصلحش شیرینی‌ها و کندر است.

انار علاج امراض: بدی رنگ، یبوست، معده و مزاج، کبد، قلب، سینه، مقعد و فرج، خارش و حکه

بهترین انار بی‌دانه آن است که هسته نازکتر و رقیق‌تر داشته باشد، با طبیعت سرد و تر مایل باعتماد و قبض، مفید حال گرم مزاجها.

انار با غذائیت اندک، اما مولد خلط و خون خوب و از اینجهت نفخ‌آور و باعث نعوظ و تحریک گرم مزاجها میشود.
انار بازکننده بول و مسامات پوست و جلادهنده رنگ رخسار و ملین طبع می‌باشد.

خوردن انار بعد از غذا سبب پختن و هضم غذا در معده و موجب تصفیه کبد و تقویت جگر میشود.

خوردن انار تشنگی و استسقا و ورم صاحبان طبله شکم و بدی و درهم‌ریختگی مزاج را رفع میکند.

انار یرقان و رنج پرز و خفقان (گرفتگی - تنگی) قلب و درد سینه و سرفه گرم و گرفتگی صدا را رفع میکند.

انار، خاصه انار شیرین بدن را فربه و غذا را جوهر‌کشی نموده سبب رسیدن جوهر اغذیه بدن شده و جرب و حکه (خارش بدن و مقعد و فرج) را رفع و رنگ رو را خوب میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۳

زیاد خوردن انار ترش باعث فساد غذا و خشونت معده شده، مگر حرارت و ناراحتی و گرمی در مزاج زیاد غلبه یافته باشد و در هر صورت رافع ضرر انار ترش خوردن انار شیرین و زنجبیل پرورده می‌باشد.

انار میخوش (ترش و شیرین) در سردی و تری معتدل و انار ترش سرد و خشک و قابض و انار شیرین تر مایل بگرمی که خورنده باید مزاج خود را با آنها بمطابقت بیاورد، باین معنی که صاحب مزاج بسیار حار انار ترش و صاحب مزاج معتدل میخوش و سردمزاج انار شیرین میل کند.

چون سر انار شیرین را سوراخ کرده، آنرا از روغن بادام شیرین پر کرده درش را نهاده کنار آتش ملایم بگذارند و بدفعات آنرا حرکت بدهند تا روغن جذب انار بشود و چندان روغن ریخته باینصورت عمل کنند تا دیگر جذب روغن نتواند کرد، آنگاه مکیدن این روغن بمقدار جرعه‌ای درد و خشکی و سرفه و آزار حلق و شش و سینه را علاج میکند و از مجربات می‌باشد.

خوردن آب انار شیرین با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیمگرم کرده باشند نیز دارای اثر مذکور یعنی معالج سینه و سرفه و آزار آن می‌باشد.

خوردن انار ترش بول بسته را که از حرارت باشد باز و حرارت جگر و معده و غلیان (فشار) خون را فرو مینشاند و منع ریختن مواد فاسد بمعده میکند.

خوردن انار ترش و آب آن رفع مستی و زحمت دود سیگار و چپق و قلیان و مثل آن مینماید.

آب انار ترش و شیرین (انارین) که با پیه او فشرده یا در پیه (سفیدهای داخل انار) کوبیده باشند و صاف کنند از ۲۵۰ تا ۵۰۰ گرم آن با شکر در حدی که مایل بشیرینی گردد مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تبهای صفراوی و یرقان (زردی) و جرب و حکه (خارش تن و مقعد و رحم) نافع و دارای اثر قوی می‌باشد.

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۴

چون انار میخوش یا ترش و شیرین را با آب و پوست و تخمه خوب بپزند و بکوبند و بمالند جرب و حکه صفرائی و هرگونه خارش و آزار موضع و پوست را که از حرارت و خشکی باشد برطرف گرداند.

پختن انار میخوش با شراب و بستن کوبیده او بر ورم در بهبود آن بیمانند و هر باد و ورم گرم را فرو مینشانند.

مضمضه آب انار میخوش (ملس) زخمهای بد دهان را برطرف میسازد.

چکاندن آب انار میخوش در بینی باعث بهبود جراحات آن میشود و همچنین مالیدنش بر روی زخم مانع روئیدن گوشت زیاد بر آن و چکاندنش در گوش رافع درد آن میباشد.

جویدن خشک انار رفع هوس و ویار گل خوردن و امثال آن در زنان باردار و بیماران مبتلا بآن میکند.

رب انارها در افعال قویتر از خود آنها و چون انار ملس (ترش و شیرین میخوش) را در ظرف مس سرخ که با قلع سفید نشده باشد جوشانده بقوام آورند و به تن بمالند رفع جوش و ثور و خارش و جرب (سودا) میکند.

مالیدن همین رب بر جراحات مزمنه خبیث بهبودبخش و کشیدنش بچشم موجب تقویت نور چشم می شود.

چون روغن گل سرخ یا بادام را در انار ریخته کنار آتش ملایم گذاشته روغن را جذب انار کرده، از آن چند قطره در گوش چکانند در رفع درد آن بینهایت مفید می باشد.

خوردن کفی سائیده انار که خشک کرده پوست و گوشت و دانه آنرا با هم بکوبند با آب رفع اخلاط سوخته میکند.

پاشیدن همین سائیده بر روی جراحات سفلیس باعث بهبود آن میشود.

چون مقداری انار را بحدی که کفایت میکند پاره پاره کرده در آب نیکو بپزند و کوبیده، زن در آن بنشیند حیض جاری و خونریزی او را قطع میکند.

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۵

نشستن در همین آب مقعد و فرج بیرون آمده را بالا میفرستد.

چون او را نیکو پخته با عسل جوشانده بر جای آبله بمالند و ببندند اثر آنرا برطرف گرداند.

سوزانده انار که کوبیده نرم سازند و با عسل آمیخته بر سینه و معده بمالند خونریزی داخلی سینه و معده و قی خوندار را برطرف گرداند.

اماله جوشانده او که با برنج و جو نیمکوب بوداده جوشانده باشند رفع اسهال و زخم روده میکند.

مضمضه آب پخته انار تقویت لثه میکند.

آشامیدن آب پخته انار رفع سلسل البول (بول پیوسته و بی اختیار) و شستن مقعد با آن قطع خون بواسیر و رفع امراض مقعد میکند.

خوردن یک مثقال (۵ گرم) از سائیده انار که تمام آنرا خشک کرده کوبیده سائیده باشند با آب گرم گرم معده را کشته بیرون می آورد و از مجربات میباشد.

همچنین خوردن آب پخته بیخ انار (ته انار که از شاخه جدا میشود) مقدار نیم استکان در اینباب بیمانند و جهت رفع نزله حار و درد دندان و مضمضه او درد دندان و آزار لثه و دهان سریع الاثر میباشد.

چون پوست خشک انار ترش را با (مازو) بالسویه (مساوی) سائیده در سرکه بجوشانند تا کاملاً پخته و با مالیدن و از هم گسسته و بسته (سفت) شود و بقدر فلفل از آن حبها بسازند، بمقدار پانزده تا بیست عدد از آنها در رفع اسهال مزمن و

پیچش مهلك شكم و زخم روده و احشا و مقعد بיעديل ميباشد.
خوردن رب انار رفع التهاب و تشنگي مفرط و قطع تب‌هاي حار تند ميكند.
خوردن رب انار جلوگیری از قی و استفراغ و رفع کسالت خمار و میل زنان حامله از خوردن گل و ذغال و امثال آن و دفع تیره گی رنگ رخسار و رفع غم و اندوه میکند.
ناردان یا (اناردانه) قابضتر از رب آن و در افعال قویتر و کوبیده انار ترش کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۶
بطور مساوی با مویز (کشمش سیاه هسته‌دار، از انگور سرخ) و یک پنجم او زیره جهت رفع قی و تقویت معده از مجربات شمرده شده است.
خوردن ناردان جهت بیماران سینه و زخم روده مضر و بهتر که از آن خودداری بعمل آورند و در صورت اضطراب مصلحتش مویز و گردو میباشد.
پاشیدن سائیده گل انار بر لثه قطع خون بیخ دندان و باعث بهبود زخم دهان و لثه و ورم آن میکند.
ضماد برگ انار که کوبیده بر بالای ناف ضمد کنند جلوگیری از قی شدید میکند. چکاندن آب کوبیده برگ او بچشم جلوگیری از ریختن مواد بچشم و رفع ورم و درد آن میکند.
مالیدن آب کوبیده برگ انار با آب بارهنگ بر اهلل معالج زخم آن میباشد.
مالیدن کوبیده برگ انار با آب و آب او در ابتدای لقوه و رعشه جلوگیری از ابتلای بآن میکند.
مالیدن آب برگ و کوبیده آن بر جراحت پا که از کفش بهمرسیده باشد را علاج میکند.
مالیدن کوبیده و آب برگ انار با سرکه رفع باد سرخ میکند. پوست و پیه انار مانند گل آن و خوردن هفت عدد از گل انار که هنوز باز نشده و بطوری که یک یک در دست گرفته ناشتا بلع کنند قطع خون و تا یک سال جلوگیری از بروز دمل و درد و ناراحتی چشم میکند.

انجیر علاج امراض: ضعف اعصاب، خشکی مزاج، کبد و قلب، تشنگی، عرق، لاغری، ورم، طحال، بواسیر، امور جنسی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۷
با طبیعت گرم و تر، موافق حال سردمزاجها و سوداوی مزاجها.
خوردن انجیر حرارت دل و جگر و تشنگی و عرق را تسکین میدهد.
انجیر دارای غذائیت بوده، طبع را لینت داده، مسهل ملایم میباشد.
انجیر قوه عصبی را ضعیف کرده، حرارت قلب را فرو نشانیده مانع غیظ و غضب میشود.
انجیر زود از معده گذشته بدن را چاق میکند.
خوردن انجیر با (انیسون) که چهل روز صبح بخورند در چاق کردن بدن‌های لاغر بיעديل ميباشد.
خوردن انجیر گیر و بند و یبوست جگر و مزاج را رفع کرده ورم طحال و ورم بواسیر را فرو مینشانند.
انجیر شاش بند و ضعف مثانه را سودمند بوده خفقان دل و سرفه و تنگ نفس و درد سینه و خشکی مری و ریه و قصبه سینه را رفع میکند.

چون انجیر را با گردو بخورند رفع ضرر زهر و سم نموده سم خورده را کمک به بهبود می‌دهد. خوردن انجیر با بادام و پسته بهترین تنقلات بدنهای ضعیف می‌باشد. انجیر عقل و جوهر دماغ را زیاد میکند.

خشک آن در افعال ضعیفتر از تازه آن و عطش آور و تا حدی ثقیل، اما در هر صورت ملین طبع و رافع عفونت و خوردن آن با یک قاشق مرباخوری (بوره) مسهلی قوی می‌باشد.

خوردن انجیر جهت افراد معتاد به قولنج (شکم‌درد و درد شکمی که از گیر و ثقل عارض شود) سودمند و همچنین جهت بیس مزاج، خوردنی‌ای نیکو و جهت رفع گزیدگی عقرب و سم و اذیت سرما بیماند می‌باشد.

چون انجیر را با آرد جو کوبیده ضماد کنند و بگذارند ورم پشت گوش را رفع و دمل را باز و چون با پوست انار آنرا کوبیده بگذارند عضو سست‌شده از کار افتاده را به نیرو می‌آورد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۸
ضماد انجیر که آنرا با (زاج) کوبیده ساخته باشند جهت زخم پا و مالیدن آن با خردل جهت خارش گوش و مالیدن مکرر آن

با (بوره ارمنی) لک و پیس و لکه‌های سیاه و بدرنگی پوست را برطرف گرداند.

آب انجیر که با (حلبه) پخته باشند و روزی چند قاشق بخورند درد و رنج سینه و ریه را مداوا می‌باشد.

آب پخته انجیر با (سداب) و (انیسون) بادشکن قوی بوده و گیر و بستگی‌های معده و روده را باز نماید.

خاکستر سوزانده انجیر در سفید کردن دندان بیماند و مقوی لثه و قاطع خون‌ریزی آن می‌باشد.

مرهم انجیر که آنرا پخته با روغن و موم، که موم را در روغن کنجد یا بادام یا روغن خوردن ذوب کرده باشند و خمیر کرده بمالند ترکیدگی هر نقطه از بدن را که از سرما شده باشد علاج و چون همین ترکیب را رقیق‌تر اماله کنند دل‌پیچه و درد روده را برطرف گرداند.

اثر انجیر نارس در لینت و تحلیل غذا و فرونشاندن ورم‌ها قوی‌تر و چون آنرا پخته ضماد بگذارند خنازیر را فرو برده اعصاب و عضلات خشک شده را نرم می‌سازد. [۱۱]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۱؛ ص ۲۱۸

اد انجیر نارس که با سرکه و نمک آنرا کوبیده بگذارند زخم‌های آبدار را خشک و زخم جای دندان سگ هار را بهبود می‌بخشد.

چون پخته انجیر کال را با برگ خشخاش کوبیده بگذارند استخوان ریزه که در میان زخم مانده باشد بیرون می‌آورد.
شیره انجیر مسهل قوی و خوردن زیاد آن خطرناک می‌باشد.

شیره انجیر هر گشوده را قبض و هر بسته و سخت شده را باز می‌سازد.

چکاندن شیره انجیر در چشم آب‌ریزش چشم را برطرف مینماید.

برداشتن انجیر نارس با زرده تخم‌مرغ که کوبیده زنان در پارچه نازک بخود

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۱۹

برگیرند باعث باز شدن حیض و بیرون آوردن جنین میشود و رحم را از کثافات پاک می‌سازد.

ضماد کوبیده نارس با (حلبه) جهت نقرس سرد و با آرد جو پاک‌کننده جراحت سودای زخم‌شده و مالیدن آن بر موضع لک و پیس (برص و بهق) و مثل آن، آنرا هم‌رنگ و تمیز گرداند.

سائیده انجیر نارس خشک جهت کندی و درد آن مجرب و با پیه جهت قطع ثالیل (زگیل) مفید و گذاشتن کوبیده برگ تازه او بر زخم سگ هار باعث بهبود آن میگردد.

چون برگ خشک انجیر را سائیده با سرکه آمیخته بمالند زبری و خشونت پوست را برطرف و مالیدن آن با آب بر سر جلوگیری از ریختن موی سر میکند.

مالیدن یا بستن پخته برگ انجیر تقویت استخوان ضرب دیده میکند.

فی الجمله تمام اعضای انجیر خاصه خود آنرا خواصی در غش و جنون و سردرد و وسواس و کندی ذهن میباشد، مانند اینکه چون هر روز مستی انجیر را در سرکه خیسانده روز دیگر پنج دانه از آن بخورند و از آن کوبیده بر محل طحال (عضوی در طرف چپ بدن زیر حجاب حاجز، نگاهدارنده گلبول قرمز و مدافع میکروب) بمالند باعث رفع ورم و درد و رنج طحال میشود. زیاد خوردن آن مخصوصا در گرم مزاجها مضر جگر، خاصه جگرهای ضعیف میباشد و رفع ضرر آن با خوردن گردو و پونه و سکنجبین و شربت ریواس میشود.

انگور علاج امراض: جگر و طحال، خشکی مزاج، استسقا، تب‌های عفونی، باد شکم، ضعف چشم، خشکی عضلات

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۰

بهترین انگور، شیرین پوست نازک بزرگ دانه کم تخم آنست با طبیعت گرم و تر و در غذائیت بهترین میوه‌ها، مفید حال خشک مزاجها و سرد طبیعت‌ها.

از خاصیت اوست چاق کنندگی و اعتدال‌دهندگی مزاج خشک غلیظ و صاف کنندگی خون و خوردن آن پیه پشت را زیاد و رفع مواد سودا نموده و خشکی را دفع میکند.

انگور مفید حال سینه و شش و مضر معده‌های رطوبتی است که اینگونه افراد همراه آن با غذا باید زیره و رازیانه بخورند، همچنین مضر جگر و طحال بلغمی مزاجها و برای رفع ضرر او باید تخم کرفس میل بکنند.

خوردن انگور زیاد مورث تشنگی و مصلح او سکنجبین و غذاهای ترش میباشد. انگور معده و مزاج را لینت میدهد. اما خوردن آب بعد از او بغایت مفسد آن و باعث استسقا و تب‌های عفونی میگردد.

انگور باید بعد از دو روز که چیده شود خورده بشود و میان دو طعام یعنی میان صبحانه و ناهار و وسط ناهار و شام میل بکنند. دانه انگور سرد و خشک و مولد باد و مضر معده میباشد.

چون دانه انگور را سوزانده سائیده بر جراحات پاشند باعث بهبود آن میشود.

پاشیدن سائیده سوزانده دانه انگور بچشم موجب تقویت و نور بصر میگردد.

پوست انگور مولد باد معده و بسیار دیرگذر و انگور نارس مایل بسردی و کثیف و نکوتر نخوردن آن میباشد.

چون انگور را مکرر با روغن زیتون جوشانده صاف کنند و بمالند درد و زحمت عضلات و خشکی آنرا که در خم و راست کردن، ناراحتی داشته باشد برطرف میسازد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۱

بابونه معالج امراض: مقعد، مثانه، طحال، سودا و بلغم، تنگ نفس، حیض، شهوت و جماع، عروق و عضلات

بابونه در طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها.

خوردن بابونه بدن را فربه و قوا را محکم و گیر و سده‌های جگر را رفع و مسامات بدن را جهت عرق باز و پوست را لطیف و بول و حیض را روان و سنگ کلیه را اخراج و خون منجمد در مثانه را به تحلیل آورده، جهت درد و ورم مقعد و مثانه و درد طحال و استسقا و قرقر شکم بی‌عذیل می‌باشد.

خوردن بابونه با سکنجبین و نمک مسهل سودا و بلغم بوده و در کیسه کردن و از گردن آویختن آن درد سینه و سرفه و تنگ نفس بلغمی مزاجها را نافع و نشستن در آب پخته او درد رحم و بستگی حیض را سودمند می‌باشد.

خوردن نیم مثقال (۲ گرم) از سائیده او ساعتی قبل از غذا اشتها را برانگیزاند و چون مستی از کوبیده آنرا در پارچه تمیز نازک پیچیده زن بخود بردارد حیض بسته‌اش را گشوده، رحم را از آلودگی‌ها و رطوبات و کثافات پاک گرداند. مالیدن از آب تازه او بر کشاله رانها و آلت و بیضتین مقوی شهوت و بآه بوده قوت جماع را زیاد گرداند، و ضماد بابونه با موم و روغن که موم را در روغن خوردن یا کنجد روی آتش حل کرده بابونه سائیده در آن ریخته بصورت مرهم درآورده بموضع گذارند درد و جابجا شدن عضلات و بهم پیچیدگی‌های اعصاب و اعضاء و عروق را مفید بوده و سفتی و سختی عضلات را به اصلاح آورده صلابت و ورمها را به تحلیل آورد.

مالیدن آب بابونه با شراب رنگ و رو را جلا داده پوست بدن را نرم و لطیف می‌سازد.

کتاب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۲

بادام تلخ علاج امراض: ورم سینه، تنگ نفس، جگر و طحال، دل‌پیچه، حیض، جوش و بشور، درد سر، مستی

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و رطوبی‌ها.

خوردن مغز بادام تلخ اخلاط غلیظ را دور میکند.

خوردن بادام تلخ سرفه و تنگ نفس و ورم سینه و ریه، خصوصا با نشاسته و نعنا و شراب پخته جهت امراض کلیه سریع الاثر می‌باشد.

خوردن بادام تلخ با عسل امراض جگر و طحال را برطرف و گیر و سده‌ها را رفع و یرقان را دور می‌سازد.

خوردن بادام تلخ با آب عسل (آب و عسل) قولنج و پیچش و سایر دردهای معده را مفید می‌باشد.

برداشتن بادام تلخ حیض را باز و با سرکه و شراب جوش و بشور خشک و امراض جلد، امثال جرب و حکه و جوش‌های ناراحت کننده را برطرف می‌سازد.

مالیدن کوبیده بادام تلخ و سرکه بر سر و پیشانی درد سر را نفع می‌دهد. مالیدن برگ پخته او با شراب در رفع کزاز بی‌عذیل می‌باشد.

خوردن تا چهار مثقال بادام تلخ کوبیده بطور ناشتا مانع مستی شراب میشود.

ریشه درخت او گرم و خشک و ضماد کوبیده او با روغن گل‌سرخ و سرکه درد سر را که از سردی باشد و لک و پیس پوست را پاک میکند.

خوردن آب پخته ریشه درخت بادام تلخ درد طحال و کلیه را رفع و قولنج و (درد شکم) و کرم معده را برطرف می‌سازد.

خاکستر ریشه او جهت سوختگی آتش که بر او پاشند سریع العلاج می‌باشد. روغن آن جمع کننده و گرم مایل برطوبت و

مسهل اخلاط غلیظ سوداوی معده و نواحی آن میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۳

خوردن روغن بادام تلخ اختناق (سنگینی و بستگی و اورام) رحم و انقلاب آن را مؤثر میباشد.

مالیدن روغن بادام تلخ رفع چین و چروک صورت و آثار لک و بدرنگی پوست و خشکی و ترک آن میکند.

مالیدن روغن بادام تلخ خارش و حکه و آزار پوست را برطرف میسازد.

روغن بادام تلخ با شراب زخمهای مرطوب سر و کزاز را بهبود میدهد.

چکاندن آن در گوش درد و کرم و صدای آنرا برطرف میکند.

برداشتن پارچه آغشته بروغن بادام تلخ جنین و مشمیه را بیرون می آورد.

مقدار خوراکش تا ۱۵ گرم میباشد.

بادام شیرین علاج امراض: خشکی مزاج، سوزش بول، لاغری، خشکی سینه، منی، دل پیچه، سرفه، معده

در طبیعت گرم و تر و بازکننده و ملین، موافق حال سردمزاجها و خشکها و سوداویها.

خوردن بادام شیرین قوای بدن را حفظ کرده، اعضای باطنی را جلا میدهد.

بادام شیرین لینت طبع داده، حلق و سینه را سود بخشیده خشکی و رنج آنها را برطرف میسازد.

بادام اعانت بآه کرده سوزش بول و منی را فرو مینشانند.

بادام موجب فربهی بدن و با شکر دارای غذائیت بسیار و جوهر فکر و دماغ را نیرو میبخشد.

خوردن شیره بادام با شکر، سرفه و خشکی سینه و حنجره را برطرف و تولید

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۴

منی می کند. شیره بادام با شکر خونریزی سینه و سرفه و تنگ نفس و زخم مثانه و روده و دل پیچه رطوبتی را سود میکند.

خوردن بادام شیرین با نصف او (زفت) و مثل آن شکر در قطع سرفه از مجربات میباشد.

بادام شیرین بوداده معده را قوت داده، طبیعت را قبض میکند. بادام فاسد موجب مسمومیت و سقوط اشتها و غش میشود و در

اینصورت مصلحش ربهای ترش میباشد.

بادام نارس که چغاله گویند مقوی معده و ریشه دندان و برگ تازه او مسهل و کشنده کرم معده و خشک او قابض اسهال و

بندآورنده طبیعت و شکم روان میباشد.

شکوفه بادام شیرین محرک بآه مردان و قاطع بآه زنان و مربای بادام در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح کلیه از بهترین

میباشد.

روغن بادام در گرمی و سردی معتدل و بغایت مرطوب و نرم کننده و خوردن روزی یکی دو قاشق آن تشنج از یبوست و

ورمی که از صدمه و ضربه رسیده باشد را رفع میکند.

اماله و خوردن و چکاندن و درد کلیه و مثانه و شاش بند و قولنج را برطرف میسازد و کمک به اخراج سنگ کلیه و مثانه

میکند.

خوردن روغن بادام درد معده و زهر نیش سگ هار را رفع میکند.

خوردن روغن بادام با کتیرا و شکر سرفه خشک را برطرف میسازد و در صاف کردن صدا و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و حبوب و دانه‌های گرم سریع الاثر می‌باشد.

خوردن روغن بادام دل‌پیچه را رفع و مالیدن آن بطور مدام بر مهره‌های پشت پا جهت نقرس و رفع خمیدگی پیران مجرب می‌باشد.

خوردن روغن بادام سرسام و ذات‌الجنب را رفع می‌کند و قرقره او با آب گرم

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۵

خشکی و خشونت حلق را مؤثر می‌باشد.

مضر معده و روده ضعیف و مصلحش مصطکی می‌باشد.

بادنجان معالج امراض: بدبوی زیر بغل، رطوبات، ترشح فرج، بواسیر، رنگ رخسار، عرق، مقعد، لک و پیس

در طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها.

خوردن بادنجان که با روغن پخته شود مقوی معده و بازکننده گیر آن و ملین طبع و به تنهائی بندآورنده و با سرکه قابض یعنی جمع‌کننده و در خاصیت مسکن سردرد و خوشبوکننده عرق و رافع بدبوی زیر بغل و بیخ ران و خشک‌کننده رطوبات زیادی بدن و ترشح فرج و خوردن زیاد آن باعث بواسیر و درد بیضه و تخمدان و پهلو می‌باشد.

بادنجان خراب‌کننده رنگ رخسار و مصلح آن که مضرات او را رفع می‌کند پختن اوست با روغن و گوشت‌های فربه و سرکه یا آب انار و ناردان و گل‌پر و امثال آن.

دم بادنجان را که پخته بکوبند و با بادام تلخ مالیده ضماد کرده بگذارند درد و ورم بواسیر را رفع می‌کند.

خشک کرده و کوبیده دم بادنجان و شکوفه آن که بعد از چرب کردن با روغن بادام بر مقعد بپاشند ورم بواسیر را فرو می‌برد.

اگر بادنجان را نیک بپزند تا از هم پاشیده شود و آنگاه صاف کنند و آنرا با روغن زیتون چندان بجوشانند تا آب سوخته یعنی تمام شده روغن بماند و بر بدن لک و پیس بمانند تا یکسال برص و لک و پیس را رفع و برنگ بدن نماید و

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۶

مالیدن آن بر زگیل جهت رفع آن مجرب می‌باشد، مخصوصاً که شب از پخته آن بسته روز شسته روغن آنرا بمانند. اگر آب پخته بادنجان را با روغن تخم کتان بجوشانند و بمانند جهت درد شقاق (ترک لب و مقعد) و ورم‌های سفت‌شده و رفع فساد و آزاری که بر دست و پا از سرمازدگی رسیده باشد بمانند می‌باشد.

چون رسیده بادنجان را که تخم او زرد شده باشد خوب بپزند و شب بگذارند و روز تخم او را کوبیده با موم و روغن بمانند ترک میان انگشتان را در حال برطرف نماید.

هرگاه بادنجان زرد شده را خالی کرده میانش را روغن تخم کدو ریخته قریب یک روز کنار فر، یا تنور گذارند و روغن را از او گرفته در گوش چکانند جهت درد آن سریع الاثر می‌باشد.

چون بادنجان و تمام آنرا از گل و برگ و ساقه که جوشانده صاف کنند و با روغن تخم کدو چندان بجوشانند تا آب آن تمام شده روغن بماند و بمانند جهت رفع رنج بواسیر بیهیدل می‌باشد.

بادنجان پخته که بر سر بندند موی سر را سیاه سازد و سرمه برگ خشک او جهت رفع سفیدی و آب‌ریزش چشم مفید و

جلای باصره را زیاد گرداند.

باقلی علاج امراض: زردی رنگ، بول و حیض، حمل و آبستنی، سقط جنین، جوش و کورک، خنازیر، ضرب خوردگی

با طبیعت اندک گرمی و خشکی، دیرهضم که زیاد خوردن آن باعث زردی رخسار میشود.

خوردن باقلا بول و حیض بسته را گشوده جنین و حمل را مضر بوده آزار

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۷

میدهد.

خوردن آب جوشانده باقلی و زیاد خوردن آن باعث سقط جنین و افتادن حمل و ریختن هر قسم کرم شکم میشود.

ضماد کوبیده او که خمیر کرده بمالند لک سیاه و سفید و جوش و کورک و زخم‌های پلید و سیاهی آثار ضربه و خنازیر و

انواع ورم و کوبیدگی را رفع میکند.

گذاشتن خمیر آرد باقلا که با سرکه تهیه کرده باشند و ببندند درد کوبیدگی و ضرب خوردگی و رنج و درد موضعی افراد

گرم طبیعت را برطرف میسازد.

ضماد پخته او در سرکه و آب خاکستر او که آنرا سوزانده خاکستر کرده در آب ریخته صاف کرده باشند ورم‌های سرد را رفع

و باعث بحال آمدن عضو سست شده و بهبود رنج مفاصل میشود.

نهادن ضماد آرد او با (قلمونیا- داروئی موجود) زگیل را پاک و شقاق و دانه بواسیر را رفع میکند. مالیدن آب پخته باقلی

بصورت، سبب سرخی رنگ رخسار و باز کردن مسامات پوست میشود. مالیدن آب پخته او بر سر، رفع بیماری مو و پوست

سر و سبب تقویت و شفافیت مو میشود.

خوردن هر صبح و عصر از پخته او باصره را قوت داده آب ریزش آنرا قطع و سردرد کهنه را رفع میکند.

خوردن باقلا با عسل تنگ نفس مزمن، و استسقا را رفع و باعث تقویت طحال و مثانه شده سنگ کلیه و مثانه را میریزاند.

برداشتن باقلای پخته با (مَرَمکی - داروئی موجود) قاتل جنین و مسقط او می باشد. چنانچه ذکر شد زیاد خوردن او باعث

زردی رخسار شده و رفع مضرت آنرا خوردن شیرینی میکند. غالباً داروهای مالیدنی را باید مداومت دهند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۸

بادیان - رازیانه علاج امراض: شاش بند، حیض، جگر، طحال، سینه، چشم، نفخ و گاز، روده، زهرها، گزیدگی‌ها، ترس و وحشت

مقصود داروئی معروف فراوان شناخته است که عطارها و بذرفروشها فروشند، با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

بادیان را که بصورت چای، دم کرده با نبات و قند بخورند خوردن آن شیر را زیاد و جاری نموده، بول و ادرار بسته را باز و

ماهانه و حیض زن را روان کرده، گیر و سدهای جگر و طحال و کلیه و مثانه و سینه را میگشاید. آشامیدن جوشانده بادیان

معدۀ را قوت و باصره را نیرو میبخشد.

خوردن بادیان گیر و بستگی‌های معدۀ را گشوده باد و نفخ و گاز شکم و روده را دفع میکند.

بادیان رافع اخلاط غلیظ و بهترین داروی سموم حیوانی و زهر نیش و گزیدگی حشرات میباشد.

بادیان جمع کننده قوی اعضاء خودباخته و سست بدن و خوردن آن خفقان قلب و غش و وحشت دل و ترس و هراس را دور میسازد، مخصوصا که با گل گاوزبان دم شده باشد و با نبات نوشیده بشود.

خوردن بادیان که با (پرسیاوش) و انجیر جوشانده باشند سرفه و تنگ نفس و ناراحتی سینه و مری را رفع میسازد. جوشانده بادیان قولنج (شکم درد شدید) و باد و گاز معده و درد پهلو و تهیگاه و اسهال مزمن و غثیان و بلغم کهنه را درمان میکند.

خوردن بادیان بصورت جوشانده و یا بصورت کوبیده که نیم مثقال تا یکم مثقال آنرا کوبیده خورده و سکنجبین بالایش بنوشند تب های کهنه را قطع می کند. پاشیدن سوزانده او که نرم شده باشد بر روی جراحت جلوگیری از انتشار

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۲۹

و سرایت زخم باطراف میکند.

مالیدن کوبیده ریشه او با عسل بر محل سگ گزیده علاج زخم آن میکند.

صمغ او در افعال مثل جوشانده او و خوردن بمقدار یک نخود آن سنگ کلیه را ریخته، باصره را قوت میبخشد.

بادیان مضر گرم مزاجها و رفع ضررش با سکنجبین میباشد.

برف علاج امراض: چسبیدگی زالو، خون دماغ، کرم معده، خارش، حرارت معده ... با طبیعت سرد و خشک

چون برف را بر دندان دردناک که از حرارت باشد نهند درد آنرا ساکت میکند.

خوردن برف سبب بیرون آمدن زالوئیکه بخلق چسبیده باشد میشود. خوردن برف کرم معده را ریخته و هاضمه گرم طبیعتها را تقویت میکند.

خوردن برف تبهای گرم را قطع میکند.

مالیدن یخ بر بدن رفع امراض خارش دار جلد میکند.

گذاشتن برف یا یخ تراشیده که مثل برف شده باشد خون دماغ را بند میآورد، همچنین مالیدن یخ بر پیشانی دارای همین خاصیت میباشد. نوشیدن برف آب و یخ آب حرارت معده را زیاد میکند.

زیاد خوردن برف و یخ و آب یخ باعث تخدیر و از کارافتادگی معده میشود.

آب یخ و برف آب و مثل آن باعث عطش و مضر احشاء و امعاء ضعیف بوده و سبب سرفه و سینه درد و موجب رنج و ورم معده و روده میشود.

محزوح برف و نمک سبب یخ بستن آنچه مانند آب و شیر که آنرا در ظرفی در او پنهان کرده یا بمالند میگردد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۰

رفع مضرت زیاد برف و یخ و آب یخ را عسل میکند. کوبیده یخ در خواص برف میباشد.

برنج معالج امراض: پیچش و اسهال، خونریزی رحم، مثانه، حرارت و تشنگی «زوریچ» شکم، باء و منی، جراحات

مقصود برنج خوراکی است در طبیعت خشک که در گرم مزاجها تولید حرارت و در سرد مزاجها تولید برودت مینماید، از

این جهت اطباء قدیم خوردن آنرا جهت بیماران منع کرده جز برای مردم سلامت جایز نمیدانند.

خوردن برنج باعث طول عمر و صحت بدن و برنج زردرنگ و سرخ در خاصیت قوی تر از سفید آن میباشد اما قابض و یبوست آور و به تنهائی دارای غذائیت اندک میباشد.

خوردن آن مفید و مداوای پیچش و اسهال خونی و ورم رحم و امراض پشت و مثانه و با شیر و شکر (شیربرنج) دارای غذائیت زیاد و چاق کننده و سفید کننده پوست و مولد منی و با دوغ تازه و سماق «بصورت کته نرم که سماق بروی آن بپاشند» و نوشیدنی آنرا دوغ قرار دهند مفید رنج اسهال صفاوی و فرو نشاننده حرارت و تشنگی و قی و غثیان، و با شیر بز که بصورت شیربرنج پخته بخورند جهت رفع دل پیچه و زورپیچ و کوبیده آن که با پیه پشت بز و روغن آن حب کرده هر بار دو سه حب بخورند جهت شکم درد و پیچ زدن شکم و روده، و چون در هر شبانه روز یک وعده آنرا غذا از برنج ترتیب دهند ناراحتی های شکم و بدن را به اصلاح آورده، خون را صاف و باعث خوبی رنگ رخسار و دیدن خواب های خوب می باشد. زیاد خوردن برنج باعث یبوست و قبض طبیعت و جهت رفع مضرت آن لازم است که پس از هر غذای از آن مقداری نیز شیرینی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۱

میل کرده یا بجای آب از شربت استفاده نمایند. آب جوشانده برنج که خوب آنرا پخته صاف کنند و با شیر تازه تا ده روز بخورند تقویت بآه کرده تولید منی میکند. آب جوشانده سبوس برنج جهت بردن و پاک کردن لک و پیس بدن و آثار آن که مکرر با آن تن بشویند و همچنین جهت جلا دادن جواهر مجرب و ضماد آرد برنج با پیه بز که بر روی دمل گذارند باعث گشوده شدن آن و پاشیدن سائیده آرد برنج بر روی زخم جهت بهم آوردن جراحات آن و خوردن پخته آرد برنج با پیه بز که خوب پخته کته مانند شده باشد جهت اسهال و دل پیچه بغایت مفید میباشد. آب پخته شلتوک آن مسقط جنین و گرد برنج که از آسیاب و هنگام سفید کردن آن بدست آید یا چندان برنج را بسایند که مانند غبار شود و اندکی از آنرا در نی کرده به بینی بدمند بند آورنده خون بینی و در این خاصیت کم نظیر میباشد.

بز علاج امراض: زخم روده، نقرس، جرب، درد و ورم، جوش های آبدار، یرقان، جنین

با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها و فصل گرما.

گوشت بزغاله شش ماهه بسیار با رطوبت و بهترین گوشتها و مسکن فشار خون و امعاء و احشاء و ظاهر و باطن را لطیف میکند. پیه بز نرم کننده و جمع کننده و مسکن درد جراحات و رویاننده گوشت زخم و بهترین چربی مرهمها میباشد. خوردن شیر بز رفع هرگونه زهر و سم، چه حیوانی و چه غذایی میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۲

شیر بز با نشاسته و آرد برنج و کوبیده (گاورس) که مانند فرنی ساخته بخورند زخم روده و اسهالی که از غذای بد بهم رسیده باشد و افراط در خوردن مسهل و اماله را رفع میکند.

اماله شیر بز با آرد زخم روده را بهبود داده و ضماد او با سرگین خود آن و زعفران، نقرس و جرب و درد و ورم های سخت و جوش های آب دار و لیزابه دارو دهنده را رفع میکند.

ضماد کردن بیضتین متورم با شیر بز و (بزرالبنج) باعث کوچک شدن آن میگردد. نوشیدن شیر بز رافع زهر گزندگان، خاصه

حشرات و رفع یرقان میکند.

شیر بز با آب عسل (دو آب و یک عسل که بجوشانند) حیض بسته را باز و اخراج جنین میکند.

برداشتن سرگین خشک بز با کندر حیض بسته را باز میکند. مالیدن سرگین بز با شراب یا سرکه جذب سم حشرات میکند.

داغ کردن با سرگین بز جهت رفع عرق النساء بقاعده زیر از مجربات می باشد، باید سرگین بز را در آتش سرخ کرده، در پشم

پیچیده در گودی پائین بند پا «محاذی شست» بگذارند و حرارتش با آخر نرسیده با پشکل آماده دیگری تجدید نمایند.

خوردن سوزانده و غیر سوزانده پشکل بز با عسل درد مفاصل سرد و با سرکه درد مفاصل گرم را رفع میکند.

مالیدن پخته سرگین بز با بول اطفال قولنج (شکم درد) بلغمی و بادی غلیظ و زردآب را دفع میکند.

مالیدن سرگین بز با شراب و شنبلیله ورمها را تحلیل میبرد.

مالیدن سائیده سم سوخته بز با سرکه موی ریخته‌ی موضعی را میرویانند.

مسواک کردن با سائیده سم سوخته او با نمک زنگ و زردی دندان را برده عفونت لثه را رفع میکند.

سائیده سم بز با سرکه زگیل را تمام میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۳

بخور سم بز حشرات را میگریزاند.

خوردن سم سوخته بز نر با عسل بول در بستر را رفع میکند.

کشیدن زهره بز بچشم رفع تاریکی و پرده آمدن جلو چشم میکند.

مالیدن زهره بز به پا علاج داء الفیل (پائی که مثل پای فیل کلفت شده باشد) میکند.

زهره بز کوهی پادزهر (بهترین دوا) جمیع سموم میبشد.

چون جگر بز سیاه را ورقه کرده زهره او را با آن مالیده، دار فلفل و زنجبیل سائیده بر او پاشیده کباب کنند و خوناب او را

گرفته در چشم کشند شبکوری را رفع میکند.

چون کلیه (قلوه) او را شکافته گوگرد بر آن پاشیده کباب کنند و آب او را بر لک و پیس سیاه بمالند آنرا پاک و تمیز میکند.

چون خایه بز را شکافته (زراوند) و (نظرون) و (زیره) کوبیده بر او پاشیده خشک کنند، خوردن یک مثقال (۵ گرم) کوبیده او

با آب، کرم معده را مفید و لک‌های پوست را رفع و سرفه و درد جگر و درد مثانه را سودبخش و مداومت خوردن آن در

تقویت باء عجیب الاثر می باشد. خوردن خشک کرده خایه او که با (بوره) و پونه ترتیب داده باشند با سرکه رنج طحال را رفع

میکند.

چون بز چهار ساله را در اول فصل انگور که تازه میخواهد رنگ بگیرد ذبح کنند و خون وسط او را که مقداری از اولش رها

کرده، چیزی از آخرش گذاشته باشند در ظرف سنگی گرفته بعد از بسته شدن بر روی گاه یا غربال در سایه خشک کنند و

بتدریج در دو سه روز هر بار قاشقی بخورند در ریختن سنگ کلیه و مثانه بیمانند میبشد.

بستن پوست گرم سر بزغاله که تازه ذبح کرده باشند بر سر بیمار سرسامی رفع رنج سرسام و علاج اختلاط و کندی ذهن

میکند.

ضماد مغز سر او دارای رطوبت قوی و ملین دماغ و اعضاء سخت شده

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۴

میباشد.

گوشت بز موافق گرم مزاجها و مضر سوداویها و کشک او بغایت مضر و مصلح آن بادام و نارگیل و خرما و میوهها و ترشیا میباشند.

بلدرچین - کرک علاج امراض: امور مجامعت، باء و منی، صرع، سم، لک چشم، لک و پیس، خال پوست، کندی زبان

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها و بلغمیها.

بلدرچین با غذائیت زیاد و چاق کننده و بازکننده بول بسته و ریزاننده سنگ کلیه، اما باعث رقت قلب مخصوصا دل او محرک و مهیج باء و میل جماع زنان و پخته او بهتر از کباب کرده آن و زیاد خوردنش مورث صداع و کزاز و مصلحش روغن کنجد و بادام و سایر روغنها و آب انار میباشند.

گذاشتن از هم گشوده او بر محل گزیدگی جذب سم او میکند.

خوردن زهره او با عسل هر روز بقدر حبه‌ای در رفع و علاج صرع بی نظیر میباشند. زهره را باید خشک کرده با عسل حب بکنند.

چکاندن خون او در گوش رفع درد و الم گوش میکند.

چکاندن خون او در چشم جلادهنده آن و رفع سفیدی و آثار لک چشم میکند.

مالیدن سرگین حل کرده او در آب بر بدن رفع لک و پیس و خالهای سیاه و سفید میکند.

خوراندن بیضه او بر طفل باعث رفع کندی و باز شدن زبان او میکند، بخور پر او رافع هرگونه تب میباشند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۵

گفته‌اند خوردن پخته یکعدد او بتمامی که چیزی از او باقی نماند علاج گزیدگی سگ هار میکند.

بلوط معالج امراض: زخم روده، خون دماغ، اسهال کهنه، زخم روده، خفقان، حیض، رحم، غثیان، سیلان منی، جماع، پوست ... تقطیر بول

با طبیعت گرم و خشک و قابض، مفید حال سرد مزاجها.

خوردن بلوط اسهال کهنه و آب ریزش و خونریزی بینی و زخم روده و سلسل البول (بول بی اختیار) و تقطیر بول (چکه چکه آمدن ادرار) و زخم روده و خفقان (قلب گرفتگی) و غثیان را مفید میباشند. چون بلوط را با پیه خوک کوبیده بصورت ضماد بگذارند ورمهای بلغمی و سوخته و زخم و جوش و جراحات بدن اشخاص سرد مزاج را رفع میکند و چون همین کوبیده را زن در پارچه نازک بخود بردارد مانع خونریزی او میشود. جمیع درخت بلوط بغیر از دانه او سرد و بیس است و نشستن در آب جوشانده ریشه او باعث بند آمدن خون زیاد حیض شده، امراض رحمی را نفع میدهد. گذاشتن برگ کوبیده تازه او بر جراحت مانع وسعت جراحت شده و آنرا درمان کرده بهم میآورد.

خاکستر برگ سوخته بلوط جلادهنده دندان و پاشیدن آن بروی زخمهای خبیث مانند آکله (خوره) و جذام سبب بهبود آن میگردد. چون بلوط را با نصف وزن خود کندر و روغن زیتون کوبیده حبها ساخته روزی دو سه حب بخوردن آن مداومت دهند بول دائمی بی اختیار و بول در بستر و سیلان منی (بی اختیار آمدن منی) و احتلام را رفع میکند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۶

آب چوب او که موقع سوزاندن از آن بچکد بهترین خضاب ابرو بوده آنرا تقویت و رنگ میکند. سائیده پوست نازک روی دانه بلوط جمع کننده قوی جراحات و بندآورنده خون و رطوبات زخمها میباشد و چون با آب بخورند بهبود دهنده و جمع کننده زخمهای معده و روده و اندرون و احشاء میباشد. ضماد سائیده پوست روی بلوط که با آب خمیر کرده بگذارند ورم بیضه و امراض فتق را بهبود میدهد.

خوردن روزی سه چهار دانه شاه بلوط با شربت سیب و به و شراب بدن را فربه و پوست را صاف و روشن و کلیه و مثانه را تقویت و قوه بقاء و میل جماع را زیاد و بدن را نیرومند و اثرات زهر و سموم را رفع میکند.

پختن پوست درخت بلوط و بر سر بستن که شب بسته صبح با (گل سرشور) بشویند مو را سیاه و ریشه آنرا محکم و از ریزش آن جلوگیری میکند.

خوردن زیاد آن مضر حلق و سینه و رافع ضرر او شکر و سکنجبین میباشد.

بنفشه معالج امراض: عطش، فشار خون، قلب گرفتگی، سینه درد و زکام، تبها، سموم، خشکی بینی، دمل، مفاصل، اعصاب و عضلات

با طبیعت سرد و تر مفید حال گرم مزاجها.

خوردن گل بنفشه که آنرا جوشانده صاف کنند و با شکر قوام آورده قاشق قاشق بتدریج بخورند، مسهلی است برای صفرائی مزاجها و مسکن عطش و فرو نشاننده حدت و فشار خون و بهبوددهنده هر رنج و مرض که از گرمی و حرارت بوده باشد و دواى خفقان (قلب گرفتگی) و غش و نرم کننده ورمها و پاک

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۷

کننده جوشها و مسکن سردرد و نزله و سینه درد و زکام و معالج آنچه از این قبیل بوده باشد.

خوردن ۲ تا ۴ مثقال از سائیده گل بنفشه در روز تا چند روز اسهال صفرائی و لیزابه معده را رفع و خوردن همین مقدار آن با شیر خشت و شکر در این امراض سریع الاثر میباشد.

خوردن گل بنفشه سائیده با گل قند (گل سرخ سائیده که با گلاب مالیده باشند) که حب کرده باشند، در روز سه حب تبهای ناشناخته را رفع و خوردن تازه گل سرخ به اندازه مشتى، زهر هر گزنده و سمیت هر غذای مسموم را رفع نماید.

چکاندن آب او که فشرده یا جوشانده صاف کرده باشند در بینی خشکی بینی را رفع و مالیدن آن بر پوست سبب نرمی و لطافت پوست شده و ضماد پخته او که بر پیشانی و جلو سر ببندند سردردهای گرم که از حرارت یا از سوزش آفتاب بهم رسیده باشد را درمان و ورمهای گرم را نرم و گذاردن آن بر مقعد شقاق (ترک) آنرا بهبود میدهد.

دادن آب جوشانده برگ بنفشه به اطفال باعث بجا رفتن مقعد آنان که بیرون آمده باشد میباشد.

ضماد برگ پخته او جهت تحلیل ورمهای گرم و دمل و التهاب و ناراحتی معده و رنج چشم و جوش و ورم مقعد و در نرم کردن اعصاب خشک شده و مفاصل و حفظ سلامت و زیبایی ناخن بی مانند میباشد.

نوشیدن نیم استکان از آب برگ جوشانده بنفشه در حمام بعد از عرق کردن تنگ نفس را رفع و ضماد جرم آن بر سینه اطفال جهت سرفه بغایت مؤثر و چکاندن آب آن با قطره چکان در اهلیل جهت سوزش بول و حرارت مثانه مجرب و شستن سر با آن درد سر گرم را مفید و بیخوابی را برطرف گرداند.

مالیدن روغن بنفشه که گل بنفشه را کوبیده در روغن کنجد ریخته بعد از

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۸

چند روز مالیده صاف کنند و بنفشه را تجدید کنند تا روغن رنگ بگیرد، بر ناف سرفه را قطع میسازد.

کوبیده اسفنج و پیه که با روغن بنفشه مالیده ضماد ساخته بر مقعد گذارند جهت خواب کردن خواب زده و بیمار و بیخواب بیهوده میباید، استفاده زیاد از بنفشه مورت ضعف قلب و باعث ثقل معده و غثیان و التهاب و مصلحش نبات و آب نبات شیرین و خوردن اندکی مغز گردو میباشد.

به - بهی علاج امراض: معده، قلب و دماغ، اعضاء و اعصاب، شهوت و جماع، وسواس و خیالات، کسالت و بیحوصلگی

میوه‌ای شیرین معروف با نام دیگر سفرجل، با طبیعت به اعتدال تر، مفید حال خشک مزاجها.

خوردن به یا بهی تقویت معده و دل و دماغ کرده باعث نشاط میشود. به، باز کننده و روان کننده بول و باعث سرور و نشاط روح حیوان و نفسانی میباشد.

مالیدن آب به، بیدن که گرم استعمال کنند رفع هیجان اعضا و اعصاب میکند. به ترش طبیعتش سرد و خشک و در تقویت

معده قویتر از شیرین آن میباشد و جرم هردو قابض طبع و بعد از غذا باعث بستگی مزاج گرم میشود.

بوئیدن اقسام به، مفرج و مقوی قوت‌های روح حیوانی و نفسانی یعنی بام و شهوت و میل جماع میباشد.

خوردن به، مولد خون و رفع وسواس و کسالت و بیحوصلگی میکند.

خوردن به، خفقان و دلگرفتگی را رفع و حفظ جنین از سقوط میکند.

خوردن به، باعث انگیختن اشتها و رافع ضعف جگر و معده و فم آن و رافع

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۳۹

یرقان میباشد.

به، درد سر مزمن را برطرف و رفع آب ریزش چشم و بینی و بالا آمدن و رسیدن بخارات بدماغ میکند.

خوردن به، رفع بیماری میل گل و خاک و ذغال خوردن و امثال آن میکند.

به، رافع اسهال و تشنگی و التهاب و مستی و سوزش بول و قی و غثیان و درد فم معده که از ریختن مواد گرم عارض شده میباشد.

با خوردن به، عرق و بدبوئی بدن رفع میشود.

آشامیدن آب و شربت به، بندآورنده خونریزی‌های داخلی و جرم و آب بدون شیرین و نجوشیده آن در روانی شکم و احوال

اسهالی باعث بند آمدن آن و رافع اینگونه مضار میباشد.

جرم و ثقل او نسبت به آب او با اذیت و رافع ضررش مریبا ساختن آن مخصوصا با عسل میباشد.

چکاندن و رساندن آب به، به احلیل و فرج رفع سوزش بول و علاج جراحات مجاری آن میکند و در این مورد بغایت صاحب

اثر میباشد.

چون به را در زیر آتش کنند بنحوی که رنگش تیره شود و از آن بخورند قطع اسهال مزمن گرم مزاجها میکند، و هرگاه داخل

آنها خالی کرده در آن (جوزبوا) ریخته بپزند، معالج اسهال سرد مزاجها میباشد.

خوردن آب به، بتنهایی و نپخته او خاصه جرم آن مضر احشاء و معده‌های ضعیف و خشونت آور و مجروح کننده و مورث رعشه و سرفه و درد شکم سخت (قولنج) مگر بصورت مربا درآمده باشد.

به، ترش سرد و خشک و قابض، قاطع قی و اسهال آزارنده و در افعال شبیه به شیرین و در مضرت نیز مشترک با آن علاوه بر قبض و آزار زیاده‌تر در مزاجهای ضعیف و رب هردو بی‌ضررتر و اصلح آنکه کم‌بنیه‌ها و صاحبان معده‌ها و امعاء ضعیف ناراحت از مربا و آب جوشانده با شکر و شربت آن استفاده بکنند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۰

شکوفه تازه به در طبیعت معتدل و قابض، مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده اگر بصورت مربا درآمده باشد.

مربای شکوفه به، مقوی احشاء (اندرون- معده، اعم از روده و دستگاه گوارش) و دل (قلب) و دماغ و فکر و سینه بوده، رفع خفقان (قلب گرفتگی) گرم میکند.

ضماد شکوفه و جرم و برگ او که کوبیده بر عضو بیندند جلوگیری از پراکنده شدن فضول و چرک و فساد و ورم جراحات باطراف آن میکند.

گذاشتن همین ضماد یعنی کوبیده به، با برگ و شکوفه او بر پشت چشم ورم آنرا فرو مینشانند.

ضماد این کوبیده بر اعضا و جراحات باعث جمع شدن و بهم آمدن آن میکند.

سائیده کرک روی به که بگیرند و خشک کنند و بسایند بسیار قابض و پاشیدنش بر روی زخم، بسرعت باعث بند آوردن خون جاری آن میگردد و خوردن آن بسیار مضر حلق و ریه میباشد، در این دستور که در هر جهت باید به، را پاک کرده از کرک بخورند.

خاکستر شاخه‌های نازک درخت به و برگهای تازه روئیده او در همه افعال بهتر از توتیا و چون کاملاً غبار مانند و عاری از هر کثافت و زائده باشد، افشاندن مختصری از آن در چشم خارش و سوزش و آب‌ریزش و ناراحتی‌های چشم را رفع میکند.

(روغن به) که آب پخته و صاف کرده او را با ربع آن روغن زیتون بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند. مفید معالج و خارش و جرب (سودای) آب‌دار و مالیدنش بر سر رفع شوره و سبوسه و دانه و جراحات سر میکند.

گرداندن همین روغن در دهان رفع زخم و جوش و درد دهان و زبان میکند.

مالیدن روغن به، بر سر رافع دوار و سرگیجه و صدای سر میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۱

تنقیه این روغن در رحم رفع و سوزش رحم و بول و مالیدنش بر تن جلوگیری از ریزش عرق میکند.

نوشیدن روغن به، منع خونریزی داخلی و رفع صداع و درد سر گرم و علاج ورم جگر و اسهال کهنه و پیچش مزمن و زخم روده و سم حشرات و پشه درخت صنوبر میکند.

اماله روغن به، نیز دارای همین اثرات و معالج اسهال و دل‌پیچه و سردرد و غش و زخم روده و مانند آن میباشد.

به‌دانه با طبیعت سرد و تر، و لعاب او که قاشقی از آن در استکان آب نیم‌گرم ریخته پس از ساعتی بتدریج نیم جرعه‌ای بنوشند رفع سرفه گرم و زخم سینه و مری و خشونت و خشکی و ناراحتی حلق و مری میکند.

خوردن لعاب به‌دانه حرارت و ناراحتی و سوزوگداز معده و امعاء را برطرف و تبهای تند حار را رفع میکند.

مکیدن به‌دانه و فرو بردن لعاب او خشکی و زخم زبان و دهان را علاج میکند. بهترین طریق استفاده از به‌دانه در امراض سینه

و حلق موقع خواب است که مستی از آنرا در دهان گرفته سر بیالین گذارند.
مالیدن لعاب به دانه بر محل سوختگی آتش رفع جراحت و تسکین درد آن کرده و مالیدنش بر بدن رفع ضرر حرارت و سوختگی آفتاب میکند.

جویدن به دانه رفع کندی دندان میکند.

خوردن مغز دانه به فربه کننده و نعوظ آور و موافق احوال گرم مزاجها و معالج امراض دستگاه تنفس ایشان و مفید سل و زخم سینه و امعاء و گرفتگی صدا و سرفه و خشکی آن میباشد.

بهترین نوع مصرف به و آب و گوشت و دانه او که مترتب ضرری نشود آنست که با شکر ترتیب یافته باشد، مگر در مکیدن دانه او که بدون شکر نیز جایز شمرده شده است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۲

مقدار مصرف از لعاب به دانه در روز تا هشت قاشق و از دانه او تا ۷ گرم میباشد.

بید معالج امراض: قی و اسهال، خفقان قلب، دل و دماغ، سموم دندان و لثه، خونریزی رحم، تبها

مقصود درخت بید است با خاصیت سرد و خشک، مفید حال گرم مزاجها و مضر آنها که سرد مزاج و بلغمی و رطوبتی میباشد.

خوردن آب برگ بید که کوبیده دریافت کنند بمقدار قاشقی قطع قی و اسهال میکند.

خوردن آب برگ بید خفقان قلب را قطع و تقویت معده و فکر و دماغ گرم مزاجها میکند.

خوردن آب برگ بید یا عرق بید با کمی عسل ورم های معده و روده را رفع و پادزهر سموم حار میباشد.

مضمضه آب برگ بید تقویت لثه و دندان میکند.

نشستن در آب جوشانده برگ یا عرق بید قطع خونریزی رحم میکند.

پاشیدن سائیده برگ بید بر روی زخم سبب بهبود و جمع شدن زخمهای تازه افراد گرم طبیعت میشود.

خواهیدن زیر درخت بید موجب تضعیف تب و خوابیدن بر روی برگ بید و پوشانیدن جمیع بدن با برگ بید قطع تبهای تند و

تب حصبه و دق و امثال آن میکند.

زیاد خوردن آب یا عرق بید باعث گیر و قبض مزاج و مصلحش روغن بادام میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۳

بیدمشک علاج امراض: قلب، تشنگی، رطوبت و بلغم، خونریزی، خون دماغ، زگیل و جوش، ورم اعضاء، غش و جنون

با طبیعت گرم و خشک مفید حال سرد مزاجها.

خوردن عرق بیدمشک و شکر که با آب شربت کرده باشند رفع گرفتگی قلب و خفقان و طپش آن میکند.

عرق بیدمشک لطیف و بازکننده گیر جگر بوده رفع تشنگی میکند.

شربت عرق بیدمشک تقویت معده و اعصاب ضعیف میکند.

عرق بیدمشک تب های بلغمی و سرد را قطع و جمیع امراض سرد و رطوبتی را نفع میدهد.

پاشیدن خاکستر چوب سوزانده او خون زخم و بریدگی را قطع و کشیدن غبارکرده او در بینی قطع خون دماغ و خوردنش قطع خونریزی‌های داخلی میکند.

مالیدن خاکستر چوب درخت بیدمشک با سرکه زگیل و جوش و ورم پستان و ورم اعضاء را تحلیل میبرد. آب جوشانده برگ او مسهل بلغم و سودا بوده و آشامیدن آن ادرار بسته را باز می‌کند. آشامیدن آب جوشانده او با شکر سفتی طحال را برطرف و غش و مالیخولیا و سردرد و ترس را رفع میکند.

آشامیدن آب جوشانده برگ او با شکر تب لرز را رفع و خفگی و ناراحتی رحم را دور می‌سازد. همچنین این نوشیدنی درد مفاصل و نقرس را سودمند و گزیدگی عقرب و ضرر ادویه سمی را رفع میکند. چکاندن آب جوشانده برگ بیدمشک در گوش، چرک گوش را پاک

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۴

میکند. نوشیدن روزی یکی دو بار شربت بیدمشک با آب و شکر و چند قطره گلاب امراض قلبی و گرفتگی آن و ترس و غش و دلهره و اضطراب و وحشت و بیحوصلگی و سستی و عصبانیت را رفع میکند.

صمغ بیدمشک که مانند غبار سائیده گردی در چشم کنند تقویت نور چشم نموده باعث جلای آن میشود. خوردن سائیده گل بیدمشک رافع اسهال سرد میباشد.

نشستن در جوشانده آب پخته او رافع سستی و فساد و ضعف اعضاء و اندام میباشد. رفع ضرر خوردن بیدمشک را گلاب و شکر میکند.

پاچه معالجات: بواسیر، خشکی، سرفه و سینه، شقاق، لاغری، شکستگی، دل‌پیچه و اسهال، معده، ضعف دماغ، خنازیر

مراد پاچه گوسفند است با خاصیت ژلاتینی، لزج و دیرهضم اما پس از هضم تولید خون پاک رقیق کرده جهت بیماران و ناقهین و مبتلایان به بواسیر بهترین میباشد.

پاچه سودای سوخته یعنی خشکی زیاده از حد را مفید و سرفه و خشکی حلق و سینه و شقاق (ترک) لب و زبان و گرفتگی صدا و سرفه خشک و سل و دق و خونریزی و شاش‌بند و لاغری زیاد و زخم و شکستگی استخوان را درمان میباشد.

خوردن پاچه با صمغ عربی دل‌پیچه و اسهال درددار را مفید و لیزاب معده و مواد گرم را رفع و دفع مضرت دواهای حار و تند و مشروبات الکلی میکند. آب

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۵

پاچه، سرفه گرم را رفع و مزاج را نرم و طبیعت خشک را ملین و اماله آب پاچه درد روده و اسهال هیضه‌ای (اجابت کم کم، زودزود) گیردار را رفع و مجرب و چکاندن آب پاچه در بینی جهت خشکی و ضعف دماغ مؤثر و خوردن و مالیدن آب پاچه بر خنازیر و ورم‌های سفت معالجات و مالیدن روغن مغز قلم پاچه با زعفران و (فرفیون) و روغن گل سرخ درد سر و ضربان مفاصل را رفع میکند.

سوخته استخوان پاچه که سائیده مانند غبار کنند و بر بینی بدمند خون دماغ را قطع و پاشیدن آن بر روی زخم و جراحت باعث بهم آمدن و بهبود جراحت میگردد.

نرم کرده سوخته استخوان که با صبر زرد و آب پاچه مرهم ساخته بمالند برای دانه بواسیر مفید و درد آنرا مسکن میباشد.

زیاد خوردن پاچه موجب درد شکم و قولنج و چاره‌اش خوردن آن با دارچین و عسل و چیزهای گرم و پختن آن با کرفس و زیره و دارچین رفع مضرت آن میکند.

پر طیور معالج امراض: خون‌ریزی، زخم‌ها، خون‌دماغ

عبارت از پر پرندگان است که خواص هریک در جایش خواهد آمد و سائیده سوزانده هر قسم پر طیور جهت التیام زخم‌ها و جراحات چه غیر عفونی و چه پلید مفید میباشد.

سوزانده پر بسیار نرم کرک (بدبده) در قطع خون جراحاتها که بر آنها پاشند دارای اثر فوری میباشد، در اینگونه افعال موی سوزانده خرگوش نیز همپایه پر طیور میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۶

چون از انتهای پرهای بزرگ طیور آنچه با شاخه سفید و سوراخ‌دار است، جدا کرده بشویند و خشک کنند و بسوزانند و سائیده در بینی بدمند رعاف (خون‌دماغ) را که از آن مهلک‌تر نباشد و از هیچ دارو بند نیاید بند آورد و در بند آوردن جمیع خونریزی‌ها همین اثر دارد.

پسته معالج امراض: ضعف بدن، گزیدگی، سرفه مزمن، ضعف قلب، خفقان قلب، یرقان، طحال، کلیه

قوتش اگر دهان او را باز نکنند مدت مدید باقی میماند اما مغز او تا سه ماه بیشتر دوام نمیآورد مگر با آغشتنش در آب لیمو (آب لیمو جلوگیری از فساد پسته میکند) با طبیعت گرم و خشک، مفید حال بلغمی‌ها و سردمزاجها.

خوردن پسته باعث فریبهی و نعوظ و قوت بدن میشود.

پسته ضرر گزیدگی هوام و حشرات را رفع و گیر و سده کبد را رفع میکند.

پسته تولید خون پاکیزه نموده معده و فم معده را قوت میدهد در حدی که هیچ‌یک از لبوب باو نمیرسد بشرطی که با پوست نازک کشیده بر روی مغز او خورده بشود.

پسته درد جگر و قی و غثیان و درد شکم و روده و سرفه مزمن را رفع و تقویت قلب و دماغ و حافظه و ذهن میکند.

پسته خفقان قلب و سردی کبد و لاغری کلیه و یرقان و رنج طحال را برطرف میسازد.

پوست تازه سبز روی او سرد و خشک و بیاندازه مقوی قلب و قابض و اسهال و تشنگی و قی را بند میآورد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۷

جویدن پوست سبز روی او دندان را قوت بخشیده دهان را خوشبو و رفع جوش و جراحات آن میکند.

نشستن در آب پوست سخت او که بسیار جوشانده باشند مقعد بیرون آمده را بداخل میبرد.

مالیدن آب پخته پوست و برگ درخت او درد مقعد و رحم و خارش پوست و حکه رافع میکند.

مالیدن همین آب، عرق زیاد تن را بند میآورد و رفع شپش از بدن میکند.

زیاد شستن مو با آب پخته پوست و برگ درخت او منع ریزش مو و تقویت آن میکند.

روغن پسته غذا را لذیذ و خوشبو و تقویت حافظه و تنقیه دماغ و فکر میکند.

خوردن روغن پسته با عنبر، وسواس و خیالات و مالیخولیا و مواد سودائی را دور میسازد.
پسته مضر گرم مزاجها و باعث سردرد و جوش و خارش بدن ایشان و رفع ضررش را ترشیاها و میوه های آب دار سرد طبیعت میکند.

پشم علاج امراض: سرفه، سینه درد، زخم دهان، دردهای دست و پا، نقرس، مقعد، ورم

با طبیعت گرم و خشک و سیاه آن از همه گرمتر، مفید حال سرد مزاجها.
گذاشتن و بستن پشم سرخ بر روی شری (جوشهای ریز خارش دار) علاج آن میکند، همچنین سوزاندن و مالیدن او با سرکه همین اثر دارد.

چون پشم را در شراب گرم تر کرده ببندند رفع ورم و سختی و صلابت عضو

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۸

میکند. گذاشتن به همین صورت پشم بر بریده خون آنرا بند می آورد.

گذاشتن پشم گرم که کلفت و ضخیم بگذارند رفع سرفه و نزله و درد سینه میکند. چون بر عضو متورم روغن گل سرخ مالیده پشم گرم کرده بگذارند تحلیل ورم آن داده بر جراحت سگک بهبود زخم دندان سگک هار می دهد و بهمین صورت که روغن بسر مالیده پشم ببندند سردرد را رفع میکند.

پوشیدن لباس پشمی مورث خارش و خشکی و ناراحتی پوست اما نشستن بر روی فرش پشم فایده به نقرس و امراض رطوبتی پا میکند.

پنبه علاج امراض: قلب گرفتگی، سکر و مستی، فکر و خیال، وسواس، حکه و خارش، اسهال، خلط سینه

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها و رطوبتی ها.

خوردن شکوفه پنبه باندازه مستی سکر و مستی می آورد.

شربتی که از شکوفه پنبه بسازند، بقدر ۱۰۰ گرم او خفقان (قلب گرفتگی) و سنگینی رحم را رفع میکند.

خوردن این شربت که شکوفه پنبه را جوشانده، صاف کنند و با شکر جوشانده بقوام آورند فکر و وسواس و خیالات را برطرف و در ابتدای جنون پیشگیر آن میباشد.

کوبیده شکوفه و برگ پنبه با سوزانده پنبه که با لعابی مانند لعاب کتیرا یا سریش خمیر کنند و بگذارند تحلیل اورام داده خارش و حکه را رفع و مانع آبله زدن سوختگی میشود.

آب و برگ پنبه بشرطی که با شربت بدفعات تا دو استکان از آن بنوشند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۴۹

قطع اسهال میکند.

لباس پنبه بدن را گرم و جمع و پوشیدن لباس پنبه دوز، خاصه از پنبه تازه تقویت بدن کرده، رعشه و کزاز و فلج را بهبود میبخشد و گذاشتن و بستنش بر سینه خلط آنرا پخته درد آنرا ساکت میکند.

ضماد برگ کوبیده او با روغن گل یا زیتون جهت نقرس بیهیدیل و نشستن در آب پخته او خفکان (گرفتگی) رحم و بخور او زکام را رفع میکند.

گذاشتن پنبه سوخته بر جراحات بسرعت قطع خون آن میکند.

چون شاخه پنبه را در گوش گذاشته سر دیگرش را بسوزانند آب در گوش رفته را جذب میکند.

گذاشتن پنبه پوسیده کهنه گوشت مرده زخمها را جمع میکند.

ضماد جمیع اجزاء پنبه از شکوفه و برگ و پنبه و شاخه محلل و جذب خون از عمق بظاهر جلد میکند.

خوردن مغز پنبه‌دانه با سکنجبین در گرم مزاجها و با دارچین در سرد مزاجها بغایت نعوظ‌آور میباشد.

روغن تخم پنبه فربهی آور و نعوظ‌آور و ملطف و جلادهنده و رافع سرفه و درد روده و مالیدنش بر اعضا در امراض اعضا و

اندام که از سردی باشد بیهیدیل میباشد. مقدار خوراک از شکوفه پنبه تا سه چهارم مثقال و از دانه‌اش تا دو مثقال میباشد.

پنیر علاج امراض: لک و پیس، دمل، خارش تن و فرج، تب دق، سودا، وسواس و خیالات

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۰

با طبیعت سرد و تر مفید گرم مزاجها و مضر آنان که مزاج رطوبتی داشته باشند.

خوردن پنیر بی نمک کلیه و مثانه را قوت داده لیت ملایم مزاج آورده مولد خون پاک میشود.

پنیر دیر هضم و پس از هضم شدن رساننده خاصیت خود به اعضاء و محرک معده و روده میباشد.

خوردن پنیر با مغز گردو و پونه بغایت نافع و چاق کننده و باعث نرمی پوست میشود.

چون پنیر را پخته بفشردند و کباب کنند و بخورند اسهال را بند آورده و گذاشتن آن بر اعضای مجروح مانع ورم میشود.

پنیر بی نمک جلوگیری از تحریک اشتها کرده و هضم نشده یعنی بالای غذای نگذشته خوردن آن باعث ثقل و تاریکی چشم

و قولنج (دل درد شدید) میشود و رفع ضرر آنرا نعنای و پونه و گردو میکند.

پنیر نمک زده گرم و خشک که بلغم را رفع و اشتها را تحریک و تقویت روده نموده رطوبات معده را جمع میکند.

ضماد پنیر شور با عسل که پنیر را با عسل کوبیده نرم کنند و بگذارند سر دمل را باز و جوش‌های چرکی را پاک و گذاشتن

آن با نوشادر لک و پیس پوست را سود میدهد.

پنیر شور باعث عطش و مولد خلط آزارنده و باعث خارش تن و فرج و مقعد گرم مزاجها و صاحبان ثقل معده و بسیار کهنه و

متعفن او تقریباً مسموم و خوردن آن دارای مضرات بسیار میباشد.

آب پنیر تازه که هنگام زدن از آن اخراج شود بغایت مرطوب و خواب آور و جهت تب دق (تبی که از غصه عارض شده

باشد) و التهاب معده و نرم کردن پوست صورت و بدن و طبیعت و رفع سودا و وسواس و خیالات صفاوی مزاجها بغایت

سودبخش میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۱

پس پنیر بی نمک مفید حال گرم مزاجها و با نمک آن سودمند سرد مزاجها و در هر دو طایفه رفع ضرر آن با خوردن گردو

میباشد.

پنیرک - یاخیر - یاخیری علاج امراض: روده و معده، بول، صدا، طحال، یرقان، درد پشت، ورم، شکستگی

با طبیعت سرد و تر مفید حال گرم مزاجها.

صاف کرده آب جوشانده مثنی از آن که با شکر شیرین کرده بخورند باعث لینت طبع و زیادی و جریان بول شده گیر و ثقل و بستگی روده و معده را باز میکند. بهمین صورت خوردن پنیرک زخم و جوش امعاء و اندرون و پیچش و اسهال خونی و سوزش مجرای بول و مثانه و گرفتگی صدا را رفع میکند.

خوردن جوشانده او با شکر درد طحال و یرقان را دفع و رفع سمیت دواهای سمی و درد پشت و کلیه میکند.

چون پنیرک را پخته ضماد کنند ورمهای گرم را به تحلیل آورده چاره شکستگی اعضاء میکند.

ضماد پخته او با نمک بر پشت چشم باعث پاک شدن چرک و ریم و کثافتی که از چشم و گوشه چشم میآید میشود.

ضماد پخته بی نمک او سبب التیام گزیدگی زنبور و مگس عسل میشود.

ضماد پخته بی نمک او با روغن زیتون سوختگی آتش را بهبود میدهد. چون پنیرک را کوبیده با بول خود بیمار خمیر کرده بر سر او بندند رفع جوش و جراحت و نخاله و جوشهای شوره دار و پوسته دار سر او میکند.

تخم او سرد و تر و پرلعاب و خوردن کفی از آن با آب طبع را لینت داده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۲

سرفه گرم و خشک را علاج کرده، زخم کلیه و مثانه را درمان میکند.

خوردن تخم پنیرک بصورت مذکور گرفتگی صدا را رفع و تقویت امعاء و معده و رفع ناراحتی داروهای گرم مزاج میکند.

خوردن تخم پنیرک گزیدن رتیل را بهبود بخشیده، رفع نزله (سرفه و سینه درد بعد از زکام) و زکام میکند.

اماله جوشانده پنیرک معالج سوزش امعاء و رحم و مقعد میباشد. اماله جوشانده پنیرک با عسل بهبود درد جگر میدهد.

ضماد پنیرک بر ورمهای گرم باعث نرم شدن و از میان رفتن آن میشود. زیاد خوردن آب او مضر معدههای ضعیف و رفع ضررش را رب میوهها و آبمیوه و خوردنیهای گرم مزاج میکند.

پنیرمایه معالج امراض: خون دماغ، اسهال، خونریزی معده، درد شکم، پوست

کلا طبیعت پنیرمایه هر حیوان گرم و خشک در حد قوی است. خوردن پنیرمایه هر روان را بند آورده، مانند اسهال و خون بینی و خونریزی معده و روده و خونریزی زنان و حیض زیاد را جلوگیری میکند. خوردن پنیرمایه بستگی و سنگینی رحم و درد شکم و روده را رفع و با سرکه خون منجمد در معده را به تحلیل میآورد.

خوردن پنیرمایه بقدر یک نخود که چندی مداومت دهند باعث چاقی و لطافت پوست میشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۳

پوست معالج امراض: شکستگی، درد و ورم اعضاء، زهر و نیش گزنده، خشکی و خارش، سرسام، زخم سرطان، تبها

غرض جلد حیوانات است و سردی و گرمی هر پوست مربوط به طبیعت گوشت او میباشد.

پیچیدن عضو شکسته و صدمه‌دیده و ضربه‌رسیده با پوست گرم تازه ذبح کرده گوسفند و بز، خاصه نر آن در تسکین درد و فرو نشانیدن ورم و جوش دادن آن بغایت مؤثر می‌باشد.

همچنین بستن پوست گرم بز و گوسفند نر بر محل ورم سرد ورم آنرا فرو نشانیده و جذب زهر مار و افعی و مثل آن میکند. بستن پوست گرم گوسفند بر زخمهای خبیث کثیف باعث بهبود و رافع خارش و ناراحتی آن میشود. تراشه پوست بز قطع خون جراحت تازه و خاکستر سوزانده جمیع پوستها سوختگی از آتش را سلامت بخشیده، خشکی پوست را رفع میکند.

بستن پوست سر بزغاله بر سر صاحب سرسام باعث مداوای سرسام میگردد. ضماد سوزانده پوست اسب آبی با خمیر نان سه روز متوالی بر جراحت سرطان در بهبود او مجرب می‌باشد. پوشیدن پوست فیل تبهائی سرد و تب سردمزاجها را رفع میکند. پوشیدن پوست شغال جهت بهبود زخم سگ هار و منع ترسیدن سگ گزیده از آب «از اثرات زهر سگ هار آنست که سگ گزیده از آب وحشت دارد» میکند. مالیدن خاکستر سوزانده پوست جوجه تیغی و روغن زیتون جهت جلوگیری از ریزش موی سر سودبخش می‌باشد. مالیدن خاکستر سوزانده پوست افعی و روغن زیتون رفع شوره سر و پوسته کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۴ پوسته شدن دست و صورت میکند.

پونه علاج امراض: طفل مرده در شکم، حیض، سینه و معده، گزیدگی، یرقان، باد، استسقا، قی و غثیان، درد و الم، بدرنگی پوست، خارش

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها. پونه بغایت لطیف و خوردنش عرق و حیض را باز میکند. پونه مسهل سوداوی (خشک) مزاجها بوده، سینه و معده را از کثافات و فضول پاک می‌سازد. پونه قاتل جنین و در عوض تریاق (بهترین علاج) گزیدن جانوران می‌باشد. پونه بادها را شکسته، استسقا و یرقان را رفع میکند. خوردن و برداشتن پونه مشیمه مرده و زنده را اخراج میکند. پونه سکسکه و آروغ و قی و غثیان را برطرف می‌سازد. خوردن پونه مفید کزاز و سوزش معده و غش و التهاب می‌باشد. ضماد کوبیده پونه خشک که نرم کرده آنرا خیسانده بمانند، باعث سرخی پوست میشود و گذاشتنش بر محل طحال و جذام رافع درد و الم آن و همچنین رافع آثار سیاهی جلد می‌باشد. برداشتن پونه، که زن کوبیده در پارچه بخود برگرد اسقاط جنین میکند. تنقیه و شستشوی با او از داخل باد و خارش و سنگینی و ناراحتی رحم سرد مزاجها را برطرف می‌سازد. مسواک کردن با سوزانده خشک او تقویت لثه و بن دندان میکند. مضر کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۵

امعاء (روده) گرم مزاجها و مصلحش کثیرا، مغز خیار، لیموشیرین و کدو میباشد.
مقدار خوراک از تازه او یکی دو شاخه و از خشک او تا نیم مثقال ۲/۵ گرم است.

پیاز معالج امراض: معده، بول و حیض، شهوت و غضب، سموم، اخلاط لزج، یرقان، طحال، هضم، جوش و کورک، آبریزش چشم

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها.

خوردن پیاز که با گوشت چرب پخته باشند شهوت و غضب را قوت داده گیر و اشکالات معده را رفع و بول و حیض بسته را باز می کند.

خوردن پیاز در هواهای سمی فاسد، رفع سمیت و خرابی و بیماری هوا و اصلاح آب غیر تمیز میکند.

پیاز پخته دارای غذائیت زیاد بوده و لنت مزاج می آورد.

پخته پیاز با چربی سینه و شش را از اخلاط لزج پاک میکند.

پیاز ترش که در سرکه نگاهداشته یا در سرکه پخته باشند مفید مرض یرقان و طحال و باعث تحریک اشتها و قوت هاضمه میشود.

پیاز ترش قی و غثیان صفرائی و بلغمی را جلوگیری و به تنهائی نیز مانع غثیان و بهم خوردگی حالتی که از دواهای تهوع آور بهم رسیده باشد میشود.

پیاز دافع سموم و آب پیاز رفع ضرر نیش سگ دیوانه (هار) خصوصا که در عرض سه روز متوالی قاشق قاشق باو بنوشانند میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۶

چکاندن آب پیاز در چشم آبریزش و خارش و جوش و کورک چشم را رفع و چکاندن آن در ابتدای آبریزش چشم جلوگیری از قوت مرض میکند.

چکاندن آب پیاز و عسل در چشم سفیدی و لک چشم را پاک میکند.

چکاندن آب پیاز در بینی آنرا از کثافات پاک و پوئیدن پیاز اصلاح استشمام هوای آلوده و وبائی میکند.

چکاندن آب پیاز در گوش سنگینی و صدای گوش را رفع و چرک و کثافات داخل آنرا پاک میکند.

ضماد پیاز که کوبیده بر گوش گذارند رافع مضرات گوش و باد و طنین و سنگینی آن بوده و چون بر محل خون مرده ضمد کنند خون فاسد را از داخل جذب و پاک میکند.

مالیدن آب پیاز بصورت، سبب جلای پوست و نیکوئی رنگ رخسار میشود.

ضماد پیاز همراه سوزانده موی آدمی بر جای زخم سگ هار باعث بهبود جراحت آن شده و گذاشتن پیاز و انجیر کوبیده درد نیش عقرب و زنبور را بهبود بخشیده، ضمد پخته او بر محل متورم، ورم آنرا به تحلیل می آورد.

ضماد پخته پیاز که با زرده تخم مرغ و روغن خمیر کرده بگذارند درد و ورم و خارش مقعد را فرو مینشانند و پخته پیاز با روغن کوهان شتر که نرم کرده بمالند شقاق (ترک) مقعد و بواسیر و دل پیچه و کجی ناخن را درمان میکند.

آب پیاز و پیه مرغ یا روغن مرغ، زخم پا را که از کفش بهم رسیده باشد بهبود میبخشد.

سوخته پوست پیاز و موی آدمی و کافور که بپاشند زخم خوره (آکله) را مجرب میباشد.

خوردن کوبیده تخم پیاز بمقدار نخودی در روز قوت بآب بخشیده میل جماع را زیاد میکند.

خوردن پیاز زیاد جهت گرم مزاجها و صفرائیها مضر و عطش آور و در آنها

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۷

موجب تشنگی و سردرد میشود.

پیاز که خرد کرده او را با نمک بشویند رفع ضرر او میکند و همچنین با سرکه خوردن او کم ضررتر میباشد و آب انار و

کاسنی رافع هرگونه ضرر او بوده، رفع بوی بد او را جوییدن نان سوخته و گردو میکند.

پیه علاج امراض: مفاصل، جراحات، موربختگی، نور چشم، زبری و خراش

پیه تازه گرم و تر و کهنه آن گرم و خشک و لطیفتر و خاصیت پیه هر حیوان در طی آن ذکر میشود.

پیه بز در نرم کردن و پزندگی و نرم کردن اورام و سخت شده‌ها پرفایده و بهترین پیه در بهبود جراحات و در داخل مرهمها

کردن، پیه خوک میباشد.

مالیدن پیه گرده بز ماده و پیه خرس رفع داء الثعلب (محل موربخته) و پیه مرغ رفع خشکی و خشونت زبان و ورم رحم میکند.

پختن برنج با پیه بز زخم مثانه و چکاندن پیه ماهی که در آفتاب ذوب شده باشد با عسل تقویت نور چشم و مالیدن پیه

کرکس و طیور وحشی درمان درد مفاصل میکند.

دستور نگاهداشتن پیه آنست که آنرا از پرده و کثافات پاک کرده در آفتاب یا نزدیک آتش با قدری (سعد) که کوفته در آن

داخل کنند همراه سازند، یا با شراب بجوشانند.

زیاد خوردن پیه باعث زبری و خراش معده و مصلحش در گرم مزاجها سکنجین و در سرد مزاجها زنجبیل و نمک میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۸

تخم کنگر علاج امراض: ضعف و لاغری، خشکی و خشونت، سوزش بول، حلق و مری، ضعف مقاربت، زخم و جراحات

با طبیعت گرم و تر مفید حال سرد مزاجها و خشک مزاجها.

خوردن تخم کنگر بدن را فربه و جگر ضعیف را تقویت و کلیه را چاق و نیرومند و رفع خشکی و خشونت مزاج میکند.

خوردن تخم کنگر خشکی و زبری سینه را رفع و سرفه را ساکن و سوزش بول را رفع میکند. مصرف زیاد آن باعث گیر و

سده معده و دستگاه گوارش شده، مضر مری و حلق میباشد، رافع ضرر و مصلحش سکنجین و پختن آن با چاشنی سرکه و

قند میباشد. خوردن خود کنگر بازکننده بول و بندآورنده طبع و باعث نعوظ و اصلاح کلیه و محرک جماع و رافع باد و هاضم

غذا و بهبوددهنده جراحات شش و جمع کننده زخم آن میباشد.

ضماد کنگر که پخته کوبیده بگذارند باعث روئیدن موی ریخته که جای آن سفید شده باشد و خوشبو کننده عرق و ضماد

ریشه او جهت سوختگی آتش بیمانند میباشد. چون کنگر را پخته صاف کنند و با یک سوم آن موم و روغن کنجد مخلوط

کرده بجوشانند تا آب تمام شود و بمالند ورم‌های سفت را فرو نشانیده، برص و لک و پیس و خارش را معالج میباشد.

تخم مرغ معالج امراض: شهوت و بقاء، جراحات، معده و روده، مثانه، خونریزی داخلی، زکام و سینه درد، ضعف، اسهال، مقعد و بواسیر، لک و بدرنگی پوست

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۵۹

در مجموع با طبیعت معتدل، در حالیکه آنرا با زرده و سفیده میل نمایند.

تخم مرغ مقوی دل و بدن و مفید خراشیدگی و جراحات اندک معده و روده و مثانه و خونریزی داخلی و مانع ریزش رطوبت گرم زکام به سینه و مصلح سینه و مقوی آن که خون از او دفع شده و وضعیکه از خون گرفتن باو رسیده باشد.

تخم مرغ موافق مزاج سوداوی مزاجها و در صورت پختن آن با سرکه بند آورنده طبع و مانع ریختن مواد فاسد و لیزابه بمعده و خوردن تخم مرغ با سماق و مویز جهت اسهال دردناک و با ترتیزک و نمک مقوی بقاء و محرک شهوت و با سائیده‌ی اهلل خشک کرده گاو و پنیرمایه شتر جهت تقویت بقاء بینظیر میباشد.

خوردن تخم مرغ خام زهر مار را خنثی میسازد.

خوردن تخم مرغ خام سوزش مثانه را برطرف و صدای گرفته را باز میکند.

تخم مرغ نیم‌بند دارای غذائیت کامل و جهت اطفال قائم مقام شیر مادر میباشد.

خوردن تخم مرغ نیم‌بند با مقداری نخودی کندر مقوی پشت و شهوت و مفید سرفه و با تخم کتان مفید تنگ‌نفس و با نمک و کندر و انزروت چاق میکند.

ضماد تخم مرغ با روغن گل سرخ یا بادام و سائیده بابونه ورم چشم و ورم نشیمنگاه و فرج را فرو مینشانند.

ضماد تخم مرغ با موم روغن (موم را که با روغن روی آتش حل کرده باشند) ورم اعضاء را نرم و تمام میسازد.

ضماد پخته تخم مرغ که چندان سفت نشده باشد با زعفران و روغن کنجد یا بادام که بر مقعد اندازند ورم و درد و ضربان بواسیر را سودمند میباشد.

انداختن همین ضماد بر پشت چشم ضربان چشم را رفع میکند.

انداختن تخم مرغ نرم پخته بر مقعد شقاق را فایده کرده ترک آنرا بهم می‌آورد.

خوردن تخم مرغ نیم‌بند و آرد جو خونریزی بالا و پائین یعنی بینی و سینه و شکم و حیض را قطع میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۰

ضماد تخم مرغ نیم‌بند بر پشت چشم درد چشم را نافع و جهت جراحات مقعد نافع و جراحات بد، امثال سودا و سفلیس، سوختگی از آب و آتش و آفتاب را سودمند و نافع تاول زدن آن میشود. زدن زرده و سفیده آن بهم و مالیدنش بمحل سوختگی نیز دارای همین خاصیت میباشد.

چکاندن زرده و سفیده زده تخم مرغ با سائیده کندر یا عدس با پوست سائیده تخم مرغ در بینی جلوگیری از خونی که از پرده‌های بینی آید میکند.

اماله زده زرده و سفیده تخم مرغ با سائیده‌ی (ناخنک) جهت زخم معده و روده و درد آن پرفایده و شیاف آن با روغن بادام که پنبه طبیعی بآن آغشته بردارند ضربان و درد مقعد و فرج را رفع میکند.

مالیدن زرده و سفیده آن با کافور بر پیشانی درد سر گرم را که از حرارت باشد فرو مینشانند.

پوست تخم مرغ جلادهنده و جمع‌کننده و قاطع خون بینی و جرب و حکه (خارش) و مالیدن پوست سائیده آن با مایع او بر

صورت پوست صورت را به جلا آورده لک‌های بدرنگ آنرا رفع میکند.

دمیدن پوست سوزانده سائیده او که مثل غبار شده، در سوزاندن زیاد نسوخته سیاه نشده باشد بر بینی حتی خون‌دماغ هولناک را بند می‌آورد و تجربه‌شده‌ی نگارنده می‌باشد.

سائیده پوست سوخته او که مثل آهک سفید و از نرمی در حد غبار شده باشد و چکاندن آن با عسل در چشم جهت پاک کردن سفیدی چشم بغایت سریع الاثر می‌باشد.

خوردن پوست سائیده او به وزن نخودی با آب، مهیج بام می‌باشد. مالیدن سائیده پوست او با عسل و سرکه بر ورم باعث تحلیل و فرو رفتن ورم میشود.

پاشیدن سائیده‌ی پوست تخم مرغ بر زخم، خون زخم را بند و جراحت را هر چند کهنه و بد شده باشد بهم می‌آورد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۱

پرده الصاق بر سفیده آن را اگر خشک کرده بسایند و با خون کبوتر بچه به رحم برسانند بازگرداننده بکارت می‌باشد، یعنی تا حد بکر جمع میکند!

روغن تخم مرغ که زرده آنرا در تابه آهنی بر روی آتش تاب داده گرفته باشند جهت درد مقعد و بواسیر و درد دندان و رویائیدن مو بغایت مؤثر می‌باشد.

خوردن زیاد تخم مرغ اشتها را ساقط و هضم را معطل می‌سازد.

قاعده نیم‌بند کردن تخم مرغ سه دقیقه پس از بجوش آمدن آب می‌باشد.

ترب علاج امراض: باد و گاز، بدی رنگ رخسار، ریش مو، روده و معده، سفتی و سنگینی مزاج، گزیدگی حشرات، سنگ مثانه

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

خوردن ترب باعث جریان بول میشود.

خوردن ترب بعد از غذا هضم طعام کرده و باد و گاز معده را با حدث و آروغ دفع میکند.

ترب رنگ رخسار را نیکو کرده مختصری لنت می‌آورد.

مداومت در خوردن او موی ریخته را مجدداً می‌رویاند.

آشامیدن آب ترب گیر و بستگی روده و معده را برطرف می‌سازد.

نوشیدن آب ترب قی می‌آورد، مخصوصاً اگر با عسل بیاشامند.

پخته ترب سرفه کهنه را علاج و ثقل و سفتی و سنگینی مزاج را لطیف و نرم و حیض بسته را باز می‌سازد.

زیاد خوردنش تولید شپش میکند.

چون بعد از خوردن ترب عقرب بگزد محسوس نمیشود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۲

ریختن آب ترب در لانه عقرب باعث هلاک او میشود.

مالیدن آب ترب بدن مانع گزیدن حشرات میشود.

آب ساقه ترب، البته بدون برگ باندازه یک استکان سنگ مثانه را میریزاند، خصوصاً که با سکنجبین بیاشامند.

آب ساقه و برگ او بقدر دو استکان اخراج زردآب و درمان استسقا (تشنگی بی‌امان) میکند.

چون در داخل ترب روغن گل‌سرخ «روغن کنجد که در آب جوشانده برگ گل سرخ بجوشانند تا آب آن تمام بشود» ریخته کنار آتش ملایم گرم کنند و بچکانند سرعت علاج درد گوش میکند.

چون ترب را سوراخها کرده مقدار ۳ گرم تخم شلغم در آنها جا داده در سوراخها را با تکه‌های خود آن مسدود کنند و اطرافش را خمیر گرفته زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند بزودی سنگ مثانه را خارج میکند و سه روز باید مداومت بدهند.

ضماد ترب که کوبیده یا پخته بگذارند زخمهای خراب را اصلاح میکند.

همین ضماد بر زیر چشم جوش پلک را برطرف میسازد.

ضماد او با شيلم (تلخه، دانه‌هائی تلخ که در گندم‌زار می‌روید شلمک نیز گفته شده است) که هر دو را با هم بکوبند، بر موضع موریختگی باعث روئیدن موی آن میشود.

مالیدن همین ضماد جوشهای آبدار را رفع میکند.

خوردن خوابانده ترب در سرکه اخلاط غلیظ را بدون ضرر دفع میکند.

تخم ترب شیر و بول بسته را باز میسازد و تحریک بقاء و تهییج جماع می‌کند.

خوردن تخم او باعث قی میشود.

خوردن تخم ترب درد جگر سرد را ساکن ساخته ورم طحال را تحلیل میبرد.

ضماد کوبیده تخم ترب جهت امراض جلد، از جوش و خارش و غیره

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۳

سریع الاثر میباشد.

خوردن ترب با شراب دفع زهر مار شاخدار میکند.

نیم مثقال (۲/۵ گرم) و بعد از طعام با آب هضم طعام میکند.

خوردن تخم ترب با سکنجبین بغایت پاک‌کننده کبد میباشد.

ضماد کوبیده تخم ترب با سرکه غانقرا (زخم عفونی بدن که در اثر قطع شدن یا کوبیده شدن در استخوان و اعضاء بهم‌رسیده باشد) را درمان میکند.

گذاشتن کوبیده تخم ترب با عسل درد مفاصل را برطرف میسازد.

مالیدن کوبیده او با سرکه، همراه پنبه لک سیاه پوست را رفع میکند.

مالیدن روغن ترب که از آب و برگ او هنگام تخم بستن ترتیب دهند «آب و برگ او را جوشانده» صاف کنند و در روغن

زیتون یا کنجد چندان بجوشانند تا آب سوخته شده روغن بماند «فلج و لقوه و لک و پیس و خشکی پوست صورت و جلای

بشوه و درد و باد گوش را نفع میدهد و بسیار مؤثر میباشد.

زیاد خوردن ترب باعث درد روده و شکم و تعفن اخلاط و مضر سر و حلق و دندان و مصلح یعنی رافع ضررش عسل و

زیره‌ای که در سرکه خوابانده باشند میباشد.

مقدار خوراک از خود ترب تا ۵۰ گرم و از آبش تا ۱۰ گرم و از تخم او تا ۴ نخود میباشد.

ترخون علاج امراض: معده و روده، خلط و لیزابه، باء، سینه، بوی دهان

سبزی خوردن معروف با طبیعت گرم و خشک و دیرهضم مفید حال سرد کتب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۴ مزاجها.

خوردن ترخون باعث جمع شدن معده و آب و رطوبت آن میشود.
خوردن ترخون معده و امعاء را قوت داده، تخدیر میکند.
ترخون ذائقه را تغییر داده اشتها را تحریک میکند.
خوردن و جویدن ترخون دهان را خوشبو ساخته، جوش و قلاع آنرا نفع میدهد.
ترخون بادهای داخل و خارج اعضاء را تحلیل میبرد.
خوردن ترخون باعث دفع و قلع اخلاط لزجه میشود.
ترخون گیر و سدد را رفع کرده، هوای فاسد و آلوده و وبائی را اصلاح میکند.
صرف زیاد آن خون را سوزاننده، باء را قطع کرده، سینه را خشک میکند و رافع ضررش عسل و کرفس میباشد.

تره علاج امراض: بواسیر، درد سینه، قولنج، لیزابه رحم، جوش و خارش، گزیدگی، درد گوش، خون دماغ

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.
خوردن تره بعد از غذا مانع ترش شدن غذا در معده میشود.
تره مزاج را لینت داده حیض و ادرار را باز میکند.
تره لطیف کننده و باددار و نعوظآور و قولنج و گیر و سده جگر را رفع میکند.
تره بازکننده و مقوی کمر و هاضمه و پاک کننده قصبه ریه و خوردن آبش
کتب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۵
بقدر سه مثقال خون بواسیر را رفع میکند.
خوردن تره با عسل جمیع امراض سرد و رطوبی سینه و با آب عسل (عسل را که با دو برابر آن آب جوشانده به نصف برسانند) هرگونه سم غذائی و حیوانی را نافع میباشد.
خوردن پخته تره با جو درد سینه و سرفه را نفع میدهد.
آب جوشانده خشک کرده تره خون بسته را باز میکند.
خوردن تره در سرکه خیسانده (ترشی تره) گیر و سده جگر و طحال و قولنج را باز می کند.
برداشتن برگ خشک کوبیده او «که زن کوبیده در پارچه بخود برگیرد» همراه مازوی کوبیده با آرد سنجید رطوبات و لیزابه رحم را جمع میکند.
نشستن در آب جوشانده تره با سرکه و آب نمک رحم را منظم و سنگینی و ناراحتی آنرا برطرف میسازد.
ضماد کوبیده تره تازه یا پخته خشک او رفع گزیدگی هوام و حشرات و مار و افعی میکند.

ضماد تره با سماق و مالیدن او خارش و جوش‌های سوزنده و زگیل را رفع و با نمک زخمهای بد خبیث را پاک و گذاشتن پخته‌اش بر مخرج رفع بواسیر میکند.

چکاندن آب تره با روغن گل یا بادام و سرکه کهنه درد گوش و صدای آنرا برطرف میسازد.

پاشیدن و دمیدن سائیده تره خشک و کندر بر روی جراحت و در بینی منع خون زخم و خون دماغ میکند.

چون تره را دو بار پخته بفشارند و در آب سرد خیسانده با غذا بخورند رفع نفخ و غلظت غذا میکند و باعث لذت اطعمه میشود.

تره دیر هضم و نفاخ و از پیاز ثقیل تر و مفسد لثه و دندان و مفسد مزاج گرم و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۶

سوزاننده خون در مزاج حار و مورث تاریکی چشم و مصلحش گشنیز و کاسنی است و تخم تره مثل خود او گرم و خشک و در افعال در بعض امور همانند خود او می‌باشد.

خوردن تخم کوبیده تره با شراب بآه را تحریک میکند.

خوردن کوبیده تخم تره با تخم مورد، قطع خونریزی باطنی کرده، سده بلغمی را باز و بآه و اشتها را تحریک میکند.

تخم تره و تخم مورد، پشت و مثانه را قوت داده رافع امراض سرد میباشد.

بو داده تخم تره بتنهائی با ترتیزک، قطع اسهال مزمن و پیچش میکند و باد و گاز روده را دفع میسازد.

ضماد کوبیده تره گزیدگی مار و افعی را دفع میدهد.

گذاشتن یا مالیدن تره بر لک اثر آنرا رفع میکند مشروط به مداومت.

مالیدن تره کوبیده دردهای سرد بدن را رفع میکند.

بخور تره بواسیر را مفید و بخور او با موم و قطران که هر سه را با هم جوشانده دهان بر آن بگیرند مفید درد دندان و اخراج کرم او میباشد.

چون تره را کوبیده در سرکه بریزند رفع ترشی آن میکند.

تره کوهی در قطع و گشودن بغایت قویتر از تره بستانی و در باز کردن حیض و گشودن ادرار سریع‌ال‌اثرتر و چون او را

کوبیده در پارچه‌ای زن بخود برگیرد جنین او را بیرون می‌آورد.

خوردن آب تره کوهی باعث اسهال خونی میشود.

چون دو نخود تخم تره کوهی را با شکر چند روز بخورند و مداومت کنند رفع بواسیر میکند و از جمله ادویه مؤثر و از اسرار

حکما میباشد و در گزیدگی هوام نیز از دیگر دواها مفیدتر شناخته شده است.

ضماد تخم تره کوهی که کوبیده، خمیر ساخته بمالند رفع برص (لک و پیس) و زگیل و زیاد مالیدنش باعث جراحت پوست میشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۷

قسمی تره کوهی که دارای برگی نازک و تندی و تیزی زیادتر میباشد لطیف‌کننده و جهت درد معده و روده و خوشبو کردن دهان قوی‌ال‌اثر میباشد.

تره تیزک علاج امراض: امور جنسی، زخم و جراحات، جگر و طحال، ترکیدگی و خشکی ناخن، شهوت و منی، گیر و ثقل

با طبیعت گرم و خشک موافق سردمزاجها.

خوردن تره تیزک شیر و بول را زیاد کرده، گیر و ثقل جگر و طحال را برطرف نموده، سنگ کلیه را ریزاننده، تحریک جماع داده منی را زیاد میکند. [۱۲]

کتاب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۱؛ ص ۲۶۷

اد تره تیزک کوبیده زخم و جراحات را بهبود بخشیده پاک میکند.

خوردن ناشتا از آن بدبوئی زیر بغل را رفع و ضماد او بتنهائی لک سرخ و سفید و با عسل لک و پیس سیاه و سفید را پاک میکند.

خوردن تره تیزک با تخم مرغ نیم بند در تحریک بآ سردمزاجها بیمانند میباشد.

گذاشتن کوبیده تره تیزک با زهره گاو بر ناخن خشکی و ترکیدگی ناخن را برطرف میسازد.

چون تخم خارخسک را مکرر با آب تره تیزک پیورند (پیوسته آب آنرا تازه گردانند) خوردنش در تولید منی و تحریک شهوت بیعدیل میباشد.

چنانچه انار ترش را با آب تره تیزک آبیاری کنند انار شیرین بیاورد.

خوردن زیاد آن باعث سردرد و سبب سده و گیر و ثقل و جمع شدن پوست و تاریکی چشم و رفع ضرر آنرا سرکه و کاسنی میکند.

گرم مزاجها باید از خوردن آن اجتناب ورزیده، از آنجا که کمترین ضرر او

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۸

ابتلا به زکام و نزله بوده که بدان دچار میشوند.

تریاک معالج امراض: عفونت، اسهال، زخم معده و روده، سرفه، تنگ نفس، زکام و نزله، شهوت و غضب، دردها

در طبیعت سرد و خشک. مفید طبع گرم مزاجها.

بهترین تریاک در رنگ زرد است مایل به روشنی که در آب زود حل شده در آتش بسرعت مشتعل گشته، در آفتاب بزودی نرم شده دارای بوی قوی بسیار بوده باشد.

ماده ای مخدر و قابض و خواب آور و مسکن و کشنده. استعمال تریاک مانع عفونت اخلاط بدن شده، جهت اسهال و زخم معده و روده و سرفه و تنگ نفس مفید میباشد.

تریاک زکام و نزله و صداع و غش و مالیخولیا را که از حرارت باشد نافع و اگر از رطوبت نیز باشد، از جهت تخدیر مفید میباشد.

تریاک روح حیوانی مانند شهوت و غضب و اشتها و تمایلات را به تحلیل آورده بشرط مداومت و نیز مضر شعور و فهم میگردد، مگر آنکه سردی و خشکی او را با خوردنی های ضد آن باصلاح آورند.

مالیدن حل کرده تریاک زخمها را به هم آورده، دردها را تسکین داده ورمهای حاره را فرو نشانیده مسکن قوی جمیع اوجاع میباشد.

مالیدن تریاک که آنرا با زرده تخم مرغ نپخته و با زعفران و آب مالیده بصورت مرهم درآورند نقرس حار را سودمند و انداختن آن بر پشت چشم درد چشم را ساکن و با مقدار خود زعفران و مالیدن به موضع طحال جهت درد طحال کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۶۹

و مالیدن آن در زعفران و چکاندن دو سه قطره آن در گوش درد گوش را نافع و با موم و روغن کنجد که موم را در روغن بر روی آتش حل کنند و تریاک سائیده در آن حل کرده بمالند حکه (خارش) بدن و فرج و مقعد را سودمند و مقداری از آن در معجونها و مرهم حافظ، قوای آنها و معین فواید آنان میباشد. مقدار خوراک آن به نسبت سن از یک ارزن تا نیم عدس و زیاده بر آن مسموم کننده و کشنده و اعتیاد بدان ناهموار و اجتناب و ترک عادت آن بدون دخالت طبیب تقریباً غیرممکن و ترک اعتیادش سالمندان مبتلا را خطرناک میباشد.

تمره‌ندی علاج امراض: اخلاط سینه، تب و عطش، سوزش و خشکی، دل‌گرفتگی، سستی عضلات، دمل

با طبیعت سرد و خشک موافق گرم مزاجها.

خوردن تمره‌ندی طبع را لینت داده با اثر مسهلی نیک جهت صفرا و خلط سوخته میباشد.

خوردن تمره‌ندی فشار و غلیان خون را فرو نشانیده عطش و تب‌های گرم را پائین می‌آورد و در جهت فشار خون بیمانند می‌باشد.

خوردن تمره‌ندی در خفقان قلب و خارش و سوزش و خشکی و جوش و بثور سرخ‌رنگ که از حرارت باشد و التهاب گرم مزاجها بی‌مانند میباشد و باعث فرح و گشادگی قلب میشود.

تمره‌ندی قوت شهوت و میل جماع را کم میکند.

چون تمره‌ندی را پخته کوبیده ضماد گذارند عضو و عضله سست شده را قوت می‌بخشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۰

ضماد تمره‌ندی با پیه و مثل آن سر دمل را باز میکند.

ضماد او ورمها و دردهای عضلات را فرو نشانیده تسکین میدهد.

خوردن آن برای سردمزاجها زیان‌بخش و زیاد خوردن آن گرم مزاجها را باعث قبض طبیعت شده رفع ضررش را کتیرا و خشخاش و لعاب بهدانه میکند.

ساده‌ترین نوع استفاده از او آنست که مثنی از آنرا مثل چای در قوری دم کرده با نبات یا قند بیاشامند. چاشنی آش و غذا کردن نیز طریق دیگر آن میباشد.

تنباکو دانستنیهای درباره توتون و تنباکو، شناخت تب و سلامتی، منافع و مضار

که توتون سیگار و چیق نیز از آن بدست می‌آید با طبیعت گرم و خشک که صاحبان مزاج سرد را کمتر آزار میدهد.

تنباکو بیس و بیوست آور و باعث ثقل و سنگینی مزاج و قلب و تکدر حواس گرم مزاجها و خشک مزاجها میباشد.

تنباکو عیار سلامت و ناتندرستی و تب و نبودن آن بوده، چه چندانکه اندک تبی عارض کسی شده باشد از آن منفور گشته با

رفع تب بدان میل میکند.

دود کردن تنباکو در خانه مصلح فساد هوای وبائی و مثل آن میباشد.

تنباکو خشک کننده مغز و گلو و سینه گرم مزاجها و عطش آور و جمع کننده بوده و سمیت گوشت ماهی را رفع میکند. سائیده او را که به بینی بکشند عطسه میآورد.

رطوبتی مزاجها را پاک کننده رطوبات بینی بوده و تحریک فکر آنان

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۱

میکند.

دود آن درد دندان سرد مزاجها را تسکین داده ضد عفونی زخم و جراحات میباشد.

چون خاکستر تنباکو را با روغن گل سرخ یا بادام مرهم کرده بمانند زخمهای منتشر شده را جمع کرده زخمهای خارش دار

مانند سودا و جرب را بهبود بخشیده، مالیدن آن بر زخم تازه باعث قطع خونریزی آن میشود.

خوردن آب قلیان که از اثر کشیدن زرد شده باشد باندازه نیم استکان رنج استسقا (تشنگی مدام) سرد مزاجها را دور میکند.

تنباکو مضر قلب و مغز و اشتها بوده، ادامه آن موجب لاغری و خشکی پوست میشود.

ثعلب علاج امراض: سردی مزاج، اعصاب، منی، موی سر، فلج و لقوه، جماع، حمل

غرض پودر شیری رنگی است که از ریشه گیاهی شبیه دو بیضه کوچک بدست آمده مورد استعمال بستنی سازها میباشد، با طبیعت گرم و تر، مفید حال سرد مزاجها.

خوردن بمقدار قاشق مرباخوری ای ثعلب با عسل در روز تا چند روز مقوی اعصاب و موجب رفع تشنج و یبوست و تقویت نعوظ و منی میشود.

مالیدن ثعلب با روغن گل سرخ یا روغن کنجد با بادام بر موی سر، سبب تقویت موی سر و مانع ریختن او میشود.

خوردن ثعلب و شکر یا با عسل رفع فلج و لقوه کرده باعث فربهی و سنگینی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۲

وزن بدن و ریختن سنگ کلیه و تحریک میل جماع میگردد.

برداشتن ثعلب با زعفران و کمی مشک که زن در پارچه بسته بخود برگرد موجب حمل او می شود.

مضر گرم مزاجها و مصلحش سکنجبین میباشد.

جعفری علاج امراض: ادرار و حیض، باء، هضم، عطش، چشم درد، سردرد، جوش و کورک، ضعف باء، زکام

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها.

خوردن جعفری غذا را هضم و ادرار و حیض بسته را باز و بادشکن میباشد.

خوردن جعفری در گرم مزاجها باعث عطش و چشم درد و سردرد و ظهور و بروز جوش و کورک و مثل آن میباشد.

جعفری رفع سم حشرات و بدبوئی دهان میکند.

جعفری باعث تقویت باء و قوت جماع سردمزاجها میشود.

بوئیدن کوبیده خشک کرده او رفع خمار میکند.

بوئیدن جعفری خشک رفع زکام و رطوبات و برودت دماغ میکند.

ضماد کوبیده او مسکن درد و ورم بواسیر و مالیدن گل و برگ سائیده او با عسل مفید جراحات خوره (آکله) و ضماد جمیع

شاخ و برگ و گل جعفری با شراب و روغن بنفشه یا بادام، رفع سم گزیدگی حشرات میکند.

همچنین مالیدن و خوردن پخته برگ و گل و ساق و ریشه او با شراب و روغن بادام رفع زهر نیش عقرب و حشرات و هوام

میکند.

جعفری مفید سرفه خشک سردمزاجها و تخمش در افعال قویتر از خود او

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۳

میباشد.

رافع ضرر زیاد خوردن آن که سردرد و جوش و خارش و مضرات دیگر میباشد شراب و آب و عرق کاسنی و ترشی ها و آب

لیمو و دانه های سرد طبیعت مانند عدس میباشد.

جگر – کبد علاج امراض: پوست، درد جگر، زخم امعاء

بهترین آن جگر اردک و مرغ پروار میباشد.

خوردن جگر مخصوصا با صمغ عربی تسکین درد جگر داده جراحات آنرا بهبود میدهد.

مالیدن آب جگر مرغ و اردک ناراحتی و امراض جلد را درمان نموده، جوش و خارش و بشور آنرا فرو مینشانند.

مالیدن و خوردن جوشانده او با سیر زخم امعاء سردمزاجها را بهبود میدهد.

جگر بز بالخاصیت محرک سردرد و خاصیت جگر هر حیوان در ذیل آن مذکور میشود.

جو علاج امراض: فشار خون، تشنگی، التهاب، قی، خارش، تب، سل، دق، سرفه، اسهال

با طبیعت سرد و خشک و قابض، مفید طبایع روان و گرم مزاجها میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۴

بهترین آن تازه حد اکثر تا یکساله و بدترین آن کهنه او میباشد.

جو با غذائیت کم، اما با قوه جلادهنده و جمع کننده و جلوگیری و مسکن غلیان (فشار) خون و صفرا و تشنگی و جو کهنه تلخ

بدطعم مورث لاغری و مضر مثانه و مصلحش روغنها میباشد.

آرد جو بو داده با قدری شکر بهترین غذای اطفال میباشد.

چون خمیر جو را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کرده بعد از یکشب یک لیوان بنوشند جهت رفع تشنگی و التهاب معده

و قی صفرائی و خارش و تب گرم و اسهال صفراوی ببعیدیل میباشد.

آب پخته نیمکوب جو بحدیکه متلاشی شده باشد را (ماء الشعیر) گویند، در طبع سرد و تر، بازکننده بول و مسکن حرارت و

فشار خون و اخلاط سوزان و زودگذر و مولد خون پاکیزه و با رطوبت و جهت تبهای تند و جگرهای گرم و سل و دق و زخم روده و ریه و سرفه گرم خشک نافع، اما موجب ناراحتی و مضر امعاء و احشاء سرد و برای آنها نفاخ (بادآور) میباشد، مگر با خوردن گلکند «کوبیده برگ گل که گلاب بر او افشاند با عسل بجوشانند» و در مواقعی که طبع بسته باشد شرب او را جایز نمیشد.

خوردن پخته جو با نصف آن خشخاش کوبیده که مثل نان بیزند، رافع صداع (سردرد) گزم و با گل کاشفه (گل رنگ گیاهی شبیه زعفران که در شیرینی‌ها و نان‌پزی‌ها استفاده زعفران از او میکنند). رفع بلغم لزج و خارش و دانه‌های خارش‌دار و گیر و سدد میکند.

آشامیدن جوشانده جو با عناب و انجیر و سیستان و پرسیاوشان در رفع درد سینه و سرفه مجرب میباشد.

شیره جو که خیسانده و کوبیده شیره بکشند رفع اسهال گرم صفاوی میکند.

گذاشتن خمیر نیمگرم آرد جو بر روی ورم گرم، هرچند سفت و سخت

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۵

باشد باعث تحلیل و نرمی او شده، گذاشتنش بر روی دمل سبب گشودن دمل میشود.

گذاشتن همین ضماد با کوبیده (ناخنک) و پوست خشخاش بر پهلو درمان ذات‌الجنب و درد پهلو میکند.

مالیدن حل کرده آرد جو با آب بز نقرس گرم باعث تخفیف آن میگردد.

مالیدن جو پخته با سرکه رفع جرب و خارش و شری (دانه‌های ریز خارش‌دار) و حکه میکند.

مالیدن جوشانده جو با (اشنان) و تریاک و آب کاهو یا هر یک از این اجزا رفع صداع (سردرد سخت) و ورم چشم و

آبریزش چشم و بینی و باد سرخ میکند و باعث استحکام دادن به استخوان و عضو شکسته و کوفت دیده میشود.

غرغره شیره جو رفع ورم و درد گلو میکند.

مالیدن شیره پخته جو با انجیر یا آب عسل (عسلی را که با دو برابر آب بجوشانند) رفع ورمهای گرم و بلغمی میکند.

مالیدن یا گذاشتن جو سوزانده که کوبیده با آب خمیر کرده باشند رافع لک و پیس و بدرنگی پوست و کزاز میباشد.

جای علاج امراض: ضعف هاضمه، درد بواسیر، کم‌خونی، شناخت بیماری

با طبیعت گرم و تر به اعتدال، موافق انواع طبایع.

خوردن چای مزاج را لینت داده، تقویت هاضمه نموده کمک به پختن غذا در معده میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۶

چون چای را کوبیده، پخته بصورت ضماد درآورده ببندند ورم‌های سخت شده را نرم و چون بر بواسیر گذارند تسکین درد

بواسیر میدهد.

چای دارای اندکی تخدیر و چون بعد از مسکر و شراب بنوشند رفع ضرر آن میکند و نوشیدن آن مولد خون پاکیزه و نوشیدن

آن در خستگی‌ها رافع خستگی و کوفتگی و التهاب میباشد.

همچنین از خواص اوست که مانند دخانیات معیار سلامت و ناتندرستی بوده رغبت بآن نشان‌دهنده سلامت و بیزاری و نفرت

از آن گویای بیماری و تبهای باطنی میباشد.

چنار علاج امراض: پوست، ورم زانو، ورم چشم، درد دندان، جای نیش، لک و پیس، خشکی، خون دماغ

با طبیعت سرد و خشک با اندکی حرارت، مفید حال گرم مزاجها.
مالیدن آب جوشانده برگ چنار پوست را جلا میدهد.
ضماد برگ تازه او که کوبیده ببندند ورم زانو را فرو مینشاند.
گذاشتن برگ تازه چنار که در شراب پخته، کوبیده بر پشت چشم اندازند رفع ورم چشم و مانع ریختن مواد بآن میشود.
گذاشتن برگ پخته او در شراب و بستن آن بر عضو، رفع ورم بلغمی آن میکند.
مضمضه برگ او که در سرکه پخته باشند درد دندان را فرو مینشاند.
گذاشتن پخته برگ چنار که در شراب پخته شده باشد رفع سموم حیوانی و علاج زخم جای نیش جانور زهردار میکند.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۷
بستن ضماد خاکستر برگ او که با آب خمیر شده باشد رفع لک عارضی پوست و لک و پیس برص میکند.
پاشیدن سائیده سوخته برگ چنار بر روی زخمهای آب دار متعفن باعث رفع رطوبات آن گشته رفع تعفن آن میکند.
مالیدن خیسانده سوخته او با آب رافع خشکی پوست میباشد.
مالیدن سوزانده برگ چنار که با پیه ذوب شده ترتیب یافته باشد بهبود سوختگی از آتش میدهد.
دمیدن سوزانده برگ چنار که سائیده مانند غبار کرده باشند در بینی رفع خون دماغ میکند.
پاشیدن آب جوشانده برگ او کشنده کرم و حشرات میباشد.
غبار روی برگ چنار بغایت مضر آواز و صدا و قصبه ریه میباشد و رفع ضرر آنرا شیر تازه میکند که پس از اصلاح و حرس او باید دستها شسته بشوند.

حصیر علاج امراض: کرم معده، بیحسی عضو، زگیل، کزاز

مقصود نوع نی نرم تر است که از آن پیزر ساخته غرابه و شیشه را با آن میپوشانند.
با طبیعت گرم و خشک مفید حال سرد مزاجها.
چون تا پنج گرم آنرا کوفته و سائیده تا سه روز با عسل بخورند اقسام کرم معده را کشته میریزاند.
چون آنرا سوزانده و نرم کرده داخل آب نموده با آن سر شسته چند نوبت تکرار کنند جهت کزاز و زخمهای دلمه دار آن که روی آن سفید و کلفت شده باشد مفید و آنرا باصلاح میآورد.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۸
اگر زگیل را با شاخه های در آتش افروخته او بسوزانند رفع آن کرده و مانع زیاد شدن آن میشود، و چون خاکستر داغ سوزانده او را در کیسه ریخته بر ورمهای اعضای بی حس ببندند رفع ورم نموده، باعث به حس و حال آمدن آن عضو میشود.

حنا معالج امراض: کجی ناخن، جذام، یرقان، طحال، سنگ کلیه و مثانه، آبله، جرب، مقعد و فرج، باد فتق، درد شقیقه

با طبیعت معتدل میان سردی و گرمی و خشک، مفید حال گرم مزاجها.

آشامیدن دو مثقال آب جوشانده او چندانکه از جوشیدن به یک پنجم برسد تا ده روز باعث روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ضرب دیده و تا سی روز خوردن همین مقدار آن با شکر رافع رنج جذام میشود و گفته اند در صورت عدم بهبود قابل دیگر معالجات نمیشد بشرط سلامت و غیر تقلبی بودن.

خوردن روزی یک قاشق از حنای جوشانده بصورت مذکور با شکر بهبود یرقان و طحال و سنگ کلیه و سنگ مثانه و شاش بند میدهد.

خوردن یک قاشق چای خوری از خشک و یا قاشقی از جوشانده او باعث سقط جنین و زیادت از این مقدار آن خطرناک و باعث مسمومیت قاتل میشود و در صورت استعمال رافع ضرر آن خوردن لعاب کتیرا و لعاب اسفرزه میباشد. ضماد (مالیدن) حنا بر کف پای بیمار آبله گرفته جلوگیری از بروز آبله به چشم او میکند. بستن حنا به دست و پای زحمت دیده و مجروح از آتش و سوختگی باعث بهبود و پوست رفتگی آن میشود. مضمضه حنا در دهان باعث بهبود جراحت و (برفک) دهان اطفال میشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۷۹

مالیدن حنا جهت تحلیل ورم های گرم و جراحات زرد آب دار سریع الاثر میباشد.

مالیدن حنا با روغن رفع جرب و خارش میکند.

مالیدن حنا با آب برگ کوچک او رفع شقاق (ترک مقعد و لب و فرج) و درد زانو میکند.

بستن حنای خیسانده بسر باعث تقویت پوست و موی و سرخی رنگ مو میشود.

مالیدن حنا بر پیشانی و شقیقه ها منع ریختن مواد فاسد بچشم، خصوصا که با آب گشنیز خمیر کرده باشند میکند.

بستن حنا بر سر مخصوصا که آنرا با (قطران) و روغن زیتون آمیخته باشند جلوگیری از ریزش مو نموده و موجب روئیدن موی تازه میشود.

مالیدن حنا با سائیده گل تره تیزک باد فتق را فرو مینشانند.

مالیدن حنا با زفت و روغن گل سرخ یا بادام، زخم و جوش و جراحات سر را پاک میسازد.

مالیدن حنا با کوبیده برگ گردو بالمناصفه جهت باد و نفخ و رنج بیضه مفید و مالیدن آن بر پیشانی درد شقیقه و سردرد بادی و بلغمی را فرو مینشانند، خاصه که آنرا با نمک آمیخته باشند.

پاشیدن حنای خشک بر روی زخم، آنرا جمع کرده بهبود میبخشد.

خوردن کوبیده تخم حنا بوزن دو سه نخود با عسل و کتیرا در چند نوبت باعث تقویت قوای دماغی میگردد.

گل او لطیف و معتدل و نیم مثقال سائیده او با آب و عسل قطع نزله ها و انواع سردرد نموده و رطوبات مضر را جمع میکند. مالیدن حنا التیام زخم و جراحات میدهد.

مالیدن حنا بر گلو باعث بهبود خناق و امراض حلق میشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۰

مالیدن آن بر سر و پیشانی باعث سلامت امراض دماغی و عصبانی میشود.

مالیدن حنا بر بدن باعث تقویت اعصاب میشود.

مالیدن حنا با سرکه بر سر علاج درد سر میکند.

مالیدن حنا با موم و روغن گل سرخ یا کنجد «که موم را در روغن ذوب کنند» درد پهلو و کوفتگی اعضاء را رفع میکند. گذاشتن حنا در لباس پشمی مانع کرم (بیت) زدن او میشود و برگ او را نیز همین خاصیت میباشد.

خاک علاج امراض: قلب و روح، ورمها، کچلی، ترس و التهاب، خفقان، گیر و بستگی شکم، خشکی پوست

بهترین خاکها خاک رس یا رست است، با طبیعت سرد و خشک مفید حال گرم مزاجها و بلغمی ها. خوردن نیم قاشق خاک پاکیزه که در آب ته نشین کرده بخورند رفع ورمهای داخل بدن میکند. بستن خاک که گل کرده ببندند رفع اورام خارج میکند، مخصوصا خاک آفتاب خورده و خاکی که زیاد در معرض حرارت آتش قرار گرفته باشد.

مالیدن خاک آفتاب خورده با سرکه رفع گزیدگی زنبور میکند.

خاک شور و نمک که با سرکه آمیخته بمالند در رفع کچلی سر اطفال سریع الاثر میباشد.

بوی کاهگل که گلاب بر او پاشیده استشمام کنند تقویت قلب و روح نفسانی و رفع غش و التهاب و ترس میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۱

عرق خاک که با گلاب و عرق گاوزبان و سنبل طیب و مانند آن بکشند رفع خفقان کرده، موجب قوت قلب و معده گرم میشود.

جمع خاکها موجب گیر و بستگی اندرون و خشکی و خشونت بدن و رافع ضررش خوردن انیسون میباشد.

خارخسک علاج امراض: ضعف باء، درد مثانه، سنگ کلیه، فلج و لقوه، کرم، یبوست، زخم و جوش، دهان و دندان

بقولی سرد و خشک و بقولی معتدل که آنرا زیاد تر مفید حال گرم مزاجها دانسته اند.

خوردن یک قاشق چای خوری تا مرباخوری از کوبیده تخم خارخسک پوست را صاف و ادرار بسته را باز و درد مثانه را ساکن میسازد.

خوردن بهمین صورت تخم خارخسک با آب، منی را افزوده، سنگ کلیه را ریخته، شکم روان را بسته، معده بسته را گشوده، ملین طبع و رافع قولنج (شکم درد) گرم میباشد.

خوردن کوبیده تخم خارخسک با شراب رفع ضرر دواهای سمی کرده و ضماد آب و پخته او رافع ورمهای گرم و مانع حدوث آن و مانع ریختن مواد فاسد باعضاء میباشد.

کوبیده خارخسک با عسل و گرفتن آن در دهان رفع زخم و جوش و عفونت دهان و ورم عضلات حلقوم و درد لته میکند، نوشیدن قاشقی عصاره برگ جوشانده او با شراب جهت رفع سم افعی و مار مفید و پاشیدن آب جوشانده خارخسک در خانه باعث گریختن کک یا کیک میشود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۲

چون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده، یعنی روزی یک بار آب عوض کنند و پس از هفته ای روزی چند دانه بخورند در تقویت باء بیعدیل می باشد.

تخم خارخسک در افعال مانند تازه و آب و عرق اوست و مقدار مصرفش تا ۵ گرم می باشد.

چون تخم خارخسک را بمقدار لازم در آب کاملاً جوشانده صاف کنند و آب آنرا با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند و بر آلتین بمالند و قاشقی خورده و اماله کنند در تقویت بآه و درد مفاصل و درد کمر و نیکو کردن رنگ رخسار بی همتا می باشد.

چون از همین روغن با قطره چکان در اهلل چکانند بطوریکه بیالا برسانند و بر آلت و کمر و اطراف بمالند جهت ریزاندن سنگ کلیه و مثانه سودمند می باشد.

چون تخم خارخسک را با شیر تازه سه بار پخته، خشک کنند و روزی یک کف بخورند در تقویت بآه بیمانند می باشد. اگر در طبیعت گرم مزاجها تولید حرارت کند بادام و مغز خیار و لیموشیرین بخورند.

خاکشی - خاکشیر علاج امراض: هاضمه، نعوظ، حصبه، خارش، بدی رنگ پوست، گرفتگی صدا، سموم، جراحات سینه، نقرس

با طبیعت گرم و تر، موافق جمیع امزجه.

خوردن خاکشی معده را قوت داده، غذا را هضم کرده، اشتها را تحریک نموده، مخصوصاً معده های سرد را مفید می باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۳

خاکشی موجب نعوظ و بادهای سودمند شده مواد فاسد نخاع را دفع میکند، خاکشی مفید آبله و حصبه و خارش پوست و سردی احشاء و امعاء بوده بدن را چاق میکند.

چون خاکشی را با دو وزن آن شکر در آب زده تا ده روز بخورند وزن بدن را افزوده رنگ رخسار را جلا داده پوست را پاک و تمیز و شفاف میکند.

خوردن خاکشی بهمین صورت آواز و صدای گرفته را باز و یک قاشق غذاخوری او رفع سمیت ادویه و مشروبات زهردار و نصف آن که خشک در دهان ریخته جرعه ای آب بالایش بنوشند خونریزی سینه و جراحات سینه و ریه را بهبود میدهد.

ضماد خاکشی که کوبیده با آب خمیر کرده بگذارند ورمهای سخت را نرم کرده، سرطان و نقرس را سود میدهد.

گذاشتن ضماد خاکشی بطریق مذکور بر پشت چشم و گوش جراحات چشم و گوش را درمان و گذاشتنش بر بالای پستان رافع درد پستان و گذاشتنش بر مقعد و فرج رافع درد و ناراحتی آنها می باشد.

چون کوبیده خاکشی را با آرد خمیر کرده با نان نیم پز پخته بخورند و نیمگرم آنرا بر محل جگر (پهلوی راست زیر دنده ها) و سینه بگذارند درد جگر (کبد) و سینه و سرفه کهنه را برطرف گرداند.

چون خاکشی و عسل را زن فرزجه کرده (بخود برداشتن) در پارچه بخود برگیرد کمک به راحتی گذاشتن حمل او میکند و همچنین فرزجه آن زخم و جراحات او و امراض رحم را بهبود میدهد.

مصلح و رافع ضررش خوردن یکمقال کتیرا می باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۴

خرب زه معالج امراض: بول و شیر و عرق، پوست، هضم، چشم، نزله، سنگ کلیه، غثیان، جوشها، نعوظ، مثانه

با طبیعت معتدل و هر نوع آن از خربزه و گرمگ و طالبی و شهری و دستنبو همه از خانواده خربزه و از صنف او بوده و بهترین و بی آزارترین آنها گرمگ میباشد.

خوردن خربزه با اغذیه کثیف مانند پنیر باعث گیر و سده در اندرون میگردد و بعد از طعام موجب کرم و تخمه میشود و بهترین اوقات خوردن آن میان دو غذا یعنی در وقتی است که غذای اول در معده هضم شده باشد.

از خاصیت خربزه است که بسرعت خود را به خلط غالب میرساند یعنی اگر حرارت در مزاج غلبه کرده باشد آنرا قوی تر ساخته و اگر برودت زور آور شده باشد آنرا نیرومندتر و آزارنده تر میسازد.

خربزه زیادتیر موافق طبع و صفراوی مزاجها و سودائیها و خوردن آن در ناشتا موجب تبهای تند میشود.

خربزه باعث جریان بول و زیاد شدن شیر و عرق و لطیف کننده پوست و نرم کننده غذا در معده و سبب هضم طعام میباشد.

گذاشتن گوشت خربزه بر روی چشم دردناک درد و ورم آنرا فرونشاندن تسکین میدهد.

مالیدن گوشت خربزه با (بوره) به تن باعث جلا و لطافت پوست و ادامه آن رفع لک و پیس و برص و بدرنگی پوست می کند.

ضماد پوست او که کوبیده بر پیشانی و سینه بندند، خصوصا در اطفال رفع نرله و آب ریزش بینی و خلط سینه میکند.

خوردن مستی از پوست خشک کوبیده او تا چند روز با آب سنگ کلیه را میریزاند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۵

انداختن تکه‌ای پوست خربزه در دیگ غذا سبب زود پختن گوشت و طعام شده و به تجربه رسیده است.

خوردن ۵ تا ۱۰ گرم از ریشه کوبیده او با آب، قی آور قوی و باعث غثیان میشود.

ضماد کوبیده ریشه او با عسل زخم و جوش‌های شیر آبه‌دار را بهبود میدهد.

تخم او گرم و خشک و خوردن مستی از کوبیده مغز آن طبع را لیت داده، سده‌های امعاء و جگر را گشوده باعث فربهی و نعوظ میشود.

خوردن مستی از کوبیده مغز تخم او ادرار را زیاد کرده کلیه و مثانه را شسته مجاری بول را پاک می کند.

همچنین خوردن تخم خربزه جراحات مجاری بول را که از گذشتن سنگ مثانه بهم رسیده باشد علاج و درد و سوزش آن را تسکین میدهد.

ضماد تخم او که با پوست کوبیده باشند و بمالند پوست را جلا داده لکه‌های بدرنگ آنرا پاک می کند.

سرکه و آب انار ترش رافع ضرر او میباشد.

خردل علاج امراض: رطوبات، گیر و سده، امراض دماغ، سنگ کلیه، جگر و طحال، خشکی، مفاصل، موی ریخته

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال رطوبتیها و سردمزاجها.

خوردن خردل که البته باید با اغذیه و کباب و سالاد و مثل آن صرف شده مقدار مصرفش زیاده از سرانگشت و قاشق کوچکی نمیباشد باعث جذب رطوبات از اعماق بدن شده، هاضم غذا میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۶

خردل تحلیل برنده رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و بازکننده سده‌های معده و امعاء و فضلات مضر و برآورنده و ریزاننده سنگ کلیه میباشد.

خردل دردهای بلغمی و بادی را از میان برده، درد و ناراحتی‌های جگر و طحال را درمان میکند.

خردل معالج فراموشی و امراض دماغی بارد (سرد- رطوبتی) میباشد.

خوردن مقدار نخودی از تخم خردل با شراب باعث سرور و حوصله و تقویت باء میشود.

خوردن خردل با عسل سینه‌درد و سرفه رطوبتی و کرم معده و تب بلغمی و سودا (خشکی طبیعت) را رفع میکند.

ضماد او که کوبیده آنرا با آب خمیر کرده ببندند نقرس و درد مفاصل و عرق النساء و ورک را علاج می‌کند.

ضماد او بر محل طحال (طرف چپ بدن زیر دنده‌ها) درد و رنج طحال را رفع و جذب مواد فاسد و مضر بظاهر بدن میکند.

مالیدن خیسانده خردل بر محل مو ریخته باعث روئیدن موی آن میگردد.

مالیدن آمیخته خردل نرم با عسل و موم روغن «مومی» را که در روغن کنجد یا بادام یا روغن خوردن بر روی آتش ذوب کرده

باشند بر چهره رنگ‌رو را جلا داده، تصفیه پوست و ازاله بدرنگی و خون‌مرده زیر جلد میکند.

گذاشتن همین ضماد بر پشت چشم باعث رفع دانه پلک چشم میشود.

مالیدن خردل با سرکه رفع جرب (خارش - سودا - جوش و دانه خارش‌دار) پراکنده که بر قسمت اعظم بدن دویده باشد و

انواع بیماریهای جلدی مزمن میکند.

مالیدن خردل و سرکه بر پیشانی رافع درد سر و مانع آب‌ریزش بینی و نزله و ناراحتی‌های سر و رطوب و باد و دماغ میباشد.

مالیدن خردل و سرکه بر موضع فالج و سست از کارافتاده باعث بهبود و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۷

حرکت آن میشود.

مالیدن خردل و روغن بر آلت نعوظ سخت می‌آورد.

مالیدن خردل و سکینج (صمغی است موجود) و آب کلم قمری خنازیر را تحلیل میبرد.

غرغره او با (آب عسل) - «که یک عسل را با دو برابر آب جوشانده باشند» جهت ورم زیر زبان و خشکی کهنه قصبه ریه و

سستی و سنگینی زبان و درد دندان بغایت مفید میباشد.

کشیدن خردل به بینی عطسه‌آور و سبب بهبود مصروع و بهوش آمدن غشی و خفگی و ناراحتی رحم میشود.

فتیله او با انجیر که نرم او را با انجیر کوبیده باشند و فتیله‌مانند در گوش کنند رفع سنگینی و صدای گوش میکند.

کشیدن یا چکاندن او با آب و عسل جهت پرده‌ای که جلو چشم می‌آید و خشکی و خشونت پلک دارای اثر مجرب میباشد.

دود کردن خردل باعث گریز حشرات میشود.

پاشیدن خردل بر دندان دردناک که ورم نداشته باشد رفع درد آن میکند.

روغن خردل که مانند روغن بادام اخذ کنند و بمالند درد دندان را رفع و چون به رحم رسانند خفگی و ناراحتی آنرا برطرف

گرداند.

خوردن قاشقی از روغن آن دردها و تبهای سرد کهنه را قطع میکند.

مالیدن روغن خردل دردهای کهنه اعضاء را دور می‌سازد.

مالیدن آن تحلیل ورمهای سخت میدهد.

چکاندن آن در گوش رافع درد گوش و بیحسی و کرانی گوش میشود.

مالیدن آن بر اندام، اعضاء و عضلات خشک و سخت‌شده را نرم می‌سازد.

خردل چنانکه گفته شد مفید حال سردمزاجها و مضر گرم طبیعت‌ها و باعث تشنگی و غثیان و رافع ضررش عرق و آب کاسنی و روغن بادام و سرکه و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۸

آب هندوانه و مغز خیار میباشد.

خُرفه معالج امراض: تشنگی، خون‌ریزی، تب، ورم، سردرد، سوختگی، زخم سر، بی‌حسی، درد چشم، جرب و حکه، روده، زگیل

دانه‌ایست متداول و در دسترس با طبیعت سرد و تر مفید حال گرم‌مزاجها.

چون خرفه را روز و شبی در آب خیسانده آب او را بنوشند شدت خون و صفرا را فرو نشانیده، تشنگی را رفع میکند.

خوردن آب خرفه خون‌ریزی بینی و معده و درد جگر و تب‌های گرم و درد سر و درد مثانه و روده و ورم‌های گرم را بهبود میبخشد.

چون او را کوبیده با روغن گل سرخ یا بادام خمیر کرده بر پیشانی ضماد کنند درد سری را که از حرارت باشد رفع میکند.

ضماد خرفه و روغن بادام سوختگی آتش را التیام داده مالیدن آن بر محل ورم باعث تحلیل ورم میشود.

مالیدن کوبیده خرفه با شراب بر سر، معالج جوش سر میباشد.

خمیر کردن تخم کوبیده خرفه با آب و آرد جو و بستن بر عضوی که علائم بی‌حسی از آن ظاهر میشود (شقاقلوس) مانع بروز مرض میشود.

بستن این خمیر بر بالای چشم و دماغ رفع ورم چشم و دماغ و مالیدن آن بر بدن رفع جرب و حکه و سودا و خارش و

جوش‌های سرخ سوزان و آنچه از این قبیل که از حرارت بهم رسیده باشد میکند.

خوردن قاشقی تخم خرفه به تنهایی یا با (ریوند) قطع تب گرم میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۸۹

اماله آب تخم خرفه رفع درد نشیمنگاه و شکم روش و درد رحم و درد روده و امعاء که از گرمی عارض شده باشد میکند.

ریشه گیاه او را که کوبیده بر زگیل ضماد گذارند رفع زگیل میکند.

دانه و داروئی پرفایده و بی‌ضرر جهت محرورین یعنی گرم‌مزاجها که در هر حالت و هرگونه رنج و مرض میتواند از آن استفاده نموده بهره ببرند.

مضر شهوت و مزاج و قطع‌کننده اشتها و زیادی آن مورث تاریکی چشم شده مصلحش نبات و مصطکی و کرفس و نعنا میباشد.

خرما علاج امراض: درد کمر، تب، سنگ کلیه، اسهال، چاقی، تقویت باء

صاحب طبع گرم و خشک موافق حال سردمزاجها.

خوردن خرما جهت سردمزاجها مفید و بدن را فربه کرده نیرو میبخشد و سینه و شش را فایده کرده، دارای غذائیت بسیار بوده،

تولید خون ملایم میکند و کلیه و اعضای لاغر را نیرومند میسازد.

خوردن خرما مفاصل خشک را نرم ساخته فالج و صاحبان رنج عضلات و ورک و عرق النساء و درد کمر را سود بخشیده امراض بارده را که از سردی و بلغم باشد علاج میکند.

خوردن پخته خرما با (حلبه) تب بلغمی و سنگ کلیه را رفع میکند.

خوردن زیاد خرما سوزاننده خون و مولد خشکی و سودا و متعفن کننده اخلاط و سردرد آور و تاریک کننده فکر و باعث درد چشم و درد دندان و رفع مضرت او را روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین میکند و در بلادی که خرما

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۰

عمل نمیآید باید در خوردن آن امساک بعمل آورند.

دانه خرما صاحب قوای کامل و قاشقی از سائیده او قطع اسهال سرد میکند.

پاشیدن سائیده تخم او بر روی جراحت گود شده سبب روئیدن گوشت او شده، جراحات چرکی پلید را بهبود داده پاک میکند.

پاشیدن سائیده او زخم و دانه و حرارت و خارش و سوزش چشم را نفع میدهد.

خوردن خرما که آنرا در شیر خیسانده باشند و در عقب آن شیر بخورند جهت چاق کردن بدن و تقویت باء بیمانند میباشد.

خشخاش علاج امراض: ضعف جگر، مثانه، کلیه، منی، بیخوابی، لاغری، اسهال کهنه، سرفه، سینه درد، التهاب، باد سرخ

با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها.

خوردن تخم خشخاش و شکر خونریزی و تب دق و سوزش مثانه و امراض گرم را دور میکند.

خشخاش و شکر مقوی جگر ضعیف و پشت و مثانه و کلیه و چاق کننده و با غسل بادآور و نعوظآور میباشد.

زیاد خوردن خشخاش قطع باء (منی) و بوئیدن بوداده او رافع بیخوابی می باشد.

خوردن خشخاش با هموزنش بادام، تولید خون خوب و رفع لاغری میکند.

چون خشخاش تازه را با پوست کوبیده با لعاب کتیرا قرصها ساخته روزی دو سه قرص بخورند سرفه و درد سینه و سوزش

بول و اسهال کهنه و تشنگی را

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۱

برطرف میسازد.

ضماد کوبیده تخم و پوست خشخاش ورم گرم را فرومیبرد.

خوردن یک مثقال از کوبیده پوست او در صبح و شام قطع اسهال خونی و صفرائی و التهاب روده میکند.

ضماد او که کوبیده با آب خمیر کرده به پیشانی ببندند رفع درد سر میکند.

گذاشتن پخته پوست خشخاش و شنبلله با گلاب بر پشت چشم در ابتدای چشم درد جلوگیری از درد چشم گرم و مالیدنش بر

بدن رفع باد سرخ میکند.

خوردن رب خشخاش که آب صاف کرده پخته او را با غسل جوشانده قوام آورند روزی دو سه قاشق منع نزلها امثال

آب ریزش چشم و بینی و درد و آزار سینه و سرفه و اسهال کهنه میکند.

آب پخته ریشه گیاه او تقویت جگر (کبد) علیل کرده رفع اخلاط غلیظ مضر معده میکند.

جوشانده پوست خشخاش با آب که صاف کرده با شکر قوام آورند یک قاشق مرباخوری آن باعث خواب و سستی اعصاب، مخصوصا در اطفال میشود.

خوردن این جوشانده سست کننده اعضاء و موجب تشویش حواس و قطع کننده بآه و خراب کننده اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون و تحلیل برنده رطوبات غریزی میباشد.

این جوشانده مسکن دردها و ناراحتی های گرم و خشک بوده، خواب و رخوت و نشاط آنی کم دوام می آورد. قوی تر از آن شیره او یعنی تریاک میباشد.

مالیدن سائیده گل خشخاش با آب گشنیز بر پشت و اطراف چشم و چکاندن آب صافی او رفع جوش و ثبور و سوزش و زخم پلک چشم میکند.

روغن خشخاش که تخم و پوست آنرا نیم کوب جوشانده صاف کنند و با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند و بمقدار قاشق کوچکی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۲
بخورند خواب آور قوی میباشد.

مالیدن همین روغن تسکین درد و اورم حار میدهد.

خوردن یک قاشق مرباخوری از این روغن نزله و سرفه حار را رفع میکند.

چکاندن این روغن در گوش درد و ورم گوش را که از گرمی باشد دور میکند.

رفع ضرر خشخاش و عصاره و تریاک او را عسل و شیرینی جات و مقویات میکند.

خطمی علاج امراض: روده، مقعد، قولنج، اسهال، خونریزی، سرفه، زخم، خنازیر، کزاز، دمل، ورم، مفاصل، هوام و حشرات

گیاهی آشنا با گل‌هایی برنگ‌های مختلف، با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها.

آب پخته او که صاف کرده بمقدار نیم استکان با شکر بخورند روده را پاک کرده جلا میدهد.

خوردن آب خطمی رفع ناراحتی مقعد و ضرر تندی و گرمی دارو میکند.

خوردن یک مثقال (پنج گرم) از گل و برگ خشک سائیده او با آب دفع قولنج (شکم درد) و سبب باز شدن گیر شکم میشود.

خوردن بهمین مقدار آن بترتیب مذکور بول و حیض بسته را باز کرده سبب بهبود زخم روده و خونریزی و سرفه گرم و اسهال و درد روده و زدودن مواد سوداوی و خلط خام میگردد.

ضماد او که پخته، با روغن کنجد کوبیده بموضع درد بگذارند ورمهای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۳
سخت از گرمی را نرم میکند.

گذاشتن همین ضماد بر خنازیر و کزاز و ورم و دمل و ورم پستان و مقعد سبب باز شدن سر دمل و نرم شدن آنها میشود.

بستن پخته بی روغن آن بر محل عرق النساء و مفاصل و نقرس باعث بهبود و درد و الم آن میشود.

گذاشتن ضماد پخته آن با روغن زیتون رفع گزیدگی هوام و حشرات و سوختگی آتش میکند.

ضماد آن با روغن زیتون بغایت برنده سریع ورمها و جراحات میباشد.

مالیدن آب پخته او بر سر باعث نرم شدن موی آن میشود.

نشستن در آب پخته آن درد و ورم مقعد را رفع و باعث تنظیم و ناراحتی عمل فرج و رحم زنان عذر نامنظم و عقیم آنها میشود.

خوردن یک کف از تخم کوبیده او با آب، سنگ کلیه را میریزاند.

خوردن یک کف تخم کوبیده او با شکر سرفه گرم را رفع میکند.

مالیدن پخته او که در سرکه جوشیده باشد بتن و رو که پس از آن در آفتاب نشینند رفع لک و پیس میکند.

مالیدن پخته او با سرکه و روغن زیتون بیدن رفع سوزش و خارش و ناراحتی گزیدگی حشرات میکند.

مالیدن یک جزو از او با دو جزو دانه خرما که کوبیده با سرکه بمالند در رفع ورم بغایت مؤثر میباشد.

پوست ریشه او بسیار ملین و محلل و خوردن پخته او اسهال و دل پیچه و درد و ناراحتی شکم و روده را برطرف میسازد.

گذاشتن ضماد او که با شراب پخته باشند بر زهار (پشت آلت) شاش بند و سنگ کلیه و درد مثانه و عرق النساء و شکاف و ارتعاش عضلات را رفع میکند.

نشستن در جوشانده او بدستور بالا سخت شدن و قفل شدن عضلات و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۴

مفاصل و سختی ناراحتی اعضاء را برطرف میسازد.

مضمضه آب پخته او درد دندان که از گرمی باشد را رفع میکند.

چون ریشه او را کوبیده در پارچه بسته، در ظرف آب، زیر آسمان چندان بگذارند که آب آن تمام گشته خشک شود، سائیده

او که مثل غبار شده باشد در چشم، رفع تهیج پلک چشم (زیاد بهم خوردن پلک) میکند.

خوردن یک کف از همین کوبیده سرفه گرم و خونریزی سینه را رفع میکند و آشامیدن آب پخته او نیز دارای همین اثر میباشد.

خوردن صمغ خطمی بغایت مسکن تشنگی و بندآورنده طبع روان و رافع قی صفراوی میباشد.

استفاده زیاد آن مضر معده و ریه و رفع ضررش با آب زرشک و عسل و رازیانه میشود.

خمیرترش علاج امراض: جلای پوست، دمل، خماری، تشنگی، تب و التهاب، اسهال، هاضمه، باء

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

مالیدن خمیرترش که در آب رقیق شده باشد بر بدن باعث بیرون کشیدن چرک و سیاهی زیر جلد و جلای پوست بدن میشود.

ضماد خمیرمایه پرنمک بر دمل و ورم باعث باز شدن سر دمل و نرم کردن ورم و تسکین درد آن میگردد.

نصف لیوان آبیکه در آن یک قاشق خمیرمایه کم نمک حل کرده باشند با یک قاشق چای خوری طباشیر و کمی زعفران

جهت رفع خماری و تشنگی و تب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۵

و التهاب مجرب و چون قاشقی سرکه نیز بر آن اضافه کنند اسهال صفرائی و سوزش دار را بند میآورد.

چون خمیر را در آب حل کرده ربع آن روغن بنفشه یا بادام بر او افزوده غرغره کنند ورم و آزار حلق را فرو مینشانند. ضماد خمیرمایه با حنا و روغن و نمک ورم و صلابات (سفت شده گی) های دشوار را که باعث یأس بیمار شده باشد را نرم و علاج میکند.

چون یک جزو خردل و یک پنجم آن (شب) - «داروئی موجود» و سه برابر همه خمیرمایه اضافه کرده، در ده برابر همه آب بجوشانند تا به نصف رسد و سپس اضافه نموده و با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتب‌ایست که صبر بر گرسنگی نتوان کرد.

خوردن مایه خمیر پاک‌کننده معده از اخلاط سوخته و رافع بلغم و نعوظ‌آور و چاق‌کننده میباشد و چون بلافاصله بعد از معجون‌ها بخورند در تولید باء، اثر سریع میکند.

چون مایه خمیر را بسیار کوبیده با آب انار شیرین و سکنجبین و مثل آن ترتیب دهند قائم‌مقام خمر و مسکرات بوده از اسرار مکتومه می‌باشد.

مایه خمیر مضر سینه‌های علیل و رفع ضررش را کتیرا میکند و مقدار خوراک او تا نیم سیر (۳۵ گرم) میباشد.

خيار علاج امراض: ناراحتی روده، خون و صفرا، یرقان، تب، درد سر، سخت‌زائی، هم و غم، شش و روده

با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم‌مزاجها و خشک‌طبیعت‌ها.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۶

خوردن خیار، خاصه مغز او حرارت صفرا و خون و التهاب روده و تشنگی را رفع می‌کند.

مغز خیار گیر معده و روده را باز و بول بسته و سنگ کلیه را پاک میکند.

مغز خیار ضعیفی که از خوردن مسهلات و اسهال شدید حار بوجود آمده باشد را رافع و جهت تبهای شدید و یرقان و درد سر نفع شدید میکند.

خوردن آب خیار تا ۲۰۰ گرم با شکر مسهل گیر و اذیت صفرائیکه در معده و روده باشد بوده، اصولاً آب خود آن بتنهائی مسهل صفرائی مزاجها می‌باشد.

آب خیار و شکر خاصه خیار ترش و زرد در جهت مسهلات از آب انار رسیده قوی‌الاثرت‌ر میباشد، در این معنی که عمل آب انار را نیز انجام میدهد.

چون قدری قرنفل در آب خیار خیسانده روز دیگر صاف کرده با آب و عسل بنوشند رنگ‌رو را صاف و کدورت آنرا برطرف می‌سازد.

مغز و آب خیار گیرها و انسدادهای گرم‌مزاج را دور و خفقان را در ظرف یکروز رفع میکند.

خوردن مغز خیار مانع تولد و ظهور شپش و مالیدن کوبیده او جرب و خارش و سوزش و دانه‌های سوزش‌دار پوست را رفع و خشونت و زبری را برطرف می‌سازد.

خوردن مغز خیار التهاب معده و روده و دردسر و ورم‌های گرم را مفید و خوردن ۱۲ گرم از پوست خشک او در تسهیل ولادت بغایت مؤثر میباشد.

بوئیدن خیار باعث شادی و نشاط روح حیوانی شده دردسر گرم را نفع میدهد. ترشی خیار دیرهضم اما حرارت مزاج را فرو

میشاند.

تخم خیار سردتر از خیار و بول را رانده صفرای سوخته را توسط ادرار اخراج میکند.
تخم خیار که خیسانده بکوبند و شیره بکشند تبهای گرم و ورم کبد و طحال و درد شش و زخم آن را که از حرارت باشد،
بسرعت بهبود میدهد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۷
ضماد تخم خیار با بوره و عسل ورمها را تحلیل میبرد.
مضر مزاج و طبایع سرد و خام کننده غذا و مولد خلط خام و درد پهلوها و چون در معده گرم مزاجها فاسد شود تولید خلط خام
سمی کرده، مصلحش (نانخواه) و معجونهای گرم و عسل میباشد.

خیار چنبر علاج امراض: نفخ و باد شکم، گیر معده، بول بسته، التهاب، درد معده و روده، کلیه و مثانه

با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها.
مغز خیار چنبر تشنگی را فرو نشانده، مسکن حرارت میباشد.
مغز خیار چنبر سنگ کلیه و مثانه را ریخته، التهاب معده و درد روده و جگر را تسکین میدهد.
مغز خیار چنبر سریع الهضم و تخم او بول بسته را باز میکند.
تخم خیار چنبر قوی تر از خود آن و مفتح یعنی بازکننده گیرهای معده و مزاج که از حرارت باشد و پوست و باطن بدن را جلا
میدهد.

پوست و گوشت او مولد باد و نفخ و شکم درد و دیرهضم و خلطی که از او بهمرسد مستعد عفونت میباشد.
خوردن برگ او رفع سم گزیدگی سگ میکند، خوردن خشک کرده برگ او اسهال صفرای را سود می دهد. خوردن
گوشت و پوستش مضر و مصلحش عسل و مویز و رازیانه میباشد.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۸

دارچین علاج امراض: عفونت، باصره، نزله، سرفه، عطش، قلب، ترس، هاضمه، مالیخولیا، مغز و کبد

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها.
خوردن دارچین چه بصورت پاشیدن روی غذا، چه بگونه جوشاندن و دم کردن که مثل چای تهیه کرده با اقند یا نبات
بیاشامند بازکننده گیر و اشکالات معده و روده و پزنده غذا و لیت دهنده مزاج بلغمی ها و سرد مزاجها میباشد.
خوردن دارچین موجب فرح و انبساط دل شده، حفظ قوتهای نفسانی و حیوانی نموده عفونت و اخلاط مضر و سموم بدنی و
غذائی را دفع میکند.
دارچین پوست صورت و بدن را جلا داده، باصره را قوت بخشیده، نزله و سرفه رطوبتی و بدی مزاج و عطش مفرط و قلب و
گرفتگی و وحشت دل و ترس و هراس را که از سردی باشد دور میسازد.
دارچین هاضمه را قوت بخشیده، جنون و مالیخولیا را به تخفیف آورده تقویت قوای رئیسه بدن مانند مغز و قلب و دل و کبد

می‌کند.

دارچین بول و حیض بسته را رانده، زیاد خوردنش جنین را ساقط می‌کند.

دارچین بادهای غلیظ مانند باد و نفخ شکم و اندام و ورم اعضای درون و برون را رفع و جگر و طحال را اصلاح و مسامات عروق را باز و درد کلیه و شاش‌بند را رفع می‌کند.

دارچین بدبوئی دهان را دور و شهوت و میل جماع را تقویت و رطوبات دماغی را جمع و صوت و صدا را باز می‌کند.

دارچین مایعات لزج و رطوبات قصبه ریه و حنجره و هر رطوبت که از بلغم و زیادی آب بدن باشد را دور می‌سازد.

دارچین اقسام فتق (باد-ورم) مانند ورم بیضه و ورم شکم و دست و پا را

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۲۹۹

دفع و عفونت را از زخمها دور می‌کند.

دارچین امراض دماغی و مغزی مانند فکر و خیال و ترس و وسوسه و مالیخولیا و جنون را که از زیادی رطوبت و بلغم باشد و

همچنین عصبانیت و کم تحملی و بیحوصلگی از سردی را رفع می‌کند.

خوردن جوشانده دارچین و مصطکی آروغ و ناراحتی آنرا رفع و تقویت دستگاه گوارش بلغمی مزاجها می‌کند.

کشیدن دارچین بچشم که آنرا مانند غبار سائیده مثل سرمه یکی دو میل بچشم بکشند جهت قوت باصره و رسانیدن اثر

دواهای معالج بچشم دارای اثر سریع می‌باشد.

مالیدن خیسانده او بر آلت لذت جماع را چندان می‌سازد.

ضماد دارچین که با آب خمیر کرده بمالند یا روی جراحت بگذارند جوش‌های آبدار را خشک و مالیدن بر پوست مبتلا به

برص رافع لک و پیس آن می‌باشد.

مالیدن دارچین خیسانده که مثال سدر بتن بمالند تب و لرزهای بلغمی و سوداوی را رفع و جهت رفع رعشه و لرزش عضلات

بی‌اندازه مفید می‌باشد.

خوردن دارچین و مالیدن آن بصورت خمیر بر بواسیر موجب ضعف و از میان رفتن بواسیر شده درد و ورم آنرا تسکین می‌دهد.

مالیدن دارچین خیسانده بر پشت چشم و اطراف آن رفع پریدن چشم می‌کند.

روغن دارچین که هر ۵۰ گرم دارچین را در ۳۰۰ گرم روغن کنجد ریخته یک هفته بگذارند و در هر فرصت هم بزنند و

صاف کنند در جمیع افعال مانند خود دارچین می‌باشد و مالیدنش بر بدن لرزش و رعشه و لقوه و فلج و مثل آن را رفع می‌کند.

مالیدن روغن دارچین بر محل گزیده شده، زهر عقرب و رتیل و کنه و مثل آنرا بیرون آورده رفع قشعیریه (جمع شدن پوست

و راست شدن مو که از ترس و

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۰

تعجب و سرما و مثل آن باشد) می‌کند.

مالیدن روغن دارچین بر بدن قاطع تبهای دائمی که از غلبه خلط بلغم بهمرسیده باشد می‌باشد.

عرق دارچین که مثل عرق بید و کاسنی و بیدمشک اخذ می‌کنند از خود او سریع‌الاثرت و در رفع یرقان (زردی) و بادهای

رحم و مقعد که از رطوبت و سردی باشد بیهیدیل می‌باشد.

چکاندن عرق دارچین در گوش رفع سنگینی گوش می‌کند.

دارچین مضر حال گرم مزاجها و صفراوئی‌ها و مضر مثانه ایشان و مصلحش خوردن کتیرا و لیموی شیرین و مغز خیار می‌باشد.

دل - دل گوسفند علاج امراض: شبکوری، سستی عضلات، دل و مغز، شکم و امعاء

با طبیعت گرم و خشک و دیرهضم و دیرگذر و بهترین آن دل پرندگان و دل بره میباشد، مفید حال سردمزاجها.

دل خوب پخته شده تقویت دل و رفع خفقان (قلب گرفتگی) میکند.

چکاندن خونابه دل که از کباب کردن او بچکد شبکوری را رفع میکند و مجرب می باشد.

بوعلی سینا گوید هر عضو را با خوردن مثل آن باید علاج نمود باین صورت که ناراحتی قلب را با خوردن دل و مغز را با مغز و شکم و امعاء را با سیرابی و شیردان و سنگدان و سستی عضلات دست و پا را با خوردن پاچه و آب آن و این ساده ترین راه علاج اعضاء و اندام میباشد.

کتاب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۱

دنبه معالج امراض: اعصاب و عضلات، خشک و کوفتگی، هضم و اشتها، جهیدن اعضاء

مراد دنبه گوسفند است با طبیعت گرم و تر مفید حال سوداوی (خشک) مزاجها، در خاصیت نرم کنندگی ورمهای سفت و لیت اعصاب.

چون دنبه را ورقه کرده ببندند تا متعفن شود علاج خشکی و کوفتگی و رنج عضو و تشنج (لرزیدن و جهیدن عضو) و عضو خشک شده و کزاز را مجرب و چرب کردن با آن بدن را قبل از استحمام باعث نرم کردن پوست و مسامات میباشد. دنبه دیرهضم و مانع میل طعام و ضعیف کننده اشتها و بسا که پر خوردن آن در سردمزاجها مرگ مفاجا بیاورد، و مصلحتش که رفع مضرت آن میکند سرکه و ترشیجات و ادویه گرم طبیعت میباشد.

دوغ علاج امراض: فشار خون، زهر و سم، معده، اسهال، تب دق، تشنگی، غش و ضعف

با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها.

دوغ تازه که چربی ماست آنرا کاملاً گرفته باشند فشار و غلیان خون را فرو نشانیده تحریک اشتها و بآه گرم مزاجها میکند.

دوغ تازه بدن گرم مزاجها را فربه و حرارت را در مزاج و وجود آنها نشانیده حدت و اذیت سموم گرم را دفع میکند.

کتاب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۲

نوشیدن دوغ، دق تشنگی و معده حار و التهاب کبد را خاموش میکند.

خوردن دوغ با زنگ آهن و (اطریفل) معده را قوت داده و با سنگ و آهن داغ کرده او که سنگ و آهن را در آتش تاییده در دوغ انداخته پس از سرد شدن بخورند اسهال گرم را بند آورده، بدن را چاق میکند.

خوردن دوغ با نان خشک که دوغ آن بمقدار کافی خورده شود و نان آن از ۳۰ گرم تجاوز نکند تب دق را قطع میسازد.

چون تخم خرفه را کوبیده در دوغ خیسانده، خشک کرده، سه مرتبه تکرار کنند و خشک کنند، خوردن اندکی از آن رفع تشنگی و طلب آب تا چند روز میکند و این از اسرار مرتاضین میباشد.

دوغ در تبهای خلطی که از غلبه یکی از اخلاط بوده باشد در معده متعفن میگردد و اصلاح آن با، قی کردن و خوردن

سکنجبین که با به پخته شده باشد میشود و چون در معده رطوبتی مزاج ترش شود باعث غش و ضعف و مصلح او خوردن شیرینی‌ها و مرباهای گرم مزاج مانند عسل و مربای شقارل و امثال آن میباشد.

رز - درخت انگور علاج امراض: بی‌اشتهائی، تنگ‌نفس، قی و غثیان، خفقان قلب، زخم روده، التهاب، بواسیر، اعصاب

با طبیعت سرد و خشک، مفید حال گرم مزاجها و بلغمی‌ها.

برگ و عصاره برگ درخت مو معده‌های گرم را قوت بخشیده قی و غثیان را رفع و حفظ جنین از اسقاط میکند.

چون برگ رز را جوشانده، صاف کنند و با قند بقوام آورند جهت تحریک

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۳

اشتها و رفع صفرا و خمار و اخلاط رقیقه معده و خفقان صفراوی و غثیان و اسهال نافع و گاه باشد که بسبب قوت جلا دهندگی باعث گشودگی مزاج میشود.

آشامیدن عصاره برگ مو خمار را رفع و تنگی نفس را فایده و بول را باز و زخم روده و اسهال را نفع میدهد، خواه با نوشیدن، خواه با حقنه (اماله) ضماد برگ و ساقه او جهت درد سر و ابتدای ورم گرم معده و سایر اعضا و التهاب اورام، خصوصاً با آرد جو مفید و خوردن صمغ و آب منجمد درخت انگور بسیار جلا دهنده و یا بس بوده که اسهال را نفع میدهد.

آشامیدن صمغ او با شراب سنگ مthane را اخراج و رفع رنج طحال میکند.

ضماد صمغ او بیماری پوست را رفع و خارش پراکنده را مفید و بسیار مالیدنش با روغن زیتون موی را نازک و زائل میسازد.

آب چوب رز که در حین سوختن تراوش کند، رفع زگیل میکند.

خاکستر چوب و تراشه او که کاملاً نرم شده باشد با سرکه رفع بواسیر و با روغن گل‌سرخ و سرکه و سداب رفع ورم طحال میکند.

آب چوب و سائیده چوب او با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل استخوان شکافته را بهم آورده سستی مفاصل را رفع و عصب را محکم میسازد.

آب چکیده از سوخته چوب او با بوره ارمنی گوشت زیادی زخمها را برده و با سرکه رفع گزیدگی حشرات و دندان سگ دیوانه و ورم غده مانند میکند.

مالیدن گرم کرده همین مخلوط بواسیر را سود بخشیده، خوردن مقدار دو نخود آن، زخم روده را بهبود میدهد.

خوردن شکوفه رز، خاصه رز بیابانی، بمقدار یک الی دو مثقال حبس اسهال کرده، بول بسته را باز و خون گشوده را از خارج و داخل بند می‌آورد.

خوردن شکوفه او معده را قوت بخشیده، مانع ترش شدن طعام در معده و ضماد او رفع ورم و التهاب معده و ورم چشم و خارش و جوش و جراحات خبیثه

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۴

میکند.

خوردن شکوفه او مواد گرم بدن را رفع و برداشتنش حیض جاری را قطع می‌کند.

چون شکوفه رز را در سفالی بسوزانند و غبار مانند سائیده در چشم کنند درد آنرا برطرف و با عسل عقربک (جراحی گوشه

ناخن) و دانه پلک (سنده‌سلام) و سستی بن دندان و خون او را سود میدهد.
آب پخته ریشه رز بقدر ۱۵۰ گرم با قدری شکر مسهل رطوبات و زرداب می‌باشد.
سوزانده پوست رز که بدن‌دان کشیده مسواک کنند در قطع خون لثه مجرب می‌باشد.
روغن رز که شکوفه آنرا در روغن زیتون کرده بعد از سه روز تجدید نمایند «مرتب شکوفه ریخته پس از سه روز چلانده دور ریخته تازه بریزند» با قوه جمع کننده و منع کننده و قائم مقام روغن گل سرخ و مالیدنش عرق را بند آورده، جراحات دونده و جوش دهان را علاج میکند.

روغن خوردن - روغن حیوانی علاج امراض: سم خورده، خشکی پوست، حلق و گلو، سرفه، طحال، کلیه، شاش بند، دل پیچه، اسهال

لطیفترین روغن‌ها روغن گاو، بشرط تازگی، و هرچه مانده و کهنه بشود بر گرمی و خشکی و ناراحتیش میافزاید، اگرچه کلیه لبنیات را تازگی آنها مفید می‌باشد.

روغن محلل و پزنده اورام و سخت شده‌ها و مقاوم در برابر سموم و زهرها و

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۵

مانع رسیدن زهر سم مار افعی به قلب می‌باشد.

مالیدن روغن پوست بدن را نرم ساخته، باعث پاک شدن جلد از فضول و سیاهی‌ها می‌باشد.

چکاندن روغن در بینی و خوردن آن فضول و کثافت آنرا پاک میکند.

روغن باعث چاقی بدن و رافع یبوست و خشکی پوست بدن و مالیدنش بر گلو رفع خشکی حلق و جلوگیری از سرفه میکند.

کره و روغن گاو مفید یرقان (زردی) و طحال و سنگ کلیه و آشامیدن تا یک سیر (۷۵) گرم او با شکر شاش بند و عسر بول را مجرب و خوردنش با آب گرم و قی کردن رفع سموم خوردنی‌ها میکند.

اماله روغن با آب خاکستر (خاکستر را در آب ریختن و آب روی آنرا گرفتن) رفع زحیر (دل پیچه - اسهال با پیچ و درد) و زخم روده میکند - برداشتن روغن با پیه مرغ که پیه را در روغن بطوریکه نسوزد و بالای آتش ملایم باشد ذوب کنند و با پنبه یا پارچه تمیز بخود بگیرند رحم را از کثافات پاک و قطع بواسیر و خونریزی و شقاق میکند.

کشیدن روغن پاکیزه خالص بیغش با سائیده تاجریزی بچشم معالج ضربان (کوبیدن) چشم می‌باشد.

مالیدن روغن بر داخل و خارج گلو تسکین خناق و درد و جراحات آن میدهد.

مالیدن مکرر او بر اورام رفع ورم و مالیدنش بر جراحاتی که لازم نباشد دهانه آنها بهم بیاید جلوگیری از بهم آمدن دهانه زخم میکند.

مالیدن روغن کهنه با حنا جهت جرب (خارش - جوشهای خارش دار) بیعدیل می‌باشد.

خوردن زیاد آن مضر امراض رطوبی و مولد صفرا در گرم مزاجها و ناراحت کننده معده ضعیف و هاضمه و مصلحش در

گرم مزاجها ترشیاها و در سرد مزاجها

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۶

شیرینی‌ها می‌باشد.

روناس علاج امراض: حیض و شیر و عرق، سقط جنین، سستی اعضاء، درد ورک، عرق النساء، کبد و طحال

کوبیده ریشه گیاهی که مورد استفاده رنگرزان بوده، زنان نیز در قدیم با آن همراه (رنگک) موی سر و ابرو سیاه میکردند. با طبیعت گرم و خشک، مفید حال تر طبیعت‌ها و سردمزاجها. خوردن مقدار دو سه نخود آن گیر و انسداد معده و روده را باز کرده حیض و شیر و عرق و ادرار را روان میسازد. خوردن و برداشتن او موجب سقط جنین میشود. پختن او با عسل و بستنش بعضو درد ورک و عرق النساء و سستی اعضاء و اندام را برطرف میسازد. مالیدن پخته او با عسل یرقان و فلج را رفع میکند. خوردن قاشقی از پخته او با سکنجبین یا ضمادش بمحل درد رفع سنگینی و ناراحتی کبد و طحال میکند. برداشتنش حیض را رانده اسقاط جنین و مشیمه میکند. خورنده‌اش باید هر روز به حمام برود و چون در خوردن دارای ضرر زیاد مانند بول خون و مضر مثانه است بهتر ترک خوراک آنست و رافع ضررش کتیرا و بادیان میباشد. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۷

ریباس علاج امراض: جگر و احشاء، قی و غثیان، خون، صفرا، مستی و خمار، خفقان، ترس و دلهره، مالیخولیا، اسهال

با طبیعت سرد و خشک، با قوه قابضه (جمع کننده) مفید حال گرم مزاجها. خوردن ریباس معده و جگر و احشاء گرم مزاج را قوت میبخشد. ریباس تشنگی را برطرف و قطع قی و غثیان میکند. ریباس حدت و اذیت خون و صفرا را تسکین میدهد. خوردن ریباس چه بصورت آب ساده او و چه بصورت شربت و چه بطور غذا در اثرات یکسان و رفع مستی و ناراحتی خمار میکند. ریباس بواسیر گرم را تسکین بخشیده، طاعون و وبا و خفقان دل و وسواس و مالیخولیا و اسهال و یرقان و تبهای حاره و کل امراض حار و آنچه را که از گرمی باشد علاج میباشد. خوردن ریباس اشتها را در گرم مزاجها تحریک میکند. خوردن ریباس جلوگیری از بروز دمل و جوش و خارش و کورک و مثل آن میکند. چکاندن آب ریباس در چشم سبب تقویت نور بصر در گرم مزاجها میباشد و رفع لک سفید چشم آنان میکند. ضماد ریباس با آرد جو که هر دو را با هم کوبیده باشند و بر بدن بمالند جلوگیری از جوش و کورک و رفع باد سرخ میکند. شربت ریباس نافع وحشت و خیالات و جنون و بخارات و سوزش و سوختگی در گرم مزاجها میباشد. ریباس مضر سینه و باء و جمع کننده اعصاب در سردمزاجها و مورث قولنج و درد و رنج شکم آنان بوده، شربت نعنا و عود و خوردن بیدمشک و عسل و از کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۸

این قبیل رفع مضرات آن میکند.

ریحان علاج امراض: دل و دماغ، معده، جماع، نعوظ، حیض، عرق، عطسه، ورم، قلب، غش، سنگ مثانه

در طبیعت گرم و خشک همراه رطوبت مفید، سودمند حال سردمزاجها.

خوردن ریحان قوت معده و دل و دماغ داده، شادی و نشاط آورده تقویت فم معده کرده نعوظ و میل جماع می آورد.

ریحان شیر زنان را زیاد و جاری ساخته، حیض و عرق را روان و ورمها را پخته تحلیل میدهد و بوئیدن کوبیده او که در دستمال کرده بپویند عطسه میآورد.

ریحان طبیعت را نرم و مزاج را ملین و گرفتگی قلب را رفع و غش و تنگ نفس و ضعف کبد سرد و گیرهای طحال را دفع و شامه را تقویت و سنگ مثانه را میریزاند.

چکاندن آب ریحان با سرکه و کافور در بینی خون دماغ را بند میآورد.

پاشیدن گرد کوبیده او که مثل غبار شده باشد در چشم آب ریزش چشم را رفع و نور آنرا زیاد و باعث بینائی و قوت چشم میشود.

مالیدن آب آن بر پشت و حوالی چشم ورم چشم و آب و کثافت جاری آنرا رفع و مالیدن آن بمحل گزیدگی عقرب و زنبور و مار آبی درد آنرا ساکن و زهر آنرا خنثی میسازد.

کوبیده ریحان با آرد جو و روغن گل سرخ یا بادام و سرکه که خمیر کرده بگذارند ورم گرم را برده و ضماد آن بر پستان درد و ورم پستان را مفید و مانع ورم پستان شده و تولید شیر میکند.

کتب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۰۹

جویدن آن دهان را خوشبو و کندی دندان را برطرف و اخلاط و رطوبت سینه و شش را رفع میکند.

چون برگ ریحان را لوله کرده در گوش کنند درد گوش را برطرف میکند.

خوردن تخم او مانع تولد سودا و مفید شاش بند و فروبرنده نفخ و باد شکم می باشد.

کوبیده او که با آب خمیر کرده بر پستان گذارند موجب زیادی شیر میشود.

نیم مثقال از تخم ریحان را که با شربت قند بخورند باعث قوت قلب میشود.

تخم او بنام تخم شربتی را که مستی کوبیده بجوشانند و صاف کنند و آنرا با یک استکان روغن زیتون چندان بجوشانند تا

آب تمام شده روغن بماند و آنرا سه روز با آب گرم بخورند کرم معده را میریزاند.

روغن او که بهمین صورت تهیه شود و بمالند درد و رنجهای اندام را که از سردی و سرمازدگی و رطوبت بهم رسیده باشد

علاج و رطوبات را تحلیل برده، باعث تقویت اعصاب میشود.

زاج علاج امراض: ورمهای سفت شده، جرب و سودا، خارش فرج و مقعد، جراحات و عفونت، خونریزی، خون دماغ

زاج یا ذاک یا زاق جماد معدنی ایست شبیه سنگ در رنگهای سفید و سرخ و زرد و مایل به سبز با محل استفاده های فراوان

که از همه جا مثل عطاری ها به سهولت فراهم شده بدست میآید.

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال رطوبتی‌ها و سردمزاجها.

مالیدن آب زاج که او را در آب حل کرده باشند با آب گشنیز باد سرخ و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۰

ورم سفت شبیه به خنازیر بنام (سعفه) را که به گوشت چسبیده باشد و جرب (سودا) و حکه (خارش مقعد و فرج و پوست) را رفع میکند.

پاشیدن سائیده زاج بر روی زخمهای بد خراب و جراحات عفونی باعث بهبود و جمع شدن و علاج آنها میشود.

پاشیدن سائیده زاج بر روی جراحاتی که خون از آنها جریان داشته باشد قطع جریان خون آنها میکند.

دمیدن همین سائیده که مثل غبار نرم شده باشد در بینی قطع رعاف (خون‌دماغ) میکند.

پاشیدن غبار زاج در چشم یا کشیدنش مثل سرمه زخم گوشه‌های چشم و چرک و فساد جاری آنرا علاج و خشک میکند.

مالیدن سائیده زاج با عسل بر بواسیر و نواسیر (بواسیر چرکی) باعث بهبود و علاج آن میگردد.

مالیدن سائیده زاج و عسل بر زخم پشت گوش جراحات آنرا بهبود بخشیده و چکاندنش در گوش رفع چرک آن میکند.

خوردن نرم کرده زاج با آب تا مقدار چهار نخود در کشتن اقسام کرم معده مجرب و زیاده از شش نخود او کشنده از طریق مرض سل میباشد.

چون دو جزو او را با یک جزو اقلیمیا (داروئی موجود) و سرکه کهنه سائیده در ظرف سفال ریخته چهل روز در آفتاب گرم تابستان گذارند و به بدن بمالند لک بدرنگ و کثافت پوست را پاک میکند.

مالیدن همین مایع بر روی زخمی که گوشت زیاد آورده باشد سبب بردن اضافی آن میگردد.

غرغره اقسام زاج یعنی هر رنگ و هر نوع باشد با سرکه در فروانداختن و بیرون آوردن زالوئی که بحلق چسبیده باشد بمانند میباشد.

مالیدن سرکه‌ای که زاج در او حل کرده باشند به سر، باعث سیاه کردن موی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۱

سر میشود.

اکثرا زاج مفید حال سردمزاجها و زیان‌آور گرممزاجها بوده خصوصا در خوردن و آشامیدن و رفع ضررش را شیر تازه و روغن تازه میکند.

زردآلو علاج امراض: کرم و قبض شکم، التهاب، خون و صفرا، تب گرم، برص و لک و پیس، سنگ کلیه

بهترین آن شیرین پر آب و کم جرم آنست و خشک او بهتر از تازه آن میباشد، با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرممزاجها.

خوردن زردآلو گیر و سده‌های درون را باز کرده باعث تلیین مزاج و نرم شدن سفتی‌ها و بستگی‌ها میشود.

زردآلوی شیرین موافق گرممزاجها که مزاج را لینت داده تا در معده فاسد نشده باشد جلوگیری از تشنگی و التهاب میکند.

زردآلو غلیان و ناراحتی را تسکین داده، خون و صفرا را نفع رسانده، خصوصا ترش او که آروغ را رفع میکند.

چون خشک او را خیسانده، بیمار تب گرم و سرد بخورد و آب گرم و عسل بعد از آن بنوشد و قی بکند اخلاط مزاحم بدن او را رفع کرده تب او قطع میشود.

هرگاه بعد از خوردن زردآلو خون بگیرد خون سفیدرنگ مشاهده میشود و لذا مداومت بآن باعث برص و لک سفید میگردد. مغز دانه تلخ او گرم و خشک و مغز شیرین او گرم و تر و باددار و روغن همه قسم آن بادشکن و ملین و ریزاننده سنگ کلیه میباشد.

مالیدن روغن مغز زردآلو خشکی و زبری پوست را برطرف و غرغره‌ش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۲

خشونت حلق را دور میسازد.

خوردن بقدر یکمقال (۵ گرم) از روغن مغز تلخ او گرم را کشته مسهل قوی بیرون آوردن کرم میباشد.

خوردن و مالیدن روغن مغز او ورمها از جمله ورم مقعد را نرم و سنگ کلیه را ریخته و دل پیچه سرد و بواسیر ظاهری و داخلی را رفع میکند.

مالیدن روغن آن با تریاک مسکن جمیع دردهای اندام بوده، چکاندن آن در گوش قطع درد گوش کرده سریع الاثر و در سایر افعال نزدیک به روغن بادام تلخ میباشد.

خوردن آب برگ پخته او گرم معده را ریخته، مالیدنش ورمها را تحلیل برده، خوردن برگ خشک سائیده او بمقدار کافی قطع اسهال و خوردن سائیده شکوفه او قطع خونریزی باطنی و پاشیدنش بر زخم قطع خونریزی جراحات میکند. مقدار خوراک از روغن او تا دو مقال ۱۰ گرم میباشد.

زردچوبه علاج امراض: یرقان، استسقا، خارش و زخم، نور چشم، درد دندان

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال بلغمی‌ها و سردمزاجها.

زردچوبه گیر و ورم و سده جگر و یرقان و استسقا را نفع میدهد.

ضماد او با شراب «خمیر کردنش با شراب و گذاردن یا مالیدن» جوش و سوزه بدن را رفع میکند و مالیدنش با شراب رافع خارش میباشد.

پاشیدن سائیده او خون و رطوبت زخم را خشک میکند.

جویدن و مسواک کردن با آن درد دندان را دور میسازد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۳

سرمه او که مانند غبار سائیده بکشند تقویت نور بصر و سفیدی اندک چشم می‌کند.

داخل کردن زردچوبه در مرهمها تحلیل اورام قروح داده، جراحات را نفع میدهد. [۱۳]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۱؛ ص ۳۱۳

ایت مضر قلب و مصلحش لیموترش و لیموشیرین و بالنگ می‌باشد.

زرشک معالج امراض: قلب و جگر، معده، هضم، احشاء و امعاء، ورمها، ضعف اشتها، قبض و بستگی، خفقان قلب، غثیان

با طبیعت سرد و خشک و قابض (بهم آورنده). مفید حال گرم مزاجها.

خوردن زرشک صفرائی‌ها و گرم مزاجها را مفید و باعث قوت دل و جگر و معده ایشان شده، مانع ریختن مواد فاسد باعضا می‌باشد.

زرشک قاطع صفرا و رافع تشنگی و عطش دائمی و مسکن حرارت معده و کبد و باعث جریان خون و با ادویه گرم جهت سرد مزاجها و با افسنتین (گیاهی موجود با اثر دارویی) که شربت کرده بخورند جهت تقویت هاضمه و آب زرشک رفع قی و غثیان میکند.

خوردن زرشک با زعفران که بصورت مربا بخورند سفتی و ورم جگر را نافع و خوردن آن به تنهائی زخم معده و اسهال را مفید و اسهالی را که از ضعف احشاء باشد درمان میکند.

چون زرشک را کوبیده بصورت خمیر ضماد کرده بگذارند ورمهای گرم را که در اعضاء ظاهر شده باشد صاف و شربت زرشک که یک جزو آب زرشک و نیمی آب لیمو و یک جزو آب بوده با شکر به قوام آورند جهت سموم کشنده و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۴

گزیدن مار و افعی و خفکان و غثیان و ضعف اشتها مؤثر و مجرب می‌باشد.

هرگاه آب ترنج و مروارید سائیده را به مربا یا شربت زرشک اضافه کرده بخورند در جمیع امراض بی‌عدیل و قائم مقام تریاق می‌باشد.

عصاره آب و شربت زرشک در افعال قویتر و لطیف‌تر از خود آن و بدلش دو وزن آن زرشک بی‌دانه و برای رفع قبض و بستگی آن بهتر آن است که با شکر خورده شده یا بصورت شربت و مربا درآورند.

زعفران علاج امراض: بیهوشی و کم‌حواسی، عفونت، بستگی بول، شهوت و جماع، ثقل و گیر، طحال و جگر، زایمان، سنگ کلیه، رحم و مقعد، آب‌ریزش

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها و مرطوبی‌ها.

خوردن زعفران فرح و انبساط آورده، مقوی فهم و حواس می‌باشد.

زعفران باعث پختن و تحلیل طعام شده رفع عفونت غذا و اخلاط میکند.

زعفران اخلاط بلغمی را از میان برده بول بسته را باز و بول باز را بند می‌آورد.

خوردن زعفران محرک شهوت جماع و مقوی بقاء بوده تقویت روح حیوانی (شهوت و غضب) و جگر و احشاء و آلات تنفس میکند.

خوردن زعفران خنده و سرور و مضحکه آورده، چرک پوست و بشره و کلیه را پاک میکند.

زعفران خواب‌آور و جهت باز کردن گیر و بستگی‌های مزاحم جگر و طحال و رسانیدن قوه ادویه باعضاء مؤثر می‌باشد.

خوردن دو سه نخود او موجب سرعت زایمان شده، رفع زحمت آن میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۵

خوردن در هر روز تا ۵-۶ قیراط هر قیراط (معادل چهار جو) زعفران رفع بیماری طحال و آشامیدن او در شربت رفع خمار میکند.

خوردن همین مقدار در چند روز با عسل سنگ کلیه را میریزاند.

مالیدن زعفران به پشت چشم رافع آب ریزش و رطوبات و سرخی چشم و مالیدنش بر گوش رافع ورم گوش و بر جلو سر و پیشانی، رافع درد سر و بیخوابی سردمزاجها میباشد.

در کیسه کوچک ریختن و آویختن آن در زیر جامه رفع درد رحم و مقعد رطوبتی‌ها و بلغمی‌ها میکند.

سرمه زعفران که سائیده با میل بچشم بکشند باعث نور و جلای بصر شده، رفع آب ریزش و پرده جلو دیده و نورزدگی و خارش و جراحت آن میکند.

پاشیدن سائیده زعفران بر روی زخم جلوگیری از سیلان (خون آمدن) آن میکند.

مالیدن سائیده زعفران و فرقیون (نوعی صمغ، موجود) که با آب حل کرده باشند بر مفاصل و نقرس رافع آزار آن میشود.

چکاندن آبی که در آن زعفران حل کرده باشند در بینی درد سر و بیخوابی را رفع می‌کند.

گفته‌اند چون مقدار ۲۵، ۳۰ گرم آنرا نرم کرده، با کمی لعاب مالیده بصورت گردویی درآورده زن بخود آویزد رفع سخت‌زائی او نموده باعث سرعت و سهولت ولادت او میشود و آویختن آن بر مادیان حامله نیز جهت تسهیل ولادتش دارای همین اثر میباشد.

چون زعفران را در روغن زیتون یا کنجد پنج روز خیسانده، هر روز بر هم زنند و در آخر صاف کنند، مالیدنش بر عصب ضعیف باعث تقویت آن و بر رحم، رافع نفخ و سفتی و ورم او میگردد.

مالیدن این روغن نرم‌کننده هر عضو سست‌شده و خشک‌شده بوده و در

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۶

بینی چکاندنش خواب‌آور میباشد.

مالیدن روغن زعفران بر پهلو رافع درد پهلو و ذات‌الجنب میباشد.

مالیدن آن بر داخل رحم، رحم را از فضول و کثافات و جراحات و جوش و ثبور پاک میسازد.

برداشتن این روغن با موم و مغز استخوان قلم که پنبه طبیعی یا پارچه پنبه‌ای نرم بآن آغشته زن بخود برگیرد هر زخم و جراحت عفونی سخت علاج و جراحات خبیثه مانند سوزاک و سفلیس و سرطان زخمی را نافع و سبب التیام آن میشود.

برگ گیاه زعفران که سائیده بر جراحات پیاشند باعث بهبود و مانع دویدن و رسیدن جراحت بدیگر نقاط بدن میشود.

پر کردن میان سیب که آنرا خالی کرده، زعفران پر کنند و بو کنند در رفع خناق (دیفتری) و درد و رنج گلو و ذات‌الجنب بיעدیل میباشد.

خوردن و بوئیدن و هر نوع عمل دیگر زعفران مضر حال محرورین یعنی گرم مزاجها و خشک طبیعت‌ها و مفید حال بلغمی‌ها و سردمزاجها و در صفراوی‌ها مضر اعصاب و تکدر حواس و ضعیف‌کننده اشتها و غثیان‌آور و مصلحش سکنجبین و آب انار و آب کدو و مغز خیار و آب لیمو و مثل آن میباشد.

زفت علاج امراض: خون‌مردگی، ضرب‌دیدگی، سینه و حلق، لک ناخن، لک و پیس، شقاق و ترک، مقعد و فرج، زالو، جراحت دهان

مایعی سیاه سیال که از درخت صنوبر بیرون می‌آورند و نوع دومی زفت دریائی است که بنام قیر شناخته شده است و تقریباً هر دو را خاصیت یکسان میباشد،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۷

بصورت مایع و جامد، با طبیعت گرم و خشک، مفید حال امزجه سرد و تر.

چون زفت را بر محل خون مرده و ضرب دیده ضماد کنند خون فاسد را از زیر جلد بظاهر میآورد و پاک میکند.

خوردن بمقدار یک نخود از آن سینه و حلق را از چرک و اخلاط پاک میسازد.

خوردن همین مقدار از او با شکر رفع سمیت ادویه قتاله و اغذیه مسموم میکند.

مالیدن آن بر بدن و نگاهداشتنش یکی دو ساعت سبب فربهی میشود.

گذاشتن قیر با نمک بر محل گزیدگی جانور باعث رفع زهر آن جانور شده، بهبود میآورد.

گذاشتن زفت که با موم حل کرده باشند بر روی ناخن رفع لک و سفیدی روی ناخن میکند.

مالیدن زفت و موم ببدن رفع ورم و سختی و لک و پیس سیاه و سفید پوست میکند.

گذاشتن ضماد زفت و موم بر شقاق مقعد و فرج باعث بهبود آنها شده، همچنین رافع جراحت دهان مثانه و مالیدنش بر دست

و پا رافع ترک آنها میباشد.

مالیدن آن با عسل بر روی زخم باعث پاک شدن چرک زخم و بر روی ریشه ناخن نیکو کشتن آن میشود.

چسباندن زفت و موم بر وسط سر پس از تراشیدن باعث بیرون آمدن زالوی بحلق چسبیده میشود.

گذاشتن آن با شکر بر زخم خوره، بهر قسم که باشد مفید و بر جرب (جراحت و جوش خارش دار) حیوانات علاج مرض آن

میکند.

مالیدن زفت با شکر بر بدن باعث تمدد اعصاب و رافع عرق النساء میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۸

مالیدن زفت و شکر برداء الثعلب (نقطه‌هائی از سر و ریش که مبتلا بمرض ریزش مو میشوند) موی ریخته آن نقاط را

میرویانند.

گذاشتن زفت و آرد جو بر خنازیر سبب بهبود آن میشود.

خوردن آن مضر سر و شش و رفع ضررش را کتیرا و بنفشه میکند.

زنجبیل علاج امراض: ذهن و حافظه، بادهای، معده، جگر، حلق و دماغ، لقوه، مفاصل، تقطیر بول، یرقان، اسهال

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها.

خوردن زنجبیل مبهی یعنی نعوظآور و تحلیل برنده بادهای غلیظ معده و امعاء و جمع کننده رطوبات میباشد.

زنجبیل رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و حافظه بوده دفع سموم حیوانی میکند.

زنجبیل اخلاط غلیظ را دفع و رطوبات دماغ و حلق و بینی را رفع میکند.

خوردن زنجبیل در هوای سرد مانع اذیت برودت آن میشود.

خوردن زنجبیل فالج و لقوه و مفاصل و درد ساقها را فایده میکند.

زنجبیل گرم معده و یرقان و تقطیر بول (قطره قطره آمدن ادرار) و اسهالی که از غذای مسموم باشد را رفع میکند.

خوردن زنجبیل با نبات رافع مضرت میوه‌های تازه و رطوبت معده میباشد.

پاشیدن زنجبیل کوبیده بر روی تخم مرغ عسلی و خوردن آن منی را زیاد و میل جماع را بیش میکند.
خوردن زنجبیل با (خولنجان) و پسته در تقویت بامیمانند میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۱۹

سرمه زنجبیل که آنرا چندان سائیده تا بنرمی غبار بشود پرده چشم و سفیدی و دانه آنرا رفع میکند.

ضماد کوبیده زنجبیل که با آب خمیر کرده باشد باعث تقویت اعصاب میشود.

گذاشتن ضماد زنجبیل که کوبیده با آب خمیر کرده بگذارند جراحی کزاز را رفع و در رفع باد و ورم بواسیر بیعدیل میباشد.

در دهان داشتن زنجبیل رفع تشنگی و عطشی که از غلبه بلغم بهمرسیده باشد میکند.

مربای زنجبیل محرک بام سردمزاجها و جهت تقویت و هاضمه پیران و از میان بردن بلغم بیمانند میباشد.

زنجبیل بصورت مختلفه مانند نیمکوب کردن و جوشاندن و با دارچین جوشاندن و با نبات یا قند خوردن و بگونه مربا و

بصورت پرورده استعمال میشود.

مضر حال صفراویها و گرممزاجها و خشک طبیعتها بوده که باید از آن احتراز جویند و در قبال فایدهمند رطوبتیها و

سردمزاجها مخصوصا بلغمیها میباشد و زیاد خوردنش مضر حلق و رفع ضررش عسل و روغن بادام میکند.

زیتون علاج امراض: لاغری، بیخوابی، شوره سر، سوختگی، لک ناخن، سینه و شش، امور جنسی، سفلیس

با طبیعت گرم باعتدال و قابض، مفید حال بلغمیها و سردمزاجها.

خوردن دانه سبز رسیده زیتون که در نمک پرورده شده باشد، «البته با غذا، نه در قبل و بعد از آن» معده را قوت داده و

بفعالیت آورده، موجب تحریک

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۰

اشتها میشود.

زیتون مزاج را بسته، مورث بیخوابی و لاغری میگردد.

زیتون مبهی و باعث نعوظ سردمزاجها میشود.

ضماد کوبیده دانه زیتون بر سر، رفع سبوسه و شوره سر میکند.

ضماد نارس زیتون بر سوختگی آتش علاج آن میکند.

مالیدن کوبیده دانه او با پیه و آرد گندم رفع لک ناخن میکند.

بخور سیاه رسیده او با هسته که در آب جوشانده سر بر آن گرفته پارچه بر سر انداخته بخار آنرا بسر و سینه برسانند در رفع

امراض سینه و شش مفید و دفع سرفه و ناراحتی آن میکند.

ضماد کوبیده برگ تازه او بر زخم آتشک و مثل آن و مالیدنش بر جوشهای سوزش دار باعث بهبود جراحات شده رفع

سوزش و جوشش و ناراحتیهای پوست و منع گسترش مرض میکند.

گذاشتن کوبیده برگ او بر پشت چشم خشکی و ورم و ناراحتی چشم را برطرف میسازد.

مالیدن و گذاشتن ضماد کوبیده برگ او اورام و آزار پوست را مفید و بستنش بر سر، درد و خارش و سوزش و پوسته و

جوش سر، که مرطوب بوده یا دلمه ببندد را التیام میدهد.

ضماد کردن برگ کوبیده تازه او با عسل بر عقربک (جراحی مزاحم گوشه انگشت یا ناخن) علاج جراحی آن میکند.

ضماد کوبیده برگ تازه زیتون با آرد جو بر زیر ناف اسهال را بند می‌آورد.

جویدن برگ تازه او زخم دندان را درمان و گذاشتن پخته او با آب غوره بحدیکه بقوام برسد بر دندان کرم‌خورده باعث از میان بردن کرم و مانع سستی و افتادن آن میشود.

مالیدن پخته برگ تازه او در شراب، نقرس و درد مفاصل را رفع میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۱

مضمضه آب او در دهان رفع درد دندان کرم‌خورده میکند.

اماله آب پخته برگ تازه زیتون زخمهای باطنی، مانند زخم روده و معده و مقعد و رحم را بهبود میدهد.

روغن زیتون در افعال مثل برگ اوست و تنقیه روغن زیتون به رحم قطع خونریزی و لیزابه و رطوبات آن میکند.

ضماد کوبیده برگ تازه زیتون بر پشت چشم جهت برآمدگی حذقه چشم نافع و قطع ریختن مواد مضر بچشم و خوره پلک میکند.

چون ریشه درخت زیتون را با برگ او جوشانده مضمضه کنند درد سر را تسکین میدهد.

چکاندن آب همین جوشانده جلوگیری از رطوبات و بخارات دماغ میکند.

گذاشتن خمیر کرده ریشه کوبیده او بر جای نیش عقرب در کشیدن زهر عقرب و بهبود جراحی آن آزموده میباشد.

چون شاخه‌های نازک و برگ او را در کوزه سفال ریخته در تنور بتابند تا بسوزد و بیرون آورده، شراب بپاشند و دو مرتبه بسوزانند و غبار مانند سائیده نگاهدارند، سرمه‌اش درباره چشم بهتر از توتیا شناخته شده است.

ضماد خاکستر چوب و برگ او با سرکه که بمقدار چهار انگشت بالای عروق و مفصل ناراحت عرق النساء ببندند جهت مجروح ساختن و رفع علت از مجربات میباشد.

همچنین دیگر نیز ضماد سائیده برگ و شاخ او را که خمیر کرده بگذارند در این امر مجرب دانسته‌اند.

ضماد خاکستر چوب و برگ او با عسل و آب دانه زیتون جهت محل مو ریخته (داء الثعلب) سریع الاثر و در رفع جوشهای لیزابه‌دار و سوزش‌دار و خارش‌دار و مرطوب مؤثر میباشد.

چون شاخه او را بسوزانند و آبی که از سر دیگرش میچکد بگیرند و بر خارش

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۲

و شوره سر بمالند علاج مرض او میکند.

شستن سر با آب پخته همه اجزاء او از برگ و شاخه و میوه رفع درد شقیقه و سر و دوار و صداع میکند.

پاشیدن همین جوشانده در خانه باعث گریزاندن حشرات میشود.

مضمضه آب نمکی که زیتون در آن خیسانده باشند استحکام لثه و دندان میدهد.

صمغ زیتون قوی‌تر از کندر و در تقویت ذهن و رفع سرفه مزمن و اخراج بلغم که در دهان گرفته بچونند بمانند میباشد.

پاشیدن کوبیده صمغ زیتون بر روی زخم باعث بهبود جراحی و داخل مرهمها سبب روئیدن گوشت میشود.

آشامیدن ۴۰ گرم روغن زیتون با آب جوشانده جو (ماء الشعیر) مسهل قوی سردمزاجها و مسکن درد مفاصل و عرق النساء و درد کمر میباشد.

ساختن مرهمها با روغن زیتون باعث التیام جراحات و مالیدن او جهت دردهای رطوبتی با اثر سریع میباشد.

روغن زیتون کهنه که چند سال بر او گذشته باشد گرمتر و مؤثرتر از تازه آن و خوردن و مالیدنش محلل غذا و ملین طبع و پاک کننده بشره و جلادهنده پوست میباشد.

مالیدن روغن زیتون کهنه بر اعضا مانع جمود و خشک شدن آن و جلوگیری از ضرر سرمازدگی و هوای سرد میکند.

کشیدن این روغن بچشم تقویت بصر و رفع سفیدی لک چشم میکند.

خوردن تا ۴۰ گرم روغن زیتون با شراب و آب گرم رفع درد و پیچ روده و اخراج کرم معده میکند.

قی کردن وسیله خوردن روغن زیتون و آب گرم رفع سمیت دواجات سمی میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۳

اماله نیمگرم او قولنج (شکم درد) بادی را رفع کرده بهبود میدهد.

خوردن زیاد زیتون و روغن آن مورث بیخوابی و لاغری و مضر شش و سینه بوده، رفع ضررش با خوردن شیرینها میباشد.

زیره معالج امراض: نفخ و گاز، آروغ، شکم درد، گل و ذغال خوردن، طحال، تنگ نفس

با طبیعت گرم و خشک و لطیف، مفید حال سردمزاجها و بلغمی ها.

خوردن زیره بول و ادرار و شیر و عرق سردمزاجها را رانده، حبس طبیعت روان و حیض جاری میکند.

زیره تریاق (بهترین دوا) جمیع سموم حشرات و بادشکن و نفخ و گاز معده را دفع میکند.

زیره باعث هضم غذا شده آروغ میآورد.

زیره لطیف کننده غذاهای گوشتی و گوشتهای سفت سخت پخت و رفع تنگ نفس و کرم معده و دل درد و شکم درد بادی و

میل گل و ذغال خوردن و امثال آن میکند.

زیره سسکه رطوبتی و ورم بادی طحال را برطرف میسازد.

زیره بوداده اسهال رطوبتی را نافع و با سرکه پرورده او (ترشی زیره) که بعد از آن برشته کنند (بو بدهند) بسیار قابض و در

قطع اسهال و رطوبات معده قوی الاثر میباشد.

اماله پخته زیره بادشکن و نفخ و گاز را برطرف میسازد.

برداشتن زیره کوبیده با روغن زیتون «که در پارچه زن بخود برگیرد» قطع

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۴

حیض میکند.

مضمضه پخته او تسکین درد دندان و نزله ها، خصوصاً با پونه میدهد.

چکاندن آب زیره که زیره را در آن خیسانده باشند جراحت و خارش چشم را برطرف میسازد و با سفیده تخم مرغ درد چشم

حار (گرم) و مالیدنش تیره گی بشره را رفع میکند.

آب فشرده خیسانده او لک چشم و با نمک جوش و ناخنه پلک را برطرف میسازد.

چکاندن آب زیره با سرکه خون دماغ را قطع میکند و مالیدن او با روغن زیتون ورم طحال و ضمادش با آرد باقلی هرگونه ورم

را تحلیل میبرد.

چون آب زیره را بر بدن نوزاد بمالند مادام العمر از شپش و تولد آن در امان میباشد.

زیره سبز ملین طبع و خوردنش در تقطیر بول (قطره قطره آمدن ادرار) و اخراج سنگ مثانه و خون بسته شده در آن بیماند میباش.

خوردن زیره و سرکه سسکه و کرم معده را رفع میکند.

ضماد زیره و روغن زیتون و عسل رافع رنگ خون مرده زیر جلد و ورم آن میباش.

خوردن زیاد زیره مضر ریه و باعث زردی رنگ و مصلحش سرکه و مقدار خوراکش تا یکی دو نخود میباش.

سبوس گندم – سبوس معالج امراض: سرفه، خشکی سینه، درد پستان، ورم، گزیدگی مار و عقرب، مفاصل، زکام، شپش

کتب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۵

مراد سبوس گندم است با طبیعت اندک گرم و خشک.

آشامیدن آب پخته سبوس با شکر و عسل، سرفه و خشکی سینه و تنگ نفس را بهبود داده، غذای مفید ناقهین و بیماران میباش.

ضماد پخته او در شراب یا سرکه شیره و امثال آن تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از بسته شدن شیر بهمرسیده باشد میدهد.

بستن سبوس و نمک گرم بر محل گزیدگی مار و افعی نافع آن و بستن بر اعضای متورم باعث تحلیل ورم عضو میشود.

پختن او در سرکه و مالیدنش جوشهای مسری و منتشر شونده و جرب دونده و خارش پوست و ورمهای گرم را رفع میکند.

گذاشتن سبوس در سرکه و روغن زیتون پخته رفع ضربان مفاصل میکند.

گذاشتن پخته او در آب ترب بر محل گزیدگی عقرب رافع درد آن می باشد.

بخور خیسانده او در سرکه زکام را نفع میدهد.

مالیدن سبوس پخته جو، خارش بدن را رفع میکند.

بخور سبوس عدس رفع رشک و شپش و سبوس باقلی جلوگیری از ریختن موی سر و شکوفه درختان میکند.

سپستان معالج امراض: سینه و حلق، سرفه خشک، عطش، سوزش بول، خشکی حلق، گرفتگی صدا، زخم روده، تبها، دمل

داروئی فراوان موجود که عطارها و بذرفروشا فروشند، با طبیعت معتدل و تر، مفید تمام امزجه، خاصه گرم مزاجها.

خوردن استکانی لعاب سپستان که قاشقی از آنرا در استکانی آب جوش

کتب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۶

بریزند سینه و حلق خشن ناراحت را نرم و سرفه خشک را آسوده ساخته، تسکین درد و الم آن میدهد.

خوردن لعاب سپستان صفرا و عطش را برطرف میسازد.

لعاب سپستان تقویت معده و روده کرده، سوزش بول را برطرف میکند.

لعاب سپستان زخم روده ای را که از خوردن دواى تند بهم رسیده باشد رفع و اصلاح اذیت دواهای مسهل و امثال آن میکند.

خوردن لعاب سپستان تبهای گرم را قطع و بلغم شور را رفع میکند.

چون سیستان را در شیر خرم پخته بر دمل گذارند سر دمل را گشوده، بهبود میدهد. مقدار خوردن سیستان از سی عدد تا ۲۰-۳۰ گرم و گویند زیاده آن مضر جگر و مصلحش در سردمزاجها گل سرخ و در گرم مزاجها عناب میباشد.

سدر علاج امراض: زخم روده و معده، خونریزی داخل، استسقا، سپرز، ریزش مو، اعصاب و عضلات، ورمها

با نام دیگر کنار و از او مقصود سائیده برگ او میباشد، با طبیعت سرد و خشک، مفید حال گرم مزاجها و رطوبتیها. چون مستی سدر را در آب نیمگرم حل کرده تنقیه کنند، زخم روده و معده و احشاء را مفید و با هر چند روز یک بار تکرار تا چند بار علاج آن میکند.

خوردن بمقدار دو سه نخود (قاشق چایخوری) آن با آب رافع خونریزی داخلی و زخم امعاء و احشاء و اسهال از ضعف معده میباشد.

خوردن همین مقدار آن رفع عطش و مرض استسقا و بیماری سپرز میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۷

پاشیدن او بر روی جراحات زخم و جراحات را بهم آورده، بهبود میدهد.

مالیدن خیسانده او با آب بر بدن، چرک و کثافت بدن را برده باعث پاکیزگی و قوت آن میشود.

مالیدن و بستن آن بر سر و مو باعث تقویت و جلوگیری از ریزش آن میکند.

مالیدن سدر بعد از هر شستشو بیدن در حمام باعث تقویت اعصاب و عضلات میشود.

ضماد او که آنرا در شراب خیسانده باشند تحلیل ورمهای گرم میدهد.

همچنین ضماد پخته او که جوشانده مانند خمیر بر ورم بگذارند دارای همین اثر و باعث پخته شدن ماده فاسد و نرم شدن و صاف شدن ورم میشود.

چنانچه او را سردمزاج بخورد رفع ضررش با گلکند (گل سرخی که کوبیده گلاب پاشند و با عسل یا شکر جوشانده معجون سازند) میباشد و چون لازم شود گرم مزاج بخورد برای رفع ضررش باید سکنجین بخورد.

سرکه علاج امراض: درد اعضاء، اخلاط مضر، هضم، اشتها، طحال، صفرا، تنگی نفس، سموم، انعقاد خون

با طبیعت سرد و خشک و قابض، مفید حال گرم مزاجها.

سرکه جمع کننده و با سرعت نفوذ در اعضاء و رساننده قوه دارو بیدن میباشد.

خوردن سرکه پوست را لطیف و اخلاط غلیظ مضر را رفع میکند.

سرکه رافع تشنگی و کمک هضم غذا میباشد.

خوردن سرکه خونریزی اندام را در داخل و خارج جلوگیری کرده، تحریک

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۸

اشتها میکند.

سرکه بلغم را تا حد مفید نگاهداشته اصلاح طحال میکند.

سرکه موافق معده‌های ناآرام ملتهب و بلغمی و صفرا و گیر معده را رفع می‌سازد.

خوردن بمدامت سرکه با شکم ناشتا قاتل کرم معده می‌باشد.

خوردن سرکه گرم با عسل گیر نفس و نفس زدن و تنگی آنرا رفع میکند.

چون سرکه را گرم کرده بخورند و قی بکنند سموم ادویه کشنده را دفع و رفع انعقاد خون و شیرمانده در پستان میکند.

خوردن سرکه با نمک رفع ضرر گرسنه ماندن میکند.

سرکه رافع زهر و آزار گزیدن سگ هار می‌باشد.

کم کم خوردن سرکه و بتدریج خوردن آن زالوی بحلق چسبیده را بی‌حس و جدا می‌سازد.

مکیدن سرکه بتدریج سرفه کهنه رطوبتی را رفع میکند.

غرغره نیمگرم سرکه مانع ریختن فضول مضر بحلق مبتلا بخناق و افتادن لوزه و ورم لهات (لوزه‌ها) میشود.

مضمضه سرکه درد دندان را ساکن و خون دندان را که کنده باشند بند می‌آورد و چون (زاج) در آن حل کرده باشند و در دهان گیرند خون لثه و سستی آنرا رفع میکند.

مالیدن سرکه باطراف زخمهای بد مانع انتشار (دویدن) آن میشود.

مالیدن سرکه ببدن مانع زیادی و آزار باد سرخ شده، دفع و رفع جوش و سوزش و خارش و ناراحتی‌های پوست و مانع پخش و سودا (جوش و جراحات پوسته‌دار خارش‌دار) بدیگر نقاط بدن میشود.

مالیدن سرکه بر بواسیر آنرا جمع و قطع درد و اذیت آن میکند و مالیدن و خوردنش ورمهای ظاهری و باطنی را رفع و مانع ورم جراحات تازه میشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۲۹

خوردن سرکه درد سرگرم و خارش بدن و رنج گزیدن حشرت و حیوانات سمی را رفع میکند.

مالیدن سرکه بر سوختگی مفید و معالج فوری آن می‌باشد.

مالیدن سرکه بمحل سالم بدن مانع ریختن مواد بیمار و مضر از سایر نقاط بدن تان میشود.

مالیدن جوشانده سرکه بر جای گزیدگی حیوانات سمی رفع سم آن و بر محل خونریزی قطع خون آن میکند.

غذائیکه با سرکه پخته شده باشد بی‌ضررترین و مانع ریختن فضول (مواد فاسد مضر) بشکم میشود.

چون انجیر را در سرکه پخته کوبیده بگذارند رفع سوزش عضو سوزناک و خشونت و خشکی و ناراحتی آن میکند.

مالیدن سرکه و گوگرد با مداومت علاج نقرس میکند.

مالیدن سرکه با عسل کیسه زیر چشم را رفع و دفع آثار بدنما و خون‌مرده زیر پلک میکند.

مالیدن سرکه با روغن گل سرخ و بی‌آن بر سر و پیشانی رفع دردسری که از گرما و حرارت و آفتاب و مثل آن باشد میکند.

مالیدن سرکه و آرد جو بر گلو رفع خناق و مالیدنش بر پستان رفع ورم پستان و بر بناگوش رفع ورم پشت گوش میکند.

بستن خاکستری که سرکه بر آن پاشیده، نم‌زده نیمگرم کرده باشند بر غده رفع غده و بر ورمها تحلیل آنها میدهد.

بستن کوبیده اسفند که با سرکه خمیر کرده باشند رفع خمو و سستی و ضعف عضو ضعیف و مفاصل و بر کزاز درمان کزاز میکند.

چون سرکه را با گلاب جوشانده، پارچه با او تر کرده بر سر بگذارند علاج دردسری که از صفرا و خون و بخارات حمام و

مثل آن باشد میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۰

چون سنگ را در آتش گرم کرده در سرکه انداخته، پارچه بر سر انداخته سر بر بخار آن بگیرند سردرد کهنه و نزله‌ها و با کشیدن نفس سرفه کهنه را رفع میکند، بر همین بخار چون بواسیر را گرفته بخور بدهند مسکن فوری و با مداومت معالجات آن می‌باشد.

خوردن انجیر و مویزی که در سرکه خیسانده باشند علاج رنج طحال میکند.

چون زیره و نعنا یا پونه را در سرکه پخته، در دهان گرفته مضمضه کنند تسکین درد دندان داده در بهبود جراحی لثه بی‌مانند می‌باشد.

چکاندن سرکه در گوش رفع گوش‌دردی که از گرمی باشد میکند.

چون گوش را بر بخار سرکه بگیرند سنگینی آنرا رفع و قاطع طنین صدای آن می‌باشد.

گرفتن بینی بر بخار سرکه و بالا کشیدن آن گیر انتهای بینی و مضرات مجرای تنفس و دماغ را رفع میکند.

بخور سرکه و گلاب و روغن بادام و استنشاق آن نافع سرسام و هذیان می‌باشد.

چون پیاز کوهی را ورقه کرده در سرکه بجوشانند تا پخته شود و تا یک‌هفته در آفتاب گذاشته صاف کنند و هر روز ناشتا یک قاشق غذاخوری بخورند بوی بد دهان را که از بدی معده باشد رفع میکند.

زیاد خوردن سرکه بیماران و پیران و سوداوی مزاجها و صاحبان سرفه تازه و سرفه خشک و ضعیف مزاجها و عصبانی‌ها و همچنین احشاء و امعاء و شش و ریه و مفاصل و نور چشم را مضر می‌باشد.

ایضا باعث زردی رنگ رخسار و لاغری بدن و استسقا و باد معده و رافع ضررش گوشت آب چرب و آب گوشت غلیظ که از گوشت سرخ باشد و شیرینها می‌باشد.

همچنین بیمار سرفه‌ای که برای رفع ضرر سرکه با آن باید روغن بادام و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۱

ادویه کم حرارت بخورد و صاحب اعصاب ضعیف که با سرکه باید غسل و ادویه گرم و زخم روده باید چیزهای لعاب‌دار مثل لعاب بهدانه و مانند آن بخورد.

سرو علاج امراض: شاش‌بند، مئانه، جراحات، رطوبات، لک و پیس، لک ناخن

درختیست معروف با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها، ثمر درخت سرو گرمتر از دیگر اجزاء و صمغ او گرمتر از ثمر.

آشامیدن تا دو مثقال (۱۰ گرم) از برگ سائیده او با نیم مثقال (۵/۲ گرم؟؟؟) تقویت مئانه و رفع شاش‌بند میکند.

چون برگ سرو را سوزانده در آب سائیده بر سوختگی آتش بمالند باعث بهبود آن میشود.

پاشیدن سائیده خشک برگ او بر جراحات آب‌دار رفع رطوبت آن کرده، بهبود جراحی میدهد.

چکاندن آب‌میوه تازه او در بینی رفع جراحی دماغ میکند.

ضماد پخته برگ سرو در سرکه و آرد باقلا قلع آثار لک و پیس سیاه و سفید ناخن میکند.

بستن پخته برگ او بر بیضه رفع باد فتق و بر دیگر ورمها باعث فرو نشستن ورم میگردد.
مالیدن پخته برگ سرو با آرد جو جوش و سوزه و خارپوست و سوختگی آتش را رفع میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۲

غرغره آب پخته او درد دندان را رفع و جراحی و چرک و ناراحتی و سستی لثه را درمان میکند.
بخور و دود سرو، حشرات خصوصا پشه را میگریزاند.

نوشیدن آب جوشانده برگ او با عسل رفع سرفه کهنه و تقویت معده میکند.

آشامیدن سائیده او با شراب قطع خونریزی داخلی و علاج زخم و جراحی روده و منع ریختن مواد فاسد بمعده میکند.

پاشیدن سائیده صمغش بر جراحی بواسیر سبب بهبود آن شده و در بینی کشیدنش درمان جراحی بینی میکند.

پاشیدن سائیده صمغ سرو با (گلنار) بر جراحی آب‌دار رافع رطوبت آن شده درمان جراحی میکند.

جویدن صمغ، رفع آب‌ریزش دهان میکند.

چون میوه و برگ او را با (آمله) و آب و سرکه بپزند چندانکه کاملا پخته و متلاشی شود و سپس با روغن کنجد بجوشانند، بستن ثقل او بر موی و مالیدن روغنش پس از شستن آن بر مو موجب سیاهی رنگ و تقویت و بلندی مو شده و مانع ریختن آن میگردد.

ضماد پخته برگ و میوه کوبیده او با موم و روغن زیتون بر معده سبب تقویت آن میشود.

خوردن آن مضر ریه و مصلحش خوردن لعاب کتیرا میباشد.

سریش علاج امراض: بادها، باء، مقعد، سنگ کلیه، حیض، جراحات، درد پهلو، سفتی و یبوست مزاج

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۳

غرض سائیده گیاهیست که از خیسانده او لعابی بدست می‌آید که با آن کاغذ و مقوا و مثل آن میچسبانند، در طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها.

خوردن بمقدار دو سه نخود کوبیده او با آب تقویت باء کرده بادهای ظاهر و باطن را شکسته رفع درد و ورم مقعد و رحم میکند.

خوردن سریش بمقدار مذکور باعث نرم کردن و ریختن سنگ کلیه بوده، رافع زخمهای باطنی و سبب باز شدن بول و حیض میشود.

خوردن سریش سرفه و درد پهلو و درد عضلات را نافع و لینت طبع می‌آورد.

خوردن آن با شراب و مالیدنش رفع زهر نیش عقرب میکند.

خوردن ساقه تازه آن خصوصا اگر با سرکه و روغن زیتون پخته باشند رفع یرقان میکند.

مالیدن لعاب سریش با سفید آب و سفیده تخم مرغ در جهت بهبود سوختگی آتش بیمانند میباشد.

مالیدن لعاب سریش با گوگرد لک و پیس سیاه و با آرد باقلی خارش بدن را رفع میکند.

مالیدن سریش ببدن رفع خارش و سوزش گزیدن حشرات میکند.

ضماد پخته سریش که آنرا مانند خمیر بر موضع جراحی بگذارند علاج زخمهای پلید و ورم پستان و ورم بیضه و دمل و

جراحات چرک دار میکند.

مالیدن لعاب سریش بیدن جهت امراض پوست و رویاندن موی ریخته و با عسل رفع استسقا و لک و پیس سفید و چون آنرا سوزانده با روغن گردو یا نارگیل یا پسته بمالند موی ریخته را میرویند.

سرمه سوخته سریش که آنرا مانند غبار سائیده بچشم بکشند رفع لک سفید چشم میکند.

چون سریش را پخته با شراب و (مر) و زعفران آمیخته و صاف کرده چند قطره بچشم چکانند رفع آب ریزش و رطوبات چشم و جوش و سوزش پلک

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۴
میکند.

چکاندن لعاب سریش با کندر و عسل و (مر) و شراب که کندر را در آن سائیده حل کنند و در گوش چکانند چرک گوش را خشک میکند.

چکاندن لعاب پخته سریش که سریش را در روغن زیتون پخته باشند در گوشی که درد نمیکند درد گوش علیل را رفع میکند.

همچنین مالیدن سریشی که در روغن زیتون پخته باشند شقاق (ترکیدگی) از سرما بهم رسیده را درمان و سوختگی از آتش را علاج میکند.

چکاندن همین روغن در گوش سنگین گوش (ثقل سامعه) را درمان و مالیدنش بر دندان مقابل دندان دردناک باعث سکون درد دندان علیل میشود.

سریش مضر کلیه و رافع ضررش مصطکی میباشد.

سریشم (ژله) علاج امراض: خونریزی سینه، ورم زخم، خارش و خشکی، زبری پوست، برص و لک و پیس

ژله ایست که از جوشاندن پوست حیوانات بدست میآید، با طبیعت گرم و خشک، مفید حال بلغمی ها و سردمزاجها.

خوردن سریشم بمقدار قاشقی زخم ریه و خونریزی سینه را رفع میکند.

ضماد او که مانند خمیر ساخته بگذارند مانع ورم کردن زخم میشود.

مالیدن آن بر سوختگی التیام جراحات آن میدهد و بستنش بر استخوان شکسته آنرا بهم آورده جوش میدهد.

مالیدن سریشم حل کرده بیدن برص و لک و پیس را رفع کرده امراض جلدی از قبیل جوش و بثور و خارش و خشکی و زبری پوست را دفع میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۵

چون سریشم را سوزانده در آب ریخته نیکو صاف کنند و بچشم چکانند از قوت و فایده بچشم، همردیف توتیا میباشد، طریق بهره گیری از سریشم در آب ریختن و روی آتش ملایم گذاردن و برهم زدن آن است، رقت و غلظت آن بسته به طرز استفاده از آن میباشد.

سعد علاج امراض: عرق عفونت، سنگ کلیه، زهر و نیش، قلب و خفقان، صداع، هاضمه، سردرد، بواسیر، مقعد

ریشه‌ایست بقدر زیتون و بزرگتر از آن، با رنگی تیره و داخل سفید، خوشبوی و معطر که بفارسی مشک زمین گویند و عطارها در ردیف بخور خوشبو فروشند.

با طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها.

خوردن کوبیده دو سه نخود آن با شکر حیض بسته و سنگ کلیه را باز میکند.

خوردن او مجاری عروق را باز و دفع عفونات بدن با عرق میکند.

خوردن و گذاشتنش بر گزیدگی معالج زهر و نیش عقرب میباشد.

خوردن او تقویت اعصاب و تحریک بقاء (شهوت) میکند.

آشامیدن او در شربت‌ها فهم و عقل را زیاد و رنگ‌رو را خوب میکند.

آشامیدن او تقویت معده و رفع خفقان (قلب گرفتگی) و یرقان (زردی) و صداع (سردرد) و بواسیر مقعد و جراحت بینی و تقویت هاضمه میکند.

مالیدن سائیده او با روغن سقز یا پسته بر کمر و کلیه و مثانه رفع درد و رنج و بیماری آنها میکند.

مالیدن همین روغن بر پشت زهار و زیر شکم بول را رانده رافع تقطیر بول

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۶

میباشد.

مالیدن همین روغن بر تمام بدن رفع تبهای کهنه و قطع قی و غثیان میکند.

خوردن و مالیدن همین روغن رفع سردی و رطوبت و فراحی رحم و فرج میکند.

مسواک کردن با سائیده سعد دندان و لثه را محکم و دهان را خوشبو و جراحات آن را رفع و باعث روئیدن گوشت از میان رفته لثه میشود.

پاشیدن سائیده سعد بر جراحات مزمن رطوبی باعث بهبود آن میشود.

خوردن و پاشیدن و ضماد کردن آن رفع دردها و جراحات سرد و بادی و رطوبی میکند.

چکاندن آب او که سائیده آنرا چند روز در آب خیسانده باشند در گوش رفع سنگینی آن میکند.

مالیدن کوبیده او با زفت بر سر رفع و علاج جوش سر میکند.

شستن صورت با او باعث سرخ شدن گونه و صورت میشود.

آشامیدن شرابی که مستی از نیمکوب او در آن جوشانده باشند کرم معده را میریزاند.

استعمال خوراکی زیاد آن مضر حلق و صدا و ریه و غلظت خون و مولد جذام و مصلح و رافع ضررش سه روز در سرکه خیساندن آن میباشد.

مقدار خوراک از کوبیده‌اش ۶ نخود معادل یک قاشق چایخوری میباشد.

سقز علاج امراض: جراحات باطنی، خشکی پوست، شکستگی و ضرب‌دیدگی، خفقان، سرفه، کجی ناخن، مقعد و فرج

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۷

غرض خالص و طبیعی آن میباشد «نه مصنوعی پلاستیکی آن که آدامس و مانند آن درست میکنند» با طبیعت گرم و خشک،

مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها.

جویدن سقز باعث لطافت پوست و داخله بدن و قوت هضم میشود.

سقز بول بسته را رانده، خوردن سه چهار نخود او با غسل جراحات باطنی و داخلی را علاج می‌باشد.

گذاشتن سقز با (سندروس) و زرده تخم مرغ بر شکستگی بهتر از مومیائی بوده، بسرعت رفع الم و ناراحتی آن میکند.

چون یکی دو نخود سقز را با دو برابر آن پیه کمر بز بر آتش ملایم گداخته سه شب وقت خواب دو نخود بخورند در علاج خفقان و سرفه رطوبتی بیمانند می‌باشد.

چون سقز را بر روی ناخن کج ضماد کنند آنرا درست و راست می‌سازد.

ضماد سقز بر عضو دردناک و ترک مزمن اعضاء مانند مقعد و فرج و پوست باعث سلامت و علاج میشود، خاصه که قدری شنجرف نیز بآن داخل نمایند.

ضماد سقز بر جراحات زخم را از چرک و کثافات پاک ساخته گوشت می‌رویاند.

گذاشتن و بستن سقز خار و پیکان فرونشسته را بیرون می‌آورد.

مالیدن و ضماد سقز با روغن زیتون که در آتش ملایم بگدازند ورمها را به تحلیل آورده، شکاف استخوان را بهم می‌آورد.

مالیدن سقز و زیتون بر عصب باعث تقویت آن میشود.

جویدن او جذب رطوبت دماغ و بلغم بدن و تنقیه حلق از اخلاط لزج میکند.

مضر گرم مزاجها و مصلحش سکنجبین می‌باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۸

سماق علاج امراض: اسهال کهنه، معده و شکم، امعاء و احشاء، خونریزی داخلی و خارج، لته و دندان، جوش و خارش، چرک گوش

با طبیعت سرد و خشک، مفید حال گرم مزاجها و رطوبتی‌ها.

خوردن سماق تقویت معده‌های گرم و امعاء و احشاء حار میکند.

خوردن سماق باعث بستگی و بند شکم و معده‌های روان و اسهال و قی و غثیان صفرائی میشود.

خوردن سماق خونریزی داخلی و خارجی را رفع میکند.

خوردن سماق اسهال کهنه و آزارنده را درمان و مانع ریختن صفرا و مواد مضر به امعاء و احشاء میشود.

سماق بول را زیاد و باعث نظافت و تنظیم مثانه میشود.

نیمکوب سماق با زیره رفع قی پر آزار بیتاب کننده میکند.

سماق مهیج اشتها و با زرده تخم مرغ و گشنیز قطع اسهال میکند.

گوشتی که با سماق پخته باشند قابض و باعث قبض طبیعت میشود.

سائیده او با آب سرد قطع خونریزی بالا و پائین میکند.

سائیدن گرد روی سماق و برداشتنش در پارچه قطع خونریزی رحم میکند.

مسواک با سائیده او تقویت لته و دندان و رفع جراحی و زخم بد دهان و لته و اطراف دهان میکند.

چکاندن خیسانده او در گلاب و آب، خصوصا با کمی لعاب کتیرا در چشم جلوگیری از آب ریزش چشم و دانه و جوش و

خارش و منع بروز و ظهور آبله در آن میکند.

چکاندن آب این خیسانده در گوش قطع چرک و جریان چرکابه آن میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۳۹

چکاندن آب سماق که تنها سماق را در آب خیسانده باشند در چشم در ابتدای درد جلوگیری از توسعه اذیت آن میکند.

مالیدن و گذاشتن پارچه در آب آن خیسانده و نشستن در آن مانع ورم ضربه و کوفتگی میشود.

ضماد خود سماق که آنرا کوفته با آب خمیر کرده بر محل ورم گذاشته باشند رفع ورم موضعی میکند.

ضماد نرم او با کوبیده ذغال چوب بلوط و آب مفید بواسیر میباشد.

چون سماق را میوه و چوب و برگ با هم بجوشانند تا بقوام عسل برسد و پارچه بدان آغشته زن بخود برگیرد قطع رطوبت

رحم و خونریزی آن میکند.

مالیدن همین جوشانده بر جراحات، مخصوصا زخمهای آب‌دار باعث بهم آمدن و خشک شدن و بهبود آن میشود و در دهان

گرداندنش علاج جراحی و ناراحتی و سستی لثه میکند.

چکاندن همین جوشانده در چشم رفع ورم و امراض داخل و پلک چشم میکند.

خوردن آب پخته برگ او سودمند امراض خون و اماله آب پخته او علاج زخم روده میکند.

آب پخته برگ او که پس از صاف کردن چندان بجوشانند تا بصورت مربا شود در قبض (بهم آوردن) و سردی بیمانند و

بهترین دوی خوردن و مالیدن جهت جمع کردن معده و جراحات و رطوبات و مثل آن میباشد.

سمنو علاج امراض: کم‌خونی، لاغری، مالیخولیا، سرفه خشک، درد سینه، تبهای مخلوط

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۰

طریق پختنش آنست که گندم را سبز کرده، شیره سبز او را گرفته بسیار بیزند و بدفعات قطعه‌ای یخ در دیگ آن اندازند تا

غلیظ و شیرین گردد، با طبیعت گرم و در خشکی معتدل مفید سردمزاجها.

سمنو دیرهضم و ثقیل، اما در معده‌های قوی تولید خون پاکیزه نموده چاق میکند.

سمنو تعدیل بلغم و بخارات سوداوی کرده مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه را رفع میکند.

زیاد خوردنش مورث تبهای مخلوط و آنچه با بادام و گردو ترتیب دهند کم آزارتر میباشد و مصلحش سکنجبین میباشد.

سنبل طیب علاج امراض: بول و حیض، بواسیر، معده، نفخ و باد، اشتها، غثیان، خفقان، قرمزی چشم

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها.

خوردن سنبل طیب تقویت فم معده و جگر سرد کرده و بول و حیض را باز میکند.

سنبل طیب رطوبات معده و سینه را جمع و کثافات دماغی را پاک و مانع محکم شدن ماده در امعاء و معده شده، دفع نوع آن

نموده و سنگ کلیه را میریزاند.

سنبل طیب طبع و مزاج روان را بسته و یرقان و بواسیری را که از سردی باشد بهبود میبخشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۱

سنبل طیب سرفه و درد طحال و سینه را رفع و نفخ و استسقا را تحلیل میدهد.

سنبل طیب رفع ورمهای باطنی کرده و با (افستین) و صندل «صندل را با سوهان تراشیده، سائیده و نرم کرده آنرا استفاده میکنند» بغایت اشتها آور و مقوی معده میباشد.

خوردن سنبل طیب با آب سرد رافع غثیان و خفقان و ضمادش که بر بدن بمالند قاطع عرق و باعث خوشبوئی تن میشود.

چکاندن آب او که در گشنیز خیسانده باشند رفع سرخی چشم و تقویت باصره کرده و مژه ریخته را میرویند.

برداشتن سنبل طیب که زن کوبیده در پارچه بخود برگیرد رحم را پاک کرده و باعث باز شدن حیض میشود.

نشستن در آب جوشانده او در گشودن حیض و پاک کردن رحم دارای همین خاصیت میباشد.

پاشیدن سائیده او بر روی جراحات باعث التیام جراحات میشود.

مالیدن جوشانده او بر سر باعث سیاهی و بلند شدن موی سر میشود.

سنبل طیب را بصورت دم کرده، مانند چای و بصورت سائیده استفاده میکند و قدر خوراک از سائیده اش تا سه چهار نخود و

دم کرده اش یک فنجان و زیاده بر آن مضر کلیه و مصلحش لعاب کتیرا و خنکی ها و رطوبتی های مانند مغز خیار و هندوانه

میباشد.

سنجد علاج امراض: صفرا، استسقا، فلج، کزاز، درد مفاصل، سستی اعضاء، ریزش و سستی مو، معده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۲

بهترین آن بزرگ اندازه و شیرین آنست، با طبیعت سرد و خشک و قابض، مفید حال بلغمی ها و گرم مزاجها و رطوبتی ها.

سنجد با غذائیت اندک و موافق مزاج اطفال میباشد.

سنجد معده را قوت بخشیده، تقویت عمل کرد معده نموده مانع ریختن صفرا بمعده میشود.

سنجد تب و لرز سرد را رفع و امراض جگر مثل استسقا و یرقان و امراض سینه، مانند سرفه و زخم ریه و امراض دماغی مثل

فلج و همچنین کزاز را نفع میدهد.

مالیدن پخته سنجد در آب و پختنش در روغن زیتون تا حدی که آب آن بخار شده روغن بماند درد مفاصل و سستی عضو را

رفع میکند.

مالیدن همین روغن بر مو باعث درازی و تقویت مو میشود.

عرق گل سنجد بادهای معده را رفع میکند و در افعال مانند خود آن میباشد.

مقدار خوراک از خود سنجد تا یک مشت (۵۰ عدد) و از روغنش تا نیم مثقال است.

سیاه دانه – شونیز علاج امراض: خلط سینه، قولنج و شکم درد، درد سینه، سرفه، قی، استسقا، یرقان، زردی، طحال، بدرنگی پوست

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال رطوبتی ها و سرد مزاجها.

خوردن تا سه نخود سیاه دانه حیض و بول بسته را باز میکند.

سیاه‌دانه اخلاط سینه و معده را پخته و جمع و سمومی که از رطوبت و اغذیه سرد طبیعت رسیده باشد دفع می‌سازد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۳

سیاه‌دانه اسقاط جنین و علاج قولنج بادی میکند.

بخور و دود او باعث گریختن حشرات میشود.

خوردن کوبیده سه دانه تا یک نخود با شکر سرفه و درد سینه و قی و غثیان را رفع میکند.

خوردن یک نخود سیاه‌دانه استسقا (تشنگی مفرط) و یرقان (زردی) و درد طحال را رفع میکند.

مالیدن هر صبح سیاه‌دانه کوبیده با روغن زیتون بصورت، باعث صافی پوست و صورت و سرخی گونه و رنگ‌رو میشود.

خوردن سه نخود سیاه‌تخمه با سرکه اقسام کرم معده را میریزاند.

خوردن همین مقدار آن تا سه روز با آب نیم‌گرم درمان بیماری سگ‌گزیده و زهر رتیل میکند.

خوردن سیاه‌تخمه با سکنجبین تب چند روز در میان و تب بلغمی را قطع میکند.

خوردن سیاه‌دانه با آب عسل گیر و سده معده و روده را رفع و سنگ کلیه و سنگ مثانه را میریزاند.

مالیدن سائیده سوزانده او که در آب مورد (برگ مورد، ۳-۴ روز در آب خیسانده) سرشته و بصورت مرهم درآورده باشند،

در رفع دانه و آزار بواسیر بیهیدیل و در رفع زگیل و رفع خال و پوسته پوسته شدن بدن مجرب میباشد.

مالیدن همین آمیخته بر عضو درد مفاصل و بر پیشانی دردسر از سردی و بر بینی ورم بیخ آنرا رفع میکند.

مالیدن سائیده سوزانده سیاه‌دانه با بول اطفال بر ورم باعث تحلیل آن میشود.

مالیدن سوزانده او با سرکه لک و پیس سیاه و سفید و سرخ و کبود را پاک و علاج امراض پوست میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۴

مالیدن سوزانده او با آب حنظل (هندوانه ابوجهل) بر دور ناف، کرم کدو را میریزاند.

مالیدن سائیده سوزانده او با خون مار و خون خفاش و خطاف باعث روشن شدن و درخشندگی و جلای پوست میشود.

مالیدن سائیده سوزانده او با عسل و روغن کنجد بر رحم مخصوصا در حین نفاس رفع درد رحم میکند.

مالیدن سوزانده او با روغن گل‌سرخ یا بادام رفع خارش تن که از سردی باشد میکند.

بستن سوزانده او با موم و روغن و حنا بر سر مانع ریختن موی سر و رویاندن آن میشود.

مالیدن سوزانده او با گلاب بر زخمهای خارش‌دار علاج زخم و خارش آن و بر ساق پا رفع درد ساق میکند.

مالیدن سوزانده او با بول بر سر علاج جوشهای آبدار سر و منع نزله و زکام میکند.

چکاندن آب خیسانده سیاه‌دانه در بینی و بوئیدن او رفع سردرد کهنه و باعث گشودگی گیر انتهای بینی میباشد.

بوئیدن و چکاندن آبش در بینی رفع زکام و لقوه (حرکات و جنبیدن‌های بی‌اختیار) صورت میکند.

ضماد گرم او بر سرکه در ظرفی تابیده در پارچه‌ای گرم گرم بر سر گذارند، یا کوبیده با آب گرم خمیر کرده بر سر ببندند رفع

زکامی که با آن عطسه باشد میکند.

همین قسم ضماد و بستن او بر هر عضو تحلیل سریع باد و درد و ناراحتی آن میدهد.

همچنین چکاندن او با روغن زیتون بمقدار سه چهار قطره که آنرا

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۵

نیکو سائیده در روغن زیتون مالیده باشند رفع زکام عطسه‌دار میکند.

مضمضه جوشانده او با سرکه درد دندان سرد را رفع میکند.

چکاندن جوشانده او که صاف کرده با روغن سقز جوشانده باشند در گوش رافع درد گوش و باد و صدای آن میباشد. خوردن روغن او با روغن زیتون و کنسدر جهت اعاده بقاء مایوسین (برگرداندن شهوت محروم شده‌ها) از مجربات شمرده شده است.

دستور تهیه روغن او جوشاندن بسیار آن است و صاف کردن و جوشاندنش در روغن زیتون تا آن حد که آب بخار شده روغن مانده باشد.

مالیدن همین روغن بر آلات تناسل باعث تقویت و تحریک میشود.

مالیدن همین روغن بر اعضا رافع دردهای صعب که از سردی رسیده باشد و همچنین رفع سستی عضو میکند.

خوردن سیاه‌دانه خود نیز در امور شهوانی سریع الاثر میباشد اما بشرطی که رعایت اعتدال در آن بعمل آمده باشد.

خوردن زیاد آن باعث خنق و بسته شدن شکم و اعضاء و مصلحش سکنجبین و سرکه و کتیرا و ترشیجات و خنکی‌ها مانند مغز خیار و لیموشیرین میباشد.

مقدار خوراک از خود آن تا ۳ نخود و از روغنش نصف آن میباشد.

سیب علاج امراض: قلب و دماغ، خفقان، تنگ‌نفس، غش و ضعف، عطش، سرفه خشک

با طبیعت گرم و تر و ترش او سرد و خشک و ترش و شیرین او در حرارت و برودت معتدل میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۶

مجموع سیب قوت دل و دماغ و جگر داده رفع خفقان (قلب گرفتگی) و تنگ‌نفس میکند.

نافعترین آن سیب شیرین است که مفرح و لطیف و مقوی روح حیوانی بوده و بسرعت داخل خلط صفرا میشود.

سیب پخته سرفه خشک را رفع کرده و آب او با شراب و گوشت آب (عصاره گوشت) رفع غش و ضعف بدن و بیحالی میکند.

آب سیب در معجون‌ها فرح‌آور و باعث قوت عمل آنها بوده و ترش او قابض یعنی بندآورنده و مسکن عطش و موافق معده‌های گرم و صفراوی میباشد.

خوردن سیب ترش قی و غثیان را فرونشانیده و ترش و شیرین آن مولد خلط صالح یعنی قوای مفید و نارس بیمزه او تولید خلط خام مضر میکند.

ضماد سیب که آنرا کوبیده بیندند در ابتدای ورمهای گرم نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصاره یعنی آب تمام سیب‌ها و عصاره برگ همه سیبها رفع سموم می‌کند.

خوردن شکوفه سیب رفع اخلاط متعفن سینه میکند و با خوردنی‌های مفرح مانند بیدمشک و گلاب تفریح و نشاط زیادتیر می‌آورد.

گویند هر نوع سیب چون در بدن به خلط گرم برسد دفع آن میکند در این معنی که مفید حال گرم مزاجها میباشد.

رب سیب ترش که آب آنرا با شکر و عسل بقوام آورده باشند سرد و با رطوبت و در بیوست معتدل و در رفع و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن، و رفع غم و الم سوداوی نافع و مضر اسهال خونی و شش میباشد.

رب سیب شیرین در افعال قوی تر از سیب ترش و شربت سیب سموم و فساد وبا و هوای وبائی را بی اثر کرده و فرح قلب و نشاط میآورد.

مربای سیب بهتر از سایر اقسام آن مانند خام و آب و رب آن بوده و خوردنش را هیچگونه مضرت نمیباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۷

زیاد خوردن سیب باعث تبهای مخلوط و فراموشی و مولد باد و گاز و مصلحش غذاهای لطیف مانند شیر و برنج (شیربرنج) و فرنی و ترلوا میباشد و ترش او مضر سینه و مورث ذات الریه و باد و ورم عروق و مصلحش گلگند و دارچین میباشد.

سیر علاج امراض: حیض و عرق، مفاصل، خون، باد و گاز، درد پهلو، شهوت و جماع، تبهای کهنه، زخم معده، درد مقعد

با طبیعت گرم و خشک موافق حال سردمزاجها.

چون سردمزاج از آن بخورد باعث تحلیل غذا و جریان بول و در زن سبب باز شدن حیض و عرق و باز کردن مسامات بدن و جلای پوست میشود.

خوردن سیر بشرط مناسبت داشتن زمان و مزاج و رعایت حد اعتدال رطوبات معده را جمع و درد مفاصل را رفع و خون را رقیق و لطیف کرده حفظ صحت و رفع مضرت آبهای ناسالم و هوای وبائی بیمار میکند.

خوردن سیر صدا را صاف و اخلاط غلیظ سینه و اندرون را پاک و شکم درد بادی و نسیان و سرفه و تنگ نفس و درد طحال و پهلو را رفع میکند.

خوردن سیر در رطوبتی مزاجها محرک بآه و مقوی شهوت و مولد منی و مهیج جماع میشود.

برای سردمزاجها خوردن سیر رافع تبهای کهنه و جراحات اندرون و درد مقعد و بواسیر و مفاصل و کرم معده و زالوئی که بحلق مانده باشد و رفع تشنگی و گیر و ثقل و سنگینی های سینه و معده و امعاء میکند.

سیر رنگ رخسار را نیکو و پوست را لطیف و غذا را هضم و تنگ نفس را

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۸

رفع و فالج و رعشه را درمان و ورم را نرم و سنگ کلیه را ریزانده و با شراب رفع ضرر سم مار و گزندگان میکند.

مداومت در خوردن سیر موی سفید را ریخته، موی سیاه رویانیده و خوردن آن با گردو فواید آن را چندان میسازد.

خوردن پخته سیر با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند و روغن تازه و عسل در تحریک بآه بیعدیل میباشد.

نشستن در آب برگ و ساقه پخته او حیض را گشوده سقط جنین کرده مشیمه مرده و زنده را بیرون میآورد.

مالیدن آب پخته برگ و ساق او با عسل بر روی جراحات آبدار سبب بهبود آن گردیده بیماریهای پوست را رفع و زخم و جراحات چرک دار و آبدار را درمان و زخم و جوش و سوزه کوره های سر را به بهبود میآورد.

جوشانده برگ و ساق او با برگ انجیر سیاه و زیره جهت درمان گزیدگی کند و با (جغد) و روغن زیتون جهت کشیدن زهر عقرب و با سرکه رطوبات بدن و ورمهای اعضا را سود میدهد.

ضماد پخته او با شیر باعث باز شدن دمل و ضماد سوزانده سیر که با عسل آمیخته باشند جهت پاک شدن خون منجمد در زیر پوست و غرغره آب جوشانده او با سرکه سیرترشی زالوی بحلق مانده را بیرون میآورد.

زیاد خوردن آن و عدم رعایت مزاج و سن و فصل و مکان سوزاننده خون و مضر بواسیر و زنان حامله و شیرده و صاحبان خنازیر و مولد صفرای بسیار و ضعیف کننده نور چشم و بیدار کننده امراض خفته و مضر شش و هرچه رطوبتی مزاجها و بلغمی ها را مفید، گرم طبیعت ها و صفراوی ها و گرم مزاجها را مضر و بلکه گاهی موجب امراض هولناک منجر بمرگ میشود. در هر صورت گرم مزاجها را بهتر است که از آن صرفنظر کرده خیر آنرا به شرش بخشیده، در صورت اضطرار لازم است که با خوردن گشنیز و سکنجبین و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۴۹
آب انار ترش یا رب آن رفع مضرت آن نمایند.

شاهتره علاج امراض: خون و صفرا، معده، تب کهنه، غثیان، خلط و کثافات، حکه و خارش، پوست، یرقان، دهان و زبان، گزیدگی

با طبیعت معتدل خشک، مفید حال بلغمی ها.

خوردن شاهتره گیر و سده جگر را باز و موجب تقویت آن شده، بول و ادرار را باز میکند.

شاهتره مسهل اخلاط بلغم و سودا و صفرا، خصوصا سودا و مواد گرم سوزاننده، از جمله صفرا بوده، خون را صاف میکند.

خوردن شاهتره باعث تحریک اشتها شده خشک آن قویتر و تقویت معده میکند.

شاهتره مفید سودا و بلغم و جوش و بشور و ناراحتی های بدن و تبهای کهنه و خوردن آن با سرکه قی صفرائی و غثیان بلغمی را دفع میکند.

نوشیدن آب شاهتره تازه با تمرهندی معده و روده را از کثافات و اخلاط پاک میسازد.

خوردن آب تازه شاهتره با تمرهندی خارش و آزار پوست و حکه و زردی (یرقان) را برطرف میسازد.

کشیدن و چکاندن آب شاهتره در چشم رافع خارش و باعث تقویت باصره میشود.

مالیدن آب شاهتره با سائیده صمغ مانع روئیدن موی منقلب که کنده باشند،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵۰

مثل روئیدن موی زائد در پلک میکند.

مضمضه آب شاهتره رفع حرارت و سوزش کام و دهان و زبان و تقویت لثه میکند.

ضماد خشک شاهتره که کوبیده باشند، با حنا در حمام که بتن بمانند جرب و حکه و خارش و جوش و بشور و دانه سوزان و آزارنده را بهبود میدهد.

شستن سر با آب شاهتره باعث قلع و از میان بردن شپش و رشک میشود.

ضماد تازه او جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر و رافع رنج و زهر و درد آن میشود.

تخم شاهتره قویتر از برگ و تازه و خشک آن و در صورت عدم دسترس به خود او میتوان از تخم او استفاده نمود، و مقدار

خوراک از آب آن تا یک سیر (۷۵) گرم و از تخم او تا دو مثقال (۱۰ گرم) میباشد.

شاهدانه – بنگ علاج امراض: فکر و حواس، کندی ذهن و حماقت، کسالت و خستگی، درد گوش، ورم

نبات شاهدانه که برکش بنگ و حشیش و غبار و شکوفه آنرا چرس خوانند، با قوای چهارگانه و طبیعت سرد و خشک، مفید حال گرم مزاجها و رطوبتی‌ها.

استعمال بنگ و چرس سکر و بیخودی آورده، فرح و اشتها و نعوظ کاذب می‌آورد.

چرس و بنگ فکر و حواس و جگر و معده را ضعیف کرده، رنگ رو را فاسد و بیماری استسقا و بلادت یعنی کندذهنی و حماقت و کسالت و تکدر فکر و جنون می‌آورد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵۱

چرس و بنگ باء و شهوت جماع را با خشک کردن از میان برده، جنبش حس و حرکت و فعالیت بدنی و دماغی را به نقصان می‌آورد.

چکاندن عصاره شاهدانه در گوش کشنده گرم گوش می‌باشد.

استنشاق عصاره او دماغ را باز میکند.

شستن سر با پخته پوست نبات شاهدانه رشک و شپش را قلع میکند.

ضماد پخته ریشه او رافع ورمهای گرم و مسکن درد آن می‌باشد.

شاهدانه گرم و خشک، شکننده باد و مسکن غثیان و بازکننده بول و بندآورنده طبیعت روان و جمع‌کننده منی و بوداده آنرا ضرر کمتر می‌باشد و زیاد خوردنش باعث زخم روده و مصلحش سکنجبین و خشخاش می‌باشد.

پاشیدن سائیده پوست ساقه پوسیده او جراحات را بهم آورده مجرب می‌باشد.

روغن شاهدانه که مانند روغن بادام بگیرند گرم و خشک و جهت تسکین درد اعصاب و سنگینی و درد گوش و ورم‌های سخت نافع و خوردن او قطع باء میکند.

مقدار خوراک او تا دو نخود و برای غیر معتاد زیاده بر این کشنده می‌باشد و دردخان و کشیدن ضرر آن خفیف‌تر می‌باشد.

شبت (شوید) علاج امراض: هاضمه، بلغم، سکسکه، حیض، شیر، دستگاه تناسل، آلت و رحم، نفخ شکم

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال بلغمی‌ها و سردمزاجها.

خوردن شبت پزنده طعام و بازکننده باد و بول و حیض و شیر و تخم او در این خصوص قوی‌تر از خود او می‌باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵۲

شبت مسکن درد شکم و روده و بازکننده گیر و هاضم قوی می‌باشد.

خوردن شبت یرقان (زردی پوست) و امراض بلغمی و سکسکه و ضعف معده و جگر و طحال را رفع می‌کند.

خوردن شبت سرفه و تنگ‌نفس را بهبود می‌دهد.

شبت جهت امراض دستگاه تناسل مفید و خوردن خود و تخم و آب و مالیدن آن به قضیب و بیضتین و پشت زهار و رساندن آن به رحم باعث تقویت آلت و جماع و کمک تولید مثل می‌کند.

خوردن آب شبت با عسل باعث قی و آسودگی از آزار طعام خراب می‌شود.

خوردن آب پخته خود و تخم او مسکن درد شکم و روده و رافع نفخ شکم که بعد از گرسنگی زیاد غذا خورده شده باشد می‌باشد.

خوردن آب پخته شبت رفع سسکسه و قی و غثیان غذای فاسد میکند.

نوشیدن آب پخته او رفع درد پشت و کلیه و مثانه میکند.

سائیده سوخته شبت خشک با عسل که بخورند و بر موضع گذارند رفع علت بواسیر میکند.

خوردن سوخته شبت با عسل و سائیده اندکی شیشه که از کوفتن و سائیدن بمانند غبار شده باشد باعث ریختن سنگ کلیه و رافع عسر بول (شاش بند) میشود.

پاشیدن سائیده خشک شبت زخم و جراحت چرک دار را بهم آورده خشک میکند و در جهت بهبود زخم ذکر بیعدیل میباشد.

چکاندن آب شبت در گوش رفع امراض گوش میکند.

نشستن در آب جوشانده شبت در بهبود امراض زخم بمانند و ضماد پخته او که از جوشیدن و پختن سفت شده باشد با عسل بر مقعد باعث لینت طبع میشود.

افزودن تخم او در اطعمه و اغذیه و ترشیاها اصلاح معده و منع ترش کردن معده بعد از غذا میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵۳

خوردن آب شبت باعث قی و غثیان قوی و مداومت در صرف آن مسبب ضعف باصره و منی و مضر گرم مزاجها و مصلحش آب لیمو و مثل آن و مقدار خوراک از تازه او تا (۶۰ گرم) و از تخم او تا ۱۲ نخود (۴ گرم) میباشد.

شبدر علاج امراض: خشکی و یبوست مزاج، سموم، استسقا، مثانه، جراحات، درد مفاصل، اسهال، معده و پهلو

با طبیعت گرم و خشک، با اثر زیادتر تخم آن بر برگش، مفید حال سردمزاجها.

خوردن شبدر تازه پوست را جلا و طبع را لینت میدهد.

خوردن کوبیده یک قاشق مرباخوری از تخم او با شراب رفع سموم کشنده میکند.

نوشیدن تخم کوبیده شبدر با شراب درد شکم و قولنج و یرقان و استسقا را رفع میکند.

کشیدن آب شبدر بچشم پرده جلو چشم و اشباح و جراحات آنرا درمان میکند.

روغن شبدر که تخم آنرا کوبیده، جوشانده صاف کنند و با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب تمام شود و بمالند درد مفاصل را دور میسازد.

آب برگ و جوشانده تخم او بازکننده بول و حیض بسته و شیر کم شده می باشد.

عرق ینجه حیضه (اجابت کم کم و پیوسته معده - نوعی اسهال) و درد معده و پهلو و با شکم و سردرد سرد و تقطیر بول (قطره قطره آمدن ادرار) و سردی مثانه را رفع میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵۴

دادن آب جوشانده آن و گذاشتن پخته اش بمحل عقرب گزیده رفع درد و سم و ضرر آن کرده بغایت مؤثر میباشد.

بستن کوبیده یا پخته شبدر بر عضو سالم باعث درد آن میشود.

نشاندن طفل کم حرکت در آب جوشانده شبدر سبب حرکت و براه افتادن او میشود.

مالیدن روغن ینجه بر دست و پای اطفال سبب حرکت و راه و زیرکی او میشود.

چکاندن آب او در بینی رفع سردرد و صرع و جنون میکند.

مالیدن آب شیدر بصورت پاک کننده بشره، اما مضر حال گرم مزاجها و باعث سردرد ایشان و خارش و ناراحتی پوست میشود. کثرت استفاده او خاصه جهت گرم مزاجها باعث درد گلو و التهاب و هرچه رطوبت و سردی و بلغم زیادتر غلبه داشته باشد زیادتر نفع میدهد و مصلح و رافع ضررش در حرارتی ها گشنیز و کاهو و کاسنی میباشد.

شتر علاج امراض: امور جنسی، سرفه و زکام، جگر و طحال، عضلات، فلج، جوش و جراحات، لک و پیس، خون دماغ

با طبیعت گرم و خشک و بهترین او تا دو ساله آن میباشد، موافق حال سرد مزاجها.

خوردن گوشت شتر بام و آلات جماع و اعضاء را تقویت و تب دائمی و عرق النساء و یرقان و سوزش بول را رفع میکند.

بول شتر مسهل سرد مزاجها و رافع زرداب و سرفه و زکام و ورم جگر و طحال

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵۵

و سستی عضلات و فلج و ورم میباشد.

شیر شتر مخصوصا که با بول او آمیخته باشند رفع مرض استسقا میکند.

مالیدن سائیده گوشت سوزانده او بر جرب و زخم و جوش و جراحات خارش دار جلد باعث علاج آن امراض میشود.

گذاشتن شش تازه او که هنوز گرم باشد لک و پیس را پاک میکند.

برداشتن مغز ساق او با پشم بعد از طهر اعانت به حمل میدهد.

دمیدن سائیده سرگین او در بینی قطع خون دماغ میکند.

ضماد تازه او ورم خنازیر را به تحلیل میآورد.

مالیدن سرگین تازه او بهبود جوش و بثور میدهد.

گذاشتن آن بر زگیل، زگیل را پاک میکند.

چربی کوهان شتر رحم را از کثافات پاک میسازد و بواسیر را درمان و قطع خون آن نموده ترک (شفاق) را علاج میکند.

دمیدن سائیده سوخته موی او قطع خون بینی و پاشیدن آن جلوگیری از خونریزی زخم میکند. [۱۴]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۱؛ ص ۳۵۵

شیدن سائیده موی سوخته او بر زخم سبب جمع شدن جراحت میشود.

پنیرمایه شتر قوت شهوت را زیاد کرده تهییج جماع میکند.

خوردن شش او بینائی را ضعیف و زیاد خوردن آن کور میکند.

خورانیدن کف دهان او موقع مستی باعث جنون میشود.

چکانیدن آب پونه در بینی شتر مست مستی را از او دور میکند.

چون گندم را با عرق شتر تر کرده بطیور بخوراند باعث بیهوشی طیور میشود، کف دهان او نیز دارای همین اثر میباشد.

نوشته اند چون کنه شتر را که زنده باشد بر آستین عاشق ببندند رفع عشق او میکند!

خوردن گوشت و اعضاء شتر مضر حال گرم مزاجها و در استفاده قابل

شراب علاج امراض: بدبوئی، سردرد، هضم، عصب، وحشت و هراس، اعصاب، زخم روده، تب، ضعف مزاج

واضح است که شراب در آئین اسلام از جمله محرّمات بوده، نفی آن نیز مسلم میباشد ولی تا دلیل حضورش در اینجا روشن شود باید گفت این بخش مجموعه‌ایست علمى و طبى شامل خواص و مضار اشیاء که پیشینیان و مؤلفین گذشته آنرا آورده خلاف امانت استنساخ و ترجمه بود که من نیز نیاورم و زیاده‌تر از آن جهت که معایب و مفسد آن روشن شده معلوم شود که شریعت مقدس اسلام آنرا به چه جهت منع کرده است، اگرچه دارای منافع فوق‌الذکر میباشد.

سابق بر این از آنجا که داروها و وسائل امروزی در بیهوشی‌ها و مانند آن نبود حکما در جراحی‌ها از آن برای استقامت و بالا بردن مقاومت مریض استفاده میکردند و در ناراحتی‌های روحی مانند عشق و جنون و مالیخولیا و در ضعف‌ها و عوارض امثال آن آنرا ضمیمه داروها مینمودند و خواصی نیز از آن مانند رفع بدبوئی دهان و بدن و سردردهای مزمن و سوءهاضمه و تسکین اعصاب و ترس و دلهره و هراس و زخم روده و بعضی از تب‌ها و ضعف مزاج امتحان شده بود، ولی امروزه که داروهای مؤثرتر و بهتر از آن بوجود آمده مسلم است که چنین ماده‌ای بکار نیاید و ما نیز در اینجا باید بذکر مفسد آن اکتفا بکنیم.

از آمارهای بدست آمده معلوم شده است که اکثر جنایت و جنحه و فحشا و فساد از شراب و مشتقات آن بوده، دلیری‌های بی‌مورد و شهامت‌ها و غیرت‌های

آنی از صرف مسکرات بوجود آمده چه افراد آرام و متینی که قبل از استعمال آن حتی جرئت سخن گفتن بلند را با افراد نداشته‌اند و پس از آن شیرى شده که عربده‌اش محله‌ای را ناآرام کرده است و به همچنین جسارت‌ها و بی‌ادبی‌ها و زشت‌کاریهایی که از آن بظهور آورده است.

حکیمی را با عزت فراوان بمحل شراب حاکمی بردند اما هرچه حاکم اصرار به صرف آن نمود حکیم امتناع کرد و چون سبب پرسیدند؟ گفت اینهمه عزت و احترام بمن از آنچه بوده که مرا صاحب عقل و خردی میدانستید در صورتیکه اگر من صرف این کنم اول چیزی که از من زائل میشود همان عقل و خرد خواهد بود.

همچنین تاریخ و سیر نشان داده که بیشتر جنایات فجیع و اعمال شدید از صرف شراب بوجود آمده مانند اهره کردن ذکر یا پیغمبر و پی کردن شتر صالح و فرمان قتل حسین بن علی (ع) و بروز جنگهای منطقه‌ای و جهانی و مانند آن که تهور کاذب آن باعث آنها گشته است و بهمین صورت اختلافات خانوادگی و منازعات و پریشان‌کاریهای دوستان و برادران و ارتکاب به اعمال خانمان‌برانداز جنحه‌ها و جنایات که غالباً از صرف مسکر بوده است.

پس اگر شراب را بقولی مفید فایده‌اش بدانیم باید بگوئیم که آن فوائد آنی و زودگذر و همراه بسا عوارض میباشد، در حالیکه اگر ام‌الفسادش بخوانیم باید آنرا کلامی کامل و قاطع و بدون تردید بشناسیم چه مفسدش اظهر من الشمس بوده بر هیچکس پوشیده نخواهد بود، از جمله شرارت و عصییت و توقعات بیجا و در بعضی گریه و جلفی و سبک‌سری و بی‌آبروئی و چرک‌دامنی و سستی عفاف و از عوارض آنی‌اش که پس از سه چهار ساعت ظاهر میشود و سردرد و کج‌خلقی و ضعف قلب و هول و هراس و تبلی و مانند آن و از بزرگترین مفسدش تحریک اعصاب و جنون آنی منجر به جدال و قتال و مانند

آن که در این زمینه جهت حسن ختام رجوع به قطعه ذیل از گفته‌های شاعر خوش قریحه کتب طبّی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵۸
جلال الممالک میکنم:

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی آراسته با شکل مهیبی سر و بر را
گفتا که منم مرگ و اگر خواهی زنهارباید بگزینی یکی از این سه خطر را
یا آن پدر پیر خودت را بکشی زاریا بشکنی از مادر خود سینه و سر را
یا خود زمی ناب بنوشی دو سه ساغرتا آنکه نمایم ز تو من رفع خطر را
لرزید از این بیم جوان بر خود و جاداشت کز ترس فند لرزه به تن ضیغم نر را
گفتا نکنم با پدر و مادرم اینکارلیکن ز می ناب کنم رفع، ضرر را
جامی دو سه می خورد و چو شد چیره ز مستی هم مادر خود را زد و هم کشت پدر را
ای کاش شود خشک بن تاک و خداوندزین مایه شر حفظ کند نوع بشر را

و در غایت که مصرف و استعمال آن نیز دارای مضرات زیاده بر منافع بوده باعث مرگ مفاجا و خناق و امراض دماغی و سکت و صرع و فلج و جنون و سرسام و رعشه و درد چشم و درد گوش و بینی و دهان و دندان و زبان و اسهال خونی و ورم جگر و طحال و خفقان و تنگ‌نفس و ضعف و بطلان بقاء و اورام خطرناک و آکله و جوش‌ها و فساد هضم و ضعف قوت‌های دماغی و حیوانی و تمایلات جنسی و جسمانی و مورث تب‌های سوزان مرکبه و غش و استسقای علاج ناپذیر و مولد سنگ کلیه و مثانه و سوزش بول و ضعف اعصاب و دیگر مضرات و

کتب طبّی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۵۹
سایر امراضی که حدی بر آنها متصور نیست میشود، در آن حد که میتوان گفت خیرش را باید به شرش بخشید و نه شیر شتر و نه دیدار عرب و اولویت ترکش که فوایدش، مضارش را جبران نمیکند.

شش - جگر سفید علاج امراض: ورم چشم، لک چشم، ورم پا، زگیل، زخم روده، ناراحتی پوست

بهترین آن شش بره و بزغاله پنج شش ماهه تا یکساله است، مفید حال ناقهین و گویند مداومت بخوردن آن ناراحتی سینه و شش و در آخر سل می‌آورد و رفع ضررش را خوردن سرکه و ترشی با آن میکند.
چون شش گرم را شکافته بر پشت چشم اندازند ورم چشم و لک خونی که در سفیدی چشم ظاهر شده باشد رفع میکند و مجرب میباشد.

انداختن شکافته گرم آن بر عضو بیمار جهت زخم روده و ورمیکه در پا از کفش تنگ و راه زیاد و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و دارای اثر فوری میباشد.

مالیدن خونابه کباب بی نمک او که از بره تا یکساله بدست آمده باشد زگیل و اثرات آن در پوست و خشکی و ناراحتی جلد را بغایت مؤثر و سوخته او جهت زخم روده مجرب میباشد.

کتب طبّی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۰

شقاقل علاج امراض: نفخ و باد معده، پشت و کمر، مئانه، روح

با طبیعت گرم و تر، مفید سردمزاجها و خشک طبیعت‌ها.

شقاقل زیادتر بصورت مربا خورده میشود استفاده از آن باعث نفخ مفید و تحریک و نعوظ و باز شدن سده‌های معده و روده میشود.

شقاقل قطع بلغم و رطوبت نموده، تقویت کمر و پشت و معده و مئانه و جگر میکند.

شقاقل مئانه را گرم و تقویت ارواح جسمانی و نفسانی میکند.

مضر طبایع گرم و صفراوی و اشتها و باعث سردرد و رفع ضررش با مربا کردن او مخصوصا با عسل میباشد.

شکر علاج امراض: سرفه، سینه‌درد، التهاب معده، باد و نفخ شکم، خون و مئانه

با طبیعت گرم و تر، مفید سردمزاجها و خشک طبیعت‌ها.

خوردن شکر بدن را فربه و گیر و سدد اندرون را باز و یبوست صورت و بدن را لطیف و خون را پاکیزه و مئانه را پاک میکند.

شکر بول بسته را رانده، خشونت و خشکی سینه و سرفه را رفع و بآ را تحریک میکند.

شکر ملین طبع و مهیج قی و قاطع التهاب معده، لیکن نفخ و باد می‌آورد، مگر آنرا پخته دو سه جوش داده باشند که این مضار نیز از او دور میشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۱

قی کردن با آب نیشکر یا آب نیشکر معده را پاک و در داروها مصلح آنها، اما نپخته او اشتها را فاسد و پیران را مضر و مصلحش بادیان میباشد.

شکر تغار علاج امراض: خشکی مزاج، درد سینه، حلق و گلو، سرفه، صدا و آواز

آن غلاف حیوانیست شبیه بمگس که در خار بوته‌ای بنام انزوت مانند عنکبوت بدور خود از لعاب دهان تار تنیده، خود در میان آن خفه میشود.

با طبعی در حرارت و رطوبت معتدل که همه طبایع را سودمند میباشد.

طریق استفاده او شکستن و بیرون انداختن جانور میان آن و کوبیده غلاف وی در آب حل کردن میباشد، با لعاب و لزوجت و لینت بسیار.

خوردن لعاب کوبیده شکر تغار با کمی شکر که در روز چند قاشق بنوشند تسکین حدت و درد سینه و هرگونه آزار آن میدهد.

خوردن شکر تغار سوزش و خارش و ناراحتی مجرای حلق و گلو را برطرف ساخته، سرفه و خشکی و خشونت سینه را رفع میکند.

شکر تغار گرفتگی سینه و صدا را رفع و باعث صافی صدا و آواز و لنت مزاج میشود.
بهترین طریق بهره‌وری از آن شب هنگام خواب است که مقداری از آنرا در دهان ریخته بتدریج آب آنرا فرو ببرند.
زیاد خوردنش باعث غثیان، و ترنجبین و شکر رفع ضرر او میکند.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۲

شلغم معالج امراض: شهوت و جماع، سنگ کلیه، طحال، شاش‌بند، احشاء و امعاء، نقرس، شقاق

با طبیعت گرم و تر، مفید حال سردمزاجها و خشک طبیعت‌ها.
شلغم دارای غذائیت بسیار و با لنت فراوان میباشد.
خوردن شلغم بول بسته را رانده و باء و شهوت را تهییج نموده نعوظ و میل جماع می‌آورد.
شلغم چشم را قوت داده، سنگ کلیه را میریزاند.
شلغم رافع سرفه و ناراحتی سینه شده، طبع بسته را باز میکند.
خوردن سائیده ریشه‌های نازک شلغم با عسل علاج ناراحتی طحال و شاش‌بند میکند.
ضماد شلغم پخته بر ورم باعث تحلیل و درد ورم میشود.
ترشی شلغم لطیف و بی‌نفخ و معدل رطوبات و مقوی احشاء و اشتها آور و در افعال از خود شلغم قویتر میباشد.
ضماد و مالیدن آب پخته شلغم نقرس و شقاق را بهبود میدهد.
تخم شلغم مانند خود شلغم و در معالجات از آن قویتر میباشد.
مضر گرم‌مزاجها و دیرهضم و مولد باد معده و زیاد خوردنش باعث سردرد و مصلحش خوردن سکنجبین و ترشیا میباشد.

شمشاد علاج امراض: مفاصل، مقعد، معده، آبریزش دهان، لک و پیس، بدرنگی پوست، دل و دماغ، احشاء

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۳
در طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها.
چون برگ شمشاد را کوبیده با حنا بسر بندد خضاب بسیار خوب بوده باعث سیاهی و تقویت مو میشود.
بستن ضماد کوبیده برگ شمشاد با سفیده تخم مرغ مفاصل را محکم میکند.
دود کردن برگ خشک او زیر پا بطوری که دود آن بموضع برسد مقعد بیرون آمده را بجای خود برده درد آنرا ساکن می‌سازد. خوردن نرم کرده مقدار نخودی از تخم او با آب معده روان را بند آورده باعث جمع کردن رطوبات آن و قاطع آب ریزش دهان میشود.
ضماد پخته برگ او چندانکه بحد قوام برسد و بمالند باد سرخ و جوش‌های آب‌دار و جوش‌هایی که لیزابه مانند عسل از آن خارج میشود علاج میکند.
مالیدن خمیر کوبیده برگ خشک او با عسل به تن رفع آثار لک و پیس و چرکی و بدرنگی و تیرگی پوست میکند.
خوردن شکوفه او که با شکر مربا کرده باشند بمقدار قاشقی قوت دل و دماغ و احشاء و امعاء میدهد.

شنبلیله علاج امراض: ضعف قوای جنسی، حیض، درد سینه، سرفه، بواسیر، تنگ‌نفس، جنین و رحم

با طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها.

شنبلیله ملین طبع و محلل غذا و بازکننده حیض و مقوی ریه و نعوظآور میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۴

خوردن پخته شنبلیله مسهلی معتدل بوده امعاء و احشاء را پاک و مواد حبس شده مانده در سینه را رفع میکند.

شنبلیله مفید خلط و درد سینه و سرفه خشک و خلط سینه را پخته اخراج میکند.

خوردن با آب پخته شنبلیله بواسیر و درد و ورم باطنی او را رفع میکند.

پخته شنبلیله و تمر هندی و انجیر و مویز که آب آنرا با عسل بقوام آورده با آب جوشانده‌ی پرسیاوش بخورند جهت درد سینه مزمن و زخم آن و تنگ‌نفس علاج میباشد.

نشستن در آب جوشانده شنبلیله تسهیل امر ولادت و اسقاط جنین و تنقیه رحم از کثافات میکند.

ضماد پخته شنبلیله ورمهای ظاهری و باطنی را نرم و ورم طحال را فرو نشانده و جهت ورم رحم که در پارچه کرده بگیرند و یا بر آن گذارند درمان و بستن آن بر سر مانع ریختن موی سر و گذاشتنش بر ناخن کج‌شده سبب بهبود و سلامت ناخن میگردد.

گذاشتن ضماد پخته شنبلیله بر شقاق (ترک مقعد و هر ترک که بر لب و دست و فرج و مثل آن بهم رسیده باشد) که از سرما باشد آنرا بهبود داده بهم می‌آورد.

گذاشتن ضماد شنبلیله بر سوختگی از آتش باعث سلامت آن شده، همچنین جوشهای زرد آبدار و جوش و ثبور زگیل مانند و لک و پیس و بدرنگی و آثار مانده در پوست را پاک میکند.

اماله آب جوشانده آن دل‌پیچه و ناراحتی معده را که از بلغم و سردی و رطوبت عارض شده باشد رفع میکند.

مالیدن آن از رو و چکاندن چند قطره از آب آن در گوش رفع چرک و درد و ناراحتی آن می‌کند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۵

مالیدن آب شنبلیله چه پخته و چه نپخته باعث خوبی رنگ رخسار شده پوست صورت و بدن را لطیف و نرم ساخته به جلا می‌آورد.

مالیدن آب شنبلیله با (مویزح) منع تولد شپش میکند.

چون آب شنبلیله را با گلاب مخلوط کرده در چشم چکانند منع آب‌ریزش چشم و خارش و جوش پلک و سرخی و خون‌رنگی و ورم آن میکند.

گذاشتن خمیر کوبیده شنبلیله با (بوره) بر محل طحال (پهلوی چپ زیر دنده‌ها) رفع ورم طحال و با انجیر کوبیده بر دمل باعث باز شدن سر دمل میشود.

گذاشتن کوبیده شنبلیله تازه یا خشک آن با سرکه و روغن بادام و آرد جو بر روی ورم سبب تحلیل ورم گرم و با عسل سبب تحلیل ورم سرد میشود.

مداومت در خوردن شنبلیله با خشخاش و بادام و آرد گندم و شکر و عسل که معجون کرده باشند باعث فربهی بدن و تولید خون و اصلاح کلیه بغایت مؤثر میباشد.

ضماد پخته او جهت درد کمر و جگر و مثانه‌ای که از سردی بدرد آمده باشد و بر پشت زهار جهت باز شدن بول بسته و قطره قطره آمدن آن و بر بالای رحم جهت رفع درد رحم و بر سر جهت جلوگیری از ریزش موی سر مؤثر می‌باشد. روغن شنبلیله که از تخم او بگیرند «آب جوشانده کوبیده تخم آن که صاف کرده با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند) گرم و تند و نرم کننده و لطیف کننده و ملین که بر هر جا مالیده یا بخورند و چون بر دست و صورت مالند رفع خشونت و خشکی و زبری و جراحت و جوش و نخاله و زوائد بظهور رسیده آن میکند. موم روغن آن که آب صاف کرده جوشانده آنرا با موم و روغن کنجد بجوشانند تا آب تمام شود و بمانند رفع شقاق و با سفید آب باعث پاک کردن پوست صورت از لک میشود. خوردن زیاد آن باعث قی و غثیان و مولد خلط غلیظ و رافع ضرر و مصلحتش کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۶ سکنجبین و شربت آب لیمو ترش می‌باشد.

شیر علاج امراض: بستگی شکم، اسهال، هضم، فکر و دماغ، خشکی، حکه و خارش، جذام، تب، سل و ریه

با طبیعت سرد و تر مفید حال گرم مزاجها. بهترین شیر از جهت نزدیکی به شیر انسان شیر گاو بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر که بهتر از شیر الاغ و اسب و گورخر و خوک و غیره که شیر هریک در خواص آنها ذکر شده و میشود. همچنین در اثر تغذیه شیر حیوان نیز دارای طبیعت مختلف شده با علوفه قابض موجب قبض و بستگی طبیعت و با علوفه مسهلی موجب روانی و اسهال میگردد. شیر خوب، تازه نیمگرم آنست که دارای حرارت لطیف می‌باشد و در سرد شدن آن خاصیت از او زایل میگردد، پس بهتر آنست که شیر را گرم کرده بنوشند و موافق‌ترین جهت انسان شیر گاو است که بعد از گوشت و تخم مرغ نیم‌بند بهترین اغذیه او می‌باشد. استعمال شیر را بعد از ترشیها و همراه آن خوردن میوه‌های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن جایز نمیدانند، چه مادامیکه شیر از معده نگذشته چیزی بالای آن بخورند و بخوابند سبب فساد بدن، مخصوصا در غلبه خلطی از اخلاط مضر که باعث بسا امراض گشته مهلک می‌باشد از این رو شیر را در بیماری‌ها، خاصه در زکام و بلغم تجویز نکرده، آنرا بدتر باعث آزار بیمار دانسته‌اند. همچنین جهت زنان باردار که در نزدیکی آمدن نوزاد خاصه در زمستان کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۷ خوردن شیر را برای او منع کرده و قبل از انقضای چهل روز از زایمان نیز شیر را برای او مفید ندانسته‌اند و بهترین وقت استعمال شیر که هم دور از مضرت و ناراحتی بوده و هم فایده بسیار میرساند از اواسط بهار تا اواسط تابستان می‌باشد. زیاد خوردن شیر مورث تب‌ها و مولد شپش و مضر معده‌های ضعیف و موافق بیس‌ها و خشک طبیعت‌ها و اهل دود و دخانیات بوده خاصه افیونی‌ها را که باعث رفع ضرر دود و افیون ایشان می‌باشد. اندک شیر در غذا مفید و زیادش جهت لینت مزاج دارای اثر و جمیع شیرها لطیف کننده و جلادهنده و رافع اخلاط سوخته و

موافق اعضاء تناسل می باشد.

شیر تازه گاو را که جوشانده سرد نشده بنوشند باد آور و نعوظ آور بوده، باعث فربهی بدن و پخته شدن طعام و همچنین هضم کننده طعام و جلا دهنده رنگ رخسار میباشد.

اینگونه شیر دارای غذائیت بسیار بوده، منی را زیاد و فضول بدن و معده را رفع و جوهر فکر و دماغ را زیاد میسازد.

شیر تریاق (پاک کننده- دفع کننده) سموم است بوسیله قی و از این رو رطوبات لازم بدن را حفظ کرده لیت مزاج میدهد.

خوردن شیر زخم روده را مفید و نسیان و غم و وسواس را برطرف و بدن را قوت داده، زخم ریه و سل بی تب خلطی و امراض بیس یعنی خشک را برطرف میسازد.

خوردن شیر امراض پوست و حکه و خارش و جذام را نافع میشود.

خوردن شیر با برنج (شیربرنج) طول عمر می آورد.

خوردن شیر با گردو و خرما بدن و کلیه را فربه میکند.

داغ کرده شیر با سنگ و آهن تفته (آهن و سنگ را در آتش داغ کرده در شیر اندازند) اسهال را رفع میکند.

چکاندن شیر جوشانده رویه گرفته اکثر امراض چشم را دور، حتی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۸

مایوس العلاج را با مداومت بهبود میبخشد.

مالیدن شیر با سفیداب قلع نقرس و اورام گرم را مجرب و با تریاک و موم و روغن زیتون رفع نقرس حار میکند.

مقدار خوراک شیر تا سه استکان و مضر صاحبان مرض طحال و ورم روده و جگر و ضعف اعصاب و دردسر و صرع و دندان

و مضر زنان آبستن و بیماران خفقانی رطوبتی و اکثار او مورث سنگ مثانه و کلید و شپش و برص و داخل شدن به خلط

غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شرب یعنی خوردن او با عسل و شکر مانع انجماد او میباشد، اما چون بصورتی در معده

بسته شود باعث لرز و غش و عرق سرد و تغییر حالت و راست شدن موی بدن و اختلال عقل و خناق میگردد و رافع آن قی و

خوردن سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب پونه و تخم کوبیده کرفس و عسل که بصورت معجون در آورند میباشد.

بعد از شیر گاو شیر گوسفند است که در خاصیت شیر گاو و از آن غلیظ و پس از آن شیر زن که شیر زن دختر زائیده سرد و

شیر پسر زائیده گرم میباشد و گفته اند هرگاه شیر حامله را بر روی شپش بدوشند و شپش بمیرد و یا در زیر شیر بماند آن زن

به دختر حامله خواهد بود و برعکس آن به پسر و بدل آن شیر الاغ که هم خاصیت و هم طبیعت شیر زن میباشد!

شیر خشت علاج امراض: کام و دهان، خشکی مزاج، سرفه و تب، خشکی پوست، کبد، معده

با طبیعت معتدل و نشانه آنکه شیر خشت خالص را چون در دهان گذارند کام دهان را خنک میسازد و در قلبی و مغشوش

آن که با آرد جو و امثال آن درست

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۶۹

کنند این اثر نمیشود.

شیر خشت جلا دهنده پوست و لیت دهنده طبع و مسهل اخلاط سوخته بوده، جگر و معده و احشاء را قوت میدهد.

خوردن شیر خشت خشکی و خشونت سینه و حلق را برداشته و سرفه و تب گرم را قطع میکند.

جهت فرونشاندن حرارت جگر و علاج درمان مرضهای گرم شیر خشت با ماء الشعیر از بهترین اغذیه و ادویه میباشد. مالیدن حل کرده شیر خشت باعث نرمی پوست و خوبی و جلای و طراوت گونه میشود. شیر خشت در صورت زیاد خوردن باعث غرغر معده و مضر قولنج و مصلحش روغن بادام و رازیانه و مقدار مصرف آن مطابق سن ضعف و قوت بدن از دو مثقال تا ۱۶ مثقال، برابر ۷۵ گرم میباشد.

شیره علاج امراض: سینه و شش، خشکی مزاج، حصه و آبله، صفرا

غرض جوشانده آب انگور میباشد با طبیعت گرم مایل به خشک مفید حال سرد مزاجها. خوردن شیره بآه را تحریک کرده مزاج را لینت میدهد. شیره موافق و مفید سینه و شش و جهت بیماران سینه دارای مضرت دیگر شیرینیها نمیشود. شیره آبله و حصه را سود بخشیده، لیکن خوردن آن در گرم مزاجها مولد کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۰ صفرای غلیظ و مصلحش میوههای تر تازه میباشد. بهترین نوع خوردن شیره که همه مزاج را مناسب و هر طبیعت را نفع داده بی ضرر میباشد جوشاندن آن با سرکه بصورت سرکه شیره است که هم فایده خود آن و هم فایده سرکه را متضمن بوده دارای انواع خواص میباشد.

صابون علاج امراض: جوش و کورک، حیض، دمل، درد زانو، عرق النساء، درد مفاصل مزمن، زخم سر، بستگی شکم و قولنج

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها. صابون دارای حالت قطع کنندگی و خوردندگی بوده، هرگونه زخم و دمل و ورم و جوش و بثور را پخته تحلیل میبرد. صابون باعث نرمی و جلای پوست میشود. برداشتن صابون باعث باز شدن حیض بسته میشود و در این امر قوی الاثر میباشد. ضماد صابون با مثل آن حنا درد زانو و عرق النساء و جوشهای ریز و لک و پیس را رفع میکند. ضماد صابون و جیوه رافع درد مفاصل مزمن میباشد. صابون و روغن گل سرخ که نیکو مالیده بیامیزند و بر جراحت سر اطفال بگذارند و تکرار کنند باعث خشک شدن زخم سر آنها و بهبود جراحات آبدار میشود. گذاشتن صابون و سرگین کبوتر که با کمی آب کوبیده نرم کرده باشند سر کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۱ دمل را باز میکند. صابون باعث نظافت سر و تن و البسه و دافع جانوران امثال رشک و شپش میباشد. حل کرده صابون در لعابها، مانند لعاب نشاسته و برنج و کتیرا و مالیدن آن حکه و جرب و خارش و آثار جوش و سرخی و پوسته و آزار جلد را رفع میکند.

شیاف صابون مسهل سریع الاثر و رافع قولنج (شکم درد شدید) می باشد.
برداشتن صابون اخراج کرم مقعد کرده، بول بسته را باز میکند.
خوردن تا دو مثقال او با آب کشنده با زخم احشاء و امعاء و درد آن می باشد.

صدف علاج امراض: سنگ کلیه، شاش بند، لک و پیس، کرم معده، خلط فاسد، زهر رتیل و سموم، تنگ نفس

خوردن سائیده تا سه نخود او شاش بند و سنگ کلیه را نفع می دهد.
ضماد محلول او که با نوشادر سائیده در آب لیمو ترش بریزند و بمالند چرک و لک و آثار پوست و بدرنگی و لک و پیس جلد را پاک میکند.
خوردن سائیده و بمقدار مذکور اقسام کرم و فضول معده و اخلاط فاسده و باد و آزار گزیدگی عقرب و رتیل و سموم رطوبتی و مایعات و سکسکه و درد روده و درد ورک و تنگ نفس و تبهای مخلوط را نفع می دهد.
مضر ریه و مصلحش عسل می باشد.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۲

طباشیر علاج امراض: اسهال خونی، خفقان قلب، ضعف و غش، تبهای تند، دانه ها و جوش و بثور، ترس و التهاب

بهترین آن سفید مستدیر است که طعم اندک تند و گزنده داشته باشد و قلبی آن میل به اندک شوری میزند و تندی و گزند گیش نیز نامحسوس می باشد.
با طبیعت سرد و خشک، مفید حال گرم مزاجها و رطوبتی ها.
خوردن طباشیر تا دو سه نخود که بکوبند و در آب حل کرده بخورند، یا در آب کوزه سفال ریخته دو سه قاشق در روز بیاشامند، مقوی قلب و معده و جگر گرم و قطع قی صفراوی و اسهال خونی از حرارت میکند.
خوردن طباشیر رطوبات معده و قلب را جمع کرده، رفع خفقان قلب و غش میکند.
طباشیر تقویت اعضاء ضعیف که از حرارت باشد میکند.
مالیدن طباشیر بر بواسیر رفع بواسیر و بر بدن رفع تبهای تند و جوش و دانه بدن می کند.
نوشیدن طباشیر با سکنجین رفع غم و هم و ترس و وحشت و التهاب میکند.
چکاندن آن با روغن بنفشه باعث تقویت باصره میشود.
مداومت او مضر بآه و ریه و مصلحش مصطکی و عسل و عناب می باشد.

ظیان معالج امراض: سردرد، درد شقیقه، تنگ نفس، فلج و لقوه، سستی و ضعف، حیض

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۳
یاسمن بیابانی است با طبیعت گرم و خشک، و محلل و لطیف، مفید حال سرد مزاجها.

بوئیدن ظنbian رفع سردرد و درد شقیقه میکند.

روغن او که جوشانده، صاف کنند و با روغن کنجد بجوشانند تا تمام شود و بمالند رفع علت‌ها و دردهای سرد و سرفه و تنگ نفس مزمن و فلج و لقوه میکند.

آشامیدن قاشق مرباخوری‌ای دو سه بار در روز از جوشانده ریشه و شاخه او که در جوشیدن به نصف رسد با شکر تنگ نفس و سرفه کهنه و فلج و سستی مزمن اعضاء را دور می‌سازد، همچنین نوشیدن این شربت به مقدار گفته شده در روز صدای گرفته را باز میکند.

برداشتن پرزی از او که پارچه را با آب جوشانده او آغشته باشند و زن بخود بردارد حیض را گشوده، جنین را ساقط می‌سازد. مضمضه جوشانده ریشه او با سرکه درد دندان را رفع میکند.

مالیدن جوشانده او سوزاننده و آزارنده پوست و بهترین دوی برص و لک و پیس می‌باشد.

مالیدن جوشانده او عرق النساء و مفاصل و فلج و امثال آنرا رفع میکند.

روغنی که از ریشه او گرفته باشند «بطریقی که ذکرش گذشت» بغایت نافع فالج می‌باشد.

مقدار خوراک از خشک آن تا سه نخود و خوردن یک مثقال آن کشنده باقی و درد شکم و روده و مصلحش روغن بادام می‌باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۴

عدس معالج امراض: تب، نفخ، خناق، جراحات، معده، سرفه و درد سینه، ترک مقعد و فرج، ورم پستان

با طبیعت معتدل خشک، مفید حال ترمزاجها.

نوشیدن و مالیدن آب جوشانده او پوست را جلا میدهد.

خوردن پخته جرم عدس باعث قبض طبیعت میشود.

آب پخته او مسهل ملایم می‌باشد.

خوردن بوداده او با روغن بادام بعد از رفع تب جلوگیری از بروز ضعف و ناتوانی تب میکند.

خوردن پخته او با سرکه مقوی معده و بی نفخ و بدون سرکه نفخ آور می‌باشد.

خوردن آب پخته او سرفه و درد سینه گرم را رفع میکند.

مضمضه و غرغره آب پخته او جوش و جراحات و خناق را علاج میکند.

فرو بردن سی عدد از پخته او در سرکه اصلاح معده خراب میکند.

ضماد «نرم کوبیدن و بر جراحات مالیدن و یا بر موضع بستن» پخته او با غسل درمان زخم و جراحات کوبنده ناراحت

(زق زق دار) و با سفیده تخم مرغ رفع جوش و بشور خارش دار و سوزش دار و شقاق (ترک مقعد و فرج و پشت دست و پا)

میکند.

ضماد پخته او با برگ کلم بر پستان ورم آنرا تحلیل میبرد و شیر بسته را باز و روان می‌سازد.

گذاشتن پخته او در سرکه تحلیل ورم خنازیر و دیگر اورام میبرد.

گذاشتن پخته‌اش با روغن گل سرخ رفع ورم مقعد و ورم گرم چشم میکند.

مالیدن پخته‌اش با تخم خربزه پوست را پاکیزه و رفع زردی بشره میکند.
پخته او با ناخنک و آب به که خورده و بمالند رفع نرله و آب‌ریزش چشم و
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۵
بینی میکند.

مسواک کردن با سائیده‌ی سوزانده او دندان را سفید میسازد.

پاشیدن گردی از سوزانده و سائیده او که مثل غبار شده باشد خارش و ناراحتی پلک چشم را برطرف میکند.
زیاد خوردن عدس باعث تاریکی چشم و مولد سرطان و جذام و مالیخولیا و سوختن و غلظت خون و با شیرینی‌ها مورث
استسقا و قولنج و مضر بواسیر و شاش‌بند و بندشدن حیض مگر با روغن کنجد و پختن او با برگ چغندر و گوشت فربه و
سرکه میباشد.

عسل معالج امراض: اخلاط لزج، نفخ شکم، سردرد، درد ورم، سرفه، جماع و نعوظ، فلج و لقوه

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها.

بهترین عسل زرد مایل به سرخ خوشرنج بی‌موم آنست، خاصه تازه آن که زیاده از یکسال بر او نگذشته باشد، چه زیاده بر آن
بی‌فایده و پرضرر، از جمله مورث جنون و مهلک معلوم شده است.
عسل خام تازه که آتش ندیده باشد اخلاط لزج معده را رفع میکند.

عسل مضر مبتلایان به سرفه و نفخ معده است چه خوردن آن باعث شدت سرفه و نفخ زیادتر شکم میشود.

عسل موافق معده و روده، مخصوصا معده‌های سرد و درد و ورم و ناراحتی آن و بهترین غذای آن میباشد.

عسل محرک قی و عسل کف گرفته بهتر جذب بدن شده تحریک جماع

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۶

کرده نعوظ می‌آورد و از کف نگرفته بی‌نفخ‌تر و در سرفه کم‌ضررتر میباشد.

در مجموع عسل جلادهنده معده و پوست و قاطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و بازکننده دهان رگها و
دورکننده سموم بارد و حافظ قوه دارو باعضاء میباشد.

عسل فضول دماغی را ریخته مفید رنج ریه و معده و جگر و طحال و استسقا و یرقان و سنگ کلیه و شاش‌بند و فالج و لقوه
سردمزاجها و امثال آن بوده، انواع باد و ورم را نفع میدهد.

عسل اشتها و بآه ترمزاجها را تقویت میکند.

عسل ممزوج با آب خاصه چند جوش داده آن اعضاء را رطوبت رساننده بول بسته را رانده زخم مثانه را پاک میکند.

عسل درد شکم و روده و تشنگی را رفع میکند.

چون عسل خورده قی بکنند رفع ضرر تریاک و سموم رطوبتی مانند (سردی کردن) از هندوانه و ماست و خیار و امثال آن
میکند.

خوردن عسل و سیاه‌تخمه رنج مفاصل را دور ساخته بآه تقویت میکند.

خوردن عسل و آب زیره «آبی که در آن زیره بجوشانند» رافع ضرر گرسنگی و زهر دندان سگ هار میباشد.

کشیدن عسل بچشم سفیدی و خارش و آبریزش آن را رفع میکند.

چکاندن عسل و انزروت (نوعی صمغ) سائیده و نمک سنگ باد و رطوبت گوش را دور و چرک و کثافت آنرا پاک میسازد.

مالیدن عسل با نوشادر در برص و بهق (لک و پیس سیاه) را رفع میکند.

مالیدن عسل و نوشادر بدن میت حفظ جسد او از پوسیدگی میکند.

همچنین مالیدن عسل به گوشت و دنبه و امثال آن مانع تعفن آنها و بر دیگر اشیاء نگاهدارنده آنها از فساد مییابد.

مالیدن عسل و سرکه و نمک ورمها را تحلیل میرد و رفع کلف «ماه»

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۷

گرفتگی قطعه‌هائی از جلد که سیاه میشود، در دو نوع عارض و مادرزاد» میکند.

برداشتن عسل علت‌های رحم زنان و عوارض نفاس ایشان را دور میکند.

مالیدن عسل بر تن و سر رشک و شپش را هرچند قوی دور میسازد.

مالیدن عسل بعد از حمام بر آلت که مرتب ضاد کنند باعث تقویت و جنبش و نعوظ آن میشود.

گذاشتن پارچه آلوده به عسل بر روی دمل باعث پختن و سر بازکردن آن و بر روی ورم باعث تحیل ورم میشود.

عسل برخلاف شیرینیا مفید زخم و سستی دندان و لثه مییابد.

گذاشتن عسل با شبت پخته بر روی محل ضربه باعث تسکین و بهبود آن میشود.

مالیدن عسل بر بدن معالج و داروی ناراحتی‌های پوست مییابد.

غرغره با عسل چرک و جراحات حلق و لوزتین را پاک میکند.

اماله عسل با آب بارهنگ تا سه روز زخم روده را علاج میکند.

از خواص تجربه شده عسل است که چون زنان حامله آب نوشیده بعد از آن عسل بخورند باعث دل‌درد ایشان میشود، در حالیکه برای سایرین این اثر نمییابد، خود این میتواند نشانه‌ای بر بودن و نبودن حمل بوده باشد.

عسل مضر گرم مزاجها و صفراوی‌ها بصورت قوی که فوراً داخل و اضافه به صفراوی ایشان گشته از اینرو باعث فساد فکر و سردرد و بسا ناراحتی‌های دیگر میگردد و مصلح یعنی رافع ضررش سرکه و گشنیز و رب‌های ترش امثال رب غوره، رب انار و خنکی‌ها امثال مغز خیار و هندوانه و آب انار مییابد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۸

عناّب علاج امراض: اخلاط، سینه و حلق، فشار خون، کلیه و مثانه، جگر، مقعد، سوزش و خارش، خوره، شکستگی

بهترین او رسیده و خوشرنگ و گوشت‌دار آنست و خشک او بهتر از تازه او و معتدل در حرارت و برودت و مایل برطوبت و قوتش تا دو سال باقی است و زیاده از آن بیحاصل مییابد.

عناّب لیت روده داده مسهل اخلاط رقیق مییابد.

عناّب اخلاط غلیظ معده را پخته رفع خشکی و خشونت سینه و حلق و صدا میکند.

عناّب خون را صاف کرده و تولید خون پاکیزه میکند.

عناّب التهاب را فرو نشانده، تشنگی و فشار خون را دور میسازد.

عناّب سرفه و تنگ‌نفس و درد پشت و کلیه و مثانه و سینه را برطرف می‌سازد.
عناّب امراض مقعد و فساد مزاج جگر را رفع می‌کند.
خوردن عناّب با سکنجبین دانه‌های مزاحم سوز و خارش دار بدن را دور می‌کند.
نوشیدن آب جوشانده برگ او هر روز یک استکان با شکر در پنج روز خارش بدن را رفع می‌کند.
پاشیدن سائیده خشک او جراحی آکله (خوره) و جراحات پلید را درمان کرده مجرب می‌باشد، خصوصاً چون بعد از مالیدن
عسل پاشند.
سائیده پوست شاخه درخت او با سفیداب زخم‌های خبیث را علاج می‌کند.
خوردن سائیده او بمقدار دو سه نخود با آب رفع خارش و جرب (سودا- بیماری خارش جلد) می‌کند.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۷۹
مالیدن جوشانده چوب او بر جای شکستگی اعضاء و جایجا شدن عضو دارای اثرات مفید می‌باشد.
خوردن عناّب کوبیده با دانه او علاج زخم روده می‌کند.
مالیدن حل کرده صمغ او در سرکه رفع آزار و خارش و دانه و ناراحتی پوست می‌کند.
پاشیدن غبار کرده صمغ او بچشم معالج امراض چشم می‌باشد.
زیاد خوردن عناّب موجب نفخ و تعطیل هضم و مصلحش شکر و مویز و همچنین کم‌کننده منی و رفع ضررش را خوردنی‌های
مولد باء می‌کند.

عود معالج امراض: ضعف معده، گیر و بستگی اندرون، اعصاب، احشاء و امعاء، بول، هضم، تنگ‌نفس، خفقان

مراد چوب درختی است که در بلاد چین و بعضی بلاد دیگر بدست آید و بهترین آن عود قماری و عودی است که سیاه و
سخت و براق بوده و در ته آب نشیند و هرچه بر روی آب بایستد فاسد آن می‌باشد، با طبیعت گرم و خشک مفید حال
سردمزاجها و بلغمی‌ها.
خوردن عود که آنرا با سوهان تراشیده، سائیده بخورند هر قسم بلغم را از میان برده معده را قوت می‌دهد.
عود فرح‌بخش و لطیف و بازکننده گیر و سدها و دفع‌دهنده باد و قوت دهنده به قلب و دماغ و فکر و جگر و حواس و احشاء
و اعصاب می‌باشد.
خوردن عود باعث حبس طبع روان و جمع شدن رطوبت معده می‌باشد.
عود عفونت معده و روان بودن بول را که از رطوبت و برودت و ضعف مثانه
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۰
باشد درمان می‌کند.
خوردن عود باعث هضم غذا و حفظ صحت زنان و حامله و جنین آنها میشود.
عود جهت سرفه و خفقان و تنگ‌نفس و عطش بیاندازه (استسقا) و غش و غثیان و طحال و تقویت باء نافع و پخته او با شراب
(شرابی که عود ریز کرده در آن بجوشانند) معالج جمیع زهرها و سموم غذائی و حیوانی می‌باشد.
بخور عود که سائیده در آب ریخته بجوشانند و سر بر بخار آن بگیرند تحلیل رطوبات سر و مغز و دماغ داده، دل و دماغ را

تقویت میکند.

سائیده سوزانده او که با آن مسواک کنند دندان را به جلاآورده دهان را خوشبو میسازد. مضر حال گرم مزاجها و صفراویها و رفع ضررش را کافور و سکنجبین میکند و مضر سفلی (غذای داخل معده) و مقعد و مصلحش خوردن صمغ عربی و گلاب میباشد. مقدار خوراکش حد اکثر تا ۴ نخود و بهترین صورت خوراک او جوشاندنش با آب و سائیده بسیار نرمش داخل معجونها و شربتها میباشد.

غوره علاج امراض: حرارت، فشارخون، صفرا و بلغم، خستگی، بدبوئی دهان، دانه‌های خارش‌دار، التهاب، اسهال

با طبیعت سرد و خشک که آب آن مورد استعمال بوده، مفید حال گرم مزاجها میباشد. غوره حرارت را فرو نشانیده غلیان و فشارخون را ساکن گردانیده صفرا و کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۱ بلغم را قطع میکند.

غوره مقوی معده گرم مزاجها و مقوی جگر ایشان و طبع و مزاج را بند می‌آورد. غوره مانع ریختن مواد لزج مانند بلغم باندام و رافع سستی و خستگی و تشنگی میباشد. ضماد گرد غوره که آنرا با آب خمیر ساخته بمالند بدن را خوشبو و جلوگیری از جوش و بثور و خارش و دانه‌های خارش‌دار میکند.

رب غوره قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال درد و پیچ‌دار صفراوی مجرب میباشد. رب غوره اشتها را برانگیخته، حفظ جنین و تقویت احشاء و امعاء و جلوگیری از غثیان صفراوی و رفع خمار دود و مسکرات میکند.

غوره و رب آن منع قبول مواد فاسد بیدن و علاج خناق و ورم حنجره و خونریزی باطنی و بینی و خون‌دماغ میکند. غرغره با غوره یا رب او ورم لوزتین و آویختگی لهات (لوزه زبان کوچک) را رفع میکند. مالیدن رب غوره و آب تره بواسیر را جمع و بخود برداشتن یا تنقیه آن به رحم اصلاح رحم ناراحت و لزج و مجروح و دردناک میکند.

مالیدن رب غوره و سرکه به نواصیر (بواسیر چرکی و چشمی که از گوشه او چرک بیاید) رنج آنرا برطرف و چکاندن چند قطره‌اش در گوش جهت چرک گوش و غرغره او جهت امراض حلق و دهان آزموده میباشد. اماله آب غوره زخم معده و روده را بهبود میبخشد.

تنقیه آن به رحم آب‌ریزش و ترشحات و لیزابه و رطوبت رحم را برطرف میسازد.

چکاندن آب غوره بچشم آب‌ریزش آنرا رفع و زبری و خشونت و ناراحتی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۲

پلکها را سلامت میبخشد.

چون (توتیا) را در آب غوره چندی بخیسانند فعل آنرا برای تقویت چشم بغایت مؤثر میسازد.

چون آب غوره را جوشانده با شکر یا عسل قوام آورده یکسال بگذارند پس از آن نوشیدن او هاضمه گرم مزاجها را تقویت کرده قولنج ثقلی (شکم دردی که از گیر و نگذشتن طعام باشد) را رفع گرداند.

غوره و رب آن دارای قوه ماسکه یعنی جمع کننده و قابض و زیاد خوردن آن بضرر سینه و سرفه و مصلحش گلکند (گل سرخ کوبیده که گلاب بر او پاشیده با عسل ممزوج کرده یا چند جوش داده باشند) و شربت خشخاش و شربت قند میباشد.

فلفل علاج امراض: بدی هضم، پوست، احشاء، باد روده و شکم، باء و خون، تقطیر بول، عصبانیت، ضعف اعصاب

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال بلغمی ها و گرم مزاجها.

خوردن فلفل هضم طعام کرده، معده و پوست و احشاء را تمیز کرده به جلا میآورد.

فلفل تریاق (دوا- علاج) تمام سموم بارد، یعنی سمیت اغذیه سرد مزاج بوده، بلغم را پاک میکند.

فلفل سرفه سرد و تنگ نفس و باد شکم و روده را دفع میدهد.

فلفل حافظه را قوت بخشیده، گیر و سدد را باز میکند.

خوردن فلفل با شیر و شکر باء را تقویت و خون را در سردمزاجها رقیق

کتاب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۳

میسازد.

فلفل اغذیه غلیظ را لطیف و خلط غلیظ را رفع و آروغ ترش را برطرف میسازد.

فلفل کبد را قوت بخشیده عاج معده را زبر و نیرومند میسازد.

فلفل با ادویه قابضه مانند مازو و سنجد تقطیر بول (قطره قطره آمدن ادرار) را نفع میدهد.

خوردن فلفل معالجه هر علت منجمله عصبانیت و ضعف اعضاء و اعصاب میکند.

برداشتن فلفل اخراج جنین میکند و بعد از جماع مانع حمل میشود.

ضماد فلفل با زفت ورم خنازیر را تحلیل میبرد.

ضماد فلفل و زفت جنبش اعضاء را رفع و خال ناخن را پاک میکند.

مالیدن فلفل و بوره لک و پیس سیاه را پاک کرده، پوست را جلا داده رنگ رخسار را سرخ میکند.

مالیدن فلفل با پیاز و نمک موی ریخته سر و ریش (تکه هائی از سر و رو که ریخته سفید میشود) را میرویند.

جوشانده فلفل در روغن زیتون و کنجد و گردو فلج و از کار افتادگی عضو و امراض عارض از سردی و لرز تب

سرد را علاج میکند.

سرمه یا ریختن غباری از او در چشم رفع تاریکی بصر و سفیدی و جوش و دانه پلک میکند.

چکاندن و بوئیدن جوشانده او در گلاب آب ریزش چشم و بینی را که از سردی باشد رفع و گرفتنش در دهان درد دندان را

قطع میکند، خاصه که با پوست خشخاش بجوشانند.

مسواک کردن با سائیده فلفل سرعت رفع کرم خوردگی دندان میکند.

جویدن او با مویز رطوبات معده و دماغ را نفع میدهد.

کتاب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۴

خوردن فلفل منی را جمع و خشک میکند.

مضر جگر گرم و گرم مزاجها و باعث سردرد و خشونت و خشکی سینه و حلق و مضر کلیه و کبد حار و آنها که خون ایشان وفور و تولید نداشته باشد و آنها که جراحات باطنی و رنج مجاری بول داشته باشند و مصلحش روغن های سرد مانند کره و روغن گاو و خنکی ها و میوه های آبدار تازه، مانند مغز خیار و هندوانه و انار میباشد.

فندق علاج امراض: مغز و فکر، نعوظ، سینه، طپش قلب، ترس و هول، لاغری، رنگ مو، اسهال جگر، سرفه

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها.

با فایده چاق کنندگی و تقویت مغز و فکر و معده های ضعیف شده و نعوظ.

خوردن فندق خام با آب عسل (جوشانده یک عسل و دو آب) رفع سرفه مزمن میکند.

بوداده فندق با کمی فلفل نزله (سینه دردی که بعد از زکام عارض شده باشد) های سرد را درمان و بهبود دهنده سینه درد و رنج شش میباشد.

خوردن فندق با (انیسون) [داروئی موجود] خفقان و طپش قلب و هول و هراس را رفع نموده، بدن های لاغر را چاق میکند.

فندق زهر عقرب و اثر سموم را در بدن خنثی کرده و چون مغز فندق سوخته را با پیه گرگ که آنرا آب کرده باشند کوبیده بر سر بمالند و تکرار کنند مانع ریزش مو گشته سبب رشد و تقویت آن میشود.

روغن فندق که سوخته آنرا نرم کرده با روغن زیتون آمیخته بر ملاج طفل

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۵

نوزاد و شیرخوار بمالند و مداومت دهند ازرقی چشم او را به رنگ تیره تغییر میدهد و چون بر موی سرخ بمالند آنرا سیاه میسازد.

خوردن فندق و انجیر بعد از هر غذا رفع سموم اغذیه کرده و خوردن آن با شکر که آنرا با شکر کوبیده قاووت کرده باشند باعث بهبود سینه دردی که از سردی طبیعت عارض شده باشد میشود.

گذاشتن مшти فندق در چهار گوشه اطاقها و خانه مانع دخول عقرب و مانع گزیدن آن میشود.

خوردن بمقدار نخودی از کوبیده پوست سبز روی او اسهال کهنه را بند میآورد.

پوست نازک او که چسبیده به فندق باشد چون کوبیده با روغن خود آن حبها باندازه عدس درست کرده بخورند سرفه درد و درد سینه و درد جگری را که از سردی باشد رفع میکند.

مالیدن روغن فندق بمحل گزیدگی عقرب و رتیل زهر آنرا بی اثر ساخته موجب بهبود میشود.

زیاد خوردن فندق باعث بدی معده شده رافع ضررش خوردن میوه جات میباشد.

قارچ علاج امراض: ضعف چشم، اسهال، دل پیچه، درد روده، ورم بیضه، برآمدگی ناف، نطفه، فلج و سکنه

سمی و غیر سمی، که آنچه سفید مایل به تیره و کوچک و از زمین خوب بروید غیر سمی و مأكول و آنچه سیاه و بی بو و بی لزوجت سمی و غیر مأكول،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۶

مخصوصاً قارچی که سرخ و سفید و در زیر درخت زیتون و در مزبله و زیر درخت گردو و در محل سرگین و مدفوع حیوانات روید کشنده میباشد.

گویند سفید او پادزهر یا معالج سرخ او بوده.

خوراکی او با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم جگرها و خشک مزاجها میباشد.

چکاندن آب سفید آن رفع لک سفید چشم و تقویت پلک و بصر و منع آب ریزش آن میکند، مخصوصاً که سرمه را با آب ترتیب داده باشند.

خوردن قاشقی از سائیده او رفع اسهال و پیچ و درد روده میکند.

ضماد او با سریشم ماهی و سرکه، که سریشم را ذوب کرده قارچ را با سرکه در آن مالیده خمیر کنند و بگذارند فتق (ورم بیضه) و انواع ورم و برآمدگی ناف را رفع میکند.

مداومت خوردن قارچ نسل (نطفه) خورنده را قطع میکند.

قارچ دیرهضم و مولد خون غلیظ و تولیدکننده گیر و مانع در معده و روده و خون و قولنج (شکم درد شدید) و درد معده و فالج و سکتی بوده، بهترین رافع ضررش شربت آلات و خردل و پختن او با نمک و شبت و پونه و روغن کنجد و زیتون و نعنا و فلفل و خوردن در بدرقه‌اش زنجبیل پرورده و شیرینی‌ها و خوردن آب سرد بعد از او بغایت مضر میباشد.

علاج سمی و غیرخوراکی او سکنجبین و سرگین مرغ خانگی میباشد.

بنظر نگارنده چنین خوراک بد کنش اندیشناکی را نخوردن اولاتر و میتوان گفت مرا بخیر تو امید نیست شرمرسان.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۷

قرقاول علاج امراض: فهم و فکر، وسواس و خیالات، آبریزش چشم، زخم و جراحات، لک و پیس، بدرنگی حامله، کمی حافظه و فراموشی

قرقاول یا تورنگ یا تدرو با خاصیت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

خوردن گوشت قرقاول تولید خون پاک نموده، تقویت فهم و دماغ و فکر و رفع وسواس و خیالات میکند.

سرمه زهره قرقاول که خشک کرده سائیده مثل سرمه بچشم کشند آبریزش چشم را رفع و لکه‌های سفید آنرا پاک میکند.

پاشیدن سائیده استخوان او زخم و جراحات را بهبود بخشیده بهم می‌آورد.

مالیدن فضله قرقاول بصورت، رافع لک و پیس و بدرنگی زنان حامله میشود.

چکاندن زهره او در بینی گیر و خشکی بینی را رفع و تقویت حافظه نموده فراموشی را رفع می‌کند.

خوردن زیاد گوشت قرقاول باعث صفرا و رفع ضررش با سکنجبین میباشد.

قند - نبات - شکر - نی شکر علاج امراض: سینه و شش، پوست، سرفه، لاغری و خشکی بیوست، دید چشم، جوش و دانه، زکام

با طبیعت گرم باعتدال و تر، مفید خشک مزاجها و سردمزاجها.

آب نی شکر ملین طبع و نرم کننده سینه و شش و باعث جلای پوست و بهبود کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۸ سرفه و خشکی آن میباشد.

نوشیدن آب نی شکر سوزش بول و مجرای آنرا رفع و تولید خون خوب میکند.

پاشیدن سائیده صمغی که مثل نمک بر نیشکر ظاهر میشود جلادهنده چشم و نور بصر میباشد.

پس از آن شکر و انواع آن مانند قند و نبات که جملگی از صنف نی شکر بوده دارای فواید زیر میباشد:

قند و نبات و شکر باعث فربهی و جلای پوست بدن و لینت طبع و نرمی اعضاء تنفس و قوت روح و جگر و شکننده بادها بوده، فربهی میآورد.

شکر و اقسام او دارای سرعت نفوذ ببدن و تولیدکننده خون خوب بوده، مانع پیری میشود.

شکر و اقسام او باعث استحکام اعصاب و استخوان میباشد.

شکر رافع خلط سودا و خشک و امراض آن میباشد.

شکر بهترین غذای ناقهین و بیماران بوده، مخصوصا با آب گرم و روغن بادام و آرد برنج که بسرعت رفع ضعف و نقاهت ایشان میکند.

آشامیدن شکر و آب نیمگرم و روغن بادام خشکی و کلفتی صدا را رفع و دافع قولنج و باد و گیر و مثل آن میباشد.

نوشیدن شکر با آب نیم گرم و نصف آن روغن بادام گیر و اشکال درون و سدهای باطنی را رفع و در پاک کردن زنان از نفاس و راندن بول بیمانند میباشد.

خوردن مقداری نبات در هر روز بعد از غذا رفع سرفه و خشکی و درد سینه و صدا و رعشه و خفقان و هول و ترس و لرزش که از کثرت جماع باشد میکند.

سائیده نبات که مثل غبار شده باشد و بچشم بکشند باعث نور و رافع سفیدی و گوشت زیادی و با سرگین سوسمار و مروارید رفع جوش و دانه و خارش آن میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۸۹

کشیدن سائیده هر نبات خاصه سفید و درخشنده او بچشم رفع خارش چشم و تقویت آن میکند.

ضماد کوبیده نبات و گوگرد و قطران و سندروس و نوشادر «بطور مساوی» رفع لک سیاه و سفید و لک و پیس و سایر امراض پوست کرده سریع الاثر میباشد.

پاشیدن سائیده نبات بر روی زخم گوشت زیادی آنرا رفع و باعث روئیدن گوشت صالح آن میشود.

بخور شکر و قند و نبات جهت رفع زکام بغایت مؤثر میباشد.

قند و نبات و شکر تازه مفیدتر و بهتر و کهنه آنها سوزاننده خون، مخصوصا که در شکم گرسنه استفاده بکنند و رافع ضرر زیاد خوردنش شیر تازه و ترشیها و آب انار و کاهو و امثال آن میکنند.

قهوه علاج امراض: حصبه، خارش، صفرا، فشار خون، ضعف معده، اسهال

با طبیعت گرم و خشک، با خشکی غالب تر، مفید سردمزاجها و رطوبتیها.

نوشیدن قهوه که بصورت جوشانده مانند چای میخورند رطوبات را جمع و بول را رانده و طبیعت را بند میکند، و در مزاجهای صفاوی باعث اسهال مزاحم میشود.

نوشیدن قهوه در سردمزاجها قطع بلغم و نزولات بلغمی نموده تسکین غلیان خون میدهد.

قهوه خستگی را رفع و آبله و حصبه و خارش از زیادی خون را نفع میدهد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۰

قهوه تقویت معده کرده، منع صعود بخارات بدماغ میکند.

استعمال زیاد قهوه مورث بیخوابی و تضعف بآه سردمزاجها و مضر مزاج سوداوی مزاجها میباشد.

چون دانه قهوه را مانند نخود اندک برشته کنند که سیاه نشود و سائیده بخورند قطع اسهال سردمزاجها میکند.

رافع ضررش روغن بادام و پسته و شیرینیها میباشد.

کاج معالج امراض: دل پیچه، اسهال، ضربدیدگی، خون دماغ، زخمهای بد، جوش و زخم کچلی، رحم و مقعد، بول و حیض

با طبیعت گرم و خشک و قابض، مفید سردمزاجها و بلغمیها.

خوردن تا یکمقال (۵ گرم) از کوبیده پوست ریشه او با آب اسهال و دل پیچه را رفع میکند.

پاشیدن سائیده پوست ریشه او که خشک کرده کوبیده باشند رفع سوختگی آب داغ و غذای گرم و مثل آن میکند.

بستن کوبیده پوست کاج بر محل ضرب دیده «که در دستمال حریر نازک کرده ببندند» رفع درد محل ضرب دیده و عضو از

بلندی افتاده میکند.

خوردن تا یک مقال از کوبیده پوست او با آب درد و جراحت شش و جگر را دور میسازد.

دمیدن گردهای از غبار سائیده او در بینی خون بینی را بند میآورد.

پاشیدن سائیده پوست او بر جراحت قطع جریان خون آن میکند.

مالیدن سائیده او با روغن مورد «آب خیسانده برگ مورد که در روغن کنجد

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۱

جوشانده آب آن تمام شده باشد» علاج جراحات سطحی و پاشیدنش با زاج سرخ که هموزن هم سائیده باشند درمان

زخمهای خبیث، مانند زخم سفلیس و کزاز و جراحات عفونی میکند.

خوردن نیم مقال پوست کوبیده او با آب غسل (عسلی که با دو برابر آن آب جوشیده، نصف شده باشد) ورمها و علت های

مزمز جگر را رفع میکند.

مالیدن پخته او بر سر رفع زخم و جوش و کچلی میکند.

مالیدن پخته پوست کاج بدن رفع بدبوئی و عفونت عرق و خشکی پوست میکند.

نشستن در آب پخته او معالج امراض رحم و مقعد میباشد.

مضمضه پخته او با سرکه درد دندان را رفع میکند.

بخور او بر فرج اخراج مشیمه و ادرار بول و حیض میکند.

کشیدن دوده او بچشم، که سوزانده چیزی بالای آن گرفته دوده آنرا اخذ کنند موی ریخته مژه و ابرو را میرویانند و جلوگیری

از اشک و آب ریزش چشم و ضعف بصر و خارش و ناراحتی آن میکند.

حب الصنوبر که دانه میان میوه کاج باشد موجب نعوظ و فربهی و اشتهای طعام و تقویت اعصاب و اندام میشود.

خوردن همین دانه که کوبیده بمقدار قاشق کوچکی با شکر بخورند گیر و سده امعاء و احشاء را گشوده لقوه و فالج و بیحسی عضو و رعشه و امثال آن را رفع میکند.

همچنین خوردن میوه کاج بطریق مذکور جهت بهبود کزاز و یرقان و امراض جگر و استسقا و کلیه و مثانه و درد مفاصل سرد بیدیل می باشد.

آب جوشانده او هر روز یک قاشق غذاخوری با عسل رفع فلج و سرفه کهنه و امراض رطوبتی میکند.

خوردن میوه کاج با تخم چنار (دانه ای که بصورت میوه چنار میان بعضی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۲

برگهای او میباشد) بازکننده بول و مانع سوزش کلیه میباشد.

خوردن یک کف میوه چنار «مقصود همان دانه وسط میوه سروی شکل او میباشد» با تخم خرفه تسکین سوزش مقعد و رحم میدهد.

خوردن میوه کاج با شیر انگور رفع اخلاط غلیظ سینه و ریه و کلیه میکند.

خوردن شرابی که کوبیده میوه کاج در او ریخته باشند موجب هضم غذا و باز شدن بول بسته و منع آب ریزش چشم و بینی و سرفه میباشد.

خوردن همین شراب قطع اسهال رطوبی و استسقا میکند.

کاج مضر حال گرم مزاجها و رفع ضررش را سکنجبین و خنکی میکند.

کاسنی علاج امراض: خون و تشنگی، گیر و سده، مجرای بول، یرقان، ثقل مزاج، عفونت و رطوبت

با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها.

نوشیدن آب جوشانده کاسنی گیر و سده های درون را باز کرده جگر را قوت داده، حرارت خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده را تسکین میدهد.

کاسنی هم موافق جگر گرم و هم موافق جگر سرد و رفع سده و گیر و مزاحمت آن میکند.

خوردن آب جوشانده کاسنی مجاری بول ادرار را پاک کرده، جوشانده آب برگ او با آب رازیانه بهترین دوی یرقان سده ای که از ثقل و گیر معده و مزاج بوجود آید میباشد.

چون کاسنی را جوشانده، کف بگیرند و با سکنجبین بنوشند رفع تب های کهنه و تقویت معده و رفع تعفن رطوبات میکنند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۳

خوردن کاسنی و گلکند تب چهار ساعت و چهار روز در میان را رفع و چون آنرا با مقداری رازیانه و (کشوت) بجوشانند و بخورند صورت مسهل یافته عمل میکند.

مالیدن آب کاسنی که کوبیده یا با وسیله ای دریافت کنند درد و ورم چشم را که از گرمی باشد رفع میکند.

مالیدن آب کاسنی که سرب در او بسایند و بمالند جهت سرطان جراحی بیمانند و غرغره او با آب خیار چنبر ورم حلق و

خناق را تمام میکند.

گذاشتن کوبیده او بر پشت چشم درد آنرا رفع و با روغن بنفشه و آرد جو و سرکه نفرس گرم و اورام حار را دور میکند. مضر بیمار سرفه‌ای و مصلحش شکر و مقدار خوراک از آب او تا دو استکان میباشد.

تخم کاسنی خشک مایل بحرارت و در جهت تبهای صفاوی و ثقلی و یرقان و خفقان و سردرد و صداع و امراض جگر سریع الاثر و مقدار خوراکش تا یک مثقال میباشد.

خوردن پخته کاسنی با رازیانه و صندل رفع سموم غذایی و شربی و ضعف پشت و طحال و خونریزی باطنی میکند.

خوردن همین پخته اشتها را تحریک و خوردن جوشانده نیمگرم کاسنی غثیان می‌آورد.

ریشه کاسنی گرم و خشک و بغایت بازکننده و لطیف و اخلاط غلیظ و مجاری غذا را پاک و بول بسته را باز و تبهای کهنه مخلوط را رفع میکند.

جوشانده ریشه کاسنی خون را صاف و ورم روده را رفع و درد مفاصل و استسقا را از میان برده مواد فاسد را پخته دفع میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۴

کافور معالج امراض: خون‌دماغ، التهاب، زخم ریه، غصه و دق، اسهال، خونریزی داخلی

کافور صمغ درختی است، با طبیعت سرد و خشک.

خوردن مقدار عدسی و زیادتر از آن گرم مزاجها را فرح آورده قطع خونریزی باطنی و خون بینی ایشان میکند.

خوردن کافور اسهال را قطع و عرق را بند و تشنگی و التهاب جگر را رفع میکند.

دمیدن کافور در بینی خون‌دماغ گرم مزاجها را بند می‌آورد.

خوردن کافور سنگینی و التهاب جگر را تسکین داده زخم ریه و سینه را سودمند و دق (تبی که از غصه عارض شده باشد) و

سوزش بول و جمیع امراض عارض از گرمی و حرارت را نفع میدهد.

کافور حواس گرم مزاجها را تقویت و سموم حار را دفع میکند.

کافور دماغ گرم مزاجها را نیرو داده، در خاصیت خواب آور و با مشک و عنبر تقویت روح حیوانی سرد مزاجها میکند.

چکاندن کافور با آب گشنیز خون‌دماغ را قطع و با آب کاهو رفع یبوابی گرم مزاجها میکند.

مالیدن کافور با روغن گل یا بادام ورمهای گرم را تحلیل میبرد.

مسواک با کافور کرم دندان را کشته زخم دهان گرم مزاجها را بهبود میدهد.

پاشیدن کافور بر جراحات پلید و دونده باعث بهبود و جمع شدن آنها میشود.

پاشیدن کافور جراحات تازه را سودمند و قطع خون آنها نموده درد جراحات را تسکین میدهد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۵

پاشیدن گرده‌ای از او یا کشیدنش مانند سرمه بچشم درد چشم را ساکن میسازد.

مالیدن آب کافور بر پیشانی درد سر صفاوی و سردردی را که از حرارت باشد رفع میکند.

خوردن کافور شدت حرارت دماغی و باطنی را کاسته مالیدنش بر پیشانی و شقیقه‌ها رفع سردرد و قطع خون‌دماغ میکند.

اکثار کافور شهوت و بقاء را ضرر رسانیده، تولید سنگ مثانه و قطع نسل و اشتها میکند و باعث سفیدی مو میشود.

بسیار بوئیدن او موجب بیخوابی و مصلحش روغن گل و عنبر و مشک و عطریات و ادویه گرم میباشد.

کاه معالج امراض: سرمازدگی، ورم، سستی، پوست، زخم ساق، دمل و دماغ و فکر، غش

با طبیعت سرد و خشک مفید حال گرم مزاجها.
نشستن در آب نیمگرم جوشانده کاه یا بدن و موضع به بخار آن گرفتن رفع آزار سرمازدگی و ورم آن میکند.
نشستن بدن با آب جوشانده کاه رفع سستی بدن میکند.
آب جوشانده کاه رنگ پوست را زرد و مالیدن آن به بشره صورت را مانند چهره مریض میسازد.
ضماد خاکستر کاه با نمک و سرکه زخم ساق پا را درمان میکند.
خواهیدن مریض حرارتی در کاه جو باعث بازگشتن سلامت او میشود.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۶
بوی کاه گل کهنه که آب بر او پاشیده بو کنند دل و دماغ و فکر او را قوت میدهد و زیر بینی گرفتن غش گرم مزاج باعث بهوش آمدن او میشود.

کاهو علاج امراض: حیض، نور چشم، برص و لک و پیس، گزندگان خمار و مستی، اعصاب و اندام، مالیخولیا

در طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها.
خوردن بمقدار یک قاشق چای خوری شیر کاهو که از کندن برگ و شکستن ساقه او بیرون میتراود باعث باز شدن حیض میشود.
خوردن نصف و همین مقدار او با سرکه و آب مسهل خلط بلغم میباشد.
مالیدن شیر کاهو و روغن گل سرخ یا روغن کنجد رفع سردرد میکند.
در چشم کردن او باعث پاک شدن آب ریزش چشم که از رطوبت باشد و سبب تقویت چشم و نور بصر میشود.
چکاندن او با شیر دختر (شیر زن دخترزائیده) چشم درد را رفع و باعث پاک شدن لک چشم و مالیدنش بر پوست سبب پاک شدن برص میشود.
آشامیدن آن با شیر دختر خواب آور و خوردن و مالیدنش رفع درد و زهر و نیش عقرب و رتیل میکند.
خوردن کاهو رافع بدی آب و هوای وبائی میباشد.
خوردن کاهو فشار و غلیان خون و صفرا را رافع و سده و گیر شکم و بول بسته را باز و تولید خون تمیز میکند.
کاهو تشنگی و التهاب و ورم گرم را فرو نشانیده رفع خمار و سستی اعصاب و اندام میکند.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۷
خوردن کاهو طبع را لینت داده خشکی و بیوست را برطرف نموده، صفرا و جنون و جذام و خارش و حکه و مالیخولیا و یرقان را بهبود میدهد.
خوردن کاهو درد و ورم پستان و تبهای گرم و سوزش مجرای بول و مثانه را برطرف میسازد.

کاهو درد سر و نزله و زکام و سرفه‌ای را که از گرمی و خشکی باشد رفع میکند. خوردن تخم کاهو باعث زیادی خواب و مانع احتلام و جهت نزله و زکام و سینه‌درد و نیامدن بول و سیلان منی (بی‌اختیار آمدن منی و رطوبت زدن همیشگی) و سردرد گرم و درد نیش عقرب و زیاد کردن شیر بی‌اندازه مفید می‌باشد. کوبیده تخم کاهو که خمیر کرده بر پشت چشم اندازند التهاب و درد ورم چشم را برطرف می‌سازد. خوردن کاهو با سرکه باعث تحریک اشتها میشود. زیاد خوردن کاهو مخصوصاً در سردمزاجها شهوت و میل جماع را در ایشان نقصان داده، در معده تولید باد میکند و مبتلایان به سل را آزارنده و سرفه را تشدید نموده، باعث فراموشی و ضعف چشم و ذهن میشود. مصلحش نعنای و کرفس و هلیله پرورده و رفع ضررش را زیره و نبات میکند.

کباب علاج امراض: ضعف بدن، ضعف فکر و مغز، ضعف معده

هر قسم کباب اعم از کباب گوسفند و گاو تا مرغ و کبک و تیهو مقوی‌تر از نوع پخته شده با آب آنها میباشد و چون گوشت یا مرغ را بدانسان بر آتش کباب کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۸ کنند که هم پخته و هم سوخته و خشک نشده باشد مفید حال ریاضت‌کشان و آنها که دارای مشاغل سنگین و فکری و ریاضی می‌باشند و در تقویت بدن ایشان قوی‌الاثرب میباشد. آب کباب در معده‌های ضعیف از خود آن مفیدتر و مؤثرتر بوده از آن سو معده‌های ضعیف ناتوان را مضر و اینگونه اشخاص باید در تازگی و لطافت گوشت دقت بعمل آورند و با شراب شیرین خاصه شرابی که جوشانده غلیظ ساخته باشند و با شیرینی‌جات مانند نقل و نبات بخورند.

کبوتر علاج امراض: پشت و منی، فلج و لقوه، رعشه و سستی، ورم شکم، جراحی سر، جوش و خارش، درد پهلو، مفاصل

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها. خوردن گوشت کبوتر خصوصاً تازه پر و بال درآورده او مقوی پشت و کلیه و مولد خون و منی میباشد. گوشت کبوتر بدن را فربه و اخلاط مضره را پاک و جهت فالج و لقوه و رعشه و استسقای ورمی که شکم طبله کرده باشد بهترین خوردنی‌ها میباشد. مالیدن خون کبوتر بر پیشانی قطع خون بینی (رعاف) که از پرده دماغ باشد میکند. خوردن بمقدار نخودی از خون سفت‌شده او و ریختن خون گرم او بر جراحی سرکه در اثر کارد و چاقو و قمه مثل آن بهم‌رسیده باستخوان رسیده باعث التیام آن میشود. کشیدن خون کبوتر بچشم جهت جوش و دانه و خارش و ناراحتی آن دارای کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۳۹۹ اثر قوی میباشد، خصوصاً خونیکه از بال او گرفته شده باشد.

گذاشتن خیسانده سرگین او با آرد جو باعث نرم شدن ورمهای سخت و با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه باعث نرم شدن و فرو نشستن خنازیر میگردد.

گذاشتن خیسانده فضله کبوتر با عسل و کوبیده تخم کتان باعث باز شدن سر دمل و قلع ریشه خشک مانده زخمها میشود. مالیدن فضله خیسانده او با آب تره تیزک و خردل رافع رنج و مرض نفرس و درد شقیقه و سردرد مزمن و درد پهلو و مفاصل میباشد.

ضماد پخته فضله کبوتر با آرد جو و آب و سرکه و عسل سر دمل را باز و باعث نرم شدن ورمهای سفت میشود. مالیدن سه روز و سه شب فضله کبوتر با آرد گندم و قدری قطران که مرهم کرده باشند بر بدن رفع برص میکند و چون تمام نشده باشد لازم است تجدید نمایند.

مالیدن فضله کبوتر با سرکه رفع جوش شیرینک «جوشهائی که آبی مانند عسل از آنها خارج میشود» میکند. نوشیدن حل کرده یک تا دو فضله سائیده کبوتر با سکنجین جهت استسقای رطوبی مجرب و خوردن بهمین مقدار آن با دارچین باعث ریختن سنگ کلیه میشود.

نشستن از آب جوشانده سرگین کبوتر شاش بند سرد را باز و مالیدن پیه او بر جراحات سبب بهبود جراحات میشود. سرمه سر کبوتر که سوزانده سائیده مثل غبار کرده باشند و بچشم کشند رفع ناراحتی پرده و اشیائی که جلو چشم میآید و تاریکی چشم میکند.

بستن کبوتر بچه که شکم او را شکافته گرم گرم بگذارند رفع سم افعی و مار و عقرب میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۰

مالیدن سرگین سوزانده او با آب بر سر و اطراف بینی در قطع خون دماغ بیمانند می باشد.

مالیدن یا ضماد گذاشتن پنج عدد از تخم کبوتر با پیه خوک بر احلیل جهت تحریک بآء بغایت مؤثر میباشد. خوراندن تخم کبوتر با عسل به اطفال باعث زود به سخن آمدن ایشان میگردد.

خوردن خام تخم کبوتر خشونت و خارش و خشکی سینه را رفع و مالیدن بر صورت باعث نیکوئی و درخشندگی رنگ رخسار میشود.

خوردن تخم نپخته کبوتر باعث چاقی بدن و رغبت جماع میشود.

سکونت دادن بیمار آبله ای را در جائیکه کبوتران در زیر یا در بالای آن باشند بالخاصیت سبب شفای آبله بیمار و مجاورت با کبوتران سبب امن و حفظ شخص مجاور از فالج و سگته و سستی عضو و طاعون میشود.

چون کبوتر را با روغن کنجد بدون آب و نمک پخته بخورند فی الحال سنگ کلیه و مثانه را میریزاند.

کشیدن زهره کبوتر بچشم مانع آب ریزش چشم و پریدن و پیدا شدن اشکال و اشباح جلو چشم میشود.

از طرفی نگاهداشتن کبوتر باعث فساد هوای سکونت و مورث ترس و وحشت دل میشود و خوردن کبوتر بچه و کبوتر بطور مداوم سبب برص و لک و پیس و بدرنگی پوست میگردد.

کبوتر صحرائی گرم و تر و خشک تر از اهلی و در مجموع مضر گرم مزاجها و سردرد آور و سوزاننده و سفت کننده خون و مصلحش پختن او با آب غوره و سرکه و خوردن آب و عرق کاسنی و مغز خیار میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۱

کتیرا علاج امراض: چشم‌درد، سینه و شش، ورمهای داخلی، خونریزی، سرفه و خشکی گلو، روده، کلیه و مثانه

با طبیعت سرد و خشک مایل بااعتدال مفید گرم مزاجها.

خوردن لعاب کتیرا صلابات و اورام باطنی را نرم کرده تحلیل میبرد.

کتیرا مواد رقیق را غلیظ کرده تسکین ناراحتی چشم و درد جراحی چشم میدهد.

خوردن سائیده کتیرا خونریزی باطنی مانند سینه و شش و پاشیدن و دمیدنش خونریزی‌های ظاهری را بند می‌آورد.

خوردن کتیرا ضرر دواهای سمی و ناراحتی و حدت ادویه را با بیرون دادن دفع میکند. خوردن لعاب کتیرا سرفه و خشکی و خشونت سینه و زخم ریه و گرفتگی آواز و سوزش بول و درد کلیه و مثانه و ناراحتی‌های روده را برطرف و تقویت روده‌ها میکند.

مداومت آشامیدن آن با مثل آن از هر کدام، بادام و نشاسته و شکر بغایت فربه کننده، خاصه که بعد از آن شیری که در آن نارگیل پخته باشند بنوشند و از اسرار مجربه شمرده‌اند.

مالیدن لعاب او لک سیاه و سفید و کبود و سرخ را برطرف و در نرم کردن پوست و مو و رفع خشکی و خشونت آن بی‌نظیر میباشد. مالیدن لعاب کتیرا با نوره (واجبی) جرب و حکه را دفع و با سرکه لک و پیس سیاه و سفید و با لعاب نشاسته و سریش از شق (دوشقه) شدن مو جلوگیری میکند.

چکاندن لعاب کتیرا در چشم‌درد چشم و امراض آنرا علاج میکند و اکثرا جهت زخم‌های گرم و سرد مؤثر و مضر ثقل (غذای در معده مانده) و مصلحش بادیان میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۲

کدو علاج امراض: جنون و خیالات، عرق و بول، تشنگی، زیادی خون، صفرا، روده و کلیه، سرفه، خشکی مزاج

با طبیعت سرد و تر و ملین، مفید گرم مزاجها و بیس‌ها و خشک مزاجها. کدو گیر و بستگی معده و روده را رفع و عرق و بول را جاری و تشنگی را تسکین میدهد. کدو کم‌غذائیت و آب پخته او را که مقدار یک خوراک از آن آرد خمیر کرده یکشب در آتش تنور یا فر ملایم گذارند و با عسل و اندکی بوره بخورند مسهل بااعتدال صفرا میباشد.

خوردن کدو با فلوس و خیار چنبر و ترنجبین و مربای بنفشه جهت رفع تبهای صفراوی و خونی (زیادی خون) بיעدیل میباشد. خوردن آب کدو با تمره‌ندی و شکر بسرعت صفرای سوخته و حرارت دماغ و وسواس و جنون و خیالات و چشم‌درد و دردسری که از بخارات گرم باشد و ناراحتی روده و کلیه را رفع میکند.

آب کدو با گوشت بی‌چربی تبهای حاره و سرفه گرم و خشکی مزاج و دماغ و ناراحتی کبد را رفع میکند.

خوردن کدو که با جوجه خروس یا مغز تخم کدو پخته شده باشد غش تبهای حار را قطع و رفع سمیت اخلاط میکند. [۱۵]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۱؛ ص ۴۰۲

بای کدو مواد سوداوی (قبض و خشکی) را برطرف و تقویت فکر و دماغ و تولید خلط صالح در بدن میکند و بهترین خوردنی و شیرینی برای گرم مزاجها می‌باشد.

ترشی کدو لطیف کننده و هاضم و مسکن حدت (فشار) خون و صفرا می باشد.

بهترین و مفیدترین مأكول جهت گرم مزاجها و صفراوی ها در فرو نشاندن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۳

خون و حرارت و تب و التهاب و تشنگی و جمیع امراض گرم و حار و مضر حال سرد مزاجها. و بلغمی ها که در آنها موجب سقوط اشتها و زیادی بلغم و در روده و قولنج و رطوبت شده باید از آن اجتناب نمایند، و زیره و ادویه گرم رافع ضرر آن میباشد و بر صفراوی ها و گرم مزاجهاست که آنرا با غوره و سرکه و آب لیمو بمصرف رسانند.

ضماد کدو که نیخته او را کوبیده بر موضع بگذارند ورمهای گرم را تحلیل برده، التهاب معده و احشاء را نشانده، بستنش بر پریشانی درد سرگرم و بیخوابی و خستگی دماغ را رفع میکند.

چکاندن آب کدو با روغن گل یا بادام و به تنهایی درد گوش گرم را برطرف و مالیدنش با شیر زن دخترزائیده بر سر و پیشانی سرسام و هذیان و بیخوابی را در گرم طبیعت برطرف میسازد.

غرغره آب کدو خنق (دیفتری) را سودمند و خوردن سائیده خشک او سرفه و سینه درد و التهاب و صفرا و درد گلو را رفع میکند.

چکاندن آب کدو با آب گل یا آب درخت گلداز زردی تخم چشم و درد آن را علاج میکند.

پاشیدن سائیده پوست خشک او بر جراحت خون او را بند آورده، دفع زخم آکله و زخمهای گرم مزاج میکند.

پاشیدن سائیده پوست او با روغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه لک و پیس سیاه و سفید و سرخ و زرد را رفع میکند.

خوردن پوست خشک کوبیده او با سرکه بواسیر و خونریزی داخلی را نفع میدهد.

چون داخل کدو را از زنگ آهن پر کرده پس از شش هفته آب او را با حنا سرشته ببندند بهترین و پررنگترین خضاب مو بوده و سبب تقویت ریشه مو میشود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۴

خوردن مغز تخم کدو سوزش بول و لاغری کلیه و زخم مئانه و خشکی و ناراحتی سینه و خونریزی سینه و ریه و تبهای گرم و تشنگی و سرفه و زخم روده را درمان میکند.

خوردن روغن تخم کدو در رفع بیخوابی و یبوست دماغ و درد شکم که از حرارت باشد و سل و تبهای گرم بمانند میباشد.

بغایت فربه کننده، خاصه که بعد از آن شیری که در آن نارگیل پخته باشند بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند.

مالیدن لعاب او لک سیاه و سفید و کبود و سرخ را برطرف و در نرم کردن پوست و مو و رفع خشکی و خشونت آن بینظیر میباشد.

مالیدن لعاب کتیرا با نوره (واجبی) جرب و حکه را رفع و با سرکه لک و پیس سیاه و سفید و با لعاب نشاسته و سریش از شق شدن مو جلوگیری می کند.

چکاندن لعاب کتیرا در چشم درد چشم و امراض آنرا علاج میکند و اکثرا جهت زخمهای گرم و سرد مؤثر و مضر ثقل (غذای در معده) و مصلحش بادیان میباشد. آب کدوی سبز فرو نشانده گرمی و معالج جمیع بیماری های از گرمی میباشد.

گرچک علاج امراض: ثقل و گیر معده، عروق و اعضاء، حیض، سردی، نفرس، مفاصل، باد سرخ، ورم چشم

گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها.

کرچک دانه‌ایست روغنی که زیادتر روغن او مورد استفاده می‌باشد.

خوردن کرچک که مقدار خوردن از دانه او حد اکثر تا ده دانه می‌باشد.

مسهل قوی خلط سرد و نرم‌کننده اعصاب خشک و محلل‌گیر و ثقل معده و

کتب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۵

اندرون و پاک‌کننده عروق و مقوی اعضاء و اندام می‌باشد.

خوردن کرچک حیض را باز و مشیمه (نطفه منعقدشده) را بیرون می‌آورد.

خوردن کرچک لقوه و فالج و امراض بارد را که از رطوبت و بلغم و سردی عارض شده باشد سود میدهد.

ضماد او که کوبیده بگذارند لک و پیس و زگیل و ورمها و دردهای بلغمی را رفع و نقرس و مفاصل را علاج میکند.

گذاشتن و بستن کوبیده کرچک اعضاء و اندام سفت‌شده خشک‌شده را نرم میکند.

گذاشتن کوبیده کرچک با سرکه بر پستان باعث نرمی و فرونشستن ورم آن میشود.

مالیدن کوبیده کرچک با سرکه بر بدن در اواخر باد سرخ باعث جلوگیری از عوارض آن و سرعت بهبود میشود.

ضماد کوبیده برگ کرچک با آرد جو بر پشت چشم رفع ورمهای گرم چشم و ورم زیر گلو و ورم سایر اعضاء میکند.

بستن کوبیده برگ کرچک با حنا که با آب نرم کرده باشند درد مفاصل را فرو مینشانند و با روغن زیتون رفع دردهای سرد

میکند.

روغن کرچک قی آور و آشامیدن دو مثقال (یک قاشق غذاخوری) مسکن درد قلب و رافع بلغم و آب و لزج بلغمی اعضاء و

اندرون می‌باشد.

مالیدن روغن کرچک اعضاء و اندام خشک‌شده و سخت‌شده و صلابات (سفتی‌ها) عضلات را نرم میکند.

مالیدن روغن کرچک تشنج و رعشه را سود میدهد.

مالیدن آن بر بالای معده باعث رفع نفع و ورم و درد و انقلاب شکم میشود.

مالیدن آن بر جرب و جوش و جراحت خارش‌دار پراکنده (دوانده) سبب بهبود آن شده و مالیدن آن بر جراحت سر زخم و

جوش و جراحت آب‌دار سر را

کتب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۶

علاج میکند.

مالیدن روغن کرچک بر جلد رفع آثار کبودی پوست میکند.

چکاندن روغن کرچک در گوش قاطع درد گوش می‌باشد.

مالیدن روغن کرچک با سائیده (کف دریا) بر محل مورخسته باعث رویاندن موی آن میشود.

مالیدن و خوردن روغن کرچک با آرد و تره کوبیده خشک درمان بواسیر میکند.

جوشانده روغن کرچک با پوست مار که آنرا خود مار در بهار انداخته باشد و خردل و مالیدن صاف کرده آن رفع پوسته‌پوسته

شدن جلد و جمیع آثار پوستی و کزاز و لک و پیس و مثل آن میکند.

خوردن زیاد کرچک و روغن آن اشتها را ساقط و مزاج را منقلب و وجود را ناراحت و مصلحش کتیرا و مصطکی و نعنای

می‌باشد.

کشک معالج امراض: ریزش مو، مقعد، بواسیر، کزاز، خون دماغ

با طبیعت سرد و خشک و دیرهضم و قابض، مفید گرم مزاجها.

کشک مایع را چون بسر بسته پس از ساعتی شستشو دهند و هفته‌ای یکی دوبار تکرار کنند ریزش مو سر را رفع و خون دماغ را نافع و مالیدن آن بر مقعد و اماله آن رنج بواسیر را مفید می‌باشد.

چون پشم سوخته و جو سوخته را بمقدار هم با کشک خمیر کرده پس از چرب کردن سر با روغن گل سرخ یا بادام بسر بمالند جهت مرض کزاز مجرب می‌باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۷

خوردن شیرینی جات پس از خوردن کشک رفع مضرت او میکند.

کرفس علاج امراض: حیض و جنین، جماع، لاغری، گیرهای شکم، باء و منی، حصبه، درد و رگ، تب و لرز

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها.

خوردن کرفس اخلاط لزج را رفع و بول و ادرار را باز میکند.

کرفس در باز کردن حیض و اخراج جنین از داروها و غذاهای مؤثر می‌باشد.

کرفس نفخ معده و روده را برطرف و در برابر سموم مقاوم می‌باشد.

خوردن کرفس موجب فربهی و نعوظ و تحریک جماع و بغایت بازکننده گیر و سده‌های درون و مفتوح می‌باشد.

کرفس درد شکم و پهلو را برطرف و اذیت دارو را برطرف می‌سازد.

کرفس محرک باء و اشتها و قی و عمل دواجات مسهلی را تقویت می‌بخشد.

خوردن کرفس خارش سینه و گلو و سرفه و تنگ نفس و آروغ و رطوبت و سردی احشاء و اندرون را رفع میکند.

کرفس درد پشت و اطراف و درد ورک و حصبه و لرز از بلغم و عرق النساء و تشنگی و درد روده را برطرف می‌سازد.

کرفس سنگ مثانه را ذوب کرده باعث از میان رفتن آن میشود.

ضماد کرفس ورمها را تحلیل می‌برد.

کوبیده کرفس با آرد جو که بصورت مرهم بر روی چشم ببندند ورم چشم را رفع میکند.

مالیدن آب کرفس تا یک‌هفته با روغن گل یا بادام جرب (سودا) و حکه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۸

(خارش) را دور می‌سازد، مخصوصاً که در او یک دهم آن گوگرد و (بوره) حل شده باشد.

مالیدن آب کرفس و نوشادر و عسل یا گذاشتن کوبیده ثفل کرفس با آن زگیل را برطرف و آثار آنرا پاک می‌سازد.

خوردن ریشه و برگ کرفس که در عسل پرورده باشند «به دو صورت عمل میشود قسمی که آن دو را ریز کرده چندی در

عسل می‌خوابانند و قسمی که خرد کرده، چند جوش داده، با عسل بقوام می‌آورند» تقویت معده کرده، قی و غثیان را بند می‌آورد.

ترشی کرفس قلب و معده و احشاء را قوت بخشیده گیر و اشکال معده و روده را رفع میکند.

تخم کرفس مقوی‌تر از خود آن و بسرعت جذب بمعده و رحم شده و هاضم غذا و در سایر افعال مانند ریشه آن می‌باشد.

چون در هر رطل شراب ۲/۵ گرم تخم کرفس کوبیده مخلوط نموده بعد از سه ماه استعمال کنند در تقویت معده و تحریک اشتها مؤثر و در رفع شاش‌بند قوی الاثر میباشد.

خوردن نیم مثقال ۲/۵ گرم تخم کرفس یا همان مقدار (نانخواه) و یک مثقال (۵ گرم) شکر که تناول کنند در تقویت معده و رفع باد مجرب میباشد.

کرفس از جهت تحریک شهوت بیمانند و مضر حال حامله‌ها و زنان شیرده و همچنین مصدع و سردردآور و مفسد شیر و باعث سردرد مولود و کم شدن عقل و رافع ضررش (بادیان) و کثیرا میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۰۹

کلم قمری یا قنبیط علاج امراض: سستی عمل مقاربت، ضعف دماغ، درد مفاصل، سرفه مزمن، درد کمر و زانو

با قوای چهارگانه و با رطوبت غلیظ.

خوردن پخته او گیرهای مزاج را باز و غذا را تحلیل میبرد.

قنبیط نعوظآورنده، بول را باز میکند.

قنبیط خماری آورده، تولید سودا میکند.

کلم قنبیط یا کلم گرد دیرگذر از معده و باعث ضعف دماغ میشود و در جمیع جهات مانند کلم برگ و مصلحش خوب و آبدار پختن و با روغن و ادویه لطیف طبخ کردن آن است.

خوردن آب و خود کلم مستی را زایل کرده، بستن پخته او بر عضو جهت درد مفاصل مفید میباشد، لیکن خوردن تخم او منی را فاسد میکند، خوردن هر روز از کلم قمری بمقدار ۱۰۰ گرم رنج طحال و گرفتگی صدا و سرفه مزمن را رفع و آب پخته او اندرون را پاک و عرق را جاری و دردسر و درد کمر و زانو و ورم حجاب و احشاء و تاریکی چشم که از سبب بخارات و رطوبات باشد را درمان میکند.

کله علاج امراض: جماع، لاغری، کلیه و مثانه، جنون، درد سر، پوست، معده و هاضمه، بیخوابی

غرض کله و مغز سر حیوانات است، با غذائیت فوق العاده و مقوی بدن و بهترین

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۰

غذای بدنهای ضعیف.

خوردن کله تولید منی نموده میل جماع را زیاد میکند.

کله باعث فربهی بدن و بهترین او کله گوسفند جوان میباشد.

اماله با آب کله و پاچه اعصاب و عضلات یاغی خشک شده را رطوبت رسانیده نرم می کند.

اماله با آب کله و پاچه معده و روده و کلیه و مثانه را لینت داده دستگاه گوارش و ورمهای باطنی را نرم میسازد.

چکاندن آب کله پاچه در بینی نافع جنون و درد سر و بیخوابی و مالیدن آن بر دست و پا باعث نرمی پوست آنها میشود.

غذائی مفید حال نیرومندان و مضر و ناراحت کننده و ضعیف کننده معده و هاضمه ناتوانان و رافع ضرر سردی اش را دارچین و

رفع ضرر کلی‌اش را ترشیجات و آب لیمو ترش میکند.

کنجد علاج امراض: سینه و صدا، نفخ و ثقل، معده، کلیه، بواسیر، سوختگی، عصب، موی سر، جوش و کورک

با طبیعت گرم و تر، مفید حال سردمزاجها و سوداوی‌ها (خشک مزاجها) کنجد گیرو بند و ثقل معده و امعاء را گشوده صدای بسته و سینه گرفته را باز کرده، سودا و اخلاط سوخته را دور میکند.

کنجد با غذائیت اندک، اما خوب، چاق کننده بدن و محلل اورام و نافع ناراحتی مقعد و خوردن آن با شراب رفع گزیدگی مار و افعی میکند.

کنجد بصورت مختلف مانند حلوا و ارده و بو داده مورد استفاده قرار گرفته،

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۱

خوردن بهر صورت آن در حدی که کفایت بدن کند در اثر و خواص یکسان میباشد.

خوردن مستی کنجد با شکر و خشخاش و یک عدد تخم مرغ و مشت قلیلی بادام در همه روز جهت فربه کردن بی نظیر و تولید پیه پشت و کلیه و چربی بدن میکند.

خوردن شیر کوبیده کنجد با نبات باعث رفع سوزش معده و نای و گلو و مری میشود.

خوردن شیر کنجد ترشی و رطوبت معده را رفع میکند.

کنجد گرمی و سوزش مشروبات گرم مزاج را دور میسازد.

خوردن دو مثقال کنجد، مخصوصا شیر آن با نصف آن گردوی سوخته قطع خون بواسیر میکند.

ضماد کنجد نرم کننده اورام و ملین (نرم کننده) پوست بدن و رافع آثار سیاهی پوست میباشد.

ضماد کوبیده مکرر کنجد بر پوست، خال کوبی سبزرنگ و خشکی عصب را رفع میکند.

ضماد کوبیده کنجد بر محل سوختگی معالج سوختگی آتش و بر شکم رفع قولنج و درد شکم و درد قولون (روده ای فراخ که در شکم به سه صورت بطرف بالا و چپ و پائین رفته است) میکند.

مالیدن شیر یا روغن او بر مو باعث قوت و درازی و سیاهی مو شده و رافع جوش و بثور پوست میباشد.

ضماد پخته کوبیده کنجد با شراب بر پشت چشم رفع ضربان آن میکند و تحلیل ورم میدهد.

نوشیدن آب جوشانده کنجد با نخود بازکننده حیض و مسقط جنین می باشد.

آشامیدن دو جزو آب جوشانده او با مثل آن آب جوشانده مویز و یک و نیم

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۲

آن روغن کنجد و نصف آن (انیسون) که ناشتا بنوشند رفع خارش و درشتی و زبری پوست و ترک و شقاق میکند.

روغن کنجد در افعال قویتر و بهتر از خود آن و در رفع سوختن اخلاط و سوزش بول مثل اصل آن و در دفع تنگ نفس و سرفه خشک و زخم ریه مفیدتر و سریع العلاج تر از خود او میباشد.

روغن کنجد در غذای مریض بی ضررترین میباشد.

خوردن بصورت مداوم روغن کنجد در غذا و سالاد و غیره باعث فربهی شده، رفع لاغری مفرط میکند.

مالیدن روغن کنجد با سفیده تخم مرغ نرم کننده سختی های اعضا و نرم کننده ورم ها میباشد.

چکاندن روغن کنجد با روغن زیتون و زرده تخم مرغ، رافع درد چشم میباشد.

این دو روغن با لعاب اسفرزه رفع خشونت‌های داخل و خارج بدن و مالیدنش رفع سوختگی آتش و جراحی که از نوره (واجبی داروی موزدا) بهمرسیده باشد میکند.

چکاندن جوشانده روغن کنجد با فلفل سفید و مصطکی ورم و دمل و جوش داخل گوش را باز میکند.

کنجد و روغن آن دیرهضم و سخت‌کننده معده و مضر سوداوی (خشک مزاجها) و مفسد دماغ ضعیف و زود دخول بصفرا و مصلح خود کنجد بو دادن آن و غسل و رافع ضرر روغن او با خوردن او با کمی نان خمیر و آب لیمو و ترشی‌ها و امثال آن میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۳

کندر علاج امراض: هاضمه و معده، خون‌دماغ، روح، قی، دل‌پیچه، بوی بد بینی، باد سرخ

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

خوردن کندر باها را شکسته پاشیدن سائیده او بر روی زخم قاطع خون آن می‌باشد.

دمیدن سائیده کندر در بینی حبس خون‌دماغ میکند.

خوردن بمقدار نخودی در روز از کندر دل و معده و هاضمه و حافظه را قوت میدهد.

خوردن کندر باعث جمع شدن بلغم میشود.

کندر باددار و باعث نعوظ و مقوی روح حیوانی یعنی شهوت و میل جماع می‌باشد.

خوردن کندر باعث تقویت فکر و دماغ شده رافع خفقان قلب و باعث صاف شدن صدا و آواز میباشد.

خوردن کندر با مصطکی رطوبات دماغی را رفع و قی غثیان را برطرف و اسهال رطوبتی را رفع میکند و یک نخود او با

هموزن آن (نانخواه) رافع پیچش شکم میباشد.

خوردن کندر با روغن زیتون و عسل، که نرم کرده مخلوط نموده بخورند رفع سردی استخوان که مزمن شده باشد و با صمغ

عربی رفع بوی بد بینی و تنگ نفس و سرفه کهنه رطوبی و سرفه میکند.

خوردن کندر با عسل و شکر معده ضعیف را قوت داده، بادهای غلیظ را شکسته، نسیان و فراموشی و باد سرخ را رفع میکند.

خوردن کندر (با مویزح) و پونه ثقل و سنگینی زبان را برطرف میسازد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۴

خوردن کندر با زرده تخم مرغ نیم‌پز تولید منی و تقویت شهوت جماع، مخصوصا که با گردو خورده شده باشد میکند.

سرمه کندر که مانند غبار سائیده در چشم کشند باعث جلای بصر شده جراحی چشم و خون‌مرده در آن را رفع میکند.

کشیدن سرمه کندر بچشم آب‌ریزش و تاریکی و ضعف و خارش و جوش و ناراحتی و سفیدی آنرا خصوصاً با عسل رفع

میکند.

پاشیدن سائیده او بر جراحی، هرچند بدو کثیف باعث بهبود و درمان آن میشود.

مالیدن نرم کرده او با لعاب کتیرا بر زخم مقعد باعث بهبود آن میگردد.

ضماد کندر با لعاب کتیرا بر پشت چشم باعث زیادی نور چشم و بر مقعد رافع زخم مقعد و مالیدنش بر بدن رافع زگیل و

آزار و ناراحتی‌های پوست میشود.

مالیدن سائیده کندر با پیه مرغ آبی رفع جراحت سوختگی آتش و شقاق (ترک) که از سرمازدگی بهم رسیده باشد میکند.

مالیدن سائیده کندر با روغن کنجد ورم و صلابات را تحلیل میبرد.

مالیدن سائیده کندر با روغن (مورد) باینصورت که مورد را پخته صاف کرده، در روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب آن تمام شده روغن بماند از ریزش مو جلوگیری میکند.

مالیدن کوبیده کندر با عسل رعشه و لقوه را رفع میکند.

گذاشتن و بستن کندر و عسل بر محل شکستگی موجب بهم آمدن عضو شکسته و سلامت آن میشود.

چکاندن شرابی که در آن کندر حل کرده باشند در گوش دردناک رفع درد آن می‌کند.

بخور (دود) کندر رفع وبا و هوای وبائی و سرفه رطوبتی و ضد عفونی جوش و بثور پوست و باعث گریزانیدن حشرات میشود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۵

جویدن کندر رفع سرفه رطوبتی میکند و باعث تقویت لثه و دندان میشود.

چون هر روز ۳ گرم کندر را در آب خیسانده آن آبرا بنوشند و مداومت کنند باعث رفع کم‌هوشی و فراموشی میشود.

استفاده زیاد بر خوردن آن سوزاننده خون و بلغم و باعث جنون و جذام و لک سیاه و مصلحش برنج و شکر و زیاد آن با شراب و سرکه کشنده و مقدار خوراک آن یکی، دو نخود میباشد.

کنگر معالج امراض: بول و حیض، سنگ مثانه، سموم، تب‌ها، خون‌دماغ، ضعف معده، استسقا، عطش دائم

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

خوردن کنگر گیر و بندهای معده و روده را که از خشکی و سردی بهم رسیده باشد باز و بول و حیض بسته را باز و سنگ مثانه را ریخته و گرفتگی‌های امعاء و احشاء را به تحلیل می‌آورد.

با خوردن کنگر بدن در مقابل سموم مقاومت یافته، خوردن پخته چند دانه از ریشه او خون بینی و اسهال کهنه و تبهای مزمن را بند می‌آورد.

کنگر رفع سم گزیدن حشرات کرده بلغم و سودا را فرو نشانده معده‌های ضعیف را که از سردی و رطوبت دچار ضعف شده باشد تقویت و استسقا (عطش دائم) و یرقان را رفع می‌کند.

خوردن تخم او بمقدار قاشق کوچکی مفید کزاز و بادهای معده و امعاء و اندام را رفع و درد سر و کمر و درد ورک را دور میکند.

مالیدن آب ساقه تازه او بسر ریزش مو را علاج و باعث تقویت مو میشود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۶

مضمضه پخته او درد دندان را رفع و ضماد او بر محل دندان چرک کرده باعث باز شدن سر جراحت آن شده، بستن آن بر ورم از بلغم و رطوبت باعث فرو نشستن آن میشود.

نوشیدن قاشقی از آب تازه او جهت رفع تشنگی نافع و از خواص اوست که چون در خانه بیاویزند هوام و حشرات از آن خانه دور میشوند.

گاو معالج امراض: یرقان و زردی، ادرار، خون بینی، دردها، زخم‌ها، کرم کدو، شهوت و بآء، طحال، سفلیس، گزیدگی

بهترین آن گوساله یک ساله است با طبیعت سردتر مایل به اعتدال.

غلیظ و دیرهضم و مورث سودا و بعد از هضم مقوی تمام بدن و چاق کننده، مفید حال ریاضت کشان و زحمت کشان و آنها که کارها و فعالیت‌های شاق داشته باشند.

زیاد خوردن آن سبب تعفن خون و مضر بیماران نفرس و مفاصلی و اکثر آن باعث مرگ مفاجا می‌باشد.

خوردن گوشت گاو حیض زنان را بسته ثقل و گیر و سنگینی می‌آورد، مگر آنکه با ادویه گرم طبیعت مانند دارچین و زعفران و مثل آن پخته و خوب بپزند و در عقب آن شیرینی‌های غیر از خرما خورده شده باشد.

آب گوشت بی چربی او با سرکه جهت صاحبان آزار و ناراحتی معده نافع و جلوگیری از درد و رنج پیش آیند او میکند.

گوشت گاو مفید مرض یرقان و بازکننده مجاری ادرار و روان کننده بول و چکاندن خونابه کباب گوشت او در گوش کشنده کرم آن می‌باشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۷

خونابه کباب گوشت گاو و مالیدن آن سوختگی آتش را مفید درد و مرارت آنرا سود میکند.

خوردن قاشق کوچکی از سوزاننده شاخ گاو با آب سرد یعنی خون بینی را بند آورده و خوردن همین مقدار آن با شراب اسهال را قطع و سوهان کرده نصف این مقدار یعنی به وزن ۲ نخود در هر بار قاطع خون‌بینی و مفید جلای دندان و التیام‌دهنده و مسکن دردها و زخم‌ها و جراحات می‌باشد.

خوردن سوخته او نیز دارای همین اثر و خوردن قاشقی (قاشق مرباخوری) با عسل در هر نوبت کرم کدو را ریزاننده و با پی گیری و مداومت باعث تقویت شهوت و پشت و بآء می‌باشد.

خوردن نیم مثقال از سوخته شاخ او با سکنجبین تا چند روز معالج رنج طحال می‌باشد.

خوردن زهره گاو با عسل مرض حکه (خارش فرج و مقعد) را رفع و مالیدن آن سودبخش جراحات سفلیس و گزیدگی عقرب و جانوران موزیه را درمان و بر هر زخم و جراحات مسکن درد و رنج آن و زخم فرج و غلاف آلت و خصیه را بهبود داده پاک می‌سازد.

مالیدن زهره گاو با (بوره) جهت خارش و جرب و سودا مؤثر و جوش و سوزن‌های ریشه‌دار و سبوسه و شوره سر را معالج و برداشتن آن در فرج باعث بند آمدن خون حیض و جریان آن و پاک شدن فرج می‌شود.

کشیدن زهره گاو با عسل بچشم لکه‌های سفید و بیاض چشم را رفع و چکاندن آن با شیر زن در گوش رافع سنگینی و چرک و ناراحتی گوش می‌شود.

افزودن زهره گاو در مرهم‌ها مانع چرک کردن آن و غرغره آن با عسل و مالیدن آن از خارج باعث بهبود خناق و رنج حلق و مالیدن آن بر مقعد رافع درد آن و خوردن بیضه (دنبلان) او چاق می‌کند.

دود دادن فرج با شاخ او بطوریکه دود بداخل رحم برسد و چند روز هر روز

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۸

یکی دو بار مداومت دهند باعث سقط جنین می‌شود.

دود شاخ او حشرات را گریزاننده و مغز ساق او ورم‌ها را نرم کرده و پاشیدن سائیده یا خاکستر آن جراحات را بهم آورده و

خشک و مالیدن مغز قلم پای او شقاق (ترکیدگی) و بواسیر را بهم آورده نرم میکند. خون تازه او که با خون حیض مخلوط شده باشد نقرس و درد مفاصل را بهبود بخشیده پاشیدن سائیده خون خشک او بر جراحات جلوگیری از جریان خون او میکند.

گردو علاج امراض: خشکی مزاج، سرفه، سستی طفل، فلج، ورم پستان، گزیدگی و جراحات، حیض و خونریزی

با طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها. خوردن گردو طبع را نرم و مرطوب و ملین میکند. خوردن گردو موجب تحلیل غذا شده، نعوظ را یاری داده، مانع وجود و تولید کرم میشود. خوردن پنجاه گرم گردو با هموزن او انجیر مسهلی آرام و سبب لینت مزاج میگردد. بریان کرده گردو با پوست که او را همچنان با پوست ضخیم روی او زیر آتش کنند و مغز او را بیرون آورده بخورند رفع سرفه‌ای که از هوای سرد عارض شده باشد میکند. چون گردوی کهنه را ناشتا جویده بمانند لرزش و سستی زانوی طفل را بهبود میدهد. همچنین مالیدن همین جویده درد عضله صدمه‌دیده طفل و ورمیکه در اثر کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۱۹ چوب و مشت و یا زمین خوردن بعضو او رسیده باشد فرو مینشانند. همچنین جویده گردو بصورت بالا، موی ریخته از سر و رو (ریختن قسمتی از مو که ناگهان ریخته پوست ظاهر میشود) را درمان و فلج و سستی عصب را رفع میکند. همین جویده نیز درد و ورم پستان را نفع میدهد. خوردن مغز گردو با مقدار فندقی انزروت (نوعی صمغ موجود) هم رفع ضرر خود انزروت و هم باعث ریختن کرم معده میشود و در این باره بمانند میباشد. کوبیده گردو با پیاز و نمک که بر جراحات سگک‌ها بگذارند درمان گزیدگی و جراحی آن میکند. چون گردو را سوزانده و سائیده با شراب ممزوج ساخته زن پارچه بدان آغشته بگیرد منع خونریزی حیض و مثل آن میکند. خوردن مغز گردو ناشتا باعث سهولت قی میشود. خوردن گردو و انجیر و کمی سداب موجب عدم تأثیر سم و خوردن آن بعد از زهر و سم رفع اثر آن میکند. مداومت در خوردن مغز گردو برای چند روز کرم کدو را میریزاند. آشامیدن قاشقی گردوی سوخته که آنرا با پوست سوزانده باشند همراه استکانی آب مورد (آبی که برگ مورد در آن خیسانده باشند) جهت قطع بواسیر مجرب میباشد. چون گردو را با پوست سوزانده، کوبیده، سائیده غبار کنند و مانند سرمه بچشم بکشند رفع خارش و آب‌ریزش چشم میکند. ضماد مغز گردوی سوزانده که گردو را سائیده داخل زفت کرده بر پارچه کشیده بسر بیندند رفع زخم سر و علاج کچلی میکند. چون در روغن و غذای بد طعم و بو گردوی نیم کوب بجوشانند رفع بوی بد آن میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۰

چون گردوی سبز را همچنان با پوست درشت کوبیده بجوشانند و با عسل و آب انگور جوشانده رب کنند و بمالند یا غرغره کنند جهت خناق و زخم و جوش دهان و سستی بن دندان و سستی و ورم لثه بمانند میباشد.

چون گردوی تازه را با برگ او کوبیده با حنا خمیر کرده ببندند جهت رفع سردرد و صداع مزمن و نزله کهنه و درد شقیقه و کل دردهائی که از برودت بهمرسیده باشد ببعیدیل میباشد.

همچنین ضماد کوبیده برگ و گردوی تازه با حنا مداوی و معالج نقرس و فلج و سستی بندها و اندام و عضلات میباشد.

چکاندن آب برگ گردو که گرم بکنند کرم گوش را کشته درد آنرا فرو مینشانند.

چون پوست دوم او (پوست زرد استخوانی) گردو را سوزانده و سائیده در پارچه‌ای زن بخود بردارد خونریزی رحمی را بند می‌آورد.

پاشیدن سائیده خاکستر سوزانده پوست دوم او جراحات را بهم آورده بهبود میدهد.

پاشیدن صمغ سائیده گردو هر زخم خبیث چرکی را نیکو گردانیده پاک میکند.

مسواک کردن با سائیده پوست سوزانده دوم گردو دندان را سفید و ریشه و لثه آنرا محکم و منع ظهور کرم در آن میشود.

سوزانده پوست دوم گردو که نرم کرده با عسل بخورند کلیه و مثانه را قوت بخشیده تحریک بآء میکند.

همین مر با طبیعت را نرم و روده پیچ خورده را اصلاح میکند.

خوردن سائیده پوست دوم او بمقدار قاشق مرباخوری هر روز شاش بند و رنج و قطره قطره آمدن بول را بهبود میبخشد.

کوبیدن پوست گردو با زنگ آهن و جوشاندنش در سرکه ضماد پرنرنگ پر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۱

دوام جهت موی سر و ریش و باعث استحکام آن میشود.

ضماد پوست سبز او که کوبیده بمالند یا بگذارند معالج امراض پوست میباشد.

آب جوشانده پوست درخت گردو بمقدار یک لیوان آشامیدن قی آور و جهت غذای در معده مانده و درد شکم و اسافل مؤثر قوی میباشد.

همچنین نوشیدن آب جوشانده پوست درخت گردو که آنرا چندان بجوشانند تا از هم متلاشی شده صاف کنند و با روغن

زیتون بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند و بمالند بواسیر را قطع و علاج درد مقعد و امراض آن می‌کند.

مسواک کردن با سائیده پوست ریشه درخت گردو هر پنج روز یکمرتبه پاک کننده دماغ از اخلاط و رافع فراموشی میباشد.

مسواک کردن با سائیده پوست زرد او تقویت لثه و دندان میکند.

جوشاندن و مالیدن پوست تراشیده او بر صورت موجب سرخی رنگ رخسار میشود.

ضماد تراشه جوشانده پوست او با زفت تقویت آلت سست شده مرد میکند.

خیساندن تراشه پوست گردو چند روز در روغن زیتون و مالیدن قطع شپش و نوشیدن آب جوشانده او معالج رنج طحال

میباشد.

خوردن روزی یک قاشق روغن گردو تا یک هفته جهت درد و رک مجرب و اکثرا امراض درونی و برونی مردم سرد طبیعت را

فایده بخش میباشد.

مالیدن روغن گردو بواسیر چشم (درد چشم چرکی) را رفع میکند.

روغن گردو اعصاب و عضلات قفل شده و سفت شده را نرم و رفع دردهای سرد و پوسته دست و صورت و خشکی و رنج پوست میکند.

روغن گردو موی ریخته سر را (گله به گله ریخته شده) را رویانده و مالیدن آن بیدن رافع لقوه و فالج و تشنج میباشد.

مغز گردو دل‌دردی را که از سردی و رطوبت عارض شده باشد علاج و چه از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۲

طریق خوردن و چه از طریق مالیدن زخم و جراحات را بهبود میبخشد.

زیاد خوردن گردو موجب ورم و درد گلو و زخم و جوش دهان و تولید حرارت مزاحم مخصوصا در مزاج صفراوی‌ها و

گرم طبیعت‌ها کرده و رافع ضررش آب انار و رب انار و خشخاش میباشد.

گشنیز علاج امراض: بی‌اشتهایی، تشنگی، معده، کرم معده، سخت‌زائی، چشم‌درد، جوش و سوزش

با طبیعت سرد و خشک، مفید حال گرم مزاجها و رطوبتی‌ها.

کثرت استعمال گشنیز بآب و نعوظ را قطع میسازد.

خوردن ۱۵۰ گرم آب گشنیز کهنه و با ناراحتی مزاج باعث مرگ میشود.

خوردن دو سه قاشق آب گشنیز با شکر اشتها آور و خواب آور می‌باشد و منع تولد کرم در معده و صعود بخارات معده بدماغ

میکند، خصوصا که با سرکه و سماق خورده بشود.

خود گشنیز مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع ازلاق (لیزابه) معده و بستن آن بر ران زن حامله باعث

سرعت ولادت او میشود.

ضماد گشنیز رفع مواد گرم مزاحم و مالیدنش رفع اورام و باد سرخ میکند.

ضماد کوبیده گشنیز با نان خشک جراحات رونده را بهبود داده جرب و حکه و خارش و جوش و بثور پوست و گذاشتنش با

آرد جو بر پشت چشم‌درد چشم و ناراحتی او را دور میسازد.

ضماد گشنیز بر خنازیر و ورم گرم تحلیل ورم و با آرد باقلی و خنازیر را پاک میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۳

چکاندن آب گشنیز در چشم جلوگیری از ظهور آبله در آن و زردی چشم میکند.

چون سرب را در آب گشنیز بسایند و با روغن بادام بمالند در جمع کردن و رفع بواسیر مجرب میباشد.

مضمضه آب گشنیز جوش و سوزش دهان و زبان را رفع میکند.

گشنیز خشک که بجای تخم او عمل میکند مفرح و مقوی قلب‌های گرم و مانع صعود بخارات بدماغ و باعث جلوگیری از

اسهال خونی، خصوصا بوداده آن که خفقان (قلب‌گرفتگی) و هیضه (اسهال پی در پی کم‌مقدار) و وسواس و خیالات و خمار

و سردرد را رفع میکند.

خوردن گشنیز خشک با سائیده صندل و بادیان معده را تقویت و رفع آروغ میکند.

خوردن گشنیز خشک نرم کرده با شراب جوشانده مولد منی و کرم معده را اسقاط میسازد و مانع تکوین و تولید کرم میشود.

مالیدن کوبیده گشنیز خشک با روغن زیتون خارشک و جوش و خارش بدن و امثال آنرا دور میسازد.

پاشیدن سائیده او بر جراحات قاطع خون آنها میباشد.

شربت گشنیز که آنرا جوشانده صاف کنند و با شکر جوشانده قوام آورند و روزی سه چهار قاشق بخورند سردرد گرم و سرگیجه و خمار، عرق و شراب را دور میکند.

خوردن سائیده گشنیز که در سرکه خیسانده باشند دارای همین خاصیت و همچنین خوردن او رفع بوی شراب و شدت مستی میکند.

خوردن گشنیز مضر سردمزاجها و صاحبان سرفه و سینه‌درد و تنگ نفس و فرونشاندن شهوت جماع و نعوظ و بی‌نظمی حیض و زیاد او مورت نسیان (فراموشی) و نقصان ذهن و مصلحش تخم مرغ نیم‌بند و شراب شیرین کرده و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۴

سکنجبین و مقدار خوراکش از جرم او تا چند شاخه و از آبش تا دو سه قاشق میباشد.

مثلی است که گشنیز میگوید هر که مرا در سلامتی نخورد در ناخوشی بخورد.

گل سرخ - گلاب علاج امراض: درد گوش و سر و چشم، خفقان، صفرا و بلغم، غش، رحم و مقعد، لته و دندان

بهترین آن نشکفته آنست با قوای چهار گانه، گرم و خشک، مفید سردمزاج‌ها.

خوردن گل سرخ باعث فرح و انبساط شده قلب و اعضاء را قوت میدهد.

خوردن گل سرخ، خاصه با دوغ مسهل صفرا و بلغم رقیق بوده شکم را روان ساخته بکار می‌اندازد.

خوردن گل سرخ ضعف معده و جگر و کلیه را رفع و خفقان (قلب گرفتگی) گرم و غش و رنج ریه و رحم و مقعد را سود میکند.

مالیدن جوشانده او بر پیشانی و سردرد سر و گوش و چشم را رفع میکند.

مضمضه گل سرخ لته و دندان را قوت میبخشد.

چکاندن آب او درد چشم و گوش را رفع میکند.

ضماد کوبیده او با آب بر شکم ورم اندرون و رطوبت معده را رفع میکند.

گذاشتن خمیر سائیده او زگیل و جراحات پوست را که از حرکت و سائیدگی باشد برطرف می‌سازد.

پاشیدن سائیده او گوشت زخمهای عمیق را می‌رویاند.

گذاشتن ضماد تازه او کمک بیرون آمدن تیغ و سوزن و پیکان از بدن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۵

می‌کند.

پاشیدن سائیده خشک او جوشها و زخمهای آبدار و آبله را التیام میدهد.

در دهان گرداندن او جراحات دهان را رفع میکند.

برداشتن کوبیده گل سرخ «که در پارچه بسته بخود گیرند» رطوبت و لیزابه رحم را برطرف و آنرا جمع و خوشبو می‌سازد.

مالیدن سائیده گل سرخ با برگ مورد که بصورت پودر درآورند قطع عرق بدن میکند.

ضماد برگ درخت او که کوبیده بر جراحات بگذارند کزاز و ورمهای سرد و ورم مقعد و شکستگی اعضاء را سود میدهد.

تخم گل سرخ در افعال مانند خود گل سرخ میباشد.

خوردن قاشق مرباخوری ای از تخم گل سرخ با آب رفع اسهال‌های سخت علاج و قطع خونریزی میکند، خصوصاً که با دیگر اجزای گل سائیده باشند.

برداشتن تخم گل رحم را قوت داده آنرا تنگ و رفع رطوبت او میکند.

بوئیدن گل سرخ و عطر آن باعث عطر و زکام شده تهییج آن میکند اما در بعضی مزاجها عمل بخلاف نموده باعث تسکین عطسه و زکام میشود.

خوردن مستی از غنچه او ده بار عمل میکند و خوردن مربای آنرا نیز همین اثر میباشد.

روغن گل سرخ که برگ آنرا در روغن کنجد در آفتاب بگذارند تا گل سفید بشود و تا ده مرتبه تجدید کنند، یا جوشانده صاف کنند و آب او را با روغن کنجد یا زیتون چندان بجوشانند تا آب آن بخار شده روغن بماند دارای بسیار فواید میباشد.

مالیدن این روغن بر شکم تسکین التهاب معده داده، خوردنش عمل مسهل میکند.

مالیدنش بر زخم گوشت خورده شده آنرا رویانده رطوبات آنرا جمع میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۶

اماله با آن زخم معده و روده را درمان میکند.

مضمضه او درد دندان را که از سردی باشد رفع میکند.

چکاندنش در بینی تقویت دماغ و مغز میکند.

مالیدنش بر اعضای ضرب‌دیده و درددار مثل پشت و کمر و دست و پا بسرعت رفع درد و ناراحتی آن نموده سبب بهبود میشود.

غرغره آن با سرکه و گلاب تسکین درد سر داده رفع بخارات مزاحم آن میکند.

مالیدنش رفع ورمهای سرد کرده و خوردنش رفع پیچش درد روده و جراحت اندرون میکند.

چکاندنش در گوش رفع درد گوش میکند.

مالیدنش با سرکه و آب (مورد) رفع عرق و بهترین دوی جوشها و جراحات میباشد.

خوردن او رفع ضرر آشامیدن آبهای آهک و زرنیخ و صابون و امثال آن میکند.

گلاب با قوای چهارگانه مایل بسردی، با حرارت لطیف و مایل برطوبت و با قوه بندآورنده و جمع‌کننده، خوردنش تقویت فم معده و دیگر قوا و دل و دماغ میکند.

خوردن گلاب نیمگرم خشکی و خشونت سینه و خونریزی باطنی و عوارض نزله و درد معده و روده و دل‌پیچه سرد و گرم و درد جگر و درد سر و خفقان گرم را رفع و تقویت بدن میکند.

خوردن گلاب با شراب نشاط و فرح شراب را زیاد میسازد.

مالیدن و بوئیدن گلاب در دسر و درد چشم که از گرمی باشد را رفع میکند.

خوردن گلاب غش و ضعف و غش و بیهوشی را رفع و تقویت قلب و حواس و دماغ میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۷

خوردن گلاب باعث سرور و نشاط شده، رفع خمار میکند.

مضر بآه (منی - شهوت) و جماع و باعث سفیدی مو شده و مصلحش نبات که همراه گلاب بخورند و مقدار خوراک از گل

آن ۵ گرم و از تخم آن ۳ گرم و از گلاب آن تا سه چهار قاشق میباشد.

گل شببو علاج امراض: آروغ، حیض، جنین، لک چشم، طحال، ورم مفاصل، شقاق مقعد، سردرد

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.
خوردن خشک یا تر، یکی دو گل آن رفع باد گلو (آروغ) میکند.
خوردن سائیده قاشقی کوچک از او مفسد جنین بوده، حیض بسته را باز و مشیمه (نطفه بسته شده) مرده و زنده را بیرون میآورد.

نشستن در آب جوشانده او دارای خاصیت کشندگی و اخراج جنین میباشد.
سرمه گل شببو بیاض (سفیدی) چشم را رفع میکند.

مالیدن جوشاندن ریشه او بر محل طحال رافع ورم آن میباشد.
داخل کردن سائیده گل شببو در مرهمها و ضمادها در نرم کردن مفاصل ناراحت دارای اثرات قوی میباشد.
برداشتن سائیده آن که در پارچه بخود گیرند حیض بسته را باز میکند.
مالیدن سائیده گل آن با موم که در روغن کنجد نرم کرده باشند شقاق مقعد و ترک انگشتان را رفع میکند.
بوئیدن آن سبب رفع فضول دماغ و بادهای غلیظ میشود.

آب جوشانده ریشه او که در دهان گیرند رفع دندان درد سردمزاج میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۸

روغن او که جوشانده صاف کنند و با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب آن تمام شده روغن بماند چه از طریق برداشتن که پارچه بدان آغشته برگیرند باز کننده حیض و بیرون آورنده جنین میباشد.
مالیدن همین روغن ورم رحم و درد و خشکی مفاصل و تقویت موی سر میکند.
بستن کوبیده گل شببو و (عاقرقرحا) و تخم انجره در کیسه‌ای بر کمر سبب تقویت بام و قوت میل جماع میشود.
چکاندن آب فشرده آن در بینی گیر و بستگی دماغ را باز میکند.
خوردن آن موجب سردرد و رفع ضررش با مالیدن روغن گل سرخ یا سرکه میشود.

گل گاوزبان علاج امراض: ضعف روح و قلب، التهاب، ذات الجنب، سرفه، تنگ نفس، خفقان، سودا

با طبیعت گرم و تر، مفید حال سردمزاجها.
گاوزبان که غرض گل آن میباشد خوردن دم کرده‌اش که بصورت چای تهیه کرده با قند یا شکر بنوشند اعضاء را قوت بخشیده دل و روح را فرح و نشاط میبخشد.

گاوزبان مسهل اذیت سودا و صفرا و در رفع امراض سوداوی و سرسام و برسام (امراض سینه از قبیل درد و ورم و التهاب و ذات الجنب) و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشکی سینه و سرفه و تنگ نفس بغایت مؤثر میباشد.
نوشیدن آب گل گاوزبان رنگ رو را نیکو ساخته سنگ مثانه را میریزاند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۲۹
گاوزبان یرقان را برطرف و حرارت غریزی را قوت میبخشد.
چون از آب گل گاوزبان و آب سیب و آب مویز شراب ترتیب دهند ۵۰ گرم او نشاط یک شیشه شراب میدهد بدون آنکه
ازاله عقل و خرد داشته باشد.
خوردن یک مثقال از گل گاوزبان که کوبیده باشند با دو نخود (گل ارمنی) رفع خفقان (قلب گرفتگی) میکند.
خوردن عرق گل گاوزبان امراض سوداوی را سود میدهد.
ریختن سائیده برگ سوزانده گاوزبان در دهان اطفالی که جوش و جراحت و (برفک) دهان داشته باشند باعث بهبود آن
میشود و جویدن و در دهان گرداندن آن ریشه دندان و لثه را قوت میدهد.
زیاد خوردنش مضر طحال و مصلحش دم کردن صندل با آن میباشد.
همراه کردن لیمو عمانی نیز در دم کرده او باعث لذت و فایده بیشتر آن میشود.

گل نیلوفر علاج امراض: تب گرم، حرارت و تشنگی، خشکی دماغ، خشکی سینه و سرفه حار، قلب و دماغ، زخم روده

با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها.
آشامیدن جوشانده ۷ مثقال گل نیلوفر یا خوردن ۵ گرم کوبیده او باعث تقویت قلب گرم مزاج شده، حرارت و تب گرم و
تشنگی را فرو مینشانند.
خوردن گل نیلوفر مانع احتلام و دردسر شده، خواب میآورد.
خوردن گل نیلوفر جراحات باطنی و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله را از میان برده، پاشیدن کوبیده او بر
زخم بهبود جراحات میدهد.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۰
خوردن کفی کوبیده نیلوفر با کمی زعفران و دارچین قلب و دماغ سرد مزاجها را قوت بخشیده رفع خفقان (قلب گرفتگی)
میکند.
خوردن کوبیده ریشه نیلوفر زخم روده و سیلان منی (ریختن منی بی اختیار) و اسهال کهنه و درد طحال را رفع میکند.
ضماد ریشه نیلوفر که پخته ببندند درد مثانه و معده را دور میکند.
مالیدن و گذاشتن ضماد نیلوفر و صبر زرد لک و پيس سیاه و با زفت ریختگی موی موضعی را درمان میکند.
مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر بآء، مصلحش دارچین و تخم او ضعیف کننده آلت و خشک کننده منی و مصلحش انجیر و
مویز و گردو میباشد.
خوردن تا شش نخود از تخم او حیض روان را بند آورده خونریزی باطنی را جلوگیری و درد مثانه را رفع میکند.
روغن نیلوفر که جوشانده صاف کنند و با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب آن تمام شده روغن بماند و بماند درد سر از
گرمی را رفع میکند.
بدلش (در نبودن گل نیلوفر) گل بنفشه میباشد.

گنجشک علاج امراض: ضعف باء، لاغری، لک چشم، ماه گرفتگی، زگیل، درد گوش

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال رطوبتی‌ها و سردمزاجها.

خوردن گنجشک تحریک قوه باء میکند.

مغز سر گنجشک که در هنگام صید و هیجان او بگیرند در امر تقویت باء از او قویتر می‌باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۱

خوردن تخم گنجشک چاق میکند.

مغز سر او با زرده تخم مرغ تهییج باء کرده باعث میل به جماع میشود.

برداشتن مغز سر او با شیر اسب، که مغز را در شیر مالیده، پارچه بدان مکرر آغشته بردارند باعث سرعت آبستنی زنان عاقر

(حمل ناپذیر) میگردد.

کشیدن خون و فضلہ او سفیدی چشم را پاک میکند.

مالیدن فضلہ او لک سیاه بنام ماه گرفتگی را سفید میکند و گذاشتنش بر روی زگیل دافع آن میباشد بشرط مداومت.

چون بر مقعد او را شسته، تمیز کرده در سوراخ گوش گذارند درد آن را ساکن میسازد.

گنجشک بی‌اندازه مضر گرم مزاجها و رفع ضررش را آب انار و دوغ ترش و هنداونه و مغز خیار و لیمو میکند.

گندم علاج امراض: لاغری، عروق و احشاء، خون‌ریزی، خشکی سینه، دمل، جوش و بثور، نفخ شکم و روده، ورم عضلات

با طبیعت گرم معتدل، موافق حال عموم امزجه سلامت.

گندم دارای غذائیت کامل و نیکو و بهترین غذا برای انسان با فایده نیرو دهنده گی و چاق‌کننده مگر در صاحبان معده‌ها و

عروق و احشاء گیردار که باعث انسداد زیادتر آن میگردد.

آرد گندم که بصورت فطیر (نانی شبیه شیره‌مال- نانی نیم‌پز که نرم و با رطوبت از تنور بیرون آمده باشد) با شکر و بادام بپزند

سرفه و خون‌ریزی داخل و درد کلیه و سینه را رفع و سبب فربهی بدن و چون روغن تازه و نعنا نیز بر آن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۲

ببفزایند خشکی سینه را رفع میکند.

ضماد خمیر گندم دمل را پخته با چند بار تعویض نیمگرم باعث باز شدن سر آن می‌شود.

مالیدن خمیر رقیق آرد گندم با سکنجبین جوش و بثور آبدار مفید بر نفخ شکم و روده و با شراب و سرکه رنج و سم

حشرات را رفع میکند.

مالیدن خمیر گندم با آب گشنیز سفتی و ورم حار عضلات را نرم و جهت فرو بردن غده‌های خنازیر مجرب میباشد.

پخته خمیر گندم با آب و روغن زیتون محلل ورمهای گرم و پاشیدن آرد گندم بر جای دندان سگ‌ها رغایت مفید و سبب

بهبود آن میشود.

چون خمیر گندم را چند ساعت بر موضع گزیده سگ بسته سپس نزد سگ گزنده آن جراحت اندازند و سگ آنرا نخورد

معلوم میشود که آن سگ دیوانه بوده باید بیمار را معالجه سگ‌ها نمایند.

ضماد گندم سوزانده که آنرا سائیده با (موم روغن) که موم را در روغن بادام یا کنجد ذوب کنند بر صورت بطور کلفت مالیده ساعتی بگذارند و چندی ادامه دهند در نیکوئی پوست و شفافیت و بهبود و زیبایی رنگ رخسار بمانند می باشد.

خوردن گندم خام مولد کرم معده و مضر زنان حامله و گندم بو داده (تفت داده) نفخ آور و دیرهضم و بوجود آورنده باد معده و آب خوردن بالای اینگونه گندم یعنی خام و بو داده مورث قولنج (شکم درد) بادی میشود، مصلح و رافع ضرر گندم و خمیر و پخته نیم پخته آن سرکه کهنه و شیرینی ها میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۳

گورخر علاج امراض: غلظت و چربی خون، درد مفاصل، لک و پیس، ریختگی مو، سنگ مثانه، امور شهوانی، صرع و سردرد

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

خوردن گوشت گورخر موجب سودا (خشکی) تن و غلظت خون و چربی و پیه او مفید درد مفاصل و رافع و شکننده بادهای غلیظ میباشد.

مالیدن پیه گورخر لک و پیس هر رنگ را رفع و با روغن گوشنه (قسط) «داروئی موجود که روغنش را بطور جوشاندن و صاف کردن و با روغن کنجد جوشاندن ستانند» جهت درد کمر سریع الاثر میباشد.

مالیدن پیه گورخر با شیر مرضعه (زنان تازهزا) و خوراندنش بطفل رفع گریه طفل میکند.

مالیدن زهره گورخر بر داء الثعلب (نقطه ای از سر و ریش که مویش ریخته باشد) موجب روئیدن مو میشود.

خوردن ۳ تا ۴ قیراط از زهره آن با خولنجان (داروئی موجود) و آب کلم قمری جهت ریزاندن سنگ مثانه بمانند میباشد.

خوردن بیضه و سائیده قضیب او بغایت مقوی بآه و محرک میل جماع می باشد.

خوردن مغز سر او جهت رفع بول در بستر و تناول او با آب کاهو جهت قطع احتلام سریع الاثر میباشد.

خشک کرده شش او که نرم کرده باشند با کتیرای سائیده و عسل جهت سرفه و تنگ نفس و پنیرمایه او مقوی بآه و مهیج امور شهوانی میباشد.

گفته اند در دست کردن انگشتی از سم او و نگاهداشتن پوست پیشانی او بر بازو یا در کلاه جهت رفع سردرد و صرع مجرب میباشد و همچنین نگاه کردن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۴

پیوسته در چشم او باعث صحت بصر و مانع آب ریزش و ظهور مضرات آن میگردد.

گوسفند علاج امراض: پشت و کمر، دل و جگر، غش و ضعف، سستی، لاغری، آزار پوست، خارش و سوزش

با طبیعت گرم و تر و بهترین آن تا دو ساله و فرجه آنست، مفید سردمزاجها.

خوبترین قسمت گوشت گوسفند حوالی آن یعنی دست و پا و گردن او بوده، چاق کننده و نیرودهنده و با غذائیت بسیار و مولد خون و شیر و سریع الهضم بوده نیکترین غذای آدمی میباشد.

خوردن دل و جگر گوسفند تقویت دل و جگر و کلیه و پشت و کمر میکند.

خوردن مغز سر گوسفند بلادت و فراموشی می‌آورد.

خوردن آبگوشت گوسفند نر جوان با سرکه و عسل که مداومت کنند و غذا منحصر به آن شود بنیه و قوت آورده، رفع غش و سستی و خفقان و لاغری میکند.

بلع کردن نخودی پیه گرم او که بعد از ذبح باشد و ذوب کرده او که ملایم آب شده باشد رفع سرفه و تنگ نفس و سوزش بول میکند.

مالیدن زهره گوسفند بسیار جلادهنده و رفع هر گونه آزار پوست مانند جوش و خارش و سوزش و مثل آن میکند. مالیدن زهره گوسفند با عسل علاج کزاز میکند.

چکاندن و کشیدن زهره گوسفند بچشم رفع سفیدی و لک سفید چشم میکند.

مالیدن خون گوسفند ببدن خارش و حکه و ناراحتی پوست را رفع میکند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۵

مالیدن و گذاشتن سرگین تازه یا خیسانده او بر ورم، تحلیل ورم میدهد و مالیدنش بر شکم رفع استسقا (عطش مفرط) و بر زخم التیام زخم میدهد.

مالیدن سرگین گوسفند با سرکه علاج امراض پوست میکند.

مالیدن سرگین گوسفند با موم بر ثالیل (زگیل) و گوشت زیاد دفع آنها میدهد.

همچنین مالیدن آن با سرکه درد و جراحت و رنج سوختگی و حرکت و جنبش عضو را رفع میکند.

پیچیدن عضو در پوست گرم او که تازه ذبح شده، هنوز سرد نشده باشد رفع درد ضربه میکند و مانع زخم شدن عضو ضرب دیده میشود.

خوردن گوشت گوسفند در هنگام وبا، جهت تولد خون جایز نبوده، اصلح ترک آن میباشد.

لاک علاج امراض: جگر، احشاء، چاقی، یرقان، خفقان، کلیه، کمر، تنگ نفس، سرفه

صمغی است که در الکل حل کرده با آن چوب و تخته رنگ میکنند، در طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها.

خوردن سائیده لاک که آنرا با چند آب شسته باشند، جگر و احشاء را قوت بخشیده، گیر و سنگینی جگر و طحال را برطرف ساخته، ورمها را نرم کرده آثار آنرا رفع میکند.

خوردن لاک باعث تنقیه اخلاط سرد شده و بالخاصیت لاغرکننده قوی بدن میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۶

خوردن لاک مرض تشنگی و چاقی را رفع و فلج و یرقان و خفقان و سرفه و تنگ نفس و ضعف پشت و کلیه و کمر را نفع میدهد.

چون هر روز یک قاشق مرباخوری سائیده و شسته آنرا با سرکه بخورند بغایت بدن را لاغر میسازد، بحدیکه هیچ دارو در این زمینه باو نمیرسد، و اگر سه چهار روز هم روزی یک مثقال آنرا با سرکه بنوشند همین اثر دارد.

مضر طحال و مصلحش مصطکی میباشد.

لوبیا علاج امراض: لاغری، حیض، کلیه و کمر، شیر و بول

سرخ او متمایل به گرم و سفید او معتدل.
خوردن لوبیا بام را تحریک نموده تولید منی میکند.
لوبیا بازکننده شیر و بول و حیض بوده بدن را چاق میکند.
خوردن آب پخته لوبیا با کمی قند و نشستن در پخته او نفاس را در زنان پاک کرده اخراج جنین و مشیمه مرده و زنده نموده،
درد کلیه و کمر را سود میکند.
لوبیا دیرهضم و ثقیل و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و نبات و شربت آلات میباشد.

لیمو علاج امراض: کم‌اشتهایی، خون شکم، آروغ، سموم، صفرا و التهاب، تب گرم، جگر و معده

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۷
پوست زرد لیمو گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و آب یعنی ترشی او سرد و خشک، مفید گرم‌مزاجها.
خوردن پوست لیمو دل و معده را قوت داده تحریک اشتها و اعانت هضم میکند.
پوست لیمو قابض یعنی بندآورنده خون و شکم و گشاینده گیر و سده‌های کلیه و رفع قولنج بادی یعنی شکم‌دردی که از تولید باد باشد و رفع آروغ میکند.
پوست لیمو اخلاط مزاحم و سموم غذائی را دفع میکند.
آب ترش لیمو مقوی معده حار یعنی گرم و لطیف‌کننده امعاء و احشاء و برنده اخلاط غلیظ و لزج میباشد.
آب لیمو ترش لک‌ها و بدرنگی‌های سیاه و سفید و سرخ و سیاه‌پوست و صورت را رفع و آزار جلد را درمان میکند.
آب لیمو فشار و حرارت و حدت خون را پائین آورده، صفرا و التهاب معده را فرو مینشاند.
آب لیمو ترش تبهای گرم و تبهای از غلبه و فشار خون و همچنین جوش و کورک و دمل و خارش و ورم حلق و لوزه و غم و بیتابی و قی صفراوی و بهم خوردگی شکم و غثیان و فساد طعام را دور میکند.
آب لیمو ترش اذیت غذا و دوی چرب را برطرف و جذب مواد گرم از جگر و معده نموده، درد سر و دوار که از بخارات باشد را دفع میکند.
آب لیمو ترش خفقان سودائی و تب یک روز در میان و هر روز و خماری و سموم حشرات و ادویه کشنده را رفع میکند.
در اکثر امور جانشین سرکه و جهت مریض از سرکه بهتر و مضر اعصاب و بیمار سرفه‌ای و سردمزاج و زیاد خوردن آن معده و روده را ضعیف میکند و دل‌پیچه و ناراحتی شکم می‌آورد، مصلحش شکر و عسل میباشد.
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۸
چون جواهر را در آب لیمو بخیسانند حل میشود و هرگاه گوش‌ماهی را کوبیده با نوشادر در آب لیمو خیساننده بمالند در اندک زمانی (بهق) یعنی آثار سیاهی پوست و آثار آنرا رفع میکند.
تخم لیمو گرم و خشک، رافع سموم و نشئه‌دهنده و تفریح‌آور اگر او را از پوست خود جدا کرده با شراب یا آب بخورند.
جویدن دانه لیمو رفع بیحسی و کندی دندان که از ترشی بهم رسیده باشد میکند.

لیموی با نمک پرورده یعنی در آب نمک خیسانده معده را قوت بخشیده آروغ را خوشبو میکند. لیموی شیرین در منافع ضعیفتر از لیموی ترش، اما مضر عصب و اعصاب نمیشد. چون لیمو شیرین را بتمامه خشک کرده با وزن او شکر سائیده گهگاه کفی بخورند در جلوگیری از بالا زدن بخارات و باز کردن گیر و بستگی شکم و خون و مزاج بیماند میباشد.

مازو علاج امراض: حیض و اسهال، درد مقعد، باد سرخ، عرق، خونریزی و جراث، جوش و خارش

داروئی است شبیه به گردوی کوچک، موجود و در دسترس با طبیعت سرد و خشک و قابض و مفید حال رطوبتی‌ها و گرم مزاجها.

خوردن اندکی سائیده آن (بمقدار یکی دو نخود) حیض و اسهال و عرق را بند می‌آورد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۳۹

برداشتن پارچه‌ای آغشته به پخته آن رطوبات را خشک میکند.

خوردن سائیده او با زرده تخم مرغ، که روی تخم مرغ پاشند زخم معده و روده و اسهال کهنه را رفع میکند.

گذاشتن ضماد پخته او (کوبیده بیزند) هرگونه ورم و رنج مقعد مانند بیرون آمدن آنرا فرونشاندن بهبود میدهد.

مالیدن پخته او ببدن عرق آنرا رفع میکند.

چون او را نرم کرده با سرکه کوبیده بمالند باد سرخ و هرگونه آزار پوست را دور میکند.

برداشتن پارچه همین جوشانده حیض بیقاعده و خونریزی رحم را قطع می‌سازد.

گذاشتن همین جوشانده به ناف بیرون آمده اطفال آنرا به جا میبرد.

پاشیدن سائیده سوزانده او قطع خون از تمام اعضاء و جراحات میکند و هرگونه زخم را جمع میکند.

مالیدن آن بر جوشهای با خارش و سوزش معالج آن بوده و پاشیدنش بر زخم خورده مانع انتشار آن میشود.

مسواک کردن با سائیده آن تقویت لثه و مضمضه با جوشانده او رفع کرم دندان میکند.

سرمه او که سائیده مثل غبار کنند آب ریزش و خارش و جوش چشم را برطرف می‌سازد.

داخل کردن جوشانده او در رنگ و حنا، یا خضاب یا به تنهایی باعث سیاهی مو میشود.

دمیدن سائیده او در بینی قطع خون دماغ میکند.

خوردنش مضر سینه و حلق و مصلحش کثیرا و مقدار خوراکش تا سه چهار نخود میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۰

ماست - آغوز علاج امراض: ضعف جماع، بستگی شکم، هضم، لاغری، سسکه، سنگ کلیه

با طبیعت سرد و تر، مفید حال گرم مزاجها.

خوردن ماست تشنگی غذا را رفع تقویت باء و شهوت گرم مزاجها میکند.

ماست مضر معده سرد مزاجها و در اینگونه افراد موجب تولد خلط خام و کثافت طعام و دیری هضم و باعث بستگی و انسداد

مزاج میگردد.

ماست در سردمزاجها مضر تبهای عفونی و مرکبه (چند تب مخلوط بهم) بوده مصلحش معجونهای گرم مزاج و زنجبیل پروده میباشد.

آغوز یعنی شیر غلیظی که بعد از ولادت در سه چهار روز اول از حیوان بدست میآید، نیم رطل آن ۵ رطل شیر را غلیظ میسازد و در فربه ساختن بدن چنانچه هضم شود و مداومت یابد در تحریک بقاء گرم مزاجها مؤثر. امّا بغایت دیر هضم و مسدد (بندآورنده) و مورث سکسکه و مولد سنگ کلیه و مصلحش شیرینیها میباشد.

ماش علاج امراض: اعصاب، هیضه و شکم روش، کلیه، ضعف چشم، خارش

با طبیعت مایل به گرم و خشک و لطیفتر از عدس و سایر حبوب و کم نفخ تر. خوردن ماش تولید خلط صالح نموده، حرارت و التهاب صفراوی را تسکین میدهد. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۱

ماش شکم هیضه‌ای و روان را بندآورده، پشت و کلیه و عصب و معده را قوت میبخشد. ماش بهترین غذای صاحبان تب‌های گرم بوده، سرفه و ورم لهات (مجرای گلو) و دردسر و نزله و ضعف باصره را سود میدهد. ضماد پخته و نپخته ماش که آنرا کوبیده، یا پخته بکوبند و با آب مورد (آب خیساننده برگ مورد) خمیر کنند و بمالند یا ببندند اعضا را قوت داده، درد و ناراحتی ضربه و سقوط و مثل آن را برطرف و ورم را تحلیل میبرد. ضماد مذکور سیاهی و چرکی و لک و پیس پوست را برطرف میکند. خمیر ماش کوبیده با سرکه جرب پراکنده، یعنی خارش و سودای پخش شده در بدن را برطرف و عرق را بند میکند. زیادی ماش در جهت خوردن، مضر منی و دندان و هضم و مصلحش روغن بادام و شربت آلات گرم مزاج مانند شربت به‌لیمو و شربت بیدمشک و مرباجات و خردل و از خواص اوست که با وجود خشکی و قبض تحریک سودا و جذام نمیکند.

مربای کدو علاج امراض: کم‌خونی، سرگیجه، درد سینه، سرفه، ضعف معده، سوزش بول، مالیخولیا و جنون

با طبیعت معتدل و از خواص او آنکه بدن را فربه و گیر و سده‌ها را رفع و بقاء را تحریک و مواد مضر و فضول را دفع میکند. مربای کدو باعث لطافت اخلاط و مقوی احشاء و امعاء بوده با غذائیت زیاد و رفع اخلاط سوخته سرد میکند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۲

مربای شکر کدو تولید خون پاکیزه و منع بالا زدن بخارات مضر بدماغ میکند. مربای کدو انواع جنون و مالیخولیا و دوار و سرگیجه را رفع و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و سوزش بول را رفع میکند.

خوردن مربای کدو با خشخاش بیخوابی را رفع و با بادام شیرین بدن را چاق می‌کند. در پختن آن باید کدو را از پوست و تخم و ریشه و زائده پاک کرده نیم‌پز کنند بطوری که آب آن تمام شده قریب بخشکی برسد و آنگاه دو چندان عسل یا شکر را قوام آورده کدو را در آن ریخته طبخ دهند و با اندکی صندل و مصطکی خوشبو

مرزه علاج امراض: بی‌اشتهائی، فکر و مغز، عفونت معده، قولنج، درد شکم، درد سینه، سرفه، تنگ‌نفسی، درد دندان، گلودرد

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها.

خوردن مرزه بلغم و باد را رفع و اشتها را زیاد و غذا را لطیف و معده و جگر را از فضول پاک میکند.

مرزه بخارات صالح را بدماغ صعود داده باعث اندیشه‌های تابناک و افکار مفید میشود.

خوردن پنج گرم از گل مرزه با سرکه مسهل نیکوی سودا و بلغم می‌باشد.

خوردن مرزه با غذا مانع درد روده و شکم و ظهور کرم و میکرب مضر در معده میشود.

کتاب طبی‌انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۳

مرزه کرم و انگل معده و روده را ریخته مانع ترش شدن و عفونت غذا در معده می‌باشد.

مرزه جلوگیری از قی و غثیان و دردسر و درد شکم (قولنج) بادی و ثقلی میکند.

خوردن مرزه با ماست معالجه قولنج مستمر سودائی می‌باشد.

خوردن مرزه با عسل رفع گزیدگی حشرات میکند.

پخته مرزه و انجیر سرفه و تنگ‌نفس و درد سینه را رفع میکند.

خوردن مرزه با آب کرفس سنگ کلیه را میریزاند.

خوردن مرزه و آب کرفس بول بسته را باز می‌کند.

خیسانده مرزه که با ۱۴ برابر وزن او عناب خیسانده بگذارند تا به یک چهارم برسد و روزی سه چهار قاشق بیاشامند خون غلیظ را رقیق میکند.

مالیدن کوبیده مرزه و روغن زیتون و زیره بر ناف اطفال رفع نفخ و باد و گاز شکم ایشان میکند.

مالیدن پخته مرزه در حمام رفع جرب و خارش و حکه و یرقان میکند.

مضمضه مرزه با زیره و سرکه درد دندان و گلو را رفع میکند.

پاشیدن گردی از غبار مرزه که شسته خشک کرده، سائیده باشند در چشم باعث نور باصره و قوت چشم میشود.

دود و بوی مرزه حشرات را میگریزند.

تخم مرزه در افعال قویتر از خود آن و خوردن آن گیر و ثقل معده و روده را باز می‌کند.

خوردن تخم مرزه یرقان را پاک می‌کند.

خوردن تخم مرزه تهییج بقاء و قوت جماع میکند.

جویدن تخم مرزه درد دندان را تسکین داده و تحریک اشتها میکند.

خوردن قاشقی در روز روغن مرزه، که جوشانده صاف کنند و با روغن

کتاب طبی‌انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۴

کنجد چندان بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند رعشه و فلج و لرزه و درد مفاصل را رفع میکند و در این امور از بهترین روغن‌ها می‌باشد.

مربای مرزه که، آنرا خشک کرده بکوبند و گلاب پاشیده با عسل یا شکر بجوشانند جلوگیری از صعود بخارات مضر بدماغ و آب ریزش چشم و دماغ میکند و همچنین در تقویت ذهن و نیکو کردن رنگ رخسار و دفع سموم حشرات و سایر امراض رطوبی بعبود میباشد.

مرزه مضر گرم مزاجها و صفراویها مخصوصا روغن او که آزارنده ریه و شش و مولد سردرد، مگر با او سرکه آشامیده شده باشد.

مرغ و خروس علاج امراض: یبوست، قولنج، تب، درد شکم، نفخ معده، نقاهت، رنگ رو، لاغری، فکر و فهم

مرغ با طبیعت گرم و تر و خروس نسبت به او حرارتش کمتر و یبوستش زیادتر و جوجه خروس معتدل مایل برطوبت که مرغ مفید حال سرد مزاجها و خروس و جوجه خروس مفید مزاج گرم طبیعتها میباشد.

آب پخته خروس سالدار تحلیل برنده و ملین طبع و دورکننده سودا و درد و رنج شکم بسته بوده، قولنج را رفع میکند. چون شکم خروس را با نمک و قرطم (تخم کافشه- خسک) پر کرده بسیار بجوشانند و شب دم کرده صبح آب آنرا بنوشند جهت رفع تبهای مزمن و لرز و رعشه و سرفه و درد مفاصل و نفخ معده و سوء مزاج و درد شکم سریع الاثر میباشد. خوردن خروس جوان (جوجه خروس) باعث زیادی و صافی منی شده،

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۵

بهترین غذای ناقهین و بیماران گرم مزاج میباشد.

جوجه مرغ قوی تر از آن و چاق کننده بدن و صاف کننده رنگ رخسار و رافع لاغری میباشد.

جوجه مرغ جوهر فهم و فکر و شعور را زیاد کرده رفع خیالات فاسد میکند.

پختن جوجه مرغ در روغن حیوانی تازه سرفه خشک را دفع و مداومت بخوردن آن تا یک هفته با نان گندم زردی رخسار را که علت آن معلوم نباشد رفع میکند.

کیاب جوجه مرغ میل گل خوردن و ذغال و مثل آنرا که غالبا زنان حامله بنام (ویار) بآن مبتلا میشوند دور میسازد.

جوجه مرغ موافق معده های رطوبتی و خوردن جگر و پیه او صلابات (سفتی ها) و بستگی و قبض شده گی های اعضاء را نرم نموده مواد سودائی بدن را دفع میکند.

مالیدن پیه و چربی نیمگرم او بر سر در رفع خیالات فاسد و مالیخولیا دارای اثر عجیب میباشد.

مالیدن پیه مرغ بر شقاق ترک فرج و مقعد و ترک دست و انگشتان را درمان میکند.

خوردن و مالیدن پیه مرغ هر خشکی و سفتی را در داخل و خارج بدن بهبود می بخشد.

خوردن فضله مرغ بمقدار چهار پنج گرم با شراب رفع قولنج (شکم درد شدید) و رفع سمیت بی غذایی و گرسنگی طولانی میکند.

مالیدن حل کرده فضله مرغ بر لک و پیس بدن رافع آن می باشد.

خیسانده فضله مرغ در سرکه بر جای دندان سگ هار سبب بهبود آن می شود.

جگر او سنگین و دیرگذر و چاق کننده و خوردن مغز سر مرغ بطور نپخته رفع زهر و نیش حشرات و خون دماغ که از پرده بینی باشد میکند.

خوردن پخته مغز سر مرغ تقویت فکر و دماغ میکند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۶

چینه‌دان مرغ که خشک کرده سائیده باشند با شراب جهت رفع درد معده از مجربات میباشد.

خوردن نرم کرده تخم خروس با زرده تخم مرغ تقویت باء نموده، باعث میل جماع میشود.

سائیده تخم خروس با روغن زنبق «گل زنبق را در روغن کنجد ریخته چهل روز در آفتاب گذارند یا با آب جوشانده صاف کنند و با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند» مالیدنش بر پشت زهار و کشاله‌های ران مقوی شهوت و نعوظ میباشد.

خوردن خون مرغ و خروس و خشک کرده آن که سائیده در بینی بدمند قطع خون‌دماغ میکند.

چکاندن خون جوجه خروس تازه از تخم درآمده در چشم در رفع امراض چشم آزموده و سریع الاثر میباشد.

چون شکم مرغ را که هنوز جاننش کاملاً برنیامده شکافته گرم گرم بر موضع جانور گزیده گذارند جذب سم جانور و گذاشتنش بر مواضع ضرب‌دیده و خون مرده جذب خون مرده و ماده فاسد از زیر جلد میکند.

خوردن مرغ با شیر و ماست و کشک و پنیر (لبنیات) در سردمزاجها باعث قولنج و مداومتش باینصورت موجب نقرس و رفع ضررش را ادویه گرم مزاج مانند دارچین و هل و زیره و شراب و در گرم مزاجها سکنجین میکند.

مشک علاج امراض: ضعف فکر و حواس، قبض و بستگی، اسهال، ضعف قلب، سموم، خفقان، مالیخولیا [۱۶]

کتاب طبى انتزاعى (فارسى)؛ ج ۱؛ ص ۴۴۷

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۷

مشک خون منجمدست که در ناف نوعی از آهو در بلاد چین بدست می‌آید، در طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

خوردن تا یک نخود مشک خالص اعضاء رئیسه را تقویت کرده حرارت غریزی را بالا برده، اعضاء و اندام ظاهر و باطن را نیرو میدهد.

خوردن مشک فکر و حواس را یاری کرده، دل و دماغ و باء و کمر را قوت میدهد.

مشک بندآورنده و مسدد که موجب قبض و بستگی مزاج اسهالی می‌باشد.

خوردن مشک رفع ضعف دل و سودا و غش و ضرر داروهای سمی و مسهلات و سموم میکند.

خوردن مشک غم و اندوه را زایل کرده، وحشت و خفقان و مالیخولیا و سستی و از کارافتادگی عضو و فالج و لقوه و رعشه و بلادت و فراموشی و باد معده را رفع میکند.

مشک رنگ رخسار را نیکو ساخته، قوه داروها را بعمق بدن رسانیده و در کشیدنش بچشم اثر مفید خود را بطبقات بالای چشم میرساند.

برداشتن مشک کمک به بارگیری زن کرده، مالیدنش ببدن سگته و جمیع امراض سرد دماغی را رفع میکند.

مالیدن مشک با روغن بادام بر بالای دماغ و بوئیدن آن منع نزله و جلوگیری از سردرد سرد میکند.

مالیدن مشک با روغن گل شب بو «که گل شب بو را جوشانده صاف کنند و با روغن کنجد بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند» بر اهلل باعث تقویت آن شده در تحریک و بآء بیعدیل می باشد.

سرمه او که سائیده بچشم کشند رفع تاریکی و سفیدی و آب ریزش و ناخن و دانه (سندۀ سلام، یا گل مژه) میکند.

مشک خوب آنست که چون وسیله سوزن، نخ از یک طرف جلد آن داخل

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۸

کرده از طرف دیگرش کشیده همان نخ را از سیر بگذرانند هنوز بوی مشک داشته باشد.

مشک عضوی از بدن حیوان است باندازه گردو با داخلی پر از مشک، دانه هائی شبیه باروت که چون پر شده برسد با خاراندن از بدن حیوان جدا میشود و از علائم اصلی و بدلی بودن آن یکی دستور نخ گذراندن و یکی رنگ آن که صحیح آن با همه سیاهی ته رنگ آن بسرخ زده، در حالیکه قلبی او سیاه مطلق می باشد و دیگر آنکه چون مقداری از آنرا در کف دست با آب بمالند واقعی آن حل شده و ساختگی او فتیله میگردد.

مضر حال گرم مزاجها و صفراوی ها و مصلحش کافور و روغن بنفشه و بوئیدن آن در گرم مزاجها باعث سردرد و زردی رخسار و خوردن آن باعث بدبوئی دهان و مصلحش خوردن گلاب و مقدار خوراکش در رطوبتی ها و سردمزاجها از یک گندم تا دو نخود می باشد.

مورد علاج امراض: خون بینی، خونریزی، عرق، حیض، بواسیر، سموم، زهر عقرب و رتیل، جراحات چشم، درد و ورم، ورم بیضه

غرض از مورد برگ سبزی شبیه برگ بید اما کوچکتر است که نسخه پیچ های قدیمی و عطارها فروشنده که سبزی او ضرب المثل شده هرچیز زیاد سبز را بآن مثل میزنند، با طبیعت سرد و خشک.

کوبیده جوشانده برگ او که بر پیشانی و جلو سر به بندند جلوگیری از خون بینی میکند و نوشیدن روزی چند قاشق از آب جوشانده او با شکر قاطع

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۴۹

خونریزی های داخلی و عرق بدن و خون حیض و ضعیف کردن بواسیر و چون با شراب بنوشند رافع جمیع سموم خصوصا زهر رتیل و عقرب می باشد.

مالیدن آب جوشانده تخم و برگ مورد بیدن هرگونه ورم و جوش و جراحات را که از غلبه حرارت باشد رفع نماید و مالیدن آن با شراب و گذاشتن پا در آن علاج هرگونه درد و جراحات پا و ساق و کعب نماید.

ضماد آرد جو که با آب جوشانده تخم او باشد بر روی چشم ورم چشم را که از حرارت باشد رفع و چون برگ او را ضماد کرده مالیده یا به محل زنبور ببندند هرگونه جوش و خارش و دانه و سوزش را دور و ورم بیضه و صدمه ضربه و کوفتگی و بواسیر را درمان نماید.

چون مورد را جوشانده صاف کنند و با روغن زیتون چندان بجوشانند تا آب بخار شده روغن بماند جهت سوختگی آتش نافع و چون آب جوشانده او را با سرکه و گل ارمنی بمالند خارش فرج و مقعد را رفع و مالیدن آن بر روی ناخن، ناخن را جلا داده و بر پیشانی رفع خون دماغ و دردسر و مالیدن جوشانده برگ و تخم او تقویت اعضاء ناقهین نماید.

دود کردن مورد در مواقع و با مفید و رفع مضرت و اثرات وبا نموده، همچنین سبب گریزاندن حشرات می باشد.

ضماد پخته تخم مورد که مانند حنا خمیر کرده بسر ببندند مو را سیاه کرده و قوت بخشیده و شستن موی سر با آب جوشانده او مانع ریختن آن شده در صورت مداومت موهای ریخته را نیز میرویند.

نشستن در آب جوشانده مورد جهت جراحت و بروز جراثیم مثانه و رحم و خونریزی رحم و سستی اعضاء و چکاندن آب آن چند قطره در گوش جهت چرک گوش مفید و در چشم کردن اندکی از خاکستر سوزانده او که مانند غبار نرم بوده باشد جهت مضرات چشم از جوش و خارش و آب ریزش قوی تر از توتیا میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۰

همچنین مالیدن خاکستر او به بدن رفع لک و پیس پوست و سائیده برگ آن جهت رفع جراحات و بدبوئی زیر بغل و میان پا و چون برگ و تخم مورد را کوفته و جوشانده صاف کنند و با روغن زیتون چندان بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند جهت تقویت و رویاندن و سیاه کردن موی سر بی مانند و مالیدن او ببدن مانع عرق و بخار و مالیدن آن بمقعد رفع درد و ورم و رنج بواسیر میکند.

موم علاج امراض: صدا، سینه و سرفه، خشکی و زبری، چرک و دمل، زخم حربه، تب و با، زخم روده

با طبیعت تر مایل به گرم، بازکننده گیرهای درون و پزنده و ملین و مصلح دواجات و مرهمها. خوردن تا ده گندم از او که ریز کرده فرو برند و یا در روغن حل نموده بنوشند در بهبود جراحات باطنی مانند زخم معده و زخم روده و درد سینه و سرفه و بسته شدن شیر و درد گلو و لوزتین و تصفیه صدا بیمانند میباشد. مالیدن موم که ذوب کرده نیمگرم بمالند رفع خشکی و زبری و خارش و خشونت پوست میکند. گذاشتن موم بر روی ورم باعث نرم شدن و تحلیل آن میشود.

گذاشتن موم نیمگرم بر روی جراحتی که بخواهند بچرک بنشیند باعث پزاندن و بچرک نشانیدن و اصلاح آن میشود. خوردن سه چهار گندم موم خشکی و صلابات سینه را رفع و باعث نرمی و بهبود درد و اذیت آن میشود.

مالیدن موم گداخته بر روی زخم حربه مانند کارد و چاقو و آلات زهردار،

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۱

سم و زهر آنرا کشیده بهبود میدهد.

بخور او رفع عفونت هوای وبائی و بعرق آوردن صاحبان تب میکند.

دود او که در آتش اندازند رفع اذیت مردار میکند.

اماله موم با روغن گل سرخ یا روغن کنجد یا بادام که در یکی آنها ذوب کرده نیمگرم تنقیه کنند بغایت نافع زخم روده میباشد.

مومیائی علاج امراض: قلب و دماغ، رطوبات، رعشه و لقوه، جماع و باء، درد معده، سنگینی رحم، جراحت منانه

مایعی است که از میان بعضی سنگها در بلادی مشخص بشکل قیر، مانند لرستان و گیلانات بیرون میآید، با طبیعت گرم و خشک مفید حال سردمزاجها.

مقوی دل و مفرح قلب و دماغ و تحلیل برنده مواد سرد بدن و مقوی اعضاء باطنی و ظاهری و جمع کننده رطوبات و اعانت دهنده به بقاء و میل جماع و خوردن آن حفظ ارواح بدن نموده فلج و رعشه و لقوه و مثل آنرا رفع میکند.

مومیائی لطیف کننده و سریع النفوذ و خوردن آن سموم مشروبات و درد معده و درد سر را دور میسازد.

خوردن مومیائی معده و قلب را قوت بخشیده، درد و بستگی و سنگینی رحم را رفع و جمیع امراض سرد رطوبتی را رفع میکند. خوردن مومیائی خونریزی باطنی و جراحات مثانه و سلسل البول (شاش بی اختیار) و جذام را در ابتدا و ورم پا که مثل پای فیل شده باشد و سنگینی زبان و گزیدگی عقرب را دفع میکند.

خوردن محلول مومیائی در روغن های خوردنی و ضماد کردنش بر موضع

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۲

ضرب دیده و شکسته و دردناک باعث بهبود از داخل و خارج آن بسرعت شده، عضو بیمار شکسته را بهبود میدهد.

مالیدن مومیائی روغن (محلول مومیائی که در روغن خوردن) مفاصل از جا خارج شده و کوبیدگی و پاره گی عصب و عضل را بجا آورده درست میکند.

خوردن مومیائی با عنب سرفه و با سکنجبین خفقان (قلب گرفتگی) را رفع میکند.

خوردن مومیائی با آب کرفس رنج طحال را برطرف و درد هر علتی را با کمک خوردنی مربوط و مفید او «با رعایت گرمی و سردی» بهبود میدهد.

چکاندن مومیائی روغن، خاصه که با روغن گل سرخ حل شده باشد سنگینی گوش و چکاندنش با کافور بهبوددهنده و معالج امراض بینی میباشد.

مالیدن مومیائی با آب نباتات خوشبو مانند مرزنجوش و پونه و نعنا و ریحان درد شقیقه و در دسر و صرع و امراض دماغی را رفع میکند.

غرغره مومیائی با رب توت یا رب انار شیرین و مثل آن ورم گلو را نرم و رفع می کند.

مالیدن مومیائی با شیر بر اعضاء تناسل سبب تقویت آن میشود.

خوردن یک قیراط مومیائی با یک نخود (گل ارمنی) و عدسی زعفران رنج و صدمه جگر و معده را برطرف میسازد.

خوردن مومیائی با آب کاسنی و مالیدن او با روغن یا کره گاو رفع گزیدگی عقرب میکند.

برداشتن یا چکاندن مومیائی با روغن زیتون علاج تقطیر (قطره قطره آمدن) بول و خارش مقعد و فرج میکند.

غرغره مومیائی با عسل رفع لکنت زبان میکند.

مالیدن مومیائی با روغن نارگیل و گردو و مثل آن بر آلت و بیضتین سبب تحریک جماع و قوت آلت میشود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۳

خوردن مومیائی با خوردنی های مناسب یعنی رعایت سردی و گرمی آن رافع تب چهار ساعت و چهار روز در میان میباشد.

چکاندن مومیائی با پیه بی نمک خوک در گوش تازه کر شده رفع کری آن میکند.

از فواید دیگر مومیائی است که ابدان اموات با آن مومیائی شده را از فساد و تلاشی جلوگیری میکند.

مقدار خوراک آن در شکستگی اعضاء از یک قیراط (چهارجو) تا یکی دو نخود میباشد همه این خواص بشرط سلامت و قلبی نبودن آن میباشد.

مضر حال گرم مزاجها و اگر چه در بهبود اعضاء و اندام نفع میکند اما مصرف زیاد آن باعث کوری و فساد بدن و مضرت های

مویز علاج امراض: معده و روده، پوست، جماع، جگر، پشت و کلیه، مثانه، شاش‌بند، سرفه و سینه

بهترین نوع آن پر گوشت کم‌دانه بزرگ مقدار آن است، با طبیعت گرم و تر، مفید حال سردمزاجها و خشک‌مزاجها. خوردن مویز باعث پختن خلط غلیظ و تحلیل ملایم خلط و طعام شده، اصلاح فساد غذا میکند. خوردن مویز باعث خوبی و پاکیزگی و جلای پوست صورت و بدن شده معده و روده و احشاء را تمیز و تقویت میکند. مویز باعث تحریک بام و میل جماع سردمزاجها میشود. مویز مفید قصبه ریه و چاق‌کننده بدن و تقویت‌دهنده جگر میباشد. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۴

خوردن مویز دانه بیرون آورده سرفه بلغمی را رفع و امراض پشت و کلیه و مثانه را درمان میکند. خوردن مویز بی‌دانه که مداومت دهند زخم روده را علاج می‌کند. چون مویز را با گل گاوزبان و خرمای سبز (نارس) کوبیده روزی دو سه نوبت هر بار بمقدار دو سه فندق یا یک گردو بخورند خفقان (گرفتگی) قلب را رفع میکند. خوردن کوبیده مویز و (حسن لبه) - [داروئی موجود] رافع کندذهنی و فراموشی میباشد، اگرچه خوردن به تنهایی مویز نیز چون مدام شود و صاحب مزاج سرد بخورد نیز دارای همین اثر میباشد. خوردن مویز با سرکه رفع یرقان (زردی پوست چهره و بدن) میکند و مجرب شناخته شده است. چون سردمزاجها بجای دانه مویز در آن فلفل سیاه جا داده هر روز تا ده عدد بخورند و مداومت دهند در رفع سردی کلیه و پشت و تقطیر (قطره‌قطره آمدن) بول و سنگ کلیه و مثانه بיעدیل میباشد. چون مویز را با بادیان بمقدار مساوی بگونه‌ای که متلاشی شود پخته، آب او را با روغن بادام روزی سه چهار قاشق بنوشند رفع سرفه سرد و آزار سینه میکند. چون مویز را با پیه حیوانات مانند پیه گوسفند و بز و مرغ بکوبند و بر روی ورم ضماد کنند و ببندند رفع ورم میکند و بر روی دمل سبب باز شدن دمل میشود. همین کوبیده و گذاشتن و بستنش بر روی ناخن خال‌زده باعث رفع خال روی آن میشود. ضماد مویز و آرد باقلا- و زیره که همه را با هم کوبیده با کمی آب نرم و خمیر کرده بر فرج و مقعد بگذارند رفع ورم آنها میکند. کوبیده مویز که با شراب مرهم شده باشد و بر روی جراحات آبدار بگذارند کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۵

رفع رطوبت و جراحات آن نموده و گذاشتنش بر روی جراحات آبله و هر جوش و جراحات و زخم متعفن و آنچه باعث فساد عضو شود مفید و سبب بهبود میگردد. مالیدن یا بستن مویز کوبیده با (جاوشیر) (صمغی موجود) نافع نقرس میباشد. چون مویز را جوشانده، صاف کرده با شکر بقوام آورند و روزی چند قاشق بخورند رفع سرفه و آزار و ناراحتی سینه میکند و

باعث باز شدن صدای گرفته و صافی صورت می‌شود. ضماد او که مویز را با گل کافشه یا کنگره و زرده تخم مرغ و زعفران بکوبند و ببندد سر دمل را باز و بر اورام باعث نرم شدن و صاف شدن ورم و عضو متورم شده بمانند می‌باشد. کوبیده مویز با صبر زرد (داروئی موجود) زخم کچلی را بهبود میبخشد. دیگر انواع او مانند کشمش قرمز و سبز دانه‌دار و بیدانه در حکم مویز بوده با تفاوت قوت زیادتر مویز که بر دیگران را حج می‌باشد، در این معنی که دیگر کشمش‌ها نیز در افعال مانند مویز بوده در نبودن آن میتوان از آنها استفاده نمود. زیاد خوردن کامل مویز و کشمش باعث سوختن و غلظت خون، مخصوصا در محرورین و گرم مزاجها که باید رعایت اعتدال نمایند میشود و در صورت دلخواه و اضطراب رافع ضررش سکنجبین و میوه‌های ترش و خشخاش می‌باشد.

نارگیل علاج امراض: بستگی بول، درد مفاصل، بدبوئی دهان، جنون و مالیخولیا، باء و جماع، غش و غثیان

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سرد مزاجها و رطوبتی‌ها.

خوردن مغز نارگیل تولید منی کرده کمر و کلیه را قوت بخشیده بدن سرد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۶

مزاجها را فربه می‌سازد.

نارگیل خون بسته را باز و قطره قطره آمدن بول را رفع میکند.

نارگیل سردی مثانه را برطرف و درد مفاصل مزمن را درمان میکند.

نارگیل دهان را خوشبو ساخته، مواد سرد و آبکی را از بدن دفع می‌دهد.

نارگیل فلیج و جنون و مالیخولیا و امثال آنرا در سرد مزاجها بهبود می‌دهد.

نارگیل ضعف جگر و جراحات داخل بدن و بواسیر را علاج میکند.

خوردن نارگیل با شکر باعث تولید منی شده، خون پاکیزه بوجود می‌آورد.

نارگیل تقویت حرارت غریزی و شیر داخل او درمان جنون و مالیخولیا و ضعف باء میکند.

روغن دار او دیرهضم و مولد خون غلیظ و مضر گرم مزاجها و فاسد و کهنه آن باعث غش و غثیان و مصلحش میوه‌های ترش و

لیمو ترش می‌باشد.

سرکه نارگیل کرم دراز شکم و کرم کدو را کشته، در تقویت هاضمه و پختن غذا در معده پراثر می‌باشد.

خاکستر پوست نارگیل جلادهنده دندان و پاک کننده لک‌های بدرنگ پوست بدن و نیکو کننده رنگ رخسار و جوش‌های

خارش دار و ناراحت بدن را رفع میکند.

خاکستر پوست نارگیل با حنا موی سر را قوت بخشیده و روغن نارگیل که کوبیده و جوشانده از او اخذ کنند، چه بصورت

خوردن چه بصورت مالیدن به سر و پیشانی و شقیقه تقویت فهم و تولید پیه پشت و نیروبخش کلیه و رفع درد مثانه و باد آن و

رفع درد کمر و زانو و بواسیر کهنه و تقویت باء میکند.

مقدار خوراک از جرم او تا سه مثقال ۱۵ گرم و از روغنش تا ۱۰ گرم می‌باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۷

نارون علاج امراض: دندان و لثه، اسهال، یبوست، جراحات، جوش‌ها، ورم گوش، تاریکی چشم، کری، غلظت خون

با طبیعت سرد و خشک و قابض، مفید حال گرم مزاجها و رطوبتی‌ها. مالیدن آب جوشانده نارون رنگ پوست را جلا داده باعث استحکام اعضاء و اندام میشود.

پاشیدن سائیده برگ خشک او بر جراحات از انتشار آن جلوگیری نموده خشک میکند.

جویدن برگ تازه او دندان و لثه را قوت میبخشد.

خوردن بمقدار قاشق چای‌خوری از سائیده برگ خشک او با آب قطع اسهال میکند.

آشامیدن آب پخته برگ او طبع را به لنت می‌آورد.

ضماد برگ تازه او که کوبیده بگذارند جراحات تازه را بهبود میدهد.

مالیدن برگ کوبیده تازه او با سرکه جوشهای آبدار خارش‌دار را رفع میکند.

چکاندن آب برگ تازه او که کوبیده بگیرند و بچکانند ورم گوش را مینشانند.

چکاندن آب برگ تازه او با عسل در چشم تاریکی چشم را رفع میکند. چون ریشه او را در آتش گذارده آبی که از طرف

دیگرش میچکد در گوش چکانند کری از عوارض مرض بهمرسیده را رفع میکند.

خوردنش باعث سوختن و غلظت خون و فزونی خشکی و رافع ضررش شکر که با آن بخورند میباشد.

کتب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۸

نخود علاج امراض: سستی جماع، بول و حیض، عرق و خون، لاغری، شیر و منی، معده و امعاء، گیر معده، درد سینه و شش

با طبیعت گرم معتدل مایل به تری، مفید حال سردمزاجها.

خوردن نخود پخته باعث نرمی طبع و باز شدن بول و حیض و عرق شده خون و شیر و منی را زیاد میکند.

نخود نعوظ‌آور و مقوی شش و فربهی بدن و باعث تقویت حرارت غریزی و احساس شهوانی میشود.

نخود دارای غذائیت بسیار و از این جهت مسقط اشتها میباشد.

نوشیدن از آب پخته نخود با نمک قطع لیزابه‌ها و لزوجات معده و امعاء کرده و باعث باز شدن بول و گیر و سده‌های اندرون میشود.

خوردن آب جوشانده نخود جهت درد سینه و جراحات شش سودمند و نوشیدن آن با شیر تازه سبب باز شدن صداگرفتگی

که از خشکی باشد و تب همراه نداشته باشد و چون تب باشد بجای شیر باید با آب بنوشند و چون نخود را یکشب در سرکه

خیسانده ناشتا تناول نمایند و در آنروز چیز دیگر نخورند در کشتن کرم معده مجرب میباشد.

چون نخود را در آب خیسانده خام بخورند و آب آنرا با عسل بنوشند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین بمانند میباشد.

چون با نخود آبگوشت ترتیب داده بخورند و چندان زیاد تهیه کرده باشند که در آب آن نیز بنشینند در اصلاح امراض مقعد و

رحم و اخراج کرم شکم و مقعد بهترین ادویه شناخته شده است.

بهترین وقت خوردن نخود آنست که در وسط دو غذا خورده شود و پس از غذا باعث ثقل و عدم هضم طعام میگردد.

کتب طبى انتزاعى (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۵۹

خوردن نخود سیاه جنین را ساقط و سنگ کلیه را میریزاند.

نخود سیاه در افعال قویتر از سفید آن و خوردن آب آن استسقا را رفع و جذام را مفید و یرقان کهنه و سده جگر را رفع و بادها را به تحلیل میآورد.

شستن تن و مالیدن آب پخته یا خیسانده نخود بر بدن خارش اعضاء و سردرد و زردی رخسار و جوش های زرد آبدار و لک و پیس سرخ و سفید را رفع و تقویت مفاصل میکند.

مالیدن آب نخود بر سر موجب تقویت مو و رفع بیحسی عضو و پوست سر میکند.

خوردن نخود برشته (بوداده) بطور گرم که هنوز سرد نشده باشد در رفع بواسیر آزموده شده است.

خوردن نخود سبز تازه مولد فضول و مضر زخم مثانه میباشد.

گرفتن آب جوشانده یا خیسانده نخود سبز در دهان تحلیل ورم لثه داده و رفع درد دندان میکند.

زیاد خوردن نخود مخصوصا آب خوردن بعد از آن مولد با دو نفخ و سنگینی شکم و رافع ضررش شیرینی ها و زیره و شبت و گل قند و در گرم مزاجها سکنجبین و خشخاش میباشد.

نرگس علاج امراض: پوست، قی، جنین، عصب پاره شده، دردهای مزمن، تیغ و سوزن رفتگی، مفاصل و نقرس

با طبیعت گرم و تر، مفید حال سردمزاجها و سوداوی ها.

خوردن آب جوشانده مشتکی از او پوست را جلا داده و جذب اقسام سموم

کتاب طبی انتراعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۰

کرده و اقسام کرم شکم را کشته دفع میکند نظر به گل او میباشد.

خوردن آب جوشانده ریشه او بغایت قی آور، خصوصا با عسل و پاک کننده رحم و کشنده جنین زنده و مرده و مخرج آن میباشد.

جوشانده ریشه نرگس زخمهای ظاهری و باطنی را التیام داده، ضماد آن التیام جراحات هولناک میدهد و باعث بهبود عصب پاره و عضل و مفصل شکسته میشود.

گذاشتن کوبیده نرگس که با عسل خالص خمیر کنند دردهای مزمن مفاصل و نقرس و مثل آن را رفع میکند.

گذاشتن پخته نرگس با آرد گندم تیغ و خار و سوزش و پیکان را بیرون میآورد.

گذاشتن نرگس با سرکه پخته داء الثعلب (موی ریخته و موضعی) را درمان و لک و پیس سیاه و آثار سیاهی پوست را رفع میکند.

گذاشتن پخته نرگس بر احلیل باعث قوت آن شده و بستن آن بر زیر قضیب رفع محرومیت مردان عنین (بی نطفه - فرزندناشو) میکند و از مجرباتست بشرطی که قبلا ده روز او را در شیر خیسانده خشک بکنند.

گذاشتن پخته کوبیده او بر جوشهای لعاب دار علاج آن و بر جراحات مانع آب ریزش و بر عضو شکسته سبب بهم پیوستن و بهبود آن میشود.

پاشیدن سائیده گل نرگس بر روی زخم قطع خون آن کرده باعث التیام میشود.

گذاشتن خمیر کرده کوبیده او با شیر رفع عقربک و ریشه ناخن میکند.

بوئیدن آن رافع سردرد سرد و سبب بازشدن گیر و سده دماغ میشود و مداومت بوئیدن گل و عطر خالص نرگس جلوگیری از زکام میکند. مضر گرم مزاجها و مصلحش گل بنفشه و کافور از طریق خوردن و بوئیدن میباشد. مقدار خوراک از گل او ۴ گرم و از تخمش ۲ گرم میباشد. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۱

نشاسته علاج امراض: ضعف معده، اسهال خونی و ساده، خشکی سینه، دردسر، سینه، سل، حیض، بواسیر، زخم روده

با طبیعت سرد و تر، مفید گرم مزاجها. خوردن نشاسته که بصورت غذا درآورند هرگونه مزاج و معده ضعیف را موافق بوده، باعث قبض باعتدال مزاج میشود. نشاسته رفع ضرر ادویه تند کرده، اسهال و اسهال خونی و خونریزی داخلی را رفع میکند، مخصوصا که او را بو داده با شکر و روغن بادام و نیمگرم بخورند. خوردن نشاسته بصورت مذکور خشکی سینه و حلق و دردسر و سینه و سل را سودمند و قطع خون حیض و بواسیر میکند. حریره نشاسته با پیه بز زخم روده را رفع و رفع ضرر خوردن بافراط مسهل و اماله و مثل آن میکند. اماله نشاسته پخته زخم روده را سود میدهد. مالیدن نشاسته با زعفران رفع لک سیاه (ماه گرفتگی) میکند. خوردن نشاسته با سرکه و بستنش مفید خناق و رفع ورم گرم میکند. چکاندن لعاب نشاسته در چشم آب ریزش و جراحت و خارش چشم و آب ریزش آنرا رفع میکند. چکاندن لعاب نشاسته که با شیر زن و سفیده تخم مرغ ترتیب یافته باشد خشکی و خشونت پلک و حرارت و سوزش چشم و درد آنرا رفع میکند. نشاسته دیر هضم و باعث قلت منی و بندآورنده شکم و مصلحش شیرینی و کرفس و قرنفل میباشد. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۲

نعناع علاج امراض: دل و دماغ، هاضمه، معده، آروغ، خونریزی، قی و غثیان، هیضه، سکسکه

با طبیعت گرم و خشک، مفید سرد مزاجها. خوردن نعناع معده و دل و دماغ را قوت داده، قوه ماسکه (نگاه دارنده) و هاضمه فم معده را تقویت میکند. نعناع مفرح و مولد خون غلیظ صالح و بادشکن بوده، باد و مضرت سرد معده را دفع میدهد. نعناع شهوت و بآ را تحریک کرده، آروغ میآورد. نعناع کشنده اقسام کرم شکم و خوردن آب آن با سرکه قطع خونریزی باطن میکند. خوردن دو شاخه نعنا با آب انار ترش قی و غثیان و هیضه و سکسکه را رفع میکند. نعناع اشتها آور و درد و سنگینی معده و درد صندوقه سینه و داخل سینه و درد پهلو را رفع و رطوبات قصبه ریه را پخته آنرا از خلط و کثافات پاک میکند، خاصه که آنرا با پر سیاوشان بجوشانند.

انداختن سه شاخه نعنا در شیر مانع بستن شیر میشود و خوردن نعنا با سرکه و ترشی ضرر آنرا برای اعصاب برطرف میسازد و همچنین خوردن نعنا با لبنیات رفع مضرت خشکی و گرمی آن میکند.

ضماد نعنا که کوبیده بر معده ببندند سبب تقویت آن شده، و گذاشتن کوبیده او با آرد جو بر جراحات سبب بهبود و بستنش بر پستان باعث باز شدن شیر بسته در آن و بستنش بر دمل باعث باز شدن آن میشود.

گذاشتن کوبیده نعنا تازه با نمک بر گزیدگی سگ هار و جویده او بر

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۳

گزیدگی عقرب رفع درد و زهر و اذیت آن میکند.

گذاشتن جویده نعنا بر بواسیر بر رفع درد او بغایت سودبخش میباشد.

بستن کوبیده نعنا تازه بر پیشانی رفع سردرد رطوبتی میکند.

بستن کوبیده نعنا با مویز ورم و درد بیضه را رفع میکند.

برداشتن نعنا کوبیده در پارچه‌ای یکی دو ساعت قبل از جماع مانع حمل زن میشود (در این دستور که قبل از جماع بیرون آورد).

چکاندن آب نعنا با آب عسل (عسل مخلوط با هم وزن آن آب) درد گوش را که از سردی باشد رفع میکند.

مالیدن آب نعنا با روغن گل سرخ تا سه دفعه بر خنازیری که به گردن باشد باعث تحلیل و بهبود آن میشود.

نعنا باددار و مصلحش کرفس و بدلتش «که کار آنرا میکند» پونه میباشد.

نمک علاج امراض: ثقل مزاج، بلغم و سودا، کرم و انگل، فساد، طعم، جذام و خوره، تریاک و سموم، گزیدگی

با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها و بلغمی‌ها.

مقصود نمک غذاست که از کوبیده سنگ نمک بدست می‌آید، رافع بلغم و سودا و زردآب و رطوبات لزجه و گیر و ثقل مزاج

و کرم و انگل و فساد طعام، مخصوصا اغذیه سردمزاج میباشد.

نمک باعث تحریک اشتها شده، غذا را باصلاح آورده کمک دفع آن میشود.

خوردن نمک سوزانده باعث قبض و بستگی طبیعت شده سودا را از منافذ

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۴

بدن جذب کرده دفع میکند.

نمک رافع گزیدگی و خرابی اطعمه بوده، مانع حدوث جذام و خوره و مثل آن میشود.

خوردن نمک با آب و سکنجبین هرگونه گیر و بستگی مزاج را باز میکند.

خوردن نمک با عسل و سکنجبین رفع مضرت تریاک و سموم مواد مخدر و دخانیات و گزیدگی حشرات و جانوران میکند.

نمک مفید استسقا و امراض بلغمی و سوداوی میباشد.

قی کردن با آب نمک و سکنجبین معده را پاک کرده و خوردن آن با مسهلات رفع اخلاط بدن میکند.

خوردن نمک و پونه رفع عفونات بدن و اخراج گاز و باد شکم از طریق آروغ و دفع از مخرج میکند.

مضمضه نمک با (صبر زرد) و بستنش بر پیشانی و سر دفع نزله (آب‌ریزش) چشم و بینی میکند.

بستن نمک و روغن زیتون یا هر روغن دیگر و عسل و زفت به عضو کوبیده شده ضرب دیده رفع خستگی و کوفتگی آن میکند.

مالیدن و گذاشتن نمک همراه کف صابون ورم بادی و آب دار و ضربان عضو را رفع میکند.

گذاشتن نمک با تخم کتان بمحل گزیدگی عقرب رفع زهر نیش عقرب و با سرکه دفع زهر زنبور میکند.

گذاشتن نمک با کوبیده پونه رفع زهر افعی و با زفت و قطران رفع زهرمار شاخدار و دندان و حیوانات و گزندگان آبی میکند.

بستن نمک با زفت و عسل رفع ورمهای بلغمی یعنی آب دار و با عسل رفع خون منجمد شده زیر پوست میکند.

مالیدن نمک و روغن زیتون رفع رنج سوختگی از آتش و حکه و خارش فرج

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۵

و مقعد و تن و زخم آبله و جذام میکند.

گذاشتن نمک و حنا رفع عقربک (زخم گوشه ناخن) و با (تاتوره) رفع ورم بیضه میکند.

گذاشتن نمک و خمیر (خمیر پرنمک) دمل را باز کرده یا فرونشاندن و مالیدن نمک با سرکه امراض جلد و ناراحتی پوست و جوش های لیزابه دار را رفع میکند.

کشیدن نمک «مانند سرمه» بچشم رفع سفیدی چشم «لک های سفید که بر سیاهی چشم نشیند» و سرخی و برجستگی رگها و مژه ریختگی و آب ریزش آن میکند.

کشیدن نمک سوخته و نوشادر سوخته که با هم سائیده مثل غبار کنند بچشم رفع تاریکی و آمدن پرده جلو آن و با سائیده مروارید رفع بیاض (لک سفید) او میکند.

مسواک با نمک دندان را سفید و رفع خونریزی و مضرت آن میکند.

شستن با آب نمک و سرکه ضد عفونی جوش ها و آکله (خوره) و رافع آنها بوده و بستن نمک با پشم بر زخم قطع خون آن میکند.

بستن نمک کوبیده بر اعضاء دردهای بلغمی و بادی عضو را رفع میکند.

بستن نمک در پارچه و همراه کردن بزن حامله باعث سرعت زایمان او میشود.

نمک زیاد مضر مغز و فکر و دماغ و مورث تاریکی چشم و سوزاننده خون و کم کننده منی و موجب خارش بدن و مولد جرب و مضر بدنهای ضعیف و نحیف و مصلحش خوردنی های رطوبتی و چربیها و نعنا و پونه میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۶

نی علاج امراض: باد سرخ، گیر و بستگی، خارش و سوزش، زخم و چرک، خونریزی لته، ریزش مو، تب گرم

با طبیعت سرد و خشک و سوزاننده او گرم.

ضماد نی تازه که کوبیده ببندند خار و استخوان و پیکان را بیرون می آورد.

بستن کوبیده نی تازه با سرکه بر کمر درد آنرا برطرف میکند.

بستن کوبیده برگ تازه او ورم گرم را به تحلیل میرسد.

مالیدن کوبیده او با سرکه باد سرخ را درمان میکند.

خوردن سائیده او با عسل سرفه را رفع و خوردن سوزانده او بقدر یکی دو نخود گیر و بستگی و قبض معده و کبد و اندرون را باز میکند.

ضماد و سوزانده او که کوبیده با آب خمیر کرده ببندند یا بمالند خارش و سوزش تن را رفع و زخمهای چرک دار را بهبود میدهد.

مسواک کردن با سوزانده او دندان را جلا داده خونریزی لثه را رفع میکند.

مالیدن ریشه و پوست او که بسوزانند و با مثل آن حنا خمیر کنند موی ریخته را رویانیده، تقویت آن میکند.

مالیدن همین ضماد بصورت پوست بشره را شفاف میکند.

کشیدن رطوبت برگ نی به چشم سفیدی او را برطرف میسازد و از مجربات شمرده شده است. فرش نی که بر آن آب پاشند تب گرم را رفع و شدت گرمی هوا را در بدن کم میکند مقصود فرش حصیر میباشد.

شکوفه نی که کوبیده بگذارند درد گزیدگی عقرب را ساکت و فتیله گذاشتنش در گوش اخراج کرم گوش میکند و در این امر نیز بیهیدیل میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۷

وسمه علاج امراض: درد بیضه، زکام، سگ گزیدگی، زخمها، بواسیر، مقعد

سائیده گیاهی که با آن مو و ابرو سیاه میکردند، با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

خضاب او قویترین خضاب از حیث رنگ میباشد.

ضماد او با نمک درد سر بادی و بلغمی و درد بیضه را رفع میکند.

همچنین ضماد او با نمک زخمها را نافع و بخور و مالیدن آن زکام را رفع و تقویت موی و منع ریختن آن میکند.

آشامیدن آب پخته او بغایت قی آور و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و مؤثر میباشد.

مالیدن روغن و سومه که آنرا دم کرده، آب آنرا با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند، بواسیر و امراض سرد مقعد را رفع میکند.

مالیدن همین روغن مانع ریختن مو شده، رفع دردهای سرد میکند.

چون ریشه و سومه را بسیار طبخ دهند و قدری صمغ عربی اضافه کنند جهت نوشتن بهترین مرکب میباشد.

خضاب و سومه مو را محکم و رنگ آنرا نیکو میسازد.

خوردنش مضعف فکر و دماغ و مصلحش خوردن قرنفل و لادن و استشمام عطر آنها میباشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۸

هل علاج امراض: بدبوئی عرق، عطسه، مالیخولیا، غش و صرع

با طبیعت گرم و خشک و گرم کننده، مفید حال سردمزاجها و رطوبتیها.

خوردن هل باعث هضم غذا و فرح دل و قوت قلب و معده و باز شدن گیر و انسداد مزاج میشود.
هل جمع کننده اعضا و اندام سست شده و لطیف و جلادهنده پوست و اندرون و دهان و عرق را خوشبو میسازد.
هل باد و گاز معده و روده را دفع و قی و غثیان و درد کبد را دور میکند، خصوصا که با پوست روی آن سائیده و خورده شده باشد، هل سردرد و غش و اغماء را نافع و دمیدن سائیده اش در بینی عطسه آورده غش و دیوانه و مالیخولیائی و مصروع را نفع میدهد.
مضر ریه و مصلحش شکر و مقدار خوراک یکی دو دانه آن میباشد.

هندوانه معالجات امراض: صفرا، جگر، ادرار، صفرا و بلغم، خارش، هاضمه، سرسام، امراض حار، وسواس، لک پوست

با طبیعت سرد و تر و مفید حال گرم مزاجها میباشد.
هندوانه صفرا و حرارت خون و جگر و بدن را فروشنانیده ادرار را زیاد کرده تشنگی را رفع میکند.
هندوانه باعث لینت مزاج شده مواد خشک و سوخته اندرون و بدن را پاک
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۶۹
میکند.
خوردن آب هندوانه و شیر سودا را رفع و آشامیدن آن با تمره‌ندی جهت پاک کردن صفرا و جرب و خارش و امثال آن بی مانند میباشد.
نوشیدن آب هندوانه و سکنجبین گیر و اشکال و سنگینی مجاری ادرار را رفع و باعث جریان بول و قطع یرقان میشود.
آب هندوانه و سکنجبین جهت صفرائی‌ها موجب هضم طعام و با شیرخشت سبب قطع تبهای تند گرم و معالجات هرگونه آزار که از حرارت رسیده میباشد.
هندوانه چه آب و چه خود او شیر زنان گرم طبیعت را زیاد کرده مولد خون رقیق و بلغم مفید و رطوبت بدن میباشد.
خوردن تخم هندوانه ضرر خربزه را که سبب آزار شده یا از معده نگذشته باشد دفع میکند.
خوردن مستی مغز تخم هندوانه در روز فی المجلس تا چند روز سنگ کلیه و مثانه را میریزاند.
مربای پوست هندوانه با عسل و شکر معالجات سرسام و وسواس و لکه‌های سیاه پوست و لک و پیس و درد سینه و ضعف معده و تقویت هاضمه میباشد.
هندوانه مضر حال سردمزاجها و عسل رافع ضرر آن میباشد.

هویج - زردک علاج امراض: سینه درد و سرفه، سنگ کلیه، هاضمه، امور مجامعت، جگر و معده، زخم خوره، حمل و آبستنی

با طبیعت گرم و تر مفید حال سردمزاجها و خشک مزاجها.
خوردن هویج پوست را لطیف و ادرار بسته را باز و گیر و ثقل و سنگینی
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۰
جگر را رفع و بلغم را قطع و تقویت معده و ملین مزاج و مسکن و معالجات سرفه و درد سینه و معده و جگر میباشد.

خوردن بمداومت آن تا چندی باعث ریختن سنگ کلیه میشود.

بستن پخته‌های ریشه او خون بسته را باز و خون جامد زیر پوست را پاک میکند.

مربای هویج چاق‌کننده و مقوی احشاء و رحم و هاضمه و باعث نعوظ میشود.

ترشی هویج که با سرکه و نمک ترتیب داده باشد ورم و پیه و اضافات طحال را ذوب می‌کند و ترشی هویج تقویت جگر و معده میکند.

آب جوشانده او که با شکر پخته صاف کرده باشند و آب آن که بوسیله ماشین گرفته با یک چهارم آن عسل جوشانده در خم ریخته بگذارند تا مستحیل شود مسکر و مست‌کننده قوی بی‌آزار میباشد.

ضماد برگ هویج که کوبیده بگذارند جهت زخم آکله (خوره) نفع بسیار میدهد.

تخم هویج و شکر که کوبیده روزی یک کف بخورند تحریک بام میکند.

چون تخم هویج و تخم شلغم را در جوف ترب (ترب را خالی کرده) بریزند.

و درش را بسته در زیر آتش بپزند و بخورند مجرب ریزاندن سنگ مثانه و برداشتن او پاک‌کننده رحم و معین و نگاهدارنده حمل میباشد.

پختن هویج در خانه باعث گریختن پشه و مگس میشود.

جرم او ثقیل و دیرهضم و خوردن آب و شربت و مربای او مفیدتر از خام او میباشد همچنین مضر طبع گرم مزاجها و مصلحش دوغ و ماست و کشک و شیر و مثل آن میباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۱

یاس - یاسمین علاج امراض: گیر و بستگی شکم، سودا و بلغم، زرداب، گاز و باد، ضعف جماع، گرفتگی، سردی و رطوبت

در دو رنگ زرد و سفید که سفید آنرا یاس سفید و زرد آنرا امین الدوله‌ای می‌گویند، با طبیعت گرم و خشک، مفید حال سردمزاجها.

خوردن یک کف از نرم‌کرده گل یاس با آب رفع گیر و قبض و بستگی‌های شکم کرده مسهل زرداب و سودا و بلغم میباشد.

خوردن گل یاس بادشکن و بادهای غلیظ و گازهای شکم را رفع میدهد.

خوردن گل یاس فلج و درد مفاصل و امثال آنرا رفع میکند.

خوردن گل یاس مقاومت بدن را در برابر سموم زیاد کرده فرح خاطر و تحریک جماع می‌آورد.

خوردن گل یاس تقویت بام سردمزاجها، دردهای از سردی و رطوبت را دفع میکند.

خوردن گل یاس حیض بسته را گشوده اقسام کرم شکم را میریزاند.

بوئیدن گل یاس رفع سردرد و سرگیجه و مالمیخولیا و اضطراب میکند.

مالیدن آب جوشانده او لک و پیس و بدرنگی‌های پوست را رفع کرده رنگ رو را خوب میکند.

مالیدن و ماساژ دادن اهلایل با پخته یاس باعث قوت و نعوظ آن میشود.

شستن موی سیاه با آب جوشانده یاس باعث سفیدی آن میگردد.

روغن یاس که مثل روغن گل جوشانده صاف کنند و با روغن کنجد چندان بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند در اثر و

عمل مانند خود گل و جوشانده آن بوده، مالیدنش ورم را تحلیل برده گیر و سده‌ها و سفتی‌ها و صلابات را گشوده و نرم کرده، آلت تناسلی را تقویت میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۲
همچنین مالیدن آن فلج و لقوه و رعشه و امراض عضلات و اعصاب را درمان میکند.

یونجه علاج امراض: باد و نفخ، رعشه، خون، اورام، منی، حیض، سینه، لقوه

با طبیعت گرم و تر، مفید حال سردمزاجها و سوداوی‌ها.

خوردن یونجه خام و پخته که بصورت سبزی خوردن یا بصورت خورش امثال قورمه‌سبزی و خورش کرفس و مانند آن بخورند لنت طبع داده باد و نفخ مفید مانند نعوظ (حرکت آلت) می‌آورد.

خوردن پخته یونجه که روزی دو بار غذا کنند رفع مرض رعشه کرده و مداومت خوردن آن با شکر بدن را فربه و تولید خون و با شکر بدن را فربه و تولید خون پاکیزه میکند.

چون او را با عسل کوبیده ضماد گذارند ورمهای سرد مانند نفخ و باد شکم و ورم اعضاء و مثل آنرا فرو میبرد.

ضماد کوبیده او با سرکه بر ورم سرد باعث رفع آن میشود.

تخم یونجه قویتر از خود او، قابض (جمع کننده) و خوردن کوبیده او با شکر باعث زیاد شدن خون و منی و شیر میشود.

خوردن تخم کوبیده او بمقدار یک مثقال (۵ گرم) بدن را فربه و حیض را باز میکند، مخصوصا اگر در حمام و بعد از آن تناول نمایند.

خوردن کوبیده تخم یونجه با شکر رفع خشکی و سرفه و ناراحتی سینه میکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۳

مالیدن روغن یونجه که تخم او را جوشانده صاف کنند و با روغن کنجد بجوشانند تا آب تمام شده روغن بماند لقوه و رعشه را رفع میکند، خاصه که هم مالیده قاشقی از آن بیاشامند.

در خوردن آن چه بهتر که کمتر و به دفعات بخورند. با آرزوی تندرستی و کامروائی برای همه.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۵

دستوراتی در جهت حفظ سلامت

در جهت غذاهای طهرانی که تمامی و کاملشان نوشته شد، بی‌فایده ندیدم خواص غذائی و دوائی موادشان نیز شرح بشود. در این خاصیت که هم مطلع از- نفع و ضرر خوراکی‌هایشان گردیده، هم آشنای با دارو درمان‌ها و طب قدیم بشوند و این است آنچه باید آورده میشد، مأخوذ از کتاب دیگر خود این نگارنده به نام (حکیم خانواده) که استفاده از کتاب معتبر «تحفه حکیم مؤمن» شده بود، در این مقدمه:

یکی از شرایط حفظ سلامت تن و نه بلکه از واجبات آن می‌باشد که آدمی طیب خود، و بقول قدیمی‌ها حکیم خود باشد، و این میسر نمیشود مگر آشنای با مزاج و طبیعت خود بوده که چه چیزها برای او مفید و مناسب حال و چه چیزها مضر و

زیان آور میباشند.

شناختی که با آن حفظ سلامت نموده، بسا که هرگز احتیاج به طیب و دارو پیدا ننماید و با عدم شناخت آن، که با اندک ناراحتی خود و خانواده‌اش محتاج به طیب بشود، و شناخت مزاج که به سادگی و آزمایش چند نوع خوردنی بر روی هم، پی به چگونگی آن خواهد برد، به این طریق که اگر دو سه وعده غذا و خوردنی‌هایش گرم طبیعت مثل عسل و گردو و پسته و خرما و سیر و فلفل و شیرینی‌جات و خردل و کاکائو و غذاهای پرادویه و انگور شیرین

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۶

و خربزه و امثال آن بوده، دچار تب و زکام و جوش و ثور تن و ناراحتی شده است بدانند دارای مزاج و جگر گرم بوده، باید رو به ضدشان نموده، آنها را قطع و سردی و خشکی بخورد، و هر آینه با سردی‌های مثل خیار و هندوانه و ماست و عدس و کدو و مانند آنها ضرر دیده همراه ترکشان رو به گرمی بیاورد و بسا افرادی که معتدل المزاج باشند؛ و برای شناخت سردی و گرمی که تلخ و تند و شور و شیرین را گرم بشناسد و ترش و بی‌طعم و بی‌مزه و بدمزه را سرد معلوم بکند.

همچنین که سرخی رنگ چهره و زبان و چشم و جوش و ثورهای قرمز رنگ به بدن را علامت غلبه‌ی خون بدانند، و زردی روی و چشم و زبان را زیادی صفرا و رنگ پریدگی و سستی و بی‌حال و حوصلگی را غلبه‌ی بلغم، و تیرگی رنگ و خشکی پوست و مزاج را فزونی سودا بشناسد و خون که نشانه‌ی گرمی و تری و صفرا که علامت گرمی و خشکی و بلغم که نشانه سردی و تری و سودا که علامت سردی و خشکی میباشد.

دستور شناخت عناصر و حفظ سلامت و معالجه، چکیده از کتب معتبره که در چند فراز گردآوری شده، تا قبول و اعتقاد خواننده چه بکند. همچنین از یبوست مزمن و خشکی پوست و لاغری خود را خشک مزاج و از روانی طبع و آب از دهان رفتن و فربه‌ی تر مزاج بشناسد. در این فایده که از اولی رو به تری‌ها و لنت‌آورها مثل سبزیجات و میوه‌جات و آش‌های نرم‌کننده که در آنها گوجه برغانی و آلو و مانند آن بکار رفته باشد آورده، شربت‌آلات زیاد بخورد و استحمام زیاد بکند، و از دومی غذاهای کم‌آب و بی‌آب خورده، از مایعات و میوه‌جات و استعمال آب دوری جسته، سعی در عرق کردن و در آفتاب و مکان گرم خشک نشستن نموده آجیل‌های گرم طبیعت و خشک مزاج مثل فندق و پسته و سنجد و بادام و نخود بو داده بخورد.

دیگر در بیماری‌ها قبل از مراجعه به طیب و هر اقدام دیگر نظر به تقدم نموده، در این معنی که نظر به اغذیه اشربه و خوردنی‌های روز و شب‌های دو

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۷

سه روز گذشته در مساعد و مناسب بودن نبودن با طبع و مزاج خود نماید و بطور قطع که با همان به سهولت میتواند، با اقدام به ضد که گفته شد، یعنی در یبوست‌ها، خوردن ملین و نرم و رقیق و در سردی‌ها گرمی و در گرمی‌ها سردی و رطوبتی خوردن و هر چه را به خلاف، رفع عارضه بکند، و این سفارش که مادر جمیع بیماری‌ها را یبوست مزاج دانسته، سعی اعتدال مزاج بوده پیش از هر کار، نظر به مزاج بکند.

دستوراتی از طب قدیم ۱۷

اشاره

با فواید زیر از طب یوسفی به زبان شعر که جهت علاقه‌مندان به اینگونه کلام می‌آوریم:

غرض از علم طب

غرض از طب دو چیز آمده است بشنو از یوسفی بسمع رضا
حفظ صحت یکی از آن باشد و اندگر دفع علت مرضا

دستور معالجه

یاد گیر از من ای که می‌خواهی که کنی در علاج نشو و نما
دفع هر علتی به ضد میکن حفظ صحت به مثل میفرما
ضد آن که شرح داده شد و «مثل» این که از هر چه فایده دید ادامه بدهد.

طبایع اخلاط چهارگانه

خلط چار است و یک از آن خون است که بُود گرم و تر بسان هوا
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۸

هست آن دیگری که چون آتش گرم و خشک است و نام آن صفرا
بلغم است آن دگر که آب صفت سردی و تریش بُود پیدا
دیگری هست سرد و خشک چو خاک گفته‌اند اهل حکمتش سودا

علامت غلبه اخلاط از طریق رنگ

سرخ‌ی رنگ شد علامت خون‌زردی آن علامت صفرا
شد سفیدی نشانه بلغم‌تیرگی اش علامت سودا

همچنین شناخت اخلاط از طریق بول

بُول چون سرخ آید از خون است و بُود زرد باشد از صفرا
و سفیدست بلغمش سبب است و سیاه است هست از سودا

اعضای رئیسه

اعضاء رئیسه چار باشند بهر تو کنم شمار هر چار
قلب و کبد و دماغ و خُصیه گفتم بتو جمله یاد میدار
که غرض از خصیه مئانه بوده و فایده شناخت اعضاء رئیسه این که با سلامت این چهار میباشد که سلامت، کامل و میل جماع
حاصل میشود.

موارد اجتناب

آدمی باید که باشد مجتنب از چار چیز تا برد از اهل دانش در ره حکمت گرو
ز امتلاء معده و از رگ زدن در امتلاءوز جماع ناشتا و رفتن حمام نو
امتلا ثقل و سنگینی و بستگی شکم و مقصود از رگ زدن، خون گرفتن میباشد.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۷۹

شناخت خوردنی‌های گرم و سرد

چون مزاجت سرد گردد چیزهای گرم خور سرد رغبت کن، مزاجت چون شود گرمی پذیر
سرد باشد هر چه باشد ترش و بی طعم و زمخت گرم باشد تلخ و تند و شور و شیرین یاد گیر

علاج گرمی و سردی

معددهای گرم را چیزی که قوت میدهد آب لیمو و سماق و تمرهندی و بهی است
وانچه از وی معددهای سرد میگردد قوی زنجبیل و دار فلفل، جوز بوآ مصطکی است
از بهی مقصود به و نانخواه و مصطکی دو داروی سنتی است که از فروشندگان داروهای قدیمی بدست میآید.

معالجات مقدماتی

در مداوای مرض گوش بگیریسخنی پاک تر از آب زلال
بهر امراضِ اعالی قی به بهر امراض اسافل اسهال
مقصود این که در درد و ناراحتی‌های بالای بدن، یعنی از سینه تا سر مقدمتا باید رو به قی آورد و در ابتلائات شکم تا پا مسهل
فایده میدهد.

علاج سستی کمر

گُردهات ای که سست آمده است گوش کن گوش گفته‌ی حکما
نخود و انگبین و تخم کرفس ساز معجون و میل میفرما
غرض از نخود، نخود بوداده و انگبین در اینجا عسل که تخم کرفس و نخود را کوبیده با عسل بصورت معجون درآورند و
مقدار خوراک آن که بمقدار سه فندق در روز و تخم کرفس و نخود مساوی هم باشند.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۰

مضرات رفتن در آب سرد

شستشوی پنج کس را آب سردافکند از رنج و علت در ملا
اولش پیر و دوم کودک، سپس صاحب اسهال و زکام و امتلا
غرض از امتلا، شکم پر، چه از غذا و چه از امتلای مزاج «رودل» باشد.

علاج زخم و جراحت

گر پر مرغ خانگی سوزی پس بسایی و از برای دوا
بر جراحت فشانی‌اش دو سه روز آورد بر هم آن جراحت را

فواید ریحان

هست ریحان به دل مفید و بُودبُذر و برگش مقوی اعضا
- دیده از روی منفعت اثرش هر که بر داء الفیل کرده طلا
تخم و برگ ریحان هر دو به یک خاصیت بوده و داء فیل ورم ساق پا و طلا در معنی مالیدن مییاشد.

فواید سماق

سماق و آب او هریک به معده موافق باشد، آرد اشتها را
شکم بندد، کند به ریش روده برد تشویش ذوسنطاریا را
البته برای گرم مزاجها. که خوردن سماق سائیده با غذا یا آب او اسهال و زخم روده و اسهال کبدی که از بوجود آمدن کیسه
در آن باشد رفع میسازد و ذوسنطاریا همان کیسه‌ی در کبد مییاشد.

خاصیت آب برگ سرو و سرکه

اگر بر موی مالی آب برگ سرو با سرکه کند مو را سیاه در یک دو دم قوت دهد مو را کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۱

وگر از درد دندان کس بُود در رنج و چون گیرد زمانی در دهان خویشتن نافع شود او را یک دو دم، یکی دو ساعت و چون گیرد در دهان گرفتن میباشد.

موارد ضرر و زیان به بدن

گر دماغ خویش را خواهی سلامت گوش دارنکته‌ای از من که خوشتر باشد از دُرّ خوشاب محترز باش از غذاهائی که انگیزد بخارشب مبر بسیار بیداری مکن در روز خواب غذاهای بخارانگیز غذاهای مولد حرارت و ضرر شب‌زنده‌داری که کمترینش عصبانیت و کوتاهی عمر میباشد.

تقویت باء

یک درم هر که هر صباح خوردبهمن سوده را به شربت سیب شہوتش آنچنان قوی گردد که برد از دلش قرار و شکیب معادل یک قاشق چایخوری و بهمین دارویست سنتی در اختیار فروشندگان دواهای علفی و سوده که سائیده میباشد.

فواید خرچنگ

خوردن خرچنگ از بهر سُعال و ز برای قُرَحَهِی شُش نافع است زهر کژدم را کند بی‌شبهه دورور نهی بر زخمش آن هم دافعت سُعال سرفه و قُرَحَهِ زخم و جراحت و کژدم عقرب و بر زخم آن نهادن گذاشتن شکافته‌ی عقرب میباشد.

فایده باقلا

باقلا چون طلا کنی بر روی و سَخ از روی در زمان ببرد

ور مکرر کنی، ز رخسارت اثر زخم و غیر آن ببرد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۲

طلا مالیدن و وسخ لک‌های زرد و سیاه صورت و طریقه بکار بردنش پختن و نرم کوییدن و بصورت پماد مالیدن بر روی

میباشد و این که در روز چند بار تکرار و کلفت مالیده شود.

فایده گچ و سرکه

گچ گذاری به سرکه چون بر سرخون بینی همان زمان بندد

و ر بُود خون زخم تازه روان چون فشانی بر آن روان بندد

غرض گذاردن ممزوج گچ نرم و سرکه بر سر جهت بستن خون بینی و خشک بدون سرکه آن که پاشیدنش به محل بریدگی جلوگیری روانی خون آن میباشد.

فایده آب انار شیرین

آب انار شیرین در شیشه ریز و بگذاردر آفتاب گرمش تا با قوام آید

میکش به میل آنرا در چشم و بین که بی شک خارش بُرد ز دیده نور بصر فزاید

چکاندن یک قطره از آن نیز در حکم کشیدن با میل میباشد.

منافع سپستان

سپستان از برای سرفه نیک است بُرد تب را عطش را هم نشاند

نشاند خلط صفرا را و سینه کند نرم و طبیعت را براند

سپستان داروئی است سنتی در دسترس، دافع بیماری و تب از صفرا یعنی گرمی و خشکی و راندن طبیعت در معنی لیت دادن و اجابت میباشد.

فواید شلغم

شلغم ز برای سینه نیک است انگیز کند، منی فزاید

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۳

طبع تو از آن شود ملایم بُولت رود اشتهایت آید

هر خوردنی لزج باعث نرم شدن طبیعت میباشد، که از آن جمله است شلغم، و در سینه که خشکی و درد آن رفع و معده را

نرم و محرک میل غریزی میباشد.

نفع و ضرر پرهیز

که صحت مکن زنهار پرهیز به صحت گرتنت را کار باشد
که پرهیز تو در هنگام صحت چو ناپرهیزی بیمار باشد
کارسازترین معالجات در بیماری‌ها اجتناب از مضرات می‌باشد. مثل خوردن ترشی و انگور و خربزه در سرماخوردگی که دو
روز آنرا دو هفته و بسا که زیادتر می‌سازد و هرچه به همین قیاس.

نشان سلامت بدن

با شاهد سرو قد گلرخ صحبت چو به اعتدال باشد
احوال بدن مباشرش رادر مرتبه کمال باشد
میل طبیعی به مقاربت که از خواهش صادق، یعنی نه به اجبار و از طریق محرکات باشد علامت سلامت جسم و فتور در آن
نشانه ضعف بدن می‌باشد.

فواید زنجبیل

زنجبیلی که نبودش ریشه نبود کهنه هم، جدید بود
بادهای غلیظ را شکنند فلج و رعشه را مفید بود
هر که هر روز هاش خورد، او راقوت باء بر مزید بود
البته برای سردمزاجها، که گرم مزاجها را زیان آور می‌باشد.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۴

خاصیت حجامت ساق پا و پس سر

از سر دانش حجامت گر کنی بر ساق پارانج صرع و علت سرسام را درمان بود
بر پس سر هم صداع و درد چشم و گوش را سودمند آید و لیکن مورث نسیان بود
حجامت خون گرفتن وسیله تیغ زدن می‌باشد و این که جای آن بادکش بشود و حجامت ساق پا از روی حکمت به مقدار لازم
و بنیه بیمار. از ساق پا خون گرفتن و بادکش کردن که سردرد و سرسام، که ناراحت شده از سر و صدا و آشفتگی و
حواس پرتی و هذیان باشد را رفع و در پشت سر که موی موضع را تراشیده پس از تیغ زدن بادکش بکنند سردرد را دفع بکند،
لاکن این حجامت فراموشی می‌آورد. و در عمل که باید فضا را مطلع نظر بدهد.

فواید ترب

ترب نیکو باشد از بهر شعال بول راند، چشم از آن روشن شود

آنکه نتوان برد نامش، فی‌المثل گر بود چون موم چون آهن شود
خوردن ترب مفید سرفه و روان‌کننده‌ی بول بسته و زیادی نور چشم می‌باشد، که فوایدش در مداومتش باشد.

فواید پیاز

در غذای خویش گر هر باره اندازی پیاز گرده را قوت دهد انگیز را زیبا کند
آب پشتت را مفید آید برد آواز گوش طبع را نرمی رساند اشتها پیدا کند
غرض از گرده در اینجا پشت و انگیز تحریک و این که پیاز دافع صدای گوش و لنت‌دهنده به مزاج و اشتها آور می‌باشد.

فواید شربت زرشک

میخور شراب زَرک که از روی منفعت دفع زحیر و علت اسهال و غش کند
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۵

قوت دهد دل و جگر و کرم را فناصفرافرو نشاند و رفع عطش کند
مفید گرم مزاج‌ها و زحیر (پیچش)، یا زوریچ می‌باشد.

فواید ماهی

خوردن ماهی‌ای که باشد شورسینه از نقش خلط ساده کند
ور بُود تازه فربهی آردقوت باء را زیاده کند

فایده مازو برای زنان

ستاند زن اگر مازوی سوده‌پس آنکه در قُبَل هر روز یک بار
بریزد با شراب ارغوانی گلش را غنچه سازد چهره گلنار
مازو داروئی است شبیه گردو که چون زن آن را کوبیده و سائیده با شراب ممزوج و پنبه بدان آغشته بخود گیرد موجب
جمعی مدخل و سرخی رنگ رخسار میشود.

مضرت جماع

جماع پنج کس ممنوع باشد نگردد گرد ایشان مرد هشیار

یکی زانها زن پیر است و دیگر صغیر و حیض و بدشکل و بیمار

فایده مربای عسلی

گر مربای زردک عسلی بکف آری و پس خوری به ناهار کم کند ضعف معدهات، ببردقوت شهوت از دل تو قرار از زردک غرض هویج زرد میباشد که رندیده با عسل مربا بشود و فایده‌اش در وقتی است که خوردنش با غذا ادامه داشته باشد. هویج زرد درشت بلند، با طعم شیرین و مزه‌ی دلپذیر. متأسفانه که آن نیز مانند بسیاری خوراکی‌های دیگر کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۶ منسوخ و دیده نمیشود!

مضرات خوراکی‌هایی که با هم خورده شوند

میل کردن باشد از بی‌دانشی نزد دانشور، چه بُرنا و چه پیر مرغ با تُرب و کبوتر با پیازکله با انگور و با انجیر شیر غرض از ترب، ترب میباشد.

فایده شربت بالنگو

هر که هر هفته برگ بالنگوجوشد و شربتش کند به شکر نافع آید ز بهر صرع و جنون‌وز برای جَرَب چه خشک و چه تر حال رنجورِ بلغم و سوداگردد از وی زمان‌زمان بهتر ببرد ضعف تن دهد، قوت به دل و معده و دماغ و جگر برگ بالنگو در اختیار فروشندگان داروهای قدیمی است و غرض از هر هفته ادامه کار تا بهبود و معالجه میباشد. دستورش جوشاندن و صاف کردن و سپس با شکر جوشاندن و مانند سکنجبین به قوام آوردن میباشد و این که بسان دیگر شربت‌ها در هر غذا دو سه قاشق از آنرا در آب حل نموده بخورند. جرب نوعی بیماری پوستی بنام سودا یا گال جوش‌های خارش‌دار و پوسته پوسته شدن جلد، در دو نوع خشک و آب‌دار. و بلغم فزونی آب بدن و سودا در اینجا خیالات فاسد میباشد.

فایده آب گوگرد

شستن اعضا به گوگرد آب هست‌دافع این هفت علت بر شمر خارشِ اعضا و نسیان و جَرَب‌رعشه و قوبا و افلیح و خَدَر

منظور از آب گوگرد آب‌های معدنی گوگردی و نسیان فراموشی و قوبا
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۷
بیماری پوستی قارچی مانند جرب و گری و خدر سستی اندام میباشد.

منافع سنبل طیب

سنبل طیب معده را نیک است نیک باشد سپرز را و جگر
به دماغ و به دل بُود نیکو شود از وی زیاده نور بصر
بشکند باد و طبع را بندد ببرد درد پشت و درد کمر
طرز استفاده سنبل طیب مانند چای دم کردن آن به تنهائی و با گل گاوزبان است که با نبات بخورند و مقدارش دو بند انگشتی
و سپرز صحال میباشد.

فایده شیر و خرما

خوردن شیر گاو با خرمارنگ نیکو کند، کند انگیز
فربهی آورد ولی وقتی که ز ترشی نماید او پرهیز

فایده سفیده تخم مرغ

بیاض بیضه مرغ آن که مالذ جنس نیکوان بر روی مهوش
جمال عارضش محفوظ ماندز تاب آفتاب و تاب آتش
با فواید دیگر پاک کردن لکه‌ها و نرم کردن و شفاف کردن پوست صورت که صبح و شب مالیده، پس از یکی دو ساعت به
ملایمت شسته شود.

فایده دارچین برای زنان

.. نهد چون دارچینی در ...؟ از سحر گه تا به وقت خفتنش
چون رسد نزدیک او لذتی یابد که نتوان گفتنش
دستورش سائیده آن میباشد که در پارچه لطیف تمیز بسته استعمال بکند.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۸

فواید سیر

سیر را چون پزی و میل کنی سرفه کهنه را بُود نافع
ور خوری خام با غذا باشد کرمهای دراز را دافع
با در نظر داشتن طبیعت از سرد و گرم و منافعش برای سردمزاج میباشد.

مضرات بی خوابی

مگذران وقت خود به بیداری خواب میکن چو یافتی تو فراغ
زانکه بیداری زیاد شود باعث سوء هضم و ضعف دماغ

ضرر خوردن آب؟

خوردن آب در چهار محل نزد ارباب حکمت است حرام
بعد هر میوه و ز بعد جماع بعد داروی کار و بعد طعام
غرض از داروی کار مسهل میباشد.

مضرات افراط در جماع

در شیوه شهوت مکن افراط، که افراط احداث تشنج کند و ضعف بصر هم
عارض شودت رعشه و قوت برد از پاتشویش دهد عرق نسا درد کمر هم
عرق نسا از بیماریهای اعصاب میباشد که منجر به درد پا و کمر میگردد.

فواید گشنیز و بنفشه و گل سرخ

گشنیز و بنفشه و گل سرخ هر یک درمی نه بیش و نه کم
بستان و بکوب و مثل مجموع از قند سفید سوده کن ضم
پس میل کنش که نافع افتد درد سر و گوش و چشم را هم
مقصود خشک کرده آنها و از درمی مقدار میباشد و این که مساوی هر سه،
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۸۹
قند افزوده و سائیده، صبح و عصر یک قاشق چایخوری میل بکنند.

فواید بادیان

بادیان باد معده را ببرد و شنائی به دیده بخشد هم قوت باء را نکو باشد شربتی آمد است از آن دو درم بادیان دارویی است سنتی و در دسترس که مستی از آن را باید کوییده و جوشانیده صاف نمود و آنرا با شکر به قوام آورند و دو درم در روز که معادل قاشق غذاخوری میباشد میل بشود.

فواید کنجد

اگر کنجد شود هر روز میل کند بی شبهه رنج سرفهات کم منی افزاید و شهوت کند تیز شود چیزی که نتوان گفت محکم مقصود دانه کنجد میباشد که چه بوداده و چه خام میل بشود. خوردنی بامزه و خوردنش پنج تا ده گرم که روزانه جوییده خورده بشود.

فایده تخم مورد

آب موردانه سرفه را ببرد عرق بندد و شکم را هم معده قوت دهد براند بول نیک باشد ز بهر نفت الدم مقصود تخم مورد است که عطارهای دارو فروش میفروشند. در این دستور که چند روز هر روز نیم مشت از آنرا یک روز در آب خیسانده آبش را بین دو غذا بخورند. و نفت الدم خون بینی است.

خواص حنا

حنای سوده را با آب صابون چو بر زانو نهی درش کند کم کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹۰
وگر بر ریش سرسازی طلایش فراهم آردش و الله و اعلم مقصود خمیر کردن حنا با آب صابون و گذاشتنش بر زانو میباشد و غرض از طلا مالیدن میباشد.

فواید آب آهن

آب آهن تاب را هر کس خورد معده اش قوت پذیرد بی گمان قرحه الامعاء و ضعف باء را سود دارد آشکارا و نهان هیضه را نافع بود بندد شکم کم رسد از خوردن زهرش زیان

منظور از آهن تاب، آهنی است که در آتش سرخ شده باشد و صورت مصرفش انداختن سرخ کرده‌ی آن در آب میباشد و خوردن آن آب به عوض آب ساده، یا گاهگاه و خاصیتش تقویت معده و نیروی شهوانی و علاج زخم معده و بند آوردن شکم روان و اجابت دم به دم و جلوگیری از ضرر سمیات.

فواید مغز گردو

پنج روزی چو مغز جوز خوری گویم از صد یکی منافع آن
از کدو دانه‌ات خلاص کند برهاند ترا ز درد میان
کرمهای دراز را بکشد پیچش ناف را شود درمان
گر به دشواریت شود انگیز کار دشوار تو شود آسان
ور به انجیر ضم کنی از زهرنه ضرر عایدت شود نه زیان
جوز اسم گردو و خواصش ریختن کرم کدو و علاج درد کمر و ریزاندن کرم دراز و دل پیچه و ضعف نعوظ و خوردنش با
انجیر که دافع سموم میباشد.

فایده فندق

فندق از سوزی و بسریشی به زیت پس نهی بر فرق طفل بیگناه
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹۱

چون بماند چند روزی بر سرش چشمش از ازرق بود گردد سیاه
به این دستور که فندق را سوزانده و نرم کرده با روغن زیتون آمیخته به جمجمه‌ی نوزاد بمالند. در این خاصیت که چشم آبی
او را سیاه میسازد. غرض از بیگناه طفل تازه تولد یافته است.

فواید نخود

نخود را خواه خام و خواه پخته خورد چون کس فزاید قوه‌ی باه
برد رنج سعال بلغمی را کند آواز را صافی به دلخواه

مقصود از خام سبز یا بوداده‌ی آن و پخته‌اش در غذا و آن که با او غذا مثل نخود آب و آبگوشت ترتیب بدهند و از بوداده آن
که مثل تنقلات بخورند و از کوبیده یا آردش (آرد نخودچی) کوفته و شامی و امثال آن بپزند و بهر صورت که خورده بشود،
مقوی بقاء و دافع سرفه‌ای که از سردی و بلغم و رطوبت باشد و این که صدا را صاف بکنند. و به همین خاطر که در قدیم
آوازخوانها هرچه زیاده‌تر نخود و آب خیسانده‌ی خام او میخوردند و سحرگاهان که به نخودزارهای اطراف شهر رفته شب‌نم
روی ساقه‌های آن با مکیدن و لیسیدن میخوردند.

خواص شلغم

تخم شلغم چو پس از کوفتنش به عسل میل کنی بیگه و گاه نرم سازد شکم و نیک بود دفع سم را و قوی گردد باه

فایده مورد

مورد چون در روغن کنجد پزی وانگهش صافی کنی پس گاه گاه ریزیش بر موی و مالی موی راموی را از ریختن دارد نگاه مقصود برگ مورد میباشد که آنرا جوشانده و صاف بکنند و چندان در روغن کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹۲ کنجد بجوشانند تا آب آن تمام شده روغن بماند و موی سر را با آن مالش نرم بدهند در خاصیت جلوگیری از ریزش موی و تقویت.

خاصیت حنا

چون بجوشی نیم مثقال از حنا پس به قندش کرده شیرین درکشی ناخوشی گر باشد از درد پشت ناخوشی گردد مبدل با خوشی نیم مثقال دو گرم و نیم میباشد. البته حنای خالص مطمئن که پس از جوشاندن با قند شیرین نموده بخورند.

فایده سکنجین با آرد باقلا

طلب کن شربتی اسکنجین رادقیق باقلا یک مشت بستان بهم آمیز و از بهر مداوا اطلا میساز بر آماس پستان مقصود آرد باقلا یا کوبیده‌ی نرم آن میباشد که با سکنجین خمیر کرده نیمگرم به ورم پستان بگذارند و تا فرونشستن ورم تکرار بکنند.

در حفظ صحت

ایکه داری تندرستی از در حکمت در آتا به علت‌های گوناگون نگردي مبتلا شیر را بسیار خوردن ای که عادت کرده‌ای ترک عادت کن که خواهد شد برص پیدا ترا ای ز ترشی خوردن بسیار اعصاب تو سست جای آن دارد که لازم آید از بهرت عصا [۱۸]

گر عدس بيحد كنى رغبت به اندك مدتى زرد و زار و لاغرت سازد بعكس لوبيا
اى برودت بر تو مستولى عسل ميخور مدام كه در او بس نفعها هست و فوايد هم شفا
آب نارنج از حد افزون اى كه رغبت ميكنى آخر از ضعف جگرافتى به صد رنج و عنا
اى به فضلت معترف خلقى سكون بى حد موزازاى براى آنكه در تن جمع گردد فضلهها
فكر چو ۲ ن ز اندازه بيرون ميشود نبود عجب گر فرو گيرد ترا ناگاه ماليخوليا
حمق ميگردد پديد آنرا كه دور از فكر شد گاه و گاه اندیشه ميكن تا نيفتى در بلا
چون ز خواب روز گردد ذهن صافى تيره رنگ ديگر آن آئينه را مشكل توان دادن جلا
هر كه را عادت چنان باشد كه در هنگام خواب روى او تا وقت بيدارى بود سوي سما
از سعال و نزله و تشويش باشد روز و شب سربسر اعضاى او با درد باشد دائما
هر كه بيدارى برد بسيار خواهد ساختن در دماغ خود رطوبات غريزي را فنا
شوربا خور چون طبيعت سفت شد بر تو ولى اسفناج و شلغم بسيار كن در شوربا
كتب طبى انتزاعى (فارسى) (طهران قديم)، ج ۱، ص: ۴۹۴

مرد باشد چون بناى صحبتش با پير زال گر بقوت رستم دستان بود افتد ز پا
پيش اهل دانش و بينش بچشم خويشتن خون خود ريزى اگر خون كم كنى در امتلا

**

ز حكمت اگر هيچ دارى خبر غم خويشتن خور دگر غم مخور
همى كن غذا آنقدر اختيار كه در معده وقتى كه گيرد قرار
شود هضم و زان تن توانا شونده چندان كز آن تخمه ۱۹] پيدا شود
چو از تخمه كارت به محنت كشيده او رغبت كاذب آيد پديد
نميايدت هيچ خورد آنزمان كه ضعف مضاعف شود بيگمان
و گر رغبت صادق آيد ترا غذا ساختن لايق آيد ترا
چو پيدا شود رغبت صادق نباشد صبورى از آن لايقت
رطوبات صفرا شود مشتعل به معده چو از جوع شد مشتعل
وز آن جمله زرداب حاصل شود توانائيت زود باطل شود

**

الا ايكه خواهى غذا آنقدر كه از آن بود نفع و نبود ضرر
دمى بايدت كرد ترك غذا كه باقى بود چيزى از اشتها
مكن ميل اگر حافظ صحتى غذا را بوقتى كه بى رغبتى

**

غذائی که چرب است از آن کن حذروگر نه رسد معدهات را ضرر
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹۵

مخور چون هوا گرم شد آن غذا که بالفعل باشد حرارت فزا [۲۰]
که باطن شود گرم چون ظاهر پشیمانی آید از آن آخرت
که در تن حرارت چو بسیار گشت همی بایدت زار و بیمار گشت
**

هوا را برودت چو وارد شود مخور آنچه بالفعل بارد [۲۱] بُود
که گردد درونت خنک چون برون برودت پدید آید از حد فزون
حرارت شود در تو نقصان پذیر به نقصان هضم آئی آخر اسیر
**

به روزی که خو کردی ای کامکار که یک بار چیزی خوری یا دوبار
مکن ترک چیزی؟ که خوشد تراوگر نه بیفتی به رنج و عنا
**

چو خوردی غذای غلیظ ای پسر غذای لطیف از پی آن مخور
غذا را به تعجیل خور آنچنان که در یک زمان فارغ آئی از آن
غذا ناگذشته ز معده ترا دگر باره منمای میل غذا
ز تکثیر الوان حذر کن حذر که از آن بسی رنجت آید بسر
**

غذائی که نازک [۲۲] بُود زینهار

ز بعد ریاضت مکن اختیار
مکن جز غذای لذیذ اختیار میسر گرت میشود زینهار
تناول مکن لیک بسیار از آن که بسیار گشتند بیمار از آن
**

طعامیکه از طعم خالی بود ترا ای که مقدار عالی بود
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹۶

تناول نباید نمودن از آن که بسیار گشتند بیمار از آن
**

طریق حکیمانه مسلوک دارز ترشی فراوان مکن اختیار
که پیری بزودی پدید آیدت دمادم ضعیفی بیفزایدت
**

ز چیزی که شور است افزون ز حدمخور گرنه ای دشمن جان خود
که ناگه شود زار و لاغر تنت شود تیره هم دیده‌ی روشنت

**

ز قانون حکمت عنان بر متاب مخور آنچه شیرین بُود بی حساب
که گردد حرارت بسی حاصلت بجان آید از ناتوانی تنت

**

چو خوردی ز چیزی که بی طعم [۲۳] بود

به شور از پی‌اش میل باید نمود

ور از چیزی شوری خوری زان چه غم تناول کنی چون ز بی طعم هم

وگر خورده آید ز ترشی ترابه شیرینی آن لحظه رغبت نما

اگر خورده‌ای آنچه شیرین بُود تُرش از پی‌اش خور که رسم این بُود

مخور سر که را با برنج ای فقیر که ناگه به قولنج گردی اسیر

بصحت نماند ترا هیچ قرب خوری گر به هم تخم مرغ و تُرب

به آنکس که از عقل نور و ضیاست بهم ترب و جُغرات [۲۴] خوردن خطاست

تناول مکن خربزه با عسل که در تندرستیت آید خلل

مخور شیر و انجیر با یکدگر که خواهد رسانید از آنت ضرر

مکن جمع در اکل قیچی [۲۵] و سیر

مخور بیضه مرغ هم با پنیر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹۷

ز صحت ندانم چسان بر خوری که انگور و کله بهم در خوری

انار و هریسه [۲۶] از آن خوردنت

مرضها پدید آید اندر تنت

نباشد بجز شیوه‌ی جاهلی به جغرات اگر کس خورد باقلی

کند مرد حکمت شعار احتراز از اکل کبوتر بچه با پیاز

پیاز ار خورد مرد با پودنه [۲۷]

ز آتش زیانها رسد، سود نه

منه جز براه سلامت قدم تناول مکن شیر و ماهی بهم

که آخر تولد کند زان جذام تو دانی، دگر گفتمت و السلام [۲۸]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۱؛ ص ۴۹۷

اگر صحتت باید ای هوشیارز تدبیر بد خویش را دور دار

مخور آب و امثال آن ناشتا که گردی به رنج و عنا مبتلا
مرو تا توان جز براه صواب مکن در میان غذا میل آب
که در هضم نقصان پدید آیدت ندامت بسی زان به دید آیدت
وگر معده‌ی گرم باشد ترامیان غذا آب خوردن روا
مخور آب در پی چو خوردی طعام که گردد از آن معده را کار خام
چو خوردی غذا و زمانی گذشت همی شایدت مایل آب گشت
به تشریف صحبت چو داد تو دادنگار پری پیکر حور زاد
مخور آب و یکدم صبوری نمای بدانش ترا گر محیط است رای
کز این شیوه حالات بد زایدت مرضهای بیحد و عد آیدت
بحمام اگر درکشی آب سرد کشاند ترا جانب رنج و درد
گرت هست گوش نصیحت شنوبه آب از پی میوه مایل مشو
به پیش آیدت از مرض مشکلات خوری آب چون در پی مسهلات
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (طهران قدیم)، ج ۱، ص: ۴۹۸

کشد ناتوانی فزون از حساب هر آنکس که در شب کند میل آب
تنت را کشاند به دق نرم نرم اگر خو کنی خوردن آب گرم
وگر گرم باشی و از آب سردیاشامی آئی گرفتار درد
مرا و ترا واجب است احتراز از گوگرد آب و گچ آب و مس آب
ز اشجار آب و ز آبی که هست بطرف نیستان فرو شوی دست
به آبی که شور است یا تیره هم نباید شدن مایل ای محترم
اگر عاقلی دار خود را نگاه از آب قنات و چشمه ز چاه
که این هر سه خالی ز غلظت نیندتننت را بجز عین علت نیند
بس از نفخ امعاء و درد درون قد چون الف گرددت همچو نون
چو خاطر کشد سوی آبت نخست بیاید ترا آب انهار جست
که بر آب انهار شد مستزاد لطافت ز تأثیر خورشید و باد
چه از آنکه بر سنگ جاری بود دوم از بلندی به پستی رود
سیم آنکه و زنش سبکتر فتاد چهارم رود تند مانند باد
خصوصا که باشد فراوان و آنز تأثیر مفسد بود در امان
دگر آنکه شیرین و ش آید ترا چو لعل بتان دلکش آید ترا
خصوصا مَر آن آب ای هوشیار که باشد بسوی شمالش گذار
از اینگونه گر آب افتد بدست ترا حافظ و مُحَدِث صحت است

-
- [۱] (۱). نوعی پرنده دریائی از کبوتر کوچکتر به رنگ قهوه‌ای تیره که چهار، چهار پرواز می‌کنند. و به همین خاطر نام دیگرشان چهارتائی میباشد.
- [۲] (۱) این هویج را میتوان لای برنج سفید گذارده روغن داد که هویج پلوی مطلوب میشود. البته منظور برنج پخته دم کشیده میباشد.
- [۳] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
- [۴] (۲). این خوراکی است طبی که به اطفال جاترکن و مردانی که دچار ناتوانی جنسی شده‌اند میدهند. (خوردن این خوراک از نظر شرعی حرام است).
- [۵] (۱). کفگیری که با آن پلو یا چلو از دیس به بشقاب میریزند.
- [۶] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
- [۷] (۱). حلوائی که از آرد برنج سرخ کرده و شکر و هل و گلاب درست کرده در سینی یا مجمعه به کلفتی دو انگشت پهن کرده رویش دارچین پاشیده لوزی میبریند.
- [۸] (۲). چون وسعشان نمیرسید که صد دینار داده آب و خود سیرابی بخرند یکشاهی داده آب فقطش را میگرفتند. ضمناً سیرابی فروشها نام آنرا آب جوجه داد میزدند.
- [۹] (۱). در نوشتن این بخش، از کتاب «تحفه حکیم مؤمن» استفاده شده است.
- [۱۰] (۱). کل اینگونه زیانها منوط به ادامه و تکرار مکرر میباشد.
- [۱۱] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
- [۱۲] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
- [۱۳] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
- [۱۴] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
- [۱۵] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
- [۱۶] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
- [۱۷] (۱). در تنظیم این قسمت، از کتاب «طب یوسفی» استفاده شده است.
- [۱۸] (۲). که اصل مصراع چنین میباشد: جای آن دارد ترا گر برنمیخیزد عصا.
- [۱۹] (۳). غرض از تخمه کرم معده میباشد که از غذا روی هم خوردن و دله گی حاصل میگردد و یکی از نشانه‌های کرم معده گرسنگی پیوسته و میل به غذای مداوم میباشد که باید به دفع و فرو افکندن کرم پردازند.
- [۲۰] (۴). مثل گوشت و روغن و تخم مرغ و شیرینی.
- [۲۱] (۵). مثل هندوانه و ماست و عدس و دوغ و خیار و کدوی و امثال آن.
- [۲۲] (۶). بی‌رمق، بی‌قوت.
- [۲۳] (۷). مثل خیار.

[۲۴] (۸). ماست.

[۲۵] (*). غذائیست ترکی که مانند شیربرنج از شیر میزند.

[۲۶] (۹). خوردنی است به زبان ترکی.

[۲۷] (۱۰). پونه.

[۲۸] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.

[۲۹] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.

جلد ۲

مشخصات کتاب

نام کتاب: کتب طبی انتزاعی (فارسی)

نویسنده: جمعی از نویسندگان

موضوع: مبانی طب - مفردات دارویی - بیماریها - داروسازی و صنعت - غذا شناسی - معدن شناسی - تاریخ پزشکی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: این عنوان کتاب تشکیل شده از مجموع بحث های گوناگون طبی که از لابلای کتابهای دیگر توسط آقایان مجیدی نظامی و رحیمی ثابت استخراج و آماده شده و در این مجموعه قرار گرفته است .

[عجائب المخلوقات

الباب السادس فی عجایب الاحجار و الجواهر

اشاره

قال الله تعالى «وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّ مِنْهُ الْمَاءُ». [۱] می گوید کی سنگها آفریدم کی از آن جویههء آب روان می شود و بعضی شکافته شود، از آن آب بیرون آید. یعنی دل کافر سخت تر از سنگست کی عبرت نمی گیرد، و ما اجناس احجار یاد کنیم.
الالف -

الماس

- سنگیست همه سنگها را بشکند و بهیچ سنگ شکسته نشود مگر بسرب تا بدانی کی هیچ قوی نیست کی نه بر وی ضعیفی مستولی است. معدن الماس ظلمات است. طبع وی سرد و خشک است بدرجه چهارم و

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۳۹

اگر در دهن گیرند دندانها را بریزاند بخاصیتی کی در آنست بسبب آنک جای وی جای اژدهاست و گویند الماس در چاهی بود و ماری بر سر آن و هر جانور کی دیده بر آن مار زدی بمردی. اسکندر بفرمود تا آینه بکردند و بنزدیک آن چاه بنهادند آن مار در آن آینه نگریست بر سر عمودی نصب کرده، چو روی خود در آن آینه بدید مار بمرد. اسکندر الماس را از آن چاه برآورد. این مقدار کی در عالم است از بقایاء وی بود. گویند الماس را در بوته با خون بز بگدازند گداخته شود، و پاره‌هائ الماس همه مسدس بود. بعضی گویند بهندوستان کوهیست کی بر آن نتوان رفت «لیمو دره» خوانند، گوشت در منجیق نهند و بدان اندازند کرگس بردارد پاره‌هائ الماس در آن دوسیده بنشینند و آنرا بخورد پس پاره‌هائ الماس آنجا یابند.

حجر الاسهال

- سنگیست بطبرستان بسایند و بخورند [۲] اسهال کند.

الباء -

بسد

- از چند نوع بود سرخ و سیاه و سپید، بطبع سرد است و قابض، بسایند و بر جراحتها کنند خون باز بندد و در چشم کنند [۳] تقویت دهد و اگر در شراب کنند دل را قوت دهد و روشن کند، در قعر دریا روید چون درخت سپید بود بدام آنرا بکشند و برکشند. چون باد و هوا بوی رسد سرخ گردد و متحجر شود، برابر بزر فروشند. اسکندر گوید هر کی بسد را با خود دارد نقرس را ببرد و صرع را ساکن کند.

حجر بلور

- در بیابان عرب بود مانند آب. پارها یابند بر آن غشا [۴] از وی دور کنند، شعاع وی ظاهر گردد و باشد کی پاره از آن صد من بود. و در زمین هند باشد اما عربی نیکوتر بود. بلیناس گوید هر کی بلور بستاند روز پنجشنبه

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۰

چنانک قمر بمشتری نگرد و نگینی بکند و بر آن نقش کند صورۀ مردی بر کرگسی نشسته، چوبی در دست گرفته، در زیر کرگس این پنج حرف کرده «ب س ع ال» و این نگین بر انگشتری برنج نهد و قدری کافور در زیر این نگین نهد و در انگشت دارد پیش خلاق محبوب بود و باید کی جامه سیاه نپوشد و جوز و بلوط [۵] نخورد و خود را پاکیزه دارد، این خاتم را اینجا یاد کردم کی طباع مختلف است و هر کسی را مرادی بود تا اگر طلبند این کتاب از مثل این خالی نبود.

حجر باهر

[۶]- اجناس بود، از جمله یکی را در گردن مار یابند و اگر مار را پاره پاره کنند نمیرد تا آن مهره را از پس گردن وی بکشایند و آنرا قیمتی بود. شربۀ وی زهر را از عروق بکشاید و پادشاهان بر سر خوان نهند اگر در طعامی سمی بود، از آن

سنگ عرق برآید و آنرا خستو [۷] خوانند. بعضی گویند خستو سرو اژدرهاست کی از آن دسته کارد کنند و این معنی درست تر است. و در گردن خر غده باشد آنرا بردارند متحجر شود. بسایند، و برگشته [۸] ذوات السموم کنند، زهر را از مسام بیرون آرد. و پازهر بسیار گونه مانند دهنج [۹] که از خراسان آرند.

حجر بدخش

- جوهری است نفیس، معدن وی کوهه‌ها مشرق، بر آن چاهها می‌کنند و پارها می‌یابند بزرگ و کوچک و مرد پادشاه بر وی موکل و بضمان دارند.

حجر بیجاده

- نوعی است از جواهر، رنگی سرخ دارد، قیمتی کمتر از بدخش دارد، طبع وی گرم و خشک و معدن وی کوهه‌ها مشرق. التاء-

حجر التغدغر

[۱۰] بترکستان بود و بدین سنگ استمطار کنند، این

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۱

سنگ را آدمی نشناسد مگر وحوش، ابو العباس عیسی بن محمد المروزی گوید کی صفة این سنگ شنیده بودم بماوراء النهر ترکان دارند و بدان باران بیارد [۱۱] منکر بودم، تا پرسیدم از ملک ترکان بالقیق بن حبوبه [۱۲] گفت بلی کوهیست بزرگ آفتاب از پس آن برآید و در آن ولایت گرما سخت بود و مردم در سردابها باشند و آنجا وحوش و سباع از تشنگی و گرما رنجور باشند. آفریدگار الهام داده است آن وحش را کی سنگی را شناسد در بیابان بدم بردارد، و سر بر آسمان دارد و زبوزه [۱۳] بزند حالی باران بیاید و بالقیق [۱۴] گفت جد من قصد کرد کی آنرا بیند، بروزگار دراز رفت تا آن وحش را بدید و از پس وی بدوانید تا ویرا مانده کرد و آن سنگ را از وی بستد و اکنون در دست پادشاه ماست، هر گه بر آفتاب دارد ابری برآید و بارد و این معنی معروفست.

الجیم-

حجر جمست

، جوهری است میان سرخ و سپید خاصیه وی آنست کی اگر از جمست قدحی سازند و از آن شراب خورند مست نگردند و اگر پارها جمست در قدح افکنند همین فعل کند، اگر در زیر بالین نهند خوابه‌ها نیکو بیند. هر که نگینی جمست سازد و بر آن صورتی مردی کند نیزه در دست و سپری در دیگر دست، کلاهی بر سر و این نگین بر حلقه زرین نشاند بهر حربی که رود ظفر یابد و این نگین را روز سه‌شنبه سازد کی تمر ناظر بود بمریخ و تا این نگین دارد از سگ مرده و زنده حذر کند.

حجر جزع

- جوهریست سخت، اجناس مختلف، ملون سپید و عودی و مخطط و منقش و منقوش حبشی بود و فارسی و غزوانی و عسلی و عودی و باقرای و این از همه نیکوتر بود تافصی از آن صد دینار ارز و غزوانی بزرگ بود از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۲

آن طستها [۱۵] شاید کرد. اگر جزع در موی زن پیچند و بر سر وی نهند حالی بزاید و اغلب جزع بیمن بود و بهندوستان و هر که نگینی سازد از جزع و بر آن صورۀ زنی بکند استاده بر دو گاو و در دست راست تازیانه و بر سر زن طوقی مانند ماه و بر پشت نگین این حرفها بکند. و بر حلقه سیمین نهد، هر که از آن با خود دارد زیرک گردد و کارهء نیکو از دست وی برخیزد و این قول بلیناس است و چون نگین کند روز دوشنبه کند ماه در برج سرطان باشد و عرب جزع را بفال بد شمرند کی نام وی جزع است و جزع زاری بود و بعضی گویند اگر جزع را میان دو شخص بنهند هر دو را خصومت افتد.

الحاء- احجار بسیار است،

حجر الیهود

سنگیست چند فندقی مخطط بر کوهی روید چون زیتون بدست جهودان کنده شود، آنرا بسایند، شربتی از آن دانگی بود، سنگ را در مئانه بگدازد و مئانه را پاک کند، معدن وی کوه طرابلس بود.

حجر البرقان

- سنگی بود در آشیان خطاف یابند هر که را یرقان بود بر خود بندد یرقان از وی برود و اگر کسی خواهد کی این سنگ را بدست آرد بچه خطاف را بزعفران بمالد خطاف پندارد کی آن یرقانست برود و سنگ یرقان بیارد و پیش بچه بنهد. اسکندر گوید در شکم خطاف دو سنگ یابند یکی سپید و یکی سرخ، سپید بر مصروع بندند سود کند، سرخ بفرع سود دارد. [۱۶] بلیناس گوید در حوصله مرغ خانگی سنگ زرد باشد کوچک اگر بر انگشتی زرین نهند هر که در انگشت کند پیش خلاق محبوب بود. و در آشیان کرگس سنگی بود چند جوزی بر هر زنی کی ببندند بار بنهد و این سنگ عزیز باشد و در خزاین ملوک بود. گویند خایه عقاب بزرگ بود و زادن بر ماده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۳

سخت بود می نالد تا نرش برود و این سنگ را بیارد پیش وی بنهد، ولادت بر وی سهل بود و این عجب نیست، اگر کهربا جذب گاه کند و مغناطیس جذب آهن اگر سنگی جذب بچه مرغی کند عجب نبود.

حجر القی

- سنگیست بمصر، هر که در کف گیرد قی کند، چون از دست بنهد ساکن گردد و سنگی بود در حدود مشرق چون در سرکه افکنند شناو [۱۷] برد چون ماهی، بر مقدار استخوان خرما بود. و بر ساحل دریای سیراف صدفی بود مدور اگر در سرکه افکنند متحرک شود و در میان سرکه گردد و اینرا من عیان دیده ام.

حجر بمصر

- سنگیست آنرا باغض الخل گویند اگر در سرکه افکنند از آن بجهد و علت این آفریدگار داند.

الدال-

دهنج

سنگی بود سبز، [۱۸] از کوه مشرق آرند، طعم وی شیرین بود در اکحال ساینده سپیده ببرد و نوعی بود که دیده را کور کند و آن دهنج فرسنگی [۱۹] بود بلیناس گوید هر کی نگینی دهنج سازد و بر آن صورت کژدمی کند هر زن کی آن با خود دارد بچه بیفکند و اگر دهنج را بسایند و در دوغ کنند دو جو و بر زخم مار کنند زهر را بخود کشد.

الدال-

ذهب

، اصل وی از احجار است جوهری عزیز و بر آتش صابر، هرگز بنکاهد و نیوسد، اگر در دهن گیرند بوی دهن خوش کند، اگر میلی زرین کنند نور چشم افزاید. داشتن زر با خود بمهرها و حلیها دل را قوت دهد، اگر مقداری در معجون ساینده، دل را قوی کند و وسوسه ازدل زایل کند، اگر بسوزن زرین گوش را سوراخ کنند ملتحم نشود، اگر بزر داغ کنند بچهل روز زودتر نیک شود از آنک بداغ آهنین کنند. اگر زر بسایند و در چشم کنند روشنایی دهد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۴

معادن: معادن زر بسیار است. در حدود یمن شهریست آنرا غمانه خوانند، هر روز بامداد خانها را بروبند و خاک را بگدازند بقدر فراخی خانه زر بگیرند کم و بیش یک دانگی و یک دیناری کم و بیش ۲۰].

معادن: شهریست آنرا کلث خوانند بهند، معدن زر است بر کوهی عروقهاء زر درفشد بشب و بروز از شعاع آفتاب ندرفشد، پس در شب چون درفشد گل تر بر آن زنند و بروز آنرا بکنند و بردارند.

معادن: بزنگبار جزیره‌یست بر آن زر روید مانند زبان گاو، آنجا مورچه بود بزرگ، چنانک شکم آدمی بدرد و راهی با خطر و گردابی در پیش و در آن حدود پلنگ باشد بسیار، مردم همه پوست پلنگ پوشند.

معادن: بترکستان چشمه‌یست می‌زاید از زمین آب گرم، چون بر کنار چشمه آید بسته گردد، سنگ سرخ، آنرا بگدازند زر سرخ از آن بگیرند، و بدانک زر تولد کند جایی کی بخاری بود، کبریتی و زیبقی متساوی و درهم آمیزد [۲۱] چون نضج یافت و برودت بر آن آید منعقد گردد زر شود.

الراء-

رصاص

، قلعی است [۲۲] از شهری آرند آنرا کله خوانند در هندوستان و سرب بسیار جایها بود خاک را بگدازند سرب از آن بیرون آید و از شهر کله شمشیرها آرند بغایت نیکو آنرا سیوف قلعی خوانند و گویند هزار سال بزبیک برگذرد رصاص گردد و هزار سال برصاص برگذرد سیم گردد و هزار سال بسیم برگذرد زر گردد. پس زر بحد اعتدال رسد نه بافتاب و آتش بسوزد و نه در آب و خاک بکاهد و بپوسد و نه از باد بریزد و گویند کی مس زر پیراست کی بر وی بیش از چهار هزار سال بگذشته

بود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۵
معدن- و رصاص از بخار کبریتی و زیبایی تیره بود با غبار آمیخته و ازین سبب چون بسوزانند سرخ گردد مانند شنگرف، کی
جوهر شنگرف از زیق بود و سرنج از سپید آب [۲۳] بود و سپید آب از سرب بود.

حجر رخام

- سنگی است سپید مطیع از آن عمودها و بناها کنند، بلیناس گوید اگر از رخام نگینی کنند روز چهارشنبه بر آن صورت
مردی در دست چوبی و در دست دیگر کوزه بی دسته [۲۴] و این صوره را دو بال بود استاده و بر سر او شاخی بر او خروسی و
بر پهلو راست این صورت چهار حرف ر ه ه ه [۲۵] و بر انگشتری سرب نشانند، هر که این خاتم دارد فراموشی از وی برود و
تا این انگشتری دارد ترب نخورد و باد در انبوه نکند. و بدانک ما این چند خاتم یاد کردیم اگرچه عقل قابل این نباشد کی
صورتی کردن و خروسی بر سر وی هیچ معنی ندارد و از هیچ وجهی فایدتی نمی بینم در آن [۲۶] اما بحکم آنک حکما را
عالم تر از خود می دانیم استخفاف بقول ایشان روا ندیدیم و چنانک گفته بودند و نوشته ایراد کردیم.
الزء-

زمرد

جوهری ثمین است و از چند نوع بود: نطفی و ریحانی و صابونی، و اغلب شکسته بود، معدن او کوههائ مشرق بود [۲۷] و آنجا
کی زمرد بود معدن زر بود طبع زمرد گرم و خشک است و دافع [۲۸] همه زهرهاست، شربت وی دو جو بود. بسایند و در دوغ
علیل را دهند کی زهر خورده بود بیول از وی جدا گردد. بعضی گویند کی چشم افعی بر زمرد آید کور گردد. و من از ملکی
شنیدم کی گفت دروغ گویند اینرا کی من [۲۹] این نگین را بر چشم ماری می سودم
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۶
هیچ اثر نکرد. گفتم مگر نه افعی بود، گفت افعی چگونه بود، گفتم چشم وی دراز بود، معزمی را بخواند و افعی را بیاورد،
زمرد بر چشم وی مالید دیده وی آب شد و بچکید. زمرد را معدن، ظلمات است و اسکندر بیرون آورد و این همه بقایاء
آنست. بعضی گویند زمرد بمصر باشد بشهری کی آنرا قفط [۳۰] گویند.

جوهر

زبرجد

هم زمرد است و بعضی گویند زبرجد نام جواهرهاست [۳۱] آمیخته و الله اعلم.

جوهر

زجاج

- جوهریست لطیف از سنگ می گیرند و نیکوترین زجاج فرعونی بود، از مصر آرند و این جوهریست مطیع، رنگها را قبول کند و صیغ پذیرد. اگر نحاس سوخته بر زجاج نهند و بگدازند سرخ گردد چون لعل، اگر قلعی بر وی نهند و بگدازند ارزق [۳۲] گردد و ما در باب کیمیا فصلی بیاریم و هیچ جواهر در آب چندان نماند کی آبگینه. و اسکندر می خواست کی مناره کند در دریا، همه سنگها و جواهرها را در آب نهاد و پنج سال بگذاشت، آنکه بر آورد و بر کشید، از همه اوزانها بکاسته بود مگر از آبگینه، پس مناره اسکندریه را بنیاد کرد از آبگینه [۳۳].

جوهر

زیبق

- آنرا ام الاجساد گویند و بدانک زیبق را بعضی از معادن آورند و بعضی از سنگ گیرند بآتش، دخان جیوه مفرد مردم را مفلوج کند و سمع و بصر را تباه کند، سمی است قتال، مار جیوه را بیند بگریزد و از بوی وی بگریزد و بمیرد. و هر زری و سیمی کی در خاک بود و بدست نتواند آوردن قدری جیوه در آن افکنند همه ذرهاء زر و سیم بخود کشد. و بدانک آفریدگار عز و جل بخارات را در زمین مختلف آفرید یکی مائی و یکی دخانی و درهم آمیخته کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۷

می شود، جواهرها میگردد ملون بعضی عیونها بعضی جوهرها، بعضی بسته شود چون کهربا و لاژورد و عقیق و بعضی روان بود چون نبط و قیر و جیوه و مومیای و سیّر آن جز آفریدگار کس نداند. چنانک دندان شیر کی استخوان فیل را بشکند کی از دندان وی سخت تر بود و چنگ شیر کی پوسته قوی بدرد و آن خاصیتی است کی خدای داند بحکم آنک پوست گاو بکارد آهنین دشخوار تواند بریدن شیر بچنگ آنرا بشکافد و چنانک ترکیب مغناطیس و باغض الخل و غیر-هما و علت آن جز آفریدگار کس نداند.

جوهر

زرنیخ

- سنگیست مانند زر و براق [۳۴] و در کیمیا بکار دارند قدری از آن در دیگی افکنند همه گوشت را بگدازد و آن سمی قاتل است.

جوهر

زاج

- انواعست و جوهر شگفت بعضی از کوهها آورند و بعضی از چشمه هاء آب کی فسرده [۳۵] شود زاج می گردد، چون در آب افکنند یا در شراب صافی کنند، قدری بر آب مازو نهند سیاه کند، اگر بآب زاج خایه بنویسند [۳۶] و بریان کنند چون پوست خایه باز کنند بر سپیده نقش سیاه بود و سبب تولد زاج در زمین حرارت آفتابست کی مستولی شود بر جوهر زمین و بسوزاند و آب بر وی بگذرد بسته گردد زاج شود، اگر بر سنگی سخت آید و آفتاب ویرا بسوزد [۳۷] و آب بر وی بگذرد نوشادر گردد و زاج سمی قاتل است، شش را بسوزاند و در آن منفعتهاست، صیغ کنند بدان و خاصیه ابریشم کی هرگز هیچ

رنگی قبول نکند تا اول بآب زاج برنکشند.

السنین -

سنباده

سنگیست سخت مانند الماس بعضی اصلی و بعضی معمول، همه سنگها را بساید و هیچ سنگی بر وی کار نکند. بلیناس گوید هر که روز یکشنبه کی قمر در برج اسد بود و یا آفتاب ازین سنگ نگینی کند بر آن صورۀ

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۸

مردی استاده، دستها گشاده، پشت خم کرده، چنانک کسی سلام کند، در دستی زوبینی و در دستی دیگر سپری [۳۸] در زیر قدم اژدره‌ها و بر انگشتری زرین نهد، در دل مردم محبوب گردد و تا این خاتم دارد پیش مرده نرود و سرخ نپوشد و در آب ننشیند. طبع سنباده [۳۹] سرد و خشکست بدرجه رابع سمی است قاتل، نوعی است از الماس و سخت تر زیرا کی الماس بسرب شکسته شود و سنباده شکسته نشود، و سنبادج سنگی است خرد کنند و لک صمغی است هندی چرب [۴۰] بگدازند و با سنباده بسرشند و چرخنی از آن بسازند کی همه چیزها را بساید.

الرصاص -

سرب

جوهریست از سنگی گیرند و سرب را نیک بسوزانند سپیداج [۴۱] گردد اگر اسپیداج را دگر باره بسوزانند سرنج گردد و سرب را کی جای نمناک نهند پرورده گردد و بیفزاید طاقت آتش ندارد زود گداخته شود.

الشین -

شبه

، سنگیست سیاه از آن مهرها سازند. بلیناس گوید اگر از شبه نگینی سازند بر آن صورۀ مردی استاده ماهی در دست گرفته و سوسماری در زیر قدم و این نگین را بر انگشتری از سرب نهند و قدری مزد [۴۲] در زیر نگین نهند از حشرات ایمن بود و جامه سیاه نپوشد و بر خر ننشیند و پیرامن مار نگردهد.

شاذنه

- آنرا حجر الدم خوانند. بلیناس گوید اگر روز سه‌شنبه نگینی کنند بر آن صورت مردی برهنه بر دست راست وی زنی استاده، موی باز پس افکنده، و مرد دست بر گردن زن نهاده و باز پس می‌نگرد و زیر قدم ایشان این حرفها نبشته ع ح ح و بر انگشتری نهد آهنین و زبان غواص در زیر این نگین نهد تا دارد محبوب بود و آب را بر آتش نریزد و آتش را نباید کشت [۴۳] و از سگ حذر کند تا این خاتم دارد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۴۹

صدف

در بحرین بود، و در عمان و عمان بدریای محیط پیوسته است، بوقت ربیع برآید کی بادها آید و دهن باز کند و بر مثال کبوتر بود و قطرها در دهن گیرد و بزیر شود بعد از هفت روز برآید پیش آفتاب و باد و نسیم صبا بخود کشد تا گرم شود آنگه با قعر رود تا وقت نماز دیگر، چون خنک گردد برآید تا وقت غروب آفتاب، چهل روز چنین می کند تا بباد صبا پرورده شود آن قطرها در شکم وی منعقد گردد و مروارید شود و دیگر ببالا نیاید [۴۴] و بدان قانع شود و همه تن صدف رنگ مروارید گیرد. چون غواص ویرا بگیرد ضرر غصه [۴۵] بجگر غواص رسیده است بحکم آنک بندی بر دهان و بینی بندد تا دم نزنند چون برآید بی هوش گردد، حالی گوشت صدف بریان کرده بخورد تا نیک شود و ما در باب اللام صفت لوء لوء بگوئیم.

الطاء-

طلق

حجریست سپید [۴۶] براق بنقره ماند پیاکی، برنگ مروارید ماند، طبق طبق بود، آتش بوی کار نکند و آتش همه اجساد را بگدازد مگر طلق را و طلق در سرکه کهن خمیر گردد و بیرف و یخ گداختن گیرد، مانند شیر سپید شود و این شگفتی است کی با آتش بنگدازد و به یخ گداخته شود و اگر این شگفتی از شهر دور خبر دادندی کی سنگی هست برین صفت عقلا قبول نکردندی و این دلیل است بر دیگر غرایبها.

العین-

عقیق

، سنگیست سرخ براق در حدود یمن چون در انگشت [۴۷] دارند اندوه [۴۸] از دل برد. قال النبی صلی الله علیه و سلم «تختموا بالعقیق فانه مبارک یذهب الهم من القلوب.» و گویند دستی یافتند در معرکه بریده پیغمبر علیه السلم بدید، گفت دفن کنید و لو تختمت بالعقیق لما قطعت.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۰

الغین-

غرضی

[۴۹] اجناس است سرخ و سبز و عودی و نفتی و از زمین حجاز آرند، داشتن وی مبارک بود.

الفاء-

فیروزج

جوهریست فرخ دارند، بامداد کی چشم بر وی آید، نور دل زیادت کند، در معجون کنند، ضرر سمها دفع کند، در اکحال کنند [۵۰] روشنایی دهد. حکما گفته‌اند: اگر نگینی کنند از فیروزج و بر آن صورت زنی کنند دراز گیسو و دو کودک [۵۱] در کنار دارد و این نگین بر نقره نشانند و با خود دارند از جادوی ایمن باشند.

الفضه-

فضه

جوهریست عزیز بعد از زر هر خاصیت کی در زر بود در نقره نیز بود، اما نه بقوت زر باشد و اصل سیم از قول حکما و الله اعلم بخاریست زیبایی غالب بر بخار کبریتی هم بمقدار و هم بکیفیت، آنک برودت [۵۲] یابد منعقد شود، معدن وی بسیار است اما نیکوترین معدن وی بحد مغرب است و همیشه سیم با خاک بود.

الفلاد-

فلاد

از قول حکما از بخاری خیزد زیبایی و کبریتی، با غباری آمیخته مانند دردی [۵۳] منعقد گردد، معادن وی بسیار است اما نیکوترین معدن وی هندوستانست و یمن و هری [۵۴]. و بهندوستان آهنی باشد از آن کاردی کنند چون بر جانوری زند بکشد و خون نیاید، اگر پیکانی کنند و بر چوبی زند، آتش در آن افتد، آهنها را جذب کند، در آتش سیاه گردد و چون شعله آتش افروزد برابر بزر [۵۵] دهند و ملک مهراج را بهند شمشیری بود ازین آهن مانند آتش.

و این فلاد [۵۶] اندک بود و آنقدر از آن ولایت بیرون نیاید و بازرگانان آنرا بجویند [۵۷] و به هندوستان سنگ آهن را می‌گدازند و در زیر سرگین کنند روزگار دراز تا هرچه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۱

جوهر خاکی بود پوسیده شود و آنچه صافی بود مشبک بماند، باری دیگر بگدازند آنرا بلالک [۵۸] خوانند. بلیناس گوید یک جزو آهن پولاد و یک جزو مس و دو جزو زر بگدازند و از آن نگینی سازند و بر آن نقش صورت کژدمی کنند و بر سر وی نقش کنند این کلمه برین صفت «بسم الله» [۵۹] و هر که این انگشتری دارد و بر زخم کژدم نهد ساکن گردد.

بدانک آهن جوهریست کثیف و جلا پذیرد تا لطافت نماید [۶۰]. اگر آینه کنند محدب و روی دیگر مقعر، آن روی کی محدب است روی نماید چندانک ناخنی و هرچند دورتر شود خردتر نماید، پس آن صورت نگوسار گردد و این روی کی مقعر است خیال چندان نماید کی سپری فراخ و اگر پنبه در مقعر نهند و بافتاب دارند آتش درگیرد.

القاف-

قلند

و

قلیما

[۶۱] سرب باشد. و خبث از آن زر و سیم در جراحتهای بکار دارند سمی بود قاتل و هم چنین قلقنطار. [۶۲]
الکاف-

کهربا

صمغی بود از آن درخت جوز بسته می شود آنرا سید الکباریت خوانند، آتش زود در گیرد، بدست بمالند و گرم کنند گاه را بر باید و علت این آفریدگار داند کی قوه این جذب وی از چیست.

حکایت

گویند کی چون اسکندر عالم را بگرفت ملکی بود بهند نام وی کید، قصد وی کرد، پیغام فرستاد کی قصد مملکت من مکن کی ترا هدیه فرستم، قدحی کی هر چند کی از آن بخورند تهی نشود و اگر بریزند بیک زمان پر گردد.

اسکندر گفت اگر راست گویی مملکت تو زیادت کنم و حکما را پیش من موقعی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۲

بود زیادت، پس قدحی را بوی فرستاد، چندانک آب از وی می خوردند دگر بار پر می شد. پس از حکیمی پرسید کی این قدح را علت بمن بگو. گفت این قدح را از جواهری کرده اند جذاب چون کهربا و مغناطیس که یکی آهن کشد و یکی گاه، این قدح بخارات از هوا می کشد، هر چه لطیف بود در آن جمع می شود. اسکندر را عجب آمد ازین صنعت. و بدانک هر کی کهربا با خود دارد از یرقان ایمن بود و بچه در شکم نگاه دارد، اگر بسایند و باد در آن دمند و با آتش اندازند بر افروزد و بوی خوش دارد، بطبع گرم است در معجون کنند دل را شاد کند و خفقان ببرد و در وی شعاعیتی است جوهر، روح را سود دارد. اگر بگدازند چون روغن گردد. و سندروس نوعی است از کهربا و معادن وی در حدود صین است در ولایت روس و گویند در روس چشمه یست برمی آید و باد بر وی می آید [۶۳] و منعقد می شود آن کهربا نیکوست.

حجر کبریت

را ابو الاجساد گویند و زینق را ابو الارواح و بدین اجساد زر و سیم و مس و آهن و قلعی خواهند در علم کیمیا بکار دارند و کبریت و جیوه اصلی عظیم باشد. معدن کبریت در عالم بسیار است. بحد رامهرم [۶۴] چشمه یست همه شب درفشان بود کبریت از آن آرند اگر جای دیگر برند بدرفشد [۶۵] و در معدن درفشد و نسوزد. اصل وی بخاریست دخانی در زمین مجری نیابد کی بهوا پیوندد، مدت دراز بماند جامد گردد، بغایت گرم است چون بخار کبریت بچیزی رسد کی در وی رطوبتی بود، رطوبت وی بردارد و با خود ببالا کشد و اگر آن رطوبت حامل لون بود لون را باطل کند و ازین سبب بخار کبریت لونها ببرد، و بر کوه دماوند [۶۶] چشمه هاء کبریت است بر سر قله و سر قله

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۳

بمساحت صد جریب است، گرد بر گرد هر سوراخی کبریت بود چون زر، بخار از آن سوراخها برمی آید و بر هم می نشیند و گوگرد می گردد.

اللام-

لوه لوه

جوهریست خجسته و نافع و در اکحال باشد روشنایی چشم دهد، اگر در معجون ساینده دل را تقویت و تفریح دهد، بعضی زرد بود و بعضی سیاه و بعضی سپید. علت زردی و سیاهی آنست که صدف بتموز بیرون آید و بخاری فاسد بوی رسد. و طبع لوه لوه سرد و تر است بدرجه دوم، خون دل صافی کند، و مروارید استخوانست از آتش سوخته شود، بوی خوش ویرا تباه کند، در همه عالم جز در دریای کیش و عمان جای ۶۷] دیگر نبود، صدف را بسایند و بر مردگان ریزند نپوسند. و در سنه خمس مایه صدف از دریای عمان بر مید و مروارید گران شد بسبب آفتی که بوی رسید و بدریاء قلمز افتاد و در قلمز غواص نتواند رفت کی بعید القعرست و نهنگ بسیار بود و سبب رمیدن وی از دریای عمان آفریدگار داند و پس از آن باز آمد. و غواص در عمان دو جیره در پای بنده تا بقعر رسد و در قعر روشنایی بود می بیند کی صدف می رود و می گیرد و در چیزی میکند.

حجر لعل

- جوهریست سخت، بر آتش صابر و لعلی باشد کی روشنایی افکند و بسراندیب باشد و نقد سراندیب لعل بود، زر را حرمتی نبود همچون درم ۶۸] و لعل درفشان گاو آبی آرد و بشب بدان چرا کند، مرد کمین کند و گل سرخ بر سر آن زند و بردارد و از خواص لعل آنست کی در دهان گیرند تشنگی بنشانند، و از کوه زهون می آرند.

حجر لازورد

- جوهریست از کوهه‌ها مشرق آرند، دو کوه است یکی کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۴ بدخشان، بدخش از آن آرند و یکی جرم گویند لازورد از آن آرند، اگر لازورد را در آتش افکنند مانند آب شود و اگر جوهری دیگری گدازند کی از گداختن خشک شود لازورد بر آن افکنند گرم گردد ۶۹]، و لازورد زر را جذب کند و همیشه رقم زر بر وی بود کی از سنگ و خاک بخود کشد. گرم و خشک است و دل را سرد دارد ۷۰]، کسی کی از هولی خسته بود ۷۱] یا از جایی در افتاده قدری ویرا دهند دل را قوت دهد و ترس از دل بردارد. المیم -

مغناطیس

سنگ آهن بخود کشد ۷۲] عمل وی آنکه بود کی یک من بود، قوت در جان ۷۳] دارد آهن را از پس طبق مسین بخود کشد.

اگر بکوبند و بر جراحت کنند سم را ۷۴] بخود کشد و پیکانرا بیرون آرد. معدن وی در قعر دریاست و کشتیها را بمیخ آهنین نبندند بحکم آنکه مغناطیس بدر کشد ۷۵] و کشتی را بشکند. اگر مغناطیس را بآب سیر بیالایند جذب نکند و همچنین لعاب روزه دار یا خون تنش. مغناطیس اگر بر دست گیرند نفرس را ساکن کند و زن بار بنهد. طبع وی جلاکننده است آنرا کی ساو آهن داده باشند، شربت دهند دو جو از مغناطیس از عروق وی بدر آورد، هندوان از آن چیزه‌ها شگفت کنند. خانه از

مغناطیس بکردند و بتی آهنین در آن بردند مغناطیس آنرا از شش جهت جذب می کرد تا معلق در هوا بماند. گویند هندوی بتی بتراشید از مغناطیس و ویرا بخون زن حایض بیندود اشارت بابر کرد حالی ابری و بادی عظیم برآمد، پس آنرا بآب گرم بشست باد ساکن شد. اگر از مغناطیس نگینی کنند بر صورۀ دختری کی دو جناح دارد، در دست راست درّه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۵

و در چپ تازیانه و در زیر پا چرخ و بر سرب نشاند، هر که با خود دارد در حفظ افزایش. بمصر کوهی است هر که کاردی یا شمشری از غلاف برکشد کوه از وی بستاند و بگیرند و برنگذارند [۷۶] و کار مغناطیس شکفت است در جذب کردن و دیگر جواهر جذاب را دلیل بود. گویند ملک هندوستان لعلی عظیم بعزیز مصر فرستاد و ویرا نمود کی در خزاین ما امثال این جواهر بود عزیز مصر بر قصری نشسته بود، بر ساحل نیل آن لعل را بستد از رسول و بدریاء نیل انداخت. رسول هند اضطرابی بکرد و بنالید و گفت در همه عالم مثل این جوهر نیست، چرا بآب انداختی. عزیز خزینه دار را بخواند و گفت برو و آن ماهی زرین [۷۷] بیاور، ماهی زرین بیاورد و پیش عزیز نهاد. ملک مصر گفت بر رسول هند لعل را بیاورم؟ گفت بلی، آن ماهی را بآب انداخت حالی برآمد لعل را بدم گرفته و عزیز از وی بستد و بخزینه فرستاد. رسول هند گفت مرا این لعل شکفت آمد اکنون ماهی تو شکفت تر است. مقصود ازین آنست کی ماهی را چنان ساخته بودند کی جواهر را جذب می کرد.

حکایت

گویند سلطان سنجر چون لشکر محمودیان بشکست و غزنین را غارت داد کردن [۷۸] در خزینه سلطان محمود سه صندوق یافت زرین، قفلها بر آن زده، پیش سنجر آوردند بگشودند. در یکی قرابه بود زرین و در دیگر قرابه سیمین و در دیگر طبلی. سنجر بخندید گفت محمود را عجب آمده است این دو قرابه هر دو را بشکست طبل را برداشتند هر آدمی کی آنرا می زد از وی باد پدید می آمد زمانی بر آن میخندیدند. آن نیز بشکستند. ملک غزنین را رفیقی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۶

بود مقرب و کاردان و رأی و عقل تمام، سنجر می خواست کی ویرا در جمله خدم خود آرد قبول نمی کرد بفرمود تا ویرا بقهر بیاوردند. سنجر گفت شایست کی خدمت محمود کنی چرا نشاید کی خدمت من کنی؟ گفت من چرا خدمت تو کنم تو سه طلسم را تباه کردی کی در عالم مثل این نیست. گفت چرا؟ گفت قرابهها هر که از آن باز خوردی حالی برگشتی یکی بیماریهء سرد سود داشتی چون فالج و لقوه و صرع دیگر بیماریهء گرم سود داشتی چون تب و سل و دق و جرب. و این طبل هر که را قولنج بودی بزدی قولنج وی حالی بگشودی.

از دویت فرسنگی مردم [۷۹] آمدندی از هندوستان و از آن شربتها خوردندی راحت یافتندی. محمود آنرا در صنایق زرین می داشت، پادشاهی بتو رسید آنرا بشکستی، من رفیقی او کرده باشم رفیقی تو چگونه کنم؟ این معنی از بهر آن گفتم کی در جواهر معانی جذب باشد و علت آن خدای داند.

حجر مرقشینا

-[۸۰]-

حجر الروشایی

خوانند، در چشم کنند روشنایی دهد اگر نیک سوده بود و الا عمل نکند، اگر بر گردن مصروع بندند نترسد [۸۱] اگر از آن نگینی کنند و بر آن ماهی بر ستوج کنند و در زیر نگین صورت عقربی کنند و پرخطاف در زیر وی نهند و بر سیم نهند [۸۲]، هیچ جنبنده [۸۳] بر وی کار نکند و گشتها را ساکن کند و سنگی است ملون بر شکل قاطول اگر بر آن نقش کنند صورت امردی در دست راست چوبی بر سر آن سیبی، و بر پشت نگین این حرف کند «ع» هر که با خود دارد عزیز باشد و در خواب عجایبها بیند و ما این خاتمها را از قول بلیناس آورده‌ایم و حکم این آفریدگار داند کی چون است.

معدن مومیای در کهفی باشد بر کوهی، بارجان آبی است از کوهی برمی آید قطره

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۷

قطره چون عرق سپید و برین کهف در آهنین آویخته و نگه می‌دارند تا سال آینده پس رؤسا حاضر شوند و شخصی برهنه فرو رود و جمع کند چندانکه امانه [۸۴] در قاروره کند، شربت وی جوی بود، خاصیه وی آنست کسی را کی استخوانش شکسته شود باز خورد حالی بر سر آن زخم آید حالی ساکن شود و شکسته را جبر کند.

جوهر مردا سنگ

خبث نقره است، سمی بود قتال، اگر قدری در تنوری افکنند همه نان بگنداند.

جوهر مرجان

، کامه و سپید [۸۵] خوانند، در دریاء فرنگ بود و در دریاء روم بود و گیاهی است در قعر دریا روید و چون درختی شود و چون بر خشک آید سرخ و متحجر شود.

معدن

ملح

جوهر عزیز است اسباب فساد را دفع کند حافظ ادویها و [مایعات بود تا گوشت در صحبت وی تباه نگردد، طعامها را هضم کند و بقهستان ملاحه است چهار فرسنگ در چهار فرسنگ، آبهاء نواحی آنجا جمع شوند.

چون وقت ربیع بود آبها بازبندد، آن جمله در آنجا نمک گردد و آنرا می‌برند.

النون-

نوشادر

، بخاری گرم است منعقد میشود، آب را سرد کند، آتش را بکشد بخلاف گوگرد اگر نوشادر را در میان آب کنند بتابستان یخ بگیرد.

جوهر نحاس

- جوهریست شریف تولد وی در زمین بود از بخار زیبقی و کبریتی در غایت صفا و نضجی تمام یافته و لیکن بآتش سوخته شود، نحاس سوخته بر جراحیها کنند گوشت رویاند و در اکحال [۸۶] کنند جلا دهد، اگر بخورند قتال بود اگر در سرکه نهند سبز گردد و زنگار شود، معدن نحاس شهر کابل است. از دخان وی توتیایی گیرند، و همه توتیا از مس گیرند مگر توتیای هندی کی از قلعی گیرند. بلیناس گوید. اگر نگینی کنند از مس پاک و بر آن صورت کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۸

شیری کنند و نام اسد بر آن نویسند و صورت ماه و یک ستاره بر آن کنند و نقاش سخن نگوید، هر که با خود دارد از قولنج ایمن بود.

الواو-

حجر الورد

سنگی است سیاه. اگر بر آن صورت مردی کنند استاده در دست راست ازدهاء گرفته و در دست چپ غربالی و بزیر نگین این حرف بکنند ا و ب ر [۸۷] و بر انگشتری سرب نهد هر که با خود دارد علمهء باطن بر وی کشف بود و از دیو ایمن بود و این سنگ محک است. و در دل گاو استخوانی بود عصبی آنرا بر آرند چون سنگی گردد. اگر شیری بر آن نقش کنند، مردی برهنه بر آن نشسته گیسوء شیر گرفته و دنبال شیر چون طوق بالای مرد در آورده، سر دنبال چون سر سگی دندانها پیدا کرده و بر انگشتری زرین نهند هر که با خود دارد مقبول بود و اگر بدین مهر سه موم را نقش کنند و هر یکی در گوری پنهان کنند و بعد از یک هفته بر آرند و بر مصروع بندند بعد از سه ماه عافیت یابد.

الباء-

یاقوت

، جوهری است سرخ و زرد و کبود، سرخ از همه نیکوتر بود و از همه جواهر سنگی تر [۸۸]، بر آتش صبورتر، در معاجین کنند تفریح و تقویت دل کند بغایت، تا حدی کی اگر در دهان گیرند تفریح کند خاصیتی از آن تنویر کی در وی است و همه جواهر در آتش بگدازد و بشکند مگر یاقوت رمانی. طبع وی گرم و خشک بدرجه رابع. هر که با خود دارد از طاعون ایمن بود یاقوت از زر و سرب سنگین تر بود. معدن وی کوه زهون است بسراندیب کی آدم علیه السلم بدان فرو آمد و در میان دریاست، هر که یاقوت با خود دارد خون در تن وی صافی کند و از حموم [۸۹] و سکنه و صرع ایمن بود.

این باب تمام از قول حکما گفته آمد آنچه یافتیم در کتب ما ایراد کردیم و کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۱۵۹

آفریدگار تعالی و تقدس دانانتر بحال آن و بحال جمله احوال. و ما در صخرهها بابی بگوئیم بتوفیق باری تعالی کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۰۶

الركن الخامس في الاشجار و الثمار و الحشائش المرتب بحروف الهجاء

قال الله تعالى «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَعِنَبًا وَقَضْبًا، وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا، وَحَدَائِقَ غُلْبًا، وَفَاكِهَةً وَأَبًّا» [۹۰] بدانکه آفریدگار در عالم درختها مختلف آفرید بعضی دراز چون ساج، بعضی کوتاه چون درخت انجیل، [۹۱] بعضی باریک ساق چون کدو، بعضی ستر چون جوز، بعضی را از میوها استخوان بیرون چون جوز و بادام و بعضی را استخوان اندرون چون خرما و غیره، [۹۲] بعضی را ظاهر و باطن محمود چون انجیر و ترنج و فرصاد، بعضی را ظاهر و باطن مذموم چون حنظل و دلفی. [۹۳] و ما یاد کنیم خاصیات بعضی از آن تا قدرت کامل آفریدگار تعالی بدانند.

باب الالف

الاترج

- درخت وی نه کوتاه بود نه دراز، بوی و عطریتی خوش دارد، لونی نیکو، دل را تقویت کند، پوست وی در معجونها کنند تفریح کند. از ترنج [۹۴] همه بکار آید و هیچ افکنندی نبود. گویند کی ملکی چند مرد حکیم را محبوس کرد، سجان را گفت «ایشانرا نان ده و از نان خورش آنچه ایشان اختیار کنند.» حکما ترنج [۹۵] اختیار کردند، ملک پرسید کی «درین چه حکمت بود؟» گفتند «پوست وی طیب است و اندرون آن میوه است و دانه وی روغن است.» ملک گفت ایشانرا بکرمان برند، آنجا رفتند، درختها بکشتند، آبادان شد. بفرمود تا بر کوهها

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۰۷
روند. فوارها آب ساختند، کوه را آبادان کردند. بفرمود تا در حبس روند. [۹۶] صنعت کیمیا کردند. ملک گفت کی ایشانرا بگذارید کی دانا بهیچ جای درنماند.

و بدانکه ترنج را پوست گرمی گرم [۹۷] است و شحمش سردی سرد است، [۹۸] آتش و آب را بهم جمع کرده است.

آبنوس

- چوبیست غریب [۹۹] منابت وی کس ندیده است و کس نداند کی کجا روید، آب دریا می آورد، مردم برمی دارند، چوبی عزیز است بر آتش بگدازد [۱۰۰] و بوی خوش دهد، اگر بسایند در چشم کنند سپیدی ببرد و جلای عظیم دهد، سنگ را در مثانه بشکند، ساو وی در آب حل شود. اگر از وی آسانه سازند و داروی چشم بدان بسایند بچشم سودی دارد بغایت.

الآس

- مورد بود، ریحانی است مبارک و خوش بوی عفونتها را دفع کند، روغن مورد موی را سیاه کند و دراز کند. گویند کی عصاء موسی از آس بهشت بود و گویند در روم درختی است از مورد در عالم از آن بزرگتر نیست ببهار شکوفه آرد هر که ببوید و بخسپد احتلام بیند، مورد و انار بهم بسازند در نزدیکی یکدیگر بار آرند.

اسبرنگ

- گیاهی است بجزیره حزیران [۱۰۱] روید در صحرای نرم و از زمین برآید مانند صورت آدمی، سر و موی و دست و پا و دهن و چشم همه پیدا مگر کی رفتار ندارد و مثل آن بر کوه لابیسی درختهاست بر گه‌گه‌ها فراخ دارد بر هر برگگی صورت آدمی و علت آن آفریدگار داند.

باب الباء

البقم

- درختی است بر جزیره رامنی [۱۰۲] روید، نکارند خود روید، ثمره کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۰۸ دارد چون خرنوب تلخ باشد بغایتی اگر کسی را زهر داده باشند عروق بقم بسایند و بوی دهند شفا یابد، بدین چوب جامها صبغ کنند، سرخی نیکو بود، بقم را ازین جزیره در عالمها برند [۱۰۳].

بیش

- نباتی است قتال، اگر مقدار اندک بخورند تباه شوند، هر کجا کی این بیش روید جدوار برآید و بیش را قمع کند و آب بیش بستاند و ویرا بخوشاند و اگر نه جدوار بودی بیش بسیار بودی و چهارپایانرا هلاک کردی. و بیش در خزینه ملوک باشد و سمان [۱۰۴] آنرا می خورد و فربه می گردد و اگر آدمی یا فیلی چندانک خردلی بخورد تباه شوند. گویند یکی در زیر گرفت عرق برآورد حالی جان بداد.

بلسان

- درختی است در مصر، در عالم همان یک درخت بود، جای آنرا عین الشمس خوانند، و از عروق وی جایه‌ها دیگر می‌نشانند و می‌روید و سرش می‌زنند و آب از آن می‌چکد در قارورها می‌گیرند، اندک بود و عزیز، چوب وی عود البلسان گویند، دانه وی حب البلسان، روغن وی دهن البلسان بفالچ و رعشه و بادها سود دارد و این روغن در خزاین ملوک بود و عود البلسان هم عزیز بود و چوبی عطار فروشد و گوید عود البلسان است. روغن وی بزیر آب رود اگر بر سر مالند بزیر قدم بوی دهد، اگر بر زیر قدم مالند بر کاسه سر اثر کند نفوذی و قوتی دارد شگفت. و گویند در شهر قاهره بقعه‌یست چندانک چهار ارش در چهار ارش بر آن گیاهی سبز روید مانند گندنا، هر سال یکبار بردارند و بیفشارند، آنرا دهن البلسان گویند، در همه عالم همان جایگاه روید، روح را قوت می‌دهد و علل را تحلیل می‌کند. یک درم بده دینار جعفری دهند. بعضی گویند بوقت آنک ستاره کلب برآید بیخش بزنند این روغن از وی روان شود، زبانرا بسوزاند. اگر جوال-

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۰۹
دوز در آن زنند و بآتش دارند برافروزد، اگر بر گند ناچکانند بسوزانند، بر جامه سپید نهند رنگ بگیرد [۱۰۵]. پاره بر پشم
کنند و بآتش دارند چون بسوزد دو انگشت تر کنند و بدان بگیرند اگر بمیرد خالص نیست اگر همه بسوزد تا هیچ بنماند
خالص بود.

البصل

- بصل انواع است، بصل الزيز [۱۰۶] گرمى است گرم، بصل العنصل هم چنين بغايتى گرم و لطيف است، اما بصل ديگر را عنبر
القدور [۱۰۷] خوانند، در آن منافع است اگر سر پياز بردارند و ميان او تهى کنند و سبرى بدان فرو برند و در زير گل کنند
شامى [۱۰۸] بر آيد.

باب التاء

التين

- انجير ميوه مبارکست، گویند بروزگار طوفان همه درختها تباه شد مگر درخت انجير و از هر ميوه چيزى بيندازند مگر از
انجير و حق تعالى در قرآن ذکر وى کرده است «وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ» [۱۰۹] اگر چوب انجير بسوزانند، دخان وى بر مرد بزرگ
خايه آيد، خايه وى در حرکت آيد. برگ انجير زهر قتالست، شيرى كى از برگ وى بر آيد لسع زنبور ساكن كند، اگر بر شاخ
انجير نقشى کنند بر انجير همان نقش پديد آيد، درخت انجير كى بار بريزند عنصل در زير آن كارند بار [۱۱۰] نگه دارد.
انجير حلوان نيكوتر از همه انجيرها بود. تحليل رطوبات و دفع بادها كند.

التفاح

- تفاح سيب بود، ميوه نافع بود دل را تقويه كند. در شام سيبى بود كه بشكند در ميان وى سيبى ديگر بود. بشيراز درخت
سيب بود نيمى از آن ترش و نيمى شيرين. حيوانات درخت سيب دوست دارند خاصه فيل در

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۰

بيشه قرار آنجا گيرد كى درخت سيب بود. ارسطاطاليس را بوقت مرگ گفتند وصيتى بكن. گفت «طاقه گفتن ندارم، سيبى
بريان كنيد.» آنرا بريان كردند بخورد قوتى در دل وى آمد، گفت «بر هيچ زن اعتماد مكنيد كى من همه طبابع بدانستم، طبع
زنان و بدعهدى ايشان ندانستم» و از دنيا رحلت كرد. بسامره درختى است دو شاخ برآمده از يكى سيب رويد بر يک طعم و
يک لون، از شاخى بخورند بخوابانند و شكم برانند و اگر از شاخ ديگر خورند بيدار كند و شكم ببندد. قال- المأمون «لو انحل
تفاح لكان فرحا و لو انجسم الفرح لكان تفاحا.» رنگ سيب لذت چشم است و بويش لذه جانهاست. و طعمش لذت نفس
است.

الجوز

- درختی است عجمی از کبار درختها، روغن وی تریاق بود و جوز را چون باقلیمی برند کی آنجا نروید سمی قاتل بود. و شخصی حکایت کرد کی ملک ترکان یکی را هلاک می کرد در ترکستان، صندوقی را بخواست و از آن جوزی برآورد و بشکست و دانگی برکشید و بدشمن داد تا هلاک شد.

این مرد ویرا گفت «من از ولایتی ام کی خوردن ما جوز باشد» [۱۱۱]. ملک این سخن را عجب می داشت. اگر جوز را پنج روز در گمیز پسری افکنند خواب ندیده پس نشانند پوست وی تنک باشد. اگر جوزی را از پوست بیرون کنند چنانک بنخراشد و در برگ رز پیچند تر و نشانند پوست وی بغایت تنک باشد، اگر سبویی را بنش بشکنند و پر جوز کنند و در زیر گل کنند و آبش می دهند آن جوزها بهم برآید، درختی باشد عظیم و من در نواحی همدان درختی دیدم از آن جوز انتصابی راست، [۱۱۲] شاخه‌های وی چون سرا پرده، مدور زده و بعضی سرشاخها بزمین رسانیده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۱
و آن شاخه‌های وی سه طبق [۱۱۳] بود، کلاغی از سر شاخی جوزی از منقار وی در افتاد، بر طبقه اول آمد، پس بزیر آمد بر طبقه دیگر افتاد، پس بزیر آمد، بر چوبی دیگر افتاد، و اهل آن ولایت می گفتند کس مثل این درخت ندیده است. گرد وی ده بستان بود جمله را در زیر گرفته بود. اطبا گویند جوز را روغن تریاق است، کنجاره‌اش زهر. [۱۱۴] جوز را در خواب بینند کار عسر بود زیرا کی تا نشکنند مغز ندهد. و قیل «هو الاتم من الجوز».

خشبه الجولان

- جولان چوبی است، خاصیه وی آنست کی صداع را تسکین کند تعلیقا و دق را سود دارد شربا و خشبه الجولان عزیز بود، در خزاین ملوک دارند و دست هر کسی بدان نرسد.

باب الحاء

الحوز

- درختی است رومی، صمغی از آن روان می شود، چون سخت شود کهربا گردد، میوه او بصرع سود دارد، با انگین بیامیزند و در چشم کنند قوت دیده دهد.

شجره حماما

- درختی است چوبش برنگک یاقوت خوشه‌ها وی برنگک زر، بوی خوش دارد مردم را بخواباند و مست کند، در ادویه کنند جگر را سود دارد.

شجره حنظل

- در زمین عرب بود، در ادویه بکار آید، تخم [۱۱۵] وی اسهال صفرا کند، در خوردن وی خطر بود کی رودها را ربش کند و بر درختی کی یک حنظل بود، آن یکی زهر قتال بود، هر که حنظلی با خود دارد، کفتار از وی گریزد و شرّ کفتار بتر از شرّ شیر بود، بحکم آنک کفتار با آدمی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۲
فساد کند [۱۱۶]، پس از آن وی را بخورد.

باب الخاء

خلنج

- خلنج درختهاست بسیار، در بیشه‌ها ترکستان تا بلاد خوارزم همه درخت خلنج روید آنرا غیضه الرحمن خوانند، درین غیضه کرگدن باشد از آن درخت طبقها سازند و کاسها و غیرهما.

خدنگ

- درختی است بزرگ در ولایتی روس باشد، پوست وی بر غلاف نیزه پوشند و بعضی باشد آنرا خدنگ بمهر خوانند و پوست وی منقش بود، پنداری کی نقاش چین آنرا نگاشته است و آن جنس عزیز باشد، هم چون آهن گوهر دارد و خدنگ چوبی است نرم و مطیع، از آن تیر تراشند، بر سر این درخت باز آشیان دارد، در زیر وی قاقم لانه دارد، از پوست وی صمغی بگیرند مانند مومیای.

باب الدال

الدب

- درخت چنار است، خفاش از برگ وی ترسد و کرکس از خفاش ترسد کی بیچه کرکس و خایه وی بخورد. پس کرکس برگ چنار می آورد و از آن آشیان می کند تا خفاشه از آن می گریزد.

دارشغیان

[۱۱۷]- درختی است عظیم بر وی خارها باشد، سنبل از آن آرند، گرم بود، قروح و جراحات را سود دارد و ثمره وی در معجونها کنند و جماع کردن زیادت کند.

دردار

- درختی است کدوها از آن پدید آید، چون بشکنند رطوبتی در آن بود جمله پشه گردد، چیزی از آن بریزد چون آرد، بر ریشها کنند نیک گردد، برطوبت وی نقاشان زرورق دوسانند بغایتی لطیف بود.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۳

دیودار

- صنوبر هندی بود شیر وی گرم است، عصبها را سود دارد فالج و لقوه را نافع بود، سنگ را در مثانه بشکند تا با بول برون آید و مرد را برهاند.

دمقوس

- درختی است مصری، بشب از دور چون آتش افروزد، مسافر بدان غره شود قصد وی کند، چون نزدیک رسد درخت بیند، چون بازگردد آتش بیند.

دنس

- حشیشی است، از آن رسنها بافند از بهر کشتی بمصر. اگر یکی از آن تیز تیز بگرداند، آتش در آن افتد و همه شب سوزد.

باب الرء

الرمان

- رمان انار بود میوه نافع و مبارک، آفریدگار آنرا بر شکل حقه آفرید چون عقیق، دانهها در آن چون یاقوت، حجابها زرد در آن میان مانند حریر، تسکین صفرا کند، بدل سود دارد، خفاشه عدو وی باشد میان وی بادافت [۱۱۸] کند و بچه را در وی برد و لانه سازد، چوب انار اگر بر آدمی زنند هلاک شود، اگر بن انار شیرین اندکی باز کنند و سرکه در آن ریزند، انار ترش

شود، اگر بن درخت انار ترش را باز کنند و انگبین در آن ریزند، انار را شیرین کند و این خاصیه انار است.

راوند

- کدو هندیست، برگ ویرا سادج هندی گویند، مردم آنرا راوند چینی گویند و گویند کی راوند اصل ریاس است و ریاس میوه نافع است، قانع صفرا بود. و در حدود طوس هر ریاس پنجاه من بود، بطاعون سود دارد و راوند چینی نیکوتر از ترکی بود بجگر سود دارد کی محرق بود.

باب الزاء

الزیتون

- درختی است مبارک، نافع، گرم و نرم و سازگار، آفریدگار

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۴

بروی ثنا کرد، دروی نفعی بود عظیم. ایلاؤس قولنجی بود کی راه رود گانی بسته شود، هرچه بخورد بقی باز گردد، این علت را زیت بگشاید. اگر مرده بدارو زنده شدی آن زیتون بودی.

یکی را علت صعب بود درماند، از مداوای نومید شدی، شبی در خواب ویرا گفتند علیک بلاولا، کسی نمی دانست کی لاولا چه بود، یکی از علما دریافت گفت آفریدگار می گوید زیتونۀ لا شرقیۀ و لا غربیۀ، این لاولا زیتون است. زیتون را بخورد تا از آن علت نجات یافت و قصه کنیسه الزیتون گفته ایم.

بدانک هیچ درخت در عالم چندان نماند کی درخت زیتون و دراز عمر باشد.

و گویند درخت زیتون در شام هست کی از سه هزار سال باز کشته اند کی یونان پیش از روم بوده اند، صمغ زیتون را اصطرک خوانند، دخان وی مانند دخان کندر بود، مرد را بخواباند و سر سنگی کند، بواسیر را سود دارد، گمیز بگشاید، نان کی در زیت نهند اگر موش بخورد بمیرد، بحکم آنک زیتون مبارکست و موش شوم است، هر دانه را کی بنشانند همان برآید مگر زیتون کی از دانه وی چیزی برآید کی نه زیتون بود، و نهال نشانند نه دانه.

زقوم

- درختی است بدوی، صمغ ویرا زقومیا [۱۱۹] خوانند، معده را تباه کند، شهوه را ببرد، قتال است، مقداری در ادویه کنند اسهال صفرا کند. مصلح وی یا صبر و یا کتیرا یا مصطکی بود، دل را برنجانند، عدو دلست و عرق را بگشاید و ضعف آورد.

زعرور

- در قهستان جیلی خوانند، بار بزمستان آرد، میوه وی سرخ بود بریق، دو استخوان دارد [۱۲۰] تا برف نیارد پخته نشود، همه میوها از آفتاب پخته گردد وی بسرما رسیده شود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۵

باب السین

ساج

- در آب روید و بر روی آب استاده بود و بهیچ پیوسته نبود، معلق روید در دریاء هندوستان، خاصیه آن نفع جگر بود [۱۲۱]، جامه را نگه دارد از گزنده، بوی دهن خوش کند.

سوسن

- گرم بود، روغن وی تحلیل بادها کند، در زیر پای خفته نهند همه شب سخن گوید.

سفرجل

- میوه یست نیکو، مفرح، مقوی، دل را قوت دهد، قابض است و دانه وی ملین، چندانک در جرم وی قبض است در دانه وی تلین است، در حدود طوس هر سفرجلی صد و پنجاه در مسنگ بود.

سماق

- ثمره دارد قابض و قامع صفرا بود، خشک بود تا بحدی که در کف گیرند شکم ببندد.

ساج

- درختی بود عظیم از حد گذشته در شهر کولم [۱۲۲] روید، بلاء وی صد ارش بود، سحاله وی بزیر آب رود و ساج چون جوان بود راست استاده بود چون کهل شد پشت را خم کند، چون پیر شد سر بزیر دارد، ساق وی هیچ گره ندارد، هندوان از برگ وی شلوار بدوزند. گویند بدمشق سروی است بر در سرای طیلون، سیصد ارش بلاء وی، در زیر سایه وی پانصد مرد بنشینند.

سنت

[۱۲۳]- درختی است بمصر هزار من از چوب وی بسوزند، چندان خاکستر بود کی بر کف گیرند.

باب الشین

شمشاد

[۱۲۴]- چوبی است نیکو، درخت وی انتصابی نیکو دارد، در کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۶ آب صابر بود، از آن شانه کنند و بجای وی هیچ چوبی نباشد بسختی و نرمی و راستی.

شقایق

- گلی است سرخ بغایت چون بستان افروز، و همه گلها را عرق بقرع و انبیق بگیرند آبی سپید بود مگر شقایق را کی عرق وی سرخ بود و این شگفت است، بحکم آنک اگر بقرع عرق خون بگیرند کی اسفید باشد، روغن شقایق موی را سپید [۱۲۵] کند.

شلجم

- خاصیه وی آنست کی نور دیده دهد بخاصیه فیه اگر خام خورند و اگر پخته و تخم کرنب و تخم شلغم چون کهن گردد و بکارند از تخم شلغم کرنب بروید و از تخم کرنب شلغم بروید. و اگر دیگی بزرگ نیمی کاه در کنند و بن وی بشکنند و در زمین نهند و تخم در آن کنند و سرگین در سر تخم کنند شلغمی برآید بزرگی آن دیگ و حکم دیگر تخمها همین باشد.

باب الصاد

صندل

- در شهر مندورقین روید درختی عظیم است در بیشه هند، مار در زیر وی باشد خفته بوی رسیدن دشخوار [۱۲۶] بود، صندل بطبع سرد است چون نیک بسایند گرم گردد.

صنوبر

- درختی بلند است، همه زمستان و تابستان سبز بود، سرما ویرا خشک نکند. از فرط حرارت، حب وی معجون کنند مقوی بود بر جماع، در میان وی گرمی باشد قتال بقوه دراریج [۱۲۷] بود.

طباشیر

- در مندورقین بود و آن قصبهء دراز است، در بیشه بادها آید

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۷

سخت در هم ساینند آتش در آن افتد، سوخته شود، حریق وی طباشیر بود و نیکوتر آن بود کی از میان قصب بدر آید، هر سال از آن مقداری اندک بگیرند برابر بزر دهند و باشد کی آن قصب مقدار چندین فرسنگ بسوزد، نیکو آن بود کی در میان قلم بود، تشنگی بنشانند، دل را قوت دهد، خون شکم باز بندد.
و الله اعلم.

طارسینی

- دارویی است مبارک آنرا قره ۱۲۸] خوانند، روی آدمی نیکو دارد، نور چشم زیاده کند، دارویی است محمود تا طیور و وحوش آنرا دوست دارند، مرغان از آن لانه بندند. گویند مرغی از ترکستان بهند آید و آنرا بردارد و بترکستان برد و از آن آشیان بندد آنرا اغنیلوس ۱۲۹] گویند.

طرثوث

- درختی است کی صمغ وی اشق باشد و اشق دوائی نافع بود، گرم است بدرجه دوم مفتوح ۱۳۰] است، جراحات را درست کند، گوشت رویاند، شربت وی بول را بگشاید تا خون روان کند، حب القرع بیرون کند، بچه را از شکم بیفکند، بدان زربر کاغذ دوسانند.

طرفا

- درختی است. چون اهل سبا عاصی شدند آفریدگار بریشان خشم گرفت، آتش باغهاء ایشان بسوخت بجای آن طرفا برست، اگر بر حیوان زنند بیمار گردد. گویند بحد افغانیان گزاستانی است در آن درختی هفده ارش ستبری آن، هر که از آن چوبی بشکند یک شبان روز دست وی درد کند، افغانیان آنرا سجود کنند و آنرا درخت برهمن خوانند و در آن بیشه شیر و ببر باشد، پس هر که در زیر این درخت آمد ایمن باشد از سباع. طرفا بر زمین بیران روید جایی کی خشم آفریدگار رسیده بود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۸

العود

- عود اصناف است بر جزیرها بود از آن سوی خط استوا، کس آنجا نرسید و ندید کی درخت عود چونست و میوه وی چیست، عود را آب می آورد از جانب شمال از زمینها مجهوله، آنک آب آورد عود الرطب خوانند، هرگز بنخوشد و آنک خشک بود بشهر کله یا بقامرون باشد، نیکوتر آن بود کی از مندل آرند، و در آب افکنند بزیر نشود و بر آتش بگدازد، در معجونها کنند دل را قوت دهد، بوی وی جامه را از گزنده نگاه دارد، بوی وی در عقل افزاید [۱۳۱] و در حفظ.

العنبر

- عنبر صمغی است از درخت آبی [۱۳۲] و بعضی گویند چشمه یست در قعر دریا برمی جوشد بر سر آب می آید. بعضی گویند سرگین گاو آبی است و اگر سرگین دابه است روا بود کی نافه مشک خونی است و آنچ گویند صمغ است روا بود کی دو سنده است، و هر مرغ و سباع کی چنگ و منقار در وی زند در آن بماند، و در میان عنبر منقارها و چنگها بود بسیار. و ماهی است آنرا بال خوانند دو یست ارش درازی وی بود اگر ذره عنبر بخورد بمیرد، عنبر بدل سود دارد جانرا قوت دهد. اگر بدر مرگ بر بینی مرده مالند بخندد، جگر را و معده را و دل و دماغ را قوت دهد شربا.

العرعر

- درختی است پهن بازشود، دراز نگرده، ثمره وی ابهل بود، هم چندان بود کی جوزی گرم، چون بخورند خون در بول آرد و بچه بیفکند. اگر جوزی را از آن بسرکه بجوشانند در گوش کنند کری ببرد.

العناب

- درختی است نیکو، برگها براق دارد، میوه وی نافع [است] ،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۱۹

آب وی خون صافی کند، محرور و مرطوب را بسازد، مسمن بود، اندامها نرم کند، حکما گویند اگر کسی در کف گیرد خون وی صافی شود. از جمله قضاة یکی را پرسیدند کی «گاوی را بکشتم خون وی سپید بود چون آب چه گویی؟» قاضی گفت «مگر گاو تو عناب خورده بود.» مرد باز گردید، روزی دیگر مردی بیامد و آن مرد را حاضر کرد. گفت «این مرد را گاوی بود در خانه من آمد ده من عناب بخورد، اکنون تاوان می خواهم.» قاضی گفت «من آنچه گفتم صواب آمد.» مقصود ازین حکایت آنست کی عناب خون را تصفیه کند و تسکینی دهد در شهرها کی نه منابت وی بود. [۱۳۳]

العنب

- انگور میوه شریف است، از آن دوشاب گیرند و از آن حلواها بسیار سازند و خاصیتها دارد، بر دیگر میوه‌ها. در سهرورد [۱۳۴] درختی بود از آن انگور، سالی انگور آوردی سالی ودع. و انگور آنکه باید نشاند کی ماه چهارده بود، نه از سر قضیب و نه از بن وی و لیکن از میانه و هر دو سر سرگین گاو در باید گرفت و قدری نانخواه در بن افکنند و در رز البته نخود و کرنب بکارند [۱۳۵] و دوارش بزمین فرو برد و اگر شاخ وی برشکافند چنانک پوست جدا نگردهد و پشم کی [۱۳۶] در میانه است بردارد و برهم نهند راست و پیوست بید تنگ بیندد و بگذارد تا پرورده شود انگور این درخت را دانه نبود. و در هندوستان انگوری بود کی اسهال کند و سبب آنست کی برزیگر چوب انگور بشکافد و در میانه وی سقمونیا درنهد و دریندد و بکارد انگور وی اسهال کند. و بدانک انگور در هر ولایتی شکلی دارد، بزبیر [۱۳۷] انگور بود هر خوشه چندانک گوسفندی. شخصی گفت دو شخص را دیدم و چوبی بر دوشها نهاده و یک خوشه انگور می بردند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۰

بیت المقدس انگور بود یک حبه پانزده مثقال، یک خوشه خرواری. هرون الرشید بحج بود ویرا یک خوشه انگور بهدیه آوردند بر شتری نهاده. و بصنعا انگور باشد آنرا مختم گویند و جنسی دیگر بود حوشی [۱۳۸] خوانند و آن خوشه دراز بود. جنسی دیگر آنرا اطراف العذاری خوانند جبهه وی دراز بود. جنسی را عیون - البقر خوانند دانهها بزرگ بود بعضی را دوالی خوانند هر خوشه چندانک مردی زنگی کی برهنه گردد. هر دانه بچند بار در دهن نهند.

باب الغین

الغبیرا

- غبیرا سنجد است درختی، است جبلی درین میوه قبضی بود، خون شکم باز بندد، دل را قوت دهد، بوی شکوفه آن زنان را شهوت انگیزد هر مردی کی شکوفه غبیرا با خود دارد چون زن بوی رسد و بوی آن بشنود اگر پیر بود و اگر جوان عقل وی برود و تابع وی گردد. اگر گل غبیرا بر اندام زنان مالند هر جا کی باشد زن را غلظت رسد، بشکوفه بید و برگ وی عادت [۱۳۹] آن بشکنند.

باب الفاء

فلفل

- درخت وی بزرگ بود، آب از زیر وی خالی نبود و کس بر سر درخت فلفل نتواند رفت فلفل را باد ریزاید و در آب افتد، آنکه جمع کنند و بجوشانند، و در وی تشنجی بود و ازین سبب بجوشانند تا جای دیگر نکارند و نروید. و فلفل بار آرد بتابستان و زمستان خوشه خوشه چون آفتاب گرم شود بر گها بر آن خوشها افتد تا سوخته نشود چون آفتاب فرو رود بر گها باز شود، درخت وی حر بود مالک ندارد و فلفل سپید در آتش سوخته نشود، دارویی است گرم محلل بادها، مقوی احشاء، مهیج شهوت، سودمند بصرع و فالج و لقوه و رعشه.

فستق

- حبی لطیف است و بوی خوش دارد و از لبوب هیچ بلطافت [۱۴۰] وی نیست، عفونت دیر پذیرد و مغز جوز و سمسب باندک روزگار غفن شود اما فستق دیرتر بماند، طبع وی نرم و گرم، قوت حیات زیادت کند کی در آن عطریتی است. ساق این درخت سوراخ کنند مصطکی از آن بیرون آید، و مصطکی معده را تقویت کند و دماغ را پاک کند.

باب القاف

القرع

- قرع کدو بود، درختی ضعیف بود و میوه بزرگ، بیمار را سود دارد و سایه وی سبک بود مر بیماران را. سایه بان سر یونس بود علیه السلام.
کدو و خربزه بیک جا روید، بخراسان خربزه بود یکی بر شتری بندند. جنسی باشد بموصل «ناعوری» [۱۴۱] خوانند. معتضد تخم ویرا ببغداد آورد و بکشت نیکو نیامد، گفتند از هواست، گفت ما را بر هوا دستی نبود.

قرنفل

- بزنگبار روید، کس منابت وی ندیده است. بازرگانان درم بر لب ساحل نهند و بروند، روز دیگر کی باز آیند قرنفل بجای زر نهاده بود و زر برده. قرنفل دواى مبارکست و بوی تیز و عطریتی دارد، ملایم ارواح است. در ادویه کنند قوتهاى اعضا زیادت کند.

القناء

- قئا خیار بود. اگر خواهند کی دراز گردد کاسه پر آب پیش وی بنهند تا آب را می بیند و خود را بآب می کشد و چون خشکی بیند کاهد. اگر تخم خیار در سقمونیا نهند و آنکه بکارند شکم را براند و تخم قئا سرد و تر بود، درد گرده را ساکن کند و مthane را پاک کند.

باب الکاف

الکشرى

- انبرود است، میوه لطیف است، بدل سود دارد، هر سال کی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۲

انبرود فراخ بود، دیگر میوه‌ها تنگ بود. در حدود مهره ۱۴۲ [درختی است همیشه انبرود بار آرد زمستان و تابستان و از آن یکی توانند خوردن و گویند آنرا هود پیغمبر علیه السلام کشته است. انبرود اگر بسیار خورند قولنج آورد، عباسی بدل سود دارد.

الکبر

- کبر دارویی است مبارک و گوارنده، طحال بزرگ را بگدازد.

عمار بن تباه ۱۴۳ [گوید «پیش ملک الروم رفته خزاین عرض می کرد. صندوقی مقفل بگشود، چوبی از آن برآورد از طرفا، گفتم «این چوبی شوم است از آن قوم سبا و در شهر ما بسوزانند.» گفت «در ولایت ما دخان وی بیماریها را سود دارد.» و صندوقی زرین بیاورد و چند دانه کبر برآورد. گفت «در ولایت ما این را عزتی دارند و بداروها بکار آید.» و کبر در خرابها روید.

الکافور

- درخت وی در جزیره هر کند بود و درختها عظیم بود و ببر [۱۴۴] آنجا لانه دارد و آنجا دشخوار بود رفتن. و این درخت را کی کافور صمغ وی است کس نشناسد مگر باز و کبوتر کی در آن گرماء سخت در آن درخت دو سند و جناحها بگشایند و سینه بدان درخت باز نهند از بهر خنکی، صیاد تیر بدان درخت اندازد از بهر نشان و باز گردد تا زمستان کی سباع از آنجا برود و از آن صمغ بردارد. و طریق وی آنست کی درخت را بتیر سوراخ کند تا از آن صمغ بیرون می آید و کافور در شهر مندروقی بود بر لب آب و شنیدم کی بتموز ماران خود را بدان شاخها در پیچند از بیم حرارت تا خنکی کافور می یابند و بزمستان باز گردند.

کشمین

- درختی بود عالی چهل ارش ستبری آن بود آنرا کشاسف ۱۴۵ [نشانند در پیش آتش خانه و پیغام فرستاد باآفاها کی آفریدگار کشمین را بمن داد و قصری زرین بکرد صورت جمشید و افریدون بر آن کرد و بارویی از آهن بکرد و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۳

آنرا سرو کشمین ۱۴۶ [خوانند و خبر بترکستان شد، ملک ارجاسف نامه نبشت بوی کی دینی تباه گرفتی و دعوی نبوت می کنی! و میان هر دو حربها رفت و کشمین بماند تا عهد نوشروان عادل تا آن را تباه کرد.

باب اللام

اللوز

- لوز بادام است و این میوه مبارک بود بفال دارند و در ولایت ترک عزیز بود تا حدی که ملکی دختری را بشوهر دهد، سه بادام یا چهار در حقه زرین نهند با جهاز برد. بسایند و بمیل زرین در چشم کنند، سودها دارد و اگر چه بحد کوری رسیده بود. بادام را اگر بشکنند، چنانک زخمی بر مغز وی نیاید و آنرا بکارند بی استخوان، بار وی پوستی تنک دارد، دست شکن همچون جوز دست شکن و این سخت شگفت اندیشه کرده اند.

لویا

- درخت وی در میان آب روید در دریا و بلند بود، کس بر سر آن نتواند رفت مگر بوزینه آنرا بزیر آرد از وی بستانند و اگر نه بوزینه بزیر آوردی کس بلویا نرسیدی. دانه بود نیمی سرخ و نیمی سیاه، رنگی بریق و شگفت.

باب المیم

مختم

- نوعی از انگور است بشهر صنعا، خوشه‌ها بزرگ، حلاوتی بغایت دارد و انگور میوه مبارکست، آفریدگار آنرا بهدیه بآدم فرستاد، ابلیس حسد برد، از وی بدزدید، آدم دل تنگ شد، میان وی و ابلیس منازعت افتاد، جبریل میان ایشان توسط کرد بر نیمی، ابلیس از آن خود بکشت و بول در اصل وی کرد، انگور سیه بار آورد، نصیبه خمر شد از آن سبب بجوش آید. پس بوزینه قصد انگور کرد، ابلیس وی را بکشت، خون وی در بن انگور رفت،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۴

روزی دیگر سگی قصد انگور کرد، سگ را نیز در بن وی کشت. روز سیم شیری قصد کرد شیر را نیز در بن وی کشت. پس هر که خمر خورد اول بار نشاط کند و طرب چون بوزینه بعد از ساعتی فریاد کند چون سگ، بعد از ساعتی عربده کند چون شیر. و آدم علیه السلام نصیب خود بنشانند بعضی سرکه شود و دوشاب و مویز و گویند کی در صنعا از هفتاد گونه انگور بود.

باب النون

نرجس

- ریحانی است نافع و بعقل سود دارد. قال جالینوس «من كان له رغيف فليجعل نصفه في النرجس فانه يراعي الدماغ و الدماغ يراعي العقل.» و ابقراط [۱۴۷] گفت «نرجس عقل افزاید و نرجس تاتر بود نافع بود، چون خشک شود نفعی نکند.» گویند اگر قدری نیل در بن پیاز نرگس افکنند و آنرا آب دهند نرجس وی کبود گردد. [۱۴۸]

النخل

- نخل خرما است و این درخت درختی مبارکست و در اصل درخت پیچیدگی ندارد و قامت راست دارد. درخت نر از درخت ماده پیدا بود.

از طلع وی بوی منی آید و هم چنانک بچه از شکم مادر زاید، طلع از میان درخت آید اگر خمار کی بر سر دارد [۱۴۹] ببرند و آن بجای مغز است درخت کشته شود، اگر از پای بیفکنند تر قوتی دارد. اگر بر پای خشک شود سست بود و آبش بنماند [۱۵۰] و هر شاخی را کی ببرند بجای باز ناید چون عضو آدمی. لیف دارد چون موی و بر پشت استخوان وی نقطه بود چون رحم نهال از آن روید و ریشه خرما در سنگ برود و در آهک نرود [۱۵۱]. باسکندریه درختی است آنرا نخله مریم گویند کی در حالت نفاس از آن بخورد بس شیرین بود چون رطب. گویند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۵

در آن ولایت همان درخت است و سه هزار سال عمر وی است و بزمن هجر درختی است آنرا با هین خوانند همه سال خرما بر آورد [۱۵۲]. اهل عمان جهد کردند و دانه وی بکشتند نرست. ابو حاتم سجستانی گوید «خرما انعام آفریدگار است بر اهل اسلام و در بلاد کفر نباشد نه در حبشه و نوبه و زنج و هندو نه در ترک مگر بزمن بربر کی لشکر اسلام دانه چند بیفکنند، آنجا برست.» درخت وی چون درست در سقف افکنند بشکند، چون بدو شاخ کنند نشکند. این میوه در بلاد اسلام است و هم چنین آبها و نهرها بزرگ در بلاد اسلام همه از بلاد الکفر آید مگر نهر عاصی کی از بلاد اسلام بیلاذ کفر می رود، نام وی در اصل عاصی آمد.

نارجیل

- جوز هندوست، بکوبند و آب بر وی زنند چون شیر گردد، اگر آب غوره بر وی زنند دوغ گردد. کدو دانه از شکم ببرد، پیوست وی کشتیها بندند از بهر آنک قیر در آب شور نماند و آنرا کنبار [۱۵۳] خوانند. نارجیل بر جزیره شلاط روید، جانوران آب وی بخورند مست شوند آنکه ایشان را صید کنند.

بر آنجا کوهی است از آن آتشی بر آید بلند، چند هزار ارش برشود. و نارجیلی آورند از دریا هند آنرا مردم آبی آرند و کس نداند منابت وی، و مردم آبی آنرا بر ساحل نهند و آهن بدل آن بردارند و کس نداند کی باهن چه کنند و العلم عند الله.

باب الهاء

هلبله

- در شهر کابل بود، آنک نارسیده بود اصفر خوانند، آنک رسیده بود کابلی خوانند و آنک بر درخت خشک شود اسود خوانند. هلیله دوی مبارکست و نافع، بسا معده‌ها تباہ شده کی آن بصلاح آورد. مرد [۱۵۴] را از ماخولیا و سودا برهاند، اعصاب را تقویت دهد، طعام را هضم کند. گویند پیری عادت کرد کی هر روز یک در مسنگ می خورد جوان شد و دندانها بیفتاده بر آورد،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۶
این معنی محال بود اما صحتی و قوتی زیادت کند و در منافع این دوا و سازگاری وی شکی نیست.

باب الواو

الاوراد

[۱۵۵]- ورد انواع است سپید و زرد و سرخ و زاوی و فارسی از همه نیکوتر بود. مار و حیوانات دوست دارند. در بلاد زابج گلی است نیکو بزمستان و تابستان بود [۱۵۶] اگر از آنجا بیرون آرند سوخته شود و مذهب بن سخر السیرافی [۱۵۷] مبلغی ازین گل جمع کرد و در گلیمی نهاد، خواست کی بیرون آورد، آتشی از دریا برآمد و گل را بسوخت و این نادر است. بارمینیه گلی است زرد یرقان ببرد، بتب گلی است هر که ببوید زرد شود و زعفران همین فعل دارد و هر که بخورد سرخ روی شود. اگر بروغن گل بینی گربه بیندایند بمیرد. گل تازه کی اول بشکفد، بامداد بسه انگشت دست چپ یکی بگیرد و بر چشم مالد، آن سال درد نکند. گل مقوی دل است، قابض است و یا قبض اسهال کند.

باب الیاء

بیروح

- چوبی است بازان باشد از زمین برآید، مانند آدمی گیسو دارد، بوی وی مرد را بخواباند، شربت وی قتالست، هر که آنرا از زمین بر کند بمیرد.

پس رسنی در آن بندند و سرش در میان سگ بندند و گوشت را بسگ نمایند تا سگ قصد گوشت کند، آنرا بر کند و سگ بمیرد و باشد کی یکی ده ارش بود و درین حدود نباتی است هر که با خود دارد خندد تا برعنایی کشد، چون بیفکند بگرید. و در تاریخ روم خوانده‌ام کی اسکندر بسرحد شمال رسید دریاء عظیم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۷

دید، خواست کی بگذرد لشکر وی نمی گذاشت، چون باخر ساحل رسید آوازی منکر شنید، چون رعد، ویرا گفتند بر ساحل این دریا بیشه عظیم است، در آن درختها بلند، هر درختی سیصد ارش و همیشه درین بیشه باد آید، شب و روز، این درختها بر یک دیگر می‌زند، این آواز غریو آن باد است [۱۵۸]. آفریدگار برین درختها مرغانی آفریده است، برنگه‌ها لطیف بپیکر چون آدمی و ازین بیشه نروند و نه ازین باد بگریزند. اسکندر چون بساحل رسید شخصی را بفرستاد کی ازین بیشه خبری

آرد. چون در شد شیری قصد وی کرد، بدرختی برآمد، درماند از بیم شیر و دریا و باد، پای مرغی بگرفت [۱۵۹]، مرغ برخاست تا با ساحل آمد، پای وی بگذاشت فرو آمد و اسکندر را خبر داد کی بیش ازین راه نیست. ازین جنس حکایتها بسیار آمده است و ما بر آنچه معروف تر بود اختصار کردیم و فصلی دیگر بگوییم در درختها مجهوله چنانک آورده اند ایراد کنیم.

فصل فی عجایب الاشجار المجهولة الغریبة

اشاره

درختی است بزمین یمن در حدود مهره، آب از آن چکد و صباح بن باوی [۱۶۰] گوید «هر گه ماه حرام درآید آب ازین درخت گشاده شود تا مصانعها پر کند و چون ماه حرام برود آب باز استند.» و در ولایت سرنذیب جزیره یست از میان آب سیاه برآمده و آب خوش نباشد، پس بر آن جزیره نیزها و قلم روید، بن قلمها سوراخ کنند آب زلال از آن روان شود، نیزه آب سیاه می خورد و آب خوش می دهد و مثل وی چون ابر است، آب تیره بردارد و خوش باراند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۸

شجره بحریه

- در حد مغرب دریایی است هر زمانی در آن درختی پدید آید سپید مانند بلور و در آن دریا می رود و هر سال کی پدید آید فراخی بود.

ملک مغرب زنجیری در آن درخت بست و آنرا در کوه محکم کرد. روزی آن درخت چندان بگردید کی زنجیر بگسیخت و ناپدید شد، مدتی دراز برآمد، جمعی از جانب مشرق بیامدند [۱۶۱]. ملک احوال شهرها می پرسید. یکی گفت در حدود مشرق دریایست در آن لاک پستی بر پشت وی درختی رسته از استخوان سپید هر وقتی ناپدید شود، اکنون ظاهر شد طوقی آهنین در میان وی بسته نمی دانیم کی حال وی چیست و آن طوق از کجا آورد تا ملک ایشانرا خبر داد ازین.

شجره کبیره

- درختی است بر دوازده فرسنگی حواس، معوین [۱۶۲] گویند هفتصد شاخ دارد، از بسی گونه مرغ بر وی نشیند، هر سال یکبار خود را بجنابند چندان سرگین مرغ بزیر آید کی همه زمینها ولایت را کفایت بود. [۱۶۳] و بحد کیمیاک سرما بود، آنجا درختی است هر که در زیر آن درخت رود حرارتی بوی رسد اگر ده گام پیش رود سرما یابد. اگر در زیر این درخت آتش کنند باران آید و این غریب است.

شجره العصافیر

- درختی است بدیاری صخره، بر آنجا ماران باشند عظیم، در مهرگان آن درخت برگها را بریزاند، بعد از چند روز همه گنجشک گردد و پیرد، حکما گویند باقلی مگس گردد و پیرد.

شجره

- درختی است بحد خرخیز، سنجاب بر آن درخت نشیند و از آن خورد، مرغیست کی این سنجاب را بمنقار پاک می کند و سنجاب از وی گریزد.

شجره خشبه الفرج

- چوبیست بایلاق آنرا مرغی شناسد کی سرخ و زرد بود، مردم بچه وی را هر دو پای ببندند، مادرش برود و آن چوب را بیاورد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۲۹
و بنهد، بند پای بچه مرغ گشاده شود.

شجره

- درختی است صمغ وی قطران بود، شاخ وی ببرند آبی از آن روان گردد، قطران شود گرم و خشک است بدرجه چهارم، جثه مرده را نگه دارد.

شجره کارو

- درختی است بحد کرمان، شاخه‌ها [۱۶۴] وی هر یکی رسنی فرو گذارد از سقف وی کودکان بدان بازی کنند، میوه دارد در آن نه نفعی نه ضرری.

شجره کاوی

- درختی است برگ وی تلخ بود، خون از بینی بگشاید، آتش بدان کار نکند، ترسایان از آن صلیب سازند و بر آتش نهند بنسوزد، گویند از صلیب عیسی است علیه السلام.

شجره

- بحدود خوارزم درختی است سوراخی در آن کنند عسل از آن بیرون آید، یک رطل مردی بخورد مست گردد و عجب نیست کی هیچ حکیمی یک قطره آب بیالا نتواند برد و این عروق اشجار آنها را بخود می کشند و بیالاء درخت می فرستند تا میوها و مغزها گردد. [۱۶۵]

شجره

- درختی است بحدود مغرب میوه وی چون پشم بود، زنان آنرا می تاوند و سراویلها بافند، اول شکوفه آرد پس چندان حقه حقه بدر آید پر از پشم.

شجره

- بهندوستان درختی است بر آن جز طوطک نشیند هندوان آن درخت را سجود کنند گویند از بهشت است و مرغش بهشتی است و چون زخمی بر آن درخت آید آبی سرخ چون خون بیرون آید.

شجره

- درختی بود در شام چون تود [۱۶۶] هر برگی چون چراغی افروزد دست نسوزاند، چون برگها بریزد ناپدید شود و بعضی از چوبها، آب ویرا نپوساند [۱۶۷]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۳۳۰
و در آسیاها افکنند، چون کهن شود بشکافند، در شب تاریک مثل آتش افروزد.

هندوان فخر کردند بدرختی کی در ولایت ایشان بود بروز اکهب نماید بشب افروزد از چند فرسنگ بیند و در همه هندوستان سه درخت بود ازین و بیابل بیشتر بود، اما بابل بر گردید و همه ناپدید شد.

این مقدار کفایت بود از درختها غریب کی گفته آمد و العهده علی قایلها. و ما رکن ششم بگویم در صفت آدمی و صور آن انشاء الله تعالی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۱۲

الركن التاسع فی عجایب الطیور

اشاره

بدانک خدای تعالی فرشته آفرید و جنی و پری کی بلطافت چناناند کی در هوا یکی بی مسافت از اقلیمی باقلیمی رود و از لطیفی در حاسه چشم آدمی نیاید.

آفریدگار دانست کی بعضی انکار کنند مرغانرا آفرید کی در هوا می روند بی ماسکه، از چند گونه بعضی لطیف و بعضی

ثقیل تر و هرچه لطیف تر آواز وی لطیف تر.

چنانک هزار دستان و شنفار[۱۶۸] و هرچ سنگی تر در آواز وی درشتی بود بیشتر، چنانک طاوس و بط. و ما از مرغان بزرگ خاصیات ایشان بگوئیم. قال الله تعالی «أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ.» [۱۶۹] گفت چرا درین مرغان نگه نکنید در هوا صف کشیده‌اند ایشان را کی نگه می‌دارد در هوا جز خدای عز و جل؟

[باب ذکر برخی پرندگان بزرگ]

ذکر العنقا و ما جرى بينه وبين سليمان عليه السلام

اما از مرغان بزرگ کی شاه مرغانت عنقا است کی ویرا سیمرغ خوانند، در سر[۱۷۰] کوه قافست، سبب آنک سلیمان گفت همه کارها بارادت آفریدگار رود. عنقا گفت «بلی و بخواست ما.» گفت «چنین مگو کی خدای تعالی مرا خبر کرد کی امشب بمغرب دختری بزاد و بمشرق پسری بزاد و هر دو بیکدیگر جمع آیند بسفاح.» عنقا گفت «من این قضا بگردانم.» گفت «توانی.» گفت «توانم و کفیلی بدارم، هامه را بکفالت بداد.» سیمرغ آن دختر را بر بود و بکوه قاف برد بر سر درختی عالی، در زیر وی دریایی عظیم. آفریدگار چنان تقدیر کرد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۱۳

کی این پسر ببازرگانی افتاد، بدان ساحل رسید، درختی عالی دید بر سر آن آشیانی. دختری نیکو بر آن نشسته. پرسید کی تو کیستی؟ گفت «مادر من سیمرغ است.» گفت «ای دختر تو برین درخت نترسی کی روزی بادی ترا[۱۷۱] بدریا اندازد.» گفت «چه کنم؟» گفت «اینجا اسپ می‌مرده است من در شکم وی روم.

چون سیمرغ بیاید از وی درخواه تا آنرا پیش تو آورد. گفت «بلی.» و این پسر در شکم اسپ پنهان شد. چون سیمرغ باز آمد از وی آن درخواست. وی آنرا پیش آن دختر بنهاد. چون سیمرغ باز گردیدی، از آنجا بیرون آمدی و با دختر بودی تا آبستن شد. چون آواز پر سیمرغ شنیدی در شکم اسپ رفتی. پس سلیمان سیمرغ را گفت «آفریدگار آنچه قضا کرده بود تمام شد، برو این دختر را بیاور.» سیمرغ آمد و دختر را گفت «ترا پیش سلیمان خواهم بردن.» گفت «مرا چگونه بری؟» گفت «ترا بمنقار برگیرم.» دختر گفت «من از دریا می‌ترسم و در منقار تو خسته شوم، مرا در میان آن اسپ آنجا بر.» گفت «شاید.» دختر در آنجا رفت، عنقا آنرا برداشت و پیش سلیمان بنهاد. سلیمان گفت «ای پسر و ای دختر بیرون آید.» هر دو از آنجا بدر آمدند. سیمرغ خجل شد و ایمان آورد کی هرچه باشد از خیر و شر همه بخواست آفریدگار بود. و سیمرغ بکوه قاف شد و دیگر ویرا کس ندید و هامه ازین خجالت بروز بیرون نیاید و بشب نوحه می‌کند.

حکایت ملک سیستان را آرزو کرد که سیمرغ را ببیند. بسرحد هندوستان شد و پرسید از وی. گفتند «در وقتی معلوم بجزیره رامنی آید.» وی مترقب بود تا بدانجا رسید. کوهی دید سر بر آسمان رسیده، بر سر آن درختی عظیم بر آن آشیانه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۱۴

عنقا، پنهان شد تا سیمرغ برآمد. هوا را دید جمله ملون شده و آوازها چنگ و پیشه و سازها شگفت و زجلاها از پرها وی می‌آمد و از شاه باله‌ها وی آتش می‌درفشید. ملک پنداشت کی باغی آراسته می‌رود در هوا، در آن مطربان سازها راست کرده یا بهشتی ظاهر شد و بوی عطر شنید و صد هزار دایره‌ها زرین بر جناحها وی برگذشت و بر آن آشیانه نشست، نهنگی

از چنگ وی در افتاد. ملک شگفت ماند از عظمت وی. هندوان گفتند هر وقتی کی ناگاه بدین آشیان آید در ولایت ما از بیم او نه شیر جای دارد، نه اژدرها، نه کرگدن و همه را بخورد. و نفور و وشکرد مرغی است و ما قصه وی در باب طب گفته‌ایم از عجایب و شگفتی وی اینجا کفایت بود این مقدار.

خاصیه العقاب

عقاب مرغیست عظیم، سیاه، قوتی دارد، همه مرغان از وی ترسند، آوازی دارد هول، منقاری معقف، در هرچه آویزد برکند. چنگها دارد هر یکی را زخم چون سیخی بود. بسینه حمله سوار را بیفکند. یکی گوید «عقابی از گله گوسفندی می‌ربود، سگ گه بانگ بر وی زد گوسفند را رها کرد و سگ را بر بود در هوا شد و سگ فریاد می‌داشت تا ویرا بلند برداشت تا آواز سگ منقطع شد، پس رها کرد تا بزمین آمد و هلاک شد.»

حکایت بشار را پرسیدند «اگر آفریدگار اختیار بتو دهد کی حیوانی گردی چه اختیار کنی؟» گفت «اختیار کنم کی عقاب شوم.» گفت «چرا؟» گفت «زیرا کی جای عقاب بلندتر جای بود، کس باشیان وی نرسد و دراز عمر بود و همه مرغان از وی ترسند و شوکتی دارد کی شیر را بزند و بشب چون پرد از هر دو بال وی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۱۵

آتش درفشند.» و خایه عقاب بزرگ بود، دشخوار زاید. نر از زمین هندوستان سنگی بیارد چون دانه خرماء هندی، آنرا ماده بیند حالی بزاید و در آشیان وی یابند. و بچه را از تندی بیرون کند، کاسر العظام آنرا پیورود، چون بزرگ شد باز آید پیش مادر و پدر. عقاب را کی بخواب بیند سلطان ظالم بود، و شیر از عقاب فریاد کند کی با وی جنگ کند، و سی و دو روز بر سر خایه نشیند و همه مرغان بزرگ دیگران بیست و دو روز بود. واله چون پیر شد، بچگان ویرا برگیرند و منزل منزل ویرا می‌پراندند. چون چشم اله تاریک شود بچشمه آب صافی آید و حلقه می‌کند گرد آن و بالا می‌گیرد تا پرش سوخته شود از گرما و تاریکی از چشمش برود. پس در چشمه آید چند بار، جوان گردد. چون منقارش دراز شود شکار نتواند کردن بدان هلاک شود، و هرچه بگیرد زودتر جگر وی خورد. طبع شیر دارد. گویند عقاب گاهی نر بود و گاهی ماده و کفتار سالی نر بود و سالی ماده و درخت بلوط سالی بلوط آرد و سالی مازو و بچه خوگ مخطط بود و بچه گاو کوهی منقط بود چون بزرگ شوند خطها ناپدید شود.

کاسر العظام

کاسر العظام مرغیست بزرگ، خاکستر رنگ، بچگان را دوست دارد، تا بچه صقر را ببرد و پیورود. در اصل حلق وی آفریدگار دو استخوان آفریده است، سنه [۱۷۲] از آن برآمده محکم، استخوان در حلق گیرد و قوت کند بر آن استخوان تا چون خاک کند و آن از خاصیتی است کی آن استخوان باهنی نتوان شکست باسانی، مگر بجهد کی بر وی زنند و آن هم چنانست کی نیش عقرب کی بر طنجیر زند سوراخ کند، و پس گردن این مرغ خاصیت آن دارد کی استخوان شکند و آفریدگار را تصرفها رسد تا چنین مرغی را در حلق دندانها آفریند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۱۶

خاصية النسر

نسر کرگس است، بعضی ضعیف باشند بعضی قوی، و این مرغیست ثقیل، بسیار خوار، چندان بخورد کی پیر نتواند پریدن، پس بوئبات می‌جهد و می‌افتد تا بالا گیرد طبقه طبقه و هوا در زیر جناح آورد، آنگه بر طیران قادر شود.

آوازی هول دارد، بزرگترین سلاح وی بانگ است و قوت، و چون چشم وی تاریک شود، زهره آدمی بجوید و در چشم مالد تا نیک شود. اما چنگ وی چون چنگ خروس بود کند و کوچک و لیکن جسور و شجاع بود، از هیچ چیز نترسد مگر از خفاشه و خفاشه ضعیف است. ماده کرگس آشیانه بنده از بلگ چنار، زیرا کی خفاشه از برگ چنار ترسد و اگر خفاش بر درخت چنار آید بمیرد.

گویند کی سلیمان علیه السلام بکرگسی بگذشت کی با صب محاکاه می‌کرد. نسر گفت «عجبی می‌بینم، خلقی می‌رود بدویا و طعام بدست بر دهن می‌برد و سخن می‌گوید.» صب گفت «اگر چنین است کی می‌گویی مرا از قعر دریا برآورد و ترا از هوا بزیر آورد و عالم را بگیرد. تا وی باشد هیچ حیوان را حکم نباشد.» و گویند کی نسر ببالا بر شود مقدار تیرست فرسنگ و از وی بوی مشک آید بخاصیتی کی در جوهر وی است، چنانکه هدهد گندد بخاصیتی کی در وی است. بعضی گویند کاین بوی خوش از آنست کی کرگس آهو خورد و نافه مشک خورد.

خاصية الهما

هما مرغی است خجسته در ولایت صاعون ۱۷۳ بود و در هر مدتی ظاهر گردد و گرد شهر می‌گردد و آنگه بر سر شخصی نشیند آن سال فراخی بود. پس

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۱۷

اتفاق کردند کی بر سر هر کس کی نشیند او را ملک کنند و او را پادشاهی دهند. پس روزگاری دراز این همانا پدید شد. روزی هندویی با شخصی می‌رفت و می‌گفت «اگر هما بر سر من نشیند ولایت صاعون ۱۷۴ خراب کنم.» آن دیگر گفت «اگر بر سر من نشیند مملکت را آبادان کنم.» هما بزیر آمد و بر سر هندو نشست. مردم شهر هندو را پادشاه کردند و عالم خراب می‌کرد. روزی این یار ویرا گفت «رحمت کن بر خلق.» هندو گفت «من خشم خداام، مرا مسلط کرده اگر خلق خدا نیت نیکو کردند بر سر تو نشستی چون بد نیت اند لاجرم بر سر من نشست.»

خاصية النعامه

شترمرغ اعضاء مرغان دارد، مگر پاها کی پای شتر دارد و نه چنان پرد کی مرغ و نه دود چنانکه چهار پای، روی برباد نهد و سینه بر هوا زند و پیا می‌دود و بالها می‌زند میان طیران و زفیف رفتاری حاصل کند کی تیر بوی نرسد و جانوری است شترمرغ کی نه با مرغان در سازد و نه با چهار پا آرام گیرد. از جمله نوادر [۱۷۵] است. گرگ را بگیرد و به نر و ماده گرگی را بکشند و هر چهار پاء و دو پای کی یک پایش شکسته شود بر دیگر پای اعتماد کند مگر نعامه کی یک پایش شکسته شود از پا بیفتد و نعامه بر پشت گرگ نشیند و ماده در پس وی افتد و ویرا می‌دواند و می‌زند تا بکشدش. و شترمرغ سنگ را بنمارد و

جزع را بنمارد و جزع در شکم وی آب شود و اگر ده سال در آتش سوزانند نسوزد. و این خاصیت معده‌یست چون معده سگ و گرگ کی استخوانرا هضم کند و لیکن استخوان خرما هضم نکند. و اسپ ام غیلانرا هضم کند و لیکن جو را هضم نکند.

شترمرغ سی خایه بنهد بر خطی مستوی کی در آن هیچ تفاوت نبود

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۱۸

و خود را بکشد دراز و بر سر همه مشتمل شود و با این همه باشد کی خایه خود بگذارد و بر خایه دیگر خسپد. و مرغی است کی بحس چشم زندگی کند، موی کفله [۱۷۶] چشم زیرین و زیرین دارد چون آدمی. خایه بعضی در زیر گیرد و بعضی در خاک کند و در هر یکی سوراخی کند تا کرم در آن افتد و بخورد بچگان دهد.

و آنچ در آفتاب نهد می خورد. اغلب سنگ و ریگ خورد. از سایه خود ترسد از جانبی رود کی مستقبل آفتاب بود تا سایه را نبیند. چون ابتداء سرما بود و خرما سرخ گردد پای شترمرغ سرخ گردد. پوست خایه وی در سرکه افکنند بجوش آید، در دیگر افکنند باندک آتش بجوش آید. آتش را دوست دارد وی را با آتش صید کنند. هر جوهری کی بیند بر باید و بخورد و حلقها از گوش مردم رباید و گوشها بر کند و بجثه از عقاب و زیغا و کرگس مهتر بود.

طیر غریب

یاغیس [۱۷۷] مرغیست از آن سوی اسکندریه بر درخت نشیند و پرها اندازد و هر پری زخم کند، چون تیرسی بیچه بر آورد. دنبالی دارد در پس پشت آورد، بچگانرا بر دنبال نشانند، می رود، بچگانرا می برد تا آنکه کی بزرگ شوند و بیرند و این مرغ در عمران نباشد و نگذارند کی قتالست.

خاصیة الصقر

صقر مرغیست قوی و وشکرده و حمله برد بسینه و سلاح وی سینه بود و تیز پرد. بیک ساعت دویت فرسنگ برود و بسیار خوارست. چون سیر بخورد نتواند برخاست، ویرا بسیری صید کنند. بیچه وی سه باشد از عسری یکی را بیرون کند. کاسر العظام ویرا تربیت کند، و صقر آوازی دارد سهمناک و دهانش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۱۹

گندد و الاسد و الصقر موصوفان بالبحر.

الحداء

حداء ویرا زغن گویند، مردار خوارست. ویرا با کلاغ دشمنی بود.

و خایه زغن اگر بدل کنند چون بیچه بر آرد جنس خود نبیند غریو کند و دیگرانرا جمع کند از زغن و ماده ویرا بکشند. مرغیست خسیس، خایه وی سپید بود، خلاف خایه کلاغ کی خایه کلاغ پیسه بود.

جباری

جوزهر [۱۷۸] باشد، مرغیست جوارح و دشمن صقر است. هر گاه صقر ویرا دریابد جباری بگریزد و بالا گیرد و حدیثی کند بر صقر و در شکم جباری سلخی بود لزج چون بر صقر ریزد، پره‌های وی درهم دوسد و عاجز شود. پس جباریات جمع شوند و پره‌ها صقر برکنند تا هلاک شود. گویند کی «سلاح الجباری سلخها» چنانک سلاح طرابی فسا بود و از گند وی جانوران گریزند و طرابی در آشیان ضب رود بیک فسا، ضب جان بدهد. مثل زنند کی ناکسانرا سلاح زنان سلیطه باشند یا سگ گزنده چنانک جباری را سلاح سلخ بود. گویند کی جباری موی باز افکند بیک بار و دیر باز روید و باشد کی از غم بمیرد و وی رنگی نیکو دارد و مرغی است علوی جلی. بیصره ویرا بگیرند در حوصله وی حبه الخضرء یابند، و بشوکت از صقر ضعیف‌تر است اما بحیله صقر را هلاک کند.

البازی

بازی مرغی است جسته [۱۷۹] و رعنا و تند و هر چه آفریدگار در وجود آورد نر بزرگتر و تمام‌تر بود از ماده، مگر باز کی ماده بزرگتر و خوب‌تر بود از نر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۰

و در باز نخوتی باشد، چنانک ملوکانرا. چشمی دارد، بتکبر نگرند، حدقه وی زرد باشد و آن چرخ و بهله سیاه بود بر سر کوهها و درختها عادی بود یا بر دست ملوکان نشیند. صید پای کند. بیدار باشد و زیرک و پخته و خام‌خوار، ویرا از گرد و دود نگه باید داشت. اگر عقاب با وی گشنی کند چرخ از خایه آرد. اگر چرخ با وی گشتی کند بهله آرد از خایه و فی الجملة مرغی وفادار است کی صید گیرد و باز آورد.

شندم کی سلطان مسعود رحمه الله نزدیک بهستون بود، تدروی بدید گفت «کاشکی بازی بودی تا این تدرو را بگرفتی.» از تقدیر آفریدگار بازی درآمد و بر دست وی نشست، آن باز را گرامی داشتی. روزی بشکار رفت باز را با خود ببرد، بادی عظیم برآمد، باز آواره شد سلطان باز گردید، دل تنگ بعد از سه روز سلطان بر در سرا پرده بود باز از بالا درآمد و بر دست سلطان نشست.

مقصود آنست کی اهتداء دارد و زیرکی و چابکی [۱۸۰] و وفاداری و هر چند کی سپیدتر بود نیکوتر بود و هنر وی بسرگین بدانند. چنانک دورتر بیندازد قیمت وی بیشتر بود. این مقدار گفته آمد از مرغان جوارح کی گوشت و خون خورند و ما بابی دیگر یاد کنیم در مرغان کی حبوب خورند و کرم.

باب فی الطیور [۱۸۱]

ذکر الحواصل

حواصل مرغ آبی است بزرگ، در بطایح بصره و واسط بود، نه بیلاذ ترک بود نه بیلاذ هند. بغایتی سپید و نرم بود، از پوست

وی فروها سازند، حرارت نیکو کند. اول چون بچه بر آرد پرها وی سیاه بود، پس سپید می گردد مانند شیر. حوصله بزرگ دارد از حشرات و آب پر کند و آنکه برمی آرد و می خورد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۱

ذکر الحمام

حمام کبوتر است مرغی أُلوف است و عامه مردم ویرا دوست دارند، زیرک بود و نیاک و بسیار نسل و اهتدا می آموزد کی از صد فرسنگ باز آید. و در وقت سفاد بوسه نهد و زقه کند و آن خایه کی از زقه آید فرخ ندارد و کلاغ را خایه از زقه آید و فرخ دارد، و کبوتر باشد کی صد دینار قیمت وی بود و نامها آرد از جایهء دور، باشد کی بچه بیست دینار بود و خایه پنج دینار. بشب راه کند بنجوم، و بادها جنوبی و شمالی بشناسد. بیال جنگ کند مانند دست، از باز و شاهین تیزتر بود و لیکن از بازی و شاهین بترسد، بیفتد تا ویرا بگیرد. برسالت نر را فرستند کی قوی تر بود و زودتر با سر ماده آید. بطرفه العین از آفاق بآفاق رود و اگر ویرا باز دارند دیری یا پرش ببرند چون باز روید با جای خود آید.

اگر یک پرش ببرند عاجز شود و هم چنین آدمی کی یک دست ندارد نتواند دویدن. و نباته بن الاقطع در مصاف شمشیر زدی، هرگه شمشیر بر جای افتادی باستادی، اگر خطا کردی نباته بر وی درآمدی.

مسئله- اگر پرسند کی ملایکه را هفتاد بال باشد و کم و بیش، لقلوله تعالی «أُولَى أُنْجِنَهُ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ» [۱۸۲] اگر دو بال بود یا چهار یا چهارصد شاید مادام کی جفت بود بر تعدیل. اما چون سه بود یا پنج، طاق ممکن نبود.

ما گویم کی عدد ثلثه داخل بود در عدد رباع و جواب دیگر گویم آفریدگار قادر است کی مرغ را بسه بال بیراند، چنانک کرگدن را و خر هندی را یک سرو آفرید و ماهی را هفت جناح آفرید و خفاش بی پر می پرد و زرزور پرد و پپای هرگز نرود. و کبوتر پیش زنان نباید داشت کی تقاضاء شهوت کنند، زیرا کی نظر کردن در تقییل و جماع شهوت مرده را زنده کند. و از کیاست کبوتر گفته اند کی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۲

بابویه [۱۸۳] گفت «جفتی کبوتر طیار داشتم و جفتی مقصوص.» چون سلطان ویرا محبوس کرد مدتی، پس رها کرد، بچگان مقصوص بزرگ شده بودند. گفتم «سبحان الله این بچگان چه خورند کی نتوانند پریدن؟ بعد از ساعتی کبوتر طیار باز آمد، این هر دو بچه مقصوص بدویدند و منقارها طیار در گرفتند تا زقه در دهن ایشان کرد.»

حکایت گویند ملکی کنیزکی خریده بود نیکو، مدتی با وی بود مرد را نمی توانست دیدن. درماند، از حکیمی پرسید کی حال چنین است و شهوت این کنیزک مرده شد. حکیم بفرمود کی در آن خانه کی وی است جفتی کبوتر می دارد. وی جفتی کبوتر پیش وی فرستاد. کنیزک می دید کی نر با آن ماده بازی می کرد از زقه و تقییل و جماع، شهوت مرده زن بحرکت آمد و تقاضاء مرد کرد.

و بدانک کبوتر را بتازی هادی گویند و بهترین کبوتر کبود بود و سیاه سوخته بود و سپید ضعیف بود. و کبوتر چون پیر شد بوسه نهد و باشد کی دو ماده جفت شوند و چهار خایه بر آورند و لیکن بچه ندارد و خایه از آواز رعد آب شود و بهترین بچه وی در بهار و پائیز [۱۸۴] بود و در زمستان و تابستان بد بود و در سالی یک بار نر و ماده را از یکدیگر جدا کنند تا آرزومند یکدیگر شوند و خایه تباہ نکنند، کبوتر را حلبه و زیره و نانخواه سود دارد، کندر نه [۱۸۵] در برج وی بسوزانند سود دارد. اگر

سعتر یا انجیل خشک بکوبند و بوی دهند از آن برج جدا نشود. بال کبوتر بانگشتری زرین داغ کنند از آن برج نبرد این خاصیت زر است نه از انگشتری. اگر چند دسته سداب در برج نهند دله و گربه و مار از آن گریزد. اگر خون کبوتر در سایه خشک کنند و بسایند و در چشم کنند،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۳
تاریکی و شب کوری ببرد. گوشت کبوتر معده‌ها را تباه کند بخاصیه فیه.

خاصیه الدیک

دیک، خروس بود، مرغی است لطیف و رعنا و استاب [۱۸۶] دارد نیکو و تاج دارد و گوشواره و لویه و شجاع بود و غیور و نیاک، بسیار ماده و سخی بود، دانه را بماده بخشد و شب کم خسبد، اوقات را شناسد، طبع وی طبع اضطراب [۱۸۷] است، در منقار و چنگ وی سمی بود تا خروسی منقار بر چشم ثاممه [۱۸۸] بن الابرش زد از آن بمرد. یکی خروس داشت جنگی، یکی گفت «آترا بمن فروش.» گفت «ویرا برده‌اند کی با سگی جنگ کند برهن.» بعد از ساعتی باز آوردند، بمبلغی بخرید، در خانه برد بچشم دختری جست ویرا کور کرد.

حکایت ایاس بن معاویه خروسی را دید گفت «این خروس پیر است.» گفت «چگونه دانی؟» گفت «زیرا کی دانه می‌خورد و اگر جوان بودی بماده دادی.» در مثل گویند «هو اسخی من الاقطعه.» [۱۸۹] و خروس نیکوتر از طاووس است خاصه نبطی. و چون بانگ بر خروس زنند جواب دهد بجفا و زجر و هر خانه کی در آن خروسی سپید بکشند نکبتی برسد. و بچه مرغ را بمنقار درآویزند اگر ساکن بود دجاج بود اگر مضطرب شود خروس بود.

حکایت گویند باز خروس را گفت «ترا پیرومند در خانه، چون دست بتو آرند بجهی و از ایشان گریزی و فریاد داری و مرا بزرگی بگیرند از بهر ایشان صید

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۴

کنم.» خروس گفت «اگر تو از بازان آن رسوایی دیده بودی کی من از خروسان دیده‌ام تو از من گریزنده‌تر بودی.» یعنی خروس با خروس جنگ کند آنک مغلوب بود با وی سفاد کند- و شتر همچنین کند مغلوب مسفود بود.

نصر بن یسار گوید «ترکان گویند ملوک را شش خصلت باید تا پادشاهی را بشاید: شجاعت خروس، نرمی دجاج، دلیری شیر، حمله خوک، خیانت گرگ، حيله روباه.» بدانک خروس را کی در خواب بینند شخصی عجمی بود.

عمر بن الخطاب در خواب دید «کأن دیکانقرنی نقرات، فأولت ان رجلا من العجم سیقتلنی.» تا ابو لؤلؤ ویرا بکشت. و کاروانی کی خروس سپید در آن بود، شیر آنجا نگرده، بانگ وی بیمارانرا سود دارد بشارت دهد بآمدن صبح. گویند زنی برهنه خروسی سپید بدست گیرد و در دشتی کی گیاه شیر [۱۹۰] بود بگرداند، این گیاه خشک شود، و خروس را خصی کنند لطیف گردد و خصی کردن خروس چنان بود کی زیر ران تهی گاه وی بشکافند بکارد باریک و انگشت در کنند از پشش هر دو خایه بگیرند و ببرند و یک شبان روز نگه دارند تا نطد تا نیکو شود. مرقه گوشت وی اسهال سود کند بخاصیه فیه. خروس را بدوانند گوشت وی لطیف شود.

خاصیه الدجاج

دجاج مرغیست پرمفعت، بسیار بچه و عاجز و ابله. اگر ده سال در خانه بود و بدر می آید چندان پس کی فرو گذرد، راه با خانه نیاورد و خود را از هیچ دشمنی نگاه نتواند داشت. اگر موشی حرکت کند جزع و زاری کند.

آنکه کی حذر کند بررفی یا بطاقی رود. در حالت کوچکی لطیف بود و چابک و تیرست خایه بنهد و بگذارد آنکه طلب کند و غریو کند. اگر پنج خایه در

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۵

زیر وی نهند راضی شود و بر سر آن نشیند و بهفده روز برآرد. و اگر خایه را بشکنند اول روز سه نقطه در آن پیدا بود، دل و دماغ و جگر و بیشتر از همه نقطه دل بود در میان زرده، آنکه عروقها بدان پیوندد، آنکه سر پدید آید، آنکه بالها.

چون تمام شود پوست خایه بشکافد و آن مرغ در آن گرده [۱۹۱] پیچیده بود، سر در زیر بال راست کرده و پایها راست کشیده، در زیر بال چپ چون گوزی مدور شده از آن برآید، از هم باز شود و برخیزد و حالی دانه برچیند. و عجایب خایه کسی داند کی هر روز از زیر مرغ یکی برگیرد و می شکند و می بیند. و مرغ خانگی چنان ابله بود کی خایه خود را نشناسد تا خایه مرغ آبی در زیر گیرد و برآورد. چون برآورد بچه از وی می گریزد و داند کی بچه وی است و وی نداند کی مادر وی است [۱۹۲] و از دنبال وی می رود. و دجاج آب رشت خورد و سگ آب رشت خورد [۱۹۳] و کبوتر و شتر آب نیکو خورند. دجاج چون بسیار شوند خایه کمتر کنند، چون درخت خرما کی شاخها بیک دیگر رسد بار ندهد. مرغ پیر را زرده خایه نبود و جوانه را خایه دو زرده بود. خایه گرد خروس بود، خایه دراز دجاج بود. از چهار چیز تولد کند از سفاد و خاک و باد و آب، چنانک نخله در جنب محال بود در زیر باد وی بار برگیرد.

مردی ابن سیرین را گفت «مردی در خواب دیدم کی خایه می شکافت و سپیده برمی داشت و زرده می گذاشت.» ابن سیرین در گوش وی گفت «تو دیدی؟» گفت «بلی.» گفت «گور می شکافی و جامه مردگان می بری.» گفت «توبه کردم دیگر نکنم.»

و بدانک خایه در آب نهند اگر بیالا آید تباه است اگر بزیر رود درست

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۶

است و در آفتاب دارند اگر رگه‌ها سرخ بینند تباه است. و اگر کسی خواهد کی مرغ را پانصد بچه باشد، بیست خایه در زیر مرغ نهد و برابر وی پانصد خایه بچند جایگاه بنهند در سرگین خشک و بیخته پنهان کنند و در میان هر دو خایه یک پر مرغ بنهد تا در هم نیاید و بسرگین همه را بپوشد، روز سیم می جنباند و هر روز هم چنین می کند. چون آن مرغ خایها برآورد این خایها نیز برآیند، مرغی می رود با پانصد بچه و آرد جو خمیر کرده پاره پاره می دهد تا می خورند تا پرورده شوند. اما این بچگان هیچ خایه نکنند و جز کشتن را نشایند. و من دیدم خوانی بنهادند نیم خایه پخته بر آن نهادند سپیده و نیم زرده بقدر پنج من بود، شگفت ماندم که این خایه چیست. چون حال آن بحث کردم سیصد خایه را سپیده جدا کرده بودند و زرده جدا کرده و این همه زرده را در شکمی گوسفندی کرده و در بسته و آنرا در آب بجوشانیده تا پخته شده بود و آنرا مدور از آنجا برآورد در شکمی دیگر پر سپیده کرده و در آن نهاده و دیگر بار در آب بجوشانیده تا سپیده گرد وی درآمده و پخته شده. پس بیرون آورده و بکاردی بدو پاره کرده.

این مقدار اینجا گفته آمد تا خبیر باشند ازین معنی.

دراج مرغی زیرک است از باد شمال فریه شود، از باد جنوب بیمار گردد و هنگامی که زلزله بود دراج بانگی کند کی مردم بدانند و از پس وی زلزله آید و این شگفت بود.

تذرو

تذرو مرغیست لطیف، آراسته، لونهاء غریب دارد و بقصه راست نیاید مگر بدیدن. و چشمی دارد بغایت نیکو و از طاووس آراسته تر بسیار، و لیکن نازک

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۷
بود و لطیف بود. وی را هیچ جوارح نشسته نتواند گرفتن مگر در هوا. باز قصد وی کند و سینه بر وی زند تا از درخت برخیزد، پس ویرا در هوا بگیرد. باراستگی وی کس مرغ نبیند. در ولایت مازندران باشد و در بقعهء گرم سیر. مرغی است آنرا خروهک دری گویند، منقش، مرغی است چندانک ناخنی از وی هزار رقم و نقشها بر آن بود.

فی ذکر البط

بط مرغیست ثقیل، عاجز، صیاد آنرا باسانی گیرد، در چنگ باز جان بدهد. صیادی حکایت کرد و گفت «صد مرغ آبی بگرفتم و کدوی بزرگ در آب افکندم تا بر سر آب می رفت و مرغ آبی آنرا می دید و با وی الف می گرفت آنکه کدو را برگرفتم و زیر وی سوراخ کردم و سر را در کدو کردم و جای دو چشم را سوراخ کردم و از آن سوراخ نگه می کردم و در آب می رفتم و مرغی را می گرفتم و بالهای وی می شکستم و بر آب می افکندم پس جمله برداشتم. [۱۹۴]

حکایت بازرگانی حکایت کرد کی مرغ آبی را دیدم کی بآب فرو شد و ماهی برآورد. کلاغی در جست و از وی بر بود و مرغ آبی فریاد می کرد. یکبار دیگر فرو شد، ماهی برآورد، کلاغ درآمد کی بر باید، مرغ آبی در جست و پای کلاغ بگرفت و بآب فرو شد تا کلاغ را هلاک کرد و برآمد.

فی ذکر السلوی

سلوی مرغی است بشام بعضی گویند سمانه است و سلوی از جانب آسمان آمد بر بنی اسرائیل و من ترا نگین است بر درختها نشیند بعبرائی زلیبا خوانند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۸
حکایت و من از ثقه شنیدم از شروان کی گفت در حدود شروان قحطی پدید آمد و مدتی دراز بماند و حیوان تلف شد و مردم ناامید شدند. بعد از سه سال مرغان برآمدند و بر آن ولایت مانند باران بیاریدند تا بر هر بامی صد هزار هزار مرغ بنشست و صحراها و کوهها بگرفت و نمی توانستند پریدن، هر یکی بزرگتر از گنجشکی سیاه و مردم چندانکی توانست آنرا می کشت و می خورد و نمک می کرد و انبارها پر کردند و خلق از آن تنگی نجات یافت و آفریدگار از کار بنندگان غافل نیست. و این سمانه خربق خورد و فریه گردد و اگر خربق، جانوری بخورد بمیرد و گوشت سمانه تمنج آرد.

غراب الفلکی

اما طیور فلکی که حکما گویند بر قطب جنوب صورت غرابی است و آن مشتمل است بر نه کوکب. عرب آنرا عجز الاسد خواند و عرش السماک الاعزل خوانند.

الدجاجه

بر قطب شمالی صورت مرغی است آنرا دجاجه خوانند [۱۹۵] و چهار را از آن قوارس خوانند و ردف از پس است.

عقاب

و بر قطب شمالی صورت عقابی است آنرا نسر الطایر خوانند بالها بگشاده چنانک می‌پرد و آن نه کواکب است بعضی را طلیمان [۱۹۶] خوانند و عوام سه-

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۲۹
انزار خوانند و هم برین قطب تیری است مشتمل بر پنج کوکب میان منقار دجاجه.

خاصية السقا

سقا مرغی است ملون چندانک گنجشکی، پره‌های زرد و سرخ و سیاه، و زیرک، و ریسمان از قفس وی دربندند و دلو کوچک در آن بسته [۱۹۷] و در زیر آن تغاری پرآب، بدان ریسمان آب را برمی‌کشد و پای بر سر ریسمان می‌نهد و بمنقار می‌کشد تا بیالا رسد باز خورد و رها کند و این اهتدایی شگفت است.

در هندوستان مرغیست بزرگ، دهان فراخ دارد و حوصله بزرگ چندانک راویه، در بیابانی کی آب نباشد، آب را بیارد و مرغان بی‌عدد پیش وی آیند و از منقار وی آب می‌خورند تا هرچند در حوصله وی آب بود زقه کند، دیگر بار آب آورد. و بدانک مرغان بعضی متوکل‌اند و بعضی کسوب، بعضی نایینا چون خفاش. و خلد دهن باز کند تا مگس در دهن وی رود آنکه بخورد، و در دریاء هندوستان مرغی لانه بندد، در میان آب از خاشاک و آنرا محکم بسازد، آنکه خایه بر آن نهد و بقرب پانزده روز بچه را پیراند و آفریدگار ویرا نکه دارد از موجها کی کشتی را زیر و زبر کند و بشکند.

خاصية الطوطی [۱۹۸]

طوطی [۱۹۹] معروفست، هندی بود. ویرا سخن گفتن درآموزند و سخن نداند و زبان وی بزبان آدمی ماند. در مثل گویند «طوطی [۲۰۰] بسبب زبان در حبس گرفتار آمد.» و هرون الرشید شبی در باغی بود، مرغی آوازی داد، وی تیری باآواز وی راست کرد و بر سینه مرغ آمد، مرغ را بکشت. هرون گفت «خاموشی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۰

مرغان هم نیکو بود.» گویند طوطکی را بگرفتند، طوطکی دیگر بسر قفس وی آمد.

ویرا گفت «اگر بهندوستان روی یاران مرا بازپرس و بگو کی تدبیر من چیست؟» آن طوطک پیرید و طوطکانرا خیر کرد، کی فلان طوطک محبوس است، می گوید «تدبیر من چیست؟» آن همه طوطکان بزیر افتادند و بمردند. آن طوطک باز گردید وی را خیر کرد کی ایشان را پیغام دادم، همه بزیر افتادند و بمردند.

این طوطک کی این شنید فرو افتاد و بمرد. خداوند قفس ویرا دید مرده، بیرون انداخت، وی پیرید و بجانب هندوستان رفت. معنی این آنست کی تا وی گوینده بود محبوس بود، فرج آنگهی یافت کی خاموش شد. طوطک را کی تعلیم کنند سخن نتواند آموختن مگر کی آینه در پیش روی او دارند و شخصی در پس آینه نشیند و سخن میگوید. طوطک در آینه نظر کند مثل خودی را بیند با وی آرام گیرد و سخن درآموزد و اگر آدمی را بیند گریزد. گویند گوشت طوطک دل را سخت کند. ویرا بیغا گویند و رنگ بهشتیان دارد. تن وی سبز و طوق گردن سرخ، و آراسته مرغیست. در بلاد زابج [۲۰۱] بسیار بود و ملون باشد و نیکو پرد. و باله‌ها مرغان دوازده بود بعدد بروج و شاه بال هفت بود بعدد سیاره و طوطک جسته [۲۰۲] مرغیست، پیش ملوک باشد.

فی ذکر الطاووس

طاووس مرغیست هندی، رعنائی کند و جلوه بحركات کند و دنبال در سر آورد از هم بگشاید چون چتری در سر خود آورد، بر آن صورتها و دایره‌ها بدیع و لونه‌ها نیکو و از صنع آفریدگار در عالم این شگفت است. آن رنگها سیر و نیم سیر و نگرنده بدانند کی خالقی عالم است کی آنرا آفرید و با این همه آوازی ستر دارد و پای زشت. از خواص وی آنست کی چون طعامی بیند کی در آن زهر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۱

بود فریاد کند، بانگی مفرط، و ملوکان ویرا دارند و در باغها و مطبخها گردد از بهر این معنی. عمر طاووس بیست و پنج سال بود، نیکو پرد اما دنبال سنگی دارد، نتواند پریدن تا ویرا صید کنند. ماده وی خرد بود و آن زینت ندارد کی نر دارد و از چند گونه بگردد. پائیز پرها بیفکند، وقت ربیع پرها برآورد. هر سال یک بار خایه نهد و سی روز بر آن نشیند و اگر خایه وی در زیر مرغ خانگی نهند برآورد و لیکن آواز وی زشت گردد. و طاووس طارد بود و از وی حشرات گریزند، خصوصا مار. [۲۰۳]

حاصیة القطا

قطا مرغیست آنرا اسپهرود [۲۰۴] خوانند. عرب مثل زنند بزیر کی وی و گویند «هو اهدی من القطا.» خایه در زیر خاک کند در بیابان بعد از چند روز بازآید و بر سرش نشیند، و بر راه خسپد و لیکن بیدار بود، چون اندک آوازی بشنود پبرد.

فی ذکر الکرکی

کرکی کلنگ است، مرغیست معروف و وحشی، کس نیند کی خایه کجا نهد، و شتاء وی ۲۰۵] پدید نیست کی کجا بود و ربیع بعراق آید با بچه و خریف باز گردد. و در کتابی یافتیم کی در بحر المحيط سنگی است مربع، بزمستان همه مرغان کلنگ آنجا باشند و خایه بر آن سنگ نهند و ایشانرا رئیسی بود کی پیش رو بود و دیگران از پس وی روند و هر کلنگی را کی جفت بمیرد یا جایی گرفتار شود همتای وی نالد و خروشد. پس ویرا برئیس کنند و گویند «چون یکی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۲

را جفت بمیرد، بیش بخورد تا بمیرد کی طاقت فراق ندارد.» و اغلب در هوا کی روند طاق باشند و شب بر لب آب نشینند، پای در آب دارند تا خواب بریشان غلبه نکند و یکی را پاسبان کنند و پای بردارد تا نخسپد. اگر دشمنی بیند فریاد کند. چون مانده شود بخسپد و دیگری را حرس کند. این مقدار گفته آمد و ما فصلی یاد کنیم در مرغان غریب و نادر کی در کتابهء معتبر مطالعه کرده ایم [۲۰۶].

[باب فصل فی ذکر الطیور الغریبه فی الآفاق]

اشاره

از جمله مرغان اغنیلوس [۲۰۷] شگفت است، بترکستان بود، بوی خوش دارد. و در آن ولایت کی او بود دارصینی نبود و کاروان آنجا بمدتی دراز افتد کی در راه بحرء مهلک است. این مرغ بهندوستان رود و دارصینی آرد و آشیانه خود بندد بر درخت بلند و بر آن خایه بنهد. و پادشاه آن ولایت آن درخت را بسپارد و کس قصد آن مرغ نکند تا بچه بر آورد. پس رصاصی بر سر تیر کنند و باشیان وی اندازند تا دارصینی بزیر آید و آنرا بردارند. دیگر بار آشیان بندد و این مرغ را بنحس [۲۰۸] خوانند و رومیان اعقطوس خوانند. و در شهریست کی آنرا مدینه الشمس خوانند بر حد مشرق جایی که شب نبود. و این مرغ نراست و ماده ندارد. و طیماث حکیم گوید «اهل این مدینه آفتاب پرستند.» چون آفریدگار خواهد کی ویرا بچه بود دارصینی [۲۰۹] جمع کند و بالها میزند بنیرو و شتاب تا آتشی از زیر بال وی بدرفشد و آن دارصینی را بسوزاند و وی نیز در

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۳

آن سوخته شود. پس باران بوقت ربیع بیارد بر آن خاکستر، گرمی چند پدید آید و بزرگ می شود و پرها بر آورد، اغنیلوس [۲۱۰] گردد و بر سر آن درخت نشیند و دارصینی می آرد. عمر وی پانصد سال بود و این مرغ معروفست اگرچه از ولایت ما دور است.

طیر بربری

بحدود بربر مرغیست از هزار گونه آواز کند ویرا بیاموزند. هر روز بیست مرغ را از شکل خویش با خود بیارد تا صیاد ایشانرا می گیرد، پس برود و دیگرانرا آرد.

طیر جرسی

طیر جرسی و جونکرک [۲۱۱] دو مرغاند بحری، جونکرک [۲۱۲] از دنبال جرسی می‌پرد و بمیان پایه‌ها وی در می‌رود و ویرا عذاب می‌دهد پس جرسی ذرق بیفکند. جونکرک [۲۱۳] بدهان بگیرد چنانک ذره از آن بر زمین نیاید و سیر گردد. و جرسی مرغیست بقوت طعام را بچنگ آرد و جونکرک [۲۱۴] ضعیف است، قوت وی از سرگین وی آمد. و بصین مرغیست ویرا بشیر [۲۱۵] گویند، دو گونه بانگ زند بارزانی متاع و بگرانی متاع و مردم چین هر دو آواز وی شناسند و این معروفست.

طیر کبیر خزری

در حدود خزران مرغیست آبی چندانک فیل، آدمی را رباید و خر و گاو را بیالا برد بیندازد. بازرگانی حکایت کرد کی در حدود خزران بودم، بر ساحل نگه کردم در صحرا خرگاهها دیدم کی حرکت می‌کرد، قصد آن جایگاه کردم کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۴ جمله در هوا رفتند و از آن سوی دریا فرو آمدند. پرسیدم از مردم آن دیار، گفتند آن نه خرگاه بود کی آن مرغاناند کی از دریا برآیند بر آن ساحل گردند، هر یک چندانک گنبدی و بحدود ما بسیار خرابی کنند. حکایت بازرگانی گفت کی ما بر کنار دریا می‌رفتیم بر ساحل محیط، سنگه‌ها عظیم دیدیم مانند بلور نهاده همه مدور، در آن متعجب ماندم تا یکی را از آن بیفکندم، شکسته شد و زرده وی چندانک طستی برون آمد و سپیده روان شد. غواصان گفتند خایه جانوریست آبی. و گویند خایه را در ولایت اشکانیان [۲۱۶] آوردند بر اشتری بسته.

طیر کبیر دباوند

مرغیست بزرگ، هر یک چندانک گوسفندی و بعمران نباشد. محمد بن ابراهیم گوید «مأمون کس فرستاد بابی موسی حفص [۲۱۷] کی بکوه دباوند رود و احوال ضحاک بداند.» گفت «آنجا رستم مرغانی را دیدم، بزرگ، سپید بر سر قله کوه. و در میان برف کرمها دیدم هر یک چندانک درختی، می‌رفت و شکافته می‌شد و آب روان می‌شد و آن مرغان پوسته‌ها ایشان می‌ربودند. پس پیری را دیدم گفت «اگر خواهی کی ضحاک را بینی بیا با من.» با او بقدر صد ارش برفتم دری آهنین دیدم بر آن مسمارها زده بر هر مسماری نبشته کی بر آن چند نفقه کرده‌اند و گفت «این دیو اینجا محبوس است، کس متعرض وی نشوند کی از وی برنج آیند.» گفت «آنرا رها کردیم و بارگردیدیم.» و جماعتی برآند کی ضحاک دیو بود نه آدمی. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۵

خاصیة السمندر

سمندر مرغیست کی در آتش بود و در تنورها رود و یک پر از وی سوخته نگردد، چنانک مرغ آبی کی در آب بود و یک پر از وی تر نگردد و از پوست وی ایزارها کنند و دست بدان پاک کنند و در آتش افکنند تا وسخ بسوزد و آن پاک گردد. و گویند جایی کی هزار سال آتش سوزد این مرغ پدید آید. چون پیغمبر علیه السلام بزاد، نسل این مرغ منقطع شد و ویرا کسی

دیگر ندید.

طیر- و در حدود زنگبار مرغی است [۲۱۸] مانند فاخته، قوت وی مار بود، ویرا بر باید و بیندازد تا هلاک شود و بخورد.

طیر- بسبلان مرغیست بحدود بابک بکلاغ ماند کس ویرا نبیند مگر روز نیروز.

طیر- و بجزیره شلاهط [۲۱۹] مرغیست، آنرا دلیل البحر خوانند بر ساحل دریا نشینند، چون کشتی راه غلط کند آن مرغ فریاد کند تا از آن سوی کی راه کج بود بازگردانند و با راه آیند.

طیر- بحدود قرقیسا مرغیست سفید، تاج دارد سرخ، بانگی کند نیکو، آتش را دوست دارد، گرد آتش طواف کند. و همه حیوانات آتش را دوست دارند، ویرا عابد النار خوانند.

طیر- غرائق مرغانی اند ملون از جانب مشرق آیند و بساحل نیل باشند و جنگ کنند با یاجوج و مأجوج. و قیل «الغروق طیر الماء و هو موصوف بالحذر». بشب نخسپد، چون در هوا شود چوبی دراز در منقار گیرد تا سباع الطیر از وی بترسند و حازم را بوی مثل زنند.

خاصیه فرغیر- مرغیست از آن سوی دریای چین، مرغی سپید است

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۶

بر سنگی نشیند سیاه، آن سنگ را باهت خوانند، هر آدمی کی آن سنگ بیند چندان بخندد کی بمیرد. اما اگر این فرغیر بر وی نشسته بود عمل نکند و کاروان بگذرد و آنک این مرغ را بکشد گریه بر وی افتد چنانک بیم هلاک بود.

طیر- فاوژان [۲۲۰] مرغیست، در بعضی از بحار مهلکه خایه بنهد و بچهارده روز بر آورد بر میان دریا، و تا آن مرغ ناپدید نشود کشتیها ایمن بود و آن هنگام فاوژان خوانند چون ناپدید شد کشتیها در بندند [۲۲۱] و کس نیارد رفت در دریا.

طیر- در قیروان مرغیست بکارد کشته نشود مگر بسنگ، چنانک در چین مرغی است مانند جلو [۲۲۲] در آتش بود و نسوزد و از آب بمیرد.

طیر- کنکر [۲۲۳] مرغیست بطبرستان. وقت ربیع ظاهر شود، چون ظاهر شد عصفیر در دنبال وی می رود و وی همه را زقه می کند چون شب در آید یکی را بر باید و بخورد، چون ربیع بگذرد ناپدید گردد. علی بن زید گوید این مرغ چندانست کی فاخته، دنبالی دارد چون دنبال بیغا معقف.

طیر- کیوکر [۲۲۴] مرغیست بماوراء النهر، هر مرغ کی بوی رسد با وی سفاد کند، هر وقتی بچه آرد از لونی وی [۲۲۵] از دنبال وی می رود و منقار می زند تا خایه وی تباہ کند. و زنان نابکار را بوی مثل زنند، نری ضعیف دارد و ماده نیکوتر بود، و مرغی مذموم است بجهت فساد وی.

طیر- بیراعه پرنده یست بشب پرد، مانند شهابی. چون بروز پرد آتش ننماید. این مقدار از مرغان غریب و نادر گفته آمده و ما یاد کنیم صید کردن مرغ

اگر حب النیل و کندسه بکوبند و بکمیز بزتر کنند و از آن حبها سازند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۷

مانند حمص و در زیر درختی بر آتش کنند چون دود بدیشان رسد همه بزیر افتند، و آنکس کی این سوزاند بینی را بسته دارد و الا- زیان دارد و اگر این مرغ افتاده را بشورند بهش باز آید. و ما پس از این بگوئیم مرغان خسیس را کی خاصیت ایشان چیست.

بوم مرغیست کی آنرا جسته ۲۲۶] ندارند و بوم در شب رود چون خفاش و غراب و وطواط و جغد و روزی در شب جویند. عربی دو بوم را بگرفت و می فروخت گفتند «بچند فروشی؟» گفت «بزرگی را بدرمی و کوچک را بده درم.» گفتند «چرا؟» گفت «لان ادباره فی الاقبال.» یعنی شومی او تازه است. و بشب در بیرانها نشیند و با کلاغ عداوت دارد، خایه وی بر باید و مار و افعی از بوم ترسند.

دو خایه بنهد یکی موی رویاند و یکی بتراشد و تجربت آنست کی از مرغی در- آویزند اگر موی بریزد تراشده است. جغد را چون بکشند چشمی باز کند و یکی بر هم نهد. چشم وی یکی خواب آرد و یکی سهر. اگر خواهی کی بدانی کی کدام خواب آرد، در آب افکنند آنچه بر زبر آید بی خوابی آرد. ویرا دو گوش است. نام وی بوم و هامه و صدی. و جغد بشب آوازی کند منکر. اهل جاهلیت گویند ارواح مردگان هامه شود و گرد گور می گردد.

حکایت مردی از اهل عمان گوید «من در سرایی بودم بزرگ و هامه بدان سرا[۲۲۷] آمدی بشب. بخواب دیدم کی هامه دیگر بیامد. ویرا گفت «تو کیستی؟» گفت «انا هامه الولید بن عبد الملک مات الساعة و ارید برهوت.» چون از خواب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۸

در آمدم دو هامه را دیدم، تاریخ ثبت کردم، آن شب ولید مرده بود.» ابو داود الایادی گوید «سلط الموت و المنون علیهم فلهم فی صدی المقابرهام.» و این مذهب اوایل است.

اما پیغمبر علیه السلام گفت «ارواح الشهداء فی حواصل، طیر خضر تاوی الی القنادیل تحت العرش.» چون شاید کی جان شهدا در حواصل مرغ سبز آید، اگر جان اشقیاء در حواصل بوم آید شاید. و فی الجملة مرغیست مذموم پیش عوام و لیکن کم ضرر است.

حکایت آورده اند کی مرغان با سلیمان شکایت کردند کی در میان ما مرغی است نام وی بوم، در آبادانی نیاید، طعام بنی آدم نخورد و گوش دراز دارد بر بامها نشیند، شومی زند[۲۲۸] و بر گورستانها جایگاه دارد. سلیمان ویرا بخواند و گفت «مرغان از تو شکایت می کنند.» گفت «بلی در میان ایشان نروم تا از بلای حسد ایشان برهم کی «خص البلاء بمن عرف الناس.» و طعام بنی آدم نخورم کی ناخورده مرا می زنند چون قوت ایشان خورم سیلی بیشتر خورم و خواری بیش کشم، دو گوش دراز دارم کی شنوم و از شنیدن آفت نیاید و از گفتن آید و بر بامها شومی زخم [۲۲۹] و می گویم کی بدین قصور غره مشوید کی بتو نگذارند یا ترا در آن نگذارند و بگورستانها باشم گویم ای صاحب قصر صاحب قبر شدی راست گفتم یا دروغ گفتم؟» سلیمان علیه السلام گفت «این مرغ را تعرض مرسانید کی بسیار حکمت است.» مقصود آنست کی عوام ویرا بچشم حقارت بینند و حقیقت وی ندانند.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۳۹
مار خورد. شخصى گفت «خايه کلاغ سياه برداشتم و بر آشيان لقلق نهادم. چون بچه برآورد، نر با ماده جنگ مى کرد، روزى نر پيريد و باز آمد. چند هزار لقلق برآمد و آن ماده را مى زدند. کلاغى برآمد و آن بچه را بر بود و باشيان خود برد. آن لقلقان بياراميدند.» مقصود از اين آنست کى فساد در ميان مرغان محمود نيست.
حکايات گويند يکى قصد بچه لقلق کرد و بخانه برد. لقلق پيرامون خانه ميگرديد. پس برفت و ماري بياورد و در سراى ايشان انداخت تا از وي برنج آمدند و بچه لقلق بجای باز بردند.

اللحام

مرغيست معروف، پادشاهان دارند. چون بوى سم شنود بيانگ درآيد بدانند کى سم را در عمل آورده اند.
طير- و مکا مرغيست بانگى زند تيز. و هشام بن سالم گويد «مارى قصد خايه مکا کرد، خارى بياورد و بالاي سر مار مى گرديد و مار دهن فراخ مى کرد.
مکا آن خار در منقار داشت، در حلق مار انداخت و مار بدان هلاک شد.»
طير- بارمنيه مرغيست سرخ و بر سر درختها نشيند. اگر خواهند کى بوى خندند. بچه وي را بزعفران بياليند و بر لانه نهند. ماده ويرا بدر اندازد.
و بارمنيه گلى باشد کى بيرقان سود دارد آن مرغ آن گل را بيارد و پيش بچه بنهد. آفريدگار هر حيوانى را فهمى داده است.

الهدد

هدد مرغيست آراسته و ليکن گندد. بخارى کى از آب برخيزد بيند.
کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۰
سليمان عليه السلام جايى فرو آمد کى آب نبود. هدد را طلب کرد نيافت. بعد از ساعتى آمد و گفت «از زمين سبا مى آيم، ملکه را ديدم بال لشکرى و ليکن آفتاب را مى پرستيد.» سليمان نامه نشت و بهدد داد تا بلبقيس رسانيد. بلقيس بطاعت آمد. هدد باز آمد و گفت «اى سليمان تو بر سر آب فرو آمدى و آب مى طلبى؟» چون زمين را بکنند آب برآمد. ابن عباس را پرسيدند کى هدد آب را در زير زمين بيند، چرا دام را نيند تا در گردنش آيد؟ گفت «اذا جاء القضاء عمى البصر.» و بدانک آن خاصيت هدد بود چنانک غراب نوح و حمار عزيز و ذئب هبان [۲۳۰]. و هدد لانه از بلندی [۲۳۱] بندد بر گورها. بوقت بهار، بوقت طلوع آفتاب دهن باز کند، مگس از شکم وي برآيد. و هر جا کى هدد بود ضب و زمين سنب نباشد. دو چشم هدد و خرچنگ خشک کنند و بسايند و در چشم کشند پيش از برآمدن آفتاب، جايى کى آب خواهد آوردن، اگر بخارى بيند کى بر مى خيزد آب نزديک بود ببايد کردن. چشم هدد در زير بالين نهند خواب آرد. پرسيدند کى هدد از سليمان نجات [۲۳۲] يافت بچه سبب؟ فقال بيرءه بأمه [۲۳۳] عرب گويد «مادر هدد بمرد، ويرا بر سر گرفت آن قرعه گور مادرش است.» هدد چون پير شود زشت گردد، سرى بزرگ تنى کوچک، منقار دراز، بالاء کوتاه، اما بجوانى لطيف بود. گوشت هدد حفظ افزايد بغايت و اين مجربست.

مرغیست خسیس و بروز و شب پرد و دزدی کند. میوها از درخت برد و پنهان کند جای دیگر و باشد که راه بوی نبرد. پیغمبر علیه السلام ویرا فاسق خواند. خایه وی پیسه بود. کلاغ نر بر ماده نشیند و ماده بر خایه نشیند و نر طعمه اش می آرد. چون بچه آرد مگس و پشه بر زهومت بچه جمع آیند، و می خورد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۱

و همه مرغان کی بچه، طعمه حاصل کند، ویرا بیرون کند مگر کلاغ کی بچه وی بزرگ شود، تعهد وی بیشتر کند. و عقق لانه جایی نهد مکشوف و برگ چنار بر آشیان نهد کی از خفاش ترسد و اگر خفاش بخایه [وی بگذرد تباہ کند. عقق باشد کی عقدهاء مروارید جواهر بیارد و بر آشیان نهد. و اجناس اند بعضی سیاه بهسیم و بعضی ابقع. عرب ویرا دوست ندارد. و ابقع شوم تر از اسود بود. با گاو و خر دشمن بود، منقار در چشم وی زند. شهوت غراب در منقار وی بود، چنانک قبض و بسط فیل در بینی بود. سفاد وی بمناقیر بود، بزقه آبستن گردد و هرگز کس ندیده است کی کلاغ بر کلاغ نشیند و نر از ماده دیدار نباشد [۲۳۴] و ویرا اعور گویند بمجاز، از تیزی کی نگه کند، چنانک ملدوغ را کی سلیم گویند، و کور را بصیر گویند و مهالک را مفاوز خوانند. بچه غراب زشت بود. از حکیمی پرسیدند کی کدام جانور است کی جماع بدهان می کند؟ گفت «ندانم، و لیکن منقار غراب بجای ذکرست در دهن کلاغ [۲۳۵] نهد آبستن گردد.»

حکایت آورده اند کی نوح ویرا بفرستاد کی حال طوفان بداند، جیفه بدید بر سر آن نشست، باز نیامد. مثل زنند بغایب کی «هو غراب نوح». پس نفرین نوح علیه السلام در وی رسید. لا-جرم وی را در آبادانی کمتر گذارند و بوقت خریف بیطایح [۲۳۶] بر آید بصره تا همه نخله‌ها بصره سیاه شود و شاخها سنگی گردد و هرگز بر درختی نشیند کی خرما بر آن بود مگر بر درخت مصروم. مناقیر غراب چون معاول [۲۳۷] بود و خرما را عذق [۲۳۸] سست بود و اگر نه آفریدگار نگه داشتی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۲

یک عذق نماندی، و البته قصد خرما نکند و مع ذلک چنان خرما دوست دارد کی چون از صرام فارغ شوند غراب می گردد بطلب خرما و در اصول درختها و شکافها می رود و خرما خشک و دغل بیرون می آورد و می خورد. غراب را کی بخواب بیند فاسق بود و غادر و عقق بی حفاظ و بد عهد بود.

عصفور گنجشک است، مرغی خسیس و بسیار مضرت، چون موش بانگ زند، موزی، خانه بیرون کند، گوشت و میوها را تباہ کند. استخوان وی مضر بود بمعده و ریش کند، هر جا که وی بود مار قصد وی کند: بچه وی چون بیمار شد بیرون کند، از عدو ترسد [۲۳۹] گنجشک و سگ و خصی موصوف اند بشده الوطی. اگر عصفوری بر بام خانه برود آواز پایش بزیر آید و اگر فیلی برود هیچ آوازی نیاید. بچه را لقمه دهد و زقه نکند، ماده زشت بود و بی شرم تر و گستاخ تر و نر را لویه سیاه بود. و خانه کی مردم از آنجا بروند وی نیز برود.

طیر- زررور، کاتیله بود، بر زمین نشیند و پیا نرود و هیچ نخورد، حیاه وی از باد بود، مثل وی چون مگس بود کی بوقت ربیع ظاهر شود و عالم بگیرد و آنگه ناپدید گردد.

مرغ ضعیف است و لطیف، از وی ضرری نرسد، هر سال از هندوستان بیاید بولایتها و بچه بکند و بردارد و بهندوستان رود، در دریا افتد هلاک شود و بچه بگذرد. سالی دیگر بچه بیاید و ببحرها بگذرد و بچه را برآرد و باز گردد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۳

و هلاک شود، کس متعرض وی نشود کی کوتاه عمر است و آوازی خوش دارد و در آخر آن مده باز کشد. اگر صد بار بگوید حرفی زیاده و نقصان نکند و در بعضی از کتب مسطور است کی وی فاتحه خواند. و کرفس در آشیان نهد کی از مار ترسد و مار از کرفس گریزد. اگر چشم وی برکنند، گیاهی بیارند کی آنرا عین الشمس گویند بدان بمالد نیک شود. چشم خطاف بر بازو بندد تب ساکن کند.

شب پره است ۲۴۰] و وقت غروب ظاهر گردد و پشه گیرد، از ضعف چشم، بوم و خفاش هر دو بدین ساعت برخیزند و خفاش بچه را در دهان گیرد و می پرد ویرا منقار نبود، دهن دارد و دندانها دارد تیز. همه روز در آب باشد، دراز عمر بود چون کرگس و عقاب و فیل. هرچند کی عمرش درازتر بود بشب دلیرتر بود و چشمش بقوت تر باشد پس آنک در وقت غروب قرص آفتاب بود جوان تر بود و آنک در مهتاب بود پیرتر بود. و خفاش اگر کودکی را بگیرد نگذارد تا آواز خر بشنود یا بکشندش. خفاش عدو انار است و عدو جوز، هر دو را بادافت کند. آواز خر قاتل خفاش است از بانگ خر بمیرد. و کرگس از خفاش ترسد، خون خفاش موی بسترده. چشم خفاش اگر برکنند باز روید.

بیست مرغی است آنرا خفاش گویند، چندانک گوسفندی، دو پستان دارد، دو گوش دارد و دهن و دندان دارد و از پستان وی شیر آید و این همه صفت خفاش است. این مقدار گفته آمد در حدیث پرندگان از جوارح و از خساس ۲۴۱] و اگر از مرغان غریب گویم دراز گردد. چنانک ابو هرون مرغی بزرگست و بشب آوازه دهد، آدمی را بگریاند ۲۴۲] و آوازی سخت عجب دارد تا شخصی حکایت کند کی لشکری بطلب دشمن رفت، دشمن بگریخت از پس

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۴

وی می رفت. آواز چنگ و اغانی شنیدیم در میان کوه پنداشتیم کی دشمن است. لشکر در آن صحرا رفت، دو مرغ را دیدند کی پیریدند و آواز منقطع شد. مردم گفتند آواز جنیان بود. پس ازان آن آواز برآمد، بدانستند کی ابو هرون است. طیر بوقلمون- بوقلمون مرغی است کی بر کوه ایلاول بود، هرلونی کی در جهان بود بر پر وی باشد. بامداد بلونی بود، نیم روز بلونی بود، اگر ارزن بخورد بی هوش شود. این مقدار کفایت بود کی گفته آمد تا قدرت آفریدگار بدانند و ما رکنی دهم یاد کنیم در صفة حیوانات.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۵

فیل جانوری است عظیم، هندی، نخوتی دارد و عزیز النفس بود و متکبر و چون نظر کند بملکی ماند و در نظر وی نوعی بود از تأمل و اندیشه. از یکی پرسیدند کی چیست کی دو پا دارد و سه دست؟ گفت «فیل». یعنی بینی وی بجای دست است کی بدان گیرد و زند و سنگ اندازد و خورد. آفریدگار قادر است کی حرکات دست آدمی در بینی وی نهاده. هندوان گویند کی پیشانی وی عرق کند هر سال یک بار، عرق ستر آید بوی وی خوشتر از مشک. و فیل از تکبر و لجوجی موصوف است. گویند فیل بانی زخمی بر فیل زد و فیل را بدرختی در بست و فیل بان بخت. فیل شاخی از درخت بشکست و بینداخت و بر فیل بان زد و بکشید بر خود و پای بر سینه وی نهاد و بکشت. و فیل چون مست شود حمله برد منکر. و فیل بر شیر چیره بود. و چون آبستن شد هفت سال بچه در شکم دارد.

چون بزاد، دندانها دارد و صد سال بماند. در عراق [نر] بمیرد و ماده بماند. سرگین فیل بر درخت بندند بار نگیرد، هم چون زن کی عسل بفرج برگرد آبستن نشود و زنان هند عسل بکار دارند استبقاء للشباب. فیل را ملوکان دارند و در ایام قادسیه و جسر مهران و قیس الناطف و جلولا و یوم نهاوند پیلان جمع بودند. و آن انواع بود. فیل ایض و ابقع و اسود باشد اما اشقر و ادبر نباشد. فیل از هیچ جانور نترسد مگر از گربه. شیر از هیچ چیز نترسد مگر از خروس.

اعراب در جنگ قادسیه عاجز آمدند کی اسپ از فیل می گریخت،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۶

شخصی گربه در بغل داشت پیش فیل انداخت، فیل بر مید و دیگر فیلان بگریختند و سبب هزیمت کفار بود. و زبان فیل مقلوبست، سر زبان سوی گلو دارد. و همه چیز را پستان در زیر ناف بود مگر آدمی و فیل کی پستان بر سینه دارند. [۲۴۳] کسری ابرویز، ملک نعمان بن المنذر را بگرفت و گفت «عظیمی را بعظیمی هلاک کنم». ویرا در پای فیل انداخت و بمرد. [۲۴۴] و کسری را صد فیل بود و در عهد وی فیل ماده بزاد بفیلی و در عراق جز در عهد وی فیل نژاد.

حکایت عبد الله بن عمیر [۲۴۵] گفت در دیوان معاویه یافتم نامه‌ای بر آن نبشته «من ملک الصین الذی علی مرتبه الف فیل و بنیت داره بلبن الذهب و الفضه و تخدمه بنات الف ملک و له نهران یسقیان الالوالی معاویة بن ابی سفیان». و کسری را مطربی بود نام وی فهلبد، آوازی داشت نیکو و شخصی دیگر نام وی ربوست مغنی. این ربوست فهلبد را بکشت. کسری ربوست را در پای فیل افکند.

ربوست گفت کی «فهلبد را ربوست کشت و کسری ربوست را بکشد، ملک مطرب از کجا آورد؟» کسری گفت «رها کنید کی هنوز زندگانی او مانده است». یعنی در چنین وقت غم من می خورد. و بدانک فیل دو سرو دارد معکوس از زیر حنک بالا فرو آمده. آنکس کی نداند پندارد کی دندانست، زیرا کی مخرج وی از اصل قرن [۲۴۶] است و میان وی مجوف و فیل بدان نطح کند و عض نکند. فیل را اقم گویند یعنی کوچک دهان و دهانش فراهم نیاید. و از مگس رنجد کی در دهانش رود. و کسری را صد و پنجاه فیل بود فیلی مست شد، همه از وی بگریختند،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۷

قصد تخت کسری کرد، شخصی طبرزینی بر پیشانی فیل زد، فیل را از کسری دور کرد. کسری گفت «ما انا بالسلامة أفرح بما رایت من جرأتک»، [۲۴۷] و لیکن بفراستک فان الفراسه محبوب». اما از تو دلیرتر کیست؟ گفت «اگر امان دهی بگویم». گفت «بگو». گفت «بهرام چوبین». کسری را سخت آمد، زیرا کی بهرام دشمن کسری بود و گویند هرگز کس را چنان قامتی و جمالی نبود کی کسری را.

ویرا اسپی بود نام وی شب‌دیز، ویرا او توانستی بردن و الا بر فیل نشست و چون مار شب‌دیز را بزد فیل را اختیار کرد کی پشتی فراخ دارد و رفتاری نرم و چهار قوایم راست و گامی فراخ. ابو جعفر المنصور را چهل فیل بود و کسری را زیادت شد بر چهار صد فیل و آنرا اختیار کرد. سبب آنک روزی فیل را در پیش وی بردند گفت «شوم است بیرون برید.» بیرون بردند، پس در وی نگه کرد ویرا متکبر دید. در وی فحامتی ملوکانه یافت. تا روزی بیرون آمد. فیلان صف کشیده بودند، هزار فیل از یک سامان و از سامان دیگر هزار سوار، فیلان جمله سجود کردند و خدمت، ویرا عجب آمد از ادب فیلان. کسری گفت «کاشکی فیل از فارس بودی یا من از هند بودمی.» و فیل را پیش او وقعی بود عظیم. و فیل را کی در خواب بیند ملکی بود.

شخصی با حجاج بن یوسف گفت بخواب دیدم کی فیلی را گردن زدند فقال «ان صدقت رؤیاك قتل ملك الهند.» بعد از چند روزنامه رسید کی داهر بن صصه را بکشتند. و فیل از ناخن ترسد و از خرطوم، و بجنگ قادسیه زهره بن حومه [۲۴۸] زخمی بر خرطوم فیل زد، فیل بخت. و فیل شناو [۲۴۹] نیکو برد و خرطوم بر بالا- دارد چون گامیش بینی. و شتر شناو زشت برد و بر پهلو افتد. و از محاسن فیل اگر همین است کی ابرهه بکعبه آمد با فیلان تا کعبه را خراب کند، فیلی داشت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۸

عظیم نام وی محمود، بدر هر قلعه کی رفتی بدن‌دان بخوابانیدی، یازده ارش بالا- این فیل بود و هر فیل کی بالا- وی یازده ارش بود آنرا زنده فیل خوانند.

چون بدر کعبه رسید، فیل بانان ویرا اغرا می کردند تا بیران کند، نمی کرد و امتناع می کرد. مردی از عرب گفت «ابرک یا محمود!» معنی آنست کی بزانو در آی. فیل دو دست دو تا کرد و بر زمین خدمت کعبه کرد و از هر سامان کی فیل را می بردند سجود می کرد. پس عرب گفت «اذهب محمود راشدا» معنی آنست کی برو براه راست و بر لشکر وی سنگ بیارید و همه را هلاک کرد.

این شرف فیل را تمام است.

و پیغمبر علیه السلام آن سال زاد کی عام الفیل بود. و عایشه رضی الله عنها گوید من سرگین فیل دیدم افکنده، مردم نظاره وی میکردند. و بدانک فیل سیب را دوست دارد. بوقت هیجان فیل را دشخوار توان گرفتن مگر بچه را و فیل نتواند خفتن، چون بیفتاد نتواند برخاستن و خفتن وی تکیه بود بر چیزی.

چون خواهند کی ویرا صید کنند پیش آن درخت روند کی خفته بود و سرگین افکنده، بن آن بکنند و از گل خالی کنند، فیل آنجا رود بشب تکیه زند بر آن بیفتد بمیرد، ویرا دفن کنند سالی پس استخوانش بردارند، عاج خوانند. اما اگر از بهر داشتن گیرند بر لب دریا گوی بکنند و از دریا آب در وی گیرند تا فیل در آن آب گیر آید، آنگه راه وی ببندند تا با دریا نرود و فیل را می‌زنند و شخصی جامه سرخ پوشیده ایشانرا می‌زند و همه را هزیمت می‌کند چند روز چنین می‌کنند تا فیل با این سرخ پوش الفت گیرد و چون دشمنانرا ببیند، سرخ پوش را آگاه کند تا ایشانرا هزیمت کند. پس ویرا بیرون آورد و بر پشت وی نشیند.

حکایت گویند جماعتی بچه فیلی را بکشتند و گوشت وی بخوردند، یکی گفت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۴۹

«من نخورم کی حرام دارم.» ایشان بر سر کوهی فرو آمدند و بخفتند. مادر فیل از پس ایشان بیامد، همه را خفته دید، همه را هلاک کرد و ویرا نکرد کی بوی گوشت از وی نمی‌شنید.

بازرگانی گوید کی در بیشه فیلی را دیدم افتاده و دیگر فیلان بر سر وی آمده و نمی‌توانستند کی ویرا بردارند، خروش

می کردند تا وی بمرد. گفتم «سبحانا خدایا» [۲۵۰] هیکلی بدین عظمت آفریند کی برتواند خاست چون بیفتد! عمر فیل چهار صد سال بود و هرچه دراز دندان بود دراز عمر بود. هفت ارش بلاء وی بود. قیمت وی هزار دینار باشد. پس هر گاه یک ارش بیفزاید هزار دینار دیگر در قیمتش افزاید. چون بیانزده ارش رسید، فحل بود و زیادت ازین نگردد.

خاصیة الابل

قوله تعالی «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» [۲۵۱] گفت چرا در شتر ننگرید کی ویرا چگونه آفریدم. [۲۵۲] و شتر حیوانیست مبارک، پرمنافع، اندک خوار، قانع و متواضع و باقوت و هر جانور کی گردن دراز دارد نیکو دود و هرچه کوتاه گردن بود زشت دود، چنانک گاو کوتاه گردن است چون دود زشت دود و شتر موصوفست بدویدن. و ملک کسری روزی عربی را بخواند و خواست کی بوی خندد. گفت «آن چیست کی آواز او بلندتر است؟» گفت «شتر». کسری گفت «چرا کلنگ را نگویی؟» عرب گفت «شتر را بر هوا بر تا بدانی کی آواز شتر بلندتر است یا آن کلنگ». پرسید کی «از گوشتها کدام خوشتر بود؟» عرب گفت «گوشت شتر». گفت «چرا گوشت بط نگفتی؟» گفت «گوشت شتر کباب کن و گوشت بط در آب پخته کن و ببین تا کدام خوشتر بود». گفت «از حیوانات کدام بقوت تر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۰
است؟» گفت «شتر». گفت «چرا فیل را نگویی؟» گفت «فیل را بخوابان و بار بر وی نه تا چگونه برخیزد». کسری عجب در ماند و ویرا شتر داد و خلعت.

بدانک از خواص شتر آنست کی چون مست گردد چیزی از حلق وی برآید سرخ آنرا شقشقه خوانند و از سامان چپ اندازد. و گاو کی بدود زبان از سامان چپ برون افکند. و همه جانوران کی بخسپند میل بسامان چپ کنند از از شفقت جگر، و چون گریزد از سامان چپ گریزد. و چون شتر بکشند خایه و شقشقه وی ناپدید گردد. اطباء گویند «دو عضو است کی بمرگ باطل گردد و ممکن بود کی شتر بد زهره است، خایه وی با گرده گریزد». و شتر کینه دار بود.

یقال «هو احمق من الجمل». چون گشنی کند کس را نتوان دیدن، آنجا نباید استادن. در ماه شباط بگشش آید و بر مادر خویش بجهد. و بدوازده ماه بزاید. همه شترانرا لب زیرین شکافته بود، همیشه خواهد کی روی بآفتاب دارد. سگ چون طحال شتر بخورد بمیرد یا کور شود. شتر بیمار را برگ بلوط سود دارد.

آب تیره دوست دارد کی خورد، و آب روشن از ضرورت خورد. عمر وی هفتاد سال بود. چهار روز آب نخورد چون سیر بخورد بمیرد. گویند شتر را عرقی از جن درش است و ازین سبب پیغمبر علیه السلام نهی کرده است کی نماز کنند در جای شتران و ازین جنس در یمن باشند [۲۵۳].

و ارعمیص عبدی [۲۵۴] را گله بود از شتر، روزی شتری را دید از هر، چون قرطاس می افروخت. در میان گله آمد و بر ناقه جست، شتر را بزاد چون ستاره افروختی. چند سال برآمد شبی آن فحل را دید کی بنالید، هر شتری کی از نتاج وی بود از پس وی برفت. ارعمیص گفت «من از پس ایشان بروم تا بمیرم یا حال شتران بدانم». برفت تا زمین و بار. هاتفی آواز داد کی بازگرد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۱
کی این شتران از فحل مانند و تو اختیار کن کی شاعر باشی یا دلیل. ارعمیص گفت «دلیل باشم». دلیل شد، چنانک کس

راهها چنان ندانست کی وی.

و شیبه بن عقاب گوید از یمن بمکه می‌رفتم و می‌ترسیدم کی حج فوت شود، شخصی را دیدم بر شتری. گفت «ترسم کی تو سر این شتر نگه نتوانی داشت و الا- ترا بیک ساعت برسانم.» پس گفت «بر پس من بنشین.» من برنشستم و اشتر را برانگیخت چون تیر می‌رفت و کوه و بیابان در نظر من نمی‌آمد از سرعت رفتار وی. حالی اعلام حرم پدیدار آمد. چون حج بگزاردم گفتم «این شتر را بمن فروش.» گفت «این شتر بهتر از ولایت عروض است، من از صنعا بموسم آیم بیک طرفه العین.» گفتم «از کدام نسل است؟» گفت «بخوی [۲۵۵] است، از نسل ابل وبار.» و جنسی دیگر حوشی‌اند از نسل جن و جنسی را عیدیه [۲۵۶] و عسجدیه [۲۵۷] و مهریه و عمانیه [۲۵۸] خوانند. و حضرمی حوتین [۲۵۹] گوید «عربی را دیدم بر اشتری ضعیف و ما شتران نیکو داشتیم. باسته‌ها گفتیم «شتری بستان و شتر تو بما ده.» گفت «نه.» گفتیم «شتری بستان و صد دینار.» گفت «نه.» گفتیم «هزار دینار.» گفت «نه.» گفتیم «چیزی بنمای از رفتار وی.» گفت «بلی.» تا از دور خری دشتی پدید آمد [۲۶۰] گفت «خواهید کی خر را بگیرم؟» گفتیم «بلی» بانگ بر شتر زد و مانند برق برفت و خر را بگرفت. ما بوی رسیدیم خر را پوست می‌کند. پس سخن بازی رها کردیم [۲۶۱] و گفتیم «این شتر را بما فروش بشتران ما و هزار دینار.» گفت «نفروشم.» و برفت.

حکایت سلیمان بن عبد الملک بعاملی نبشت بیمن کی نجیبی یمنی بخر از بهر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۲

من از نسل جن. شخصی از نخله [۲۶۲] اشتری داشت نیکو. عامل گفت «بفروش گفت «نفروشم، مگر بستانی یا رها کنی برنشیم و بروم، اگر مرا بتوانی گرفتن شتر ترا دهم بی‌بها.» گفتند «شاید، و لیکن قیدی بر پای شتر نهیم.» گفت «شاید.» قیدی بر دو پای وی نهادند و وی برنشست و بانگ بر وی زد. شتر بجست جستی سخت و بر وی درآمد، دگر بار برجست و برفت و ندانستند کی کجا رفت بر اثر وثبه وی علمی بکردند، آنرا «کیلان» خوانند. بدانستند کی شتر کی با قید چنین رود از جن باشد.

خاصیه الثور

گاو جانور بیست مبارک، بتازی ثور گویند، بهندی «سومی» گویند، قوام عالم بوی است کی حرث کند. در بنی اسرایل مردی کشته شد، آفریدگار وحی کرد بموسی کی بعضی از اندام گاوی بر آن کشته زن تا زنده شود. گاوی را بکشتند و زبان وی بر کشته زدند زنده شد. و گفت مرا فلان کشت و بمرد. و این نوعیست از شرف گاو بر دیگر حیوانات. و گاو را چون زبان ببرند بمیرد، بحکم آنک علف بزبان کند [۲۶۳] از زمین کی دندانش بدان نرسد و حیوة گاو در زبانست.

پادشاهی صد مرد را بفرستاد بولایت پادشاهی تا همه گاوان را زبان می‌بریدند، همه بمردند، حرث منقطع شد، ولایت خراب گشت. و برزیگران جمله چهار پا را نگه دارند از خر و گوسفند و استر و اشتر [و ایمن نباشند] مگر گاو را کی ایمن باشند کی هیچ سبب قصد گاو نیارد کرد. و از بعضی بازرگانان شنیدم کی شیری قصد کاروان کرد، مردم در ماندند گفتند شیر گرسنه است، گاویرا بدر کردند و شخصی را گفتند کی گاو را براه شیر برد و آنجا فرو بندد تا ویرا بخورد و از راه برخیزد. گاو را آنجا دربست، شیر قصد گاو کرد، گاو سرو

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۳

بر شیر زد و شیر را در پهلو صخره افکند و پیشانی در وی انداخت و هم‌چنان نگه می‌داشت تا روز دیگر کاروان بدانجا

رسید، گاو را دور کردند، شیر مرده بزیر افتاد.

حکایت معتصم گاو میشی با شیری در جنگ افکند، گاو بهزیمت شد، شیر دنبال گاو برفت، ماده گاوی می آمد، قصد شیر کرد و شیر را بیفکند و در زیر سرو گرفت و در زمین دوسانید، آنگه رفت کی شیر مرده بود. و بدانک گاو بیست و هشت دندان دارد، به نه ماه بچه زاید، ماده منقاد نر دشخوار شود کی ذکری سخت دارد. چون از پشت ماده بزیر آید از راست سامان، بچه نر بود اگر از چپ آید بچه ماده بود. بانگ ماده قوی تر از نر بود. بیست سال عمر وی بود.

تخمی کی افشانند اگر بر سرو وی [۲۶۴] افتد باتفاق نر وید. همه سروها معجوف بود مگر سرو گاو. عداوت میان شیر و فیل و گاو همیشه بود. و اسپ آبی با نهنگ و مار با سام ابرص و گربه با موش و گرگ با گوسفند، عداوتی طبیعی دارند و گاو میش از پشه گریزد، چنانک فیل از گربه.

و من دیدم کی شیری می آمد زنجیر در گردن بسته. ناگاه اسپ کره را نظر بر شیر آمد، اسپ بترسید و بانگی یزد و دستها در بالا کرد و بیفتاد و در خاک بگردید و شیر را بکشیدند. بدان نزدیکی مرغی بچه را برآورده بود، مادر بیجان شیر را بدید، جناحها بگشود و در شیر جست و منقار در روی شیر زد و شیر از آن مرغ ضعیف بر مید و زنجیر بکشید و آهنگ گریختن کرد و برنجی شیرداران ویرا بداشتند. مقصود آنک هر حیوانی کی بچه دارد دلیرتر و جسورتر بود.

و بدانک آفریدگار در دل گاو عصبی آفریده است مانند استخوان و گاو

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۴

را آن قوت از آنست. و هر جانوری کی خصی بود القاح نکند مگر گاو خصی کی ماده را آبستن کند از فرط قوت و هر حیوانی کی حدب [۲۶۵] بود بقوت باشد و حدب گاو بر قفا بود. و حدب شتر بر پشت بود و حدب گوسفند بر کفل بود و لاک پشت همه تن حدب بود.

اما گاو را ندانم کی اهل یونان و هند چرا پرستند با کیاست و عقل ایشان.

و در هند هر کی چوبی بر گاو زند گردنش بزنند. و گویند شخصی کی نام وی پشتون است بیرون آید و ملک عالم بگیرد بر گاوی نشسته سروها دراز و خلقی با وی بود همه پوست یوز پوشیده. [۲۶۶]

و گویند چون آدمی گاو را سجود کرد، گاو از آن خجالت سر فرو افکند سر بر آسمان نداشت. و در خبر است چون آدم بزمین آمد، جبریل ویرا جفتی گاو آورد کی بدان حرث کند. گاو درخت انگور بدنندان بکند، آدم مثنی بر دهن وی زد، دندان گاو کوتاه شد تا هیچ گیاه نتواند کندن بدنندان مگر بزبان.

پس گاو بگریست از آب چشم وی گیافرس [۲۶۷] برست. جبریل آدم را گفت از بهر درخت انگور دل تنگ شدی دل تنگ مکن کی باز روید و هر سال سرش ببرند تا بهتر باز آید. و ما فصلی دیگر بگوییم در خواص گاو.

فصل [مغز گاو اگر در شکر بسایند و سودا ویرا دهند سود دارد]

مغز گاو اگر در شکر بسایند و سودا ویرا دهند سود دارد. اگر مغز گاو در اندام مالند سباع از وی بگریزند. سرگین گاو اگر در خانه بسوزانند پشه بگریزد، اگر بر ثؤلول کنند برود. اگر بینی گاو بروغن گل بیندایند، گاو دیوانه شود. اگر جیوه [۲۶۸] در گوش گاو افکنند حالی بمیرد. پوست گاو بر امتداد [۲۶۹]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۵

بندند سود دارد. اگر بیول گاو سر بشویند خرازه ببرد. اگر گاو دیوانه را در درخت انجیر بندند ساکن گردد. اگر کعب گاو بآب بجوشانند چند بار و آن استخوانرا بسایند و باب گرم روی بدن بشویند [۲۷۰] روی را جلا دهد. و ملوک آنرا بکار دارند و برسانه [۲۷۱] بسایند و در حقه سیمین دارند. و اگر خایه گاو خشک کنند و بسایند و در عصیر کنند و باز خورند اقام الذکر و اگر هر روز یک در مسنگ در پنج در مسنگ شیره انگور کنند و باز خورند طحال را بگدازد و اگر ذکر گاو سرخ خشک کند و در مسنگی در طعام کنند و بخورند بجای ماهی سقنقور بود. شیر گاو شفا بود از ادویه قتاله و سمومها کی در شرابها بود. سرگین گاو با سرکه بر سر کنند، صداع ببرد و اگر بر زخم کنند از آن کژدم ساکن شود و اگر بدست و پا سرما رسیده بود بر آن مالند نافع بود. اگر بزیب بجوشانند بر پیکان نهند از زخم برون آورد. چون دود کنند، یخلص من الموت [۲۷۲] بول گاو کله و پیس [۲۷۳] ببرد. سنب گاو اگر بسوزانند و بر شوله و غله کنند سود دارد. اگر با شیره بر خنازیر کنند تحلیل کند.

فصل [گاو کوهی هر سال سرو بیفکند و گاو اهلی نیفکند]

اشاره

گاو کوهی هر سال سرو بیفکند و گاو اهلی نیفکند. و گاو کوهی چون سرو بیفکند در غاری رود و بیرون نیاید، داند کی سلاح ندارد. چون سرو بر آورد در آفتاب دارد تا سخت شود و گاو کوهی مار خورد، چون تبش زهر بوی رسد آب از دیده وی بیرون آید و در کنار چشم منعقد گردد آن پازهری نیکو بود و گاو چون مار بخورد بطلب سرطان رود و بخورد تا دفع سم کند. و سرطان لدیغ را سود دارد و ماده گاو کی بزاید بچه‌دان را بخورد و ازین سبب پوست علّه نفاس

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۶

را سود دارد. و گاو کوهی را بکشند در حلق وی سره‌اء ماران بینند بدن‌دان در آویخته کی دندان مار معقف بود. تن مار هضم شود کی بمعده گاو نزدیک بود و سر نشود. و گاو تشنه گردد کی مار خورده بود، گرد آب گردد و نیارد خوردن کی اگر بازخورد سم را بعروق رساند و هلاک شود. و در زبور داؤد علیه السلام نبشته است «شوقی الی المسیح مثل الایل [۲۷۴] الذی اذا اکل الحیات اعتراه العطش تراه کیف یدور حول الماء و یحجره عن الشرب منه علمه ان فی ذلک غبطه [۲۷۵]». و در ولایت زابج [۲۷۶] بسیار بود. گاو کوهی آواز غنا دوست دارد.

چون گوش راست دارد شنود چون فرو افکند نشنود. مار از گاو گریزد. گاو آب برکشد و در دهان پر کند و در سوراخ مار ریزد تا مار بیرون آید و مار را بخورد از دنبال. و گاومیش البته نخسپد، در دماغش کرمی بود ویرا بیدار دارد و اگر بخسپد غرق شود و پیشه هلاک گردد.

النور البحری

گاو آبی جانور است عظیم و هولی دارد. و اول کی بچه بزاید سرخ بود، خال خال. آنکه خالها پنهان شود، شکم وی سپید بماند. و در ولایت زابج [۲۷۷] بزنگبار گاوی بود سرخ و نقطه‌اء سپید و دنبال چون آهو. گوشت گاو آبی ترش بود چون سرکه. و گاو بود چندانک قلعه و از دو بینی وی در شب آتش رود و بر هرچه آید بسوزد و سبب آنست کی دم بقوت زند، از

شدت نفخ ملتهب گردد.

حکایت گویند ملک مهراج یک بار بدریاء برطائیل رسید. هر شب آتشی دید بر لب دریا. دانایی را پرسید از آن. گفت «آن گاو آبی است در شب بدر آید،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۷

دنبال بر رانهای خود می‌زند و بر زمین و آتش از آن می‌درفشد و بروشنایی آن گیاه می‌خورد. چون وقت صبح بود با دریا شود.» و همیشه دور بود از عمران، بر پشت و بر زانوی وی موی بسیار بود و از آن پرچمها [۲۷۸] کنند.

خاصیة الفرس

اشاره

بدانک اسب جانوری شریف است و ترکیبی نیکو دارد. لقلوله «وَالْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ» [۲۷۹] الآية. و قوتی تمام دارد و چون سلیمان علیه السلام اسپانرا عرض می‌داد نماز دیگر فوت کرد. سبب آن بود کی ویرا گفتند در فلان صحرا اسپان بحری‌اند. سلیمان جنیانرا گفت، این اسپانرا بگیرید، نتوانستند گرفتن. پس چشمه بود کی آن اسپان از آن آب خوردندی. پر خمر کردند، ایشان بخوردند مست شدند، جنیان بر آن نشستند و پیش سلیمان آوردند. وی بدیشان مشغول بود تا آفتاب فرو رفت و نماز دیگر فوت کرد. خشم گرفت و شمشیر برداشت و همه را گردن بزد. لقلوله تع «فَطَفِقَ مَسِيحًا بِالسُّوقِ وَ الْأَعْنَاقِ.» [۲۸۰] علی مرتضی گوید کی داغ می‌کرد بر گردن و ساقها و بکفارت آن سیل کرد [۲۸۱] و گویند کی اسپان شرط کردند با سلیمان کی زنان بر ما نشینند، بدین شرط از دریا برآمدند. چون زنان بر اسپ برنشستند بالها پنهان کردند. قال النبی صلی الله علیه و سلم «لعن الله الفروج علی السروج.» و از خواص اسپ تیزیابی است. و آنچ موصوفند بتیزیابی اسپ و عقاب و هدهد و گربه. اسپ در شب چیزها بیند و اسپ با مادر و خواهر جماع نکند [۲۸۲]. قال النبی علیه السلام «الخير معقود فی نواصی الخیل» [۲۸۳] و اسپ را طحال نبود، چنانک ماهی را شش نبود و عرق اسپ زهر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۸

قاتل بود. اگر اسپ بر اثر گرگ برود، سست گردد. از حیوانات رعنایی اسپ کند و آدمی و خروس و طاووس. سنب اسپ اگر زیر حاملی بسوزانند بچه مرده بیاورد مجرب است. اگر سنب وی برسانه [۲۸۴] ساینند و بخمر در آمیزند و بر زهار مانند چند بار، سنگ در مثانه بشکند و ببول بیرون آید. اسپ بیمار گوش در برش افکند آنرا کلب خوانند، بمیرد. اگر اسپ خنفسا خورده بود آب و زیت باید داد. اگر گمیش بگیرد آدمی بر شکمش مانند بگشاید. عمر اسپ چهل و پنج سال بود. دندان همه جانوران در پیری سیه شود از آن اسپ سپیدتر گردد اسپ را زهره و طحال نبود. مگس بر چشم اسپ کریم [۲۸۵] نشیند چشم برهم زند، مگس را بکشد. مادیان چون بمرد، دیگر مادیانان بچه ویرا شیر دهند.

اسب شناو [۲۸۶] نیکو برد، مگر کی چپ بود شناو نداند و غرق گردد. اسپ از سایه خود در آب ترسد. با شیر [۲۸۷] دشمنی دارد. چون باد شمال خواهد آمدن روی بدن جانب نهد. زن پیر چون پای بر گوشت اسپ نهد حرارتی بیند در خود چون تب. اسپ از بوی زرنیخ بمیرد و اسپ طبع لطیف دارد. مادیان آبستن از گند چراغ، کشته بچه را بیفکند. بسیار خورد و با آن حرارت کی در وی است معده وی جو را هضم نتواند کردن. و هم چنین اسپ آبی از دریاء نیل برآید و اهل آن ناحیت از وی

برنج باشند، زرعها را بخورد و آنکه قی کند و دانه دیگر بار باز روید و صفة او گفته آید.

الفرس الفلکی

بدانک منجمان گویند بر قطب شمال صورة اسپي است تا ناف، و نیمه زیرین ندارد و آن مشتمل است بر بیست کوكب، عرب بعضی را فرع اول گویند و المقدم و الفرع المؤخر و بلدة الثعلب. و هم برین قطب صورت اسپي است کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۵۹

سری و گردنی و آن مشتملست بر چهار کوكب. عرب آنرا قطعه الفرس گویند، و این معنی بتقریب گویند کی وضع آن ستارها چنین است و الا در آن معنی چه باشد کی نیمی از اسپ بر فلک البروج باشد، حکمتی ندارد. اما وضع کواکب برین نسق منکر نباشیم و ما پس ازین صفت اسپ آبی بگوئیم.

الفرس البحری

اسپ آبی در بحر نیل بود و نهنگ و هر یکی و لایتی دارد کی یکی در ولایت دیگری نرود. و اسپ آبی را سم شکافته بود مانند سم گاو و دنبالش کوتاه بود چون دنبال خوک و بانگ اسپ کند و قامتی کوتاه دارد و پوستی سخت و چون از دریا بر آید روی در دریا دارد و از پس باز می رود و آب ننگه می دارد و باشد کی بچه ویرا بگیرند و بیورند. و اسپ بحری چندان برود بر ساحل کی آب موج زند. بوقت مد و زیادت شدن نیل بسیر این اسپ بدانند زیرا کی آب پیش از آن بنرود کی اثر سم وی باشد و در نیل نهنگ باشد بسیار و اگر نه آفریدگار عز و جل اسپ بحری را دشمن نهنگ کردی خلق برنج آمدی و اسپ نهنگ را خورد بسیار. و در دریاء قلمز فرس البحر عظیم بود مانند کوهی تا لنگر کشتی باشد کی در گوش وی رود و وی کشتی را می برد، نیم تن بالای وی باسپ ماند و نیمه تن زیرین وی بمار ماند. و بناحیت بست جایی است آنرا جرمق [۲۸۸] خوانند در آن دو چشمه عظیم است یکی صافی، درین چشمه اسپي بحری است و آدمی بحری. [۲۸۹]

فرس الماء

گویند دیهی است میان نیسابور و طوس «سو» گویند و آنجا چشمه یست کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۰

آنرا «سورود» خوانند، گویند در آن اسپ بحری است. و محمود غزنی و عمرو بن لیث قصد کردند کی قعر وی بدانند نتوانستند و امیری آنجا اسپ مادیان داشت اسپ بحری با وی گشن کرد بچه ملمع ابلق بزاد درم درم، چون بزرگ شد با آن چشمه رفت.

فرس ناس

گویند بر ساحل محیط حیوانی است فرس ناس خوانند. نیمه تن وی بآدمی ماند و نیمه دیگر باسپ ماند، ویرا آواز حزین موزون باشد نامفهوم.

و گویند ساز موسیقار از آن بر گرفته‌اند و ملاحان و اهل ساحل بر آنجا شراب خورند و مغنیان الحان وی آموزند و همیشه ساحل این دریا معمور بود از عشاق و بطلب وی آیند و خیمها زنند تا فرس ناس ظاهر گردد، و این فرس ناس بحد ظلمات نیز هست. این قصه نادر است و ما بگفتیم.

خاصیة البغل

استر حیوانیست طمع بد دارد، نه عقیم است نه بچه زاید [۲۹۰] و اگر بزاید بمیرد. سفاد [۲۹۱] و جماع بسیار کند. پدر وی خر است، مادر وی اسپ [۲۹۲] عمرش درازتر از عمر خالایان و عمایان [۲۹۳] بود و از هر دو طرف خصلتهاء بد آموزد. چون کبوتر رابعی [۲۹۴] کی اصل وی از ورشان بود نه هدایت کبوتر دارد و نه عمر ورشان و هم چون خصی کی نه بدرجه فحل بود نه بدرجه زنان و همچون مشبوط کی از میان زجر و بنی [۲۹۵] زاید. و استر را رفتاری نرم بود نه بتیزی اسپ نه بگرانی خر. و پیغمبر را علیه السلام استری بود آنرا مقوقس فرستاد بهدیه.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۱

فصل [خاصیت استر]

اما خاصیت استر: هر کی دل استر نر بجوشاند و بساید هر زن کی بخورد بار نگیرد. اگر سنب استر بسوزانند و پنج درم بروغن مورد و قسط بیامیزند و بر سر اصلع مالند موی برآورد. و اگر پنج قطره خون از گوش استر بآب باران بیامیزند و بخورند تب دق را ببرد و از پس آن آب جو را می‌خورد [۲۹۶]. اگر سنگی کی استر بر آن مراغه کند در زیر مایده نهند کس [۲۹۷] طعام نخورد تا نیندازند [۲۹۸].

اگر مرد عاشق مراغه کند جایی کی استر مراغه کند، عشق وی برود. اگر کسی خواهد کی زن آبستن نگردد دل استر بریان کند بچوب درختی کی بار نیارد، آنکه گمیز خصی بر وی کند [۲۹۹] و قدری در پوست استر نهد و بریسمان بر [۳۰۰] زن بندد هرگز آبستن نگردد. این مقدار از قول حکما نقل کردیم.

خاصیة الحمار

خر جانوریست پرمفعت، همیشه حمالی کند و کس را نرنجانند. مردم متواضع بر وی نشینند تا از رعونت دور باشد و ازین سبب عیسی بن مریم علیه السلام بر خر نشستی و ترسایان هنوز سنب خر عیسی گرامی دارند. و عزیز بر خری نشسته بود فرو آمد و خر را بدرختی دربست و قدری انجیر [۳۰۱] در قلدحی افشرد و می‌گفت آفریدگار این مردگان را چگونه زنده کند و بخفت. اللّٰه تعالی جان وی برداشت [۳۰۲] صد سال. بعد از صد سال زنده گشت. استخوان خر دید آنجا افتاده و شیره انجیر [۳۰۳] همچنان تازه. گفت «این عجب است!» ملکی حاضر آمد، گفت «چند سالست کی تو اینجایی؟» گفت «یک چاشتگاه.» ملک گفت «صد سال، بنگر کی آفریدگار

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۲

چگونه زنده کرد ترا و بنگر کی چگونه زنده کند خر را.» و آنکه اعضاهاء وی بر یکدیگر می نشست تا زنده شد. عزیر گفت «اعلم ان الله علی کل شیء قدیر.» بدانستم کی آفریدگار قادر است. پس قصد خانه خود کرد. در شهر آمد کس را نمی شناخت و کس ویرا نمی شناخت. بدر سرای خویش زنی را دید پیر و دو تا. گفت «تو کیستی؟» گفت «من دختر عزیرم.» گفت «پسران وی کجاند؟» گفت «در خانه.» ایشانرا بخواند، همه پیر صد ساله. گفتند «تو کیستی؟» گفت «من عزیرم.» ویرا در کنار گرفتند و عزیر را بر تخت نشانند. جوانی سی ساله و پسران و دختران صد ساله بالای وی استاده. ملک آمد و نپسندید کی پیران بالای وی استاده باشند و با وی عتاب کرد تا بنشانند.

حکایت گویند چون بخت نصر بنی اسرائیل را بکشت و توریه را بسوخت، عزیر بگریخت. چون بخت صد سال بر آمد زنده شد. قصد کرد تا با شهر آید، در بیابان تشنه شد. چشمه آب دید و زنی نیکو صورت بر چشمه استاده [۳۰۴] عزیر زنی را دید گفت «شیطان زنده است و من تشنه ام و پیرامون زن نیارم شدن.» سه روز تشنه بماند. پس آن زن بیامد و عزیر را گفت «من فرشته ام و ترا آزمایش می کردم برو درین چشمه و آب بخور [۳۰۵].» وی قصد آب کرد و شربتی بخورد.

توریه را جمله حفظ کرد. بعضی گویند شهابی از آسمان بیامد و بحلق وی فرو- شد، جمله توره را بخواند. چون بقوم خویش رسید و توریه بخواند، جهودان گفتند کی موسی کی صاحب توریه بود نتوانست از حفظ برخواندن، این عزیر مگر پسر خدا است. از آن وقت عزیر را پسر خدا دانند. مقصود آنست کی خر اختیار پیغمبران بود. و بدانک خر سردمزاج بود و خردشتی بسر دسیر نباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۳

و خر نر بدو سال و نیم گشن کند و لیکن کره از نر سه ساله بهتر بود. و خر چون بانگ کند بشب سگ بدر آید و بنالد. اگر مردی حنظلی از شاخی کی یکی بار آرد باز کند و شحم آن بر دست و پای خر مالد و یکی بر آن نشیند و می راند بعدد گام خر شکم او اطلاق کند. کودک چون بسیار گرید شیر خر بخورد ساکن شود.

خر گور نر هیچ کره نر نگذارد کی در گله او آید و بدنجان خایه اش بکند و بدین سبب خر گور اغلب خصی بود. خر گور ماده بچه جایی زاید محکم و نگذارد کی بیرون آید تا سنب محکم کند آنکه بگله در آرد و گله او باشد کی پانصد عدد بود و از یکدیگر گسسته نشوند و اگر بشمشیر می زند کی از هم جدا نگردند و در دیار بصره بسیار باشند، چون بآب خوردن آیند دو مرد براه آیند با کارد و ایشانرا می زنند و می گیرند. از سم او انگشتی کنند صرع را سود دارد. این مقدار از قول حکما [۳۰۶] گفته آمد.

خاصیه الغنم

بدانک آفریدگار گوسفند را بیافرید و در وی منافع بسیار کرد و برکاتی عظیم و هر چند کی ویرا بیش کشند بیش آید و شکلی لطیف است و الوف بود [۳۰۷] و بی شر و عاجز و هیچ شر از خود باز نتواند داشت تا از موش و مرغ بترسد و بجای رحمت است. گوشتش می خورند و پوستش می کنند، شیرش می آشامند، پشمش می برند، سرگینش می فروشند [۳۰۸]. چندانک آدمی را از وی راحت بیش است ویرا از آدمی جفا بیش است.

حکایت گویند قصابی توبه کرد از پیشه خود، وزیر نظام الملک [۳۰۹] گفت «سبب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۴

چه بود؟» گفت «گوسفندانرا در خانه کردم و کارد آنجا بنهادم و بشغلی برافتم چون بازآمدم کارد طلب کردم، نیافتم. زنی از غرفه نگه کرد، مرا گفت «چه می‌طلبی؟» گفتم «کارد.» گفت «گوسفندی بدن‌دان برگرفت و در آن سوراخ پنهان کرد.» چون احتیاط کردم در سوراخی پنهان کرده بود. [۳۱۰] من ازین سبب توبه کردم.»

شخصی پیغمبر را علیه السلام گفت «أنی لا اذبح الشاء و ارحمها» و قال النبی صلی اللہ علیہ و سلم «و الشاء ان رحمتها رحمک اللہ» و ازین سبب نهی کرد کی پسر را بقصابی نفرستند، زیرا کی قصاب سخت دل باشد و قصاب را چون بخواب بینند ملک الموت بود و اغلب سلاخان و قصابان درویش باشند.

مقصود آنست کی اگرچه گوسفند حلال است قتل کردن منکر است. و ترسایان نه گوسفند خرنند و نه کشند [۳۱۱] و گوشت را از قصاب نخرند و مذهب ایشان است کی هرکی قتل کند و گوشت حیوان خورد جان ویرا بعالم علوی راه ندهند و گوسفند چون گشن گیرد [۳۱۲] و باران آید گشن نپذیرد و چون باد جنوب آید بره ماده آید. [۳۱۳]

خاصیة الکبش

کبش [۳۱۴] شوکتی دارد و بوی مثل زنند یقال «هو الکبش القوم.» ای سیدهم. و پیغمبر علیه السلام گفت «بخواب دیدم کی من بر کبشی نشسته بودم، تأویل کردم کی سیدی را بکشم.» تا روز بدر ابی خلف بجنگ آمد و مبارزت خواست. پیغمبر علیه السلام قصد وی کرد. یاران منع کردند و گفتند «دشمنی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۵

منکر است و شجاع، پیش مرو.» پیغمبر نشنید، بجنگ وی آمد. ابی خلف گفت «چندین سالست کی من این اسپ را شکر دادم و کنجید تا ترا بکشم.» پیغمبر گفت «أنا أقتلک علیہ.» ابی خلف باز گردید و با اهل خویش گفت «بدرود باشید کی کار من با سری رفت [۳۱۵] کی محمد هرگز دروغ نگوید و امروز با من گفت کی تو را بکشم.» باز گردید و پیغمبر را گفت «شمشیر تو بمن ده تا بینم.» پیغمبر شمشیر بوی داد. ابی خلف گفت «عقل تو چنین است کی شمشیر بخصم دهی؟» پیغمبر گفت «شرم [۳۱۶] داشتم کی دست تو تهی باز گردانم.» وی تیغ را بجای باز داد [۳۱۷] پیغمبر زخمی بر ابی [خلف زد مرد و اسپ را بدو نیم کرد.

مقصود ازین آنست کی کبش در خواب ملک بود. و مورچه پیرامون پشم قوچ نگردهد.

اگر گوش میش [۳۱۸] بریسمان دربنند کی از پشم قوچ تافته بود تابع وی گردد.

و اگر قلقلند را بسایند بسرکه و در حظیره بریزند قردمان [۳۱۹] در گوسفند نیفتد.

اگر خاکستر پشم بر جراحت کنند خون بازاستد و رعاف را باز بندد.

خاصیة العنز

بز جانوریست لطیف و جنسی است از گوسفند، الا آنک دنبه ندارد و از گوسفند بد زهره‌تر بود. و از پیش گوسفند رود یا از شرف است یا از بدزهرگی.

و از خواص بز آنست کی شیر را بیند پیش وی دود [۳۲۰] و بوی شیر بشنود بمیرد، چون شیر غایب شد زنده گردد [۳۲۱]. و از زیرکی بز آنست کی چون بیمار شود شبرم یا سقمونیا بخورد نیک شود. هرک کاسه سازد از طرفا و بز را از آن آب دهد

چون بز را بکشند طحالش نباشد و هم چنین آدمی را. اگر سرو بز در زیر

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۶

بالش نهند خواب آرد. ذونای [۳۲۲] گوید اگر بلور هندی صورۀ بزی بر آن کنند و در زیر بالین کودکان نهند نگریند و خواب آرد. بحدود غنجد بزیست کوهی سروها دارد دراز، پوست وی بکنند، هر کرا قولنج بود، در میان آن پوست رود، قولنج را بکشاید و بدان ولایت عمل کند. شیر بز سودمند بود بدق. اسکندر را بشیر بز پروردند و سبب آن بود کی دارا بن دارا ملکی بود بولایت ایران و فیلسوم ملکی بود بروم میان هر دو عداوتی برفت. وزرا گفتند عمر در سر قتال رفت، با یکدیگر قرابت کنید، فیلسوم دختری داشت نام وی عموریه، پسر دارا داد، آبستن شد از وی. دشمنان حسد کردند، دارا را گفتند «این عموریه دختر حجامی است نه آن فیلسوم.» وی قصه بدارا نیوش نبشت. عموریه بترسید پسری بزاد در اسکندریه، ویرا در غاری پنهان کرد و دو گوهر بر بازوی [۳۲۳] وی بست و هر روز بزی از گله بدان غار آمدی و ویرا شیر دادی. قصه بدارا بردند کی پسری یافتیم برین سان. ویرا اسکندر نام کرد و ویرا پیرورد تا دارا بمرد و مملکت دارا اسکندر بگرفت و بشهر اصطفا رسید و ملک آن شهر بمرده بود و مملکت بدختر وی رسیده. عموریه روزی ویرا بدید، ویرا بشناخت و ویرا راه داد، سرهنگی بوی داد. سرهنگان حسد کردند و گفتند «اسکندر ابرص است، نشاید کی ملکی [۳۲۴] بوی دهند.» عموریه ویرا برهنه کرد، دو مهره دید بر بازوی وی، بدانست کی پسر وی است و مملکت بوی داد. و این حکایت از بسیار روایتها و بسیار عبارتها یافته ایم [۳۲۵]. بعضی گویند عموریه از نفحه فرشته آبستن شد با اسکندر، ویرا بگریزانید، بزی کوهی ویرا شیر داد تا پرورده شد. مقصود [۳۲۶]

کتاب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۲؛ ص ۵۶۶

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۷

ازین حکایت آنست کی خاصیه بز کی شیر وی موافق آدمی است و بز نر میش را نطلبد و گوسفند نر بز را نطلبد و بز هشتاد هیجان بکند بروزی. بز نر کی رمد از گله در گله آرند و ریشش بسترنند دیگر نگریند.

خاصیه آهو

آهو حیوانی لطیف است، گردنی نیکو و چشمی نیکو دارد، بر بچه خود مهربان بود. اگر صیاد بچه وی بگیرد چنان بنالد کی هلاک شود و اگر نه زبانش در دهن خشک شود از بسی کی بانگ زند و مگس زبانش بخورد و زبانرا بخاید و بریزد. بماوراء النهر عنکبوتی بود کوه پا، سمی بود [۳۲۷] بز آنرا بخورد فربه شود. بز کوهی از ده نیزه بالا کوه بزیر جهد و بسر و بر زمین آید. گویند در سرو بز و از آن گاو کوهی سوراخی است از آن نفس زنند و عدد سال عمر او بند سرو او باشد، بهر سالی گرهی بدان پدید آید. و علف در دهن گیرد و پیش ماده آورد، چون ویرا بگیرند از پی وی آید و بازنگردد تا زنده بود. آنچ بنزدیک دریا باشد، ماهی را دوست دارد، بساحل آید، ماهیان نیز دیدار ایشان دوست دارند. صیاد پوست بز کوهی درپوشد و در آب رود، ماهی چون پوست آهو دید روی بوی نهد، صید شود. و آهو بیناتر همه حیوانات است. بوی دهنش خوش بود، حنظل و آب شور خورد. حنفسا بر آهو افکنند بمیرد، زیرا کی آهو قمر راست و حنفسا زحل را، چون بر وی افتد بمیرد.

جنسی است از آهو، بسیار جمع شوند. چون گرگ خواهد کی شکار کند بهم آیند و روی بشقاق نهند و بهر فرسنگی دو گرگ بایستد و دو دیگر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۸

ایشانرا می دوانند تا بنزدیک آن دو گرگ آیند، آنکه این دو گرگ آسوده برخیزند و ایشانرا می دوانند پس همه را بکشند و انبار کنند. دشمن وی سگ و گرگ باشد. و شقاق را دو سرو باشد بشکل هلالی سپید مانند آبگینه و لطافتی نیکو دارد.

جریش ۳۲۸

جانوریست چند بزغاله، نیکو رود. بر میان سر یک سرو دارد. با همه جانوران بکوشد کس ویرا نتواند گرفتن. پس صیاد کنیزکی جوان، سپید، بکر بنزدیک آشیان وی بنشانند. جریش پیش وی آید و در دامنش نشیند. کنیزک پستان بوی دهد. جریش آنرا درگیرد، چون مقدار شیر وی بخورد مست گردد و بخسپد، صیاد ویرا بگیرد.

صفت یامور ۳۲۹

حیوانیست نفور و گریزنده. دو سرو دارد مانند اره، بدان چوب توان بریدن. چون تشنه شود بآب فرات آید و باز خورد و در بیشه و مرغزار آید و نشاط می کند و می جهد. سروهایش بدرخت درگیرد و بیرون نتواند آمدن و آن سرو سلاح وی بر وی و بال گردد.

ارس

جانوریست در بیشه یک سرو دارد و چهار سوراخ در وی. باد در وی آید، آوازی خوش کند. جانوران بر وی جمع شوند. و گویند کی ملکی ارسی را بگرفت و سرو وی پیش خود نصب کرد، در مهب باد و از آن آوازی آمدی دل گشا. اگر واشکون ۳۳۰] بنهادی آوازی آمدی کی گریه بر شنونده افتادی. [۳۳۱]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۶۹

دابه بحریه

بر لب دریای محیط دابه‌یست. شب از آب برآید، زرد مانند شمع افروزد، چندانک آهوئی. پس تن خود را بر سنگ می مالد تا موی خود را همه بریزاند و با دریا شود. آن پشم وی بردارند مانند آتش فروغ می کند. از آن جامه بافند، چون آتش درفشد و کس از زر سرخ شناسد و بوی نیکوتر از مشک تبت می دمد. جامه از آن هزار دینار قیمت دارد.

صفه زرافه

زرافه در زمین نوبه بود حیوانیست عجب، تن شتر دارد و سر گاو کوهی بی سرو، سنب گاو دارد دنبال مرغ و دندان خرد و دست دراز دارد، دو پای کوتاه بی زانو. پوست وی خال خال برنگی ظریف. پدرش پلنگ بود مادرش ناقه.

حکایت من شنیدم از شخصی کی برسالت آمده بود بعراق از بحرین و کیش.

گفت «زرافه را دیدم از آن ملکی دو دست دارد دراز مانند دو عمود و گردن دراز مانند علمی و دو سرو باریک و زبان بیرون می کرد سیه و آنگه درخت کنار خوردی پیش درخت آمدی و سر فرو کردی تا کنار از درخت بگسستی و سر و گردنش بالای درخت گذشته بودی و هم چنین گردکان خوردی.» در آن ولایت گاو پلنگ می خوانند، بر راهی کی می رود، سر در باغی برد در آن چره می کند و وی بیرون باغ. عمر کوتاه دارد و گران رود. پوست وی سخت بود، از آن جوشنها سازند، آهن بوی کار نکند، آنجا میرد کی بزاید. از ولایت خود پیشتر نرود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۰

صفه کرگدن

کرگدن جانوریست عظیم، در اقلیمی کی وی بود سه باشد یا چهار.

ماده وی بعمری یک بچه آرد. «قیل اقل خلق الله تعالی الاسد و الکرگدن.» و باشد کی بچه را بخورد، و چند سال بچه در شکم وی بماند، چون بزاد دندانها و سرو و سم سخت و محکم کرده بود. اگر بچه از مادر بگریزد بماند و اگر نه ویرا بلیسد و زبانی تیز دارد ویرا بکشد. و کرگدن مست گردد. از بانگ وی آدمی بمیرد. بچه در شکم مادر سر از فرج مادر بیرون کند و مادرش طعام می دهد و بجای باز می شود. چون از رحم بتنگ آید [۳۳۲] بیرون شود. و عجب آنست کی بچه را بلیسد تا مجروح شود و بمیرد. آنگه روزگار دراز نوحه می کند تا بچه دیگر بزاید. و در شکم مادر سرگین نیفکند. جانوریست مهلک، بهایم ماند، بسنب و سرو دنبال گاو. و بسباع ماند کی دست و پای شیر دارد و گردن اسپ و یک سرو محکم از پیشانی برآمده. عوام گویند کی فیل را بسرو بردارد دروغ است اما با فیل عداوتی دارد، جنگ کند. سرویی دارد معقف در پشت فیل اندازد [۳۳۳] هم چنان بماند تا هردو هلاک شوند. و کرگدن از عمران دور باشد و حدث وی سوزنده است. گویند «کرگدن می پرید، حدث وی بر شخصی آمد، از آنجا استخوانها وی بر گرفتند.» و شگفتی اینست کی چهار قوایم دارد و دو جناح دارد و این نادر است و عقل قبول نمی کند.

و احمد فضلان گوید «در پیش ملکی رفتم سه طیفوریات دیدم چون جزع یمانی پیش وی. مرا گفت «این از سرو کرگدن کرده اند.» و از آن سرو کمرها کنند، ملوک آنها بهای گران بخرند، در میان درختها خلج گردد، سوار را بر باید. بر جزیره برطایل [۳۳۴] چره کنند، چون گاو. سرویی از وی بهاء عظیم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۱

بخرند. سبب آنک از هم باز کنند صورتی پدید آید در وی از آن آدمی یا شیر یا مرغ یا ماهی. اگر زمین سرو سپید بود صورت سیاه نماید و اگر اصل سرو سیاه بود صورت سپید نماید. و در آن ولایت آن صورت کی بنماید بر آن حکمها کنند. و در اقلام [۳۳۵] صین باشد اندک. و سروها آن کی بعراق آرند و گویند سرو کرگدن است، آن از آن خر مصری بود. اما صید کردن وی مشکل بود، بحکم آنک بانگ وی قاتل بود، پس کنیزک دوشیزه بر آن ناحیت برند کی وی باشد و آنجا بنشانند. چون کرگدن وی را ببند و بوی دوشیزه شنود غش [۳۳۶] یابد و بیفتد. و در آن صحرا اگر یکی بود و اگر بیش آنجا بیفتد. صیاد کمین کرده ویرا بکشد. آفریدگار چنین جانور قوی را مسخر گرداند از آن دختر ضعیف.

جانوریست از آن سوی دریای محیط. بزرگی وی چندان بود کی دایره حدقه چشم وی چندانک سرایی بود و هر چه خورد در تن وی افزایش، نه سرگین کند نه بول. اگر شخصی بدین حدود رسد از اندام وی عضوی نتواند دیدن یا سرش یا پاش از عظیمی کی بود. و عمری دراز دارد و در بیرانه [۳۳۷] بود و لیکن از دیدن [۳۳۸] مار بمیرد و اگر چه چندانک کرمی بود. و عظمت و فربهی صنایع معروفست.

خاصیة الاسد

شیر سبعی عظیم است و قاهر، بر همه حیوانات غالب. و هر حیوان کی ویرا دید، آوازش منقطع گردد و بترسد. و هر جا کی شیر آشیان دارد، همه جانوران لاغر باشند. و دلیری شیر بحدی بود کی یک مردیرا بیند یا لشکری، پیش وی کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۲ یکی بود، بنگریزد تا ظفر یابد یا هلاک شود. و هر حیوان کی ویرا دید بر جای بماند و نتواند گریخت. شیر بر دنبال کشتی نشیند و رسن را بکشد و کشتی را بر جای بدارد. ملاح بیاید تا بیند کی چه افتاد ویرا بگیرد و بخورد. و شب چشم بر هم نهد زیرا کی چشم وی همچون شعله آتش افروزد، تا صید نگریزد بانگ وی سلاحی بود، زیرا کی از بانگ وی حیوانات بول کنند. شیر ماده یک بار بیشتر نزاید و آنگه عقیم گردد، زیرا کی بچه در شکم وی زهدان وی بچنگ تباه کند و چون اندک مایه زخمی بر شیر آید مورچه ویرا هلاک کند و در زخم شود. شیر شعله آتش را بیند بگریزد و اگر طشتی بزند بگریزد، چنانک اسپ در آب نگرد سایه را بیند بگریزد. شکم شیر ضعیف بود، از شکم ترسد. آواز بیشه [۳۳۹] دوست دارد، صیادان سرنای می زنند و دف. و چون خواهند کی شیر را گیرند، سلاح داران در پس مطربان آیند و می روند و شیر سماع می کند، چون آرام گیرد کی سلاحها بوی اندازند و ویرا بگیرند و دربندند و بیشه می زنند. شیر آب کم خورد. زنا دوست دارد. هرگز با زن جنگ نکند و باشد کی ویرا بخورد.

گویند شیری با زنی الفت [۳۴۰] گرفته بود. زن بگریخت، شیر چندین فرسنگ برفت و بر در سرای وی خفت. آن زن بیامدی و دست بر سر وی مالیدی و هرگز زن را و طفل را نیازارد و کور را نیز نیازارد از فرط تکبر. و من از قاضی بزرگ شنیدم کی گفت «برسالت می رفتم ببخارا» [۳۴۱]. شیری درآمد در میان هزار سوار و ملک دربند را بر بود و ببرد در بیشه و اثر وی کس باز ندید. «قصه اکابر کند. شیر صفدغ و سرطان خورد و خوک و از دنبال گریخته نرود و تنها رود در صحرا و با کس هم راهی نکند. با سر نیم خورده نرود و چون بصید رود دنبال بر زمین می مالد و اثر پای خود پنهان می کند. استخوان پشت و گردن وی یک پاره

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۳ بود. و اگر دو استخوان شیر بر هم زنند، آتش از آن ظاهر گردد. و همیشه شیر محموم بود. چون صیدیرا بخورد بطلب نمک رود پنجاه فرسنگ. بچه را در ملاحه زاید از بیم مورچه. چون زخمی بر شیر آید سعد بخورد. چون بیمار شود کبی را بخورد نیک گردد. سی بانگ بزند بر یک پی، اول از همه صعب تر و آخر از همه نرم تر، تا از آن نیرو کی زد براساید. و چون گرسنه شد بانگ نرود تا صید نرمد. چون بخسپد چشم باز کند، چون بیدار شد چشم بر هم نهد. اگر گوشت وی قدید کنند و گشینز برافشانند و در نبد کنند، سوده و بخورند بواسیر بیفکنند. اگر بر خود مالد فالج ببرد. اگر پیه شیر در تن خود مالد، سرما نیابد. هر کی دل شیر بخورد دلیر گردد. پیه شیر بر ناسور نهند درست کند. اگر شکم خروس بشکافند و بر زخم شیر نهند ساکن

گردد. شیر چون بانگ خروس بشنود زمزمه بزند و آشفته گردد. هر که چوب انار سوراخ کند و موی شیر و ساو آهن در آن ثقب کند و سرش بموم بگیرد و با خود دارد از هیچ جانوری نترسد و پیش وی نگردند. شیر از موش ترسد و اگر از گل یربوعی کنند کی شیراز آن بگریزد.

چشم شیر و پلنگ و افعی و گربه درفشد و شیر و نمر و یوز وحشی باشند. و دندان شیر بکنند و ویرا پیورند و از وی ایمن نباشند [۳۴۲]. شیر چون بچه را بزاید مرده بود. روز سیم بچه زنده گردد و ماده بادی در بینی وی دمد تا زنده شود. و بچه گرگ گوشت پاره بود بی صورت ویرا می لیسد تا صورت وی پدید آید.

فصل [نزول سوره «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» و گفتار عتبه بن ابی لهب

بدانک چون آفریدگار سوره «وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ» [۳۴۳] بفرستاد، عتبه بن ابی لهب بشنید گفت «انا کافر برب النجم». پیغمبر بشنید گفت «اللهم سلط علیه کلبا من کلابک». ابو لهب بشنید کی وی نفرین کرد، بترسید. و پسر وی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۴

بسیار می رفت. کاروانرا [۳۴۴] گفت «پسر من نگه دارید». چون برفتند، ابو لهب می گفت «وا ابناه». و گفت «شما دانید کی محمد الامین از کودکی و تا اکنون هرگز دروغ نگفت و من از نفرین وی می ترسم». کاروانیان شب ویرا بخوابانند و بارها گرد وی درنهادند و مردان گرد وی بختند، سلاحها راست کرده.

شبی شیری در آمد و عتبه را پاره پاره کرد و اندامها وی آنجا رها کرد و برفت. چون خبر آمد بابی لهب تعزیت وی بداشت و گفت «خاک بر سر دنیا باد. ای پسر مرا همه جهان از بهر تو بایست». پس ویرا دفن کردند.

و شیر جنسی است کی ملوکان بنام وی مباحات کنند، چنانک علی بن ابی طالب را اسد الله گویند و خالد را سیف الله. و شیر همیشه دهن بر زمین دارد کی دهنش گندد. و بچه از دنبال وی دود. چون بانگ وی بشنود بگریزد.

پس بچه را در زیر نهد و بانگی در گوش وی زند چون رعد و ویرا رها کند. بعد از آن بچه وی از هیچ نترسد. این مقدار کفایت باشد از خواص شیر کی گفته آمد از قول حکما.

خاصیة الذئب

گرگ سبعی است شوم و جسور و شوخ و نفور و دندان بر استخوان نهد بشکند. و آوازی وی نشنوند از تیزی وی. گویند سودالی قباص حبلی [۳۴۵] پسر حلیمه دایه رسول علیه السلام شخصی بود داهی [۳۴۶]، گرگی را آموخته بود تا از سی فرسنگ باز آمدی و از بهر وی آهو گرفتی. و شیرا آموخته بود از بهر وی خر گور گرفتی، گرگ طبع سگ دارد.

احمد بن المثنی گوید «در بیابان گرگی عظیم قصد من کرد و پیرامون من می گردید، تا چشم من تاریک شد. ناامید شدم. ناگه گرگی ماده را بدید

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۵

قصد وی کرد. هر دو بهم در گرفتند چون سگ، من شمشیر بر گرفتم و هر دو را هلاک کردم.

فصل [اگر گرگ پای بر عنصل نهد از هوش برود]

و اگر گرگ پای بر عنصل نهد از هوش برود. اگر گرگ در مرد [۳۴۷] نگرد، پیش از آنک مرد [۳۴۸] در وی نگرد، مرد بانگ نتواند کرد. اگر اول مرد درنگرد گرگ سست شود. گرگ از عنصل ترسد. و جانوران معادی بعد از مرگ اعضاء ایشان در یکدیگر جهد، چنانکه روده گرگ و گوسفند و دندان گربه و استخوان موش، چون بهم باز نهند بر یکدیگر زنند. اگر یک چراغ روغن شیر و یک چراغ روغن گرگ جدا جدا بنهند بهم نزدیک شوند. و اگر از پوست گرگ کمری بسازند، هر کی بر میان بندد دلیر شود. و اگر از پوست گرگ دفی سازند و بزند، همه دفها بدرد. اگر پوست گرگ بزه کمان کنند و بکشند، دگر زههء کمانها بگسلد. و اگر گرگ را بکشند، یک چشم فراز کند اگر از آن دو نگین سازند، آنک باز بود خواب ببرد و آنک فراز بود خواب آرد. دنبال گرگ در گوش نهند مستی و سستی برد. هر گه گرگ بیمار شود خاک بخورد نیک شود. هر چه بخورد در معده وی هضم شود مگر ناخن آدمی. گرگی را بکشتند در سینه وی ناخنها بود. گرگ دیوانه شود چون سگ [۳۴۹].

و سالی بود آنرا عام الذئاب گفتند کی گرگ آدمی را می خورد. روباه چون بچه کند عنصل در آشیان نهد از بیم گرگ. گرگان چون جمع شوند دایره باشند از یکدیگر ایمن نباشند. ماده دلیرتر بود. چون یکی درماند، بانگ زند دیگر گرگان را خواند. چون یکی بیمار شد یا مجروح ویرا بخوردند. هیچ بوی نشنوند. بانگ زند، تا سگ بشنود، قصد آن جانب کند. گرگ از جانبی دیگر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۶

در گله آید و گوسفندانرا برد. چون گرگی بیند جهد باید کرد کی بر دست چپ تو باشد کی سانح خوانند و اگر برابر بود یا بر راست بارح باشد و نیرو کند. گرگ زرخ شتر بگیرد و زبان بدان می آرد تا چون قواره از آن برگیرد. و زبانش تیزتر از تیغ بود و خونس باز خورد. طوطی با گرگ دوستی دارد. و قضیب گرگ و روباه استخوان باشد. گرگ جماع بر سر قله کند، کی کس بوی نرسد، زیرا کی عاجز گردد از تعلیق. گرگ ماده آبستن، چهل روز ناپیدا شود و از اینست کی از گرگ آبستن نشان ندادند. پس اگر بدست آید شکمش خالی بود از طعام. این مقدار کفایت بود.

خاصیة الفهد

فهد یوز است. ددی شجاع و آراسته و عبوسی دارد و طبعی تند و ناساز، [۳۵۰] پنداری کی از قبایل ترک است. همه حیوانات ویرا دوست دارند [۳۵۱]. و بسیار خسپد یقال «هو انوم من الفهد». از همه جانوران نر دلیرتر بود، مگر یوز و شیر و گرگ کی ماده دلیرتر بود. پدر یوز پلنگ بوده است و مادرش شیر بوده است، فهد از میان هر دو بیرون آمده است، چنانکه زرافه پدر وی پلنگ بود و مادر وی شتر. یوز آواز خوش دوست دارد. ویرا چهار پستان بود و گربه را هشت پستان بود و سگ را بسیار بود. یوز بانگ گربه کند. یوز با خرس گشنی کند سبعی بزاید کی مردم گیرد. گاو کوهی بگیرد، خونس می خورد، چون شیر را بدید بوی بگذارد. صیاد یوز بزرگ گیرد دوستر دارد کی بچه کی لجوج بود. و هیچ جانور بگرانی یوز نبود. یوز از بهر هوا هر سال از ولایتی بولایتی رود و بدان هیجان باز آید. صیاد بر آن ره چاهها سازد و سرش ببوشد [۳۵۲] تا در آن آید. گیاهی هست آنرا خانقة الفهود [۳۵۳] خوانند، چون بخورد رنجور شود. پس پلیدی آدم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۷

بخورد خلاص یابد. یوز صید را بگیرد، زبانش خورد.

من شخصی را دیدم لال با خواهری و میان ایشان خصومتی بود.

پرسیدم کی سبب گنگی شما چیست؟ نمودند کی ما دو برادر دیگر داریم هر دو لال، و گفتند کی ایشانرا پدری بود یوزدار، هر صیدی کی بگرفتی زبانش بیریدی و در دهن یوز نهادی تا بخوردی. الله تعالی ویرا چهار فرزند بداد، همه گنگ و لال. یوز ددی متکبر بود، ردیف سواران شود، کمین سازد، از دنبال صید چنان رود کی شهاب [۳۵۴] از پس دیو، مثل زنند «و هو اشجع من الفهد و اکسل من الفهد.» هم کاهل است و هم چابک.

خاصیة الببر

ببر جانوریست جهنده. دست و پنجه قوی دارد [۳۵۵] و شیر از وی ترسد زیرا کی ببر جهنده بود و از دور بجهد بر گردن شیر نشیند و ویرا می خورد. و میان شیر و ببر عداوت است، چنانک میان مار و عقاب و غداف و بومه. بروز بومه بچه غداف را برآید. ببر در خواب دشمنی عظیم بود [۳۵۶] از سباع آنک آدمی را خورد ببر و شیر و گرگ بود. ببر چون پیر شد شکار مردم نکند و قصد کودکان بکند [۳۵۷] بخلاف گرگ. اگر از اندام ببر خون بیاید، دیوانه شود. و همه ددان از ببر ترسند. چون بیمار شد سگی را بخورد به شود.

الفراق ۳۵۸

فراق [۳۵۹] جانوریست دنبال شیر رود و بانگ می زند و شیر از وی برنج بود و عنان الارضست و آن بزرگتر از گربه بود. حاجب الاسد خوانند، مردم ویرا دوست دارند، بحکم آنک هر گه بانگ وی شنوند، بگریزند و چهار پا را بگریزانند کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۸ کی از پس وی شیر آید. و هم چنین کژدم را خنفسا حاجب بود.

خاصیة النمر

پلنگ سبعی شوم و بدخوی و متکبر است. از آدمی ترسد و از ترس بوی جهد. ترکیبی ضعیف دارد و استخوان پشت ندارد، پیچیده شود چون مار.

بسوار جهد و مرد را بگیرد و بیای اسپ پیچیده شود. هر جا کی زخم کرد موش پدید آید و از آن هلاک شود بی زخم موش و این خاصیت است [۳۶۰] پس مجروح را نگه دارند بر تختی و تخت در میان آب نهند تا نیک شود. و اگر موش راه یابد بوی بول بر آن کند مجروح عفن گردد و تباه شود. چهارده روز نگه باید داشت. گویند هر پلنگ کی بزاید بچه با ماری بود. جانوران از وی ترسند مگر افعی ابلق کی با وی برد در آشیان. و پلنگ با هر ددی ماده سفاد [۳۶۱] کند و بر وی جهد بغلبه. با شتر جماع کرد، زرافه بزاد. با شیر جماع کرد یوز بزاد.

چنانک گرگ با کفتار جماع کرد سمیع [۳۶۲] بزاد.

حکایت و در ایام ماضی ملکی بود ویرا کنیزکی بود. با شخصی زنا کرد آبستن شد. از ملک بترسید بچه را بزاد، بصحرا برد و در سیاقه [۳۶۳] نهاد. پلنگی ماده بیامد، ویرا شیر می داد تا پروده شد. شخصی بدید. پادشاه را خبر کرد. ویرا بیاورد نام وی کرد

نمروود. چون بزرگ شد، جای ملک بگرفت، و ملک را بکشت و جهان بستد و قصد آسمان کرد و تیر بر آسمان انداخت و ابرهیم خلیل را در آتش افکند. و ازین سبب گفته‌اند «بچه را بشیر حلال باید پروردن تا بدطبع نگردد.»

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۷۹

حکایت گویند کی یک سال نمروود هیزم جمع می‌کرد و آتش در آن زد و از یک فرسنگ منجیق بنهاد و ابرهیم را در آن نهاد و با آتش انداخت. روزی دیگر بر بلندی رفت تا بنگرد کی حال ابرهیم بچه رسید. ابرهیم را دید با جبریل و میکایل. نمروود گفت «من یک شخص را با آتش انداختم، درین آتش سه کس‌اند.» قصد کرد کی پیش وی رود، نتوانست. هاما ن گفت، عم ابرهیم [۳۶۴] کی «آتش ابرهیم را از آن نسوخت کی من آتش پرستم از حرمت [من وی را نسوخت» پس یک شعله از آن آتش بر آمد و بر هاما ن افتاد و ویرا بسوخت و ابرهیم آنجا در میان [۳۶۵] ریحان نشسته بود. [۳۶۶]

و پلنگ چون پیر شود بچگان وی سر سگی بیارند تا بخورد، جوان گردد پلنگ چون سیر شود، سه شبانروز بخسپد. چون بیدار شود بانگ سخت بزند.

جانوران پیش وی آیند، صید کند. اگر کسی تن خویش به پیه پلنگ بیندوید [۳۶۷].

در جایی کی پلنگ بود، ایمن باشد. و پلنگ بیمار، موش را بخورد نیک شود.

میان پلنگ و موش تناسب است بخاصیت.

خاصیة الضبع

کفتار سبعی است بد، بتازی ضبع خوانند. شوکتی دارد در شب و از نتاج خوک و گرگ است. مردار گندیده خورد. چون بر آدمی ظفر یافت با وی زنا کند. زیر پای آدمی بلیسد تا ریش کند، نتواند رفتن، با وی جماع کند و آنکه ویرا بخورد. آدمی را بکشد چون بیامسد ذکر آدمی برخیزد. کفتار

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۰

ماده بیاید با وی زنا کند، آنکه ویرا بخورد. جانور شوم و زانی است.

حکایت گویند معاویه بن ابی سفین خلوت کرد با زنی خوراسانی. کنیزکی دیگر را بدید ویرا بگذاشت. خوراسانیه را سخت آمد. روزی معاویه گفت «شیر را پارسسی چه گویند؟» خوراسانی گفت «کفتار خوانند.» گفت «انا کفتار.» خوراسانی گفت «راست گویی.» پس معاویه را گفتند «کفتار ضبع باشد.» گفت «قاتلها الله ادرکت ثارها.» یعنی که کفتار با مردار زنا کند.

بدانک کفتار قوتی دارد کی اگر شیر در سوراخ وی رود ویرا بزند، مگر کی سوراخ بپوشد و نگذارد کی روشنایی بیند، و اگر ذره ضیا بیند مرد را بدرد. اما چون تاریک بود ضبع را ببندند و بیرون کشند. گویند ضبع مسخ است چون بوزینه. و کفتار با گرگ زنا کند عسبار و سمع [۳۶۸] بزاید. گرگ و سگ جماع کنند بچه ایشان دیسم [۳۶۹]. کفتار عرجا بود، گرگ افضل [۳۷۰] بود. شیر، سنگی رود کانه رهیس [۳۷۱] و کذلک السنور. کلاغ چنان رود کی پایهایش مقید بود.

اسفهرود نیکو رود مانند رفتار زنان. و از سباع هیچ را موی بدین درازی نبود کی کفتار را. بعضی گویند کی گوشت وی حلاطست کی ناب ندارد. و اگر پیه کفتار در سگ مالند دیوانه شود. کفتار در سگ نگرد و سگ بر بام بود، کفتار با وی می‌گردد تا سایه سگ بر زمین افتد. کفتار پای بر سایه سگ نهد، سگ بر وی درآید. و اگر دو گوش کفتار بر مرد بندند در چشم زنان نیکو نماید. هر کی زبان کفتار با خود دارد سگ از وی گریزد. کفتار بتک چنان دود کی اگر بر درخت آید

بیفکند. اگر شتری بر وی بندند بکشد. اگر از پوست کفتار انبانی کنند و تخم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۱

را در آن کنند و بکارند، هرگز ملخ گرد آن کشته [۳۷۲] نگردهد. اگر دانگی زهره کفتار بزنی نابکار دهند هرگز زنا نکند. اگر مخشی فرج کفتار در خود مالد مخشی از وی برود. اگر موی کفتار بر کنند از تنش و خورد کنند دبر بر هر کسی که مالند مخث شود. گویند کی کفتار سالی نر بود سالی ماده. کفتار از چوب انگور ترسد. قوت کفتار بشب بود. چون بیمار شود سگ بچه را بخورد نیک شود.

خاصیة الشغال

شغال ددیست کوچک تر از گرگ. اگر در زیر درختی رود، اگر هزار مرغ خانگی بر آن بود همه بزیر افتند. اگر در سرای شغال را بزنند خانه پلید کند تا رها کنند. اگر در باغی ویرا بزنند جمع شوند و باغ را خراب کنند. جایی کی مرغ آبی نشیند، شغال یک بن [۳۷۳] خار بزرگ برگیرد و در آن آب افکند تا مرغان با وی گستاخ شوند. پس یکی از آن بدنان بردارد و در پس وی در آب می آید تا نزدیک مرغ و مرغ ویرا نمی بیند، در جهد و مرغ را بگیرد. شغال مرده را خورد.

خاصیة الکلب

از وفاداری سگ باز گویند، لقوله تعالی «وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» [۳۷۴] و اصحاب الکهف هفت ملک زاده بودند، از پیش دقیانوس بگریختند طوقه‌ها زرین در گردن کرده، جامه‌ها ملوک پوشیده، سگی در دنبال ایشان افتاد چون ایشان در غار شدند، سگ بر در غار بخت. آفریدگار عز و جل، خواب بریشان افکند، تیرست سال بختند. و یکی صره زر داشت بنام دقیانوس زده.

بعد از تیرست سال از خواب در آمدند. با یکدیگر می گفتند کی چند گاه است کی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۲

ما خفته‌ایم؟ یکی را بفرستادند کی دیناری بطعام دهد. وی برفت در شهر کس را نمی شناخت. بدر دکانی رفت و آن دینار نانوا را داد. گفت «ای مرد این زر کجا زده‌اند و از کجا آورده؟ مگر گنجی یافته؟ کی این زر سیصد سالست کی زده‌اند.» ویرا پادشاه بردند، تا ایشانرا برد بسر کهف. در آنجا رفت و احوال با ایشان بگفت. آفریدگار ترسی از ایشان در دلها نهاد [۳۷۵] کی کس آنجا رسد از ترس بگریزد. مقصود ازین حکایت آنست کی وفاداری سگ کی بر لب آن غار کی خفته است و با ایشان مساعدت کرده. و بدانک سگ جانور است مهربان، از آدمی نشکید. بتن ضعیف و بدل دلیر، تا از شیر بنگریزد و با وی بستیزد. یک لقمه بخورد صد سال وفاداری کند. از بهر این گویند سگی بهتر از صد سفله.

حکایت ابو عبیده [۳۷۶] گوید «مردی بسفر رفت. سگی با خود داشت. دشمنان ویرا بگرفتند و بردند و یاران از وی بازگردیدند. سگ از پس ایشان برفت. مرد را در چاهی افکندند و خاک بر سر وی کردند. سگ بچنگ خاک از سر وی باز می کرد، تا نسیم هوا بوی رسید و آنجا بانگ می زد. قومی قصد سگ کردند.

چاهی دیدند، سگ گرد آن می گردید. خاک باز کردند، ویرا بر آوردند.»

شاعر گفت:

یعدر عنه جاره و شفیقه و ینبش عنه کلبه و هو ضاربه

محمد بن حفص گوید «طاعون در خانه افتاد، کس بنماند، مگر پسری شیرخواره. و سگی بچه بزاده بود. کودک می دید کی بچگان شیر سگ میخورند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۳

وی نیز پستان یکی گرفته بود و می خورد تا بزرگ شد.»

حکایت یکی از عرب گوشت سگ خوردی و گفت «قوت در شیر و عقاب و نهنگ است و این هر سه گوشت سگ خورند.» و سگ متکبر بود، تا اگر کسی از وی بترسد بنشیند، سگ از وی بازگردد، و بول بر وی کند. عیوب سگ آنست کی تباش بود، دزدی کند. همه روز بینی بر زمین دارد، چیزی جوید و تا دبر سگان کی بینی بر آن نهد. و اگر سنگی بوی اندازند از حرص بدنندان بگیرد. نه سبعی تمام است و نه بهیمه بهیم. نه جنی است نه انسی. و از مطایاء [۳۷۷] جن است و چون دیوانه گردد، بگزد و القاح کند و بسگی آبتن شود. و چنان بود هر کرا نشناسد در وی جهد و احمق بود. بر شارع خسپد و اگر رجمی [۳۷۸] از سم اسپه بر وی آید، فریاد کند. اگر سگی از بامی درافتد، دیگران گرد آیند و ویرا بدرند، اگر از خانه خاشاکی بدر اندازند، بسبب آن یکدیگر را می زنند. چون باز سر آن روند پوست پیاز و چغندر بود. و بدانک از آواز منکر بانگ سگ است و خر و طاوس و گاو. و خسیسانرا مثل بسگ زنند. یکی ممدوح [۳۷۹] را دشنام داد گفت «سگ بانگ زند بر من، من بانگ زم [۳۸۰] بر وی. و اگر خر پای زند بر من، من پای زم بر خر.» و سفیه یا سگ بود یا خر. مجوس مرده را بسگ نماید تا ویرا بیوید، بدانند کی مرده است. اگر زنده بود بازگردد. اگر مرده بود، دم در وی زند.

حکایت سلمه بن خطاب گوید کی «عبد الملک بن مروان و مصعب بن الزبیر را

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۴

بهم خصومت افتاد. ملک الروم را گفتند «وقت فرصت است.» ملک الروم گفت «دو سگ را بیاورید.» بیاوردند. هر دو را بیکدیگر جنگ کردند. ملک الروم ناگه روباهی در میان هر دو سگ افکند. سگان خصومت رها کردند و در روباه آویختند. ملک الروم گفت «عرب هم چنین باشد، اگر من قصد ایشان کنم بمن در آویزند.»

حکایت گویند در قتال علی و معاویه، ملک روم قصد خروج کرد. معاویه نامه نبشت و گفت «بلغنی من خروجک و الله لئن هممت علی ذلک لأصلحن علیا و لا کونن علی مقدمته و لا حربن القسطنطنیه البحر اولاً ترکتہ حمر سودا.» و بدانک سگی چون بالغ شد پای بردارد کی بول کند. و سگ چون ابر بیند یا کاروان نباح کند. از جمله حکما یکی بود، سگ و کبوتر در خانه نداشتی.

و گفت «کبوتر نیاک بود و سگ را ذکر ظاهر بود، این هر دو زنانرا شهوت تیز کند.» اگر سگ را کندس دهند بمیرد. سگ باری سیر بخورد فربه شود [۳۸۱] و چهل روز هیچ نخورد لاغر نشود. سگ بشصت و یک روز آبتن شود و پنج روز بچه وی چشم باز کند و بهر هفت روز حیض بیند. بشش ماهه پای بردارد. ماده، شکار بهتر از نر کند و سگ زرد و سرخ محبوب بود. بر زمین ساه نخسبد مگر بر چیزها و خوردنی پیش سگ بچگان بنهد، در هم نیفتند چون گربه بچگان و سگ چون گوشت آدمی بخورد، دیوانه شود و چون آدمی را بگزد آدمی نیز دیوانه شود و بانگ سگ کند و علت صعب باشد. پس آینه بوی نمایند. اگر صورت خود بیند بماند. اگر صورت سگی بیند بمیرد. بر سر دنبال سگ [۳۸۲] ناخنی باشد، آنرا بیاید کندن و اگر نه درماند. اگر بادام تلخ با زیت بسرشند و بسگی دهند بانگ نتواند زدن.

الکلب البحرى

سگ آبی را دنبال گردانیده باشد سوی پشت. چون سگ [آبی گشنى کند دیگر سگان آبی شادی کنند. اگر یکی در دام افتد، دیگران خود را بر دام می‌زنند. اگر ماده بگیرند، نر با هیچ ماده جفت نگردد. از آتش عجب ترسد. خایه وی چند بید ستر است. نر خایه خویش بکند تا از صیاد برهد. چون صیاد را بیند پشت باز افتد تا ویرا بیند و باز گردد. سگ آبی در آن آب بود کی دندان ماهی آرند از آن. سگ آبی آب گون بود، ازرق چشم، دو دست کوتاه و پایها همی کشد، دنبال خر دارد. چون از آب برآید بافتاب خود را آسایش دهد. اگر چوبی بر بینش زنند بیفتد و اگر ده زخم بر دیگر اندامها وی زنند هیچ اثر نکند. و باشد کی چند گاوی بود. گوشت وی همه روغن بود. ویرا در آن دیار «غول سر» خوانند، پوست وی قندز [۳۸۳] خوانند. سگان ویرا صید کنند، در آب گریزد، سگان از پی وی در آب روند مانند تیر تا ویرا دریابند و بیرون آرند. دو چشم ازرق دارد و خایه وی از بهر فالج بکار دارند. صفت سگ بری و بحری گفته آمد و آنچه منجمان گویند کی بر فلک از قطب جنوب دو صورت است یکی را کلب الاکبر خوانند و یکی را کلب الاصغر خوانند.

کلب الجبال [۳۸۴]

و آن هژده کوب است عرب آنرا کلب الجبال [۳۸۵] گویند و کوبی منیر در دهن وی است و عرب آنرا شعری العبور [۳۸۶] و الیمانی خوانند و بعضی را عذاری [۳۸۷] خوانند و بعضی مرزم. کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۶

خاصیة خرس

بدانک خرس جانوریست مضر و پرحیلت و دشمنی دارد با آدمی، تا اگر خفته را بیند صخره بر دوش آورد و بدو پا برخیزد و بر وی زند. دیوارها را نقب زند و سنگها اساس بگشاید. درختها در باغ بر کند یا بشکند. جوز را در هر دو کف گیرد و بشکند و بخورد.

حکایت شخصی حکایت کرد کی خرسی با بچه بدر باغ آمد. بچه را در باغ انداخت تا درآید. من بچه را باز پس افکندم. دیگر بار بچه را در باغ افکند.

من ویرا بیرون انداختم. شبی تا روز چنین می‌کردم تا باز گردید.

حکایت شخصی گفت در صحرائی می‌رفتم. کسی از پس من درآمد و دستار من بر بود. از پس وی رفتم. خرسی بود. بسر چاهی رفت. و دستار را در چاه گذاشت و بانگ می‌زد کی بچه وی در آن افتاده بود. من از پس وی درآمدم و دنبال وی بگرفتم و سرنگون وی را در چاه افکندم و سنگها می‌زدم تا ویرا بکشتم پس دستار بر آوردم.

حکایت شخصی گفت کی شخصی سنگی بر خرسی زد. خرس از دنبال وی بیامد.

مرد بر درختی گریخت. خرس از پس او برآمد. مرد با سر شاخی آمد و بدو دست خود را از درخت درآویخت. انگشتهای هر دو دست درهم افتاد. آن شب چنان [۳۸۸] بماند، تا روز مردم ویرا بزیر آوردند. و بدانک خرس دشمنی [آدمی

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۷

است و نابها و چنگها دارد [۳۸۹] مانند شیر. چون سرما آید، در سوراخى رود و زبان بکف دست تر مى کند، چون برون آید فربه بود. و خرسان بهم روند و اتفاقى دارند. و ماده کى بچه دارد، بد خوى بود، و بچه را بر پشت نشانند و بر درخت رود [۳۹۰] و میوه مى خورد و بچه را مى دهد. و خرس با همه جانورى بکوشد. و چون گاو خواهد کى سرو بر خرس زند، خرس بقفا باز افتد. گاو سرو بر شکم خرس زند، وى هر دو دست در سر [۳۹۱] گاو زند و برخیزد و سنامش مى خاید تا گاو را بکشد. پیه خرس اگر گرم بخورند حفظ افزایش و فربه کند. خرس بخسپد و برخیزد هر دو دست بلیسد و سیر شود. و آفریدگار را در حق همه حیوانات رحمت است، تا باشد کى چهار ماه و پنج ماه بگذرد کى شیری هیچ صید نیابد، و خرس مدتی بر آید کى در کوه هیچ قوت نیابد و مار سالها بگذرد که هیچ نخورد و همه فربه و بقوت باشند و یکی از گرسنگی نمیرد.

فصل [گویند کى خرس با آدمى زنا کند]

گویند کى خرس با آدمى زنا کند. و شخصى گوید «بکوهى بر شدم، از آن در افتادم در چاهى و در آن چاه خرسى افتاده [۳۹۲] بود بترسیدم. خرس مرا دو تا مى کرد. مرا یاد آمد کى خرس زنا کند، بترسیدم، مرا در کشید و بر پشت من آمد و هر دو دست در دیوار چاه زد و بر بالا چاه رفت. من شکر کردم کى از وی خلاص یافتم بعد از ساعتى با سر چاه آمد شاخى درختى شکسته بیاورد و در چاه گذاشت و سرش را محکم بگرفت. من دست را بدان در زدم و بیالا بر آمدم و از آن صعوبت برستم.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۸

صفه دب الاصر و الاکبر

اما منجمان گویند کى بر قطب شمالى صورتى است آنرا دب الاصر گویند و آن هفت ستاره است. دو تیراند، فرقدان خوانند و یکی بزرگ در دنب اوست جدی خوانند. و آن قطب معدل النهار است و دب الاکبر هفت کوباند چهار بزرگ را نعش خوانند و سه را بنات خوانند و فقرات [۳۹۳] خوانند.

خاصیه الخنزیر

خنزیر خوک است و مضر بود، تا قومى شیر را بآرزو خواهند از رنج خوک کى شیر خوک را بخورد. و خوک سحرگاه آید، زمینها بشکافد و لواط بود.

نر با نر زنا کند و خر و کبوتر هم لواط بود. خوک بچهار ماه بزاید و از یک نر بیست بچه بزاید. بیست سال بماند [۳۹۴] مردار خورد. سر وی بخرمانند، گوش شتر دارد، چشم و بینی فیل، [۳۹۵] دنبال بز، اظلاف گوسفند، خایه شتر [۳۹۶]، بسیار خوار بود چون گاو. اگر یک چشم وی برکنند بمیرد. بر زخم تیر و نیزه صبور بود، باز آید و مرد را بگیرد.

حکایت ابن النوشجان [۳۹۷] گوید «در صحرا اثر شش قدم دیدم. گفتند کى خوک بر ماده جهد و چند فرسنگ برود، دست بر پشت وی نهاده.» خوک در خواب دشمنى قوی بود و خوک اهلی مخنث بود در خواب. اگر خوک را بر پشت خری بندند، خر چون بول کند، خوک بمیرد. و ممسوخست. لقوله تعالى «وَجَعَلَ مِنْهُمْ

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۸۹

الْقِرْدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ» [۳۹۸] پوست خوک آبی هر کی دارد نهنگ از وی بگریزد. دندان راستش میمون بود، دارنده آن عزیز بود. دندان چیش شوم بود، اگر در زیر بالین ملکی نهند معزول شود. سم وی در کشتی دارند نهنگ را کفایت کند.

بوقت هیجان نران با یکدیگر جنگ کنند و خود را بگل بیالایند، پوستها چون جوشن کنند. و نشان آن بود کی گوشها فرو هلند و گمیز بسیار کنند. بیست [۳۹۹] بچه بیاورد. ماده تا پانزده سال آبستن بود، چون پیر شد بر پهلو گشن کند.

در هندوستان خوک نباشد. خوک را پوست باز نیاید مگر بکارد. استخوان وی با استخوان آدمی پیوندد، التیام پذیرد. خوک را چون بزند چو طفلان غریو کند. بروم ویرا چهار روز هیچ ندهند، آنکه ویرا سیر کنند، در خاک بگردد و بیک سیری فربه شود. بلوط دوست دارد و خرچنگ خورد. نشخوار نکند، شکنه ندارد. و باشد کی سم دارد و باشد کی ظلف دارد. در استخوانهاش مغز نبود. خوک چون سگ را بگزد همه موی سگ بیفتد. سرگین وی در زیر سیب بسوزانند سرخ شود. گله خوک متفرق باشد، در صحرا، وقت شب. راعی یکی را بگیرد و در بندد و میزند ویرا تا می نالد. همه خوکان آنجا جمع آیند. بچه خوک مخطط بود.

خاصیة القرد

بوزینه منقوط بود. [۴۰۰] چون بزرگ شوند یک رنگ گردند. بوزینه [۴۰۱] ممسوخ بود، لقوله تعالی «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» [۴۰۲] آفریدگار فرمود بنی اسرائیل را کی روز شنبه ماهی نگیرند. دام را روز آدینه در افکندندی و روز یکشنبه برکشیدندی. ایشانرا بوزینه کرد، و بوزینه جانور است از نتاج ایشان. بعضی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۰

گویند کی ایشان سه روز بمانند و آنکه بمردند، این دیگران جنسی اند. [۴۰۳] و در ولایت حبشه بیشتر باشد و چندانک گاوی باشند و چندانک گربه. و حبشه بوی بازی کند [۴۰۴]. یکی را بر سگی نشانند و چوب و کمان در دست وی نهند. در بلاد زابج، بشهر قاقله بوزینه بود، سپید و بزرگ، ریشها دارند بزرگ و بعضی را سینها سپید بود و پشت و دنبال سیاه و دوشها سبز و سبالها دارند.

اعضاهای وی بآدمی ماند. ریش و سبیل و چشم و تخمیز [۴۰۵] و خنده و کف [۴۰۶] و انگشتان و تناول و لقمه پیچیدن و مغز برون کردن از استخوان و سرجستن آدمی و گزنده کشتن، و در حدود مصر جولاهان ویرا کار فرمایند و مکو در دندان گیرند و میان قصب بدر می برد و باز پس می آرد، بساعتی مبلغی بیافد و اگر تقصیر کند بره سیاه پیش وی بکشند تا از آن بترسد و کار بهتر کند. ویرا هنریست کی بر درختها بلند رود کی هیچ جانور نیارد رفتن. و همیشه گزنده جوید و گزنده بآدمی افتد و ببوزینه و کبوتر و بروباه. و کبی بازی کند، زود خشم گیرد، بازیها آموزد، شناونداند کردن. چون بیمار شد گمیز خورد از آن خود. گوشت بوزینه جذام را سود دارد.

صفة فيلقوس

دابهیست عظیم در ولایت یونان. پوستی [۴۰۷] دارد سست از بسی گونه بگردد [۴۰۸] خود را گاهی گاو نماید، گاهی ماهی، گاه اسپ. و اجناس پیش وی آیند و مغرور گردند و ایشانرا بخورد. اهل یونان بوی مثل زنند کسی را کی وفا ندارد. ویرا دابه

العذاره ۴۰۹] گویند. بعضی ویرا فجاجوس [۴۱۰ خوانند و معنی کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۱ فجاجوس خون خواره بود.

خاصیه فجاجوس

فجاجوس سمی قاتل بود دیدار وی، هر حیوان را کی چشم بر وی آید بمیرد. آفریدگار ویرا دو ابرو بیافرید چون دو پرده، روی وی بدان پوشیده بود.

چون آوازی بگوش وی رسد سر باقفا افکند، تا پرده بالا افتد، بیننده وی بمیرد.

و چون بچه بزاید برگردد و بگریزد و اگر بچه را بیند بمیرد و اگر بچه ویرا بیند بمیرد. و ماده در کلهی رود تا نر با وی جماع کند و مثل این حیوان سمند سالار است، دیدن وی قتالست. و بحدود مکران دابه‌یست آنرا حریره [۴۱۱] گویند دو چشم دارد مانند دو شعله. از وی هیچ جانور نرهد تا بحدی کی حیوانات آن ناحیه از چراغ و شعلها گریزند و پندارند کی چشم آن حیوانست. و الله اعلم.

فصل در خاصیه ثعلب [۴۱۲]

روباه جانوری صعیف است و پرحیلت و هیچ جانور با خارپشت نشکاید مگر روباه، زیرا کی خارپشت خود را چون گویی [۴۱۳] کند، سگ دندان در وی نزند و مار از وی بگریزد. روباه بول بر پشت وی کند، چون حرارت بول بوی رسد منبسط گردد. روباه درجهد، سرش بگیرد و بخورد. و ثعلب را با دجاج خصومت است، از وی ترسد.

یکی گوید «بروباهی رسیدم افتاده و شکم آماس کرده، پنداشتم کی مرده است، از وی در گذشتم. سگی در رسید. روباه بجست و بگریخت. پرسیدم از آن گفتند. «ثعلب داند کی سگ شمی قوی دارد مرده را از زنده بشناسد.»

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۲

روباه جای خویش چنان سازد کی هفت در دارد. کشته‌زار کی خوشه بکند، روباه در وی نرود و چون گرسنه شود، بقفا باز افتد و خود را بیاماساند. مرغ پندارد کی مرده است، بر وی نشیند، ویرا بریاید و بخورد. چون گزنده بروباه افتد، استخوان یا پوست پاره بدن‌دان برگیرد و در آب می‌رود اندک اندک بتدریج و می‌گذرد تا گزنده بالا می‌آید، تا همه بر گردن و سر روباه آیند. پس با پوست آیند کی در دم دارد، آنگه پوست را بیندازد و بیرون آید. پیاز دشتی خورد. با کلاغ دوستی دارد. سر روباه در برج کبوتر آویزند همه بگریزند. قضیب روباه چون انبوه بود. با گربه جماع کند بچه غریب بزاید. شمی قوی دارد.

مرده را از زنده بشناسد.

حکایت گازری گوید «روباهی مرغی را بیاورد و در زیر درختی پنهان کرد.

گازر برفت و آنرا بر گرفت و بر سر رزمه نهاد. روباه گرد وی می‌گردید، آنگه برفت و چیزی دیگر بیاورد و بین آن درخت بنهاد. گازر پنداشت کی مرغ دیگر آورد. برفت کی بردارد، روباه باز گردید و مرغ را از سر رزمه بر برد، گازر بدانجا رسید استخوانی دید در بن درخت نهاده.

بطبرستان ثعلب بود کی دو جناح دارد چون خفاش و دندانها دارد دراز[۴۱۴].

خاصیة الارنب

خرگوش حیوانی است ضعیف، دستها کوتاه دارد و پایها دراز. چون بخسپد هر دو چشم وی مفتوح بود و هیچ نبیند. عرب گوید کی جنی بر خارپشت نشیند و بر شتر مرغ و بر موش دشتی، اما گرد خرگوش نگردد کی خرگوش را کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۳ حیض رسد. و هر که یکی را بکشد ازین اجناس اول شب ایمن نباشد از جن و آواز هاتف شنود بویل. عرب گوید «هر که کعب خرگوش با وی بود، دیو از وی گریزد.» حکما گویند «موی بسیار بر تن و بر گوش و گوش دراز دلیل عمرست.» [۴۱۵] و ندانم کی عمر خرگوش چندست. و هر جانور کی دراز گوش بود و کوتاه دست، چنان بود چون موش. اگر خون خرگوش در چراغدان کنند و برافروزند چنان نماید کی مردم پای در آب دارند. خرگوش بچه بسیار کند. در اندرون دهن و در زیر پای موی دارد. هر گه بیمار شد برگ پی [۴۱۶] [بخورد] بهتر شود.

خاصیة القاقم

قاقم جانوریست کوچکتر از گربه. سبید باشد بغایت، مگر دنبال کی سیاه بود. بلطافت حواصل است. در جایی بود کی سردسیر بود و از ظلمات بیرون آید، همچون سمور. اما سمور سیاه بود و عزیزتر. و هر دو از ظلمات آیند بمدتی دراز چند عدد. و قاقم را وقتی گیرند کی برف باریده بود، قاقم سر در برف برد، خاشاکی جوید کی خورد و دنبال بیرون بود، سیاه. صیاد می رود و او را می گیرد، چندانک باشد. و همه را باسانی بردارد. پوست وی گرم دارد [۴۱۷] و آب پشت افزاید.

سنجاب

جانوریست در حدود زمین ترکان بسقسین بود. بر درختها نشیند از آن فندق. آنجا لانه نهد. صید وی دشخوار توان کردن. صیاد گودی [۴۱۸] بکند کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۴ عمیق و دیوارها وی مملس کند و گوشت پاره در آن افکنند و مردی در آن پنهان شود، سنجاب خود را در آن افکنند ویرا بگیرند و بر زمین زنند و پوست وی بکنند. و در زمین سرد بود. پوست وی معتدل بود.

قنفذ

خارپشت قنفذ است. همه اندام وی پر خار بود. هرگز نخسپد و چنانک یوز هرگز از خواب سیر نشود. و جنسی از قنفذ باشد کی شوکها دراز دارد و آفریدگار مسخر وی کرده است کی می اندازد چون تیر. و درخت بید انجیر کی دانه وی خشک شود، اکمام از وی شکافته شود، دانه از وی روان گردد چون تیر. و خارپشت دشمن مار است و با افعی و ثعبان جنگ کند و با ایشان بازی کند. و هر جا کی خواهد بگیرد و خود را درهم کشد و مار خود را بر وی زند تا پاره پاره شود. و چون اهل اسلام

بر سیستان ظفر یافتند، عهد کردند کی ما صلح آنکه کنیم کی قنفذ را نکشند. پرسیدند کی این چه التماس است؟ گفتند «در زمین ما افعی بود و دافع آن خارپشت بود.»

گویند کی خارپشت و راسو چون مار را بزند یا مار ایشان را بزند، سعتربیبانی بخورند تا ضرر آن دفع کند. اگر خارپشتی در خانه تاریک بیاویزند بریسمانی کتان، مانند ستاره از وی درفشان بود.

السنور

گره جانوریست لطیف و پاک و الوف، دست و رو شوید و لیسد بر شکل نمل. چون دست بر سر وی مالند زمزمه زند، مانند دعا. خانه پاک دارد. حشرات خورد، مار را بکشد. در برابر مار است و سبلتها دراز کند و در چشم مار می زند چون چشم بر هم زند، چنگ بر سر مار زند، بدو چنگ کی در سر مار زند بمیرد.

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۵
دشمن موش است و ضرر موش بر بنی آدم بیش از ضرر مار است. در بنی اسرائیل تابوتی بود و سکنه در آن بود. و سر وی بسر گره ماند و از آن تابوت بادی جستی. بهر مصاف کی بردندی نصرت بودی. آنرا ملایکه آوردندی. مقصود ازین کی سر وی سر گره بود. گویند بچین گره نباشد و موش غلبه دارد.

حکیمی ملک صین را گفت «من طلسمی سازم تا موش از ولایت چین بگریزد.» ملک گفت «لا-جرم حکمت را پیش من موقعی بود و تابع حکما گردم.» حکیم گفت «بشرط آنک کس نخندد زیرا کی حکمت من تباه گردد.» برین شرط کردند. حکیم طبلی بساخت از پوست گره و از پیه خارپشت شمعها ساخت و برافروخت، و آن طبل را بزد. موشان از خانها می گریختند. موشی لنگ بزاری می دوید، یکی بخندید، آن حکمت وی باطل شد. و بچین موش چنان غلبه دارد، کی نان دشوار توانند خوردن و گره آنجا توالد نکند. در کوهها طوس گره بود چندانک خری و گویند از تاریخ هزار سال ۴۱۹ حیوانی آنجاست و چون گره مار خورد و در کهفی است. وقتی نیمی برون آید و مردم ویرا به بینند.

گره حدث را دفن می کند [۴۲۰] و آن نوعی است از پاکی تا بوی آن موش نشنود کی بگریزد. و گره را سهمی است در دل موش، چون گره را بدید گریختن فراموش کند و باشد کی از بیم وی جان بدهد، اگر موش بر سقف خانه برود، گره از قفا باز افتد و دستها بجنابند و بانگ کند، موش درافتد. گره عطسه زند و تثاوب کند و بینی دمد، بچه را لیسد، مار و نبات خورد [۴۲۱] فیل از وی گریزد.

صفت ۴۲۲- گره دزدی کند، نطعها و زیلو شکافد، بانگ دارد، کوزها ریزد. وقت هیجان رسوایی کند، و این علت خوک و خر و گره را بود و زنگیانرا

کتاب طبیبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۶
این علت بود، خاصه کی خمر خورند، پرده وی دریده شود و کس را منع نکند. گره هرچه خورد از راست و چپ نگرد، پندارد کی کسی [۴۲۳] درخواهد ربودن. هر جا کی چنگ در زند خراب کند.

حکایت سند بن شاهل [۴۲۴] گوید «گره فروشی گره را بگرفت و در خنب کرد و سر وی استوار کرد و خنب را می گردانید تا گره را چشم تاریک شد. آنکه ویرا با کبوتری در قفس کرد. چون خریدار بدید عجب ماند و بخرد زیرا کی گره عدوی خایه کبوتر بود [۴۲۵] و گره کی کبوتر نگیرد عزیز بود. چون گره ساکن گشت کبوتر را بخورد. گره در خواب بیماری بود

و دزد، اگر وحشی بود شیر باشد، زیرا کی گربه را از شیر آفریده‌اند. چون طوفان نوح بود، جانوران را در کشتی آورد، خوک را گوش بمالید، خون بچکید، از آن موش را بیافزاید. گوش شیر بمالید، خون بچکید، گربه را از آن بیافزاید. [موش کشتی را سوراخ می‌کرد.

گربه وی را بگرفت. چنانکه شیر حریص باشد بر خوردن خوک، گربه حریص باشد بر خوردن موش. رومیان گویند گوشت گربه عمر افزایش می‌دهد. اگر گربه بانگ بسیار کند گوش ویرا چرب کنند، بانگ نکند. اگر پنج در مسنگ خون گوش [۴۲۶] گربه خلنج [۴۲۷] با غالیه بیامیزد، آنک آنرا استعمال کند محبوب بود. اگر خایه گربه خشک کنند و بسایند و بخود درمالند زن وی بهیچ مرد رغبت نکند جز بوی. این قول حکماء اوایل است و استعمال آن مردار است و در صحت آن نظر است. اما آن چیزها کی وحشی بود و غیر وحشی، گربه بود و آهو و خوک و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۷

خمد. آنک وحشی نبود سگ بود، آنک وحشی خالص بود گرگ و شیر و پلنگ بود. در حدود یمن و حبشه گربه‌یست چند گوسفندی، ویرا در قفس کنند آهنین و هر دو خایه وی بیرون کشند و دربندند و گربه را می‌زنند تا وی عرق می‌کند و آن عرق از وی می‌سترنند و آنرا زبد [۴۲۸] گویند. بوی وی مقابل مسک بود و این زبد عرق از گربه است.

خاصیة الدلق

دله جانوریست بگشن آید بتر از گربه و ماده بر نر ستم کند تا برو نشیند و چنان ضعیف است کی بزخمی بمیرد. با این ضعف اژدرها را هلاک کند. مصریان ویرا «نمس» خوانند. هر گه ثعبان ویرا ببیند، بوی جهد و خود را بدله درپیچد کی خود را بیاماساند و زبوتی [۴۲۹] بزند، اژدرها بدو پاره شود، بر اژدرها بتر از خارپشت است و خارپشت جایی لانه نهد کی دو در دارد، یکی از جانب صبا یکی از جانب دبور. پنج دندان دارد. پنج خایه بنهد و چون بچه کرد جایی کی مویز یابد خود را در آن بغلطاند [۴۳۰]. بهر خاری مویزی برگیرد و پیش بچگان آید تا آنرا بخورند. خارپشت هندی ویرا دلدل خوانند و پارسی زنگرت.

خارها اندازد و چون جماع کند پشت به پشت ماده باز نهاده کند، چنانکه مار بر یکدیگر پیچیده شود.

خاصیة الفار

موش را بتازی فاره گویند و بهندی لکنوج [۴۳۱] جانوری [است خسیس و مودی. هرچه بخورد بول و حدث بر آن کند، آنکه بخورد. هر کرا چشم بر وی آید درهم جهد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۸

حکایت گویند ماری عظیم در سرایی رفت، سلیمان ازرق را بخواندند، ویرا بگرفت و بر بالاء سر بگردانید و بر زمین زد. موشی از گلوء مار بدر جست. سلیمان از آن موش بترسید و بگریخت. مردم عجب داشتند کی سلیمان چنان ماریرا بکشد و ز چنین موشی بگریزد. موش دزد بود، زر و سیم برد و اصحاب فراسات را در قرص الفار نظرهاست [۴۳۲] و در اکتاف و در خطهء دست [۴۳۳].

حکایت آورده‌اند کی ابو جعفر المنصور بدیهی رسید، موش گلیم وی بدرید، بفرستاد تا رفوا کردند. رفواگر [۴۳۴] گفت «این

گلیم از آن کیست؟» گفتند «از آن منصور.» گفت «السلام علیک یا امیر المؤمنین و الله لثلین الخلفاء و اکون کاذبا» و خلافت بکرد و وی آنرا در اثر دندان موش بدید.

موش پلید است تا بحدی کی سگ همه پلیدیها بخورد و موش را نخورد.

موش خانه خراب کند. فتیله را بکشد و آتش در خانه زند. دفترها و قبالتها درد.

در چاه افتد و مردم را در کارهء معظم افکند. اگر خفته را بگزد بکشد و سبب هلاک اصحاب الجنتین بود. مصنع ایشان سوراخ کرد تا آب در بن دوستان افتاد و خراب کرد. اگر کسی خواهد کی جنگ کردن موش بیند دو جرد را بگیرد و ریسمانی در پای یکدیگر بندد، میان هر دو حربی رود عجب. موش در خواب فاسق بود و زن [۴۳۵] و چون بسیار بود شب و روز بود کی عمر را پی می‌زند.

خلد جنسی است از موش کر و کور، دهن باز کند، مگس در دهن وی رود از آن زندگی کند. در حدود خراسان جردی است کی آتش بوی کار نکند. و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۵۹۹

کوهیست بر آن غاری، همیشه در آن آتش سوزد، در آن زندگانی کند، تابستان و زمستان. و در آن جرد باشد بزرگ و سپید بیرون می‌آیند، چون کسی را بیند در میان آتش گریزد. بجمال زابج فاره المسکی بود بسیار و زیاد از آنجا آرند.

فاره المسک

جانوریست بحدود تبت. هر سال یکبار بیرون آید بوقت معلوم و نافها بیفکند. و ویرا دردی بود مانند دمامیل، بر صخرها می‌مالد تا روان شود، خشک گردد بر صخره، آنرا بگیرند. مسکی بود بغایت نیکو بهتر از نافع بود و باشد کی ویرا بگیرند و بکشند و نافع ببرند. و اهل تبت هر نافع کی بر ملک کسی دیگر بود تعرض بوی نکنند، تا مالک وی بگیرد. و گوشت این جانور تلخ بود مانند صبر و همه اندام وی روغن بود. سنبل خورد و بهمن و گیاهی کی آنرا هندکه [۴۳۶] خوانند. و این دابه از زمین تبت رحلت کند. بزمین هندوستان آید و چرا کند و بهمن و سنبل خورد و باز گردد. ناف را بتبت بیفکند و ناف را کی آورند در کاروان خون از بینیها بگشاید و بتوان آوردن و اگرچه وی را پوشانند کی بوی عظیم کند و مردم و چهارپا را تباه کند. پس طریق آوردن آن آنست کی نافها را در جوالی می‌نهند و افسستین را در سر آن نهند [۴۳۷] تا بوی آن باز دارد و مشک را در آن ولایت بویی بود موذی، مضر بغایت. چون از بلاد کفر بیرون آورند تا کاشغر آواز بانگ نماز شنود بوی وی معتدل شود و ضرر کمتر شود.

فصل [بحدود فاطو آبی است از گل وی موش خیزد]

بحدود فاطو آبی است از گل وی موش خیزد. یکی حکایت کرد کی موش دیدم بفاطو نیمه بالای وی گوشت و نیمه زیر گل و یکی گوید ماری دیدم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۰

سنگین [۴۳۸] بود. و در چشمه نوشادر موشی بود از آنجا بدر آید سرخ و بیگ پا [۴۳۹] بایستد تا باد بر وی جهد سپید گردد و دگر بار در آتش رود سرخ گردد. و ارسطاطالیس گوید هر جا کی آتش بود و سوزند موش آنجا بسیار بود.

فار- در حدود قهستان موشی باشد بزرگ قصد نه‌ها کند و در پهلوی آن سوراخ کند تا آب از آن سوراخ فرود آید و وی در زیر آن بدو پای بایستد تا بر سر وی آب می‌ریزد و این همه شگفت است. و سمندر جنسی است بخلد ماند. هر سال پوست بازگذار و پوست وی نسوزد در آتش و از آتش بدر آید رنگش نیکوتر بود و خلد ریشه درخت خورد و بوی پیاز نتواند شنیدن و اگر سیر و پیاز در آشیانه وی نهند بیرون آید و ویرا بگیرند. و یربوع موشی است بزرگ و مکروه، غله دزد و مهتر ایشان بر بالایی رود، تا ایشان غله می‌برند. چون دشمنی بیند بانگ زند تا ایشان بگیرند.

ابن عرس

راسو باشد، کوچک‌تر از گربه بود. جانوری لطیف است اگر آستینی بر وی زنند بیفتد. گشنی بدهان کند. و حلّی و جواهر دزدد، و آنک ویرا بزند جامه وی بدزدد. و دشمن نهنگ است و نهنگ دهن باز کند تا مرغان بن دندان وی پاک کنند و راسو بگلوی وی فرو شود و احشای شکم وی بخورد. و آفریدگار عز و جل نهنگ را عاجز کند بدان دابه ضعیف و بیچاره.

الحرباء

حربا جانوری است. هر روز بدوازده لون بگردد بعدد ساعت روز. چون آفتاب فرو گردد وی نیز می‌گردد و هر دو دست بردارد و جلوه کند بر آفتاب. چون کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۱ آفتاب فرو رود، او نیز در سوراخ رود. و حربا چون مردم را بیند، خود را بیاماساند و باد در خود دمد و ضرری نکند.

باب در خاصیت حیوانات بحری

اشاره

بدانک حیوانات آبی موصوفند بجهل. و دریشان کیاستی نبود، مگر جانوری کی عرقه را برگیرد و با ساحل برود و شبوط دام بیند بگریزد و در گل رود. و بدانک ماهی بیشترین خلاقاند و ماهی را بتازی حوت و نون خوانند [۴۴۰] جانوریست بسیار و بابرکت لقوله تعالی «لتأكلوا لحما طریا» و ماهی چون مرغی است، در میان آب می‌پرد، هفت جناح دارد. [۴۴۱] و گویند ماهی نفس زند از در گوش، همچنانک گاو کوهی ثقبی دارد در میان دو سرو از آن نفس میزند هر که آن ثقب را بیند بمیرد. و ماهی باشد کی ده هزار خایه بنهد. و نر بدنبال وی می‌رود و می‌خورد. ماهی کی در آب خوش بود زبان و دماغ دارد و چون در آب شور بود نه زبان دارد و نه دماغ. و هیچ ماهی شش ندارد و اگر شش داشتی از آواز ماهیان آدمی برنج بودی.

فصل [یونس علیه السلام و دعوت وی از قوم خویش

بدانک یونس علیه السلام قوم خویش را دعوت کرد بتوحید. اجابت نکردند. وی از آفریدگار عز و علا عذاب خواست. وحی کرد کی ای یونس شتاب مکن. یونس علیه السلام قوم را وعده داد بعذاب. از آن خجالت از میان کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۲

قوم بیرون رفت و در کشتی نشست. موجها برآمد یونس علیه السلام گفت «مرا بیندازید.» گفتند «انصاف نباشد، و لیکن قرعه برافکنیم.» بیونس علیه السلام افتاد، ویرا بدریا انداختند. ماهی وی را فرو برد، و ماهی دیگر آن ماهی را فرو برد، بقعر دریا رفت و در دریاها عالم می گردید. و یونس علیه السلام پیشانی بر جگر ماهی نهاده بود و در آن ظلمات می گفت «سبحانک انی كنت من الظالمین» تا در شکم ماهی نحیف شد. روزگاری برآمد ویرا برآورد. چون بچه کیوتر در زیر درخت کدو بنهاد. هر روز آهوئی بیامدی و ویرا شیر دادی.

پس آن کدو خشک شد و بریزید. دلتنگ شد. خدای عز و جل گفت «ای یونس از بهر درخت کدو دلتنگ شدی، از بهر صد هزار مرد دلتنگ نشدی که عذاب میخواستی؟» پس آفریدگار جل جلاله آتشی بفرستاد و بالای سر قوم یونس علیه السلام بایستاد. ایشان یونس را علیه السلام طلب می کردند تا عذر خواهند، درماندند. جمله بصحرا آمدند و گفتند «عذاب آمد و یونس علیه السلام رفت، چاره ما چیست؟» گفتند «پیران در پیش روند و دعا کنند.» پیران دعا کردند.

پس زنان پیش آمدند و گفتند «ای خدای یونس بر ضعیفی و درماندگی ما رحمت کن.» پس کودکان، سر برهنه کردند و گفتند «ای خدای یونس بر بیچارگی ما ببخشای» و آتش زبانها میکشید. قال الله تعالی «لما آمنوا كشفنا عنهم ضره.» [۴۴۲]

گفت در وقت عذاب، قوم یونس ایمان آوردند من عذاب از ایشان بگردانیدم و آفریدگار وحی کرد بیونس علیه السلام که من آتش فرستادم بقوم تو تا وعده تو راست شد، پیش ایشان باز رو. یونس علیه السلام پیش ایشان باز آمد و بوی ایمان آوردند و عذاب از ایشان بگردانید.

و ما در ماهیت ماهی سخن گوئیم که حیوانی عظیم است از وی بزرگتر جانور نباشد و اینست که آفریدگار عز و جل قسم یاد کرد «نون و القلم» نون آن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۳

ماهی است کی عالم بر سر وی است.

حکایت بعضی از تجار گویند کی بدریای مشرق بجایی رسیدند. روشنایی دیدند چنانک سپری مدور، چون آتش درفشان. ملاحان تکبیر کردند. و فرعی ازیشان پدید آمد. پس کشتی درگذشت و شبی برانندند، همچنان روشنایی دیگر پدید آمد. دیگر تکبیر کردند. چون درگذشتند، از ملاحان پرسیدند کی این چه نوحه [۴۴۳] بود؟ گفتند «دو چشم ماهی بود و این مسافت میان دو چشم وی بود و ما شما را خبر نکردیم تا شما نرسید.»

حکایت در بعضی از دریای شمال ماهی است بر بالای آب آید و جناحی دارد کوهی را بدان بردارد، و اگر بالاتر آید سدی شود، چند فرسنگ و آن جناح افروزد مانند بلور. و آن نشان سکون دریا باشد و کشتیها روان کنند. چون آن ماهی بقعر رفت آن جناح بآب فروشود. نشان هیجان دریا باشد، کشتیها با جزیرها بندند.

حکایت بازرگانی حکایت کرد کی شبی بر ساحل دریا هرکند مقام کردم و هوا صافی بود و ماهتاب بدر بود. و هر زمان مناره از آب برآمدی و بر آسمان رفتی و باز پس رفتی و آب موج زدی. پس ساکن شدی. پس از جایی دیگر مناره برخاستی و باز بزیر بازآمدی. شگفت ماندیم کی باد نمی آمد و وقت هیجان دریا نبود. از آن صیادان [۴۴۴] پرسیدیم از آن. گفتند «ماهی است، ماهتاب را بیند و شادی کند.» [۴۴۵]

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۴
حکایت و من از بازرگانی علوی شنیدم کی بملک کولم بسفر بود در آمد.
حکایت میکرد که بساحل دریا بود که دریا موج زده بود و ماهی بساحل افکند هفتاد [۴۴۶] پوست گاو میش از شکم وی
درافتاده بود [۴۴۷]

السمک الرعاد

رعاد ماهی است در نیل مصر، هر کی دست بوی کند، دست وی مفلوج کند. اگر در دام افتد دست صیاد بلرزد. اگر چوبی بر
وی زند لرزیدن گیرد. [۴۴۸]

دخس [۴۴۹]

ماهی است ببصره، تاج دارد همچنانک خرویه. آفریدگار عز و جل ویرا موکل کرده است بر آنک غرق گردد، ویرا بر پشت
گیرد و بر ساحل افکند اگر زنده بود بر پهلو آید که بر وی تکیه زند تا بساحل آید.

قوقی

ماهی است، خود را چون مرده سازد، تا ماهی بزرگ وی را فرو برد، اندرون امعاش [۴۵۰] بگیرد و خاری دارد در بینی ویرا
بدان خسته کند. پوست قوقی در کشتی برند از بادها ایمن باشند و این قوقی چندان قوت دارد کی کشتی را بدارد از روانی.

السمک الاسبور و البرستوج

اسبور و پرستوج دو ماهی اند. پرستوج در دریاء زنگبار بود و آب زنگبار
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۵
گنده است. [۴۵۱] از آنجا ببصره آید و بهمه موجهاه مهلك بگذرد و با جای رود. [۴۵۲] پرستوج چون در آب بصره آید یکی
در زنگبار بدست نیاید و اسبور در دریاء ابله آید در سال سه ماه، وقت آمدن وی دانند. چون در دجله آید در زنگبار نبود و
چون در زنگبار بود در دجله نبود، و راههاه با خطر برد از بهر آب خوش.

الخراطیم [۴۵۳]

ماهی است مانند مار منقاری دارد چنانک معولی [۴۵۴] در آن دندانهاه بسیار چون منشاری. و ماهی دیگر بود بر صورت گاو.
از پوست وی درقها [۴۵۵] کنند، شمشیر بدان کار نکند و اگر در وی شود از آن بر نیاید. پستان دارد و این بس غریب است.

سمک ذو القرن

ماهی است از بینی وی چون شمشیری تیز برآمده، بر هرچه زند ببرد. در مصر بحری بود، در هندوستان بر خشک بود. این را بقرة الهند [۴۵۶] خوانند.

السمک البال [۴۵۷]

ماهی است بزرگ در دریا مغرب بود. پوست وی حجری بود.

کشتیها شکند. در تن وی عضوی بود سست، ملاحان دانند، تیر بر آنجا زنند تا بمیرد، و بر ساحل افتد و در آفتاب گداخته شود. روغن وی بکشتی برانداید چون سنگی شود. در حیوة وی هلاک کشتی بود، در ممت وی درستی کشتی بود. این ماهی عظمتی دارد. دریا از وی در غریو بود. اگر ذره عنبر بخورد حالی بمیرد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۶

سمک- در محیط [۴۵۸] ماهی است، فراخاء دهانش شش ارش بود. ماهی خورد تا از بینی و گوشش بدر می آیند. باشد کی سگ آبی بددهانش دررود و کامش بدرد، هلاک گردد. از استخوان پهلو وی جزعها سازند و از فلوس وی سقفها پوشند. حکایت در ایام عبد الملک مروان ماهی را مرده یافتند و از دنبالش پاره افتاده، بیمودند، هزار ارش بود بر کنار دریا اندلس.

السمک الکوسج

کوسه ماهی است از آن سوی ابله باشد، دستها و پایها بیندازد، ناگاه زخمی زند. اگر در دام افتد بدرد. از هیچ نگریزد مگر از خرقه حیض.

اگر بشب بگیرند ویرا، در شکمش پیه بود. اگر بروز بگیرندش پیه ندارد.

بروز ظاهر بود، بشب پنهان شود.

سمک طیا

ماهی است از دهانش بوی مشک آید. ماهیان پیش وی جمع آیند و می خورد تا عظیم شود. و قصد کشتی کند از هزار شمشیر نترسد، از خرقه حیض بگیرد، ویرا فاطوس خوانند.

فصل [اگر فلوس ماهی بسایند با قسط بحری و بروغن بنفشه طلا کنند بر عصب کی گشته بود التحام پذیرد]

اگر فلوس ماهی بسایند با قسط بحری و بروغن بنفشه طلا کنند بر عصب کی گشته [۴۵۹] بود التحام پذیرد. مراره ماهیان قلع بیاض کند از چشم. حصاتی بر شکل استخوان ماهی در آب می رود، اگر با گوشت ماهی بکوبند و بر زن

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۷

بيندند بچه را ننگه دارد. و اگر بر جگر بندند درد ساکن کند. اگر نیم در مسنگ با سکنجین بخورند یرقان ببرد. اگر از گل درياء نیل بعد از زیادت یا نقصان بگیرند، ترو در آفتاب نهند، موش گردد، حالی بدود. و اگر ازین گل صورت ماهی کنند و نزد آفتاب نهند در آب رود، و آنکه بمیرد. اگر لختی روغن در شیشه صافی کنند و سرش بموم محکم کنند و در آب گذر ماهی نهند، همه آنجا جمع شوند. اگر گاورس و باقلى کوفته با پیه بز و خون گاو آمیخته کنند و در قوصره نهند، چنانک آب نبرد، همه ماهی نزدیک وی آیند و باسانی توان گرفت. اگر تخم گندنا و سرکه درهم کنند و بعد از چند روز در آب کنند ماهیان بر زبر آیند.

و هرچه تلخ بود در چشمه آب ریزند ماهی بمیرد. اگر باد جنوب [۴۶۰] آید همه خایها ماده آرد. اگر باد شمال آید همه خایها نر آرد.

السقنقور

ماهی است مانند نهنگ. از خایه بر آید بآب رود نهنگ شود، اگر در ریگ شود سقنقور گردد. چون کسی را بگیرد اگر زود بر او گمیز کند تا در آب رود هلاک گردد. اگر مرد زودتر خود را بشوید، سقنقور بمیرد. سقنقور دو قضیب دارد. ماده اش دو فرج دارد، هم چون مار کی دو زبان دارد. اصلش یکی بود. گوشت سقنقور موصوف بود بتحریک جماع، و لیکن مرد محرور نشاید کی خورد، مرطوب را بسازد و اندک باید خورد [۴۶۱].

التمساح

نهنگ را تمساح گویند. در جوی نیل بود. جانوری بقوت و مهلك و چندانک درازی تن وی [۴۶۲] بود درازی سر وی بود. دنبال گرد شیر در آورد،

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۸

پشتش بشکند. فیل را در آب کشد. هرچه بخورد قی کند زیرا کی دبر ندارد «و هو حیوان مفتوح الفم، مسدود الدبر.» و بدانک هرچه آفریدگار آفرید، فک زیرین وی جنبد، مگر نهنگ را کی فک بالا وی جنبد و دندانها دارد دراز، هیچ نتواند خوردن و آنچه بخورد در بن دندانها وی بماند، زیرا کی دندانها دراز دارد، چون سیخها، پس عاجز شود، بر ساحل آید و دهان بگشاید، مرغی بر لب وی نشیند [۴۶۳] و آن گوشتها از بن دندان وی میکشد. و می خورد، آن مرغ سیر گردد [۴۶۴] و نهنگ بر آساید. هرچه بدنان بگرفت تا نبرد رها نکند. هیچ آهن در پوست وی کار نکند. از سرش تا دنبال یک استخوان بود. اگر بر قفا افتد بمیرد، زیرا کی بر نتواند گردیدن، همچون فیل کی بیفتد بر نتواند خاستن.

نهنگ چون جماع کند، ماده را بساحل برد و بقفا بازافتد، آنکه ویرا بر گرداند تا برود. صید را بدنال گیرد. خایه نهد، چون مرغ آبی، چون بر آرد مانند موش بود. آنکه بزرگ می گردد تا یازده ارش شود. و چندانک روزگار برمی آید بزرگتر می شود. شصت خاید بنهد. شصت دندان دارد. اگر دندان وی از سامان چپ بر کسی بندند کی تب دارد حالی برود. دشمن وی راسو بود. مرغی ویرا بیند بانگ زند، نهنگ در آب گریزد. و اگر نه راسو بدهن نهنگ در شود، ویرا بکشد. اسپ آبی دشمن نهنگ

است، ویرا بخورد و نهنگ را بر اسپ آبی قدرت نبود. هیبت وی برو کار کند تا سست شود. چنانک شیر مقهور بیر شود و بیر کوچک تر از شیر بود. نهنگ اگر از نیل بیرون آید بمیرد. چنانک شتر در ولایت ترک بمیرد و کژدم در حمص بمیرد و آدمی را کی جلا بود نمیرد.[۴۶۵] ریاست در هوا عقاب راست و در بیشه شیر راست و در آب نهنگ را.

گویند شیری در کشتی افتاد بمصر. نهنگ ویرا دریافت، بهم در آویختند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۰۹

نهنگ دنبال بر شیر زد و شیر سر نهنگ بگرفت. هر دو هلاک شدند و اهل کشتی برست.[۴۶۶] نهنگ هرچه دریابد، در دنبال گیرد و در آب کشد. اما بر خشک عاجز بود. نهنگ در خواب دشمنی مکا بر بود. نهنگ بسیار پای دارد.[۴۶۷] قوی تن بود و سهمناک. دهانی فراخ دارد. خایه او بوی مشک دهد. بیک دفعه شصت جماع بکند. چهار ماه در زمستان کس ویرا نبیند.

حکایت گویند در مصر پادشاهزاده بود، منجمان گفتند هلاک وی از نهنگ بود. مادرش حایطی بر ساحل نیل بکرد، بدرازی مملکت وی تا نهنگ در آن نرود. آنرا حایط العجوز[۴۶۸] خوانند. بنایی شگفت موصوف بعجیبی [۴۶۹]. روزی آن پادشاهزاده [۴۷۰] گفت «این نهنگ چه شکل دارد؟ درودگر نهنگ چوین بکرد، پادشاهزاده آنرا بدید، شکلی سهمگن، آنرا بر زمین زد، چویی از آن بجست، در دیده وی رفت، در اندرون دماغ و حالی جان بداد.

الصفدغ

صفدغ بزغ [۴۷۱] است، آبی است مکروه، سمی دارد قوی. چون ویرا بگدازند، روغن وی را بگیرند، قاتل بود، هم بری و هم بحری، بانگ نتواند داشت مگر در آب. آتش بیند خاموش گردد. بخراسان بارانی آید همه سقفها پر از بزغ [۴۷۲] شوند. اگر از سحاب می بارد عجب است، اگر آفریدگار حالی ویرا که ریخ لاقحه در آید بیافریند هم عجب است و سردابها کی در آن یخ بود

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۰

از صفدغ خالی نبود، چون آب فرات بیفزاید سردابها کی بوی نزدیک بود آب در آید و در آن ماهی پدید آید بی خایه و بی نر و بی ماده. و صفدغ عذاب بنی اسرائیل بود، و همتای طوفان بود لقوله «و ارسلنا علیهم الطوفان و الجراد و القمل و الصفادغ و الدم» [۴۷۳] و ضرر صفدغ بر بنی اسرائیل بتر از طوفان بود، چندان صفادغ بیارید کی خانها و جامها و چاهها و جامه خوابها پر صفادغ شد، اگر مرد و زن خفته بودند بر سر ایشان انبار شدی. اگر دیگ پختندی در دیگ جستی. اگر کاسه بودی در آن افتادی، در لقمه جستی. جهودان از آن بفریاد آمدند، آفریدگار از ایشان برداشت. دگر بار عاصی شدند طوفان، خون بر آمد، آبهاء دریا و چاهها و چشمها چون خون شد، مگر از آن مؤمنان تا کوزه مؤمن بستند، چون آب در دهن کافر شدی خون گشتی. و این طوفان خون بتر از همه بود. و بدانک وزغ از طبع هوا خیزد، اگر ویرا در خمر افکنند حالی بمیرد. اگر دیگر بار در آب افکنند زنده گردد. شناو نیکو برد. آفریدگار در تن بزغ استخوان نیافرید، در آب زندگی کند. خایه بر لب شط نهند. اگر صفدغ را در خواب بیند، عابدی باشد مجتهد. اگر بسیار بود عذاب باشد.

[سلحفاه] لاک پشت بود، آبی باشد و خاکی، جانوریست خلقتی واشگون دارد و آشیانرا با خود می برد. پوست وی هم خانه ویست هم سلاح وی است. چون از دشمنی ترسد، سر در اندرون برد تا چیزی بوی نیفتد. با مار جنگ کند. شکم مار بگزد و سر در زیر لاک برد، مار خود را بر وی می زند تا هلاک شود. خایه را بنهد و در زیر خاک کند و بر سر آن نشیند تا بچه از آن بیرون آید. خون وی و خایه وی بصرع سود دارد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۱

باب فی ذکر الافاعی و الثعالبین و الحیات

بدانک شگفتی و نوادر در عالم بیش از آنست کی بضبط آید و همه شگفتیها در تحت این آیت است کی قوله تعالی «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» [۴۷۴] هرچه لطیف است در آسمانست و هرچه کثیف است در زمین و هرچه ظلمات است شیاطین و هرچه روشنایی ملایکه. ظلمات را مقدم داشت بر نور کی ابتداء همه ظلمت بود. پس نور آفتاب بیافرید، و ابتدا شب بود پس روز. لاجرم در شب همه آسایش است.

حکایت گویند کی آفریدگار بهشت را بیافرید. رضوان را گفت «در بهشت بگرد، هرچه سیاهی و ظلمت است بیاور.» پس شب را از آن بیافرید، پس دوزخ را بیافرید. مالک را گفت «هرچه در دوزخ سپیدی و روشنایی است بیاور.» پس روز را از آن بیافرید. پس در این عالم حیوانها آفرید. بعضی بر شکم رود چون مار، بعضی بر دو پا رود چون آدمی و طیور، بعضی بر چهار پا رود چون بهایم.

پس رفتار مار بی دست و پا عجب است کی همه اندام وی متحرک بود در رفتار و آدمی را اگر از چهار قوایم یکی نبود در رفتار فتوری بیند و آنک را دستها نبود نتواند دویدن، فکیف رجلاه. پس مار هر چند کی بر آید جوان تر گردد، اول حیه بود، دوم درجه جان بود، سیم درجه ثعبان گردد. و ثعبانرا هزار سال بود. و نشانش آنست کی موی ناصیه بر آورد و پشتش موی بر آرد و از دیدار وی مرد بمیرد. و بعضی باشد از حیات کی آواز او قتال بود. جنسی است کی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۲

آنها دواره خوانند، چون آید هم چنانک آسیابی گردد، دهان باز کرده. یکی را مقرنه خوانند کی دو سرو دارد و سپید مانند صدف. یکی را مکله خوانند کی تاج دارد. این را ملکه الحیات خوانند، از نفس وی حیوان بمیرد و جایی کی وی بود نبات نروید.

فی الثعبان و خاصيته

اما اژدرها کم باشد و در عهدی یکی بود. چنانک در عهد اسفندیار- ملک عجم- یکی پدید آمد، در حدود کشمیر و اقلیمها ویران می کرد و در حدودی کی آمدی مردم برخاستندی. اسفندیار درین اتمام بود کی من خدا را چه گویم کی مضرت این اژدرها از رعیت برندارم. لشکر برداشت و قصد کشمیر کرد. و لشکر را گفت «از من بدرود باشید کی من این حیوان را خواهم کشتن.» مردم آن حدود گفتند «با خود زنهار مخور کی هر کی این قصد کند باز نیاید.

و اگر خواهی کی بدانی صفت او، بر سر فلان کوه رو و یک شب آنجا مقام کن تا حال وی بدانی.» آن شب بر سر آن کوه

رفت. همه شب از آن حدود آتش برمی خاست [۴۷۵] و در هوا می رفت و ناپدید می شد. گفتند «این حیوان دم می زند و نفس وی آتش می گردد.» چون روز بود، دودی سیاه از وی در هوا می رفت.

اسفندیار منجیقی بساخت و تیغی برداشت و فرمود کی ویرا بدان حدود اندازند چون در سر اژدرها افتاد، تیغ بر میان وی زد، ویرا بدو نیم کرد، اژدرها بوی جست، هر دو بمردند و عالم از دست آن شوم بستند [۴۷۶] و سر را فدای رعیت خود کرد. این ثعبان بری است، اما بحری بیش ازین باشد [۴۷۷] چنانک تین و حیة البحر و اسد البحر [۴۷۸] و تمساح.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۳

دابة غریبة جنوبیة

یکی گفت در بلاد محترقه حیوانی گرفته بودند، صعبی می کرد نتوانستند ویرا بداشتن. وی را بزنجیر در بستند، تا بمرد. پوستش بکنند زرد بود، دایره‌ها سیاه بران کرده، دایره دیگر سرخ، خطی از قفا کشیده تا سر دنبال، فراخه خط یک ارش، بتدریج باریک تر می شد تا دنبال وی چون موی شد. این پوست را بملک حبشه آوردند، بشگفتی. و این جنسی بود از ثعابین.

خاصیة الحیات

بدانک مار چون پیر شود در میان دو سنگ رود تنگ و برآید پوست وی کنده شود. جوان گردد. ششصد سال بزید. چون پوست بیفکند نقطه نقطه بر قفاه وی پدید آید. عدد آن سال عمر وی باشد. اگر افعی را همه اندام بکوبند کی نمیرد، باواز از لانه برآید چون سوسمار و کفتار و مار. چون سر در سوراخ برد بقوت فیل بیرون نیاید، مگر بدست چپ، و بهر دو دست ممکن نگردد.

پادیز پوست باهلد، نه پوست حقیقی کی پوست وی بکارد نتوان کندن. مار بوقت هیجان بر یک دیگر پیچد. چنان گویند کی مار دو سر سی پهلوی دارد، سی خایه بنهد در خاک، تا کرم در آن افتد و یکدیگر می خورند تا قوی تر بماند. کژدم چون مار را بزند، کدوی تلخ [۴۷۹] بخورد نیک شود، اگر نیابد بمیرد.

شجاع

صورت ماری است بر قطب جنوبی مشتمل بر بیست و پنج کوکب و بر سر گردن وی کوکبی عظیم آن را فرد خوانند و کوکبی دیگر آنرا سیف الخبا [۴۸۰] خوانند و خبا کوکبی بزرگ است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۴

صورة دلفین

دلفین ده کوکب است مجتمع عرب آنرا قعود [۴۸۱] خوانند و عوام آنرا عمود الصلیب خوانند و صورت وی بر قطب شمالی

است.

الحوا و الحیه

بر قطب شمالی صورتیست آنرا حوا و حیه خوانند. مردی است ایستاده ماری را بگرفته کواکب مرد بیست و چهار است [۴۸۲] و کواکب مار هژده و عرب بعضی را راسق یمانی [۴۸۳] خوانند و بعضی را راسق شامی [۴۸۴] و در میان روضه است.

اسقیلوس

ماری است کی تاج دارد از استخوان سپید. ویرا الحیه المکله خوانند و عرب آنرا ملکه الحیات خوانند. و از زیر رنخ وی استخوان پهن پدید آمده بود و بر پس قفاء وی موی رسته بود. آدمی اگر آواز وی بشنود بمیرد. اگر روی او بیند هم بمیرد. جایی کی وی بود گیاه نروید و ما فصلی بگوییم در خواص وی. [۴۸۵]

فصل [گر زن آبستن پای بر نشان مار نهید بچه بیفکند]

اگر زن آبستن پای بر نشان مار نهید بچه بیفکند. مار بر مردم برهنه خسپد، چون جامه دارد از وی ترسد. مار از سر و گاو و میعه و مرز بخوش ترسد.

ماریست آنرا شمسه خوانند، چون کور شود، هفت روز دیده در آفتاب دارد بینا شود. در راه آمل از جانب ری، ماری پدید آمد و مردم را و حیوان را هلاک می کرد. غلام هندو را بزد، مار بمرد. افراط قوت زنگی چنان بود کی بر برودت کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۵

مار غلبه کرد. گویند مار اول فرشته بود در بهشت. ابلیس را در دهن گرفت و در بهشت برد، آفریدگار بر وی خشم گرفت و دست و پای وی بازستد، رفتار وی بر شکم کرد، دندانهای وی دو تا کرد، زبان وی دو شاخ کرد، دهن وی کی ابلیس در آن شد چشمه زهر کرد، طعام وی از خاک کرد، جای وی خرابها کرد و گفت «هر کی بر تو رحمت کند من بر وی لعنت کنم.»

فصل فی السموم

بدانک سموم مختلف است و سم مار بحدیست کی مار شتری را بزد بچه وی شیر بخورد و بمرد. بعد از ساعتی مادر بمرد بسبب آنکه سم در خون و شیر آید پیش از آنکه باعضا و دل رسد. چون بچه شیر بخورد و ضعف بچه یاری داد، پیش از مادر هلاک شد. و ازین سبب است کی زن خمر خورد و شیر بیچه دهد، بچه زودتر مست گردد از مادر و اگر مادر مسهل خورد و شیر دهد، بچه را پیشتر اسهال کند. و آفریدگار مار را سهمی داده است با آنک دست و پا ندارد.

و چون تأمل کنند مار دو زبان دارد سیه، مانند دود آتش، بیرون می جهد مانند زبانه آتش لیکن سیاه. و افعی را زبان سرخ بود مانند آتش، و در رفتار از پرنده تیزتر رود و در حبشه ماران پر دارند و در کجاوها پرنده.

حکایت ابو جعفر المکفوف گوید «در مال بلعم ماری باشد، چون گرما سخت شود و زمین تافته بود، دنبال را فرو برد بریگ و راست باسد مانند چوبی.

مرغ پندارد کی چوبست، بر سر وی نشیند، ویرا بر باید و بخورد، مار خربزه را دوست دارد و در میان وی خسپد و خردل و سیب را و گل را دوست دارد. از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۶

سداب و درمنه بگریزد، چنانک وزغ از زعفران بگریزد. و مار گاهی خایه نهد و گاهی بچه زاید، سبب آنک خایه در شکم وی بشکند. و مار نمیرد تا مهره گردنش بکشایند. و افعی را بکشند و بنمک آب بشویند و در داروها بسایند و در انگین معجون کنند. بعد از سالی بر کف نهند و بآب دهان تر کنند، ذرهاء وی جنبد. و خوردن این معجون حرارت روح افزایش دهد. گویند کی مار چهل سال [۴۸۶] آب نخورد و نمیرد کی حیوه وی از گرسنگی است و از نسیم هوا. مار چون نزدیک چشمه آشیان دارد، آب چشمه گرم بود.

صاحب المنطق [۴۸۷] گوید «ماری پدید آمد وی را دو سر بود چون رفتی و گردیدی، بامداد بسری خوردی، شبانگاه بسری و بهر دو سر گزیدی.» و بعضی از ماران موی دارند و بعضی سرو دارند آنرا اقرن گویند.

حکایت گویند مردی بود نام وی شکر الشطرنجی [۴۸۸] احمق بود، بینی نداشت و سبب آن بود کی مار افسایی را دید. گفت «مرا افسونی آموز کی زهر بر من کار نکند.» گفت «این افعی است اگر بر فیل زند سیاه کند» گفت «البته» و چند دینار بدان جوان داد. معزم بطمع، افعی [۴۸۹] را بدست بر پیچید و گردن وی بگرفت، با سر بینی وی داشت، ویرا بزد. وی فریاد بر آورد. مردم وی را بگرفتند و مارانرا بکشتند و بینی شکر [۴۹۰] بیفتاد. و مار چون چیزی بخورد کی استخوان دارد، خود را بدرختی در پیچید تا همه استخوانها شکسته شود در شکم وی. اگر از مار سیکی بیفکنند از دنبال، باز روید.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۷

حکایت گویند شخصی در بن درختی خفته بود. ماری سر از درخت فرو کرد و سر خفته بگزید. مرد بیدار شد. مردی گفت مار سر تو بگزید. آهی بکرد و جان بداد. سبب آنک اول ایمن بود، چون بترسید مسام وی بگشود و زهر در عروق و اعماق تن برفت و بمرد.

اما اژدرها غریب تر بود و نادرتر، بنازی ویرا ثعبان گویند، [۴۹۱] بترکی ایلان گویند. چون زد، تریاق و افسون سود ندارد. آنک در آب بود تنین خوانند. چند فرسنگ درازی وی بود، مثن و مفلس بود. هر فلسه [۴۹۲] چندانک شبری [۴۹۳]. دو جناح دارد. و اسحق بن الفضل گوید «از سحاب تنینی بیفتاد بر ساحل و بمرد. خلقی از گند وی بمرد. تا خدای تعالی سیلی بفرستاد و ویرا بدریا افکند.» دشمن تنین سحاب بود ویرا از دریا جذب کند و بصحرا اندازد. گویند کی قوت [۴۹۴] یاجوج و ماجوج بود.

صفه نضاض

نضاض ماریست سیه در مفاوز جنوب بود، روی آدمی دارد، از دهن او دود سیاه آید، گیسو دارد. هندوان دل او بخورند، از فرط تیزی وی زیرک گردند و آوازهء حیوانات دریابند. گویند اگر سر اژدرها در خانه دفن کنند گنجها ظاهر کند و این از قول حکماء هند است.

و این جنسی است از ماران کشور جنوب، هرچه وی را بیند جان بدهد.
آنجا کی وی بود چند فرسنگ گیاه نوید از سم و بخار وی. گویند یکی بر حد
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۸
عمران افتاد، سواری نزدیک وی رفت، نیزه بر وی زد، سم وی سرایت کرد مرد و اسپ سیاه شدند. سمندا سالار [۴۹۶] دو سر
دارد [۴۹۷]، دو بال دارد، موی [۴۹۸] دارد بر قفا، رویت وی سم است. [۴۹۹]

صفه الافعی

افعی جنسی است از مار، چشم دراز دارد، [۵۰۰] از زخم وی کس نرهد زیرا کی جایی بگردد، همه اندام درد کند. نشان افعی
آنست کی چشم برهم نزند و چشمش دراز بود. زبانش سرخ بود، دیگرانرا سیاه بود. [۵۰۱] اگر ذره نوشادر در دهن گیرند و
آب دهن بر وی افکنند بمیرد. مار خمر را دوست دارد، بخورد، مست گردد. این مقدار کفایت بود و ما فصلی بگوییم در صفه
سموم و اجناس وی تا از آن حذر کند و با جهال و زنان نگوید تا دلیری نکنند.

فصل فی السموم

بعضی [۵۰۲] باذابت کشند [۵۰۳] چون سم مار. بعضی با جماد کشد، چون سم کژدم. بعضی بتفریح کشد، چون زعفران. بعضی
باندوه کشد، چون آب گشنیز و زهر را جراحی نبود و نه صدمه. و لیکن خاصیتی باشد کی آفریدگار داند و در چیزی
آفریند. جراره چون خواهد کی خایه نهد، دنبال بر صخره زند، بشکافد و خایه در آن نهد و دنبال ویرا قوت شق و صدم نباشد.
و چوب دهله که خلفا [۵۰۴] گویند با همه سستی وی اگر آجری بلاء وی بود بشکافد و براند. [۵۰۵]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۱۹
حکایت ابو عتاب گویند فلسی بصره [۵۰۶] در زمین دو سیده بود، در میان سنگها گرفته، خلفا بزیر وی بر رست و فلس را
بشکافت. و خلفا را صدمه نیست و لیکن خاصیتی است. [۵۰۷] هم چون صاعقه کی در دکان صیقلی افتد، شمشیرها بگدازد و
غلافها بماند، قصد جنس خویش کند. و باشد کی صاعقه بر مرد آید کی درم دارد بگدازد و مرد را بکشد و لیکن بنگدازد.
و ملاحان بصره، آن ابر و سحاب کی صاعقه آورد شناسند. پس اوانی برنجین بر سطحها نیارند بردن، زیرا کی بگدازد و این
معنی باری تعالی داند.

و همچون کژدم دنبال [۵۰۸] بر طنجیر زند سوراخ کند و پیکان در طنجیر دشخوار رود. هندوان گویند «سم بقربت کشد» [۵۰۹]
و سموم عمل بشب کند، زیرا کی همه شب بانگ دارد [۵۱۰]. چون قرص آفتاب بر آید ملسوع ساکن شود. زیرا کی اجواف
بشب گرم تر بود و سم عمل کند بر قدر ضعف مرد [۵۱۱] تا بود کی کژدم دو شخص را بزند یکی بمیرد و یکی نمیرد. علاج،
خوردن آب گرم و بندق [۵۱۲] و بدانک هلاک مار در چوب نی بود، و اگر اندک مایه قصبی بر وی زند بمیرد، چنانک اگر
چوب انار بر آدمی زند هلاک شود.

فصل [اگر کارد را از کوره بیرون آرند سرخ و در شیر خر افکنند]

کارد را از کوره بیرون آرند سرخ و در شیر خر افکنند، آن کارد چون کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۰ بخون رسد بجای زهر باشد. بی آنک رطوبتی در خون دمد. و هم چنین پازهر کی زهر را پراکنده کند. و این خاصیت، ملاقات گویند.

فصل [اگر دماغ نهنگ یا خایه او با گندم بخایند و در میان گیاه حصیر، زیر خاکستر بلوط کنند، چهل روز]

اگر دماغ نهنگ یا خایه او با گندم بخایند و در میان گیاه حصیر، زیر خاکستر بلوط کنند، چهل روز، ماری از آن پدید آید کی سرش نهنگ را ماند. چهل روز بماند، آنکه بمیرد. چون ویرا در سایه خشک کنند و قدری از آن کسی بخورد باهوش شود.

اگر چند عنکبوت دراز پای در شیشه افکنند و شیر خر در آن کنند، چنانک بالاء وی باستد و سه شبانروز بگذارند، آنکه بیرون آرند و با پیه کشف مرهم کنند و با پشمینه سرخ در آبگینه نهند و هفت شبانروز زیر سرگین کنند، ماری گردد بدخوی. و اگر عوض عنکبوت بوزه بود از آن مگس تیز بود [۵۱۳] این از قول حکماست [۵۱۴] کی آزموده اند و در صحت وی نظر بود.

خاصية العقرب

اما کژدم حیوانی است مضر [۵۱۵]، طبع وی سرد است، خون آدمی ببندد. و سم مار گرم بود و عقارب قتاله باهواز و شهر زور و نصیبین باشد. و چون نصیبین را حصار دادند، در ماندند، کوزها پر از کژدم شهرزور کردند و بمنجنیق بنصیبین انداختند، تا شهر بدادند و آنجا توالد کرد چون خواهند که عقرب را از سوراخ بدر آورند ملخی را بر چوبی بندند و در سوراخ برند عقرب بچنگها در وی آویزد بیرون آرند، ویرا بکشند. عقرب هشت پا دارد و بدو دندان استعانت کند، چشمها بر پشت دارد. چون آبستن شد هلاک گردد، زیرا که بچگان شکم و پهلو [۵۱۶]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۲؛ ص ۶۲۰

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۱

مادر بشکافند و از پهلو بدر آیند. شبی کی باد آید بیرون آید و چون هوا ساکن بود، پشه برخیزد، بر پشت عقرب نشیند و سوراخ کند، عقرب بمیرد. عقرب از گربه عاجز بود. مار سیه را دوست دارد، در سوراخ مار بود [۵۱۷]. گویند کژدمی پیغمبر را بگزید. گفت «لعنت بر کژدم باد کی باک ندارد کی کرا گزد.» عربی را سرما رسید. منجمی گفت «این سرما از آنست کی آفتاب در برج عقرب است.» عرب گفت «لعن الله العقرب فانه مودی فی الارض کان ام فی السماء.» بهترین دارو، آنرا کی کژدم بگزد پوست نارنج بود، بسایند و در غسل کنند و بخورد حالی درد ساکن کند. احمد بن زید گوید کی مردیرا

دیدم اشقر ازهر. هر گه کژدم ویرا بگزیدی کژدم بمردی.

فصل [خواص کژدم

خواص کژدم آنست کی اگر یکی حمسه [۵۱۸] کژدم در بول مردی زند همیشه بیمار بود تا آنکه کی آن نیش را بر کند. کژدم جرجیر را دوست دارد و بردی را و از آنجا خالی نبود. از باد روح ترسد و از خاک حمص ترسد. گل حمص ملسوع را سود دارد. اگر بحمص پیراهن بشویند [۵۱۹] و در پوشند بدیگر شهرها کژدم پیرامون آن نگردهد. ملسوع مار و عقرب برف را دربر گیرد ساکن شود. اگر بر لسع نهند ساکن کند بخاصیت. عقرب را بریان کنند بر آتش و بخورند سنگ را در مthane خرد کند و بیرون آورد. کژدم بحری بسلفهافه ماند، ویرا دو سر بود از هر دو جانب رود، بکشد چون بگذرد. اگر بادروج را بخایند و در میان دو خشت خام نهند و در زیر کاه کنند، جای گرم، بعد از هفت روز کژدم گردد، سبز و زیان کار، خاصه کی قمر در برج عقرب بود. اگر از سنگ پازهر نگینی کنند و چون برج عقرب برآید از مشرق، صورت کژدم بر آن کنند و در آب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۲

شویند [۵۲۰] ملدوغ [۵۲۱] را دهند ساکن شود، و عقرب از وی بگریزد. نیش عقرب دو تا بود و بادافت. عقرب اگر در آب افکنند در میان آب بماند، نه بین رود کی وزنی ندارد نه بزیر آید کی شناو نداند. دهن عقارب [۵۲۲] کری گوش را سود دارد.

خاصیة النحل

نحل مگس انگین است. قال الله تعالی «وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ» [۵۲۳] و قال النبی علیه السلام «مثل المؤمن كمثل النحلة لا تأكل الا طيبا و لا تضع الا طيبا» از زیر کی وی آنست کی بعضی خانها را بنا کنند مسدس و در هندسه اقلیدس، هیچ مدوری نیست کی بیکدیگر راست آید بی زاویه مگر مسدس و دیوارها آن بکند مملس چون کاغذ و آنکه پر از انگین کند. پس سر وی بموم در گیرد. و نحل را رئیسی بود چون کلنگ را و مهتر ایشان بر در سوراخ نشیند. مگس در آید ویرا بیویاند، [۵۲۴] اگر پاک خورده بود، راه دهد. وی همه انگین آورد. اگر پاک و پلید بهم خورده بود بزمزه بزند و در گذارد [۵۲۵] و اگر پلید خورده بود نیشی بر وی زند، ویرا بدو نیم کند و بیرون اندازد.

مسئله- اگر پرسند کی آفریدگار وحی بمگس چون کند گوئیم «وحی اینجا الهام بود.»

مسئله- اگر پرسند، این عسل اگر از دمش می آید حکمش قی بود و اگر از دبرش می آید حکمش حدث بود. گوئیم «نی قی است، نه حدث، طلی خفی است لطیف در هوا نحل آنرا می آورد و در کندوج نقل می کند.» علی بن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۳

ابی طالب گوید «عسل از زیر جناح وی آید.»

مسئله- اگر پرسند کی عسل را شراب خوانند؟ گوئیم «خوانند و بهترین همه شرابها عسل است.» و عسل خازن ادویه است، زیرا کی ادویها را بکوبند و در عسل کنند تا عسل ویرا نگه دارد و عسل حافظ قویست، تا اگر گوشت تازه در عسل نهند، بعد از مدتی بدر آید تازه. و انگین را بر مویز و بر شیر نهند نیکو شود و چند چیز اسباب عفونت را دفع کند. عسل و نمک و

سرکه و قطران و ازین سبب مردگانرا بقطران بیندودندی [۵۲۶] در اوایل.

و قابوس چون بمرده، ویرا در تابوتی آبگینه نهادند، پر از عسل و گویند عسل هرگز نبوسد. و سنکجین از آن نافع است کی ترکیب وی ازین دو اصل است عسل و سرکه. قوله تعالی «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ» [۵۲۷] ابتدا بآب کرد و ختم بعسل. و چون آب و شیر را یاد کرد گفت «لم يتغير» زیرا کی آب و شیر از آفت ایمن نبود و این نوعی است از فضل عسل بر آب کی آب بگردد و عسل نگرده. گویند در دهن نحل شفاست و دنبال وی سم. و بدانک کس نداند کی انگین از کجا می دهد. و سلیمان علیه السلام نحل را در قاروره کرد و از ظاهر نگه می کرد.

اول موم را بنا کرد. پس انگین در آن نهاد. سلیمان گفت «سرّ تقدیر آفریدگار کس نداند. و نحل را رئیسی بود ویرا در زیر پر نهد دارند پنهان و هرگز بدر نیاید مگر وقتی کی هوا صافی بود بی کدورت، وی بدر آید با لشکر و باز گردد و بنشیند و آنکه دیگران بر سر وی نشینند طبق طبق. نحل با ضعیفی خود سلاحی دارد کی کس پیرامون وی نگرده. آنکه رئیس ایشان بود نیش خود بر کند تا کس از وی آزرده نشود و نحل هرگه آدمی را بزند بیفتد و بر تارک سر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۴

باستد تا جان بدهد. نحل همه ماده بود و نر کار نداند کرد. خانه بدو وقت کند بیهار و پاییز. نر تباهی کند ویرا بیرون کنند مگر امیر را.

فصل [نحل را القاح کنند باکسیر]

بدانک نحل را القاح کنند باکسیر. گاویرا بیارند سی ماهه، سرخ، بی عیب، ویرا بیچوب می زنند تا استخوانهاش جمله بشکند، چنانک پوستش سوراخ نکنند. آنکه کاردش بگلو برآرند و خونس با اشکم ریزند چنانک هیچ بیرون نیاید و بنماند و بزه کمان سوراخهء وی بدوزند از چشم و گوش و بینی و دهن و بکوبند. تا یک استخوان درست نماند و در خانه نهند ده ارش عرض در دوازده ارش طول و ده ارش ارتفاع و خانه بخشت خام گسترده و سوراخها اندوده و چند سوراخ برابر یکدیگر برآورده، جمله تا یک هفته بگذرد، پس سوراخها بمقابل یکدیگر باز کنند تا باد لاقحه درآید. دگر باره بگل محکم کند و بیست و یک روز بگذارد. آنکه درها باز کند. چون خوشه کرم باشد بر هم نشسته و از گاو جز استخوانهء سپید نمانده بود. مغز امیران باشند و پس بازگزیند، نرانا بیرون کند [۵۲۸] و خانه پرشکوفه و علف بتزدیک وی بنهند، وقت آنک در پریدن آیند، زفت و قیر و چوب بادام بسوزانند. جاشان بروغن و شیره و زیت و سرگین گاو درگیرند تا قوت گیرند. و بدانک نحل آواز خوش و بوی خوش دوست دارد و هرگه برود صنج بزند بازآید. اگر از موم چیزی گرد کنند کی در آن هیچ سوراخ نبود در آب شور دریا افکنند آب خوش در شکم گیرد، از لطافت موم. پس عسلی و مومی بدین لطافت آفریدگار از نحل می آفریند. این مقدار کفایت بود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۵

العسوب

زنبور سرخ نکایتی [۵۲۹] دارد و چون ویرا در روغن افکنند بمیرد. پس در سرکه افکنند زنده گردد. هر که زبان خود را

بدندان درگیرد، زنبور ویرا نکزد و بر آنجا کی سداب [۵۳۰] بمالند زخم نتواند کرد. آنرا یعسوب خوانند و بناوحی کوفه غلبه دارد و بروز کس در باغ نیارد رفت از بیم وی. خرما را بشب آرند با هزار خطر و در باغها ددی آید سهمگن از پریدن وی. عمر بن الخطاب را گفتندی «یعسوب الدین» و علی بن ابی طالب بعد الرحمن بن عتاب بگذشت در مصاف جمل ویرا کشته دید. گفت «علی [۵۳۱] یعسوب الدین خدعت انفی [۵۳۲] و شفیت نفسی.» یعسوب عدو نحل بود. ویرا بدهان بردارد و ببرد و ویرا بخورد. نیش وی سمی دارد.

الجراد

ملخ را جراد گویند و آنرا سمی و زخمی نبود، لیکن غلبه دارد کی شهرها ویران کند. چون بیاید کشتهها و برگ درختها بخورد و درخت را خشک کند.

قال النبی صلی الله علیه و سلم «الجراد جند الله الاعظم.» در مفاز مصر ملخی بود، جراد فرعونی خوانند، بزرگ باشد، چنانک سوار را بخورد.

حکایت خادمی حکایت کرد از آن پسر طفیح. گفت «کاروانی می رفت، جراد فرعونی برآمد. ما دیگی برنجین داشتیم در زیر دیگ گریختیم تا دو روز. چون جراد برفت، بیرون آمدیم، استخوانها مانده بود از آن کاروانیان.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۶

حکایت بحدود اهواز ملخی بود آنرا آواز نیکو. جایی کی وی بود، خماران خمر خورند بر آواز وی. چون آدمی دست بوی کند بمیرد [۵۳۳].

جرادی باشد خاک رنگ، اما چون پرد هم چو شعله آتش نماید سوزان چون بنشست کس ویرا نبیند. و جراد اجناس اند. در سنه خمس عشر و ثلثمایه کی ابن سینیز در قصر ابن هییره [۵۳۴] فرو آمد با وی جنسی از جراد فرو آمدند، از دهنشان خون می چکید. چون ابن سینیز [۵۳۵] غارت کرد و برخاست و برفت، این جراد برفت. بنزول وی نزول کرد و برحلت وی ارتحال کرد. و این آیتی عظیم بود.

و در عهد موسی طوفان جراد بود. لقلوله تعالی «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ.» [۵۳۶] اما ملخ ابن سینیز [۵۳۷] شکم وی پر خون بود و از دهن می ریخت و علت آن کس ندانست. و بدانک ملخ با ضعیفی وی چون بسیار شد عالمی خراب کند. ضعیف و ستمکار است، سر وی بسر اسپ ماند، بالهاش بیال عقاب ماند و شکمش بمار ماند، دنبالش بکژدم ماند، پایهاش بدان شتر ماند. چون یوز و پلنگ بجهد. جای [۵۳۸] سخت طلبد، دنبال بر وی زند نرم کند و خایه در وی نهد و بخاک بیوشد [۵۳۹]. چون سال دیگر آید و هوا خوش گردد از خاک برآیند و بالها بگشایند و بپرنند.

خاصیة الذباب

قال الله تعالی «و ان تسلبهم الذباب شیلا یستفیدوه.» [۵۴۰] معنی آنست

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۷

کی چرا بت پرستند که اگر مگس از بتان چیزی بریاید از مگس باز نتوانند ستدن. طالب و مطلوب هر دو ضعیف اند. مگس

خلقی ضعیف است و موذی و دلیر. در مثل گویند «هو ازهی من الذباب» مگس بدین ضعیفی بر چشم ملوکان نشیند و در چشم شیر رود و ویرا راند و نرود و وقت باشد کی در زمین حجاز صد شتر [۵۴۱] را بده دینار فروشد. زیرا کی مگس شتر را بزند، ناله از وی برآید و خون روان شود. و سمی در تن وی است کی اگر مگس در گوش رود یا در بینی آن کند کی پیاز نرجس و شیر انجیر نکند. و کسی را کی سگ بگزد از مگس نگه باید داشتن کی بر وی بتر از شیر بود. مگس در تاریکی عاجز بود. مگس را در سرمه ساینده، نور [۵۴۲] چشم زیادت کند. خوردن مگس چشم را سود دارد.

مگس بتابستان عالم بگیرد، بزمستان یکی نماند و کس مگس مرده جایی نبیند و لجوج بود. و مردی بود موصوف برزانه [۵۴۳] از دست مگس فریاد کرد و گفت «فضحنی اضعف خلق الله و اخسهم.» و حنفسا هم چنین بود. تا چند بار بدیوار بر شود و باز پس افتد. و مگس را توالدی نبود. الله تعالی ویرا بیافریند حالی.

و گویند سفرجل را بشکنند حالی مگس بر سر وی نشیند و عجب تر ازین در بیابانی مگسی نبود، چون اسپ سرگین افکند در خاک، حالی مگس بر سر آن گرد آید.

اگر مگس در بیابان بود منتظر سرگین عجب بود و اگر در وقت آفریده شد عجب تر. باقلا [۵۴۴] استحالت کند با مگس زیرا کی سودا ویست [۵۴۵] و هرچه منکوس روید ثقیل بود چون بادنجان.

حکایت مردی بگریخت از دست وام خواهان. در زمینی از باقلا [۵۴۶] رفت.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۸

فقال «کفاک بموضع شرا.» یعنی زمین باقلا- بتر از حبس بود. و هیچ کس در زمین باقلا- مقام نکرد چهل روز، الا کی ویرا بیماری مزمن رسد. یکی را پرسیدند «چه خوری؟» گفت «باقلا.» گفت «بلی مگس می خوری.» مگس و صافر و تنوط و عنکبوت نخسپند و بهر دو پا خود را در آویزند سرنگون و تنوط بانگ می زند تا روز. مگس در زاویه خانه می گردد بی قرار. مگس بر همه چیزی حدث کند.

الخبر- در حدیث پیغمبر علیه السلام آمده است. گفت «اذ رأیتم معویه علی منبری فاقبلوه.» مگس بر آن کاغذ حدث کرد و بر سر بآه دو نقطه بر نهاد برخواندند «فاقتلوه» یعنی ویرا بکشید. لشکر دو گروه شد و مصافها کردند. بعضی گفتند معویه را قبول باید کرد، بعضی گفتند معویه را می باید کشتن. مقصود آنست کی مگس ضعیف حدث کند بر حرفی این همه محنت پدید آید، [۵۴۷] تا بدانند کی در محقرات تهاون نباید کرد [۵۴۸] و باشد کی یکی در مگس نگه کند.

گویند «اینرا چرا آفرید؟» و نداند کی مگس نیز در آد می نگرد گویند «اینرا چرا آفرید؟» ببصره اگر در همه خرمنها بگردند مگسی نباشد اما بغیض تا حد مسنة [۵۴۹] اگر خرما افکنده بود سیاه شود از مگس.

حکایت گویند شخصی در مصر بتی از سنگ رخام بیافت و در مصر مگس باشد بسیار. وی آن بت را در جیب نهاد، بدر دکانی رسید، مگسان بگریختند.

ویرا گفتند «چه داری؟» آن بت را بنمود، بدانستند کی آن طلسم بود کی فرعون کرده بود، در عین الشمس. و بمصر در آن موضع مگس نباشد. و در خانه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۲۹

کی کما باشد مگس در آن نرود. بهند مگس خورند و ازین سبب آنجا رمد و سبل و تاریکی نباشد. مگس از دود زرنیخ بگریزد و چون خانها را تاریک کنند همه از سوراخها بگریزند.

عنكبوت كره باف است. جانوری ضعیف بود و قانع. قال الله تعالى «إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبُيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» [۵۵۰] گفت «اعمال کافران از زکوة و خیر چنان بود کی خانه عنكبوت نه سرما باز دارد نه گرما.» و عنكبوت بچه زاید، حالی بچه وی نسج کند و باشد کی سال بیک مگس قناعت کند و نیمی از آن بماند. همیشه سرنگون باشد و هرگز نخسپد و اگر بختی بیفتادی. همه اندام وی یک سر است در میان پایها. ماده می بافد و نر تباہ می کند. آفریدگار هرچه آفریده است نر بزرگتر بود، مگر عنكبوت و باز کی ماده بزرگتر بود. و دهان عنكبوت بدرازا بود و چشم افعی نیز بدرازا بود. و پیغمبر علیه السلام چون از مکه برفت با ابو بکر و کفار تبع وی شدند [۵۵۱]، در غاری رفت، آفریدگار عنكبوت را فرمان داد تا بر سر غار کره بافت. کفار برسیدند، کره را دیدند. ابو بکر صدیق می گریست.

گفت «یا رسول الله آواز پای دشمن می شنوم، اگر در غار نگه کنند ما را بینند.» پیغمبر گفت «یا ابا بکر من از بهر دل تو اینجا مقام کردم و اگر نه آفریدگار ما را از ایشان نگاه دارد و ما تقول فی اثین، الله ثالثهما و اگر تو خواهی بیرون روم [۵۵۲]». ابو بکر گفت «یا رسول الله نخواهم کی روی ایشان بینم.» کافری با لب غار [۵۵۳] آمد و می گفت «عنكبوت بر سر این غار کره بافته است و اگر درین غار کسی بودی این بافته تباہ شدی.» و باز گردیدند و آفریدگار ایشانرا به ضعیف تر خلقی دفع

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۳۰

کرد. گویند کی ابو بکر پیش از پیغمبر علیه السلام در غار [۵۵۴] رفت و سوراخها مار دید. پیراهن بر کند و سر سوراخها بگرفت. یکی بماند پای خود در آن نهاد.

پیغمبر علیه السلام بخفت و سر بر پای ابو بکر نهاد، و بهیچ گونه، فزعی در دل وی نیامد. مار پای ابو بکر بزد. از درد آن بگریه افتاد. دیگر بار بگزید آب دیده وی بر روی پیغمبر آمد، بیدار شد. و گفت یا ابا بکر «البلاء موکل بالانبياء ثم بالاولياء.» امیر المؤمنین عمر الخطاب گفت «این یک شب از آن ابو بکر شرف دارد بر همه عمر من و بر آل خطاب.»

خاصية دودة القز

دودة القز کرم ابریشم است جانوری ضعیف و مبارک و بویی دارد ناخوش.

آفریدگار این اطلسها و حریرها و شعرها از وی [۵۵۵] پدید کند و بر کوه درختان بود. بلگ توت [۵۵۶] خورد. خایه نهد و از خایه بیرون آید. و در حدود طراز از اعتدال هوا دو بار برخیزد. خایه وی در کرباسی بندند و در گریبان جامه نهند تا تبش آدمی بوی رسد و بیک هفته بر آید و در جایی کنند و برگ توت می خورد. پس سه روز خفته شود. پس در خوردن آید. یک هفته می خورد دیگر بار بخسپد. روز اول گویند سر گران می کند. بعد از سه روز در علف خوردن آید. سه نوبت [۵۵۷] علف خورد. بعد از سه نوبت شاخهء توت با برگ پیش او نهند تا بر آن رود و می خورد تا در پيله رود، ویرا از مرغ و موش نگه باید داشت.

هر گه زرد شد بکار ناید زیرا کی بترکد و دیگران را تباہ کند، آنرا باید گزیدن و انداختن. و کرم چون [در] آمد جفت گیرد و تخم نهد. چون از پيله بیرون آید، پر بر آورده باشد و بپرد. و این کرم شریف است و بر خود می تند تا در آن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۳۱

تنده [۵۵۸] خویش جان بدهد. و ما بعد ازین صفت مور بگوییم.

خاصیة النمل

قال الله تعالى «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ». الآية [۵۵۹] سبب آن بود که سلیمان علیه السلام می‌رفت و تخت وی باد می‌برد و طیور صفها زده و بر تخت وی قبه از هزار طناب ابریشم، بهزار میخ زرین زده و جبریل و میکائیل استاده. سلیمان بدین عظمت برآمد. مورچه گفت دیگران را که در سوراخها روند که سلیمان را لشکر می‌رود تا شما را در زیر قدم نگیرند و ایشان ندانند.

باد این سخن بسمع سلیمان رسانید. مورچه را حاضر کرد با وی گفت «تو ندانی که من عادل‌تر از آنم که شما را خسته کنم.» گفت «بلی عذر تو خواستم [۵۶۰] و گفتم که ایشان ندانند.» سلیمان را تنبیه کرد که مورچه غم مورچگان خورد، آدمی را اولتر غم رعیت خورد. و بدانکه در خداشناسی، کوه و فیل همان دلیلی کند که ذره. و فلک که مشتملست بر عالم همان دلیلی کند که پشه تا در وی نگه نکنی بحقارت که بسا شهرها که از دست مورچه رها کرد [ه] ند و از رنج موش گریخته‌اند. و این مورچه بدان ضعف حرصی دارد که دانه می‌کشد.

و حرص در چهار کس است در آدمی و مورچه و کلاغ و موش. این چهار جانور خزینه نهند. و مورچه از بهر زمستان جمع کند و دانه را بدو پاره کند تا بنرود.

و گشنیز را بچهار پاره کند زیرا که نیمه وی بروید. و قطمیر از حبوب بر کند تا نرود و اگر دانه تر بود در آفتاب نهد تا خشک گردد. و جسارتی دارد که هم و زن خود باضعاف چیزها بردارد و بسوراخ آرد. و حس وی چنان تیز بود که اگر چیزی تو بر بینی نهی بوی آن نشنوی. اگر بینی مورچه قصد آن کند. هم چون خطی ممدود بر قطار آید. اگر دانه بزرگ بر نتواند گرفتن باز گردد و دیگران را

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۳۲

آورد. گویند طوقی آهنین از کوره بیفکنند. مورچه در میان وی بود. از هر جانب که می‌رفت حرارت می‌یافت، تا در مرکز دایره بخت. این از درستی حس وی بود. و اگر شیر را یا اژدها را اندک مایه زخمی رسد، مورچه ویرا بخورد و در زخم رود، تا باستخوان رسد. تمامه گوید که مورچه مانند ترک است.

هر امیری را لشکری بود با وی فروآیند و با وی بازگردند. گروهی سیاه و گروهی سرخ و گروهی پرنده و گروهی بی‌بال و پر. [۵۶۱]

حکایت ملکی مردی را عذاب می‌کرد. دست و پای وی بیست و دبر وی بروغن بیندود و در صحرا افکند تا مورچه ویرا بخورد. و فی المثل «جاؤوا مثل الزنج و النمل». ابرهیم بن رویم گفت «میان خراسان و زمین هند، مورچه بود هر یک چندانکه سگی سلوقی. [۵۶۲] و در زمین زر نمل باشد و گرمایی عظیم، سردابها کرده باشند. در وقت غروب بیرون آیند، با گوشت و بیندازند تا مورچه بدان مشغول شود و ایشان زر می‌طلبند. و مورچه هر گاه حبوب [۵۶۳] می‌کشد و ذخیره می‌کند نشان قحط بود. اگر موی آدمی در سوراخ مورچه نهند بیرون نیاید و از گوگرد گریزد. چیزی سپید از مورچه بیفتد، آن مورچه شود.

خاصیة البعوضه

قال الله تعالى «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا» [۵۶۴] کفار مکه گفتند «آفریدگار سخن زنبور و عنکبوت و پشه می گوید و آنرا محل می نهد تا ذکر کند» [۵۶۵] پس این آیت آمد و معنی آنست کی من خداام، شرم کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۳۳

ندارم از آنک مثل زنم پشه و ذره و آنک از آن کوچتر بود کی پیش وی کوهی و کاهی یکی باشد. و آفریدن ذره و فلک بر وی یکی بود. و اگر بینی فیل بدان عظیمی فریاد کند از دست پشه و بخت نصر و نمرود کی مشرق و مغرب بگرفتند پشه ایشان را هلاک کرد.

حکایت گویند نمرود قصد آسمان کرد. چهار کرگس بگرفت و صندوقی بر پشت ایشان بست و چهار نیزه بر اطراف آن زد، بر سر هر یکی گوسفندی کشته. کرگس قصد گوشت کرد، نیزه بالاتر میشد. چون حرارت آفتاب بوی رسید باز گردید. آفریدگار از کار وی خبر داد ابرهیم را کی نمرود را بگوید کی ترا بی مادر و پدر پیروردم و پلنگی را مسخر تو کردم تا ترا شیر داد و ترا عمری دراز دادم و روزی بیمار نگشتی و مملکت [۵۶۶] عالم بتو دادم. آخر کار با ما حرب کردی و ما با تو حرب نکردیم. فی الجمله اگر توبه کنی قبول کنم. چون این سخن شنید، نمرود جواب داد کی من بحرب تو آمدم چرا با من حرب نکردی. آفریدگار پشه را فرستاد بهر یکی از لشکر وی. یک پشه برسد و لبه‌ها ایشان می گزید و آماس می گرفت. یکی بر لب نمرود نشست و بگزید و پس در بینی وی شد.

لب وی براماسید تا بر زیر سر رسید و پشه دماغ وی می خورد تا در دماغ وی چندان شد کی وزغی. آنکه نمرود بفرمود تا مطرقه بر سر وی می زدندی تا آسوده شدی. [۵۶۷] بعاقبت دماغ وی شکافته شد و این پشه بپرید و نمرود بمرود و پادشاهی بدان قاهری پشه هلاک شد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۳۴
حکایت گویند کی ملکی بر خوان [۵۶۸] نشسته بود. شخصی را دید روی پوشیده بکریاس. گفت «ترا چه رسید؟» گفت «ماری شترپرا بگزید و شتر بمرود و سباع آن شتر را می خوردند و می مردند.» گفتم «سبحان الله! ماری بدین ضعیفی شترپرا چنین سیه کرد!» و از آن عجب تر سباع عادیه و طیور جارحه کی گوشت شتر بخوردند چنین بمرودند! و عجب تر ازین همه پشه بدین ضعف جمله را می خورد و در وی اثر نمی کند! درین اندیشه بودم بادی برآمد و پشه سوی من آمد، بر پیشانی من افتاد. همه گوشت از روی من بریزید و آن عیب هنوز مانده است من ازین جهت رو را پوشیده دارم.

حکایت از شخصی شنیدم گفت «ببابل شخصی برخاست برهنه کی بول کند، بر لب نهی نشسته کی با وی نگه کردیم جان بداده بود از زخم پشه.»

حکایت یکی گفت در ولایت مصر رفتم، شبی بدیهی رسیدم. هواء خوش بود و آبادان یافتم. سال دیگر بدان دیه آمدم خراب بود. چند مرد مانده بودند.

آن شب بخفتم. این رنج بمن رسید از پشه کی مرگ آرزو می کردم. پرسیدم کی چه حال رسید این بقعه را؟ یکی گفت «امسال درین ده خانه ویران شد کوزه مسین یافتند پنداشتند کی پر زراست. سر وی باز کردند. تیرست و شصت پشه زرین در آن بود هر یکی بوزن مجو. [۵۶۹] بالها کرده و خرطوم و دست و پا و بر سر کوزه نبشته کی این صنعت فلان دختر است در فلان تاریخ و پشه را بسته است

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۳۵
بطلسم. در جهان هر جا کی مردی است و دعوی دانش کند بگو تا یک پشه را ببندد. [۵۷۰] آنرا بگداختند مقداری حقیر

بود [۵۷۱] و پشه درین اقلیم آمد و این حدود از دست پشه ویران شد و ندامت سود نمی‌دارد. و بدانک آفریدگار هفت آسمان و هفت زمین بیافرید و کوهها در آن برداشت و بحرها آفرید و این جمله را بر پشت ماهی نهاد، چون ماهی آنرا برداشت نخوتی در وی ظاهر شد کی این همه عالم بر پشت من است. اگر من حرکتی کنم همه را بر هم زنم، آفریدگار عز و جل پشه را بیافرید و برابر بینی وی باستاد و نیش می‌زند و برابر دیده او می‌پرد و ماهی می‌ترسد کی در بینی وی رود. پس ماهی دنبال را بالا کرد و همه را در سر و میان دم خود گرفت. چنانک گفت «نون و القلم» نون ماهی بود کی بدان قسم گفت کی تو پیغامبری یا محمد نه دیوانه. تا بدانی کی آفریدگار قادر است کی همه موجودات را بیک پشه نگه دارد. و پشه جانوری ضعیف است نه از خاکست و از خاک خیزد و نه از آبست و از آب خیزد و جایی بود کی آب مقام کند. [۵۷۲] نه از مرغ است و پرد و نه مار است و نیش و زهر دارد. سیر و فیل از زخم وی فریاد کنند. اگر هزار پشه بمعیار برکشی وزنی ندارد. در امثال گویند «ضعیف ستمکار» [۵۷۳] است. گاو میش بروز از بیم وی بیرون نیاید از آب. و بدانک پشه از حریر ترسد و ملوکان حریر پوشند و از پشه ایمن باشند و گزنده در حریر نیفتد. و زبیر بن العوام را قمل پدید آمد دستوری خواست از پیغمبر علیه السلام کی حریر پوشد، دستوری داد. چون خلافت بعمر بن الخطاب رسید، شخصی حریر پوشید، عمر ویرا زجر کرد. گفت «چرا زبیر پوشید؟» گفت «و انت مثل الزبیر لا ابالك.» این مقدار گفته آمد در

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات)، ج ۲، ص: ۶۳۶

خاصیت پشه و ختم کتاب بدو ذکر شد تا بحقارت نبینی ویرا کی دست و پا دارد و بالها دارد و خرطوم و نیش و دم و دو سر و آنچ در نظر ما نیاید ویرا هست.

فتبارك الله احسن الخالقين و الحمد لله رب العالمين و الصلوة على نبينا محمد و آله اجمعين و قد اتفق اتمام الكتاب بعون الله الملك الوهاب في التاسع من الشهر المبارك شعبان الواقع في سنة اربعين و سبعمائة من الهجرة كاتبه العبد المفتقر الى الله الرحيم ابراهيم بن يوسف بن ابراهيم

این خوب کتب عجایب المخلوقات ختمش بیک پشه شد از موجودات یعنی که ضعیف تر ز هر حیوانست منگر تو بصورتش، بینش بصفات

[۵۷۴]

[۱] (۵) - سورة البقره آیه: ۷۴.

[۲] (۱) - مه و لا: باز خورند.

[۳] (۲) - فا: کشند.

[۴] (۳) - مه: بر آن عشا عکر دور کنند. لا: بر آن غشاینی عسکر از وی دور کنند.

[۵] (۱) - مه و لا: جو و بلوط.

[۶] (۲) - لا: پادزهر.

[۷] (۳) - مه: ختو. لا: خبو.

[۸] (۴) - لا: گزیده.

- [۹] (۵) - لا: دهابخ. فا: جمله « و پازهر ... آرند » را ندارد.
- [۱۰] (۶) - لا: تعدغر.
- [۱۱] (۱) - لا: بیاراند.
- [۱۲] (۲) - مه یا لقیق بن حبوبه. لا: یا لقیق بن حبوبه. لا: بجای « ترکان » « ترکستان » دارد.
- [۱۳] (۳) - لا: زوزه.
- [۱۴] (۴) - لا: یا لقیق.
- [۱۵] (۱) - مه و لا: طشتها.
- [۱۶] (۲) - فا: ترکیب « و سرخ بفرع سود دارد » را نداشت.
- [۱۷] (۱) - لا: سناو.
- [۱۸] (۲) - مه: اگر در چشم کنند کور کند.
- [۱۹] (۳) - لا: فرنگی.
- [۲۰] (۱) - فا: ترکیب « یک دانگی و یک دیناری کم و بیش را » نداشت. لا: نه کم و نه بیش.
- [۲۱] (۲) - مه: آویزد.
- [۲۲] (۳) - مه و لا: رصاص قلعی از.
- [۲۳] (۱) - مه: اسپیداب.
- [۲۴] (۲) - « گوشه » بجای « دسته ».
- [۲۵] (۳) - لا: ده ه ه.
- [۲۶] (۴) - فا: عبارت « که صورتی ... نمی بینم در آن » را نداشت و از « لا »: در این جا نقل کردیم.
- [۲۷] (۵) - فا: کوههء شرق.
- [۲۸] (۶) - مه و لا: « پازهر » بجای « دافع ».
- [۲۹] (۷) - لا: که من امروز.
- [۳۰] (۱) - لا: قبط و احتمال دارد که کلمه « نفتی » در بالا قفطی باشد و باین شهر منسوب باشد.
- [۳۱] (۲) - مه و لا:
- جوهرها.
- [۳۲] (۳) - لا: سبز گردد و ازرق شود.
- [۳۳] (۴) - لا: « بنیاد نهاد » بجای « بنیاد کرد ». فا:
- ترکیب « از آبگینه » را ندارد.
- [۳۴] (۱) - مه: بریق. فا: کلمه « براق » را ندارد.
- [۳۵] (۲) - لا: افسرده.
- [۳۶] (۳) - مه: برنیسند.
- [۳۷] (۴) - لا: بسوزاند.
- [۳۸] (۱) - مه: در دست زوینی و سپری. لا: در دستی زوینی و سپری.

- [۳۹] (۲) - مه و لا: سبذاج.
- [۴۰] (۳) - مه: جرب را نکدازد. لا: جرب را بگدازند.
- [۴۱] (۴) - مه: اسپیداج.
- [۴۲] (۵) - لا: موزد زیر نگین.
- مه: زمرد.
- [۴۳] (۶) - مه: آتش باز نکشد. لا: و آتش نکشد.
- [۴۴] (۱) - لا: تا دیگر سال نیاید.
- [۴۵] (۲) - لا: غصه.
- [۴۶] (۳) - مه: اسپید.
- [۴۷] (۴) - لا: انگشتری.
- [۴۸] (۵) - لا: انده.
- [۴۹] (۱) - مه: عزوی. لا: غروی.
- [۵۰] (۲) - لا: در کحل کنند. مه: در اکحال ساینند.
- [۵۱] (۳) - مه: و کودک.
- [۵۲] (۴) - مه: آنکه برودت. لا: آنکه پرورش.
- [۵۳] (۵) - لا: دودی.
- [۵۴] (۶) - لا: هریو. مه: هریوی.
- [۵۵] (۷) - مه: چند بار برابر.
- [۵۶] (۸) - لا: پولاد.
- [۵۷] (۹) - مه: بازرگانانرا بجوینند.
- [۵۸] (۱) - لا: بلارک.
- [۵۹] (۲) - در اصل «بسم الله» دیگری معکوس بر بالای این «بسم الله» قرار دارد.
- [۶۰] (۳) - لا: تا لطیف نماید.
- [۶۱] (۴) - مه: قلقد و قلیمیا. لا: قلقد و قلیمیا.
- [۶۲] (۵) - مه و لا: قلنقنار.
- [۶۳] (۱) - مه: و باد وی را میزند. لا: باد بر وی میزند.
- [۶۴] (۲) - لا: ابهر. این کلمه شاید «رامهرمز» باشد.
- [۶۵] (۳) - مه: ندرفشد. لا: درفشد.
- [۶۶] (۴) - مه: دباوند.
- [۶۷] (۱) - لا: جز بدریای کیش و بحرین که از عمان است جای.
- [۶۸] (۲) - مه: و زر را حرمتی نباشد همچون درم رود. لا: و آنرا حرمتی بود که مانند درم رود.
- [۶۹] (۱) - مه: اگر لاجورد در آب افکنند مانند آب شود و اگر جوهری دیگر گدازند کی از گداختن خشک شود لاجورد بر

آن افکنند نرم گردد.

[۷۰] (۲) - مه و لا: بدل سود دارد.

[۷۱] (۳) - لا: خسته بود.

[۷۲] (۴) - مه و لا: سنگی است آهن بخود کشد.

[۷۳] (۵) - مه و لا: روحانی.

[۷۴] (۶) - لا: ریم را.

[۷۵] (۷) - مه و لا: بخود کشد.

[۷۶] (۱) - مه: از وی بریاید و نگذارد. لا: از وی بستاند و نگذارد.

[۷۷] (۲) - مه: زرین ماهی.

[۷۸] (۳) - مه و لا: غارت کرد.

[۷۹] (۱) - فا: محملها.

[۸۰] (۲) - مه: مرقسیثا.

[۸۱] (۳) - لا: بتر شود.

[۸۲] (۴) - مه و لا: نشانند.

[۸۳] (۵) - لا:

چمنده.

[۸۴] (۱) - مه: زمانه.

[۸۵] (۲) - مه و لا: بسد.

[۸۶] (۳) - لا: کحل.

[۸۷] (۱) - مه: او بر. فا: ا.

[۸۸] (۲) - لا: سنگین تر.

[۸۹] (۳) - لا: خمود. مه: حمود.

[۹۰] (۱) - سورة عبس آیه: ۲۷ تا ۳۱.

[۹۱] (۲) - لا: «ایک» بجای «انجیر».

[۹۲] (۳) - لا: چون خرما و زردالو.

[۹۳] (۴) - مه و لا: کلمه دفلی را ندارند.

[۹۴] (۵) - مه و لا: اترنج.

[۹۵] (۶) - مه: اترنج.

[۹۶] (۱) - لا: تا باز بحبس برند.

[۹۷] (۲) - لا: گرم گرم.

[۹۸] (۳) - لا: میانش سرد سرد است.

[۹۹] (۴) - مه:

عزیز و غریب.

[۱۰۰] (۵) - لا: نگدازد.

[۱۰۱] (۶) - مه و لا: خیزران.

[۱۰۲] (۷) - لا: رامینی.

[۱۰۳] (۱) - مه و لا: عالم برند.

[۱۰۴] (۲) - لا: سمانه. مه: سما.

[۱۰۵] (۱) - لا: نگیرد.

[۱۰۶] (۲) - لا: بصل ریزه. مه: بصل الزیر.

[۱۰۷] (۳) - لا: عنب القدور.

[۱۰۸] (۴) - لا:

پیاز شامی برمی آید.

[۱۰۹] (۵) - سورة التین آیه: ۱.

[۱۱۰] (۶) - لا: بر.

[۱۱۱] (۱) - مه: که تربیت ما از خوردن جوز باشد. لا: که تربیت من از جوز است.

[۱۱۲] (۲) - لا: جوز ایضانی راست.

[۱۱۳] (۱) - لا: سه طبقه.

[۱۱۴] (۲) - لا: هر که جوز را در خواب بیند عسر بود.

[۱۱۵] (۳) - لا: شحم.

[۱۱۶] (۱) - مه: زنا کند.

[۱۱۷] (۲) - لا: شیشعان.

[۱۱۸] (۱) - لا: بازشکافد.

[۱۱۹] (۱) - لا: سقمونیا.

[۱۲۰] (۲) - لا: میوه سرخ دارد و استخوان دارد.

[۱۲۱] (۱) - لا: در دریای هندوستان خاصه و آن نافع جگر بود.

[۱۲۲] (۲) - لا: کرما.

[۱۲۳] (۳) - لا: سط.

[۱۲۴] (۴) - مه: شمشاط.

[۱۲۵] (۱) - مه: «سیاه» بجای «سپید».

[۱۲۶] (۲) - لا: دشوار.

[۱۲۷] (۳) - مه: درارمچ.

[۱۲۸] (۱) - مه: قرنه.

[۱۲۹] (۲) - مه: اغنیلوس. لا: غیلبروس.

- [۱۳۰] (۳) - لا: مفرح.
- [۱۳۱] (۱) - مه: در عقل افزایش بوئیدن آن.
- [۱۳۲] (۲) - مه و لا: عنبر صمغ درختی است.
- [۱۳۳] (۱) - مه: در شهرها که مناسب وی باشد.
- [۱۳۴] (۲) - مه و لا: شهر رود.
- [۱۳۵] (۳) - مه: نگارد.
- [۱۳۶] (۴) - مه: پشمکی که.
- [۱۳۷] (۵) - مه: زبید.
- [۱۳۸] (۱) - لا: خوشی.
- [۱۳۹] (۲) - لا: شکوفه بید و بلگ بید آن علت را بشکند.
- [۱۴۰] (۱) - فا: بر طاقت.
- [۱۴۱] (۲) - لا: باعوری.
- [۱۴۲] (۱) - لا: مرو.
- [۱۴۳] (۲) - لا: بیان.
- [۱۴۴] (۳) - لا: شیر.
- [۱۴۵] (۴) - لا: کشتاسف.
- [۱۴۶] (۱) - لا: سرای کشمن. مه: سر کشمن.
- [۱۴۷] (۱) - فا: «جالینوس» بجای «ابقرات».
- [۱۴۸] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.
- [۱۴۹] (۲) - لا: اگر خار که بر سر دارد.
- [۱۵۰] (۳) - لا: و دیگر بار ندهد.
- [۱۵۱] (۴) - لا: و در آهک نسوزد.
- [۱۵۲] (۱) - مه: بار آورد. لا: بار آرد.
- [۱۵۳] (۲) - لا: متن «کنباد». حاشیه «کنبال». مه: کنباز.
- [۱۵۴] (۳) - لا: مردم.
- [۱۵۵] (۱) - مه و لا: ورد.
- [۱۵۶] (۲) - لا: تابستان تر باشد.
- [۱۵۷] (۳) - لا: مدهل بر کنار بحر یراف از این گل مبلغی جمع کرد. مه: مدهل بن بحر السیرافی مبلغ از این.
- [۱۵۸] (۱) - لا: این آواز و غریو از آن باد است.
- [۱۵۹] (۲) - لا: ناگاه مرغی بیامد بر این درخت نشست این شخص پای مرغ را بگرفت.
- [۱۶۰] (۳) - فا: این نام را نداشت. مه: صباح البلوی که باید همان بناوی باشد.
- [۱۶۱] (۱) - لا: برآمدند.

[۱۶۲] (۲) - لا: از ده فرسنگ پدید آید و آنرا معریر خوانند.

[۱۶۳] (۳) - لا: تمام بود.

[۱۶۴] (۱) - لا: شاخه‌ها دراز دارد و هر یکی.

[۱۶۵] (۲) - لا: میگرد بقدرت ربانی.

[۱۶۶] (۳) - لا: توث.

[۱۶۷] (۴) - لا: و بعضی از جویه‌ها آب بوی بیوشانند.

[۱۶۸] (۱) - مه و لا: سقا.

[۱۶۹] (۲) - سورة الملك آیه: ۱۹.

[۱۷۰] (۳) - مه: «پس» بجای «سر».

[۱۷۱] (۱) - لا: روزی ترا سیمرغ بدریا اندازد.

[۱۷۲] (۱) - مه: «دندانها» بجای «سناها».

[۱۷۳] (۱) - لا: صاغون. مه: طاعون.

[۱۷۴] (۱) - مه: صاعون. لا: صاغون.

[۱۷۵] (۲) - مه: «نوافر» بجای «نوادر».

[۱۷۶] (۱) - مه: موی کفله چشم زیرین و بالایین دارد. فا: موی چشم زیرین و زیرین دارد. یعنی پلک زیرین و زیرین او موی

دارد.

[۱۷۷] (۲) - لا: باغلیس.

[۱۷۸] (۱) - مه: جررز. لا: جرز.

[۱۷۹] (۲) - لا: خجسته.

[۱۸۰] (۱) - مه: چابوکی.

[۱۸۱] (۲) - مه: الطیور المرحومه.

[۱۸۲] (۱) - سورة فاطر آیه ۱.

[۱۸۳] (۱) - مه: بانوبه. لا: باسویه.

[۱۸۴] (۲) - مه: بادیز.

[۱۸۵] (۳) - مه: کندر. لا: کندرو.

[۱۸۶] (۱) - مه: انتصاب. لا: انصاف.

[۱۸۷] (۲) - لا: اصطرلاب.

[۱۸۸] (۳) - لا: شمامه. مه: تمامه.

[۱۸۹] (۴) - مه: من لا قطه. لا: من الدیک.

[۱۹۰] (۱) - لا: سبز.

[۱۹۱] (۱) - لا: گره.

[۱۹۲] (۲) - شاید در اصل چنین بوده است: و وی نداند کی مادر وی نیست.

- [۱۹۳] (۳) - در مه و لا: در هر دو مورد: زشت.
- [۱۹۴] (۱) - در جزیره سیلان هم امروز همین گونه صید مرغابی کنند.
- [۱۹۵] (۱) - مه: و آن هفده کوب است و بر دنبال وی کوبی است عظیم آنرا اردف خوانند و چهار را ازان فوارس خوانند و ردف از پس آن است.
- [۱۹۶] (۲) - مه: طلیمان گویند و عوام سه را ترازوا خوانند و اینست صورۃ العقاب و هم برین قطب تیری است مشتمل بر پنج کوب میان منقار دجاجة و میان نسر الطائر.
- [۱۹۷] (۱) - لا: دلوی کوچک بریسمان بندند.
- [۱۹۸] (۲) - لا: طوطک.
- [۱۹۹] (۳) - مه و لا: طوطک.
- [۲۰۰] (۴) - لا: طوطک.
- [۲۰۱] (۱) - مه: زانج. لا: زنج.
- [۲۰۲] (۲) - لا: خجسته.
- [۲۰۳] (۱) - مه: طاوس طارد باشد آواز وی حشرات گریزند. لا: و لیکن آوازی زشت کند و از آواز وی حشرات گریزند.
- [۲۰۴] (۲) - حاشیه نسخه لا: اصح: اسفرو.
- [۲۰۵] (۳) - لا: زمستانگاه بجای شتاء و این لغت شاید مشتاء باشد.
- [۲۰۶] (۱) - مه و لا: در مرغان نادر و غایب که در نواحی عالم اند و ما ندیده ایم و صفت ایشان بما رسیده است. مه واژه «غایب» را ندارد.
- [۲۰۷] (۲) - لا: اعنیکوس.
- [۲۰۸] (۳) - مه: بنجس.
- [۲۰۹] (۴) - مه: طارصینی در دو مورد بعد نیز «طارصینی» آمده است.
- [۲۱۰] (۱) - لا: اعنیکوس.
- [۲۱۱] (۲ و ۳ و ۴ و ۵) - لا: جوکرنک.
- [۲۱۲] (۲ و ۳ و ۴ و ۵) - لا: جوکرنک.
- [۲۱۳] (۲ و ۳ و ۴ و ۵) - لا: جوکرنک.
- [۲۱۴] (۲ و ۳ و ۴ و ۵) - لا: جوکرنک.
- [۲۱۵] (۶) - لا: بشنیر.
- [۲۱۶] (۱) - شاید: اشکنان.
- [۲۱۷] (۲) - لا: موسی بن حفص.
- [۲۱۸] (۱) - لا: مرغی است یزاد مانند فاخته.
- [۲۱۹] (۲) - لا: سلاهط.
- [۲۲۰] (۱) - فا: باوران. لا: فاروان. متن از نسخه مه تصحیح شد.
- [۲۲۱] (۲) - لا: تا این مرغ ناپدید شود کشتیها ایمن بود و چون پدید آید کشتیها را دربندند و کس نیارد رفت.

[۲۲۲] (۳) - مه: جکو.

[۲۲۳] (۴) - لا:

گگر.

[۲۲۴] (۵) - لا: کوکیر.

[۲۲۵] (۶) - لا: و بسفر از دنبال.

[۲۲۶] (۱) - لا: خجسته.

[۲۲۷] (۲) - مه: «افریز» بجای «سرا».

[۲۲۸] (۱) - لا: شیون می کند.

[۲۲۹] (۲) - لا: شیون می زنم.

[۲۳۰] (۱) - لا: اهیان.

[۲۳۱] (۲) - لا: پلیدی.

[۲۳۲] (۳) - حاشیه لا: تاج.

[۲۳۳] (۴) - مه و لا: بیره بامه.

[۲۳۴] (۱) - لا: نر از ماده پیدا بود.

[۲۳۵] (۲) - لا: «جفت» بجای «کلاغ».

[۲۳۶] (۳) - مه و لا: حریف قواطع.

[۲۳۷] (۴) - لا: معاویل.

[۲۳۸] (۵) - لا: عرق.

[۲۳۹] (۱) - لا: بچه وی چون بیمار شود بیرون از عد بترسد.

[۲۴۰] (۱) - لا: پرنده است که بشب پرد.

[۲۴۱] (۲) - لا: حساس.

[۲۴۲] (۳) - لا: «بگدازند» در حاشیه «بگذارند».

[۲۴۳] (۱) - لا: مگر آدمی و فیل را که پستان بالای ناف دارد.

[۲۴۴] (۲) - مه: شعر. أن اذا التاج لا ابالك امسى و ذرى نحره صدور الفيول.

[۲۴۵] (۳) - لا: عبد الله بن عمر. مه: عبد الملك بن عمير.

[۲۴۶] (۴) - فا:

«فرق» بجای «قرن».

[۲۴۷] (۱) - لا: حرکاتک.

[۲۴۸] (۲) - لا: جوقه. مه: حوتم.

[۲۴۹] (۳) - مه و لا: سناو.

[۲۵۰] (۱) - لا: «پاکا» بجای «خدایا».

[۲۵۱] (۲) - سورة الغاشيه آيه ۱۷.

[۲۵۲] (۳) - مه: چگونه آفریده‌ام و در آسمان که چگونه برداشته‌ام.

[۲۵۳] (۱) - مه: نباشند.

[۲۵۴] (۲) - لا: ارغمیض عدی.

[۲۵۵] (۱) - مه و لا: بحری.

[۲۵۶] (۲) - لا: عبدیه.

[۲۵۷] (۳) - لا: عجمیه.

[۲۵۸] (۴) - مه: عماریه.

[۲۵۹] (۵) - مه:

حضرمی جنین. لا: خضر بن حزین.

[۲۶۰] (۶) - مه: ناگاه خری دشتی با دید آمد.

[۲۶۱] (۷) - لا: پس بارها را رها کردیم.

[۲۶۲] (۱) - مه: بجیله. لا: مخیله.

[۲۶۳] (۲) - لا: بزبان خورد.

[۲۶۴] (۱) - لا: سروی. مه: سر گاو.

[۲۶۵] (۱) - لا: احدب.

[۲۶۶] (۲) - مه: پوشیده لا یقول هرا من برحتی یاخذ الدنيا.

[۲۶۷] (۳) - لا: گاورسن.

مه: گاورس.

[۲۶۸] (۴) - لا: زیبق.

[۲۶۹] (۵) - مه: امتدا.

[۲۷۰] (۱) - مه: بشورند.

[۲۷۱] (۲) - فا: سانه. لا: آسانه.

[۲۷۲] (۳) - مه: و هو مخلص من الموت.

[۲۷۳] (۴) - مه: کلفه و نمشن. لا: کلف و غش.

[۲۷۴] (۱) - لا: «العجل» بجای «الایل».

[۲۷۵] (۲) - مه و لا: عطیه.

[۲۷۶] (۳) - لا: زنج. مه: زایخ.

[۲۷۷] (۴) - لا: زنج.

[۲۷۸] (۱) - مه: برحمها.

[۲۷۹] (۲) - سورة النحل آیه: ۸.

[۲۸۰] (۳) - سورة ص آیه: ۳۲.

[۲۸۱] (۴) - لا: و پیغمبران علیه السلم مثله نکنند.

[۲۸۲] (۵) - مه: فساد نکند.

[۲۸۳] (۶) - الخیر معقود بنواصی الخیل الی یوم القیامه بخاری. مناقب ۲۸ - مسلم بن حجاج: زکاء، ۲۵، اماره ۹۶ - ۹۹ - ابا

داود: جهاد، ۴۱ - ابن ماجه: تجارات ۲۹، جهاد ۱۴ - الدارمی: جهاد ۳۳ - المؤطا: جهاد، ۴۴ - احمد بن حنبل ۱۸۱، ۷ - ۳۹، II.

[۲۸۴] (۱) - مه: شانه. لا: آسانه.

[۲۸۵] (۲) - فا: کرم.

[۲۸۶] (۳) - مه و لا: سناو.

[۲۸۷] (۴) - لا: شتر.

[۲۸۸] (۱) - مه: جومق.

[۲۸۹] (۲) - لا: و آن دیگر آدمی بحری.

[۲۹۰] (۱) - مه: «آرد» بجای «زاید».

[۲۹۱] (۲) - لا: سفاع.

[۲۹۲] (۳) - مه: «مادیان» بجای «اسپ».

[۲۹۳] (۴) - مه و لا: خالان و عمان.

[۲۹۴] (۵) - لا: راعنی.

[۲۹۵] (۶) - لا: حروبی.

[۲۹۶] (۱) - لا: جو بخورد.

[۲۹۷] (۲) - لا: هیچ کس.

[۲۹۸] (۳) - مه: بیندازند.

[۲۹۹] (۴) - مه و لا: «فشانند» بجای «کند».

[۳۰۰] (۵) - لا: بر بازوی زن.

[۳۰۱] (۶) - مه: انجیل.

[۳۰۲] (۷) - لا: «بازستند» بجای «برداشت».

[۳۰۳] (۸) - مه: انجیل شیره.

[۳۰۴] (۱) - مه: بر سر چشمه استاده.

[۳۰۵] (۲) - لا: بازخور. مه: «بازخورد» بجای «بخور».

[۳۰۶] (۱) - مه: از قول او ایل گفته آمد.

[۳۰۷] (۲) - مه: و الفی دارد.

[۳۰۸] (۳) - لا: می سوزانند. مه: سوزند.

[۳۰۹] (۴) - مه: از آن نظام الملک گفتند.

[۳۱۰] (۱) - مه: چون بدیدم چنان بود که آن زن گفته بود.

[۳۱۱] (۲) - لا: نه گوسفند کشند و نه بخورند.

[۳۱۲] (۳) - مه: گش کند. لا: گشن کرد.

- [۳۱۳] (۴) - بارور نشدن حیوان هنگام باریدن باران و ماده آوردن اگر باد جنوب آید. عجایب المخلوقات قزوینی متن عربی ص ۲۲۵ سطر ۱۷.
- [۳۱۴] (۵) - لا: غوج.
- [۳۱۵] (۱) - مه: باسیری رفت. لا: بآخر رسید.
- [۳۱۶] (۲) - لا: شوم.
- [۳۱۷] (۳) - مه و لا: تیغ را باز داد.
- [۳۱۸] (۴) - لا: اگر گوسفند را.
- [۳۱۹] (۵) - فا: نردمان. مه: نردمان.
- [۳۲۰] (۶) - مه: نزد وی رود.
- [۳۲۱] (۷) - نزدیک شدن بز به شیر و غش کردن او. عجایب المخلوقات قزوینی متن عربی ص ۲۲۶ سطر اول.
- [۳۲۲] (۱) - مه: ذوتای. لا: دوتای.
- [۳۲۳] (۲) - مه: و گوهری بر بازوی او بست. لا: و دو گوهر در پای وی بست.
- [۳۲۴] (۳) - لا: سرهنگی.
- [۳۲۵] (۴) - مه: از بسیار عبارت یافته‌ایم. لا: بسیار عبارت یافتیم. فا: نیسیار عبارتها یافته‌ایم. متن تصحیح قیاسی است.
- [۳۲۶] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.
- [۳۲۷] (۱) - مه: کوتاه. لا: کوتاه.
- [۳۲۸] (۱) - لا: حربش.
- [۳۲۹] (۲) - در اهواز و اطراف آن «گامور» گویند.
- [۳۳۰] (۳) - مه: واشگونه. لا: واژگون.
- [۳۳۱] (۴) - قزوینی در متن عربی عجایب المخلوقات خود درست ترجمه این قسمت را آورده است.
- [۳۳۲] (۱) - لا: تنگ آید.
- [۳۳۳] (۲) - مه: آویزد. لا: متن اندازد، حاشیه آویزد.
- [۳۳۴] (۳) - مه: برطامیل.
- [۳۳۵] (۱) - مه و لا: اقلیم.
- [۳۳۶] (۲) - مه: غشی.
- [۳۳۷] (۳) - مه: بیران. لا: ویرانی.
- [۳۳۸] (۴) - مه: دندان.
- [۳۳۹] (۱) - مه: آواز دف و بیشه.
- [۳۴۰] (۲) - مه و لا: الف.
- [۳۴۱] (۳) - مه: می رفتیم بانحان.
- [۳۴۲] (۱) - لا: باشند.
- [۳۴۳] (۲) - سورة النجم آیه: ۱.

- [۳۴۴] (۱) - لا: کاروانیان.
- [۳۴۵] (۲) - مه: سودانی قناص جبلی. لا: سودافی قباص جبل.
- [۳۴۶] (۳) - لا: راعی.
- [۳۴۷] (۱ و ۲) - لا: مردم.
- [۳۴۸] (۱ و ۲) - لا: مردم.
- [۳۴۹] (۳) - اشاره به مرض هاری گرگ است.
- [۳۵۰] (۱) - لا: ناسازگار.
- [۳۵۱] (۲) - لا: و بوی وی را نیز.
- [۳۵۲] (۳) - لا: بیوشاند.
- [۳۵۳] (۴) - لا: خاتفة الفهود مه: حانفة الفهود.
- [۳۵۴] (۱) - لا: «ستاره» بجای «شهاب».
- [۳۵۵] (۲) - لا: پنجه بشکوه.
- [۳۵۶] (۳) - مه: و کریم.
- [۳۵۷] (۴) - لا:
- « نکند » بجای « بکند ».
- [۳۵۸] (۵) - فا: در هر دو مورد فرایق.
- [۳۵۹] (۵) - فا: در هر دو مورد فرایق.
- [۳۶۰] (۱) - مه: زخم زند موش پدید آید و از آن هلاک شود و این خاصیت اوست. لا: از آن هلاک شوند و این از خاصیت است.
- [۳۶۱] (۲) - لا: سفاح.
- [۳۶۲] (۳) - لا: سبع.
- [۳۶۳] (۴) - مه و لا: ساقیه.
- [۳۶۴] (۱) - لا: هامان که عم ابراهیم بود گفت.
- [۳۶۵] (۲) - لا: گل و ریحان.
- [۳۶۶] (۳) - لا: و این قصه در طبع گفته آمد.
- [۳۶۷] (۴) - لا: بینداید.
- [۳۶۸] (۱) - مه: سبع. لا: شمع. شاید: « در صفحه ۵۷۸ سمیع آمده » به معنی شیر.
- [۳۶۹] (۲) - لا: دسم.
- [۳۷۰] (۳) - فا: افنک.
- [۳۷۱] (۴) - لا: رهیض.
- [۳۷۲] (۱) - لا: « تنه » بجای « کشته ».
- [۳۷۳] (۲) - لا: بیش.

[۳۷۴] (۳) - سورة الكهف آیه: ۱۸.

[۳۷۵] (۱) - مه: ترسی در دل آن جوانان نهاد و گفتند «بار خدایا ما را رسوا مگردان.» آن در غار با یک آمد چنان شد که کس آنجا رسد از ترس بگریزد.

[۳۷۶] (۲) - فا: ابو عبید.

[۳۷۷] (۱) - لا: طابار.

[۳۷۸] (۲) - لا: زخمی.

[۳۷۹] (۳) - لا: قمر و. مه: «ممدود» بجای «ممدوح».

[۳۸۰] (۴) - فا:

نزنم.

[۳۸۱] (۱) - لا: سگ تا سیر نگردهد فربه نشود. مه: سگ به یکبار سیر بخورد و فربه گردد.

[۳۸۲] (۲) - مه: سگ کریم ناخنی.

[۳۸۳] (۱) - لا: حاشیه: قندس.

[۳۸۴] (۲ و ۳) - مه: کلب الحبار.

[۳۸۵] (۲ و ۳) - مه: کلب الحبار.

[۳۸۶] (۴) - مه: شعر العبور.

[۳۸۷] (۵) - مه: غداری.

[۳۸۸] (۱) - لا: همچنان.

[۳۸۹] (۱) - لا: خرس دشمن آدمی است و پایها و چنگها دارد.

[۳۹۰] (۲) - لا: برد.

[۳۹۱] (۳) - مه: سرو.

[۳۹۲] (۴) - لا: خرسی در افتاده بود.

[۳۹۳] (۱) - مه: قفرات.

[۳۹۴] (۲) - لا: و اگر یک ماده بیست بچه کند بیست سال بماند. مه: و از یک نر بیست و پنج بچه بزاید.

[۳۹۵] (۳) - لا: و پوست خوک آبی هر که با خود دارد نهنگ از وی بگریزد. دنباله عبارت بالا رای نوشته است.

[۳۹۶] (۴) - مه: شیر، پستان سگ، پشگ گوسفند.

[۳۹۷] (۵) - مه: ابو النوشجان.

[۳۹۸] (۱) - سورة المائدة آیه: ۶۰.

[۳۹۹] (۲) - مه: بیست و پنج.

[۴۰۰] (۳) - مه: و بچه سودانی منقوط باشد. لا:

بوزینه مسخ شده است لقوله تعالی.

[۴۰۱] (۴) - مه: بازنه مسخ است.

[۴۰۲] (۵) - سورة البقره آیه: ۶۵.

- [۴۰۳] (۱) - لا: این جنسی دیگراند.
- [۴۰۴] (۲) - لا: حبشه بیشتر باشند چندانک گربه و حبشیان با وی بازی کنند.
مه: باشد که چند گربه و بحبشه با وی بازی کنند.
- [۴۰۵] (۳) - لا تغمض.
- [۴۰۶] (۴) - لا «کتف» بجای «کف».
- [۴۰۷] (۵) - لا: گوشتی. مه: کشتی.
- [۴۰۸] (۶) - لا: از بس لون بگردد. مه: از بس گونه بگردد.
- [۴۰۹] (۷) - لا:
العداره. مه: الغداره.
- [۴۱۰] (۸) - لا: قواجس. مه: فعاجوس.
- [۴۱۱] (۱) - مه: جریره.
- [۴۱۲] (۲) - مه و فا: «حشرات» بجای «ثعلب».
- [۴۱۳] (۳) - مه: گوذی.
- [۴۱۴] (۱) - لا: دندانها دارد سپید بغایت.
- [۴۱۵] (۱) - لا: موی بسیار بر تن و بر گوش دارد دلیل عمر است. مه: موی بسیار بر تن و گوش دلیل دراز عمریست.
- [۴۱۶] (۲) - لا: برگ تر نخورد بهتر شود. مه: برگ نی بخورد بهتر شود.
- [۴۱۷] (۳) - مه: گرم باشد.
- [۴۱۸] (۴) - مه و لا: گوی.
- [۴۱۹] (۱) - مه: هزار سال باز.
- [۴۲۰] (۲) - لا: پنهان کند.
- [۴۲۱] (۳) - لا: مار و نبات و ردان و دخالات الاذن.
- [۴۲۲] (۴) - لا: عیوب گربه.
- [۴۲۳] (۱) - لا: «گرسنه» بجای «کسی».
- [۴۲۴] (۲) - لا: هندی بن شاهل. مه: سند بن شاهک.
- [۴۲۵] (۳) - فا:
- موش عدو خایه. لا: گربه عدوی کبوتر بود. مه: زیرا که موش عدوی کبوتر باشد.
- [۴۲۶] (۴) - فا:
- گوشت گربه. لا: خون گربه.
- [۴۲۷] (۵) - لا: خلیخ.
- [۴۲۸] (۱) - لا: زباد.
- [۴۲۹] (۲) - لا: زیربی.
- [۴۳۰] (۳) - لا: بغلتاند.

[۴۳۱] (۴) - لا: نكنوح.

[۴۳۲] (۱) - و اصحاب فراست را در قرض الفار نظرهاء عظيم بود. مه: نظرهاء عظيم باشد.

[۴۳۳] (۲) - لا: و در اکناف و در خطهء دست دارد.

[۴۳۴] (۳) - لا: رفاف. مه: رفا.

[۴۳۵] (۴) - لا: «زر» بجای «زن».

[۴۳۶] (۱) - مه: هندکسه.

[۴۳۷] (۲) - از اینجا از نسخه «فا» افتادگی داشت و از نسخه «لا» نقل کردیم.

[۴۳۸] (۱) - مه: نیمه او سنگ بود.

[۴۳۹] (۲) - مه: بدو پا.

[۴۴۰] (۱) - مه: سمک و حوت و نون خوانند.

[۴۴۱] (۲) - مه: هفت جناح دارد بر پهلوها و بر پشت هرچه صید کند در فک زیرین افکند و فک بالا بر وی می‌زند تا خورد

کند و بخورد. لبهای وی از استخوان است بجای دندان یکپاره.

[۴۴۲] (۱) - سوره یونس آیه ۹۸.

[۴۴۳] (۱) - مه: این چه بود.

[۴۴۴] (۲) - مه: سیاحان.

[۴۴۵] (۳) - مه: و آب از دم و بینی بر ماهتاب ریزد آن از قوت دم و نفس اوست که آن همه آب برخیزد.

[۴۴۶] (۱) - مه: هشتاد.

[۴۴۷] (۲) - هشتاد پوست گاو میش از شکم وی بیرون آوردند با چندین خروار بارها و تنگها و خر و گاو که در کشتی بود و

بنمرده بود.

[۴۴۸] (۳) - مه: دست لرزیدن گیرد.

[۴۴۹] (۴) - مه: دحس.

[۴۵۰] (۵) - مه: حلقش.

[۴۵۱] (۱) - تا اینجا از نسخه «لا» نقل شده است.

[۴۵۲] (۲) - لا: باز جای خود رود.

[۴۵۳] (۳) - لا: سمک الخراطیم.

[۴۵۴] (۴) - لا: چندانک بازویی. مه: چنان که معاولی.

[۴۵۵] (۵) - لا: درعها.

[۴۵۶] (۶) - لا:

بقهر الهند.

[۴۵۷] (۷) - لا: متن: الال. حاشیه: الوال.

[۴۵۸] (۱) - مه: دریای محیط.

[۴۵۹] (۲) - مه و لا: شکسته.

- [۴۶۰] (۱) - لا: باد صبا.
- [۴۶۱] (۲) - لا: اندک اندک باید خوردن.
- [۴۶۲] (۳) - لا: بن وی.
- [۴۶۳] (۱) - لا: مرغان بر لب وی می نشینند.
- [۴۶۴] (۲) - لا: آن مرغان سیر کردند.
- [۴۶۵] (۳) - لا: بمیرد.
- [۴۶۶] (۱) - لا: برستند.
- [۴۶۷] (۲) - لا: بسیار بای قوی تن. مه: بسیار پا باشد.
- [۴۶۸] (۳) - لا: حایط الاز.
- [۴۶۹] (۴) - لا: بعجایب.
- [۴۷۰] (۵) - لا: این پادشاهزاده بزرگ شد و احوال این حایط معلوم کرد و سبب آن گفت.
- [۴۷۱] (۶ و ۷) - مه و لا: وزغ.
- [۴۷۲] (۶ و ۷) - مه و لا: وزغ.
- [۴۷۳] (۱) - سورة الاعراف آیه: ۱۳۳.
- [۴۷۴] (۱) - \اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي... E\ سورة الانعام آیه: ۱.
- [۴۷۵] (۱) - لا: آتشی برمی خاست.
- [۴۷۶] (۲) - لا: و عالم را از دست آن ثعبان برهانید. مه: و عالم از دست آن شوم برست.
- [۴۷۷] (۳) - لا: بیش ازین نباشد.
- [۴۷۸] (۴) - لا: ماسک البحر.
- [۴۷۹] (۱) - لا: کدوی تر
- [۴۸۰] (۲) - مه: سرایشف الخبا.
- [۴۸۱] (۱) - مه: فقود.
- [۴۸۲] (۲) - مه: بیست و پنج است.
- [۴۸۳] (۳) - مه: نسق یمانی.
- [۴۸۴] (۴) - مه: نسق شامی.
- [۴۸۵] (۵) - مقصود نویسنده خواص مار اسقیلوس نیست بلکه خواص مار بطور کلی است.
- [۴۸۶] (۱) - لا: چهل روز.
- [۴۸۷] (۲) - لا: صاحب المنطقه.
- [۴۸۸] (۳) - لا: شکر الشطر.
- [۴۸۹] (۴) - لا: البته باید آموخت و چند دینار بدو داد مرد بطمع زر افعی را بدست بریچید و گردن وی بگرفت تا سر بینی وی را بزد.
- [۴۹۰] (۵) - لا: شکر الشطر.

[۴۹۱] (۱) - لا: و برومی فیزی گویند.

[۴۹۲] (۲) - لا: هر فرسه.

[۴۹۳] (۳) - لا: اسپری.

[۴۹۴] (۴) - لا: قوت وزی

[۴۹۵] (۵) - لا: سمندر اسلار.

[۴۹۶] (۱) - لا: سمندر اسلار.

[۴۹۷] (۲) - مه: دو سرو دارد.

[۴۹۸] (۳) - لا: دنبال دارد موی دراز بر قفا دارد. مه:

دو زبان دارد و موی در قفا دارد.

[۴۹۹] (۴) - لا: زیر پروی سم است.

[۵۰۰] (۵) - مه: نر را افعوان خوانند.

[۵۰۱] (۶) - لا: دیگر اندام وی سیاه بود.

[۵۰۲] (۷) - مه و لا: سموم بعضی.

[۵۰۳] (۸) - مه و لا: کشد.

[۵۰۴] (۹) - فا:

و چون دهکه حلفا. مه: و چوب دهله که حلفا.

[۵۰۵] (۱۰) - مه: بر آید.

[۵۰۶] (۱) - مه: بصری.

[۵۰۷] (۲) - لا: و لیکن چون خاصیتی دارد آن خاصیت کار کند.

[۵۰۸] (۳) - مه: «نیش» بجای «دنبال».

[۵۰۹] (۴) - در نسخه مه و لا این چند سطر در اینجا آمده است: اگر گویند چرا زر و سیم فرو نمارند بنکشد (مه: فرو نمارد

بکشد) گوئیم اگر سبیکه نمارد نکشد و اگر سیم و زر مصعد بکنند بکشد زیرا که سبیکه با عماق عروق نرسد و بجندیشاپور

کژدم بگزد نکشد و از کند] ن نتواند ایستادن (مه:

و بکشد و از کندن نتوان استادن) و از آنجای که حجام مص کند مبلغی زهر بستاند چنانک روی حجام بگردد و دندانهاش

بیفتد.

[۵۱۰] (۵) - لا: «زند» بجای «دارد».

[۵۱۱] (۶) - لا: مردم.

[۵۱۲] (۷) - مه: فندق.

[۵۱۳] (۱) - مه: از آن مگس آید.

[۵۱۴] (۲) - مه: از قول حکماء اوایل است.

[۵۱۵] (۳) - لا: بتازی وی را عقرب خوانند.

[۵۱۶] جمعی از نویسندگان، کتب طبیبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.

- [۵۱۷] (۱) - مه: «رود» بجای «بود».
- [۵۱۸] (۲) - لا: حمه. مه: جمه.
- [۵۱۹] (۳) - مه: بشورند.
- [۵۲۰] (۱) - لا: بشورند. مه: شورند.
- [۵۲۱] (۲) - لا: ملسوع.
- [۵۲۲] (۳) - مه: دهن العقارب.
- [۵۲۳] (۴) - سورة النحل آیه: ۶۸.
- [۵۲۴] (۵) - مه و لا: ببوید.
- [۵۲۵] (۶) - مه: زمزمه بزند و در هم گذارد موم و انگین آورد.
- [۵۲۶] (۱) - لا: بیندایند. مه: بینداوند.
- [۵۲۷] (۲) - سورة محمد آیه: ۱۵.
- [۵۲۸] (۱) - لا: پس مغز امیران بود و نر را بازگزیند و بیرون کند.
- [۵۲۹] (۱) - لا: نکابت.
- [۵۳۰] (۲) - لا: بید آب. مه: شراب و سداب.
- [۵۳۱] (۳) - لا: لهفی علی. مه: کهفی علی.
- [۵۳۲] (۴) - لا: «اسفی» بجای «انفی».
- [۵۳۳] (۱) - لا: دست بوی کردی بمردی.
- [۵۳۴] (۲) - لا: هییره.
- [۵۳۵] (۳) - مه: سیسنیر.
- [۵۳۶] (۴) - سورة الاعراف آیه:
- ۳۳
- [۵۳۷] (۵) - لا: ابن سنیر. مه: سیسنیر.
- [۵۳۸] (۶) - لا: خاک سخت.
- [۵۳۹] (۷) - لا: بپوشاند.
- [۵۴۰] (۸) - سورة الحج آیه: ۷۳.
- [۵۴۱] (۱) - لا: اشتر.
- [۵۴۲] (۲) - لا: موی چشم.
- [۵۴۳] (۳) - لا: فرزانه.
- [۵۴۴] (۴) - مه و لا: باقلی.
- [۵۴۵] (۵) - لا:
- سودای ویست.
- [۵۴۶] (۶) - مه و لا: باقلی.

[۵۴۷] (۱) -

اگر انوری خواهد از روزگار که یک لحظه بی‌زای زحمت زید
هماندم کند خلق پروردگارمگس را که بر رای رحمت رید .

[۵۴۸] (۲) - لا: تا بدانی که محقرات را استهزاء نباید کردن.

[۵۴۹] (۳) - لا: مسنات.

[۵۵۰] (۱) - سورة العنكبوت آیه ۴۱.

[۵۵۱] (۲) - لا: از پی ایشان در شدند.

[۵۵۲] (۳) - لا: بیرون رو.

[۵۵۳] (۴) - فا: چاه.

[۵۵۴] (۱) - فا: چاه.

[۵۵۵] (۲) - مه: آفریدگار این طلسمها و اطلسها و نخجیرها و شعرها از وی.

[۵۵۶] (۳) - لا:

تود. مه: توذ.

[۵۵۷] (۴) - لا: کرات. مه: کرت بجای نوبت.

[۵۵۸] (۱) - لا: تنه. مه: تذه.

[۵۵۹] (۲) - سورة النمل قسمتی از آیه ۱۸.

[۵۶۰] (۳) - مه: بازخواستم.

[۵۶۱] (۱) - مه: اهل کسر را انگور نباشد زیرا که مورچه بخورد و درخت انگور نیز بخورد.

[۵۶۲] (۲) - در حاشیه لا: سلوق قریه باليمن ینسب اليها الکلاب السلوقیه.

[۵۶۳] (۳) - لا: «غله» بجای «حبوب».

[۵۶۴] (۴) - سورة البقره آیه: ۲۶.

[۵۶۵] (۵) - مه: و آنرا محلی نبود تا ذکر کند.

[۵۶۶] (۱) - مه: «پادشاهی» بجای «مملکت».

[۵۶۷] (۲) - لا: آنگه نمرود را تا مطرقة بر سر وی نزدندی آسوده نشدی.

[۵۶۸] (۱) - لا: بر سر خوان.

[۵۶۹] (۲) - لا: سنجه. مه: بنجوی.

[۵۷۰] (۱) - لا و مه: «بکند» بجای «ببندد».

[۵۷۱] (۲) - لا: و آن طلسم بشکست.

[۵۷۲] (۳) - لا: و جایی که آب بود مقام کند.

[۵۷۳] (۴) - لا: ستمکاره.

[۵۷۴] جمعی از نویسندگان، کتب طبّی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.

مشخصات کتاب

نام کتاب: کتب طبی انتزاعی (فارسی)

نویسنده: جمعی از نویسندگان

موضوع: مبانی طب - مفردات دارویی - بیماریها - داروسازی و صنعت - غذا شناسی - معدن شناسی - تاریخ پزشکی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: این عنوان کتاب تشکیل شده از مجموع بحث های گوناگون طبی که از لابلای کتابهای دیگر توسط آقایان مجیدی نظامی و رحیمی ثابت استخراج و آماده شده و در این مجموعه قرار گرفته است .

کتاب گیلان

جلد یکم

فصل یازدهم گلهای و گیاهان داروئی گیلان

مقدمه

شرایط مساعد اقلیمی استان گیلان که یکی از مناطق پرباران ایران محسوب می گردد و نیز شرایط توپوگرافیک متنوع ساحلی - دشتی و جلگه ای - کوهستانی آن باعث گردیده تا این سرزمین از پوشش گیاهی بسیار غنی برخوردار باشد. اغلب مناطق دشتی و جلگه ای گیلان از گیاهان علفی اعم از یکساله یا چند ساله شامل چمنزارها، مزارع وسیع برنج و توتون و سایر گیاهان زراعی پوشیده شده و ارتفاعات میان بند و کوهستانی متوسط آن را جنگلهای غنی و متراکم با گونه های گیاهی متعدد دربر می گیرند. بعضی از ارتفاعات بالای استان که ماههای چندی از سال زیر پوشش برف قرار دارند دارای پوشش گیاهی خاص و اکثرا از گونه های انحصاری و گاهی کمزی هستند که در مدت کوتاهی از سال نشو و نما می نمایند. با مراجعه به اسناد و مدارک و کتابهای گیاه شناسی ایران به این حقیقت دست می یابیم که در استان گیلان حدود ۱۰۰۰ گونه گیاهی وجود دارد که بعضی از آنها همانطور که گفته شد دوران کوتاهی از سال نشو و نما کرده و پس از اندک زمانی از بین می روند. برخی دیگر موجب جنگلهای زیبای استان هستند؛ گروهی به صورت علف هرز در میان گیاهان زراعی نشو و نما می کنند؛ برخی دارای گلهای زیبا و جذاب هستند و بسیاری از آنها دارای مصارف دارویی، تغذیه ای، صنعتی، علوفه ای و با اسم فارسی یا محلی شناخته شده می باشند و بالاخره عده دیگری فاقد هرگونه صفات مشخصه بوده پوشش قابل توجهی ایجاد نکرده اند. آنچه در اینجا مورد توجه قرار گرفته گیاهانی هستند که درجه غلبه و چیرگی آنها زیاد بوده دوران درازی از فصل رویشی زنده هستند و غالبا دارای اسم فارسی یا محلی می باشند. گاهی نیز گیاهانی مورد توجه قرار گرفته اند که

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۷۴

اگرچه اسم فارسی ندارند و لیکن به عنوان یک گیاه چیره و غالب استان از نظر گیاه‌شناسی ارزش ویژه‌ای دارند؛ در ضمن ترتیب ارائه آنها براساس اسامی علمی گیاهان و روش الفبایی می‌باشد. گیاهان پست مانند سرخسها و دم‌اسبها در فصلی جداگانه و در انتها قرار گرفته‌اند. به لحاظ اهمیت ویژه تیره گندمیان زیر عنوان تیره کلیه جنسها و گونه‌ها آورده شده و در داخل اسم تیره، روش الفبایی رعایت شده است.

لازم به یادآوری است که تعدادی از گیاهان بومی گیلان و همچنین گلها و گیاهان پرارزشی که در گیاه‌درمانی جایگاه مهمی داشته و دارای خواص گوناگونی می‌باشند مورد توجه بیشتری قرار گرفته و خواص درمانی آنها با شرح و تفصیل زیادتری به رشته نگارش کشیده شده است.

ما خوانندگان عزیزی را که به مسائل گیاه‌شناسی چندان علاقه‌ای ندارند به مطالعه مشخصات این دسته از گیاهان دعوت می‌کنیم.

Abutilon theophrasti: Malvaceae گاوپنبه: تیره پنیرک

گیاهی است علفی یک ساله با ساقه‌ای برافراشته و راست و نسبتاً ضخیم با شاخه‌های فراوان در بالا و غالباً پوشیده از کرکهای پتویی و برگهای تخم مرغی نسبتاً بزرگ دمبرگذار، قاعده‌ای قلبی، نوکی دراز و لبه‌ای کنگره‌ای یا دندانه‌ای با کرکهای پتویی - ستاره‌ای فشرده و رگبرگهای پنجه‌ای، گلهای زردرنگ کوچک و میوه‌ای متشکل از برچه‌هایی به تعداد ۱۰ تا ۱۵ عدد.

گیاه فوق‌الذکر یکی از علفهای هرز مناطق شمالی ایران بوده و در استان گیلان نیز بیشتر در مزارع آیش، صیفی‌کاری و پنبه دیده می‌شود و گاهی در حاشیه مزارع برنج به چشم می‌خورد و با برگهای بزرگ خود که گاهی با بوته پنبه اشتباه می‌گردد شناخته می‌شوند.

Acacia dealbata: Leguminosae گیاه حساس: تیره نخود (حبوبات)

درختی است به بلندی ۹ تا ۲۰ متر با ساقه‌ای راست و پرشاخه در بالا و شاخه‌های گوشه‌دار و پوشیده از کرکهای نقره‌ای‌رنگ متراکم با برگهای همیشه سبز (احتمالاً در شمال ایران خزان‌کننده) بطول ۷ تا ۱۲ سانتیمتر و تعداد ۳۰ تا ۵۰ جفت برگچه پوشیده از کرکهای خاکستری‌رنگ. گلهای زردرنگ آن که در کپه‌های کروی به صورت گروهی در خوشه‌های طویل قرار گرفته و دارای عطر دل‌انگیزی می‌باشند در اواخر اسفندماه و اوایل فروردین ظاهر می‌گردند در فصل بهار شاخه گل‌دار آن را برای آرایش سبدهای گل بکار می‌برند.

این درخت در استان گیلان و غرب مازندران کاشته شده است و در اولین روزهای بهار با چتر گل زردرنگ خود زیبایی خاصی به باغها، حیاط منازل، پارکها و بلوارها می‌دهد.

Acantholimon spp: Plumbaginaceae کلاه میرحسنها - گل‌گه‌ها: تیره کلاه میرحسن

گیاهانی هستند خشبی و کوتاه با ساقه‌های متعدد و غالباً پشته‌ای و کوسنی شکل فاقد ساقه‌های گلدار یا ساقه‌های طویل و بلند، برگهایی غالباً خطی، شکننده و خاردار و کم‌ویش سه گوشه و بندرت شبه چمنی و تخت و نوک تیز، گل‌های سفید یا قرمز لوله‌ای با کاسبرگی قیفی یا لوله‌ای غشایی که مجموعاً در سنبله‌های منفرد یا چندین گلی در سنبله‌های بدون دمگل و سریعاً شکننده و ریزان توده‌ای یا کپه‌ای قرار گرفته. گلبرگها سریعاً ریزان بوده و کاسبرگهای غشایی آن بیشتر جلب توجه می‌نمایند. کلاه میرحسنها یکی از جنسهای بزرگ دارای پراکنش و گسترش زیاد در ایران بوده غالباً در مناطق دامنه‌ای کوهستانی و ارتفاعات بالا- رشد می‌نمایند و با خارهای فراوان و فرم پشته‌ای خود قابل تشخیص می‌باشند. در استان گیلان نیز *Acantholimon rudbaricum* در اطراف رودبار و منجیل و گونه‌هایی مانند *Acantholimon festucaceum* در اطراف کلیشم و *A. esfandiari* در عمارلو و پاکوه می‌رویند.

Aceraceae: Acer spp افراها: تیره افرا

درختان یا درختچه‌هایی هستند خزان‌کننده و گاهی شیرا به دار با ساقه‌ای چوبی و ضخیم و راست و برافراشته با تاجی گسترده و برگهای دمیرگذار متقابل با لوبهای پنجه‌ای یا گاهی شانه‌ای. گل‌های منظم نر ماده یا یک جنسی و کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۷۵ گلبرگهای عموماً زردرنگ. میوه فندقه بالدار یک دانه‌ای.

افراها در جنگلهای شمال ایران (کیکم یا *Acer monspessulorum* در غالب نقاط) می‌رویند و از گروه درختان چوبده بوده ارزش صنعتی آنها در کاربردها و مصارف گوناگون چوب آنهاست.

رایج‌ترین گونه‌های افرا در استان گیلان که در غالب نقاط باز و پرنور، در حاشیه جاده‌ها و باغها و گاهی مزارع و جنگلهای جلگه‌ای و کناره‌های جاده‌های جنگلی می‌رویند عبارتند از:

پلت، سیاپلت، بلس *Acer velutinum* که با برگهای شبه چناری بزرگ و به رنگ سبز تیره از دیگر گونه‌ها متمایز می‌گردد.

شیردار *Acer cappadocicum* گونه دیگری است که صرفاً در مناطق جنگلی رویش یافته با برگهای پنجه‌ای و لوبهای نوک دراز و به رنگ سبز روشن خود قابل تشخیص است و در مناطق مختلف استان از جمله دره سفیدرود، بین رودبار و رشت، اسالم، آستارا، ماسوله و فومن می‌روید.

افرای سیاه *Acer negundo* گونه‌ای است که در سالهای اخیر به ایران وارد شده و اغلب در کنار خیابانها و پارکها و مناطق جنگلکاری شده کشت می‌شود و دارای برگهای شانه‌ای یا سه برگچه‌ای به رنگ سبز روشن می‌باشد.

کیکم *Acer monspessulanum* بیشتر در بیشه‌زارهای استان و در ارتفاعات بالای منطقه در لابلای صخره‌ها و مناطق کوهستانی می‌روید.

Cruciferae: Aethionema grandiflorum تیره شببو

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های گل‌دهنده ساده یا منشعب و شاخه‌های فراوان به بلندی ۱۵ تا ۳۰ سانتیمتر و برگهای

خطی - کشیده و باریک بدون دمبرگ و گل‌های صورتی یا قرمز رنگ.

گیاه فوق‌الذکر در اغلب نقاط معتدله و معتدله سرد کشور می‌روید و در استان گیلان در دره سفیدرود روئیده و در اوایل بهار زیبایی خاصی دارد.

Agrimonia eupatoria: Rosaceae غافث یا دواى جگر: تیره گل سرخ

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای راست و برافراشته به بلندی ۲۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر. برگ‌های اولیه عموماً طوقه‌ای و برگ‌های شانه‌ای با ۴ تا ۱۳ جفت برگچه با حاشیه‌ای دندان‌اره‌ای - کنگره‌ای و برگچه انتهایی بزرگتر.

گل‌های زرد رنگ این گیاه در گل‌آذینی سنبله‌ای - خوشه‌ای طویل در انتهای ساقه قرار گرفته و میوه آن عموماً خاردار است. این گیاه در استان گیلان بیشتر در مناطق مرطوب کف جنگل و حاشیه نهرها و نیز مناطقی که دارای خاک‌های غنی و نور کافی هستند رشد می‌نماید.

غافث یکی از گیاهان دارویی ایران است که مواد مؤثره آن محتوی تاننها، اسید سیلیسیک، عصاره‌های تلخ و اسانسهای روغنی است. این مواد قابض بوده و در درمان ترشحات معده‌ای و روده‌ای و انواع اسهالها مورد استفاده قرار می‌گیرند. از ترکیبات موجود در غافث در رفع بیماریهای کبدی و رفع خونریزیها، اخلاط خونی، وجود خون در ادرار و بی‌اختیاری دفع ادرار در اطفال نیز استفاده می‌شود.

Ailanthus altissima: Simaroubaceae درخت عرعر: تیره عرعر

درختی است به بلندی ۲۰ متر با ساقه‌ای راست و تاجی منشعب و شاخه‌دار با برگ‌های معمولاً متناوب و مرکب شانه‌ای بزرگ. گل‌های زرد متمایل به سبز کوچک آن غالباً یک جنسی بوده و پایه نر و ماده آن از یکدیگر جداست. میوه آن فندقه بالدار به رنگ ارغوانی یا زرد با دانه‌ای متورم است. مجموعه میوه‌ها به صورت گروهی و خوشه‌مانند می‌باشند.

اگرچه درخت عرعر بومی ایران نیست، لیکن در سالهای اخیر حالت درختی بومی را پیدا کرده و در اکثر نقاط ایران غرس گردیده یا به صورت خودرو یافت می‌شود. در استان گیلان در حاشیه ساحلی و جلگه‌های وسیع جنگلی به خصوص بین بندر انزلی و کپورچال و رضوانشهر به فراوانی می‌روید و گاهی نیز آن را در پارکها و حیات منازل می‌کارند.

اگرچه مصارف دارویی این گیاه برای ایرانیان ناشناخته است و لیکن در

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۷۶

برخی از کشورها پوست آن را برای دفع کرم کدو و جلوگیری از اسهال بکار می‌برند.

Albizia julibrisin: Leguminosae شب‌خسب (شب‌خوس، هزاربرگ، گل‌ابریشم، شاغوز، شغوز): تیره نخود

درختی است به بلندی حدود ۱۰ متر با تاجی گسترده و شاخه‌های فراوان و برگ‌های دو بار شانه‌ای و برگچه‌هایی به تعداد ۲۰ تا ۳۰ جفت. گل‌های ارغوانی آن پرچمهایی به طول ۲ تا ۳ سانتیمتر با کرکهای فراوان دارد که به صورت توده‌ای و خوشه‌ای

انتهایی قرار گرفته و زیبایی خاصی دارد.

این درخت در جنگلهای خزان کننده خزری در دشتها و جلگه‌های پست می‌روید و در اغلب مناطق معتدله سرد آن را در پارکها، حیاط منازل، کنار خیابانها و بلوارها به عنوان درختی زینتی می‌کارند و یکی از گیاهان زینتی رایج استان گیلان می‌باشد.

Alcea lineariloba: Malvaceae: ختمی، خطمی: تیره ختمی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای برافراشته و منشعب در بالا با برگهای پوشیده از کرکهای ستاره‌ای و پهنکی با ۳ تا ۵ بریدگی عمیق و دمبرگی بلند و مشخص، گلهای زرد یا سفیدرنگ آن در محور برگها یا به صورت خوشه‌ای در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته‌اند.

ختمیها در ایران دارای تنوع رویشی زیادی بوده و اغلب به صورت علف هرز در مزارع و باغها، حاشیه جاده‌ها و مناطق دارای نور کافی رشد می‌نمایند و گلهای آنها به خاطر داشتن موسیلاژ در درمان سرماخوردگیها به عنوان خلط‌آور و رفع ناراحتیهای تنفسی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

نمونه فوق‌الذکر در استان گیلان در دره سفیدرود در حاشیه جاده‌ها و مناطق با شیبهای تند و مراتع دامنه‌ای منطقه رشد می‌نماید، ختمی در ایران دارای گونه‌های زیادی است انواع اصلاح شده و پرپر آن در باغچه‌ها و پارکها کشت می‌شود و با رنگهای متنوع سفید، بنفش، قرمز ... زیبایی خاص می‌آفریند.

ختمیها جزء گیاهان داروئی شناخته شده‌اند قسمتهای مختلف به خصوص گلهای آن، محتوی لعاب، انتوسیانها و تاننهاست و به خاطر اثر نرم کننده خود مسکن و ضد سرفه است. در تمام عفونتهای مجاری تنفس که حتی توأم با تورم باشد و نیز در آبسه و دملهای دهان و حلق، تورم روده، همچنین وقتی که ادرار به سختی خارج می‌شود مصرف می‌گردد. لاروس مدیکال جوشانده آن را برای غرغره کردن در مورد آنژین و دمل لثه‌های دندان تجویز کرده است.

دم کرده گل و برگ ختمی، که در سایه خشک شده باشد، برای درمان انواع زکام، برونشیت، درد گلو، ورم حنجره بسیار مفید است و جوشانده آن به شکل محلول، برای سوختگیهای خفیف و رفع خارشهای کهنه، به صورت شستشو مورد استفاده قرار می‌گیرد.

ریشه گل ختمی شیرین است و موارد استعمال زیادی دارد. از دم کرده یا جوشانده آن می‌توان، جهت درمان اسهال خونی و اولسره‌های معده سود برد.

Alisma plantago –aquatica: Alismaceae: قاشق واش: تیره قاشق‌واش

گیاهی است علفی چندساله آبی با ساقه‌ای برافراشته به ارتفاع ۱۵ تا ۱۰۰ سانتیمتر با برگهای قاعده‌ای دمبرگدار بسیار بلند با پهنکی بزرگ،

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۷۷

تخم مرغی یا بیضوی تا سرنیزه‌ای پهن کم‌وبیش نوک تیز و برگهای شناور سرنیزه‌ای پهن تا تخم مرغی با گلهای سفید تا

صورتی رنگ.

قاشق‌واش یکی از گیاهان پایابی و رطوبت‌پسند است که در سواحل دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و نهرها و جویبارها و مناطق مرطوب و باتلاقی و در خاکهای مرطوب و آبهای راکد با جریان ملایم می‌روید و در استان گیلان از علفهای هرز بسیار مزاحم مزارع برنج بشمار می‌رود و در سراسر استان پراکنده است. علاوه بر گونه فوق‌الذکر گونه‌های *A. lanceolatum* و *A. gramineum* نیز در مزارع و مردابهای استان گیلان می‌رویند.

Liliaceae: Allium spp: پیاز: نیره لاله

پیازها گیاهانی هستند چندساله پیازدار و بدون ساقه، پیازها لایه‌لایه و پوشش‌دار یا به صورت گروهی متصل به ساقه‌های زیرزمینی می‌باشند. برگها در قاعده غلاف‌دار، نخ‌شکل، خطی یا تخت یا استوانه‌ای یا نیمه‌استوانه‌ای و اغلب لوله‌ای نائی‌شکل، گلها در انتهای دم گل آذین به صورت چتر و اغلب سفیدرنگ یا سفید متمایل به زرد می‌باشند، لازم به یادآوری است که پیاز نوعی ساقه زیرزمینی تغییر شکل یافته است که به صورت لایه‌لایه درآمده است.

پیازها در ایران دارای گسترش وسیعی بوده در نقاط مختلف ایران و در شرایط آب و هوایی بسیار متنوع رشد و نمو می‌نمایند. در استان گیلان به ویژه در مناطق خشک و کوهستانی گونه‌هایی از این گیاهان می‌رویند که عبارتند از:

Allium affine/ Allium rubellum

Allium atroviolaceum/ Allium scabriscapum

Allium aucheri/ Allium stamineum

Allium paradoxum/ Allium subvineale

و لیکن گونه‌هایی مانند پیاز خوراکی *Allium cepa* یکی از محصولات زراعی استان در منطقه منجیل و لوشان بوده و زراعت آن در سطح استان نیز گاهی رایج است.

پیاز خوراکی انواع و اقسام کوچک و بزرگ، تند و شیرین، پوست سفید و پوست قرمز دارد که به‌طور خام و پخته هر دو مصرف می‌گردد. این گیاه دارای ویتامینهای «ب» و «ث» و سرشار از املاح سیترات، استات، فسفات، نیترات و ترکیبات گوگردی و املاح کلسیم، سدیم، پتاسیم، ید، سیلیس و چندین نوع قند است. به کسانی که کارهای فکری دارند، خوردن پیاز که دارای فسفر است توصیه می‌شود. پیاز هضم مواد نشاسته‌ای را آسان و خواب را راحت می‌کند.

پیاز از لخته شدن خون جلوگیری می‌کند و از زیان آلودگی هوا می‌کاهد.

همچنین پیاز دارای یک ماده میکرب کش نظیر پنی‌سیلین است که میکروبهای وبائی شکل را می‌کشد و باسیلهائی را که سبب مسمومیت غذا می‌شوند از بین می‌برد و زهرابه آنها را خنثی می‌کند. به همین جهت است که طب‌اخان گوشت را همراه پیاز حفظ و نگهداری می‌کنند و هیچ غذای گوشتی را بدون آن نمی‌پزند.

خوردن پیاز به صورت خام یا پخته به رشد اطفال مخصوصا کودکان عقب‌افتاده کمک می‌کند. پیاز به علت داشتن مواد گوگردی، خون و مجاری تنفسی را ضد عفونی می‌کند و جهت درمان تنگی نفس، ورم گلو، برنشیت، گریپ و غیر آن مفید می‌باشد و نیز به علت داشتن گوگرد، موهای سر و صورت را تقویت و از ریزش آنها جلوگیری می‌کند. در درمان پروستات، بیماریهای کلیوی، ورم ساق پا و روماتیسم مفصلی و نظائر آنها مفید و مؤثر است. پیاز با آن که به هضم غذا کمک می‌کند و

نفخ را از بین می‌برد خود کمی نفخ است و برای جلوگیری از آن بایست از مواد قندی استفاده کرد. خوردن کمی قند، شکر و آب‌نبات، نفخ ناشی از آن را از بین می‌برد. برای تسکین درد دندان کافی است کمی آب پیاز را با پنبه آغشته کنند و آن را در حفره دندان کرم‌خورده بگذارند. در استعمال خارجی برای از بین بردن زگیل و لکه‌های سیاهی پوست مفید است.

پیاز دارای چندین گونه قند است و با کمک نیتراهای که دارد، ادرار را زیاد می‌کند. در طب سنتی برای جلوگیری از تشمّع کبدی و سرطان، معالجه ورم پرده خارجی قلب و ذات‌الریه تجویز می‌گردد.

پیاز بوی زهم گوشت را از بین می‌برد و گرفتگی دماغ را که در اثر تنفس در هوای متعفن پیدا شده باز می‌کند. پیاز دارای انسولین گیاهی و اینولین است و به همین جهت برای مبتلایان به مرض قند مفید می‌باشد.

در برگ پیاز آنزیمهای مختلف و مقدار زیادی سبزینه وجود دارد، ضمناً نیم‌پخته پیاز مسکن التهابات و ناراحتیهای مربوط به سوختگی و بواسیر است. پیاز اشک‌آور است و چشم را ضد عفونی می‌کند و از فشار آن می‌کاهد و در عین حال ضرری به چشم نمی‌زند. پیاز پادزهر سموم است به همین سبب در گذشته خوردن آب پیاز به مقدار زیاد، برای کسانی که مورد حمله سگ هار قرار می‌گرفتند تجویز می‌شد. چکاندن آب پیاز در چشم جهت جلوگیری از آبریزش و خارش پلک چشم نافع است و با عسل جهت رفع لکه سفیدی و زخم چشم و ضعف بینائی تجویز شده است.

چکاندن آب پیاز در گوش جهت رفع سنگینی و صدا کردن گوش و پاک کردن چرک آن نافع است. ضماد کوبیده پیاز بر روی پوست بدن، خون را به سوی جلد می‌کشد و آن را خوش‌آب‌ورنگ می‌کند. برای برطرف ساختن بوی پیاز خوردن سبزیهای معطر، باقلای خام، گردوی بوداده و نان سوخته مؤثر است. مؤلف کتاب «مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران» می‌نویسد:

جوشانده تخم پیاز با شکر و روغن نیز به عنوان مسهل در تبهای حصبه‌ای به کار می‌رود. در تحقیقاتی که بر روی پیاز انجام شده به این نتیجه رسیده‌اند که یکی از ترکیبات کم‌کننده قند خون که در پیاز موجود است دی‌فنیل آمین می‌باشد. دکتر لاکوفسکی که بر روی پیاز تحقیقات زیادی به عمل آورده عقیده دارد که پیاز برای پیشگیری از بروز سرطان مؤثر است. وی در اهمیت پیاز می‌گوید: ما همچنان روی پیاز مطالعه می‌کنیم و عقیده داریم که روزی این گیاه ناچیز مطمئن‌ترین وسیله برای درمان دردهای بشر از کار درآید. همچنین پزشک معروف دیگر روس دکتر توکین می‌گوید: از لحاظ میکروب‌کشی، پیاز در درجه اول و سیر در درجه دوم و ترب‌سیاه و فلفل قرمز در درجه سوم قرار دارند. دکتر توکین پژوهشهای خود را درباره ۱۵۰ نوع سبزی و گیاه منتشر ساخته و خاصیت میکروب‌کشی پیاز را در درجه اول اعلام داشته و آن را در نابودی میکروب تیفوئید (حصبه) و باکتریهای تک‌سلولی بسیار مؤثر توصیف کرده است. همچنین ادوارد کومن متخصص امور شیمیائی نیوجرسی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۷۸

آمریکا و بسیاری از مهندسان کشاورزی عقیده دارند که کاشتن پیاز در مزرعه سبب ضد عفونی شدن محصولات دیگری گردیده آنها را از بسیاری آفات مصون می‌دارد. در گذشته با آب پیاز مرکب نامرئی می‌ساختند، زیرا جملاتی که با آب پیاز بر روی کاغذ نوشته شود خوانده نمی‌شود، اما هنگامی که حرارت داده شود نوشته آن ظاهر می‌گردد. رنگهای ظروف نیکلی و مسی با پیاز و لکه‌های مرکب و کلاههای حصیری با پوره پیاز پاک می‌شود. در ایران قدیم با پیاز چسبی درست می‌کردند که قطعات شیشه و چینی را به هم می‌چسبانید.

سیر جزو یکی از پیازها محسوب می‌شود و از نظر مشخصات گیاهی شبیه پیاز است، اما از نظر خواص درمانی با آن متفاوت می‌باشد. سیر را می‌توان رایج‌ترین گیاه مورد استفاده مردم گیلان معرفی کرد که به صورت خام، پخته، سرخ کرده و ترشی مصرف می‌شود.

قسمتهای مورد استفاده این گیاه، برگ و مخصوصاً قطعات پیاز آن است که سرشار از ویتامینهای B و C می‌باشد و مقدار ویتامین C در نوع بیابانی آن بیشتر است.

ابو علی سینا در کتاب «قانون» در مورد سیر و خواص درمانی آن چنین می‌نویسد:

«خاکستر سیر (گرد سیر) را عسل مخلوط کنند بهک (لکه‌های سفید پوست) و لکه خونی زیر پلک را می‌زداید و داروی داء الثعلب است ... سیر بیابانی را تا تر است بر زخم بدخیم گذارند زخم را به هم آرد ... حقنه (تنقیه) سیر در علاج عرق النسا (سیاتیک) مفید است، زیرا خون و خلط مراری را ریزش دهد ... دید را ناتوان کند و سبب جوشهای داخل چشم شود. سیر پخته گلو را صاف کند و داروی سرفه مزمن است ...»

ابو بکر مظهر جمالی یزدی در کتاب «فرخ‌نامه» در خواص درمانی سیر می‌نویسد:

«... اگر کسی را مار گزیده بود دانه سیر به دو نیمه کنند و بر زخم نهند درد بنشانند. خوردن سیر بلغم از معده پاک کند و لرزه دست و پای ببرد، و لقوه را نیک بود. و لیک صفرا انگیزد و درد شقیقه و خارش اندام و تاریکی چشم آرد ... از بهر آنکه طبع او گرم و خشک است ... و اگر پوست او بسوزانند و با روغن زیت بیامیزند و بر جایی طلا کنند موی بر آرد.»

در قدیم از سیر برای پیشگیری از آلوده شدن اماکن به میکرب بیماریهای وبا، تیفوس، حصبه و غیره استفاده می‌کردند و حتی به طوری که یکی از اطبای قدیم به نام دکتر ویگور و گس Vigouroux توصیه نموده بود، سیر را در موقع شیوع بیماریهای واگیردار، روزانه بر روی نان می‌مالیدند و یا آن را در سالاد وارد کرده مصرف می‌نمودند. از سیر به طوری که دکتر لوئپر Loepper و فورستیه Forestier در سال ۱۹۲۱ بررسی کرده‌اند نه تنها در معالجه غانقاریای ریوی نتایج خوب به دست آمده، بلکه در رفع بیماریهای دیگر ریه و درمان سل روده نیز مؤثر بوده است. سیر در دستگاه هضم نیز یک اثر ضد عفونی کننده قاطع ظاهر می‌کند. بررسیهای دکتر کروئبر L. Kroeber نشان داد که از سیر نتایج بسیار خوب در رفع اسهالهای ساده، دیسانتری، ورم روده با منشأ عصبی، قولنجها، سوء هضم و عوارض آن از قبیل احساس سنگینی و چنگ زدگی در معده و همچنین اتساع معده به دست می‌آید. عده‌ای معتقدند که در سوء هضمهای زمان یائسگی نیز اثر مفید از آن ظاهر می‌گردد. در مقابل این همه اثرات مفید درمانی، گفته می‌شود هنوز هیچگونه دلیل علمی قانع کننده‌ای وجود ندارد تا اثرات درمانی مذکور را بدان نسبت دهند. فقط کرچمر Kretschmer در این مورد، اثرات هضمی سیر را مربوط به ترشح صفرا می‌داند که مواد ذکر شده: موجبات آن را در بدن فراهم می‌سازند.

سیر در پائین آوردن فشار خون تأثیر می‌نماید. زیرا مصرف آن موجب اتساع شراین و مویرگها می‌شود و به نظر می‌رسد که بر روی حرکات و انقباضات قلب نیز اثر مفید ظاهر کند. بررسیهای دانشمندی به نام ریپرژر W. Ripperger در سال ۱۹۳۷ نشان داد که بسیاری از سالخوردگان با خوردن سیر موفق به پائین آوردن فشار خون و رفع تصلب شراین شده‌اند. یکی از محققان به نام لوران A. Lorand در سال ۱۹۳۳ اظهار داشت: سیر دارای اثر مفید در پیشگیری از بروز سرطان می‌باشد و با مصرف آن، ضد عفونی روده‌ها و زیاد شدن ترشحات صفرا تأمین می‌شود. می‌گویند در چین سرطان بسیار کم است، زیرا

مردم در آنجا به فراوانی سیر مصرف می کنند.

سیر به علت مدر بودن، در رفع آب آوردن انساج و معالجه استسقاء مؤثر است و از قدیم الایام از این خاصیت درمانی سیر استفاده شده است.

مایر Meyer در سال ۱۹۳۵ برای سیر اثر رفع مسمومیت نیکوتین قائل بود؛ زیرا معتقد بود که با مصرف آن تسکینی در ناراحتیهای ناشی از اثر نیکوتین در عروق و رفع اختلالات قلبی و هضمی در معتادین، ظاهر می شود.

سیر به سهولت کرمک را دفع می کند، عده ای آن را در دفع اسکاریس چندان مؤثر نمی دانند. اما برخی دیگر منجمله دکتر لکلر H. Leclerc، آن را در دفع این کرم نیز بسیار مؤثر دانسته اند.

در استعمال خارج، سیر دارای اثر ضد عفونی کننده است و می تواند در پانسمان زخمهای غانقاریائی و رفع زخمهای چرکین و همچنین التیام زخمها، مورد استفاده قرار گیرد. در استعمال خارج اگر کسی گوشش بر اثر عوارض روماتیسم کر شود و یک تکه پنبه را با آب سیر مرطوب کند و در گوش بگذارد ثقل سامعه وی برطرف می شود. سرانجام اگر در گونیهای برنج یا گندم و یا حبوبات دیگر، کیسه های کوچکی که محتوی حبه های سیر است بگذارند هیچوقت دچار حملات و صدمات شیشه نخواهد شد.

از معایب مصرف سیر، بوی ناپسند آن است که به سرعت از راه ریه دفع می گردد. بوی بد سیر را می توان با چند قطره اسانس آنزلیک رفع کرد و یا نیم ساعت پس از مصرف آن، یک عدد سیب رنده شده و یا یک قاشق عسل خورد و یا آنکه برگ جعفری جوید. در مواردی که تحریکی در دستگاه هاضمه وجود داشته باشد باید از مصرف سیر خودداری کرد.

طی سالهای اخیر قرصهائی از سیر درست شده که در داروخانه ها به فروش می رسد و مورد استفاده کسانی است که نمی توانند بوی سیر را تحمل کنند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۷۹

Allium porrum تره: تیره لاله

تره که در اغلب نقاط گیلان کوار نامیده می شود در شمار پیازهاست و از سبزیهای مورد مصرف در تمام نقاط ایران است. تره به صورت سبزی خوردن، سبزی آش، سبزی پلو و کوکو و غیره مصرف می شود.

مصرف آن برای مبتلایان به سوء هضم، چاقی، درد مفاصل، نقرس، تصلب شرائین و یبوست دائمی توصیه می گردد. تره از سبزیهای مدر و بسیار مفید است. اثر خلط آور و نرم کننده دارد؛ سوپ آن حبس البول، آب آوردن انساج و سنگ کلیه را درمان می کند در موارد گرفتگی صدا، گریپ، سرفه، ورم گلو و نای و تمام حالات التهابی حاد و مزمن دستگاه تنفس و سیاه سرفه مصرف می گردد.

Betulaceae: Alnus spp نوسکاها: تیره غان

درختانی هستند به بلندی حدود ۳۰ متر با پوستی قهوه ای تیره و شیاردار و شاخه های جوان بدون کرک یا کرکدار و برگهای سبز تیره و اثر تخم مرغی یا تخم مرغی با قاعده ای شبه قلبی. میوه و گل این درختان بصورت شاتونهای است که توسط فلسهائی

دانه را دربر می‌گیرند و عموماً پس از رسیدن سیاه‌رنگ می‌شوند.

توسکاها عموماً در مناطق جنگلی شمال ایران در کنار جاده‌ها و مناطقی که دارای نور کافی هستند، می‌رویند و به محض روشن شدن و قطع یکسره جنگل جایگزین سایر درختان صنعتی می‌گردند. چوب این درختان از نظر صنعتی با ارزش نبوده و بیشتر به مصرف کارهای غیرظریف و تهیه تراورس و تخته می‌رسد. دو گونه از آن با نامهای توسکا قشلاقی *Alnus glutinosa* در مناطق پست و توسکا بیلاقی *Alnus subcordata* در ارتفاعات استان گیلان می‌رویند.

اگرچه مصارف داروئی این درختان در طب سنتی ایران رایج نیست، اما برگهای جوان و پوست این درختان حاوی تاننها و آنتراکینین هستند و در نتیجه قابض و تلخ بوده در درمان کاتاره روده‌ای، اسهال مزمن و خونریزیهای داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. برگهای تازه و سائیده شده آن برای درمان ترک خوردگی سینه و دملها تجویز می‌شود.

Amaranthaceae: Amaranthus spp تاج‌خروسها؛ تیره تاج‌خروس

گیاهانی هستند یکساله یا چند ساله علفی با برگهای متناوب و کامل و گل‌های فاقد گلبرگ یک جنسی با دو برگک غشائی، درفشی شکل خاردار که به صورت محوری یا سنبله‌های انتهائی در محور برگها قرار گرفته‌اند و تولید دانه‌های سیاه‌رنگ فراوانی می‌نمایند.

غالب گونه‌های *Amaranthus* در ایران به صورت علف هرز در مزارع، مراتع مزارع آیش باغها و کناره جاده‌ها و پیاده‌روها می‌رویند. در استان گیلان گونه‌های چندی از این جنس می‌رویند که مهمترین آنها عبارتند از: ترشه‌تره چواش، که به صورت علف هرز در غالب نقاط استان پراکنده شده‌اند.

برگ انواع تاج‌خروس در اوایل فصل بهار گاهی به صورت سبزی آش به همراه دیگر سبزیهای صحرائی توسط روستائیان مصرف می‌گردد.

Primulaceae: Anagalis arvensis آناگالیس؛ تیره پامچال

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای راست، برافراشته یا خوابیده روی سطح زمین به ارتفاع حدود ۲/۵ تا ۷۰ سانتیمتر با برگهای متقابل یا گاهی فراهم و پهنکی تخم‌مرغی تا تخم‌مرغی کشیده، و گل‌های آبی تا قرمز با دم گلی نسبتاً بلندتر از برگهائی که در کنارش قرار دارند.

آناگالیس گیاهی است که در غالب نقاط ایران از جنوب تا شمال به صورت علف هرز در زمینهای زراعی، حاشیه رودخانه‌ها، روی خاکهای رسی و شنی و در شیبهای صخره‌ای می‌روید. در استان گیلان نیز یکی از علفهای هرز مهم مزارع، باغچه‌ها و گلدانها و اراضی آیش می‌باشد.

اندامهای مختلف آناگالیس دارای اثرات درمانی گوناگونی هستند.

اعضای مختلف گیاه دارای دو نوع ساپونین می‌باشند. ساپونینها طعمی تلخ دارند و از راه خوردن، ایجاد مسمومیت در انسان نمی‌کنند. ولی اگر حتی به حالت محلول بسیار رقیق به خون تزریق شوند موجب همولیز و از بین رفتن

گلبولهای قرمز خواهند شد. ساپونینهای موجود در گیاه، دارای اثری تحریک کننده بر روی پوست و مخاطها می باشند از این جهت مصرف آن نباید بی رویه صورت گیرد، زیرا ممکن است سبب مسمومیت شخص گردد.

از نظر درمانی آنغالیس گیاهی خلط آور و مدر است و در بیماریهای سینه و دستگاه دفع ادرار می تواند مورد استفاده قرار گیرد. با مصرف این گیاه، اخلاط سینه حالت سیلان و روان پیدا می کند و به سهولت دفع می گردد. به علاوه سرفه و ناراحتیهای دیگر بیمار از میان می رود.

در استعمال خارج، له شده اعضای گیاه به صورت ضماد یا شیره و یا جوشانده های غلیظ آن بر روی زخمهای دردناک و اولسرها نتایج مفیدی در بردارد. همچنین جوشانده اعضای گیاه به صورت لوسیون، بر روی زخمهای ملتهب و محل گزیدگی حشرات دارای اثرات سودبخشی است و به صورت حمام موضعی پا (قرار دادن پا در جوشانده) نیز در بیماری نقرس مورد استفاده قرار می گیرد.

Umbelliferae: Anethum graveolens شوید: تیره جعفری

گیاهی است یکساله با ساقه ای بدون کرک با رنگ سبز کاهویی و شاخه های فراوان در بخش فوقانی، برگهای قاعده ای ۳ تا ۵ بار شانه ای با قطعات طویل نخ شکل و بوئی خوش و گل های زرد رنگ در گل آذین چتری در انتهای شاخه ها. اگرچه این گیاه به صورت خودرو دیده نمی شود، ولی در اغلب نقاط ایران کشت گردیده به عنوان سبزی پلوئی مصرف می شود. در استان گیلان نیز در غالب نقاط در مزارع و باغها و گاهی باغچه های منازل کشت می شود. میوه آن اثر نیرو دهنده، مقوی معده، هضم کننده غذا، بادشکن، مدر، ضد تشنج، رفع استفراغ، آرام کننده و زیاد کننده ترشحات شیر دارد. اضافه کردن مقدار کمی از میوه این گیاه به جوشانده ها اشتها آور و آرام کننده اعصاب است، امروزه مصرف سرشاخه و برگ شوید برای کم کردن چربی خون و کم کردن کلسترول خون توصیه می گردد.

Umbelliferae: Apium graveolens کرفس: تیره جعفری

گیاهی است دو ساله یا چندساله با برگهای قاعده و ساقه ای یکبار شانه ای و برگهای بالای ساقه سه بخشی با ساقه ای نسبتاً راست و پرشاخه در بخش فوقانی و گل های سفید رنگ در گل آذین چتری در انتهای شاخه و یا محور برگها. این گیاه در استان گیلان در دشتهای ساحلی و زمینهای مرطوب اطراف انزلی، لاهیجان و رشت می روید.

نوع اصلاح شده این گیاه به عنوان یکی از سبزیهای خورشتی با ساقه های ضخیم و سفید رنگ در غالب سبزی فروشیها در فصل زمستان و بهار به فروش می رسد، با ترکیبات گوناگونی که دارد مدر، مقوی معده، ضد اسکوربوت، نیرو دهنده، بادشکن، صفرابر و تب بر است. ریشه آن برای درمان آب آوردن انساج، بیماریهای نقرس، روماتیسم، حالات مربوط به زیادی اسید اوریک، خیز عمومی بدن، سنگ کلیه، یرقان، نزلهای ششی، آسم مرطوب، ضعف های مربوط به سیستم عصبی، ضعف عمل معده و بیماریهای مثانه و آلومینوری مورد استفاده قرار می گیرد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۱

Arachis hypogaea: Leguminosae بادام زمینی: تیره نخود

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای راست به بلندی حدود ۵۰ سانتیمتر و برگهای شانه‌ای زوج غالباً دو برگچه‌ای با برگچه‌های بزرگ بیضوی تا واژ تخم‌مرغی بدون کرک و گوشواره‌های بزرگ به طول ۴۰ سانتیمتر.

گل‌های پروانه‌آسای زردرنگ با دمگل بلند و غالباً محوری و منفرد با میوه ناشکوفای زیرزمینی، استوانه‌ای مشبک با ۱ تا ۳ دانه که در فواصل دانه‌ها بهم آمده و دارای فرورفتگی می‌باشد از مشخصات این گیاه است.

بادام زمینی یکی از گیاهان زراعی استان گیلان است و مردم محلی آن را در باغها و باغچه‌های خود به خاطر دانه‌های لذیذ آن کشت می‌نمایند. بیشترین رویشگاه و محل زراعت آن در اطراف آستانه اشرفیه است.

بادام زمینی یا پسته زمینی که در خارج به آراشید معروف است بیشتر در گیلان و مخصوصاً آستانه اشرفیه پرورش می‌یابد.

بادام زمینی فقط در آب و هوای گرم و مرطوب رشد پیدا می‌کند. زمینهای شنی و آهکی بهترین محل برای کشت این محصول است. محل کشت مخصوصاً باید به حدّ کافی مرطوب و نرم باشد تا ریشه گیاه بتواند به آسانی در آن فرو رود و

محصول دلخواه را حاصل نماید. شادروان استاد پورداود در مورد چگونگی آشنائی مردم گیلان با بادام زمینی و کشت آن در این منطقه در کتاب «هرمزنامه» چنین می‌نویسد:

«پسته زمینی از گیاهانی است که از امریکا به ایران آمده و نام فارسی پسته زمینی به خود گرفته است، در یزد به پسته زمینی،

بادام کوهی و در شهرهای مختلف ایران بادام زمینی و یا بادام شامی و در آذربایجان به آن پستخ [فستق می‌گویند. من نخستین

بار آن را در بیروت دیدم و در تابستان ۱۲۸۹ هجری خورشیدی که به رشت، شهر زادگاهی خود برمی‌گشتم مقداری از آن را

که در سوریه فستق العبید می‌گویند با خودم آوردم و به پدرم دادم. او دهی در یک فرسنگی شهر به نام آتشگاه داشت که در

آنجا کاشته شد و پس از بیست و هفت سال که به ایران برگشتم یکی از محصولات بزرگ گیلان را پسته زمینی دیدم که در

آستانه اشرفیه کشت آن زیاد شده است. حالا- نمی‌دانم که این محصول نتیجه همان مقداری است که من با خود به ایران

آوردم و یا دیگری پس از من به ایران آورده و کشت آن را رواج داده است. چون این گیاه در زمینهای شنی خوب پرورش

می‌یابد کرانه‌های دریای خزر بهترین محلّ کشت آن است و امید است که کشت و زراعت آن روزبروز زیادتر شود...» از نظر

ترکیبات شیمیایی در آراشید مقدار قابل ملاحظه‌ای گلوکید (آمیدن)، مواد چرب، مواد پروتئیک، کولین، بتائین، مواد ازته، و

ویتامین‌های A، B، F و D وجود دارد. مقدار مواد فوق برحسب آب و هوا در کشورها و مناطق مختلف فرق می‌کند. علاوه بر

آن، آراشید دارای ماده‌ای است که خون افراد مبتلا به بیماری هموفیلی را بند می‌آورد. ضمناً وجود ویتامین‌های B و D در

پوسته‌های قرمز و در لپه‌های دانه محقق گردیده است که اغلب این پوسته‌ها پس از بو دادن به آسانی از لپه‌ها جدا می‌گردند و

یا تمایل سریع به جدایی دارند.

آراشید برای تغذیه در نقاط بومی گیاه به کار می‌رود و در بعضی نقاط دانه‌های سرخ کرده و بوداده آن را مصرف می‌کنند.

در امریکا دانه‌های آراشید را کباب می‌کنند و به مصرف می‌رسانند و علاوه بر آن یک نوع چربی آراشید به نام کره آراشید

نیز در این کشور مصرف می‌شود.

روغن آراشید مصارف صنعتی و غذائی فراوان دارد. روغن آراشید یک حلال افسینال است. از ریشه، برگ و دانه‌های یک

نوع آراشید که بومی آفریقای استوائی است، بر ضد تب‌های صفراوی هماتوریک استفاده به عمل می‌آید و نیز در بعضی

مناطق دانه‌های آن را بو می‌دهند و به نام قهوه سیاه به جای قهوه اصلی به مصرف می‌رسانند.

روغنی که از دانه‌های آراشید گرفته می‌شود بسیار خوشمزه است و با روغن زیتون برابری می‌کند. در سراسر اروپا روغن آراشید را همراه با سالاد و اغلب اغذیه به مصرف می‌رسانند. بدین سبب آراشید در اروپا به اسامی: پسته زمینی، بادام زمینی، گردو زمینی، فندق زمینی، لویا زمینی، بلوط زمینی و فندق نخودی نیز نامیده می‌شود. همچنین از نظر خواص درمانی، روغن آراشید به علت دارا بودن ویتامین F (اسید آراشیدونیک) و فقدان کلسترول خالص، برای افرادی که چربی خونشان زیاد است مفید می‌باشد و از بروز بیماری آتروم (جمع شدن چربی در جدار شریانها) جلوگیری می‌کند.

در روغن بادام زمینی استرولی وجود دارد که اثر ضد کلسترول حقیقی دارد. برای افرادی که چربی خونشان (کلسترول) زیادتر از حد طبیعی باشد و یا افرادی که دچار سکتته قلبی شده‌اند نه تنها مفید است بلکه نقش دارویی و درمانی مؤثر هم دارد. زیرا امروزه معلوم گردیده است که اگر مقدار مصرف این قبیل روغن‌های مایع زیاد شود کلسترول خون بالا نمی‌رود بلکه پایین هم می‌آید. بادام زمینی به علت دارا بودن ویتامین‌های گروه (B) برای رفع بی‌قوتی ماهیچه‌ها، کمبود فشار خون، خستگی شدید، گیجی، بی‌حوصلگی، بهت‌زدگی، ترس و دلهره مفید است. همچنین مصرف بادام زمینی برای کودکان مبتلا به راشیتسم مفید و مؤثر است. نیز اخیرا به ثبوت رسیده که ویتامین (D) موجود در بادام زمینی مقدار اسید و ترشحات معده را زیاد می‌کند و باعث افزایش اشتها می‌گردد؛ بنابراین در رشد و نمو کودکان در حال رشد بی‌نهایت سودمند است.

برای رفع پوسته‌پوسته شدن کف دست می‌توان از روغن آراشید سود جست و با مالیدن آن روزی چند نوبت، به درمان این عارضه پرداخت. روغن آراشید برای درمان شوره سر و ریزش مو نیز مؤثر است. برای این منظور لازم است روغن آراشید را روی پوست سر بمالند و پس از نیم ساعت آن را با سدر بشویند.

نظر به اینکه آراشید دارای اسیدهای آمینه (آرژینین - هیستیدین - سیستین لیزین) می‌باشد که فاقد مواد سلولزی است در خوردن آن نباید افراط کرد، زیرا سبب یبوست شدید مزاج می‌گردد.

Compositae: Arctium lappa بابا آدم: تیره کاسنی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای ضخیم و کرکدار پنبه‌ای تار

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۲

عنکبوتی سفید و شیاردار و منشعب و شاخه‌دار از قاعده یا در بخش فوقانی با برگهائی با پهنک بزرگ قلبی شکل.

گل‌های آن لوله‌ای قرمزرنگ مجتمع و کپه‌ای است که توسط برگ‌های تغییر شکل یافته‌ای به نام برگ‌های (گریبان) سرعصائی و قلاب‌مانند دربر گرفته شده‌اند.

بابا آدم در مناطق مرطوب سایه، کنار نه‌رها و جویبارها، در حاشیه جاده‌ها و باغها و در حاشیه مزارع می‌روید و از برگ‌های بزرگ و کپه‌هائی که با برگ‌های قلاب‌مانند خود به لباس یا موی انسان و پوست چهارپایان می‌چسبند شناخته می‌شود و بخاطر داشتن برگ‌های بزرگ آن را بابا آدم نامیده‌اند. البته در زبان فارسی بابا آدم تقریباً به کلیه گیاهانی که برگ‌های بزرگ و پهن دارند اطلاق می‌گردد.

ریشه بابا آدم دارای اثر تصفیه‌کننده خون، مدر و معرق بوده برای رفع نقرس، رماتیسم، رفع عوارض سیفلیس و در درمان بیماری قند بکار می‌رود.

ریشه بابا آدم محتوی اینولین، اسانسهای روغنی، لعاب، تاننها و مواد ضد میکروبی و ضدباکتری است. از ریشه بابا آدم همچنین در دفع خیز عمومی بدن، سنگ کلیه، رفع جوشهای صورت، دانه‌های غرور و بیماریهای پوستی، رماتیسم و قولنجهای کبدی و نزله‌ای ششی استفاده می‌شود.

Armeniaca vulgaris:Rosaceae زردآلو: تیره گل سرخ

درخت یا درختچه‌ای است با تنه راست و پرشاخه با پوستی در جوانی قرمز متمایل به قهوه‌ای و در سنین بالاتر سیاه‌رنگ و غالباً شیاردار و گاهی خاردار. برگهای آن تخم‌مرغی پهن با حاشیه‌ای دندانه‌اره‌ای و بدون کرک به رنگ سبز روشن و خزان‌کننده است. گل‌های سفیدرنگ آن به صورت منفرد یا دوتائی قبل از تولید برگ ظاهر گردیده و میوه آن آبدار به رنگ زرد روشن تا زرد تیره است.

زردآلو یکی از درختان میوه کاشته شده در ایران می‌باشد و نوع اصلاح شده آن قیسی نامیده می‌شود. این درخت بیشتر در مناطق معتدله و معتدله سرد کشت می‌گردد و اگرچه ممکن است در استان گیلان کمتر غرس شود لیکن میوه آن در فصل بهار جایگاه خاصی در میان میوه‌های مصرفی مردم دارد.

Artemisia absinthium:Compositae افسنتین: تیره کاسنی

گیاهی است علفی چندساله معطر با ساقه‌ای راست و پرشاخه در بالا پوشیده از کرکهای کوتاه- خاکستری و با ساقه‌های عقیم بسیار در کنار ساقه اصلی و ساقه بارور منفرد یا چندتائی راست و استوانه‌ای با شیارهای کم عمق به ارتفاع ۵۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر پوشیده از برگ.

افسنطین یکی از گیاهان داروئی ایران بوده و اغلب در مناطق شمالی ایران در مناطق مرطوب و با خاک نسبتاً خوب رشد می‌نماید در ارتفاعات کوهستانی گیلان در اطراف دیلمان و اسپیلی، اسالم و آستارا می‌روید و با برگهای نقره‌ای رنگ خود کاملاً مشخص است.

سرشاخه برگ‌دار این گیاه حاوی ماده مؤثره اسانس روغنی است که محتوی توپول و شیره تلخ، ابسین‌تین، اسیدهای آلی و تاننها است. قسمت‌های محرکه آن تلخ بوده در درمانهای داخلی یا به صورت مخلوط برای تحریک اشتها، ترشح معده و صفرا، علیه قولنج‌های روده‌ای، به عنوان تقویت معده، مقوی قلب، تب‌بر، مدر، قاعده‌آور، ضد کرم و ضد عفونی‌کننده بکار می‌رود. در دفع اسهالهای مزمن، نفخ و تب نوبه اثر عالی دارد. سرعت جریان خون را زیاد و ترشح ادرار را افزایش می‌دهد.

گونه‌ای از آن که در سواحل دریای مازندران، از گیلان تا آستارا می‌روید، در رشت و اطراف آن به «واش» و «گندواش» معروف است.

ابو علی سینا در کتاب «قانون» می‌نویسد: افسنتین لباس را از بیید و گزند حشرات نگاه می‌دارد و اگر با مرکب ترکیب شود رنگ مرکب ثابت می‌ماند و تغییر رنگ نمی‌دهد و کاغذ را از موش خوردگی محفوظ می‌دارد ... افسنتین رنگ و روی را زیبا می‌کند، برای داء الثعلب (موخوره) و داء الحیه (فلس‌فلس شدن پوست) مفید است. لکه‌های بنفش زیر چشم را می‌زداید و فوائد دیگری نیز دارد ... بخار پخته شده آن درد گوش را تسکین می‌دهد ... ضماد آن در مداوای ورم‌های پشت گوش،

درد گوش و رطوبتهای گوش اثر مثبت دارد.

تناول آن با عسل از سکنه جلوگیری می نماید ... هر نوع افسنطین و به ویژه نوع نبطی آن اگر به صورت ضماد درآید و به زیر چشم ببندند برای معالجه هر نوع درد کهنه و تیرگی چشم مفید است و اگر آن را با می پخته ضماد کنند و بر چشم نهند ضربان چشم، ورم چشم و جوش چشم را از بین می برد ... اگر پخته و افشره افسنطین را به مدت ده روز و هر روز به اندازه سه بولوس (۱/۶ مثقال) سر بکشند در باز گردانیدن اشتها تأثیر عجیبی دارد. شربت افسنطین معده را تقویت می کند و در بسیاری از حالتها مفید است. اگر کسانی که یرقان دارند، افشره افسنطین را به مدت ده روز و هر روز به اندازه سه اوقیه (معادل هفت مثقال) تناول نمایند فایده می بینند. شربت نامبرده برای مداوای استسقاء نیز مفید است ... افسنطین را چنانچه با عدس یا برنج بپزند و بخورند کرمها را از بین می برد. افسنطین مخلوط با سنبل باد شکم و معده را چاره ساز است. اگر افسنطین را با روغن حنا مرهم کنند و بر کبک و بر تهیگاه بمالند درد کبک و تهیگاه تسکین می یابد و اگر آن را با روغن گل سوری (محمدی) مرهم کنند یا با گل سوری مخلوط کنند درد معده را از بین می برد و سفتی آن را برطرف می کند ... افسنطین در بیرون راندن بول و روان کردن حیض ... و مداوای تب کهنه نافع است. در گذشته که پنی سیلین و داروهای میکروب کش کشف نشده بود، افسنطین بهترین داروی ضد میکروب به حساب می آمد و در مواقع شیوع امراض مسری مانند طاعون تجویز می گردید. همچنین افسنطین تب بر و ضد یرقان و مانع آب آوردن انساج بدن است و در درمان اسهال مزمن مؤثر می باشد. ضماد پخته نمک زده این گیاه، بر روی زخمهای عفونی و تاولهای چرکین، اثر ضد عفونی کننده، مفید و التیام بخش دارد. برای این کار از تنتور آن نیز می توان استفاده کرد. افسنطین سرعت جریان خون را زیاد کرده خون را

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۳

به سوی خود جذب می نماید و برای رفع ترشحات زنانه مفید و مؤثر است.

افراد مبتلا به حساسیت و مبتلایان به خونریزی و ناراحتیهای جهاز هاضمه و زنان باردار باید از مداوا توسط افسنطین پرهیز نمایند و بیمارانی که آن را مصرف می کنند از مصرف پی در پی خودداری کنند، زیرا این گیاه دارای اسانسی با ترکیبات سمی است و مصرف مداوم آن ایجاد مسمومیت می نماید.

Artemisia annua :Compositae گندواش: تیره کاسنی

گیاهی است علفی یکساله با ساقه ای راست و در بالا منشعب و شاخه دار بدون کرک یا کمی کرکدار به ارتفاع حدود ۳۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر با برگهایی دارای دمبرگ بلند و پهنکی با بریدگیهای زیاد سرنیزه ای، کامل یا دندانه ای و اغلب به رنگ سبز روشن و برگهای فوقانی کوچکتر و تقلیل یافته، گلهای کپه ای در گل آذین پانیکول مانند و باز و با شاخه های فراوان. گیاه مذکور یکی از نباتاتی است که در محدوده جنگلی شمال ایران از آستارا تا آشخانه می روید و به صورت علف هرز در غالب نقاط مانند حاشیه جاده ها، مزارع، مزارع آیش، برنجزارها، حاشیه باغها و پارکها و خیابانها دیده می شود. در استان گیلان نیز کمتر جایی است که گندواش در آن وجود نداشته باشد.

Artemisia vulgaris :Compositae برنجاسف: تیره کاسنی

گیاهی است علفی چندساله کرکدار با ساقه‌ای مشخص و چندتائی و پرشاخه و منشعب در بخش فوقانی کرکدار یا بدون کرک به ارتفاع ۳۰ تا ۲۰۰ سانتیمتر عموماً قهوه‌ای خوشرنگ با گل‌های قاعده‌شانه‌ای بخش با دمگل کوتاه و قطعات سرنیزه‌ای نوک تیز با شانه‌ای بریده به صورت نامنظم دندان‌های اره‌ای یا کامل و بدون دندان به رنگ سبز تیره در سطح فوقانی و پوشیده از کرک‌های پتوئی متراکم سفید رنگ در سطح زیرین.

گل‌های کپه‌ای آن در گل آذین پانیکول باز با شاخه‌های بلند گسترده یا راست و با شاخه‌های کوچک کم قرار گرفته‌اند. برنجاسف یکی از علف‌های هرز حاشیه جاده‌ها و مناطق جنگلی شمال ایران بوده در گیلان در اطراف بندر انزلی، اسالم، جاده اسالم به خلخال، اطراف آستارا، لاهیجان و رودسر می‌روید. جنبه داروئی و مصارف داروئی برنجاسف عموماً شناخته شده می‌باشد به‌عنوان داروی تلخ، معطر، مقوی معده، ضد تشنج مدر، قاعده‌آور ضد کرم به کار می‌رود. دم‌کرده اعضای این گیاه مخصوصاً ریشه آن مقوی دستگاه هاضمه بوده در رفع کم‌خونی و ضعف عمومی بدن، رفع اختلالات مربوط به سیستم عصبی مانند استفراغها، دردهای عصبی، صرع و هیستری به کار می‌رود، اثر نرم‌کننده، ضد عفونی‌کننده جهاز هاضمه و ضد انگل بودن آن قابل توجه است. در گذشته مبتلایان به انگل از دم‌کرده این گیاه استفاده می‌کردند.

Asperugo procumbens: Boraginaceae تیره گل گاوزبان

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای گسترده روی سطح زمین به ارتفاع حدود ۴۰ سانتیمتر و برگ‌های پائینی متناوب و فوقانی متقابل تا دوتائی و غالباً با کرک‌های بسیار و چسبنده و گل‌های بدون دمگل به رنگ آبی ارغوانی یا بنفش شونده و میوه‌های فندقه‌ای گلابی‌شکل با سطحی دارای زگیلهای کوچک.

گیاه فوق‌الذکر یکی از علف‌های هرز مزارع، مزارع آیش، حاشیه مزارع و باغها و مناطقی با خاک‌های آهکی و میان صخره‌هاست. در استان گیلان نیز از علف‌های هرزی است که در اکثر نقاط به چشم می‌خورد. در کتاب شلیمر پزشکی مخصوص ناصر الدین شاه از آن به عنوان بادرنجبویه نام برده شده که غلط است و گیاه فوق‌الذکر هیچگونه ارزش داروئی شناخته شده‌ای ندارد.

نام بادرنجبویه برای گیاه *Dracocephalum moldavica* صحیح است که در قسمتهای وسیعی از آذربایجان کشت می‌شود و عرق آن به عنوان دارو به مصرف می‌رسد.

Aster altaicus: Compositae ستاره‌ای: تیره کاسنی

گیاهی است علفی دوساله یا چندساله با ساقه‌ای راست و منشعب و پرشاخه به رنگ سبز یا خاکستری و شاخه‌های کوچکی که در انتها به یک گل منتهی می‌شود. به ارتفاع حدود ۲۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر.

گل‌های آن مجتمع کپه‌ای به رنگ آبی آسمانی بسیار خوشرنگ می‌باشد.

ستاره‌ای، یکی از گیاهانی است که در مناطق مختلف معتدله و معتدله سرد ایران رویش یافته بیشتر در کنار جویبارها و مناطق مرطوب و دامنه‌ای کوهستانی و در استان گیلان در دره سفیدرود و ... می‌روید.

نوعی از ستاره‌ای امروزه در باغچه‌ها و حیاط منازل و گاهی پارک‌ها کشت می‌گردد که با گل‌های بنفش یا آبی متمایل به بنفش

فراوان خود و فرم رویشی پشته‌ای و کپه‌ای به نظر می‌رسد پارچه‌ای آبی‌رنگ را بر سر آن کشیده‌اند. گونه دیگری از این جنس به نام *Aster alpinus* در ارتفاعات اسالم می‌روید.

Solanaceae: Atropa belladonna بلادون، شاییزک (شاهبیزک): تیره سیب‌زمینی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای پرشاخه و منشعب در بالا به ارتفاع حدود ۵۰ تا ۲۰۰ سانتیمتر و برگهائی با دمبرگ کوتاه تخم‌مرغی - بیضوی، نوک‌دار، و گل‌های بنفش متمایل به قهوه‌ای با رگه‌های قهوه‌ای‌رنگ، نسبتاً درشت منفرد و محوری که کاسبرگ آن نیز به مرور زمان رشد کرده کم‌ویش متورم به نظر می‌رسد. میوه آن بسته‌ای سیاهرنگ شفاف می‌باشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۴

بلادون گیاهی است که رویشگاه اصلی آن جنگلهای شمال ایران است و در استان گیلان نیز در مناطق مختلف جنگلی وجود دارد.

بلادون دارای الکل‌وئیدهای آتروپین، هیوسیامین، بلادونین، آتروپامین، اسید کریزاتروپیک می‌باشد دارای مصارف داروئی بسیار است از جمله بر روی سلسله اعصاب تأثیر کرده اثر آرام‌کننده و ضد تشنج دارد. در درمان بیماریهای آسم، سیاه‌سرفه، صرع، بی‌اختیاری دفع ادرار، سرعت انزال، دردهای معدی قولنجهای ناشی از مسمومیت سرب، یبوستهای مقاوم، دردهای آپاندیسیت، ناراحتیهای بواسیر، دریاگرفتگی، سرگیجه، قولنجهای کبدی و کلیوی، اسپاسمهای ناحیه مقعد و مهبل، ترشح عرق شبانه مسلولین به کار می‌رود.

Compositae: Bellis perennis مینای چمنی: تیره کاسنی

گیاهی است علفی چندساله با برگهای طوقه‌ای قاشقی‌شکل و بدون ساقه‌ای مشخص. گل‌های سفید یا سفید متمایل به قرمز رنگ آن به صورت مجتمع و کپه‌ای روی دم گل آذین بلندی قرار گرفته است.

همانگونه که از نام آن برمی‌آید یکی از گیاهانی است که در چمن‌زارها و مناطق مرطوب رویش می‌یابد و در استان گیلان نیز در ارتفاعات اطراف عمارلو، رودبار، ماسوله و گردنه حیران رشد می‌نماید. نوع اصلاح شده آن به همین نام در فصل بهار به همراه بنفشه سه رنگ و همیشه‌بهار در باغچه‌ها و پارکها و حیاط منازل به عنوان گیاهی زینتی کشت می‌گردد.

Butomaceae: Butomus umbellatus هزار نی: تیره هزار نی

گیاهی است، علفی چندساله بدون کرک، آبرزی یا رطوبت‌پسند و پایابی و ساقه‌های متعدد برافراشته به ارتفاع حدود ۴۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر. با برگهای خطی عموماً متناوب و غلافی مشخص در قاعده کمی پیچیده و نوک‌دراز.

گل‌های زیبای سفید با رگه‌های ارغوانی آن در گل آذینی چتری و انتهائی قرار گرفته‌اند.

هزارنی در دریاچه‌ها، استخرها، نهرها و جویبارها، مناطق باتلاقی و مردابی و آبهای کم‌عمق می‌روید. در غالب نقاط مردابی استان گیلان مانند بندر انزلی، مرداب امیر کلاویه و آبگیرهای اطراف صومعه‌سرا، رشت، فومن و لاهیجان دیده می‌شود.

Buxaceae: Buxus sempervirens – Buxus hyrcanica شمشاد خزری، کیش: تیره شمشاد

درخت یا درختچه‌ای است به ارتفاع حدود ۱۲ متر، غالباً به صورت درختچه‌ای همیشه سبز در جنگلهای شمال ایران در جلگه‌های پست می‌روید.

شاخه‌های جوان آن چهار گوشه و برگهای متقابل آن تخم‌مرغی- بیضوی با رنگ سبز تیره در سطح فوقانی و سبز روشن در سطح زیرین است. این درختچه در استان گیلان در غالب جلگه‌های جنگلی تا ارتفاع ۳۰۰ متر در اطراف جاده انزلی به آستارا، اسالم به خلخال و مناطق دیگر استان دیده می‌شود.

درختچه فوق الذکر با داشتن برگهای همیشه سبز، زیبایی خاصی داشته و

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۵

چوب بسیار خوشرنگ آن در کارهای دستی استفاده‌های گوناگونی دارد و از سرشاخه‌های بریده آن نیز برای گل آرائی در غالب گل‌فروشیها استفاده می‌شود.

برگ شمشاد دارای طعم تلخ بوده حاوی تاننها، الکاوئیدبوکسین و اسانسهای روغنی است. دم کرده آن در صورت بالا بودن درجه حرارت بدن یا ورم مجاری صفراوی و ادراری مؤثر بوده و تب‌بر نیز می‌باشد. در مصارف خارجی از برگهای این گیاه برای تهیه کمپرسها با حمامهای ضد درد روماتیسم، نقرس و بیماریهای پوستی استفاده می‌شود.

Caesalpinaceae: Caesalpinia gilliesii ابریشم مصری: تیره ارغوان

درختچه یا درختی است کوتاه به ارتفاع حدود ۳ متر با شاخه‌های نسبتاً فراوان به رنگ قهوه‌ای متمایل به سیاه با لکه‌های سفید و برگهای مرکب شانه‌ای با حدود ۱۰ جفت برگچه بیضوی شکل.

گل‌های زیبای درشت و زردرنگ آن در خوشه‌های انتهائی دارای پرچمهای بلندی به طول ۶ تا ۷ سانتیمتر و به رنگ قرمز است که از گلبرگها بلندتر بوده و زیبایی خاصی به آن می‌بخشد، میوه آن لوبیائی شکل است.

این درختچه بومی ایران نیست، لیکن در سالهای اخیر به صورت زینتی در اکثر نواحی معتدله و معتدله سرد کشت گردیده و در استان گیلان نیز گاهی در بلوارها و حاشیه خیابانها و پارکها دیده می‌شود.

Compositae: Calendula officinalis همیشه‌بهار: تیره کاسنی

گیاهی است علفی یکساله یا چندساله با ساقهای برافراشته و پرشاخه در بالا و عموماً معطر به ارتفاع حدود ۱۰ تا ۵۰ سانتیمتر با برگهای کامل یا دندان‌ه سینوسی بدون دم‌برگ با گل آذینی پرشاخه و گل‌های مجتمع کپه‌ای با گلچه‌های کناری زبانه‌ای زرد مایل به نارنجی بسیار خوشرنگ و گل‌های میانی طبق لوله‌ای. میوه آن فندقه‌ای است که در سطح پشتی دارای چروکهای عرضی و غده‌دار می‌باشد.

همیشه‌بهار یکی از گیاهانی است که در غالب نقاط ایران به عنوان زینتی در باغچه‌ها، پارکها و حیاط منازل به همراه بنفشه سه رنگ، مینای چمنی و امثال آنها کاشته می‌شود. در استان گیلان نیز در پارکها، باغچه‌ها و بلوارها کشت می‌گردد.

گل همیشه‌بهار تصفیه‌کننده خون، قاعده‌آور و التیام‌دهنده بوده و نیرودهنده و ضد تشنج می‌باشند، از آن برای تحریک فعالیت کبدی و خصوصا صفر استفاده می‌شود. برای تسکین اسپاسمهای معده یا روده‌ای نیز به کار می‌رود. در مصارف خارجی با اثر دادن بر روی زخمهای سطحی، سوختگی، سرمازدگی و رفع دانه‌های جلدی و اگرما اثر مفید دارد و در رفع جوشهای صورت، کورک، پینه بستن دست یا پا، میخچه و زگیل مفید می‌باشد. گل همیشه‌بهار در معالجه بیماریهای پوستی نیز به کار می‌رود.

Polygonaceae: Calligonum persicum اسکنبیل: تیره علف هفت بند

درختچه‌ای است پرشاخ و توده‌ای به بلندی حد اکثر ۲ متر با شاخه‌های خمیده و سفیدرنگ و شاخه‌های کوچک نازک و ظریف، با برگهای درفشی‌شکل و ریزان. گلپوش سفیدرنگ آن در انتهای شاخه به صورت خوشه‌ای و نسبتا متراکم قرار گرفته میوه‌های بالدار و غشائی آن در انتهای بالها دارای رگه‌های بسیار بوده به رنگ قرمز خوشرنگ و زیباست. این درختچه در استان گیلان فقط در دره سفیدرود در حوالی منجیل و رودبار در دامنه‌های کوهستانی منطقه می‌روید و شاید بتوان آن را انحصاری این ناحیه دانست. انواع دیگر این درختچه در ایران که تعداد آنها به ۱۷ گونه می‌رسد بیشتر در خاکهای شنی و دشتها و بیابانهای ایران می‌رویند و غالبا در کارهای حفاظت خاک و تثبیت شن به کار می‌روند.

Convolvulaceae: Calystegia silvatica تیره پیچک

گیاهی است علفی با ساقه‌ای پیچنده و بالارونده به طول ۴ متر یا بیشتر با برگهای بزرگ کم‌وبیش پیکانی یا قلبی با لبه‌ای کامل و گلهای سفید درشت و قیفی‌شکل به طول ۵۵ تا ۷۵ میلیمتر. گیاه فوق‌الذکر انحصاری شمال ایران بوده رویشگاه آن حاشیه جنگلها، بیشه‌زارها و پرچین حاشیه باغها و مزارع می‌باشد و شاید بتوان گفت یکی از معمولی‌ترین گیاهان جنگلهای شمال ایران است.

Theaceae: Camellia japonica کاملیا: تیره چای

درختچه‌ای است همیشه سبز با شاخه‌های فراوان به ارتفاع ۲ تا ۴ متر با برگهای پهن بیضوی یا تخم‌مرغی به طول ۵ تا ۸ سانتیمتر و با لبه‌ای دندانه‌اره‌ای و بدون کرک به رنگ سبز تیره و کاملا درخشان با گلهای پرپر (نوع کاشته در ایران) قرمز یا سفید و بسیار زیبا که عموما در ماههای فروردین تا اردیبهشت و اوایل خرداد گل داده و زیبایی خاصی دارد. این گیاه در استان گیلان در پارکها، باغچه‌های منازل غالبا به خاطر جنبه زینتی آن کشت می‌شود. میوه کاملیا به صورت پوشینه، سه قسمتی و محتوی یک یا دو دانه است. کاملیا انواع مختلف دارد که هر کدام دارای اختصاصات معینی هستند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۶

Camellia sinensis or Thea sinensis :Theaceae چای: تیره چای

درختچه و یا گاهی درختی است همیشه سبز و با ساقه‌ای پرشاخه و غالباً درهم رفته، با برگهای چرمی دارای دمبرگ کوتاه، بیضوی تا بیضوی باریک و لبه‌ای دندانه‌دار به داخل خمیده.

گیلان مرکز تولید چای ایران است. در برخی از نقاط دیگر کشور ما نظیر مازندران نیز چای کشت می‌شود ولی محصول هیچ نقطه‌ای از نظر کیفیت با محصول چای گیلان- مخصوصاً لاهیجان- قابل قیاس نیست.

استفاده از چای به عنوان آشامیدنی گرم با آنکه در ایران سابقه طولانی ندارد، ولی امروزه رایج‌ترین و اساسی‌ترین نوشیدنی مورد نیاز تمام طبقات مردم ایران است. این آشامیدنی رایج، مصرف درمانی قابل توجهی نیز دارد که کمتر مورد توجه مردم است.

قسمت مورد استفاده درختچه همیشه سبز چای، برگها و به ویژه جوانه‌های انتهایی آن است که در اصطلاح محلی گیلان به آن **Zappe** می‌گویند. این برگها و جوانه‌ها پس از بو دادن و انجام یک رشته اعمال مخصوص به صورت چای سبز و سیاه درمی‌آیند و جهت مصرف به بازار فروش عرضه می‌گردند.

چای سبز از بو دادن برگهای تازه بدون دمبرگ، به عمل می‌آید که آنها را در طشتهای بزرگ می‌ریزند و بلافاصله حرارت می‌دهند. وقتی برگهای چای را مدتی بگذارند تا تخمیر گردد، محصولی که از آنها فراهم می‌آید، چای سیاه نام دارد.

درباره چگونگی کشف چای افسانه‌های گوناگونی وجود دارد. همچنین در مورد آشنایی اروپائیان با این گیاه مفید و چگونگی انتقال آن به کشورهای اروپائی در کتابها آمده است که زادگاه چای، کشور چین بوده که از آنجا به هند رفت و مردم آسیا با چای از چند هزار سال پیش آشنائی داشتند، ولی اروپائیان از پانصد سال پیش با چای آشنا شدند. چای را نخستین بار انگلیسیها از مستعمره هند به انگلیس بردند، ولی راز آن را تا سیصد سال فقط برای خود نگه داشتند. تا اینکه از دویست سال پیش ناگهان بروز یک تصادف، پای چای را به آلمان و از آنجا به اروپای غربی و بعد به اروپای شرقی باز کرد. ماجرای تصادف مزبور در «تاریخ چای از آسیا تا اروپا» ذکر گردیده که خلاصه آن به نقل از کتاب «نسخه‌های تندرستی از طبّ طبیعی» چنین است:

«دویست سال قبل، یک کشتی بادبانی انگلیسی که از هندوستان به انگلستان می‌رفت و محموله چای با خود داشت، در نزدیکی سواحل دریای شمال دستخوش طوفان شد و امواج کوه‌پیکر، این کشتی را برداشته در ناحیه واسرکانت، از نواحی شرقی آلمان، به خشکی بردند و به گل نشانند. اهالی واسرکانت، وقتی به سراغ کشتی رفتند آن را تهی از ملوان و ناخدا و در عوض مالامال از نوعی سبزی خشک و سیاه‌رنگ دیدند. آنها در طول عمر خود هرگز چای ندیده بودند. از عطر چای خوششان آمد و آن را به خانه بردند و با مقداری روغن در ماهی‌تابه ریخته، سرخ کردند و از آن غذائی ترتیب دادند.

لیکن مزه این غذا به مذاق آنان خوش نیامد. آنگاه نمونه گیاه مزبور را به پایتخت فرستادند و از افراد مطلع و صاحب‌نظر برای شناسائی این ماده کمک خواستند. تا شش ماه بعد، به دنبال یک سلسله اقدامات سیاسی و دولتی و جاسوسی دریافتند که آن ماده خشک، گیاه چای نام دارد و به منظور تهیه یک نوشیدنی مطبوع و آرام‌بخش به کار می‌آید.»

کشت و صنعت و رواج مصرف چای در ایران نیز سابقه طولانی ندارد.

اولین مزارع چای به همت محمد میرزا ملقب به کاشف السلطنه، بانی چایکاری در ایران، به سال ۱۲۷۹ شمسی، مقارن با ۱۹۰۱ میلادی در لاهیجان و سپس تنکابن (شهبور) احداث شد.

زارعین شمال ابتدا از کشت چای استقبال نکردند، لذا بازرگانان کماکان به وارد کردن چای از هندوستان و سیلان ادامه دادند. لیکن موقعی که بر اثر مساعی کاشف السیاطنه پی بردند که بوته چای حدود ۹۰ تا ۱۰۰ سال عمر می کند و سالی چند بار محصول می دهد کم کم به کشت این گیاه پرسود رغبت پیدا کردند.

بطوری که می گویند کاشف السیاطنه برای نیل به این منظور مثل یک کارگر در مزارع چای کشور چین به کار پرداخت تا به رموز کشت آن آگاهی حاصل کرد؛ سپس در بازگشت به ایران، مقداری از نشاء چای را با خود به گیلان آورد و در لاهیجان به زمین نشانده و به توسعه آن پرداخت.

گفته شده است که کاشف السیاطنه بذر چای را (که تقریباً شبیه به فندق است ولی پوست آن نازکتر، شکننده تر و سیاهتر از فندق می باشد) با جاسازی و پنهان کردن آن در جوف عصای خویش به ایران آورد و به کشت آن پرداخت.

درخت چای اگر به حال خود رها شود به طور خودرو، به ارتفاع متجاوز از ۱۰ متر می رسد ولی در نمونه های پرورش یافته از ۲ متر تجاوز نمی کند.

معمولاً از درختچه چای سه بار در هر سال برگ چینی می کنند و تا عمر درختچه به هشت سال یا ده سال برسد بهره برداری از آن همچنان ادامه می یابد و چون از این سنین بگذرد بهره برداری از آن را متوقف می سازند و می گویند که پیر شده است و دیگر بهره برداری از آن صرفه ندارد.

بهترین زمین برای کشت چای، زمینی است که دارای سنگهای آتشفشانی باشد، زیرا گیاه چای احتیاج به شبه فلز (فلوئور) دارد و آن نیز در این نوع زمینها فراوان است. به این دلیل در ژاپن مزارع چای معمولاً در مجمع الجزایر آتشفشانی قرار دارد و آب و زمین و هوای آن سرشار از شبه فلز فلوئور می باشد.

چای نواحی مختلف، کم و بیش دارای مواد زیر است:

آب- خاکستر حاصل از گیاه- مواد ازته- مواد چرب- تانن- تئین- اسانس- موادی نظیر رزین ها- پکتین- صمغ- سلولز و دکستروزین.

همچنین در چای مواد مؤثری چون پورین ها- گزانتین- تئوفیلین- آدنین و غیر آنها نیز یافت می شود. وجود مواد اخیر باعث می گردد که بر اثر افراط در مصرف چای، موجبات ناراحتی مخصوص به نام تئیسیم در انسان فراهم شود.

همچنین در چای مقدار زیادی اسید اکسالیکیک و املاح معدنی چون فسفاتها و اکسالاتهای پتاسیم، کلسیم، منیزیوم و منگنز وجود دارد.

مصرف دم کرده چای، باعث تسریع حرکات تنفسی و گردش خون می گردد. با مصرف آن، احساس تجدید نیرو، همچنین تقویت قوای فکری می شود و اثر درمانی در تصلب شرائین و ممانعت از بروز آن دارد. نیز در

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۷

بعضی از افراد، نوشیدن چای ایجاد بیخوابی می کند. مقدار زیاد آن، عوارضی نظیر سردرد، لرزش های عصبی، کرخ شدن و غیر آن پیش می آورد و اگر ادامه آن به صورت عادت تدریجی درآید، ایجاد بیوستهای سخت و مقاوم، سوء هضم، لاغر شدن تدریجی توأم با ناراحتیهای عصبی می کند. دم کرده چای را می توان برای شستشوی چشم (کولیر قابض) به کار برد. در مصارف داخلی دم کرده ۴ تا ۸ درصد آن، اثر مقوی، هضم کننده، مدر ملایم و معرق دارد. بطور کلی دم کرده چای کمتر به مصارف درمانی می رسد و فقط از آن به عنوان نوشیدنی گرم برای رفع خستگی و هضم غذا استفاده می شود.

علاوه بر برگ چای، گل چای نیز دارای دو درصد کافئین و مقدار زیادی منگنز و آهن است. دم کرده گلبرگ چای برای

درمان سوء هضم، اسهال، استسقاء و جلوگیری از پایین افتادن شکم مفید است و مصرف آن تجویز می‌گردد. ولی کسانی که مبتلا به اختلال اعصاب، طپش قلب، نقرس، سنگ کلیه از نوع او کسالات هستند نباید چای مصرف کنند. تذکر لازم: مصرف زیاد چای همانطور که گفته شد ایجاد بعضی عوارض فیزیولوژیک قابل اهمیت می‌کند که به مجموع این عوارض نام تئیسیم داده‌اند.

بر اثر ایجاد همین عوارض بود که در سال ۱۹۲۷ میلادی آکادمی پزشکی فرانسه اعلام کرد که باید با عارضه تئیسیم که در تونس به علت مصرف جوشانده چای سیاه حاصل شده مبارزه همگانی صورت گیرد. طبق آزمایشهایی که انجام گردید چای سیاه سمی‌تر از چای سبز اعلام شد و نیز سمیت چای سبز بیش از دم‌کرده آن معرفی و اعلام گردید.

Campanulaceae: Campanula spp: گل‌های استکانی: تیره گل استکانی

گیاهانی هستند یکساله یا چندساله علفی با ساقه‌ای عموماً برافراشته و راست منفرد یا چند شاخه و به ارتفاع ۱۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر با برگهایی بسیار متنوع از نظر شکل و گلهائی عموماً استکانی شکل به رنگهای متنوع سفید متمایل به آبی تا بنفش یا بنفش تیره که در گل آذین سنبله‌ای، خوشه‌ای یا مجتمع و گروهی قرار گرفته‌اند. گل‌های عموماً زنگوله‌ای آن زیبایی خاص دارد. گل‌های استکانی در سراسر ایران پراکنده بوده در استان گیلان نیز گونه‌های چندی به اسامی ذیل می‌رویند:

Campanula glomerata/ Campanula lactiflora

Campanula gilanensis/ Campanula odontosepala

Campanula patula/ Campanula rapunculoides

Campanula rapunculus/ Campanula involucreta

این گونه‌ها با گل‌های استکانی و عموماً بنفش‌رنگ خود شناخته می‌شوند.

اکثراً در جنگل‌ها و مراتع پراکنده بوده هیچگونه ارزش کاربردی بجز مصرف تغذیه‌ای دام ندارند و گاهی از نظر زیبایی مورد توجه قرار می‌گیرند.

Bignoniaceae: Campsis grandiflora: پیچ‌اناری: تیره پیچ‌اناری

درختچه‌ای است بالارونده و پیچان با ساقه‌ای به طول ۳ تا ۱۰ متر با پوستی قهوه‌ای‌رنگ و برگهای مرکب شانه‌ای با برگچه‌هایی تخم‌مرغی - سر نیزه‌ای بدون کرک به تعداد ۷ تا ۹ عدد. گلهائی قیفی شکل درشت به رنگ قرمز - نارنجی و دندانه‌هایی به رنگ قرمز خونی و میوه کپسول لویائی شکل دوحجره‌ای.

پیچ‌اناری یکی از گیاهان بالارونده است که در غالب نقاط معتدله و معتدله سرد ایران در حیاط منازل، پرچین باغها و سردر منازل کشت می‌شود، در استان گیلان نیز گاهی در حیاط خانه‌ها و پارکها کشت می‌شود و با گل‌های قیفی شکل درشت و خوشرنگ خود زیبایی خاصی دارد.

Cannaceae: Canna indica: اختر: تیره اختر

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های زیرزمینی و ساقه هوایی ناشی از تراکم غلاف برگها. به بلندی یک متر یا بیشتر با برگهای سبزرنگ بزرگ بیضوی تخم‌مرغی.

گل‌هایی قرمز تیره یا ارغوانی‌رنگ درشت دارد که در محور برگها یا انتهای ساقه قرار گرفته‌اند.

اختر گیاهی است زینتی که در مناطق معتدله و معتدله سرد ایران کشت می‌گردد. در استان گیلان نیز در بلوارها، پارکها و منازل و گاهی به صورت پرچین منازل و باغچه‌ها کشت می‌شود.

Cannabaceae: Cannabis sativa: شاهدانه: تیره شاهدانه

گیاهی است علفی یکساله با برگهای متناوب و پنجه‌ای و برگچه‌های سرنیزه‌ای یا سرنیزه‌ای - خطی با لبه‌های شدیداً دندانه‌اره‌ای با ساقه‌های راست و غالباً در بخش فوقانی پرشاخه و شیاردار.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۸

شاهدانه یکی از گیاهان زراعی است که دانه‌های آن به مصرف تغذیه انسان و گاهی طیور رسیده و به علاوه از ساقه و قسمت‌های مختلف گیاه به خاطر داشتن فیبرهای بلند در صنایع بافندگی استفاده بعمل می‌آید، در بعضی از کشورها آن را برای تهیه مواد مخدر هم چون حشیش و ماری‌جوانا کشت می‌نمایند.

گیاه شاهدانه برای تهیه داروهای آرام‌کننده سیستم اعصاب که در بیماری‌هایی از قبیل فشارهای عصبی، اضطراب بیش از حد، کار فکری زیاد، میگرن، سرفه‌های آسمی و برای بی‌حسی موضعی در دندانپزشکی به کار می‌رود. فرآورده‌های گیاه عموماً موادی سمی و دارای آثار زیان‌بخش و غیرقابل جبران هستند.

Cruciferae: Caspella bursa – pastoris: کیسه کشیش: تیره شب‌بو

گیاهی است علفی یکساله یا دو ساله پوشیده از کرک‌های ساده، دو شاخه یا ستاره‌ای‌شکل با ساقه‌های برافراشته و منشعب و پرشاخه در بالا. به ارتفاع ۴ تا ۵۰ سانتی‌متر و برگهای طوقه‌ای شانهای یا ساده و گل‌های سفید یا صورتی رنگ که در گل‌آذینی طویل و خوشه‌مانند در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته‌اند.

میوه آن شبیه کیسه کشیشها سه گوشه با قاعده‌ای قلبی‌شکل است. دانه‌های این گیاه دارای موسیلاژ فراوان است. از زمره گیاهان داروئی بوده و سرشار از ویتامین ث می‌باشد.

کیسه کشیش یکی از علفهای هرز مزارع است در مزارع غلات و حبوبات و زمینهای رها شده، حاشیه جاده‌ها و باغها به فراوانی دیده می‌شود.

اگرچه این گیاه در طب سنتی ایران ناشناخته است لیکن کیسه کشیش دارای اثر بندآورنده خون می‌باشد و برای متوقف ساختن خونریزیهای معده، ریه، رحم و درمان کاتاره معده - روده‌ای از آن استفاده می‌شود.

Solanaceae: Capsicum annum: فلفل سبز: تیره سیب‌زمینی

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای سبزرنگ به ارتفاع ۲۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر راست و پرشاخه با برگهای دمبرگدار. تخم مرغی تا سرنیزه‌ای و نوکی دراز و گل‌های دمگل دار کوچک سفیدرنگ. میوه هسته‌ای گوشتی و خشک (بدون آب) و متنوع از نظر شکل و رنگ آن دارای دانه‌های متعدد می‌باشد.

میوه فلفل سبز در ایران غالباً به حالت سبز به مصرف می‌رسد و لیکن پس از رسیدن قرمز رنگ می‌گردد. و در سالهای اخیر به نام فلفل قرمز به صورت پودر به مصرف تغذیه می‌رسد. یکی از گیاهان زراعی رایج استان گیلان می‌باشد که عموماً در اوایل فصل بهار محصول آن به ثمر می‌رسد. انواع سیاه آن نیز که از هندوستان و پاکستان وارد می‌شود از ادویه موجود در غذاهای ایرانی می‌باشد.

مصرف آن به مقدار کم اشتها آور و محرک معده است و مصرف زیاد آن التهاب و ورم معده و مسمومیت ایجاد می‌کند. در داروسازی از آن همه نوع عصاره، تتور، مرهم و ضماد با اثر تحریک کننده پوست و مخاط تهیه می‌گردد و در درمان دردهای روماتیسمی، سیاتیک یا سینه‌پهلوی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Carpinus betuls: Corylaceae ممرز: تیره فندق

درختی است به بلندی حد اکثر ۲۵ متر با پوستی خاکستری رنگ و ساقه‌ای عموماً شیاردار در بخش پائینی و شاخه‌های جوان قهوه‌ای درخشان و گاهی کرکدار. برگها تخم مرغی، نوک تیز یا نوک دراز و لبه‌ای دو بار دندانه‌اره‌ای منظم و با قاعده‌ای قلبی شکل نامتقارن و بدون کرک.

درختی است خزان کننده که عموماً همراه با بلوط، راش، نارون و کلهو در جنگلهای شمال می‌روید.

چوب این درخت ارزش صنعتی زیادی ندارد و عموماً به عنوان گونه مهاجم هنگامی که راشستانها یا بلوطستانها قطع یکسره می‌گردند جایگزین می‌شود و بیشتر به مصرف تهیه تراورس می‌رسد. گونه دیگر از این جنس به نام کرکف *Carpinus orientalis* به همراه ممرز در جنگلهای گیلان و مازندران می‌روید.

پوست ممرز از نظر درمانی قابل استفاده است. برگ این درخت دارای اثر قابض قطعی است و جوشانده ۳۰ در ۱۰۰۰ آن به صورت غرغره جهت رفع درد گلو، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در طب سنتی گفته می‌شود که با مصرف

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۸۹

پوست و حتی برگ این درخت اثر مقوی و تب بر ظاهر می‌شود.

صرف نظر از خواص درمانی، برگ درخت ممرز، به جهت دارا بودن تانن فراوان قابل توجه است. همچنین در پوست آن یک ماده رنگی زرد وجود دارد.

دانه‌اش دارای نوعی ماده روغنی قابل استخراج اما با ارزش اندک می‌باشد.

درخت ممرز که با نام محلی مازندرانی، در کتابهای گیاهان داروئی ایران ثبت و معرفی گردیده، در گیلان بیشتر در جنگلهای طالش (در ارتفاع ۴۰۰ تا ۵۰۰ متری) جنگلهای بین رشت و کهدم، جنگلهای رستم آباد و لاهیجان دیده می‌شود.

Celtis spp: Ulmaceae داغداغانها: تیره نارون

داغداغانها گیاهانی هستند درختی و یا درختچه‌ای با پوست صاف و ساقه‌ای منفرد و مستقیم و یا متعدد و اغلب درختچه‌مانند با برگهای سه رگبرگی به اشکال تخم‌مرغی پهن - تخم‌مرغی، تخم‌مرغی - سرنیزه‌ای با قاعده‌ای نامتقارن و مورب با سطح فوقانی زیر و کناره‌های دندان‌اره‌ای و نوک تیز. میوه شفت گوشتی تقریباً کروی یا تخم‌مرغی شکل است.

داغداغانها در شمال ایران دارای دو گونه درختی به نامهای محلی تادار، ته‌دار، لوخ، تی، تی‌گیله، تادانه، تاگران، تایلِه *Celtis australis* و *Celtis caucasica* یا داغداغان می‌باشند. گونه اخیر درختچه‌ای است که در غالب نقاط ایران در لابلای صخره‌ها و مناطق دارای شیبهای تند و به‌ندرت در مناطق جنگلی می‌روید.

Celtis australis

درخت تناوری است که ارتفاع آن به ۳۰ متر نیز می‌رسد و چوب آن دارای ارزش صنعتی ویژه‌ای می‌باشد. این درختان در بعضی مناطق، در کنار امامزاده‌ها و قبرستانها به عنوان درختان مقدس مورد احترام عامه قرار دارند.

Compositae: Centaurea spp گل گندمها: تیره کاسنی

گیاهانی هستند یکساله، دو ساله یا چندساله، علفی و به‌ندرت در قاعده چوبی و شاخه‌های فراوان منتهی به کپه‌های فراوان اغلب خاردار در بالا به ارتفاع ۲۵ تا ۱۵۰ سانتیمتر، اغلب پوشیده از کرک با برگهای متناوب خیلی متنوع که هیچگاه خاردار نبوده به اشکال شانه‌ای بریده، شانه‌ای منقسم، تخم‌مرغی و سرنیزه‌ای دیده می‌شوند.

گل‌های گیاهان مزبور به صورت لوله‌ای منظم یا نامنظم ناجور جنس هستند که به صورت مجتمع و کپه‌ای به رنگهای سفید، زرد، ارغوانی، قرمز و بنفش می‌باشند.

گل گندم به اعتبار نام *Centaurea depressa* که گل‌های آبی متمایل به بنفش زیبایی دارد و یکی از علفهای هرز مزارع گندم می‌باشد به این جنس اطلاق شده اغلب گونه‌های آن، که در ایران متجاوز از ۸۰ گونه است اسم فارسی ندارند. این جنس در ایران دارای گسترش و پراکنش جغرافیائی قابل ملاحظه‌ای بوده و غالباً در مزارع، مراتع، کوهستانها، دشتهای دارای آب و هوای مدیترانه‌ای، سرد، معتدله و گرمسیری می‌رویند.

در استان گیلان نیز گونه‌های چندی از این گیاه به اسامی ذیل وجود دارد:

Centaurea aziziana / *Centaurea Kotschyi*

Centaurea behen / *Centaurea ovina*

Centaurea gilanica / *Centaurea sintenisiana*

Centaurea hyrcanica / *Centaurea sosnovskyi*

Centaurea iberica / *Centaurea urvillei*

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۰

Centaurea zuvandica / *Centaurea Cyanus*

دو گونه *Centaurea hyrcanica* و *Centaurea zuvandica* خاص مناطق جنگلی شمال ایران و *C. ovina* و *C. aziziana* در اطراف رودبار و منجیل و مراتع کوهستانی استان و *C. iberica* و *C. cyanus* به صورت علف هرز در

اغلب نقاط استان در چمنزارها، حاشیه مزارع، باغها و جاده‌ها دیده می‌شود.

برای نوع اخیر خواص درمانی بسیاری ذکر شده است که ذیلا- به آنها اشاره می‌شود. اما باید دانست که از نظر دارا بودن خواص درمانی انواع گل- گندمها تفاوت زیادی با یکدیگر ندارند.

گل‌های «گل گندم» که در فاصله اردیبهشت تا مرداد باز می‌شوند دارای املاح پتاسیم، فسفر، منیزیم و مقداری منگنز و نیز یک ماده تب‌بر به نام سانتورین **Centaurine** است. همچنین گل‌های این گیاه مدر بوده برای معالجه نسوج آب آورده و استسقاء به کار می‌رود. در درمان سرماخوردگی، سینه درد و سرفه نیز مفید و مؤثر است و همچنین شستشوی چشم با دم‌کرده گل‌های گیاه مزبور باعث از بین رفتن التهاب پلکها می‌شود. دانه‌های گل گندم که به رنگ سفید است اثر مسهلی دارد. برگ و ساقه و ریشه این گیاه نیز که اثر تب‌بری دارد برای معالجه بیماریهای کبدی، یرقان و بیماریهای پوست تجویز می‌گردد. از دم‌کرده گل گندم نیز امروز برای بهداشت پوست استفاده می‌شود بدین ترتیب که ۵۰ گرم از آن را در یک لیتر آب جوش دم می‌کنند و به صورت کمپرس بکار می‌برند تا پوست شاداب شود و از پیدایش چین و چروک جلوگیری نماید.

Rosaceae: Cerasus avium: گیلاس: تیره گل سرخ

درخت یا درختچه‌ای است با ساقه‌ای راست و شاخه‌هایی غالباً افقی و کم و بیش متقابل در بالا. به رنگ قرمز روشن تا تیره، غالباً بدون کرک. برگها تخم‌مرغی یا واژ تخم‌مرغی کشیده تا بیضوی با لبه‌ای دندانه‌اره‌ای. گلها به رنگ سفید و به صورت چتری در انتهای شاخه‌چه‌ها قرار دارند.

گیلاس یکی از میوه‌های شناخته شده غالب نقاط ایران است که باغهای وسیعی از آن در نقاط مختلف غالباً مخلوط با سایر درختان میوه کشت گردیده است. میوه شیرین و خوشمزه‌ای به رنگهای صورتی تا قرمز و قرمز تیره می‌دهد. در استان گیلان نیز در باغها کشت می‌شود و جنبه داروئی دم گیلاس نیز بر عموم مردم شناخته شده است، برگهای درخت گیلاس در فصل پائیز به هنگام خزان قرمز رنگ شده و زیبایی خاصی دارد.

Rosaceae: Cerasus vulgaris: آلبالو: تیره گل سرخ

درخت یا درختچه‌ای است به بلندی حد اکثر ۵ متر و پرشاخه با شاخه‌های جوان عاری از کرک و غالباً به رنگ قرمز روشن. برگهای بیضوی پهن تا بیضوی- واژ تخم‌مرغی با لبه‌ای دندانه‌اره‌ای و گل‌های سفیدرنگ این درخت به صورت دیهیم در انتهای شاخه‌های کوچک قرار گرفته‌اند و میوه شفت آبدار آن غالباً از قرمز روشن تا قرمز تیره و کمی ترش مزه است. این درخت نیز در غالب نقاط ایران از جمله در استان گیلان در حاشیه باغها و مزارع غرس می‌گردد و میوه آن به مصرف تغذیه و تهیه مربا می‌رسد.

در ضمن **Cerasus microcarpa** نیز درختچه کوچکی است که در دره سفیدرود و اطراف رودبار به صورت خودرو و به نام آلبالوی کوهی رشد و نمو می‌نماید.

Ceratophyllaceae: Ceratophyllum spp: تیره رازم واش: تیره رازم واش

گیاهانی هستند آبری، غوطه‌ور در آب و فاقد ریشه که غالباً توسط جریانهای آب جابجا می‌گردند و در آبهای راکد نیز رشد و نمو می‌نمایند. برگها در این گیاهان به صورت چرخه‌ای و تقسیمات دوشاخه‌ای است. این گیاهان جایگاه مناسبی برای تخم‌ریزی جانوران آبری از جمله ماهیها می‌باشند.

دو گونه از این جنس با نامهای علمی *Ceratophyllum demersum* و *Ceratophyllum submersum* در استان گیلان به خصوص در مرداب انزلی و امیر کلابه و سایر برکه‌ها و باتلاقهای استان می‌رویند. آنچه باعث دائمی و پایا شدن این گیاهان می‌شود جوانه‌های انتهائی آنهاست که به حالت خواب باقی می‌مانند.

Caesalpinaceae: Cercis siliquastrum: ارغوان: تیره ارغوان

درخت یا درختچه‌ای است خزان کننده با ساقه‌های منشعب یا منفرد از پائین و شاخه‌های فراوان با ارتفاع ۲ تا ۱۰ متر با برگهای ساده دم‌برگدار شبه دایره‌ای یا قلبی شکل، گلکهای خوشه‌ای یا گروهی ارغوانی رنگ در انتهای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۱

شاخه‌ها یا در محور برگها. میوه نیام آن قهوه‌ای رنگ است و گلکهای ارغوانی آن معمولاً قبل از پیدا شدن برگها ظاهر می‌شود. و این خود عاملی برای جلب توجه دوستاناران طبیعت و زیبایی است.

اگرچه ارغوان در جنگلهای شمال به صورت درختچه دیده می‌شود و لیکن امروزه آن را به خاطر زیبایی خاصی که دارد اغلب در پارکها، بلوارها و تفرجگاهها غرس نموده‌اند. در استان گیلان نیز بیشتر در بلوارها، حاشیه خیابانها و گاهی در حیاط منازل و باغچه‌ها دیده می‌شود. گل ارغوان در طب سنتی دارای مصارف ویژه‌ای است. برگهای جوان آن خوراکی است و پوست آن نیز که اثر قبض دارد برای درمان اسهال مورد استفاده قرار می‌گیرد.

طب سنتی و اعتقادات درمانی گذشته خواصی برای ارغوان قائل هستند که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود: این درخت که به بهار ارغوان معروف است و به صورت خوشه‌هایی قبل از پیدایش برگ ظاهر می‌شود شربتی می‌سازند که خوش مزه و خمارشکن است. اگر چوب ارغوان را بسوزانند و بر ابرو بمالند آن را سیاه و پرپشت می‌کند. بهار ارغوان که قدری شیرین است، صدا را صاف می‌کند و اخلاط لزج دهان، سینه، گلو و نیز ناراحتی معده و کلیه‌ها را از بین می‌برد. گلکهای این گیاه دستگاه تنفس را زهکشی کرده برای مداوای سنگ کلیه و مثانه مؤثر است. نوشیدن جوشانده گلکهای ارغوان قی آور است و سبب پاک کردن دستگاه تنفس و معده می‌گردد.

پاشیدن گرد سوخته گل و ریشه آن بر روی زخم، خون را بند می‌آورد.

Papaveraceae: Chelidonium majus (مامیران کبیر، کوفواش، عنبرک‌واش): تیره خشخاش

گیاهی است دائمی با ارتفاع حد اکثر ۹۰ سانتیمتر و شیرابه‌ای به رنگ پرتقالی درخشان و برگهای شانهای با ۵ تا ۷ برگچه که برگچه انتهائی آن غالباً سه‌پاره است با حاشیه که لبهای کنگره‌ای کاملاً مشخص دارد. گلکهای زردرنگ آن به صورت چتری در انتهای ساقه قرار گرفته‌اند.

این گیاه در گیلان بیشتر در مناطق مرطوب، کنار جویبارها و مردابها و گاهی به صورت علف هرز در مزارع زراعی می‌روید و

در طب سنتی نیز دارای مصارف و کاربردهای ویژه‌ای می‌باشد.

موارد استفاده: کلیه قسمت‌های مامیران در طب سنتی مصارف درمانی دارد، ولی ریشه گیاه مزبور مؤثرتر از سایر قسمت‌هاست. مامیران دارای الکالوئیدهایی است که بعضی از آنها اثری سمی دارند. غیر از این الکالوئیدها، مواد دیگری نظیر موسیلاژ (لعاب گیاهی) مواد رزینی، پکتیکی، ماده رنگی، اسیدهای آلی، املاح معدنی، مخصوصاً فسفات‌های کلسیم، منیزیم و آمونیوم نیز در مامیران وجود دارد. از نظر خواص درمانی، مامیران اثر مدر، مسهلی، آرام‌کننده، مخدر، ضد تشنج، پائین‌آورنده فشار خون، صفرابر، تصفیه‌کننده خون و دفع کرم در مصارف داخلی دارد. در استعمال خارج، قرمزکننده پوست بدن، تاول‌آور و بهبوددهنده زخم‌های سطحی بدن است.

مقدار زیاد مامیران در مصارف داخلی، سمی و خطرناک است.

مؤلف «گیاهان دارویی» نوشته است که از مامیران، سابقاً برای مداوای بیماری‌های مختلف نظیر آب آوردن، نقرس، سنگ کلیه، ضعف مفرط، تب‌های نوبه، زردی، التهاب کبد همراه با زیاد شدن حجم آن، انسداد کیسه صفرا و غدد لنفاوی استفاده به عمل می‌آمده است.

ابو علی سینا در خواص درمانی مامیران می‌نویسد: «... زداینده و پالاینده است. سفیدی ناخن‌ها را از بین می‌برد. افشراهش رطوبت‌های پرمایه را از مغز بیرون کشد و مغز را از زائده پاک کند. بیخ‌ش دوای درد دندان است. سپیدی چشم را تنقیه کند، دید را قوت دهد به شرطی در چشم کشند. مامیران و به ویژه افشراهش در برچیدن رطوبت‌های غلیظ چشم مفید است. بیخ‌ش داروی یرقان است. بول را ریزش دهد و مسکن درد و پیچ‌روده است.» بررسی‌های علمی نیز نشان داده است که مامیران در رفع تحریکات مغزی، در مبتلایان به هیستری و اشخاص مبتلا به ضعف قوای دماغی که از بی‌خوابی، اضطراب و ... رنج می‌برند، همچنین در مداوای تصلب شرایین مغزی بسیار مؤثر است.

کاپلا D.R. Capla در سال ۱۹۳۶ میلادی در موارد مذکور، مصرف گرد یا دم‌کرده ۲ تا ۳ گرم مامیران را، به هنگام شب توصیه کرده است. برای مامیران اثرات مفید دیگری نیز در درمان آنژین دوپواترین (خفقان صدری)، آسم، انقباض‌های الیاف ماهیچه‌ای معده و اختلالات مربوط به تشنج ماهیچه‌های صاف، نیز ذکر شده است. مصرف آن اگر همراه با رازک باشد دردهای سرطانی معده را در حالات بحرانی تسکین می‌دهد.

در استعمال خارج، جوشانده برگ یا شیر تازه آن که به صورت بسیار رقیق در آب مقطر تهیه شده باشد، در رفع ورم مزمن کره چشم، اثرات مفید و خوب نشان داده است. از قدیم الایام مصرف آن برای رفع ورم پلک و بیماری‌های دیگر چشم میان مردم معمول بوده است. با مالیدن شیر مامیران به صورت خالص یا مخلوط با آب، همچنین با قرار دادن ریشه تازه و له شده آن بر روی زخم‌های چرکین یا خنازیری و یا زخم‌هایی که بر اثر کمبود ویتامین ث حاصل می‌شود. التیام‌بخش است. شیر گیاه، اثر مفید در رفع بیماری‌های جلدی نظیر سودا دارد. اگر شیر گیاه بر روی میخچه پا یا زگیل مالیده شود موجب از بین رفتن آنها می‌گردد.

در مصارف درمانی مامیران باید جانب احتیاط را رعایت کرد، زیرا مصرف بی‌رویه آن ایجاد مسمومیت می‌کند. قرار دادن مقدار زیاد شیر له‌شده گیاه بر روی زخم‌های جلدی نیز مسمومیت به وجود می‌آورد.

Chenopodiaceae: Chenopodium album: سلمک: تیره چغندر

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای راست و عموماً منشعب و پرشاخه در بالا- به ارتفاع ۲۰ تا ۲۰۰ سانتیمتر با برگهای لوزی‌شکل، دلتائی یا تخم‌مرغی- سرنیزه‌ای کامل یا دندانه‌دار و گل‌های فاقد گلبرگ گروهی و دسته‌ای که به صورت سنبله‌ای، خوشه‌ای یا گرزنه‌ای محوری یا انتهایی قرار گرفته‌اند.

سلمک یکی از علفهای هرزی است که در مزارع، باغها، باغچه‌ها، حاشیه جاده‌ها و به‌طور کلی در اغلب نقاط مرطوب می‌روید. از برگهای جوان آن در فصل بهار گاهی برای تهیه بورانی استفاده می‌شود. (نظیر اسفناج)
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۲

Chenopodiaceae: Chenopodium ambrosoides خاک سلیمه: تیره چغندر

گیاهی است علفی یکساله یا دو ساله و معطر با ساقه‌ای کم‌وبیش راست و ساده یا شاخه‌دار به ارتفاع ۲۵ تا ۱۲۰ سانتیمتر و پوشیده از کرکهای مخملی و غالباً قرمزرنج با برگهای قاعده‌ای مستطیلی تا سرنیزه‌ای و برگهای ساقه‌ای فوقانی ساده و کامل با گل‌های بدون گلبرگ دسته‌ای یا گروهی مترکم در گل آذینی سنبله‌ای طویل که در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته‌اند. این گیاه نیز به صورت علف هرز در غالب نقاط استان گیلان از جمله در جلگه‌های پست ساحلی، حاشیه مزارع و باغها و جاده‌ها و کنار جویبارها و نهرها می‌روید.

Chenopodiaceae: Chelidonium botrys درمنه ترکی: تیره چغندر

گیاهی است علفی یکساله و معطر به ارتفاع ۱۰ تا ۵۰ سانتیمتر با کرکهای غده‌دار و برگهای بیضوی یا کشیده‌شانه‌ای بریده با ۴ تا ۶ لوب در هر طرف، با گل آذین طویل انتهایی تقریباً بدون برگ. گیاه فوق‌الذکر عموماً به صورت علف هرز در مناطق شنی ساحلی یا سنگلاخی، حاشیه جاده‌ها و بستر رودها و مزارع کشاورزی می‌روید و با عطر تند خود شناخته می‌شود. در استان گیلان اطراف بندر انزلی، رشت تا آستارا و هشتپر و اطراف رودبار و منجیل و در بستر رودخانه سفیدرود می‌روید.

Compositae: Cichorium intybus کاسنی (کاسنه، انگوپا): تیره کاسنی

گیاهی است علفی چندساله اغلب با ساقه‌ای نسبتاً ضخیم شیاردار به ارتفاع ۲۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر و برگهای طوقه‌ای با دمبرگهای کوتاه و سرنیزه‌ای دندانه‌دار تا نیش‌بری (شیردندانی) و برگهای ساقه‌ای کوچکتر و مشابه با برگهای قاعده‌ای فاقد هرگونه خار، گل‌های آبی‌رنج زبانه‌ای آن به صورت مجتمع و کپه‌ای در محور برگها یا در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته‌اند.

کاسنی در ایران یکی از علفهای هرز مزارع کاشته شده، مزارع آیش، باغها، چمنزارها و گاهی مراتع می‌باشد و در استان گیلان نیز در غالب نقاط جلگه‌ای استان به ویژه اطراف رودبار، اطراف رشت و لاهیجان می‌روید.

کاسنی یکی از گیاهان باارزش داروئی بوده و در طب سنتی ایران جایگاهی خاص دارد. کلیه قسمت‌های گیاه مخصوصاً ریشه و برگ آن جهت مداوای انواع بیماریها مؤثر است. تاریخ استفاده درمانی از کاسنی به صدها سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد. دانشمندان نظیر جالینوس، پلینی و ابو علی سینا برای آن اثرات درمانی بسیار قائل بودند. پرورش کاسنی به سبب زیبایی

گل‌های آن نیز از قدیم الایام معمول بود.

برگ کاسنی دارای املاح مختلفی مانند سولفات‌ها و فسفات‌های سدیم، منیزیوم و پتاسیم و نیترات پتاسیم است و ریشه آن محتوی قندهای گوناگونی از جمله گلوکز، ساکاروز و لولوز می‌باشد. مواد دیگری که در ریشه این گیاه یافت می‌شوند عبارتند از: موسیلاژ، تانن، اینولین، پکتین، لولین و شیکورین است.

برای درمان بیماریهای مختلف از دم کرده ریشه و برگ کاسنی استفاده می‌کنند و در استعمال خارجی برگ‌های تازه و کوبیده شده آن را بر روی پوست قرار می‌دهند تا ناراحتیهای جلدی ناشی از التهاب و تحریکات سطحی را درمان نمایند.

دم کرده ریشه و برگ کاسنی، مقوی، مقوی جهاز هاضمه، مدر، ملین، صفرابر، تب‌بر، اشتها آور و تصفیه کننده خون است. به علاوه برای مداوای یرقان و نارسایی اعمال کبد، هیستری و ناراحتیهای عصبی، قولنج‌های کبدی، اخلاط خونی، وجود خون در ادرار، آب آوردن انساج، تب‌های نوبه، تب‌های مخاطی، بیماریهای جلدی، کم‌خونی، عفونت مجاری ادرار، نقرس و رماتیسم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در گذشته مردم گیلان و سایر نواحی شمالی ایران قسمت‌های گوشته‌دار ریشه کاسنی را در آب خیسانده در اختیار مبتلایان به بیماری مالاریا می‌گذاشتند و معتقد بودند نوشیدن آن در هر بامداد به صورت ناشتا مالاریا را درمان می‌کند.

پزشکان و گیاه‌شناسان هندی معتقدند که ریشه کاسنی ورم‌های التهابی لثه دندان و خونریزیهای آن را مداوا می‌کند. اگر از ریشه این گیاه سودمند در تهیه خمیردندانها استفاده شود اثر ضد میکروبی آن به حفظ و مراقبت دندانها کمک مؤثر می‌نماید. در این زمینه برخی از محققان عقیده دارند که اثر ضد میکروبی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۳

ریشه کاسنی از برخی آنتی‌بیوتیکها مؤثرتر و قوی‌تر است.

شربتی که از شیر کاسنی تهیه می‌شود برای درمان یبوست به ویژه یبوست اطفال مؤثر است.

پودر ریشه این گیاه را مانند چای و قهوه دم می‌کنند. نوشیدن یک فنجان از آن (صبح و شب) دارای اثر مقوی روده، ملین ملایم و تحریک کننده اشتهاست و در مداوای تنبلی کبد و ناراحتیهای ناشی از آن تأثیر زیاد دارد.

Citrus spp. :Rutaceae مرکبات: تیره مرکبات

درختانی هستند کوتاه با ساقه‌ای راست و برافراشته و در بالا منشعب و پرشاخه. شاخه‌های جوان دارای خاری در محور برگ‌ها می‌باشند. برگ‌ها ساده، متناوب و غالباً چرمی، با حاشیه‌ای کامل به اشکال گوناگون خطی، سرنیزه‌ای تا تخم‌مرغی - سرنیزه‌ای و گاهی با دم‌برگ‌های بالدار و معمولاً در قاعده گوشواره‌دار. دارای گل‌های سفید معطر در محور برگ‌ها به صورت منفرد یا خوشه‌ای کوتاه و میوه پرتقالی که دانه‌های زیادی دارد.

درختان مرکبات سطح وسیعی از باغ‌های استانهای شمالی ایران را اشغال کرده‌اند و میوه آنها با نام‌های پرتقال، نارنج، لیمو شیرین، لیموترش، نارنگی، گریپ‌فروت، دارابی و بادرننگ به مصرف تغذیه می‌رسند و ارزش اقتصادی آنها بر کسی پوشیده نیست.

اینک اسامی علمی چند نوع از مرکبات را جهت اطلاع علاقمندان به همراه اسم انگلیسی و لاتین آنها ذکر کرده سپس به شرح چند نوع از آنها می‌پردازد:

نام فارسی / نام انگلیسی / نام لاتین
بادرننگ (بالنگ، تورنج) / Citrus media / Citron

لیمو شیرین / Citrus lemon / Lemon

نارنج /

Citrus aurantium / The bitter or seville orange

پرتقال / Citrus sinensis / The sweet or dessert orange

نارنگی /

Citrus deliciosa / The mediterranean Satsuma tangerines

نارنگی /

Citrus unshiu / The mediterranean Satsuma tangerines

گریپ فروت / Citrus paradisi / Grape fruit

لیموترش / Citrus aurantifolia / Lime

توسرخ / Citrus grandis / The pomelo or Shaddock

کشت مرکبات در مناطق شرقی استان گیلان اطراف لاهیجان، رودسر و لنگرود رایج تر از مناطق غربی اطراف آستارا و اسالم، هشتپر و طولش و نیز رشت و صومعه سرا و فومن می باشد.

قسمتهای مختلف پرتقال خواص درمانی بسیار دارد. اسانس آن که از فشردن قسمت خارجی پوست به دست می آید خلطآور و ضد عفونی کننده است. پرتقال خون را رقیق می کند و اثر مدر و ملین دارد. برای درمان کم خونی، سوء هاضمه، التهاب مخاط لثه دندان و دهان مؤثر است و کمبود عناصر فلزی بدن را جبران می کند.

مؤلف گیاهان دارویی می نویسد: «با آن که پرتقال میوه ای است شیرین معهذرا در کتب علمی جدید مصرف آن برای مبتلایان به چاقی به شرح زیر توصیه شده است: ۱ عدد پرتقال و ۳ عدد لیموترش را که به قطعات کوچک درآمده باشند به مدت ۱۰ دقیقه در نیم لیتر آب بجوشانند و سپس ۲ قاشق عسل بدان افزوده مجدداً به مدت ۵ دقیقه بجوشانند و بعداً صاف کنند. مقدار مصرف محلول صاف شده پس از سرد شدن ۳ لیوان کوچک در روز است.»

استعمال خارجی پرتقال تأثیر زیادی در شادابی پوست دارد و از پیدایش چین و چروک صورت جلوگیری می کند. لیموترش که دارای مقادیر زیادی ویتامین ث است خواص درمانی بسیار دارد. فعالیت گلبولهای سفید خون را برای دفاع از بدن زیاد می کند و سیستم عصبی و سمپاتیکی و قلب را تقویت می نماید. برای درمان بیماریهای رماتیسم، نقرس و اسکوربوت بکار می رود و اثر مدر، تصفیه کننده خون و ضد سم دارد.

پوست لیموترش بادشکن و مقوی است و دانه های آن تب بر و ضد کرم می باشد. در مداوای بیماریهای عفونی از جمله عفونتهای ریوی و روده ای و نیز مالاریا، بی اشتهائی، رماتیسم، نقرس، چاقی، واریس، یرقان، نارسائی اعمال کبد و لوزالمعده، اسهال، اسهال خونی، تیفوئید، فشار خون، یرقان، استفراغ و رفع رسوبهای مربوط به ادرار و صفرا تأثیر قابل توجهی دارد.

از نظر استعمال خارجی، آب لیموترش برای درمان گریپ، آنژین، ناراحتیهای مجرای گوش، سینوزیت، خونریزیهای بینی، التهاب مخاط دهان و زبان، ورم پلک و ضایعه ناشی از سرماخوردگی و رفع چربی صورت بکار می رود. چکاندن چند قطره آب لیموترش در بینی، خونریزی را بند می آورد.

ناراحتیهای حاصل از گزش حشرات را رفع می کند؛ لکه های صورت و کک و مک را از بین می برد؛ پوست دستها و صورت را شفاف و شاداب می نماید.

نارنگی دارای عناصر معدنی است، ولی این عناصر در نارنگی به مراتب کمتر از پرتقال است. به سبب دارا بودن برم اعصاب را تسکین می دهد.

لیمو شیرین مدر و مقوی است و در مداوای بیماران مبتلا به تبهای عفونی مؤثر است.

بالنگ خواص درمانی قابل توجهی دارد. در کتب طب سنتی از بالنگ با اسامی بادرنج، بادزنج و اترج کبیر یاد شده است. از میوه درختچه بالنگ معمولاً به صورت مربا استفاده می شود؛ مربای بالنگ در هضم غذا و درمان نفخ مؤثر است؛ پوست زرد آن برای تقویت حافظه و قلب تجویز شده است؛ دم کرده پوست زرد بالنگ استفرغهای شدید را تسکین می دهد. از شکوفه بالنگ و میوه آن و نیز برگهای درخت، روغن مخصوصی تهیه می کنند که برای درمان سیاتیک، دردهای مفصلی، بی حسی های موضعی، لقوه و رعشه مؤثر است. در طب سنتی به منظور معالجه این گونه دردها ضماد بالنگ نیز توصیه شده است. این ضماد از پختن میوه بالنگ با سرکه یا شراب قرمز به دست می آید.

در برخی از باغهای مرکبات گیلان تعدادی درخت بالنگ پرورش می یابد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۴

Colutea uniflora: Leguminosae دغدغک: تیره نخود

درختچه ای است با شاخه های ترکه ای و گاهی خاردار، پرشاخه و منشعب به ارتفاع حد اکثر ۲ متر و برگهای شانه ای ۲ تا ۳ جفت برگچه ای و گلهای منفرد پروانه آسای زردرنگ در محور برگها یا انتهای شاخکها. میوه نیام متورم به شکل تخم مرغی پهن است به طوری که پس از رسیدن دانه ها از بدنه آن جدا شده با تکان دادن صدای خاصی ایجاد می نماید.

دغدغکها در ایران بیشتر در مناطق جنگلی و بیشه زارها و گاه به صورت پراکنده در مناطقی که نور کافی دارند رشد می نمایند و با گلهای زردرنگ و میوه های متورم و غالباً غشائی خود زیبایی خاصی دارند. گیاه مزبور در استان گیلان بیشتر در حوالی رودبار و منجیل و رستم آباد رشد می نماید.

Conium maculatum: Umbelliferae شوکران: تیره جعفری

گیاهی است یکساله یا دو ساله و معطر با ساقه ای به بلندی ۳۰ تا ۲۰۰ سانتیمتر، شیاردار و بدون کرک با لکه های بنفش در پائین ساقه و برگهای قاعده ای مرکب تا ۴ بار شانه ای و دمبرگی بسیار بلند تا ارتفاع ۶۰ سانتیمتر و قطعات بیضوی. گلهای سفیدرنگ گیاه در گل آذین چتری با شعاعهایی به تعداد ۸ تا ۱۴ عدد قرار گرفته اند.

گیاه مذکور به خاطر سمی بودن شهرت بسزائی دارد و در گیلان در مناطق جنگلی، حاشیه نهرها و جویبارها می روید.

شوکران مسکن دردهای سرطانی است و از پیشرفت آن جلوگیری می کند.

مصرف شوکران برای درمان اختلالات اعصاب ماهیچه ها، تکانهای غیر ارادی عصبی، سیاه سرفه، آسم، برونشیت مزمن نیز

توصیه شده است. مصرف زیاد آن باعث سردرد و سپس مسمومیت‌های مرگ آور می‌شود. ضماد موضعی شوکران در معالجه کچلی و بیماری‌های جلدی، بادسرخ، زخم‌هایی که منشأ سیفلیسی دارند و سوداهای سرکش تأثیر بسزائی دارد.

Convolvulaceae: Convolvulus arvensis: پیچک صحرائی: تیره پیچک

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای پیچیده و بالارونده و اغلب گسترده روی سطح زمین یا شاخه‌های بسیار کوتاه به بلندی حد اکثر ۳ متر و برگ‌های پیکانی یا پیکانی باز با اندازه‌های متفاوت و نیز گل‌های سفید یا سفید متمایل به صورتی منفرد یا به‌ندرت ۱ تا ۳ تائی محوری و قیفی شکل. پیچک صحرائی یکی از علف‌های هرز ایران بوده، در مزارع آیش، مراتع، حاشیه نهرها، جویبارها، رودها و در سطح تپه‌های شنی و بیشه‌زارها و حاشیه جاده‌ها می‌روید. این گیاه در اکثر نقاط گیلان به چشم می‌خورد. در معالجه برخی بیماری‌ها تأثیر ناچیزی دارد و لذا به‌ندرت در طب سنتی از آنها استفاده می‌شود.

Convolvulaceae: Convolvulus cantabrica: نوعی پیچک: تیره پیچک

گیاهی است علفی چندساله با قاعده‌ای چوبی و ساقه‌های راست، برافراشته یا خوابیده روی زمین به ارتفاع ۳۰ تا ۶۰ سانتیمتر با برگ‌های قاعده‌ای قاشقی کشیده و دم‌برگدار و برگ‌های ساقه‌ای بدون دم‌برگ و گل‌های صورتی‌رنگ محوری با انتهائی قیفی شکل. گیاهی است که در گیلان بر روی تپه‌های شنی بین رشت و انزلی و انزلی و آستارا و اطراف آب‌کنار دیده می‌شود.

Convolvulaceae: Convolvulus persicus: پیچک ایرانی: تیره پیچک

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای برافراشته یا گسترده و خوابیده روی سطح زمین، با برگ‌های تخم‌مرغی تا بیضوی پهن و گل‌های سفید قیفی شکل نسبتاً درشت. پیچک ایرانی یکی از گیاهان کناره‌های دریای خزر در گیلان و مازندران بوده و در گیلان بر روی تپه‌های شنی ساحلی بین رشت و انزلی و انزلی تا آستارا می‌روید. کتب طبئی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۵

Compositae: Conyzanthus squamatus: تیره کاسنی

گیاهی است دو ساله یا چندساله علفی با ساقه‌ای نسبتاً ضخیم به ارتفاع حد اکثر ۳۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر پرشاخه و با گل‌های فراوان

و برگهای خطی - سر نیزه‌ای، بدون دمبرگ با دانه‌های کوچک و نوکی تیز و گل‌های مجتمع و کپه‌ای. گیاه مذکور یکی از علفهای هرز مزارع، مراتع، باغها، حاشیه مزارع و چمنزارهای مناطق مختلف گیلان می‌باشد.

Umbelliferae: Coriandrum sativum گشنیز: تیره جعفری

گیاهی است یکساله یا دوساله با ساقه‌ای توپر و استوانه‌ای به بلندی حد اکثر ۵۰ سانتیمتر و برگهای قاعده‌ای یا طوقه‌ای یک تا دو بار شانه‌ای با قطعات تخم‌مرغی دندانه‌دار و گاه شدیداً بریده، برگهای ساقه‌ای شانه‌ای یا شانه‌ای بخش با قطعات خطی، گل‌های سفید تا سفید متمایل به صورتی در گل - آذینی چتری در انتهای شاخه‌ها و میوه‌ای دوقلو که دارای شکل خاصی است.

گشنیز در گیلان و اکثر مناطق ایران کاشته می‌شود در غذاهائی مانند کوکو، خورش و سبزی پلو، مصرف می‌گردد. میوه گشنیز نیرودهنده، هضم‌کننده غذا، بادشکن، مدر، ضد تشنج و به‌طور ملایم قاعده‌آور، ضد صرع و ضد کرم می‌باشد. از عصاره گیاه به عنوان مسکن دردهای روماتیسمی استفاده می‌شود.

Cornaceae: Cornus australis ال، فلفل درختی: تیره ال

درختچه‌ای است به بلندی ۲ تا ۴ متر و ساقه‌ای منشعب و شاخه‌هایی عموماً متقابل در بالا با برگهای بیضوی پهن یا تخم‌مرغی و نوک تیز و گل‌های سفید کوچک در گل آذینی دیهیم. در محور برگها یا انتهای شاخه‌ها و میوه‌ای شفت نسبتاً بدون گوشت که پس از رسیدن سیاه‌رنگ شده و شبیه فلفل سیاه می‌باشد.

یکی از درختچه‌هایی است که در غالب نقاط معتدله و معتدله سرد ایران در حاشیه باغها، کنار نه‌رها، در بیشه‌زارهای شمال و مناطق جنگلی تنگ در دره‌های نسبتاً مرطوب رشد می‌نماید و در استان گیلان بیشتر در اطراف اسالم و دره اسالم - خلخال و آستارا می‌روید.

گونه دیگری از این جنس به نام زغال‌اخته یا *Cornus mas* در جنگلهای ارسباران و ندرتا در شمال ایران می‌روید. میوه‌های قرمزرنک و ترش مزه آن در فصل بهار و تابستان در غالب شهرهای ایران به فروش می‌رسد. از زغال‌اخته برای تهیه مربا استفاده می‌شود.

Leguminosae: Coronilla varia یونجه باغی (نسرین گول): تیره نخود

گیاهی است چندساله علفی با ساقه‌ای برافراشته یا گسترده روی سطح زمین به ارتفاع ۱۵ تا ۶۰ سانتیمتر و با برگهای شانه‌ای ۳ تا ۴ جفت برگچه‌ای و گل‌های بنفش یا سفید یا صورتی‌رنگ، در گل آذینی کپه‌ای چترمانند در محور برگها یا انتهای شاخه‌ها و میوه نیام ناشکوفای بندبند که از محل بندها می‌شکافد.

این گیاه یکی از علفهای هرز مزارع و مراتع و باغهای استان بوده و در کنار جاده‌ها و مزارع و مناطق دارای رطوبت نسبتاً کافی و پرنور رشد می‌کند و گونه دیگری از آن به نام *Coronilla orientalis* با گل‌های زرد غالباً در حاشیه جاده‌های جنگلی و

مراتع گیلان در نواحی دیلمان و عمارلو و ماسوله و جاده اسالم - خلخال دیده می‌شود. مصرف این گیاه در طب سنتی ایران ناشناخته است. گیاهی است سمی، خشک شده آن محتوی یک گلوکزید سمی محلول در آب کورونیلین، تاننها، مواد تلخ، نمکهای آلی و ویتامین ث می‌باشد. این مواد اضطراب قلبی را تسکین می‌دهند، اما در حال حاضر به علت سمی بودن کمتر از آن استفاده می‌شود. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۶

Corylaceae: Corylus avellana: فندق: تیره فندق

درختچه‌ای است با تاجی نسبتاً بزرگ و گسترده به بلندی حد اکثر ۶ متر و ساقه‌های متعدد. برگهای تخم‌مرغی تا تخم‌مرغی پهن با نوکی دراز و قاعده‌ای قلبی و حاشیه‌ای دو بار دندانه‌اره‌ای. درختچه‌ای است خزان‌کننده که در جنگلهای پهن‌برگ به همراه بلوط، ممرز و راش در کنار نهرها و بستر رود می‌روید. در عین حال درختچه‌ای است که وارد زراعت و باغبانی شده به خاطر محصول بارزش فندق در مناطق مختلف ایران به خصوص در استان گیلان در اطراف لاهیجان، رودسر، رودبار، عمارلو و پره‌سر و مناطق دیگر استان کشت می‌گردد و عموماً به همراه خشکبارهای دیگری مثل، پسته و مغز گردو مصرف می‌گردد. فندق سرشار از ویتامینهای آ، ب، مواد چربی و سفیده‌ای و دارای آهن و کلسیم می‌باشد. میوه درخت فندق دارای ۶۰ درصد روغن است و مایع چرب آن را در نقاشی و عطرسازی به کار می‌برند. در طب سنتی فندق مثل گردو و بادام برای تغذیه اشخاص مسلول و کسانی که مبتلا به بیماری قند می‌باشند و نیز برای درمان بیماری سنگ کلیه و ناراحتیهای اعصاب تجویز شده است. همچنین روغن فندق از داروهای مؤثر برای از بین بردن کرم کدو است. جوشانده پوست شاخه‌های جوان و تازه درخت فندق در رفع ناراحتیهای ناشی از تب مفید است. مصرف جوشانده گل‌های آن برای مبارزه با چاقی مؤثر است. ضماد سوخته فندق با پوست آن و پیه خوک جهت درمان طاسی سودمند است و باعث روئیدن موی صورت جوانان و اشخاص کوسه می‌گردد. مصرف دم‌کرده فندق، خون را تصفیه می‌کند و به شکل محلول برای التیام زخمها و جراحات واریسی و غیر آن مفید واقع می‌شود. گرد گل فندق را به عنوان داروی شفابخش در مورد بیماریهای حمله عصبی و صرع می‌توان به کار برد. چون فندق از مواد نشاسته‌ای عاری است استفاده از آن برای مبتلایان به مرض قند تجویز می‌شود.

Rosaceae: Crataegus spp: زالزالکها (سرخه‌ولیک، کومار، مارخ، مرخ، ولک، بلک، ولیک): تیره گل سرخ

درختان یا درختچه‌هایی هستند خاردار با تاج گسترده و ارتفاع حد اکثر ۵ متر و برگهای متناوب ساده یا لوب‌دار کامل یا دندانه‌اره‌ای و گل‌های سفید یا گاهی صورتی‌رنگ در گل‌آذینی دیهیم که بر روی شاخه‌های یکساله ظاهر می‌گردند. میوه زالزالکها به رنگهای مختلف زرد، قرمز روشن تا قرمز تیره و سیاه‌کروی کوچک با هسته‌های منفرد تا ۵ تائی دیده می‌شوند که در فصل پائیز زیبایی خاصی به این درختان می‌دهند. زالزالکها در غالب نقاط ایران از جمله گیلان بیشتر در حاشیه جاده‌ها و بیشه‌زارها، و جنگلهای تخریب‌یافته و گاهی در کنار

باغها می‌رویند. از گونه‌های مهم آن در گیلان می‌توان سیاه‌ولیک (سیاکوتیل، سیاکوتی) *Crataegus melanocarpa* و زالزالک زرد *Crataegus azarolus subsp. aronia* و سرخه‌ولیک یا *Crataegus microphylla* را نام برد که در مناطق اسپیلی، عمارلو، دیلمان، امامزاده هاشم- بین رشت و رودبار- آستارا، هشتیر و اطراف لاهیجان و دره سفیدرود می‌رویند.

قسمتهای قابل استفاده سرخه‌ولیک، پوست، میوه و مخصوصاً گل‌های آن است. میوه و گل‌های این درختچه بدون این که هیچ اثر سمی داشته باشند برای قلب بسیار مفید و مقوی هستند.

به علاوه ضد تشنج و تب‌بر نیز می‌باشند. هسته‌های خشک‌شده این گیاه را برای درمان اسهال مصرف می‌کنند و همچنین گیاه مزبور برای معالجه بیماران مبتلا به سنگ کلیه و مثانه مؤثر است. طب سنتی معتقد است که دمکرده سرخه‌ولیک آثار معجزه‌آسایی در فشار خون دارد. دمکرده آن با کمی عسل برای درمان و معالجه تورم و جراحات مخاط دهان و گلو مصرف می‌شود.

برای تقویت قلب اثر قطعی دارد، زیرا ضربان‌های قلب را متعادل و مرتب می‌کند و اعصاب فرسوده را آرام می‌سازد. مبتلایان به بیماری‌های تپش قلب، تصلب شرایین، زیادی فشار خون، تشنج، غم و اندوه، آنژین دوپواترین (آنژین صدری)، ورم آئورت، لرزش اعضای بدن، صدا کردن گوش و اختلالات جریان خون (مخصوصاً زنانی که در دوران یائسگی به سر می‌برند) اگر به‌طور مرتب هرروز دمکرده گل سرخه‌ولیک را مصرف کنند پس از مدتی آثار بهبود نسبی را احساس خواهند کرد.

سرخه‌ولیک برعکس بعضی از گیاهان، دارای هیچگونه مواد سمی نیست و

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۷

اگر مدتهای متوالی مقدار زیادی از آن مصرف شود شخص را مسموم نمی‌سازد علاوه بر آنچه گفته شد در کتاب معروف «مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران» اثر دکتر آینه‌چی مطالبی نیز در مورد خواص درمانی سرخه‌ولیک و کاربرد آن ذکر گردیده که نمی‌توان آنها را نادیده انگاشت. در کتاب مذکور آمده است: «گیاه سرخه‌ولیک از دیرباز در طب سنتی مورد استفاده بوده و امروزه عصاره تهیه شده از گلها یا پودر میوه‌های آن به فراوانی در اروپا و ایران به کار می‌رود. فراورده‌های حاصل از این گیاه بر روی قلب یا سیستم جریان خون بتدریج اثر کرده و در نتیجه، باعث اتساع عروق و بخصوص شریان‌های قلبی شده و تا اندازه‌ای نیز سبب پایین آمدن فشار خون می‌گردد. این دارو را جهت پیشگیری در آنژین صدری به کار می‌برند و ادعای مشابهت اثر دارو با ترکیبات دیژیتال یا سایر داروهای تقویت‌کننده قلب صحیح نیست.

مسمومیت‌های ناشی از مصرف سرخه‌ولیک تاکنون دیده نشده است.

سرخه‌ولیک حاوی مقدار قابل ملاحظه‌ای گلوکزیدهای فلاونی است. به نظر می‌رسد که عامل مؤثر این دارو همین گلوکزیدهای فلاونی موجود در آن باشند.

به علت اهمیت این دارو از نظر خاصیت کاهش فشار خون و کاربرد آن در پیشگیری آنژین صدری توصیه می‌شود که مصرف آن تحت نظر پزشک صورت گیرد.»

همچنین عرق سرخه‌ولیک که به عرق کیالک نیز مشهور است برای درمان بیماری‌های قلبی بخصوص آنژین پکتوریس مؤثر می‌باشد.

آنژین پکتوریس: درد گهگیر سینه، یا حمله شدید اما موقتی درد قلبی است که ممکن است به بازوها نیز تیر بکشد. این حالت

ناشی از کم‌خونی موضعی قلب می‌باشد.

Cotinus coggygia :Anacardiaceae درخت پر: تیره پسته

درختچه‌ای است خزان‌کننده به ارتفاع حد اکثر ۵ متر با تاجی گسترده و باز و پرشاخه و برگهای دمبرگدار واژ تخم‌مرغی تا بیضوی پهن تا شبه-دایره‌ای به رنگ روشن که در فصل پائیز قرمزرنگ می‌گردد. گل‌های سفید متمایل به سبز آن در گل آذینی خوشه‌ای یا پانیکول قرار گرفته و دمکلهای حاوی گل‌های عقیم طویل شده پوشیده از کرکهای بلند پرمرغی شبیه پر به نظر می‌رسند.

این درختچه در ایران به صورت وحشی و خودرو در جنگلهای ارسباران می‌روید ولی نوع پرورش یافته آن در غالب نقاط ایران در پارکها، بلوارها، حیاط منازل و باغچه‌های سازمانهای دولتی کشت می‌گردد. تاج چتری و پر شاخه آن که حامل گل‌های بسیار و دم گل‌های پرمرغی می‌باشد در زمان گلدهی زیبایی خاصی دارد، در گیلان نیز در پارکها و بلوارها دیده می‌شود.

در کتابهای مختلف گیاهان داروئی و همچنین در طب سنتی برای درخت پر، خواص درمانی و داروئی قائل نشده‌اند.

Compositae : Cousinia spp تیره کاسنی

گیاهانی هستند یکساله تا چندساله علفی خاردار با ساقه‌ای در قاعده چوبی و اغلب پرشاخه و منشعب دیهیم‌مانند و دارای کپه‌های متعدد و اغلب پوشیده از کرکهای تارنکبوتی پشمالو یا کرکهای پتوئی و گاهی بدون کرک با برگهای چرمی و خاردار به اشکال گوناگون دندانه‌دار، لوب‌دار، شانه‌ای بریده، شانه‌ای منقسم و ممتد به طرف دمبرگ و روی ساقه به طوری که ساقه بالدار و خاردار بنظر می‌رسد. گل‌های لوله‌ای نر و ماده و منظم یا به‌ندرت نامنظم مجتمع و کپه‌ای توسط برگهای تغییر شکل یافته‌ای به نام برگ‌های عموما خاردار با زواید خارمانند دربر گرفته می‌شوند و به رنگهای متنوع زرد، سفید، ارغوانی، صورتی یا به‌ندرت بنفش‌رنگ دیده می‌شوند.

این گیاهان در ایران دارای گسترش و پراکندگی زیاد هستند به طوری که قریب به ۲۱۰ گونه از آنها در مناطق معمولا خشک و بیابانی و ارتفاعات کوهستانی می‌رویند و عموما در مناطق مرطوب در حاشیه دریاچه‌ها و رودها و چمن‌زارها کمتر دیده می‌شوند. در استان گیلان چندین گونه از این گیاهان می‌رویند که اغلب کوهستانی و ارتفاع‌پسند بوده و در مراتع استان دیده می‌شوند از جمله آنها می‌توان گونه‌های زیر را نام برد:

Cousinia gilanica/ Cousinia hypochionea

Cousinia erinacea/ Cousinia pinaroccephalus

Cousinia pterocaulos

Cydonia oblonga :Rosaceae به: تیره گل سرخ

درخت یا درختچه‌ای است به بلندی ۴ تا ۶ متر، بدون خار و خزان‌کننده با شاخه‌های جوان کرکدار، برگهای تخم‌مرغی تا مستطیلی یا گاهی شبه دایره‌ای کامل، با کرکهای خاکستری متمایل به سفید در سطح زیرین و بدون کرک در سطح فوقانی به طوری که در سطح فوقانی سبز تیره و در سطح زیرین خاکستری‌رنگ به نظر می‌رسد. گل‌های منفرد، درشت و سفید یا صورتی‌رنگ آن در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته و میوه درشت آن گلابی‌شکل تا شبه کروی و پوشیده از کرکهای متراکم و غالباً زردرنگ و دارای عطر و بوی خوش می‌باشد.

به درختی است که در جنگلها و بیشه‌زارها می‌روید لیکن نژادهای کشت شده آن بسیار است و در غالب نقاط ایران که دارای آب و هوای معتدله و معتدله سرد می‌باشد کشت می‌گردد.

میوه آن ارزش تغذیه‌ای دارد و از آن در تهیه مربا، کمپوت، ژله و شربت استفاده می‌شود و دانه‌های آن به علت داشتن موسیلاژ جنبه‌های داروئی با ارزشی دارند و اثر ضد سرفه آن کاملاً شناخته شده است، پخته آن در رفع گلودرد و اسهال مؤثر است.

میوه به دارای مواد قندی، پکتین، اسید مالیک، ویتامینهای ب. ث، پ، پرو

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۸

ویتامین آ، تانن، اسانسهای روغنی و اسیدهای آلی می‌باشد.

جوشانده و پخته این میوه به علت داشتن پکتین اسهالهای ساده و دیسانتری را متوقف می‌سازد. در طب سنتی پوست به را مدت ۱۵ روز در الکل خیس کرده محلول مزبور را روی پوست صورت ماساژ می‌دادند تا چین و چروک زائل شود.

شربت به در مداوای ورم حاد روده و سل ریوی و دیر هضمی مؤثر است.

دم کرده برگ درخت به اگر با بهار نارنج و عسل مخلوط شود برای درمان سیاه‌سرفه و بی‌خوابی بسیار مفید بوده اثر آرام‌کننده و مسکن دارد.

در استعمال خارجی، خیسانده دانه‌های به برای سرمازدگی، شکاف و ترک پستان و لب، سوختگی و تحریکات جلدی مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در طب سنتی به برای حفظ جنین: از بین بردن بوی بد دهان، برطرف ساختن حالت‌های خماری و مستی، درمان یرقان، میگرن و تقویت کبد و معده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Crocus caspius: Iridaceae زعفران خزری، زعفران وحشی: تیره زنبق

گیاهی است علفی چندساله دارای بنه‌ای با پوست غشائی شفاف و بریدگیها و رشته‌های طولی، با گل‌هایی به رنگ سفید یا بنفش کم‌رنگ با لکه‌های آجری زرد در قاعده که در فصل پائیز ظاهر می‌گردد.

زعفران وحشی یا جنگلی در استان گیلان دارای گونه‌های چندی است که با گل‌های زیبای خود در فصل پائیز زیبایی خاصی به مناطق مختلف استان می‌دهند و علاوه بر گونه فوق‌الذکر دو گونه *Crocus speciosus* و *Crocus gilanicus* نیز در مناطق مختلف استان گیلان در ارتفاعات مرتعی و یا چمن‌زارهای جلگه‌ای رشد می‌نمایند.

زعفران خوراکی یا *Crocus sativus* اگرچه در مناطق مختلف استان گیلان نمی‌روید و لیکن کلاله‌های آن در اغلب نقاط ایران به عنوان ادویه و ماده رنگی مصرف می‌شود.

قسمتهای مورد استفاده زعفران خوراکی ناحیه انتهائی خامه و کلاله آن یا همان تارهای گل می‌باشد که تحت عنوان زعفران وارد بازار تجارت می‌گردد.

کلاله و ناحیه انتهایی خامه گل به صورت الیافی، به رنگ قرمز نارنجی تیره (در ناحیه کلاله) می‌باشد. همراه بودن این تارها با خامه، اگرچه به منظور تقلب در امر عرضه و فروش نیست با این همه از قیمت و اعتبار آن می‌کاهد. بوی زعفران قوی، معطر و طعمش تلخ و کمی تند است.

زعفران وحشی یا جنگلی که دارای مواد چربی، املاح معدنی، صمغی، یک نوع ماده رنگی، یک نوع اسانس و عطر مخصوصی می‌باشد از نظر درمانی خواص مشترکی با زعفران خوراکی دارد.

ابو علی سینا و سید اسماعیل جرجانی این خواص را شرح داده‌اند که خلاصه آن چنین است:

عفونت را می‌زداید و درون را تقویت کند. خوردن آن رنگ رو را صفا دهد. ورم را می‌گدازد. خواب آور و مایه تیرگی حواس است. شراب با زعفران، مستی آوری است که حرکت را سلب می‌نماید. داروی ورم گرم داخل گوش است. دیده را جلا دهد. اشک‌ریزی را منع کند. تیرگی چشم را برطرف کند.

شادی‌افزا و توانبخش قلب است. بیماری‌هایی که از التهاب حجاب حاجز و پیچش شکم رنج می‌برند زعفران یا روغن آن را بوی کنند به خواب روند و نفس روان شود و ابزار تنفسی را نیرو بخشد. مخالف ترشی است که اشتها را در معده برانگیزد و از این رو زعفران اشتها را از بین می‌برد. و لیکن با حرارتی که دارد کبد و معده را تقویت کند. بعضی گویند زعفران برای طحال خوب است. شهوت‌انگیز است. در کتاب «زبان خوراکیها» و «گیاهان دارویی» موضوع سمیت زعفران نادرست و اغراق آمیز تلقی و توصیف گردیده و در کتاب اخیر (گیاهان دارویی) ذکر شده که در بررسی‌های دانشمندان مختلف و آزمایشهایی که بر روی حیوانات به عمل آمده خلاف آن ثابت گردیده است.

زیرا با خوراندن ۳۶ گرم عصاره زعفران در طی ۳۶ روز به یک سگ، هیچگونه عارضه مسمومیت در جانور ظاهر نشده است. همچنین در این کتاب آمده است که زعفران به علت دارا بودن مواد تلخ، از جهتی موجبات سهولت هضم را فراهم می‌سازد و از طرف دیگر به علت داشتن اسانس، اثر محرک بر روی سلسله اعصاب دارد. از نظر درمانی دارای اثر مسکن بر روی اعصاب سطحی بدن است. در طب عوام برای آن اثر قاعده‌آور قائل‌اند و معتقدند که با مصرف آن، موجبات خونروی در فواصل قاعدگی و حتی سقط جنین فراهم می‌شود. علاوه بر آن زعفران اثر مسکن سرفه در برونشیت‌های مزمن دارد و آن نیز به علت اثر بیحس‌کننده آن بر روی انتهای اعصاب حبابهای ریوی است. از زعفران می‌توان جهت رفع بی‌خوابی‌هایی که منشأ تحریکات مغزی و حالات تشنجی دارند و نیز تسکین و درد دندان استفاده به عمل آورد.

Cucurbitaceae: Cucurbita spp کدوها: تیره کدو

گیاهانی هستند رونده یا بالارونده و گاهی کاملاً گسترده روی زمین با پیچکهای ۳ تا ۷ شاخه‌ای و گاهی فاقد پیچک با برگهای بزرگ تخم‌مرغی یا قلبی‌شکل و دم‌برگ توخالی و کرکهای غده‌مانند و زبر. گلکهای درشت، منفرد زردرنگ و یک جنسی با گلبرگهای لوله‌ای و به هم پیوسته شبیه قیف دارند.

میوه کدوها اغلب درشت با دیواره‌های سخت و گوشتی هستند.

کدوها در غالب نقاط ایران به خصوص گیلان و مازندران کشت می‌شوند و فضای زیادی از مزارع استان زیر کشت کدو

می‌رود و گاهی نیز در حاشیه مزارع و باغها به همراه دیگر محصولات کشاورزی کشت می‌گردند. انواعی هم‌چون کدو تنبل (*Cucurbita pepo*)، کدو حلوائی یا قلیائی (*Cucurbita maxima*) و کدو مسمائی در استان کشت می‌گردد و رایجترین نوع آن کدوی حلوائی است. دانه کدو در ایران به صورت آجیل و خشکبار مصرف می‌گردد. دانه انواع آن دفع‌کننده انگل‌های روده‌ای (کرم کدو) می‌باشند. کدو دارای موادی از قبیل آلبومینها، قندها، چربیها، ویتامینها و مقدار زیادی مواد معدنی است. گاهی پخته کدو را در رفع سرماخوردگیها و جهت نرم کردن سینه به کار می‌برند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۳۹۹

Cupressaceae: Cupressus sempervirens: تیره سرو

درختی است همیشه سبز از گروه بازدانگان به ارتفاع حد اکثر ۳۰ متر با تاجی مخروطی‌شکل و شاخه‌های عموماً افقی و برگهای فلسی‌شکل به هم فشرده و هم‌پوش. گسترشگاه این گیاه در دره چالوس و اطراف حسن‌آباد است. در استان گیلان در منطقه رودبار و منجیل و منطقه هرزویل به فراوانی دیده می‌شود که سرو معروف و تاریخی هرزویل نمونه بارز آن می‌باشد. چوب این گیاه که دارای خاصیت رنده‌خوری بسیار است از چوبهای باارزش در صنایع نجاری می‌باشد و به علت رزین موجود در آن و عطری که متصاعد می‌نماید در برابر آفات و امراض انباری و انواع بیدها دوام قابل توجهی دارد.

Primulaceae: Cyclamen persicum: سیکلامن: تیره پامچال

گیاهی است علفی چندساله بدون ساقه‌ای مشخص و غده‌دار با برگهای چرمی طوقه‌ای با دم‌برگ بلند بدون کرک، تخم‌مرغی یا شبه قلبی یا کلیوی - شکل با قاعده‌ای قلبی و لبه‌ای کامل یا دندانه‌دار و گاهی لوب‌دار. گل‌های قرمزرنگ گاهی متمایل به سفید، منفرد وازگون با دم‌گلی بلند و بدون برگ دارد که عموماً در فصل پائیز یا بهار ظاهر می‌گردند. نگونسار یکی از گیاهانی است که در جنگلهای گیلان و مازندران و عموماً در مناطق صخره‌ای آهکی با نور نسبتاً کافی رشد کرده و با گل‌های قرمز وازگون خود شناخته می‌شود. نژادهای اصلاح شده آن با نام سیکلامن به رنگهای زیبای قرمز، سفید یا سفید متمایل به قرمز در فصل بهار در گل‌فروشیها به عنوان گیاهی زینتی به فروش می‌رسد.

Cyperaceae: تیره جگن

گیاهانی هستند علفی یکساله، دو ساله یا چندساله با ساقه‌های استوانه‌ای یا سه گوشه، توپر یا توخالی، گاهی دارای ساقه‌های زیرزمینی گسترده و اغلب با ساقه‌های هوایی کاملاً مشخص بر گدار یا بدون برگ با برگهای چمنی یا کاملاً تحلیل‌رفته و تقلیل‌یافته؛ گل آذین متشکل از سنبلچه‌های یک تا چندین گلی که به صورت پانیکول، چتر، خوشه، سنبله، گروه و دسته یا یک سنبلچه انتهائی قرار گرفته حامل گل‌های بدون گلپوش رنگی نر و ماده یا یک جنسی است که در محور یک پوشه قرار

دارند.

گیاهان این تیره اغلب رطوبت‌پسند و آبیزی بوده عموماً در مناطق مرطوب حاشیه مردابها و باتلاقها، کنار نهرها و جویبارها، سواحل گل‌آلود رودها و سواحل دریاها و جنگلهای متراکم و نقاط مرطوب و چمن‌زارهای کوهستانی می‌رویند. چون در گیلان چنین محیطهایی فراوان است لذا جگنیها نیز مانند گندمیان جزء چهره‌های غالب پوشش گیاهی استان می‌باشند و لیکن به علت نداشتن صفات مشخصه چشمگیر و بیانگر ارائه و معرفی گونه‌های آنها بسیار دشوار است. در اینجا از ارائه شرح جنسها و گونه‌ها خودداری گردیده اشاره می‌نمائیم که جنس *Cyperus* و *Carex* و *Scirpus* دارای گونه‌های متعدد و زیاد بوده و در اکثر نقاط مرطوب و ساحلی و جلگه‌ای استان دیده می‌شوند.

Liliaceae: Danae racemosa همیشهک: تیره لاله

درختچه‌ای است همیشه سبز به ارتفاع ۵۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر با ساقه‌های کم‌مانی شکل. برگهای ساقه‌ای کوچک و فلس‌مانند و غشائی و ساقه‌های برگ‌نمای سرنیزه‌ای، نوک‌تیز که غالباً تصور می‌گردد که برگ گیاه است. گل‌های کوچک نر ماده سبز متمایل به سفید آن بر روی گل‌آذین خوشه‌ای انتهائی قرار گرفته. میوه سته‌ای نسبتاً بزرگ آن به رنگ قرمز و معمولاً یک دانه‌ای است.

همیشهک فقط در جنگلهای شمال ایران در استانهای گیلان و مازندران می‌روید و عموماً توسط گل‌فروشیها همراه شاخه‌های گل به علت سرسبزی و زیبایی آن به مشتریان عرضه می‌شود و جنبه تزئینی دارد.

Solanaceae: Datura stramonium (تاتوله، داتوره): تیره سیبزمینی

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای منشعب و پرشاخه به ارتفاع ۴۰ تا ۲۰۰ سانتیمتر با برگهای دم‌برگدار تخم‌مرغی و دندانه‌های عمیق سینوسی.

گل‌های سفیدرنگ و درشت قیفی‌شکل آن به صورت منفرد و محوری همراه کاسه‌ای لوله‌ای و بلند میوه‌ای کپسولی خاردار و پروانه‌ای می‌دهد.

تاتوره گیاهی است که به صورت علف هرز در مزارع، مناطق و اراضی رها

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۰

شده و متروکه و حاشیه جاده‌ها می‌روید. در استان گیلان در حاشیه جاده‌ها و اراضی دارای خاکهای دست دوم و جابجا شده به خصوص در اطراف بندر انزلی رویش یافته و با گل‌های سفید درشت و برگهای سبز روشن خود قابل تشخیص است. تاتوره یکی از گیاهان سمی است و مصرف داروئی آن در مقیاس و میزان بسیار کم برای درمان بعضی از بیماریها توصیه می‌گردد.

گونه دیگری از تاتوره به نام *Datura innoxia* با مشخصات عمومی فوق و تفاوت برگهای تخم‌مرغی کامل به رنگ سبز تیره و کرکدار و گل‌های سفید قیفی درشت‌تر در استان گیلان در بین رشت و انزلی به فراوانی می‌روید.

تاتوره گیاهی است سمی و دارای الکالوئیدهای هیوسیامین، آتروپین، هیوسین، اسید داتوریک و اسکوپولامین. برای درمان تشنج، آسم و نقرس و دردهای عصبی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اثر آرام‌بخش داشته ترشح غدد را کاهش می‌دهد و

برونشها را متسع می‌نماید. از این گیاه تنها در صنعت داروسازی استفاده می‌شود و داروهای تهیه شده از آن باید تحت نظر پزشک مصرف گردد.

Umbelliferae: *Daucus littoralis subsp. hyrcanicus*. هویج وحشی: تیره جعفری

گیاهی است علفی یکساله یا چندساله با ارتفاع ۳۰ تا ۱۱۰ سانتیمتر با ساقه‌ای راست منشعب و شاخه‌دار در بالا و گاهی چندساقه‌ای و گسترده روی سطح زمین با برگهای قاعده‌ای مرکب دو بار شانه‌ای عموماً معطر و کرکدار با گل‌های سفیدرنگ و گل‌آذینی چتری که دارای برگهای تغییر شکل یافته شانه‌ای بریده (گریبان) در کنار چترها و چترکها بوده و میوه خاردار آن به مقدار زیاد در انتهای چترکها ایجاد می‌گردد.

هویج وحشی یکی از علفهای هرز مناطق مختلف گیلان بوده بر روی شنهای ساحلی و دشتهای جلگه‌ای منطقه و گاهی در کنار جاده‌ها و مزارع می‌روید. انواع اصلاح‌شده هویج *Daucus sativa* به نامهای هویج فرنگی و هویج ایرانی که گاهی در مناطق مختلف استان، در باغچه‌ها و حیاط منازل و مزارع کشت می‌شود از سبزیهایی است که ریشه غده‌ای آنها سرشار از ویتامینهای آ و ث و ترکیبات ویتامین ب، قند و پکتین و مواد رنگی است. هویج تازه خصوصاً کاروتنهای موجود در آن دید چشم را بهبود بخشیده و آنرا تقویت می‌نماید. اثرات دیگری مثل دفع انگلهای روده‌ای، آسکاریس و کرمک دارد. ناراحتیهای روده‌ای را تنظیم می‌نماید و خصوصاً از آن در تغذیه کودکان استفاده می‌شود.

میوه هویج وحشی برای علاج بیماریهای مختلف مانند آب آوردن انساج، قولنجهای کلیوی، هیستری بکار می‌رود و به عنوان مقوی معده، بادشکن، دفع نفخ و پادزهر سم مار مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۱

Caryophyllaceae: *Dianthus orientalis* میخک: تیره میخک

گیاهی است علفی چندساله، توده‌ای با ساقه‌های متعدد به ارتفاع ۱۵ تا ۴۰ سانتی‌متر و برگهای متقابل خطی، نوک تیز یا نوک‌دراز، گل‌های قرمز یا صورتی‌رنگ با گلبرگهائی ریش‌دار و در حاشیه شرابه‌ای منفرد که در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته و شبیه کوسنی از گل‌های قرمز به نظر می‌رسد.

میخک غالباً در نقاط صخره‌ای در لابلای شیار صخره‌ها و شیبهای تند می‌روید. در گیلان بیشتر در ارتفاعات منطقه دیده می‌شود. گونه‌های دیگری از میخک در ارتفاعات و مناطق مختلف گیلان در اطراف گردنه الماس، ماسوله، بین فومن و ماسوله، دره سفیدرود، اطراف رودبار و منجیل می‌رویند که اسامی علمی آنها بدین قرار است:

Dianthus armeria/ *Dianthus agrostolepis*

Dianthus strictus/ *Dianthus gilanicus*

Dianthus cretaceus/ *Dianthus crossopetalus*

Dianthus hyrcanicus

انواع پرورش‌یافته میخک با گل‌های پرپر و زیبای خود به رنگهای سفید، قرمز تیره یا صورتی در اغلب گل‌فروشیها به فروش

Scrophulariaceae: Digitalis nervosa گل انگشتانه، دیژیتال: تیره گل میمونی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای راست و برافراشته به ارتفاع ۳۰ تا ۱۱۰ سانتیمتر، پوشیده از برگ در تمام طول ساقه، با برگهای سرنیزه‌ای - کشیده با لبه‌ای کامل که به تدریج به طرف انتهای ساقه کوچکتر و کوچکتر می‌شوند، گل‌های زردرنگ نسبتاً درشت و استکانی شکل آن در انتهای ساقه به صورت گل آذین خوشه‌ای متراکم قرار گرفته است.

گل انگشتانه یکی از گیاهان رطوبت‌پسند مناطق جنگلی و بیشه‌زارهای ایران بوده در غالب نقاط جنگلی با نور کافی و بیشه‌زارهای تنک در ارتفاعات کوهستانی می‌روید. رویشگاه آن در گیلان اطراف جاده اسالم - خلخال، بین رشت و لاهیجان و سایر جاده‌های جنگلی و مناطق مرتعی کوهستانی است.

این گیاه در طب سنتی ایران جایگاه مهمی ندارد و لیکن انواع آن در عین سمی بودن از جمله داروهای مقوی قلب بوده برای تقویت و تنظیم انقباضات قلب مورد استفاده قرار می‌گیرد. چون تنگ‌کننده مجاری عروق سطحی است باعث بالا رفتن فشار شریانی می‌گردد و در مصرف آن باید دقت کافی بعمل آید.

گل انگشتانه از جمله داروهای مهم مقوی قلب است و عمل ملایم‌کننده، تقویت و تنظیم‌کننده انقباضات قلب را در بر دارد. به علاوه چون تنگ‌کننده مجاری عروق سطحی می‌باشد، باعث بالا رفتن فشار شریانی می‌گردد. دیژیتال اثر مدر نیز دارد، ولی این عمل، با آن‌که در اشخاص سالم به نحو ضعیف بروز می‌کند، در مبتلایان به استسقاء و خیراندامها به نحو مؤثر ظاهر می‌شود. اثر مدر گل انگشتانه معمولاً ۲۴ تا ۳۶ ساعت پس از مصرف آن ظاهر می‌گردد و ۳ تا ۷ روز نیز ادامه پیدا می‌کند. [۱]

کتاب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۳؛ ص ۴۰۱

ن گیاه در بیماریهای مختلف قلب، نظیر بی‌نظمی و نارسائی ضربان، ورم ماهیچه قلب و نیز ضعف قلب مورد استفاده قرار می‌گیرد. آن را در ذات الریه، ذات الجنب، روماتیسمهای حاد، سل و جز آنها به کار می‌برند. با مصرف دیژیتال، چون ضمن دفع ادرار، کلرورها نیز دفع می‌گردد، حالت عمومی بیمار، وضع رضایت‌بخش پیدا می‌کند.

Ebenaceae: Diospyrus lotus کلهو، خرمنندی: تیره کلهو

درخت یا درختچه‌ای است خزان‌کننده با پوست خاکستری‌رنگ و شیاردار در ساقه‌های مسن و منشعب و پرشاخه در بالا با شاخه‌های جوان کرکدار. برگهای بدون کرک کامل بیضوی تا بیضوی کشیده، گل‌های نریک تا سه‌تائی و گل‌های ماده منفرد به رنگ زرد یا ارغوانی یا قرمز متمایل به قهوه‌ای با میوه‌های سته‌ای [۲] آبدار کروی زردرنگ که پس از رسیدن، سیاه یا بنفش متمایل به سیاه می‌گردد.

خرمنندی یکی از درختان جنگلی شمال ایران است که چوب آن فاقد ارزش صنعتی بوده و عموماً در جنگلهای متروکه و با نور کافی در حاشیه جاده‌ها و بیشه‌زارها می‌روید.

درخت خرمنندی را در برخی نقاط گیلان اربه‌دار می‌گویند. از چوب آن برای تصفیه خون استفاده می‌شود. میوه‌اش اثر

آرام کننده دارد.

نوعی از آن به نام خرمالو *Diospyrus KaKi* امروزه در نقاط مختلف ایران کشت شده و میوه درشت و نارنجی متمایل به قرمز رنگ آن به مصرف تغذیه می‌رسد. از تخم خرمالو به عنوان مسکن استفاده می‌شود، میوه آن ضد تب بوده برای ازدیاد اسیدهای بدن بکار می‌رود.

Composite: *Dittrichia graveolens* تیره کاسنی

گیاهی است علفی یکساله با شاخه‌های متعدد و معطر به ارتفاع حد اکثر یک متر پوشیده از کرکهای بلند همراه کرکهای غده‌دار و برگهای خطی - سرنیزه‌ای، گل‌های زبانه‌ای و لوله‌ای مجتمع و کپه‌ای آن در گل‌آذینی خوشه‌ای تنک در انتهای شاخه‌ها قرار دارند.

گیاه مذکور عموماً بر روی خاکهای شنی و سنگلاخی، در حاشیه مزارع و نهرها و مزارع آیش و دشتهای جلگه‌ای مناطق مختلف استانهای گیلان و مازندران به صورت علف هرز در مزارع و باغها دیده می‌شود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۲

Boraginaceae: *Echium amoenum* گل گاوزبان: تیره گل گاوزبان

گیاهی است دو ساله یا چندساله علفی با ساقه‌ای ساده یا منشعب و بر - افراشته به ارتفاع ۲۰ تا ۸۰ سانتیمتر، پوشیده از کرکهای ریش‌مانند، برگهای قاعده‌ای سرنیزه‌ای و برگهای ساقه‌ای سرنیزه‌ای و کرک‌دار.

گل‌های نامنظم لوله‌ای و درشت به رنگهای ارغوانی تیره یا ارغوانی متمایل به بنفش دارد.

گل گاوزبان گیاهی است که در ایران ارزش دارویی آن بر همگان شناخته شده است و مصرف عمومی دارد. در کشورهای اروپائی از *Borago officinalis* به نام گل گاوزبان استفاده می‌شود و لیکن گیاه فوق در ایران کاملاً شناخته شده و به همراه سنبل الطیب به عنوان آرام‌بخش مصرف می‌گردد.

گل گاوزبان در گیلان در مناطق نسبتاً مرطوب دامنه‌های جنگلی و مرتعی در اطراف رودبار و منجیل و رستم‌آباد، عمارلو، پره‌سر و اطراف گردنه حیران و مناطق ییلاقی طالش در فصل بهار می‌روید و با گل‌های زیبای خود جلوه‌ای خاص به طبیعت زیبای استان می‌بخشد. در سالهای اخیر کشت آن نیز به لحاظ مصارف دارویی رایج گشته و در ارتفاعات مناطق مختلف استان روستائیان به پرورش و تکثیر آن می‌پردازند.

ابو علی سینا در کتاب «قانون» می‌نویسد: «... به منظور درمانی، گاوزبان خراسانی که برگش سستبر و بر روی برگش نقطه‌هایی هست که از آنها خارماندهائی یا کرک و پرزهائی جدا شده است خوب است. امّا آنچه را که در مملکت ما گاوزبان می‌پندارند و طبیعیان از آن استفاده دارویی می‌نمایند گاوزبان راستین نیست و اکثراً تیره‌ای از گیاه مرو (مرماخوز) را به نام گاوزبان بکار می‌برند و فایده‌اش به فایده گاوزبان نمی‌رسد...»

تمام داروشناسان در خاصیت ادراک‌آوری این گیاه طبی متفق القولند. ساقه و برگ گل گاوزبان برای درمان ناراحتیهای کلیه مخصوصاً التهاب و ضایعه کلیوی و سرماخوردگی مثانه تجویز می‌گردد. زیرا برگها و ساقه گل گاوزبان دارای مقدار زیادی

نیترا دویپتاس است و این ماده ادرار آور می باشد.

همچنین گل گاوزبان معرق بوده در مداوای تبهای مختلف بیماریهایی چون سرخک، آبله، مخملک، تبخال، تب با کھیر و رماتیسم بکار می رود. برگهای تازه گل گاوزبان را اگر له کنند و با شیر بپزند برای ضماد روی آبسه و تسکین درد اعضای خارجی بدن و سوختگی مفید واقع می شود. ابو علی سینا سوخته گل گاوزبان را داروی زخم دهان کودکان و فرونشاندن التهابات درون دهان می داند و می گوید البته ناسوخته این گیاه نیز برای علاج زخم و التهابات درون دهان خوب است، اما سوخته اش بهتر و مؤثرتر است. ابن سینا همچنین مصرف دم کرده گل گاوزبان را نشاط آور، مقوی قلب، علاج بیماری ترس (توخش)، طپش قلب و بیماریهای سودائی معرفی کرده است. عرق گل گاوزبان جهت رفع امراض سودائی، وسواس و خفقان مفید یاد شده و به سبب داشتن منیزیم بازدارنده سرطان معرفی گردیده است. دم کرده گل گاوزبان همراه با لیمو عمانی از مطبوعترین نوشیدنیهای گرم است.

Erigeron canadensis – Conyza canadensis (Compositae) پیر مرد باغ: تیره کاسنی

گیاهی است علفی یکساله و به ندرت دو ساله با ساقه ای نسبتاً ضخیم پوشیده از کرکهای ریش مانند و زبر و برگهای مژه دار، به ارتفاع ۳۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر، در بالا منشعب و شاخه دار و پر گل با برگهای واژ سرنیزه ای باریک که در بخش فوقانی باریک تر می شوند.

گلکهای مجتمع و کپه ای با گلچه های کناری زبانه ای ارغوانی و گلچه های طبقی زرد رنگ دارد.

گیاه مذکور یکی از علفهای هرز رایج باغها، مزارع، مزارع آیش، کنار جاده ها و پیاده روهای مناطق مختلف گیلان بوده و با گلکهای زیاد و دانه های فراوانی که تولید می کند از قدرت پراکنش و رشد و توسعه بسیار زیادی برخوردار است. گونه ای دیگر از این جنس به نام *Erigeron acer* با گلکهای کناری آبی خوش رنگ خاص چمنزارها و مناطق مرطوب می باشد که در ارتفاعات دیلمان، ... رشد می کند و گونه *Erigeron bonariensis* نیز مانند گونه فوق الذکر از علفهای هرز استان گیلان می باشد. کاربرد داروئی گیاهان فوق در ایران کاملاً ناشناخته است و لیکن کلیه اندامهای *Erigeron canadensis* مقوی، قابض، بند آورنده خون و مدر می باشد، مصرف فرآورده های آن نتایج مفید در رفع اسهالهای ساده، آب آوردن انساج، روماتیسم مزمن، نقرس، ورم مثانه و نزله های ششی دارد.

برای درمان رماتیسم و نقرس بسیار مؤثر است و اسید اوریک خون را به میزان زیادی پائین می آورد. درمان مرحله پیشرفته حصبه بوده و در دفع سنگ کلیه و معالجه و خونریزیها در فواصل قاعدگی مؤثر است، در رفع خونریزیهای سینه و بیماریهای کلیه و مثانه بسیار مفید است.

Eriobotrya japonica :Rosaceae از گیل ژاپنی: تیره گل سرخ

درخت یا درختچه ای است بدون خار با برگهای همیشه سبز ساده و بزرگ به ارتفاع حد اکثر ۵ متر با ساقه ای در بالا منشعب و پر شاخه و شاخه های جوان پوشیده از کرکهای فراوان، برگها سرنیزه ای کشیده تا واژ تخم مرغی با سطح فوقانی بدون کرک و سبز شفاف و گلکهای معطر و سفید رنگ و میوه گلابی شکل یا بیضوی شکل زرد رنگ با دانه های متعدد قهوه ای.

از گیل ژاپنی اگرچه بومی ایران نمی‌باشد و لیکن در سالهای اخیر به ایران وارد شده از جمله در گیلان در پارکها و بلوارها و حیاط خانه‌ها و باغچه‌ها به خاطر همیشه سبز بودن آن کشت می‌گردد و برگهای آنرا به همراه شاخه‌های گل در گلفروشیها به فروش می‌رسانند. میوه آن نیز در فصل تابستان با نام گلابی جنگلی فروخته می‌شود. در ایران مورد استفاده درمانی نیست، اما بطور کلی در ازدیاد اشتها، تسکین درد، رفع استفراغ، درمان سوء هاضمه، امتلاء معده، اسهال و سرفه مؤثر است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۳

Erodium spp :Geraniaceae سوزن چوپانها: تیره شمعدانی

گیاهانی هستند یکساله، دو ساله یا چندساله علفی با برگهای اغلب قاعده‌ای و برگهای ساقه‌ای با پهنک درازتر از پهنای شانه‌ای لوب‌دار یا بریده بریده و با ساقه‌ای برافراشته یا گسترده روی زمین. گل‌های منظم یا نامنظم سوزن چوپانها به رنگهای مختلف سفید متمایل به آبی، قرمز روشن تا تیره و بنفش تا آبی هستند.

این گیاهان اغلب گیاهانی رطوبت‌دوست و نورپسند بوده و در دشتها و جلگه‌های ساحلی در حاشیه جاده‌های جنگلی، در مناطق صخره‌ای آهکی شیب‌دار مزارع زراعی و باغها می‌رویند. در بیشتر نقاط گیلان گونه‌های متعددی از این گیاهان به شرح زیر پراکنده‌اند:

Erodium ciconium / *Erodium malacoides*

Erodium cicutarium / *Erodium oxyrrhynchum*

Erodium laciniatum / *Erodium pulverulentum*

Eruca sativa :Cruciferae تیره شببو منداب

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای راست بدون شاخه یا در بالا منشعب و شاخه‌دار به بلندی ۱۰ تا ۵۰ سانتیمتر با برگهای طوقه‌ای شانه‌ای بریده و دمیرگذار و برگهای ساقه بدون دمیرگ، گل‌های منداب سفید یا زرد با رگه‌های قهوه‌ای یا قرمزرنج بوده میوه آن خرجین با ساقه فشرده نسبتا پهن و کوتاه با کفه‌های بدون کرک یا کرک‌دار است.

منداب یکی از علفهای هرز مزارع گندم، حبوبات و زمینهای آیش و رها شده می‌باشد. در گیلان نیز در غالب نقاط به خصوص در مزارع دره سفیدرود، اطراف رودبار، اسپیلی و دیلمان رشد می‌نماید. منداب یکی از دانه‌های روغنی است که در بعضی مناطق کشت می‌شود.

قسمتهای مختلف گیاه اثر ضد اسکوربوت، درد، نیرودهنده، مقوی قوه باه داشته مقوی معده و دفع‌کننده آب انساج می‌باشد.

Eryngium caeruleum :Umbelliferae چوچاغ، چوچاخ: تیره جعفری

گیاهی است دو ساله یا چندساله با ساقه‌ای به ارتفاع ۱۰ تا ۵۰ سانتیمتر و عموماً آبی‌رنگ با برگهای قاعده‌ای تخم‌مرغی - قلبی پهن یا سه لوبه و خاردار که در زمان گلدهی می‌ریزند و نیز برگهای ساقه‌ای بدون دمیرگ با بریدگیهای عمیق پنجه‌ای تا

شانه‌ای بریده خاردار.

چوچاغ از گیاهانی است که در غالب نقاط استان در دشتهای باز، چمنزارها و نقاط دارای رطوبت کافی و گاهی خشک و روی شنهای ساحلی می‌روید و مردم محلی به عنوان سبزی صحرایی از آن استفاده کرده و ترشی مخصوصی با آن درست می‌کنند.

Euphorbia spp: Euphorbiaceae شیرسگها: تیره فریون

گیاهانی هستند یکساله، دوساله یا چندساله با شیرابه‌ای سفیدرنگ و برگهای ساقه‌ای متناوب و گاهی متقابل و ساقه‌ای برافراشته و راست، خوابیده و گاهی گسترده روی سطح زمین. برگهای کنار گل آذین به صورت چرخه‌ای یا فراهم و برگهای کنار *Cyathium* گل آذین ویژه این جنس به صورت چرخه‌ای یا متقابل قرار گرفته‌اند.

مشخصه عمومی این گیاهان داشتن شیرابه و گل‌هایی با غدد شهدی زردرنگ است. شیرسگها از جمله گیاهان مهاجم هستند که موجبات تخریب مراتع و چراگاهها را فراهم می‌سازند. در گیلان تعداد ۱۹ تا ۲۵ گونه از این کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۴

گیاهان می‌رویند که همگی شیرابه‌دار هستند، و لیکن از مشهورترین آنها گیاه یکساله *Euphorbia helioscopia* است که در اکثر مناطق استان در میان مزارع، حاشیه مزارع و باغها و مراتع می‌روید، همچنین دو گونه دائمی و چندساله *Euphorbia squamosa* و *Euphorbia amygdaloides* که در جنگلهای گیلان می‌رویند. گونه‌های دیگری از شیرسگها در مناطق مختلف استان از جمله در اطراف رودبار و لاهیجان، رشت، بندر انزلی، امامزاده هاشم به چشم می‌خورند.

Celasteraceae Evonymus latifolius: گوشوارک: تیره شمشاد

درختچه‌ای است خزان‌کننده به ارتفاع حد اکثر ۳ متر با ساقه‌ای از پائین منشعب و با پاجوشهای فراوان و شاخه‌های جوان چهارگوشه، با برگهای بیضوی تا واژ تخم‌مرغی بدون کرک و به رنگ سبز تیره و نوک تیز با لبه‌ای دندانه‌اره‌ای و گاهی اوقات بسیار بزرگ. گل‌های سفید متمایل به سبز آن در گل آذینی گرزنی محوری یا انتهایی قرار گرفته میوه‌های کپسول گوشتی ۴ تا ۵ برچه‌ای آن بالدار و آویزان بوده پس از رسیدن به رنگ قرمز خوشرنگ درمی‌آید.

درختچه‌ای است که در جنگلهای شمال ایران در بیشه‌زارها می‌روید و در گیلان در مناطق جنگلی گسترش دارد. گونه‌ای از این جنس به نام شمشاد *Euonymus japonicus* با نژادهای گوناگون درختچه‌ای است همیشه سبز با برگهایی به رنگهای گوناگون سبز یا ابلق که در مناطق معتدله و معتدله سرد ایران به عنوان پرچین در حاشیه باغچه‌ها، پارکها و بلوارها کشت می‌شود و به دلیل همیشه سبز بودن زیبایی خاصی دارد.

Fagus orientalis: راش: تیره بلوط

درختی است خزان کننده با تنه‌ای راست به بلندی حد اکثر ۴۰ متر با پوستی به رنگ خاکستری روشن و صاف و با تاجی گسترده در بالا- و برگهای بیضوی پهن تا واژ تخم مرغی یا واژ تخم مرغی - مستطیلی با انتهایی نوک تیز یا نوک دراز و لبه‌ای کامل یا کمی موج و بدون کرک.

راش یکی از درختان با ارزش جنگلهای شمال ایران (گیلان و مازندران) می باشد که از ارتفاع حدود ۸۰۰ متر به بالا (از سطح دریا) همراه ممرز *Carpinus betulus*، افراها *Acer spp*، بلوطها *Quercus spp*، و نارونها *Ulmus spp* رشد می نماید. چوب آن از چوبهای مناسب برای کارهای ظریفه و روکش و صنایع نجاری از قبیل میز و مبل و صندلی و تراورس می باشد.

نهالهای جوان راش سایه پسند و بطئی رشد است به طوری که یک دختر ۲۰ ساله راش ارتفاعی بیش از ۴ تا ۵ متر ندارد و لیکن از این سن به بالا- رشد آن سریع تر می گردد. عمر فیزیکی این درخت به ۲۵۰ سال هم می رسد و مناسبترین سن برای برداشت و قطع و استحصال آن ۱۲۰ سال است.

راش در مناطق مختلف گیلان فقط در جنگلهای محلی چلر، مرس، راج، قزل آغاج، قول گز و آلس شناخته می شود. راش در طب سنتی ایران جایگاه مهمی ندارد و لیکن پوست آن اثر قابض و تب بر دارد و به عنوان اشتها آور مصرف می گردد. گرد درخت راش به عنوان مسهل، فی آور و جهت درمان روماتیسم، نقرس و بیماریهای پوستی دیر علاج مصرف می گردد.

چوب راش در تهیه زغال گیاهی بکار می رود که جاذب گازهای آزاد شده می باشد. برای درمان سوء هضمهای ناشی از نفخ و التهاب و ورم معده و روده، پیدایش قند در ادرار به علت اختلالات کبدی و معدی، دفع نفخ و جلوگیری از پیدا شدن گاز در دستگاه هضم و در تمام موارد تخمیرات معدی یا روده‌ای بکار می رود.

Moraceae: Ficus carica انجیر (سیانجیل، سیاه انجیل): تیره نوت

درخت یا درختچه‌ای است شیرابه دار به ارتفاع حد اکثر ۱۰ متر و پرشاخه با برگهایی بزرگ با پهنگی کامل و بدون تقسیم که در غالب نقاط جنگلی استان در بیشه زارها، حاشیه جاده‌ها و باغها می روید.

میوه انجیر به عنوان میوه تابستانی برای عموم مردم شناخته شده است و نوع خشک شده آن نیز به صورت خشکبار و در غالب نقاط کشور مصرف می گردد. انجیر در استان گیلان به فراوانی و به طور خودرو و وحشی می روید. ارزشهای دارویی و غذایی انجیر بر همگان شناخته شده است. شیرابه درخت انجیر طعم تلخ و تند و اثر مسهلی دارد و شبیه شیر لوزالمعده می باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۵

در استعمال خارجی، شیرابه درخت انجیر بر روی زگیل و میخچه اثر داشته و تدریجا آن را برطرف می کند. مصرف جوشانده ساقه‌های جوان درخت انجیر برای رفع آب آوردن انساج و جوشانده پوست تازه درخت برای رفع اسهالهای ساده و خونی توصیه می گردد. برگ پخته انجیر اثر ملین دارد و له شده آن را به صورت ضماد جهت درمان بواسیر به کار می برند.

میوه انجیر ملین و نرم کننده است. جوشانده انجیر خشک جهت درمان التهاب مجاری تنفسی و کلیه بیماریهای التهابی ذات الریه، ذات الجنب، نزله‌های مربوط به شش و مثانه، ورم کلیه، سرخک، مخملک و آبله مورد استفاده قرار می گیرد. جوشانده

غلیظ انجیر خشک اثر مفید در سرماخوردگیهای مداوم ظاهر می‌کند.

مصرف گرد انجیر بو داده با قهوه برای درمان سیاه‌سرفه، برونشیت، ذات‌الریه و دفع نرله توصیه می‌گردد، انجیر خشک فعالیت معده و روده را زیاد می‌کند و از این جهت در رفع سوء هضمها و بعضی یبوستهای دیرعلاج به کار می‌رود. جوشانده انجیر خشک در شیر به صورت غرغره جهت رفع تحریکات گلو و دهان در موارد آئزین، ورم لته، ورم مخاط دهان اثرات شفابخش دارد.

Forsytia x intermedia :Oleaceae یاس زرد: تیره زیتون

درختچه‌ای است با ساقه‌های متعدد و منشعب و شاخه‌های ترکه‌ای فراوان و شاخه‌های کوچک کوتاه به رنگ قهوه‌ای روشن و لکه‌های سفیدرنگ بر روی شاخه‌های مسن‌تر، به ارتفاع حد اکثر ۳ متر با برگهای متقابل خزان‌کننده و پهنک ساده یا ۳ قسمتی یا ۳ برگچه‌ای. گل‌های زردرنگ نسبتاً درشت آن که غالباً در اواخر اسفند تا اوایل فروردین و قبل از شکوفائی برگها ظاهر می‌گردد به صورت منفرد یا گروههای ۱ تا ۶ تائی در محل جوانه‌های جانبی یا شاخه‌های سال گذشته ظاهر می‌گردد. این درختچه در سالهای اخیر به ایران وارد شده و به سبب پیش‌رس بودن گل آن در غالب نقاط معتدله و معتدله سرد کشت گردیده است. در گیلان نیز این گیاه در بلوارها، باغچه‌های منازل و پارکها کشت شده و در فصل بهار زیبایی خاصی دارد.

Fragaria vesca :Rosaceae توت‌فرنگی وحشی: تیره گل سرخ

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های رونده و ساقه گل‌دهنده فاقد برگ، برگهای برگچه‌ای تخم‌مرغی، واژ تخم‌مرغی یا بیضوی‌شکل با لبه‌ای دندانه‌اره‌ای که غالباً به حالت طوقه‌ای قرار گرفته‌اند، ساقه گل‌دهنده آن عموماً بلندتر از برگها و دارای ۲ تا ۷ گل نر و ماده سفیدرنگ می‌باشد. میوه آن عبارت از فندقه‌هایی چند است که به صورت متراکم و توت‌مانند در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند.

توت‌فرنگی وحشی غالباً در مناطق جنگلی و در نقاط مرطوب استان گیلان می‌روید و لیکن نوع اصلاح شده و پرورش‌یافته آن که دارای میوه‌های درشت‌تر و بسیار خوشمزه است در مناطق مختلف استان کشت می‌گردد و یکی از میوه‌های پیش‌رس بهاره محسوب می‌شود.

اگرچه توت‌فرنگی به عنوان دارو مصرف ندارد اما میوه توت‌فرنگی سرشار از ویتامین ث بوده کم‌خونی را درمان می‌کند ضمناً اشتها آور و آرام‌کننده است. برگ و ریزوم توت‌فرنگی اثر قابض و مدر دارد و برگهای آن به صورت چای به عنوان مدر مصرف می‌گردد. مایع غلیظ شده جوشانده برگ آن اثر قابض داشته تصفیه‌کننده خون و آرام‌کننده اعصاب است و برای درمان اسهالهای ساده، خونرویه‌های عادی، وجود خون در ادرار نیز به کار می‌رود.

مصرف آن در بیماریهای مختلف نظیر سنگ کلیه و مجاری ادرار، بواسیر، ضعف اعمال معده، تنگی نفس، ضعف اعصاب، نقرس، روماتیسم، آب آوردن انساج، بروز دانه‌های جلدی توصیه می‌شود.

Frangula alnus :Rhamnaceae سیاه‌توسه، سیاتوسکا: تیره کنار

درختچه‌ای است بدون خار با برگهای خزان‌کننده و ساقه‌ای به ارتفاع ۲ تا ۵۰ متر با پوستی تیره و سیاه‌رنگ و برگهای واژ تخم‌مرغی- بیضوی یا سرنیزه‌ای مستطیلی دم‌برگدار، به رنگ سبز تیره و گل‌های گروهی یا دسته‌ای و میوه‌ای شفت و آبدار که پس از رسیدن رنگ آن سیاه می‌شود.

سیاه‌توسه از درختانی است که در جنگلهای مناطق شمالی ایران، گیلان و مازندران و غالباً همراه با توسکای قشلاقی در کنار نهرها می‌روید.

پوست درخت سیاه‌توسه جمع‌آوری شده از روی شاخه‌های جوان حاوی آنترانول- گلوکوزید، فران‌گولاروزید می‌باشد که در اثر ماندن و کهنه شدن تبدیل به گلوکوزیدهای آنتراکینونیک، فران‌گولامودین و گلوکز می‌شود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۶

عصاره این پوست ملین بسیار قوی است و در اکثر موارد می‌توان از آن برای مداوای یبوست مزمن استفاده کرد؛ در عین حال حرکات دودی معده را نیز تقویت می‌کند؛ همچنین برای درمان ناراحتیهای کبد، کیسه صفرا و طحال مورد استفاده است. این گیاه را در ترکیب جوشانده‌های لاغرکننده و همچنین علیه انگلهای روده‌ای به کار می‌برند.

Oleaceae: Fraxinus rotundifolia: زبان گنجشک: تیره زیتون

درختچه یا درختی است خزان‌کننده با ساقه‌های مشخص و پوستی خاکستری‌رنگ و گاهی شیاردار به بلندی ۲ تا ۷ متر با برگهای مرکب ۳ تا ۵ برگچه‌ای و گل‌های فاقد گلبرگ خوشه‌ای. میوه آن فندقه بالدار یک دانه‌ای به شکل زبانکی است که به صورت انبوه و متراکم در محور شاخه‌ها یا انتهای آنها قرار گرفته است.

زبان گنجشک درختچه‌ای است که در مناطق جنگلی در کنار نهرها و مناطق مرطوب و گاهی خشک رشد می‌کند و امروزه از بعضی از گونه‌های آن به عنوان گیاهان مقاوم در مقابل خشکی برای احیای مناطق خشک در جنگلکاریها استفاده می‌شود.

گونه فوق‌الذکر در استان گیلان در دره سفیدرود، اطراف رشت، لاهیجان، انزلی تا آستارا گسترش دارد.

گونه دیگری از این جنس به نام *Fraxinus excelsior* در اطراف اسالم و آستارا می‌روید.

زبان گنجشک گل یا *Fraxinus ornus* نیز به عنوان گیاهی زینتی در پارکها و باغهای گیاهشناسی و تفرجگاهها کشت می‌شود.

Umbelliferae: Froriepia subpinnata: زلنگ: تیره جعفری

گیاهی است دو ساله و بدون کرک با ساقه‌ای استوانه و گرد به ارتفاع حد اکثر ۱۸۰ سانتیمتر به رنگ قرمز و برگهای عموماً قاعده‌ای شانهای بخش خطی و قطعات تخم‌مرغی بدون دم‌برگچه و لبه‌ای دندان‌های- بریده و برگهای فوقانی بسیار تحلیل رفته، به طوری که در فصل تابستان و پائیز گیاه بدون برگ به نظر می‌رسد.

گل‌های سفید یا سفید متمایل به قرمز آن در گل آذین چتری محوری یا انتهایی با شعاعهای نامساوی قرار گرفته‌اند.

زلنگ یکی از علفهای هرز دشتهای جلگه‌های ساحلی مناطق شمالی ایران می‌باشد و با ساقه‌های استوانه‌ای و غالباً قرمز رنگ و بدون برگ خود شناخته می‌شود. این گیاه در اطراف لاهیجان، رودسر و لنگرود تا رشت و انزلی و آستارا در حاشیه جاده‌ها و

مناطق دارای نور کافی دیده می‌شود. برگهای آن در اوایل بهار و قبل از دوران گلدهی عطری خوش دارد و بعضی از مردم محلی آن را به عنوان سبزی صحرائی مصرف می‌نمایند.

Fumaria parviflora: Fumariaceae شاه‌تره: تیره شاه‌تره

گیاهی است علفی یکساله به ارتفاع حد اکثر ۲۵ سانتیمتر و غالباً گسترده روی زمین به رنگ سبز روشن و برگهای مرکب شانه‌ای و گل آذین خوشه‌ای با گل‌های متعدد و غالباً بدون دمگل و عموماً بنفش متمایل به سفید یا صورتی رنگ. این گیاه بیشتر به صورت علف هرز در مزارع و باغها و حاشیه جاده‌ها در فصل بهار رویش می‌یابد. ارزش داروئی عرق شاه‌تره برای همگان شناخته شده است. این گیاه محتوی الکلوئیدها و خصوصاً فومارین و تاننهاست. روی عضلات صاف اثر گذارده و حرکات دودی معده و روده را شدت می‌بخشد و به همین دلیل اشتهاآور است؛ همچنین دارای اثرات مدر و مسهل صفرا بوده در مصارف خارجی ناراحتیهای پوست را درمان می‌نماید و همراه با برگ گردو برای معالجه بواسیر بکار می‌رود. شاه‌تره خون را تصفیه می‌کند و تصلب شرائین را از بین می‌برد. اثر آن بیشتر روی کبد و دستگاه ترشح ادرار است.

Geranium spp . شمعدانیهای وحشی: تیره شمعدانی

شمعدانیهای وحشی گیاهانی هستند یکساله، دو ساله یا چندساله علفی با برگهای عموماً طوقه‌ای و ساقه‌ای با پهنای بیشتر از طول، پنجه‌ای شکل. گل‌های منظم جدا گلبرگ سفید متمایل به آبی، بنفش یا قرمز رنگ آنها عموماً به کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۷ صورت منفرد در محور برگها یا انتهای شاخه‌ها قرار گرفته‌اند. میوه آن دارای نوکی طویل است که هنگام شکوفایی به چند بخش تقسیم می‌شود.

شمعدانیهای وحشی در ایران بیشتر به صورت علفهای هرز در مزارع و باغها، مزارع آیش، جنگلها و شیبهای تند، حاشیه جاده‌ها و مکانهای دارای نور کافی و گاهی مرطوب رشد می‌نمایند. گونه‌های چندی از این گیاهان در مناطق جلگه‌ای و ساحلی و جنگلهای گیلان رشد می‌نمایند و با گل‌های زیبا و برگهای عموماً معطر خود شناخته می‌شوند. این گونه‌ها عبارتند از:

Geranium albanum/ Geranium montanum

Geranium columbinum/ Geranium platyetalm

Geranium dissectum/ Geranium purpureum

Geranium divaricatum/ Geranium pyrenaicum

Geranium lucidum/ Geranium rotundifolium

نوعی شمعدانی خودرو به نام *Geranium robestianum* وجود دارد که برخی به آن شمعدانی بدبو می‌گویند و در عربی به عطر و همچنین ابره‌الراهب شهرت دارد.

این گیاه در اماکن سایه‌دار و مرطوب برخی از نواحی ایران و از جمله شمال لوشان، اطراف رشت و لاهیجان به عمل می‌آید. برگ گیاه مزبور، برخلاف شمعدانی عطری، بوی ناپسندی دارد و گل آن که به‌رنگ ارغوانی یا گلی‌رنگ است مقوی معده و مدر است. همچنین به عنوان رفع خونریزی و درمان بیماری قند به کار می‌رود. شمعدانی خودرو به علت دارا بودن تانن در معالجه اسهال اثری قاطع دارد. غرغره جوشانده این گل، برای درمان گلودرد، ورم مخاط دهان و لوزه‌ها مؤثر است. مصرف این گیاه برای رفع اخلاط خونی و خونروی در فواصل قاعدگی توصیه شده است. بررسی‌های علمی نشان داده است که گیاه مزبور در تقویت قلب و کم کردن فشار خون تأثیر زیادی دارد.

Iridaceae: Gladiolus segetum گلایول وحشی: تیره زنبق

گیاهی است چندساله علفی با بنه‌های متقارن تخم‌مرغی تا شبه کروی که به وسیله چندین لایه از تارهای رشته‌ای قهوه‌ای‌رنگ پوشیده شده، با ساقه‌ای به بلندی ۴۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر، دارای برگهای ساقه‌ای چندتائی شمشیری‌شکل با رگبرگهای موازی، گل‌های قرمز یا ارغوانی‌رنگ تنک یا مترکم در طول ساقه و در گل‌آذینی گرز. این گیاه همراه گونه دیگری به نام *Gladiolus atroviolaceus* عموماً در مزارع غلات و مزارع آیش می‌روید و در گیلان نیز در مزارع گندم دیم و در مناطقی که زراعت دیم یا آبی گندم رایج است دیده می‌شود. گونه‌ها و نژادهای پرورش‌یافته گلایول امروزه در غالب نقاط ایران کشت شده و با رنگهای گوناگون، سفید، زرد، قرمز، و غیره در کلفروشیها به فروش می‌رسد.

Leguminosae: Glycyrrhiza echinata شیرین‌بیان خاردار: تیره نخود

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای برافراشته و منشعب و پرشاخه به بلندی حد اکثر ۲ متر و برگهای شانه‌ای با ۴ تا ۸ جفت برگچه سرنیزه‌ای تا بیضوی پهن، گل‌های سفید تا پنیرکی‌رنگ با گل‌آذینی کروی مترکم و میوه‌های نیام به رنگ قرمز قهوه‌ای با ۱ تا ۳ دانه و پوشیده از خارهای تیغالی.

این گیاه در استان گیلان بیشتر در مناطق مرطوب و حاشیه نهرها و جویبارها می‌روید و آن را می‌توان به فراوانی در بین رشت و رستم‌آباد در کنار جاده مشاهده کرد. شیرین‌بیان *Glycyrrhiza glabra* اغلب به صورت علف هرز

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۸

در مزارع آیش، حاشیه مزارع و کنار جاده می‌روید و ریشه آن دارای مصارف طبی بوده در طب سنتی جایگاهی خاص دارد و در استان گیلان دره سفیدرود، رویشگاه آن است. ریشه شیرین‌بیان محتوی گلوکزیدهای گروه فلاونها، ساپونینها، اسانس روغنی، تاننها و آنزیمهاست. ریشه شیرین‌بیان به صورت پودر در داروها مصرف می‌گردد و دارای خواص خلط‌آور، ملین ضعیف و آرام‌بخش می‌باشد. از این گیاه علیه زخمهای معده- روده‌ای استفاده می‌شود.

عصاره آن به صورت تبخیر تصفیه و تغلیظ شده به خاطر طعم و قدرت انعطاف‌پذیری آن در داروسازی بکار می‌رود. پودر شیرین‌بیان همراه دیگر گیاهان داروئی مثل رازیانه و برگ سناملین بسیار خوبی را تشکیل می‌دهند.

توضیح این نکته لازم به نظر می‌رسد که شیرین‌بیان بر چند نوع است.

نوعی که بیشتر در داروسازی مورد استفاده قرار می‌گیرد به نام لا-تینی *Glycyrrhiza glabra* معروف است. شیرین بیان خاردار که در گیلان به فراوانی می‌روید کم‌وبیش دارای خواص نوع اصلی است.

Malvaceae: *Gossypium herbaceum* پنبه: تیره پنبه‌ک

گیاهی است علفی یکساله یا درختچه‌ای و چندساله (درختچه‌ای آن بیشتر به حالت زینتی کشت می‌شود) با برگهای عموماً پنجه‌ای یا به‌ندرت کامل با گل‌های زردرنگ درشت در محور برگها. میوه کپسول شکوفای آن دارای دانه‌های متعدد با کرکهای بلند می‌باشد و طول تارهای آن در نمونه‌های اصلاح شده به ۴۰ تا ۴۵ میلیمتر می‌رسد که در واقع همان پنبه است. گیاهی است صنعتی و باارزش که تارهای آن برای تهیه پارچه بکار می‌رود و دانه‌های آن نیز برای تهیه روغنهای خوراکی نباتی استفاده می‌شود. پنبه در غالب نقاط شمالی ایران کشت می‌شود. امروزه نوعی پنبه زینتی درختچه‌ای به نام *Gossypium fruticosum* هم در بعضی مناطق کشور به ویژه در پارکها کشت شده است.

Gramineae تیره گندمیان، غلات

گیاهانی هستند یکساله یا چندساله علفی به ارتفاع ۵ سانتیمتر تا ۳ متر و گاهی بیشتر با ساقه‌هایی استوانه‌ای بندبند، راست یا گسترده و خزنده روی سطح زمین که گاهی از محل گره‌ها ایجاد ریشه‌های نابجا می‌کنند؛ در میان بندها توخالی و در محل گره‌ها توپر و گاهی در تمام طول ساقه توپر می‌باشند.

سیستم ریشه‌ای افشان و گاهی در انواع چندساله ریشه‌های زیرزمینی به خوبی گسترش یافته تا مسافت قابل توجهی می‌خزند. برگها متناوب و دارای پهنک، زبانک، و غلافی است که ساقه را در بر می‌گیرد. پهنک معمولاً باریک و بلند تسمه‌ای‌شکل با رگبرگهای موازی و به ندرت دم‌برگدار می‌باشد.

گل آذین به اشکال گوناگون به ندرت متشکل از یک سنبلچه، اغلب سنبله، پانیکول خوشه یا خوشه‌ای کاذب بوده، گلها اکثراً نر و ماده، گاهی مواقع یک جنسی و معمولاً دارای پرچمها و مادگی و دو یا سه فلس‌غشائی کوچک هستند که نمایانگر گلپوس بوده و در میان دو برگه به نام پوشینه و پوشینک قرار گرفته‌اند و به همگی گلچه گفته می‌شود. گلچه‌ها به صورت متناوب بر روی محور محکمی به نام محور سنبلچه واقع شده و دارای دو برگه (پوشه) در قاعده سنبلچه می‌باشند به ندرت دیده شده است که یکی از دو پوشه یا هر دو وجود نداشته باشند.

تیره گندم در جهان بیشتر از ششصد جنس و ۱۰ هزار گونه دارد و بیشترین گسترش و پراکنش جغرافیائی را در میان گیاهان گلدار داشته در اکثر مناطق چهره غالب پوشش گیاهی را به وجود می‌آورد.

گندمیان یکی از تیره‌های موفق گیاهان عالی است و بسیاری از جنسهای آن دارای گسترش و پراکنش جغرافیائی بسیار وسیع هستند. بعضی از گونه‌های آن جهان وطنی بوده و در ساوانها، چمنزارها، مرغزارها، در استپها و مراتع کوهستانی پوشش غالب قطعات بزرگی از سرزمینها را تشکیل می‌دهند.

گندمیان دارای ارزش اقتصادی قابل توجهی بوده از نظر غذایی برای انسان و حیوانات در درجه اول اهمیت قرار دارند. غلات شامل برنج (*Oryza sp.*)، گندم (*Triticum spp.*)، جو (*Hordeum spp.*)، ذرت (*Zea meys*)،

ارزن (*Panicum spp.*)، چاودار (*Secale spp.*)، یولاف (*Avena spp.*) در نقاط مختلف جهان قوت غالب مردم را تشکیل می‌دهند. بسیاری از گندمیان هم چراگاه و چمنزارهای وسیعی را برای تغلیف حیواناتی مانند گوسفند، گاو، شتر، اسب و سایر حیوانات اهلی یا وحشی به وجود می‌آورند.

گندمیان در گیلان متجاوز از ۷۰ گونه داشته و به علت شرایط خاص اقلیمی در اغلب مناطق جلگه‌ای و مراتع کوهستانی چهره غالب پوشش گیاهی منطقه را به وجود می‌آورند. لیکن اغلب آنها بسیار شبیه یکدیگر بوده به علت نداشتن اسامی فارسی شناخته شده و نیز بی‌بهره بودن از گل‌های زیبا که یکی از عوامل مهم شناسائی گیاهان است از یکدیگر به آسانی قابل تشخیص نمی‌باشند.

بنابراین در اینجا فقط چند گونه که اهمیت ویژه‌ای دارند (پوشش گیاهی، علفهای هرز، تغذیه‌ای، علوفه‌ای) به‌طور خلاصه معرفی می‌گردند.

Arundo donax قمیش

گیاهی است علفی چندساله با ریشه‌ها و ساقه‌ای ضخیم و پرگره، به ارتفاع حد اکثر ۵ متر، ساده و بدون شاخه یا دارای شاخه‌های کوتاه در گره‌های بالائی. برگها پهن خطی (تسمه‌ای شکل) بزرگ با غلافی بزرگ که غلاف برگهای بعدی را می‌پوشاند. گل آذین آن بزرگ و با شاخه‌های فراوان خوشه‌ای و کرک‌دار (پشمالو) است.

قمیش عموماً در کنار آب، بستر رودها و مناطق دامنه‌ای کوهستانی می‌روید؛ بیشترین پراکنش آن در استان گیلان در دره سفیدرود می‌باشد. قمیش

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۰۹

در سالهای گذشته برای ایجاد سقفهای منازل به خصوص شیروانیها بکار می‌رفته و امروزه نیز در بعضی نقاط به عنوان پرچین یا بادشکن کاشته می‌شود و از ساقه طویل آن نیز گاهی به عنوان وسیله‌ای می‌شود.

Avena spp. جو دوسر، یولاف (گندم واش)

گیاهانی هستند علفی یکساله با ساقه‌ای برافراشته و چند شاخه در بالا به ارتفاع ۳۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر با برگهای تسمه‌ای نوک‌تیز تا نوک‌دراز و گل آذین پانیکول باز با سنبلچه‌هایی بزرگ و پوشینه‌ای پشمالو و سیخک‌دار.

یولافها در غالب نقاط ایران به صورت علف هرز به خصوص در مزارع گندم و علوفه و گاهی حاشیه مزارع و باغها می‌رویند. از مشهورترین گونه‌های آنها *Avena barbata*، *Avena fatua* است که در غالب نقاط ایران می‌رویند و در بعضی نقاط نیز *Avena sativa* با نام فارسی یولاف کشت می‌گردد در استان گیلان نیز می‌توان آنها را در مزارع گندم، حبوبات، انواع صیفیها و حاشیه مزارع برنج مشاهده کرد.

Catabrosa aquatica

گیاهی است علفی چمنی با ساقه‌های زیرزمینی خزنده و ساقه هوایی به بلندی ۱۵ تا ۱۲۰ سانتیمتر، رطوبت‌پسند و گاهی پایابی دارای برگهائی با پهنک نوک تیز یا نوک کند با گل آذین پانیکول.

این گیاه بیشتر در مناطق مرطوب، باتلاقها و مردابها، در کنار نهرها و استخرها می‌روید. در گیلان نیز در غالب نقاط به خصوص در مزارع برنج، حاشیه باغها و سایر زمینهای زراعی در کنار مردابها و باتلاقها و آبگیرها به چشم می‌خورد.

Coix lacryma – jobi شال تسییح

گیاهی است علفی چمنی یکساله با ساقه‌هائی به بلندی حد اکثر ۲ متر بدون کرک و برگهائی با پهنک بزرگ و نسبتاً پهن و گل آذین پانیکول با شاخه‌های راست، سنبله‌ای خوشه‌ای و سنبلچه‌هائی انتهائی که در بالای زائده‌ای تخم‌مرغی یا کروی سفید یا آبی‌رنگ که از رشد و تغییر شکل غلاف برگها بوجود آمده قرار گرفته‌اند.

شال تسییح بیشتر در مناطق مرطوب رشد کرده در گیلان یکی از علفهای هرز مزارع برنج محسوب می‌شود و با داشتن زائده‌های کروی یا تخم‌مرغی بر روی ساقه شبیه دانه‌های تسییح مشخص می‌گردد.

Cynodon dactylon مرغ

گیاهی است علفی چمنی با ساقه‌های زیرزمینی خزننده، ساقه‌های هوایی رونده و خزننده و گسترده بر روی سطح زمین و پربند به بلندی حد اکثر ۳۰ سانتیمتر بدون کرک و اغلب به رنگ زرد کاهی با برگهائی خطی - سرنیزه‌ای با گل آذینی انتهائی پنجه‌ای و حامل سنبلچه‌هائی دو ردیفی در امتداد محور گل آذین.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۰

مرغ عموماً در شیبهای تپه‌های سنگی، در کنار نهرها، مردابها و باتلاقهای آب شیرین، تپه‌های شنی سواحل دریا و دریاچه‌ها، استپها و اراضی آیش، مناطق مخروبه و کنار جاده‌ها و در استان گیلان نیز به صورت علف هرز در غالب نقاط می‌روید. از نظر خواص درمانی، دانه گیاه طعمی تلخ و اثری مفید در کم کردن وزن بدن دارد. همچنین به عنوان مقوی و مدّر نیز مصرف می‌گردد. از ریشه این گیاه به تفاوت در نواحی مختلف جهت رفع عوارض یائسگی و ناراحتی دفع ادرار استفاده می‌گردد. در چین، مالایا و فیلیپین از آن نوعی مشروب برای معلولین و افراد ضعیف و ناتوان تهیه می‌کنند که درعین حال مدّر و ضدّ نزله است.

Digitaria sanguinalis

گیاهی است علفی چمنی یکساله با ساقه‌های برافراشته یا گسترده و خوابیده روی سطح زمین و اغلب به بلندی ۲۰ تا ۶۰ سانتیمتر با برگهائی خطی - نوک‌دراز و گل آذینی خوشه‌ای پنجه‌ای حامل سنبلچه‌های فراوان.

گیاه مذکور یکی از رایج‌ترین علفهای هرز ایران بوده در استان گیلان نیز در غالب نقاط می‌روید.

Echinochloa crus –gali: Graminae سورف

گیاهی است علفی چمنی یک ساله بدون کرک با ساقه‌ای برافراشته و راست به ارتفاع حد اکثر ۱۵۰ سانتیمتر و برگهائی بلند و پهن با لبه‌ای زبر و گل آذینی خوشه‌ای برافراشته و راست یا سر به زیر با سنبلچه‌های یک طرفه، سیخک‌دار یا بدون سیخک. سورف رطوبت‌پسند است و عموماً در مناطق مرطوب، کنار نهرها، رودخانه‌ها، جویبارها و در مزارع برنج و باغها می‌روید. این گیاه از علفهای هرز مزارع برنج استان بوده و اغلب به هنگام وجین مزارع برنج با بوته آن اشتباه می‌گردد و لیکن وجه تمایز آن با برنج مربوط به زبانکی است که در قاعده برگها و محل اتصال آنها به غلاف و ساقه در گیاه برنج و جو دارد، در صورتی که سورف فاقد آنست. علاوه بر مزارع برنج در کناره‌های آبگیرها، مردابها و باتلاقهای استان نیز سورف به فراوانی می‌روید.

Hordeum spp . جو وحشی

گیاهی است یکساله علفی و چمنی با ساقه‌ای برافراشته و به ارتفاع ۲۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر، گاهی پیازدار با برگهائی خطی-سرنیزه‌ای و گل آذینی سنبله‌ای حاوی سنبلچه‌های یک تا دو گلچه‌ای که به صورت دسته‌های سه‌تائی در محل گره‌های محور سنبله قرار گرفته‌اند. عموماً سنبلچه میانی بارور و بدون پایک است و سنبلچه‌های کناری پایک‌دار و عقیم (در نمونه‌های خودرو) می‌باشد.

انواع جوهای وحشی در اغلب نقاط ایران در حاشیه جاده‌ها، چمنزارها، جنگلهای خشک و استپها می‌رویند. در استان گیلان گونه *Hordeum violaceum* بیشتر در چمنزارهای کوهستانی و حاشیه جویبارها و چشمه‌های کوهستانی وجود دارد و انواع دیگر مانند

Hordeum geniculatum

و *Hordeum glaucum* و *Hordeum marinum* به صورت علف هرز در حاشیه جاده‌ها دیده می‌شوند. گونه *Hordeum bulbosum* بیشتر در مزارع گندم دیم، حاشیه جنگلهای مخروطی و بیشه‌زارها و شیبهائی که دارای سنگهای آهکی هستند می‌روید. گونه‌هایی از جو به نامهای *H. vulgare* یا *H. sativum* و *H. distichon* در مناطق مختلف ایران از جمله گیلان کشت می‌شوند و در شمار علفهای مهم جهت تغذیه چهارپایان قرار دارند. گاهی نیز در نقاط مختلف به صورت وحشی می‌رویند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۱

Lolium spp . چچمها

گیاهانی هستند علفی چمنی یکساله، دو ساله یا چندساله با ساقه‌ای برافراشته و راست یا گسترده و خوابیده روی سطح زمین با برگهائی خطی-سرنیزه‌ای و گل آذینی سنبله‌ای با سنبلچه‌های دو ردیفی متناوب که در دو طرف محور سنبله قرار گرفته‌اند. گلچه‌ها سیخک‌دار یا بدون سیخک می‌باشند.

چچمها در ایران غالباً به صورت علف هرز در مزارع، مراتع، چمنزارها، تپه‌های شنی و مناطق متروکه یا در کناره‌های جاده‌ها و پیاده‌روها و داخل باغچه‌ها و گلدانها می‌رویند.

در گیلان نیز گونه‌هایی چندی از چچمها به صورت علف هرز می‌رویند که عبارتند از:

Lolium loliaceum/ Lolium perenne

Lolium multiflorum/ Lolium persicum

Oplismenus undulatifolius :Gramineae

گیاهی است علفی چمنی یکساله یا چندساله با ساقه‌های خزنده و شاخه‌های بارور و گل‌دهنده، راست و برافراشته که در محل گره‌ها ایجاد ریشه‌های نابجا و شاخه‌های فراوان می‌نماید. طول ساقه‌ها گاهی به ۲ متر می‌رسد و دارای برگهای پهن بیضوی-سرنیزه‌ای می‌باشد.

گل‌آذین خوشه‌ای پوشیده از کرکهای متراکم و سنبلچه‌های آن اغلب دسته‌ای می‌باشد.

گیاه فوق‌الذکر یکی از چمنهای خاص جنگلهای شمال ایران بوده بیشتر در جنگلهای مرطوب و متراکم می‌روید. گاهی در کناره‌های مزارع و زمینهای زراعی و باغها نیز دیده می‌شود و تنها چمنی است که برگهای پهن بیضوی دارد.

Oryza sativa برنج (بج)

گیاهی است یکساله علفی چمنی با ساقه‌ای راست و بدون کرک به بلندی حد اکثر ۱ تا ۱/۵ متر و برگهای سبز تیره خطی-سرنیزه‌ای با لبه‌ای زیر و بدون کرک و گل‌آذین منشعب و پرشاخه سنبله‌ای (پانیکول) و راست یا سربه‌زیر و واژگون با سنبلچه‌های بدون سیخک یا سیخکی کوتاه.

برنج یکی از محصولات مهم زراعی ایران است که در قسمتهای شمالی ایران و بخشهایی از استانهای فارس، بلوچستان، خوزستان، اصفهان و آذربایجان کشت می‌شود.

برنج ابتدا در کشورهای آسیائی شناخته شد، سپس آفریقائیها آن را به عنوان غذا مورد استفاده قرار دادند و بعدها آمریکائیها و اروپائیان با آن آشنائی یافتند.

گیلان به علت رطوبت زیاد از مناسبترین مناطق کشت برنج است. در

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۲

مازندران، گرگان، خوزستان و نواحی گرمسیر فارس و اصفهان نیز کشت برنج مرسوم است. اما برنج گیلان از نظر کیفیت نه تنها نسبت به محصولی که در سایر نقاط کشور تولید می‌شود برتری دارد بلکه در دنیا نیز بی‌رقیب می‌باشد.

اکنون در بسیاری از کشورهای جهان نظیر ممالک خاور دور، خاورمیانه و کشورهای آفریقائی، برنج غذای دائمی مردم می‌باشد. دانه‌های برنج دارای مواد مغذی مختلفی از قبیل پروتئین، چربی و قند است؛ همچنین انواع ویتامینها از قبیل ویتامین آ، ب کمپلکس، ویتامین د و ای در برنج یافت می‌شود. در خاکستر گیاه برنج و نیز دانه‌های آن مواد معدنی و شیمیائی فراوانی نظیر کلسیم، منیزیم، پتاسیم، کولین، فسفر، آهن، سدیم، تیامین، رایبوفلاوین و نیاسین وجود دارد. هر ۱۰۰ گرم برنج معمولی

به طور متوسط دارای ۳۶۰ کالری انرژی است.

برنج در مرور زمان ویتامینهای خود را از دست می دهد، بدین جهت برنج تازه مقدار بیشتری ویتامین در خود ذخیره دارد؛ همچنین در پوست دانه های برنج مقدار قابل توجهی ویتامینهای مختلف یافت می شود که در جریان سفید کردن برنج از دست می رود.

مواد غذایی و آب موجود در برنج تحریکات معده و روده را آرام می سازد به همین جهت بهترین غذا برای مبتلایان به اسهال و استفراغ و دردها و بیماریهای دستگاه گوارش به شمار می رود. از دم کرده پوست برنج برای درمان اسهالهای خونی شدید و روماتیسم و نقرس و جلوگیری از سفید شدن موی سر استفاده می شود.

برنج به سبب دارا بودن نشاسته فراوان چاق کننده است. پزشکان قدیم معتقد بودند که برنج خواب آور است و تولید اسپرم را افزایش می دهد، رنگ صورت را درخشان می سازد و استنشاق گرد آن خونریزی بینی را بند می آورد. آرد برنج در شیرینی پزی مصرف فراوان دارد.

Panicum miliaceum (چینا، چبور)

گیاهی است علفی چمنی یکساله توده ای و انبوه با ساقه ای راست به ارتفاع ۵۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر با برگهایی بزرگ با سطح فوقانی کرک دار و لبه ای زبر و مودار با گل آذین پانیکول. حامل سنبلچه های فراوان بدون سیخک. ارزن در ایران گونه های چندی دارد که به طور خودرو و اغلب به صورت علف هرز در مزارع، باغها و مناطق متروکه می رویند. گونه فوق الذکر و یا *P. capillare* نیز کشت می شود و از علفها و دانه های باارزش برای تغذیه چهارپایان و طیور محسوب می شود. در بعضی از نقاط گیلان نیز گونه وحشی و کشت شده آن وجود دارد.

Paspalum dilatatum

گیاهی است علفی چمنی چندساله با ساقه های فراوان برافراشته یا گسترده و خوابیده روی سطح زمین، اغلب رطوبت پسند و گاهی پایابی بدون کرک یا کرکدار با برگهای سرنیزه ای-خطی و گل آذین متشکل از ۳ تا ۵ خوشه پراکنده با سنبلچه های یک طرفه بدون سیخک. گیاه فوق الذکر از علفهای هرز گیلان بوده و در کنار مردابها، باتلاقها، چمنزارها و حاشیه جویبارها و نهرها و کانالهای آبرسانی در مزارع برنج و باغها می روید.

Phragmites australis نی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه های زیرزمینی فراوان و ساقه هوایی ضخیم و پرگره و اغلب ساده و بدون شاخه به ارتفاع حد اکثر ۳ متر با برگهایی دارای پهنک بزرگ و لبه ای سلیسی و زبر و برنده با گل آذین پانیکول به طول حد اکثر ۴۰ سانتیمتر گاهی پرشاخه و متراکم و سنبلچه های کرکدار.

نی در ایران در کنار دریاچه‌ها، نهرها، مردابها، باتلاقها و کانالهای هدایت آب و سواحل دریا می‌روید. مهمترین رویشگاه آن در استان گیلان مرداب انزلی است که مملو از نی بوده و امروزه در نتیجه عدم توجه و روشهای نادرست مدیریت به صورت گیاه مهاجم در تحلیل و از بین بردن این اکوسیستم آبی مهم نقشی اساسی دارد.

Setaria glauca کاورسی

گیاهی است علفی یکساله چمنی با ساقه‌ای راست یا زانودار، گاهی گسترده روی سطح زمین به ارتفاع ۵ تا ۱۰۰ سانتیمتر با برگهایی خطی پوشیده از کرکهای تنک و پراکنده، با گل آذینی سنبله‌ای پانیکولمانند. حامل سنبلچه‌های متراکم که در قاعده دارای کرکهای فراوان ریش‌مانند زبر است.

گاورسها عموماً به صورت علف هرز در مزارع، باغها، مراتع، حاشیه جاده‌ها و خیابانها، باغچه‌ها و حیاط منازل و گلدانها می‌رویند. در گیلان نیز گونه‌های چندی از جمله گونه فوق‌الذکر همراه *Setaria viridis* در سراسر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۳

استان می‌رویند.

Sorghum halepense چائیر

گیاهی است علفی چمنی چندساله با ساقه‌های زیرزمینی فراوان بندبند که یکی از عوامل تکثیر و گسترش آن بوده به همراه ساقه‌های هوایی فراوان به ارتفاع ۳۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر بدون کرک یا در محل گره‌ها کرکدار و در جوانی قرمزرنک با برگهایی خطی - نوک‌دراز بدون کرک یا در قاعده کرکدار و حاشیه‌ای زبر و برنده.

این گیاه دارای گل آذین پانیکول راست و گسترده با شاخه‌های فراهم و سنبلچه‌های سیخک‌دار یا بدون سیخک است.

چائیر یکی از علفهای هرز مزارع، باغها، مزارع آیش، حاشیه نهرها، مزارع غلات و بقولات و گاهی تپه‌های شنی است، در گیلان نیز به عنوان یک علف هرز مهم شناخته می‌شود. گونه‌ای از *sorghum* امروزه در استان گیلان و قسمتهایی از آذربایجان کشت می‌گردد که از آن برای تهیه جارو استفاده می‌کنند و به نام جاروی رشتی شهرت دارد.

Triticum aestivum گندم

گیاهی است علفی چمنی یکساله با ساقه‌ای برافراشته و راست منفرد یا توده‌ای و بدون کرک به ارتفاع ۳۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر با برگهایی دارای پهنک بدون کرک به اشکال مختلف خطی تا سرنیزه‌ای و گل آذینی سنبله‌ای متراکم یا تنک.

گونه‌های چندی از گندمها در سراسر ایران و سایر کشورهای جهان کشت می‌شوند که ارزش غذایی آنها بر کسی پوشیده نیست. گندم از غذاهای مهم مردم سراسر جهان می‌باشد و در گیلان نیز در بعضی نقاط کوهستانی مزارع وسیع گندم وجود

دارد. گونه‌های مهم این گیاه که مصرف غذایی دارند عبارتند از:

Triticum carthicum/ *Triticum polonicum*

Triticum dicocon/ Triticum turgidum

.Triticum durum/ Triticum spp

Zea mays بلال، ذرت

گیاهی است علفی یکساله چمنی با ساقه‌ای ضخیم و برافراشته و راست و توپر به ارتفاع حد اکثر ۴ متر با برگهائی بلند و پهن، خطی- نوک تیز با لبه‌ای زبر و برنده، گل آذینی با گل‌های نر و ماده جدا بر روی یک پایه، گل آذین نر انتهائی سنبله‌مانند خوشه‌ای و گل آذین ماده محوری سنبله‌مانند چندین ردیفی متراکم که بر روی محوری ضخیم قرار گرفته و توسط غلافهائی چند در بر گرفته می‌شوند در انتها دارای تارهای فراوان به نام کاکل می‌باشند.

ذرت در ایران گیاهی زراعی است و در بعضی نقاط از جمله در استان گیلان کشت می‌گردد و دانه‌های آن به حالت تازه، سرخ شده و خشک برای تهیه نان و آرد قنادی و ساقه انواع علوفه‌ای آن نیز برای تغذیه چهارپایان مورد

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۴

استفاده قرار می‌گیرد. ارزش داروئی بعضی قسمتهای آن از جمله کاکل ذرت در طب سنتی شناخته شده است.

کلاله و دمگل‌های گل ماده ذرت حاوی ساپونین، اسانس روغنی، تاننها، قندها و یک ماده لیپیدی و نمکهای آلی می‌باشند. این مواد مقوی قلب و پائین آورنده فشار خون هستند و از آنها به عنوان ماده‌ای مدر و مسهل صرفا استفاده می‌شود و اغلب در رژیمهای لاغرکننده بکار برده می‌شوند.

Araliaceae: Hedera pastuchovii دار دوست (دوردوس، پایتال، تبخ، لی‌چک- بالو، لابلاب) تیره عشقه

درختچه‌ای است بالارونده با ساقه‌هائی که توسط ریشه‌های هوئی و چسبنده به درختان جنگلی چسبیده و از آنها بالا می‌رود و طول آن گاهی به ۳۰ متر می‌رسد، این درختچه همیشه سبز برگهائی به رنگ سبز تیره به اشکال گوناگون قلبی گرد، تخم‌مرغی پهن، تخم‌مرغی کشیده یا سرنیزه‌ای با قاعده‌ای قلبی شکل، یا پیکانی و لبه‌ای کامل دارد.

دار دوست یکی از گیاهان زیبای جنگلهای شمال ایران است و در غالب مناطق جنگلی استان گیلان وجود دارد.

انواع اصلاح شده و زینتی آن با نام پایتال *Hedera helix* در سردر اغلب منازل و نیز در باغچه‌ها و حیاط منازل کشت شده و با رنگهای سبز تا ابلق، به عنوان یک زمین پوش مانع رشد و نمو دیگر علفهای هرز و مزاحم می‌گردد.

Compositae: Helianthus annus آفتاب گردان: تیره کاسنی

گیاهی است یکساله با ساقه‌ای ضخیم و گاهی نیمه چوبی بدون شاخه یا در بالا منشعب و شاخه‌دار به ارتفاع ۷۰ تا ۳۰۰ سانتیمتر.

آفتاب گردان دارای برگهای قاعده‌ای متقابل و ساقه‌ای متناوب بزرگ قلبی شکل یا تخم‌مرغی با دمبرگ بلند و غالباً کرکدار است. گل‌های زبانه‌ای زردرنگ آن در کناره، طبقی پوشیده از گل‌های لوله‌ای قرار گرفته‌اند که ایجاد میوه فندقه آفتاب گردان

می نمایند.

آفتاب گردان گیاهی است که به علت داشتن دانه‌های روغنی یکی از نباتات مهم صنعتی بشمار می‌رود و در استان گیلان نیز در غالب نقاط کشت می‌گردد و دانه‌های آن علاوه بر مصارف صنعتی در غالب آجیل‌فروشیها عرضه می‌شود. روغن دانه آفتاب گردان ارزش غذایی قابل توجهی دارد. از این روغن در داروسازی برای تهیه مرهم و ضماد علیه دردهای روماتیسمی استفاده می‌شود، عصاره حاصل از گل‌های تازه و قطعات ساقه گیاه تب‌بر بوده معالج بیماری مالاریا می‌باشد.

Compositae: Helianthus tuberosus سب زمینی ترشی: تیره کاسنی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های زیرزمینی غده‌دار به ارتفاع ۱ تا ۲/۸ متر و معمولاً در قسمت بالا شاخه‌دار با برگ‌های تخم‌مرغی تا سرنیزه‌ای - مستطیلی. گل‌های آن در کپه‌ای حاوی گل‌های زبانه‌ای زردرنگ در کنار و گل‌های لوله‌ای بسیار بر روی طبقی نسبتاً بزرگ قرار گرفته‌اند.

سب زمینی ترشی گیاهی است کاشته شده و غده‌های زیرزمینی آن در تغذیه و تهیه ترشی بکار می‌رود و حاوی مقدار زیادی نشاسته است. سب زمینی ترشی معالج مناسبی برای بیماران مبتلا به قند خون بوده و اوره خون را نیز پائین می‌آورد.

Liliaceae: Hemerocallis fulva زنبق رشتی: تیره لاله

گیاهی است چندساله علفی با ساقه‌های زیرزمینی غده‌ای متورم و برگ‌های فراوان قاعده‌ای خطی بدون کرک و دم گل آذینی بلند کاملاً عاری از کرک حامل تعدادی گل لوله‌ای شیپوری دمگل دار و بدون بو و زردرنگ و انتهایی به شکل قیفی با لب‌های کوچک.

زنبق رشتی در غالب نقاط معتدله و معتدله سرد ایران به عنوان گیاهی زینتی کشت می‌شود و با گل‌های زیبای خود جلوه‌ای خاص دارد. ظاهراً در استان گیلان بومی شده و به صورت خودرو در غالب نقاط به ویژه در باغها و باغچه‌ها می‌روید.

زنبق دارای انواع مختلف می‌باشد که تاکنون ۳ نوع آن وارد کتب طبی و داروئی شده و هر سه دارای خواص یکسان هستند. قسمت مورد استفاده زنبق، برگ و ساقه زیرزمینی است که به فارسی به آن بیخ زنبق گویند. مقدار ویتامین «ث» در برگ این گیاه زیاد است به طوری که در بعضی از کارخانه‌های داروسازی آن را از همین منبع استخراج می‌کنند.

ساقه زیرزمینی زنبق دارای تانن، صمغ، نشاسته و چند عامل داروئی است.

مقدار کم آن ملین و مقدار زیاد آن مسهل است.

مؤلف کتاب «نسخه‌های تندرستی از طب طبیعی» در این مورد می‌نویسد:

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۵

در کوهپایه‌های فرانسه اغلب مادران روستائی برای رشد سریع دندانهای کودکانشان از ساقه زیرزمینی زنبق استفاده می‌کنند. زنبق به علت خواص داروئی مؤثر که از آن بهره‌مند است در درمان بیماریهای آسم، برونشیت، سوختگی، یبوست، سیاه‌سرفه، میخچه پا، پاک کردن دندانها، بحرانهای کبدی، استسقاء، زخمهای جلدی، زکام و اختلالات کیسه مثانه نقش برجسته‌ای دارد. همچنین در عطرسازی، از زنبق نوعی عطر و ماده‌ای به نام «یونون» Ionone می‌گیرند. یونون ماده‌ای شیمیائی با بوی

تند عطر بنفشه است که به آن بنفشه مصنوعی هم می‌گویند و در عطرسازی مصرف فراوانی دارد.

Leguminosae: Gleditsia caspica لیلکی: تیره نخود

درختی است خاردار با خارهای ساده یا منشعب و چندشاخه به بلندی ۴ تا ۶ متر و ساقه‌ای کاملاً مشخص و تاجی پرشاخه با خارهای فراوان و برگهای مرکب یک تا دو بار شانه‌ای و برگچه‌های بیضوی کشیده. گل‌های سبزرنگ خوشه‌ای در محور برگها و میوه نیام به اشکال راست، خمیده یا پیچیده به رنگ قهوه‌ای سیر اغلب واژگون. این درخت، همانگونه که از نام آن پیداست بومی منطقه خزر بوده در استانهای گیلان و مازندران در دشتهای باز و بیشه‌زارها و جنگلهای متروکه می‌روید، میوه آن به مصرف تغذیه دام می‌رسد.

Umbelliferae: Heracleum persicum گلپر: تیره جعفری

گیاهی است علفی چندساله معطر با ساقه‌ای توخالی به ارتفاع ۱/۵ متر کم و بیش کرکدار، برگهای قاعده‌ای یک بار شانه‌ای و بزرگ. گل‌های سفید گیاه در گل آذینی چتری بزرگ با شعاعهای نامساوی قرار گرفته و طبق بزرگی را ایجاد می‌نماید، میوه معطر این گیاه به شکل واژ- تخم‌مرغی - گوه‌ای و کاملاً تخت و فشرده و با لبه‌ای نسبتاً ضخیم است. گلپر گیاهی رطوبت‌پسند بوده بیشتر در کنار نهرها، دره‌هایی با آبهای جاری و مراتع مرطوب کوهستانی در مناطق با نور کافی و در جنگلهای در حاشیه جاده‌ها، پیاده‌روها و بیشه‌زارها می‌روید. میوه گلپر به صورت چاشنی مصرف می‌شود و به علت داشتن اسانس جهت رفع نفخ و ناراحتیهای سوء هاضمه به کار می‌رود.

Cruciferae: Hesperis hyrcanica شببوی خزری: تیره شببو

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای برافراشته و راست به بلندی ۳۰ تا ۸۰ سانتیمتر، برگهای قاعده و ساقه‌ای ربابی شکل و به ندرت مستطیلی با دم‌برگی بلند، برگهای بالائی تخم‌مرغی یا تخم‌مرغی - باریک. گل‌های بنفش، یا بنفش متمایل به قرمز. شببوی خزری یکی از گیاهان زیبای مناطق جنگلی و مرتعی شمال ایران بوده در مناطق جنگلی و بیشه‌زارهای دارای نور فراوان گیلان و گاهی در مراتع کوهستانی مناطق رودبار، منجیل، عمارلو، دیلمان، ماسوله، جاده اسالم - خلخال و گردنه حیران رشد می‌نماید.

Malvaceae: Hibiscus syriacus - Althaea syriaca ختمی درختی: تیره پنیرک

درختچه‌ای است خزان‌کننده به ارتفاع حد اکثر ۳ متر و گاهی بیشتر و پرشاخه با تاجی نسبتاً گسترده و شاخه‌های فراوان عموماً خاکستری‌رنگ و برگهای سه گوشه یا بیضوی - تخم‌مرغی نسبتاً بزرگ و گل‌های نسبتاً درشت استکانی شکل منفرد با رنگهای

متنوع سفید تا قرمز.

این درختچه در غالب نقاط معتدله و معتدله سرد ایران کشت می‌شود. در گیلان نیز در پارکها و بلوارها و گاهی در حاشیه خیابانها و حیاط منازل غرس می‌گردد. گل‌های آن که دارای دوام نسبتا زیادی نیز می‌باشد زیبایی خاصی دارد. نوعی دیگر از این درختچه با نام ختمی چینی *Hibiscus rosa-sinensis* با گل‌های قیفی شکل و درشت به رنگ قرمز بسیار خوشرنگ، امروزه در غالب گل‌فروشیها به فروش می‌رسد. این گیاه در مناطق جنوبی کشور در فضای باز کشت می‌گردد.

Cannabaceae: Humulus lupulus رازک: تیره شاهدانه

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای بالارونده به بلندی حد اکثر ۶ متر و برگ‌های متقابل تخم‌مرغی-قلبی شکل ساده یا کم‌ویش لوب‌دار و گل‌های سنبله‌ای واژگون که مخروطی به نظر می‌رسند. رازک به علت داشتن عصاره لوپولن که در صنایع نوشابه‌سازی مورد استفاده قرار می‌گیرد در نقاط مختلف جهان کشت می‌گردد. در استان گیلان به صورت خودرو در حاشیه مزارع و مناطق دارای نور کافی بیشتر در اطراف بندر انزلی تا آستارا و لاهیجان و سیاهکل می‌روید.

دانش پزشکی برای ماده موجود در رازک که لوپولن نام دارد خاصیت خواب‌آور و مسکن قائل است و جهت دفع بی‌اشتهایی و ضعف‌های قلبی عصبی هم تجویز می‌شود. این گیاه از خانواده شاهدانه‌هاست. گل خمل و ککی‌مور نیز از نام‌های دیگر این گیاه است.

کتاب «گیاهان دارویی» در خواص درمانی رازک نوشته است که: مخروط ماده رازک، اثر مقوی معده، آرام‌کننده (اثر اسانس) و ضد تشنج دارد و به‌علاوه مدر، معرق، تصفیه‌کننده خون، ضد کرم، تب‌بر، خواب‌آور و برطرف‌کننده التهاب است. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۶

خواص درمانی رازک از قدیم الایام مورد شناسائی طبای قدیم بوده از جمله دکتر کازن *Cazin* آن را دارویی اشتهاآور و محرک دستگاه هضم و تقویت‌کننده کلیه دستگاه‌های بدن می‌دانسته است. مصرف مداوم آن مشروط بر این که به مدت طولانی به کار نرود و به علاوه بی‌رویه صورت نگیرد، فعالیت دستگاه گردش خون و ترشح ادرار را زیاد می‌کند و موجب می‌گردد که در موقع ضعف مفرط، کلیه عوارض آن از بین برود و بیمار احساس سلامتی کامل کند. با توجه به این اختصاصات است که از این گیاه می‌توان در مداوای بیماری‌های زیر استفاده کرد: ضعف مفرط، ضعف عمل دستگاه هضم، لنفاتیسم، کم‌خونی، کم‌خونی دختران جوان، نرمی استخوان، آب آوردن انساج، اسهال، اسکوربوت، حالت زردی مشروط بر آن که با تحریک مجاری صفراوی همراه نباشد، نقرس، ترشح مخاط، بیماری‌های جلدی مزمن مخصوصا سودا، وجود کرم و غیره ...

طبای قدیم کشور انگلستان جوشانده آن را به عنوان خواب‌آور تجویز می‌کردند؛ همچنین برای مداوای بیماری‌های روماتیسمی و ریوی از این جوشانده استفاده می‌نمودند.

رازک اثر تسکین‌دهنده تحریکات شهوانی دارد و این اثر ضمن یک رشته آزمایش‌های دقیق توسط *W. Ripperger* در سال ۱۹۲۷ میلادی به اثبات رسیده است. در این مورد عقاید مختلفی توسط اطباء ابراز شده که خود قضاوت را مشکل می‌سازد.

طب سنتی مخروطهای ماده رازک را برای درمان سردردهای یکطرفه (میگرن)، قاعدگیهای دردناک، فلج مثنانه و عدم تعادل عصبی تجویز می‌کند.

دکتر کروبر L. Kroeber در سال ۱۹۳۴ میلادی از مخلوط رازک و سنبل-الطیب، نتایج مفیدی در تعدیل بازتابها (رفلکسها) به دست آورده و آن را دارویی ضد تشنج، خواب‌آور و رفع‌کننده اختلالات جنسی دارای منشأ عصبی ذکر کرده است. به‌علاوه آن را در بی‌خوابیها و ناراحتیهای قلبی ناشی از اختلالات عصبی و اختلالات هضمی که از بهم خوردن تعادل عمل اعصاب نتیجه شده باشد، مؤثر دانسته است.

اطبای قدیم در استعمال خارجی، برای آن اثر آرام‌کننده درد مفاصل، تومورهای سرد و اولسهای غانقرایی قائل شده‌اند. از این نظر برگ و سرشاخه‌های جوان گیاه را پس از آن‌که در آبجو می‌جوشانند، بر روی محل دردناک قرار می‌دادند. پماد حاصل از لوبولن در بواسیر و حتی برخی سرطانها اثر تسکین‌دهنده دارد.

برخی از اطبای قدیم رازک را به عنوان مسکن تجویز می‌کردند. علی‌رغم نبودن دلائل علمی کافی دایر بر اثر تسکین‌دهنده رازک بر روی سیستم اعصاب مرکزی، عصاره رازک به فراوانی برای این منظور به کار می‌رود.

چون رازک از نظر خانواده گیاهی بسیار نزدیک به حشیش است می‌گویند که مصرف آن به صورت سیگار حالت افوریا به وجود می‌آورد. البته باید توجه داشت مصرف رازک بدین منظور به مدت طولانی سبب ایجاد عوارض نامطلوبی مانند گیجی، مسمومیت و یرقان می‌گردد.

این گیاه علفی در نواحی مختلف گیلان مخصوصاً بین رشت و لاهیجان و رشت و آستارا می‌روید.

Hydrocharitaceae: Hydrocharis morsus – ranae تخت قورباغه

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای رونده و شناور در آب با برگهای دم‌برگدار کم‌ویش دایره‌ای عموماً شناور و گل‌های کوچک سفید که در فصل تابستان ظاهر می‌شوند.

این گیاه با برگهای کم‌ویش دایره‌ای شکل خود که در سطح آب به‌حالت شناور و با تراکم زیاد می‌روید مانند لایه سبزی سطح آب را می‌پوشاند و خاستگاه آن نیز معمولاً مردابها و باتلاقهای دارای آب نسبتاً راکد و با جریان ملایم است و مانند تختی است که قورباغه‌ها می‌توانند بر روی آن نشسته و استراحت کنند، رویشگاه آن در استان گیلان بیشتر در مرداب انزلی، مرداب امیر کلاهی، آبگیرها و برکه‌های اطراف رشت، صومعه‌سرا و فومن می‌باشد.

Umbelliferae: Hydrocotyle ranunculoides هیدروکوتیل: تیره جعفری

گیاهی است علفی چندساله آبی به رنگ سبز تیره و بدون کرک با ساقه‌ای رونده که در محل گره‌ها ایجاد ریشه‌های نابجای فراوان می‌نماید و برگهایی با دم‌برگ بلند و برافراشته و راست کلیوی شکل پهن یا قلبی-سه گوشه و به‌ندرت دایره‌ای و گرد و غالباً لوب‌دار.

رویشگاه آن در استان گیلان در مردابها و باتلاقهای با آب راکد یا با جریان بسیار ملایم مانند مرداب انزلی، امیر کلاهی، مرداب عینک و نظایر آنها می‌باشد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۷

گونه دیگری از این جنس با نام علمی *Hydrocotyle vulgaris* در گیلان می‌روید که از فراوانی و تراکم گونه فوق‌الذکر برخوردار نبوده و بیشتر در حاشیه مردابها و باتلاقها دیده می‌شود.

Solanaceae: Hyoscyamus niger بذر البنج، بذر البنگ: تیره سیب‌زمینی

گیاهی است علفی یکساله یا دوساله با ساقه‌ای به ارتفاع ۲۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر، پوشیده از کرکهای کوتاه و منشعب و پرشاخه در بالا و برگهای قاعده‌ای تخم‌مرغی کشیده تا سرنیزه‌ای کشیده و با لوبهای سرنیزه‌ای - سه گوشه و نوک تیز، و برگهای ساقه‌ای ساقه‌آغوش با گلهای استکانی شکل زرد یا زرد متمایل به بنفش که توسط رگه‌های مشبک ارغوانی و گلویی ارغوانی تیره میوه‌های کیسولی و پربذر می‌دهد.

بذر البنج در مناطق سنگی و صخره‌ای و مزارع غلات و حاشیه جاده‌ها و مناطق متروکه می‌روید. در استان گیلان نیز در حاشیه جاده‌ها و مزارع و کنار جاده‌های جنگلی دارای نور کافی به فراوانی دیده می‌شود. گیاهی است سمی و با احتیاط فراوان در طب سنتی مصرف می‌گردد.

برگها و ساقه‌ها و دانه‌های گیاه محتوی الکلئیدهای سمی از قبیل هیوسيامین، آتروپین و اسکوپولامین هستند و روی سیستم اعصاب مرکزی اثر می‌کنند. به علت سمی بودن شدید در طب سنتی کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و در صنایع داروسازی برای تهیه داروهای ضد آسم، آرام‌بخش، ترمیم‌کننده سیستم اعصاب و مسکن ناراحتیهای مربوط به ضعف پیری از آن استفاده می‌شود.

Hypericaceae: Hypericum androsaemum هورفاریقون، هوفاریون: تیره گل راعی

درختچه‌ای است با ساقه‌ای منشعب و پرشاخه به ارتفاع ۳۰ تا ۹۰ سانتیمتر با برگهای متقابل تخم‌مرغی یا تخم‌مرغی کشیده بدون دمبرگ یا ساقه‌آغوش به رنگ سبز روشن و در جوانی متمایل به قرمز، گلهای زردرنگ پرپرچم آن عموماً به صورت منفرد در محور برگها یا در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته میوه سته‌ای آن پس از رسیدن سیاه‌رنگ می‌گردد.

هورفاریون یکی از درختچه‌های جنگلهای شمال ایران بوده و غالباً در حاشیه جنگلها، کنار نهرا و بیشه‌زارها و مناطق دارای نور نسبتاً کافی رشد می‌نماید. ارزش دارویی کمی داشته و گاهی در طب سنتی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

میوه این گیاه دارای اثر مسهلی است و از اعضاء مختلف آن مانند گل راعی استفاده می‌شود، در موارد سختی قاعدگی، هیستری و بیماریهای کلیه و مثانه و نیز به عنوان التیام‌دهنده زخمها توصیه می‌گردد.

Hypericaceae: Hypericum perforatum گل راعی، گل چای، گل هزارچشم، علف چای: تیره گل راعی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای راست و برافراشته و پرشاخه در انتها به بلندی ۱۰ تا ۱۱۰ سانتیمتر با برگهای متقابل تخم‌مرغی باریک یا سرنیزه‌ای تا بیضوی - کشیده یا خطی بدون دمبرگ یا ساقه‌آغوش تخت که به سبب داشتن نقاط روشن

در صفحه پهنک به هنگام قرار گرفتن در برابر نور آن را گل هزارچشم نامیده‌اند. گل‌های زردرنگ و پرپرچم آن عموماً در انتهای شاخه‌ها در گل آذینی دیهیم‌مانند قرار گرفته‌اند.

گیاهی است که در مناطق مرطوب، حاشیه جویبارها و چمنزارهای دارای آب دائمی و کف جنگلها و بیشه‌زارهای گهگاه خشک می‌روید.

در استان گیلان عموماً در اطراف رشت، لاهیجان، انزلی، فومن و صومعه‌سرا تا آستارا در حاشیه جاده‌ها، کف جنگل‌های تنک و کنار جویبارها دیده می‌شود، گل راعی دارای ارزش دارویی بسیار است؛ سرشاخه گلدار آن نیرودهنده، هضم‌کننده، صفرابر، مسکن اعصاب، ضد عفونی کننده مجاری ادرار، مدر، ضد نزله، قابض و تقویت کننده دستگاه تنفس و رحم می‌باشد. اثر تب‌بری و ضد کرم و التیام‌دهنده زخم نیز دارد.

در موارد کمی اشتها، اسهال‌های ساده، قولنج‌های کبدی و کلیوی، زردی، آب آوردن، سنگ کلیه، نزله‌های ششی، آغاز بیماری سل، آسم مرطوب، کم‌خونی دختران جوان، هیستری، صرع، حالات تشنج، عدم تعادل عصبی، سردردهای عصبی، میگرن، سیاتیک، دردهای عصبی چهره، بواسیر، کرم روده، تب‌نوبه و اختلالات زنانگی بسیار مفید است.

Labiatae: Hyssopus officinalis subsp. angustifolia زوفا: تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله با زمینه خشبی و شاخه‌های متعدد و ترکه‌ای به ارتفاع ۱۲ تا ۴۰ سانتیمتر و برگ‌های دسته‌ای، خطی و باریک بدون دم‌برگ

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۸

معطر و گل‌های بنفش متمایل به آبی در چرخه‌های ۶ تا ۱۵ تایی که به صورت یکطرفه روی محور گل آذین قرار گرفته‌اند.

در استان گیلان بیشتر در مراتع بیلاقی و مناطق صخره‌ای می‌روید و در مناطق جنگلی روشن و تنک نیز دیده می‌شود.

زوفا از گیاهان دارویی مهمی است که در طب سنتی جایگاهی شناخته شده دارد. از آن به عنوان نیرودهنده، آرام‌کننده سرفه، خلط‌آور، کم‌وبیش مدر، مقوی معده و ضد کرم استفاده می‌شود. در استعمال خارجی نیز اثر التیام‌دهنده دارد. در بیماری‌های سینه جهت رفع عوارض برونشها مخصوصاً آسم مرطوب افراد مسن مورد مصرف واقع می‌شود. در ضعف معده و دستگاه هضم، کم‌اشتهائی ناشی از آن، درد معده و دل‌پیچه‌های ناشی از نفخ اثر معالج دارد.

زوفا در رفع کم‌خونی دختران جوان، ترشحات زنانگی و تأخیر در عادت ماهانه ناشی از ضعف عمومی، روماتیسم کهنه، عوارض ناشی از وجود کرم در امعاء و برخی بیماری‌های ناشی از وجود سنگ در کلیه و ضعف عمل آن، عرق شبانه مسلولین، احساس چنگ‌زدگی در سینه، خنازیر، زردی و آب آوردن انساج مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Aquifoliaceae: Ilex spinigera خاس (چخ): تیره خاس

درختچه‌ای است همیشه سبز به ارتفاع ۱ تا ۳ متر منشعب و پرشاخه با پوستی خاکستری و برگ‌های همیشه سبز، شفاف با دندانه‌های خاردار و با گل‌های یک جنسی منظم کوچک که به صورت گرزنه‌های محوری یا خوشه‌ای و گروهی قرار گرفته‌اند و میوه شفت آن پس از رسیدن قرمزرنگ می‌شود.

خاص درختچه‌ای خاردار با برگهای همیشه سبز است که فقط در جنگلهای شمال ایران در بیشه‌زارها و جنگلهای تنک در کنار دره‌ها در جنگلهای راش و ممرز می‌روید.

Convolvulaceae: Ipomea purpurea نیلوفر: تیره پیچک

گیاهی است علفی یکساله یا چندساله با ساقه‌ای بالارونده و پیچان به طول حد اکثر ۱۰ متر و گاهی گسترده بر روی بوته‌ها و درختچه‌های اطراف، با برگهای دمبرگذار تخم‌مرغی و قاعده‌ای قلبی و لبه‌ای کامل و بدون دندانه و گل‌های قیفی شکل درشت صورتی- ارغوانی یا ارغوانی متمایل به بنفش.

در استان گیلان نیز یکی از گیاهان پیچنده‌ای است که غالباً در کنار دیوارهای منازل، سر در حیاطها و پرچین باغها و گاهی باغچه‌های منازل کاشته می‌شود و با گل‌های بنفش خود که غالباً شبها بسته و روزها همراه آفتاب باز می‌شود زیبایی خاصی دارد.

در ایران مصرف درمانی ندارد ولی ریشه آن دارای ۵ درصد ماده رزینی است که اثر مسهلی دارد.

Iridaceae: Iris germanica زنبق: تیره زنبق

گیاهی است به ارتفاع ۶۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر با برگهای شمشیری کم‌ویش راست سبز- خاکستری‌رنگ با ساقه‌های شاخه‌دار حامل ۴ تا ۵ گل و با گل‌های زیبا به رنگ آبی، بنفش یا آبی با رگه‌های قهوه‌ای و اغلب خوشبو. زنبق در ایران دارای پراکنش جغرافیائی زیادی بوده و اغلب در ارتفاعات کوهستانی با خاک خوب و مرطوب و گاهی نیز در باتلاقها و چمن‌زارها می‌روید.

گیاه فوق‌الذکر دارای نژادهائی است که اغلب به صورت زینتی کشت شده و در حاشیه باغچه‌ها، پارکها و تفرجگاهها دیده می‌شود.

Iridaceae: Iris pseudacorus زنبق زرد: تیره زنبق

گیاهی است چندساله به بلندی ۷۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر با ساقه‌های زیرزمینی ضخیم و برگهای شمشیری رگه‌دار مساوی اندازه گل‌آذین و ساقه‌ای دوشاخه که هرشاخه حامل ۱ تا ۳ گل زردرنگ قیفی شکل درشت می‌باشد. زنبق زرد گیاهی است رطوبت‌پسند و در استان گیلان و در کنار نهرها، استخرها، جویبارها و باتلاقهائی با آب شیرین می‌روید.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۱۹

Oleaceae: Jasminum fruticans یاس زرد وحشی: تیره زیتون

درختچه‌ای است همیشه سبز یا نیمه خزان کننده به ارتفاع ۵۰ سانتیمتر تا ۲ متر با ساقه‌هایی از پائین منشعب و پرشاخه، با شاخه‌های سبز تیره‌رنگ و بدون کرک و برگهای متناوب سه برگچه‌ای به ندرت یک برگچه‌ای واژ تخم‌مرغی، مستطیلی یا مستطیلی-قاشقی شکل، گلهای زردرنگ فراوان و میوه سته آبدار کروی شکل که پس از رسیدن به رنگ سیاه تیره درمی آید. این درختچه فقط در قسمتهای شمالی ایران در مناطق صخره‌ای خشک و بیشه‌زارهای خزان کننده و حاشیه مزارع و مراتع رشد می‌نماید. در استان گیلان در دره سفیدرود حوالی رودبار و منجیل در ارتفاعات دامنه‌ای کوهستانی می‌روید.

Oleaceae: Jasminum officinale یاس رازقی: تیره زیتون

درختچه‌ای است تقریباً بالارونده و پیچان با برگهای متقابل مرکب ۳ تا ۷ برگچه‌ای با برگچه‌های تخم‌مرغی - سرنیزه‌ای نوک‌دار و گلهای سفیدرنگ بسیار معطر و زیبا در گل آذین دیهیم انتهائی. این درختچه در ایران در مناطق جنگلی شمال در مناطق جلگه‌ای می‌روید در استان گیلان نیز در حوالی لاهیجان، رشت تا آستارا رشد و نمو و گسترش دارد. انواع پرورش‌یافته آن به نام یاس رازقی با گلهای سفید و بسیار معطر غالباً در منازل نگهداری می‌شود.

Juglandaceae: Juglans regia گردو: تیره گردو

درختی است به ارتفاع حد اکثر ۳۰ متر و تنه‌ای که گاه قطر آن به ۲/۵ متر نیز می‌رسد با تاجی کاملاً گسترده و پرشاخ و برگ و برگهای شانه‌ای مرکب با تعداد ۵ تا ۹ برگچه، گلهای نر سنبله‌ای آویزان و گلهای ماده که به صورت خوشه‌های انتهائی کم‌گل غالباً بر روی شاخه‌های دوساله ظاهر می‌گردد. میوه گردو شفت ناشکوفای می‌باشد. علاوه بر مصارف صنعتی چوب گردو که غالباً به علت داشتن رنگ تیره و نقشهای زیبای خود در صنایع نجاری و غالباً به صورت روکش مصرف می‌گردد، میوه آن نیز به مصرف تغذیه رسیده و پوست میوه آن نیز به علت داشتن ماده‌ای به نام Juglans در صنایع رنگرزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این درخت در جنگلهای شمال ایران به صورت خودرو می‌روید و در باغها و منازل و سایر مناطق به خاطر محصول باارزش چوب و میوه آن غرس می‌شود.

قسمت مورد استفاده درخت گردو، برگ، قسمت گوشتدار میوه سبز، پوست ثانوی و چوب آن است. از برگ و ریشه و میوه و پوست درخت گردو به طوری که اطبای قدیم گفته‌اند استفاده‌های درمانی مختلف به عمل می‌آمده است. مانند آن که از پوست این درخت برای دفع کرم و از مغز میوه آن (مغز گردو) جهت رفع مسمومیتها، آبه کبدی، بیماریهای پوستی و همچنین دفع کرم و از پوشش میوه‌های نارس، جهت رفع آبریزش چشم و از برگ درخت گردو برای دفع کرم کدو، درمان نقرس و جذام استفاده می‌شده است. در سال ۱۵۵۴ میلادی، «ماتیول» دانشمند گیاه‌شناس اغلب مداوای قبلی را ناصحیح دانست و مغز گردوی تازه را تقریباً، بی‌ضرر اعلام داشت و مصرف قسمت گوشتدار گردوی نارس را برای تقویت معده و خیسانده گل آذین درخت را در شراب، برای رفع اسپاسمهای رحمی توصیه کرد. در اوائل قرن نوزدهم تدریجاً مصرف برگ درخت گردو برای درمان خنازیر معمول و از سوی پزشکان توصیه شد. نیز در سال ۱۸۷۶ میلادی

پروفسور Lutton، برگ درخت گردو را داروی اختصاصی درمان سل و همچنین مننژیت سلی معرفی کرد. دکتر لکلر H Leclerc. که از اطبای بنام بود اعلام کرد که اثر درمانی برگ گردو را به علت دارا بودن تانن، نمی توان برای درمان سل انکار کرد. زیرا برگ درخت گردو با دارا بودن تانن و مواد مؤثر دیگر، بر روی دستگاه هضم و ماهیچه ها اثر مفید و تقویت کننده دارد.

علاوه بر خواص یاد شده، برگ درخت گردو در درمان ترشحات زنانگی و

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۰

پائین آوردن مقدار قند خون، ورم مفاصل، بیماریهای پوستی چون داء الصدف و اکزما نیز مفید و مؤثر است. در طب سنتی از برگ درخت گردو به عنوان تصفیه کننده خون و رفع نزله های مزمن دستگاه هضم استفاده می شود.

همچنین از برگ گردو و قسمت گوشتدار میوه سبز آن، به صورت دم کرده یا جوشانده می توان در لنفاتیسم، خنازیر و عوارض مختلف آن مانند عوارض استخوانی، مفصلی-استخوانی، ضایعات و چرکین شدن مجرای بینی و حلق، ورم غدد لنفاوی ناحیه گردن، اکزما، سل استخوانی و مفصلی، اولسره های چرکین، فساد بافت استخوانی، آفت، ورم لوزه و غیره سود جست. مقدار مصرف به صورت دم کرده ۱۵ تا ۲۰ گرم از برگ یا قسمت گوشتدار میوه در یک لیتر آب به میزان ۲ تا ۵ فنجان در روز و به صورت جوشانده ۱۵ تا ۳۰ برگ تازه در یک لیتر آب به مقدار ۲ تا ۵ فنجان در روز می باشد.

در استعمال خارج، جوشانده برگ درخت گردو اثر قاطع در رفع اولسرها، سردرد، سرمازدگی، بیماریهای پوستی و به صورت شستشو در رفع ترشحات زنانگی ظاهر می کند. به علاوه از برگ گیاه، لوسیونهای جهت ورم ملتحمه چشم و به صورت غرغره برای رفع ورم لوزتین و درمان آئزین تهیه می شود.

گل آذین درخت گردو اثر قابض دارد و سابقا مصرف ۴ گرم گرد آن در شراب، برای رفع اسهال خونی و خونریزیهای رحمی، معمول بوده است. شیره قسمت سبز میوه گوشتدار گردو، در رفع زگیل و مداوای کچلی اثرات مفید ظاهر می کند. اگر چهارپایان مانند گاو، برگ درخت گردو را بخورند، شیر آنها خشک می شود.

جوشانده سرد حاصل از قطعات سبز و تازه میوه، رنگ قهوه ای به موی سر می دهد. اگر ماده رنگی برگ گردو و همچنین قسمت گوشتدار میوه سبز گردو و یا پوست شاخه های جوان درخت، به پارچه یا چرم و یا چوب اثر داده شود، رنگ قهوه ای مخصوص به آنها می بخشد. برگ تازه درخت گردو حشرات موذی مخصوصا بید و ساس را از بین می برد و دم کرده برگ این درخت مورچه ها را معدوم می سازد و اگر بر روی پوست دامها مالیده شود حشراتی مانند مگس را از آنها دور می کند. ابو علی سینا نیز خواص علاوه بر خواص یاد شده، برای گردو قائل است.

وی می گوید: گردو گرم است و کسانی که معده ای ضعیف دارند باید گردو را در سرکه پرورش دهند. مغز گردو را بخایند و بر دمل سودائی چرکین گذارند، داروی خوبی است. افشره برگ گردو را اگر به حالت نیمگرم در گوش چکانند چرک و ریم گوش را پاک می کند. روغن گردو داروی خوره و سرخی و ناسوره های گوشه چشم است. روغن گردوی کهنه درد گلو به بار آورد. گردو دیرهضم است و برای معده خوب نیست ... گردوی تازه و پوست کنده اگر با انجیر خورده شود پادزهر هر نوع سمی است.

Juncaceae. Juncus spp سازوها: نیره سازو

گیاهانی هستند چندساله علفی و غالباً دارای ساقه‌های زیرزمینی فراوان یا یکساله، با ساقه‌های متعدد و استوانه‌ای و عموماً توده‌ای با برگهای همیشه سبز استوانه‌ای لوله‌ای توپر یا توخالی که در قاعده دارای غلافهای باز عموماً قهوه‌ای روشن یا شاه‌بلوطی می‌باشند، برگهای عموماً قاعده‌ای و در بعضی از گونه‌ها ساقه‌ای می‌باشند. گل آذین عموماً انتهائی و گرزن غالباً متراکم و سرسان حامل گل‌هائی با گلپوشهای غشائی قهوه‌ای روشن یا تیره یا سبز علفی است. میوه‌های کپسول شکوفای آن حاوی دانه‌های بسیار می‌باشد.

سازوها گیاهانی هستند رطوبت‌پسند و آبدوست که عموماً بر روی شنهای ساحلی، مردابها یا باتلاقهای آب شور یا شیرین، چمن‌زارهای مخروطیه، حاشیه رودها یا چشمه‌سارهای کوهستانی می‌رویند. در استان گیلان نیز گونه‌های چندساله‌ای مثل *Juncus littoralis*، *J. inflexus*، *J. acutus* بیشتر در سواحل دریا در بندر انزلی و مردابهای پراکنده در سطح استان و گونه یکساله *Juncus bufonius* بیشتر بر روی شنهای ساحلی اطراف مرداب انزلی به فراوانی می‌رویند. سازوها گاهی توسط مردم محلی در صنایع دستی برای تهیه بعضی از لوازم منزل بکار می‌روند.

Cupressaceae: Juniperus excelsa ارس (آر بس): تیره سرو

درختچه یا درختی است همیشه سبز به بلندی ۱۰ تا ۲۰ متر با تاجی گسترده و پهن که از نظر رنگ پوست و ضخامت شاخه‌ها و طرز قرار گرفتن آنها و اندازه میوه بسیار متنوع است، برگها عموماً فلسی شکل متراکم و هم‌پوش و میوه‌ها مخروطی شبه‌کروی است.

ارس یکی از درختچه‌های همیشه سبز مناطق صخره‌ای و کوهستانی نیمه مرطوب تا نیمه خشک ایران است که با عطر و بوی خوش برگهای خود و همیشه سبز بودنش کاملاً مشخص می‌باشد. در گیلان در دره سفیدرود (ناحیه رودبار و منجیل) همراه زرین به فراوانی دیده می‌شود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۱

Compositae: Lactuca scarioloides کاهوی وحشی (کاهو علف، کاهوی زبر): تیره کاسنی

گیاهی است علفی دوساله با ساقه‌ای راست، سفیدرنگ، صاف و بدون کرک به ارتفاع ۶۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر، منشعب و شاخه‌دار در بخش فوقانی با برگهای واژ سرنیزه‌ای، بدون بریدگی یا شانهای بخش - نیش‌بری با ۴ تا ۶ لوب جانبی بدون کرک در سطح فوقانی و دارای خارهای کوچک در طول رگبرگهای سطح زیرین. گل‌های زبانه‌ای زردرنگ آن به صورت مجتمع و کپه‌ای در گل آذینی پانیکول و پرشاخه و تقریباً دیهیم‌مانند قرار گرفته‌اند.

کاهوی وحشی در ایران در شیبهای صخره‌ای دامنه‌ای، حاشیه مزارع کشت شده یا آیش، کنار جاده‌ها، و باغها می‌روید. در استان گیلان در کنار جاده‌ها، بیشه‌زارهای مخروطیه در دره سفیدرود، اطراف رشت، لاهیجان، انزلی تا آستارا و گاهی در کنار جاده‌های جنگلی می‌روید.

کاهوی خوراکی *Lactuca sativa* یکی از سبزیهای مهم غذایی است که به صورت روزمره تقریباً در غالب خانواده‌های شهرنشین به عنوان کاهوی سالادی مصرف داشته در غالب نقاط ایران از جمله در استانهای گیلان و مازندران کشت

Labiatae: Lamium album گزنه سفید: تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله و غالباً دارای ساقه زیرزمینی و ساقه هوایی به بلندی ۱۷ تا ۶۰ سانتیمتر، راست یا برافراشته و چهار گوشه و غالباً ارغوانی رنگ. برگها تخم مرغی و عموماً کرکدار یا بدون کرک. گلها به صورت چندتایی به تعداد ۲ تا ۱۰ عدد در محل گره‌ها قرار گرفته و سفیدرنگ می‌باشند.

گیاه فوق‌الذکر در استان گیلان با نام محلی کره گزنه شناخته شده است و بیشتر در مراتع و جنگلهائی که نور نسبتاً فراوان دارند رویش می‌یابد. گزنه سفید در اطراف رودبار نیز به فراوانی دیده می‌شود و از گیاهان نیمه‌بومی گیلان است. از این جنس گونه یکساله *Lamium purpureum* در اطراف عمارلو و داماش و گونه *Lamium amplexicaule* با گلهای ارغوانی و برگهای ساقه‌آغوش خود عموماً در اوایل بهار در غالب نقاط گیلان رویش می‌یابد. گزنه سفید دارای اثر درمانی بوده در طب سنتی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

گزنه سفید گیاهی است خلط آور، مقوی و قابض. گزنه سفید، داروی شفابخشی در معالجه ترشحات سفید غیر طبیعی در زنان می‌باشد. همچنین در خونریزیهای مربوط به رحم مصرف گزنه سفید فوق‌العاده مفید و مؤثر است دم کرده برگ گزنه سفید در نارساییهای کبدی مخصوصاً برای دختران جوانی که در قاعدگیهای سخت و دردناک مبتلا به ضایعات رحم می‌شوند، همچنین در مورد اسهالهای مزمن فوق‌العاده مفید و مؤثر است. در فرانسه برگهای گزنه سفید را کوبیده، با غذای مرغان خانگی مخلوط می‌کنند و عقیده دارند که به این وسیله گوشت و تخم آنها تقویت می‌شود و درعین حال آنها از ابتلا به بعضی از امراض عفونی، مصون می‌مانند و نیز به گاوهای شیرده می‌دهند تا شیر آنها زیاد شود. دکتر تروسو در مورد حمله‌های نزله مختنق که با سرفه همراه باشد دستور می‌دهد یک دسته گیاه گزنه سفید را مثل تازیانه به بدن بزنند زیرا این عمل در معالجه بیمار مفید و سودمند است. در قدیم نیز به همین نحو رفتار می‌کردند و به آن «گزنه مالی» یا اورتیکاسیون *Ortication* می‌گفتند.

گزنه سفید شبیه به گزنه‌های معمولی است. منتها بین دمبرگ و ساقه آن گلهای سفیدی دارد و برگها و ساقه آن برخلاف گزنه‌های معمولی گزنده نیست. گذشته از آنچه که ذکر شد در کتاب زبان خوراکیها به‌طور کلی در مورد گزنه آمده است که: ... گزنه معالج غانغرایا (گانگرن-مردگی اعضاء در اثر عفونتهای مزمن) می‌باشد. همچنین از جمله گیاهانی است که در گذشته پزشکان قدیم ایران در معالجه سرطان از آن سود فراوان می‌جسته‌اند. روی این

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۲

اصل در کتب طبّی قدیم فصولی فراوان از خواص گزنه جهت معالجه زخمهای چرکی و عفونی، زخمهای سرطانی و زخمهای خوره‌ای و عفونت رحم، مشاهده می‌گردد. نیز از خواص دیگر گزنه این است که ادرار را زیاد می‌کند و قند خون را پائین می‌آورد. در صنعت گونی‌بافی و بافتن طناب نیز از الیاف این گیاه استفاده می‌گردد. گزنه، سینه را باز می‌کند و لیزابه و خلط را از بین می‌برد، همچنین حیض را باز و شهوت را زیاد می‌کنند. گزنه سفید تنگی نفس را تسکین می‌دهد و خوردن برگ پخته آن با ماء الشعیر (جوشانده جو) جهت امراض سینه و تنگی نفس مفید و مؤثر است. گذاشتن برگ کوبیده گزنه در سوراخ بینی، خون دماغ را بند می‌آورد. ضماد برگ آن جهت باز شدن دمل و قطع زگیل مخصوصاً با عسل تجویز می‌گردد.

این ضماد را جهت باز شدن پیچیدگی عصب نیز توصیه کرده‌اند. همچنین ضماد برگ گزنه با نمک جهت درمان گزیدن سگ هار قبل از رسیدن طیب نافع است. پخته برگ این گیاه با روغن زیتون جهت ورم بناگوش توصیه شده است. مضمضه جوشانده گزنه جهت تقویت لثه و غرغره آن جهت ورم لوزه و ورم زبان کوچک نافع است. با خیساندن ریشه گزنه در الکل ۶۰ درجه و قرار دادن آن به مدت ۱۵ روز در آفتاب، مایعی به دست می‌آید که مالیدن آن به سر از ریزش مو جلوگیری می‌کند.

سرشاخه گلدار و گل گزنه سفید اثر قابض، تصفیه‌کننده خون، مدر، صفرابر، مخدر، مفرح و التیام‌دهنده دارد و برای درمان بیماریهای مختلف مانند اسهالهای ساده، خونریزها، اخلاط خونی، دفع دانه‌های جلدی اطفال، خنازیر، کم‌خونی، آب آوردن انساج، بیماریهای دستگاه تنفس و طحال، عدم دفع ادرار و ترشحات زنانگی مصرف می‌گردد.

مصرف شیره گیاه در دختران جوان مبتلا به کم‌خونی و خونریزیهای خارج از موعد قاعدگی و ترشحات زنانگی نتیجه مطلوبی داشته و در حبس البول و عدم دفع ادرار افراد مسن نیز مؤثر است، در استعمال خارجی اثر دادن جوشانده آن بر روی عضو سبب دفع آماسها، تومورها، واریس و دردهای نقرس و بواسیر می‌گردد. پاشیدن گرد خشک گیاه بر روی زخمهای ملتهب به سرعت بهبودی کمک مؤثر می‌کند.

Leguminosae: Lathyrus spp. خلرها: تیره نخود

گیاهانی هستند یکساله یا چندساله با ساقه‌های بالارونده و برگهای شانه‌ای زوج، منتهی به پیچک یا بدون پیچک با برگچه‌هایی به تعداد ۱ تا ۵ جفت و غالباً یک جفتی، کامل و به اشکال سرنیزه‌ای، خطی یا تخم‌مرغی؛ با گلهای پروانه‌آسای سفید یا زرد یا بنفش منفرد یا خوشه‌ای محوری و میوه نیام باریک و خطی.

خلرها نیز به جز گونه کاشته شده *Lathyrus sativa* همگی جزء علفهای هرز مزارع، زمینهای آیش، تاکستانها، مراتع و مناطق جنگلی دارای نور کافی می‌باشند.

در گیلان نیز چند گونه زیبای *Lathyrus laxiflorus* با گلهای بنفش، *Lathyrus vernus* با گلهای ارغوانی آبی‌شونده و *Lathyrus roseus* با گلهای ارغوانی متمایل به بنفش در مناطق جنگلی می‌رویند و گونه‌های چندی نیز در مزارع و باغها رویش می‌یابند که از آنجمله‌اند:

Lathyrus annuus/ Lathyrus pratensis

Lathyrus aphaca/ Lathyrus rotundifolius

Lathyrus inconspicuus/ Lathyrus sphaericus

Lathyrus laxiflorus/ Lathyrus vernus

Rosaceae: Laurocerasus officinalis جل (چرم گیله، چرم لیوه، غار گیلاسی): تیره گل سرخ

درخت یا درختچه‌ای است همیشه سبز به بلندی حد اکثر ۶ متر و برگهای بیضوی مستطیلی تا مستطیلی - واژ تخم‌مرغی چرمی بزرگ به رنگ سبز تیره و عطر بادام تلخ، گلهای خوشه‌ای محوری و میوه‌های شفت آبدار بنفش تیره یا کاملاً سیاه‌رنگ.

این گیاه در استان گیلان عموماً در جنگلهای انبوه با نور کم در زیر اشکوب درختان جنگلی رشد می‌نماید، اگرچه ارزش داروئی آن برای کشورهای اروپائی شناخته شده است لیکن در ایران مصرف داروئی چندانی ندارد و در سالهای اخیر در کنار خیابانها و پیاده‌روها به خاطر زیبایی خاص آن کشت می‌گردد. اگرچه در طب سنتی ایران ناشناخته است و لیکن در مداوای برخی از بیماریها نظیر تشنج، سرفه و تنگی نفس مؤثر می‌باشد. برگ آن حاوی اسید سیانیدریک بوده و سمی است.

Lauraceae: Laurus nobilis برگ بو: تیره برگ بو

درخت یا درختچه‌ای است همیشه سبز و معطر، گاه به ارتفاع ۲ تا ۱۵ متر با برگهای چرمی، مستطیلی-سرنیزه‌ای باریک تا تخم‌مرغی پهن با نوک تیز و لبه‌ای موج.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۳

اگرچه گیاه فوق‌الذکر بومی گیلان و سایر نقاط ایران نمی‌باشد و لیکن در سالهای اخیر به خاطر همیشه سبز بودن و بوی خوش و خواص داروئی متعددی که دارد مورد توجه قرار گرفته اغلب در پارکها و گاهی حاشیه پیاده‌روها و خیابانها کشت گردیده است.

برگ و میوه آن اثر داروئی داشته و از برگ آن به عنوان معرق و دفع نزله استفاده می‌کنند.

امروزه به عنوان چاشنی اغذیه و به‌منظور معطر ساختن برخی کنسروها و خیارشور به کار می‌رود. برگهای آن اثر بادشکن، قی آور، مدر، ضد تشنج و قاعده‌آور دارد. میوه آن به صورت خشک شده دارای اثر درمانی قوی‌تر از برگهاست و برای رفع کم‌اشتهائی و ضعف معده به کار می‌رود، اسانس آن در صابون‌سازی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Lemnaceae: Lemna spp. عدسک آبی: تیره عدسک آبی

گیاهی است بسیار کوچک و شناور در آب با برگهای کوچک دایره‌ای یا مستطیلی تا تخم‌مرغی باریک فاقد ساقه و ریشه‌های ثابت که با جریانهای آبی حرکت کرده و نقل مکان می‌نماید. عدسکهای آبی عموماً با تراکم زیاد در مردابها و باتلاقهایی با جریان ملایم آب یا راکد رشد می‌کنند. در استان گیلان در مرداب انزلی حد اقل دو گونه از آنها به نامهای *L. trisulca* و *Lemna minor* می‌رویند و مانند لایه‌ای سبزرنگ بر سطح آب شناورند.

علاوه بر عدسک آبی *Spirodela polyrhiza* با برگهای دایره‌ای تا تخم‌مرغی نامتقارن به رنگ سبز در سطح فوقانی و ارغوانی تیره در سطح زیرین و ریشه‌های فراوان سفیدرنگ در آبهای راکد و با جریان ملایم استان در مرداب انزلی و آبگیرهای اطراف رشت، فومن و صومعه‌سرا و کشت‌زارهای برنج می‌روید.

گیاه دیگری از این تیره به نام *Wolfia arhiza* مانند لکه‌های سبزرنگی با تراکم زیاد در سطح آبهای راکد استان رشد کرده و با جریانهای آب حرکت می‌کند.

Cruciferae: Lepidium sativum تربیزک، تره‌تیزک: تیره شب‌بو

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای منفرد و راست به ارتفاع ۲۰ تا ۵۰ سانتی‌متر منشعب و پرشاخه در بالا با برگهای طوقه‌ای شانه‌ای-ربابی و دمبرگ بلند و برگهای ساقه‌ای یا دو بار شانه‌ای با طعمی تند. در رشت و اطراف آن به نام ککج شهرت دارد.

تره‌تیزک یکی از گیاهان کاشته شده در ایران است که برگ آن به مصرف تغذیه می‌رسد. این گیاه سریع‌الرشد که سرشار از ویتامین ث است در اغلب باغچه‌ها، و مزارع و گاهی در بشقابها و بر روی کوزه‌های گلی به عنوان زینتی در فصل بهار کشت می‌شود و در مغازه‌های سبزی‌فروشی به فروش می‌رسد.

تره‌تیزک ضد اسکوربوت، اشتها آور، مدر، تصفیه‌کننده خون می‌باشد. به علت دارا بودن یک ماده میکروب‌کش (که در گونه دیگر مشهور آن یعنی بولایغ اوتی یا علف چشمه که در کنار چشمه‌ها و نه‌ها به‌طور خودرو می‌روید خیلی بیشتر است) در معالجه زخم روده و امراض داخلی و سرماخوردگی اثر معجزه‌آسایی دارد. همچنین به علت داشتن یک ترکیب گوگردی در اصلاح دستگاه تنفس تأثیر فراوان دارد و در مداوای سل ریوی، آسم، زکام و سیاه‌سرفه مورد استفاده قرار می‌گیرد. نوشیدن یک فنجان کوچک از آب تیره‌تیزک باعث دفع سموم بدن و انگلهای معده می‌شود. اطبای پیشین مخلوط آب این گیاه با روغن بادام شیرین یا روغن زیتون را برای درمان بند آمدن ادرار و درد کلیه و مثانه مؤثر می‌دانستند. تره‌تیزک ترشحات خارجی بدن، مثل شیر، عرق و ادرار را زیاد و به ترشحات داخلی نیز کمک می‌کند از این جهت مصرف این گیاه و گونه‌های دیگر آن را برای مداوای مرض قند، گواتر و بدبوئی عرق زیر بغل و تعفن رحم بانوان بیمار، توصیه و تجویز می‌کنند. تخم تره‌تیزک که به «حب الرشاد» معروف است اکثر خواص تره‌تیزک را دارا می‌باشد. جوشانده گرم آن قی آور است و بلغم را دفع می‌کند. ضماد آن جهت برطرف کردن کک-مک و جوشهای صورت توصیه شده است.

مؤلف «گیاهان داروئی» می‌نویسد: طبق بررسیهای جدید، چون مصرف تره‌تیزک، برقراری جریان خون را در شرائین قلب، به علت اثر بازکننده مجاری عروق Vaso-dilat که دارد همواره تأمین می‌نماید، مصرف آن در آئزین صدري Angine de poitrine مفید تشخیص داده شده است. به‌علاوه به عنوان اشتها آور، مدر و تصفیه‌کننده خون بکار می‌رود. از شیر گیاه یا خیسانده آن در شراب، به عنوان مدر در آب آوردن Hydropysie، خیز عمومی بدن و غیر آن استفاده به عمل آمده و نتیجه مفید حاصل شده است. همچنین مصرف دانه آن به عنوان مقوی معده، خلط‌آور و قاعده آور توصیه شده است. از دانه تره‌تیزک در بعضی کشورها مانند حبشه، نوعی روغن استخراج می‌شود و یا از آن، در فرمول بعضی از گردهای حشره‌کش استفاده به عمل می‌آید. اگرچه مصرف تره‌تیزک از نظر درمانی، امروزه کمتر مورد توجه قرار دارد، با این همه به علت سرشار بودن از ویتامینهای آ، ب و ث همچنین مواد کانی فراوان مثل آهن، فسفر، ید، منیزیم، منگنز، مس، روی، آهک و گوگرد، هنوز به داشتن لقب سبزی تندرستی معروف و مورد توجه می‌باشد.

Oleaceae: Ligustrum vulgare برگ نو، مندارچه: تیره زیتون

درختچه‌ای است با ساقه‌های متعدد و پرشاخه به ارتفاع حد اکثر ۴ متر با برگهای تخم‌مرغی سرنیزه‌ای متقابل به رنگ سبز تیره و در شاخه‌های جوان به صورت متقابل متلاقی، بدون کرک و با لبه‌ای کامل. گل‌های سفیدرنگ و کوچک خوشبوی آن در گل‌آذین گرز-پانیکول انتهائی قرار گرفته‌اند. میوه شفت آبدار آن پس از رسیدن به رنگ سیاه درمی‌آید. این درختچه در غالب نقاط معتدله و معتدله سرد، در خانه‌ها (به صورت پرچین)، باغها، باغچه‌ها، در پارکها و مناطق

تفرجگاهی کشت گردیده به

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۴

اشکال گوناگون آن را آرایش می نمایند. در مناطق معتدله، نیمه خزان کننده بوده و در اغلب ماههای سال برگدار می باشد که با سبزی خود شادابی خاص می آفریند.

این درختچه، بومی گیلان است و بیشتر در اطراف رشت، لاهیجان، انزلی و آستارا می روید.

Lilium ledebourii: Liliaceae سوسن چلچراغ: تیره لاله

گیاهی است پیازدار، پوشیده از فلسهای متعدد هم پوش برگی، فاقد پوشش پوستی با برگهای ساقه‌ای متعدد متناوب یا فراهم چرخه‌ای، سرنیزه‌ای نوک تیز. با ساقه‌ای به بلندی ۳۰ تا ۸۰ سانتیمتر و گل‌های درشت و سفید یا سفید متمایل به زرد که بر روی گلبرگهای آن نقاط قهوه‌ای رنگ متعددی به چشم می خورد.

سوسن چلچراغ در ایران فقط در استان گیلان و در منطقه عمارلو و داماش می روید. سوسن چلچراغ گیاهی است بسیار زیبا و دارای ارزش زینتی قابل توجه.

Caprifoliaceae: Lonicera spp پیچ امین الدوله: تیره بداغ

گیاهی است درختچه‌ای پرشاخه، بالارونده و پیچنده با برگهای متقابل به بلندی ۲ تا ۵ متر و گل‌های سفید، سفید متمایل به زرد تا قرمز رنگ نامنظم دو لوبه با لوله‌ای بلند که به صورت دوتائی در محور برگها یا در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته و دارای بوی بسیار خوش است.

گونه‌های چندی از این جنس در مناطق جنگلی شمال در بیشه‌زارها، حاشیه جاده‌ها و شیبهای تند حاشیه‌ای جاده‌های جنگلی رویش یافته و با گل‌های سفید و خوشبوی خود جلب توجه می نمایند. به عنوان نمونه می توان از *Lonicera iberica*, *L. nummulariifolia* نام برد. معمولی ترین گونه آن که در غالب نقاط معتدله و معتدله سرد ایران کشت می شود و با نام پیچ امین الدوله و به غلط یاس شناخته می شود *Lonicera caprifolium* است که با ساقه‌های فراوان پیچنده و بالارونده و گل‌های بسیار معطر خود اغلب در حیاط منازل، پارکها و مناطق تفرجگاهی کشت می شود.

Leguminosae: Lotus spp یونجه‌های زرد: تیره نخود

گیاهانی هستند چندساله علفی با ساقه‌ای برافراشته یا گسترده روی سطح زمین به ارتفاع حد اکثر ۴۰ سانتیمتر و با برگهای شانه‌ای پنج برگچه‌ای که دو برگچه آن در پای دمبرگ و در محل انشعاب از ساقه قرار گرفته و گوشواره‌مانند به نظر می رسد. گل‌های زرد یا بنفش رنگ آنها معمولا به صورت توده‌ای چتری به تعداد یک تا چند عدد در محور برگها یا انتهای شاخه قرار گرفته‌اند. میوه نیام آنها به رنگ قهوه‌ای روشن است.

گونه *Lotus corniculatus* با گل‌های زرد شفاف خوشه‌ای و برگهای سبز تیره یا سبز روشن در چمن‌زارها، حاشیه مزارع و

باغهای استان و گونه *Lotus gebelia* با گل‌های بنفش یا بنفش متمایل به سفید بیشتر در دره سفیدرود اطراف رودبار و منجیل در حاشیه جاده‌ها و مراتع دامنه‌ای رشد می‌نماید.

Solanaceae: *Lycopersicon esculentum* (سورخه بادنجان، بادنجان فرنگی): تیره سیب زمینی

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای راست برافراشته یا خوابیده و گسترده روی سطح زمین با برگ‌های مرکب شانه‌ای فرد به رنگ سبز روشن تا تیره گل‌های زردرنگ که به صورت منفرد یا گرزن چندتائی در محور برگ‌ها یا انتهای شاخه‌ها قرار گرفته‌اند. میوه سبز آن پس از رسیدن به رنگ قرمز در می‌آید.

گوجه‌فرنگی یکی از گیاهان زراعی معمولی ایران است و ارزش غذایی و دارویی آن بر کسبی پوشیده نیست. گوجه‌فرنگی به صورت خام، پخته، ترشی، رب و ... در غذای روزمره ایرانیان دیده می‌شود و در استان گیلان نیز زراعت گوجه‌فرنگی بسیار رایج است. گوجه‌فرنگی خام سرشار از ویتامین ث می‌باشد و میوه آن خاصیت قلیائی کردن خون را دارد و برای مبتلایان به سنگ کلیه و ورم مفاصل توصیه می‌گردد. افراد مبتلا به حساسیت (آلرژی) باید از خوردن آن پرهیز کنند.

Lythraceae: *Lythrum salicaria*

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های بلند و پرشاخه به ارتفاع ۲۰ تا

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۵

۱۸۰ سانتیمتر. با برگ‌های تخم‌مرغی یا سرنیزه‌ای باریک و گل‌های ارغوانی‌رنگ در گل‌آذین سنبله‌ای که در چرخه‌های ۳ تا ۸ تائی و در انتهای ساقه قرار گرفته‌اند.

این گیاه در مناطق مرطوب حاشیه رودها و نهرها و بستر رودها و مردابها و باتلاقها همراه گیاهانی هم‌چون نی و لویی و تاج ریزی رشد می‌نماید.

در استان گیلان در اغلب نقاط مرطوب مثل مرداب انزلی و مرداب امیر کلاویه می‌روید. خاصیت دارویی این گیاه در رفع اسهالهای ساده به تازگی شناخته شده است.

Magnoliaceae: *Magnolia spp* (ماگنولیاها): تیره ماگنولیا

درخت یا درختچه‌هایی هستند همیشه سبز یا خزان‌کننده با برگ‌های متناوب و ساده بدون لوب و کامل که در جوانی به وسیله غلافی دربر گرفته شده‌اند.

گل‌های آنها غالباً درشت و زیبا و به رنگ‌های سفید تا قرمز است.

ماگنولیای تابستانه *M. grandiflora* با برگ‌های چرمی و سبز روشن، زیبا و همیشه سبز در غالب نقاط ایران و در استان گیلان نیز در حیات منازل، پارکها و تفرجگاهها کشت شده و گل‌های سفید و درشت آن در فصل تابستان ظاهر می‌گردد.

ماگنولیای زمستانه *M. soulangiana* با برگ‌های خزان‌کننده و سبز و کرک‌دار خود دارای گل‌های ارغوانی یا قرمز درشتی

است که معمولاً در فصل بهار، از اوائل فروردین تا اردیبهشت و قبل از پیدایش برگها ظاهر گشته و زیبایی خاصی دارند. این درختچه در استان گیلان در حیاط منازل، پارکها و تفرجگاهها غرس می شود.

Malus orientalis: Rosaceae سیب: تیره گل سرخ

درخت یا درختچه ای است بدون خار و گاهی با شاخه های کم و بیش خاردار و برگهای خزان کننده به اشکال گوناگون بیضوی، تخم مرغی، واژ تخم مرغی یا شبه کروی، با گلهای سفید متمایل به صورتی در گل آذین دیهیم ۴ تا ۶ گلی. میوه آن سیب دارای لایه های متعدد غضروفی چندپره ای در مرکز است که دانه ها را دربر می گیرند. درخت سیب در جنگلهای شمال کشور و در کنار نهرها و حاشیه جاده های جنگلی و مکانهایی که دارای نور بیشتر هستند گاه به صورت وحشی و خودرو می روید.

سیب میوه ای است شناخته شده که باغهای وسیعی از انواع اصلاح شده آن در ایران ایجاد شده و یکی از ارقام صادراتی کشور ما محسوب می گردد. در طب گیاهی از پوست و برگ درخت سیب و میوه آن برای درمان برخی از بیماریها استفاده می شود. از جمله پوست درخت سیب قابض و برگ آن مدر و آرام کننده است. میوه آن برای مبتلایان به بیماری قند بسیار مفید است و در رفع کم خونی و از بین بردن اسید اوریک و تصفیه خون نیز تأثیر قابل توجهی به جا می گذارد.

Malva sylvestris: Malvaceae پنیرک: تیره پنیرک

گیاهی است دو ساله یا چندساله با ساقه ای راست یا برافراشته و منشعب از پائین و برگهای کم و بیش دایره ای و ۵ تا ۷ لوبه با حاشیه ای کنگره ای.

گلهای قرمز یا صورتی رنگ آن گروهی و خوشه مانند در محور برگها یا در انتهای شاخه ها قرار دارند. پنیرک به صورت علف هرز در مزارع، باغها، حاشیه جاده ها و مکانهای باز دارای نور کافی رشد کرده. در استان گیلان نیز در باغها، مزارع زراعی و حاشیه مزارع می روید.

جنبه های داروئی پنیرک برای اغلب مردم ایران شناخته شده است. از این گیاه برای درمان ناراحتیهای سینه، بیماریهای ناشی از التهاب و تورم اعضاء، تحریکات اعضاء مختلف بدن مانند تحریکات دستگاه گوارش، مجاری ادرار، مجاری تنفسی، نزلهای ششی و برونشها، سرفه، برونشیت، التهاب مخاطهای بدن به طور کلی، استفراغ و اخلاط خونی، ورم لوزتین، آنژینها، بیماریهای کلیه و مثانه، سرخک، مخملک و آبله و رفع بیوست اطفال و افراد مسن استفاده می شود. ریشه و برگ له شده پنیرک را به صورت پماد و مرهم برای درمان التهابهای سطحی بدن و جوشهای صورت و دانه های جلدی بکار می برند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۶

Medicago spp.: Leguminosae یونجه ها: تیره نخود

گیاهانی هستند یکساله یا چندساله، علفی با برگهای سه برگچه ای و غالباً دندانه دار با گلهای منفرد یا خوشه ای محوری به

رنگهای زرد یا بنفش و میوه‌های نیام ناشکوفای ماریچی و غالباً در گونه‌های یکساله، خاردار و راست یا هلالی و کوتاه در گونه‌های چندساله.

انواع یونجه‌ها نیز مانند شنبلله و شبدر از گیاهان مدیترانه‌ای بوده در استانهای گیلان و مازندران دارای پراکنش قابل توجه می‌باشند و غالباً در مناطق دشتی ساحلی و در دره سفیدرود می‌رویند. از مهمترین انواع یونجه‌ها می‌توان گونه‌های زیر را نام برد:

Medicago minima/ Medicago rigidula

Medicago polymorpha/ Medicago radiata

گونه چندساله **Medicago sativa** یا یونجه معمولی یکی از گیاهان کاشته شده و علوفه‌ای مهم بوده و اغلب در مناطق روستایی مراتع ییلاقی کشت می‌گردد.

Meliaceae: Melia azedarach (شاله‌زیتون، شاله‌پستانه، شال‌سنجد، سنجد تلخ) تیره زیتون تلخ

درخت یا درختچه‌ای است به چوب معطر و ساقه‌ای برافراشته و راست، در بالا منشعب و پرشاخه به بلندی ۲ تا ۵ متر با برگهای متناوب مرکب شانه‌ای، گل‌های معطر، منظم، نر و ماده و بنفش یا ارغوانی‌رنگ آن در گل آذین پانیکول محوری قرار گرفته‌اند. میوه‌های شفت گوشتی کروی آن پس از رسیدن به رنگ زرد درآمده و شبیه زیتون می‌باشد.

زیتون تلخ درختی است که در غالب نقاط استان گیلان در باغها، حاشیه جاده‌ها و جلگه‌های جنگلی دیده می‌شود و هنگام گل دادن شبیه چتری به رنگ بنفش زیبایی خاصی دارد.

اگرچه در طب سنتی ایران زیتون تلخ مصرف ویژه‌ای ندارد، اما می‌توان از پوست آن به عنوان مقوی، نیرودهنده، قابض، تب‌بر، ضد اسکوربوت و ضد کرم استفاده کرد. مصرف زیاد آن موجب مسمومیت می‌شود. پوست آن برای درمان بیماریهای مختلف ناشی از کمبود ویتامین ث و تبهای شدید و تب نوبه توصیه می‌گردد. برگ آن در استعمال خارجی بر روی محل دردناک روماتیسم اثر مسکن دارد.

Leguminosae: Melilotus officinalis اکلیل الملک: تیره نخود

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای منشعب و پرشاخه به ارتفاع ۴۰ تا ۲۵۰ سانتیمتر و برگهای سه برگچه‌ای و دم‌گردار و دندان‌های با گل‌های زردرنگ خوشه‌ای طویل و میوه نیام ناشکوفای کوچک.

گیاه مذکور یکی از علفهای هرز مناطق مختلف ایران بوده، اغلب در حاشیه مزارع، باغها، کنار جاده‌ها و پیاده‌روها و مزارع آیش می‌روید. در استان گیلان نیز در دره سفیدرود، اطراف رودبار و منجیل، عمارلو و مناطق مختلف جلگه‌های پست ساحلی رشد می‌نماید.

برای مصارف داروئی سرشاخه‌های گل‌دار گیاه که حاوی کومارین، اسید ملیوتیک، تاننها و مواد رنگی فلاونها هستند بکار می‌روند. این مواد نفوذپذیری مویرگها را کاهش داده و خون را رقیق می‌کنند، مصرف بیش از حد آنها مسمومیت داده ایجاد خونریزی، سردرد، سرگیجه و تهوع می‌نماید.

سرشاخه گلدار گیاه اثر آرام‌کننده، مدر و هضم‌کننده دارد.

دم‌کرده آن در رفع تحریکات عصبی، بی‌خوابیهای ناشی از بیماریهای مختلف، بیخوابیهای اطفال، احساس اضطراب و سرگیجه، دردهای عصبی، میگرن، دردهای روماتیسمی، عدم دفع ادرار، التهاب و ورم کلیه و مثانه، سوء هضم، قولنجهای کبدی و غیره دارد. در استعمال خارجی به صورت مرهم و پماد برای رفع دردهای روماتیسمی، جمع شدن شیر در پستان و رفع جوشهای صورت بکار می‌رود.

Melissa officinalis: Labiatae فرنجمشک (بارنگبو، بارنگبویه، بادر، بادرونه، ترنگان، ترنجان) تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای راست و شاخه‌دار به بلندی ۲۸ تا ۹۵ سانتی‌متر و برگهای تخم‌مرغی پهن تا بیضوی قلبی‌شکل و دنداندار.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۷

چرخه‌های حاوی گلها متشکل از ۴ تا ۱۲ گل زرد کم‌رنگ سفیدشونده و گاهی دارای رگه‌های پنی‌رکی است.

فرنجمشک گیاهی است بسیار معطر و خوش‌بو که در گیلان با نامهای محلی بارنگبو، بارنگبویه، بادر، عاشق‌تره، نازبوی، بادرونه، ترنگان و ترنجان شناخته می‌شود. در غالب نقاط استان به ویژه در جنگلهای تنک، بیشه‌زارها در شیبهای صخره‌ای، سنگلاخها، کنار نهرها و جاده‌ها می‌روید. خواص داروئی آن را اکثر مردم می‌شناسند. اخیراً در منابع و کتابهای داروئی از گیاه فوق‌الذکر با نام بادرنجبویه یاد شده است که صحیح نیست و بادرنجبویه به *Dracocephalum moldavica* گفته می‌شود که گیاهی است کشت شده در ایران و در آذربایجان شرقی و غربی به مقیاس وسیع کشت می‌گردد و عرق آن به نام محلی عرق بادرشبی مصرف می‌گردد.

بادرنجبویه از گیاهان دارویی مهمی است که از زمان قدیم، مصارف درمانی زیادی داشته است. از بادرنجبویه عرقی می‌گیرند که به نام عرق بادرنجبویه معروف است و اگر محل گزش عقرب، مار، زنبور و یا حیوانات زهردار دیگر را با آن بشویند سودمند خواهد بود.

شیخ الرئیس ابو علی سینا در کتاب قانون، بادرنجبویه را در ردیف داروهای مقوی قلب قرار داده و آن را در علاج بیماریهای بلغمی و سودایی، مفید دانسته و از آن به عنوان گیاهی شادی‌آور، توان‌بخش قلب، علاج خفقان، داروی سکسکه و خوشبوکننده دهان یاد کرده، دکتر علی زرگری در کتاب «گیاهان داروئی» می‌نویسد:

«بادرنجبویه دارای اثر نیرودهنده، ضد تشنج، مقوی معده، بادشکن و هضم‌کننده است. اسانس آن دارای خاصیت ضد تشنج و آرام‌کننده با اثری قاطع می‌باشد، مشروط بر آنکه به مقادیر کم و درمانی به کار رود. این اسانس رنگ زرد و بوی بسیار مطبوع شبیه به بوی لیمو دارد و در فراورده‌های داروئی مختلف مصرف می‌شود.» بادرنجبویه در منازل نواحی شمال ایران، بطور خودرو می‌روید و از آن برای رفع ناراحتیهای هضمی، نفخ، رفع استفراغ زنان باردار و سردردهای یکطرفه (میگرن) استفاده به عمل می‌آید. بادرنجبویه را به عربی «مفرح القلب المحزون» گویند لذا برای رفع ناراحتیهای روحی از قبیل حزن، اندوه، نگرانی، افسردگی و کابوس بسیار مفید است. مؤلف کتاب گیاه درمانی سنتی «گلستان شفا» می‌نویسد: بنا به نظر جمهور پزشکان اسلامی چون ابن سینا و حکیم مؤمن، مصرف بادرنجبویه، مقوی قلب و زیادکننده اعمال حیاتی بدن بوده، برای درمان خستگیهای روحی، بی‌حوصلگی، کج خلقیها، تندخوییهای دختران جوان، عصبانیت، حالت مالیخولیائی، هیستری،

طپش قلب، سرگیجه، سردردهای با منشأ عصبی، سنکپ (توقف ناگهانی قلب)، ضعف قلب، ضعف حافظه، احساس صداهای مبهم در گوش، درد دندان، تأخیر قاعدگی دختران و زنان ضعیف اثر شفابخش دارد. قسمت مورد استفاده این گیاه، سرشاخه‌های گلدار گیاه یا منحصراً برگهای بدون دمیرگ آن است. جهت استفاده باید ۲ تا ۳ قاشق غذاخوری از گیاه خشک را در ۱/۵ لیوان آب جوش دم کرد یا جوشانید و صبح و ظهر و شب یک فنجان با کمی قند مانند چای میل کرد و این عمل را تا رفع ناراحتیهای خود ادامه داد.

Mentha aquatica: Labiatae پونه آبی، سوسنبر: تیره نعناع

گیاهی است چندساله، علفی، با بوی بسیار تند و غالباً به رنگ صورتی روشن و ساقه‌های رونده روی زمینی سبز یا ارغوانی‌رنگ و ساقه گل‌دهنده‌ای به بلندی حد اکثر ۹۰ سانتیمتر و برگهای تخم‌مرغی تا تخم‌مرغی - سرنیزه‌ای. گیاه فوق‌الذکر در استان گیلان بیشتر در کنار آبراهه‌ها، حاشیه رودها، جویبارها و دره‌های جنگلی دارای آب دائمی و مناطق مرطوب حوالی مردابها و باتلاقها می‌روید. در فصل بهار قبل از رویش دیگر سبزیها گاهی سرشاخه‌های جوان آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. خواص داروئی چندی به شرح زیر دارد: از دم کرده سرشاخه‌های آن برای رفع بی‌اشتهائی، ناراحتی معده، گاز شکم، اسهال و تشنجات و غیره استفاده می‌شود.

Mentha longifolia: Labiatae پودنه (پینه): تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله با کرکهای گوناگون و بوی تند و بسیار شدید با ساقه‌های زیرزمینی پوشیده از برگهای فلس‌مانند و ساقه گل‌دهنده‌ای به بلندی ۴۰ تا ۱۲۰ سانتیمتر. برگها بدون دمیرگ یا دارای دمیرگهای کوتاه، مستطیلی بیضوی تا مستطیلی - سرنیزه‌ای، گلها در گل آذین سنبله‌ای متشکل از چرخه‌های متراکم و نزدیک به هم قرار گرفته‌اند و رنگ آنها بیشتر بنفش یا سفید است. گیاه فوق‌الذکر معمولاً در سراسر استان در مناطق مرطوب حاشیه جویبارها و مردابها و باتلاقهای دارای آب شیرین رشد می‌نماید و گاهی در فصل بهار که شاخه‌های آن جوان و دارای برگهای نازک و ظریف است به کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۸ عنوان سبزی خوردن مصرف می‌شود. عرق پونه نیز به عنوان گیاه داروئی برای عموم مردم شناخته شده است و برای درمان نفخ و دفع ناراحتیهای معده و درمان بی‌اشتهایی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Mentha pulegium: Labiatae خال‌واش، کوت‌کوتی: تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای راست یا گسترده روی زمین به بلندی ۱۰ تا ۴۰ سانتیمتر و برگهای بیضوی باریک با قاعده‌ای باریک‌شونده تا شبه دایره‌ای و دمیرگ بسیار کوتاه. گلها به رنگ بنفش در چرخه‌های چندتائی بر روی محور گل آذین قرار گرفته و گل آذین شبه سنبله‌ای می‌باشد. این گیاه که بوئی بسیار تند دارد در غالب نقاط استان در مناطق مرطوب رشد می‌نماید و با نامهای محلی خال‌واش یا

کوت کوتی برای غالب مردم گیلان شناخته شده است و در فصل بهار به عنوان سبزی خوردن در بازار سبزی‌فروشیها فروخته می‌شود. خال‌واش دارای خواص دارویی به شرح زیر است: بادشکن، محلل، صفرابر، خلط‌آور، ضد نزله و ضد عفونی‌کننده. برای درمان سیاه‌سرفه، آسم، هیستری، نفخ، نقرس بکار رفته و قاعده‌آور است. در رفع نزله‌های ششی مفید بوده و با مصرف آن سرفه آرام می‌گردد. چون اثر محرک صفرآ دارد هضم را نیز آسان می‌کند.

Rosaceae: Mespilus germanica ازگیل (کونوس): تیره گل سرخ

درختچه‌ای است خاردار (بعضی از انواع کشت شده آن بدون خار) به بلندی ۲ تا ۳ متر و ساقه‌ای شاخه‌دار و به رنگ قهوه‌ای با برگهای سرنیزه‌ای تا واژ تخم‌مرغی، با لبه‌ای کامل یا دندانه‌ای ریز. گلهای آن سفید است و میوه‌ای قهوه‌ای‌رنگ و ترش مزه می‌دهد.

ازگیل در استان گیلان در غالب نقاط، در حاشیه جاده‌ها، باغها، مزارع، بیشه‌زارها، نهرها و رودخانه‌ها و جنگلهای متروکه رشد می‌نماید، انواع پیوندی و اصلاح شده آن نیز در بعضی نقاط همراه سایر درختان مثمر کشت می‌گردد و میوه آن در فصل پائیز در غالب میوه‌فروشیها فروخته می‌شود.

ازگیل را در شمال بیشتر به اسامی ترشه‌سر، کنس، کنوس، کندس، فطر و فطر می‌شناسند. در کتابهای طب قدیم نام آن «زعرور کبیر» ثبت شده است.

میوه درخت ازگیل از نظر ترکیبات شیمیایی دارای مقداری تانن، قند، اسید مالیک و اسید سیتریک است. از جوشانده برگ ازگیل محلولی به دست می‌آید که برای درمان ورم مخاط گلو و انواع بیماریهای چرکی گلو به صورت غرغره استفاده می‌شود. میوه نارس ازگیل و شربتی که از برگ و میوه نارس آن تهیه می‌شود برای درمان ورم روده و جلوگیری از اسهالهای شدید مؤثر است. در قدیم غالباً درویشان از درخت ازگیل چوبدستی تهیه می‌کردند و معتقد بودند تماس این چوب با دست خواص فراوان دارد. طبق مندرجات کتاب خوردنیهای شفابخش یکی از پزشکان معاصر اروپائی معتقد است اگر زنان باردار گردنبندی از چوب ازگیل به گردن بیاویزند از سقط جنین مصون می‌مانند. برگ و ریشه درخت ازگیل را اگر خشک کرده به صورت گرد درآورند، سپس آنرا در شراب طبی گرم ریخته صبح ناشتا میل کنند تبهای مالاریائی را درمان خواهد کرد. میوه ازگیل به علت دارا بودن مقدار قابل توجهی ویتامین «ب» برای تقویت اعصاب مفید است؛ برای معالجه کم‌خونی، نقرس، دفع سنگ کلیه و دردهای استخوانی کمتر نیز مؤثر می‌باشد. جهت درمان این قبیل امراض بیشتر از هسته ازگیل استفاده می‌شود بدین طریق که هسته ازگیل را در آفتاب خشک می‌کنند، سپس آن را کوبیده به صورت گرد درمی‌آورند و با شراب سفید مخلوط می‌کنند. محلول به دست آمده را پس از بیست و چهار ساعت، صبح ناشتا می‌نوشند و درمان را دو تا سه هفته ادامه می‌دهند.

Moraceae: Morus alba توت، درخت توت (توته‌دار): تیره توت

درختی است یک پایه یا دو پایه با ساقه‌ای قطور و ارتفاعی تا ۳۰ متر با شاخه‌های بسیار و شیرابه‌ای شیرین‌رنگ و برگهای تخم‌مرغی تا تخم‌مرغی پهن با نوکی تیز یا دراز و قاعده‌ای قلبی‌شکل و بدون تقسیم، یا لوب‌دار.

میوه توت کاملاً شناخته شده است و به علت داشتن ساکارز توسط مبتلایان به بیماری قند مصرف می‌گردد؛ به عنوان خشکبار و آجیل نیز در غالب قنادیها و آجیل‌فروشیها بفروش می‌رسد. چوب توت به سبب مقاومت زیاد در برابر پوسیدگی دارای ارزش ویژه‌ای در صنایع کشتی‌سازی است. از سوی دیگر در گیلان اهمیت زیادی برای درخت توت قائل هستند زیرا این استان مرکز پرورش کرم ابریشم است و برگ درخت توت نیز غذای اصلی کرم ابریشم محسوب می‌شود، به همین جهت در اغلب شهرستانهای استان باغهای وسیعی از درختان توت دایر شده است. در ضمن درخت شاه‌توت *Morus nigra* نیز در غالب نقاط استان صرفاً به علت میوه‌اش کشت می‌گردد و میوه سیاه‌رنگ و خوشمزه آن به مصرف تغذیه می‌رسد. از نظر طب سنتی میوه توت، چه سفید و چه سیاه و چه خشک و چه تازه، ملین، مدرّ و مصلح خون است و خشکی دماغ را برطرف می‌کند. کبد و طحال

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۲۹

را تقویت می‌کند و همچنین مقوی نیروی جسمی و جنسی است.

توت سفید به عقیده ابو علی سینا: «گرم و تر و توت ترش شامی (شاه‌توت)، مایل به سردی و رطوبت است.» همچنین توت سفید دارای کمی از ماده البومینوئید، مواد چربی، پکتین و سقز است و سرشار از مواد قندی گلوکز، املاح معدنی، تانن و اسید سوکسینیک و ویتامینهای آ و ث می‌باشد.

میوه خشک توت سفید با این‌که شیرین است برای مبتلایان به مرض قند ضرری ندارد و مبتلایان به چاقی هم می‌توانند از آن استفاده نمایند. جوشانده پوست، ریشه و برگ درخت توت ادرار را زیاد می‌کند و شیره برگهای آن تب‌بر و التیام‌بخش زخمها و جراحات است.

به گفته ابن سینا: «اگر برگ توت را با برگ تاک و برگ انجیر سیاه در آب باران بپزند، موی را سیاه کند.» یعنی خضاب مؤثر و خوبی است.

آب ریشه درخت توت مسهلی قوی است، مخصوصاً اگر اول شب آن را تیغ بزنند و تراویده‌های شب را جمع کنند. این آب جهت درد دندان و باز شدن پيله آن، همچنین باز شدن دمل مفید است. صمغ پوست درخت توت نیز همین خاصیت را دارد. مضمضه جوشانده برگ درخت یا جویدن صمغ آن، برای محکم کردن لثه مفید است و از کرم‌خوردگی دندان جلوگیری می‌کند. عصاره برگ توت ضد سم قوی است و ضماد میوه کال آن با سرکه جهت مداوای ترکیدگی و شکاف پوست بدن بکار می‌رود.

کاربرد دارویی میوه و برگ توت هم جایگاهی خاص در طب سنتی ایران دارد. پوست، ریشه و برگ درخت توت مدر هستند؛ شیره برگ آن تب‌بر و التیام‌دهنده و دافع کرم است و میوه‌اش اثر ملین دارد؛ در بیماریهای سینه از آن استفاده می‌شود، سرشار از ویتامین آ و ث است.

Myriophyllum spicatum: Haloragaceae

گیاهی است علفی چندساله و آبی‌شناور یا غوطه‌ور در آب با ساقه‌های فراوان و غالباً به صورت توده‌ای و انبوه و کاملاً سبزرنگ، با برگهای فراهم متشکل از ۳ تا ۶ قطعه شانه‌ای - درفشی.

این گیاه خاص مناطق رویشی دارای آب شیرین مانند حاشیه دریاچه‌ها، رودها و کانالهای آب با جریان ملایم می‌باشد.

در استان گیلان بیشتر در مرداب انزلی روئیده و پناهگاه مناسبی برای زندگی لاروماهیها و سایر آبزیان محسوب می‌گردد.

Myrtus Communis: Myrtaceae مورد: تیره مورد

درختچه‌ای است همیشه سبز با برگهای چرمی ساده و متقابل و معطر به ارتفاع حد اکثر ۱/۵ متر و پرشاخه و توده‌ای و بدون کرک و گل‌های سفید و زیبای پریپرچم. و میوه‌های سته‌ای شبه کروی تا بیضوی پهن که به هنگام رسیدن سیاه‌رنگ می‌گردد. مورد برای ایرانیان مظهر سبزی و شادابی است و در اکثر نقاط ایران رشد کرده حتی در بعضی از شهرها از جمله شیراز در حاشیه خیابانها کشت گردیده است. در استان گیلان در منطقه رودبار و منجیل در دره سفیدرود می‌روید. از نظر مصارف داروئی ضد عفونی کننده و دافع کرم است.

مورد مقوی معده، نیرودهنده و قابض است؛ میوه مورد برای درمان بیماریهای دستگاه تنفس و سرفه و مجاری ادرار بکار می‌رود. همچنین در موارد ضعف عمل دستگاه هضم، اسهال، ترشحات زنانگی و خونریزها مورد استفاده قرار می‌گیرد. اسانس مورد اثر ضد عفونی کننده، بندآورنده خون و آرام‌بخش دارد.

Nasturtium officinale: Cruciferae تره‌تیزک آبی، بولاغ‌اوتی، علف‌چشمه: تیره شب‌بو

گیاهی است علفی چندساله و آبی با ساقه‌های رونده که در محل بندها ایجاد ریشه‌های فراوان می‌نماید. ساقه آن به بلندی حد اکثر ۹۰ سانتیمتر می‌رسد و برگهای شانهای آن دارای ۳ تا ۷ جفت برگچه مستطیلی - بیضوی کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۰

جانبی و برگچه انتهائی شبه دایره‌ای و با دندانه‌های نامنظم است. تره‌تیزک آبی دارای طعم تند می‌باشد.

تره‌تیزک یکی از گیاهان داروئی است و معمولاً در جریان آبهای شیرین و چشمه‌ها می‌روید. برای مصارف داروئی سرشاخه و برگ گیاه به صورت تازه مصرف می‌گردد و دارای خاصیت تصفیه کننده خون، نیرودهنده، مدر، اشتهاآور، مقوی معده و آرام کننده دردهای عصبی است. برای درمان بیماریهای ریه، سل، بیماریهای معده، یرقان، روماتیسم، نقرس، بیماریهای کلیه، طحال و کبد مورد استفاده قرار می‌گیرد. سرشاخه‌های تازه بولاغ اوتی سرشار از ویتامین آ، ث و ای است.

Nelumbium caspicum: Nymphaeaceae لاله مردابی، ثعله‌باقلی: تیره نیلوفر آبی

گیاهی است آبی با ساقه‌های زیرزمینی غوطه‌ور و برگهای سپری شکل بزرگ به قطر ۲۰ تا ۵۰ سانتیمتر شناور یا هوائی، دم‌گل‌های بلند آن حامل یک گل درشت با گلپوشهای خارجی گلبرگ آسای ریزان و درونی گلبرگ آسای متعدد به رنگ قرمز است و دانه‌های آن در میان طبقی (نهنجی) چوب‌پنبه‌ای قرار گرفته که پس از رسیدن سیاه‌رنگ می‌گردند.

شعله‌باقلی یکی از گیاهان زیبای استان گیلان (مرداب انزلی و مرداب امیرکلاویه) است که در اوائل تابستان به گل نشسته و یکی از مناظر زیبا و دیدنی استان را بوجود می‌آورد. دانه‌های آن در حالت سبز و نارس گاهی توسط مردم بومی به عنوان خوراکی مصرف می‌شود.

Nepeta cataria: Labiatae نوعی نعناع: تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای راست به بلندی ۵۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر، در بخش فوقانی پرشاخه، برگهای تخم‌مرغی و گل‌آذین سنبله‌مانند، متشکل از گل‌های بسیار زیاد متراکم سفیدرنگ. گیاه فوق‌الذکر بیشتر در اراضی مرتعی و جنگلهای دارای نور فراوان استان رشد می‌کند. اثرات دارویی آن شناخته شده نیست. می‌توان از جوشانده سرشاخه‌های آن برای مداوای ناراحتیهایی که ریشه عصبی دارد مثل میگرنها و غیره استفاده نمود زیرا گیاه اثر تسکین‌دهنده دارد. هم‌چنین جهاز هاضمه را تحریک و عادت ماهانه را تسهیل می‌نماید.

Nerium oleander: Apocynaceae خرزهره: تیره خرزهره

درختچه‌ای است با ساقه‌ای غالباً منشعب و پرشاخه از پائین، گاهی دارای ساقه‌ای مشخص به ارتفاع ۲ تا ۴ متر، شیرابه‌دار با برگهای چرمی همیشه سبز متقابل یا فراهم، اغلب فراهم سه‌تایی، بیضوی شکل باریک و نوک‌تیز. گل‌های سفید یا قرمز درشت و قیفی‌شکل آن در گل‌آذین محوری یا انتهایی گرزنی قرار گرفته و میوه برگه آن حاوی دانه‌هایی است که دارای کرک فراوان می‌باشد. خرزهره درختچه‌ای است که در غالب نقاط گرمسیری و معتدله ایران رشد می‌کند، ولی گونه فوق‌الذکر دارای گل‌های پرپر بوده به صورت زینتی در پارکها، بلوارها، حاشیه خیابانها، حیاط منازل و گلدانها کشت می‌گردد.

Nicotina tabacum: Solanaceae تنباکو، توتون (پاپروس): تیره سیبزمینی

گیاهی است علفی یکساله، پوشیده از کرکهای چسبناک، با ساقه‌ای به ارتفاع حد اکثر ۱۵۰ سانتیمتر و برگهایی با دم‌برگ بلند و پهنکی تخم‌مرغی - بیضوی بزرگ. جام گل بزرگ لوله‌ای، قیفی‌شکل زرد یا زرد متمایل به ارغوانی آن غالباً در انتهای شاخه‌ها در گل‌آذینی سنبله‌ای قرار گرفته و میوه کپسول آن ایجاد دانه‌های بسیار می‌نماید. توتون در استان گیلان یکی از گیاهان زراعی است که در غالب نقاط جلگه‌ای زراعت شده و برگهای آن برای تهیه توتون و تنباکو به مصرف می‌رسد. توتون دارای الکالوئید نیکوتین است و خواص دارویی چندانی ندارد. به صورت لوسیونهای مختلف جهت دفع حشرات بکار می‌رود. پماد حاصل از برگ توتون برای دفع کچلی، سودا، اولسره‌های عفونی و دفع شپش سر بکار می‌رود.

Nymphaea alba: Nymphaeaceae نیلوفر آبی سفید: تیره نیلوفر آبی

گیاهی است آبی و دائمی با برگهای بزرگ قلبی‌شکل شناور در سطح آب
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۱

و گل‌های سفیدرنگ درشت که غالباً توسط کاسبرگ‌های سبزرنگ و سرنیزه‌ای شکل و غالباً ریزان دربر گرفته می‌شود. این گیاه در غالب برکه‌ها و باتلاقی‌های استان گیلان در اطراف بندر انزلی رشت، لاهیجان، زیباکنار و مرداب امیرکلايه دیده می‌شود و اهمیت آن به علت زیبایی خاصی است که با گل‌های شناور و سفیدرنگ و درشت خود ایجاد می‌نماید. قسمتهای مختلف نیلوفر آبی مخصوصاً ساقه‌های آن اثر قابض و نیرودهنده دارد. گل‌های آن تا حدودی تخدیرکننده است. طب سنتی این گیاه را از داروهای مؤثر برای تسکین قوای جنسی می‌داند و شربت را که از ریزوم و گل نیلوفر آبی تهیه شده باشد برای رفع اشتهای جنسی به ویژه در زنان تجویز می‌کند. این شربت در مداوای ناراحتیهای عصبی و بی‌خوابی نیز مؤثر است. دم‌کرده گل نیلوفر آبی نیز دارای همین آثار است و جهت درمان بیماریها و ناراحتیهای ذکر شده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Nuphar lutea: Nymphaeaceae نیلوفر آبی زرد: تیره نیلوفر آبی

گیاهی است آبی و دائمی با برگ‌های بزرگ قلبی شکل شناور در سطح آب و گل‌های زردرنگ و درشت که کاسبرگ‌های آن نیز به رنگ زرد بوده و با دم گل نسبتاً بلندی از سطح آب بالاتر می‌ایستد. اهمیت آن بیشتر به علت زیبایی رنگ گل‌های آن است. این گیاه در غالب مناطق برکه‌ای و باتلاقی استان رویش دارد.

Nymphoides spp.: Gentianaceae تیره قنطوریون

گیاهانی هستند چندساله آبی با ساقه‌های زیرزمینی شناور یا رونده و برگ‌های دمبرگدار یا بدون دمبرگ. غالباً شناور در آب با گل‌های سفید یا زردرنگ کوچک با دمگل برافراشته، دسته‌ای و گروهی و به‌ندرت منفرد. جنس فوق دارای گونه‌هایی به نامهای *Nymphoides peltata* با گل‌های زرد و برگ‌های متقابل و *Nymphoides indicum* با گل‌های سفید و برگ‌های منفرد می‌باشد که هر دو گونه در استان گیلان در برکه‌ها، باتلاقیها و استخرهای آب اطراف لاهیجان، رشت و بندر انزلی رشد می‌نمایند.

Ocimum basilicum: Labiatae ریحان: تیره نعناع

گیاهی است یکساله علفی با ساقه‌ای راست و پرشاخه به بلندی تا یک متر و برگ‌های تخم‌مرغی تا مستطیلی تقریباً بدون کرک یا دارای کرک‌های غده‌ای منقوط و دمبرگ بلند و گل‌های چرخه‌ای تا شش تایی سفید یا صورتی‌رنگ بر روی محور گل‌آذین. گیاه فوق الذکر یکی از گیاهان زراعی گیلان بوده و در مزارع و باغها به عنوان سبزی خوردن کشت می‌گردد و نیز یکی از سبزیهایی است که معمولاً در فصل تابستان در کنار هرسفره‌ای دیده می‌شود. دم‌کرده سرشاخه‌های آن اثر ضد تشنج، نیرودهنده، مقوی معده و مدر دارد. مصرف آن برای رفع سردردهای یکطرفه، سردردهای عصبی، تقویت عمل دستگاه هضم، از بین بردن نفخ، سرگیجه، دل‌پیچه، سرفه، آژن و سیاه‌سرفه توصیه می‌گردد. ریحان اثر زیادکننده شیر دارد. دانه ریحان لعاب فراوان داشته و نرم‌کننده است و در

رفع ورم کلیه و ترشحات زنانگی مورد مصرف قرار می‌گیرد، کلیه قسمت‌های گیاه اثر مؤثر جهت دفع التهاب‌های نرله‌ای دستگاه مجاری ادرار دارد. اسانس ریحان در صنایع عطرسازی و ساخت بخور و در صنایع غذایی به عنوان ماده معطر بکار می‌رود.

Oenothera biennis: Onagraceae گل مغربی

گیاهی است دوساله با کرک‌های پراکنده و ساقه‌ای راست به ارتفاع ۱۰ تا ۱۵۰ سانتی‌متر، برگ‌های سرنیزه‌ای متناوب و گل‌های منظم سنبله‌ای برگ‌دار در انتهای شاخه‌ها که با گلبرگ‌های زردرنگ شفاف خود زیبایی خاصی را به وجود می‌آورد. گل‌های این گیاه غالباً در هوای تاریک و نیمه روشن باز و در نور شدید آفتاب بسته می‌شود، به همین علت آن را گل مغربی می‌نامند. این گیاه در استان گیلان بر روی شن‌های ساحلی بین رشت و انزلی تا آستارا رویش می‌یابد و نوع اصلاح شده و پرورش یافته آن در مناطق معتدله و معتدله سرد در باغچه‌ها کشت می‌شود.

از دانه این گیاه روغنی به نام **Onager** به دست می‌آید که در درمان نارسائی تغذیه، مسمومیت‌های ناشی از الکل، تصلب مغز و نخاع و همچنین رفع خشکی پوست مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۲

Olea europaea: Oleaceae زیتون: تیره زیتون

درختی است با تنه‌ای راست و برافراشته و تاجی پرشاخه و گسترده با برگ‌های چرمی همیشه سبز به ارتفاع ۱۰ تا ۱۰۰ متر و برگ‌های متقابل ساده، سرنیزه‌ای تا واژ تخم‌مرغی به رنگ سبز تیره و بدون کرک در سطح فوقانی و خاکستری یا نقره‌ای پوشیده از کرک‌های شوره‌سری در سطح زیرین، گل‌های معطر سفید یا سفید متمایل به زرد در گل‌آذین پانیکول در محور برگ‌ها یا انتهای شاخه‌ها و میوه سته‌ای گوشتی که به هنگام رسیدن سیاه‌رنگ می‌گردد و لیکن غالباً به صورت سبزرنگ مورد استفاده قرار می‌گیرد.

درخت زیتون ابتدا در آسیای صغیر (ترکیه) شناخته شد و اکنون در اکثر نقاطی که دارای آب و هوای مدیترانه‌ای هستند غرس می‌شود، ولی سرما را تا هشت درجه زیر صفر تحمل می‌کند. عده‌ای معتقدند وطن اصلی زیتون ایتالیاست و برخی نیز سوریه و سواحل مدیترانه غربی را زادگاه اصلی زیتون می‌دانند. روغن زیتون در سراسر جهان مورد استفاده است. میوه زیتون نیز به صورتهای مختلف مصرف خوراکی و درمانی دارد. می‌گویند درخت زیتون هزار سال عمر می‌کند و برخی نیز عمر این درخت را تا دو هزار سال می‌رسانند. این درخت بعد از چهار سال ثمر می‌دهد. رودبار گیلان مهمترین محل پرورش زیتون در ایران است به طوری که برای مشخص ساختن این محل از سایر نقاط که رودبار نام دارند آنرا رودبار زیتون می‌نامند.

روغن زیتون غیر از مصارف خوراکی مصرف دارویی نیز دارد و مخصوصاً برای لینت مزاج در طب سنتی و طب جدید تجویز می‌شود. روغن زیتون به دو صورت خام و پخته مصرف می‌شود؛ خام آن را در انواع سالادها می‌ریزند و در برخی از نقاط مخصوصاً مناطق پرورش درخت زیتون روغن آن را برای سرخ کردن مواد غذایی به کار می‌برند. روغن زیتون سرشار از ویتامین «آ» و املاح معدنی مخصوصاً پتاسیم است.

در طب سنتی خواص بسیاری برای زیتون ذکر شده است.

در عصاره آبی برگهای زیتون ماده‌ای وجود دارد که موجب کاهش فشار خون می‌شود. پوست درخت زیتون نیز مصارف طبی دارد و مانند پوست درخت گنه‌گنه تب‌بر است. جویدن برگ زیتون برای درمان زخمهای دهان مؤثر است. از دم‌کرده شاخه و برگ و میوه و ریشه زیتون برای درمان سردرد و میگرن و سرگیجه استفاده می‌کنند. شستشوی دهان و لثه‌ها با آب و نمکی که زیتون در آن پرورده شده است برای استحکام لثه‌ها و دندان مفید می‌باشد.

صمغ درخت زیتون را در طب سنتی برای تقویت حافظه و درمان سرفه‌های مزمن تجویز می‌کردند. میوه زیتون را اگر با فشار معتدلی نرم کنند، اولین روغنی که از آن گرفته می‌شود موسوم به روغن فشار اول یا روغن بکر و دست نخورده می‌باشد که برای مصارف داروئی باید منحصرآ از آن استفاده شود.

اگر میوه‌های زیتون را قبل از روغن‌گیری تخمیر کنند و سپس روغن آنرا بگیرند، روغنی که از آن بدست می‌آید موسوم به روغن تخمیر شده می‌باشد و طعم آن زیاد مطبوع نیست.

بالاخره اگر تفاله‌های زیتون را با آب جوش و داغ مخلوط کنند و فشار دهند، روغن پستی از آن بدست می‌آید که موسوم به روغن جهنم می‌باشد و آن را در صابون‌سازی به کار می‌برند.

روغن زیتون داروی ضدّ سمّ است و خاصیت آن در این مورد معروف می‌باشد. بدین ترتیب که وقتی خورده شود سموم را در خود حلّ کرده، به علاوه جدار روده و معده را اندود خواهد کرد تا سموم نتوانند به خون راه یابند. از خواص شگفت‌انگیز دیگر روغن زیتون این است که اگر صبح ناشتا خورده شود کمک به کبد‌های تنبل می‌کند و کیسه صفرا را به فعالیت واداشته، از تولید و تکثیر میکروبها در امعاء جلوگیری می‌نماید. همچنین برای اشخاصی که از درد کبد می‌نالند داروی شفابخش ممتازی است.

به علاوه روغن زیتون در دفع سنگهای صفراوی، رفع یبوستهای مزمن، قولنجهای ناشی از نفریت (التهابات و ضایعات کلیوی) و مسمومیت‌های ناشی از سرب مخصوصا برای کارگران چاپخانه‌ها که با حروف سربی سروکار دارند، بسیار مفید و مؤثر است.

[۳]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۳؛ ص ۴۳۲

ز روغن زیتون برای درمان انسداد روده ناشی از یبوستهای مزمن، بیماری‌هایی که ایجاد التهاب در دستگاههای داخلی می‌نماید اثری مفید دارد؛ و بالاخره از روغن زیتون می‌توان در رفع آفتاب‌زدگی، گزش مار و حشرات استفاده به عمل آورد و حتی معتقدند که اگر به ملایمت بر روی پوست بدن مالیده شود در درمان استسقاء و آب آوردن انساج اثرات نیکو ظاهر می‌نماید. در کتاب «قانون» آمده است:

«... همه نوع از روغن زیتون تن را توان بخشد. جنبش را زیاد کند.

پالایند است ... روغن زیتون وحشی موی را نگه می‌دارد و نمی‌گذارد زود سفید شود اما به شرطی که هرروز استعمال کنند. روغن زیتون نارسیده وحشی، در علاج قرحه تر، قرحه خشک، گری مفید است ... روغن زیتون شسته داروی درد پی و عرق النسا (سیاتیک) است. کسانی که نقرس دارند با روغن زیتون کهنه جای نقرس را بیندایند نفع بینند ... روغن زیتون کال با معده سازگار است ... زهرخورده اگر روغن زیت را با آب گرم بخورد با اینکه دلش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۳

بهم می‌خورد ولی از قوت سمّ می‌کاهد ...».

در تاریخچه استفاده درمانی از روغن زیتون چنین مندرج است که مردمان قدیم برای حفظ سلامت خود، روغن زیتون را پس از خروج از حیات به بدن خود می‌مالیدند و جنگجویان نیز قبل از زور آزمائی، بدنهای برهنه خود را به روغن زیتون آلوده می‌کردند. در زمان حاضر روغن زیتون در فرمول‌های دارویی مانند پمادها و فرآورده‌های زیبایی وارد شده است.

پوست و برگ درخت زیتون، دارای طعم تلخ و اثر مدر، مقوی، قابض، تب‌بر و کم‌کننده فشار خون است. دو خاصیت اخیر بیشتر در برگ زیتون وجود دارد.

بررسیهای مارتز Martz در سال ۱۹۳۸ نشان داد که جوشانده برگ درخت زیتون اثر قاطع، در کم کردن فشار خون دارد و چون تأثیر آن در ۸۰ درصد از مبتلایان مثبت بوده، بدین جهت می‌توان از آن برای کم کردن فشار خون استفاده کرد.

میوه رسیده و یا قوتی‌رنگ زیتون، مقوی معده و زهکش دستگاه گوارش است و اشتها را زیاد می‌کند. نیروی جنسی را تقویت می‌نماید. زیاده‌روی در خوردن میوه پرورده آن در آب نمک، باعث لاغری و بی‌خوابی می‌گردد. ضماد گوشت میوه رسیده زیتون از پوسته‌پوسته شدن و شوره سر جلوگیری می‌کند.

ضماد میوه نارس آن جهت سوختگی از آتش و مالیدن آن با پیه و آرد گندم جهت رفع سفیدی ناخن و بخور میوه مزبور با هسته جهت تنگی نفس و امراض ریوی سودمند می‌باشد.

علاوه بر آنچه ذکر گردید، آب میوه زیتون نیز جهت درمان داء الثعلب (موخوره و گری) و داء الحیه (فلس شدن پوست) اثری نیکو دارد.

Onobrychis michauxii: Leguminosae نوعی اسپرس: تیره نخود

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های متعدد به بلندی ۳۰ تا ۷۰ سانتیمتر، برافراشته و راست با برگهای مرکب شانه‌ای ۴ تا ۹ جفت برگچه‌ای تخم‌مرغی یا بیضوی با گل‌های سفید یا سفید متمایل به زرد خوشه‌ای پرگل محوری یا انتهائی و میوه‌های نیام شبه دایره‌ای کرکدار پوشیده از خارهای کوتاه و تیغالی.

اسپرس در ایران دارای گونه‌های متعدد بوده رایج‌ترین آنها *Onobrychis sativa* است که با نام فارسی اسپرس به سبب خاصیت علفه‌ای قابل توجه آن در غالب نقاط کشت می‌گردد. و لیکن گونه فوق‌الذکر یکی از گیاهانی است که در فصل بهار در دره سفیدرود در اطراف رستم آباد تا رودبار و منجیل و عمارلو به فراوانی دیده می‌شود و با گل‌های سفید یا سفید متمایل به زرد خود زیبایی خاصی به منطقه می‌دهد.

گل‌های اسپرس در فاصله ماه‌های اردیبهشت تا اوائل تیر ظاهر می‌شود و چون نوش فراوان دارد زنبور عسل را به سوی خود جلب می‌کند. دانه‌های آن خاصیت معرق دارد.

Origanum vulgare: Labiatae مرزنگوش: تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله به بلندی حد اکثر ۱۰۰ سانتیمتر و در بخش فوقانی پرشاخه، برگها دم‌برگ‌دار یا تقریباً بدون دم‌برگ، تخم‌مرغی، بیضوی تا گرد؛ پوشیده از کرک‌های غده‌ای منقوط؛ گلها در چرخه‌های چندتائی بر روی محور گل‌آذین

و یا اغلب گلها به صورت سنبله‌ای بر روی شاخه‌های متعدد قرار گرفته‌اند؛ رنگ گل اغلب سفید و گیاهی ارغوانی یا صورتی است.

گیاه فوق‌الذکر در استانهای گیلان و مازندران در مناطق جنگلی با نور فراوان در شیبهای صخره‌ای آهکی و غیر آهکی و بیشه‌زارها در حاشیه جاده‌های با شیب تند رویش می‌یابد. این گیاه خواص دارویی متعددی داشته در طب سنتی از آن استفاده‌های متعدد به عمل می‌آید. سرشاخه گلدار گیاه اثر نیرودهنده داشته و در ردیف مقویهای تلخ قرار دارد چون خاصیت مدر، مقوی، مسکن اعصاب و قاعده‌آور و ملین دارد در بیماریهای مختلف توصیه می‌گردد.

مصرف دم‌کرده آن برای درمان سرفه، نزله‌های مزمن، آسم مرطوب، زردی، درد گلو، دردهای عصبی، آب آوردن انساج، تأخیر حالت قاعدگی، دردهای ماهانه زنان، ضد عفونی‌کننده، خلط‌آور و ضد تشنج به کار می‌رود. این گیاه در رابطه با بی‌اشتهایی، ناراحتیهای هاضمه یا صفاوی و اسهال مؤثر است.

Oxalidaceae: Oxalis corniculata: شبدر ترشک (تورش‌واش، زردگله): تیره شبدر ترشک

گیاهی است یکساله یا چندساله با ساقه‌های متعدد و برگهای سه برگچه‌ای، و برگچه‌های واژقلبی و عمیقاً چالدار؛ گلهای زردرنگ آن به صورت منفرد یا چندتایی و چترمانند در محور برگها قرار گرفته و در حالت میوه برگشته است، میوه کپسول آن استوانه‌ای، کشیده و پوشیده از کرکهای متراکم می‌باشد.

گیاه فوق‌الذکر به صورت علف هرز در مناطق جلگه‌ای و باز استان گیلان در اطراف رشت، بندر انزلی، لاهیجان و آستارا به فراوانی می‌روید.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۴

Paeoniaceae: Paeonia wittmanniana: گل صدتومانی: تیره گل صدتومانی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای منشعب به ارتفاع حد اکثر ۱ متر و برگهای قاعده‌ای متناوب دو بار سه‌تایی و برگهای فوقانی سه‌تایی یا دو بار سه‌تایی و گلهای عموماً زرد یا کرم‌رنگ و درشت با پرچمهای زیاد و میوه چند برچه‌ای فولیکول که پس از شکوفائی زیبایی خاصی دارد.

گل صدتومانی یکی از گیاهان جنگلی شمال ایران بوده در استان گیلان در جنگلهای میان‌بند تا ارتفاعات مناطق مختلف از جمله اسالم - خلخال، لاهیجان - سیاهکل و دیلمان - فومن می‌روید.

Rhamnaceae: Paliurus spina - christi: سیاه‌تلو (سیانلی، سه‌بور، کرکت): تیره کنار

درختچه‌ای است خزان‌کننده خاردار با ساقه‌ای منشعب و شاخه‌دار و عموماً سیاه‌رنگ به ارتفاع ۲ تا ۳ متر، با برگهای متناوب تخم‌مرغی به رنگ سبز روشن تا سبز تیره یا گوشواره‌ای خاردار، گلهای کوچک زرد رنگ در گل‌آذین گرزنی تنک و میوه خشک و سخت آن کروی شکل فشرده و بالدار به رنگ زرد که پس از رسیدن قهوه‌ای روشن یا تیره‌رنگ می‌شود.

سیاه‌تلو درختچه‌ای است که در غالب نقاط خشک و جنگلهای مخروطی و بیشه‌زارها، دره‌های عمیق و مناطق متروکه و نقاط روشن و پرنور می‌روید و در استان گیلان در دره سفیدرود، در کنار جاده رشت-انزلی و آستارا و مناطق مخروطی جلگه‌ای دیده می‌شود.

این گیاه از قدیم الایام مورد شناسائی مردم بوده و از آن استفاده‌های درمانی به عمل می‌آمده است. در گذشته به عنوان قابض، مقوی، مدر و ضد نزله مصرف می‌شد و ریشه و برگ آن جهت درمان نزله و اسهال بکار می‌رفت. میوه گیاه به طوری که در کتب علمی و داروئی جدید منعکس است، دارای اثر مدر و دفع‌کننده اوره اسید اوریک خون است و از آن می‌توان جهت کاهش کلسترول و فشار خون و رسوبهای ادراری نیز استفاده نمود. از پوست ساقه گونه‌ای از سیاه‌تلو، در آمریکای شمالی به صورت چای استفاده می‌شود که به نام چای نیوجرسی شهرت دارد. به سیاه‌تلو در منطقه وسیعی از گیلان قره‌تیکان (خارسیاه) و در طولش بورتیکان (خارزرد)، چنگل و سیه‌بور گفته می‌شود.

Papaver spp: Papaveraceae شقایقها، کوکنارها: تیره خشخاش

گیاهانی هستند یکساله، دوساله یا چندساله به ارتفاع ۱۰ تا ۹۰ سانتیمتر با برگهای شانه‌ای بریده یا شانه‌ای بخش و گل‌های منفرد یا خوشه‌ای اغلب به رنگ قرمز و کاسبرگهای سریع‌الریزان و میوه کپسول که حاوی دانه‌های بسیار زیاد می‌باشد. به‌طور کلی این دسته از گیاهان به صورت علف هرز در مزارع و باغها کنار جاده‌ها و پیاده‌روها می‌رویند. اغلب سریع‌الرشد بوده در فصل بهار تا اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد گل و میوه داده از بین می‌روند. گل آنها زیبایی خاصی داشته و اغلب مورد توجه مردم قرار می‌گیرد.

گونه‌های چندی از این جنس به نامهای *Papaver arenarium*, *Papaver orientale* و *Papaver tenuifolium* در استان گیلان می‌رویند.

Utricaceae: Parietaria officinalis تیره گزنه

گیاهی است علفی چندساله به ارتفاع حد اکثر ۱۰۰ سانتیمتر و ساقه‌ای راست و گاهی در بخش فوقانی شاخه‌دار. برگهای تخم‌مرغی-سرنیزه‌ای تا تخم‌مرغی یا بیضوی و گل‌های فاقد گلبرگهای رنگی که به صورت خوشه‌ای در محور برگها قرار گرفته‌اند.

این گیاه خاص استانهای گیلان و مازندران بوده و در مناطق جنگلی شمال در کف جنگل، کنار نهرها و گاهی در باغها به صورت علف هرز می‌روید.

گیاهی است داروئی و لیکن در تمام ایران کاملاً ناشناخته می‌باشد و در هیچ یک از عطاریها و مغازه‌های فروش داروی سنتی دیده نمی‌شود. از دم‌کرده سرشاخه گیاه جهت دفع کلیه بیماریهای مجاری ادرار که دارای حالت التهابی باشد می‌توان استفاده نمود. همچنین برای درمان ورم کلیه، کمی دفع ادرار، ورم مثانه، آب آوردن انساج و استسقاء بکار می‌رود.

گونه دیگری از این گیاه با نام فارسی گوش موش *Parietaria judaica* با ساقه‌های انبوه و فشرده به هم غالباً در شکاف صخره‌ها و در ارتفاعات مراتع، در کنار جاده‌ها و مناطق دارای نور کافی می‌روید.

Hamamelidaceae: Parrotia persica انجیلی (هیزمدار، توئی، تویه، دمیرانجیلو، دمیرآغاجی، انجول، آسوندار): تیره انجیلی

درختچه یا درختی است خزان کننده با ساقه‌ای عموماً قهوه‌ای تیره یا قهوه‌ای متمایل به قرمز به بلندی ۱۵ تا ۲۵ متر با تاجی گسترده و منشعب و تنه‌ای که گاهی از پائین چندشاخه بوده و به طرق گوناگون درهم تنیده و به هم گره می‌خورد و نقشهای زیبایی را می‌آفرینند. برگهای آن متناوب بیضوی و گل‌های کوچک آن در گل‌آذینی سرسان و به تعداد ۲ تا ۶ عدد در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. میوه کپسول چوبی آن دارای دو دانه قهوه‌ای‌رنگ شفاف و بدون کرک می‌باشد. انجیلی یکی از درختان جنگلی شمال ایران بوده در استانهای گیلان و مازندران در مناطق جنگلی متروکه می‌روید. چون آن فاقد ارزش صنعتی است و دارای سختی و سنگینی خاصی است به طوری که در نجاری قابل استفاده نیست و فقط برای تبدیل به زغال مناسب است.

Geraniaceae: Pelargonium sp. شمعدانیها: تیره شمعدانی

گیاهانی هستند چندساله علفی با ساقه‌های گوشتی، راست یا رونده و پیچان و گاهی چوبی با برگهای متقابل به اشکال گوناگون و با بوی خوش، گل‌های زیبا و متنوع آن با رنگهای گوناگون سفید، صورتی، قرمز، بنفش و قرمز متمایل به بنفش عموماً در گل‌آذین دیهیم و چتری‌شکل محوری یا انتهائی قرار گرفته‌اند. شمعدانیها در ایران گیاهانی کاشته شده هستند و در غالب نقاط سرد و معتدله سرد در حیاط منازل، باغچه‌ها و گلدانها کشت و پرورش داده می‌شوند.

در استان گیلان انواع آن را به عنوان زینتی در باغچه‌ها و گلدانها نگهداری می‌کنند. تعداد گونه‌های شمعدانی در جهان از ۲۳۰ گونه متجاوز است و انواع دورگ و هیبرید آن نیز بسیار زیاد و متنوع است.

از معمولی‌ترین انواع آن در ایران می‌توان از شمعدانی پیچ *Pelargonium zonale* شمعدانی عطری *Pelargonium graveolens* و شمعدانی معمولی نام برد.

Rosaceae: Persica vulgaris هلو: تیره گل سرخ

درخت یا درختچه‌ای است با ساقه برافراشته و راست و غالباً پرشاخه به ارتفاع حد اکثر ۵ متر و شاخه‌های جوان بدون کرک با برگهای سرنیزه‌ای - بیضوی تا سرنیزه‌ای کشیده و گل‌های ارغوانی تا قرمز، به‌ندرت سفیدرنگ، غالباً منفرد یا چندتائی در انتهای شاخه‌های کوچک و میوه شفت آبدار که عموماً پوشیده از کرکهای فراوان بوده به اشکال کروی و تخم‌مرغی، به رنگهای خاکستری متمایل به زرد تا قرمزرننگ و با هسته‌ای قرمزرننگ با حفره‌های بسیار. ارزش اقتصادی میوه هلو بر کسی پوشیده نیست و جنبه‌های داروئی آن کاملاً شناخته شده است.

هلو در اکثر نقاط ایران از جمله گیلان نیز کشت می‌گردد و یکی از میوه‌های پیش‌رس تابستانی محسوب می‌گردد. پوست درخت هلو تب‌بر و ضد کرم بوده، گل آن مسهل و مدر است، میوه هلو ملین و نفاخ است. میوه آن برای بهداشت پوست مؤثر می‌باشد.

Petroselinum crispum: Umbelliferae: تیره جعفری

گیاهی است دوساله بدون کرک با ساقه‌ای راست و به ارتفاع ۵۰ تا ۸۰ سانتی‌متر و برگهای شانه‌ای بدون کرک با قطعات واژ تخم‌مرغی - گوه‌ای تا سرنیزه‌ای - خطی با لوبهای عمیق و غالباً معطر. گل‌های زردرنگ این گیاه در گل‌آذینی چتری در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته‌اند. این گیاه در نقاط مختلف ایران کشت می‌شود. در استان گیلان نیز وارد زراعت شده و اغلب در باغچه‌ها و مزارع کشت می‌گردد و به عنوان یکی از سبزیهای خورشتی مصرف می‌گردد. ریشه جعفری اثر مدر و اشتهاآور دارد. جوشانده ریشه و به‌طور کلی تمام قسمت‌های گیاه در موارد آب آوردن انساج، خیز عمومی بدن، سنگ کلیه، اختلالات دستگاه هضم، نفخ، زردی، بیماریهای کبد، طحال، تنگی نفس، ترشحات زنانگی، قطع حالت قاعدگی در زنان جوان و بیماریهای جلدی مصرف می‌گردد. میوه جعفری خواصی شبیه ریشه آن دارد. له شده گیاه در رفع انسداد مجاری شیر، ضرب‌خوردگی و خون‌مردگی بکار می‌رود. کتب طب‌ی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۶

Phaseolus vulgaris: Leguminosae: لوبیا: تیره نخود

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای برافراشته یا بالارونده و پیچان با برگچه‌های تخم‌مرغی تا تخم‌مرغی - دایره‌ای. نوک‌دراز. دارای گل‌های سفید، صورتی یا ارغوانی پروانه‌آسای خوشه‌ای و میوه نیام با دانه‌های متعدد. لوبیا یکی از گیاهان زراعی بوده، در غالب نقاط ایران به خصوص گیلان و مازندران کشت می‌گردد. و آن را به صورت مختلف تازه با نام لوبیا سبز، کنسرو، دانه‌های رسیده و ... مصرف می‌کنند. میزان مواد غذایی و پروتئین موجود در لوبیا بسیار زیاد است. میوه سبز لوبیا، ساقه و دانه نارس آن اثر مدر و معالجه بیماری قند دارد. از جوشانده نیام لوبیا می‌توان در موارد آب آوردن انساج، روماتیسم مزمن، سیاتیک، نقرس، بیماریهای کلیه و مثانه، ورم حاد و مزمن مفاصل و دانه‌های جلدی نیز استفاده کرد. در معالجه بیماریهای قلب و گردش خون، تیفوئید، آل‌بومینوری زنان باردار و در کلیه بیماریهای مزمن مجاری ادرار، حتی سنگ کلیه و نقرس نیز قابل استفاده می‌باشد.

Physalis alkekengi: Solanaceae: عروسک پشت پرده، کاکنج: تیره سیب‌زمینی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های زیرزمینی خزنده و رونده و ساقه‌ای ساده یا شاخه‌دار راست به ارتفاع ۳۰ تا ۹۰ سانتیمتر با برگهای تخم - مرغی کامل دم‌برگ‌دار و گل‌های سفید رنگ محوری و منفرد کوچک با میوه‌ای سته‌ای نارنجی قرمز رنگ

شفاف که در پوسته‌ای مشبک و شفاف شبه کروی به رنگ قرمز یا نارنجی متمایل به قرمز دربر گرفته می‌شود و از رشد کاسبرگ به وجود می‌آید.

عروسک پشت پرده در ایران به ویژه در استانهای گیلان و مازندران و مناطق جنگلی و حاشیه رودها می‌روید و گاهی به صورت علف هرز در باغها و نهالستانهای دارای خاک نسبتاً خوب دیده می‌شود.

کاکنج یا عروسک پشت پرده در طب سنتی دارای مصارف داروئی بوده و کاربردهای گوناگونی برای آن نوشته‌اند. میوه گیاه اثر مدر و ملین دارد؛ برگها و ساقه و کاسه گل آن در ردیف داروهای مقوی قلب و تصفیه‌کننده خون می‌باشد، مصرف آن را در رفع خیز عمومی بدن ناشی از آلومینوری، بیماریهای سخت کلیه و مثانه، سنگ کلیه، استسقاء، نقرس و یرقان توصیه می‌نمایند. از ضماد برگ آن در استعمال خارجی به عنوان نرم‌کننده پوست و ناراحتیهای جلدی استفاده می‌شود.

قسمت مورد استفاده این گیاه، میوه آن است، ولی از برگها و دانه‌های آن نیز استفاده می‌توان کرد. میوه آن سرشار از ویتامین «ث» می‌باشد و تقریباً دو برابر لیمو ترش ویتامین «ث» دارد. علاوه بر آن، دارای جوهر لیمو و قندهای گوناگون نیز می‌باشد. ابو علی سینا در خاصیت کاکنج در کتاب «قانون» می‌نویسد: «افشره آن در معالجه قرحه (زخم) و از میان بردن چرک و ریم گوش و نرم کردن سختیهای کهنه شده ناصور (ناسور) سودمند است.»

صاحب کتاب «قرا بادین کبیر» نیز ضمن تأیید نظرات ابو علی سینا به خاصیت مخدر این گیاه اشاره کرده می‌نویسد: کاکنج منوم در تخدیر، قوی‌تر از خشخاش منوم است و در جای دیگر آن را در اخراج صفرا و اقسام کرم معده مفید ذکر کرده و عصاره میوه این گیاه را در درمان بواسیر نافع دانسته است.

در برگهای کاکنج ماده تلخی وجود دارد و از میوه و کاسبرگهای آن یک ماده رنگین استخراج می‌کنند. همچنین میوه این گیاه، ملین، برگ و ساقه و کاسبرگهای آن مقوی و تصفیه‌کننده خون و از داروهای مؤثر برای ورم حاصل از پیدایش آلومین در ادرار است. به اعتبار نوشته ابن سینا قرحه مجرای بول را مداوا می‌کند. علاوه بر آنچه ذکر گردید کاکنج در علاج برونشیت، ضعف نفس، تنگی نفس، یرقان، استسقاء و نقرس مفید می‌باشد، اما مصرف زیاد آن مرگ‌آور و کشنده است.

Phytolaccaceae: Phytolacca americana: سرخاب کولی: تیره سرخاب کولی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای دارای شاخه‌های فراوان و معمولاً-قرمز رنگ به بلندی حد اکثر ۳ متر و برگهای دمبرگدار، سبزرنگ تخم‌مرغی-سرنیزه‌ای با رگبرگهای کاملاً مشخص و گل‌های فاقد گلبرگ سبز، صورتی یا ارغوانی شونده آن در خوشه‌های انتهائی قرار گرفته‌اند؛ میوه سته‌ای آبدار آن در ابتدا قرمز و پس از رسیدن سیاه‌رنگ می‌گردند.

سرخاب کولی یکی از علفهای هرز مناطق جلگه‌ای استان گیلان بوده و غالباً بر روی خاکهای دست دوم و جابجا شده رشد می‌نماید، از این گیاه برای رنگ آمیزی الیاف پارچه‌ها استفاده می‌شود.

سرخاب کولی اثرات سمی و خطرناکی داشته اندامهای مختلف آن در طب سنتی به میزان و مقیاس بسیار کم و با احتیاط به کار می‌رود. میوه این گیاه اثر مسهلی و اعضاء مختلف آن مانند ریشه اثر قوی آور دارد. مؤثرترین قسمت گیاه

کتب طبیبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۷

ریشه آنست ولی برگ و میوه گیاه نیز مانند ریشه اثر قوی آور دارد. از سرخاب کولی برای درمان سوء هاضمه، اسکوربوت، سیفلیس، دانه‌های جلدی مزمن، بواسیر و به خصوص روماتیسم مزمن استفاده می‌کنند. به علاوه این گیاه دارای کاربردهای

متعدد دیگر است که مهمترین آنها خاصیت ضد کرم و «دیس منوره» (عسر الطمث) است که به آن قاعدگی دردناک هم می‌گویند، زیرا قاعدگی گاهی با درد شدید همراه می‌گردد.

مصرف ریشه گیاه سرخاب کولی یا هریک از قسمت‌های دیگر این گیاه باعث مرگ اطفال و نیز موجب مسمومیت افراد بالغ می‌گردد. اثرات سمی آن، با عوارض گوارشی و کم شدن تنفس ملاحظه شده است. عصاره گیاه مزبور خاصیت سرطان‌زایی دارد. از این رو هنگام کار کردن با آن باید از دستکش استفاده کرد و به این جهت کاربرد این گیاه، از سوی بعضی متخصصان و اهل فن، چه به عنوان گیاه دارویی و چه به عنوان گیاه زینتی در گلدان، به‌طور جدی ممنوع و خطرناک اعلام گردیده است. به سرخاب کولی در صومعه‌سرا و اطراف آن قرمز دانه گویند.

Pimpinella affinis: Umbelliferae (شاله جعفری): تیره جعفری

گیاهی است علفی دوساله یا چندساله با ساقه‌ای راست و پرشاخه در بخش فوقانی، به ارتفاع حد اکثر ۶۰ سانتیمتر و برگ‌های طوقه‌ای و قاعده‌ای با دم‌برگ بلند و یک بار شانه‌ای با قطعات تخم‌مرغی - گرد و برگ‌های ساقه‌ای با قطعات کامل یا خطی و گل‌های سفید این گیاه در گل‌آذینی چتری با شعاعهایی به تعداد ۱۵ تا ۲۵ عدد قرار گرفته‌اند. گیاه فوق‌الذکر غالباً به صورت علف هرز در مزارع یا چمنزارها و باغها و بیشه‌زارها می‌روید.

Plantago lanceolata: Plantaginaceae (تیره بارهنگ)

گیاهی است علفی چندساله به بلندی تا ۴۵ سانتیمتر و بدون ساقه، برگ‌های سرنیزه‌ای - تخم‌مرغی، سرنیزه‌ای یا سرنیزه‌ای باریک، کامل یا با دندانه‌های نامنظم بدون دم‌برگ یا دم‌برگ‌دار، غالباً طوقه‌ای با رگبرگ‌های کاملاً برجسته و موازی. در این گیاه ساقه گل‌دهنده وجود ندارد بلکه گل‌آذین سنبله‌ای آن که شبیه دم‌گره می‌باشد بر روی دم‌گل بلندی که از میان برگ‌های طوقه‌ای بیرون می‌آید قرار دارد.

این گیاه به صورت علف هرز در غالب نقاط استان در کنار دریا، چمنزارها، زمینهای مرطوب، حاشیه نهرها، کنار جاده‌ها و مناطق رها شده می‌روید.

ریشه و برگ و دانه گیاه کاردی اثر قابض و تصفیه‌کننده خون دارد و در رفع ناراحتیهای آسم، ورم مخاط دهان و درد دندان و گوش مؤثر است.

Plantago major: Plantaginaceae (بارتنگ، چرغول، چرغول، خرغول و رماج): تیره بارهنگ

گیاهی است علفی به بلندی حد اکثر ۵۰ سانتیمتر، فاقد ساقه‌ای مشخص با برگ‌های طوقه‌ای بیضوی - تخم‌مرغی تا تخم‌مرغی - گرد. گل‌آذین سرسان و فاقد برگ آن به طول ۳ تا ۳۰ سانتیمتر دارای گل‌های متعددی است که به صورت تنک نسبتاً جدا از یکدیگر بر روی محور سنبله قرار گرفته‌اند.

گیاه فوق‌الذکر در اغلب مناطق استان در کنار نهرها و رودخانه‌ها، پیاده‌روها و مراتع و باغها دیده می‌شود و با نام فارسی بارهنگ

کاملاً شناخته شده است.

کاربردهای داروئی آن برای همگان شناخته شده است.

ریشه، برگ و دانه بارهنگ اثر قابض و نرم کننده دارد و از آنها به عنوان تصفیه کننده خون، آرام بخش و رفع تحریکات در نزله‌های مزمن برونشها، نزله‌های مجاری ادرار و دستگاه هضم، رفع ناراحتیهای آسم مرطوب، اسهالهای ساده، ورم مخاط دهان، درد دندان و درد گوش استفاده می‌شود، جوشانده گیاه کامل به عنوان یکی از بهترین داروها جهت نزله‌های مزمن ششی و برای دفع ناراحتیهای دستگاههای تنفسی کودکان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

فرآورده‌های بارهنگ در رفع خونرویهای ریوی، وجود خون در اخلاط، بیماریهای کبدی، زردی و استفراغ و احساس سوزش در مری اثر قاطع دارد.

جوشانده دانه بارهنگ در رفع بیماریهای التهابی کلیه و مثانه مخصوصاً وجود خون در ادرار مؤثر می‌باشد. اگر برگ تازه بارهنگ به مدت چند ساعت در آب جوشیده قرار گرفته و روی زخمهای باز گذاشته شود زخمها را از آلودگی حفاظت کرده به سرعت التیام می‌بخشد، بارهنگ داروی مناسبی برای درمان ناراحتیهای مجاری تنفسی است و در درمان سرفه، سیاه‌سرفه، گرفتگی صدا و ترشحات برونشها مؤثر است. قرار دادن برگ تازه و له شده بارهنگ

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۸

در محل گزیدگی زنبور عسل و پشه درد آن را تسکین می‌دهد.

Plantaginaceae: Plantago psyllium اسفرزه: تیره بارهنگ

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای راست و پرشاخه به ارتفاع حد اکثر ۳۵ سانتیمتر با برگهای متقابل غشائی یا کاغذی سرنیزه‌ای-خطی، گلهای کوچک بدون گلبرگ در گل آذین سنبله‌ای متراکم و پرگل با میوه کپسول حاوی یک یا دو دانه قهوه‌ای رنگ

اسفرزه به صورت علف هرز در مزارع و زمینها و تپه‌های شنی ساحلی رشد می‌نماید. گونه‌های چندی از *Plantago* یا اسفرزه به مصرف داروئی می‌رسند که علاوه بر گونه فوق الذکر می‌توان از *P. ciliata* و *Plantago ovata* هم نام برد که در دره سفیدرود، اطراف رستم آباد، منجیل، رودبار و شنهای ساحلی بین رشت و انزلی و اطراف بندر انزلی می‌روید.

از برگ گیاه در طب سنتی به عنوان التیام‌دهنده زخم و جراحات استفاده می‌شود. دانه گیاه اثر ملین دارد زیرا پس از جذب آب ورم کرده و به‌طور مکانیکی موجبات لینت و سهولت دفع را فراهم می‌کند. دانه گیاه برای رفع یبوستهای مقاوم، نزله‌های مزمن، دیسانتری، اسهالهای ساده، بیماریهای ناشی از التهاب کلیه و مثانه و خونریزی ریه بکار می‌رود. در صنعت از لعاب دانه گیاه برای آهار پارچه استفاده می‌شود.

در استعمال خارجی لعاب دانه گیاه را برای درمان ورم چشم بکار می‌برند.

Platanaceae: Platanus orientalis چنار: تیره چنار

درختی است با تنه‌ای راست و ضخیم به بلندی حد اکثر ۳۰ متر و قطر ۲ متر دارای برگهای پنجه‌ای پهن و بزرگ و گلهای

کپه‌ای، سرسان و آویزان. تنه چنار در انتها پرشاخه است.

این درخت در ایران دارای جنبه تقدس بوده، اغلب در کنار امازاده‌ها، مساجد، قبرستانها کشت می‌گردد. بیشتر به صورت کشت شده در کنار جویبارها در دره‌های عمیق دارای خاکهای رسوبی و غنی، کنار رودها و خیابانها و پیاده‌روها کشت می‌گردد و ندرتا به صورت خودرو دیده می‌شود.

اگرچه چنار در استان گیلان به صورت خودرو و طبیعی دیده نمی‌شود، اما در سالهای اخیر در اغلب مناطق در کنار خیابانها کشت گردیده است.

چوب چنار در نجاری، صنایع قالب‌سازی، مبل‌سازی، تهیه تخته و الوار مصرف دارد.

Liliaceae: Polygonatum polyanthemum شقائق، مهر سلیمان: تیره لاله

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های زیرزمینی افقی و خزنده و ضخیم و ساقه هوایی ساده به ارتفاع ۱۵ تا ۶۵ سانتیمتر با برگهای متناوب تخم‌مرغی پهن یا باریک یا بیضوی. گلهای سفیدرنگ آن در محور برگها به تعداد ۱ تا ۴ عدد با دم‌گلی بلند به صورت آویزان قرار گرفته و میوه‌های سته‌ای آن آبی متمایل به سیاه می‌باشد.

شقائق در مناطق جنگلی یا بیشه‌زارها و مراتع ارتفاعات بالای استانهای شمالی ایران رشد کرده ریشه‌های ضخیم آن (ساقه‌های رونده) که دارای گره‌های بسیار است توسط مردم جمع‌آوری شده به مصرف تهیه مربا می‌رسد. شقائق مدر بوده و در معالجه بیماری قند (دیابت) مؤثر است.

Polygonaceae: Polygonum spp. علف هفت‌بندها: تیره علف هفت‌بند

گیاهانی هستند یکساله تا چندساله دائمی و گاهی درختچه‌ای و بالارونده که به سبب بندبند بودن ساقه آنها که عموماً به وسیله گوشواره‌ای لوله‌ای دربر گرفته می‌شود به این نام شهرت یافته‌اند. عموماً فاقد گلبرگ بوده و کاسه گل آنها در انتها رنگی شده شبیه گل به نظر می‌رسد، میوه فندقه‌ای آنها سه گوشه یا عدسی شکل بوده و توسط گلپوش پوشیده شده‌اند.

علفهای هفت‌بند از نظر نوع گل آذین و برگها به دو گروه تقسیم می‌شوند:

یک گروه دارای گل‌های خوشه‌ای و انتهائی و برگهای پهن و عموماً رطوبت-پسند و دیگر گروه دارای گل‌های پراکنده و تنک که عموماً در محور برگها قرار گرفته و برگهای کوچک و خشکی‌پسند دارند.

علف هفت‌بندها در استان گیلان دارای پراکنش و تنوع زیاد بوده از مشهورترین گونه‌های دارای برگهای پهن آن می‌توان *Polygonum convolvulus* را نام برد. که بالارونده و پیچنده است و اطراف بندر انزلی و در مناطق جلگه‌ای جنگلی با نور کافی می‌روید. گونه دیگری به نام *Polygonum hydropiper* در صورت تر بودن و باران خوردن پس از تماس با بدن ایجاد سوزش ملامی می‌نماید و احتمالاً آن را کره گزنه یا فلفل آبی گویند. گونه‌های دیگری از علفهای

هفت‌بند به نامهای *Polygonum lapathifolium* و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۳۹

Polygonum persicaria

عموما در مناطق مرطوب حاشیه باتلاقها، مردابها، نهرها، جویبارها و رودها می‌رویند. از علفهای هفت‌بند دارای برگهای کوچک اغلب خشکی پسند می‌توان به گونه‌های *Polygonum aviculare* و *Polygonum hyrcanicum* اشاره نمود.

گونه *Polygonum baldschuanicum* که حالت درختچه‌ای و پیچنده و بالا- رونده دارد به عنوان پرچین بر روی نرده‌ها و دیوارهای کنار باغها و باغچه‌ها کشت می‌گردد. بعضی از گونه‌های علف هفت‌بند دارای ارزش دارویی بوده و در طب سنتی مورد استفاده قرار می‌گیرند. از برگهای جوان *Polygonum aviculare* در فصل بهار به عنوان سبزی صحرایی استفاده می‌شود، سرشاخه‌های آن قابض و بندآورنده خون است و از آن برای متوقف کردن خونریزیهای داخلی و خارجی علیه ترشحات معده و اسهالهای سخت استفاده می‌شود. جوشانده این گیاه محرک دستگاههای ترشحی بدن بوده و برای کاهش ناراحتیهای کلیوی یا کبدی و دیگر اعضاء بکار می‌رود.

گونه‌ای که در تماس با بدن ایجاد سوزش ملایم می‌نماید و *Polygonum hydropiper* نام دارد دارای خواص زیادی است. خواص مزبور که ذیلا به آنها اشاره می‌شود در سایر گونه‌ها نیز کم‌وبیش وجود دارد.

در اعضای مختلف این گیاه یک ماده بندآورنده خون که حالت گلوکزیدی دارد توسط *A. Steinberg* در سال ۱۹۳۹ میلادی کشف گردید. علاوه بر آن ترکیبات دیگری نظیر یک ماده تلخ و غیر محلول در آب، یک الکالوئید بدون اثر درمانی، اسیدهای آلی مختلف و همچنین تانن، نترات پتاسیم، گلوکز، اسانس و در ریشه گیاه یک اکسی‌متیل آنتراکینون نیز یافت می‌گردد.

گفته می‌شود احتمالا- مردمان ماقبل تاریخ از آن به عنوان چاشنی اغذیه استفاده می‌کردند. دیوسکوریدوس در قرن اول میلادی، ریشه این گیاه را عاری از اثر درمانی، ولی گرد برگ آن را قابل استفاده در اغذیه ذکر کرده است. وی برای برگهای تازه و دانه آن نیز اثر رفع خون‌مردگیها و آماسهای مقاوم به صورت قرار دادن بر روی عضو، قائل بوده است. جالینوس حکیم نظیر اختصاصات مزبور را برای این گیاه قائل بود. در قرون وسطی توجهی زیادتر از آنچه که ذکر شد به این گیاه نگردید فقط بعضی محققین مانند *Paracels* آن را در درمان سیفلیس مفید می‌دانستند. در سال ۱۸۵۸ میلادی و بعد از آن، دانشمندان مختلف مخصوصا روسها، ترکیب شیمیائی و تأثیر گیاه را در درمان بیماریها بررسی کرده موارد مختلف درمانی در آن یافته‌اند.

بررسیهای مکرر محققان نشان داد که این گیاه دارای اثر بندآورنده خون است و دارای خاصیت مدر، نیرودهنده، التیام‌دهنده و قرمزکننده پوست بدن نیز می‌باشد.

با مصرف ۳۰ تا ۴۰ قطره عصاره این گیاه (۳ مرتبه در روز) نتایج بسیار مفید در رفع اخلاط خونی، خونرویهای معدی، بواسیر، خونرویهای رحمی، همچنین خونرویهای ناشی از وجود فیبروم به‌دست آمده است. کامینسکایا *A. Kaminskaia* در سال ۱۹۱۴ میلادی توانست با مصرف آن، نتایج سریعی در جلوگیری از خونرویهای نامنظم زمان یائسگی، فیبروم و نظائر آن به دست آورد. دانشمندان دیگر عموما به این نتیجه رسیدند که مصرف آن نه تنها خونرویهها را بند می‌آورد بلکه درد و ناراحتی را نیز آرام می‌کند. از این نظر متفقا مصرف آن را به جای *Hydrastis* توصیه کردند. دکتر لکلرک نیز اثر بندآورنده خون را در گیاه تأیید کرد، ولی آن را علت تنگ شدن مجاری عروق نیز دانست. این دانشمند نتایج مفیدی از آن در رفع بواسیر و واریس به دست آورد. در بعضی نواحی از این گیاه به علت دارا بودن اثر مدر، در مواردی که کلیه حالت التهاب و ورم

نداشته باشد استفاده به عمل می آید. به علت دارا بودن اثر قرمزکننده پوست بدن نیز می توان از آن در رفع دردهای عصبی، رماتیسمی و درد کمر استفاده کرد. جوشانده غلیظ آن در آب، می تواند به صورت غرغره، در رفع آفت، آئزین، زخم مجرای بینی و غیر آنها نتایج شفافبخش بدهد. اگر پنبه آلوده به شیر گیاه در حفره دندان قرار گیرد، درد دندان را در مراحل پیش نرفته، تسکین می دهد و عقیده کلی مردم نیز بر این است که اگر برگهای پخته شده آن حتی از خارج بر روی گونه گذاشته شود، همین اثر تسکین دهنده را ظاهر می سازد.

Salicaceae: Populus spp. تبریزها، صنوبرها: تیره بید

درختانی هستند خزان کننده و سریع الرشد با ساقه های پرشاخه و تاجی چتری یا ساقه های عاری از شاخه و کاملاً مخروطی شکل به بلندی ۱۰ تا ۳۰ متر با برگهای عموماً قلبی شکل و بدون کرک.

این درختان عموماً در مناطق پر آب و دارای آب تحت الارضی بالا رویش می یابند به طوری که در اغلب نقاط ایران در کنار رودها و جویبارها کشت می گردند و از نظر تأمین چوب برای کارخانه های کاغذسازی، کبریت سازی نئوپان و تهیه تخته و چوبهای ساختمانی اهمیت ویژه ای دارند.

در استان گیلان گونه های چندی از جمله: *Populus euphratica*، تبریزی یا صنوبر *Populus nigra* و شالک *Populus caspica* رویش می یابند و به تازگی بر روی وارسته ها و نژادهای گوناگون خارجی از جمله صنوبر لرزان *Populus tremula* و صنوبر آمریکائی *Populus euramericana* کارهای قابل توجهی انجام گرفته است.

Portulacaceae: Portulaca oleracea خرفه: تیره خرفه

گیاهی است یکساله گوشتی و افشان با ساقه ای برافراشته یا راست با ارتفاع ۵ تا ۲۰ سانتیمتر و برگهای متناوب در پائین و اغلب مترکم در بالا، بیضوی-واژ تخم مرغی شکل. گلهای کوچک و زردرنگ آن در گل آذین گرز ۳ تا ۶ تائی و بدون دم گل و میوه آن کپسول شکوفای درپوشی (مجری) است که بذرهاى متعددی دارد.

خرفه عموماً به صورت علف هرز در مزارع زراعی و آیش رشد می نماید.

در استان گیلان نیز عموماً یکی از علفهای هرز مزارع، باغچه های حیاط منازل، حاشیه پیاده روها و گاهی باغها می باشد. این گیاه دارای ارزش داروئی بوده و ساقه و برگ جوان آن گاهی برای تهیه ترشی بکار می رود و در گیلان در

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۰

اوائل بهار مردم آن را به صورت سبزی صحرائی می خورند.

خرفه دارای اثر مدر، ضد اسکوربوت، تب بر، تصفیه کننده خون و تسکین دهنده تشنگی است. در رفع التهابهای دستگاه گوارش و دفع ادرار به صورت خام یا پخته مصرف می گردد، برای دفع ترشی معده بسیار مفید است و در موارد اختلاط خونی، سرفه های مقاوم، بی خوابی و خونروی در فواصل قاعدگی مورد استفاده قرار می گیرد، قرار دادن برگهای له شده آن بر روی سوختگی و میخچه مؤثر است.

Potamogetonaceae: Potamogeton spp. بارهنگهای آبی: تیره بارهنگ آبی

گیاهانی هستند آبرزی و با ساقه‌های رونده استوانه‌ای یا شبه استوانه‌ای و گاهی اوقات فشرده و تخت به طول یک متر یا بیشتر با برگهای شناور یا غوطه‌ور متناوب به اشکال گوناگون خطی و باریک، قاشقی، تخم‌مرغی یا بیضوی با دم‌برگی بلند و در قاعده غلاف‌دار. گل‌های کوچک آن به صورت سنبله‌ای بر روی دم‌گل‌آذینی بلند و محوری قرار گرفته‌اند. بارهنگهای آبی در مناطق دارای آب راکد یا با جریان ملایم می‌رویند. در گیلان نیز گونه‌های چندی در مرداب انزلی و سایر برکه‌ها و آبگیرها می‌رویند که عبارتند از:

Potamogeton crispus/ Potamogeton Pectinatus
potamogeton lucens/ potamogeton Perfoliatus
Potamogeton nodosus

Rosaceae: Potentilla reptans تیره گل سرخ

گیاهی است چندساله، گسترده روی سطح زمین با ساقه‌های رونده و ساقه گل‌دهنده‌ای که تا یک متر می‌رسد، و برگهای آن پنجه‌ای و ۵ برگچه‌ای واژ-تخم‌مرغی تا واژ تخم‌مرغی کشیده به رنگ سبز روشن بوده و گل‌های زردرنگ آن به صورت منفرد در محور برگها قرار گرفته‌اند.

این گیاه در گیلان بیشتر در کنار نهرها و مناطق سایه و مرطوب، کف جنگلها، کنار مردابها و در باغها و مزارع به صورت علف هرز دیده می‌شود.

انواع **Potentilla spp.** در اکثر نقاط ایران اعم از کوهستانی، صخره‌ای، جلگه‌ای و جنگلی و مرتعی پراکنده‌اند. در گیلان نیز گونه‌های چندی علاوه بر گونه فوق‌الذکر وجود دارند که اسامی علمی آنها بدین قرار است:

Potentilla adscharica/ Potentilla micrantha
Potentilla aucherana/ Potentilla pedata
Potentilla gilanic/ Potentilla petraea
Potentilla lignosa/ Potentilla supina
Potentilla meyeri

این گیاهان در مناطق کوهستانی و ارتفاعات مرتعی استان در اطراف ماسوله، رودبار، اسپیلی و ارتفاعات کوه دالک می‌رویند. از آنها برای تقویت عمل دستگاه هضم استفاده می‌شود، ریزوم، برگ و حتی کلیه قسمت‌های گیاه به عنوان تصفیه‌کننده خون و درمان اسهال و درد گلو بکار می‌رود.

Primulaceae: Primula spp. پامچالها: تیره پامچال

گیاهانی هستند علفی چندساله و غالباً بدون ساقه با برگهای طوقه‌ای ساده و بدون بو با گل‌هایی به رنگهای مختلف سفید، زرد،

قرمز تا بنفش که به صورت منفرد یا کپه‌ای و فراهم و غالباً چتری شکل در انتهای دم گلی بلند و فاقد برگ (گل آذین ساقه عریان) قرار گرفته‌اند.

پامچالها در مناطق مرطوب جنگلی دارای نور نسبتاً فراوان می‌رویند و از گیاهان پیش‌رس و بهاره محسوب می‌گردند. در گیلان در اواخر اسفند یا اوائل فروردین به فراوانی در کف جنگلها می‌رویند و زیبایی خاصی دارند. گونه‌های چندی از آنها در مناطق مختلف جنگلی استان پراکنش خاصی دارند که عبارتند از: *Primula auriculata*, *Primula heterochroma* و *Primula macrocalyx*.

انواع اصلاح شده آنها در باغچه‌ها و پارکها به عنوان گیاه زینتی کشت می‌شوند. برای ریشه و گل پامچال مصارف گوناگون در طب سنتی بیان شده است.

ریشه پامچال را به صورت جوشانده برای دفع کرم و گل‌های آن را به عنوان داروئی مؤثر می‌توان برای درمان برونشیت، سرفه‌های مزمن و زکامهای مغزی به کار برد. دم کرده گل پامچال گریپ را درمان کرده ناراحتی برونشها را برطرف می‌سازد. همین دم کرده مقوی و تب بر است. اطباء قدیم معتقد بودند کسانی که مبتلا به سردردهای شدید نیمه سر (میگرن) و دل به هم خوردگی می‌شوند اگر از آن مصرف کنند به زودی بهبودی محسوسی را در حال مزاجی خود احساس می‌نمایند. همچنین جوشانده گرد ریشه پامچال برای معالجه برونشیت، سیاه‌سرفه و سینه‌پهلو و امراض مجاری ادرار نافع است. برای درمان و معالجه ورم کوفتگی که در اثر ضربه‌ای به بدن وارد می‌شود و خون‌مردگی ایجاد می‌کند کمپرس جوشانده ریشه پامچال بسیار مفید است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۱

Leguminosae: Prosopis farcta: جفجنگ: تیره کهور

درختچه‌ای است خاردار با برگهای دوبارشانه‌ای و برگچه‌هایی مستطیلی-شکل و گل‌های خوشه‌ای متراکم زردرنگ، دارای میوه نیام متورم ناشکوفای تخم‌مرغی تا مستطیلی خمیده به رنگ قهوه‌ای تیره.

جفجنگ درختچه‌ای است که به صورت خودرو در اغلب نقاط ایران، در مزارع آیش، در کنار جاده‌ها و دامنه‌های کوهستانی می‌روید و در استان گیلان نیز در دره سفیدرود اطراف رودبار و منجیل و عمارلو دیده می‌شود.

Rosaceae: Prunus spp: گوجه‌ها، آلوچه‌ها: تیره گل سرخ

درختان یا درختچه‌هایی هستند خاردار یا بدون خار و خزان کننده با ساقه‌ای به ارتفاع حد اکثر ۵ متر و غالباً سیاه‌رنگ و برگهای تخم‌مرغی - سرنیزه‌ای یا واژ تخم‌مرغی یا بیضوی، دارای گوشواره‌های خاری یا انتهای شاخه‌هایی که به خار تبدیل شده است.

گوجه‌ها در استان گیلان به صورت خودرو و در جنگلهای تخریب یافته و بیشه‌زارها با نور کافی رشد می‌نمایند و یکی از گیاهان شهددار منطقه محسوب می‌شوند. به طوری که در فصل بهار مورد علاقه فراوان زنبور عسل می‌باشند.

میوه گوجه برای عموم شناخته شده است و غالباً به صورت تازه و رسیده و گاهی خشک آن مورد مصرف قرار می‌گیرد.

از گونه‌های مهم آن می‌توان از آلوچه یا گوجه خودروی جنگلی با نام سورخه آلوچه *Prunus divaricata* و نوع اصلاح شده و کاشته شده در باغها با نام علمی *Prunus domestica* نام برد. ارزش دارویی و غذایی گوجه بر کسی پوشیده نیست.

Juglandaceae: Pterocarya fraxinifolia: لرگ: تیره گردو

درختی است به ارتفاع حد اکثر ۲۵ متر و تنه‌ای که به قطر ۱/۸ متر نیز می‌رسد. پوست تنه دارای شیارهای عمیق بوده و در انتها دارای شاخ و برگ فراوان و تاجی تقریباً کروی-مخروطی است. برگهای گیاه شانه‌ای مرکب با برگچه‌های متقابل تخم‌مرغی-مستطیلی تا مستطیلی-سرنیزه‌ای نوک‌تیز است. میوه این درخت فندقه بالدار است که در طول خوشه‌ای به طول ۲۰ تا ۳۵ سانتیمتر قرار گرفته است.

لرگ یکی از درختان جنگلی مناطق گیلان و مازندران است که در مناطق جلگه‌ای و تا ارتفاع حدود ۵۰۰ متر از سطح دریا رویش می‌یابد. در استان گیلان در مناطق سیاهکل، اطراف رشت و لاهیجان، فومن و صومعه‌سرا تا آستارا دیده می‌شود.

Polygonaceae: Pteropyrum olivieri: تیره علف هفت‌بند

درختچه‌ای است به بلندی حد اکثر یک متر و پرشاخه و شکننده و برگهای دسته‌ای و گروهی و تقریباً دائمی و کم‌وبیش گوشتی و شبه دایره‌ای تا واژ-تخم‌مرغی-قاشقی شکل و لبه‌ای تقریباً برگشته. گلپوش سفیدرنگ آن به صورت خوشه‌ای در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته و میوه‌های بالدار قرمزرنک آن که عموماً غشائی و دو لوبه می‌باشند در فصل بهار و اوائل تابستان زیبایی خاصی به آن می‌دهد.

پرند در ایران دارای دو گونه *P. olivieri* و *P. aucheri* است که عموماً در

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۲

بستر آبراهه‌های غیر دائمی و مناطق خشک دامنه‌ای کوهستانها رویش می‌یابند و گاهی نیز با نام غلط کاروان کش نامیده می‌شوند؛ و لیکن در استان گیلان فقط گونه *P. olivieri* در دره سفیدرود اطراف منجیل و رودبار و رستم‌آباد در دامنه‌های کوهستانی منطقه دیده می‌شود.

Punicaceae: Punica granatum: انار (تورشه‌انار، انار ترش): تیره انار

درخت یا درختچه‌ای است خزان‌کننده و خاردار، گاهی بدون خار به بلندی ۲ تا ۵ متر و برگهای چرمی متقابل، ساده، سرنیزه‌ای تا واژ تخم‌مرغی، بدون کرک و کامل و گلهای منفرد، انتهائی، نر و ماده و منظم، قرمز خونی به ندرت سفیدرنگ. درختچه انار یکی از گیاهان خودروی منطقه خزری (گیلان و مازندران) بوده و غالباً در کنار جاده‌ها، بیشه‌زارها، شیبهای آهکی، تپه‌های شنی ساحلی دیده می‌شود. انار درختی است بسیار زیبا با گلهای قرمزرنک و میوه لذیذ که دارای ارزش دارویی بسیار می‌باشد. رب انار ترش یکی از چاشنیهایی است که به‌همراه غذا مصرف می‌گردد. کلیه قسمت‌های درخت انار

تانن فراوان و اثر قابض نسبتاً قوی دارد. پوست ریشه آن بهترین دافع کرم کدو و انگلهای دیگر می باشد.

گل انار به صورت دم کرده یا جوشانده برای رفع اسهالهای ساده، خونریزیهای ساده، ترشحات ساده مواد مخاطی، ترشحات زنانگی و به صورت غرغره برای رفع ورم لوزه بکار می رود. برگ انار خشک یا تازه، تیزان مطبوعی می دهد که برای درمان ضعف اعمال معده، کمی اشتها، حالت تهوع، ضعف عمومی، کم خونی، کم خونی دختران جوان، دفع حالت خستگی عمومی، میگرن و حالت اسهالی مزمن مؤثر است. پوست انار نیز تانن بسیار دارد. آب انار اثر مدر و مفرح دارد؛ مصرف رقیق شده آن با آب در بیماریهای مجاری ادرار، بیماریهای التهابی دستگاههای مختلف بدن و عدم ترشح کافی صفرا توصیه می گردد.

مواد غذایی در انار کم است ولی سرشار از ویتامینهای آ، ب، ث و ای است و به قدری آهن و فلزات مفید دیگر دارد که هضم آن را سنگین می کند و بدین لحاظ نفاخ به نظر می رسد که البته با سنگینی و نفخ سایر میوهها فرق کلی دارد و به طور سریع پراکنده می شود. هضم آب انار به مراتب دشوارتر از خوردن دانههای انار با هسته می باشد. زیرا مغز هسته دانههای انار کمی ملین است و پوست سخت آن رودهها را پاک می کند. آب میوه انار دارای قند تانن و یک ماده مفید به نام مانانتین است که از دوستان کبد است و آن را پاک و در نتیجه رنگ رخساره را باز می کند. انار به رشد اطفال کمک می کند و اعصاب را تقویت می نماید. با داشتن ویتامین ب ۶ ضد استفراغ و درمان ویار زنان باردار است.

اگر زنی هنگام بارداری رب انار بخورد علاوه بر جلوگیری از ویار، به تقویت جنین و رشد آینده طفل هم کمک خواهد کرد. انار خون ساز است و خون موجود در بدن را نیز تصفیه می کند.

انار بر ادرار می افزاید و غرایز جنسی را تقویت می کند. دانههای جنگلی انار که به ناردان معروف است، در معالجه اسهال شهرت فراوان دارد. خوردن آب انار شیرین برای درمان یرقان بسیار مفید است. پوست ساقه و پوست ریشه درخت انار مصارف صنعتی و درمانی دارند. پوست میوه انار در رنگرزی و چرم سازی از قدیم بکار می رفت و بهترین قالیهای ایران را با آن رنگ می کردند. مضمضمه و نگاهداشتن آب میوه ترش انار در دهان، برفک و جوشهای دهان را پاک و لثهها را محکم می کند. انار ترش برای مبتلایان به زخم معده و روده زیان آور است.

Pyrus boissieriana: Rosaceae گلابی جنگلی، خنج، خوج: تیره گل سرخ

درخت یا درختچه ای است خاردار به بلندی حد اکثر ۵ متر و شاخه های فراوان بدون کرک و پرشاخه در بخش فوقانی با پوستی سیاه رنگ با شیارهای فراوان، برگهای تخم مرغی تا تخم مرغی - دایره ای. گلهای سفید رنگ در گل آذین دیهیم انتهائی و پر گل. میوه های عموماً کروی.

گلابیهای وحشی دارای چندین گونه است که در محدوده جنگلهای شمال و عموماً در جنگلهای مخروطی، بیشه زارها، حاشیه مزارع و ارتفاعات بالا- رویش می یابند. در استان گیلان نیز گونه های دیگری از آن به نامهای *P. grossheimii* و *P. hyrcanica* در مناطق مختلف استان رشد می کنند.

انواع پرورش یافته گلابی دارای میوه های درشت و بسیار لذیذ هستند که عموماً در فصل پاییز می رسند و در عداد میوه های مصرفی مردم نواحی مختلف کشورمان قرار دارند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۳

طیب نامدار قرن ششم هجری، سید اسمعیل جرجانی در کتاب «الأغراض الطیبیه» می نویسد: کمتری یعنی امرود است در همه

انواع، امروزه قبضی است.

همچنین شیخ الزئیس ابو علی سینا در خواص گلابی می گوید: «کمتری (گلابی) دارای گوهر خاکی و آبی است. همه انواع گلابی گیرندگی دارند و در ضماد بند آوردن مواد واردند؛ کمی زداینده دارند. به ویژه گلابی وحشی که بسیار خشکاننده است؛ دهانه زخمها را به هم جوش می دهد و خوب می کند.»

دکتر هانری لکلرک پزشک و غذاشناس عصر حاضر در اهمیت گلابی و انتقاد از نظریات پزشکان سلف می نویسد: «به نظر می رسد که در میوه گلابی طبیعت نیک نهاد، آب زمین را تقطیر کرده و با عملیات شیمیایی خیلی عجیب و حیرت انگیز، آن را به نوشابه ای تبدیل کرده است که خوردن آن گوارا و لذیذ و خوشمزه است، ولی معلوم نیست به چه علتی پزشکان قرون وسطی برای گلابی خواص قبض کننده قائل بودند و عقیده داشتند که گلابی میوه ای است ثقیل، مانع شکم روی، سنگین و گس که موجب پیدایش میگرن و باد سینه می گردد.»

غذاشناسان عصر حاضر برخلاف قدما گلابی را میوه ای نرم کننده می دانند و معتقدند که بیشتر خاصیت لینت دهنده ای دارد. گلابی، سرشار از ویتامین های آ، ب، ث، قند، مواد چربی و تانن است. گلابی میوه ای مغذی، ملین و مدرّ و از بین تمام میوه ها، تنها میوه ای است که در تابستان بکلی عطش را فرومی نشاند و ضرب المثل فرانسوی که می گوید: «برای رفع عطش باید یک گلابی را نگه داشت» ناظر به همین معناست. قند موجود در گلابی برای اشخاص مبتلا به دیابت (مرض قند) بی ضرر و حتی مفید است. مصرف گلابی، به جهت دارا بودن تانن و املاح پتاسیم و حل کردن اسیداوریک برای مبتلایان به رماتیسم، نقرس و درد مفاصل تجویز می گردد. همچنین مبتلایان به فشار خون اگر بطور مرتّب گلابی بخورند خون آنها تصفیه شده، معالجه خواهند شد.

گلابی و جوشانده پوست آن ادرارآوری قوی است و دم کرده برگ درخت گلابی به همراه پوست سیب درختی جهت درمان سنگ کلیه و مثانه بسیار مفید و مؤثر می باشد. کسانی که صاحب روده های علیل و تنبل هستند نباید گلابی را با پوست میل کنند، زیرا که تحریکات پوست گلابی در روده ها ایجاد زحمت می کند.

Quercus spp. :Fagaceae بلوطها: تیره بلوط

درختانی هستند خزان کننده (در ایران) و به ندرت درختچه ای که ارتفاع آنها به ۳۰ متر نیز می رسد. ساقه آنها دارای پوستی ضخیم و شیاردار و غالباً به رنگ قهوه ای یا قهوه ای متمایل به سیاه می باشد. تاج این درختان بسیار گسترده و بزرگ است. برگها در بلوطهای مناطق شمالی ایران معمولاً بیضوی یا بیضوی متمایل به دایره ای یا گاهی تخم مرغی شکل با حاشیه ای دندانه -اره ای درشت یا موج است. میوه های بلوط فندقه های مستطیلی یا استوانه است که درون پیااله ای که در سطح خارجی توسط فلسهائی پوشیده شده است قرار گرفته اند.

مهمترین گونه های این جنس در استانهای گیلان و مازندران عبارتند از بلندمازو و اوری. بلندمازو *Quercus castaneifolia* با نامهای محلی مازو، سیاه مازو، ایشمبر، پالوط و مازی شناخته می شود و عموماً در جنگلهای جلگه ای و ارتفاعات پائین جنگلهای شمال رشد می نماید و چوب آن دارای ارزش فوق العاده ای در صنایع نجاری، پارکت سازی، مبل و میز و صندلی، تراورس و غیره می باشد. اوری *Quercus macranthera* بیشتر در ارتفاعات بالای جنگلهای شمال رشد می نماید و در مقایسه با بلندمازو از ارزش صنعتی کمتری برخوردار است. از بلوطها فرآورده های فرعی بسیاری از قبیل مازوج،

جفت و غیره بدست می آید.

Ranunculaceae: Ranunculus spp. آلاله‌ها: تیره آلاله

گیاهانی هستند یکساله یا چندساله و غالباً علفی خشکی‌زی یا آبرزی با گل - آذین پانیکول و گل‌های منفرد زرد و یا سفیدرنگ. برگ‌های متناوب غالباً قاعده‌ای.

این گیاه در سرزمین گیلان غالباً به صورت علف هرز در مزارع و باغها به فراوانی دیده می‌شود و با گل‌های زردرنگ و درخشان خود زیبایی خاصی داشته و به راحتی قابل تشخیص می‌باشد.

گونه‌های چندی از این گیاهان در مناطق مرطوب گیلان به ویژه در اطراف مرداب انزلی می‌رویند که اسامی علمی آنها بدین قرار است:

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۴

Ranunculus ecicutarius/ Ranunculus ophioglossifolius

Ranunculus constantinoplitanus/ Ranunculus scleratus

Ranunculus lingua/ Ranunculus sericeus

Ranunculus muricatus/ Ranunculus tranchycarpus

گونه‌های مختلف آلاله اصولاً سمی هستند. مؤلف «گیاهان داروئی» می‌نویسد: «اگر حیوانات آن را مخلوط با علوفه مصرف نمایند، تورم دستگاه هاضمه، توأم با ناراحتیها و اختلالات اعمال گردش خون و دستگاه تنفسی در آنها پیش می‌آید، به علاوه قوه بینائی آنها را کاهش می‌دهد. اگر گاو شیرده آن را بخورد، حجم شیر روزانه‌اش کم می‌گردد.

تاریخچه مداوای بیماریها با این گیاه، به قرون گذشته ارتباط دارد. در زمان قدیم آن را برای ایجاد مسمومیت بکار می‌بردند. در مسمومیت از آن، عضلات چهره، انقباضات غیر ارادی خاص پیدا می‌کند. به طوری که مسموم پس از مرگ قیافه‌اش به وضعی درمی‌آید که تقلید خنده را نشان می‌دهد ...

همچنین در سال ۱۷۹۸ میلادی، دانشمندی به نام **Gilbert** و همکارانش، مصرف ۲ گرم شیره این گیاه را که در یک لیتر آب رقیق شده بود، در درمان تنگی نفس، بیماری سل، حالت زردی، خنازیر، اولسرهای مثنه و غیره توصیه نمودند. سابقاً در نواحی مالاریاخیز، برای رفع تب‌های نوبه بکار می‌رفته است و برای این کار، له‌شده آلاله را بر روی مچ دست قرار می‌دادند. ضمناً این عمل را برای کسانی که پوست حساس داشتند و همچنین برای زنان و اطفال تجویز نمی‌کردند.»

این مداواها متعلق به دورانهای گذشته بوده و فقط در بین مردم رواج داشته است و امروزه با توجه به سمی بودن این گیاه، استفاده از آن به کلی متروک گردیده است.

Cruciferae: Raphanus raphanistrum ترب: تیره شب‌بو

گیاهی است یکساله یا دوساله علفی و پرشاخه با ساقه‌ای راست به بلندی ۱۵ تا ۷۰ سانتیمتر با برگ‌های طوقه‌ای ربابی شکل.

گل‌های آن به رنگ‌های گوناگون زرد، قرمز، زرد متمایل به قرمز، قرمز دارای رگه‌های قهوه‌ای، صورتی و سفید است. میوه آن عموماً دانه تسیحی شکل با نوکی سیخک‌مانند و بلند می‌باشد.

ترب یکی از علف‌های هرز مزارع آیش، زمین‌های زراعی و زمین‌های شنی است. نوع کشت شده آن *Raphanus sativa* دارای غده‌ای قرمز رنگ بوده و یکی از سبزیهای خوراکی مشهور بشمار می‌آید که سرشار از ویتامین ث است. انواع ترب به نام‌های ترب سیاه، تربچه نقلی و ترب سفید در غالب نقاط ایران کشت می‌شود. ترب اشتها آور، نیرو دهنده، خلط آور و مدر بوده در مداوای اسکوربوت مؤثر است. شیره ترب سیاه برای دفع نزله‌های ششی، سیاه‌سرفه، بیماری‌های کلیوی و مثانه، قولنج‌های کبدی و روماتیسم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Rhamnaceae: Rhamnus catarticus: سیاه‌آل: تیره کنار

درخت یا درختچه کوچکی است به ارتفاع ۲ تا ۶ متر با ساقه‌ای برافراشته و راست با تاجی گسترده و پرشاخه و پوستی به رنگ سیاه متمایل به خاکستری با شاخه‌های متقابل خاردار. برگ‌های آن بیضوی پهن یا بیضوی-کشیده با نوکی تقریباً دراز است و میوه‌ای شفت دارد که پس از رسیدن سیاه رنگ می‌گردد. سیاه‌آل یکی از درختان جنگلی است و در جنگلهای گیلان به فراوانی وجود دارد. میوه سیاه‌آل ملین قوی است ولی در مقدار مصرف بایستی احتیاط را رعایت کرد زیرا این گیاه می‌تواند مخاط را آنقدر تحریک نماید تا خونریزی کند و همچنین تهوع آور است.

Rhamnaceae: Rhamnus pallasii

درختچه‌ای است به ارتفاع ۱ تا ۳ متر، خاردار با ساقه‌ای پرشاخه و منشعب با پوستی سیاه‌رنگ یا سیاه متمایل به قهوه‌ای دارای برگ‌های خزان‌کننده خطی-واژ سرنیزه‌ای و گل‌های زرد رنگ و انبوه با میوه‌ای شفت خشک شیاردار که دو قسمتی بنظر می‌رسد. درختچه فوق‌الذکر در غالب نقاط ایران به خصوص در بیشه‌زارهای مناطق جنگلی و ارتفاعات شمال ایران در شیبهای تند و مناطق صخره‌ای و گاهی در لابلاهی صخره‌ها می‌روید. در استان گیلان نیز در دره سفیدرود، اطراف ماسوله، دیلمان، اسپیلی و جنگلهای پراکنده و بیشه‌های آستارا و هشپر دیده می‌شود.

Anacardiaceae: Rhus coriaria: سماق: تیره پسته

درختچه‌ای است خزان‌کننده به ارتفاع ۵/۰ تا ۳ متر با پوستی قهوه‌ای-رنگ و منشعب و شاخه‌دار در بخش فوقانی و برگ‌های متناوب شانه‌ای با برگچه‌های دندانه‌دار سرنیزه‌ای تا بیضوی. گل‌های سفید متمایل به سبز آن در گل‌آذینی پانیکول محوری یا انتهائی قرار گرفته و میوه‌های سته‌ای کروی و خشک آن پوشیده از کرک‌های بلند می‌باشد. سماق در مناطق مختلف ایران، در شیبهای تند دامنه‌های کوهستانی، در کناره دره‌های دارای شیبهای تند، حاشیه رودها و مناطق جنگلی می‌روید. در استان گیلان در دره سفیدرود و مناطق جنگلی و بیشه‌زارها دیده می‌شود.

بودر میوه آن به عنوان چاشنی به خصوص همراه کباب مصرف می‌گردد.
پوست آن حاوی مقدار زیادی تانن بوده به عنوان قابض قوی مصرف می‌شود و از این جهت در رفع خونرویها، اسهال، نزله‌ها، تبهای صفراوی، ترشحات زنانگی مورد استفاده قرار می‌گیرد. سماق در صنعت دباغی و رنگرزی مورد استفاده قرار می‌گیرد.
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۵

Ribes orientale: Gossulariaceae گالش انگور، انگور فرنگی: تیره انگور فرنگی

درختچه‌ای است به ارتفاع حد اکثر ۲ متر با ساقه‌ای پرشاخه و منشعب در بالا، و برگهائی با پهنک دایره‌ای - کلیوی شکل ۳ تا ۵ لوبی و گل‌های سفید یا قرمز کم‌رنگ که در گل‌آذینی خوشه‌ای محوری یا انتهائی قرار گرفته و میوه سته‌ای آن پس از رسیدن قرمز رنگ می‌شود.
گالش انگور در ارتفاعات کوهستانی و گاهی صخره‌ای مناطق مختلف استان گیلان روئیده و گونه‌هایی از آن نیز در باغها و منازل به صورت پرچین کشت شده و با نام انگور فرنگی شناخته می‌شود.
برگهای خشک شده انواع انگور فرنگی حاوی اسانس روغنی، تاننها، قندها، اسیدهای آلی، ویتامین ث و مواد ضد عفونی کننده گیاهی است و به عنوان مدر و معرق برای درمان ناراحتیهای مجاری ادرار و مثانه و روماتیسم و اسهال بکار می‌رود. میوه انواع انگور فرنگی سرشار از ویتامین ث، مجموع ویتامینهای ب، قندها، مواد رنگی و مواد ضد عفونی کننده است و روی سیستم اعصاب اثر خوبی داشته و مبادلات داخلی بدن را بهبود می‌بخشد و مقاومت بدن را در برابر عفونتها زیاد می‌نماید.

Rhynchospora maxima: Scrophulariaceae بی‌بی کنه: تیره گل میمونی

گیاهی است علفی یکساله یا چندساله نیمه انگل با ساقه‌ای برافراشته به ارتفاع ۳۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر و چهار گوشه و منشعب و شاخه‌دار در بالا با برگهای متقابل دم‌برگدار بیضوی یا تخم‌مرغی و گل‌های نامنظم زرد رنگ شبیه سرفیل. (گلبرگ پائینی پهن و بالائی کوتاه و زائده‌دار که شبیه خرطوم فیل به نظر می‌رسد).
گیاه مذکور در مناطق مرطوب، کنار نهرها، چمن‌زارها و بستر جنگلهای دارای نور کافی و فراوان و گاهی در مزارع و باغها دیده می‌شود.
در گیلان، اطراف بندر و مرداب انزلی، اطراف رشت، بین رشت و انزلی و حوالی اسالم و آستارا در جلگه‌های جنگلی می‌روید.

Robinia pseudoacacia: Leguminosae اقاچیا: تیره نخود

درختی است خزان کننده با ساقه‌ای راست و پوستی شیاردار سیاه رنگ و منشعب در بالا با برگهای شانه‌ای فرد و گوشواره‌های خاردار، گل‌های پروانه‌آسای سفید رنگ که در گل‌آذین خوشه‌ای تنک محوری و آویزان قرار گرفته و دارای عطر بسیار

دل‌انگیزی است.

اقاقیا از درختانی است که در اغلب مناطق کشور ما به عنوان یکی از درختان مقاوم نسبت به خشکی در جنگلکاریها مورد استفاده قرار می‌گیرد و گاهی نیز در کنار خیابانها و پارکها و مکانهای تفرجگاهی کشت می‌شود. در استان گیلان نیز طی سالهای اخیر در پارکها و کنار خیابانها کشت شده است.

گل‌های آن اثر دارویی قابل توجهی داشته گاهی نیز به عنوان ماده‌ای رنگی برای رنگ آمیزی ابریشم، پنبه و کاغذ بکار می‌رود. چون نوش فراوان دارد زنبور عسل به آن رغبت فراوان نشان می‌دهد.

گل‌های اقاقیا کمی آرام‌بخش، مقوی، ملین و صفرابر می‌باشد. پوست درخت مزبور مخصوصاً پوست ریشه آن به مقدار کم، مخلوط با قند، قدری ملین است، ولی اگر به مقدار زیاد صرف شود، موجب اسهال و استفراغ و مسمومیت می‌شود. برگ درخت اقاقیا نیز صفرابر و ملین است و دم‌کرده گل و برگ آن سردردهای مزمن را تسکین می‌دهد، مخصوصاً اگر منشأ سردرد مسمومیت غذایی و سوءهاضمه باشد. از دم‌کرده ۱۵ تا ۲۰ گرم گل‌های اقاقیا در یک لیتر شراب قرمز، برای کم‌خونی و درمان ترشحات زنانه نافع است.

Rosaceae: Rosa canina گل سگ: تیره گل سرخ

درختچه‌ای است برافراشته و گاهی بالارونده با ساقه‌های متعدد به ارتفاع ۱ تا ۵ متر با شاخه‌های اغلب خمیده و خارهای برگشته و نسبتاً محکم و ضخیم و گاهی فاقد خار، دارای برگهای مرکب شانه‌ای با ۵ تا ۷ برگچه بیضوی باریک تا تخم‌مرغی پهن و گل‌های منفرد یا خوشه‌ای ۵ تا ۱۵ تایی در کنار یکدیگر، به رنگ صورتی کم‌رنگ تا قرمز و گاهی سفید. یکی از معمولی‌ترین رزهای ایران و استان گیلان بوده و در حاشیه رودها، مناطق صخره‌ای، بیشه‌زارها، در کنار نهرها و جاده‌های جنگلی و جنگلهای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۶
تنک دارای نور نسبتاً کافی رشد می‌نماید.

گل سرخها (*Rosa spp.*) در ایران به عنوان درختچه‌های زینتی جایگاهی خاص دارد. به جرئت می‌توان گفت که در مناطق معتدله و معتدله سرد، خانه و باغچه‌ای دیده نمی‌شود که حد اقل بوته‌ای رز در آن کشت نشده باشد. در استان گیلان به سبب ویژگیهای آب و هوا دوران گلدهی این درختچه طولانی بوده و گل‌های آن درشتتر و زیباتر از سایر مناطق است. یکی از رزهای باارزش و بومی ایران *Rosa damascena* یا گل سرخ گلاب‌گیری است که دارای عطر و بوی دل‌انگیزی می‌باشد و از آن برای تهیه گلاب و عطر استفاده می‌شود.

میوه گل سگ یعنی قسمت گوشتدار و کوزه‌ای شکل آن به علت دارا بودن ویتامین ث ضد اسکوربوت، قابض و مدر بوده در رفع اسهالهای معمولی، اخلاط خونی، انقباض غیرارادی ماهیچه‌های معده، بیماریهای ناشی از التهاب و ورم کلیه بکار می‌رود و در دفع کرم اسکارید نیز مؤثر است.

Rubiaceae: Rubia tinctorum روناس: تیره روناس

گیاهی است چندساله و دائمی با ساقه‌های زیرزمینی فراوان و غالباً به رنگ قرمز و ساقه‌های هوایی رونده به بلندی حد اکثر ۵ متر و غالباً شاخه‌دار.

ساقه گیاه، علفی و چهارگوشه بوده و در محل گره‌ها دارای برگهای متعددی به صورت چرخه‌ای و فراهم به اشکال سرنیزه‌ای، مستطیلی-بیضوی تا تخم‌مرغی پهن با نوک سیخک‌مانند و نیش‌دار می‌باشد. روناس در گیلان به سبب کاربرد خاص آن در تهیه ماهی شور کاملاً شناخته شده می‌باشد و بیشتر در حاشیه باغها، مزارع و شیبهای تند و حاشیه بیشه‌زارها و مناطق دارای نور کافی رشد و نمو می‌نماید. از ریشه روناس در صنعت به عنوان ماده رنگی استفاده می‌شود. مصارف داروئی مختلفی دارد که مهمترین آنها به شرح زیر است:

ریشه روناس مدر، صفرابر و به‌طور خفیف مقوی و قابض، اشتهاآور و قاعده‌آور است. از آن می‌توان در حبس البول و عدم دفع ادرار، ورم و احتقان کلیه، آلومینوری وجود صفرا در خون و رفع یبوستهای سخت استفاده کرد. در تیره روناس جنسی به نام شیرپنیر *Galium spp*. دارای گونه‌های متعدد و فراوان است که در غالب نقاط ایران به خصوص در مناطق کوهستانی می‌رویند و *Galium verum* یکی از مهمترین علفهای هرز جنس مزبور بوده به نام فارسی شیرپنیر (پنجه‌واش) در طب سنتی مصرف می‌گردد. در استان گیلان بیشتر در حاشیه مزارع و مکانهای مرطوب ارتفاعات میان‌بند روئیده و با گل‌های زردرنگ خود مشخص می‌شود. اغلب گونه‌های *Galium* دارای گل‌های سفیدرنگ هستند و همگی آنها دارای برگ‌های فراهم و چرخه‌ای می‌باشند.

یکی از گونه‌های شیرپنیر که در مناطق مختلف جنگلی استانهای گیلان و مازندران می‌روید با نام علمی *Galium hyrcanicum* شناخته می‌شود.

شیرپنیر *Galium verum* از گیاهان داروئی است و خواصی به شرح زیر دارد: اعضای هوایی گیاه دارای خاصیت آرام‌کننده، مدر، قابض و ضد تشنج خفیف است و برای درمان حمله و صرع مورد استفاده قرار می‌گیرد. درد معده را تسکین داده و برای رفع بیماریهای کبدی، آب آوردن انساج، گواتر، اسکوربوت، عدم دفع ادرار و سنگ کلیه مؤثر است، در استعمال خارجی پماد آن روی خنازیر، سودا و بیماریهای جلدی مختلف بی‌تأثیر نیست.

Rosaceae: Rubus anatolicus تمشک درختی: تیره گل سرخ

درختچه‌ای است به بلندی ۱ تا ۲ متر پرشاخه و متراکم و ساقه‌ای معمولاً-گوشه و شیاردار و پوشیده از کرک‌های خاکستری‌رنگ و تیغ‌دار. برگ‌های پنجه‌ای ۵ یا ۳ برگچه‌ای، گل آذین پانیکول با گل‌های صورتی‌رنگ متمایل به قرمز و گاهی سفید آن در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته و میوه‌های آن نیز به‌حالت خوشه‌ای و به رنگ سبز است که به هنگام رسیدن قرمز متمایل به سیاه می‌شود.

این گونه تمشک در گیلان و بیشتر در مناطق دارای نور کافی در حاشیه جاده‌ها، دره‌ها، پیاده‌روها، بیشه‌زارهای روشن، کنار رودها و تپه‌های شنی تثبیت شده ساحلی و اراضی رها شده رشد و نمو می‌نماید.

تمشک در گیلان دارای گونه‌های چندی است که همگی حالت گسترده و خوابیده روی زمین و ساقه‌ای عموماً خاردار و برگ‌های سبزرنگ و میوه‌های توتی‌شکل و سیاه‌رنگ دارند. از گونه‌های دیگر این جنس می‌توان:

Rubus caesius, Rubus hyrcanus, Rubus lanuginosus

را نام برد. میوه تمشک خوشمزه، مطبوع و نشاط‌آور است.

از نظر ترکیبات شیمیائی میوه تمشک دارای مواد زیر است: چربی، پروتئین، هیدراتهای کربن، فسفر، کلسیم، آهن، سدیم، پتاسیم، ویتامین آ، نیاسین، تیامین، رایبوفلاوین، مونوکلوزوئید و ویتامین ث.

تمشک میوه‌ای است که مواد غذائی آن کم است و چون مقدار کمی قند و مواد ازته دارد مصرف آن برای اشخاصی که دیابت یا روماتیسم دارند بی‌ضرر و حتی مفید است. از آنجا که ترشی تمشک کم است کسانی که سوء هاضمه

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۷

دارند می‌توانند از آن برای رفع کندی عمل گوارش استفاده کنند. همچنین از آنجا که قند موجود در این میوه از انواع لولوز می‌باشد، مصرف آن برای اشخاصی که مبتلا به بیماری قند می‌باشند بلا مانع است.

تمشک، غده‌های مولد عرق را که تعداد آنها تا ۲ میلیون برآورد شده و در تمام سطح پوست بدن پراکنده‌اند به فعالیت وامی‌دارد و ترشح عرق را زیاد می‌کند.

شربت تمشک مخلوط با آب در مورد تب، سرخک و مخملک، تجویز شده است. شربت سرکه تمشک که با آب مخلوط شود در مورد بیماریهائی که همراه با تب می‌آیند مصرف می‌شود. همچنین در مورد آئزین (گلودرد) آن را غرغره می‌کنند. تخم و دانه‌های تمشک در معالجه یبوست و خشکی مزاج به طور طبیعی بسیار مؤثر است و سبب می‌شود که یبوست به کلی رفع گردد.

شیخ الرئیس ابو علی سینا در کتاب «قانون در طب» چنین می‌نویسد:

«تمشک چندین نوع است: نوعی را علیق الکلب گویند که نسترن باشد.

نوع دیگری هست که علیق بدون کلب است و آن را در فارسی تمشک نامند.

همه اجزای علیق [قابض و خشکاننده است. در بیخ علیق لطافتی همراه گیرندگی موجود است و از این روی سنگ را خرد کند، زخمها را بهم آرد و در علاج قرحه سر [زخم سر] نافع است. برگ یا ثمر رسیده‌اش را بخایند زخم دهان را شفا دهد و لثه را استوار کند. از برآمدگی اطراف چشم [جلوگیری کند].» همچنین در کتاب نسخه‌های تندرستی آمده است که تمشک، خنک، تصفیه‌کننده خون، اشتها آور، ادرار آور، ضد اسکوربوت (خونریزی لثه‌ها بر اثر فقدان ویتامین ث) و ملین می‌باشد و از این گذشته، در معالجه برونشیت، گاستریت (التهاب معده) و سوزش معده نیز بسیار مؤثر و مفید است. آب تمشک که از فشردن میوه‌های رسیده تمشک به دست می‌آید جهت تهیه شربت تمشک که به عنوان عامل معطر و مطبوع در فراورده‌های داروئی، بخصوص محلولات اسیدی است به کار می‌رود. علاوه بر آنچه گفته شد، جوشانده برگ تمشک داروئی است که تا قرن چهاردهم میلادی در موقع وضع حمل و زایمان، در فرانسه به زنان حامله خورانده می‌شد و وضع حمل آنها به سهولت و آسانی انجام می‌گرفت. اکنون این دارو در انگلستان به مرحله آزمایش و تجربه گذاشته شده و صحت آن در مراحل متعددی به ثبوت رسیده است.

Polygonaceae. Rumex spp ترشکها: تیره علف هفت‌بند

گیاهانی هستند یکساله یا چندساله علفی با برگهای متناوب و گوشواره‌های لوله‌ای در محل بندها و عموماً بندبند با گل‌های یک جنسی یا چند جنسی که به صورت چرخه‌ای و فراهم در محور برگها یا در انتهای ساقه قرار گرفته‌اند.

برگها عموماً مستطیلی کشیده، سرنیزه‌ای و پیکانی شکل بوده، میوه آنها فندقه عموماً بالدار و با حاشیه‌ای کامل یا شرابه‌ای یا مژه‌دار می‌باشند.

غالب گونه‌های ترشکها در مناطق مرطوب حاشیه جویبارها، باتلاقها، رودها و چمنزارها و مناطق کوهستانی مرطوب رشد می‌نمایند. شاید بتوان از *Rumex conglomeratus* به عنوان یکی از معمولی‌ترین گونه‌های ترشکها نام برد که با گل‌های کوچک چرخه‌ای و فراوان و ساقه و برگ قرمز رنگش در فصل بهار و تابستان دارای گسترش و پراکنش زیادی در سراسر گیلان است.

از گونه‌های دیگر این جنس می‌توان:

Rumex acetocella/ Rumex scutatus

Rumex: dentatus/ Rumex tuberosus

را نام برد که دو گونه اول بیشتر در دره سفیدرود اطراف منجیل و رودبار و دو گونه آخر بیشتر در اطراف رشت و لاهیجان و انزلی پراکنش دارند.

برگ ترشکها عموماً توسط مردم در اوائل بهار به عنوان سبزی آش مصرف می‌گردد. برگ ترشکها در نارسائی عمل دستگاه دفع ادرار مؤثر بوده و در مداوای بیماریهای التهابی، اسکوربوت، امتلاء معده، کمی اشتها، بواسیر، ورم لثه دندان و بیماریهای پوستی بکار می‌رود. در دفع یبوستهای مزمن، زردی و عوارض گواتر می‌توان از ترشک بهره جست.

ضماد مخلوط برگ پخته گیاه با آرد دانه کتان و پیه‌خوک، اثری مفید در رفع دانه‌ها و جوش صورت، سودا و بیماریهای پوستی دارد.

Liliaceae: Ruscus hyrcanus کوله‌خاس: تیره لاله

گیاهی است درختچه‌ای با ساقه‌های زیرزمینی فراوان و با ساقه‌های ساقه‌های سبزی و پرشاخه و همیشه سبز با برگهای (ساقه‌های سبزرنگ و برگ نمای) چرمی و خشن با انتهایی خاردار و عموماً تخم‌مرغی یا بیضوی-شکل. کوله‌خاس گل‌های یک‌جنسی و میوه‌های سته‌ای قرمز رنگ دارد و از گیاهانی است که در جنگلهای شمال ایران عموماً به همراه ممرزوراش و بر روی خاکهای آهکی در مناطق شیب‌دار یا در کنار پرتگاهها و بر روی خاک هوموس دار جنگلی می‌روید.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۸

Alismataceae: Sagittaria trifolia تیرکمان آبی: تیره تیرکمان آبی

گیاهی است آبی و رطوبت‌پسند با ساقه‌های زیرزمینی متعدد و ساقه‌های برافراشته و راست به بلندی ۳۰ تا ۸۰ سانتیمتر با برگهای هوایی شناور یا غوطه‌ور در قاعده ساقه، با دم‌برگی بلند و پهنکی پیکانی شکل و گل‌های سفید و زیبا در طول محور ساقه در گل‌آذینی خوشه‌ای.

تیرکمان آبی یکی از گیاهان رطوبت‌پسند است که به صورت علف هرز در مزارع برنج و در کنار باتلاقها و مردابها و مناطق مرطوب معمولاً می‌روید. در نقاط مختلف گیلان به ویژه در بندر انزلی، اطراف رشت، لاهیجان، فومن و صومعه‌سرا و کلیه

مناطق مناسب کشت برنج می‌روید.

Salicaceae: Salix spp. بیدها؛ تیره بید

درختان یا درختچه‌هایی هستند خزان‌کننده به ارتفاع ۱۰ تا ۱۵ متر و برگهای متناوب خطی تا واژ تخم‌مرغی یا تخم‌مرغی و سرنیزه‌ای. گلها یک جنسی و به صورت سنبله‌ای دم‌گره‌ای شکل نر یا ماده و جدای از یکدیگر و عموماً واژگون و گاهی راست قرار گرفته‌اند.

بیدها عموماً در مناطق مرطوب در کنار جویبارها، حاشیه رودها و نهرهای دارای آب دائمی رویش می‌یابند. این درختان از نظر چوب‌دهی ارزش چندانی نداشته و از تخته حاصل از آنها برای تهیه جعبه و توفال و از ساقه‌های راست آنها در تونل معادن استفاده می‌شود.

بیدها نقش به‌سزایی در تلطیف هوا دارند و سایه آنها از این نظر واجد اهمیت بوده مشهور است. پوست آنها ارزش داروئی قابل توجهی دارد و خاصیت تب‌بری آن بر کسی پوشیده نیست.

از تخمیر چوب آنها برای تهیه الکل استفاده می‌شود.

بیدها در گیلان و مازندران دارای گونه‌های متعددی است و مشهورترین آنها عبارتند از:

Salix acmophylla زردبید

Salix aegyptiaca بیدمشک

Salix babylonica بید مجنون

Salix elbursensis

Salix excelsa

بید مجنون یکی از درختان زیبای زینتی است که با شاخه‌های واژگون خود زیبایی خاصی داشته و اغلب در کنار خیابانها، پارکها و مناطق تفرجگاهی کشت می‌گردد.

بیدمشک نیز از درختانی است که به خاطر داشتن گلهای سنبله‌ای دم-گره‌ای شکل خود و عطر و بوی خاص مورد توجه مردم می‌باشد و از آن عرقی تهیه می‌گردد که بسیار خوشبو بوده و اغلب به عنوان تب‌بر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Labiatae: Salvia glutinosa نوعی مریم گلی؛ تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای راست و در بخش فوقانی پرشاخه به بلندی حد اکثر یک متر و پوشیده از کرکهای غده‌ای و برگهای ساده تخم-مرغی-سه گوشه. گل آذین متشکل از چرخه‌های ۴ تا ۶ گلی آن که به صورت تنک بر روی محور گل آذین قرار گرفته‌اند و دارای گلهای بسیار زیبای زردرنگ با نوارهای قهوه‌ای می‌باشد.

این گیاه خاص مناطق جنگلی گیلان و مازندران است و در اطراف جاده اسالم-خلخال و حاشیه جاده‌های جنگلی دارای نور نسبتاً کافی رویش می‌یابد.

Salvia nemorosa :Labiatae

گیاهی است علفی و چندساله با ساقه‌های راست و پرشاخه به بلندی حد اکثر ۱۰۰ سانتیمتر و پوشیده از کرکهای زبر و برگهای ساده، مستطیلی - سرنیزه‌ای با قاعده‌ای قلبی. چرخه‌های گل حاوی ۶ گل متراکم و نزدیک به هم با رنگ ارغوانی یا بنفش است که بر روی محور گل آذین قرار گرفته‌اند. گیاه مذکور در گیلان بیشتر در داخل مزارع متروکه و باغها و حاشیه جنگلها و بیشه‌زارها می‌روید. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۴۹

Sambucus ebulus :Caprifoliaceae پلم، آقطی (پلهم، پلهم، شوند): تیره بیج امین الدوله

گیاهی است علفی چندساله با بوی بد، به ارتفاع حد اکثر ۲ متر و برگهای شانهای بزرگ و متقابل با ۳ تا ۶ جفت برگچه سرنیزه‌ای بیضوی، گلهای سفید و گاهی سفید متمایل به صورتی آن در گل آذین انتهایی چتری شکل و طبق‌مانند قرار گرفته، میوه آن پس از رسیدن سیاه‌رنگ می‌شود. پلم یکی از معمولی‌ترین گیاهان منطقه گیلان و مازندران بوده در اغلب نقاط، در حاشیه جاده‌ها، در بستر جنگلهای دارای نور فراوان، در مناطق جنگلی که قطع یکسره می‌شود و در حاشیه مزارع، باغها و در شبیهای تند کناره جاده‌های جنگلی می‌روید. از مغز ساقه آقطی در آزمایشگاههای شعب مختلف علوم برای تهیه برش از اندامهای گوناگون استفاده می‌شود، پلم گیاهی است که برای چهارپایان سمی بوده، ولی در طب سنتی برای درمان بعضی از دردها توصیه شده است. در طب سنتی ایران به عنوان مدر، معرق، مسکن، ملین، معالج گریپ، کم‌کننده شدت سرفه، معالج روماتیسم، نقرس، حبس البول، بادسرخ، انواع بواسیر، زخمهای سوختگی، درد اعصاب، آب آوردگی شکم، استسقاء، گلودرد، عوارض رحم، جوش و کورک، ورم و خارش پوست، متوقف‌کننده کرم‌خوردگی دندان و معالج کچلی مورد استفاده قرار می‌گیرد. تمام اجزاء گیاه اعم از برگ، ریشه، گل و میوه آن مصرف دارویی دارند.

Satureja hortensis :Labiatae مرزه: تیره نعناع

گیاهی است یکساله با ساقه‌ای پرشاخه به بلندی حد اکثر ۳۵ سانتیمتر و برگهای خطی تا خطی - سرنیزه‌ای با نوک کند یا تیز و تقریباً بدون دم‌برگ، گل آذین طویل و متشکل از چرخه‌های انبوه یا تنک با ۲ تا ۲۰ گل غالباً به هم فشرده و به رنگ بنفش، ارغوانی یا سفید می‌باشد.

مرزه یکی از سبزیهای کشت شده در استان می‌باشد که به عنوان سبزی خوردن و سبزی کوکو مصرف می‌گردد و دارای طعم و عطری بسیار مطبوع است.

از این جنس گونه‌ای دیگر به نام *Satureya mutica* در گیلان و در منطقه رودبار و منجیل در شبیهای تند کنار جاده‌ها می‌روید.

سرشاخه گلدار مرزه هنگامی که به گل می‌نشیند دارای عطر زیادی بوده و نیرودهنده، تسهیل‌کننده عمل هضم، مقوی معده،

مدر و بادشکن است؛ به‌طور خفیف اثر قابض، ضد نزله و رفع اسهال و دفع کرم دارد؛ در صورت وجود ناراحتیهای معده- روده‌ای، به عنوان آرام‌کننده، علیه نفخ، گازها، اسهالها و انگل‌های روده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Compositae: Senecio vernalis پیر گیاه: تیره کاسنی

گیاهی است علفی یکساله یا دو ساله با ساقه‌ای برافراشته و راست بدون شاخه یا منشعب و پرشاخه از پائین تا بالا به ارتفاع ۵ تا ۴۵ سانتیمتر به رنگ سبز یا ارغوانی‌شونده و پوشیده از کرک‌های بلند پنبه‌ای یا بدون کرک با برگ‌های قاعده‌ای یا ساقه‌ای بدون دمبرگ، قاشقی- مستطیلی یا واژ سرنیزه‌ای و پوشیده از کرک‌های بلند و پنبه‌ای، دارای گل‌های مجتمع و کپه‌ای با گلچه‌های کناری زبانه‌ای و زردرنگ و گل‌های میانی طبق لوله‌ای و زرد.

پیر گیاه یکی از علف‌های هرز مشهور و مهم بهاره مناطق مختلف جلگه‌ای استان بوده و بیشتر بین رشت و انزلی، اطراف رشت، اطراف لاهیجان و بر روی تپه‌های شنی ساحلی بندر انزلی می‌روید. از گونه‌های دیگر یکساله این جنس می‌توان *Senecio vulgaris* و *Senecio glaucus* را نام برد که به فراوانی در فصل بهار همراه گونه فوق‌الذکر، در مناطق یاد شده می‌رویند. گونه‌ای چند ساله از جنس فوق به نام *Senecio othonae* خاص مناطق جنگلی شمال ایران بوده در جنگل‌های استان گیلان رویش دارد.

Leguminosae: Sesbania puniceae تیره نخود

درختچه یا درختی است با ساقه‌ای راست و برافراشته و تاجی منشعب و شاخه‌دار با شاخه‌های استوانه‌ای و نازک با ارتفاع ۲ تا ۴ متر با برگ‌های مرکب شانه‌ای و برگچه‌های مستطیلی یا واژ تخم‌مرغی- مستطیلی به تعداد ۸ تا ۱۵ جفت و معمولا واژگون، با گل‌های متعدد پروانه‌آسای قرمز تیره یا قرمز متمایل به نارنجی خوشه‌ای واژگون، با میوه نیام چهار گوشه بالدار. گیاه مذکور یکی از گیاهان کاشته شده زیبای شمال ایران در استان‌های گیلان و غرب مازندران است که به خاطر رنگ زیبای گل آن، کشت می‌شود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۰

این گیاه بومی مناطق معتدله آمریکای جنوبی است که به اروپا و از آنجا به ایران وارد شده است.

Compositae: Sigesbeckia orientalis علف ملکوتی: تیره کاسنی

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای برافراشته و راست و منشعب در بالا و پوشیده از کرک‌های فشرده و غده‌دار با برگ‌های متقابل تخم‌مرغی- سرنیزه‌ای بدون دمبرگ تا تخم‌مرغی پهن با قاعده‌ای گوه‌ای شکل و دمبرگ‌دار و گل‌های کپه‌ای، با گلچه‌های زبانه‌ای کناری و لوله‌ای طبقی.

کلیه اجزاء این گیاه تصفیه‌کننده خون و مدر هستند و در مداوای بیماریهای مجاری ادرار و اولسرها و زخم‌های غانغرایائی مؤثر می‌باشند. تنطور حاصل از گیاه مزبور را به نسبت مساوی با گلیسیرین مخلوط کرده برای درمان بیماریهای پوست و

ناراحتیهای جلدی به کار می‌برند. این تنطور به‌ویژه در رفع بیماریهای پوستی که منشأ طفیلی و قارچ دارند مؤثر است. اگر تنطور آن از گیاه تازه تهیه شود اثر ضد عفونی‌کننده قوی دارد بطوری که با قرار دادن آن بر روی زخمهای آلوده، آنها را ضد عفونی کرده درمان می‌نماید. نام فارسی ندارد؛ فرانسوی‌ها آن را علف ملکوتی *Herbe divine* و علف چرب *Herbe grass* می‌نامند.

گیاه فوق‌الذکر یکی از علفهای هرز مزارع و باغها و جنگلهای تنک با نور فراوان می‌باشد و در استان گیلان در مزارع و باغهای اطراف رودبار، منجیل رشت، آستارا، اسالم، انزلی و لاهیجان رشد می‌نماید.

Compositae: Silybum marianum عکوب: تیره کاسنی

گیاهی است علفی دو ساله یا چندساله با ساقه‌ای منفرد یا منشعب و شاخه‌دار، در بالا به ارتفاع ۳۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر و برگهای طوقه‌ای بدون کرک و اثر تخم‌مرغی و دم‌برگ‌دار که در امتداد رگبرگها دارای رگه‌های سفیدرنگ و دندانه‌های شدیداً خاردار می‌باشند. برگهای ساقه‌ای اغلب تخم‌مرغی - سرنیزه‌ای شکل و گوشواره‌دار و ساقه آغوش بوده کوچکتر از برگهای طوقه‌ای می‌باشند.

گل‌های لوله‌ای نر و ماده قرمز رنگ آنها به صورت مجتمع و کپه‌ای بزرگ که توسط برگهای تغییر شکل یافته‌ای به نام برگ‌های خاردار احاطه شده‌اند قرار دارند.

گیاه فوق‌الذکر یکی از علفهای هرز حاشیه جاده‌ها و کنار نهر و جویبارها و مزارع آیش بوده در استان گیلان نیز در غالب نقاط در کنار جاده‌های منجیل - رشت، رشت به طرف صومعه‌سرا و فومن و نیز حاشیه جاده‌های بین شهری دیده می‌شود. گیاه مذکور دارای برگهای تلخ است و لیکن در کشورهای اروپائی اغلب به مصرف تغذیه می‌رسد. جنبه‌های داروئی عکوب مخصوصاً میوه آن در طب سنتی بسیار باارزش است. میوه این گیاه حاوی لیپیدها، آلبومینها، اسانسهای روغنی و فلاونوئیدهای مهم سیلین و سیلی مارین بوده داروی مؤثری علیه ناراحتیهای کیسه صفراست و در صورت آسیب‌دیدگی بافت کبد آن را ترمیم می‌کند. در پائین آوردن فشار خون، درمان سردردهای یک‌طرفه (میگرن)، اختلالات جهاز هاضمه، فراخ شدن سیاهرگها، دریاگرفتگی و عوارض ناشی از مسافرت با ترن و اتومبیل تأثیر قابل توجهی دارد. پزشکان سنتی برگ و میوه این گیاه را مسهل صفرا دانسته برای درمان دردهای مربوط به طحال و همچنین دفع سنگهای صفراوی و یبوستهای مزمن تجویز می‌کنند. مصرف گیاه حتی به‌طور مداوم هیچگونه مسمومیتی ایجاد نمی‌کند. از برگهای گیاه در تهیه سالاد و از ریشه آن در تهیه برخی غذاها و مرباها استفاده می‌شود.

ریشه و اعضای هوئی عکوب طعم تلخ و اثر اشتها آور، مقوی و تب‌بر دارد. دانه گیاه دارای آمیدون، مواد آلبومینوئیدی و یک ماده روغنی می‌باشد و مصرف دانه له‌شده آن برای درمان بیماریهای مختلف توصیه شده است. گیاه مزبور نام فارسی ندارد؛ به عربی آن را عکوب، شوک‌الدمن و شوک‌النصاری می‌خوانند.

Cruciferae: Sisymbrium officinale خاکشیر: تیره شب‌بو

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای منشعب و پرشاخه به بلندی ۲۰ تا ۸۰ سانتیمتر با برگهای قاعده‌ای دم‌برگ‌دار و طوقه‌ای و

گل‌های زردرنگ سنبله‌ای نسبتاً طویل در انتهای شاخه‌ها و میوه‌های خرجین مخروطی شکل کوتاه به طول ۱۱ تا ۱۷ میلی‌متر.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۱

گیاه فوق‌الذکر معمولاً در کنار جاده‌ها و پیاده‌روها و زمینهای متروکه می‌روید، در گیلان گیاهی تقریباً معمولی و همه‌جا پراکنده بوده و در کنار جاده‌های جنگلی، حاشیه مزارع، پیاده‌روها و باغها رویش می‌یابد و در فصل بهار یکی از گیاهان غالب مناطق مختلف استان گیلان است.

در ایران از این گونه استفاده داروئی نمی‌شود و گونه دیگری که به خاکشیر معروف است و نام لاتین آن *Descurainia sophia* است مورد استفاده قرار می‌گیرد. گیاه مذکور نیز علف هرز مزارع آیش، مزارع گندم، غلات و حاشیه مزارع و باغها است. دانه‌های خاکشیر بیشتر به عنوان خنک‌کننده با آب و یخ همراه شربت‌ها مصرف گردیده و در فصل تابستان در برخی آب‌میوه‌فروشیها فروخته می‌شود، خاکشیر نیرودهنده، ضد اسکوربوت، مدر، خلط‌آور بوده و برای بهبود بیماریهای حنجره بکار می‌رود، جوشانده گیاه خاکشیر در رفع اسهالهای ساده، اخلاط خونی و درمان ترشحات زنانگی مفید است.

Liliaceae: Smilax excelsa از ملک (کامپوره، سنگیله، کفله‌بور، والی‌گیله): تیره لاله

درختچه‌ای است بالارونده با ساقه‌ای خاردار به طول حد اکثر ۲۰ متر با برگهای متناوب تخم‌مرغی پهن دایره‌ای تا شبه قلبی و دمبرگی بلند با دو زایده پیچک‌مانند. گل‌های کوچک آن به تعداد ۲ تا ۱۴ عدد بر روی دمگل آذین بلندتر از دمبرگ به صورت محوری و چتری شکل قرار گرفته میوه‌های سته‌ای آن پس از رسیدن قرمزرنگ می‌گردد.

از ملک در مناطق جنگلی شمال، حاشیه جاده‌ها، جنگلهای مخروطیه، بیشه‌زارها و مناطق دارای نور کافی رشد می‌نماید. در گیلان نیز در غالب نقاط جنگلی جلگه‌ای و مخروطیه می‌روید.

ریشه این گیاه و گونه‌های دیگری از آن که در نواحی جنوبی مکزیک و کشورهای مجاور آمریکای مرکزی تا حوزه آمازون می‌رویند، تحت نام ریشه سالسپاری وارد بازار تجارت می‌شود.

قسمت مورد استفاده این گیاه ریشه آنهاست که به صورت عاری از ریزوم (اعضای زیرزمینی) و یا دارای ریزوم و حتی همراه با قسمتی از ساقه گیاه، در معرض استفاده‌های درمانی قرار می‌گیرد.

در گذشته به عنوان تصفیه‌کننده خون مصارف زیاد داشته است. طب سنتی آن را برای درمان بیماریهای جلدی، اگزما و داء الصدف توصیه می‌کند.

باید دانست که سالسپاریهای داروئی عموماً فاقد تانن‌اند و فقط بعضی از انواع آنها مانند *S. excelsa L* که در ایران می‌روید و *S. prolifera Roxb* دارای ماده مذکور می‌باشند.

S. excelsa L

در منطقه وسیعی از گیلان می‌روید و به اسامی زیر موسوم است:

ملک و از ملکی در لاهیجان و رودسر، سنگیله در آستارا، کفله‌پور در گرگانرود، والی‌گیله در بندر انزلی، تمیس و کامپوره در اطراف رشت، کامپورک در صومعه‌سرا، شات‌دانه در دیلمان، کلکادانه در بعضی نواحی گیلان و بالیکا در درفک.

Solanaceae: Solanum dulcamara تاج‌ریزی بیج: تیره سیب‌زمینی

گیاهی است بالارونده و پیچنده با ساقه‌ای چوبی، برگهائی دمبرگدار تخم‌مرغی تا تخم‌مرغی-سرنیزه‌ای و گل‌های بنفش‌رنگ در گل‌آذین‌گازن محوری یا انتهائی و میوه سته‌ای آبدار قرمزرنک.

گیاه فوق‌الذکر یکی از درختچه‌هائی است که در غالب نقاط شمالی ایران در کنار دریاچه‌ها، مناطق مرطوب و باتلاقها، حاشیه و بستر رودها رشد می‌نماید. برای مثال در استان گیلان در روگه‌های مرداب انزلی مانند نهنک- روگا یا سایر مسیرهای رودخانه‌ای مرداب به طرف دریا از کنار روگه‌ها در میان نیاها و سایر گیاهان همراه رشد می‌نماید.

از نظر طب سنتی تاج‌ریزی پیچ به‌طور ملایم اثر ملین، مدر، نیرودهنده، معرق، تصفیه‌کننده خون و کمی مخدر دارد. در مداوای بیماریهای جلدی مزمن مانند اگزما، خارش سودا و تب‌خال مؤثر است و برای رفع درد استخوان، ترشحات زنانگی، استسقاء، برونشیت‌های مزمن، نزله مزمن، سیاه‌سرفه، آسم، نقرس، روماتیسم، زردی، آل‌بومینوری مورد استفاده قرار می‌گیرد. مصرف فرآورده‌های آن به میزان زیاد ایجاد مسمومیت می‌نماید.

Solanum melongena: Solanaceae بادنجان، بادمجان: تیره سیب‌زمینی

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای نسبتاً ضخیم و راست و پرشاخه به

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۲

ارتفاع ۳۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر و برگه‌های دمبرگدار تخم‌مرغی بزرگ. گل‌های نسبتاً بزرگ، منفرد سفید یا سفید متمایل به بنفش با دم‌گلی بلند و خمیده به طرف پائین در محور برگ‌ها و میوه سته‌ای بزرگ به اشکال تخم‌مرغی، گلابی‌شکل، استوانه‌ای طویل و غیره ... به رنگ ارغوانی تیره یا بنفش تیره.

بادنجان یکی از گیاهان زراعی معروف است که در غالب نقاط ایران از جمله در گیلان در مزارع کشت می‌گردد و میوه آن (بادنجان) در غالب فصول سال به طرق گوناگون به مصرف تغذیه می‌رسد.

Solanum nigrum: Solanaceae سگ‌انگور: تیره سیب‌زمینی

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای راست به ارتفاع ۱۰ تا ۷۰ سانتیمتر، پرشاخه و برگه‌های تخم‌مرغی یا تخم‌مرغی-بیضوی و گل‌های کوچک و سفیدرنک در گل‌آذین‌خوشه‌گازن با گل‌های ۵ تا ۱۰ تایی و میوه سته آبدار سیاه‌رنک که به تدریج پس از رسیدن نارنجی‌رنگ می‌گردد.

سگ‌انگور یکی از علف‌های هرز حاشیه رودخانه، سواحل دریا، زمین‌های مخروبه و مزارع زراعی می‌باشد که در غالب نقاط گیلان به خصوص در زمین‌های زراعی و مناطق جنگلی دارای نور نسبتاً کافی رشد می‌نماید.

اثرات دارویی آن در طب سنتی شناخته شده است، سگ‌انگور مخدر بوده به علت داشتن سولانین تسکین‌دهنده است. در استعمال خارجی، برگ‌های تازه و له‌شده آن بر روی اولسره‌های دردناک، ترک نوک پستان و بواسیر اثر درمانی دارد.

جوشانده آن به صورت امولسیون و حمام موضعی بر روی ورم‌ها و قسمت‌های ملتهب و دردناک پوست قرار داده می‌شود، به علاوه در سوختگی‌ها، کوبیدگی و بیماری جلدی ناراحت‌کننده اثر مسکن و شفاف‌بخش دارد. ضماد آن درد روماتیسم مفصلی حاد را تسکین می‌دهد.

Solanum tuberosum: Solanaceae سیب زمینی: تیره سیب زمینی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های زیرزمینی دارای غدد (سیب زمینی) فراوان در انتها و ساقه هوایی راست و پرشاخه به ارتفاع ۳۰ تا ۱۰۰ سانتیمتر عموماً چهار گوشه و برگهای شانهای فرد با ۳ تا ۴ جفت برگچه کامل تخم‌مرغی و برگچه‌های کوچکتری در میان آنها؛ دارای گل‌های سفید یا متمایل به بنفش در گل‌آذین‌گازن انتهایی، و میوه هوایی سته آبدار سبزرنگ با دانه‌های متعدد.

سیب زمینی بومی قاره آمریکا بوده در ایران گیاهی کشت شده است و اگر چه در گیلان جز در مناطق کوهستانی و در روستاهای دوردست که از رطوبت دریا به دورند کشت نمی‌شود و لیکن انواع آن به نامهای سیب‌زمینی استانبولی، پشندی، آلفا و ... به صورت روزمره در غذای مردم دیده می‌شود و در غالب سبزی‌فروشیها و مغازه‌ها عرضه می‌گردد. اعضاء سبز گیاه مانند برگ و ساقه به علت داشتن سولانین اثر مخدر و آرام‌کننده دارد و دردهای عصبی روماتیسمی، نرله‌های مزمن ششی، سرفه‌های خشک، اسهالهای همراه با حالات تحریکی را معالجه می‌نماید. غده سیب‌زمینی ضد اسکوربوت و نرم-کننده می‌باشد و مصرف آن برای مبتلایان به بیماری قند توصیه می‌شود، سیب زمینی تازه یا رنده شده بر روی سوختگیهای سطحی بدن اثر تسکین دهنده دارد.

Sparganium neglectum: Sparganiaceae توروف: تیره اسپارگانیاسه

گیاهی است علفی چندساله و رطوبت‌پسند و پایابی یا آبی، یکپایه با ساقه‌های زیرزمینی نسبتاً ضخیم و پراکنده و ساقه هوایی راست و برافراشته منشعب و شاخه‌دار در بخش فوقانی به ارتفاع ۲۵ تا ۱۲۰ سانتیمتر و برگهای دو ردیفی بلند و راست و ناوی‌شکل و سه گوشه‌ای و در قاعده غلاف‌دار که گاهی از ساقه بلندتر می‌باشند.

گل‌های سفید در انتها قهوه‌ای یا سیاه‌رنگ آن به صورت مجتمع و کپه‌ای کروی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و کپه‌های حاوی گل‌های ماده غالباً در پائین و گل‌های نر در بالا، حول محور گل‌آذین منشعب و شاخه‌دار دیده می‌شوند.

گیاه مذکور در ایران در غالب نقاط معتدله در کنار برکه‌های آب و چشمه‌سارهای آب شیرین، باتلاقها و مردابهای دارای عمق کم می‌روید. در گیلان در مرداب انزلی، آبگیرها و برکه‌های اطراف رشت، فومن و صومعه‌سرا، گاهی در کنار نهرهای موقت حاشیه جاده‌های بین شهری در فصل بهار دیده می‌شود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۳

Spartium junceum: Leguminosae طاووسی: تیره نخود

درختچه‌ای است راست و پرشاخه با ساقه‌ای شیاردار و شاخه‌های سازویی‌شکل و برگهای کم و کوچک و غالباً ریزان ساده و بیضوی باریک به طوری که گیاه عموماً بدون برگ به نظر می‌رسیده شاخه‌های سبزرنگ آن بیشتر جلب توجه می‌نماید. گل‌های پروانه‌آسای زرد طلایی آن، عموماً در خوشه‌های ۵ تا ۲۰ گلی در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته‌اند.

طاووسی در ایران عموماً به عنوان گیاهی زینتی کاشته می‌شود و در استان گیلان به خصوص در شهرهای بزرگ رشت،

لاهیجان و فومن در پارکها، حاشیه خیابانها و گاهی حیاط منازل کشت می شود.

Chenopodiaceae: Spinacia oleracea اسفناج: نیره چغندر

گیاهی است دوپایه و یکساله با برگهای غالباً طوقه‌ای متناوب و دمبرگ بلند و پهنک غالباً دلتایی یا پیکانی و گل آذین گرز- پانیکول انتهایی و میوه‌ای خاردار.

اسفناج یکی از گیاهان کاشته شده مناطق مختلف کشور و در ردیف سبزیهای خوراکی است که سرشار از ویتامینهای آ. ب. ث و د و مواد کانی و املاح مختلف نظیر آهن و فسفات می باشد. اسفناج مصارف دارویی فراوانی دارد که برای اغلب مردم شناخته شده است. انواع وحشی آن گاهی در مزارع به صورت علف هرز دیده می شود.

اسفناج از نظر غذایی اهمیت زیادی دارد و به علت داشتن آهن، فسفات و کلروفیل برای مبتلایان به کم‌خونی بسیار مفید بوده، سهولت دفع مواد از روده بزرگ را میسر می سازد.

مؤلف کتاب «گیاهان دارویی» می نویسد: از نظر ترکیبات شیمیایی اسفناج تازه دارای ۹۳ درصد آب، مواد البومینوئیدی، مواد چرب، مواد قندی، کلروفیل، لسیتین، سکرین، ید، فسفر، آهن، ارسنیک، املاح پتاسیم و کلسیم، مخصوصاً اکسالاتهاست. اسفناج را از نظر ترکیب شیمیایی و تأثیری که در بدن می گذارد، می توان شبیه *oxalis* (ترشک) ها دانست. اسفناج به جهت دارا بودن آهن نیز در میان سبزیها بی‌همتا است. از این نظر گویچه‌های قرمز خون را زیاد می کند و بهترین غذا برای زنان باردار و اشخاص کم‌خون می باشد.

همچنین به جهت داشتن منیزیم تا حدودی جلوی پیشرفت سرطان را می گیرد، محرک کلیه‌ها بوده، کار و فعالیت آنها را زیاد می کند.

اسفناج به علت دارا بودن سکرین که در سال ۱۹۲۴ میلادی وسیله دبرف Dobreff کشف شد، اثر نیرودهنده بر روی ترشحات معده، روده، لوزالمعده دارد. ترشحات صفرا را افزایش می دهد و حرکات دودی شکل روده را تقویت می کند. با آن که غذاهای ساده‌ای که با اسفناج تهیه می شود زیاد لذت بخش نیست مع هذا مصرف آن در تغذیه کودکان و به عنوان غذای کامل دوره نقاهت، کم‌خونی دختران جوان، بیماریهای حاد، بیماریهای مقاوم پوست، اسکوربوت و همچنین به عنوان تقویت اعصاب برای کسانی که کارهای فکری دارند توصیه شده است.

مصرف اسفناج پخته، در طب سنتی برای رفع سرفه‌های خشک، آسم، گرفتگی صدا، یبوست، قولنجهای کبیدی، رماتیسم، نقرس و کمی ترشحات شیر معمول است. در موارد کمبود ویتامینهای بدن، مصرف شیره تازه اسفناج، مؤثرتر از اسفناج پخته ذکر شده است. علاوه بر آن در گذشته از اسفناج نوعی شراب تهیه می گردید که در خونرویها به منظور رفع کم‌خونی افراد مبتلا- به این بیماری به کار می رفت. برای این کار نیز از ۴ قسمت شراب و یک قسمت شیره برگهای پخته اسفناج استفاده می شود.

علاوه بر آنچه که ذکر گردید، ضماد خام اسفناج جهت مداوای ورمها و گزیدگی زنبور و باز کردن دمل نافع است. مالیدن پخته این سبزی مخلوط با سفیدآب جهت جوشهای جلدی نیز نتیجه‌بخش می باشد. تخم اسفناج جهت درد کبد، درد دل و درد سر مفید است. اسفناج لته‌ها را سفت می کند و از تباهی و فساد دندان به علت دارا بودن آهن می کاهد. اگر پارچه پشمی را با آب اسفناج بشوئید، شفاف و براق می شود.

بیماران مبتلا به ورم مفاصل و سنگهای کیسه صفرا نباید اسفناج را زیاد مصرف کنند. زیرا وجود اکسالات موجود در اسفناج برای این قبیل بیماران

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۴
مضر است و باعث تشدید کسالت آنان می‌گردد.

Stachys byzantina: Labiatae گوش بره: تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله، با شاخه‌های عقیم به همراه ساقه باروری به بلندی حد اکثر یک متر و غالبا ساده و ندرتا دارای شاخه‌های تنک. در بخش فوقانی پوشیده از کرکهای پنبه‌ای - بلند یا کرکهای هلوئی - پتوئی و برگهای قاعده‌ای قاشقی - مستطیلی تا سرنیزه‌ای پهن و پوشیده از کرکهای پتوئی - ابریشمی تا تار عنکبوتی. چرخه‌های گلدار متشکل از ۱۵ تا ۲۰ گل عموما تنک در طول محور گل آذین و چرخه‌های انتهایی متراکم و نزدیک به هم به رنگ قرمز صورتی. گیاه فوق الذکر که بیشتر در استانهای گیلان و مازندران رویش داشته در مناطق دارای نور کافی می‌روید، هیچگونه ارزش علفه‌ای نداشته و عموما به صورت گیاهی مهاجم و بدخوراک جلوه می‌نماید و در گیلان بیشتر در مراتع دارای نور کافی و مخروبه رویش می‌یابد.

گونه‌های چندی از این جنس در مناطق مختلف گیلان می‌رویند که عبارتند از:

Stachys fruticulosa / *Stachys persica*

Stachys inflata / *Stachys pubescens*

Stachys lavandulifolia / *Stachys spectabilis*

در مناطق مختلف استان گیلان رویش می‌یابند.

گونه *Stachys lavandulifolia* با نام فارسی چای کوهی به عنوان بادشکن در طب سنتی مصرف می‌گردد.

Stellaria media: Caryophyllaceae دانه قناری، سبزه‌واش: تیره میخک

گیاهی است یکساله علفی گسترده روی سطح زمین یا به ندرت راست و برافراشته با برگهای قاعده‌ای متقابل قلبی شکل یا تخم‌مرغی و برگهای بالایی اغلب بزرگتر از برگهای پائینی. گلهای سفیدرنگ ۵ گلبرگی آن که به علت داشتن بریدگی عمیق ۱۰ تایی بنظر می‌رسند در گل آذین متراکم و چترمانند و گاهی تنک و پراکنده قرار گرفته‌اند. گیاه فوق الذکر از نظر شکل اندامها بسیار متنوع است و تقریبا علف هرزی بشمار می‌آید که در همه جا مخصوصا در مزارع، باغچه‌ها، پیاده‌روها و گلدانها می‌روید.

Syringa persica: Oleaceae یاس بنفش: تیره زیتون

درختچه‌ای است با ساقه‌ای خاکستری رنگ به ارتفاع حد اکثر ۳ متر و خزان کننده با برگهای متقابل ساده تخم‌مرغی یا

سرنیزه‌ای و گل‌های بنفش یا سفید یا بنفش متمایل به قرمز خوشه‌ای و بسیار معطر و میوه کپسول با دانه‌های بالدار. یاس بنفش درختچه‌ای است که در غالب نقاط ایران در پارکها، حیاط منازل و باغچه‌ها کشت می‌گردد. در گیلان در بلوارها و حیاط منازل و پارکها کشت می‌شود. عطر یاس بنفش بسیار مشهور و دل‌انگیز است.

Dioscoraceae: Tamus communis تمیس، رزک: تیره تمیس

گیاهی است علفی چندساله پیچان و بالارونده با غده زیرزمینی به قطر ۲۰ سانتیمتر یا بیشتر، سیاه‌رنگ با ساقه‌ای نازک به طول حد اکثر ۴ متر، کم شاخه، شیاردار، بدون کرک با برگ‌هایی متناوب تخم‌مرغی، قلبی‌شکل به رنگ سبز روشن. گل‌های آن کوچک، زردرنگ و یک جنسی است. گل‌های نر و ماده از یکدیگر جدا و غالباً به صورت خوشه‌ای یا سنبله‌ای محوری قرار گرفته‌اند.

میوه سته‌ای شبه کروی و سبزرنگ آن پس از رسیدن قرمز می‌شود. تمیس از گیاهانی است که در استانهای شمالی ایران در مناطق جنگلی و بیشه‌زارها می‌روید. در استان گیلان نیز در جنگلهای اسالم، سفارود، فومن و ماسوله، اطراف لاهیجان و رشت و ارتفاعات مرتعی مشجر اطراف عمارلو و دیلمان می‌روید.

Compositae: Tanacetum parthenium بابونه گاوی: تیره کاسنی

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌های متعدد و پرشاخه به ارتفاع ۲۰ تا ۶۰ سانتیمتر با برگ‌های مرکب به رنگ سبز که دم‌برگ‌هایی بلند دارند.

کاپیتولهای گیاه دارای دو نوع گل است: گلچهره‌های کناری زبانه‌ای به رنگ سفید و به تعداد ۱۰ تا ۲۰ عدد و گل‌های لوله‌ای به رنگ زرد با تعداد زیاد در ناحیه وسط (بر روی صفحه طبق).

بابونه گاوی گیاهی است که در اغلب نقاط معتدله و معتدله سرد ایران بر روی دیواره‌های سنگی دارای رطوبت، در چمن‌زارهای مرطوب، مناطق مخروبه، حاشیه رودخانه‌ها و گاهی در مناطق جنگلی بر روی لبه‌ها و دیواره‌های سنگی می‌روید. در گیلان نیز در کناره رودخانه‌های جنگلی، در مناطق کوهستانی دارای جریانهای آب و بر روی دیواره‌های سنگی با شیب تند می‌روید.

گل‌های بابونه گاوی نیز گاهی به مصرف داروئی در طب سنتی می‌رسد.

Labiatae: Teucrium hyrcanicum تیره نعناع

گیاهی است چندساله علفی با ساقه‌ای راست به ارتفاع ۳۵ تا ۷۵ سانتیمتر و کرک‌آلود، دارای برگ‌های دم‌برگ‌دار تخم‌مرغی - سرنیزه‌ای و گل‌آذین

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۵

خوشه‌ای سنبله‌مانند و متراکم و گل‌های قرمز - صورتی.

گیاه مذکور خاص منطقه رویشی هیرکانی حوزه دریای خزر می‌باشد و در حاشیه جاده و کنار آبراهه‌ها و مناطق دارای نور نسبتاً فراوان رویش می‌یابد.

Teucrium polium: Labiatae: مریم نخودی: تیره نعناع

گیاهی است علفی چندساله با قاعده‌ای خشبی، به ارتفاع ۱۰ تا ۴۰ سانتیمتر، گسترده روی زمین یا راست و برافراشته با کرکهای سفید متمایل به خاکستری یا کرکهای پتوئی-پنبه‌ای یا فردار. برگهای مستطیلی شکل تا واژ تخم‌مرغی باریک یا خطی، معمولاً پوشیده از کرکهای پتوئی. گل آذین کپه‌ای و سرسان با گلهای سفیدرنگ. گیاه فوق‌الذکر در گیلان بیشتر در مناطق رودبار و ارتفاعات بالای کوهستانی و مناطق مرتعی رویش می‌یابد و ارزش داروئی آن بر اغلب مردم شناخته شده است. سرشاخه گلدار گیاه اثر مقوی، نیرودهنده و ضد تشنج دارد و اگر گرد آن وارد بینی شود مخاط بینی را تحریک و ایجاد عطسه می‌نماید. مصرف آن در رفع سردرد، ضعف عمل دستگاه تغذیه، بیماریهای دستگاههای تناسلی و میزراه، تأخیر یا عدم وقوع قاعدگی به علت ضعف تأثیر به سزائی دارد.

Thymus spp.: Labiatae: آویشنها: تیره نعناع

گیاهانی هستند علفی چندساله و با قاعده خشبی و به صورت پشته‌ای یا گسترده بر روی زمین با ساقه‌های متعدد به بلندی حد اکثر ۲۵ سانتیمتر و برگهای کامل (ساره) تخت (پهن) و حاشیه برگشته بدون دمبرگ یا دمبرگدار. آویشنها در مناطق مختلف گیلان به خصوص مراتع ییلاقی و مناطق کوهستانی رویش می‌یابند. عامل مؤثر در شناخت این گیاهان عطر فراوان و دل‌انگیز آنها است. آویشنها با گلهای ارغوانی، صورتی، سفید یا کرم رنگ خود به مناطق کوهستانی و شیبهای تند ارتفاعات مرتعی زیبایی خاصی می‌بخشند.

گونه‌های چندی از این جنس در گیلان می‌رویند که عبارتند از:

Thymus fallax/ Thymus pubescens

Thymus fedtschenkoi/ Thymus transcaucasica

Thymus Kotschyanus

کلیه گونه‌های مزبور با نام آویشن شناخته می‌شوند.

آویشنها در ایران به عنوان داروهای گیاهی کاملاً شناخته شده‌اند و عموماً بادشکن، مقوی معده، خلط‌آور، ضد تشنج و مدر و قاعده‌آور می‌باشند. دم- کرده سرشاخه‌های گلدار آنها را در رفع اسپاسمها و حالات تشنجی دستگاه تنفس و درمان گریپ، سیاه‌سرفه، آسم مرطوب، نزله‌های مزمن بکار می‌برند و خاصیت مقوی، نیرودهنده، ضد عفونی‌کننده، تنظیم دستگاه گردش خون و مراکز عصبی و ضربان قلب دارند.

Thymus Serpyllum: سوسنبر کوهی: تیره نعناع

سوسنبر کوهی گیاهی است پایا به ارتفاع ۱۰ تا ۲۰ سانتیمتر با برگهای کوچک و رگبرگهای مشخص، با شاخه‌های خیلی کوتاه و اغلب پوشیده از کرک. دارای گل‌های سفید کوچک به صورت مجتمع و خوشه‌ای. این گیاه در برخی از نقاط گیلان به ویژه در ارتفاعات منجیل می‌روید.

سوسنبر کوهی یکی از اقسام سوسنبر است که از نظر خواص درمانی شبیه سایر اقسام سوسنبر می‌باشد. مقوی قلب، نیروبخش، مقوی معده و بادشکن است.

طب سنتی از این گیاه برای درمان ضعف معده، اختلالات هاضمه، دل‌به‌م‌خوردگی، انواع قولنج و اسهال استفاده می‌کند و خواص درمانی مختلفی برای آن قائل است از قبیل: ادرار آور، معرق، بازکننده عادت ماهانه، ضد کرم، ضد عفونی‌کننده. زیاده‌روی در خوردن سوسنبر برای زنان باردار مضر است، زیرا امکان دارد موجبات سقط جنین را فراهم سازد.

Tilia platyphyllos subsp. caucasica: Tiliaceae نرمدار، نمدار، زیزفون: تیره نمدار

درختی است به ارتفاع ۳۵ تا ۴۰ متر با تنه‌ای راست و ضخیم به قطر حد اکثر یک متر با پوستی به رنگ خاکستری تیره و شیاردار و تاجی گسترده و پرشاخه و برگ‌های تخم‌مرغی شکل با قاعده‌ای قلبی یا قلبی مورب یا بریده مورب و دم‌برگی بلند. گل‌های گرزنی آن بر روی برگ‌های زبانه‌ای شکل بدون کرک به رنگ زرد متمایل به سبز به طول حد اکثر ۹ سانتیمتر قرار گرفته و میوه‌های شبه کروی یا گلابی شکل آن پوشیده از کرک‌های مخملی یا پتوئی است.

نمدار یکی از گونه‌های جنگلی شمال ایران است که عموماً در دشتها و جلگه‌های جنگلی تا ارتفاعات میان‌بند رشد می‌نماید و چوب آن ارزش صنعتی زیادی ندارد. گل‌آذین آن دارای خاصیت دارویی بوده در طب سنتی به مصرف می‌رسد و امروزه گونه‌های اروپائی آن نیز به خاطر استفاده‌های داروئی گاهی در ایران کشت می‌شود.

برگ و گل انواع مفید گونه‌های نمدار (زیزفون) در طب سنتی به عنوان ضد تشنج، آرام‌کننده و نرم‌کننده مورد استفاده قرار می‌گیرد. اثر ضد تشنج آنها نیز مربوط به اسانسی است که در گل‌های این درخت وجود دارد و بوئی ملایم و مخصوص از آنها استشمام می‌گردد.

نوع مفید و داروئی این درخت که در جنگلهای بین کهدم و رستم آباد و همچنین سفیدرود می‌روید *Tilia platyphyllos* نام دارد که در طب سنتی به فراوانی در درمان سرماخوردگی، سردرد، سوء هاضمه و ناراحتیهای عصبی به کار می‌رود. نمدار حاوی گلوکوزیدهای فلاونوئیدی است، ولی عاری از مشتقات گزانتین است. گرچه این گیاه از نظر پزشکی مدرن مصرفی ندارد،

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۶

ولی می‌توان دم‌کرده آن را به عنوان یک نوشیدنی عاری از کافئین به کار برد.

قابل یادآوری است که در کتاب «مفردات پزشکی و گیاهان داروئی» برگ و گل انواع مختلف گونه‌های نمدار در طب سنتی در درمان سرماخوردگی سردرد، سوء هاضمه و ناراحتیهای عصبی بکار می‌رود، در صورتی که در کتاب «گیاهان داروئی» فقط برای گونه مفید این درخت، خواص درمانی ذکر شده است.

Torilis arvensis: Umbelliferae ماستونک: تیره چتریان

گیاهی است علفی یکساله به بلندی حد اکثر ۱۰۰ سانتیمتر و پرشاخه، با برگهای گوناگون مرکب یک تا دو بار شانه‌ای. دارای گل‌های سفید یا سفید متمایل به صورتی در گل‌آذین چتری با شعاعهای ۲ تا ۱۲ تائی و میوه تخم‌مرغی شکل و پوشیده از خارهای راست یا خمیده.

این گیاه یکی از علفهای هرز گیلان بوده در غالب نقاط در حاشیه جاده‌ها، پیاده‌روها، مزارع و باغها و شیبهای تند حاشیه‌ای جاده‌های جنگلی و زمینهای زراعی متروکه می‌روید و به سبب داشتن خار، میوه‌اش به لباس و پوست حیوانات اهلی می‌چسبد. از گونه‌های دیگر آن *Torilis heterophylla* نیز در غالب نقاط استان دارای پراکنش و گسترش می‌باشد.

Trapaceae: Trapa natans: سرکوله‌خیز، سرکنجه‌خیز: تیره سرکوله‌خیز

گیاهی است علفی یکساله با برگهای شناور و غوطه‌ور در آب، برگهای غوطه‌ور آن خطی و باریک و برگهای شناور آن، که بیشتر جلب توجه می‌نماید، به صورت لوزی و با دم‌برگهایی دارای تورم دوکی شکل می‌باشد. گل‌های آن سفیدرنگ و میوه‌اش چوبی همراه با زوائد سخت و خاردار است.

سرکوله‌خیز خاص مناطق باتلاقی با آب راکد یا با جریان ملایم و نسبتاً کم- عمق می‌باشد و در مرداب انزلی که یکی از رویشگاههای این گیاه است به صورت متراکم و نزدیک به هم روئیده محیط مناسبی را برای تخم‌گذاری پرندگان مهاجر به وجود می‌آورد. میوه این گیاه گاهی توسط افراد بومی برای تغذیه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Zygophyllaceae: Tribulus terrestris: خارخسک: تیره قیج

گیاهی است علفی یکساله، گسترده روی سطح زمین با ساقه‌ای به طول ۱۵ تا ۸۰ سانتیمتر و شاخه‌های جوان و برگهای پوشیده از کرک‌های نقره‌ای و برگهای مرکب شانه‌ای زوج با ۱۰ تا ۱۶ برگچه و برگچه‌های تخم‌مرغی یا بیضوی که غالباً دارای قاعده نامتقارن به صورت متقابل هستند. گل‌های منفرد زردرنگ آن در محور برگها قرار گرفته‌اند. میوه آن مرکب از ۵ برچه به هم پیوسته است که هر برچه حاوی ۲ شاخ بلند خارمانند و شاخکهای کوتاه‌تر خاری و کرک‌های فراوان و گاهی نیز بدون کرک می‌باشد.

خارخسک که یکی از علفهای هرز مزارع آیش و مناطق شنی است در گیلان بر روی شنهای ساحلی بین رشت و انزلی و اطراف انزلی گسترش داشته دارای خواص داروئی فراوان است. خواص داروئی قسمت‌های مختلف این گیاه به ویژه قابض بودن آن در طب سنتی ایران کاملاً شناخته شده است.

Leguminosae: Trifolium spp: شبدرها: تیره نخود

گیاهانی هستند یکساله یا چندساله علفی با ساقه‌ای برافراشته یا عموماً

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۷

گسترده روی سطح زمین و اغلب دارای بوی کومارین و برگهای ۳ برگچه‌ای و گل‌هایی به رنگ سفید، زرد، ارغوانی یا قرمز،

در گل آذینی کپه‌ای و سرسان و یا خوشه‌ای کوتاه در انتهای شاخه‌ها و یا محور برگها و میوه‌های نیام کوتاه و ناشکوفای یک یا دو دانه‌ای کوتاهتر از کاسه گل.

شیدرها گیاهانی عموماً رطوبت‌پسند بوده، اغلب در چمنزارها و مناطق دارای نور کافی رشد می‌نمایند. گونه‌های شیدر دارای ارزش علوفه‌ای قابل توجه هستند و گونه‌های اصلاح شده‌ای نیز از این جنس در مزارع کشت می‌گردد. گونه‌هایی از این گیاه که در گیلان می‌رویند عبارتند از:

Trifolium angustifolium/ Trifolium micranthum

Trifolium arvense/ Trifolium ochroleucum

Trifolium campestre/ Trifolium physodes

Trifolium caescens/ Trifolium pratense

Trifolium chusii/ Trifolium repens

Trifolium fragiferum/ Trifolium resupinatum

Trifolium glomeratum/ Trifolium scabrum

Trifolium grandiflorum/ Trifolium striatum

Trifolium hybridum/ Trifolium subterraneum

Trifolium lappaceum/ Trifolium tumens

این استان در ضمن رویشگاه مناسبی برای بسیاری از گیاهان تیره نخود *Leguminosae* که اکثراً طالب آب و هوای مدیترانه‌ای و رطوبت‌پسند هستند می‌باشد.

در طب سنتی ایران مصارف چندانی برای شیدرها وجود ندارد و لیکن غنچه‌های گل شیدرها محتوی تاننها، گلوکزیدها، اسیدهای آلی و مواد رنگی می‌باشند. و برای مداوای برونشیت، گرفتگی صدا، سرفه، اسهال و همچنین در ترکیبات خلط‌آور و مقوی معده استفاده می‌شوند. شیدرها دارای شهد بسیار بوده و عسل‌دهنده مهمی هستند.

قسمت مورد استفاده شیدر قرمز که آن را شیدر کوهی نیز می‌گویند، گل و شکوفه‌های خشک شده آن می‌باشد که بوی خوشی دارند. این شیدرها فقط در زمینهای قوی به عمل می‌آید. دارای ترکیبات شیمیایی زیاد و قابل توجه است که عبارتند از: مواد سفیده‌ای، روغن، قند و املاح معدنی مانند کلسیم، منیزیم، پتاس، سرب، فسفر، گوگرد، سیلیس، سدیم، آهن، آلومینیوم، منگنز، روی، مس، نیکل و کوبالت. برگهای شیدر قرمز کلسیم بیشتری دارد که پس از رسیدن فسفر آن کم می‌شود. همچنین دارای ویتامینهای ب ۱ و ای و ویتامین کا می‌باشد. خاصیت برجسته گیاه مزبور این است که از انفارکتوس (سکته قلبی) جلوگیری می‌کند. در رنگرزی نیز از مواد رنگی آن جهت رنگ کردن پشم و پنبه استفاده می‌کنند. جوشانده شربت و عصاره شکوفه گل‌های شیدر قرمز ضد تشنج و خلط‌آور است و برای درمان سیاه‌سرفه و برونشیت مورد استفاده قرار می‌گیرد. از عصاره گیاه نیز می‌توان به صورت ضماد جهت التیام زخمها بهره‌مند شد.

ابو علی سینا در خواص شیدر و گونه‌های مختلف آن می‌نویسد: «شیدر گیاهی است که ۳ نوع دارد: بیابانی، کاشتنی، مصری. تخم آن را نان کنند و می‌خورند ... افشره شیدر کاشتنی که با عسل باشد قرحه (زخم) را تنقیه کند.

روغنش داروی درد مفاصل است ... افشره‌اش را به بینی کشند عطسه آورد و برای بیماران صرع بسیار سودمند است ... اگر با عسل باشد سفیدی چشم و تم چشم (آفتی که در چشم پیدا شود مانند پرده) را چاره کند. هر نوع از شیدر و به ویژه شیدر

بیابانی درد دنده‌ها را که از بلغم باشد دوا کند. خناق و درد گلو آرد و در این حالت علاجش گشنیز و کاسنی و کاهو است که آسیبش را دفع کنند ...

روغنش در سرآغاز استسقاء داروی خوبی است ... شبدر بیابانی با شربت تخم پنیرک بستانی (ملوخیه) داروی درد مثانه است. روغن شبدر علاج درد بیضه‌ها و زهدان است. شبدر بیابانی قی و اسهال را درمان کند و شکم را بند آورد. شبدر و تخم‌ش شهوت‌انگیز است ...».

علاوه بر آنچه که ذکر شد، در کتاب «گیاهان دارویی» از یک گونه شبدر دیگر با نام فارسی «شبدر زرد» یاد گردیده که خودرو و دارای خواص درمانی بدین شرح است:

... سرشاخه گلدار آن، اثر آرام‌کننده دارد، رافع بیماریهای عادی سینه، مدر و هضم‌کننده است. دم‌کرده آن جهت رفع تحریکات عصبی، بی‌خوابیهای منشأ بیماریهای مختلف، بی‌خوابیهای اطفال، احساس اضطراب و سرگیجه، دردهای عصبی، میگرن، دردهای رماتیسمی، عدم دفع ادرار، التهاب و ورم کلیه و مثانه، سوء هضم، قولنجهای کبدی و نظائر آنها بین مردم مصرف دارد. به

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۸

علاوه طبق بررسیهای جدید، دارای اثر ضد انعقاد خون، درمان حالات مالیکولیائی، رفع اختلالات زمان یائسگی و کم‌کننده فشار خون شریانی است.

شبدر زرد به علت دارا بودن مقدار کم کومارین، اثر ضد انعقاد دارد و در نوع نیمه حاد بیماری فلبیت (لخته شدن خون) اثر درمانی دارد.

Leguminosae. Trigonella spp. سنبليله‌ها: تيره نخود

گیاهانی هستند علفی یکساله یا چندساله با برگهای ۳ برگچه‌ای و غالباً دارای بوی کومارین با ساقه‌هایی اغلب کوتاه به ارتفاع ۲۵ تا ۴۰ سانتیمتر با گل‌های منفرد محوری یا انتهائی به رنگهای زرد یا بنفش و میوه‌های نیام غالباً طویل و خطی. سنبليله‌ها دارای گسترش و پراکنش قابل توجهی در مناطق دارای آب و هوای مدیترانه‌ای هستند. در گیلان نمونه‌های وحشی آن به صورت خودرو به جز یکی از دو گونه مثل *Trigonella carpopceras* که بر روی شنهای ساحلی بین رشت و انزلی و تا آستارا می‌روید دارای پراکنش زیادی نمی‌باشند و لیکن سنبليله خوراکی *Trigonella foenum-graecum* از سبزیهای است که برای آش و خورش در غالب نقاط ایران کشت می‌شود و در گیلان نیز در سبزی‌فروشیها عرضه می‌شود و مردم نیز در باغچه‌ها و باغها آن را می‌کارند.

برگ سنبليله حاوی ترکیبات کلسیم و آهن و چند نوع ویتامین می‌باشد.

دانه سنبليله و دم‌کرده آن برای درمان تحریکات جلدی، سل استخوانی، بیماریهای ناشی از کم‌اشتهائی، سرفه و قند خون مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ همچنین در ترمیم قوای از دست رفته و تحریک غدد شیری مادران مؤثر بوده برای هضم غذا بکار می‌رود. از جوشانده سنبليله در مداوای ترک خوردگی نوک پستان زنان و بواسیر استفاده می‌شود و همین مایع به صورت غرغره جهت معالجه ورم لوزه و درد گلو و به عنوان تنقیه در تخفیف التهاب و ورم معده و روده و اسهالهای ساده مؤثر است. تخم سنبليله دارای فسفاتهای آلی، لستین و نوکلئوآلبومین است مصرف آن در مورد نقرس، دیابت، راشیتیس، کم‌خونی،

خنزیر، لنفاتیسسم و لاغری مصرف می‌گردد. ریموند دکستریت در کتاب «معالجه گیاهی» درباره خواص شنبلیله می‌نویسد: تخم شنبلیله غده لوز المعده را تقویت نموده اختلالات حاصله از کم‌غذائی را درمان می‌کند.

ابو علی سینا نیز در اهمیت درمانی شنبلیله بر روی ورم و جوش تأکید دارد و می‌نویسد: «... حلبه (شنبلیله) ... ورمهای بلغمی و سخت را می‌گدازد. آرد شنبلیله ورمهای گرم پدید و ناپدید را شفا دهد به شرطی که التهاب نکرده باشند و تا اندازه‌ای سخت باشند. ورمهای اندرونی را نرم می‌نماید و می‌رساند ...»

آب‌پز شنبلیله نقطه سرخ چشم را برطرف کند. بر چشم مالند مواد غلیظ را که سبب آماس چشم می‌شوند از بین ببرد ... در علاج آماس و درد و به هم آمدن زهدان در آب‌پزش بنشینند فایده بینند ... روغنش آماس پیزی (مقعد) را فرو نشاند ...». دانه‌های این گیاه به سبب دارا بودن ویتامین آ و د، همانند روغن ماهی است. در مداوای شبکوری و نرمی استخوان مؤثر است. خوردن برگ و بذر آن برای کسانی که در جاهای مرطوب و کم‌آفتاب به سر می‌برند غذای بسیار مفیدی است. شنبلیله به علت داشتن مواد آهنی لازم، فسفر و هورمونهای گیاهی کافی، در ردیف یکی از مفیدترین سبزیها جا دارد.

Compositae: Tripleurospermum disciforme بابونه کاذب: تیره کاسنی

گیاهی است علفی دوساله یا چندساله، توده‌ای یا راست به ارتفاع ۵ تا ۷۰ سانتیمتر با ساقه‌های یک تا چندتائی پرشاخه و منشعب یا بدون شاخه و برگهای ۲ تا ۱ بارشانه‌ای بخش دارای بریدگیهای نخی شکل و باریک و با انتهائی سیخک‌مانند. گل آذین دیهیم تنک حامل کپه‌های (کلاپرک) ناجور گل که بر روی دم‌گل‌های (دم‌کپه‌های) بلند و نامساوی قرار گرفته‌اند. این گیاه در مناطق معتدله و معتدله سرد ایران به ویژه در نواحی مرطوب، چمن‌زارها، حاشیه مزارع و باغها و بستر رودها، مزارع غلات، مزارع یونجه و شبدر می‌روید و با گل‌های لوله‌ای کوچک زردرنگ که به صورت مجتمع در کنار یکدیگر بر روی صفحه‌ای طبق‌مانند قرار گرفته‌اند مشخص می‌شود. در گیلان نیز در غالب مراتع بیلاقی اطراف رودبار و منجیل، عمارلو، دیلمان، اسپیلی، ماسوله و گردنه حیران می‌روید.

از این نظر آن را بابونه کاذب می‌نامیم که در اغلب نقاط ایران مردم آن را به جای بابونه اصلی که *Matricaria chamomilla* است مصرف می‌کنند و در عطاریها نیز امروزه این گیاه را به عنوان بابونه می‌فروشند، درحالی که *Matricaria chamomilla* یعنی بابونه اصلی در ایران بیشتر در مناطق جنوبی به خصوص استان خوزستان در میان مزارع گندم و مزارع غلات و بقولات می‌روید و گل‌های آن ناجور شکل بوده بر روی یک کپه (کلاپرک) مخروطی-شکل دارای گل‌های کناری زبانه‌ای سفیدرنگ و گل‌های لوله‌ای زردرنگ بسیار کوچک می‌باشد. ارزش داروئی بابونه برای عموم مردم شناخته شده است.

بابونه گیاهی است مقوی، ضد درد و تشنج، نیروبخش، تب‌بر و کرم‌کش، مدر، مقوی معده، بادشکن، اشته‌آور، هضم‌کننده غذا، صفرابر، قاعده‌آور و التیام‌دهنده است و اثر ضد عفونی‌کنندگی ضعیف دارد. مصرف اسانس بابونه گلبول‌های سفید خون را زیاد می‌کند. اگر به شیر نوزادان مقدار کمی دم‌کرده گل بابونه اضافه شود دل‌پیچه‌های ناشی از نفخ و حالات تشنجی کودک را برطرف می‌نماید. برای درمان بیماریهای معده و سوء هاضمه مصرف می‌شود.

در استعمال خارج ضماد و لوسیون و حمام فرآورده‌های آن اثر قاطع در ضد عفونی زخم‌های عمیق، فیستولها، زخم انگشتان، اولسر زانو، رفع التهاب ورم چشم و مخاط دهان، حلق و لته‌ها دارد. جوشانده گل گیاه برای طلائی-کردن موهای بور و بور

کردن موهای بلوطی بکار می‌رود و موها را شفاف می‌سازد.

در طب سنتی گرد گلهای بابونه برای درمان اگزماهای مرطوب و دردناک و زخمهای کچلی به صورت پاشیدن گرد بر روی عضو استفاده می‌شود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۵۹

Typhaceae: Typha latifolia لوئی، گرز (گرزمال، کرفو، قو، قوی آتش‌زنه): تیره لوئی

گیاهی است آبرزی یا رطوبت‌پسند و پایابی، چندساله و یکپایه با ساقه‌های زیرزمینی خزنده و ساقه هوائی راست و ضخیم و توپر چوب‌پنبه‌ای و در قاعده بنه‌دار به بلندی حد اکثر ۲/۵ متر، با برگهای اغلب قاعده‌ای دو ردیفی و راست در قاعده غلاف‌دار و خطی یا تسمه‌ای شکل با مغز حاوی لایه‌ها و حفرات هوادار که گاهی از طول ساقه بلندتر می‌باشند. گلهای نر و ماده آنها در سنبله‌ای متراکم و معمولاً با فاصله از یکدیگر بر روی محور مرکزی گل آذین قرار گرفته، سنبله نر معمولاً نازکتر و کوتاهتر بوده در بالای سنبله ماده قرار می‌گیرد. میوه آن دارای کرکهای فراوانی است که در پراکنش و گسترش آنها کمک مؤثری می‌نمایند.

لوئی در ایران عموماً در کنار دریاچه‌ها، باتلاقها، نهرها و کانالها و جویبارهای دائمی می‌روید. در گیلان در مرداب انزلی، آبگیرهای مناطق مختلف و گاهی نیز در حاشیه مزارع برنج و نهرهای هدایت‌کننده آب به مزارع برنج دیده می‌شود. از گونه‌های دیگر آن نیز *Typha minima* است که رویشگاهی شبیه آنچه گفته شد دارد و لیکن خود گیاه از نظر ارتفاع و اندازه سنبله‌ها کوچکتر می‌باشد. دانه‌های گرده لوئی در قسمتهائی از ایران مورد استفاده غذایی قرار گرفته در سالهای گذشته میوه‌های کرکدار آن برای عایق کردن خزینه حمامها به همراه سفیده تخم مرغ و آهک به کار می‌رفته و امروزه گاهی در صنعت کاغذسازی از آن استفاده می‌شود. به خواص داروئی ریشه آن نیز در طب سنتی اشاره شده است. در گذشته با جویدن ساقه زیرزمینی آن بوی سیر و پیاز را زائل می‌کردند و معتقد بودند که دندانها را سفید کرده مانع خونریزی لثه می‌شود. همچنین از گرد کوبیده آن برای درمان زخمها و جراحات و بند آوردن خونریزی استفاده می‌کردند.

Ulmaceae: Ulmus spp نارونها: تیره نارون

درختان یا درختچه‌هائی هستند خزان‌کننده با تنه‌ای راست و برافراشته و در انتها پرشاخه به ارتفاع ۲ تا ۲۵ متر با برگهای متناوب و قاعده‌ای نابرابر و نامتقارن و کناره‌ای دنداناره‌ای یا دنداندار و به‌ندرت کامل، میوه نارونها فندقه بالدار بوده و عموماً قبل از رشد و نمو برگها ظاهر می‌گردند و پس از رسیدن توسط باد به سرعت پراکنده می‌شوند که عامل مؤثری در زادآوری و تولیدمثل است.

نارونها در استان گیلان خاص مناطق جنگلی بوده و در جنگلهای ارتفاعات بالا در جوامع راشستان و بلوطها دیده می‌شوند. مشهورترین آنها عبارتند از: *Ulmus glabra* و *Ulmus carpinifolia* که جزء چوبهای صنعتی و بسیار باارزش هستند و اغلب جهت روکش در صنایع مبل‌سازی و کارهای ظریفه از آنها استفاده می‌شود.

نارون چتری *Ulmus x densea* امروزه در غالب نقاط ایران در کنار خیابانها و پارکها و تفرجگاهها کشت می‌گردد که با

تاج چتری خود زیبایی خاصی دارد. پوست نارونها از نظر مصارف درمانی دارای اثرات مقوی، معرق، مدر، التیام‌دهنده، نرم‌کننده و قابض بوده ضعف دستگاه هضم، نزله مخاطهای بدن و خونریزها را درمان می‌کند. جوشانده پوست نارون در مداوای بیماریهای مختلف از جمله اسهالهای ساده، عوارض نقرس و روماتیسم، بیماریهای ناشی از کمی ادرار، سودا، بروز دانه‌ها و زخمهای ناشی از بیماریهای نقرس و خنازیر، تبهای نوبه، آب آوردن انساج، نقرس و بی‌خوابی ناشی از آن مؤثر است.

Urticaceae: Urtica dioica گزنه، گزنه دوپایه: تیره گزنه

گیاهی است علفی چندساله با ساقه‌ای راست و برافراشته و غالباً پرشاخه به ارتفاع حد اکثر ۱۵۰ سانتیمتر با ریشه‌های فراوان و برگهای تخم‌مرغی پهن نوک‌دراز و لبه‌ای با دندانه تند. گزنه دوپایه، به‌ندرت یک پایه می‌باشد و گل‌های نر و ماده آن به صورت سنبله‌ای-خوشه‌مانند در کنار یکدیگر و در محور برگها و ساقه قرار گرفته‌اند.

از مشخصات کلی و عمومی این گیاه داشتن کرکهای گزنده است که در اثر تماس با دستها و بدن انسان به خاطر داشتن اسید فرمیک سوزندگی خاصی ایجاد می‌کند و به همین علت آن را گزنه نامیده‌اند.

گزنه یکی از گیاهان جهان وطنی است که در غالب نقاط جهان دیده می‌شود. در گیلان بیشتر در کنار جاده‌ها، پیاده‌روها، نهرهای دارای جریان دائمی آب، مناطق مرطوب با نور نسبتاً کافی و در بیشه‌زارهای جنگلی رویش می‌یابد.

در ضمن گونه *Urtica urens* گزنه دیگری است که یکساله بوده و در گیلان در اطراف بندر انزلی و بر روی شنهای ساحلی رویش دارد. گزنه در طب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۰

سنتی دارای مصارف گوناگون است.

برای رفع سرماخوردگی مخلوط دانه گزنه با عسل، خلط‌آور و معالج بیماریهای سینه می‌باشد. جوشانده برگ گزنه اثر مدر، ملین، قاعده‌آور داشته و له شده برگ تازه آن در رفع ناراحتیهای گزش مار و درمان زخمهای غانغاریائی، اولسرها، تومورها و زخمهای چرکین بکار می‌رود.

از سرشاخه‌ها و یا برگ گزنه برای مداوای مجاری ادرار، دستگاه تنفسی، کاتاره معده- روده‌ای و به عنوان کمک‌درمانی در مداوای دیابت استفاده می‌شود. دانه گزنه جهت رفع درد معده، آئزین، اخلاط خونی، سرطان و بیماریهای مربوط به طحال مصرف می‌گردد. شیر تازه گیاه جهت دفع درد مفاصل در استعمال خارجی به کار می‌رود و اثر تنگ‌کننده مجاری عروق داشته و در رفع خونریزیهای رحمی و خونروی در فواصل قاعدگی همراه با هموفیلی، خون آمدن بینی و دفع اخلاط خونی اثرات شفافبخش دارد. گیاه در تقویت اعمال هضم، ازدیاد ادرار، دفع نزله، بند آوردن خون، علاج بیماری قند و ازدیاد ترشح شیر و باز کردن قاعدگی اثر مفید دارد. گزنه دارای اثر قاطع در مداوای بیماریهای پوست می‌باشد.

Caryophyllaceae: Vaccaria pyramidata صابونی: تیره میخک

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای راست به ارتفاع ۱۵ تا ۶۰ سانتیمتر، با برگهای متقابل قلبی-سرنیزه‌ای و گل‌های صورتی و

صورتی متمایل به سفید در گل آذین پر گل پانیکول با شاخه‌های زیاد و میوه کپسول حاوی بذرها فراوان. صابونی یکی از علفهای هرز مزارع غلات محسوب شده در گیلان نیز بیشتر در مزارع گندم دیم منطقه در ارتفاعات رودبار و منجیل و عمارلو و اسپیلی دیلمان دیده می‌شود که با گل‌های صورتی رنگ خود زیبایی خاصی به مزارع می‌دهد.

Vaccinium arctostaphylos:Ericaceae قره‌قات: تیره قره‌قات

درختچه‌ای است خزان‌کننده به ارتفاع ۱ تا ۲ متر با ساقه‌ای گرد و کمی کرکدار همراه برگ‌های تقریباً بدون دمبرگ بیضوی-سرنیزه‌ای و گل‌های صورتی رنگ که هنگام باز شدن سفید می‌شود. قره‌قات دارای میوه سته‌ای آبدار به رنگ سیاه یا ارغوانی متمایل به سیاه است.

این درختچه فقط در جنگلهای شمال ایران در غرب مازندران و گیلان می‌روید در استان گیلان بیشتر در جنگلهای راش و گاهی در بیشه‌زارهای کوهستانی در دره اسالم به خلخال و دره سفیدرود و اطراف منجیل و رودبار می‌روید. میوه آن نیز قره‌قات نام دارد و دارای ارزش دارویی قابل توجهی در طب سنتی می‌باشد.

برگ و میوه قره‌قات حاوی تاننها، اسیدهای آلی و گلوکوکینینها است که قند خون را پائین می‌آورد و از آنها برای درمان دیابت و کاتارهای معده-روده‌ای یا ورمهای مثانه استفاده می‌کنند.

Vallisneria spiralis:Hydrocharitaceae

گیاهی است چندساله، دو پایه، غوطه‌ور در آب با ساقه‌ای کوتاه و رونده، دارای برگ‌های متناوب و با قاعده‌ای غلاف‌دار و تسمه‌ای و چمنی شکل به طول حد اکثر ۷۰ سانتیمتر، گل‌های این گیاه بر روی دمگل بلندی قرار دارند که مانند فنر پیچیده به نظر می‌رسند و هنگام لقاح و باروری در سطح آب قرار می‌گیرند.

این گیاه خاص مناطق مردابی با آب نیمه عمیق بوده و در گیلان در رودهای منتهی به مرداب انزلی می‌روید و با ساقه‌های فنی شکل و برگ‌های تسمه‌ای سبز و نسبتاً بلند خود زیبایی خاصی دارد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۱

Verbascum spp.:Scrophulariaceae گل ماهورها: تیره گل میمونی

گیاهانی هستند یکساله، دو ساله یا چند ساله، علفی گاهی با قاعده‌ای چوبی و ساقه‌ای از پائین منشعب یا بدون شاخه یا در بالا منشعب و پرشاخه با برگ‌های متناوب ساده یا لوب‌دار و غالباً طوقه‌ای و انبوه و برگ‌های ساقه‌ای تنک.

عموماً برگ‌ها و ساقه گیاه پوشیده از کرک‌های مخملی متراکم غده‌دار یا بدون غده بوده گاهی برگ‌ها بدون کرک می‌باشند. گل‌های این گیاه غالباً زردرنگ و ندرتاً بنفش یا ارغوانی و گاهی سفیدرنگ هستند و در گل آذین محوری یا انتهائی خوشه، سنبله یا پانیکول-مانند قرار گرفته‌اند.

گل ماهورها عموماً در ایران در مناطق استپی، دامنه‌های کوهستانی، دشتهای خشک و مناطق جنگلی و بیشه‌زارها می‌رویند و

گاهی نیز به عنوان گونه‌های مهاجم در مراتع دیده می‌شوند.

در استان گیلان گونه‌های چندی از آنها از جمله:

Verbascum punalense

Verbascum stachydiforme

در مناطق جنگلی و گونه‌های: [۴]

Verbascum blattaria

Verbascum orientale

کتاب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۳؛ ص ۴۶۱

Verbascum thapsus

در مناطق دشتی و جلگه‌ای می‌رویند. اثرات دارویی بعضی از گونه‌های آن در طب سنتی شناخته شده است.

خواص درمانی این گونه‌ها که ذیلا شرح داده می‌شود کم‌ویش شبیه یکدیگر است:

دم کرده گل‌های ماهور مسکن، ملین و ادرار آور است. از ناراحتی‌های سینه تنگی نفس، برونشیت و آسم می‌کاهد.

در استعمال خارجی اگر برگ‌های گل ماهور با شیر پخته شود، له‌شده آن به صورت ضماد بر روی کورک، سودا و انواع

زخم‌های جلدی تأثیر مفیدی می‌گذارد. در مداوای امراض مزبور مصرف خوراکی جوشانده برگ گل ماهور با شیر نیز بسیار

مؤثر است. اطبای قدیم مقدار مصرف این جوشانده را ۳ لیوان معمولی در روز تعیین کرده بودند.

Verbenaceae: *Verbena officinalis* شاه‌پسند: تیره شاه‌پسند

گیاهی است علفی چند ساله با ساقه‌ای چهار گوشه و راست، در بالا منشعب و شاخه‌دار به ارتفاع ۶۰ تا ۸۰ سانتیمتر و برگ‌های مستطیلی یا مستطیلی-سرنیزه‌ای با دندانه‌های بزرگ یا بریده بریده یا شانه‌ای بریده-ربابی شکل، دارای گل‌های کوچک بنفش‌رنگ در گل آذین سنبله‌ای انتهایی.

شاه‌پسند به صورت علف هرز در اغلب نقاط ایران و در گیلان بیشتر در مناطق مرطوب حاشیه باغها و مزارع می‌روید. در طب سنتی ایران جایگاهی ندارد و لیکن می‌توان از سرشاخه‌های گل‌دار گیاه که حاوی گلوکزیدهای (وربنالین و وربنین)، تاننها، اسانس روغنی، مواد لزج، ساپونین و نمک‌های معدنی می‌باشد، به شکل دم‌کرده یا خیسانده برای تحریک اشتها و ترشح عصاره‌های معدی و به عنوان قابض استفاده نمود. این گیاه محرک بسیار خوبی برای مبادلات متابولیکی داخلی است و همچنین علیه خستگی‌های عصبی، بی‌خوابی و میگرن و رفع ناراحتی‌های کلیوی و کبدی بکار می‌رود.

امروزه در اکثر مناطق معتدله و معتدله گرم ایران جنسی به نام شاه‌پسند زینتی *Lantana spp*. کشت می‌شود که با گل‌های محوری با انتهایی دیهیم‌مانند خود به رنگ‌های متنوع سفید، سفید متمایل به صورتی و صورتی یا بنفش زیبایی خاصی دارد. در گیلان نیز عموماً آن را در پارکها، بلوارها، حیاط منازل و سازمان‌های دولتی می‌کارند.

Scrophulariaceae: *Veronica spp* سیزابها: تیره گل میمونی

گیاهانی هستند علفی یکساله یا چندساله با ساقه‌ای برافراشته یا گسترده روی سطح زمین به بلندی ۵ تا ۸۰ سانتیمتر با برگهای متقابل بدون تقسیم یا منقسم با بریدگی، دارای گل‌های منفرد یا چندتائی انتهائی یا خوشه‌ای یا سنبله‌ای محوری و غالباً منفرد محوری به رنگهای آبی، ارغوانی، قرمز، سفید یا سفید متمایل به آبی و چرخه‌ای شکل با چهار گلبرگ مشخص و دو پرچم بلند و میوه کپسول دو حجره‌ای با دانه‌های متعدد.

سبزابها در ایران دارای گسترش وسیعی بوده در غالب نقاط دشتی، جلگه‌ای، کوهستانی، ارتفاعات بالا و قله کوهها می‌رویند. یکی از معمولی‌ترین سبزابها گونه *Veronica persica* می‌باشد که به صورت علف هرز در مزارع، باغها، باغچه‌ها، گلدانها، مزارع آیش، بیشه‌زارها، کف جنگلها، کنار جاده‌های جنگلی و مناطق مختلف استان گیلان می‌روید. به علاوه در گیلان گونه‌های چندی از این جنس به نامهای زیر می‌رویند:

Veronica anagalis-squatica/ Veronica gentianoides

Veronica arvensis/ Veronica persica

Veronica ceratocarpa/ Veronica polita

Veronica crista-galli/ Veronica serpyllifolia

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۲

کلیه گونه‌های مزبور با گل‌های آبی‌رنگ با دو پرچم برافراشته و میوه‌های کپسول دو قسمتی مشخص می‌شوند. مصارف داروئی بعضی از گونه‌های آن در طب سنتی ایران شناخته شده است.

در گیلان گونه *Veronica persica* به فراوانی می‌روید.

طعم سبزاب تند و تلخ و از خواص آن، این است که مقوی، هضم‌کننده، خلط‌آور و به‌طور خفیف مدر است و در مورد اختلالات کبدی و عفونتهای ریوی، میگرن، سوء هضم، نفخ معده و غلظت خون و ادرار به کار می‌آید و مبتلایان به نزله‌های ریوی مزمن، سل، برونشیت، تنبلی دستگاه گوارش، نقرس، روماتیسم، سنگ کلیه و کیسه صفرا و یرقان هستند، می‌توانند از آن استفاده کنند.

در استعمال خارجی، سبزاب در شفای جرب، ناراحتی لثه، درد گلو، نافع و مؤثر است و زخمها را نیز می‌توان با آن ضد عفونی، پاک و معالجه کرد.

Viburnum opulus: Caprifoliaceae بداغ: تیره بداغ

درختچه‌ای است با تنه‌ای راست، از پائین منشعب و دارای شاخه‌های متعدد خاکستری‌رنگ به ارتفاع حد اکثر ۳ متر و برگهای پنجه‌ای ۳ تا ۵ لوبه صاف سبز رنگ که در فصل پائیز قرمز می‌شوند. گل‌های سفید رنگ و زیبای آن در گل آذینی دیهیم کروی قرار گرفته‌اند. مشخصه مهم این درختچه علاوه بر گلها، جوانه لخت و عاری از فلس آن است.

بداغ در مناطق جنگلی شمال ایران در بیشه‌زارها و جنگلهای ارسباران رشد و نمو می‌نماید و لیکن انواع زینتی آن امروزه در اکثر پارکها، بلوارها، حیاط منازل و باغچه‌ها کشت می‌گردد و با گل‌های سفید و کروی خود زیبایی خاصی دارد به خصوص که یکی از درختچه‌های بهار گل و پیش‌رس می‌باشد.

Leguminosae: Vicia spp. ماشکها: تیره نخود

گیاهانی هستند علفی یکساله، دو ساله یا چند ساله با ساقه‌های اغلب بالارونده و برگهای شانه‌ای فرد منتهی به پیچک با سیخک کوتاه و به‌ندرت شانه‌ای زوج با برگچه‌ای یک تا چند جفتی و غالباً بیش از پنج جفت و گل‌های منفرد یا خوشه‌ای محوری یا انتهائی به رنگهای، بنفش، بنفش متمایل به سفید، قرمز و گاهی زرد یا دو رنگ مخلوط.

ماشکها عموماً به جز چند گونه کشت شده با *Vicia faba* و ماش *Vicia sativa* همگی علف هرز مزارع، مزارع آیش، مراتع، بیشه‌زارها و مناطق روشن جنگلی هستند و در نقاط مختلف گیلان گونه‌های چندی از این جنس به نامهای زیر در مناطق مختلف می‌رویند.

Vicia cracca / *Vicia hirta* / *Vicia tetrasperma*

Vicia crocea / *Vicia lathyroides* / *Vicia variabilis*

Vicia hirsuta / *Vicia narbonensis* / *Vicia villosa*

باقلا دارای ارزش غذایی بسیار، ولی دیرهضم می‌باشد. گل باقلا اثر مدر و ضد تشنج دارد و دم‌کرده آن برای درمان سنگ کلیه و در قولنج‌های کلیوی بکار می‌رود.

دانه ماش علاوه بر آن که در موارد تب‌های دانه‌ای مانند آبله و سرخک بکار می‌رود در استعمال خارجی نیز ضماد آرد آن برای دفع التهاب‌های سطحی بدن مورد استفاده قرار می‌گیرد.

Apocynaceae: Vinca herbacea: پیچ تلگرافی (گل تلگرافی، پروانش): تیره خرزهره

گیاهی است علفی چندساله و همیشه سبز با ساقه‌ای گسترده روی زمین و عموماً رونده که گاهی در انتها ایجاد ریشه نابجا می‌نماید. این گیاه برگهائی متقابل، علفی بیضوی باریک، سرنیزه‌ای تا تخم‌مرغی دارد و گل‌های آن آبی کم رنگ یا آبی متمایل به بنفش و قیفی شکل در محور برگها یا انتهائی شاخه‌هاست. پیچ تلگرافی دارای میوه‌های برگه با دانه‌های متعدد می‌باشد.

در ایران در استانهای گیلان و مازندران و آذربایجان در اراضی مرتعی، بیشه‌زارهای دارای نور فراوان، جنگلهای مخروطی، مزارع دیم و اراضی رها شده رشد می‌نماید.

نوعی از آن به نام پیچ تلگرافی *Vinca major* به عنوان زمین‌پوش با تراکم زیاد در باغچه‌های منازل، گلدانهای دیواری، کشت می‌شود.

در حال حاضر نوع پرورش‌یافته *Vinca tricolor* با نام فارسی بنفشه سه‌رنگ یکی از گیاهان زینتی است که در اواخر زمستان و اوائل بهار در غالب باغچه‌های کنار خیابانها و پارکها و حیاط‌خانه‌ها کشت می‌شود و با رنگهای سفید، بنفش، آبی و قرمز زیبایی خاصی می‌آفریند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۳

Violaceae: Viola odorata: بنفشه معطر: تیره بنفشه

گیاهی است علفی چندساله، فاقد ساقه مشخص به بلندی ۳ تا ۱۲ سانتیمتر با ساقه‌های خزنده سطحی که در انتها ایجاد ریشه می‌نماید و برگهای تخم-مرغی دایره‌ای، نوک‌تیز و با قاعده‌ای قلبی عموماً طوقه‌ای با دمیرگی بلند.

بنفشه دارای گل‌های معطر بنفش‌رنگ و زیباست. در استان گیلان در کف جنگلهای دارای نور کافی و حاشیه جاده‌ها و شیبهای تند حاشیه جاده‌های جنگلی رشد می‌نماید و مخصوصاً در اوایل فصل بهار با گل‌های معطر و زیبای خود جلوه‌ای خاص به مناطق جنگلی می‌بخشد.

شاید بتوان گفت که زادگاه و خاستگاه اغلب گونه‌های بنفشه ایران استانهای گیلان و مازندران است. از انواع آن می‌توان گونه‌های زیر را نام برد:

Viola arvensis/ Viola modesta/ Viola occulta

Viola tricolor/ Viola witminiana

در حال حاضر نوع پرورش‌یافته *Viola tricolor* با نام فارسی بنفشه سه رنگ یکی از گیاهان زینتی است که در اواخر زمستان و اوائل بهار در غالب باغچه‌های کنار خیابانها و پارکها و حیاط خانه‌ها کشت می‌شود و با رنگهای سفید، بنفش، آبی و قرمز زیبایی خاصی می‌آفریند.

از نظر ترکیبات شیمیایی، بنفشه معطر دارای موسیلاژ و اسید سالیسیلیک است و برگ آن مقدار کمی آنتوسیانین دارد. استفاده درمانی از بنفشه معطر در ایران مربوط به قرون وسطی است درحالی که برخی از کشورها مانند یونان در قرون اولیه میلادی با خواص این گیاه آشنایی داشتند و برای مداوای بیماریهای گوناگون از آن استفاده می‌کردند.

در طب سنتی ایران از دم‌کرده گل بنفشه به صورت خالص یا مخلوط آن با ختمی و پنیرک و شقایق برای درمان بیماریهای سینه و گلو- از قبیل برونشیت، گریپ، آنژین و امراض مشابه- استفاده می‌شود. همچنین برای معالجه التهاب دستگاه گوارش، کلیه، مثانه و بیماریهای مخملک، سرخک و تبهای دانه‌ای دم‌کرده گل بنفشه معطر توصیه شده است. از گل بنفشه معطر، شیری به دست می‌آید که اثر ملین دارد و برای درمان سیاه‌سرفه، زکام، گریپ، بیماریهای سینه و گلو مورد استفاده قرار می‌گیرد. برگ بنفشه معطر نیز دارای شیری است که اثر مسهلی دارد. ریشه بنفشه نیز تهوع‌آور است. در گذشته، به کسانی که در اثر خوردن تریاک، مسموم می‌شدند یا به قصد مسموم ساختن خود، تریاک مصرف کرده بودند جوشانده ریشه بنفشه می‌خوراندند. این دارو مخاط جهاز هاضمه را تحریک می‌کند و باعث تهوع می‌شود و شخص مسموم را نجات می‌داد.

گرد ریشه بنفشه معطر نیز به مقدار ۲ تا ۴ گرم اثر تهوع‌آور قوی دارد. این گرد را با آب قند مخلوط و میل می‌کنند. از دانه‌های بنفشه معطر نیز به عنوان داروی ملین مخصوصاً برای اطفال استفاده می‌شود.

مصرف دم‌کرده گل بنفشه با مخلوطی از گل گاوزبان، عناب و لیمو عمانی به اعصاب آرامش می‌بخشد.

Viscum album: Loranthaceae دارو اش (داره واش)

گیاهی است نیمه انگلی و همیشه سبز، درختچه‌ای، دو شاخه‌ای و برگهای متقابل و رگبرگهای موازی و گل آذین گرز. گلها در این گیاه به صورت دسته‌ای ۳ تا ۵ تایی هستند و میوه آن نیز سه چسبناک گرد یا گلابی‌شکل و به رنگ سفید می‌باشد. این گیاه به علت داشتن سبزینه قادر به ساختن بخشی از مواد غذایی مورد نیاز خود است؛ شیره خام جذب شده توسط گیاه مادر را به شیره پرورده تبدیل کرده و کمک مؤثری نیز برای تهیه مواد غذایی آلی به گیاه همزیست خود می‌نماید.

داروایش در غالب نقاط جنگلی استان گیلان و گاهی نیز بر روی درختان مثمر و کشت شده دیده می‌شود و لیکن غالباً بر روی درختانی می‌روید که ضعیف و در حال نابود شدن می‌باشند.

در جنگلهای شمال بر روی درختان گلابی، سیب، بادام، گوجه، کلهو، ممرز، انجیلی، نرم‌دار و بعضی از درختچه‌ها و گیاهان دیگر دیده می‌شود.

Vitaceae: Vitis vinifera انگور: نیره انگور

درختچه‌ای است بالارونده و پیچان، با ساقه‌ای عموماً قهوه‌ای رنگ و پوستی رشته رشته که به مرور زمان از ساقه جدا شده و طول آن گاهی تا ۳۰ متر می‌رسد. معمولاً در کنار آن پیچکی قرار دارد که به بالا رفتن گیاه کمک مؤثری

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۴

می‌نماید، انگور دارای برگهای خزان کننده با دمبگی بلند و پنجه‌ای شکل با لوبهای دنداندار و گاهی نوک تیز، گل‌های سفید متمایل به سبز در خوشه‌ای بزرگ و محوری قرار گرفته و میوه سته‌ای آبدار و بسیار خوشمزه به رنگهای مختلف سبز، سبز متمایل به زرد، سیاه، قرمز، و غیره است.

درخت مو در اغلب نقاط معتدله و معتدله سرد ایران وجود دارد. طی سالهای اخیر نوعی انگور خارجی که دارای برگهای ضخیم چرمی و بسیار سرسبز و زیباست در غالب نقاط استان گیلان کشت شده است که احتمالاً نوع آن *Vitis labrusca* می‌باشد. در ضمن گونه‌ای انگور وحشی به نام *Vitis sylvestris* در مناطق مختلف جنگلی شمال به صورت خودرو می‌روید که تشخیص آن از نوع کاشته شده *Vitis vinifera* کار ساده‌ای نیست.

انگور از میوه‌های بسیار باارزش اقتصادی است که به صورتهای گوناگون (تازه، خشک، سرکه، شیر و غیره) مصرف می‌شود. قسمت مورد استفاده درخت انگور یا مو، برگ، شیره گیاهی و میوه آن است.

انگور دارای مقدار زیادی پتاس و فلزات دیگری مثل منیزیم، آهن، منگنز، کلر، ید، آرسنیک، فسفر، سیلیس و همچنین دارای مقدار زیادی قند، تانن، اسید تارتاریک و عوامل زنده‌ای مانند دیاستازها و فرمانها می‌باشد. اگر به این ترکیبات مفید ویتامینهای آ، ب، ث، د و مواد آکتیو اضافه گردد و عوامل مؤثر و مفیدی که در برگ، شیره و دانه انگور است مورد توجه قرار گیرد ملاحظه می‌شود که این میوه مجموعه‌ای از عناصر مفید و سودبخش را، از جهات گوناگون غذایی و درمانی دربر دارد.

انگور بیش از سایر میوه‌ها ویتامین دارد و بیش از همه خوراکیها دارای ارزش غذایی می‌باشد. قند انگور به‌طور مستقیم و سهولت وارد خون می‌شود و در عضلات و کبد ذخیره می‌گردد. درحالی که سایر قندها اول باید به قندی چون قند انگور تبدیل شوند و بعد وارد خون گردند. انگور ترشی خون و مایعات بدن را کم می‌کند و از ابتلاء به امراض گوناگون، حتی وحشتناکترین آنها که سرطان می‌باشد جلوگیری می‌نماید. انگور تنها میوه‌ای است که وقتی خشک شود هیچ‌یک از خواص خود را از دست نمی‌دهد، بلکه ارزش غذایی آن بالا می‌رود، به طوری که یک دانه کشمش خیلی بیشتر از یک حبه انگور قوت دارد، زیرا دیاستازهای موجود در روی پوست به تدریج سلولز پوست را تبدیل به قند می‌کند و نیز به همین علت است که هیچ معده‌ای از خوردن مویز ناراحت نمی‌شود.

آب تازه انگور از نظر ترکیبات غذایی شباهت زیادی به شیر مادر دارد. این نوشابه گوارا دارای مقداری قند، تانن، تارتارات،

دوپتاس، فسفات دوپتاس، مالات دوپتاس، مواد صمغی، مواد سفیده‌ای، کلسیم، منیزیم و عناصر دیگر است. برای کم‌خونی، زیادی اوره، زیادی چربی خون و امراض قلبی سودمند بوده، بادشکن نیز می‌باشد.

در اثر خوردن انگور معده کاملاً تخلیه می‌شود. ادرار زیاد می‌گردد و ترشحات فضولات معده از بین می‌رود. انگور از امراض زیر جلوگیری می‌کند: ترش کردن و تخامه نمودن غذا، سوءهاضمه، خونریزی معده، پیدا شدن سنگ در کلیه و مثانه، مسمومیت جیوه و سرب، بعضی از امراض جلدی، برخی از حالات سل و باد مفاصل. برای مداوای بیماریهای رماتیسم، امراض شریانی و وریدی، نقرس، فشار خون و زیاد شدن اوره در خون مؤثر است.

انگور محرک اعمال کبدی است و چنانچه آب آن را همراه با شیر خشک به اطفال شیرخوار بدهید، از عوارض شیر خشک روی کبد آنها جلوگیری می‌کند.

برگ انگور دارای تانن، بی‌تارتارات دوپتاس، نشاسته، اسید مالیک، یک نوع صمغ، قند اکزالات دوپتاس، گچ و چند ترکیب شیمیائی مخصوص به خود است. این ترکیبات اختصاصی، در برگهائی که فصل پائیز چیده شوند، زیادتر است. طعم برگ انگور کمی گس و ترش است. در طب سنتی به عنوان مقوی معده، درمان اسهال مزمن و خون‌دماغ مصرف می‌شود. دم کرده ۳۵ گرم آن در یک لیتر آب، در امراض اسهال، حبس البول و یرقان توصیه می‌شود. همچنین شستشو با آب دم کرده برگ انگور ورم پلک را فرومی‌نشانند.

در موقعی که درخت انگور را هرس می‌کنند، آبی از سرشاخه‌های آن بیرون می‌آید که به «اشک مو» معروف است. این مایع که بی‌رنگ و زلال می‌باشد در گذشته برای درمان امراض جلدی زیاد بکار می‌رفت، ولی در طب امروز بیشتر برای معالجه چشم درد، به صورت کمپرس و برای التیام تمام زخمها و نیز دفع سنگ کلیه و مثانه بکار می‌رود. مبتلایان به سنگ مثانه و کلیه هرروز صبح ناشتا باید یک قاشق از این اشک را بنوشند. صاحب کتاب «صیدنه» می‌گوید:

«... صمغ درخت انگور سنگ گرده (کلیه) و مثانه را بشکند و ببرد و آبی که در فصل بهار از او ترشح کند صفرا را بنشانند و تیزی فساد او را رفع کند و شکوفه آن معده را تسکین دهد.»

پوست انگور کمی دیرهضم و مولد باد است و هسته دانه‌های انگور دارای تانن بوده و قابض است و تولید گاز می‌کند. علاوه بر آنچه گفته شد میوه نارس

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۵

انگور که غوره نام دارد نیز از خواص درمانی قابل اهمیتی برخوردار است.

آب غوره معالج مرض قند، نقرس، رماتیسم و قاعده آور است. برخلاف آنچه که تاکنون در بسیاری از کتب ذکر گردیده انگور معالج دیابت (مرض قند) نیز می‌باشد. پروفیسور کاپو که در این مورد مطالعاتی مؤثر و عملی دارد در کتاب رژیم انگور ... چنین می‌نویسد: «بسیاری از اشخاص به اشتباه فکر می‌کنند که قند انگور یا میوه‌های شیرین دیگر ایجاد مرض قند می‌کنند. زیرا دیابت با انگور معالجه می‌شود و انگوری را که برای معالجه دیابت باید مصرف کنید نباید زیاد رسیده و شیرین باشد و می‌توان آن را با میوه‌های دیگر مانند پرتقال، آلو، خربزه، سیب، گلابی و آلبالو ترکیب کرد.»

پروفیسور کاپو در جای دیگر کتاب خود نیز به نکات جالب دیگر درباره انگور اشاره کرده و تحت عنوان ناسازگاری شیمیائی غذاها با انگور چنین نوشته است: علت نفخ شکم و بالا آوردن غذا و ترش کردن آن، در اثر اختلاط نامناسب غذاها با یکدیگر حاصل می‌شود. برای جلوگیری از این ناسازگاری باید بدانید انگور با چه غذاهائی می‌سازد.

انگور را نباید با غذاهائی درهم آمیخت که در موقع تجزیه یا تغییر شکل احتیاج به ترشح معده و کبد دارد ... غذاهائی مانند سبزیهای خوراکی، شیر، گوشت و ماهی، هندوانه و انواع چربیها با انگور سازگاری ندارند.

لازم به یادآوری است که پروفوسور کاپو انگور را درمان اغلب بیماریهای مهم چون درد و ورم معده، قرحه اثنی عشر، اسهال خونی، مرض هموفیلی، بیماری کیسه صفرا، کولیت، امراض قلبی، بیماری کلیه، سرطان معده، سل، نقرس، امراض عصبی، سوزاک و سفلیس، بیماری چاقی، بیماری لاغری و بسیاری از بیماریهای دیگر و حتی مرض قند می داند و در کتاب معروف و مشهور خویش (رژیم انگور- پرتقال- لیمو)، طرق مختلف معالجه این بیماریها را نشان داده است. نیز ناگفته نماند که درخت انگور در اکثر مناطق گیلان (به استثنای رودبار و برخی مناطق دیگر) عموماً در پای درختان تنومند و دیرپائی چون **Planere** (آزاددار) و **Orme** (اوجا، نارون) که در بعضی از مناطق گیلان به ترتیب سغ (سرخ) و سمت (سیمت) نامیده می شود غرس می گردد که معمولاً هرس نمی شود. لذا درختان انگور در این منطقه از ایران تا ارتفاع ۲۰ الی ۲۵ متر در لابلاهای شاخه های درختان مزبور بالا می روند و تناور و ثمربخش می شوند.

انگور صفحات گیلان به استثنای مناطقی که قبلاً یاد شد، ترش و شیرین و بسیار خوشمزه است که اصطلاحاً به این نوع میوه ها ملس و میخوش گویند و علت آن نیز ناشی از ازدیاد PH خاک این مناطق است که در اصطلاح غیر علمی می توان گفت بیش از اندازه لازم، ترش و اسیدی می باشد.

Washingtonia filifera:Palmae: نخل بادبزنی: تیره نخل

درختی است به بلندی ۱۲ تا ۲۵ متر با ساقه ای منفرد و ضخیم که در اثر تراکم دائمی و اتصال دمبرگها به یکدیگر ایجاد گردیده، با برگهائی دارای دمبرگ بلند و دائمی (بسیار مقاوم و پایا) که به صورت سربه زیر و برگشته، بخش فوقانی ساقه را می پوشاند. لبه های دمبرگ پوشیده از دندانه های خاردار با پهنکی بسیار پهن به عرض ۱ تا ۲ متر که دارای چینهای به تعداد ۵۰ تا ۶۰ عدد بوده منتهی به زوائدی نخی شکل می گردد.

نخل بادبزنی یکی از گیاهان زینتی است که در مناطق معتدله گرم و گرمسیری کشت می گردد و با برگهای بزرگ و همیشه سبز خود زیبایی خاصی دارد. در گیلان در بلوارها، منازل، پارکها و باغچه های سازمانهای دولتی ... کشت شده است.

Wisteria sinensis:Leguminosae: گلپسین: تیره نخود

درختچه ای است خزان کننده و بالارونده با ساقه های پیچان و برگهای شانه ای فرد متناوب، با ۱۱ تا ۱۳ برگچه مستطیلی شکل بدون کرک و گلهای خوشه ای محوری یا انتهائی بنفش رنگ آویزان و میوه ای نیام پوشیده از کرکهای مخملی کوتاه. این درختچه که با ساقه های رونده و پیچنده خود گاهی به ارتفاع بیش از ۲۰ متر از درختان بالا می رود. عموماً به عنوان گیاه زینتی کشت می شود و بر روی سایه بانها آلاچیقها و چهارچوبهای از پیش ساخته شده افتاده و گلهای واژگون آن از سقف سایه بان هم چون لوسترهای بنفش رنگ آویزان می شود و زیبایی خاصی می آفریند. در ایران گاهی آن را به غلط اقاویای بنفش گویند.

گلیسین از جمله گیاهان زینتی منازل در شهرها و روستاهاست.

Xanthium strumarium: Compositae تیره کاسنی

گیاهی است علفی یکساله با ساقه‌ای ضخیم و بدون شاخه در پائین و منشعب و پرشاخه در بالا به ارتفاع ۱۵ تا ۸۰ سانتیمتر بدون خار و برگهای متقابل یا متناوب دمبرگدار، تخم‌مرغی - گوه‌ای یا گاهی ۳ تا ۵ لوبه و لبه‌ای کنگره‌ای. گل‌های کپه‌ای آن به صورت خوشه‌ای در محور برگها یا در انتهای شاخه‌ها قرار گرفته و برگ‌های اطراف میوه دارای خارهای گوناگون از نظر شکل و اندازه می‌باشند.

گیاه مذکور یکی از علفهای هرز مزارع پنبه، حاشیه جاده‌ها و باغها و مناطق مخروبه و متروکه و شنهای ساحلی و مناطق سنگلاخی و شنی است. در استان گیلان بیشتر در اطراف رشت، رودبار، لاهیجان، انزلی تا آستارا می‌روید. گونه دیگری از آن نیز به نام *Xanthium spinosum* با برگهای خاردار زردرنگ و میوه‌های خاردار به صورت علف هرز در مناطق مختلف استان می‌روید.

قسمتهای مختلف این گیاه برای دفع کرم استفاده می‌شود. جوشانده میوه آن برای درمان مالاریا مؤثر است. عصاره ریشه آن در معالجه زخم، جوشهای پوست بدن و آبسه‌ها مؤثر است. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۶

Yucca gloriosa: Liliaceae زنگوله‌ای: تیره لاله

گیاهی است چندساله پرشاخه با ساقه‌ای چوبی به ارتفاع ۵۰ تا ۱۵۰ سانتیمتر، با برگهای تخت. برگهای قاعده‌ای اغلب خمیده و برگشته و برگهای سرنیزه‌ای یا خطی - سرنیزه‌ای به رنگ سبز تیره یا روشن با لبه‌ای کامل یا دندانه‌دار و بدون کرک می‌باشند. گلها زرد کم‌رنگ یا کرم با رگه‌های سبز در گل‌آذین پانیکول باریک به طول حد اکثر یک متر با شاخه‌های برافراشته و غالباً پوشیده از کرکهای غده‌ای قرار گرفته‌اند.

گیاه زنگوله‌ای در ایران در غالب نقاط معتدله و معتدله سرد به عنوان گیاهی زینتی کشت می‌شود. در گیلان نیز در پارکها، بلوارها، حیاط منازل و سازمانهای دولتی کشت شده و با گل‌های درشت و زنگوله‌ای و سفید یا سفید متمایل به زرد خود زیبایی خاصی دارد.

Zelkova carpinifolia: Ulmaceae آزاد (آزاددار): تیره نارون

درخت یا درختچه‌ای است با پوست صاف و خاکستری‌رنگ و برگهای متناوب خزان‌کننده و ساقه‌ای به بلندی حد اکثر ۳۵ متر و چتری متراکم و پرشاخه در بخش فوقانی، با شاخه‌های جوان کرک‌دار و برگ‌هایی با پهنک تخم‌مرغی تا مستطیلی و با اندازه‌های گوناگون.

درخت آزاد به علت داشتن چوب باارزش در شمال ایران یعنی ریشگاه واقعی آن در ایران رو به انقراض و نابودی نهاده

است. در گیلان بیشتر در دشتهای جلگه‌ای و با ارتفاع کم همراه بلوط رویش می‌یابد.

Ziziphus jujuba :rhamnaceae عنب (عونتاب، سنجلان، اون‌ناف، سنجد جیلان): تیره کنار

درخت یا درختچه‌ای است خزان‌کننده با پوست قهوه‌ای شیاردار با تاجی گسترده و منشعب و پرشاخه و برگهای تخم‌مرغی بدون کرک و نسبتاً ضخیم و چرمی با دمبرگی کوتاه به رنگ سبز روشن با گل‌های زرد کوچک در گل‌آذینی گرزنی تراکم و انبوه و میوه‌ای شفت نسبتاً خشک به رنگ قرمز تیره، شبیه سنجد.

عنب در گیلان قبلاً به فراوانی وجود داشت و اکنون در حیاط منازل و باغها به خاطر میوه آن که خوراکی و دارای ارزش دارویی بسیار است بندرت کشت می‌شود.

عنب فشار خون را کم و سینه و گلو را نرم می‌کند، همچنین خون را صاف و پاک می‌سازد. عنب کمی نفخ و دیرهضم است و اگر آن را در گلاب خیسانده مصرف کنند هضم آن آسانتر می‌گردد. زیاده‌روی در خوردن عنب سبب نفخ و بزرگ شدن شکم می‌شود و شهوت را کم و غرایز جنسی را ضعیف می‌سازد. خوردن سائیده عنب با هسته، جهت زخم معده و روده مفید است. عنب داروی کبد و مثانه و کلیه بوده آنها را زهکشی می‌کند. جوشانده عنب با عرق کاسنی یا سکنجبین برای امراض وبا و حصبه و مطبّقه مفید است. مقدار خوراک عنب تا ۵۰ عدد است. نوشیدن ۵ روز، متوالی، هر روز نیم لیتر (نیم رطل) آب جوشانده برگ عنب جهت دفع خارش بدن بسیار نافع است.

پاشیدن برگ خشک کوبیده عنب جهت درمان زخمهای خوره‌ای و بدخیم مفید است. خواه این زخمها در دهان باشد خواه در عضوی دیگر و چون پوست درخت عنب را سائیده به تنهایی یا به نسبت مساوی با سفیداب مخلوط کرده و در داخل زخمهای چرکی پر کنند آنها را درمان می‌کند. خوردن پودر چوب این گیاه جهت درمان دل‌پیچه، خارش و جرب مفید است، صمغ درخت عنب به تنهایی و یا با ادویه مناسب جهت امراض چشمی و با سرکه جهت جوشهای جلدی سودمند است.

Filicales سرخسها

از نظر گیاهشناسی سرخسها جزء گیاهان اولیه بوده و از نظر تکاملی جزء پتریدوسپرمها محسوب می‌گردند. هیچیک از آنها دانه و میوه به صورت رایج در سایر گیاهان نداشته توسط اسپر تکثیر و تولید مثل می‌نمایند. این گیاهان اغلب سایه‌پسند و رطوبت‌دوست بوده و در مناطق جنگلی و مرطوب پراکنش و گسترش زیادی دارند. شاید کسی نباشد که تا به حال با سرخسها آشنا نباشد زیرا سرخسها بسیار زیاد بوده دارای قدرت تولید مثل زیاد می‌باشند. اخیراً در گل‌فروشیها گونه‌های خاصی از این گروه گیاهان با نام فرانسوی **Faugere** به فروش می‌رسند. استان گیلان نیز از نظر اقلیمی جزء مناطقی است که برای رشد و نمو این گروه از گیاهان مناسب می‌باشد و متجاوز از ۲۰ گونه سرخس در آن رشد و نمو می‌نمایند که به چند گونه مشهور و شناخته شده‌تر آنها به شرح زیر اشاره می‌شود.

Adiantum capillus –veneris :Adiantaceae پر سیاوش (سیالک)

گیاهی است ریزوم دار که توسط فلسه‌های قهوه‌ای رنگی پوشیده شده است بلندی آن به ۱۰ تا ۴۰ سانتیمتر می‌رسد و برگهای آن مرکب دوبار شانه‌ای با دمبرگهای کاملاً سیاه‌رنگ شفاف و فاقد هرگونه کرک بوده و زیبایی خاصی به گیاه می‌دهد که به همین دلیل آن را به موی ونوس تشبیه کرده‌اند.

این گیاه بیشتر در مناطق صخره‌ای مرطوب با نور نسبتاً زیاد و نیز بر روی دیوارهای قدیمی و کهنه و صخره‌های کوه می‌روید. برگهای کوچک و میخی - شکل آن دارای بوئی ضعیف و طعمی گس و ناپسند دارد. معلوم شده است که دارای موسیلاژ (لعاب نباتی) و قند، تانن، اسید گالیک و یک ماده تلخ به نام کاپیلارین **Capillarine** و کمی اسانس است.

ابو علی سینا در کتاب «قانون» می‌نویسد: این گیاه، خاصیتی گدازنده و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۷

بازدارنده دارد و در آن قوتی است که از سیلان مواد ناسازگار به سوی شکم و معده جلوگیری می‌کند. خاکستر این گیاه مخلوط با سرکه و روغن زیتون در علاج داء الثعلب و داء الحیه (گری و مرضی که در سر پدید می‌آید و موی سر را زائل می‌سازد) مفید است. اگر با روغن آس (مورد) و شراب آمیخته شود موی را بلند نموده از ریختن آن جلوگیری می‌کند. به علاوه برگهای پرسیاوشان معالج قرحه‌های درونی و خنازیر و زخمهای پلید و مرطوب می‌باشد. در پاک نمودن شش و تسکین سرفه بسیار نافع است. درد طحال را تسکین می‌دهد و برای یرقان مفید است. مدر و قاعده‌آور است و سنگ کلیه را خرد می‌کند.

همچنین از خونرویه‌های بینی و یا دهان (نزیف) جلوگیری می‌نماید.

دم کرده پرسیاوشان اگر با عسل مخلوط شود گریپ و نزله‌های ششی و برونشیت و ذات‌الریه را درمان می‌کند. اطباء پیشین از آن به عنوان خلط‌آور، نرم‌کننده و معرق استفاده می‌کردند. در نقاط مختلف گیلان مخصوصاً اطراف رشت و پیربازار به فراوانی می‌روید.

Aspleniaceae: Asplenium adianthum – nigrum سرخس سیاه

گیاهی است به حالت توده‌ای به ارتفاع حد اکثر ۲۵ سانتیمتر و عموماً با برگهای دوبار شانه‌ای که دمبرگ آن از پهنک کوتاه‌تر بوده و در بخش فوقانی سبزرنگ و در بخش تحتانی کاملاً سیاه‌رنگ و در قاعده متورم می‌باشد. این گیاه معمولاً در جنگلهای تاریک هم روی زمین و هم در شکاف صخره‌ها می‌روید. کلیه قسمت‌های سرخس سیاه مدر و ملین است و برای رفع سکسکه و کاهش التهاب مورد استفاده قرار می‌گیرد. جوشانده برگهای گیاه خلط‌آور است و برای درمان ناراحتیهای سینه و عقب‌افتادگی عادت ماهانه استفاده می‌شود.

Athyriaceae: Athyrium filix – foemina سرخس ماده

یکی از سرخسهای بلند ایران است که به ارتفاع ۱۵۰ سانتیمتر می‌رسد و طول برگ آن نیز بسیار بزرگ می‌باشد. بخش یقه‌ای گیاه توسط برگهای سالهای قبل و در بخش فوقانی توسط فلس سیاه‌رنگ پوشیده شده است. گیاه فوق‌الذکر بیشتر در مناطق جنگلی استان گیلان و مازندران به خصوص در مناطقی که عملیات بهره‌برداری و قطع جنگل در آن انجام گرفته به سرعت

جایگزین سایر گیاهان می‌گردد.

Dryopteris filix – mas :Aspidiaceae سرخس نر

گیاهی است به بلندی حد اکثر ۱۰۰ سانتیمتر که برگهای آن عموماً در فصل زمستان خشک شده و دمیرگ آن به ۱/۲ طول پهنک می‌رسد. پهنک برگ تخم مرغی نوک تیز بوده و دوبار شانه‌ای است. این سرخس به‌طور معمول در جنگلهای شمال ایران رویش می‌یابد.

Matheucia struthiopteris :Athyriaceae سرخس غول

گیاهی است به بلندی حد اکثر ۱۸۰ سانتیمتر و یکی از مشخص‌ترین سرخسهای ایران است. بلندی برگهای آن ممکن است به اندازه قد یک انسان معمولی و با پهنای حدود ۴۰ سانتیمتر برسد. تعدادی از برگهای این گیاه که حامل اسپرها می‌باشند تقریباً به رنگ سیاه بوده عامل خوبی جهت شناسائی این گونه محسوب می‌شوند. این برگها کوچکتر و باریکتر از برگهای دیگر بوده و وسط آنها قرار گرفته‌اند. سرخس غول بیشتر در جنگلهای متراکم و تاریک رویش می‌یابد.

Ophioglossum vulgatum :Ophioglossaceae مار زبان

سرخس بسیار کوچکی است که طول برگهای آن به ۳ تا ۱۵ سانتیمتر می‌رسد و دارای قسمت بارور و مجزائی است که حامل هاگها می‌باشد. برگها دارای دو قسمت بارور و عقیم‌اند و قسمت بارور مانند سنبله‌ای توسط پهنک برگ احاطه گردیده و شبیه زبان مار به نظر می‌رسد. کلیه قسمت‌های این گیاه اثر التیام‌دهنده دارد. جوشانده آن برای درمان آئزین بکار می‌رود. برگهای آن اثر مقوی دارد و خونریزی را متوقف می‌سازد.

Phyllitis scolopendrium :Aspleniaceae زنگی دارو

این سرخس با برگهای ۱۵ تا ۵۰ سانتیمتری خود که به صورت صفحه‌ای کامل و مستطیلی شکل می‌باشد از مشخص‌ترین سرخسهای است که به آسانی شناخته می‌شود. محل رویش آن زمینهای کف جنگلهای تاریک یا شکاف صخره‌ها است و گاهی در طب عوام و سنتی از آن استفاده می‌شود. زنگی دارو مدر و قابض است. در طب سنتی برای درمان بیماریهای کبدی و مثانه و نزله ششی و اسهال و اخلاط خونی مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

Polypodium vulgare :Polypodiaceae بسفایج

دارای برگهایی به بلندی ۱۰ تا ۳۰ سانتیمتر می‌باشد. این سرخس در ایران اغلب به صورت اپی‌فیت روی ساقه درختان پوشیده

از خزه می‌روید؛ گاهی در شکاف صخره‌های مناطق جنگلی نیز می‌توان آن را دید. ریزوم این گیاه ملین، خلط‌آور و صفرابر است. در طب سنتی از آن جهت مداوای سرفه‌های مزمن، کتب طبی انتزاعی (فارسی) (کتاب گیلان)، ج ۳، ص: ۴۶۸ گریپهای کهنه، برونشیت، یرقان، اختلالات کبدی و طحال و نیز دفع کرمهای روده استفاده می‌شود.

Pteris cretica :Pteridaceae سرخس پنجه‌ای

از سرخسهای معمولی جنگلهای شمال ایران است که ارتفاع آن به ۷۰ سانتیمتر می‌رسد. تعدادی از برگهای این گیاه بارور بوده و دارای ارتفاع بلندتر و تقسیمات شانهای باریکتر از برگهایی است که عقیم می‌باشند. از علائم مشخصه این سرخس وجود اسپرهائی است که به صورت خطی در حاشیه برگ قرار داشته و به وسیله لبه برگ روی آنها پوشیده شده است.

Pteridium aquilinum :Hypolepidaceae سرخس عقابی یا کرف یا چماز

این سرخس با ارتفاع حد اکثر ۲ متر و برگهایی که بیشتر به صورت شانهای درآمده‌اند از معمولی‌ترین سرخسهای شمال ایران است که در حقیقت به صور علف هرز در مزارع مشاهده می‌شود. سرخس عقابی در حاشیه جنگلها و کنار جاده‌ها اغلب همراه آقطی می‌روید و از برگهای آن به عنوان سایه در خزانه‌های برنج و گاهی نیز برای بسته‌بندی محصولات کشاورزی بر روی جعبه‌های میوه استفاده می‌شود. مصارف داروئی این گیاه در طب سنتی شناخته شده است و از آن استفاده‌هایی به عمل می‌آید. ریزوم سرخس نر بهترین دارو برای دفع کرمهای کبد، معده و روده مخصوصا کرم کدو و کرمهای دراز معده است.

Salvinia natans :Salviniaceae سرخس شناور

این سرخس دارای برگهایی کوچک و سبز است که به حالت شناور بر روی آب در مناطق باتلاقی، آبراهه‌ها و کشتزارهای برنج دیده می‌شود، بیشترین رویشگاه این سرخس در گیلان در مرداب انزلی و برنجزارهاست.

Equisetum spp. :Equisetaceae دم اسب (بندک واش)

گیاهانی هستند سایه‌پسند و رطوبت‌دوست که عموماً در کنار جویبارها و آبراهه‌های جنگلهای مناطق مختلف گیلان رویش می‌یابند. این گیاهان نیز مانند سرخسها فاقد گل و میوه مشخص موجود در سایر گیاهان عالی بوده و توسط اسپر تولید مثل می‌نمایند. دارای دو نوع ساقه بارور و عقیم است. ساقه بارور آن عموماً سبزرنگ نبوده و قبل از ساقه عقیم سبزرنگ ظاهر می‌گردند.

آنچه که بیشتر در طبیعت مشاهده می‌گردد ساقه سبزرنگ و عقیم این گیاهان می‌باشد. بلندی ساقه عقیم آنها تا ۸۰ سانتیمتر می‌رسد که دارای شیارهای فراوان به تعداد ۱۹ عدد می‌باشد. ساقه آنها بندبند است به طوری که برگهای عموماً ساقه‌مانند

آنها از محل گره‌ها خارج شده به صورت فراهم و چرخه‌ای و عموماً بندبند در اطراف گره‌ها قرار می‌گیرند. گونه‌های چندی از دم‌اسبیان در گیلان پراکنده‌اند که با نام محلی بندک واش شناخته می‌شوند. از معمول‌ترین آنها می‌توان گونه‌های *Equisetum ramosissimum* و *Equisetum arvense* را نام برد. دم اسب بندآورنده خون، ترمیم‌کننده انساج و تأمین‌کننده عناصر معدنی بدن و ادرارآوری قوی است. در درمان بیماری سل بکار می‌رود. جوشانده دم اسب ترشحات ادرار را افزایش داده در معالجه استسقاء و آب آوردن انساج تأثیر زیادی دارد. همچنین برای تقویت و معالجه بیماریهائی نظیر ورم مثانه، سنگ کلیه، دردهای مجاری ادرار، قولنجهای کلیوی، اخلاط خونی، بواسیر، زخمهای واریس، زیادی اسید معده و وجود قند در ادرار مورد استفاده قرار می‌گیرد

[۵]

-
- [۱] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
 - [۲] (۱). سته‌ای به معنی آبدار و گوشتی.
 - [۳] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
 - [۴] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.
 - [۵] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.

جلد ۴

مشخصات کتاب

نام کتاب: کتب طبی انتزاعی (فارسی)

نویسنده: جمعی از نویسندگان

موضوع: مبانی طب - مفردات دارویی - بیماریها - داروسازی و صنعت - غذا شناسی - معدن شناسی - تاریخ پزشکی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: این عنوان کتاب تشکیل شده از مجموع بحث‌های گوناگون طبی که از لابلائی کتابهای دیگر توسط آقایان مجیدی نظامی و رحیمی ثابت استخراج و آماده شده و در این مجموعه قرار گرفته است .

[نخبه‌الدهر (ترجمه)]

باب دوم درباره کانه‌های هفتگانه و سنگهای با ارزش و آنچه بر خاک برتری دارد. این باب یازده فصل است.

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۳

فصل یکم درباره کانهای هفتگانه‌ی که ذوب، بسته، روان و کشیده می‌شوند و سخن از ماهیت نهادها و خواص آنها و چگونگی پیدایش این کانها بنا بر آنچه که به عقل روشن است

کان شناسان گویند: مواد کانی و معدنها یکی از موالید سه گانه‌اند که از بسیاری انواع در شمار نمی‌گنجند و لیکن آنچه مردم از آنها می‌شناسند نزدیک به هفتصد گونه است که همه دارای رنگها و مزه‌ها و ویژگیها و خواصی گوناگونند. این گوناگونی نیز به جهت موادی است که این کانها از آن درست می‌شوند، چه آن مواد خاک باشد چه سنگ یا آب. کانها نخستین پدیده‌ی هستند که جوهریشان از خاک تمیز داده شده است و این امر به واسطه انبوهی اجزاء مواد کانی و نمودن و افزون نگردیدن پاره‌های آن می‌باشد زیرا پرورش یافتن ویژه گیاهان و جانورانی است که غذا می‌خورند و می‌بالند و بزرگ می‌شوند. اجسام بنا بر ویژگیهای جسمانیشان یا رشد و نمو کننده‌اند یا رشدی ندارند. اگر پرورش یابنده نباشند کان و معدند و اگر پرورش یابنده باشند گیاه و جانورند. هر نمو کننده‌ی را یا نیروی احساس و حرکت است که در این صورت جانور است و یا از حس و حرکت بی‌بهره است که در این صورت گیاه است. میان این سه پدیده موجوداتی دیگر نیز هست که بینابین واقعند و دو صورت دارند. اگر موجودی یک صورت کانی و یک صورت گیاهی داشته باشد همچون مرجان است. اگر یک صورت کانی و یک صورت جانوری داشته باشد همچون حلزون و تخم مرغ و صدف است. اگر یک صورت گیاهی و یک صورت جانوری داشته باشد همچون اقواق و نارگیل و خرما و همانند آن است. بنا بر این از میان چیزهایی که بنا بر جوهریت ویژه خویش از خاک برترند کانهای هفتگانه را می‌توان نام برد که عبارتند از: طلا، نقره، مس، آهن، روی، قلع و سرب.

گویند: هفتمین این کانها جیوه است. صابیان می‌پندارند این هفت کان در رنگها،

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۴

نهادها و ویژگیها و خواص خویش همانند ویژگیها و خواص ستارگان هفتگانه درخشانند. طلا گرمای‌ترین این هفت کان و بهترین و نیکوترین آنها از جهت سود و استوارترین آنها از نظر قیمت و ارزش است. زیرا یاقوت بنا بر حجم و درشتیش ارزش دارد یعنی اگر چند یک مثقال وزن داشته باشد ارزش آن هزار دینار است و لیکن اگر ریز ریز شود و خرد گردد ارزش آن یک دینار بیش نیست. اما طلا به هر صورت که در آید و به هر اندازه و شکلی که ریخته شود، در ریزه‌ها و سکه‌هایش از جهت ارزش خللی وارد نمی‌آید. نهاد طلا گرم معتدل است. در نهاد و طعم و رنگ همانند خون است. طلا در رنگ و زیبایی و ارزش، پاره‌ی از خورشید و بهره‌ی از آن است و جوهر آن، عرضهای نهادی و ویژگیهای استوار و ضروری دارد. این عرضها، رنگ، طعم، بوی، لمس، صدا، نرمی، سنگینی، فشردگی، درخشش، پایداری آن در آتش، بر جای ماندن آن در زیر خاک و نیز خاصیت فاعلی و اثرپذیری یا انفعالی آن است. پس نهاد و سرشت طلا چهارده صفت عارضی، لازم، نهادی و قایم دارد که این صفات عرضی با دیگر کانها متفاوت است و همچنین دیگر کانها- با این نهادها که در طلاست- با آن تفاوتها دارند. رنگ طلا- زرد نزدیک به سرخ نارنجی است. بوی آن از ترشیدگی، تندى، زبان‌گزایی، تیزی و گندیدگی، به دور است. مزه آن شیرین است و دست سودن به آن از نقره زبرتر و از مس نرم‌تر است و لیکن لغزندگی قلع و سرب و آهن را

ندارد. صدای آن از صدای نقره بیشتر و برتر و از صدای آهن و مس کم تر است و لیکن گنگی و کم صدایی قلع و سرب و روی را ندارد. نرمی آن از نرمی نقره بیشتر و مخالف نرمی قلع و سرب است. آنچنان کشیده و باریک می شود که به صورت رشته‌یی در می آید. به صورت ورقی پهن به نازکی گرد و غباری که بر روی چیزی نشیند در می آید. روان و تنک می شود تا همچون جوهری شود که با آن می توان نوشت. بر خلاف دیگر کانهای نرم یا سخت، به صورت سکه در می آید و بر آن نقش زده می شود. سنگینی طلا- به علت وزن جرم آن است که با وزن سبک جرم نقره و مس و کانهای دیگر مخالف است. فشردگی طلا آن است که حجم آن نسبت به دیگر کانها حتی سرب، بسیار سنگین تر است. درخشش طلا به واسطه روشنی و زیبایی ممتاز آن است از دیگر کانهای ششگانه درخشان. پایداری آن در آتش بدان علت است که طلا به وسیله دمیدنهایی مخصوص به خود در آتش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۵

ذوب می شود، نه به تندی قلع و سرب ذوب می شود و نه به کندی مس، لیکن از نقره کندتر ذوب می گردد. بر جای ماندن طلا در زمین بدان سبب است که زنگار نمی گیرد و خوردگی پیدا نمی کند و اگر چه زمانی بسیار در خاک بماند زنگ، آن را همچون دیگر کانها تپه نمی سازد.

خاصیت فاعلی طلا به جهت آن است که بسیار نگرستن به آن و یا آشامیدن آب آن برای بیماری مالیخولیا سودمند است و نیز برای گرفتگی دل بسی مؤثر است.

کسی که خود را با آن داغ کند جای داغش چرکین نمی شود. اگر کسی با طلا لاله گوش را سوراخ کند جای آن چرک نمی کند. نفس را می گشاید و دل را باز می کند.

خاصیت اثر پذیری و منفعله طلا، جلا و درخشش و روشن شدن رنگ آن است به وسیله نشادر و نظایر آن. طلا با بوی و بخار سرب و رسیدن جیوه به آن، رنگ خود را از دست می دهد.

نهاد و سرشت طلا معتدل و ممتاز از نهاد دیگر کانها است. کانهای دیگر نیز هر یک همانند طلا دارای همان چهارده صفتی هستند که درباره طلا یاد کردیم. نام این کانها سرب، آهن، نقره، مس و قصدیر است. آنچه امتیاز این کانها بدان وابسته است غیر از اشتراکی است که در جسمیت، معدنیت و جنسیت با هم دارند. آنچه درباره طلا گفتیم تنها درباره طلای خالصی است که از آلودگیهای نقره و پاره‌های جیوه- که در اصل آفرینش و معدنش با آن آمیخته می شود- سالم بماند چه طلا یا به سبزی می گراید یا به سرخی. سبزی طلا ناشی از آمیختن آن با ریزه‌های کوچک و باریک نقره‌یی است که اندکی جیوه در ته معدن با آن آمیخته شده است و طلا از آن پاک نمی شود مگر آنکه چندین بار آن را تعلیق کنند. کار تعلیق طلا خود بسی مشهور است. سبب درست شدن طلا آن است که چون جیوه به کمال رسد و پخته شود گوگرد معدن آن را به سوی خود می کشاند و آن را در درون خود پنهان می کند تا همانند مایعات سیلان نیابد. چون این دو کان با هم آمیخته شود و هر یک با دیگری شکل گیرد و جسمیت یابد حرارت برای پختن و به کمال رسانیدن آنها نفوذ می کند.

در این هنگام از این دو کان انواع مختلف کانها بسته و به وجود می آید. اگر جیوه صاف و پاک و گوگرد نیز نیالوده و خالص باشد و نیز حرارتی که می خواهد آنها را بپزد معتدل باشد و عارضه‌یی همچون سرما، خشکی، شوری، تلخی و ترشی بر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۶

آنها پیش نیاید، با گذشت زمان، از جیوه و گوگرد طلا- درست می شود. کان طلا- جز در بیابانهای شن‌زار و سنگستانهای سست به دست نمی آید. از سنگها و کانهای طلا- سنگهای مخصوص دیگ سازی و سنگ مرمر و شن‌های زعفرانی رنگ

طلایی را می‌توان نام برد.

در شهرهای غانه، زغوا، سمغرا، تکرور و حبشه - که مگر کمی همه نمک و شوره‌زار است - به سبب سالم بودن معدنها از مزه‌های فاسد کننده، کانه‌های طلا - بسیار یافت می‌شود چه در آنجاها همواره حرارت برای پختن و رسانیدن کانه‌ها - بدون هیچ‌گونه سرما یا شکافی در زمین - چیرگی دارد، و از همین روی کان طلا در اقلیم چهارم به بالا یافت نمی‌شود مگر اینکه حرارت بسیاری همچنانکه بر شهرهای سودان استیلا - دارد، از ژرفای زمین، بر آن چیره شود. دیگر از خواص طلا - علاوه بر آنچه پیش از این آوردیم - جذب کردن مزه‌های غذاها، درخشندگی و نیکویی آن است. به چشم کشیدن گرد آن چشم را نیرومند می‌کند و روشنی می‌بخشد. میل سرمه کشی اگر از طلا باشد به سبب خاصیتی که در آن است چشم را نیرو می‌بخشد چه میل سرمه طلایی از زنگ، سیاهی و تندی مزه آهن و نیز از زنگار، مسمومیت، تیزی و ریم مس و نیز از زنگ زدن نقره با گذشت زمان و ترشیدگی مزه آن و نیز از سستی، چرک، گوگردی بودن و نرمی قصدیر و نیز از سیاهی، برگشتگی رنگ، تیرگی، سستی و سوزندگی سرب و نیز از چرک جیوه و به صورت دود یا آب نیلگون زهر آگین درآمدن آن و نیز از تندی، تیرگی، سختی و گوگردی بودن روی بر کنار و سالم است. دیگر از خاصیت‌های طلا آنکه هرگاه در یک صد مثقال آن یک هشتم مثقال مس شفاء و سرخ شوشی - که مبین خوانده می‌شود - یافت گردد و استادی در این حرفه آن را چند بار محک زند و بگدازد آن مس در رنگ خود و طلا نیز در رنگ خود برای وی روشن می‌شود زیرا طلا در میان بوت‌اش ذوب می‌شود و می‌جوشد و رنگ آن همانند رنگ خورشید می‌گردد.

نقره‌یی که از سرب، جیوه و مس، پاک باشد همان نقره طلعم است که کانه‌های آن در اقلیم سوم تا اقلیم هفتم است. در اقلیم سوم نقره بیش از هر کانی یافت می‌شود.

صابیان می‌پندارند نقره بهره و پاره‌یی از ماه می‌باشد. ابن عربی گوید: طلا و نقره دو اسم بزرگ در عالم فرودین‌ها و سفلیاتند. یکی از استادان و اهل شناخت، برای

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۷

کانه‌های این سرزمین‌ها به جهت نشان دادن آمیزش و اختلاط و یا جدایی و اختلاف آنها با یکدیگر - همچنانکه درباره ارواح نیز آمده است: آنچه از این روحها یکدیگر را نشناسند و درک نکنند اختلاف می‌ورزند - شکلی کشیده و آن را با خانه‌های ستارگان هفتگانه مرتبط ساخته است. آن شکل، دایره زیر است و خدا داناتر است.

(ش ۵).

این شکل، چگونگی به هم پیوستگی و در هم آمیختگی، و تجلی‌گاه شعاعها و پرتو نورهای اجرام ستارگان هفتگانه را در بر دارد، چنانکه شکل‌های آنها خواهد آمد.

و در این کار رازی بزرگ است که برای کان شناسان و دست‌اندرکاران آن فایده‌های ارزنده‌یی در آن نهفته است.

حدید: آهن. نحاس: مس. زیبق: جیوه. فضه: نقره. ذهب: طلا. قصدیر: قلعی. رصاص: سرب.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۸

چگونگی درست شدن نقره چنان است که چون جیوه و گوگرد در هم آمیخته شود سردی و رطوبت جیوه افزایش و چیرگی می‌یابد و گرمی، خود را به درون می‌کشد و داخل آن جسم پنهان می‌شود و معدن با این روش به پختن آن می‌پردازد تا به صورت جسمی درآید که برون آن به سبب غلبه سردی و رطوبت، سفید و درون آن به سبب خشکی و گرمایی که در آن است سرخ باشد. این جسم، نقره خوانده می‌شود. اگر زمان پختن نقره در معدن دراز شود سردی از نقره می‌رود و گرم

می‌شود و سفیدی نقره به درون می‌رود و ناپدید می‌گردد و گرمی معدن از بیرون به گرمی درون نقره می‌پیوندد تا حرارت بر بیرون و درون نقره برآید و سرخ شود و طلا گردد. کان نقره جز در زمینهای مرطوبی که خاکی نمناک و رطوبتی چرب دارند به دست نمی‌آید و از نشانه‌های معدن آن این که زمینش سفید مایل به زرد یا نیلگون است و بر روی خاک آن مرقشیشای نقره‌یی یا سربی به صورت سنگ‌هایی گرد و سخت با زنگاری زرد بر روی آنها به چشم می‌خورد، که چون شکسته شوند درخشش مرقشیشا در میان آنها پیدا می‌آید. نقره اگر زمانی دراز در خاک بماند و اندوخته شود کهنه می‌گردد و به صورت خاکی تیره در می‌آید. گوگرد، نقره را می‌سوزاند و لیکن طلا را به تندی نمی‌سوزاند. اگر نقره با دانه‌های انار ترش پخته شود بَرّاق می‌گردد و جلا می‌یابد. اگر با پوست برنج یا هر چیز ترش و شور یا شراب و سرکه پخته شود برق می‌افتد و درخشان می‌شود. نقره را عرضهایی ذاتی است همانند عرضهایی که برای طلا برشمردیم.

سرب را سرف، با فاء، رصاص سیاه و اَبّار طلای الّتی نیز خوانده‌اند. جالینوس گوید: این کان از جنس نقره و از جوهر و نهاد آن است لیکن در معدن سه آفت بر آن وارد آمده و جسم و سرشت آن را تباه گردانیده است. نخست آنها بدبویی سرب است که در برون جسم آن و ناشی از گوگردی بودن آن است. دوم سستی جسم و کمی پایداری آن در برابر آتش است که ناشی از سستی خاک معدن و کمبود اصلاح و پرورش آن نسبت به ذات سرب است که این خود از خورشید، هوا و خاک سر می‌زند. سوم سیاهی سرب است و آن به سبب گوگردی است که بر جسم سرب غلبه دارد. بنا بر پندار صایبان این کان بهره و پاره‌یی از زحل است که جسمی تیره و روحی تابناک دارد. سرب هر کان دیگری را که با آن آمیخته شود تباه می‌سازد. در

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۷۹

سرب سردی و خشکی است و باعث برآمدن گوشت‌های زاید انسان می‌شود. سرب را سونشی است که همچون زنگار از جسمش روان می‌شود. اگر آن سونش با چربی بر آهن مالیده شود دیگر آهن زنگ نمی‌زند. اگر سرب با زنگار اندوده شود خشکی آن زیاد می‌شود. کسی که از سرب انگشتی در درست کند آن انگشتی تن و اندامش را ناقص می‌کند. در سرب رنگ‌های گوناگونی است که با آتش به صورت زرد طلائی، سرخ، سفید، زرد، خاکستری و یا سیاه، تغییر رنگ می‌دهند. سرب با آبگینه آمیخته می‌شود و با شفافیت آن شفاف می‌گردد. چگونگی به وجود آمدن سرب چنین است که چون جیوه در کان خود بر گوگرد غلبه یابد و آن را به درون خود کشاند، خشکی بر آن چیره می‌گردد و حرارت از آن باز می‌ماند و سرد می‌شود و برون آن به سبب دور شدن حرارت از جرمش خشک و سرد می‌گردد و درون آن که همان روح آن است گرم و نرم می‌ماند. گوگرد در برون جسم سرب بر خلاف درونش از بین نمی‌رود بلکه برای آن صدایی ایجاد می‌کند. سرب رنگ‌ها را از جای سرد و خشک به خود جذب می‌کند و مس و هر غشی را که با نقره آمیخته شده است می‌خورد و از میان می‌برد و همچنین مس را از جیوه، پاک می‌گرداند. دیگر از خواص سرب آنکه جوشش دیگر را بر روی آتش کم می‌کند. چون پاره‌یی از آن بر درخت انار بسته شود بار آن را بسیار می‌کند همچنانکه اگر طلا بر درخت عَناب بسته شود بار آن را زیاد می‌گرداند. اگر همواره در ابزار و وسایل سربی غذا خورده شود ایجاد سستی و زردی می‌کند. خوردن آب در ابزار سربی استسقا می‌آورد. اگر پاره‌هایی از آن در حوض ریخته شود سردی آب را می‌افزاید. اگر با ابزار سربی گلاب یا عرقیات دیگر گرفته شود نیروی عطر آگنی و دوام آن بسیار می‌شود، ابزاری که برای گلابکشی به صورت تابه از سرب درست می‌شود یک وجب و نیم گودی و یک وجب و نیم پهنا دارد و سرپوشی به بلندی یک وجب و نیم دارد که بر روی آن قرار می‌گیرد. این سرپوش دو جداره و گرد است که عرق بخار از میان آن بالا می‌رود و به دهانه انبیب می‌رسد. این شکل آن ابزار است که در زیر آن یک لایه سفال می‌گسترند و بر روی سفال یک لایه نمک می‌گذارند آنگاه زیر لایه سفال آتش می‌افروزند. (ش ۶)

قصدير را آلانك، قلعي، نقره جذماء، مقعد و سرب سپيد نيز ناميده‌اند. بنا بر

كتب طبي انتزاعي (فارسي) (نخبه الدهر في عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۰

اعتقاد صاييان قصدير بهره و پاره‌يي از مشتري است. چگونگي پيدائش آن چنان است كه چون جيوه در كان خود به كمال رسيد آن كان، در پختن جيوه ذوب و گرم مي‌شود و گرمي جيوه را ملايم مي‌گرداند و خشكي درون آن را قوي مي‌كند تا برون آن را نيز فرا گيرد. در اين صورت قصدير با اعتدالي لطيف‌تر از سرب بسته مي‌شود، به همين جهت از سرب سپيدتر و خالص‌تر و سبك وزن‌تر و نيك جوهرتر است.

قصدير در رنگ نزديك به نقره و در بوي، سستي و صدا مخالف آن است. سستي قصدير به علت بسياري جيوه و صدای آن به سبب كمی گوگرد است. چون قصدير با نقره آميخته شود آن را تباه مي‌كند همچنان كه اگر سرب با طلا آميخته شود طلا را تباه مي‌سازد.

اٲون: كوره. مكبه: سرپوش. قبه:

حباب سرپوش. مقلا: تابه مس سه گونه است: سرخ مايل به سپيد، قبرسي سرخ خشك، و شوشي خيلي سرخ خوني رنگ. بنا بر پندار صاييان مس بهره و پاره‌يي از زهره مي‌باشد و قطر نيز نام دارد. همچنانكه گفتيم اين كان نيز چهارده عرض دارد. چگونگي درست شدن آن چنان است كه چون جيوه در معدن خود، گوگرد را جذب كند و به درون كشاند، گرمي معدن براي پختن آن زياد مي‌شود و با گرمي گوگرد، به جيوه كمك مي‌كند و با حرارت و خشكي كه در آن است بر جيوه چيرگي مي‌يابد و سنگي سرخ بسته مي‌شود كه مزه آن تند و تيز و برون آن گرم و درون آن به سبب به وجود آمدنش از گرمي و خشكي، سرد و خشك است. ممكن است كه مس در اثر آتش و ماندن زياد در ميان خاك به صورت ريم و سونش درآيد. اگر مس زماني دراز در ترشي بماند به صورت زنگار در مي‌آيد و با بوي گوگرد، گوگرد معدني آن افزوني مي‌يابد و به صورت روسخته در مي‌آيد و همچون سرمه ساييده مي‌شود كه در اين صورت، راسخت نام مي‌يابد. اگر چند بار در شكرينه عسلي فرو برده شود هم‌رنگ طلا

كتب طبي انتزاعي (فارسي) (نخبه الدهر في عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۱

مي‌گردد. مس زرد يا برنج و آنچه همانند آن است همه رنگين و زرد رنگند. اگر از مس، سوزن يا داس يا كارد يا شمشيري ساخته شود و به خون بزهر آميخته گردد، گوشتي كه با آن سوزن سوراخ يا بريده مي‌شود التيام نمي‌يابد و گياهي كه با آن داس چيده مي‌شود باز نمي‌رويد و نيز آنچه با آن شمشير بريده شود بهبود نمي‌يابد.

بنا بر پندار صاييان آهن بهره و پاره‌يي از مريخ است و آن قوي‌ترين و شديدترين كانها و پايدارترين آنها در آتش و سريعترين آنها در تبديل شدن به خاك در ميان زمين است. آهن بنا بر سرشتهاي گوناگون سرزمينهاي معادنش در سختي و نيرو گوناگون است. نكوترين آن، آهن چيني است. ترشيتها را در آهن تأثيري به سزا است به ويژه پوست انار ترش تازه كه آن را به صورت مايعي سياه رنگ حل مي‌كند. سرکه آن را به صورت مايعي سرخ و طلايي در مي‌آورد. نمکها آن را زرد طلايي مي‌کنند. سرمه سياه آن را مي‌سوزاند. زرنیح آن را سپيد و نرم مي‌كند. علت درست شدن آهن چنان است كه چون گرمي معدن به جيوه برسد و ميان جيوه و گوگرد درآيد خشكي جيوه بيرون مي‌آيد و رطوبت آن به درون مي‌رود پس سنگي بسته مي‌شود كه برون آن به سبب چيرگي حرارت، خشك و درون آن مرطوب است و به جهت خشكي بسياري كه در آن است به وسيله آتش ذوب نمي‌شود زيرا منافذ آن در اثر حرارت تنگ مي‌گردد و آتش بدان نمي‌رسد تا آن را ذوب كند.

خارجيني (خارصيني) كاني است ويژه سرزمين چين كه در رنگ و صدا و سختي همانند روي سفيد است كه اسباده‌ريه نيز

خوانده می‌شود و لیکن زردی خارجینی با سیاهی و سپیدی آمیخته است. آئینه‌هایی که به نام آئینه لقوه از چین به دیگر سرزمینها می‌برند از این کان است. این معدن تنها در شهرهای چین یافت می‌شود.

از این معدن- به مانده همه فلزاتی که از معادن خود استخراج می‌گردند- خارجینی بیرون آورده می‌شود. این سخن را فقط جابرین حیّان در کتابهای خود آورده است و جز او دیگر کسی را نیافتم که به بیان چگونگی درست شدن این معدن پردازد. هیچ کان را صدایی همانند صدای خارجینی و رساتر از آن نیست، به ویژه اگر از آن، زنگها- برای ترسانیدن و پراندن پرندگان از میان کشت زارها- یا ناقوس‌های بزرگ ساخته شود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۲

فصل دوم درباره پیدایش کانها از جیوه و گوگرد و پیدایش گوگرد از آب و پیدایش جیوه از گوگرد و آب

کان شناسان گویند: اصل و ریشه کانهای هفتگانه جیوه است و کانها را در کتب حکمت، فلزات می‌نامند. اصل جیوه، آب آسمان و گوگرد معدن است، بدین ترتیب که آب آسمان به صورت باران بر کانهای گوگرد- که طبیعتا آب را به صورت جیوه منجمد می‌کنند- فرو می‌بارد، چون آب باران بدین کانها برسد فرو می‌رود و با گرمای محفوظ در زمین و گرمای معدن گوگرد، گرم و سبک می‌گردد و به صورت بخار بالا می‌آید تا به روی زمین برسد و رطوبت و سرمای باد و گذشت زمان، آن بخار را سرد و انبوه و فشرده گرداند. چون متراکم گردید و سرد شد بار دیگر به صورت آب در زمین فرو می‌رود تا به ته معدن برسد، باز معدن آن را گرم می‌کند و بالا می‌فرستد و همواره بالا و پایین می‌شود و هر بار اندکی از جسم گوگرد را در خود حل می‌کند تا به این وسیله به صورت جسمی جنبان و لرزان، میانه آب و کان به نام جیوه بسته شود. مثل این جیوه نسبت به دیگر کانها همانند نطفه است که زندگی جانوری از آن پیدا می‌آید و نیز همانند دانه است که زندگی گیاهی از آن آغاز می‌گردد. جیوه به علت جوهر گوگردی که در آن حل می‌شود درخشان و براق است و از ذات خود پوسته‌یی همچون غلافی، گرد خود می‌پوشاند که برای جوهر آن ضروری است و آن را در بر می‌گیرد، این پوسته برونی با آتش از بین نمی‌رود اما اگر آتش با شدت و نیروی بسیار بر آن وارد گردد تمامی آن را ذوب می‌کند و به صورت بخاری نیلگون و سبک و براق بالا می‌برد، این کار بنا بر شدت و ضعف آتش یا یک باره انجام می‌گیرد یا آهسته آهسته.

ابن وحشیه در کتاب التّعافین که آن را «اسرار الشّمس و القمر» نامیده است درباره جیوه و چگونگی پیدایش آن گوید: چون بخارها افزایش یابد و انبوه گردد و اجزای آنها به هم فشرده شود به صورت آب در می‌آید و در ته غارها و حفره‌هایی که

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۳

در دل زمین است فرو می‌رود و معدن، آن را در بر می‌گیرد به گونه‌یی که آن آب از آنجا راه گریزی نمی‌یابد پس همانجا می‌ماند و بدین وسیله اجزای آن با سردی و رطوبتی که دارد فشرده و گرد می‌آید و انبوه می‌شود و گرمی معتدل معدن بر آن وارد می‌گردد و آن را خیلی نرم می‌پزد تا سفید گردد و به صورت جسمی محلول درآید که جیوه خوانده می‌شود. برون آن به سبب سرمای که در آن است سپید و درون آن به سبب گرمایی که در آن است سرخ می‌باشد. به گفته صاحبان رسایل پخته شدن جیوه جز با گذشت یک سال تمام به پایان نمی‌آید. جیوه اصل و مادر کانها است همچنانکه گوگرد نیز اصل و پدر کانها است، چه در گوگرد خشکی و نرمی و پس انداختن است و لیکن در جیوه رطوبت و مادگی و پذیرفتن است. از خواص جیوه آنکه به کار بردن پاره‌هایی از آن شپش و کک و تخم آنها را می‌کشد. چرک و شوخ را از سر و اندام برطرف

می‌کند. بوی و دود ذغال را نابود می‌کند. دود جیوه دماغ را تباه می‌گرداند و رعشه اندام به دنبال می‌آورد و آنان را که دارای مزاجی سرد یا مرطوبند می‌کشد و این دود اگر با مقدار معینی از گاز نوره پراکنده شود سمی بس خطرناک پیدا می‌آید که مرگ موش (سم الفار) یا دیگک بر دیگک خوانده می‌شود و آن در جگر بند و زخمها سخت کارگر می‌افتد. دود و بخار مس چون به جیوه برسد آن را به صورت مس، بسته می‌گرداند. بخار قلع را به صورت سفید و خشک و بخار سرب را به صورت سرب سیاه در می‌آورد و با نقره و طلا نیز چنین می‌کند. تو خود در این باره نیک بیندیش.

گوگرد کانی هوایی و طلایی است که آتش آن را از بین می‌برد و در زمین‌های خاکی و مرطوب پیدا می‌شود و چگونگی به وجود آمدن آن چنان است که چون آب در معدن قرار گیرد گرمی بر آن چیره می‌شود و پس از گرم شدن، سردی آب رطوبتی گرم می‌پذیرد و چربی که در آن است بر روی آن پدیدار می‌شود و قوی می‌گردد تا به صورت سنگی خشک و گرم درآید که چون آتش بدان برسد ذوبش کند. گوگرد در دو رنگ سرخ و زرد است. پیدایش گوگرد سرخ، ناشی از گرمای شدید معدن و پیدایش گوگرد زرد ناشی از کمی گرمای آن است. یکی از انواع گوگرد، سپید بسیار خاکی آن است. گوگرد سرخ را در عزت و شرافت مثل می‌زنند.

برخی مردم بر آنند که گوگرد سرخ همان طلای خالص است. پختن این کان پس از

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۴

گذشت یک سال تمام به پایان می‌رسد. کان شناسان گویند: گوگرد سرخ همان اعراف الدیکه (تاج خروسان) و طیر البحر و طیب البحر و حب الرمان (ناردانه) و یاقوت ذائب و ملح شمس است.

اهل کلام درباره آثار علوی گویند: علت فاعلی گوهرهای کانی همان دوران و چرخش و گردش سپهر و ستارگان است و علت نهایی و کلی آنها سودهایی است که از آنها به انسان و جانداران می‌رسد. ابن وحشیه گوید: اصل سنگها و کانهای معدنی که در زمین پدید می‌آیند، رطوبتی است که از سردی زمین در درون آنها گرد می‌آید و گرما و حرارت طبقات و لایه‌های زمین و آبی که این حرارت در آن است آن را می‌پزد تا متعفن شود و جسمیت یابد و به صورت جسمی از جسمهای مذاب، یا زرنیخها، گوگردها، شیشه‌ها، آبگینه‌ها، نمکها، بوره‌ها، یا دیگر سنگها و کانهای معدنی درآید.

اهل کلام در طبایع و مولدات، آب را اصل گوگرد و جیوه قرار می‌دهند چنانکه در این باره سخن به میان آمد. درباره این دو کان پندارند که درون زمین پر از گودالها و حفره‌ها و کنده‌ها و غارها است و هر یک از این غارها و کنده‌ها پر از بخارهایی است که از تأثیر خورشید در اعماق زمین پدیدار می‌گردند همچنان که از تأثیر ماه، جزر و مدّ دریا و آب گردانیدن اجزای رطوبت آن پدید می‌آید. پس اگر بخار در اعماق زمین به جوشش درآید و به موج زدن افتد به سبب سنگینی و فشاری که بر زمین وارد می‌آورد آن را به لرزه می‌افکنند و چه بسا صدایی ترسناک نیز از آن به گوش برسد. از همین موج زدن بخارها در اعماق زمین است که زمین لرزه پیش می‌آید. زلزله بیشتر در شهرهای کوهستانی اتفاق می‌افتد و بسی سخت و خطرناک است تا به جایی که کوهها را از هم می‌شکافد، رودها را فرو می‌برد، دژها و دیوارها را درهم می‌شکند و ویران می‌سازد، برای مردم بسی هلاکت بار می‌آورد و هیچ چیز را رها نمی‌کند و بر جای نمی‌گذارد. لیکن اگر زمین سخت باشد و در آن رخنه‌یی یافت نشود بخارها آن را برای بیرون شدن می‌لرزاند و در زیر آن، حفره‌ها و کنده‌ها می‌شکافند. اگر لرزش و جوشش آن بخارها نزدیک به رویه زمین باشد آن را می‌شکافد و بیرون می‌آید و این کار بیشتر به هنگام خسوف انجام می‌گیرد، لیکن اگر رویه زمین تا جایگاه آن بخارها ستر باشد و آن بخارها نیز انبوه باشند، در ژرفای

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۵

زمین می‌مانند و در جای خود می‌جوشند، اگر جوهر آن زمین گوگردی باشد، این بخارها و گوگردها با هم می‌آمیزند و شعله‌ور می‌شوند، آتشی از آنها پدیدار می‌گردد که روز و شب از آن شراره‌ها بر می‌آید و آتش فشان خوانده می‌شود و آتش فشان در بسیاری از جایهای زمین یافت می‌شود. پس گوگرد و جیوه برای هر کان مذاب و روان دو اصلند. لیکن اختلاف کانها با یکدیگر ناشی از کمی یا بسیاری گوگرد و نیز ناشی از چیزهای دیگری است که با مزه‌های شور، تلخ، تند و خاکی خود، با جوهر گوگرد می‌آمیزند و یا ناشی از کمی یا بسیاری گرمای معدنها به هنگام پخته شدن فلزات است و خدا داناتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۶

فصل سوم در پاسخ به کیمیاگران و بیان برهان عقلی در این که آنچه آنان می‌سازند آمیزه‌ی زرد رنگ است

محققان گویند: ای حکیم کیمیاگر تو درباره حرفه خود گفتی که ما رنگرزانییم نه آفرینندگان یعنی تو نمی‌توانی اعراض چهارده گانه طلا- را به جای صفات نقره یا کانهای دیگر بگذاری تا آن کان از هر جهت طلا شود بلکه برای تو این امکان است که فقط یک یا دو یا سه صفت را از کانی به کان دیگر انتقال دهی، نه همه این صفات عرضی چهارده گانه را. ما نیز در این باره هیچ شکّی نداریم و لیکن چون این چنین ترکیبی پیدا آید در واقع طلا نیست بلکه همان نقره است که به رنگ طلا رنگین شده و همانند برخی از سرشتهای طلا نرم و سنگین گردیده است و یا روشی خاص و چاره‌ی معین باعث گرانی وزن و تحرّک اجزای آن شده است. بنا بر این آن ترکیب طلای حقیقی نمی‌باشد بلکه آمیغی دیگر است. مثل نقره و دیگر معدنهایی که آنها را به رنگ طلا می‌آمیزی همچون مثل رنگ آمیزی ابریشم و پشم و پنبه و کتان، به رنگی همچون سرخ یا زرد است که رنگ در همه آنها یکسان است و لیکن حقیقت هر یک از این چهار چیز با دیگری متفاوت و مختلف است و همواره ذات کتان مخصوص به خود آن است و با ذات ابریشم یکی نیست و همچنین ذات و صفات پنبه غیر از ذات و صفات پشم است. بنا بر این، این چهار چیز در جسمیت و رنگ مشترکند و لیکن در دیگر عرضها یکسان نمی‌باشند. رنگ آمیزی نقره و دیگر کانها به رنگ طلا نیز چنین است، زیرا رنگشان همان رنگ طلاست ولی دیگر عرضهای آنها به صفات طلا تبدیل نگردیده است.

کیمیاگر گوید: سرور من چون انتقال عرضی به جای عرضی دیگر ممکن گردید و شما خود این را جایز دانستید انتقال همه اعراض به جای اعراض دیگر نیز ممکن می‌باشد، به ویژه که همه کانها تنها از دو اصل جیوه و گوگرد ساخته شده‌اند. معادن را آغاز و پایانی است. آغاز آنها از جیوه و پایانشان طلا است که جامع کمال صفتهای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۷

کانها است. گویی که طلا- انسان کانها است و معدنهای دیگر همه درجه‌ها و مقامهایی بین جیوه و طلا- هستند که از راه دگرگون شدن از صفتی به صفت دیگر به صفت طلا می‌رسند. اختلاف کانها به سبب پیش آمدن آفتهایی است که در معدنها بر کانها وارد می‌آید و هر یک از آنها را در درجه‌ی معین نگه می‌دارد و مانع پرورش کامل آنها می‌شود. دلیل ما بر این که تمامی این کانها تنها یک معدن با درجه‌ها و گونه‌های متفاوتند این است که چون کانها را با آتش ذوب کنی تا زمانی که گرمی آتش بر آنها چیره است همه به صورت جیوه‌ای مذاب و لرزان در می‌آیند و چون سرد شوند بار دیگر به انجماد و تنوع و گوناگونی خویش بر می‌گردند. ما برای این مدّعی خویش مثالی راستین می‌آوریم، گوئیم: طلا همچون میوه رسیده و پخته زردآلو و زیتق به منزله شکوفه آن است زیرا درخت، نخست شکوفه بر می‌آورد. هر کانی که میان طلا- و جیوه قرار دارد به

منزله زردآلویی است که تازه شکوفه آن بسته می‌شود و چند نخودی می‌گردد سپس رشد می‌کند و بر گهای شکوفه از دور آن می‌افتد و چند فندق می‌شود سپس هسته‌ی درون آن پدید می‌آید و کم‌کم رنگ آن زردآلو سبز و هسته آن چوبین می‌گردد و رنگی سرخ همچون رنگ مس بر سبزی آن چیره می‌شود سپس شروع به زردی و رسیدگی می‌کند که در این صورت ملوچه خوانده می‌شود. سپس در خواص خود پخته و رسیده کامل می‌شود و هسته آن محکم می‌گردد. آن زردآلو در تمام این مدت یک میوه بیش نیست که درجات کمال را می‌پیماید تا به رسیدگی و پختگی نهایی خویش برسد. این مثال درست و راستینی بر مدّعی ما است و هیچ شکی در آن نیست. کیمیاگر به آفتی که معدن را از رسیدن به طلا شدن باز داشته است می‌اندیشد و با تدابیری که با طبیعت همانندی دارد و آن آفت یا بیشترینش را از بین می‌برد از پی چاره‌جویی بر می‌آید و همواره در پی نابود کردن آفتی پس از آفت دیگر است تا آن‌کان به درجه طلایی یا نقره‌یی برسد. از همین روی دانایان گفته‌اند: این صنعت شکفت انگیز در زمانی کوتاه با چاره‌جویی پی‌گیر با طبیعت هم‌ترازی خواهد کرد.

محققان گویند: ما پذیرفتیم برگرداندن اعراض ممکن است لیکن بسی دشوار است. اما نمی‌توان خاصیت فاعلی یا اثر گذاری و نیز خاصیت انفعالی یا اثر پذیری طلا را همچنان که هست در کان دیگر به وجود آورد چه آنها همه بدون هیچگونه کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۸۸

علتی ذاتی هستند و انسان تنها در مورد اعراض می‌تواند دخل و تصرف کند و در ذاتیات اراده‌ی ندارد. اگر بگوییم که به وجود آوردن خاصیت نیز ممکن است همچنانکه مرکب تریاک خاصیت پادزهری را در تریاک به وجود می‌آورد و حال آنکه پیش از ترکیب، آن خاصیت در تریاک و نیز در هیچ پاره‌یی از پاره‌های آمیغ آن یافت نمی‌شد، بلکه این خاصیت را طبیعت ترکیب به وجود آورد، ما نیز در به وجود آمدن خاصیت طلا چنین عقیده‌ی داریم. در پاسخ گوییم: ای مرد، خاصیتی که از ترکیب تریاک پیدا می‌آید یک خاصیت ذاتی نیست بلکه گردآورنده اجزاء و مفردات مرکب تریاک، قوای تریاک و پادزهری را که در هر یک از ادویه آن پراکنده است شناسایی کرده و با هم گرد آورده و به صورت یک نیرو و قوت یگانه در آورده است که ما آن را به عنوان مرکب تریاک می‌شناسیم و این خود ناشی از طبیعت آن مفردات و اجزا و خاصیت آنها است و حال آنکه تو از شناخت علت خاصیت طلا- برای از بین بردن سودا و یا چگونگی چرک نکردن جایی که با آن داغ می‌شود و نیز بیان سبب هر یک از آنها، ناتوانی و از آگاهی و توانایی تو بیرون است. اگر باز بگوییم همچنانکه سیاهی مرکب از در هم آمیختن زاج و مازو و آب است و حال آنکه هیچ یک از این سه چیز سیاه نیست، و یا شن و سنگریزه از راه گذاختن و ریخته شدن با نمک قلیایی و منیزیم، به صورت شیشه‌ی شفاف و جوهریتی صاف در می‌آید که دیگر هیچگاه به شن و سنگریزه قابل برگشت نیست، پس کار ما نیز در این مورد چنین است و ما برای برگرداندن رنگ و دیگر عرضهای یک کان به رنگ و عرضهای طلا در پی چاره‌جویی بر می‌آییم و آن‌کان نیز از عرضهایی که بر آن وارد آورده‌ایم هیچگاه بر نمی‌گردد و دگرگون نمی‌شود همچنانکه مرکب، دیگر آب نمی‌شود، در پاسخ می‌گوییم: ای مرد آنچه گفتی دلیل مدّعی تو نیست چه شیشه از سنگ بودن خود جدا نشده بلکه تنها صفا و شفافیتی کسب کرده است و آتش، آن را تلطیف داده تا ذوب گردیده و سپس بسته شده است و گر نه شیشه همان سنگی است که بوده است، حتی اگر آتش بیش از اندازه معین بر آن وارد می‌آمد آن را می‌سوزانید و سنگی سفید غیر شفاف همانند رخام سفید می‌شد. مرکب نیز چنین است چه در آن جز رنگی سیاه و طعمی از مازو و زاج پدید نیامده است و حال آنکه اوصاف این چیزها همه در مرکب پا بر جاست و این بر خلاف نقره‌یی است که به

رنگ طلا رنگین شده و نیز بر خلاف مسی است که به رنگ نقره در آمده باشد. این گفته تو نیز که همه فلزات در درجه‌های گوناگون از جیوه دگرگونی می‌یابند تا به درجه طلا- برسند درست نیست، چه هر کانی از معدنها به خودی خود آفرینشی کامل و ترکیبی تمام دارد و با خواص مخصوص خود هم فاعل و هم منفعل است و به همین جهت است که کانه‌ها بنا بر ستارگان هفتگانه بخش شده‌اند. روی هم رفته روشن شد که رنگ آمیزی جز غش و آمیغ چیزی نیست و آن که به تزویر و رنگ پردازی گراید مسلمان نیست.

کیمیاگر گوید: ای اهل تحقیق من با شما در مورد این چیز رنگین، خواه سپید باشد خواه زرد سخن گفتم. چه حکیم اگر درهم یا دینار یا زیوری از آن دو یا از یکی از آنها، درست کند و بر آن فلز نقشی ضرب نماید و هر چند سال که بخواهد آن را به کار برد، بی‌شک آن درهم یا دینار از رنگ و سکه خویش- حتی اگر هزار سال بر آن برآید- دگرگون نمی‌شود و تا آنگاه که معامله بین مردم با این دو سکه در جریان است و مردمان آن دو را قیمتی برای معاملات خویش قرار می‌دهند آن دو سکه همواره به حال و به صورت خویش باقی می‌مانند لیکن اگر کسی از راه گداختن یا بریدن به تغییر شکل آن دو سکه پردازد و آنها را تباه کند و از آنچه که هستند بیرون آورد، تاوان آن بر گردن خود اوست نه بر گردن سازنده نخستین آن و نه بر گردن هیچ کس دیگر، همچنانکه اگر کسی به هزار درهم از دیگری اسبی بخرد و مردی دیگر به مبلغی آن را از وی خریداری کند، سپس اسب را سر ببرد و گوشت آن را بفروشد، آیا فروشنده نخست ملزم به چیزی از تاوان است یا تاوان بر گردن سر برنده اسب می‌باشد؟ که البته تاوان بر گردن سر برنده و تباه کننده اسب است، بی‌آنکه هیچ یک از آنان که برای اول بار اسب را خرید یا فروخت ملزم به تاوان باشد.

اهل تحقیق گویند: این ادعای تو جوازی برای کار سر برنده اسب است و حال آنکه مباح کردن آن در همه چیز باطل است به دلیل اینکه اسب جانوری دارای حس و حرکت است و خرید و فروش به وسیله خریدار و فروشنده بر همه جسم و روح اسب واقع می‌افتد پس چون سر برنده، آن را تباه و تلف سازد ناچار باید در ارزش آن تاوان و زبانی بپذیرد و لیکن کار آن سازنده‌یی که فلزات را به رنگ طلا در می‌آورد چنین نیست، چه او برادر مسلمان خویش را می‌فریبد و چیزی را از وی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۰

پنهان می‌سازد که اگر روشن می‌ساخت، آن را از وی خریداری نمی‌نمود. دیگر اینکه مشتری منفعت و سود و ارزش کان را می‌خرد نه نفس نقشی را که بر روی آن است و نه ریخت و سبک با چگونگی ساخت آن را، چه اگر سکه حقیقی منقوش و ساخته شده، گداخته شود در اصل کان بودن آن تباهی پیش نمی‌آید بلکه از صورتی به صورت دیگر تغییر شکل می‌دهد همچنانکه شمع ساز در ساختن و ریختن شمع با قرص‌های شمعی چنین می‌کند و آنها را به صورت شمع افروزنده و شاخه‌های شمعی و شمعی‌های موب‌ها و شمعی‌های فانوسها و یا هر شکلی دیگر که بخواهد در می‌آورد و حال آنکه ذات و صفات آن شمع‌ها همواره به حال خود باقی می‌ماند و تغییر نمی‌کند و خدای پاک و والا آگاهتر است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۱

فصل چهارم درباره سنگهای با ارزش، سودها، خاصیتها، ویژگیها، سرزمینها و رنگهای آنها

سنگ شناسان گویند: یاقوت، انسان معدنها و سرآمد همه سنگها است که ذوب نمی‌شود. مهمترین و اساسی‌ترین یاقوتها در چهار رنگ سرخ، زرد، نیلی آسمانی و سفید بلورین است که هر یک از این رنگها همچون جنسی عالی است که در زیر آن،

رنگها و گونه‌های بسیاری در چهار درجه همانند نمونه زیر قرار گرفته است.

نکوترین و مناسب‌ترین این یاقوتها از نظر رنگ، سرخ درخشان خالص و بهرمانی هم‌رنگ ناردانه‌های سرخ به هم پیوسته شفاف و نرم و براق آن است که از گرایش به دگرگونی یا سرخ مایل به سیاه یا سرخ مایل به سبیدی یا زرد یا سرخ مایل به سفید برکنار است. این گونه یاقوت که وصف شد سرخ بهرمانی است که نکوترین جنس و نوع یاقوت است. نگین‌هایی از آن، چند دروازه مثقال یافت می‌شود و نیز پاره‌هایی از آن به طور کم‌یاب تا بیست مثقال پیدا می‌آید. هر سنگ از سنگهای یاقوت چه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۲

بزرگ باشد چه کوچک، کوه نام دارد، این اسم به یاقوتی که نیم مثقال وزن دارد تا یاقوتی که بیست مثقال است گفته می‌شود. بعد از این رنگ که وصف شد، رنگ سرخ همانند رنگ ناردانه‌های به هم پیوسته است که اندکی به سفیدی می‌زند.

سپس رنگ مایل به سپید و پس از آن رنگ گل‌سرخ شفاف و آنگاه رنگ گل‌سرخ نزدیک به سفید است که به همین ترتیب رنگی پس از رنگی می‌آید تا به رنگ سفید بلورین خالص می‌رسد که این نوع، پست‌ترین یاقوت است. گفته می‌شود ارزش یک یاقوت سفید، برابر یک تخم مرغ است. یاقوت نیلگون آسمانی نیز چنین است، این گونه یاقوت هم‌رنگ سوسن نیلی است. رنگ آسمانگونی، رنگ نیلی آمیخته به سرخ همانند رنگ گردن برخی از کبوتران نیلی رنگ است. این رنگ در جامه‌های مروزی که تار آنها نیلی و پودشان سرخ است پیدا می‌شود، برخی از پره‌های طاووس همانند این رنگ است. این رنگ در آهن جلا داده شده با نخستین حرارتی که در آتش به آن برسد دیده می‌شود و برای سازندگان کفه ترازو رنگی شناخته شده است. در پس این رنگ، رنگ نیلی صاف مایل به سفید، سپس رنگ صاف، با سرخی که به نیلی آمیخته شده است می‌آید تا همانند یاقوت سرخ بهرمانی از سرخی خالص به سفید پاک بلورین برسد. یاقوت زرد خالص نیز چنین است. رنگ زرد طلایی آن همانند چشمهای جغد با درخشش و شفافیت و روشنایی بیشتری است. این گونه یاقوت از لحاظ نیکویی در درجه سوم است و از آن شکیبایی و بلند پروازی زاید. پس از این رنگ، رنگ زرد صافتری می‌آید که پس از آن نیز رنگی صافتر از آن می‌باشد و بدین ترتیب رنگی پس از رنگی می‌آید تا به زرد لیمویی مایل به سفید برسد و سپس به رنگ سفید خالص بلورین در آید. بالا-تر از یاقوت زرد رنگهایی دیگر نیز هست که از آن نیکوترند و آنها همه بین رنگ زرد و سرخ بهرمانی واقعند و نخست آنها نارنجی و پس از آن سرخ‌تر از نارنجی، سپس گل اناری، سپس سرخ تند، سپس آمیخته به زرد و از آن پس سرخ بهرمانی است و همچنان که در درجه بندی رنگها آوردیم، میان یاقوت سرخ و نیلی رنگهای سرخ دیگری واقع است که با غلبه رنگ نیلی یا رنگ سرخ، به درجه‌هایی بخش می‌شوند. همه این رنگها از جهت ارزش پایین رنگ سرخ و نیلی هستند. یاقوت سفید، شفاف‌ترین و پاک‌ترین آنها از جهت پرتو افشانی و نرم‌ترین و آبگونه‌ترین آنها است. از میان این

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۳

رنگهای گوناگون، یاقوتهای پست‌تری با نام لعل، بلخس، بیجاده، نیلی و کحلی زیتونی یافت می‌شود که این نوع اخیر، خود پست‌ترین نوع یاقوت و کم ارزش‌ترین آن است. همه گونه‌های یاقوت سنگها را می‌خورند و از بین می‌برد و فولاد و سنباده و آژده و هیچ چیز دیگر مگر سنگ الماس در یاقوت کارگر نمی‌افتد. لیکن الماس جسم یاقوت را هر آن گونه که کارگزار از آن استفاده کند می‌برد. آتش همچنان که سنگ را آهک می‌کند یاقوت را آهک نمی‌کند اما یاقوت با آتش گرم می‌شود

سپس سرد می‌گردد. چنانکه گفته شده است آتش می‌میرد و لیکن یاقوت همان یاقوتی که بوده است می‌ماند. یاقوت را جلا دهنده و زداینده‌ی است که هیچ چیز مگر آن نمی‌تواند یاقوت را جلا دهد. آن جلا دهنده جزع [۱] یمانی است که فروخته می‌شود تا به صورت آهک نوره در آید، سپس یاقوت بر روی لوحه‌ی مسین گذارده می‌شود و آن لوحه به وسیله آهک جزع که با آب سرشته شده و به صورت سریشم در آمده است، اندوده می‌گردد آنگاه یاقوت از میان آن بیرون آورده می‌شود و با همان آهک خوب سوده می‌گردد تا برق افتد و رنگ آن از دیگر سنگهای شفاف بسیار شفاف‌تر و سوده‌تر گردد. یاقوت در معدن خود دچار آفت می‌شود و برون آن، تیره مایل به سیاه و آمیخته به سیاهی می‌گردد. چه بسا در درون سنگ یاقوت پس از جلا- و صیقل، گل یا چیز دیگری- که حرارت معدن برای پختن آن بسنده نبوده و آن را همچون دیگر جاهایش بسته نگردانیده است- یافت شود که در این صورت چاره آن این است که به هنگام بیرون آوردن از معدن گل اندود شود و خشک گردد.

آنگاه با الماس، سفته گردد و در آتش افکنده شود و بر روی آن نیز به اندازه کافی چوبهای سخت فروخته گردد، تا پاک و خالص شود پس چون دانسته شد که خوب پاک و بی آرایش شده است رها شود تا سرد گردد. در این صورت ممکن است گرمای کافی بدان رسیده باشد و به صورت یاقوت سرخ خالص، از آتش بیرون آورده شود و در غیر این صورت باز باید بر آن حرارت وارد آید. اگر یاقوت از نوع سنگ آسمانگونی یا زرد باشد در آتش افکنده نمی‌شود مگر آنکه رنگ آسمانگونی، مایل به زرد باشد که کمی با آتش، گرم می‌شود تا زردی آن پاک و زدوده گردد و اگر حرارت آتش زیاد شود رنگ آن را از بین می‌برد و همچون بلور، سفید و شفاف

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۴

می‌شود. از خواص یاقوت آنکه دارنده‌اش را در دل مردمان، باشکوه و ستوده جلوه می‌دهد، انجام نیازها و رفع حاجتها را برای او آسان می‌گرداند، به ویژه اگر یاقوت سرخ بهرمانی باشد. یاقوت عطش را از بین می‌برد، آب دهان را بسیار می‌گرداند، اندیشه را نیکو و دل را نیرومند می‌کند، اندوه را می‌برد و خطر زهر را دفع می‌سازد.

علت گوناگونی یاقوت، ناشی از اختلاف سرزمینهایی است که یاقوت در آنها به وجود می‌آید. علت به وجود آمدن یاقوت آن است که چون آب آسمان بر روی زمین ریزد و در ژرفای آن فرو رود و روزگاری در آن بماند به واسطه خشکی زمین و حرارت خورشید و نیز حرارت معدن پاره‌ی از جوهر مخصوص آن سرزمین و جایگاهی که یاقوت در آن منعقد می‌شود در یاقوت آمیخته و حل می‌شود. بنا بر آن جوهر حل شده در یاقوت و نیز بنا بر مقدار حرارت معدن، نوع یاقوت تغییر می‌کند و رنگ می‌پذیرد پس اگر حرارت کان زیاد شود، سیاهی غلبه می‌یابد، و سرخی- که حرارت معتدل برای آن لازم است- به درون می‌رود و اگر حرارت معدن، معتدل باشد یاقوت سرخ بهرمانی دست می‌دهد و اگر حرارتش کم باشد سنگ یاقوت زرد بسته می‌شود و اگر رطوبت کان بسیار باشد یاقوت سفید پدید می‌آید. از خواص یاقوت سفید آنکه نفس را باز می‌کند و اندیشه را نیکو می‌گرداند و خلق و خوی را خوش می‌کند. همه یاقوتها برای بیماری صرع بسی سودمندند و خواص و اثرهای فوق را نیز دارا هستند. یاقوت در غارهای میانه کوهها و لایه‌های رملها نیز به دست می‌آید و طی ده سال پخته می‌شود.

گویند: رنگهای یاقوت برگرفته از نور ستارگانی است که بر هر یک از اجناس آن و سرزمینها و جایهای مخصوصش مستولی می‌باشد. صابیان می‌پندارند سیاهی از زحل، سرخی از مریخ، سبزی و زردی از خورشید، نیلی از زهره، رنگارنگ از عطارد و سفیدی از ماه است. چون یاقوتهای زرد و آسمانگونی در آتش قرار گیرند سفید می‌شوند و دیگر رنگ آنها از سفیدی تغییر نمی‌کند. گویند: از یاقوت زرد دانه‌هایی به وزن سی تا چهل مثقال به طور کم یاب یافت می‌شود. یاقوت کحلی همان یاقوت

زیتی (زیتونی) است که دانه‌هایی از آن به وزن پنجاه مثقال یافت می‌شود، از این گونه، نر آن نیز یافت می‌شود که پست‌ترین نوع یاقوت است.

بلخس از لحاظ ارزش در ردیف یاقوت است و لیکن در گران قدری و شرف

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۵

پست‌تر از آن است. بلیناس یونای گوید: بلخس، سیلی، بنفش، مازنبی، بجاده، لعل و کشمیر سرخ (قشمیر حمر) همه برای آنکه یاقوت شوند بسته می‌گردند و لیکن کمی یا بسیاری رطوبت و یا کمی یا بسیاری خشکی، آنها را از یاقوت شدن باز می‌دارد. این سنگها نیز همانند یاقوت با آتش ذوب نمی‌شوند. آهن در بلخس اثر می‌گذارد و رنگش را می‌برد. بلخس نامهای گوناگونی دارد که مهمترین گونه‌های آن سه است. سرخ که معقرب نیز نامیده می‌شود و سبز زبرجدی و زرد ورسی. لیکن نکوترین و بهترین گونه‌های آن سرخ است.

بنفش چهار گونه است: نخست مازنبی که سرخ است و رنگی گشاده و صاف دارد، در رنگ و صافی همانند یاقوت است. بلیناس مازنبی را از آن جهت مقدم می‌دارد که در ارزش اندکی پایین‌تر از یاقوت است. دوم گونه‌یی بنفش سرخ تند است که رطب نام دارد. سوم بنفسجی است که سیاه است و سرخی بر آن چیره شده و برقی نیلگون و خیلی خفیف دارد. چهارم زرد روشن است که اسبادشت نام دارد. بنفسجی پست‌ترین این انواع است.

بیجاده سنگی گران قیمت است. در کوههای راهون از جزیره سرندیب هر جا که یاقوت باشد بیجاده نیز یافت می‌شود. رنگ بیجاده سرخ است که اندکی سیاهی بر آن غلبه یافته است. این گونه سنگ نرم و آبگونه است و نور و شعاعی ندارد مگر گونه‌های بسیار کمی از آن که پرتو افشان و همانند یاقوت هستند و لیکن حرارت و خشکی بیجاده از یاقوت کمتر است. چون سنگ آن از معدن بیرون گردد تیره می‌باشد و شفافیتی ندارد و چون بریده و سوده شود زیبایی و روشنایی آن پیدا می‌آید. از کانه‌های این سنگ کانی در سرزمین بدخشان از اعمال بلخ است که سنگ آن بسیار سرخ است و برخی از آن حتی از بیجاده سرندیبی نیز نیکوتر است.

گونه‌یی از این سنگ به علت رطوبت بسیاری که در آن است به زردی می‌زند. نیز گونه‌یی دیگر از آن بسیار زرد و گونه دیگرش خیلی سخت و بی آب و مایل به زرد است و تنها چاره آن این است که پایین آن سوده و بریده گردد تا روشن شود و رنگ آن پیدا آید. اگر در مورد این نوع، چنین کاری صورت نگیرد، تنها آن گونه از این سنگ می‌درخشد و نور می‌دهد که بسیار رطوبت دارد. پاره‌هایی به اندازه یک رطل بغدادی از این سنگ یافت می‌شود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۶

مادیج سنگی است همانند بیجاده که رنگی بسیار سرخ و مایل به سیاه دارد و لیکن از بیجاده سست‌تر، و نرم‌تر و تیره‌تر است. تنها راه روشن و نورانی کردن آن، سودن و سفتن آن است. بهترین نوع این سنگ، شفاف و صاف آن است که کان آن در هند است و پاره‌هایی تا دو رطل بغدادی از آن به دست می‌آید.

بجاذق نیز گونه‌یی از بیجاده است که کانه‌های آن در اطراف زنگ یافت می‌شود و پاره‌هایی به اندازه یک رطل از آن به دست می‌آید.

جمست سنگی است به رنگ بنفش که کان آن در وادی صغراء حجاز است. هر پاره از آن به اندازه دو رطل است. بر روی آن پوسته‌یی سفید است که چون شکسته شود رنگ اصلی جمست پیدا می‌آید. این سنگ چهار گونه دارد: گلسرخی بسیار تند. کبود که نکوترین انواع آن است. گلسرخی کم رنگ. بسیار کبود آسمانگونی.

پوسته‌یی که بر روی جمست است همانند نمک است. جمست سوده می‌شود تا جلا یابد همچنانکه سنگ عقیق با سنباده و آب سوده می‌شود. در شهر مرورود خراسان کانی از جمست یافت می‌شود.

سیلی سنگی است که سیل آن را از کوه راهون سرندیپ در جزیره‌های سیلی واقع در دریای چین با خود می‌آورد. کم دیده شده است که سنگی خالص و پاک از آن به دست آید. آنان که به این سنگ رسیده و آن را از سرزمینهایش فرا چیده‌اند گویند که بر دروادی سیلی درّه‌هایی است همه آبادان که زیر فرمان پادشاهان هند و زنگیان و قامرون آن نواحی و اعیان و اشراف آنانند و نیز برکه‌ها و کنده‌هایی است که آب زیادی سیلها و مدها در آنها می‌ماند. این برکه‌ها و کنده‌ها و حفره‌ها که بر سر راه سیل قرار گرفته‌اند چون سیل با مد سیلان یابد و روان شود آنها را از گل و لای و سنگ و دیگر رسوبهایی که با خود می‌آورد، پر می‌کند و چون مد فرو نشیند و سیل بازماند هر قومی بر سر برکه‌ها و کنده‌ها و حفره‌های خویش می‌آید و گل و لای و دیگر رسوبهای آنها را بیرون می‌آورد و در جایی نگهداری می‌کند تا باران و نور خورشید و هوا بدان برخورد کند و هر بار که سیل آید آنان همین کار را از سر می‌گیرند تا آن گل و لای و آنچه که در دفعات بعد بر روی آن ریخته‌اند خشک شود و یاقوت و الماس و چشم گربه و بلخش و بنفش و دیگر یاقوتهایی را که در آن می‌یابند بیرون آورند. این کار با آمدن هر سیل روش آنان است و خدا آگاهتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۹۷

چشم گربه (عین الهمز) سنگی است که در کان یاقوت پدید می‌آید. رنگی سفید و خالص و پاک با درخششی بسیار دارد. آبگونگی رقیق و شفاف بر آن چیره است. از آن جهت چشم گربه نامیده می‌شود که در آن نقطه‌یی آبگونه همچون مردمک چشم گربه یافت می‌شود و هر طور که این سنگ گردانده شود آن نقطه آبگونه بر خلاف آن می‌گردد. اگر سنگ به راست گردانیده شود نقطه آبگونه به چپ می‌آید و اگر سنگ به چپ برده شود آن نقطه آبگونه به راست می‌گراید. از رنگهای گوناگون این سنگ یکی سفید آن است که اندکی به زردی گراییده است و آن نقطه آبگونه میان آن همانند مردمک چشم خوش رنگی است که همچون قطره آبی جهنده و لغزان به چپ و راست بازی می‌کند. درخشش و نور برخی از این سنگها همانند چشمان گربه منعکس و شکسته می‌شود و ارزش آنها بالاتر از ارزش گونه‌های دیگر چشم گربه است و هر پاره آن بیشتر از دو مثقال است. این سنگ از جهت ارزش از یاقوت سرخ که هم‌رنگ آن است پایین تر است.

الماس سنگی است سفید با شفافیتی کم که همانند عقیق سفید و نمک اندرانی است. در رنگ آن علاوه بر تیرگی، خاکستری نیز همراه است. هیچ سنگی مگر سرب نمی‌تواند آن را بخورد و بر آن کار گرفت و آن را بشکند و تباه سازد و لیکن سرب آن را می‌شکند و ریز ریز می‌کند. الماس در آغاز به وجود آمدن بر آن است که طلا شود و لیکن حرارت کان آن را خشک می‌کند و رطوبت آن را از بین می‌برد تا غلیظ شود و لغزندگی و لزجی همانند جیوه در آن پیدا آید و به صورت سنگی در نهایت خشکی همراه با نمکی بسیار بسته شود. از همین روی با سرب شکسته می‌شود و ریز ریز می‌گردد. اگر این سنگ با نرمی و شیرینی بسته شود طلا می‌گردد.

الماس به علت بسیاری خشکی و نمک خود همه سنگها را می‌خورد و تنها سرب بر آن کارگر می‌افتد و به واسطه گوگردی که در سرب و نمکی که در الماس است آن را تباه می‌سازد. چون بوی گوگرد به الماس برسد ریز ریز می‌شود. این سنگ به هنگامی که سیلها و بادهای طوفان‌زا یاقوت را از کان خود بیرون می‌کنند همراه یاقوت یافت می‌شود. الماس به صورت سنگریزه‌یی است که سه گوشه تیز دارد و پیرامون آن را سطحهایی مثلث شکل فرا گرفته است. اگر بر روی سندان قرار گیرد و با پتک بر آن کوفته شود شکسته نمی‌گردد بلکه بر روی سندان یا پتک

فرو مى رود.

از خصايص شگفت آور الماس آنکه چون کسی بخواهد آن را بشکند باید آن را در لوله یی نین بگذارد آنگاه با هر چه که مى خواهد بر روی آن بکوبد تا الماس ریز ریز شود. اگر در موم یا آبگینه قرار گیرد و با خون بز نر آغشته گردد و نزدیک آتش گذاشته شود ذوب مى گردد. یکی از گونه های الماس، زیتونی است. این گونه از آن روی بدین نام خوانده مى شود که رنگ سفید آن با رنگ زرد و رنگ بلورین آمیخته است. گونه دیگر الماس پرتو و شعاعی بسیار دارد که چون بر روی دیوار یا جامه و یا چهره کسی که در نزدیکی آن است بیفتد رنگهایی گوناگون همچون رنگین کمان از آن بیرون مى آید. این گونه را پادشاهان برای زیور به کار مى برند. آن نوع الماس که درخشندگی ندارد برای بریدن یاقوت به کار مى رود. آن را برای نیاز خریدارانی که به این کار مشغولند از کان بیرون مى آورند. دیگر از رنگ های گوناگون الماس، سنگی به رنگ آهن است. چون الماس شکسته شود، شکسته های آن نیز زوایای مثلث گون خود را از دست نمى دهد. اگر کمی از آن بلعیده شود کشنده است و درون شکم را مى سوزاند اگر چه چند کنجدی باشد. از خواص نیکوی الماس آنکه چون زهر در بدن حمل کننده آن وارد شود یا زهر نزد وی آورده شود، الماس پادزهری همانند عرق از خود تراوش مى کند.

سبروت سنگی ارزنده و جانوری است که همانند شاخ یا ناخنی بر روی گردن گونه یی از افعی های بیابانهای سرندیب بیرون مى آید سپس همچون صیقل کردن شمشیر سوده مى گردد و به صورت سنگی سیاه و درخشان در مى آید. گاهگاه این سنگ بر گردن جانورش در میان سیلابها یافت مى شود. از خصوصیات این سنگ آن که به هنگام نزدیک شدن زهر به بدن یا جایگاه دارنده اش تراوش مى کند. تراوش سنگ سبروت پادزهر و تریاق است. اندازه این سنگ از یک باقلا بیشتر نیست و وزن آن نیز نیم مثقال یا کمتر از آن است. چون در آتش افتد و دود آن بالا گیرد استشمام آن برای جانوران و انسان زهر کشنده است.

زمرد، زبرجد و زبرج نیز خوانده مى شود و نیز گویند: اینها دو سنگ جداگانه اند.

سخن آنان با وجود سنگ زبرجد، از جهت لغوی درست تر است. زمرد در کان خود آغاز به پیدایش مى کند تا طلا شود. رنگی سرخ دارد که به سبب بسیاری و تندی

سرخى، سیاهی بر آن چیره مى شود و به رنگ کبود و بنفش تند در مى آید و نیز به علت بسیاری خشکی و غلظتش، رنگ بنفش آن به درون کشیده مى شود و سرخی آن بیرون مى آید و چون حرارت برای پختن آن زیاد شود این دو رنگ با هم آمیخته مى گردند و رنگی سبز از آن دو بیرون مى آید که رنگ این سنگ را سبز مى کند.

زبرجد از سنگ طلا است و در معدن خود برای زمرد شدن آغاز به پیدایش مى کند و لیکن نرمی معدن برای آن بسنده نمى باشد و آن را سست مى کند و رنگش را مى برد.

در کان زمرد سنگی با نام الماست یافت مى شود که تمام صفات زمرد را همچون سستی، رنگ و کم وزنی داراست، تا به جایی که جز کاردانان و اهل خبرت، بین این دو فرق نگذارند. زمرد چهار گونه دارد، نخست ذبابی: مگسی که ارزشمندترین، پرخاصیت ترین و نیکوترین نوع آنهاست. رنگ آن سبز پاک و آبگونه با درخشش و رونقی بسیار است. از آن روی ذبابی خوانده مى شود که همچون مگسی سبز است و رنگ آن همانند پره های سبز طاووس است. سنگ ذبابه چند دانه اسپرکی است. گونه دوم، ریحانی است که رنگ آن به رنگ ریحان سبز تازه مى ماند. گونه سوم، سلقی است که هم رنگ برگ چغندر

است. گونه چهارم، مجزّع است که در رنگ آن گونه‌های سبز رنگی یافت می‌شود. دیگر از انواع زمرد، زمرد شفاف و دیگر صابونی است که همانند صابون سبز مصری است. این گونه بسی سخت است و بی‌ارزش‌ترین آنها است. نکوترین زمرد، شفاف آن است که دید چشم از آن می‌گذرد.

زمرد به علت سستی با آتش آهک می‌گردد. کانهای آن در سرزمین خیبر، وادی القری، بجه و وضح است. همه آنها در میان کوههایی سبز که خاک آنها همانند حنا و سبزی سنگهایشان با سیاهی و سفیدی آمیخته است، یافت می‌شوند. گونه مجزّع زمرد نیز چنین است و کانی از آن در سرزمین هدیه حجاز است. زمرد همانند یاقوت به وسیله آهک سوده جزع، جلا داده می‌شود بدین ترتیب که آهک جزع با آب آمیخته می‌گردد تا به صورت سریشم درآید آنگاه زمرد با آن بر روی لوحه‌یی چوبین از درخت گز سوده می‌شود تا جلا یابد. با این تخته‌ها یا لوحه‌های پهن و چوبین از درخت گز سوده می‌شود تا جلا یابد. با این تخته‌ها یا لوحه‌های پهن و چوبین گز علاوه بر زمرد، سنگهای دیگر نیز جلا داده می‌شود. از زمرد پاره‌یی چند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۰

پنج مثقال تا یک قیراط و نیز کمتر از آن یافت شده است. هر پاره زمرد قصبه نام دارد همچنانکه هر پاره یاقوت را کوه می‌گویند.

گویند چون اسکندر کشتیهای خویش را بر روی اقیانوس باختری برای کشف آن سوی اقیانوس گسیل کرد، یک کشتی از آنها بازگشت. زمردی همراه سرنشینانش بود که همتای آن در همه آبادی زمین یافت نمی‌شد. آن زمرد میان پادشاهان یکی پس از دیگری دست به دست شد تا در خزانه خود از میان رفت. هر قصبه زمرد به درازی دو وجب یا کمتر از آن و به ستبری یک بند دست و یا کمتر از آن است. از ویژگیهای زمرد آنکه چشم زخم و گزند جنیان و ترس و صرع را از کودکان دور می‌کند، در برابر زهر پایداری می‌نماید، آرامش دل را باز می‌گرداند، چشم را نیرو می‌بخشد و نفس را مسرور و آسوده می‌نماید. گویند: گونه ذبابی زمرد اگر به چشم‌های افعیان نزدیک شود کورشان می‌کند. گاهی یک رگه بزرگ و طولانی از زمرد برای حفر کننده کانش پیدا می‌شود و حفر کننده، آن رگه را دنبال می‌کند تا پایان یابد. آن گونه از زمرد که بر روی آن خاکی همانند سرمه سیاه خیلی تند نشسته است، سبزترین و آبگون‌ترین این گونه است. برخی از سنگهای زمردین را روکشی همچون نمک سپید پوشانده است، این گونه بیشتر سبز کم رنگ و بسیار آبگون است. اما سلقی و صابونی، روکش و خاکی بر روی خود ندارند. گویند: زمرد تشنگی را می‌برد و چون در دهان گذاشته شود همانند یاقوت آب دهان را زیاد می‌کند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۱

فصل پنجم درباره سنگهایی که از جهت ارزش و گرانی در درجه دومند

سنگ شناسان گویند: فیروزه از گروه سنگهایی است که در ارزش و گرانی از سنگهایی که نام بردیم پایین تر است. فیروزه سنگی مسین است که از بخارهای مسی که در کان خود بالا می‌آید درست می‌شود و دو گونه است: یکی فیروزه بسحاقی یا بواسحاقی که نکوترین نوع آن است و نیز نکوترین نوع فیروزه بواسحاقی، کبود پاک و درخشان و بسیار سوده آن است. دیگر فیروزه خلنجی است. این دو گونه فیروزه با پاکی و صافی هوا، صاف و پاک و با تیرگی آن تیره می‌شوند. اگر چربی و روغن به فیروزه برسد آن را تباه می‌کند و رنگش را می‌برد. مشک و عرق نیز با فیروزه چنین می‌کنند و رنگ آن را به کلی می‌برند.

از ویژگیهای فیروزه آنکه نگریستن بدان چشم را نیرومند و نیکو می گرداند و نفس را باز می کند. کسی که نگین فیروزه در دست می کند به آفتی همچون کشتن و غرق شدن دچار نمی شود. نوشیدن آب آن، همچون زنگار ایجاد سم می کند. اگر روزگاری چند ده یا بیست سال بر فیروزه پس از استخراج بگذرد، رنگش را کم می کند و همواره رنگش به تیرگی و کمرنگی می گراید تا به کلی از بین برود و این را مرگ فیروزه می نامند. کانهای فیروزه در سرزمینهای خراسان و نیز در کانهای مس یافت می شود و خدا داناتر است.

کانهای عقیق در سرزمین صنعاء یمن است. بر روی عقیق روکشی نازک قرار دارد که چون از روی آن برداشته شود نهاد و گوهرش پیدا می آید. عقیق پنج گونه است:

نیلی، سفید، سیاه، سرخ، رطبی. در میان آنها گونه‌هایی دیگر همچون رنگ شرابی، مجزّع، رنگارنگ، عسلی، سیاه، گل گاجره‌یی و روشن نگارین نیز یافت می شود که همه آنها به پنج گونه اصلی عقیق نزدیکند. پاره‌هایی از عقیق به اندازه بیست رطل به طور کمیاب یافت می شود که چون آن را از کان بیرون آورند در برابر نور خورشید می افکنند تا از گرمی خورشید گرمی یابد، سپس در تنوری که با پشکل اشتر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۲

افروخته شده، می گذارند و در همان جا رها می کنند تا سردی یابد سپس بیرون می آورند و پاره پاره می کنند، و از آن به کمک سنباده سرخ و آب، ظرفهای بزرگ و کوچک و خاتم و مهره و نگین می سازند. از کانهای عقیق کانی در سرزمین بلوص از شهرهای هند است که بروس نیز گفته می شود و این درست تر به نظر می رسد. این کان عقیق هم از روی زمین و هم از زیر زمین بهره برداری می شود. عقیقی که از روی آن کان بیرون می گردد از عقیق یمانی بهتر است. نکوترین رنگهای آن یاقوتی، خونی، گوشتی، پاکیزه رنگ، رطبی، گل گاجره‌یی سپس سرخ پاک است که این نوع اخیر نقطه‌های سفید به هم پیوسته‌یی دارد که همچون خالهایی در میان آن پیدا است. چون کسی نگینی از عقیق در دست کند یا آن را با خود همراه داشته باشد شکیبایی، وقار، نیک اندیشی و خوش نفسی می یابد. حمل کننده آن به بزرگ منشی، شکوه، خوش خویی و دوست رویی می رسد. به مناسبت این ویژگیهای نیکوی عقیق، حدیثی از رسول خدا- درود بر وی- بدین مضمون آمده است که: عقیق از آن ماست و جزع از آن دشمنان ما. زیرا جزع برای دارنده‌اش بدخویی، ترس، تندی، لجاجت در شرّ و تباهی، تنگی سینه و گرفتگی نفس بار می آورد.

زبرجد سنگی زمردین است که در کانهای طلا- یافت می شود. نکوترین آن، سخت و شفاف و صاف آن است که هم رنگ جزع تازه با شفافیتی بیشتر است. رنگ سبز برخی از سنگهای زبرجد به زردی می زند و رنگ برخی نیز به سفیدی می گراید. از ویژگیهای زبرجد صاف کردن ذهن و گسترش نفس است به ویژه اگر با طلا همراه باشد.

جزع را گونه‌هایی است که از آن میان بقرانی، غروی، حبشی، فارسی، شمعی، عسلی و زیتونی را می توان نام برد. بقرانی خود سه گونه است: سرخ، سفید و بلورین. سرخ آن شفافیت ندارد. پس از آن، سفید سپس بلورین است. نکوترین این نوع آن است که رگه‌هایش علاوه بر نرمی و نازکی راست بوده و نیز از هر گونه زبری یا فاصله‌های زیاد و ناهم‌آهنگ میان رگه‌ها و خالها و نقطه‌های ریز، پاک و بر کنار باشد. دو پهلوی بالا و پایین جزع حبشی همانند شبه سیاه و پهلوی میانه آن بسیار سفید است. نکوترین گونه‌های آن همان است که سوده‌تر و رگه‌هایش راست تر باشد. هیچ سنگی از سنگهای ارزنده از لحاظ جسم، سخت تر از جزع نمی باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۳

عطارد حاسب گوید: سفیدی جزع با کم و زیاد شدن نور ماه افزایش و کاهش می‌یابد. چون با زیتون پخته شود نرم و درخشان و پرتوافشان می‌گردد. این سنگ بیشتر در سرزمین ظفار یافت می‌شود همچنان که در سرزمین صنعا نیز بسیار است. پاره‌یی از سنگهای جزع را از چین می‌آورند. مردمان چین بنا بر خواص پست و زشت این سنگ، از نزدیک شدن به کانهای آن اکراه می‌ورزند و تنها افراد تنگدست و درمانده آن را از کانها بر می‌آورند و به دیگر شهرها می‌فرستند. از ویژگیهای این سنگ غیر از آنچه آمد، آن است که جوش و زخم‌های سر کودکان را می‌برد و با آویختن این سنگ بر گردن آنان آب دهان و بزاقشان زیاد می‌شود. این سنگ برای سودن طلا و لاجورد و مسکوکات به کار می‌رود.

یشم و یشب دو سنگ همانند یکدیگرند که در کانهای نقره به دست می‌آیند.

علت پیدا آمدن آنها، بسنده نبودن حرارت کان، به هنگام پختن آنها، برای نقره شدن است. زیرا چیز زیادی از نقره کم ندارند. اصل این دو سنگ بخارهایی است که با حرارت و خشکی بیشتری به صورت یشم و با نرمی و گرمی کمتری به صورت یشب در می‌آیند. نکوترین یشب، زرد رنگ آن است که همانند عاج کهنه کمی به کیودی می‌زند و چون همانند زیتون بسته و جامد است زیتی نامیده می‌شود.

گونه‌یی از آن به رنگ سفید پاک و در عین حال ناخالص، می‌گراید. این گونه همچون عقیق و جزع بسی سخت و خشک است. گونه‌یی از یشب، سفید مایل به کبود و نیز کبود مایل به سفید است. این گونه یشب از جهت جسم سبک‌تر و سست‌تر است چنان که گویی در سستی و نرمی گونه‌یی از انواع پادزهر است و بریدن و سفتن آن با کارد و دندان ممکن است. از دو سنگ یشم و یشب، مصنوع آن نیز ساخته شده که از چین آورده می‌شود. رنگ یشم مصنوع، بهترین رنگهای این سنگ و صافترین آنها از حیث گوهر و نهاد است. از خواص یشم کانی، آنکه باز ماندن و کم شدن شیر را در پستان رفع می‌کند، اندوه و خفگی دل را می‌برد، موجب دیر رسیدن منی و کمی جنب شدن می‌شود و دارنده آن به خواست خدای والا- دچار صاعقه نمی‌شود و اگر کسی پاره‌یی از آن را بر کمر بند خود بندد در زندگی ناامید نمی‌شود و به خواسته‌های خویش دست می‌یابد.

یصم و یصب نیز دو سنگ همانند همنند که در کانهای آهن و مس پیدا می‌شوند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۴

یصم، نر و یصب، ماده است. رنگ نر از هشت رنگ گوناگون، ترکیب یافته است که هر رنگی نزدیک به رنگ دیگر قرار دارد. این سنگ را درخشش، نرمی و شفافیتی است که نگرنده می‌پندارد بر روی رنگهای آن پوششی از آبگینه است. این سنگ همچون یشم و عقیق بسی سخت و سفت است. یصب از یصم کم رنگ‌تر است و سرخی بر آن غلبه دارد و نیز از یصم سست‌تر و تیره‌تر است. کانهای این سنگ در جزیره‌های دریای روم است. از خواص آن این است که عاشقان را تسلّی می‌دهد و بر سنگدلی می‌افزاید و فکر را باز و خاطر را آرامش می‌بخشد.

بلور و مها [۲] دو سنگ همانند هم و سفید و شفافند که هم‌رنگ آب پاک و صاف و راکد هستند و لیکن بلور صافتر و درخشاتر از مها است. بلور سنگی بوره‌یی و آهکی است که به وسیله آتش خرد می‌شود. بسیاری اوقات آفت آن چاره می‌شود و همچون شیشه ذوب می‌گردد. علت پیدا آمدن آن چنین است که رطوبت در کان این سنگ با خشکی می‌آمیزد. چون حرارت عفونت انگیز با رطوبت برخورد کند، آن رطوبت بر خشکی چیره می‌گردد. سپس گرمای خورشید با آن برخورد می‌کند تا رطوبت، سخت گرم شود و حل گردد و در جسد خشکی داخل شود و آن را با گذشت روزگاران حل کند و به صورت آبی صاف در آورد که بلور از آن بسته می‌شود. رطوبت کانی، بلور را از سرخ شدن باز می‌دارد. به سبب سستی

و نمک زیادی که در آن است آتش آن را ریز ریز و خرد می‌کند. نمک آن به سبب کمی چربی و کم چربی آن نیز به واسطه رطوبت آن است. صافی آن از سستی پاره‌ها و اجزای آن است و اجزای آن نیز به سبب کمی خشکی و کمی حرارت به هنگام پختن و به وجود آمدنش، سخت و فشرده است. این سنگ با همه رطوبتی که دارد بسی سخت و سفت است و بسیاری از سنگها را می‌برد. بلور در کانهایش با روکش نازکی یافت می‌شود که چون آن روکش از روی آن کنده شود رنگ آن به رنگ آب مقطر صاف در می‌آید. پاره‌هایی از آن تا یکصد من یا بیشتر به دست می‌آید. نکوترین بلور را از بیابانهای مغرب و همچنین کاشغر از شهرهای ترکستان می‌آورند. مردم،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۵

سنگهای بلور را شب هنگام از معدن می‌برند زیرا پرتو و شعاع آن ایشان را در روز از این کار باز می‌دارد. مردمان آن سرزمینها ظرفهایی از بلور برای آب درست می‌کنند که برخی از آنها از یک تا دو سبو فراختر است. ارسطو گوید: بلور شیشه‌یی کانی و گونه‌یی از آن است.

مها نیز گونه‌یی از بلور است. بلور رنگ پذیر است. نکوترین آن اعرابی و اندلسی است که رنگی همچون رنگین کمان آسمان از آنها بر می‌آید. از نکوترین کانهای آن کانهای سرندیب و بدلیس از شهرهای ارمیتیه است. از خبرهای شگفت‌آوری که در مورد بلور آمده است اینکه یکی از بازرگانان فرنگ به یکی از پادشاهان مغرب گنبدی بلورین که از دو پاره ساخته شده بود و چهار کس می‌توانستند در آن بنشینند ارمغان کرد. از ویژگیهای بلور آنکه موجب گسترش نفس، خطای حس و خستگی چشم می‌شود و نوری را که از مردمک چشم بیرون می‌آید می‌پراکند و تباہ می‌سازد.

سنباده سنگی آهنین و خشن است که همه سنگها را جز یاقوت و گوهرهای کریمه - چون الماس و فیروزه - می‌برد. آژده یاقوت و گوهرهای کریمه، الماس است که آژده‌یی برای همه سنگها است. رنگ سنباده زرد و سیاه مایل به زرد است.

کانهای آن در چین، هند، سرندیب و زنگ است. نکوترین آن نوبی و اسوادی است.

چون سنباده سوده شود و با رنگ سرخ مایع، خمیر گردد به طوری که بر رنگ سرخ غلبه یابد قرصهایی از آن ساخته می‌شود که همه کسانی که جواهرات را حک می‌کنند و می‌سایند برای جلا دادن و حکاکی از آن استفاده می‌کنند و خدا آگاهتر است.

مرجان سنگی گیاهی و گیاهی سنگی است که آفرینشی میان کان و گیاه دارد و حد فاصل و واسطه میان این دو پدیده است. از نظر مرتبه در آخر کانهها و نخست گیاهان است همچون درخت خرما و درخت وقواق که در پایان گیاه و نخست جانور، و کپی و زنبور عسل و طوطی و شیخ البحر (پیر دریا) که حد فاصل جانور و انسان یعنی در پایان جانور و آغاز آدمیت، و غول که میانه آدمیت و جنیان و جانوران، و ابر که میانه هوا و آب، و جیوه که میانه آب و کان، و دود که میانه آتش و هوا، و گردباد که میانه باد و خاک، و حلزون و صدف که میانه کان و جانور، و انسان که میانه فریشته و جانور واقعند. گیاه مرجان در سه جایگاه از دریای روم یعنی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۶

جزیره صقلیه، بندر خرز و بندر سبته یافت می‌شود. علت پیدا آمدن مرجان این است که آب آسمان از کناره‌های دریا به زیر زمین دریا می‌رسد آنگاه با آب شور و تلخی که در زمین دریا فرو رفته است برخورد می‌کند و در ته زمین می‌ماند. چون ماندن آن در زمین به طول انجامد برای از بین بردن خشکی آن زمین که حکم کان مرجان را دارد نیرومند می‌شود و از طرفی نیرو و سختی کان مرجان نیز بر آن آب چیره می‌آید و با آن می‌آمیزد. چون آن آب، آن نیرو را در خود گرفت و به درون

برد برای شکافتن و باز نمودن آب زیر دریا، به جنبش در می‌آید تا راهی برای خروج بیابد. پس در ته دریا به صورت شاخه شاخه و جدا جدا بیرون می‌آید. مرجان به علت درخت بودنش گیاه و به علت سنگی بودنش کان است. چون با سردی آب برخورد کند بسته می‌شود و به صورت گیاهی با ساقه و شاخه‌های سفید پیدا می‌آید. چون از دریا بیرون آورده شود و با هوا برخورد نماید به صورت سنگی سرخ در می‌آید و تا زمانی که بر رستنگاه خود باشد نرم و تر و تازه است. از خواص مرجان آنکه به وسیله سرکه آب می‌شود. زیتون، روغن بادام و چیزهایی همانند آنها بر زیبایی و درخشش رنگش می‌افزاید و نگریستن به مرجان سینه را باز می‌کند، نفس را می‌گسترده، دل را شاد می‌گرداند و خون مانده در چشم را - که کمه (تاریکی بینایی) خوانده می‌شود و در اثر ضربه در چشم پیدا می‌گردد- از بین می‌برد. چون بر روی چشمی دردمند و خون آلود نهاده شود درد آن را تسکین می‌دهد و ورمش را می‌خواباند. سونشی که از سودن مرجان بیرون می‌آید، چرک و زردی دندان را از بین می‌برد و دندانها را بسیار جلا می‌دهد و می‌ساید. چون بر روی گوشت لته نهاده شود آن را پرورش می‌دهد. چون بر زخمی گذارده گردد آن را بهبودی می‌بخشد و از چرک کردن و آب کشیدن و هوا دیدن باز می‌دارد.

بسد تنه و بیخ مرجان است که از آن مهره‌های بزرگی ساخته می‌شود. با خود داشتن بسد فشار خون و لکه‌های چشم و سرخی رگهای آن را از بین می‌برد.

شاخه‌های بسد همان مرجان است. از گونه‌های مرجان، کبود و سفید آن است که رنگ آنها هیچگاه بر نمی‌گردد. این دو گونه در هر دریایی موجودند. در دریا گیاهی سنگی و سفید رنگ همچون درختی یافت می‌شود که شاخه‌ها و برگهایی چسبنده دارد و غیر از مرجان است. این درخت خود گونه‌هایی دارد که برخی اوقات در

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۷

ساقه‌های کرمی پدید می‌آید و آن را می‌خورد همچنانکه ساس در چوب و ساقه درختان پیدا می‌شود.

لا-جورد سنگی کبود است که پیش از زدودن چرک و پلیدیهای آن غشیم یا لا-جورد خام خوانده می‌شود و چون زدوده و پاک و خالص گردد لا-جورد نام می‌گیرد. نکوترین آن کبود مایل به سرخ با جوهری خالص است. کانهایی از آن در خراسان و اندلس یافت می‌شود. از خواص این سنگ آنکه نفس را باز می‌کند، چشم را نیرومند می‌گرداند و برای سودا و بیماری صرع سودمند است. هیچ چیز همچون طلا رنگ لا-جورد را روشن نمی‌کند همچنانکه هیچ چیز بهتر از لا-جورد طلا را روشن نمی‌گرداند. چون این سنگ به صورت غشیم از کان بیرون آورده شود، چرک و پلیدیهای آن با زدودن و پاک کردن از بین می‌رود. این سنگ چون شکسته شود و آهک گردد سپس صمغ صنوبر - که با چربی، آب شده و پاک گردیده است- بر آن ریخته شود و در آب گرم فرو برده و جوشانیده گردد، جوهر کبود رنگ خالص آن پیدا می‌آید و آب را رنگین می‌کند، آن گاه آن سنگ از روی آب گرفته شده، در آبی دیگر فرو برده می‌شود و این کار همواره تکرار می‌گردد تا هیچ از کبودی آن نماند و همه در آب بیرون آید و کبودی آن باز ایستد و تمام شود. چون آن آبها را بپالایند و رنگ ته نشین شده را خشک کنند لا-جورد پاک و خشک به دست می‌آید و خدا داناتر است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۸

فصل ششم درباره سنگهای مغناطیس، ویژگیها، رنگها و سرزمینهای آنها

کانهای سنگ مغناطیس در دریای هند و در کوهی در نزدیک قلزم و نیز در اندلس و سرزمین خراسان است. این سنگ از

سنگهای آهنین است. از ویژگیهای آن این که چون در خون بز خوابانیده شود و یک شب در آن بماند، ربایش آن بیشتر می‌گردد.

چون با سیر کوفته اندود گردد ربایش آن از بین می‌رود. نکوترین سنگ مغناطیس، نوع آمیخته به رنگ سرخ آن است که همرنگ آهن است. بهترین مغناطیس از جهت ربایش آن است که نیم مثقال از آن یک مثقال آهن را به سوی خود بکشاند و بالا آورد. از خواص مغناطیس آنکه چون در لانه مورچگان گذارده شود از آن می‌گریزند.

چون با آب دهان روزه‌دار صفرایی، آلوده گردد جذائیت و ربایش آن از بین می‌رود. چون سونش آن به چشم کشیده شود جلب دوستی و محبت می‌کند. چون آهک شود و جای آهک شدن آن فروخته گردد، آتشی سوزان چند بالای انسانی از آن بر می‌آید. چون پاره‌یی از آن سوده گردد سونش و ریزه‌های آن به یکدیگر می‌چسبند همچنانکه براده‌های آهن به آن می‌آویزند. چون آهن پاره‌یی بدان مالیده شود به آن می‌پیوندد. چون زنی باردار یا جانوری سخت‌زای آن را با خود همراه کند زایمانش آسان می‌گردد. چون انسان بدان مهر شود خیلی زود نیازهایش برآورده می‌شود. ارسطو درباره چگونگی پیدایش مغناطیس گوید: این کان نخست در معدن خود برای آهن شدن به وجود می‌آید و لیکن گرمی و خشکی بر آن چیره می‌شود و به علت کمی رطوبت کان و بسیاری خشکی که بر آن وارد می‌شود به صورت سنگی سخت و سفت در می‌آید و آهن را به سوی خود می‌رباید. عطارد حاسب گوید: این سنگ سه گونه است: یکی از فلزات را به سوی خود می‌کشاند. دیگری خود از آهن و دیگر فلزات می‌گریزد و دور می‌افتد. سوم با یک پهلویش آهن را می‌کشد و با پهلوی دیگرش از آهن دور می‌شود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۰۹

سنگ الماس، مغناطیس طلا است. چون این سنگ به طلا نزدیک شود بدان می‌پیوندد و آن را بر می‌گیرد. طلا خود مغناطیس جیوه است که هر جا با آن برخورد کند آن را به سوی خود می‌کشد و با آن آمیخته می‌شود. همچنین اگر سونش طلا، سرب، مس، آهن و قصدیر با هم آمیخته و درهم شود، آنگاه جیوه بر آن ریخته گردد جیوه تنها سونش و براده‌های طلا را به سوی خود می‌کشد و با آنها می‌آمیزد و چون براده‌های دیگر هر یک به اندازه معینی مغناطیس دارند جیوه بدانها نمی‌پیوندد و با آنها آمیخته نمی‌گردد.

سنگ نقره را ارسطو مغناطیس نقره نامیده است و آن سنگی سفید و مایل به سرخ است که چون با دست بر آن بکوبند همانند قصدیر صدا می‌دهد و لیکن از این سنگ هیچ در قصدیر نمی‌باشد همچنانکه قصدیر نیز در این سنگ یافت نمی‌شود.

سنگ نقره از پنج ذراعی، نقره را به خود می‌کشاند اگر چه محکم بسته شده باشد.

ارسطو سنگ صفر (زرد) را مغناطیس مس زرد و سرخ خوانده است. سنگ زرد، سنگی است که به زردی و تیرگی و کم رنگی می‌زند و چون مس بدان نزدیک گردد آن را به خود می‌کشد.

سنگ سرب (رصاص) را ارسطو مغناطیس سرب نام نهاده است و آن سنگی بسیار زشت و بد بوی است که چون از آن دانه‌یی چند یک ششم درهم بر ده درم سرب ریخته شود آن را به صورت نقره می‌بندد به گونه‌یی که می‌توان آن را در قالبها ریخت و بر روی آن نقش ضرب نمود و یا چکش کاری کرد. این بود سخن ارسطو و لیکن هر دانا و هوشمندی داند و گوید که مقصود، تغییر رنگ یافتن سرب از تیرگی و سیاهی، به وسیله سنگ سرب است که این کار ابار خوانده می‌شود. هر پاره از آن سنگ سرب می‌تواند سیصد و بیست جزء سرب را رنگ کند و خدا داناتر است

گونه‌یی دیگر از سنگهای مغناطیس، مغناطیس گوشت است. ارسطو گوید: این سنگ در دریا به دو گونه جانوری و کانی

یافت می‌شود. جانوری آن به خرگوش دریا (ارنب البحر) شناخته می‌شود و آن سنگی است که چون بر جایی بی‌مواز تن جانوری افکنده شود به گوشت آن می‌چسبد و دیگر کنده نمی‌شود مگر آن که گوشت آن را با خود بکند و لیکن از جای آن خون بیرون نمی‌آید. گونه دوّم چون به گوشت جانور درنده یا مرده بچسبد آن را می‌کند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۰

دیگر سنگ استخوان ربا است. ارسطو گوید: آن سنگی زرد و زبر است و از بلخ به سایر شهرها برده می‌شود چون این سنگ به استخوان نزدیک گردد آن را می‌رباید.

دیگر سنگ موی ربا است. ارسطو گوید: چون انسان بر این سنگ بسیار بنگرد گمان می‌کند توده‌یی موی است و لیکن چون بدان دست زند می‌فهمد که سنگ است. این سنگ جسمی لرزان دارد و سبک‌تر از آن در همه سنگها یافت نمی‌شود و چون با بدن جانوران برخورد کند موی آنها را همچون نوره می‌برد و اگر مویی بر روی زمین افتاده شده باشد آن را فرا می‌چیند. دیگر سنگ ناخن ربا است. ارسطو گوید: سنگی است به رنگ تیره و نرم که چون بر ناخن بگذرد آن را می‌کند یا چون بر تراشه‌های ناخن بگذرد آنها را فرا می‌چیند.

آهن بر این سنگ با همه نرمی که دارد کارگر نمی‌باشد و با الماس هم شکسته نمی‌شود. چون خون زن حایض بر آن ریخته شود ریز ریز و شکسته می‌گردد.

دیگر سنگ پنبه ربا است. ارسطو گوید: سنگی است که بر کناره‌های دریا از نمک درست می‌شود و رنگ آن سفید است. چون پنبه به آن برخورد کند اگر چه به صورت کتان بافته شده باشد بدان می‌چسبد.

دیگر سنگ پشم ربا است. ارسطو گوید: سنگی گرد و سبز رنگ است که رگه‌هایی زرد دارد و از جزیره‌های دریای چین آورده می‌شود. جسمی سبک دارد و چون به پشم نزدیک شود بدان می‌چسبد و حتی در میان آن فرو می‌رود.

دیگر سنگ آب ربا است. ارسطو گوید: سنگی سفید است که چون بر ناف بیمار مستسقی بسته شود و یک شب بماند آنگاه در روز، جلوی اشعه خورشید قرار گیرد، قطره قطره از آن آب روان می‌گردد تا هیچ از آن باقی نماند. سپس بار دیگر به حال خود بر می‌گردد و سفت می‌شود و این کار چندین بار تکرار می‌شود تا مستسقی بهبودی یابد.

دیگر سنگ زیتون است. ارسطو گوید: سنگی سرخ مایل به کبود است که چون به زیتون نزدیک شود به سوی آن روان می‌گردد تا در آن افتد. این سنگ از سفاله زنگ آورده می‌شود. چون زیتونی بر روی جامه‌یی بیفتد آنگاه این سنگ را از روی لکه آن بگذرانند هیچ نشانی از زیتون بر جامه نمی‌گذارد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۱

دیگر مغناطیس سرکه است که سنگی سفید است و کزک خوانده می‌شود. اگر در جایی که پر از ظرفهای سرکه است گذارده شود سرکه به سوی آن روان می‌گردد تا آن را فرا گیرد و تا زمانی که این سنگ در میان سرکه می‌باشد، سرکه بدون هیچ گرمی یا آتشی می‌جوشد.

دیگر سنگ کهربا است که خرده‌های گیاه خشک و کاه را به خود می‌کشد. این کهربا شیره درخت خدنگ است که همانند سنگریزه روی زمین یافت می‌شود.

نکوترین آن به علت آمیختگی با سفیدی و پیسه بودنش، شمعی خوانده می‌شود.

این گونه بسی سخت است و خرده‌های گیاه خشک را به خود می‌کشد. بوی آن همانند بوی لیمو است و چراغ روم نیز نام دارد. پاره‌هایی از این سنگ در اندلس و در ته زمینهای کناره‌های دریا و واحه‌ها یافت می‌شود که کشاورزان آنها را فرا

می‌چینند. گویند: این سنگ، رطوبت درخت کنار یا بوی جهودان است و در ابتدا همانند عسل است که به صورت سنگ بسته می‌شود. در میان این سنگ مگس و چیزهایی دیگر یافت می‌شود که پیش از بسته شدن در آن فرو رفته‌اند و چون به صورت سنگ، بسته شده است در آن باقی مانده‌اند. گویند: این سنگ شیره درخت بادام رومی است و خدا داناتر است.

دیگر مغناطیس کژدم است و آن گیاهی است همچون خردل که شکوفه بر می‌آورد. این گیاه بیشتر در سرزمین سواد روبه‌روی دمشق می‌روید. چون این گیاه به سوراخ کژدم نزدیک شود، کژدم از سوراخ خود بیرون می‌آید و با نوک دم و دو شاخ خود بدان گیاه می‌آویزد. اگر آن گیاه در دست انسان باشد و عقرب نیز در حال گریز باشد بر می‌گردد و با دم خود بدان گیاه می‌آویزد و از بسیاری لذت و خوش آیندی، فرومانده و سست می‌گردد.

دیگر مغناطیس مردم است. ارسطو گوید: آن سنگ باهت است که از زیر چشمه الهیه در ابتدای سرچشمه‌های رود نیل در پس کوه قمر سر برآورده است. رنگ آن از نقره سفیدتر است و آن کوهی کوچک و سخت همانند صخره‌یی یک پارچه است که چون کسی بدان کوه رسد و آن را به چشم بیند کشتی از عشق و سحر در نهاد وی پیدا می‌آید تا خود را بدان سنگ رساند و همواره در حال سرور و شادمانی بر روی آن سنگ بماند تا بمیرد. این سخن را بطلمیوس گفته است. لیکن آنچه که مسافران

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۲

حکایت می‌کنند و بر زبان مردم روان است آن است که گروهی برای دیدن سرچشمه‌های رود نیل به راه افتادند و آن رود را دنبال کردند تا به یکی از وادی‌های کوه‌های قمر رسیدند. به علت سختی راه و بسیاری درختان، آدمیزاد را در آن وادی راهی نبود. پس یکی از آنان از کوره راهی که تا فراز کوه کشیده شده بود بالا رفت و بر بستر آب آن رود، مشرف گردید. چون بر فراز کوه رسید فریادی برآورد و خود را به زیر افکند و از چشم دیگر دوستانش که انتظار بازگشت او را داشتند پنهان شد، پس دیگری از کوه بالا رفت و او نیز همین کار را انجام داد، تا اینکه همگان با هم از کوه بردند و یکی را با ریسمانی محکم بستند و روانه ساختند و آن ریسمان را بر روی کوه سخت استوار کردند. چون آن مرد همچون آن دو کس پیش از خود بر بستر رود مشرف گردید فریادی برآورد و خود را بیفکند لیکن دوستانش او را به سوی خود بالا کشیدند و او در حالی که جان از تنش جدا می‌شد ایشان را به وجود صخره‌یی که دیده و سحر و شوقی که از آن در وی پدیدار گشته بود آگاهی داد و دوستانش دیگر از آنجا پیش‌تر نرفتند و خدا آگاه‌تر است.

دیگر از مغناطیسها، مغناطیس جانور است و آن گونه‌یی مار در درّه سرنذیب است که چون انسان یا جانوری بدان بنگرد با جدّابیتی روحانی به سوی آن کشیده می‌شود تا بدان نزدیک گردد. اگر آن مار گرسنه باشد او را می‌خورد یا زهر آگین و هلاک می‌سازد. این جدّابیت ناشی از مردمک دیده این جانور است و خدا داناتر است.

دیگر از این مغناطیسها گونه‌یی از مردمانند که ابن ام عیسی (پسر مادر عیسی) نامیده می‌شوند. این گونه انسان چون بوی کفتار را از یک چهارم میل - که برابر با هزار گام است - بشنود شوقی در او پیدا می‌آید. آن شوق او را به سوی کفتار می‌کشاند تا خویشتن را پیش کفتار افکند و کفتار او را بدرد و بخورد و این خود نزد مردم بسی مشهور است و خدا داناتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۳

ارسطو در کتاب الاحجار گوید: مروارید سنگی گران قیمت و گوهری ارزنده، جانوری و کانی است. مروارید تنها جوهری است که مختص به نام جوهریت است و هر آنچه غیر از آن است از حیث عموم جنس، جوهر خوانده می‌شود. مروارید، از گرانبهاترین، ارزنده‌ترین، سودمندترین سنگها و زیوری برای ترین است. چگونگی پیدایش آن با دیگر گوهرهای شفاف متفاوت است زیرا گوهرها همه خاکی هستند و لیکن مروارید جانوری است. باران بر ساحل دریای فارس به گاه بهاران فرو می‌بارد، در این هنگام جانوری خرد که ریزش باران را احساس کرده است از ته دریا بر روی آب می‌آید و دو گوش خود را که همچون دو سبدند باز می‌کند تا با آن دو گوش قطراتی چند از آن باران را در میان خود بگیرد و همچون تشنه‌یی آن قطرات را بخورد. چون سیراب شد آن چند قطره را از ترس آنکه با آب دریا آمیخته نگردند در درون خود سخت می‌فشد سپس به ته دریا برمی‌گردد و آنجا می‌ماند تا آن قطره‌های باران بسته گردد و بنا بر پاکی و صافی و بزرگی خود به صورت مرواریدی بزرگ یا کوچک درآید.

ارسطو در کتاب الاحجار گوید: در زمستان اقیانوس به جنبش می‌آید و موجهای آن به شورش می‌افتد و چکیده و شبنمی از آن بر می‌آید آنگاه از دریایی که به اقیانوس پیوسته است، صدف مرواریدی بیرون می‌شود. جانوری همچندان آن صدف در آن است که آن شبنم و چکیده را به خود می‌کشد و می‌بلعد همچنان که رحم، نطفه را به درون می‌برد. سپس آن صدف به جایی آرام از دریا می‌رود و دهان خود را با قطره‌هایی که بلعیده است می‌گشاید و نور خورشید و هوا را چند روزی پذیرا می‌شود تا آنگاه که بدانند آن آب بسته شده است پس دهان خود را می‌بندد و به ته دریا می‌رود و به صورت نهالی در کف دریا می‌روید و ریشه می‌دواند و درختی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۴

از آن شاخه می‌زند. این جانور به کلی به صورت گیاه در می‌آید که مروارید به هنگام صید همچون میوه‌یی رسیده از آن چیده می‌شود. هر زیرک و دانایی می‌داند که این سخن ارسطو درباره مروارید رمز و سزی گران است.

مسعودی گوید: این گوهر در چهار جا صید می‌شود، جزیره خارک از سرزمینهای فارس، عمان، قطر و جزیره سرندیب. مروارید دو گونه است، یکی بزرگ که در خوانده می‌شود و دیگری کوچک که لؤلؤ نام می‌یابد. نکوترین مروارید، مروارید غلطان صاف شفاف درشت سنگین پاک است که در وزن از نیم تا یک و نیم مثقال تفاوت می‌کند. نکوترین لؤلؤ، پاک و گرد آن است. لؤلؤ را رنگهایی است که از آن میان زرد گرد، سرخ، سبز و کبود است. هر یک از این گونه‌ها به واسطه پیوستگی و نزدیکی با اندامی از اندامهای این جانور رنگ می‌پذیرد. برای نمونه مرواریدی که نزدیک به سپرز است سرخ و آن که نزدیک به زهره است سبز دریایی می‌گردد. از خواص مروارید، شادمان کردن دل، گسترش نفس، نیرو بخشیدن در برابر زهر، زیبا کردن چهره و نمایاندن زیبایی است. هیچ چیز همانند زمرد، رنگ لؤلؤ را روشن نمی‌کند همچنانکه هیچ چیز همانند لؤلؤ رنگ زمرد را نمی‌نمایاند. از لایه‌های صدف مروارید، ورق‌ها و لوحه‌هایی همانند مروارید به دست می‌آید که ریشه و رگه‌های مروارید خوانده می‌شوند. گویند: هر صدفی از صدفهای لؤلؤ از یک صد لایه، مرکب است که هر لایه دو رویه دارد و در این گفتار نماد و سمبلی برای اهل ذوق و تصوف و فلسفه نهفته است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۵

فصل هشتم درباره سنگها و دیگر چیزهایی که با ویژگی کانی بودنشان از خاک برتری دارند و سخن از چگونگی پیدایش آنها

ابن وحشیّه در کتاب التّعافین که اسرار الشّمس و القمر نامیده می‌شود گوید: نهاد بیشتر سنگها و اجسام کانی، رطوبتی است که از سردی درون زمین گرد می‌آید و گرمی لایه‌ها و حفره‌های زمین آن را پخته می‌گرداند تا عفونت یابد و جسمیت پذیرد و به صورت یکی از اجسام ذاتی یا گوگردها یا زرنیخها یا زاجها یا نمکها یا بوره‌ها و چریبهای رنگ‌آمیز و یا دیگر سنگها و جسمهای کانی- که از خاک برترند- درآید. ابن وحشیّه پس از این سخن به بحث درباره گیاه می‌پردازد و می‌گوید:

گیاهان به صورت دانه‌ها در میان زمین قرار می‌گیرند. آب، آنها را سیراب می‌کند.

گرمی خورشید آنها را گرم می‌نماید تا در میان زمین که همچون ظرف و آوندی برای آنها است عفونت پذیرند، چون بگنندند، از صورت خرد و ناچیز خود دگرگون می‌شوند و درختانی بزرگ می‌شوند. هر درخت از آنها میوه برمی‌آورد و در میوه آن، تخم و دانه‌یی پدید می‌آید که درختان دیگری همانند آن درخت از آن دانه و تخم بیرون می‌آیند. آنگاه ابن وحشیّه به سخن در چگونگی پیدا آمدن جنین در رحم می‌پردازد و می‌گوید: منی از مرد به زن منتقل می‌شود. منی رطوبتی است که رحم آن را با گرمای درون شکم- که ناشی از حرارت غریزی دل است- گرم می‌کند تا در میان رحم- که همچون ظرفی برای آن است- بگنجد و از منی به صورت خون و از خون به صورت جسم درآید و از جسمیت نیز صورت آدمی پذیرد و از صورت آدمی به حیات و زندگانی که آلت حس و حرکت و سبب جنب و جوش آن است بگراید. در اینجا به خواست خدای والا پرورش جنین به پایان می‌آید. از جمله سنگها و چیزهایی که از خاک برترند، زرنیخهای زرد و سرخ هستند. زرنیخ برادر گوگرد است که از آن سخن گفتیم و لیکن زرنیخ از گوگرد خشک‌تر و کم‌چرب‌تر و

کتاب طبّی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۶

سوزنده‌تر است. از اقسام گوگرد سنگ صرف ۳] است که چون شراب بر مخموران زور آورد آن را بدیشان می‌خورانند. کان این سنگ در وادی موسی- درود بر وی- است. دیگر سنگ مغزه ۴] است که کان آن در وادی موسی است. دیگر سنگ جوّ است که به سبب ابرها در میان جوّ پدید می‌آید و همچون آذرخشهایی جسم یافته می‌باشد. دیگر سنگهای هداة[۵] اند که همه سخت و سفت و خرد و شکسته و گوگردی و بدبوی و آمیخته به مرقشیشا هستند.

آنچه در اثر رطوبتها آب می‌شود از مایعات به شمار می‌آید که پاره‌یی از آنها از سطح زمین به دست می‌آید و پاره‌یی دیگرش از درون زمین بیرون می‌آید. آنچه بر سطح زمین پدید می‌آید، نمکها و زاجهای سفید و بوره‌ها هستند که همه خاکی و گلی می‌باشند و رسیدن و پختن آنها کمتر از یک سال طول می‌کشد. سبب پیدا آمدن آنها چنین است که چون آنها در جاهای خود بپایند و با خاک زمین بیامیزند و گرمی معدنها در آنها کارگرفتد، بیشتر رطوبتهایشان را آب و ذوب می‌گرداند تا به صورت بخار درآیند و به هوا روند. لیکن پاره‌یی از آن رطوبتها در لایه‌های زمین باقی می‌مانند، اگر خاک آن زمین شوره‌زار باشد، گرما آن رطوبتها را می‌پزد و سخت و بسته می‌گرداند تا انواع نمکها و زاجهای سفید و بوره‌ها از آنها درست شوند و اگر خاک آن زمین تلخ و تند باشد انواع زاجها از آن به دست می‌آیند و اگر آن زمین سنگلاخ و خاک و ریگ به هم آمیخته باشد انواع گچ و سیمانهای سفیدابی در آن بسته می‌گردند و اگر نرم و گلین باشد انواع گیاهان و علفها و قارچها از آن دست می‌دهند. ابن وحشیّه گوید: شکوفه قارچ در زمین‌های شن‌زار و نرم بر می‌آید و حدّ فاصل گیاه و کان است. از جمله چیزهایی که از زمین بر می‌آیند و جای بر آمدن و بیرون گشتن آنها در درون زمین است گونه‌یی از گیاهانند که پزشکان آنها را اقفار[۶]

کتاب طبّی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۷

می‌خوانند و آنها همچون عنبر، مومیا، مومیای کوهی ۷]، قیر، نفت و زرنیخ سرخ می‌باشند. پس نمک از چیزهایی است که از

خاک برتر است و گونه‌هایی دارد که از آن میان نمک اندرانی را می‌توان نام برد که پاک‌ترین و صاف‌ترین نمکها به شمار می‌آید. کان آن در سرزمین سدوم نزدیک به دریاچه لوط است. به هر نحوی که شکسته شود به صورت پاره‌هایی چهار گوش در می‌آید. نیکوترین نمک خوراکی، نمک سفید و خوش بوی آن است که بویش همانند بوی بنفشه است. دیگر نمک هندی است که سفید و سخت است و منافع بسیاری از آن در کتاب‌های طبّی بیان شده است. دیگر نمک سبخی (نمک طعام) است که گونه‌ها و رنگهایی همچون سفید بسیار روشن، سرخ خونین درخشان، زرد اسپرکی رنگ و سبز ریحانی دارد. کانهای این نمکها در سرزمین اصفهان، خراسان و سیستان است.

نمک تلخ هم کوهستانی و هم شورزاری و رملی است. بوره (نترن) دو گونه است: سپید و سرخ. کانهای آن در طرانه مصر یافت می‌شوند که به علت نیروی دگرگون کنندگی بسیاری که دارند هر چه از جانور و گیاه و کان در آنها ریخته شود همه به صورت بوره در می‌آیند.

نمک نشادری در تیزی و سوزش همانند نشادر مصنوعی است. کانهای آن در بدخشان است. کوههای نشادر در سرزمین فرغانه چین است. نشادر طیار از سوزاندن سرگین ستوران و چهارپایان در دودنکهای گرمابه‌ها در سرزمین مصر صعید پدید می‌آید. در آن سودها و شگفتیها است به ویژه آن گونه که به عوالی (نمک آمونیاک فزار) شناخته شده و رنگ آن همچون رنگ طلا است و با اندک حرارتی همچون شمع آب می‌شود. بوی آن همانند بوی مشک مارها است. چون به اندازه سه مثقال از آن در آب یا شیر یا روغن زیتون ریخته شود، پادزهری نیکو و رهایی بخش می‌گردد. البته آمیختن آن با شیر بسی نیکوتر است. چگونگی به دست آمدن نشادر به دودنکها و دودکشهای حمام مربوط می‌شود چه نشادر در روزنه‌های سفالین آنها فرو می‌رود و تا بیرون آنها بر می‌آید و همانند عسل و به رنگ و درخشش طلا بر روی سفالهای دود آهنگها روان می‌گردد. نشادر از جایگاه هر مس

کتب طبّی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۸

هرامسه که حکیم سوم است نیز پیدا می‌آید. یکی از کسانی که این نشادر را در دود آهنگهای آنجا دیده است در بیتی از قصیده‌یی که مزی را مخاطب قرار داده بدان اشاره می‌کند و می‌گوید:

و اگر چنین باشد مژدگانی باد مرا از مردی و اگر چنین نباشد وای از لغزش پاها.

زاجها نیز چندین گونه‌اند. نکوترین آنها قبرسی زرد است که هم‌رنگ زرده پخته شده تخم مرغ است. این گونه زاج، سنگی است و خاکی نیست. سپس زرد مایل به سبز و دیگر سبز حنایی و دیگر سفید مایل به زرد است.

زاجهای سفید نیز چندین گونه‌اند. شفاف‌ترین و معتدل‌ترین آنها زاج یمانی است که شفاف و سفید آمیخته به سرخ است. مزه آن آمیغی از شیرینی و تند و ترشی است. کانهای آن در سرزمین‌های شحریمین و واحه‌ها و سرزمین روم است.

کان‌های زاج ذفر (نشادر تند بوی) در روم و خراسان است. کان زاج سفید دقیقی مصری در صعید مصر است. از ویژگیهای زاج آنکه چون در آب آلوده و شراب نپالوده ریخته شود آن را صاف و پالوده می‌گرداند.

از چیزهایی که بین زاج سفید و زاج است، قلقند [۸] و شخیره [۹] و خلقطار [۱۰] را می‌توان نام برد که پیشترها از آنها مهر ساخته می‌شد و امروزه یافت نمی‌شود. دیگر انجبار [۱۱] است که کان آن در سرزمین جرمق شقیف قرار دارد. دیگر گچ کبود و گچ سفید و اصفهانی و طبری است که بسی مشهورند. بوره هم کانی است و هم مصنوع آن از رسوبها و نمکهای خاکسترها به دست می‌آید. دیگر تنکار [۱۲] است که هم معدنی و هم مصنوع آن یافت می‌شود و هر دو برای گداختن، ریختن و صاف کردن دیگر فلزات به کار می‌روند. مغنسیا [۱۳] و قلیا [۱۴] برای گداختن و ریختن و صاف گرداندن

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۱۹

شن و رنگ آميزى آبگينه و شيشه به كار مى آيند تا آنجا كه شيشه به وسيله آنها به آسانى رنگ مى پذيرد. قلياً همچون آب است كه به تندى با آتش گرم و آب مى شود و زود با هواى سرد به صورت سنگ در مى آيد. ابو عبيده در كتاب المسالك و الممالك در اين باره سخنى شگفت انگيز آورده گويد: در وادى درعه از شهرهاى بربر سنگى است كه چون در جاىهاى گرم گذارده شود همچون خمير نرم مى شود و نخهائى همانند كتان از آن بيرون مى آيد از آن نخها پارچه ها و دستمالها بافته مى شود. چون آن پارچه ها يا دستمالها چرك گردند در آتش افكنده مى شوند تا چرك و شوخ از آنها برود بى آن كه آتش خود آنها را بسوزاند. در سرزمين بدخشان از شهرهاى ترك نيز سنگى سفيد است كه به صورت نخ كشيده مى شود و بافته مى گردد. از اين سنگ نيز همانند آن سنگ كه گفتيم فتيله مى سازند و در چراغها به كار مى برند. اين فتيله روغن را از خود مى گذراند و خود هرگز نمى سوزد.

ديگر از چيزهائى كه بر خاك برترى دارند سنگهاى چربى دار و صمغ دارند.

زرنىخ سرخ (سندوس) از آن جمله است و آن سنگى صمغى و همانند كهربا شفاف است و نر و ماده دارد و از چشمه هائى در جزيره هاى دريائى روم بيرون مى گردد.

چون با آب دريا برخورد كند بسته و منجمد مى شود. گونه يى از اين سنگ در ميان خاك به صورت رگه هاى زمين پيدا مى آيد. ديگر از سنگهاى روغنى و چربى دار، كهربا است كه ضمن سنگهاى مغناطيسى از آن سخن گفتيم. اين سنگ دو گونه است كه يك گونه آن را كشاورزان به هنگام شيار دادن و شخم كردن زمين از خاك بيرون مى آورند.

ديگر از سنگهاى روغنى و گياهمى سنگ قبر موسى در شرق بيت المقدس است كه چون شكسته گردد از آن نفت بيرون مى آيد و همانند گلاب در كدو يا آبگينه يى ريخته مى شود. اين سنگ همانند چوب سوخته مى شود.

ديگر فريون [۱۵] است و آن گياهمى همانند خيار است كه شيرابه يى بسيار تند و تيره رنگ از ساقه آن بيرون مى آورند. چگونگى بيرون آوردن اين شيرابه چنان است كه

كتب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۰

پردازندگان به اين كار شكنبه هائى چند فراهم مى كنند و خوب مى شويند و آنها را در زير درخت فريون مى آورند و بر زير تنه آن درخت سخت مى بندند و از درخت دور مى شوند آنگاه نيزه هائى بر تنه درخت مى اندازند تا شيرابه بسيارى از تنه زخمى درخت در آن شكنبه ها گرد آيد. اين درخت بيشتر در شهرهاى بربر، به ويژه كوه درن يافت مى شود، شاخه ها و برگهائى نرم همچون كاهو دارد كه در آنها رگبرگهائى پر از شيرابه يافت مى شود. گرداگرد اين درخت هيچ گياهمى نمى رويد. يك گونه از اين درخت در شهرهاى سودان است. صبر نيز از اين تيره است. صبر شيرابه درختى است كه برگ آن همانند برگ سوسن است و بر دو كناره برگهائش، خارى كوچك سر مى زند. برگ صبر از برگ سوسن درازتر و كلفت تر است و بر روى آن رطوبتى است كه به دست مى چسبد. هر برگ آن يك رگ برگ بيشتر ندارد. اين درخت در شهرهاى هند و غرب نيز يافت مى شود و آن را اسقطرى و غربى و حضرى مى نامند. بهترين آن همان اسقطرى است. سقطرى جزيره يى در نزديكى شهرهاى يمن است. صبر اسقطرى (صبر اسقطرى)، سرخ است و فارسى آن در عمان، سياه آميخته به سفيد است كه همانند آن در حضرموت و احقاف نيز يافت مى شود.

ديگر از گياهان شيرابه و صمغ دار، خون سياهوشان (دم الاخوين) است كه از جزيره سقطره و از شهرهاى هند آورده مى شود و نوع سنگى آن را از دريائى قلمز به دست مى آورند. ديگر درخت ميعه است كه همانند درخت آبى و سيب است و ميوه يى

بزرگتر از گردو و همانند شفتالوی سفید دارد، پوسته آن خورده می‌شود و کمی تلخ است. از هسته این میوه، روغنی که میعه یابسه خوانده می‌شود بیرون می‌گردد. میعه سائله را نیز از هسته آن می‌گیرند. دیگر کندر کبود است که شیرابه درختی بزرگ در میان شحر و عمان است. در شحر و عمان و یمن، لبان ۱۶] نیز پیدا می‌شود و خدا داناتر است.

گوگرد سنگی است که در آغاز رطوبتی چرب و روغنی است آنگاه بسته و منجمد می‌گردد. چون گرمی آتش بدان برسد آب می‌شود و به سنگها می‌چسبد و با آنها آمیخته می‌گردد. چون آتش بدان برسد شعله‌ور می‌شود و سنگهای طلا یا یاقوتی را که با آن همراهند می‌سوزاند و خدا داناتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۱

دیگر فقر الیهود (مومیای پالوده) است که حمر نام دارد و از دریاچه زغر که دریاچه لوط- درود بر وی- نیز خوانده می‌شود بیرون می‌گردد. مومیا به صورت یک پارچه همچون قایقی بزرگ از ته دریا بر ساحل می‌افتد و گاو خوانده می‌شود. این مومیا که گاو نام دارد اگر بزرگ و با دست و پا باشد، می‌گویند آن سال خجسته و پر برکت است و اگر کوچک باشد می‌گویند آن سال، سالی خشک و قحطی است.

اگر باد از سوی باختر باشد آن مومیا را به سوی خاور می‌افکند و اگر از خاور باشد آن را به باختر می‌اندازد. مومیا سودهای بسیاری دارد و خدا داناتر است.

قیر بسی سیاه و همانند زفت است و از چشمه‌هایی در شهر موصل و شهر هیت همراه با آب از زمین بر می‌آید که بسیاری از آن را مردم گرد می‌آورند. چشمه آن چشمه قیاره خوانده می‌شود که همواره فوران می‌کند. مردمان عراق گرمابه‌های خود را به جای سنگ فرش، قیراندود می‌کنند.

مومیا سه گونه کانی، گیاهی و جانوری دارد. کانی آن در یکی از روستاهای شیراز از شهرهای فارس به دست می‌آید و در جایی دیگر یافت نمی‌شود و آن آبی روغنی و چرب است که در فصل پاییز از سقف غاری در میان گودالی که برای آن بر روی زمین کنده‌اند ریخته می‌شود. مومیایی که در یک سال از آن گرد می‌آید یک رطل است. از سوی پادشاه مردمانی مورد اطمینان برای گردآوری و نگهداری این مومیا گماشته شده‌اند، همچنانکه در مصر برای گرد آوردن روغن بلسان چنین کرده‌اند.

یک گونه از مومیای کانی از سرزمین کتابه- از شهرهای مغرب- به دیگر شهرها برده می‌شود. چون دریا در زمستان مضطرب گردد این نوع مومیا را همچون عنبر بر ساحل می‌افکند. مومیای گیاهی از درختی ویژه تراوش می‌کند و همانند صمغ و شیرابه، سیاه و روان است. مومیای جانوری همان خاک استخوانهای کالبد انسانها است و خدا آگاهتر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۲

فصل نهم درباره سنگهایی که نسبت به سنگهای ارزنده و گوهرهای کریمه در مرتبه دومند و سخن از چگونگی پیدایش و خواص آنها

سنگ شناسان گویند: دهنه ۱۷] از سنگ مس است که کانهایی در شام، هند، روم، اندلس و خراسان دارد. نکوترین آن زمردی، عسلی، سبز برگ چغندری، دهنه مایل به زرد و دهنه آمیخته به سیاه و زرد است، این گونه اخیر پست‌ترین آن است. سبب به وجود آمدن دهنه این است که چون کان، مس را بپزد تا بسته و سنگین گردد بخاری از آن و از گوگردی که همانند زنگار در آن پیدا می‌آید بر می‌شود. چون آن بخار در یک جا گرد آید و بر آن فشار وارد شود اجزایش بر یکدیگر فشرده و

انبوه می‌گردد تا به صورت سنگی بسته شود که دهانه نام می‌یابد. از ویژگیهای این سنگ آن که چون در زیتون خوابانیده شود سبزی و خوش رنگی آن بسیار می‌گردد و اگر زمانی دراز در روغن زیتون بماند سیاه می‌گردد. یکی از گونه‌های آن طاووسی است.

دیگر از ویژگیهای دهانه آنکه با صافی هوا صاف و با تیرگی آن تیره می‌گردد.

دیگر شبه (سیج) است و آن سنگی سیاه، نرم، سبک و سست است. شبه در دو جا پیدا می‌شود، یکی در کوهی از سرزمین حَرمین، که این سنگ از آن کوه بریده می‌گردد. دیگر در هند که نکوترین نوع آن به شمار می‌آید. این سنگ شفافیت ندارد ولی صیقل پذیر است تا به جایی که همچون آینه چهره را نشان می‌دهد. از خواص این سنگ آن که از گرفته شدن فریاد کودک در گریه و بند آمدن نفس وی جلوگیری می‌کند. چون آینه‌یی از آن ساخته شود به هنگام نگرستن به آن چشم را گرد و تنگ می‌گرداند و چون همراه با انسان باشد چشم زخم را از وی دور می‌کند و خدا داناتر است.

دیگر سنگ جَمَز [۱۸] است که سنگی شرابی رنگ مایل به کبود کم رنگ و شفاف

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۳

است. کانهای آن در سرزمین چین و هند است.

دیگر سنگ حمی است که آن را سنگ صرف نیز می‌نامند. برخی از پژوهندگان می‌پندارند این سنگ به سبب همانندی که در رنگ و دوام و چگونگی شکل با شنگرف دارد همان شنگرف کانی است. رنگ این سنگ سرخ مایل به سیاه و هم‌رنگ چوب صندل است که کمی سیاهی بر آن غلبه دارد و در یک طرف آن نرمی و صافی و صقالت یافت می‌شود. از خواص آن آرامش دادن به درد دمل، رسانیدن زخم چرکین، از بین بردن گرمی تن و آماس گرمی‌زا است. چون اندکی از آن نوشیده شود مستی و خمار را از سر می‌برد و چون کسی پنهانی آن را با خود داشته باشد و بر دو نفر دوست وارد آید بین آن دو دشمنی می‌افکند. این سنگ از سنگهای آهنین است و خدا آگاهتر است.

دیگر سنگ مینا [۱۹] است که رنگ آن کبود تیره و همچون آبگینه شفاف است.

نکوترین و صاف‌ترین آن هم‌رنگ یاقوت کبود است که همچون یاقوت سخت و سفت است.

دیگر سنگ عرووی است که گونه‌هایی دارد. نکوترین آن سرخ هم‌رنگ گل سرخ عراقی یا نیلگون آن است. در سختی و سفتی همچون یاقوت است و لیکن زردی آن با سرخی آمیخته شده است.

دیگر سنگ سلوی است که همانند عقیق سفید و مهره سلیمانی سفید است، زردی آن با کمی نیلی آمیخته شده است، سفیدی آن همانند سفیدی چشم است که به رنگ نیلی مایل می‌باشد و چون با انگشت مالیده شود رنگ کبودش بیشتر می‌شود. رنگ این سنگ، با صافی هوا صاف و با تیرگی آن تیره می‌شود، تیره شدن در زمستان دارنده‌اش را از پیش آمدن ابر و باران آگاه می‌سازد و خدا آگاهتر است.

دیگر سنگ سرمه سیاه است که اثمند خوانده می‌شود، از سنگ سرب خاکی است و گوگرد بر آن غلبه دارد. این سنگ چهار گونه است که سه گونه آن در اصفهان و یک گونه آن در سرزمین اندلس - نزدیک به شهر وادیاش - است. در شهر وادیاش

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۴

کوهی کوچک است که آبی سربین از آن بیرون می‌آید و هر سال به مدت یک هفته آبی همچون سرب گداخته و یا جیوه سیاه از آن بیرون می‌گردد و در همه سوراخها و روزنه‌های آن کوه روان می‌شود و به صورت سرمه سیاه بسته می‌گردد و متراکم و انبوه و فشرده می‌شود چون آن یک هفته سپری گردد و خزانه آن کوه به پایان آید آب آن به جریان و حالت

نخستین خود باز می‌گردد. در این هنگام مردم می‌آیند و آن سرمه بسته شده و منجمد را بر می‌گیرند. از خواص سرمه اصفهانی نیرومند کردن چشم و مردمک و توان دید آن است.

دیگر سنگ مرقشیشا است و آن هفت گونه در هفت کان مختلف است. نکوترین آنها زرّین، سیمین، مسین و پست‌ترین آنها آهنین و جیوه‌یی است. از کانهای نقره‌یی آن در دیه یعفور از قریه‌های دمشق و نیز در سرزمین حدث از کوه لبنان و در سرزمین جوسیه در بالای کرک نوح- درود بر وی- بسیار یافت می‌شود. سنگی لغزان از آنها به دست می‌آید که چون شکسته گردد مرقشیشا می‌شود. هر کانی از مرقشیشا به رنگی از هفت رنگ گوناگونش مایل است. از خواص مرقشیشا به ویژه گونه زرّین آن، این که چون کسی آن را با خود همراه داشته باشد به خیر و نیکی بسیار و کرامت و مهربانی بی‌شماری از جانب مردم می‌رسد، این سخن را صاحب المنهاج گفته است، همو گوید: این سخن به تجربه و تحقیق ثابت شده است. مرقشیشا سنگی است که با خاتم‌ها و نگین‌ها یا چین و شکنها و دندان‌های زیبایی که دارد از کان خود بیرون آورده می‌شود. این سنگ با بریدگیها و دندان‌ها و نیز با به هم پیوستگی و گردی نگین‌هایش به مانده گیاهی شکرین و شاخه‌یی از نبات است. آتش، مرقشیشا را به صورت آهک در می‌آورد. با پتک نیز ریز ریز می‌شود. چون گوگرد مرقشیشا به وسیله چرب کردن و روغن مالیدن و نمک‌ها از بین برده شود اجناس گوناگونش نمودار گشته، از آن بیرون می‌آیند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۵

فصل دهم درباره پیدایش کوهها و تپه‌ها و ریگزارها و سخن از علت و چگونگی درست شدن و پیدایش آنها

دانشمندان گویند: کوهها و تپه‌ها ناشی از زمین لرزه‌هایی هستند که از بادها و هواهای پنهان و مواج و سرگردان در زیر زمین پدید می‌آیند، بادهایی که گاه برخی از آنها بر برخی دیگر بالا می‌گیرند و گاه فرو می‌نشینند. دلیل بر صحت این گفتار آن که به سال هفتصد و بیست و سه در شام باران کم بارید و سرچشمه‌ها کم آب شد تا این که خدای بزرگ در تابستان زمین لرزه‌یی مقدّر فرمود و بدان وسیله چشمه‌ها از زمین برآمد و رودها تا سه چهار برابر آنچه که بود پر آب گردید و این گفتاری درست است.

گاه اتفاق می‌افتد که بادهای تند و سخت خاک برخی از جایهای زمین را از جای برمی‌دارد و زمین را گود می‌کند تا به جایی که به صورت درّه و شکافی درآید. دلیل بر صحت این سخن آن که به سال هفتصد و نوزده بر فراز کوه اقرع نزدیک به سیصد درخت زیتون بود که باد آنها را با خاک زمین از جای برکند و به سرزمینی دوردست برد چنانکه گویی از آغاز هرگز بر فراز آن کوه درخت زیتونی کاشته نشده بود. در همین سال باد، دیری را که دیر سمعان خوانده می‌شد و نزدیک به همان سرزمین بود با همه سنگها و راهبان‌ش و نیز آنچه از گندم و آذوقه و گاوان و ستوران و ساز و برگ که در آن دیر داشتند از جای برداشت و با خود برد چنان که گویی از آغاز وجود نداشته‌اند و هیچ خبری از آنها به دست نرسید و هیچ اثری از ایشان پیدا نیامد، محضری شرعی بر این مدّعی نگاشته شد و نزد سلطان محمد پسر قلاوون فرستاده گردید، خداوند فرمانروایی وی را جاویدان کند و همه پادشاهان مسلمانان را قرین رحمت خویش گرداناد.

به سال هفتصد کوهی بلند و برآمده در بیت المقدّس- در نزدیکی چشمه فروج که بر سر راه واقع است- فرو نشست و به همان اندازه که بلند بود در زمین فرو رفت.

این کوه تا به امروز نیز برجاست.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۶

گاهی برخی از سیلها تنها در یک پاره از زمین به حرکت درمی آیند و روان می گردند تا آن را گود کنند و پاره دیگر زمین که سیل و آبی از آن نمی گذرد همچنان بلند و تپه وار می ماند و همواره سیلها در همان زمین گود و کنده شده فرو می روند و جریان می یابند تا آن زمین به صورت درّه ای درآید و لیکن پاره های دیگر زمین که آب از آنها منحرف شده و بر روی آنها جاری نگشته است همچنان برآمده و بلند باقی می ماند.

دیگر از چیزهای شگفت آور غاری است در شام، جویی از آن بیرون می شود که از قوزک پای انسان بالاتر نمی آید. چون انسان به درون غار رود آن را گسترده و تا چهار هزار گام در زمین دراز و گسترده می یابد. آب همواره از کناره های آن غار قطره قطره می چکد. این غار همچون ساختمانی دراز و قبه یی بلند و پابرجا و دخمه یی تراشیده و بریده شده است. هر قطره آبی که همواره از سقف آن بیرون می آید به صورت سنگی منجمد از یخ، با رنگها و شکلهای گوناگون در می آید. برخی از آنها به شکل و رنگ عسل، برخی به شکل میوه های گوناگون، اندامهای انسان، حیوانات، نقلها و صورتهای دیگرند. همه آنها سنگهایی بسته شده و منجمد از قطره قطره چکیدن پیایی آبد و رنگهای آنها سرخ و سیاه و همانند آن است، به همین جهت این غار، مغاره العجب (غار شگفتی) نام یافته است. دانشمندان می گویند: همه انواع مختلف سنگها در میان آتش صورت می پذیرند و پیدایش می یابند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۷

فصل یازدهم درباره سنگهای ارزنده‌یی که برخی پادشاهان به برخی دیگر هدیه کرده‌اند و سخن از ارزش آنها

از میان گوهرهای ارزنده و اندوخته‌های گرانبهایی که در گنجینه‌های خلفا و وزیران یافت می شد مرواریدی یکتا و بی همتا بود که در یتیم نام یافت چه در گیتی همانندی نداشت، مسلم پسر عبد الله عراقی آن را نزد رشید فرستاد و رشید آن را به نود هزار دینار خرید. دیگر نگین یاقوت سرخ رنگی به وزن چهارده مثقال و نیم بود که کوه نامیده می شد و رشید آن را به هشتصد هزار دینار خریداری کرد.

متوکل نگین یاقوت سرخی به وزن شش نیم دانگ (سه دانگ) داشت که آن را شش هزار دینار خریداری کرده بود و سبحه‌یی داشت که از یکصد دانه گوهر به رشته کشیده شده بود. متوکل هر دانه‌یی از آن را که یک مثقال وزن داشت، به هزار مثقال زر خریداری کرده بود.

یکی از پادشاهان هند عصایی زمردین به رشید هدیه کرد که بیش از یک ذراع درازی داشت. بر سر آن تندیس پرنده‌یی سرخ از یاقوت بود بسیار ارزنده که به یک صد هزار دینار قیمت گذاری شده بود.

چون مصعب پسر زبیر دانست که کشته خواهد شد نگین یاقوت سرخی به ارزش هزار هزار درهم نزد مولای خویش زیاد فرستاد و گفت با این یاقوت خود را از دست دشمنان برهان.

نگینی از دست رشید بر زمین شکار گاهی افتاد و ناپدید شد و رشید بسی اندوهگین گردید. به او گفتند صالح فرمانروای مصلی نگینی دارد که آن را بیست هزار دینار خریده است، رشید فرمود تا آن را به جای همان نگینی که گم شده بود بیاورند و لیکن آن را به ارزش نگین از دست رفته خود نیافت.

مأمون گردنبندی به حسن پسر سهل هدیه کرد که قیمت آن هزار هزار و یک صد و شانزده هزار درهم بود.

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۸

در میان چیزهایی که پادشاه هند به کسری هدیه داد، جام یاقوت سرخ رنگی بود که یک بدست در یک بدست پهنی و گودی داشت و پر از مروارید بود که هر مروارید هزار و پانصد درهم قیمت داشت.

محمود سلطان غزنین سنگ یاقوتی همچون دسته آینه‌ی داشت که چون بر اسب می‌نشست آن را در دست راست خود می‌گرفت و از هر جا که مردم به وی می‌نگریستند دو سر آن سنگ را از دو طرف دستش می‌دیدند.

چون ابو الفوارس پسر بهاء الدوله از عمش سلطان الدوله پسر بویه شکست یافت و گریخت، دو گوهر گرانبها را که بر پیشانی اسبش بسته بود به بیست هزار دینار به زین الدوله فروخت. زین الدوله بدو گفت چه کسی ترا به این اشتباه افکنده تا این دو گوهر گرانبها را بر پیشانی اسب ببندی؟ در حالی که این اندازه ارزش دارند؟

در گنجینه‌های مروان پسر محمد طبقی از جنس مهره سلیمانی یافت شد که زمینه آن سفید با خطهای سیاه و سرخ بود. سه بدست گنجا داشت و پایه‌های آن همه زرین بود. گفته‌اند آن طبق را به شکل ستاره مشتری ساخته‌اند. چون کسی در میان آن غذا بخورد سیر نمی‌شود و ناگوارایی نمی‌یابد. در خزانه مروان جامی از آبگینه فرعونى یافت شد که سطبری آن یک انگشت و فراخی آن یک بدست بود.

در میانه آن شیرى ایستاده و مردی بر روی دو زانو روبه‌روی آن نشسته و کمانی به دست گرفته و تیری در آن گذارده بود و می‌خواست آن شیر را با تیر بزند. برای این وسیله خاصیتی دانسته نشد.

انوشیروان را بساطی جواهر نشان از گوهرهای کبود، سرخ، زرد، سفید و سبز به نام بساط تابستان بود که رنگ سبز آن به جای شاخه‌های درختان و دیگر رنگهایش به جای شکوفه‌های سفید و غنچه‌های زرد به کار رفته بود. آن بساط به روزگار عمر پسر خطّاب در جنگ قادسیه به دست اعراب افتاد و با دیگر غنایم جنگی نزد عمر فرستاده شد. عمر چون آن گستردگی جواهر نشان زربفت را دید گفت امتی که این را به امیر خود هدیه کنند مردمانی امین هستند. آنگاه عمر آن فرش را پاره پاره کرد و پاره‌ی از آن را که در حدود یک و جب در یک و جب بود به علی پسر ابو طالب داد.

علی آن را به پانزده هزار دینار فروخت.

هنگامی که ملک ظاهر رکن الدین بیبرس شهر سیس را فتح کرد یکی از غلامان

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۲۹

وی به خانه فرمانروای سیس رفت. نردی در آنجا یافت که مهره‌های همه یاقوت سرخ و زرد و طاس آن از سنگ الماس و بساط آن همه زرکش بود. چون غلام آن نرد را ربود دو مهره از آن بر زمین افتاد و غلام از ترس آنها را رها کرد و گریخت. آن دو مهره به دست ملک ظاهر رسید. پیش خود گفت این نرد کامل بوده است پس سرشناس و بزرگ بازار صرافان را خواست و آن دو مهره را به او نشان داد و گفت اگر یک مهره همانند اینها از کسی به دست آوری و به من دهی هر آنچه نیکی باشد برای تو به جای خواهم آورد. دیری نگذشت که غلام برای فروختن مهره‌های آن نرد به بازار رفت و دستگیر شد و نزد ملک ظاهر فرستاده شد و دیگر پاره‌های آن نرد از او پس گرفته شد. پس از آنکه ملک ظاهر شاه آن نرد را از غلام باز پس گرفت، دو هزار درهم بدو بخشید.

به سال ششصد و هشتاد و دو که ملک منصور قلاوون در دمشق بود مائده‌ی از مدرسه جوهریه نزد وی آورده شد که هشت رطل و یک چهارم رطل دمشقی وزن داشت و بر روی آن، تندیس مرغ و جوجگانی از طلا نهاده بود. بر منقار هر یک از جوجگان درّی چند نخودی و بر منقار آن مرغ مرواریدی چند فندقى یافت می‌شد.

در میانه آن سفره ظرفی زمردین پر از دانه‌های مروارید همچون کفه ترازویی- ویژه وزن کردن درهمهای خرد بازاری نه بزرگ آن- واقع بود. گویند: ملک ناصر فرمانروای حلب آن سفره را نزد نجم الدین جوهری به ودیعه نهاده بود. نجم الدین نیز آن را زیر دهلیز مدرسه پنهان ساخته بود تا آنکه کنیزی از کنیزکان جوهری این راز را نزد ملک منصور فاش کرد. بر روی آن مائده توری زرین با شبکه‌های خیلی ریز کشیده شده بود و آنچه را بر روی مائده قرار داشت فرو می‌پوشانید. آن مائده هشت پایه داشت.

پیشوای دیرعکا به ملک منصور، طشتی زرین هدیه کرد. در میانه آن، خانه‌یی چهار گوش بود که چهار سوراخ در پایین چهار دیواره خود داشت. خونی که از رگ زدن و حجامت در آن طشت روان می‌گشت از میان آن سوراخها در آن خانه داخل می‌شد. در سقف آن خانه پیکره انسانی یافت می‌شد که تنه‌اش در آن خانه پنهان و سر و گردنش از سقف خانه بیرون و پیدا بود. چون هموزن ده درهم خون در آن طشت گرد می‌آمد، آن پیکره از میان آن خانه بالا می‌آمد و عدد ده درهم بر روی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر)، ج ۴، ص: ۱۳۰

سینه آن به چشم می‌خورد و همواره با افزون شدن خون در میان طشت آن پیکره بالاتر می‌آمد و اعداد ده درهم ده درهم را یکی پس از دیگری بر روی سینه نشان می‌داد تا آنگاه که وزن آن خون به اندازه سه اوقیه دمشق می‌رسید، پس آن پیکره به تمامی بالا می‌آمد و راست می‌ایستاد و از درون آن کلمه‌یی یونانی به معنای بس است بس است به گوش می‌رسید

[۲۰]

[۱] (۱). جزع به فتح و یا به کسر اول، مهره سلیمانی شبه پیسه یمانی، فرهنگ نفیسی.

[۲] (۱). مها به فتح اول، حجر الشمس، لغتی است فارسی شاید مستعار از سانسکریت، سنگی است سفید و بلورین که به گردن زنان حامله می‌آویختند تا به وسیله قوه سحرآمیزی که در آن بود زایمان را تسهیل کند. حاشیه برهان قاطع.

[۳] (۱). صرف به کسر اول، رنگی سرخ که بدان پوست را رنگ کنند. فرهنگ نفیسی.

[۴] (۲). مغره به فتح اول و سوم، رنگ سرخ غیر خالص است. فرهنگ نفیسی.

[۵] (۳). هداة جمع هادی نام سنگیست، گویند هر که آن را با خود دارد سگک به او فریاد نکند، برهان قاطع. هداة سنگی بود به رنگ طحال، لغتنامه.

[۶] (۴). قفر به فتح اول و دوم، اسم جنس قار و آنچه شبیه به قیر در تکوین باشد و به فتح اول نام دارویی است که مانند عشقه بر خار ترنجبین پیچد. لغتنامه دهخدا.

[۷] (۱). مومیای کوهی آن را قفر الیهود نیز می‌گویند و آن جسمی است بنفش مایل به سرخ و مومیای پالوده نیز گفته شود. لغتنامه زیر کلمه قفر الیهود.

[۸] (۱). قلقند به فتح اول زاج سرخ را گویند و بعضی زاج کبود را گفته‌اند. آندراج.

[۹] (۲). شخیره- قلیا و شخار باشد که بدان صابون پزند. برهان قاطع.

[۱۰] (۳). شاید این کلمه قلقطار باشد به معنی زاج زرد یا اکسید سرخ آهن. فرهنگ نفیسی.

[۱۱] (۴). معزب انگبار، گیاهی از تیره ترشکها که ریشه‌اش به دور خود پیچد، برسیان دارو. فرهنگ معین.

- [۱۲] (۵). تنکار نوعی است از نمک بورقی و آن به ذوب طلا و نرمی آن کمک کند. فرهنگ معین.
- [۱۳] (۶). مغنسیا خاکی سفید و بی بوی و بی طعم است که در پزشکی به کار آید و به عنوان دارو مصرف شود (یونانی). به نقل از المنجد.
- [۱۴] (۷). قلیا و قلی خاکستری که از سوخته حمض گیرند. فرهنگ معین.
- [۱۵] (۱). فریون یا فریون - گیاهی از رده دو لپه‌یی‌ها است. این گیاه علفی است و در موقع شکستن از ساقه‌اش شیرابه سفید رنگی بیرون می‌آید. فرهنگ معین.
- [۱۶] (۱). لبان، به ضم اول، کندر.
- [۱۷] (۱). معزب آن دهنج است و سنگی است شبیه به زمرد. فرهنگ نفیسی.
- [۱۸] (۲). جمز، جمشت و جمست هر سه در عربی از فارسی مأخوذ است و جوهری باشد فرومایه و کم قیمت و رنگش کیودی است به سرخ مایل. برهان قاطع.
- [۱۹] (۱). مینا آبگینه سفید و مهره سفید زجاجی مدور و کات کبود و سنگی شبیه به لاجورد.
- فرهنگ نفیسی.
- [۲۰] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.

جلد ۵

مشخصات کتاب

نام کتاب: کتب طبی انتزاعی (فارسی)

نویسنده: جمعی از نویسندگان

موضوع: مبانی طب - مفردات دارویی - بیماریها - داروسازی و صنعت - غذا شناسی - معدن شناسی - تاریخ پزشکی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: این عنوان کتاب تشکیل شده از مجموع بحث‌های گوناگون طبی که از لابلای کتابهای دیگر توسط آقایان مجیدی نظامی و رحیمی ثابت استخراج و آماده شده و در این مجموعه قرار گرفته است .

نفائس الفنون فی عرائس العیون

الجزء الثالث

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على جميل البلاء و تواتر النعماء و الالاء و الصِّلوة على خير مبعوث للشفاء من كلِّ داء و بأساء محمّد و آله و الائمة النجباء صلوة تفقدنا من مرض الضلال و العمى الى صحّة النجوة و الهدى.

اشاره

و این فن هر چند بحر بی پایانست ما آنچه خلاصه آن باشد در مقدمه و دو باب ایراد کنیم انشاء الله تعالی. اما مقدمه در تعریف و تقسیم او بدانکه طب علم است باحوال بدن انسان از جهت صحت و زوال آن تا بدان محافظت صحت حاصله و استرداد زایله کنند و بر این تعریف شکوک بسیار ایراد کرده‌اند و ما از آنجمله به پنج اکتفا کنیم.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۰
اول آنکه اکثر طب ظنی است و ظن مقابل علم پس تعریف او بعلم خطا باشد.

دویم آنکه اگر مراد باحوال جمیع احوال است باید که هیچکس طیب نباشد و اگر بعضی از آن همه مردم طیب باشند. سیم آنکه غرض ازو متصور الحصول نیست چه حفظ صحت تحصیل حاصل است و استرداد آن اعاده معدوم و این هر دو محالند.

چهارم آنکه اگر مراد بصحتی که بطب محافظت و استرداد آن کند جمیع صحت‌ها است بسیاری از صحت آنست که محافظت آن ممکن نیست و بسیاری آنکه اگر زایل شد استرداد آن صورت نیندد و اگر بعضی است آن بعض معین است یا غیر معین و بر هر دو تقدیر تعریف درست نباشد.

پنجم آنکه حق تعالی اگر تقدیر صحت کرده است هیچ حاجت بطب نیست و اگر تقدیر مرض کرده طب فایده ندهد جواب اول آنست که لا- نسلم که اکثر طب ظنی است چه کلیات مذکور در هر دو قسم او اموری است معلومه بعضی به برهان و بعضی به حسّ و وجدان و تطرق ظن نسبت باحوال جزئی اشخاص است همچو تقدیر علاج بقدر مرض و بر تقدیر تسلیم مراد بعلم مطلق ادراکست که شامل ظن و یقین باشد و از دویم آنکه مراد جمیع احوالست نه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۱
بمعنی آنکه علم بدان بالفعل حاصل باشد.

بل بمعنی آنکه ازو قوتی حاصل شود که استخراج جمیع احوال ممکن باشد یا خود گوئیم مراد بعضی از احوال است و لا نسلم که لازم آید که همه اشخاص طیب باشد.

و از سوم آنکه مراد از حفظ صحت تحصیل او نیست تا تحصیل حاصل لازم آید بلکه استبقای آنست باموری که مقتضی بقای آن بود و مراد از استرداد آنست که آنرا که زایل شد بعینه اعاده کنند بلکه مراد اعاده حقیقت صحت است و مثل آنچه بود و حینئذ اعاده معدوم نباشد.

و چهارم آنکه مراد جمیع صحت‌ها است و استرداد آن بقدر طاقت بشری و امکان.

و از پنجم آنکه تقدیر صحت و مرض بتقدیر رعایت اسباب و عدم رعایت آن بود چنانکه در حدیث خزیمه از پیغمبر صلی الله علیه و اله تصریح فرمود که حق تعالی و تقدس چنانکه مرض و درد تقدیر کرد دوا نیز تقدیر کرد و اگر بامثال این شبهات التفات رود باید که هیچکس غذا نخورد و عبادت و خیرات نکند و بتحصیل کمال مشغول نگردد.

چه اگر خدای تعالی سیری و سعادت تقدیر کرده باشد بخوردن خیرات و عبادت کردن چه حاجت و اگر گرسنگی و شقاوت تقدیر کرده باشد خوردن غذا و عبادت کردن چه فایده.

طب دو قسمست یکی نظری و دویم عملی نظری آنست که افاده اعتقاد رای کند بی تعرض بیان کیفیت عمل و عملی: آنست که درو متعرض بیان کیفیت عملی شده باشد.

باب اول در قسم نظری مشتمل بر پنج فصل

اشاره

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۲

فصل اول در معرفت ارکان و امزجه و اخلاط و قوی:

بدانکه ارکان اجسامی اند بسیط که اجرای مرکبات سفلی اند و ارکان چهارند آتش و اوحار و یابس است و هوا و اوحار است و رطب و آب و او بار دو رطب است و خاک و او بار دو یابس است و بقیه احکام هر یک در طبیعی یاد کرده شده و مزاج عبارت است از کیفیتی که حاصل شود مرکب را بتشابه در اجزای او به واسطه امتزاج ارکان و چون اجزای ایشان متصغر و مماس دیگری شوند و کیفیات متضاده بعضی در بعضی عمل کنند و هر یکی از آن سورت یکدیگر را بشکنند و مزاج اگر بر حاق وسط میان کیفیات متضاده واقع بود آنرا معتدل حقیقی خوانند و این چنین مزاج در خارج وجود ندارد بلکه بمجرد فرض و اگر بر حاق وسط نباشد بلکه مایل بود از آن هشت قسم شود.

چه آن یا مایل بود به حرارت تنها یا بیرودت تنها یا برطوبت تنها یا به یبوست تنها یا مایل به حرارت و یبوست یا به حرارت و رطوبت یا بیرودت و یبوست یا بیرودت و رطوبت و اطبا اعتدال را بر سه معنی اطلاق کنند:

یکی بر تکافوی اجزاء بمعنی آنکه اجزای بسایط متساوی المقدار باشند.

دوم بر تکافوی قوی بمعنی آنکه هر یکی از کیفیات مضاده به حیثی باشد که دیگری برو غالب نشود.

سوم بر اعتدال بحسب حاجت بمعنی آنکه از کیفیات و کمیات عناصر توفیر قسطی کرده باشند که او را بواسطه آن اصلح امزجه بنسبت باو حاصل شود و این اخیر را اعتدال نوعی خوانند و انسانرا بلکه هر نوعی از انواع حیوان را بی هشت نوع از اعتدال صورت نیندد.

۱- اعتدال نوعی که حاصل شود مر مزاج انسان را بنسبت با خارج او و وجود انسان بدون این اعتدال نتواند بود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۳

۲- اعتدال نوعی که حاصل شود مر مزاج او را بنسبت به آنچه داخلست در او چنانکه فرض کنند که یکی را از اشخاص او مزاج بر مرکز عرض واقع شود

۳- اعتدال صنفی که حاصل شود مر مزاج صنف او را بنسبت با آنچه خارج ازو باشد از اصناف که آنصنف بدون اعتدال نتواند بود.

۴- اعتدال صنفی بنسبت با داخل چنانکه فرض کنند که یکی را از اشخاص آنصنف مزاج او اعدل امزجه اشخاص آنصنف

بوده.

۵- اعتدال شخصی که حاصل شود مر شخصی را بقیاس با غیر او و وجود شخص بی این اعتدال نتواند بود.

۶- اعتدال شخصی بقیاس با داخل یعنی باحوالیکه طاری شود مر بدن او را چنانکه فرض کنند که او در حالتی از احوال بر احسن وجوه واقع باشد:

۷- اعتدال عضوی که حاصل شود مر مزاج عضو را بقیاس با سایر اعضاء و وجود عضو بی آن نتواند بود.

۸- اعتدال عضوی که حاصل باشد بر مزاج عضوی را بقیاس باحوالی که طاری شود بر او و اعدل انواع حیوان انسان است چه اگر اعدل نبودی نفس ناطقه بدو تعلق نگرفتی و اعدل اصناف انسان سکان خط استوا است و اقلیم رابع و اعدل اشخاص انسان شخصی است که از این اصناف باشد و اعدل اعضای او جلد است و اعدل جلود جلد کف و اعدل آن جلد اصابع و اعدل جلد اصابع جلد انمله سبابه چه او حاکم است در تمیز میان کیفیات ملموسه و مقادیر آن و حاکم باید که مایل بطرفی نباشد و چون اعتدال معلوم شد سوء مزاج که مقابل اوست خروج باشد از اعتدال و آن هشت قسم شود: احرر مما ینبغی و ابرد منه او ارطب منه او ایس منه او احر و ارطب منه او ابرد و ایس منه او ابرد و ارطب منه او ابرد و ایس منه و هر یکی از این ها یا مادی بود یا ساذج و حیثند سوء مزاج شانزده قسم شود

اما خلط عبارتست از جسم رطب سیال که غذا بدو مستحیل شود اولاً و خلط چهار نوع است،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۴

اول خون و او حار و رطبت.

دویم صفراء و او حار یابس است.

سیم بلغم و او بارد و رطبت.

چهارم سودا و او بارد و یابس است و هر یک از اینها اگر بر طبیعت خود باقی باشد و درو صلاحیت آن بود که تنها یا بانضمام با غیر جزو متغذی شود آنرا محمود و طبیعی خوانند و الا فاسد و غیر طبیعی و خون طبیعی احمر اللون بود بی نتن و شیرین تر از دیگر اخلاط و فایده او در بدن آنستکه غذاء او دهد و تسخین و تربیت کند و بشره را خوب و صافی گرداند و اما غیر طبیعی بخلاف این بود و خروج او از طبیعت بد آن بود که مزاج او فی نفسه بزیان رود یا بواسطه آنکه چیزی مخالط او شود او را از طبیعت خود اخراج کند و این بدو قسم شود چه مخالط با خون غیر طبیعی یا بلغم باشد با سودا.

و صفرای طبیعی آنستکه همچون رگده خون باشد و لون او احمر ناصع بود یعنی صافی مایل بصفرت و فایده وجود او در بدن آنستکه قسطی از او با خون منضم شود و تغذیه بعضی اعضا کند همچو ریه و بحدت خود تلطیف خون و قطع رطوبات از جگر کند و بدن را گرم دارد و لذع امعاء و عضل مقعد کند تا بدفع فضلات متنبه شوند و صفرای غیر طبیعی چهار قسمست مره صفرا و مره محترقه و صفرای کرائی و صفرای زنجاری و بعضی سه قسم دیگر ذکر کنند اما چون آنها را نامی ننهادند بیشتر متعرض آنها نشوند.

و بلغم طبیعی آنستکه صلاحیت آن داشته باشد که خون شود و فایده او در بدن آنستکه معد باشد تا اگر وقتی بدن غذا نیابد طبیعت او را نضج دهد و بمرته رساند که غذا سارد و نیز ترطیب اعضا کند علی الخصوص مفاصل را که بدان احتیاج تمام دارد و غیر طبیعی ازو هشت قسمست تفه: مالح، و حامض و عفص و این چهار به اعتبار خروج اویند از طعم طبیعی و مائی و مخاطی و جصی و زجاجی و این چهار باعتبار خروج از قوام.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۵

و سودای طبیعی آنستکه عکر و دردی خون طبیعی باشد و فایده او در بدن آنستکه قسطی از او با خون منضم شود و بعضی اعضا را همچو عظام غذا دهد و از طحال بغم معده منصب شود و بر شهوت طعام تنبیه کند و اگر خون رقیق باشد تمین او کند.

اما قوت آنستکه مبدء فعل شود مطلقا و بعضی گفته‌اند مبدء تغییر است از چیزی در دیگری از آن جهت که او دیگری باشد و قوی بیش اطبا سه‌اند: حیوانیکه از قلبست و طبیعی که از کبد است و نفسانیکه از دماغست و بیان حصر آنکه صدور فعل از او اگر با شعور باشد نفسانی و اگر بیشعور باشد اگر مختص بحیوان نباشد طبیعی و اگر مختص بود حیوانی و ارواح نیز پیش ایشان سه است حیوانی و طبیعی و نفسانی و انفعال نیز هم همچنین و پیش حکما قوی چهارند چه اگر مبدء فعل واحد باشد بیشعور آن را در بسیط قوت طبیعی و قوت عنصری خوانند و در مرکب خاصیت همچو تبرید افیون و اگر مبدء فعل واحد باشد با شعور آن را قوت فلکی و نفس فلکی خوانند و اگر مبدء زیاده از یک فعل بود بی شعور آن را قوت نباتی و نفس نباتی خوانند و اگر با شعور بود قوت حیوانی و قوت حیوانی آنست که بدن را مستعد قبول حیات و افعال او گرداند و او از قلب منبعث شود و حامل او را روح خوانند و آن عبارتست از جسمی لطیف که از الطف اخلاط و بخاریه آن متولد شود و از قلب به توسط شر آئین در جمیع بدن نفوذ کند و قوت طبیعی بدو قسم است: یکی آنکه متصرفست در غذا از برای بقاء شخص.

و دویم آنکه تصرف کند در او از برای بقای نوع و تقسیم او با خادم و مخدوم و اقسام هر یک در اصول طبیعی یاد کرده شد و قوت نفسانی یا مدرکه است یا محرکه و تقسیم و احکام هر یک در طبیعی ذکر رفت.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۶

فصل دویم در تشریح اعضاء:

بدانکه اجزای بدن باعتبار اصل ارکانند و بعد از آن اخلاط و بعد از آن ارواح و اعضاء و مراد بعضو جسمی است که متولد شود از اول مزاج اخلاط و عضو اگر بر هر جزو محسوس او اسم کل واحد صادق باشد آنرا مفرد خوانند همچو لحم و عظم والا مرکب همچو وجه وید و اعضا مفرد سیزده نوعند:

اول عظام و چون اساس بدن و ثبات او بر عظام بود لاجرم حکمت اقتضای آن کرد که همه صلب باشند و جمیع عظام بدن پیش جالینوس دویست و چهل و هشت است بجز عظم حنجره و عظمی که در قلبست و عظام صغار که خلل مفاصل بدان محشو است و آن را سماسمی خوانند و مجموعه مرکبست از هفت استخوان که چهار از آن جدرانند و یکی همچو قاعده و از دو دیگر قحف مرکبست و اینعظام را قبایل راس خوانند و صدغ هر کدام مرکباند از دو استخوان که آن را زوج خوانند و فک اعلی مرکبست از چهار عظم و اسفل از دو عظم و مجموع اسنان سی و دواند و هر دستی مرکبست از کتفی که موثقت بدو عظم و عضد و ساعد که مؤلفست از دو عظم متلاصق و رسغ که مؤلفست از هشت عظم و کف که مرکبست از چهار عظم و پنج انگشت که مرکباند از پانزده عظم و عنق مرکبست از هفت عظم که آن فقرات عنقاند.

و تر قوه مرکبست از دو عظم و صدر مرکبست از هفت عظم که آنرا عظام قص خوانند و ظهر مرکبست از هفده فقره و ۲۴ ضلع و عجز از ۳ فقره متلو بدو عظم دیگر که آن را عظم عانه خوانند و عصعص از سه فقره و هر پائی مرکبست از فخذور کبه و ساق و قدم ساق مرکبست از دو عظم متلاصق که آن را قصبه کبری و صغری خوانند و قدم مرکبست از کعب و عقب و زورقی و چهار عظم رسغ و پنج دیگر از آن مشط و پنج انگشت که مرکباند از ۱۴ عظم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۷

دویم غضاریف که الین انداز عظام و اصلب از باقی اعضا و در وجود غضاریف در بدن چهار فایده است:

یکی آنکه متوسط شوند میان اعضای صلبه و لینه از جهت اتصال تا ترکیب بحسب حکمت باشد.

دوم آنکه صیانت مفاصل کنند تا از کثرت و حرکات و محاکت بعضی به بعضی سوده و شکسته نشود.

سیم آنکه بعضی از عضلات با اسناد با او قوی شود همچو عضلات که غضروف همچو دعامه و عماد او تار آنست.

چهارم آنکه متعلق بعضی از عضلات شود همچو عضلات حنجره که حکمت اقتضای آن میکرد که عضل حنجره بچیزی

بغایت صلب یالین متعلق نباشد تا در صورت تنافری نباشد.

سیم اعصاب و آن اجسامی اند ایض لین در انعطاف و صلب در انفصال و هفت زوج از آن جمله نابت اند از دماغ و سی و یک

از نخاع و فایده وجود عصب در بدن آنستکه تادیه حس و حرکت ارادی کند باعضا.

چهارم عضل آن عضو است مرکب از عصب و رباط و لحم غشائی که محیط است بدین مجموع و فایده وجود او در بدن

آنستکه قوت ارادی بمعاونت او تحریک اعضا کند.

پنجم اوتار و مراد به وتر جسمی است که نابت شود از اطراف بعضی از عضلات شبیه بعصب در لون و طبع و مطاوعت قبول

حرکات مختلفه و فایده او در بدن آنستکه اطراف آن ملاقی اعضای متحرکه شود و تجذب و ارخای او بواسطه تشنج عضله و

استرخای او تحریک آن اعضا کند.

ششم رباطات که اجسامی اند شبیه بعصب در مرآی و ملمس که از عظام بجهت عضل پیوندند و وصل کنند میان هر دو طرف

استخوانهای مفاصل و غیر آن و فایده رباط در بدن ربط بعضی از اعضاست به بعضی دیگر تا محکم باشد.

هفتم شریانات که عروق ضواریب خوانند و آنها اجسامی اند نابت از قلب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۸

مخوف و رباطی الجوهر متحرک بحرکات انبساطی و انقباضی از برای ترویح روح بنسیم و نفص بخار دخانی و در تجاویف

ایشان روح بسیار است و خون اندک و منفعت شریان در بدن آنستکه قوت حیات را بواسطه روح حیوانی از قلب بسایر اعضای

بدن رساند.

هشتم عروق که آن را آورده خوانند و آن اجسامی اند نابت از کبد شبیه بشریان و در ایشان خون بسیار بود و روح اندک و

فایده ایشان در بدن آنستکه خون را از کبد بسایر اعضا رسانند.

نهم غشا و آن جسمی است منتسج از لیف عصبانی دقیق و او را حرکت نباشد اما اندک حسی بود و منفعت او در بدن آنستکه

بواسطه احاطه او بر عضو شکل او را نگاهدارد و نیز سبب تعلق بعضی از اعضا شود از بعضی دیگر.

دهم لحم و آن جسمی است که بدان خلل وضع اعضای بسیط مملو گردد تا ترکیب متین و مناسب باشد و لحم پنجقسم است

عضلی و مفرد همچو لحم فخذین و غددی همچو انثین و سمین و شحم،

یازدهم جلد و آن جسمی است عصبانی ذو حس و منفعت او در بدن آنستکه سایر اعضا وقایت ایشان باشد.

دوازدهم شعر و آن جسمی است متولد از بخار دخانی که منفصل شود از اخلاط و بعضی ازو مزین شخصست مطلقا همچو

موی سر و بعضی مزین بعضی از اشخاص دون بعضی همچو لویه و بعضی آنستکه از برای منفعت و زینت است هم چو مژهای

چشم و بعضی آنستکه درو منفعت است بدون زینت همچو موی جسد چه او بدن را از فضول پاک کند.

سیزدهم ظفر و او جوهریست که خارج شود از روس انامل و منفعت او آن استکه دعامت انامل شود و بر گرفتن چیزها و

امساک آن معاونت کند این جمله که ذکر رفت اعضای مفردند هر چند بعضی عضل و جلد و شعر و ظفر را از اعضای مفرده
نشموده‌اند و اگر بتفصیل اعضای مرکبه شروع رود بتطویل انجامد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۱۹

[فصل باب سیم در امراض و اسباب و اعراض]

مرض: عبارتست از هیاتی غیر طبیعی که در بدن واجب شود از آن هیات آفتی در فعل وجو با اولیا و آفت فعل سه چیز است:
یکی تجاوز از آنچه او اقتضا کند همچو تخیل صور و اشکال مختلفه مهیبه که بواسطه تغییر مزاج دماغ بود.
دویم نقصان او همچو ضعف بصر.

سیم بطلان او همچو عمی و سبب عبارتست از هیاتیکه موجب آفت شود در فعل بتوسط همچو اغذیه و ادویه حاره که موجب
سخونت اخلاط شود و عرض عبارت است از هیاتیکه تابع مرض بود در لحوق همچو التهاب راس بوقت حدوث حمی و گاه
باشد که عرض سبب مرض دیگر شود همچو وجع شدید که عرضست بنسبت با قولنج و سبب شود از آن حدوث غشی و
عرض نیز سبب مرض دیگر شود همچو صداع که مرضی است از آن حمی که حادث شود از ذات الجنب
و امراض در اصل مفردند یا مرکب و مرض مفرد سه قسم است: سوء مزاج و امراض ترکیب و تفرق اتصال و سوء مزاج
چنانکه معلوم شد شانزده قسمست و امراض ترکیب که آن را امراض اعضای الیه گویند چهار قسمست اول امراض خلقت که
آن باز چهار قسم است:

اول آنکه مخصوص است بشکل

دویم آنکه مخصوص است بمجاری.

سیم آنکه مخصوص است باوعیه.

چهارم مخصوص است بصفایح

دویم امراض وضع و این پنج قسم است:

اول انخلاع عضو از موضع خود دویم زوال عضو از موضع خود سیم حرکت عضو در

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۰

موضع لاعلی ما ینبغی چهارم لزوم عضو در موضع و سکون اولاعلی ما ینبغی

پنجم مرضی که عارض شود عضو را بقیاس با مجاور او بحسب قرب و بعد او از آن:

۳- امراض عدد و آن چهار قسمست اول بزیادت طبیعی باشد همچو انگشت زاید دوم آنکه بزیاده غیر طبیعی باشد همچو ثالیل
و حصاة مثانه سیم آنکه بنقصان طبیعی باشد همچو نقصان عضوی بحسب طبیعت چهارم آنکه بنقصان غیر طبیعی باشد همچو
نقصان عضوی باعتبار عارض.

۴- امراض مقدار آن دو قسمست اول زیادتی مقدار عضو همچو در داء الفیل، دوم نقصان مقدار همچو ذبول اعضا

و امراض تفرق اتصال در هر عضوی از اعضا واقع شود و اگر آن در جلد باشد خداهش خوانند و اگر در گوشت باشد و هنوز
متقیح نشده خراج و اگر متقیح شده باشد قرحه و اگر در عظم باشد و شکسته کسر و اگر شکافته صدع و در غضاريف
همچنین و اگر در عصب باشد و بحسب عرض بتر خوانند والا شق اگر یکی باشد و شدخ اگر بسیار بود.

و اما مرض مرکب عبارتست از مرضی که از اجتماع امراض دیگر حادث شود همچو ورم که مرکبست از سوء مزاج مادی و

تفرق اتصال و اورام بحسب مواد شش قسمند:

اول ورم دموی که آن را بلغت یونانی فلغمونی خوانند دویم ورم صفرای که آن را حمزه خوانند سیم ورم بلغمی که اگر رخو باشد آنرا اوذیما خوانند و اگر در او صلابتی باشد سلعه چهارم ورم سودای آن اگر از سودای جامده متولد شود آنرا صلابت خوانند و اگر از ماده سودای محترقه سرطان و غدد سودای که خنازیر نیز در او داخلند هم از اورام سودای اند. پنجم ورم مائی همچو استسقاء زقی و قیله.

ششم ورم ریچی همچو تهیج و نفخه و بثور نیز از امراض مرکبه اند چه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۱

بثور او رام صغارند همچو اورام بثور کبارند و هر مرضی را چهار زمان است زمان ابتداء که آن زمان ظهور مرضست و زمان تزید و آن زمان اشتداد اوست و زمان انتهاء و آن زمان وقوف مرضست بر یک حال و زمان انحطاط و آن زمان ظهور انتقاص اوست.

و اسباب مرض سه قسمند بادی و سابق و واصل. سبب بادی آنستکه خلطی و مزاجی و ترکیبی نباشد بلکه امری بود از امور خارجه همچو هواء گرم یا از امور نفسانی همچو غضب و سبب سابق امور بدنیست که میان او و میان مرض واسطه باشد همچو امتلا که سبب حمی شود و سبب واصل آنستکه میان او و میان مرض واسطه نباشد همچو عفونت که حمی لازم اوست و این اسباب یا اسباب سوء مزاج اند یا اسباب امراض ترکیبی یا اسباب تفرق اتصال اما اسباب سوء مزاج حار پنج اند:

۱- حرکت غیر مفرط اما نفسانی همچو غضب یا بدنی همچو مبالغه در ریاضت

۲- ملاقات مسخنات غیر مفرط همچو هواء گرم نه بافراط. سیم ماده حار از ماکول و مشروب.

۴- تکاثف حادث در ظاهر بدن ۵- عفونت

اسباب سوء مزاج بارد شش اند: ۱- حرکت مفرط ۲- سکون ۳- ملاقات مبردات ۴- مسخنات بافراط همچو هوا بغایت گرم چه آن به واسطه کثرت تحلیل موجب برودت شود بالعرض ۵- ماده مبرده از غذا بارد ۶- قلت غذا بافراط و اسباب یبوست چهار است؛

۱- ماده مجففه از اغذیه و ادویه ۲- ملاقات مجفف همچو هواء گرم ۳- نایافتن غذا که موجب تحلیل رطوبات است چهارم بسیار ماندن در حمام گرم که باعث اخراج رطوباتست بعرق و اسباب رطوبت چهارند:

۱- ماده مرطبه از اغذیه و ادویه ۲- ملاقات مرطب همچو هوای معتدل و حمام معتدل سیم کثرت ماده متناوله چهارم اموریکه اقتضاء حقن رطوبات کنند همچو آب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۲

سرد و هواء سرد و سکون مفرط و اسباب فساد شکل یا قصور قوه مصوره با مغیره است یا اموریکه به وقت قنط طفل واقع شود یا غیر آن همچو سقظه یا ضربه یا مبادرت یا حرکت پیش از تصلب اعضا و اسباب اتساع مجاری یا ضعف ماسکه است یا حرکت قوی از دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه.

و اسباب ضیق مجاری اضرار این امور و اسباب سده یا وقوع چیزی باشد در مجاری یا التحام اند مالی قرحه یا اطباق مجری از برای مجاوره ورم ضاغط یا قبضی که حادث شود از برد شدید یا شدت قوه ماسکه و اسباب خشونت که از اعراض صفایحست یا از داخل باشد همچو ماده حاره یا از خارج همچو غبار و غیر آن و اسباب ملاست یا از خلط لزج باشد یا از خارج همچو شمع مذاب بدین و اسباب زیادت مقدار و عدد یا کثرت ماده باشد یا شدت قوه جاذبه و اسباب نقصان عدد یا مقدار نقصان

ماده باشد یا ضعف قوه مصوره و اسباب فساد وضع و مقارنه او با عضوی دیگر یا مبادت ماده مسخنه باشد یا مرخیه یا اثر قرحه یا جفاف خلط اکال یا تحجر او یا حرکت مفرطه و اسباب تفرق اتصال هم از داخل تواند بود همچو خلط اکال یا محرق یا لاذع یا امتلاء ممدد و هم از خارج همچو قطع به چیزی حاد و مد بحبل و احراق بنار و امثال آن و اسباب ضروریه که مغیر احوال بدن اند و حافظ آن شش قسم اند:

اول هواء محیط که محتاج است بدان از برای ترویج قلب و تعدیل روح و حال هوا بسبب اختلاف فصول و نواحی و ریاح و مجاورت جبال و تربت مختلف گردد چنانکه ربیع معتدل باشد و صیف حار یابس و خریف بارد و یابس و شتا بارد و رطب و ریاح جنوبی و ناحیه آن مسخن و مرطب و باد شمال و ناحیه آن مبرد و مجفف و صبا و دبور و ناحیه آن هر دو قریب اند به اعتدال و کوه هر وقت که بر طرف جنوب باشد از شهر هوا سرد باشد و هر وقت که بر طرف شمال باشد گرم بود و بحر بعکس این و زمین صخری ایس باشد و زمین کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۳ طینی ارطب.

دویم ماکول و مشروب. بدانکه هر چه وارد شود در بدن غیر آب و میان طبیعت و آن چیز فعل و انفعال واقع شود یا از بدن متغیر شود و تغییر او نکند یا از او متغیر شود و تغییر او کند یا تغییر او نکند و متغیر نشود و قسم اول که از بدن متغیر شود و تغییر او نکند اگر متشبه به بدن شود و بدل ما تحلل گردد آن را غذاء مطلق خوانند و اگر متشبه نشود دواء مطلق و آنکه متغیر شود از بدن و تغییر او نیز کند اگر فی الجمله متشبه به بدن شود اگر غذائیت غالب بود آنرا غذاء دوائی خوانند و اگر دوائیه غالب بود دوائی غذائی و آنکه تغییر بدن کند و از او متغیر نشود آن را سم مطلق خوانند و غذاها لطیف است که از او خون رقیق متولد شود یا کثیف و بر هر دو تقدیر با کثیر التغذیه است یا قلیل التغذیه و بر هر دو تقدیر یا حسن الکیموس است که دم صالح از او متولد شود یا ردی الکیموس و غذای لطیف کثیر التغذیه حسن الکیموس چون زرده تخم مرغ و غذای کثیف قلیل التغذیه ردی الکیموس چون قدید و بادنجان و اما آب تغذیه بدن نکند بلکه مبدء رق طعام است و بهترین آبهای چشمه آنست که تربت او طینی باشد و با جانب مشرق رود و منبعش دور و از بالا بزیر آید و چنان باشد که آفتاب برو افتد و آبهای دیگر چنانکه باید نیست و اصلاح آب فاسد به تقطیر توان کرد و بطبخ نیز هم.

سیم نوم و یقظه نوم مبرد ظاهر بدنست و مسخن باطن او اگر اندک باشد ترطیب کند و اگر بسیار بود تجفیف و یقظه بضد اینها است.

چهارم حرکت و سکون و حرکت مسخن است و سکون مبرد و جماع به واسطه آنکه منقص حرارت غریزیست مبرد باشد و همچنین هر حرکتی که بدو تحلیل بسیار واقع شود.

پنجم استفراغ و احتباس و احتباس از شدت ماسکه بود یا از ضعف هاضمه یا دافعه یا از ضیق مجاری یا از سددی که واقع شده باشد یا از غلظت ماده و کثرت آن یا از لزوجت ماده یا از انصراف طبیعت یا جهتی دیگر و استفراغ از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۴ اضداد اینها.

ششم اعراض نفسانی و عرض نفسانی یا محرک حرارت بود با خارج بدن اما دفعه واحده همچو غضب یا بتدریج همچو لذت یا محرک او بود با داخل بدن اما دفعه واحده همچو خوف یا بتدریج همچو حزن

فصل چهارم در علامات و دلایل:

بدانکه علاماتی که دلالت کند بر احوال بدن بدو قسمست یکی آنکه دلالت کند بر مزاج و دویم آنکه دلالت کند بر اخلاط و علامات قسم اول چند چیز است:

۱- لمس چه اگر شخصی معتدل المزاج در هواء معتدل لمس دیگری کند و سخونت در یابد دلالت کند بر حرارت مزاج آن شخص و اگر برودت در یابد دلالت کند بر برودت مزاج او و اگر نرم یابد دلالت کند بر رطوبت و اگر سخت یابد دلالت کند بر یبوست و اگر منفعل نشود اصلا دلالت کند بر اعتدال مزاج.

دوم لحم چه اگر بر اندام او گوشت بسیار بود دلالت کند بر حرارت و رطوبت و اگر اندک باشد دلالت کند بر یبوست. سیم شحم و سمن که کثرت این هر دو دلالت کند بر رطوبت و برودت مزاج و در بدن ترهلی باشد و قلت بر حرارت و کثرت لحم با کثرت شحم دلالت بر افراط رطوبت کند.

چهارم احوال موی چه سرعت نبات او دلالت کند بر بیس مزاج و افراط در سرعت دلالت بر حرارت و بیس و کثرت آن دلالت کند بر حرارت و قلت آن بر رطوبت و غلظ آن دلالت کند بر کثرت دخانیت و دقت او بر قلت آن و جعودت او دلالت کند بر حرارت و بیس و سبوطت بر ضد آن و سهوبت دلالت کند بر برودت و صفرت و حمره بر قرب از اعتدال و بیاض او دلالت کند بر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۵
برودت با یبوست.

پنجم لون بدن چه بیاض او دلالت کند بر قلت حرارت مزاج و کمودت او بر کثرت آن و صفرت و شقرت بر افراط آن و سواد آن بر حرارت و لون بادنجان دلالت کند بر برودت و یبوست و جصی بر برودت و بلغم و رصاصی بر برودت و یبوست علامات قسم دویم چهار قسم است چه آن خلط یا خون بود یا صفرا یا بلغم با سودا و از علامات غلبه خون یکی ثقل است خصوصا در سر و تمطی و تشاؤب و نعاس و کدورت حواس و بلامدت و حلاوت دهن و سرخی رنک روی و زبان و ظهور دمامل و بثور و سیلان خون از مواضع سهل الانصداع و علامات غلبه صفرا صفرت لون بدن خصوصا چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی دهن و سوراخ بینی و شدت تشنگی و ضعف شهوت و غثیان و قشعریره و علامات غلبه بلغم بیاض لون و ترهل. بدن و لین ملمس و برودت آن و بسیاری آب دهن و قلت تشنگی و ضعف هضم و جشاء حامض و بسیاری خواب و بلامدت و علامات غلبه سودا خشکی بدن و کمودت لون او و سیاهی خون و غلظ آن و زیادتی فکر و لذع معده و شهوت کاذب و بسیاری مو بر اندام و دلایلی خارج از علامات مذکوره که طیب در علاج استدلال کند بر آن بر احوال مریض بر سه قسمست یکی نبض و دویم قاروره که باصطلاح اطبا آنرا دلیل خوانند و سیم براز اما نبض حرکتی است از او عیه روح مؤلف از انبساط و انقباض از برای تدبیر روح بنسیم و پیش اکثر اطبا هر نبضه مرکب است از دو حرکت و دو سکون چه هر نبض مرکبست از انبساط و انقباض و میان هر دو حرکت باید که سکونی واقع شود و از اجناسیکه نبض معلوم کنند نه اند:

۱- جنس ماخوذ از سرعت و بطوء و آن سه قسمست:

اول سریع و آن عبارتست از آنکه حرکت را در زمان اقصر از معتدل تمام کند و سبب او شدت حاجتست بترویج قلب. دویم بطی که حرکت را در زمان اطول تمام کند و سبب او قلت حاجتست بترویج یا ضعف قوت.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۶

سیم معتدل که متوسط باشد در سرعت و بطوء و سبب او. آنستکه ما سکه و جاذبه و مغیره بر مجرای طبیعی جاری باشد

۲- جنس ماخوذ از زمان سکون نبض در قصر و طول و اعتدال و اینهم سه قسمت:

اول متواتر که سکون را در زمان قصیر تمام کند و سبب شدت حاجتست بترویج یا ضعف قوه.

دویم متفاوت که سکون را در زمان طویل تمام کند و سبب او قلت حاجتست بترویج یا ضعف مفرط.

سیم معتدل که متوسط باشد میان طول و قصر و سبب او همچنان.

۳- جنس ماخوذ از مقدار انبساط بحسب طول و عرض و عمق و بسایط او نه‌اند

۱- طویل و آن عبارتست از آنکه احساس باجزء او در طول ساعد بیشتر از معتدل بود و سبب او کثرت حرارتست.

دویم قصیر و آن مقابل طویل است و سبب او قلت حرارت.

سیم معتدل میان هر دو که دلالت کند بر اعتدال حرارت و برودت.

چهارم عریض و آن عبارتست از آنکه احساس باجزء او در عرض ساعد بیشتر بود و سبب او خلاء عروق بود یا شدت لین

آلت.

پنجم ضیق و آن مقابل عریضت و سبب او امتلاء عروق است یا صلابت آلت ششم معتدل میان هر دو.

هفتم شاهر و آن عبارتست از آنکه احساس باجزء او در ارتفاع بیشتر از معتدل بود و سبب او شدت حاجتست بترویج.

هشتم منخفص و آن مقابل شاهرقت و سبب هم مقابل سبب شاهرقت.

نهم معتدل در شهوق و انحفاض و مرکبات او را اقسام بسیار است همچو عظیم و صغیر و غلیظ و دقیق و معتدل میان اینها

همچو موجی و مسلی و نملی و غیر آن که مجموع پنجاه و چهار است.

۴- جنس ماخوذ از قوام آلت و آن سه قسمت:

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۷

اول لین و آن عبارتست از آنکه قبول اندفاع او از غامز سهولت باشد و سبب او اسباییکه اقتضاء ترطیب و لین بدن کند.

دویم صلب و آن مقابل اوست و سبب او هم مقابل آن سیم معتدل میان صلب و لین

۵- جنس ماخوذ از ملمس آلت و آن نیز سه قسمت:

اول حار و سبب او امور مسخنه ب بارد و سبب او امور مبرده ج معتدل.

۶- جنس ماخوذ از خلاء عروق و امتلاء آن و آنهم سه قسمت:

اول ممتلی و آن عبارتست از آنکه در تجویف عرق رطوبتی زیاده از رطوبت هر عرق معتدل بود و سبب او آنچه سبب امتلاء

شود ب خالی و آنمقابل اوست و سبب نیز همچنان سیم معتدل.

۷- جنس ماخوذ از کیفیت قرع حرکت عرق مرا صابع را و آن سه قسم است:

اول فوی و آن عبارتست از آنکه مقاوم اصبع شود و دفع او کند عند الانبساط و سبب او جمیع آنچه تقویت قوت کند از اغذیه

و اشربه معتدل و فرح نیز چون باعتدال بود ب ضعیف و سبب او مقابل آن ج معتدل.

۸- ماخوذ از استوا و اختلاف نبض و این دو قسمت:

اول مستوی که عبارتست از تشابه نبض در جمیع حرکات محسوسه تحت الاصابع یا در هر جزوی از اجزاء نبضه واحده و سبب

او جری اسباب نبضت بر مجری طبیعی ب مختلف که مقابل اوست و سبب او ثقل ماده است یا مقاومت قوه با مرض یا امری

وارد از خارج که منافی طبیعت بود همچو فزع و هم مانند آن و جنس ماخوذ از انتظام و عدم انتظام که بعضی بواسطه آن

اجناس را ده نوع نهاده اند بحقیقت عاید باین جنس است.

۹- جنس ماخوذ از حال وزن و این بدو قسمست:

اول جید الوزن و مراد بچودت وزن آنستکه زمان حرکت و سکون در او محفوظ باشد بقیاس باسن او و سبب او جری اسباب نبضست بر مجری طبیعی.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۸

دویم ردی الوزن و او سه قسمست:

اول متغیر الوزن و آن عبارتست از آنکه وزن او تجاوز کرده باشد با وزن شیئی؟؟؟ که یلی او بود.

دویم مابین الوزن و این وقتی بود که به دو مرتبه تجاوز کند.

سیم خارج الوزن که مشابه هیچ یک از آن نباشد

و استدلال بقاروره از احوال بدن در حالت صحت و مرض توان کرد اما در حال صحت چنانکه اگر متشابه الاجزا بود دلالت کند بر چودت نضج در معده و اگر مختلف القوام باشد و شیهه بخمیر ممرس دلالت کند بر سوء هضم معدی و اگر اترجی اللون باشد دلالت کند بر چودت هضم کبیدی و اگر جید الرسوب بود دلالت کند بر چودت هضم عروقی و اما در مرض استدلال کنند بر چند چیز:

اول بر نوع مرض چه اگر اصفر باشد دلالت کند بر غلبه صفرا و اگر حمر بود بر غلبه خون و اگر ایض بر غلبه بلغم و اگر اسود بود بر غلبه سودا.

دویم بر موضع مرض چه اگر رملی بود دلالت کند بر آفت در کلیتین و مثانه اگر نخالی بود بر آنکه آفت در مثانه است تنها.

سیم بر مدت مرض چه اگر رسوب زود ظاهر شود دلالت کند بر قصر مرض و اگر در آن تاخیر افتد بر طول مرض.

چهارم بر عاقبت مرض چه گر بر لون اترجی بود دلالت کند بر خیر و اگر سیاه بود دلالت کند بر شر. اما صحت استدلال بدو موقوفست بر بیست و چهار شرط:

اول آنکه آن بول را بعد از خوابیکه کمال نضج بر او حاصل شده باشد اخذ کنند.

دویم آنکه اول بولی شد که بدان در صبح آمده باشد.

سیم آنکه خواب بر امتلاء مفرط نبوده باشد.

چهارم آنکه خواب بعد از شرب آب بسیار نبوده باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۲۹

پنجم آنکه زمانی بسیار آن بول را مدافعه نکرده باشد.

ششم آنکه عقیب الخروج بدان استدلال نکند بلکه چندان صبر کنند که در تاروره ساکن شود.

هفتم آنکه نگذارد که بر او زمان بسیار بگذرد و بعضی آنرا بشش ساعت مقرر کرده اند و بعضی به چهار ساعت و پیش شیخ رئیس آنستکه اگر ساعتی بر او بگذرد استدلال نشاید کرد.

هشتم آنکه بعد از خواب طعام یا شراب نخورده باشد.

نهم آنکه چیزیکه بول را رنگ کند نخورده باشد.

دهم آنکه بشره او ملاقی صابغی همچو حنا نشده باشد.

یازدهم چیزی از مدرات نخورده باشد.

دوازدهم پیشتر تخمه یا سوء استمرائی نبوده باشد.

سیزدهم آنکه بعد از جماع نباشد.

چهاردهم آنکه در حیض یا نفاس نبوده باشد.

پانزدهم تعب و ریاضت نکشیده باشد.

شانزدهم آنکه تمام آن بول را اخذ کنند.

هفدهم آنکه در قاروره شفاف که رنگ او صاف باشد اخذ کنند.

هیجدهم آنکه از وصول هوای گرم یا سرد یا آفتاب نگاهدارند.

نوزدهم آنکه بوقت نظر قاروره را اندکی بجنابند.

بیستم آنکه در مقامی روشن که شعاع آفتاب برو نیفتد در او نظر کنند.

بیست و یکم آنکه در قاروره که بعد از بول اول نشسته باشد نگیرند.

بیست و دوم آنکه بجای دور نبرند.

بیست و سوم آنکه از قاروره در قاروره دیگر نبرند.

بیست و چهارم آنکه سرد شده آن را بآب گرم یا غیر آن گرم نکنند اجناسیکه بدو احوال دلیل معلوم کنند هفت‌اند:

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۰

جنس لون و آن پنج طبقه است یعنی پنج قسمست صفرت و حمرت و خضرت و سواد و بیاض و طبقه صفر ترا شش طبقه است:

اول تبنی و سبب او قصور هضم کند.

دوم اترجی و سبب او حسن حال هضمست که تابع حرارت معتدله است در کبد.

سوم اشقر و سبب او زیادتی حرارت از حرارت اترجی.

چهارم اصفر نارنجی و سبب او زیادتی حرارت از حرارت اشقر.

پنجم ناری و سبب او زیادتی حرارت از نارنجی،

ششم زعفرانی و سبب او زیادتی حرارت از حرارت ناری. و طبقه خضرترا پنج مرتبه است:

اول فستقی و آن دلالت کند بر برودت.

دوم اسما نجونی و برودت اینجا قوی تر بود.

سوم نیلی و برودت این جا قوی تر از آسمان جونی بود.

چهارم کراشی و این دلالت کند بر احتراق خلط.

پنجم زنجاری و دلالت این بر احتراق خون قوی تر بود.

و طبقه سواد را چهار مرتبه است:

اول اسودی که انتقال او با سواد از طریق زعفرانیت بود و این دلالت کند بر سودائیکه از احتراق صفرا حادث شده باشد.

دوم سوادى که انتقال او با سواد از طریق قتمه بوده و این دلالت کند بر سودای دموی

سوم سوادى که انتقال او با سواد از طریق خضرت بوده باشد و این دلالت کند بر سودای صرف با کثرت جمود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۱

چهارم اسودی که با سپیدی زند و این دلالت کند بر سودای بلغمی و طبقه حرمترا چهار مرتبه است:

اول اصهب دوم وردی سوم احمرقانی چهارم احمر اقم و هر یک از اینها دلالت کند بر غلبه خون و غلبه در هر یکی که متاخر است بیشتر از متقدم بود و طبقه ایض را هفت مرتبه است:

۱- مخاطی ۲- دسمی ۳- مائی ۴- فقاعی ۵- منوی ۶- رصاصی ۷- لینی و این مجموع دلالت کند بر عدم نضح و غلبه برد و ماده بیضا الا آنست که دلالت بعضی بر زیادتی غلبه بود و دلالت بعضی بر قلت

دویم جنس قوام بول چه رقت او دلالت کند بر عدم نضح یا وقوع سده در عروق یا ضعف کلیه و مجاری بول با کثرت شرب آب یا شدت برد مزاج یا انصراف ماده غلیظه از مسالک بول یا اندفاع رطوبات رقیقه و غلظت او بر کثرت اخلاط یا عدم نضح. و اعتدال او در وقت و غلظت بر نضح تام.

سیم جنس صفا و کدوره بول چه کدورت او دلالت کند بر غلبه ارضیت یا ریخی که مخالط مائیت شود و صفا او بر عدم غلبه ارضیت و اعتدال او میان صفا و کدوره بر توسط حال

چهارم جنس رایحه چه بول اگر عدیم الرایحه بود دلالت کند بر افراط برودت یا بر سقوط و اعراض طبیعت از مقاومت مرض و اگر متنن الرایحه بود دلالت کند بر وجود قرحه در آلات بول یا بر عفونت اخلاط در عروق و اگر با رایحه حموضتی بود دلالت بر حراره غریبه یا استیلاء برودت که مقتضی جمود و موجب حموضت بود و اگر رایحه مایل بحلاوت بود دلالت کند بر غلبه خون و اگر متنن قوی بود دلالت کند بر غلبه صفا.

پنجم زید چه زبد او اگر سیاه بود دلالت کند بر یرقان اسود و اگر مایل بشقرت بود دلالت کند بر یرقان اصفر و اگر دیر بماند دلالت کند بر لزوجت و اگر زود متحلل شود بر عدم آن.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۲

ششم جنس رسوب و استدلال ازو بهفت وجه است:

۱- از جوهر او چه رسوب طبیعی دلالت کند بر تصرف طبیعت و نضح تام و غیر طبیعی که آن یازده قسمست:

۱ خراطی ۲ سویقی ۳ لحمی ۴ دسمی ۵ مدی ۶ مخاطی ۷ شعری ۸ خمیری ۹ رملی ۱۰ رمادی ۱۱ علقی دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت و قصو، نضح و ضعف معده و کبد و غیر آن.

دویم- از کمیت رسوب چه کثرت او دلالت کند بر کثرت اسباب و قلت او بر قلت آن و توسط او بر توسط اسباب

۳- کیفیت رسوب همچو صفرت و حرمت و حضرت و سواد و بیاض و دلالت هر یک ظاهر است.

۴- از وضع رسوب چه ملاست و استواء در رسوب محمود دلالت کند بر قوه طبیعت و استیلاء او و تشتت دلالت بر ریاح ممزقه و ضعف هاضمه.

۵- از زمان رسوب ظهور رسوب بسرعت دلالت کند بر جودت نضح و بطوء او بر قصور نضح و عدم رسوب بر عدم نضح.

۶- از مکان او چه اگر طافی بود دلالت کند بر قلت نضح یا تصعید ریح مر او را اگر باسفل قاروره راسب شود دلالت کند بر کثرت نضح و اگر در وسط واقف شود بر توسط نضح.

۷- از هیئت مخالطت او با مائیت چه اگر مخالطت قوی بود دلالت کند بر آنکه سبب او از کبد است و اگر قوی نباشد دلالت کند که از قضیب است و مایلی او و اگر متوسط بود بر توسط حال.

هفتم جنس قلت و کثرت بول چه قلت مقدار او دلالت کند بر ضعف قوه یا بر تحلیل بسیار بطریق عرق یا انصراف ماده او از مجاری خود و کثرت او بر ذوبان اعضا یا بر استفراغ ماده فضل که محتبس بوده باشد در بدن و توسط او بر جریان اسباب بر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۳

۱ از کمیت او ۲ از قوام او ۳ از لون او ۴ از هیئت او در ضمور و انتفاخ ۵ از وقت او ۶ از صوت و عدم آن ۷ از رایحه و عدم آن ۸ از زبدیت او ۹ از ییوست و صلابت او و عدم آن و اگر باسباب هر یک شروع رود بتطویل انجامد.

فصل پنجم در معرفت اشیاء مستعمله از اغذیه و اشربه و ادویه و غیر آن، از خوب:

گندم و نخود و لویا گرم و ترند و برنج گرم و قابض و جو و ماش سرد و تر و کاورس و باقلی و تخم کتان سرد و خشک و عدس و خشخاش سرد در درجه اول و خشک در درجه دهیم حله گرم در درجه دویم و خشک در اول و کنجد گرم و تر و شاه دانه گرم و خشک در درجه دویم. و از لحوم گوشت گوسفند غیر بز گرم و تراست و گوشت گاو و بز سرد و خشک و گوشت گوساله معتدل و گوشت حیوانات وحشی احر و ایس است از گوشت حیوانات اهلی و گوشت مرغان غیر آبی و گوشت گنجشک گرم و خشکست و گوشت ماهی سرد و تر و سریع الانهضام و زرده تخم مرغ گرم و تراست و سفیده او سرد. همه شیرها سرد و ترند اما برودت و رطوبت در شیر گاو بیشتر است از آنکه در شیر گوسفند و روغن هر دو گرم و تر است. اما حرارت مسکه کمتر باشد و پنیر تازه سرد و تراست و آنچه تیزی در او بود گرم و خشک و از بقول سیر و کراث و کرفس و شبت و ترخون و نعن و جرجیر و بادنجان و ورق رشاد و ترب و فودنج همه گرم و خشکند و پیاز و بادروج گرمند و تر و اسفناج در حرارت و برودت معتدل و سلق و کشنیز و بقله یمانی همه سرد و تر و فرخ سرد و تر و کاسنی سرد و خشک و اصل ترب گرم و خشکست و بلغم را قطع کند و کزر گرم و خشکست و بطیء الهضم و شلجم گرم و تر و سریع الانهضامست.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۴

و از فواکه تر انگور و خربزه شیرین و جوز و عناب گرم و ترند و انگور اسهال طبیعت کند و عناب تسکین خون و انار شیرین میان حرارت و برودت معتدلست و انگور ترش و به و امرود و سیب سرد و خشکند.

اما به و امرود مقوی معده‌اند و سیب مقوی دل و شفتالو و آلو سیاه و خربزه غیر شیرین و خیار و قنار همه سرد و تر و توت سیاه گرم و تر و سفید معتدل.

و از فواکه خشک عناب و سیستان و فندق و شفتالو و مشمش شیرین گرمند باعتدال و مشمش ترش سرد و بادام گرم و تر باعتدال و جوز و فستق و زیتون سیاه گرم و خشک و زیتون سپید سرد و خشک.

و از ریاحین گل سرد و قابض و سوسن و بابونه و خزامی و پلنکمشک و یاسمین زرد و مرزنجوش همه گرم و خشکند و نرکس تر و بنفشه سرد و تر نسرين و شاه اسفرم مایل بحرارت و خیری و جلنار و یاسمین سپید معتدل الحرارت و آس سرد قابض.

و از ادهان روغن شیرج معتدلست در حرارت و ییوست و روغن بادام معتدل در حرارت ولین و روغن جوز و تخم کتان و یاسمین و نسرين و سوسن و روغن خردل و مرزنجوش و روغن شاه دانج گرم و خشکند و روغن زیت و روغن کل سرد و خشک و روغن بنفشه معتدل در برودت و رطوبت و روغن خلاف معتدل در حرارت و برودت و رطوبت و روغن خشخاش سرد و مخدر و روغن نرگس و فستق گرم و تر و روغن نیلوفر سرد.

و از ریحانات مشک قوی الحرارة و الیوستت و عنبر در حرارت و بیس از او کمتر و بتری مایل و عود هندی و سنبل معتدل در حرارت و ییوست و کافور خشک بافراط و او مرکبست از دو جوهر یکی سرد و دویم خشک و صندل معتدلست در برودت و زعفران و قسط و قرنفل و جوز بو یا همه گرم و خشک قافله گرم و تر.

و از توایل کشنیز خشک و معتدلست در حرارت و ییوست و کمون و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۵

سعت و کرویا و نان خواه و شو نیز و فلفل و دارچینی و زنجبیل و انجدان و خردل همه گرم و خشک و سماق سرد و خشک و از انبذه نیبذ انگور گرم و تر است و آنچه کهنه باشد گرم و خشک و نیبذ مویز معتدل در حرارت و رطوبت و نفاخ و نیبذ خرما و دوشاب نرم باشد.

و از اشربه سکنگین شگری ساذج سرد است و او معده را سود دارد و بلغم را کم کند و سکنگین باصول و بذور مایل به حرارت بود و نافع معده و شراب بنفشه معتدل در حرارت و برودت.

و از ربوب رب به و سیب سردند و خشک و شکم را باز بندد و رب غوره سرد است و مسکن تشنگی و رب انار گرمست و معده را سود دارد و غشی را ساکن کند و رب توت سرد است و اطلاق طبیعت کند.

و شرح ادویه چون کما ینبغی میسر نخواهد شد بذکر بعضی از آنچه در اول او الف باشد اشارتی کرده شود.

ابهل ثمر درخت اورسست که او را عرعر خوانند و او حار و یابس در درجه دویم و در تحلیل و تلطیف قوی بود و قروح و سخته را پاک گرداند و اد را رطمت کند و اگر او را زن آبستن بردارد یا حل کرده بیاشامد یا بخور کند بچه از شکم او بیفتد اگر زنده باشد و اگر مرده و در اکله فالج و استرخا عصب نافع بود.

اٹمد سرمه سپاهانیست و او را بدل ابار که اسرب سوخته را گویند بکار دارند و او بارد است در درجه اولی و یابس در دویم و قابض و مجفف بی لذع و گوشت زاید از قروح زایل کند و قروح را مندمل گرداند و زنیکه خون او بسیار بود اگر او را بر دارد قطع آن خون کند و رعافی را که حدوث او از اغشیه دماغ بود هم قطع کند و چشم را تقویت دهد.

آس مورد است و او مرکبست از قوتهای متضاده اما بر دو بیس بر او غالب است نفت دم و رعاف و استطلاق صفراوی و ماشرا و بواسیر و سوخته آتش و خفقان

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۶

و ضعف دل را سود دارد.

و اگر بر بشور و قروچی که در پنجه یا در قدم یا در سر باشد ریزند نافع بود و اگر بدن را بدو دلک کنند قطع عرق و نشف رطوبات فضلای کند و گند بغل را ببرد.

و اگر او را در آب بجوشانند و کسی را که مقعد یا رحم او بیرون آید در آنجا نشانند سود دارد و حب او لذع مثانه و گزیدن عقرب و رتیلا را نافع بود و طیبخ او موی را رنگ کند.

اقحوان شکوفه بابونه را گویند و او را در شروان داروی کیک خوانند و او زرد باشد و سپید و خوشبوی و گرم در سیم درجه خشک در دویم تفتیح سد داحشا و افواه بواسیر کند و تقطیع و تلطیف اخلاط غلیظه و تحلیل خون فسرده در معده و مثانه.

اما فم معده رازیان دارد و اگر زن آن را بر دارد یا بجوشاند و بیاشامد ادرار طمت او کند و اگر در آن آب نشیند صلابت رحم را زایل گرداند.

اقاقیا عصاره قرظ است و او بارد است در دویم درجه و یابس در سیم در سحج و استطلاق بطن و نفت دم نافع بود و اگر آنرا

بردارند مقعده و رحم را باجاء خود برد و در خضاب شعرا ورا اثری تمامست.

افستین پنج نوعست طرطوسی و سوسی و رومی و نبطی و خراسانی و نبطیرا بعض اطبا شیخ رومی خوانند.

و بعضی دیگر کشوث رومی و بهترین آنستکه از نواحی طرسوس و سوس و روم آرند و رنگ او بغایت زرد باشد و بر او بندها بود همچو سعتر و بوی خوش دارد اما تلخ باشد.

و اگر افستین نیابند بجای آن از برای تقویت معده اسارون بوزن آن بنهند با نیمه وزن او هلیله و از جهت پاک کردن معده صبی و در همه احوال بدل او جند است یا شیخ ارمنی که او گرمست در اول درجه و خشک در دویم و خاصیت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۷

او جلا و تفتیح و تجفیف است و بقدر اسهال صفرا کند و در یرقان و حمیات مزمنه نیک باشد و نفخ را ببرد و حیاترا از شکم بیرون آرد و مار گزیده و زهر خورده را سود دارد و عصاره او را تاثیر بسیار باشد و اگر آنرا پیش از شراب بخورند سود دارد و خمار حاصل نشود.

افتمون گیاهیست که گل و برک و ساق او همه سفید و تیز طعم باشد و گفته‌اند که او زیره رومیست.

دیسقوریدوس حکیم گفته که او شکوفه گیاهیست بسعتر ماند و سر شاخ او باریکست و بهترین او آن باشد که سرخ و تیز بوی بود و از جزیره اقریطیا آورند از شام و بیت المقدس و بدل او مثل وزن او حنظل دشتی باشد و مسخن و مجفف است در سیم و تاثیر او در اسهال سودا بیشتر باشد از اسهال بلغم و از برای نفخ و تفتیح سده نیک بود.

اسقیل و اسقال نیز گویند و او را بصل الفار از برای آن گویند که موش را بکشد برک او همچو برک سوسن باشد و او مانند پیاز بری بود و رنگ او زرد باشد با سفیدی زند و او گرمست در سیم درجه و یابس در دوم تلطیف کیموسات غلیظ کند و در صرع و غلظ طحال و ربو و ضیق نفس نافع بود و اگر کسی را داء الثعلب یا داء الحیه بود آنموضع بدو دلک کند موی بر آرد و مار گزیده اگر او را در سرکه طبخ کند و تضمید کند یا بیاشامد نافع بود و اگر در ثالیل مالند او را قطع کنند.

اکلیل الملک ثمر نباتیست مانند کرم به شکل ماه نوتلین اورام صلبه کند و تقویت اعضا و اعانت بر دفع و اذابت فضول و تحلیل او کند.

انیسون تخم رازیانه نبطی است و بدل آن رازیانه رومی مثل وزن او و او گرم و خشکست در دویم درجه بادها پراکنده کند و سده کبد و طحال و کلیه و رحم را بگشاید و ادرار طمٹ کند و شیر بسیار گرداند و در لسع هوام و حمیات متقادمه و عسر تنفس نیک باشد،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۸

انزروت صمغ درختیست در پارس و پوست بر پوست مانند پیاز و بچوب او صوفیان جامه شوئی کنند هر چه از آن درخت به شب بر آید مفیدتر بود و هر چه بروز بر آید در آفتاب بماند سرخ شود و صمغها به آفتاب سرخ گردد.

انبر باریس زرشکست و او را اترار و امبر باریس و امروسیا نیز خوانند بدل او مثل او تخم گلست و ثلث وزن او صندل و او سرد و خشکست در درجه دویم شکم باز بندد و قطع تشنگی کند و اگر بر اورام حاره نهند سود دارد.

اجاص الوسیاه است و آنسرد و تر است در درجه دویم تلین طبیعت و اطفاء حرارت کند و اگر بطبیخ ورق او غرغره کنند ورم لهات و لئه را سود دارد و قطع سیلان مواد کند و صمغ او قروحرا با هم آرد.

انجدان دو نوعست سیاه و سفید سیاه او قوی تر باشد.

و اشتر غاز بیخ انجدان خراسانیست و او گرم و خشکست در درجه سیم از برای وجع مفاصل و ادرار بول و طمٹ و خنازیر و

جراحات و بواسیر و داء الثعلب نیک باشد و سمورا دفع کند و اگر او را بر اندام نهند مواد را با خارج جذب کند.

باب دوم در قسم عملی مشتمل بر دو فصل:

فصل اول در حفظ صحت بدن:

حفظ صحت بدن از اهم اشیاء است خصوصا در این زمان که طبیعی که اعتماد بتدبیر او توان کرد متعذر است و ملاک امر در حفظ صحت بدن بدو چیز است یکی منع عفونت اخلاط و دویم حفظ رطوبت از تحلیل و رعایت این هر دو در تعدیل هفت چیز است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۳۹

۱- تعدیل مزاج بترویج متجدد بواسطه هوا و غیر آن.

۲- اختیار متناولیکه موافق متحلل بود.

۳- تنقیه فضول تا مزاحم قوه نشود.

۴- حفظ ترکیب بصیانت او از مغیرات.

۵- استنشاق اموریکه روحرا تقویت دهد.

۶- اصلاح ملبوس چنانکه اعتدال بدن را نگاهدارد.

۷- تعدیل حرکات بدنی و نفسانی که در او افراط و تفریطی واقع نشود.

پس باید که از برای اقامت شهری اختیار کند که آب و هوای او از عروض عفونت و فساد دور مانند چه آنجا در تعدیل مزاج به ترویج به زیادت کلفتی احتیاج نیفتد و باید بخوردن هر چیز اقدام ننمایند بلکه تا توانند بنان گندم و گوشت حیوانی که مناسب او بود اکتفا کند.

و از فواکه و بقول و اغذیه لزجه بطیة الهضم ردیه الکیموس تا تواند اجتناب نماید و تا اشتهای صادق نباشد چیزی تناول نکند و اگر اشتها باشد در ممانعه و دفع او مبالغه نکند چه بواسطه آن مواد ردیه بمعده منصب شود و باید که هنوز میل بطعام باقی باشد که دست از اکل باز گیرد چه امتلا متضمن فسادات بسیار است و از ادخال طعام بر طعام پیوسته محترز باشد و چون طعام خورده باشد چندانی حرکت نکند که طعام در معده قرار گیرد و باید که اکل در اعدل اوقات نهاده بود چنانچه اگر زمستان باشد بوقت نیمروز و اگر تابستان بود در طرفی نهار و آب وقتی خورد که تشنگی صادق باشد اگر میان طعام باشد و اگر بعد از آن و صبر کردن بر تشنگی کاذب بغایت محمود است و مبالغه نمودن در آب خوردن بغایت مذموم است بتخصیص در میان طعام و بر یک غذا ادمان نماید و عادت نکند و اگر سوداوی المزاج بود چیزی خورد که ترطیب او قوی باشد و تسخین او ضعیف باشد همچو مرق گوشت بره فربه و زرده تخم مرغ نیم برشت و اگر صفرای بود باید که سرد و مرطب بود همچو قلیه کدو یا خیار یا غوره و کشک شعیر و اگر بلغمی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۰

باشد باید غداء او مسخن و ملطف بود همچو لحوم عسافیر و کبک بدارچینی و کمون و اگر دموی بود از چیزهاییکه مکرر خون بود اجتناب نماید و اگر غداء لطیف و غلیظ خواهد جمع کند، بیشتر اطبا بر آنند که تقدیم غداء غلیظ واجب بود چه قوت هضم در قعر معده بیشتر است و هضم لطیف آسانتر و میان ماهی و ماست جمع نکند چه آنسبب امراض مزمنه همچو جذام و

فالج بود و میان تخم مرغ و ماهی هم جمع نکند که از آن درد دندان تولد کند و میان ماست و شراب نیز هم جمع نکند چه از آن برص پدید آید.

و همچنین میان گوشت مرغ و ماست بهمین علت که یاد کرده شد و میان برنج و سرکه هم جمع نشاید کرد زیرا که از آن درد شکم خیزد و در عقب فصد نشاید که مالحی تناول کند چه از آن جرب یا بهق حادث شود.

و گفته‌اند نیز که جمع میان بریان سرد و انگور نشاید و همچنین میان سرکه و انار و چون رعایت غذا بوجهی که کرده شد نموده باشد و پیوسته خود را از هوا نگاهدارد چنانکه بهر وقت که سرما زده باشد جامه بیشتر در پوشد و در وقتی که گرم شده باشد عرق کرده جامه از خود دور کند.

و فی الجمله در شب و روز رعایت ملبوس بوجهی کند که از سرما متاثری بشود و از برای تحلیل مواد فضلوی ریاضتی که مناسب او باشد بجای آرد و خواب و بیداری او باعتدال باشد و از اعراض نفسانی همچو غضب بافراط و هم و فزع و امثال آن خود را نگاهدارد و بوقت بهار اگر بفسد و اسهال محتاج بود مبادرت نماید و از مسخعات و مرطبات احتراز کند و در تابستان طعام و شراب کمتر خورد و ریاضت کمتر کند و در آفتاب ننشیند و مطفیات حرارت بسیار استعمال کنند و در پائیز از جماع بسیار و آب سرد و خواب در جای سرد و سرمای بامداد و شب و اکل فواکه اجتناب نماید و مجففات استعمال نکند و در اوایل او استفراغ مواد کند و چیزی خورد که ترطیب او قوی باشد و تسخین او ضعیف و در زمستان از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۱

فصد و قی احتراز نماید و غذا بیشتر خورد و غالباً از حدوث امراض ایمن باشد مگر کسی که مزاج او در اصل بد افتاده باشد. و حیثاً اگر حرارت بر او غالب باشد باید که دعت و سکون اختیار کند و و میردات و مرطبات بسیار بکار دارد و اگر پیوست غالب باشد در ادرار مرار کوشد و استفراغ آنکند بوجهیکه آسانتر بود و استعمال حمام پیوسته بعد از طعام کند و از مسخعات و ریاضات قوی اجتناب نماید و با دهان مرطبه تمریح کند و اگر حرارت و رطوبت غالب باشد باید که ریاضت باعتدال کند و پیش از طعام به حمام رود و در نقص فضول تهاون ننماید.

و اگر برودت غالب باشد باغذیه و اشربه حاره و ادهان مسخنه و معاجین کبار تدبیر آن کند و بر حافظ صحت لازمست که تا تواند بسفر و غربت نرود چه رعایت امور حفظ صحت در سفر برو دشوار بود و اگر ناچار باشد باید که پیش از سفر بدنرا از فضول پاک کند و بچند روز پیشتر از خروج ریاضت بیشتر از عادت خود کند و کمتر خسبد و کمتر خورد و با خود چیزیکه گرسنگی و تشنگی برو آسان گرداند بردارد همچو روغن بنفشه که در شمع کداخته باشد، چه گفته‌اند اگر یکرطل از آن بیاشامد تا ده روز گرسنه نشود همچو بذر بقله الحمقا که اگر از او ۳ درم بسر که بیاشامد تشنگی بنشانند و باید که غذاهائی که تشنگی آرد همچو ماهی و قدید و حلوها و چیزهای شور کمتر خورد تا اگر آب نیابد رطوبات اصلی تحلیل نرود و باید که در راه سخن کم گوید تا دماغ ضعیف نشود و سیر برفق کند و ممتلی نشود چه حرکت در امتلاء بغایت مضر بود و اگر هوا گرم باشد سر خود را سایه کند و بر سینه بلعاب برزقطونا و عصاره بقله الحمقاء طلا کند و بر روی نیز همچنان تا رنگ رو متغیر نشود و پیش از آنکه بر نشیند چیزی از میردات همچو سویق شعیر و شراب فواکه تناول کند و اگر از آمدن سموم خوفی بود دهن و بینی را بچیزی ثخین ببندد و پیاز منقوع بدوغ بخورد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۲

و اگر سموم بدو رسد باید که بر اطراف او آب سرد بتدریج بریزد و زمانی در آن آب بگذارند و روی او را به آب سرد به‌شویند و بعد از آن با جائی سرد نقل کنند و بر سر آن روغن‌های سرد همچو روغن بنفشه و کدو و عصارات بارده همچو

عصاره بقله الحمقاء و حی العالم بنهد و بقول بارده همچو خس و مانند آن بدهند تا بخورد.

و اگر آب خواهد نگذارند که سیر بیاشامد چه در حال هلاک شود بلکه بمضمضه اکتفا کند و اگر ناچار بود بروغن گل ممزوج کند تا اندک اندک بیاشامد و اگر در سرمای قوی سفر کند باید که سد مسام کند و دهن و بینرا از دخول هوای سرد و ناکاه نگاهدارد و باید که چون فرود آید زود در جای گرم نرود و نزدیک آتش ننشیند و مثل سیر و جوز و خردل و حلتیت در غذا بکار دارد و موزه تنک نپوشد چه پای در آن جا گرم نشود.

و اگر سرما برسد اول پای خود را در کاغذ پیچد و بعد از آن موی بر اسب یا غیر آن و اگر سرما رسیده باشد در آب شلجم یا آبی که انجیر یا کبریت یا برنج جوشانیده باشند نهند.

و بعضی گفتند در آب سرد نهند چنانکه میوه سرما رسیده را در آب سرد نهند و در تدبیر آبهای مختلف اهمال نکند چه ضرر آن بیشتر از ضرر اغذیه مختلفه باشد پس اگر تواند آب از مقام خود بردارد چندانکه او را در رفتن و باز آمدن کفایت کند و اگر نتواند از مقام آب بردارد تا بمنزل اول و به آب آنجا خلط کند و آب آن منزل را بمنزل دیگر برساند و بآن خلط کند و همچنین چندانکه رود

اگر از مقام خود گل بر دارد بهر منزل که رسد قدری از انگل در کوزه اندارد و آبرای بدانگل بیامیزد و تیره کند و بگذارد تا صافی شود و بعد از آن بیاشامد نیک باشد و اگر این معنی میسر نشود فتیله از صوف بسازد و یکطرف او را در آینه نهد که پر آب باشد و طرفی دیگر در آینه که تهی بود تا بتقطیر آب در آن جا رود و آنرا بیاشامد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۳

و اگر نیز آبرای طنج کند از غایله او ایمن شود و اگر اینها دست ندهد چیزی از ربوب حامضه با آن مزج کند و بیاشامد و ضرر آب گرما پیاز و سیر دفع کند و ضرر آب شور را سرکه و سکنجبین و ضرر آب تلخرا دسومات و حلاوات و ضرر آبهای ایستاده و آجام را فواکه قابضه همچو انار ترش و به و سیب و ربوب حامضه وزن چون آبستن شود باید که از فصد و حجامت و چیزیکه موجب اسهال یا قی بود اجتناب نماید مگر بحسب ضرورت و فزع شدید و اصوات هایله و شم روایح و اطعمه تفه او را مضر بود و بسیار باشد که هر یکی از مذکورات سبب اسقاط جنین گردد و باید که او برای تنقیه معده کلنگین و سکنجبین بسیار دارد و چون بار بنهد قابله سره بچه را مقدار ۴ انگشت بگذارد و زیاده ببرد و رکوئی بروغن زیت بیالاید و بر آنجا بندد و بعد از آن بدن او را تملیح کند تا پوست و بشره قوی شود و باید آب سخت شور نباشد و چیزی از شادنج و ققط و سماق و حلبه و سعتز در آن جا انداخته باشد و بعد از آن او را به آب فاتر غیر مملح به شوید تا بدن او از جلاء نمک و لذع آن بیاساید و باید که منخرین او را دم بدم پاک کند و در چشم او چیزی از زیت تقطیر کند و چون ققط او کند هر عضو را به شکلی که احسن آن عضو بود مشکل گرداند.

و بعد از آن او را در خانه که هوا معتدل بود و شعاع آفتاب در آن جا نیفتد بلکه مایل بظلمت بود بخواباند و بعد از هر خوابی که تمام کرده باشد او را بشوید اگر مادرش شیر بدهد بهتر باشد

اما در ایام نفاس باید که غیر او شیر دهد و پیش از شیر دادن باید که قدری از عسل ببلعاند و در شبانه روزی به ۲ نوبت یا ۳ نوبت شیر دادن اقتصار کند بهتر باشد.

و در اول روز چون شیر دهد باید که ۲ نوبت یا ۳ نوبت پستانرا بدوشد و بعد از آن در دهن رضیع نهد و اگر بدایه احتیاج افتد باید که کسیرا اختیار کند که سن او میان ۲۵ تا ۳۵ سال باشد و باید رنگروی او سپید باشد مایل بحمرت و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۴

گردن او قوی بود و سینه فراخ و سحنه معتدل.

یعنی د حصافت و سمن متوسط بود باید که خوش خلق باشد و پستان او مکتنز و شیر او معتدل در قوام و مقدار و مایل بیاض و خوش بوی و مایل به حلاوت و باید که دایه قریبه الولاده یا بعیده الولاده نباشد بلکه بتوسط بود و باید که فرزند او نرینه باشد و نشاید که با مرضع مجامعت کنند چه شیر او فاسد شود و الله اعلم.

فصل دویم در معالجات:

بدانکه استعمال دارو یا از داخل بود یا از خارج و استعمال از داخل یا از برای استفراغ بود یا از برای احتباس یا از برای تبدیل مزاج و استعمال از خارج یا از برای تبدیل نقص چیزی بود. چنانکه داروی تیز بر جای نهند یا از برای زیاده همچو داروی منبت یا از برای منع خروج چیزی از بدن یا تغییر مزاج بتقطیر و طلا و تکمید و مانند آن و در علاج بادویه ۱۰ چیز لازم بود.

۱- نوع مرض ۲- سبب او ۳- قوت مریض و ضعف او ۴- اعتبار مزاج حادث ۵- اعتبار مزاج طبیعی ۶- سن ۷- عادت ۸- بلد ۹- وقت حاضر ۱۰- حال هوا.

و چون رعایت این امور کرده باشد شروع در علاج تواند کرد و پیش از آنکه در تدبیر بعضی از امراض شروع کنیم به بیان قصد و قی و اسهال و حقنه اشارتی کرده شود.

بدانکه قویترین علاجهای مر بدن دموی را فصد و حجامت و علت او اگر در سر باشد فصد قیفال در نفع اسرع بود و اگر در اسفل بدن باشد فصد با سلیق و اکحل جامع هر دو عرق مذکور است و تاثیر حجامت ضعیف چو او جذب خون از عضوی کند که محجمه برو نهند و از مجاور او و از او تجاوز نکند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۵

و قویترین آن حجامت ساقین است و قی اگر به ادویه باشد در آن خطر است چه گاه باشد که سبب خنق شود و اگر بطعام بود معده را پاک گرداند و اعضائرا که مجاور باشد تجفیف کند.

و شرط اسهال آنست که بیشتر استعمال ملینات کند و ماده را نضح دهد و بعد از استعمال آن روایحی که مانع غثیان و رد آن شود همچو بهی و نعنای بکار دارد.

و اگر در اسهال افراط افتد چیزیکه حبس آنکند استعمال دارد و اگر دارو بیاشامد و کار نکند اولی آن بود که اگر از حدوث مرضی خوف نباشد تحریک طبیعت نکند و اگر از حدوث آن خایف بود باید که به استعمال حقنه مبادرت نماید و حقنه فضولی را که در شکم و امعا بود استفراغ کند و از اسهال با سلامت تر باشد.

و چون اینمعنی معلوم شد گوئیم صداع و درد شقیقه اگر از ماده دموی باشد علامت آن سرخی روی و چشم و حرارت ملمس و امتلاء عروق و عظم نبض و حلاوت دهن است و علاج آن فصد باشد و حجامت و استعمال چیزهای سرد همچو شراب عناب و اجاص و تمر هندی و شکر سفید و گلاب و غذاء تخم مرغ نیم برشت و اگر از ماده صفراوی بود علامت آن زردی رنگ و تلخی دهن و شدت درد و التهاب سر و روی و حدت نبض و صفرت بول و علاج آن اسهال طبیعت بتمر هندی و اجاص و عناب و سپتسان و ترنگین و خیار شنبر و تبرید سرآب ورق خلاف و کلاب و صندل و کافور و بوئیدن گل بنفشه و غذاء ماء الشعیر.

و اگر از ماده سوداوی باشد علامت آن کمودت لون و فتور نبض و خضرت بول و حموضت دهن بوده علاج آن اسهال طبیعت بهلیله سیاه و افتمون و غاریقون و غذاء زیرباج بفروج و فالودج از روغن و شکر.

و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بسیاری خواب و گرانی سر و شوری دهن و بیاض لون و قاروره و فتور نبض و علاج اسهال طبیعت بحب صبر و حب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۶

شیبار و غرغره با یارج و شم مسک و غذاء شورباج عصفیر

سرسام ورمی است حار که در سطح باطن سر حادث شود و آن اگر دموی باشد علامت او سرخی روی و عظم نبض و اختلال عقل و علاج او پیش از استحکام اخراج خونست از عروق جبهه و تلین طبیعت بآب اجاص و عناب و ترنگین و سپستان و اصل السوس و بنفشه و غذاء ماء الشعیر بآب انار و مزوره عدس مقشر بروغن بادام.

و اگر صفراوی بود علامت آن زردی رنگ و سیاهی زبان و حدت نبض و ناریت قاروره و حمی حاده و شدت عطش و اختلال عقل و بیخودی و هذیان و علاج آن ماء الشعیر مطبوخ با اجاص و چون مریض با خود آید نان بآب انار حامض و آب غوره و بعد از آن مزوره اسفاناج.

مالیخولیا که آن وسواس سوداویست اگر از خلط حار باشد علامت آن حمیت بول و حدت نبض و سهر است و علاج او آنکه روغن بنفشه و کدو و خشخاش و شیر زنان بر سر او ریزند و طیبخ هلیله سیاه و افیمون و غاریقون و سقمونیا بدهد و غذاء مزوره ماش بروغن بادام.

و اگر از خلط بارد باشد علامت آنرطوبت منحزین و سیلان لعاب و خضرت بول و فتور نبض بوده و علاج آنکه آب بابونج و روغن بادام و شیر میش بر سر او ریزند و طیبخ هلیله سیاه و افیمون و غاریقون مرکب بخیار شنبز و روغن شیره بدهند و غذاء شورباج فراریج

و صرع آنست که ماده بارده بعضی از مسالک روح را مسدود کند و از نفوذ روح نفسانی مانع شود و آن ماده اگر بلغمی باشد علامت آن بیاض لون و سمن است و علاج او بحب قوقایا و حب، اصطمخیقون کنند و در بینی او فاواینا مسحوق دردمند و تلطیف تدبیر کنند و اگر با صرع چشم و روی سرخ باشد و عرق کند فصد صافن کنند و غذاء او عصفیر و دراج و مانند آن و در طبخ ان انیسون

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۷

و دارچینی و کرویدار اندازند و باید که از ماهی تازه و شیرها و میوهها و مزور شراب اجتناب نماید و اگر سوداوی بود علامت آن هزال و سواد لون بود و علاج آن طیبخ افیمون و غاریقون و اسطو خودوس و ایارج فیکراو باید که معاجین ملطفه منقیه که مبدل مزاج باشد به کار دارد هم چو مژود یطوس و ایارج روفس و معجون هر مس و غذا شورباج فراریج.

و سکتیه از ماده بلغمی بود که بطون دماغ را ممتلی کند چنانکه بکلی روح نفسانی را از نفوذ مانع شود و علامت او استرخاء بدن بود و تعطیل حواس و غطیط شدید و علاج او بفسد قیفال با استعمال حقنه حاده کنند و در بینی او کندش و خربق ایبض و مسک و فلفل و شونیز دردمند.

و فالج و لقوه و رعشه این هر سه استرخاء عصب یا ضعف او از رطوبت بلغمی یا از سوء مزاج بارد حادث شوند و علاج او ایارج فیکرا و ایارج لوغادیا و تریاق فاروق و معجون بلا در و غذا شورباج عصفیر و شراب عتیق.

و زکام از سیلان رطوبت از بطون دماغ یا منخرین حادث شود.

پس اگر با صداع و التهاب راس و حمیت وجه باشد علاج او فصد بود و شراب بنفشه بروغن بادام.

و اگر با دلایل حرارت نباشد آنچه بیرون آید بلغم غلیظ نضج باشد اصفر یا ایبض بگذارند تا بخود منقطع شود.

و اگر ابیض رقیق بود سر را بمندیل گرم تکمید کنند و بریاحین حار استنشاق کنند.

و رمد اگر با او سرخی چشم و روی و امتلاء عروق بود علاج فصد قیفالست و حجامت نقره و اسهال طبیعت بطبیح هلیله زرد و فواکه بیرک خیار شنبر و شکر و تبرید چشم به آب و گلاب سرد و غذا مزورات بعدس و ماش و روغن بادام و نان به آب غوره و آب انار ترش.

و اگر علامات مذکوره نباشد و اجفان بشب ملتصق شود علاج شیبار و ایارج

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۸

فیقرا بود و مداومت حمام هر روزه و غذا زیر باج به روغن گل.

و اگر ضعفی در بصر بود علاج آن تلطیف غذاست و تقویت دماغ بیویهای خوش موافق و شراب کهنه کند و از روزه و جماع باز ایستد.

و اگر از چشم آب رود علاج آن تلطیف غذاست و اکتحال به هلیله کابلی و سقمونیا و توتیا جمله را با هم سحق کرده.

و درد گوش اگر از خون یا ورم باشد علامت آن سرخی رنگ و ضربان بود در گوش و علاج فصد قیفال و اسهال طبیعت به آب فواکه و هلیله زرد و خیار شنبر و شکر و تقطیر روغن بادام مطبوخ بگلاب و خل و غذاء مزوره غوره و انار ترش و ماش و عدس.

و اگر از سده یا ماده ریچی بود علامت آن آواز و طنین گوش بود و علاج تنقیه بحب شیبار وقی و غرغره با یارج فیقرا و تقطیر روغن شیره باورق مرزنجوش و نرکس و بابونه و شبت جوشیده و غذا اسفید باجات بتوابل.

درد بینی اگر با علامات غلبه خون بود علاج آن فصد قیفال است و بعد از آن اسهال طبیعت بطبیح فواکه و هلیله زرد و غاریقون و خیار شنبر و شکر و غذا مزوره ماش مقشر و عدس.

و اگر علامات غلبه خون نباشد علاج آن اسهال طبیعت است بحب ایارج و غرغره بسر که و خردل و استنشاق رایحه مسک منقوع در شراب خوشبوی و غذا زیر باج.

و اگر رعاف باشد علاج آن فصد قیفال است و شراب غوره و ریاس بگلاب میرد به برف طلا کند و گلاب میرد برف بر سر ریزد و به آب لسان الحمل و کافور سعوط کند و غذا مزوره عدس.

و درد دندان و لثه اگر از ماده دموی و صفراوی باشد علاج آن فصد قیفال است.

و اگر کافی نشود فصد هر دو رگ که زیر زبانت بیاید کرد و اسهال طبیعت بطبیح هلیله زرد و خیار شنبر و غرغره بسر که و گلاب و مضمضه بدان و آب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۴۹

سماق و قشور رمان و حی العالم نیک بود.

و اگر بلغمی یا سوداوی علاج آن خوردن ابارج فیقرا و حب قوقایا و مضمضه بخل مطبوح بخنظل و عاقر قرحا و تلطیف غذا و سعال اگر از رطوبت باشد علامت آنست که تشنگی نباشد و علاج آن تناول بنفشه مربی با روغن حب صنوبر یا روغن فستق و تمریخ حلق به روغن سوسن و نرکس و غذا ماء الشعیر بنفشه مربی و طبر زد.

و اگر از بیوست باشد و علامت آن تشنگی بود و استلذاد بباد خنگ و علاج آن شراب خشخاش و سپستان و عناب و بنفشه و روغن بادام.

و اگر از سرما باشد کلنگین عسلی به آب انجیر یا زیت و اصل السوس با پر سیاوشان و بیخ رازیانه و روغن بادام.

و اگر سعال سخت شود نشا و کتیرا و مغز دانه کدو را بعضاره لحيه التيس بسرشد و استعمال کند.
و اگر سعال کهنه شود و با آن التهاب و حرارت بود کتیرا و صمغ عربی از هر یکی ۲۰ درم بجوشانند تا آب همچو عسل شود
و بعد از آن روغن بنفشه و لعاب بذر قطونا در آنجا ریزد و به هم بیامیزد و آن را پیوسته استعمال کند،
و اگر بسعال خون بیرون آید یکدرم انفحه ارنب را با آب سرد به آشامد.

و اگر فایده ندهد فصد باید کرد و بدفعات خون کم کردن اما باید که به هر نوبت خون اندک اخراج کند
ذات الریه ورمیست که حادث شود در ریه از امتلاء خون و علامت آن حمی حاده و ضیق فس و حمره و جنتین. چنانکه همچو
مصبوغ نماید و علاج آن فصد با سلیق است و اخراج خون چندانکه اطفاء حرارت کند و غذا مزوره اسفاناج بروغن بادام
توابل بارده و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۰

گل و کافور را با آب گل مبرد بیخ بیامیزد و بر سینه نهد.
و سل جراحی است در ریه و صدر که حمی ضعیف تابع آن بود و علاج او آشامیدن شیر زنانست و قرص کافور و اجتهاد در
امساک طبیعت و غذا فراریج بریانکرده و سرطان بحری
ذات الجنب ورم حجابست یا عصبی که در حجابست و ضیق نفس و سعال و وجع ناخس در زیر اضلاع تابع او بود و علاج او
فصد با سلیق و اخراج خون بسیار و اسهال طبیعت بآب اجاص شیرین و عناب و بنفشه و غذا ماء الشعیر و خشخاش.
و ربو ضیق نفس است بوقت حرکت بواسطه امتلاء قصبه ریه از رطوبات لزجه و علاج آن طییخ زوفا و ایارج فیکرا و قی بعد از
اکل خردل و عسل بخل و سکنجبین و غذا ماء الشعیر بشکر.

و خفقان اگر با او دلایل حرارت بود علاج او فصد با سلیق دست چپ است و اقراص کافور به رب ترنج و اگر حرارت قوی
بود بستاند طباشیر و قثا و بزهرند با و بذر خیار و بذر خس و بذر بقله حمقا و گل و صندل سفید بسویت و آنرا جمع کند و بر
کشد و بعوض هر مثقالی از آن طسوجی کافور بر آن اضافت کند و آنرا به آب سیب بسرشد و قرصها سازد و هر روز از
آنمثقالی استعمال کند تا دو هفته نافع آید.

و اگر بقیه باشد بشرب دوغ و فراریج بزیریاج و آب غوره و شربت سکنجبین شکری مداومت نماید.

و اگر با او دلالت برودت بود علاج او آشامیدن شراب سوس و شراب ریحانی و فراریج مطبوخ به زیر باج و از برای دفع
حرارت قلب آشامیدن دوغ و رب حماض ترنج و رب تفاح و آب خیار و اقراص کافور نیک باشد و تضمید سینه به صندل و
آب کل و کافور مبرد به ثلج.

و اگر از دهن خون آید علاج آن فصد با سلیق و آشامیدن اقراص کهربابه آب فرسخ و آشامیدن گل ارمنی ممزوج بخل به
آب سرد و تضمید

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۱

صدر بکند رودم الاخوین و افاقیا و روغن بادام و غذا مزوره عدس به آب غوره و سماق و تنقل بگل ارمنی و طباشیر.
و ضعف معده اگر از سوء مزاج حار مادی بود و ماده مایل بفقو تنقیه کند بقی بعد از آنکه ماهی تازه بخورد و جو آب به
اسگنجبین فاتر بیاشامد و اگر ماده مایل به اسفل باشد تنقیه به اسهال باید کرد.

پس بستاند صبر و هلیله و هر دو را بسگنجبین معجون کند و بیاشامد و ۲ ساعت صبر کند و بعد از آن مطبوخی از افسنتین و
شاهتره و اجاص و مویز تخم بیرون کرده بیاشامد و تکرار استعمال این مطبوخ کند.

چنانکه معده پاک شود و اگر آن ضعف از امتلاء مراری بود ماء الجبن با سکنجبین شکری و هلیله زرد و نمک هندی و سقمونیا مشوی و شکر بیاشامد و اطعمه بارده رطبه هم چو فراریج و کدو و قشا و خس و اجاص بکار دارد و آب سرد و سکنجبین شکری و آب انار مزو آب اجاص بسیار خورد.

و اگر سوء مزاج حارّ بی ماده بود اینقرص استعمال کند طباشیر صندل ایض حب قرع شیرین حب قشاحب خیار بذر بقله الحمقاء از هر یکی پنج درم و گل خشک هفت درم و کافور دانگی زرشک شش درم گل ارمنی ۴ درم این جمله را به آب کدو معجون کند و قرص سازد و آنرا یکبار با ماست کاوترش بیاشامد و یکبار به آب غوره و یکبار بآب ریاس و یکبار بآب حماض ترنج تا فساد معده زایل شود.

و اگر از سوء مزاج بارد بود و مادی تنقیه معده کند بقی بعد از استعمال اشیاء ملطفه هم چو ماهی شور و فجل و آب عسل یا طبیح شبت و سکنجبین عسلی مفتر یا بمسهل همچو حب اصطمخیقون یا حبی متخذ از مصطکی و صبر و سقی ایارجات کبار و اگر بیمار احتمال آن نکند ماروسیا با روغن گل و آب اجاص بیاشامد و چون معده پاک شود این دوا بیاشامد.

مصطکی سه درم کهربا و نعن خشک و مرما حوز و عود خام از هر یکی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۲

۲ درم اینجمله را بکوبند و بیزند و شربتی از آن ۲ درم بود با شراب ریحانی و آب انیسون و مصطکی و آب قرنفل و غذا نخود آب بقنابر و قلیا و مطنجنات که در او ابازیر و افایوه بود.

و اگر در معده ورم حار حادث شود اول فصد باید کرد بعد از آن استعمال اشیاء مبرده.

و مغص پیچیدن شکمست و سبب آن رطوبتی بود که حرارت بر تحلیل آن قادر نباشد و از او ریاح و قراقر متولد شود و آن اگر از فضول حاره باشد اول استفراغ آنفضول باید کرد و بعد از آن استعمال اشیاء معتدله همچو بزر قطونا با روغن گل.

و اگر از اخلاط لزجه بود علاج آن بچیزی باید که تلطیف کند همچو حرف بازیت و عسل.

و اگر از ریاح غلیظ بود استعمال اشیاء محلله آن کند هم چو بذر سداب و کمون و نانخواه و حب الغار

و زحیر که از عاج بطن است بتواتر با خروج رطوبت بلغمی که با آنرغوه باشد.

اگر خون نباشد علاج آنست که روغن نسرين را با ۳ درم حب الرشاد بریان کرده بیاشامد بعد از آن مویز و خردل و مغز جوز را با نان تناول کند و اگر خون باشد روغن گل را با ۳ درم تخم شاه اسپرم بریان کرده بیاشامد بعد از آن زرده تخم مرغ بریان کرده و اگر حقه معموله از جو و برنج و حب الاس و جلنار و جفت بلوط واس تر با زرده تخم مرغ بریان کرده با روغن گل و اسفیداج و نشا استعمال کند نیک باشد.

و فواق اجتماع اجزاء معده است و انقباض او از برای مودی و چون آن مندفع نشود فواق حادث گردد و او اگر از حرکتی بعد از اکل حادث شود علاج آن سکونست و بی خوابی و خائیدن نعناع و شو نیز و مکیدن انار شیرین و به شیرین.

و اگر در حال خلّو معده باشد از طعام اگر در عقب استفراغ یا حمّی حاره

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۳

بود به روغن بنفشه یا روغن گل تجرّع کند و اگر نباشد سکنجبین و گل انگبین کهنه بآب انیسون و مصطکی بیاشامد و تلطیف غذا کند.

هیضه از سوء هضم و فساد غذا در معده با دید آید و علاج او بچیزیکه غذا را از معده تحذیر کند همچو آب فاتر و جلاب و بعد از آن شراب غوره و شراب ریاس و اگر بعید العهد باشد بشرب مسهل باید که تا ضعف حادث نشود در حبس آن

نکوشد و اگر قریب العهد باشد یا ضعف حادث شود اگر ریاح و قراقر نباشد و با تشنگی بود بدوغ کاو یا کشک مالیده یا بآب سویق جو که در بهی پخته باشد حبس آن کنند و اگر با قراقر و ریاح بود و تشنگی نباشد تخم مرغ بریانکرده را با مصطکی و آب انار و بهی سحق کنند و بدهند تا بیاشامد و قولنج اگر از بلغم لزج و ریاح غلیظ باشد علاج ایارج فیکر است به روغن خروع که بر آب خیار شنبر و فانید سرخ ریزند و بیاشامد و غداء ماء اللحم بی نان.

و اگر از بیس ثفل باشد علاج آن آب انجیر است با خیار شنبر و فانید سفید و روغن شیره و غداء مرق اسفیداج مطبوخ بلحم و کرم‌ها در شکم متولد شود علامت آن زردی رنگ بود و سیلان رطوبت از دهن و درد شکم و غثیان و علاج بقی و ایارج مرکب از افسنتین و شحم خنظل و حب النیل و برنج کابلی و تلطیف غذا

استسقا. اگر طبلی یا زقی بود علاج او در اول حدوث قی است و اگر لحمی بود فصد و بعد از استحکام اسهال به هلیله زرد و غاریقون و خیار شنبر و طرخشقوق که پیایی استعمال کند.

و یرقان اگر با او دلایل حرارت بود علاج او به آشامیدن آب کاسنی و رازیانه و بعد از آن طیبخ هلیله زرد و مویز و خیار شنبر و فانید و غاریقون و غذا سکباج ترش.

و اگر سوداوی بود اسهال طبیعت به هلیله اسود و بسفایج و خربق اسود لاژورد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۴

حجر ارمنی و اینحب که یاد کرده میشود در اغلب اوقات یرقانرا نافع بود غاریقون هفت درم بذر کشوث و ایارج فیکرا از هر یکی ۶ درم هلیله زرد و بذر قطف از هر یکی پنجدرم و ایتیمون و هلیله سیاه از هر یکی ۴ درم نمک هندی و بذر فجل از هر یکی پنج درم سقمونیا ۳ درم و بذر کرفس و رازیانه از هر یکی ۲ درم مجموع را بکوبند و بیزند و به آب ورق فجل نایخته حب سازند و شربتی از ۲ درم استعمال کنند.

در زردی چشم به کثرت حمام و بوئیدن سرکه ترش و اکتحال بگلاب زایل شود و اگر در کلیتین و جعی باشد و بول مایل بود بحمرت علاج آن فصد با سلیقست و شربت سکنگین با بذر قطونا و بذر خیار و بذر قتامقشر.

و اگر نباشد اسهال طبیعت بآب فواکه و خیار شنبر و فانید سفید و اگر با بول او خون بود شربت آب فرفخ و گل ارمنی و دم اخوین و کندر و خشخاش و بذر فرفخ.

و اگر در بول رمل باشد شربت تخم خربوزه و تخم رازیانه و غذا مزوره ماش و عدس و اگر سلس بول باشد شربت سویق جو به آب سرد و طعام ماهی تازه.

و اگر در مثانه ریگ پیدا شود علاج آنشربت فانید است بطیبخ نانخواه و تخم کرفس و رازیانه و تخم خربوزه به آب شکر و غذا نخود آب بشبت و کمون و روغن جوز.

و درد و ضربان مقعده از ورم حار بود و علاج آنست که بیمار را در طیبخ بنفشه و قشور خشخاش و جو پوست باز کرده و کوفته و ورق ختمی و ورق لوبیا نشانند و موضع را به زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد کنند و بواسیر سیلان خون غلیظست از مقعده بیوجعی.

و اگر از رفتن آن خون وضعی حادث نشود باید که تدبیر باز ایستادن آن نکند چه رفتن آنخون بیماری‌های بسیار دفع کند.

و اگر ضعف حادث شود علاج باز ایستادن آنشربت اقراص کافور است به

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۵

آب سماق و غذا سماقیه و حصرمیه و مانند آن.

اگر در انشین و رمی حادث شود علاج آن در اول امر بفسد باسلیقست و طلا به صندل و کافور است بگلاب و بعد از آن اسهال طبیعت به اقراص بنفشه و اقراص برمکی و تضمید بآرد باقلی و پیه گرده بز و غذا ماء الحصرم به روغن بادام. و سبب حدوث نقرس و عرق النساء و وجع المفاصل و حذبه یکی است و آنوقوع نزله است لیکن اگر آن نزله در مفصل ابهام قدم واقع شود آن را نقرس خوانند.

و اگر در مفصل ورک واقع شود عرق النساء خوانند و اگر در مفاصل فقرات ظهر افتد حذبه و اگر در مفصل افتد مطلقا وجع المفاصل و بر همه تقادیر اگر با او دلایل حرارت موجود بود علاج آن فصد قیفالست و با سلیق و شربت طبیخ اهللیجین و سورنجان و سنا و شاهسفرم و در او تلطیف غذا و احتراز از جماع واجب و غذا نخود آب و اگر با او دلایل برودت بود علاج آنست که در هفته دو بار بعد از طعام قی کند و بعد از آن حب اصطمخیقون استعمال کند.

و سعفه تکاشف ماده رطبه است در ظاهر جسد و علاج آن فصد است و تنقیه بدن با هلیجین و افیمون و مطبوخ شاه تره به هلیله کابلی سیاه و طلا بموم روغن و غذا نان سفید و گوشت کبک:

و بهق را علاج قی است به آب فجل و سکنگین و اگر آن کافی نشود شربت لوغاد یا ایارج جالینوس و تلطیف غذا. و جذامرا علاج اول فصد است و بعد از آن اسهال به چیزی که اخراج سودا کند مره بعد اخری و باینکه هر شب ان موضع را بتریاق افاعی منقوع در شراب طلا کنند و هر روز بروغن بنفشه و روغن کدو سعوط کند و سبب حکه و جرب خلطیست مالح که مخالط خون صفراوی شود و علاج او فصد اکحل و اسهال طبیعت بحب صبر و هلیله زرد و گل و مصطکی و غذا نان سفید و گوشت کبک و از جماع و شراب باید احتراز کند و بعد از تنقیه بحمام بسیار رود و اگر جرب کهنه شود سه روز پیایی هر روز یک مثقال صبر بیاشامد و بعد از آن سه روز

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۶

بگذارد و پس از سه روز همچنان بیاشامد ماده بکلی منقطع شود

و در حصبه و جدری اول فصد و حجامت کند و بعد از آن تبرید و تقلیل غذا ماء الشعیر در طرفی النهار و چون بیرون آمده باشد مدد طبیعت باید کرد تا تمام بیرون اندازد بدین مطبوخ انجیر و مویز و عدس مقشر و تخم رازیانه از هر یکی کفی در آب بجوشانند و بدفعات بدو دهند تا بیاشامد و او را گرم نگاهدارد و سماق منقوع به آب گل و عصاره شحم انار در چشم او تقطیر کنند.

و ثلیل را علاج طبیخ افیمونست و آشامیدن لوغادیا با ایارج رفس.

ورم اگر صفراوی بود یا دموی و علامت آنحرقست و زیادتی حرارت. و حمرت لون علاج آن اول فصد است و بعد از آن اسهال طبیعت بطبیخ هلیله به آب فواکه اگر در بدن اخلاط غلیظه موجود باشد و بعد از آن طلاء موضع باطلیه مبرده و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت موضع و برودت ملمس.

و سواد لون و علاج آن اسهال به چیزی که اخراج سودا کند و اگر بلغمی باشد علامت آنست که نرم بود چنانکه انگشت فرو رود علاج آن اسهال طبیعت بدانچه اخراج بلغم کند.

و سرطانرا علاج فصد اکحل است و اسهال بتواتر بطبیخ افیمون و باید که که از اغذیه حاره چیزیکه مولد سودا بود همچو عدس و بادنجان اجتناب نماید و بگوشت بره و مرغ خانگی و شراب رقیق اکتفا کند:

و خنازیر را علاج آنست که غذا کم کند و بشب چیزی نخورد و اسهال طبیعت کند به مسهلات و اصلاح دماغ به معاجین مقویه و طلاء موضع به محلات و به منضجات

و حمی اگر یومی بود که از غضب قوی یا تعب از نشستن در آفتاب یا از خوردن غذاهای گرم حادث شود علاج آن شربت‌های سرد است و استحمام به آب فاتر بعد از زوال حمی و تلطیف غذایکرو زیاد و روز.

و اگر دموی بود حمی مطبوقه خوانند و سبب حدوث او یا از عفونت خون بود یا از کثرت و غلیان آن و علاج او فصد است و اخراج خون بسیار و تبرید

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۷

مزاج به آب انار ترش به اندکی از شکر و آبجو به آب انار ترش و اگر طبیعت خشک باشد شربت آب اجاص و عناب و تمر هندی بطبرز دو غذا مزوره ماش و کدو به روغن بادام.

و اگر صفراوی بود و ماده داخل عروق آنرا محرقه خوانند و علاج او فصد است و اسهال طبیعت به اجاص و تمر هندی و شیر خشک که آنشیر خشکست و عامه بغلط شیر خشک میخوانند و باید که هر سحر اقراص کافور تناول کند و چون آفتاب بر آید ماء الشعیر و اگر خارج عروق بود نوبت آن از دوازده ساعت نگذرد آنرا حمی غب خالص خوانند و اگر در گذرد غیر خالص و شطر الغب و علاج هر دو فصد است و فی بوقت آمدن تب بآب فاتر و سکنگین و اسهال طبیعت یماء فواکه و تمر هندی و طباشیر و مانند آن در روزی که نوبت نباشد جوذ آب و ر طرفی النهار

و اگر بلغمی بود و داخل عروق علاج آنفصد است و اسهال به مسهلات بلغم و غذا جواب و اگر خارج عروق بوو علاج آن تنقیه معده بفجل و سکنگین بزوری و خوردن کلنگین غذا جو آب و نخود آب بروغن بادام.

و اگر سوداوی بود آنرا حمی ربع خوانند بود خواه ماده داخل عروق بود خواه خارج و در او رعایت حفظ قوت لازم بود بنابر آنکه از امراض مزمنه است.

پس مادام که علامت نضج ظاهر نباشد مریض را فروج دهند و روز نوبت سکنگین بآب فاتر و چون آثار نضج ظاهر شود طبیخ هلیله سیاه هندی با خیار شنبدر و ترنگین بدهند و ادرار بول بآب کرفس در ازدیاد لازم دانند و حمای دق از حمیات متداوله بادید آید و علامت آنذوبان لحم است و سقوط قوت و باریکی او ازو در گو افتادن چشم و علاج آنست که بخوردن جو آب ملازمت نماید و هر روز در حمام رود و بخانه سرد بنشیند و به آب قاتر اغتسال کند و بروغن بنفشه تمریخ کند و پیوسته رکوئی بگلاب و کافور کرده مبرذ بثلج بر سینه می اندازد و ماهی بریان کرده و پنیر و خس و خیار و بقول بارده بسیار خررد و الله اعلم بالصواب.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۸

فن دوم از این مقاله در علم کیمیا

اشاره

که آنعبارتست از معرفت کیفیت تغیر صورت جوهری با جوهری دیگر و تبدیل مزاج آن بتطهیر و تحلیل و تعقید و مانند آن آنرا اکسیر و صنعت نیز خوانند چنانکه بدان اشاره کرده شود و ما آنچه از مقاصد ابن فن باشد در ده فصل ایراد کنیم انشاء الله تعالی.

فصل اول در بیان امکان وقوع:

بدانکه ارباب اینصاعت بنا بر صیانت صنعت از جهال تا کثرت مال سبب ضلالت و مفسده ایشان نگردد و چون در او بر موز و اشارت سخن رانده‌اند و صورت ضنت ورزیده لاجرم هر کس را وصول بدو صورت نیندد و ظن امتناع حصول او چنانکه بیشتر اهل زمان بنا بر قصور همت و فتور عزیمت ایشان بر آنند ظنی کاذب و توهمی فاسد است چه تبدیل صور نوعی بر ماده واحد بحسب اسباب مختلفه چنانکه در اصول طبیعی مبرهن شد امری ممکن و حکمی واقع است و تخلف مطلوب از مساعی اکثر اهل روز کار بعد از مقاسات بسیار و اضاعت اوقات و اعمار یا بواسطه قلت معرفت و عدم احاطت ایشان بود بر انواع تدابیر و اسرار و دقایق آن یا از فقدان اسباب و آلات آن و عدم مساعدت انصار و اخوان.

و از جابر بن حیان نقل است که هر مس را با کمال معرفت و اتقان او درین صنعت یازده نوبت در عمل خطا واقعشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۵۹

فصل دوم در اشارت به اصل حجر و تسمیه او در کیمیا و اکسیر و صنعت.

بدانکه در اصل حجر اختلاف بسیار است در رساله خالد در مواضع بسیار بتصریح و تعریض چنان معلوم می شود که بیضه است چنانکه:

سیکة اهل العلم ان کنت ذاعلم ثلثة الوان تبین لذی الفهم
فاولها سور من الصخر منطو و بحر و فیه العین یسرج کالنجم
هو الحجر الموجود فی کل بلدة مناسبه فی الجلد و الدم و اللحم
و سخن جابر نیز در بعض رسائل موافق اینست و سخن صاحب شذور آنجا که گفت:
خذ البیضة الشقراء من خیر معدن تصادفها لا فی السماء و لا الارض
مغیبة فی ظرف عاج مبطن و یبق (کذا) علی بحرین قان و مبيض
تناهت جمالا فهی وجه جمیعها مقبله یأتی و مدبره یمضی
نزدیکست بدینقول و بیشتر بر آنند که شعر است و سخن صاحب شذور آنجا که گفت:
الا فاعلموا ان الاوائل اجمعوا علی حجر ملقی علی الطرق مزدری
مهان حقیر القدر یمنع رخصه لکثرته من ان یباع و یشتی
خفی اذا ما طار عنه غرابه بدا بیضه ابهی من الشمس منظرأ
معادنه فینا فکیف یظنه قلیلا عوام الناس مع کثرة الوری

مناسب اینقول است و بعضی بر آنند که رجیع آدمیست و بعضی بر آنکه گوگرد احمر است و بعضی بر آنکه زرنیخ ایض است و بعضی بر آنکه گیاهی است و در آن گیاه خلاف بسیار است و بعضی بر آنند که آن گیاه گندمست و جمعی از علما طبیعی بر آنند که آنچیز مفرد نتواند بود و آنچه از جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۰

«ان فی الزجاج و الزجاج و الزیق الزجاج و قشر بیض الدجاج و الزنجار الاخضر و الحدید المزعفر لکنوز الایوتی الالولی فقیل زدنا یا امیر المؤمنین فقال هو هواء راکد و ماء جامد و ارض سائله و نار خامده»

نزدیکست بدینقول و بر جمیع اقوال شک نیست در آنکه اگر کسی خواهد نقره یا قلعی را مثلا زر سازد ناچار او را چیزی باید که رنگ آن کند و آنرنگ با جوهر او آمیخته شود و در داخل او غوص کند چنانکه بر آتش نهند از او جدا نشود و فاسد

نگردد و هر آنچه خاصیت زر بود در او بادید آید پس بناچار دارویی باید که در او پنج خاصیت موجود بود:
یکی رنگ کند.

دویم از او جدا نشود.

سیم آنکه با نقره یا قلعی کداخته شود و بیامیزد.

چهارم آنکه بوقت گداختن بتصعید نرود و نسوزد.

پنجم آنکه خواص زر در او با دید آید و تحصیل این دارو چون بر تدبیر تام و اهتمام مدام موقوف بود این صنعت را کیمیا نام کرده‌اند چه کیمیا به لغت فرس و تدبیر و جیلت است و به اعتبار شدت انضمام وجودت او عند الامتناع اکسیر من کسر الطائر اذا ضم جناحیه او من قولهم فلان طیب المکسر اذا کان محصودا عند الخبره، چون اینمصنوع ازو شبیه کانی بود بی احساس عمل درو بنا بر معرفت و ظهور قدرت در صنعت او را با اسم صنعت مخصوص گردانیدند و تنبیه بر آنکه صنعت به حقیقت این است.

فصل سیم در کیفیت تیبض و تصفیر:

بدانکه هر چند مقاصد اینصاعت بسیار است چنانکه در آخر بهر یک از آن اشارتی کرده شود اما اصل الباب دو چیز است:

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۱

یکی تیبض و دویم تصفیر و چون امتحان کردیم سیماب را چنان یافتیم چیزها را سفید گرداند و در همه نفوذ کند تا بحدیکه اگر مس را تنک گردانند و او را با سیماب و دیگر داروها در سرکه بجوشانند سفید شود چنانکه اندرون و بیرون او همچو سیم گردد تا چنان توهم افتد که اگر او را در معنی تدبیری بهتر کرده شود مس را نقره گرداند لیکن او را عیبی هست که بر آتش قرار نگیرد و از هر چه با او در آمیزد جدا شود و ممتزج نگردد.

و اما بواسطه آنکه در آتش نسوزد بلکه متبخر شود دانستیم که اگر او را چنان تدبیری کرده شود که با چیزهای گدازنده در آمیزد همچنان سفید بر حال خود بماند.

پس باید که اول او را تجفیفی کند چنانکه مائیت ازو جدا شود و سحق پذیرد تا اگر او را با چیزهای دیگر مزج کنند رونده نشود و اگر آبدادن او احتیاج افتد هر آبی را که دهند قبول کند و چون خاصیت او آنستکه اگر بر آتش نهند بپرد و داروهای دیگر را بر او نهاده باشند با خود ببرد تدبیر تجفیف او آن باشد که تصعید کنند تا آنچه رطوبت او است ببرد و آنچه خشکست بر محقنه باقی ماند و همچنین چند نوبت تصعید کنند تا ازو هیچ چیز زنده نماند.

و اگر درو چیزی سوختنی باشد در اسفل آلت تصعید سوخته شود و چیزی چون ذرور سفید خالص از او باقی بماند که هیچ اثر مائیت در او نبود و چون خواهند تصعید او کنند اول او را بیاید کشت.

چنانکه بعد از این یاد کرده شود و بعد از آن تشویه باید کرد و آنچنان بود که او را بسایند و در دیکه سفالین کنند و دیکه را بگل حکمت در گیرند چنانکه شرح آن بیاید و در تنور نهند و بعد از آن تشویه او را بچیزها تجفیف و نشف کنند همچو نمک و آهک و زاج.

پس سحق کنند و در دیکه تصعید که آن را دیکه اثال گویند نهند و آلتی که آن را مکبه خوانند بر سر آن دیکه نهند و تصعید کنند و هر چه صعود کند باز

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۲

باخلاتش بر هم کنند و باز تصعید در هفت نوبت و غایتش تا دوازده تا تجفیف و نشف او تمام شود و هر آنچه از او صافی و روح بود. باقی ماند

پس اگر قدری بشرطی که معتبر است در آن بر مس اندازد مس را به رنگ سیم گرداند چنانکه فرق نماید و از برای رنگ سرخ هیچ نیافتیم که در اول امر سرخ کننده باشد بلکه هر چیزی که در سیم و غیر آن نفوذ می کند چنان یافتیم که اول او را رنگ سیاهی دهد و گوگرد را چنان یافتیم که چون سیم را بوی او دهند زرد گرداند. و اگر در او مالند سیاه کند و اگر بر سیم اندازند او را بسوزاند و بتجربه دانستیم که هر چیز که چیزی را بسوزاند اول او را زرد کند یا سرخ.

پس تدبیر کردیم که از چیزهای که نقره را بسوزاند رنگ زرد کننده از او جدا کنیم. و مقرر است که هر چیز که او سوزنده باشد چون او را طبخ کنند اول چیزیکه از او متحلل شود قوت ناری بود که در او باشد بواسطه خفت او.

پس گوگرد را بآتش نرم چنانکه قوه ناری را تحریک کند و ازو بیرون برد و از جوهر او چیزی نسوزاند و از دهنیت او چیزی جدا نکند بیاید پخت چنانکه جوهر او پاک ماند.

و طبخی چنان میسر نشود مگر در آینه مضاعف چنانکه در آب گرم که وی را هیچ جوش نبود یا در زیر سرکین یا در پیش آفتاب یا بر خاکستر گرم و هر چند رفق در او بیشتر باشد از فساد دورتر باشند و باید در آب اندکی تیزی بود تا این صیغ جدا تواند کرد و عمل این آب زیرتر یاد کرده شود.

پس او را در این آب پیایی طبخ کنند و هر بار که آب سرخ می شود بر می دارند و آب نو در آن به ریزند و می جوشانند و باز چون سرخ می شود بر می دارند تا چنان شود که دروی از صیغ هیچ چیزی نماند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۳

پس آب های سرخ را جمع کنند و بآتش نرم او را تقطیر کنند تا آب صیغ صعود کند.

اگر آنچه بتصعید برآید سیاه باشد معلوم شود که در طبخ سوخته است و اگر سرخ باشد معلوم شود که طبخ برفق بود و نیکست.

و حیثند آن را چند نوبت دیگر از عصاره چیزهای سرد چون سرکه مصعد و آب حماض اترج و عصاره ماست ترش طبخ کنند تا نارینش ضعیف گردد و چندان قوت بماند که بدان زرد تواند کرد.

لیکن چون این صیغ حاصل شد از برای ترکیب احتیاج افتاد به رطوبتی که امتزاج صیغ بآن سهل شود و موافقترین همه چیزها از برای این کار خاصه از برای صقالت او سیماب سرخ کرده بود و سرخ کردن سیماب ممکن است همچو شنکرف.

پس چون صیغ را بسیماب مذکور هر یک بوزن دیگری سحق کنند و در میان سرگین دفن کنند تا نیک با هم ممزوج گردند. و اگر نیز سیماب سرخ نباشد بمخالطت این صیغ سرخ گردد همچون شنکرف اما چون سرخ کردن او ممکن است اولی آن بود که سرخ کنند.

فصل چهارم در تعقید و تحلیل و تکلیس

گفته اند اگر خواهند عقد زیبق کنند او را در قاروره کنند که گردن او دراز بود و تنک و عصاره حی العالم بر او بریزند. چنانکه بمقدار یک انگشت بالای زیبق بایستد و قاروره را مطین کنند و از نشاره یا زبل آتش بر او افروزند و قاروره را در

میان آن نهند.

چنانکه بجز گردن او پدید نباشد و ۳ ساعت یا ۵ ساعت بگذارند و بعد از

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۴

آن بیرون آرند و قاروره را بشکنند و سیماب را که منعقد شده باشد بگیرند و سحق کنند و از برای حاجت نگاه دارند.

وجهی دیگر بگیرند از سیماب یک رطل و از شخیره و قلقند و نمک مدبر از هر یکی نیم رطل و همه را نیک بکوبند و بریزند و این جمله را با هم بسایند تا سیماب بمیرد و در دیک اثال کنند و سرش را محکم بگیرند و بر آتش نهند از بامداد تا شب و آنچه ازو مصعد شود بگیرند و نیم رطل شخیره و ۲۹ درم نمک مدبر بر او نهند و نیک بسایند و باز همچنان مصعد کنند و همین تدبیر می کنند تا همچون نمک سفید و منعقد شود و از برای وقت حاجت نگاه دارد.

وجهی دیگر زیق را به زاج بکشند و بمقدار آن نمک مشوی بسایند و بر او ریزند و در دیک اثال نهند و تصعید می کنند تا وقتی همچون ذرور شود و به چهار نوبت که تصعید کرده باشند گاه باشد که بدین مرتبه رسد.

پس از آن زیق مصعد را بمقدار رطلی حاصل کنند و نیم رطل شب یمانی و ربع آنشب نوشادر باو اضافه کنند و با هم سحق کنند و آن را در قدحی مطین ریزند و آن قدح را در دیک اثال نهند و سه شبانه روز در زیر او آتش قوی کنند و بعد از آن بگذارند تا سرد شود و منعقد گردد.

وجهی دیگر بسایند از زیق مصعد بر وجهی که یاد کرده شد یک رطل و از بیاض بیض معقود و مجفف و صمغ عربی از هر یکی و این جمله باب بیض مقطر بنوشا در یکشبهانه روز بسایند و بعد از آن خشک کنند و در قاروره گلابی ریزند و آن را بگل در گیرند و یکشب در تنور گرم نهند و بعد از آن بیرون آرند و بآب بیض مقطر بنوشا در همچون نوبت اول سحق کنند و شبی دیگر همچنان در تنور نهند و چون بیرون آرند منعقد باشد.

حل طلق گویند اگر طلق را بکوبند تا سرمه شود و به حریری که سخت بافته باشند ببیزند و بمقدار او شب یمانی برو افکنند و سه درم نمک بوره ارمنی و بمقدار او تنکار و او را بسایند و در شیشه مطین کنند و چهار رطل بول کودکان

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۵

بر او ریزند و شبی تا روز در آتش سرکین نهند و چون بیرون آرند گداخته باشد از برای وقت حاجت نگاه دارد.

وجهی دیگر بستانند کماه خشک و بجوشانند تا مهرا شود پس طلق صفایح کنند و آن آب بر او ریزند منحل شود:

وجهی دیگر اگر طلق را در بوته نهند و نفخ کنند تا همچون آتش شود پس مازو را بکوبند و برو ریزند منحل شود.

وجهی دیگر برنج را در آب بسیار ببیزند تا مهری شود پس آنرا پالایند و صافی کنند و در آبگینه ریزند و چهارروز در آفتاب بیاویزند که آن سرکه بس عجب شود،

پس هر وقت که خواهند طلق را حل کنند در قدحی کنند و آن سرکه بر آن ریزند و سه روز بگذارند منحل گردد و همچون آب روان شود.

صفت تکلیس اگر خواهند چیز را مکلس کنند او را به نوشادر و سرکه زنگاری کرده یا به چیزهای سوزنده همچون نمک و نوشادر و گوگرد بسوزانند تا سحق پذیرد و سیماب در وی آمیزند.

پس آن را تصعید کنند تا سیماب از او جدا شود و همچنین چند نوبت همین عمل کنند تا آنچه ازو باقی ماند همچون ذروری شود و او را جسد مکلس خوانند.

پس اگر برای نقره بود آن را نمک آب مقطر دهند و می ساینند و در تون می نهند و باز میسایند تا بغایت نرم شود.

و اگر برای زر بود آب‌های زاجات می‌دهند یا آب گوگرد سرخ و با روغن بیضه پیایی تشویه میکنند تا سرخ گردد. و چون ذروری شود صفت تحلیل چیزها آسان‌ترین طرقی در تحلیل آنستکه طبیعت عقاقیر را با چیزهایی گردانند که به جوهر خود انحلال پذیرد هم چون نمک و زاج و قویترین همه نوشادر است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۶

پس آن چیزها را که حل خواهند کرد باید که در آینه کنند و نوشادر حل کرده در او میریزند و می‌سایند تا ده کرت بر وجه مذکور سحق میکنند و در آتش میریزند تا مشمع شود یعنی چنان شود که اگر بر آهن گرم کرده او را افکنند در حال گذاخته شود تا ده نوبت به نوشادر محلول او را تسقیه کنند بر وجهیکه یاد کرده شد بدین مرتبه برسد و گاه باشد که بسی نوبت بدین مرتبه رسد.

فصل پنجم در تدبیرات چیزهاییکه در این صنعت بدان محتاج‌اند و آن را بکار دارند

تدبیر کبریت بستانند از کبریت مقداریکه خواهند و آن را بسرکه نیک سه روز می‌سایند و بسایه خشک میکنند و بکفک انگین خمیر می‌کنند و آن را مصعد کنند و آنچه مصعد شود بگیرند و پاره ازو در آتش اندازند و اگر نگیرد و دود نکند دلیل آنستکه نیکو شود.

و اگر دود کند بار دیگر بسرکه بسایند و بکفک انگین خمیر کنند و مصعد گردانند تا بحدی برسد که چون بر آتش افکنند دود نکند و نسوزد و بعد از آن بر دارند نگاه دارند.

وجهی دیگر بستانند از کبریت مقداریکه خواهند و نیمه آن قلقند و هر دو را با هم بسایند و در دیک سفالین مطین کنند و در آتش نهند و زرده تخم مرغ برو بریزند و به چمچه آهنین او را می‌جتانند تا سرخ شود پس دیک را بردارند تا سرد شود و از آن جا بیرون آرند و بسایند و بوقت حاجت قدری از او بر سیم سفید افکنند سرخ‌شود.

تدبیر آب کبریت بستانند از کبریت اصفر جزوی و از نمک قلی نیک رسیده جزوی و آن هر دو را نیک بسایند و هر دو را در قاروره مطین کنند و به خاکستر یا آتش سرکین خفیف یکشبانه روز تشویه کنند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۷

پس بیرون آرند دیک مطین و بهروقیه کبریت سه وقیه آب شیرین در او ریزند و بجوشانند و چون جوشیده باشد آن کبریت قدری نمک مشوی مسحوق در آن جا ریزند در ساعت منحل شود و آب سرخ گردد.

تدبیر صمغه حمرا که آن را زرده تخم مرغ خوانند بستانند زرده تخم مرغ را و بآتش او را تقطیر کنند و ثفلشرا بستانند و بآب بیاض مقطر آن را آغشته کنند و در زجاج مطین ریزند و چیزی بر سر او نهند و وصلرا محکم بگیرند و بر سر آتش نرم نهند چنانکه بجوشد آب سرخ‌شود.

و اگر در خاکستر گرم نهند یا آفتاب بهتر باشد و چون آن آب سرخ شود آب مقطر درو ریزند تا صمغه در زیر قاروره چنان که باید حاصل شده باشد.

تدبیر شب بستانند شب را و بکوبند و ببیزند و در دیک سفالین که چربی بر او نرسیده باشد کنند و بآتش نرم بجوشانند مادام که میجوشد در آتش بگذارند تا وقتی که خود از جوشیدن ساکن شود و سفید و منجمد شود و نگذارند که محرق گردد و سیاه شود و فرو گیرند تا سرد شود و بکوبند و نگاه دارند تا بوقت حاجت به کار برند.

تدبیر مرقشیشا بستانند مقداریکه خواهند و آن را نیک بسایند و بسرکه انگوری خمیر کنند و ده روز بافتاب نهند تا خشک

شود و باز بسایند و در دیکی کنند و نرم نرم آتش میکنند تا مصعد شود.

پس آنچه مصعد شده بگیرند و بسایند و بار دیگر مصعد کنند و همچنین تا وقتی که چون سیماب سفید شود آن را نگاه دارند. تدبیر مرقشیشا بستانند مقداری که خواهید مرقشیشا و مغنسا بکوبند و از زاج و شب یمانی هم چند مقدار ایشان و همه را بسایند و چند نوبت همچنین می کنند تا بغایت سفید شود نگاه دارند.

وجهی دیگر بستانند از مرقشیشا و مغنسا آن مقدار که خواهند و هر دو را خورد بسایند و همچند آن زرنیخ بر آن اضافه کنند و دو روز بآتش سرکین جمله را بریان کنند و بیرون آرند و بآب کبریت و نوشادر بسایند و مصعد گردانند تا نیک سفید شود و نگاه دارند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۸

تطین بر اینوجه کنند از گلسرخ خالص که رمل در او نباشد و آن را بمنخل شعر به بیزند و نصف آن براده بریزند و یک و نیم چندان یعنی مثل و نصف او خاکستر نی همچندان سرکین خر منخول و مجموعرا بشیر بز نیک خمیر کنند. پس آن را در هاون کنند و نیک بکوبند و بعد از آن بهر آتیه که خواهند از قاروره و دیک و غیر آن طلا کنند و بآتش گرم کنند تا سخت شود نگاه دارند تا از کسروشقی ایمن باشند.

وجهی دیگر بستانند گل نیکوی خالص را با موی گوسفند بیامیزند و نیک بسرشدند و هر چیز را که خواهند بدان تطین کنند و گل حکمت این است.

تدبیر حلب سیماب، سیماب را در جامه هنگفت کنند و در کاسه بیفشارند و باز در آن جا کنند و بیفشارند و همچنین نوبتی دیگر آن را سیماب محلب خوانند.

تدبیر شنجار سفید، دیگی سفالین نو بستانند و شنجار درو کنند چنان که تا به نیمه او برسد و آب بر او ریزند و در طشتی نهند پس هر آبی را که از آن دیک بیرون آرند جمع کنند آن شنجار سفید بود خشگ کنند و نگاه دارند.

تدبیر نمک هندی. بستانند از دردی نپید یا دردی می پخته مقداری که خواهند و بسوزند و خاکسترش را بگیرند و در دیکی کنند و بهر جزوی چهار جزو آب در او ریزند.

و اگر خواهند که نیک تر آید آب نوشادر در او ریزند و دو روز یا سه روز بگذارند و هر روزی چندان که میتواند آن را می جنبانند و بگذارند که تا صافی شود بر دارند و در دیک کنند و بجوشانند تا همچون انگبین شود،

پس فرو گیرند و در آتیه کنند و اگر در تابستان بود در آفتاب نهند و اگر زمستان بود در دیک سنگین نهند و بر سر آتش بگذارند تا به بندد و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۶۹

نگاه دارند.

تدبیر سرکه مصعد بستانند سرکه بغایت ترش و جزوی شب یمانی و دو جزو نمک و جزوی نظرون بستانند و اندر آن سرکه ریزند و هفت روز در آفتاب بنهند پس صافی کنند و نگاه دارند.

و تدبیر آب نوشادر بستانند یکرطل نوشادر و بسایند و به بیزند و آن را به زیت یمنی بریان کنند و چون زیترا تمام بخورد پاره از آن بر آتش نهند و اگر دود کند بار دیگر بازیت بسایند و این چنین تدبیر میکنند تا چنان شود که دود نکند پس با سرکه بسابند و بآن خشگ کنند و بندقها سازند و بآتش نرم آن ها را بریان کنند و بمقدار جزوی از او با جزوی از شب یمانی مدبر با هم جمع کنند و سرکه مصعد بر ایشان ریزند و به سرکین تریا آفتاب بیست و یکروز حل کنند و مصعد گردانند و نگاه

دارند بهترین آبهاست از برای نگاه داشتن سیماب و جفت کردن با وی.

تدبیر لبن العذرا بستانند مرتک یکرطل بکوبند و ببیزند و اندر دیک سفالین و یک کوزه سرکه سفید سخت ترش در او ریزند و آن را بجوشانند تا دو سه جوش بکند.

پس در شیشه کنند که سرش تنک باشد سرش را استوار کنند و در میان سرکین تر نهند و به هر هفته یکبار سرکین بدل کنند تا برسد و رسیدن آن استکه همچون آب مرتک زرد شود یا همچون آب سیماب سرخ و آن را با سرکه بیامیزد هم چون شیر سفید گردد و این است لبن العذرا که در صنعت ذکر کنند.

تدبیر زعفران سرب. بستانند اسرب مقداری و آن را بگدازند و بسوزانند تا خاکستر شود.

پس از او یکوقیه و از بول گاو سه وقیه در شیشه کنند و هفت روز در آفتاب نهند و هر روز چهار بار یا بیشتر شیشه را می جنبانند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۰

پس به رکوی که نه سخت بافته باشند و نه تنک پبالیند و بنهند تا صافی شود پس خشک کنند آن زعفران اسرب باشد.

تکلیس قشر البیض بستانند پوست تخم مرغ و در آب نهند و شبانروزی بگذارند پس بیرون آرند و آن پوست تنگ از وی باز کنند و او را نیک بکوبند و در کوزه مطین کنند و سرش را محکم بگیرند و در تنور نهند و دو روز بگذارند پس بیرون آرند و حرد بسایند و نگاه دارند.

تدبیر مس مصعد بستانند از مس آن قدر که خواهند و از او صحیفهای تنک همچون ناخن بسازند و آن را بمقراض خورد کنند و زرنیخ سرخ و زرد و نمکرا بکوبند و با هم بسایند و سه روز در آفتاب نهند و خشک کنند و این مجموعرا در کوزه کنند و سرشرا استوار بگیرند و سه شبانه روز بسرگین آتش کنند و بعد از آن بیرون آرند و بسایند و بشویند تا بوی زرنیخ او برود پس خشک کنند و به دیک سنگین آن را تصعید کنند پس آنچه برآید همچون نمک سفید شده باشد.

تدبیر قلی بستانند از قلی آن قدر که خواهند و آن را هفت روز به سرکه سفید میسایند و چندان که سرکه می خورد میدهند و چون بدین مرتبه رسد سه وقیه از او یکرطل مس را سفید کند.

پس هر یکرطل از او یکوقیه توبال براندازد تا چیزی نیک بیرون آید.

تدبیر زعفران آهن. بستانند از براده آهن و سرکه نیک تر کنند و اندر رکوئی بندد و در گل حکمت نهند تا هفت روز برآید و زنگار گیرد و همچون زعفران شود پس بسایند و نگاه دارند.

و تدبیر روغن خایه بستانند تخم مرغرا و بشکنند زردی او را بگیرند و چیزی از قلقند و زاک بر او افکنند و نیک بسایند و در سایه خشک کنند و مصعد گردانند و نگاه دارند.

تدبیر پاک کردن مس بستانند مس را و در بوته کنند و نوشادر سوده بر او اندازند و بر سر بوته طبقی کلین نهند و چون مس گداخته باشد تنکار و بوره ارمنی و دار فلفل مساوی یک دیگر بر آن جا افکنند و بر هر ده من از مس یک من

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۱

ازین داروها اندازند تا پاک شود.

فصل ششم در بیان ساختن سیم

چنین گویند که اگر یک درم سونش نقره بستانند و سه درم اسرب و با هم بستانند تا نرم شود و در قدحی کنند مطین بگل

حکمت و قدری زیت بر آن جا ریزند و بآتش بریان کنند و هرگاه که زیت کم میشود باز میریزند و بریان میکنند تا یکشنبه روز آنگاه او را بیرون آرند و در شیشه مطین کنند و در زیر و بالای آن شیشه انزوت کوفته بریزند و سر آنرا استوار کنند و یکشب بر آتش سرکین بریان کنند و بعد از آن بیرون آرند و یک درم از آن بر سه من نحاس اندازند سیم شود.

وجهی دیگر گویند اگر بستانند از زرنیخ سرخ و زرد و رصاص و مردار سنک و مغنيسا از هر یکی جزوی و از قلی و نمک اندرانی و بوره و کندر تر از هر یکی نیم جزو و هر یکی را علیحده بکوبند و در قینه کنند و سر آن را به نمک و آبگینه مسحوق استوار کنند.

و دیگری را پر از خاکستر کنند و آن قینه را تا صدر او در میان آن خاکستر نهند و یکروز تمام در زیر آن دیک آتش کنند و بعد از آن بگذارند تا سرد شود آنچه در او باشد بیرون آرند و یک درم از آن بر ۱۵ نحاس سقی کنند نقره گرداند.[۱]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۵؛ ص ۱۷۱

هی دیگر گویند اگر ده مثقال اسرب و رصاص و نحاس سوخته و مرقشیشا از هر یکی دو مثقال بستانند و این جمله را با هم کوبند تا نیک نرم شود و بعد از آن نحاس را بگدازند و این داروها را بر او ریزند و نفخی عظیم در آتش دردمند آن جمله را نقره گرداند الا خشک باشد.

وجهی دیگر گویند اگر یکرطل نخاله آهن بستانند و این جمله را با هم بکوبند نرم شود و بعد از آن نحاس را بگدازند و این داروها را بر او ریزند و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۲

بگدازند و نحاس میبض بر او اندازند سفید شود الا بر ظاهر او اندک غیرتی باشد چون باز بگدازند و مثل آن نقره بر او نهند نیکشود.

وجهی دیگر بستانند از ریبق مقداری و همچندان مرقشیشا و زیبق را بر آن بکشند و بمقدار هر دو نمک مقلو اضافه کنند و بخل خمر مصعد آن را یکروز سحقی کنند و شب تشویه آن همیکنند.

پس نداوت آن را بستانند و سه نوبت تصعید آن کنند تا سفید شود پس آن را بآب بیاض بیض محلول مکلس میبض و نوشادر و شب بروز سحکنند و شب تشویه تا منعقد شود و یک درم آن ۲۵ درم نحاس را نقره گرداند.

و اگر از زیبق جزوی بستانند و از زرنیخ سفید که در او هیچ سیاهی نباشد جزوی و باب رصاص یا اسرب یا نقره محلول به نوشادر تشمیع کنند و تحلیل و تعقید او تمام کنند هر یک درم او یکرطل را از نحاس نقره گرداند.

و اگر از هر یکی از اینها جداگانه تحلیلکنند و با هم بیامیزند و سه هفته در میان زبل نهند تا منحل شود.

پس تعقید کنند هر یکدرم از او دو رطل نحاس را نقره گرداند و اگر این مذکور را چون معقود شده باشد سحقی کنند و بمثل وزن او از زیبق محلول دو نوبت سحقی کنند.

پس تحلیل و تعقید آن کنند هر یکدرم از او هزار درم نحاس را کافی بود و اگر بدل زرنیخ کبریت مصعد میبض مصفی بآب بیاض بیض مصعد که بشب مکلس محلول بود هر یکدرم هزار درم زیبق را تعقید کند و هر یکدرم صد درم از نحاس و غیره را نقره گرداند:

وجهی دیگر گویند اگر یکرطل زرنیخ یا کبریت بستانند و مانند آن بوره بآب نمک بروز سحقی کنند و در شب بآتش متوسط تشویه کنند و بعد از آنکه نداوت او را اخذ کنند مصعد گردانند و تجدید بوره کنند و بعد از آن به لبن عدرا تصعید کنند بر

وجهیکه ذکر رفت هفت نوبت تشویه کنند تا

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۳

منعقد شود.

پس آن را چند نوبت باب نوشادر تشمیع کنند پس زیق بر آن جا اندازند و بآتش خفیف تشویه کنند تا چنان شود که بر صفایح جاری گردد و نفوذ کند و یکجزو از او پنجاه درم نحاس را سیم گرداند.

وجهی دیگر بستانند از زرنیخ یا کبریت آن را بریان کند چنانکه دخان و سیاهی و نتن او برود و بمقدار یک رطل او را با همچندان او از کلس عظام سه روز با آب نمک بر صلایه سحقی می کنند و در شب بآتش نرم تشویه میکنند پس دیگ اثال نهند و تصعید کنند و باز تحدید کلس و آب نمک می کنند و مصعد می گردانند تا سفید شود.

پس آب صابون تسقیه کنند و باز همچنان تشویه کنند تا وقتی که قائم شود پس اگر آن کبریت باشد هر یکدرم از آن با سی درم زیق در بوته کنند و سر آن را محکم کرده در میان آتش نهند و نفخ کنند تا منعقد شود و سیم گردد و اگر زرنیخ بود هر یکدرم از آن بر سی درم نحاس نهند تا سیم شود.

وجهی دیگر بستانند از زرنیخ و کبریت از هر کدام که خواهند یکرطل و از اسفیداج رصاص همچندان و آن را به سرکه به ساینده و بآتش خفیف چند نوبت تشویه کنند و باز اسفیداج تجدید کنند بهمان تفصیل که آنچه متصاعد شود سفید باشد. پس تجدید اسفیداج کنند و آب مرتک تسقیه کنند و بعد از آن تصعید آنچه محترق شود بستانند هر یکجزو از او ۲۰ جزو نحاس را سفید کند.

وجهی دیگر بستانند کبریت و زرنیخ از هر کدام خواهند مقداری و بعد تشویه آن را بآب نمک سحقی کنند و باز تشویه کنند و سحقی همچنان تا وقتی که سفید شود و در هر نوبت آن را بشویند و راقق و صافی کنند تا همچون بوره سفید شود. چنانکه باید پس بآب عقاب تشمیع کنند تا همچون نمکی شود که بگدازد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۴

پس آن را جدا به نهند و کلس رصاص بستانند و بعقاب تشمیع کنند تا همچون نمک شود و بعد از آن همه را جمعکنند و چند نوبت سحقی و تشمیع کنند پس آن را حل کنند و باز عقد هر ۱ درم ۳۰۰ درم را سفید گردانند. و از حکیمی شنیدم که گفت من این را تجربه کردم راست آمد.

وجهی دیگر که آن را منجز الحاجات خوانند بهستانند زرنیخ میبض و و زیق میبض از هر یکی مساوی و بر صلایه بآب صخره صما بساینده تا همچون آب شود.

پس آن را در قاروره ریزند و یکهفته دفن کنند و آن را تعقید کنند پس در قرع عمیاد ردیک رماد نهند و در زیر او یکشبانه روز آتش نهند پس آنچه مرتفعشود بردارند یکدرم از او بر شصت درم نحاس یا رصاص نهند تا سفید شود انشاء الله تعالی.

فصل هفتم در ساختن زر

اگر زرنیخ یا کبریت از هر کدام یکرطل بستانند و از توبال نحاس سه رطل و آن را بقلیا تسقیه کنند.

پس تشویه و تصعید و باز تجدید نحاس کنند بهمان وجه تا آنچه متصاعد شود سفید بود.

پس بآب قلقد و زاج تسقیه کنند پس تشویه تا سرخشود و آن را در جایی ریزند پس بساینده زیبقی که از برای حمرت تصعید کرده باشند و تشمیع کنند و مثل آن زیق و قلقد و مثل آن زعفران حدید و همه را در صلایه جمعکنند و بآب نوشادر مصعد

به زاج مقلو که در او مثل و ربع او زاج یا قلقطا رحل کرده باشند تسقیه کنند و بدان تشمیع کنند تا همچون نمکی شود که بگدازد پس آن را حل کنند و در او مثل نصف آن مجموع روغن صفرت بیض بر او نهند و آن را دفن کنند تا منحل شود و آب صافی گردد و این در پنجاه روز تمام شود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۵

پس تعقید کنند تا همچون یاقوتی شود و بیکدرم از او دو رطل را از هر جسدی که باشد صیغ کنند.

وجهی دیگر بستانند یکرطل از زیق منقی بخردل و آنرا در قدحی مطین کنند و یکرطل از زیت بر او ریزند و پنج درم کبریت اصفر مسحوق و پنج درم زاج اصفر بر او اندازند و قدح را با همه در میان آتش سرگین فرو گیرند و آن را بآب و نمک بشویند و در دیکی مطین ریزند و در میان آن دیک مناره از گل نصب کنند و بر سر او صفحه بنهند و آن زیق مطبوخرا در آنجا بریزند و در حوالی آن مناره در دیک یکرطل کبریت مسحوق بریزند و طبقی بر سر او نهند و منافذ او را بگیرند و در زیر او آتش نرم بر افروزند تا شش ساعت چنانکه کبریت مبخر شود.

پس بگذارند تا سرد شود و بکشایند و همان تدبیر را اعاده کنند و هر وقت که دانند بخار کبریت منقطع شد آتش را قطعکنند و آن را فرو گیرند و هر جزوی از او به بیست درم نقره نهند تا سرخشود.

وجهی دیگر بستانند زاج محلول هر قدری که خواهند و مثل ربع او کبریت بر او اندازند و سه شب بگذارند و بعد از آن بجوشانند و صافی کنند و مثل ربع او زرنیخ سرخ بر او اندازند و سه شب دیگر بگذارند و بجوشانند و صافی کنند پس مثل مجموع روغن زرده بر او اندازند و براده بر آن تسقیه کنند و بسایند و بر آن تشویه کنند همچون زرد و سرخشود.

پس از آن زیق مصعد مخق احمر بر او اندازند و براده را بر آن تسقیه کنند و بآب نوشادر مصعد بزاج ده نوبت تشمیع کنند.

پس آن را حل کنند و بعد از آن تعقید یکمقال از او پنجاه مقال سرخ کند.

و اگر بآنکبریت میبض مسقی زاج و قلقنده و قلقطار و حمرة الدم ضم کنند و ۱۵ نوبت تشمیع و تحلیل کنند و بعد از حل و عقد او یکی ۲۰۰ مقال از هر جسدیکه خواهند صیغ کنند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۶

و اگر هر یکی علیحده تشمیع و تحلیل کنند و بعد آن همه را جمع کنند و سه هفته دفن کنند چون بر دارند و تعقید کنند یکی را ۳۰۰ مقال را صیغ کند.

و اگر بار دوم حل و تعقید کنند یکی ۶۰۰ مقال صیغ کند و همچنین هر چند تحلیل و تعقید آن مکرر شود اثر او مضاعف گردد.

وجهی دیگر بستانند براده زر را و با همچندان او نوشادر و سه روز بخل خمر بسایند.

پس تصعید کنند و به سرکه بسایند و باز تصعید کنند و باز بسایند تا هبا شود و بعد از آن زاج و زنجفر و نوشادر از هر یکی وقیه بستانند و یکرطل خمر مقطر بر آن ریزند و یکهفته میان سرگین نهند تا منحل شود.

پس آن را بر آن هبا اندازند و تشویه کنند تا ذر ورا حمر شود و درهمی از او ۱۰ مقال نقره را صیغ کند پس سه مقال زر بر او نهند تا خالص شود.

و اگر آن مجموع را به حمرت کبریت تسقیه کنند پس تشویه هر درمی از او ۱۰۰ مقال را صیغ کند.

و اگر آن را حلکنند و بآب زعفران حدید تسقیه کنند پس تشویه هر درمی از او یکرطل رصاص را زر گرداند.

وجهی دیگر بستانند از براده زر آن مقدار که خواهند و آن را بسه چندان زیق تلقیم کنند و نیک بسایند پس در میان زاج و

کبریت هفت بار بریان کنند تا هر یک درم از او ده درم نقره را صیغ کنند.

پس سه مثقال زر بر او نهند تا زر خالص شود و اگر ۵ مثقال زبیق تلقیم و بهمان وجه که یاد کرده شد بسایند و زر با او اضافه کنند زر خوبتر آید.

وجهی دیگر بستاند زبیق چهل درم و کبریت احمر ۵ درم زرنیخ اصفردو درم همه را چون سرمه نرم کنند و بحریر ببیزند و در قاروره کنند که مطین باشد بگل حکمت و یکشبانه روز به سرکین تشویه کنند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۷

پس بیرون آرند و بسرکه لطیف و بول مصعد سحقی کنند و باز همان سرکه بر او ریزند و آنچه از او مقطر شود بعد از ساعتی منعقد گردد و اگر درهمی از او بر ۱۰ درم نقره بگذارند زر خالص بیرون آید.

وجهی دیگر گویند اگر بستاند یکمقال از روث پلنک و یکمقال از آن موش خانگی و یکمقال بول سرخ گونه و یک زرده تخم مرغ سیاه و ۲ درم نوشادر و ۲ درم روغن زیت و این جمله در دیکی کنند و در روز در آفتاب نهند تا نیک بگردد بعد از آن ۲ مثقال نقره را در بوته بگدازند و این جمله را در آنجا ریزند چنانکه بخار او هیچ بیرون نرود بگذارد تا سرد شود و بیرون آرند.

فصل هشتم در ساختن لالی

استاد فیلسوف گوید که بستاند مروارید خرد پاکیزه صافی و سفید بشویند به آب نمک چند نوبت بعد از آن یکشب در نوشادر معدنی حل کرده بگذارند پس از شستن و نوشادر معدنی در بیضه مرغ حل کنند و آنچنان بود که بستاند بیضه و در آب بجوشانند و پوست از آن باز کنند و قدری از سفیده بیضه از سر آن بگیرد تا همچون بوته بماند.

پس نوشادر را صاف کرده و پاکیزه کرده و کوفته و بیخته در میان بیاض البیض مسلوک کنند و بر سر آن پاره گل بر نهند و در میان آبی که در آن شائبه نبوده باشد نهند و بگذارند یکشب تا در آنجا حلشود و بعد از آن چون حل شده باشد در ظرف آبگینه کند نوشادر محلول و دانه‌های شسته در سر آن کند و یک لحظه رها کند.

پس خوب بشوید باب گرم بعد از آن ترنجی بستاند و سر آن بگیرد تا همچون بوته بماند و آنچه در میان ترنج بود بیرون کند و آنرا بکوبد و باز در پوست ترنج کند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۸

پس مروارید شسته بستاند و بر سر آن بریزد و آن پاره ترنج که از سر آن بر داشته بود باز بر سر آن نهند و بدوزد آنگاه بستاند پاره کرباس نو و در آن به پیچد و به ریسمان سخت کند و گوی در زمین بکند بقدر یک گز و زبل اسب تر و خشک بوزن یک دیگر در آنحفره کنند و آنترنج در میان آن زبل نهد و طغاری بر سر آنحفره نهد سرنگون و بر کنار آنخاک پر کند.

پس شش روز رها کند و بعد از آن آنرا بیرون کند مروارید جمله حل شده باشد چون پرده از روی آن بردارند آنرا بکفجه زجاج یا نقره برداشته به ظرف آبگینه کند و سه روز بیک دیگر بیامیزد تا آمیخته گردد.

پس جامه پاره ابریشمی بستاند و بقدر پنجه و انگشت‌ها به دوزد و در دست کند و همچنین کف دست چپ را از جامه ابریشمی ببوشاند و در انگشتان خود بیاض البیض مروق بمانند.

پس از آنمخمره بگیرد چندانکه خواهد در میان کف دست چپ می مالد تا نیک گرد شود.

پس سوراخ کند به سوزنی از نقره یا موی خوک و در قدحی از آبگینه نهد و قدحی دیگر هم از آبگینه بر سر او نهد و

بگذارد تا سه شبانه روز بعد از آن در پیه بط یا در میان خمیر آردمیده نهد و بخورد مرغ خانگی دهد و آنرا بدواند تا مانده شود اگر دانه دانگی یا دانک و نیم دانک باشد نگذارد که آنمرغ چیزی بخورد تا ساکن گردد.

پس آنمرغ را بکشد و حوصله آنمرغ را بشکافد و بگذارد تا سرد شود پس آن دانه را بیاویزد تا سه روز خشک شود پس بر گیرند اگر زردی با او باشد آن زردی از ترنج است بستاند شیر ترش و آنها را در آن افکند تا آن زردی را بخود کشد و صاف شود و سفید و لطیف و پاکیزه بفرمان خدا.

ایضا بستاند مروارید و در هاون زجاجی کند و بکوبد و بهر ۱۰ درم از آن ۱ درم سیم و ۲ درم زر بر نهد و در چاه حل دهن کند تا حل شود و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۷۹

بعد از آنکه حل شده باشد بیرون آورد و از آن کوچک و بزرگ بسازد و سوراخ کند چنانکه گفته شد و میان دو قده آویزد تا خشک شود پس آنرا بخورد مرغ خانگی سیاه دهد بعد از نیم گرمی بکشد و بریان کند بگذارد تا سرد شود پس آنرا از شکم آن بیرون کند که از معدنی لطیفتر گردد.

ایضا بستاند مروارید خورد صاف پاکیزه یک جزو و صدف صاف سفید یک جزو مروارید مذکور را بشوید بطریقیکه گذشت و هر دو را در هاون آبگینه بکوبند و صلایه کند بحدیکه بهم چسبیده شود بعد از آن آنرا در قاروره صافی پاکیزه کند و سر قاروره هم از آبگینه بوده باشد و بعد از آن ترنج آبدار را دو نیم کند و مغز آن را در هاون آبگینه بکوبد و بقدر ربع آن سیر با آن بکوبد و از جامه سفید ضخیم آب آنرا بیرون کند و آن آب را بر سر صدف و مروارید که در قاروره هست بریزد. چنانکه بقدر چهار انگشت بر سر ایستاده بماند و سر قاروره را بگذارد و بآرد و نمک و سنگ مهر محکم کند و در چاه حل که مذکور شد بگذارد و هر روز آب گرم بر زبل افشاند و طغاری بر سر آن گرد آرد تا مدت بیست و یک روز بعد از هفت روز باید که زبل را تازه کند چون بیست و یکروز بگذرد قاروره را از زبل بآهستگی بیرون آرد و سر آنرا بردارد و مروارید و صدف حل شده باشد و سر آنمروارید مثل پرده عنکبوت بسته شده باشد و صدف در ته آن نشسته باشد و مروارید بکفچه نقره از سر آن آب بگیرد و در کاسه زجاجی پاکیزه کند و آب ترنج بآهستگی در کاسه دیگر کند و آنچه در ته قاروره باشد بر سر مروارید کند تا با یکدیگر بکفچه نقره بزنند تا یکذات شود.

پس آن را در حریر سفید کند و نم از آن بگیرد تا خشک شود و با قدری سریشم خمیر کند زودتر از آنکه بسته شود بهر وزنیکه خواهد مروارید سازد و غلطان کند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۸۰

و چون غلطان شود مانند سنگ محک گردد بمرتب که آب و آتش زیان بآن نتواند رسانید و بعد از آن هر دو دانه را با هزار دانه پنبه دانه در کیسه کند و یکروز آنرا بمالد تا جلا گیرد.

پس آن را بیرون آرد و بآردمیده گرفته بخورد مرغ دهد و آنرا به دواند تا سست گردد آنگاه او را بکشد و در تنور گرم بریان کند و بیرون آورد.

آنرا بگذارد تا سرد گردد و آن را بشکافد و مرواریدها بیرون آورد و باید که هر یک دانه به یک مرغ بیشتر نهد و بعد از آن او را به حکاک دهد که آن را سوراخ کند.

نوعی دیگر بیاورد مروارید پاکیزه و آن را پاک بشوید و در قاروره سر فراخ کند و ترنج و لیمو و سیر و پیاز را در آنشیشه کند و در شیشه را ببندد و آنرا در آفتاب نهد و هر روز ملاحظه کند هرگاه آبهای مذکور تمام شده دیگر باره بر آن اضافه کند

تا حل گردد و مدت آن ۱۷ روز تا ۲۱ روز میکشد و بعد از آن محلول را در کاسه چینی کند و کاسه دیگر بیاورد و از آن مروارید بسازد بهر جثه که خواهد در آن کاسه آنها را بغلطاند تا مدور شود و بعد از آن آهسته آنها را در کاسه دیگر نهد بدینموال تا مرتب شود

و باید که یکی یکی لاحق نشود و آنرا در سایه نهد و سر آنرا بجامه بندد و چون نیم خشک شده باشد آنرا بمیل نقره که بیاریکی موی اسب باشد سوراخکند آنگاه او را در تنوریکه از آن تنور نان پخته شده باشد گذارد و بانگشت آن تنور آنرا پخته کند و آنرا بیرون آورد و سرد کند آنرا و از شکم آن مروارید بیرون آورد بفرمان الهی به از بحری شود.

طریقه ساختن سریشم پنیر بستاند دوغ تازه که چربی کمتر داشته باشد و بکیسه کرباس اندازد تا آب از آن برود و بعد نیک به صلاویه اندازد تا در صلاویه خشک گردد و سه نوبت بآب نمک بشوید باز خشک کند و نرم در شیشه نگاهدار تا گرد بر او بنشیند تا بوقت حاجت پختن آن ۱۰ مثقال از این و ۲ مثقال

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۸۱

سریشم ماهی آنقدر که همان لحظه کار توان برد.

اگر زیاده پخته باشد ضایع گردد هر چه خواهد وصول کند که از کسر بیم ندارد و بجهت مروارید ساختن بیاورد مروارید ریزه و پاکیزه و بشوید پاک بآب نمک در قاروره سر فراخکند و آب ترنج در آن ریزد ترنج در سر شیشه کند و سر آن مهر کند.

چنانکه باد و خاکستر در آنجا نرود و دو هفته در حل نهد در میان زبل تا مروارید حل شود و مثل موم نرم گردد و بعد از آن آن را در کاسه چینی کند و بآب صافی بشوید تا تر شده و ترنج از آنجا برود و صاف کرده مروارید بسازد و سوراخ کند بسوزن نقره و سر و بن وی ببرد و اندکی از جهت کشیدن بگذارد و بعد از آن شیر مایه زده از برای پنیر در کیسه کند و بگذارد تا آب بیندازد و بعد از آن کیسه را در آب اندازد تا وقتیکه اثر ترشی و سپیدی در آن نماند بعد از آن پنیر را خشک کند و خورد کند مثل آرد و مرواریدهای مذکور در آن بگرداند تا از آن پنیر گردی بر آن نشیند.

بعد از آن جمله مروارید را بمجری ناسوده خلط در گلوی ماهی زنده اندازد و ماهی را در آب حوض رها کند تا ده روز تمام شود بعد از آن ماهی را بیرون آورد مروارید از شکم آنچنان نماید که از بحر بیرون آمده باشد

بطانه که رنگ فیروزه دهد و مثل سنک سخت شود و جلا پذیرد و بآب ضایع نشود بگردد زنگار فرعونی ۱۰ جزو سریشم پنیر ۲ جزو و روغن کمان ۲ جزء اول زنگار را صلاویه کند مثل غبار شود بغایت نرمی.

و بعد از آن آن را به روغن کمان بیامیزد و سریشم پنیر را که آن را بسیار صلاویه کرده باشد داخل آن کند و همه را یکسان کند و بهر جا که خواهد کار بندد تا خشک شود و آن را بسنک جلا دهد بنحوی شود که مانند نداشته باشد و بآب ضایع نشود و درخشنده و براق باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۸۲

فصل نهم در ساختن مشک و عنبر

گویند اگر بستانند از ریوند چینی ۵ مثقال و رامک السک و براده عود و دم الاخوین از هر یکی ۳ مثقال. و این جمله را بسایند و بهر مثقالی از آن یکمثقال مشک اضافه کنند و و بدان بسایند و بر آنجا روغن زبیب خالص رصاصی بچکانند و بسایند چندانکه دسم روغن برود.

پس آن را در کوی کتان صفیق نو کنند و بمالند چنانکه دسم روغن از رکوی بیرون آید.

پس ۲ مثقال از آن با یکمقال مشک خلط کنند آمشگ خوشبو تر کرد و بهیچ گونه فرق نتواند کرد.

وجهی دیگر بستانند ۱۰ مثقال از سنبل الطیب و هم چندان فرغیر نرم و نیم درم زعفران و یکدرم و رس سیاه و مثل این مجموع شادردان سروغ الصمغ (کذا) و هر یکی را علیحده بکوبند و به حریر به بیزند و بآب گل خیری عجین کنند و فرصها سازند و بر رکوئی خام پاک بهنند و مثل آن رکوئی دیگر بر سر آن اندازند و در سایه خشگ کنند و بعد از آن بسسایند و جزوی از آن با جزوی از مشک بیامیزند و بهر که خواهند فروشند که هیچ نتواند دانست و گویند اگر زبد بحروقیه بستانند و از صمغ امروز دو وقیه و از سندروس وقیه و از سنبل الطیب ۵ درم و هر یکی علیحده بکوبند و ببیزند.

پس شمع سفید بستانند و در طنجیر نظیف نهند و آن را بگدازند و آن اخلاط را اندک اندک در او ریزند و به چوبی آنرا بجنابند تا بهم آمیخته شود.

پس بیرون آرند و آب سرد بر آنجا ریزند رنگ او همچو رنگ عنبر شود و بوی نیز دهد و جزوی را از آن بر جزوی دیگر از عنبر خالص نهند و بهر که

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۱۸۳

خواهند دهند و فروشند و بغایت خوب باشد و هیچکس فرق نتواند کرد.

وجهی دیگر بستانند جزوی از عنبر و جزوی لک نیک و ۵ جزو شمع سفید و لک را بسایند و عنبر را بگدازند و اول لک را بر او اندازد و بعد از آن شمع را بگدازند و آن را بچوبی می جنابند تا مختلط شود.

پس از آتش فرو گیرند و آب سرد بر او ریزند و بشکنند هیچکس او را از عنبر نشناسد.

فصل دهم در اشارات بعضی از اصطلاحات ارباب این صنعت

بدانکه ایشان زر را شمس و اب و زرد او؟ و عالم و شعاع و نور خوانند و نقره را اسدوأم و هرمس و بیضا و شمع خوانند و آهنرا مریخ و حدید و زعفران یمانی و هندی و نحاس را زهره و اخضر و اصفر و واسط و قلعی را مشتری و صراء و لین و خوار و ایض و رخو و اسر بر اعطارد و رزین و اسود و نجم و مذیب اجساد.

زیق را سهیل و فرار و آبق و سحاب و برق و روح و مرکب و جسد رطب و نوشادر را ملح و کافور و تریاق و ائمد بری و حجر ایض و زرنیخ را ملک و حجر الذهب و عقرب و متلف اجساد و کبریت را عروس صفرا و شمع بیضاء و آب زر را ماء

الصفرة خوانند و آب نقره را ماء البیاض و آب زیق را ماء الفر و العلم عند الله

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

فن پنجم از مقاله چهارم از قسم دوم از کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون علم فراست

اشاره

که آن عبارت است از معرفت اخلاق درونی و صفات باطنی انسان از اعضای ظاهره و اشکال محسوسه تا چون شخصیرا بینند از صورت او بدانند که خوی نیک دارد یا بد و چه کار مناسب اوست.

و ابن عباس در تفسیر آیه ان فی ذلک لایات للمتوسمین فرمود که منوسمان دانندگان علم فراستند چه متوسم طالب و سم است یعنی که چون نشان دریابد از آنجا استدلال کند و قوله تعالی تعرفهم بسیماهم. اشارت است بدین علم قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم اتقوا من فراسته المؤمن فانه ينظر بنور الله و دلیل بر شرف این علم آنستکه آدمی شهر نشین است بطبع و مراد از شهر هر موضعی است که آنجا جمعیت مردم بود یعنی تنها زندگانی نتواند کردن و از آمیزش و اختلاط با جنس خود گریزی ندارد و چون شر و فتنه میان مردم غالبست و دفع شر مطلوب اینعلم متکفل بود معرفت احوال باطن و اسرار کامن خلق را و در دانستن او در ترک و اختیار مصاحب و معاون منفعتی عظیم و فایده بسیار دارد و دلیل بر آنکه معرفت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۲

از این علم حاصلشود آنست که جماعتی که اسب و استر و باز و چرخ و شاهین را ریاضت و تعلیم میکنند چون از این حیوانات یکیرا می بینند از مشاهده صورت و خلقت او حکم میکنند که خوی نیک دارد یا نه و زود رام گردد یا نه و تعلیم و ریاضت او تا چه حد خواهد رسید و چون اینمعنی در بهایم مفید است بطریق اولی در حق آدمی مفید بود دیگر آنکه زیر کان حکما به مرور ایام تجربه کرده اند و خلق نیک را از شکل نیک جدا نیافته اند و خوی بد را از شکلی که به حکم فراست بد است جدا ندیده.

از شافعی نقل است که گفت من در تحصیل اینعلم و جمع کتبی که درین علم تصنیف کرده اند شعفی تمام داشتم در بعضی اسفار که از یمن بجانب مدینه می آمدم در بعضی از منازل شخصی اشقر ازرق چشم پیشانی بیرون آمده رسیدم و این علامات در این علم بسیار نامحمود است چون او مرا بدید سلام کرد بروی گشاده و زبان خوش پرسید و بخانه خود فرود آورد و طشت و آفتابه نو بیاورد و بساط نو بگسترانید و طعامهای نیکو و علف چهار پایان مهیا کرد و به حکایات خوش تا وقت خواب مرا خوش داشت و فرشهای نیکو و پاک بینداخت و هر کسی را که با من بود موضعی لایق وی مهیا کرد من چون این احوال مشاهده کردم باین علم نامعتقد شدم و همه شب درین تفکر بودم تا بامداد که روانه میشدم آنشخص را گفتم که من در مدینه متوطنم اگر وقتی تو را حاجتی افتد و قصد مدینه کنی به محله که آنرا ذو طوی خوانند خانه محمد بن ادریس الشافعی طلب کن تا هر حاجتی که داری گذارده شود.

آنشخص گفت من بنده پدر تو بودم من گفتم نه گفت ترا یا پدر ترا پیش من مالی بود گفتم نه گفت اینهمه خدمت و چندین درم که نفقه کردم ببعوض دادن و ترا گذاشتن که بروی ممکن نیست حق من بگذار و برو من گفتم واجب باشد هر نفقه کردی معین کن تا بگذارم.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۳

آنشخص گفت عوض سلام و پرسشش بدان تازه روئی که بجا آوردم نادیده و ناشناخته و اجرت طشت و آفتابه نو که بدان وضو ساختی و کرایه خانه و اجرت فراش و بساط و اجرت اصطلب و بهای طعام و بهای علف بمن ده من غلام خود را گفتم چندانکه رضای آنشخص بود بوی داد بعد از آن اعتقاد من در این علم قوی تر و مؤکدتر شد و اما آنچه طالب این قسم را اهم باشد در دو باب ایراد کنیم

باب اول در یافتن اخلاق مردم بسبب چگونگی صورت و رنگ و شکل و عضوهای ظاهری

بدانکه رو بهترین و شریفترین اعضای آدمیست چه کمال تن و شرفش به سبب خوبی و حسن و جمال است و نقصان تن

سبب قبح و زشتی و محل حسن و قبح رویست و حسن و قبح دیگر اعضاها زیاده اعتباری ندارد و علاماتی را که در روی آدمی ظاهر شود دلالت بر احوال درون بغایت قویست بخلاف عضوهای دیگر و دلیل بر اینسخن آنستکه در حالت خشم و ترس و فرح و اندوه و خجالت رنگهای بر وی پیدا شود چنانکه از هر رنگی میتوان دانستکه در بطن او کدام حالت حادث شده است تا بسبب آن حالت اینرنگ بر وی ظاهر شد.

چنانکه در حالت غضب او را رنگی است که در حالت خوف نیست و در حالت خوف رنگیست که در حالت خجالت نیست و این اختلاف عوارض در ظاهر به سبب تغیر احوال باطن در عضوهای دیگر نیست و چون درست شد که دلالت نشانهای روی بر معرفت اخلاق باطن قویتر است ابتدا بشرح دلالت اعضای آن به تفصیل کرده شود.

اگر پیشانی کوچک بود دلیل بر جهل بود زیرا که موضع بطن اول از مغز سر کوچک بود و بدین سبب حفظ و ذکر بر وفق اعتدال نبود و از آفت خالی نبود.

و اگر پیشانی نه کوچک بود نه بزرگ ولی درهم کشیده بود دلالت کند بر قوت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۴

غضب زیرا که پیشانی مردم چون خشم گیرد بدین صفت شود و اگر پیشانی بزرگ باشد دلیل بود بر کاهلی یا بر قوت غضب زیرا که بزرگی پیشانی اگر از ماده بسیار بود از آن کاهلی لازم آید و اگر از سبب زیادتی قوت حرارت غریزی بود اقتضای فراخی رگها و منافذ کند و استیلای قوت غضبی لازم آید.

و اگر در پیشانی خطها و انجوغها بود دلالت کند بر لاف زدن و اگر فراخ بود و انجوغ ندارد دلیل بود بر شغب و خصومت. اگر موی ابرو بسیار باشد دلالت کند بر استیلای غم و اندوه و سخن گفتن بیمعنی از برای آنکه بسیاری ماده دخانی بود در دماغ و اینمعنی دلیل است بر سودا که بر مزاج غالب بود و سودا سبب غم و اندوه بود.

و اگر ابرو دراز باشد و کشیده تا به صدغ و صدغ موضعیست میان دنبال چشم و گوش دلیل بود بر لاف زدن و خویشتن بینی. و اگر ابرو از جانب بینی زیر بود و از جانب صدغ بالا دلیل بود بر لاف زدن و بیخردی و ابله‌ی:

و اگر چشم بزرگ بود دلیل بود بر کاهلی زیرا چشم گاو را ماند و نیز بزرگی چشم دلیل است بر بسیاری تردد دماغ و این سبب بلاد و نقصان فهم است.

و اگر چشم برجسته باشد دلیل بود بر جهل و بسیار گفتن بیفایده.

و اگر چشم در مغاک افتاده بود و بچشم خانه فرو رفته باشد دلیل بود بر خبثی و بدانند رونی از بهر آنکه چشم بوزینه چنین است پس حالت پسندیده آن بود که چشم به اعتدال باشد نه برجسته و نه بر مغاک افتاده.

و اگر چشم اندکی در مغاک افتاده باشد دلیل بود بر زیرکی و درندگی زیرا که چشم شیر چنین است.

و اگر سیاهی چشم نیک سیاه بود دلیل است بر جبن و بد دلی زیرا که سیاهی از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۵

ماده سودائی بود و سودا موجب بد دلی است.

و اگر چشم سرخ باشد برنگ شراب دلیل باشد بر قوت و غضب و دلیری چه هر که خشم گیرد چشمش بدینگونه باشد و و اگر ازرق یا سفید باشد دلیل بد دلی بود از برای آنکه سفیدی دلیل استیلای بلغم است.

و اگر رنگ چشم چون شراب صافی بود دلیل باشد بر جهل و این را از مشابتهت چشم بز گرفته‌اند.

و اگر چشم گشاده و پیدا بود دلیل باشد بر ستیزه روئی و وقاحت زیرا چشم سگ بدین صفت بود.

و اگر چشم زرد و متحرک باشد دلیل باشد بر بد دلی از برای آنکه آدمی چون بترسد چشمش بدینصفت بود.
و اگر چشم ازرق بود زردی با وی آمیخته چنانکه گوئی به زعفران رنگ کرده‌اند دلیل بود بر اخلاق بد بد آنجهت که از رفیت چشم دلیل کاهلی است و بلادت و زردی با وی آمیخته علامت ترس و بد دلی بود هر کرا این هر دو حال جمع شود بیشک احوال او پریشان و علامت امور مشوش ظاهر شود.

و اگر در چشم نقطها بود گرداگرد سیاهی دلیل باشد بر شریری و بد دلی و بد اندیشی.
و اگر نقطهای در چشم سبز بود بد دلی زیادت باشد و اگر در گرد سیاهی چشم شکل طوقی درآمده باشد دلیل بود بر حسد و بد اندیشی و بیسامان گفتن

و اگر با سیاهی چشم زردی آمیخته باشد مانند زراندود دلیل بود بر آنکه صاحبش خونریز و کشنده بود.
و اگر بدینصفت در چشم نقطهای سرخ بود دلیل بود بر آنکه صاحبش خبیث ترین و بدترین آدمیانست.
و اگر در چشم ازرق سبزی باشد دلیل بود بر خیانت و بد اندیشی و شریری و اگر چشم روشن و براق باشد دلیل بود بر قوت شهوت زیرا چشم خروس

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۶

چنین است و چون بیان کرده شد که سیاهی و ازرقی و زردی و سبزی در چشم ناپسندیده است لازم آید که بهترین چشمها اشهل باشد که آن را پارسسی میش چشم گویند زیرا که اینرنگ میانه جمله رنگها است.
و نیز چشم شیر که پادشاه وحوش است و چشم عقاب که پادشاه طیور است چنین است.
و اگر در پلک چشم شکستگی و پیچیدگی باشد دلیل بود بر نادانی و مکر و حيله و جنگ و اهل عرب صفت کنند اینچشمرا بیماری و در چشم زنان اینصفت را بسیار لطیف شمردند.

و بعضی گفته‌اند اینصفت دلیل است بر نرمی ماده طبیعی که بزنان مشابته دارد و اینصفت زنان را سبب غنج و دلال است.
اگر سر بینی باریک باشد دلیل بود بر سبکباری و دوست داشتن جنگ و خصومت و اینمعنیرا از سگ اعتبار کرده‌اند.
و اگر سر بینی بزرگ و پر گوشت باشد دلیل بود بر کمی فهم و اینرا اعتبار از گاو گرفته‌اند.
و اگر سوراخ بینی فراخ بود دلیل قوت خشم بود زیرا که بینی مردم خشمگین چنین بود.
و اگر بلند بینی و سطر باشد دلیل قلت فهم و نقصان دین بود و اینرا اعتبار از خوک گرفته.
و اگر بینی از آنجا که به پیشانی پیوسته است چون کمانچه درآمده است دلیل بود بر وقاحت و ستیزه کاری و این اعتبار از کلاغ گرفته‌اند لیکن آنکس که بینی وی بدین شکل بود بزرگ نفس و بلند همت باشد.
اگر دهن فراخ باشد دلیل بود بر حرص و آزاز بهر آنکه فراخی راهگذر شراب و طعام از قوت حرارت بود و نیز دهن شیر فراخست.

اگر لبها سطر باشد دلیل بود بر حماقت و جلادت خصوصا که با سطربری

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۷

فروود آمده باشد و آویخته.

و اگر باریک باشد دلیل بیماری و رنجوری و کثرت بیماری بود و اگر هر دو لب باریک بود و سست چنانکه چون بهمرسند لب بالاین بر لب زیرین افتاده باشد دلیل بود بر بزرگی نفس و بلند همتی زیرا که لب شیر چنین است.
اگر لبها باریک باشد و گشاده چنانکه دندان پیش پیدا بود دلیل باشد بر قوت زیرا لب گراز چنین بود.

و اگر لب سطر باشد و لب بالائین بر لب زیرین معلق بود دلیل بود بر جهل و نادانی و این اعتبار از خر و کپی گرفته‌اند.
و اگر دندانها ضعیف و باریک بود از یکدیگر گشاده دلیل بود بر غایت ضعف و سستی.
و اگر دندانهای پیش دراز و قوی بود دلیل بر حرص و شریری بود و هر که را روی بصورت خشمناکان مانند دلیل بود بر قوت غضب و خشم.

اگر بر روی او گوشت بسیار بود دلیل باشد بر کاهلی و نادانی و این اعتبار از گاو گرفته‌اند و نیز چون روی بسیار گوشت دارد رکهای دماغ از اخلاط و بادهای غلیظ ممتلی بود بدین سبب روحی که سبب حس و حرکت است در آنعروق و مجاری حرکت نتواند کردن لاجرم فهم و عقل ناقص شود.

و اگر بر روی گوشت اندک باشد دلیل بود بر فکر و اندیشه بسیار زیرا که اندیشه بسیار سبب خشگی مزاج میشود و خشگی مزاج سبب قلت گوشت.

و اگر روی بسیار گرد باشد دلیل بود بر شکستگی نفس و درویشی طبع و دنائت و این اعتبار از بوزینه گرفته‌اند.

و اگر روی سخت بزرگ باشد دلیل بود بر کاهلی و اینرا از گاو و خر گرفته‌اند.

و اگر روی بغایت کوچک باشد دلیل بد نفسی و خسیسی و دوستی نا کردن با مردم بود و این اعتبار از کپی گرفته‌اند و چون درست شد که بزرگی و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۸

و کوچکی روی پسندیده نیست معلوم شود که بهترین اشکال آنست که معتدل باشد و کم افتد که صاحب روی زشت نیکو اخلاق بود و صاحب روی نیک بد خوی بود.

و از اینجاست که رسول صلی الله علیه و اله و سلم فرمود اطلبوا لحوايج عند حسان الوجوه.

و اگر میان گوش و دنبال چشم که آن را بتازی صدغ گویند بر آمده و اما سیده نماید و رگ گردن ممتلی دلیل غضب و خشم بود زیرا که آدمی چون خشم گیرد بدینصورت شود و کم خندیدن دلیل بود بر مخالفت کردن با مردم و راضی نبودن به کارهای دیگران.

اگر خنده بلند کند دلیل باشد بر ستیزه روئی و دراز زبانی و اگر با خنده سؤال کند دلیل بود بر خیره زبانی و بانک و مشغله.
و اگر گوش بزرگ باشد دلیل بود بر جهل و نادانی و درازی عمر اما نادانی بواسطه آنکه گوش خر بزرگ است و اما درازی آن به جهت آنکه خشگی بر مزاج غالب شود.

و اگر گردن قوی و سطر بود دلیل باشد بر قوت غضب و اینمعنی را اعتبار از آن کرده‌اند که هر چه نر بود از هر نوع که باشد گردنش قویتر بود از گردن ماده.

و اگر باریک باشد دلیل بود بر ضعیفی نفس و دون همتی و اگر معتدل باشد دلیل بود بر بزرگی نفس و بلند همتی و اینرا از شیر اعتبار کرده‌اند.

و اگر گردن دراز و باریک باشد دلیل بود بر بد دلی و اینرا اعتبار از شتر گرفته‌اند،

و اگر گردن بسیار کوتاه باشد و باریک دلیل بود بر مکر و فریبندگی و اینمعنی را از گرگ گرفته‌اند.

و اگر آواز بلند و سطر باشد دلیل بود بر دلاوری و شجاعت و مکر و اگر بشتاب سخن راند دلیل بود بر قوت و خشم و بد خوئی.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۷۹

و اگر سخن آهسته و با درنگ گوید دلیل بود بر بردباری و نیکخواهی و اگر آواز دراز باشد دلیل بود بر بد همتی و اگر آواز گران باشد دلیل بود بر حسودی و پوشیدن اسرار.

و اگر آواز خوش باشد در اغلب دلیل بود بر حماقت و جهل و بیفهمی چنانکه مشهور است که حسن الصوت مع العقل مما لا یجتمعان و اگر گوشت بسیار سخت باشد دلیل بود بر قلت فهم و کندی حواس و گوشت نرم دلیل بر نیکوئی طبع و جودت خاطر.

و اگر تهیگاه باریک باشد دلیل باشد بر قوت زیرا که نرینه را تهیگاه باریک باشد.

و اگر سطربر باشد دلیل بود بر عفت و پرهیزکاری و اگر هر دوارش دراز بود چنانکه به زانو رسد دلیل باشد بر بزرگی نفس و خویشتن بینی و اگر بسیار کوتاه باشد دلیل بود بر دوست داشتن شر و فتنه و لیکن با بددلی و ترس.

اگر کف نرم و لطیف بود دلیل باشد بر تیزی فهم و سرعت فطنت و کثرت عقل و اگر کف کوتاه باشد دلیل حماقت بود اگر کف تنگ باشد دلیل بود بر بد زبانی و رعونت و این اعتبار از زنان کرده‌اند.

و اگر قدم بسیار دراز بود و پر گوشت دلیل بود بر قلت فهم و اگر کوچک و لطیف باشد بر بزرگی و فخر کردن.

و اگر پاشنه باریک باشد دلیل بود بر شر و فتنه و اگر قدم سطربر باشد و رک و پی بر او ظاهر دلیل بود بر قوت نفس زیرا که اغلب قدم مردان چنین باشد.

و اگر قدم کوچک و لطیف بود دلالت کند بر ضعف نفس زیرا در اغلب قدم زنان چنین است.

و اگر انگشتان پای بر هم چسبیده بود و ناخنها نیز بر اینصفت دلالت کند بر وقاحت و ستیزه روئی و اینمعنی از بعض مرغان اعتبار کرده و اگر از هر دو پای دو انگشت بهم پیوسته باشد دلیل بد دلی بود و اینمعنی از سمانه گرفته‌اند و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۰

اگر ساق سطربر باشد و پر گوشت دلالت کند بر ابلهی و بیشرمی و اگر رگها بر ساق باشد دلیل بود بر قوت نفس زیرا که جنس نرینه بر اینصفت‌اند.

و اگر استخوان ساق که نزدیک کعبست رکها بر او ظاهر بود و بسیار باشد دلیل قوت نفس بود و اگر رانها بسیار گوشت باشد دلیل ضعف نفس باشد زیرا که جنس مادینه چنانست.

باب دوم در ترجیح بعضی از این علامات بر بعضی

اگر آندو عضو که محل دو خوی مختلفند متساوی باشند در مقدار یا در چگونگی توقف باید کردن و اگر متفاوت باشند به حسب تفاوت حکم کردن.

و دیگر آنکه از احوال درونی اعتبار کنند همچو حال مزاج از گرمی و سردی و تری و خشکی و همچون احوال سن از کودکی و جوانی و پیری و آنکه احوال خورش و هواها و شهرها و اقلیمها آنکه احوالی که از مردان و زنان اعتبار باید کردن آخر الامر مانند گی بدیگر حیوانات و در حکم بد اینعلم سه شرط باید کرد:

۱- چون علاماتی که یاد کرده شد مفید یقین نیستند بلکه حاصل از آن غلبه ظن است و شک نیست در آنکه هر چند بر یک چیز علامات و دلایل بیشتر بود ظن قویتر گردد پس باید که به یکدلیل از ایندلایل و علاماتی که یاد کردیم قناعت نکند.

۲- آنکه چون اصل در باب فراست در یافتن صور و اشکال و اصوات است و تفاوت در ادراک این امور واقع باید تا نیک

تامل ننماید بمدلولات آن حکم نکنند و بمجرد علامات ظاهره قناعت ننماید.

چه نقل است که در عهد حکیم اقلیمون که صاحب علم فراست است و صانع اینصناعت پادشاهی بود بعلم و عقل موصوف و بدینداری و پارسائی معروف این

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۱

پادشاه بفرمود تا صورت او را بر کاغذ نقش کردند و پیش اقلیمون فرستاد حکیم چون صورت او را بدید و اعضا و اطراف آن را تامل نمود گفت صاحب اینصورت به زنا کاری رغبتی عظیم دارد چون مردم این سخن بشنیدند بغایت مستبعد شمردند و به اینعلم نا معتقد شدند و حکیم را به جهل نسبت کردند و چون اینسخن به پادشاه عرض کردند پادشاه از حکیم تعجب داشت و در علم و اعتقادش بیفزود و بخدمت حکیم آمد و او را گرامی داشت و گفت هر حکمی که بصورت من کردی حق است و من بر آن صفتم لیکن من بعلم و ریاضت خود را از کار زنا باز داشته‌ام.

۳- آنکه چون دلایل مذکور بعضی معارض است مر بعضیرا چنانکه در شخصی دلیل شجاعت و بد دلی با هم باشند ترجیح بعضی بر بعضی تواند کرد و بر وجهیکه بالاتر از ذکر شرایط یاد کرده شد و با رعایت این شرایط باید که تجربه بسیار کرده باشد و علم نجوم نیکداند تا تاثیرات کواکب و طبایع و منسوبات بهر یکی از آن را شناسد و الله اعلم.

بسم الله الرحمن الرحيم

فن ششم از مقاله چهارم علم احکام نجوم است

اشاره

که آن عبارتست از معرفت تاثیرات نجوم در سفلیات و دلیل و منسوبات هر یک مشتمل بر پنج فصل:

فصل اول در بیان تاثیر کواکب

بدانکه تاثیر آفتاب در علویات و سفلیات ظاهر است اما در علویات چنانکه مشاهده میکنیم که چون آفتاب ظاهر شود شعاع او سایر کواکب را اخفا میکند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۲

و نور ماه بسبب قرب او از آفتاب ناقص گردد و بسبب بعد او زاید شود اما در سفلیات بچند وجه:

۱- آنکه ما میبینیم که بیشتر حیوانات در شب همچو مرده‌اند و چون انوار صبح ظاهر شد در اجساد ایشان حیات پدید آید و چندانکه طلوع او بیشتر ظهور قوت حیات در ابدان قویتر چون قرص آفتاب طلوع کند همه در حرکت آیند و چندانکه مرتفع شود حرکات ایشان در زیاده بود تا به وسط السماء برسد پس چون از آنجا میل کند حرکات و قوی روی بنقصان نهد و ضعف و فتور در ابدان بدید آید چنانچه چون بغروب رسد همه روی بمساکن خود نهند و همچو مرده در گوشه‌ها و سوراخها بیفتند و ایندلیل روشن است بر تأثیر او.

ب- آنکه موضعی که از مسامته آفتاب دور است همچو ما تحت قطبین آنجا ۶ ماه روز و ۶ ماه شبست و از شدت برودت هیچ

نباتی نروید و حیوانی ساکن نشود بادهای عاصف شود و در مواضع دیگر که بمسامته نزدیکتر باشد بخلاف این.

ج- آنکه اختلاف مردم در اجسام و الوان و اخلاق و سیر چنانکه از استقرا معلوم شده بسبب اختلاف احوال آفتاب است در حرکت چه آنها که در خط استوا ساکنند تا به محاذات ممر سر سرطان به واسطه آنکه آفتاب در سال یکبار یا دو بار به سمت راس ایشان گذرد از حرارت ابدان و مویهای ایشان سیاه شود

و آنها که در نزدیکی خط استوا باشند. همچو زنج و حبشه بواسطه قرب تاثیر آفتاب در آنجا مویهای ایشان را بسوزاند و سیاه و مجعد گرداند و چشمهایشان قوی بود.

و آنها که مساکن ایشان بمحاذات ممر سرطان نزدیکتر بود. همچو اهل هند و یمن و بعضی از مغاربه و همه عرب سیاهی ایشان کمتر بود و طبایع به اعتدال نزدیکتر و ابدان ایشان خشکتر و آنها که مساکن ایشان بر ممر سرطان باشد تا بمحاذات بنات نعش کبری بواسطه آنکه آفتاب مسامت رؤس ایشان نشود و از ایشان بسیار دور نباشد گرما و سرما به افراط نباشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۳

همچو اهل چین و ترک و خراسان و عراق و فارس و شام الوان ایشان متوسط بود و مقادیر اجسام معتدل و اخلاق پسندیده و هر چه از اینها بطرف جنوب مایل باشند بنا بر قرب ایشان از منطقه البروج و ممر کواکب متخیره در فهم و ذکا قویتر باشند و حرکات ایشان در سرعت و خفت مناسب حرکات کواکب و آنها که بطرف مشرق مایل باشند بنا بر طلوع کواکب از آنجا و ظهور ایشان در آن طرف نفوس ایشان قویتر بود و تذکر بیشتر و آنها که بطرف مغرب باشند نفوس ایشان ضعیفتر و نرمتر باشد و کتمان امور بیشتر کنند و آنها که مساکن ایشان محاذی بنات نعش بود. همچو صقالبه و روس بواسطه کثرت بعد ایشان از بروج و حرارت آفتاب برودت ایشان غالب شود و رطوبت فضلی بسیار گردد و همه بغایت سفید باشند و بد خلق سرد مزاج.

و اینجمله دلیل است بر آنکه احوال سفلیات بیشتر مرتبط به احوال علویات باشد.

د- آنکه چون آفتاب به اول درجه حمل رسد در بیشتر مواضع شب و روز یکسان شود و هوا معتدل گردد و نشو و نما در اشجار و نباتات پدید آید و آبها بسیار شود و چون به سرطان رسد حرارت زیاده گردد و نبات به کمال رسد و میوهها نضج یابد و آبها کم شود و چون بمیزان رسد باز شب و روز یکسان شود و حرارت کم گردد و میوهها بکمال رسند و بیشتر چشمها خشک گردد و برگ درخت زرد شود و فرو ریزد و نبات خشک شود و چون بجدی رسد برودت بر هوا مستولی گردد و برف و سرما پدید آید.

و علی الجملة اختلاف فصول چهار گانه به سبب انتقال آفتاب در ارتفاع فلک ظاهرتر از آنست بیان محتاج شود اما بیان تاثیر قمر هم بچند وجه است.

۱- آنکه ما میبینیم که چندانکه قمر در زیادتی بود اخلاط بدن بیشتر باشد و ظاهر بدن نرم تر و بشره خوب تر.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۴

چون روی در نقصان نهد اخلاط در ظاهر بدن کم شود و بیس مستولی گردد ب- آنکه چون نور قمر در تزاید بود موی حیوانات زود بر آید و بسیار شود.

و اگر در نقصان بود دیر بر آید و بسیار نشود.

ج- آنکه شیر و مغز حیوانات چندانکه ماه زیاده شود در تزاید بود و چون روی بنقصان نهد کم شود و همچنین تخم مرغ در نصف اول بیشتر باشد که در نصف آخر.

د- اگر آنکه درخت را چون قمر در زیادتی بود و مقبل بوسط سماء بکارند زود بگیرد و نشو و نما کند و بار دهد.

و اگر در وقت نقصان بکارند بضد این بود.

ه- آنکه ریاحین و بقول و سایر نباتات از اجتماع او تا بدر شدن نشو و نما بیشتر کند و از نقصان او تا آخر ماه کمتر و همچنین معادن و چشمها در نیمه اول در تزايد باشند و در نیمه آخر در نقصان.

و- آنکه ماهیان در اول ماه بیشتر بر آیند و فربه تر باشند و در آخر ماه بقعر آب روند و چنان فربه نباشند و از اینمجموع معلوم شد که قمر را در این عالم تاثیری هر چه تمامتر است و تاثیر او در وقت زیادتی بیشتر اما تاثیر کواکب به چند وجه.

آنکه می بینیم که تابستانی از دیگر تابستان گرمتر است و زمستانی از دیگر زمستان سردتر و چون سبب این تفحص می کنیم می بینیم که اگر آفتاب مقارن کوکبی حار است آن تابستان گرمتر است و اگر مقارن کوکبی بارد حرارت کمتر و همچنین در زمستان پس معلوم میکنیم که آن کوکبرا در این عالم نیز تاثیری هست.

ب- آنکه به حسب استقراء معلوم شده که اگر بوقت تزویج یا زفاف زهره در حوت باشد و قمر در ثور یا قمر در سرطان و زهره در ثور یا قمر مقارن زهره باشد.

در بعضی از مواضع مذکوره واحد النحسین را در او نظری نباشد میان زن و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۵

شوهر موافقت و محبتی هر چه تمامتر باشد.

و اگر زهره محترق باشد در سنبله یا حمل یا عقرب و مریخ در مقابله یا تربیع با زحل مقارن یا مقابل. در بعضی از مواضع مذکوره و مشتری ساقط از او آن وصلت در غایت ردائت بود میان ایشان محبت و الفت صورت نیندد.

ج- آنکه چون قمر مقارن زهره باشد در ثور اگر مسهلی که به حسب عادت شخصی بیست مجلس کار کند در آنروز همان مقدار بخورد عمل از شش یا هفت مرتبه تجاوز نکند و چون قمر در سرطان باشد و مشتری مقارن او مسهلی که در وقت دیگر بیست دست کار کند در آنروز از پنجاه بگذرد و در باطن هیچ کربی و ضعفی ظاهر نشود.

و اگر نه آن بودیکه قوتهای طبیعی در اوقات مذکوره قوی گردد و اخلاط را از تحلل منع کند واقع نه چنان بودی.

د- اگر در وقتی که قمر در جدی یا در دلو یا در عقرب باشد و مقارن زحل و از نظر مشتری خالی زرعی کند یا درختی نشاند آن زیاده فایده ندهد بلکه غالب آن باشد که باطل شود و از اینجمله معلوم می شود که امتزاجات و اتصالات این کواکبرا در ظهور آثار به امر صانع مختار تاثیری هر چه تمامتر است.

فصل دوم در آنکه سیارات در تاثیر قوی تر بود یا ثوابت:

جمعی گفته اند ثوابت قویترند بدو وجه:

۱- آنکه یکی از ثوابت اگر در درجه طالع یا عاشر باشد مرتبه آن مولود بغایت بلند شود و اگر از سیارات باشد این اثر نکند.

ب- آنکه مکان ثوابت بلندتر است از مکان سیارات و ایشان اقربند در مرتبه بمبداء اول پس باید که اقوی باشند در اثر.

و جمعی گفته اند که سیارات قویترند بچند وجه:

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۶

۱- آنکه هر یکی از سیاراترا فلکی است مخصوص بدو و حرکتی خاص و ثوابت را چنین نیست.

ب- آنکه ثوابت را رجوع و استقامت و قوت و انتقال از سرعت به بطویا به عکس نباشد و سیاراترا بود و شک نیست که این

امور به فعل اختیاری و حرکت ارادی شبیه تر است و هر آنچه فعل او به اراده و اختیار اقرب تاثیر او قوی تر بود،

ج- آنکه سیارات به اینعالم نزدیکترند و وصول شعاع ایشان بما آسان تر پس تاثیر ایشان قویتر باشد.

د- آنکه ثوابت را با یکدیگر امتزاج نیست و هر یک را از ایشان بجز یک حال نباشد اما سیارات را بواسطه امتزاجات حالات مختلفه و قوتهای متعدده باشد و به حسب هر حالتی و قوتی تاثیری دیگر و آنکه کوکب ثابتی چون در درجه طالعی یا عاشری افتد مرتبه مولود بلند شود بنا بر آنست که ثوابت بطیء الحركت اند چون در درجه واقع شوند مدتی مدید آنجا مکث کنند و ظاهر است که ضعیف دایم در فعل خود اقوی بود از قوی سریع التغییر و ثوابت اگر چه در مرتبه بمبدء نزدیکترند اما چون از اینعالم دورترند تاثیر ایشان همچو تاثیر سیارات نباشد.

فصل سیم در شبهاتیکه بر تاثیر کواکب و بطلان احکام نجومی ایراد کرده اند با جواب آن:

شبهه اول آنست که اگر وقوع ممکنات در اینعالم و لاقوع آن را تعلق به حرکات کواکب بودی این ممکنات یا واجب بودندی یا ممتنع و امکان مرتفع شدی لیکن قول به ارتفاع امکان باطل است.

۱- آنکه انسان بر فعل خیر و شر قادر و متمکن است و شک نیست در

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۷

آنکه اگر وقوع اشیا به سبب حصول اسباب فلکی واجب بودندی یا عدم وقوع به سبب حصول آن اسباب ممتنع انسان را قدرت و اختیار صورت نبستی چه قدرت بر واجب و ممتنع محال است،

ب- آنکه اگر امکان نبودی مدح و ذم و ترغیب و ترهیب نه شایستی چنانکه مدح آتش بدانکه او گرم است یا مدح برف بدانکه او سرد است پیش عقلا پسندیده نیست و چون امکان واقع شد استدلال به حرکات کواکب بر این افعال صورت نیندد جواب از این شبهه آنست که افعال بشری موقوف است بر حصول اراده قلبی و حصول اراده را ناچار بود از اسبابی و آن اسباب در آخر منتهی شود باسباب فلکی و وجوب بالغیر منافی امکان ذاتی نیست.

شبهه دویم آنکه سیل معرفت طبایع کواکب و بروج و امتزاجات آن جز به تجربه نیست و اقل آنچه تجربه را ناچار است آنست که آن چیز بر یک منوال دو نوبت حاصل شود لیکن اینمعنی بغایت متعذر است زیرا که عود فلک با وضعی معین که مقتضی حدوث امری بوده بعد از مدتها تواند بود که اعمار بشری بدان وفا نکند.

جواب آنست که تجربه در این باب بدان حاصل شود که چون کوکب در برج معین و درجه معین حادث شود و باز چون بهمان برج و درجه رسد همان امر حادث شود حکم کنند که سبب حدوث آن امر رسیدن آن کوکبست بدان درجه و اگر چه حال معلوم نباشد که همان وضع معین کواکبرا بعضی با بعضی واقع است یا نه

شبهه سیم آنکه علم احکام مبنی است بر معرفت درجات کواکب و تحصیل اینمعرفت تعذری تمام دارد.

چه در آلات رصدی خللها بسیار است و اگر نه در مواضع کواکب بحسب زیجات اختلاف واقع نبودی و نیز اصحاب زیجات در ثوانی و ثوالث مسامحات می کنند و آن بمرور ایام از درجات زیاده شود و بجائی رسد که موضع کواکب به حسب زیج معین نیز مجهول ماند فکیف به حسب زیجات مختلفه.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۸

و چون وضع کوکب مجهول باشد احکام متفرعه بر آن بجهالت اولی بود جواب آنست که تفاوت در مواضع کواکب اندکی

باشد که به برجی رسد بلکه در درجات بود و از تجربه معلوم شده که تفاوت بحسب درجات در اغلب اوقات مانع صحت احکام نیست.

شبهه چهارم آنکه دلالت کواکب بر حوادث اگر در محل شک و تردد باشد در علم احکام فایده نماند.

و اگر جزم کند در مقدمه افادت علم بدان هم فائده صورت نیندد چه اگر آن چیز خیر باشد و اگر شر بهمه حال برسد.

و حینئذ مقدمه معرفت او جز زیادتی غم و حزن و انتظار فایده ندهد چنانکه گویند امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«کلیاتها لا تدفع و جزئیاتها لا تعرف فما هی الا تقدیم هم او تاخیر مهم».

جواب از این شبهه آنست که اتصالات فلکی همچو اسباب فاعلی اند و استعدادات ارضی همچو اسباب قابلی و تحقق اثر بی این هر دو میسر نشود.

و از اینجاست که بطليموس گفت علم النجوم منک و منها پس منجم هر گاه که خبر کند از حصول اتصالات فلکی که همچو

اسباب فاعلی اند مسبب آن اگر خیر باشد در تحصیل اسباب قابل سعی نمایند تا آن بحصول پیوندد.

و اگر شر باشد در دفع اسباب ارضی اجتهاد نمایند تا واقع نشود چنانکه چون طبایع فصول و مقتضیات آن را معلوم کنند اغذیه

و ادویه مناسب هر فصلی و مساکنی که دافع مضار آن بود حاصل کنند تا از مضار اهوویه خلاصی یابند.

و چنانکه چون شخصی واقف شود که دشمن قصد او دارد بقلعه و حصنی پناه گیرد تا به جمع لشکری و آلاتی که دفع او

بدان توان کرد مشغول شود.

شبهه پنجم آنکه اصول اینعلم در غایت رکاکتست و فروع او در نهایت کراهت اما اول بنابر آنکه ایشان مثلا چون از معرفت

قران عاجز شوند طالع قران را قایم مقام او نهند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۸۹

و این همچنان باشد که طالع سال را قایم مقام مولود نهاده باشند و رکاکت اینمعنی ظاهر است.

و اما دویم بنابر آنکه حکم بر مولودی در قوتی محتاجست بهزار دلیل یا زیاده و رعایت آن در غایت صعوبت و با اینهمه بیشتر

نتایج آن متناقض باشد.

چه بعضی گویند بودن زحل در بیت المال دلالت بدرویشی کند و بعضی گویند یافتن کنج. جواب آنست که بر تقدیر تسلیم

اینجمله ما لا یدرک کله لا یترک کله.

شبهه ششم آنکه امکان اطلاع منجم بر امور پیش از وقوع منافی نصوص قاطع است:

«و هو قوله تعالى و عنده علم الساعة و ينزل الغيث و يعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای

ارض تموت و قوله تعالى و لا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضى من رسول و قوله و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو»

جواب از این بعد از آنکه در علم غیب گفته شد آنست که حاصل نزد منجم از اینقسم علم نیست بلکه ظنی است که گاه

صواب افتد گاه خطا.

حینئذ آیات مذکوره منافی اینمعنی نیست

فصل چهارم در بیان صفات کواکب سیاره و دلالت ایشان

بدانکه در اصول طبیعی مقرر شده که اجرام فلکی از جمیع کیفیات در ذوات خود میرا و منزه‌اند پس آنچه ارباب صناعت

احکام گویند که فلان کوكب گرم و خشكست و فلان كوكب سرد و تر معنی آن بود که تاثیر بعضی حرارت و یبوست است و تاثیر بعضی دیگر برودت و رطوبت و در کیفیت حدوث حرارت و برودت از ایشان خلاف کردند، بعضی گفتند همه كواكب حی اند و ناطق باختر و بارادت این افعال از کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۰ ایشان صادر می شود.

و بعضی دیگر گفتند که طبیعت ایشان مقتضی این آثار است چنانکه طبیعت آتش مقتضی سخونت است و طبیعت آب مقتضی برودت و اختلاف ایشان در مقتضیات بحسب مقادیر اجرام و انوار و سرعت و بطوء حرکت و قرب و بعد است بما چه آفتاب بنابر آنکه جرم او بغایت بزرگست و نور او بسیار و در سرعت و بطوء و قرب و بعد بما متوسط لاجرم ظهور آثار او در اینعالم قوی تر است و سخونت او بیشتر و زحل اگر چه مقدار جرم او هم بزرگست اما بواسطه غایت بعد ما و غایت بطوء و کمودت لون او شعاع او را چندان تاثیری نیست که افادت سخونت کند لاجرم به برودت او حکم کنند.

و مریخ اگر چه مقدار جرم او صغیر است اما بواسطه عدم بطوء حرکت و حرمت لون او که در صورت همچو حرمت آتش است تاثیر آن در سخونت در غایت قوتست بمعنی آنکه چون سخونت او با سخونت آفتاب جمع شود حرارت بافراط بود نه آنکه حرارت او بیشتر از حرارت آفتاب بود و نیز از تجربه معلوم شده که هرگاه زحل بر طالع مستولی بود و او را با مریخ یا کوكبی دیگر نظری نباشد در آنسال سرما بافراط بود

و اگر مریخ بر طالع سال مستولی بود و او را با زحل و کوكبی دیگر نظری نباشد در بلاد شمالی سرما ضعیف بود و در بلاد جنوبی تابستان چنان گرم بود که مزاج حیوانات و نباتات از شدت گرما فاسد گردد و بیشتر هلاک شوند. و اگر مشتری یا زهره را در بعض فصول با آفتاب امتزاجی شود و کوكب دیگر را با آفتاب نظری نباشد هوای آن فصل معتدل بود.

و اگر آن کوكب که ممزاج او شود عطارد باشد در آن فصل بحسب هوا اختلاف بسیار بود.

و آنچه گویند که زحل و مریخ نحس اند بنابر آنست که حاصل از استیلای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۱

زحل برد مفراط است و از استیلای مریخ حر مفراط و ظاهر است که افراط در هر یکی ازین دو کیفیت موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات بود و زحل در در نحوست قویتر است از مریخ زیرا که زحل مقتضی بر دو بیس است و مریخ مقتضی حرو بیس و بر دو بیس هر دو منافی حیانتند بخلاف حرو بیس چه قوام حیاة بحرارتست

و مشتری و زهره سعدند بنابر آنکه ایشان هر دو مقتضی حرارت و رطوبت اند و قوام حیات با این هر دو کیفیت است و نیز چون خاصیت ایشان اعتدال هوا و هبوب ریاح فاضله است و این امور موافق ابدان حیوانات لاجرم بسعادت ایشان حکم کردند و چون مشتری در حرارت قوی تر بود و زهره در رطوبت بیشتر و حرارت کیفیت فاعله است و رطوبت کیفیت منفعله و معونت فاعل در فعل اقوی از معونت منفعل لاجرم مشتری را سعد اکبر نهادند و زهره را سعد اصغر و عطارد را با سعود سعد نهادند و با نحوس نحس بنابر آنکه چون او را در تاثیر مختلف یافتند دانستند که طبیعت او در اقتضای آثار مستقل نیست:

چه اگر مستقل بودی بایستی اثر با بقای مؤثر مختلف نشدی و نیز هرگاه او را با کوكبی اتصال بود یافتند که تاثیر آن کوكب قوی تر است دانستند که طبیعت او در صلاحیت قبول اثر است از کوكب.

و گفتند او با کوكب سعد سعد است و با کوكب نحس نحس

و از سعد اکبر چون بواسطه ضعف حال و موانع، آنچه مقتضی طبیعت او بود به ظهور نرسد گویند سعد بنحس منقلب شد و در نحس بعکس این مثلا- طبیعت مشتری حرارت معتدله است دال بر کون و وجود و طبیعت نهار همچین چه نهار موافق حرکت و حیاست و لیل موافق سکون و موت.

پس هر گاه که مشتری فوق الارض باشد و مشرقی در برج نهاری و در حظ خود سعادت قوی بخشد.

و اگر تحت الارض باشد و مغربی و در برج لیلی و در مواضعی که نه حظوظ

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۲

او بود سعادت ندهد و آنچه دهد فاسد و سریع الزوال بود

و آفتاب و مشتری و مریخ مذکرند. زیرا که ایشان مقتضی حرارتند و حرارت کیفیت فاعله است.

و بعضی گفته‌اند که مریخ مذکور نیست چه او اگر چه حار است اما ییوست او بیشتر از حرارتست و ییوست کیفیت منفعله است.

و اینسخن پسندیده نیست زیرا که ییس در حقیقت بواسطه آنکه مانع است از انفعال بکیفیت حرارت نزدیکست

و زحل مذکر است بنا بر آنکه غالب بر او برودتست و برودت هم کیفیت فاعله است.

اما چون حرارت در فعل قوی تر است از برودت لاجرم دلالت زحل بر تذکیر ضعیف تر باشد.

و بنا بر اینست که مختان و ذکوریکه ایشان را نسل نباشد بدو نسبت کنند و عطارد بنا بر آنکه غالب بر او یینس است در منع از انفعال نسبت حرارت او را با نفس او مذکر نهند.

لیکن در ذکورت ضعیف است و بنا بر این غلمانی که هنوز محتلم نشده باشند و خواجه سرایان را بدو نسبت کنند اما هر گاه

که او با کوبی دیگر باشد اگر آن کوب مذکر باشد او را نیز حکم تذکیر بود. و اگر آن کوب مؤنث بود حکم تانیث

و زهره و قمر هر دو مؤنث‌اند بواسطه آنکه ایشان مقتضی رطوبت‌اند و رطوبت کیفیت منفعله و آفتاب و مشتری را بواسطه

اقتضای سخونت نهاری خوانند و قمر و زهره را بواسطه اقتضای رطوبت لیلی و عطارد اگر شرقی باشد نهاری نهند و اگر غربی

باشد لیلی و زحل را بواسطه آنکه مقتضی برودتست و برودت ضد حرارت و ضد آن در بعضی وجوه مشاکل یکدیگر بعضی

او را نسبت بنهار کنند و مریخرا بواسطه اقتضای ییوست که ضد رطوبت است بلیل.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۳

و بعضی دیگر بر نهاریت و لیلیت ایشان حکم نکنند و ارباب اینصناعت کاینات اینعالم را بر این کواکب قسمت کنند و اندکی

باشد که بدلالت بر چیزی منفرد شود بلکه غالب آن باشد که دو کوب یا زیاده بواسطه دو کیفیت یا زیاده یا بواسطه اجزای

او در آن مشترک باشد.

چنانکه افیون بواسطه برودت به زحل منسوبست و بواسطه ییوست بعطارد و انار بواسطه حرارت بمریخ منسوبست و بواسطه

رطوبت بزهره.

و چنانچه جمیع ریاحین بنا بر ترطیب رایحه او بزهره منسوبند و مشتری مشارک اوست در نرگس و زحل و رأس و مریخ در

گل و آفتاب در نیلوفر و ماه در بنفشه و عطارد در شاهسپرم.

و چنانکه اصل درخت بآفتاب منسوبست و عروق او بزحل و شوک و قشر و اغصان بمریخ و شکوفه او بزهره و ثمره او بمشتری

و اوراق او بماه و حب او بعطارد و چون این معلوم شد گوئیم.

زحل از مساکن بر خرابها و چاههای عمیق و شورستان و مرابط چهار پایان دلالت کند.

و از بلاد بر هند و سند و زنج و حبشه و قبط و یمن و عرب و از معادن بر اسرب و خبث حدید و احجار صلبه و از حبوب بر فلفل و شاه بلوط و زیتون و انار ترش و عدس و کتان و شهدانه و از درختان بر مازو و هلیله و جوز و زیتون و بادام و هر درختیکه ثمره او را پوست سخت باشد و از طعوم بر بشاعت و عفوصت و حموضت کریهه النتن و از اغذیه و ادویه هر چه بارد و یابس باشد در درجه چهارم الا ادویه مخدره.

و از چهار پایان بر گاو و شتر مرغ و سنجاب و سمور و گربه و موش و مار بزرگ سیاه و گژدم و بر اغیث و خنافس و از طیور بر مرغ آبی و غراب و خطاف سیاه و هر مرغی که در شب دانه چیند و از اعضاء بر شعر و جلد و ظفر و عظم و ظهر و انثیان و دبر و مصارین.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۴

و از اسنان بر شیخوخت و از ادیان بر یهودیت و از لباس بر سیاه و از خویشان بر آباء و اجداد و برادران بزرگ. و از مردمان بر ارباب صنایع و سفله و لصوص و خصیان و از طبایع و افعال و احوال بر فکر بسیار وهم و حیرت و عزلت و فسق و حیل و غربت طویل و فقر شدید و ثروت با بخل و خیانت و حقد و بد نفسی و بد خواهی بمردم. و از صور و اشکال بر قبح منظر و عبوس و سیاهی رنگ و بزرگی سر و قدمین و کوچکی چشم و انگشتان و فراخی دهن و سطبری شفتین و کتفین.

مشتی بر مواضع عبادت و منازل اشراف و خانهای معلمان و از بلاد بر زمین بابل و خراسان و ترک و بربر تا مغرب. و از معادن بر رصاص و سفید روی و شبه و فالتق و الماس و مرقشیشا و توتیا و کبریت و زرنیخ احمر و هر سنگی سفید و زرد که باشد و از حبوب بر گندم و جو و برنج و ذرت و نخود و گنجد و سیب و انار ملیس. و از درختان بر انجیر و شفتالو و زرد آلو و اجاص و نبق و هر درختی که که او را ثمره شیرین بود. و از ریاحین بر گل و از طعوم بر حلاوت و مرارت خوشبوی و از اغذیه و ادویه هر چه معتدل باشد در حرارت و رطوبت و نافع و محبوب بود.

و از جانوران بر انسان و بهایم اهلی و ذوات اطلاق و هر دابه که رنگ او خوب و گوشت او لذیذ باشد و هر شیر و پلنگ و فهد که آهسته باشد.

و از خویشان بر فرزندان و از مرغان بر کبوتر و دراج و طاوس و خروس و دجاج و هر مرغی مستوی المنقار که دانه چیند و سیاه نباشد.

و از اعضاء شرائین و نطفه و مغزوران و امعا و خلق و از اسنان بر سن کهولت و از ادیان بر نصرانیت:

و از لباس بر سفید و از مردمان بر ملوک و وزراء و قضاة و عباد و علماء و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۵

و تجار و اغنیاء و اشراف و از افعال و احوال بر صدق و فهم و مودت و حسن خلق و سخاوت و علو همت و معونت مردمان و اصلاح بین و امر معروف و نهی منکر و اظهار حق و صدق خوابها و بسیاری خنده و نکاح و مزاح و شدت رغبت در مال و مستغلات و تعزز نفس و از احوال و اشکال بر حسن صورت و بزرگی چشم و خفت لحم و اعتدال.

مریخ بر مساکن اهل فجور و مواضعی که گاوان خسبند و از معادن بر آهن و نحاس و مغناطیس و زنجرف و از حبوب بر حبه الخضراء و بادام تلخ و از اشجار بر هر درختی که تلختر بود و شوک بسیار دارد و ثمره او را قشر باشد و بر سپندان و پیاز و سیر و سداب و جرجیر و بادنجان و از اغذیه و ادویه بر هر چه سمی باشد در درجه چهارم و از طعوم بر تلخی و از الوان بر حمرت

مظلم و از چهار پایان بر شیر و پلنگ و خوک بری و سگ و هر سبعی که خبیث باشد.

و بر مار و افعی و از مرغان هر نوع که سرخ باشد و بر زنبور و از اعضاء بر آورده و هر دو ساق و کلیتین و مراره و از اسنان بر سن شبان و از انساب بر برادران و اسباط و از طبقات مردم بر لشکر و مقاتلان و قوادان و بر بت پرستان و خماران. و بر لباس سرخ و از طبایع و افعال و احوال بر کذب و نمیمت و کثره شهوت و حرص بر قتل و غضب و گریختن و سوگند بدروغ و غربت و سفر و خصومت و اعمال شر و فساد کارها و اضطراب رای و قلت ثبات و حیا و افراط جهل و جفا و وقاحت و حسادت و لجاجت و سفاهت و طیش و خدیعت و از صور و اشکال بر طول و بزرگی سر و کوچکی چشم و گوش و پیشانی و سرخی موی.

آفتاب بر حجاز و بیت المقدس و جبل لبنان و دیلم و خراسان تا بچین و خانهای ملوک و سلاطین.

و از معادن بر یاقوت و هر سنگی قیمتی وررو کمرهای مطلا و لاجورد و رخام و آبگینه و سندروس و کبریت و زفت.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۶

و از فواکه و حبوب بر ترنج و برنج هندی و از درختان بر نخل و رز و هر درخت بلندی که میوه او را دسومتی قوی باشد و آن را خشک کنند و بر نیشکر و از اغذیه و ادویه بر هر چیزیکه حرارت او بدرجه چهارم نه رسد و بهمه حال بیمنافع نبود. و از طعوم بر حرارت و از الوان بر شقرت و صفرت و چیزهای روشن و از چهار پایان بر اسب و گوسفند.

و از مرغان بر عقاب و باز و خروس و قمری و از اعضا بر سر و سینه و دماغ و جانب راست از بدن.

و از اسنان بر وسط عمر و از انساب بر پدر و برادران میانین و موالی و از طبقات مردم بر ملوک و عظاما و رؤساء و اصحاب تدبیر و از طبایع و احوال و افعال بر ریاست و رغبت در جمع مال و اهتمام بامور معاد و اقتدار بر اشرار و قهر اهل عصیان و بر عقل و معرفت و فهم و بها و زهد و ذکر جمیل و مخالطت با مردمان و سرعت غضب و لطافت و محبت و شهرت و قوت و غلبه و از صور و اشکال بر بزرگی سر و قوت بدن و سمن و سبوط شعر.

زهره بر بابل و عرب و هر شهری که میان بیشه و جزایر باشد و بر راههایی که آنها بسیار باشد و بر خانهای خوب و از جواهر بر مروارید و زبرجد و جزع و حلی مرصع بجواهر و اوانی زر و سیم و بر سرمه.

و از فواکه و حبوب بر انجیر و انگور و خرما و جو و حله و از درختان بر سرو و ساج و درخت سیب و به.

و از اغذیه و ادویه هر چه معتدل باشد در برودت و رطوبت و نافع و لذیذ بود و از طعوم بر دسومت و از الوان بر بیاض خالص و سموت و ضیاء.

و بعضی گفته‌اند خضرت و از حیوانات بر هر ذی حافر و ایض یا اصفر از وحوش و بر ماهی و از طیور بر فاخته و ورشان و عندلیب و ملخ و هر مرغی که آن را خورند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۷

و از اعضا بر شحم و لحم و منی و رحم و آلت مباضعه و از اسنان بر وقت بلوغ و از انساب بر زن و مادر. و از ادیان بر اسلام.

و از طبایع و احوال و افعال بر حسن خلق و بهجت و شهوت و محبت و غنا و لهو و مزاح و تحمل و عدل و قوت بدن و ضعف نفس و محبت فرزند و سایر مردم و بر بطالت و ضحک و استهزاء و رقص و محبت خمر و کثرت سوگند بدروغ و تانیث و از صور بر صباحت وجه و کثرت لحم و خوبی چشم و گردن و کوچکی انگشتان و سطربری ساق.

عطارد بر مکه و مدینه و زمین عراق و خراسان و دیلم و بر بازارها و خانهای صورتکاری و بر بساتین و از معادن بر زیبق و

زرنیخ و کهربا و فیروزه و روئینه و آهک و شوره.

و از حبوب و فواکه بر باقلا و ماش و کرویا و کزبره و انار شیرین و انگور و از درختان بر هر درختی که ساق او کوچک باشد. و بر بقول و قصب و از اغذیه و اشربه هر چه بیوست او بر برودت غالب باشد نه بافراط و حبوب غیر نافع. و از طعوم هر چه در او دو طعم باشد و از الوان هر چه از دو لون مرکب باشد همچو آسمان کونی. و از حیوان بر کلاب معلمه و حمیر و بغال و ارانب و هر حیوانیکه کوچک باشد از بری و بحری. و از مرغان بر کبوتر و چرخ و باز و مرغابی و از اعضاء بر عروق نابضه و زبان و از اسنان بر سن صبی. و از انساب بر برادران کوچک و از طبقات مردم بر تجار و کتاب و اصحاب دیوان و از طبایع و افعال و احوال بر ذکاء و فطنت و حلم و وقار و عطف و رأفت و حفظ و حرص بر لذات و کتمان سر و محمدمت و رعایت حقوق و ترک بدی و بعد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۸

غور و حرص بر ریاست و ظرافت و اطلاع بر اسرار و حسن تعلیم و حسن صوت و حفظ اخبار و از صور بر حسن قامت که با حمرة و خضرة زند و ضیق جبهه و غلظ اذنین و حسن حاجبین و فراخی دهن و خفت لویه و صغر انگشتان ماه بر آذربایجان و موصل و هر موضعی که نمناک بود. و درخت بسیار روید و بر مروارید و بلور و خرز و نقره و سوارها و خواتیم و زجاج و هر سنگی که سفید و شفاف بود.

و از حبوب بر جو و گندم و خیار و خربوزه و هر چه بر ساق بایستد و از اغذیه و اشربه بر هر چه برودت او همچند رطوبت او باشد. و گاهی نافع بود و گاهی مضر

و از طعوم بر ملوحت و تفاهت و حموضت اندک و از الوان بر رقت و بیاض که خالص نباشد و از حیوانات بر شتر و گاو و گوسفند و هر حیوانیکه متأنس بمردم باشد.

و از طیور بر دراج و دجاج و عصفیر و بط و هر مرغیکه بزرگ باشد و از اعضا بر ایسر از بدن و بر گردن و هر دو دست و از اسنان بر سن طفولیت و از انساب بر امهات و خالات و اخوات و از طبقات مردم بر اشراف و حرایر و از طبایع و افعال و احوال بر کذب و نمیمت و اعتنا بر اصلاح ابدان و سعاده در معاش.

فصل پنجم در بیان دلالات بروج

بدانکه چون مدت بودن آفتاب در هر ربعی از فلک را فصلی نام نهادند و هر فصلی را ابتدا و وسط و نهایتی بود. لاجرم فلک را بنابراین بدروازه قسم کردند و هر قسمی را برجی نام نهادند یا خود گوئیم که چون آفتاب را در مدت یکدوره دوازده نوبت با قمر اجتماع واقع میشود و از اجتماع تا با اجتماع دیگر ماهی گرفته لاجرم فلک را دوازده قسم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۲۹۹

کرده‌اند و هر قسمی را برجی خوانده و هر برجی را بحسب صورتی که از آنجا انگیختند بنامی مخصوص کرده‌اند. همچو حمل و ثور و جوزا و سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و هر یکی ازین بروج را بمقدار حرکت آفتاب درو بسی قسم کرده‌اند و هر قسمی را از آن درجه نام نهادند و هر درجه از آن را بشصت قسم مساوی کردند و هر یکی را از آن دقیقه نام نهادند و هر دقیقه را به شصت قسم کردند و ثانیه نام نهادند و هر ثانیه را به شصت قسم کردند و هر قسمی را ثالثه و علی هذا.

رابعه و خامسه تا عاشره حمل خانه مریخ است و وبال زهره و شرف آفتاب در نوزده درجه او و هبوط زحل و او مذکر است و نهاری و حار و یابس و صفراوی و منقلب ربیعی و شمالی و هر که بطالع حمل زاید مربع قامت و بسیار موی و جعد و غلیظ باشد و مایل بصهوبت،

و گویند بشقرت و اکحل العین.

و بعضی گویند ازرق و سپید رنگ که بسرخ زند و پیشانی برجسته و روی گرد و گردن دراز باشد و کوچک گوش و فراخ چشم و خوب صورت و لب زیرین باریک و اخبار و اشعار دوست دارد و دلیر و گشاده روی و خندان و خود بین بود.

ثور خانه زهره است و فرح او و وبال مریخ و شرف قمر در سه درجه او مؤنث و لیلی و خاکی و سرد و خشک و سوداوی و ثابت و هر که به طالع او زاید دراز بالا و تمام هیئت و ضعیف عقل و شریر نفس و صاحب مکر و خداع و کذب و متلون و کدود بود و گردن و شکم و اطراف او بزرگ و بینی او دراز و پیشانی و دهن فراخ و ابرو کوچک و چشم بزرگ و سیاه و سطر لب و سیاه مو و اسمر رنگ و بسیار رغبت به زنان.

جوزا خانه عطارد است و وبال مشتری و شرف رأس و هبوط ذنب مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی و ذو جسدین و هر که به طالع جوزا بود خوب صورۀ

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۰

و معتدل قامت و متناسب الاعضاء و سبک روح و خوشبوی و کریم الاخلاق و صاحب کتاب و حساب و فلسفه و ادیب و امین و ثابت نظر و حسن العینین و مقرون الحاجبین و باریک گردن باشد.

سرطان خانه قمر است و فرح او و وبال زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ و مؤنث و لیلی و منقلب.

و هر که به طالع سرطان بود سلیم الاعضا و غلیظ العظام و صغیر العینین و طویل الیدین و عظیم القدمین و الکفین و واسع المنکبین باشد و سیاه چشم و حافظ نظر بود و بینی و اطراف دندانهای او راست نباشد و موی او باریک بود و اندک مجعد و نیمه اسفل غلیظتر از اعلی بود.

و رنک او اندکی با سیاهی باشد و او را فرزندان بسیار باشد و به غایت متلون بود.

اسد خانه شمس است و فرح او و وبال زحل و درو شرف و هبوط نیست و ثابتست و مذکر و نهاری و حار و یابس و صفراوی. و هر که به طالع اسد بود خوب هیات و مهیب و غضوب و غیور و متکبر و سخت دل قوی آواز و کریه لقا و شجاع و صاحب مکر و خدعه و بسیار نکاح و اندک فرزند باشد و سینه او فراخ بود و ذرا عین و اصابع او غلیظ و دهن فراخ و ساق باریک و سرخ رنگ که با سپیدی زند و بعضی گفته اند با زردی.

سنبله خانه عطارد است و فرح او و وبال مشتری و هبوط زهره و ذو جسدین و مؤنث و لیلی و سرد خشک و سوداوی.

و هر که به طالع او باشد سلیم الاعضا و مایل بطول قامت و گشاده روئی و سخی النفس و خوشبوی و گندم گون.

و پیش بعضی زرد رنگ که با سفیدی زند و صاحب نطق و بلاغت و دها و حيله و صدق و ادب و حکمت و باوقار بود.

و پیش بعضی سبک سر و بی ثبات و بسیار فکر و غم بود و این بخسب قوت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۱

و ضعف عطارد باشد و لهو و طرب دوست دارد و در عفت و فجور متوسط و بنکاح رغبت کند. اما کمتر

میزان خانه زهره است و وبال مریخ و شرف زحل و هبوط آفتاب و منقلب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی.

هر که به طالع او باشد صاحب مرتبه یا ادیب یا ندیم یا اهل صنعت بود و معتدل القامت و المزاج و سبط الشعر و حسن الانف.

و بعضی گویند مفرطح و اشهل العین و پیش بعضی اکحل و روشن روی و خوش خلق و کریم و صاحب تدبیر و عقل و انصاف و سفید رنگ و بسیار شهوت و حریص بر زنا و لواطه.

عقرب خانه مریخست و فرح او وبال زهره و هبوط قمر و ثابت و مؤنث و لیلی و سرد و تر و بلغمی.

هر که به طالع او زاید بسیار فرزند و باریک و سلیم الاعضا و کثیر العلل و صغیر الوجه و متوسط العین و واسع الفم و افطس و عریض المنکبین و طویل الیدین و ساقین و عظیم القدمین و بخیل و نام و شریر بود و فجور دوست دارد بد خلق و وقیح و بسیار حزن باشد.

قوس خانه مشتری و فرح اوست و وبال عطارد و شرف ذنب و هبوط رأس و ذو جسدین و مذکر و نهاری و گرم و خشک و صفاوی.

و هر که به طالع قوس زاید خوب روی و بلند پیشانی و باریک موی و بزرگ شکم و معتدل اندام و آواز و طویل الفخذین و غلیظ الساقین و سپید رنگ باشد و اندک بسرخ زند.

و بعضی گویند سطر موی و دراز ریش و افطس و دراز بالا- و سریع الحركت و بزرگ نهاد و سخی و مبذر و بی فکر و صاحب ادب و بی مکر و پاک لباس و متوسط در عفت و شهوت.

جدی خانه زحل است و وبال قمر و شرف مریخ و هبوط مشتری و برج

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۲

منقلب و مؤنث.

و هر که به طالع جدی زاید گندم گون و باریک اندام و خشک اعضا و بسیار موی و کشیده روی و محاسن و دقیق الفخذین و الساقین و خفیف المشی و سریع النظر و ملول الطبع و ضعیف الصوت و صاحب حدت و بطش و غضب و حیل و لهو و لعب و قوی بر شداید و بسیار غم و سریع الانقلاب باشد.

دلو خانه زحلست و وبال آفتاب و هیچ کوکب را درو شرف و هبوط نیست و او ثابتست و هوایی و گرم و تر و دموی و مذکر و نهاری.

و هر که به طالع دلو زاید مربع قامت باشد و مایل بطول و عالی نظر و صافی لون و گاهی باشد که با زردی زند و سیاه چشم و سطر لب و پهن روی و سینه و بزرگ بینی و اطراف و آکنده گوشت باشد و بغایت عقیف و سخی و حریص بزینت و شیرین زبان و خوش محاوره و راغب در جمع مال و ساکن طبع و دلیر بوقت راحت و بد دل بوقت شدت.

حوت خانه مشتریست و وبال عطارد و هبوط او و شرف زهره و لیلی و آبی و سرد و تر و بلغمی و ذو جسدین.

و هر که به طالع حوت زاید بزرگ سر و بسیار موی و تنگ پیشانی و فراخ روی و سفید رنگ که با زردی زند و خوب محاسن و نیک بدن و گرد چشم و مربع قامت.

و گاه باشد که بر روی او خالی بود و نیک رأی و خوش خلق بود و لطافت و زینت دوست دارد و بنکاح رغبت بسیار کند و فرزندان او بسیار باشد و صاحب ادب و دها و حیل بود و در وفای عهد و تورع و متوسط باشد و با امانت و و دیانت بود و الله

اعلم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۳

بسم الله الرحمن الرحيم

که آن عبارتست از شناختن خاصیات موجودات عالم سفلی و منافع و صفات هر یک از آن و چون اصناف موجودات بی شمارند و در هر یکی خاصیات بسیار احاطه بدین قسم از قبیل محالاتست. اما از آنجمله که مفیدتر بود و غرابت در او بیشتر در چهار باب ایراد کنیم *إن شاء الله تعالی*.

باب اول در خواص حیوانات چهار پا

فیل

مشهور آنست که عمر او از صد سال بگذرد و بعضی گویند تا سیصد چهار صد نیز اتفاق افتد و او بغایت کینه‌ور باشد. و اگر بر یکی خشم گیرد فرصت طلبد تا او را هلاک کند و اینمعنی بسیار از او مشاهده کرده‌اند. گویند فیلی را به آب میبردند در بازار بدکان خیاطی خرطوم دراز کرد خیاط سوزنی بخرطوم او فرو برد فیل آن کینه در دل گرفت و چون آب خورد خرطوم خود را پر آب کرده نگاه داشت.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۴
همینکه بدکان خیاط رسید آن آب را بر خیاط و شاگردان او ریخت و و جامهای مردم که میدوخت تر گردانید و این حرکت دلیلت بر قوت حس.

گویند از گربه و موش و خوک ترسد و این گویا بالخاصیه است و بعضی گویند چون در مقام خود باشد با شیر بسیار جنگ کند و گربه چون به شیر مانند است بدآن سبب. ازو نفرت کند و میان او و مار دشمنی باشد بواسطه آنکه مار قصد بچه او می کند و چون رنجور شود مار را بخورد شفا یابد و تدبیر صید و تسخیر او آنست که علفی که او دوستدارد در راه گذار او نهد و چون او بیاید و آن علف بخورد صیاد آنجا حفره بکند و همان علف در آنجا نهد فیل بعاتد می آید و آن علف را می خورد.

و چون صیاد معلوم کند که او بدان علف آموخته شد بتدریج آن حفره را زیاد می کند و علف میریزد تا حفره چنان شود که چون فیل در آنجا رود نتواند باز گردید و آنجا محبوس شود.

پس صیاد دو روز بگذارد تا فیل از گرسنگی و تشنگی ضعیف شود بعد از آن بیاید و در پیش او سوراخی بگشاید و دست در آن سوراخ کند و بر سر و روی او بمالد چندانکه آرام گیرد.

پس آنسوراخ را بتدریج فراخ کند چنانکه فیل روی او را تواند دید و او را علف میدهد و لطف مینماید تا چند روز بر آید بعد از آن یکی از فیل بانان جامهای سیاه پوشیده و روی خود سیاه کرده بیاید و چوبی یا سنگی بزرگ بردارد و بروی زند.

پس آن صیاد بیاید جامه سفید پوشیده و آن سیاه جامه را بگیرد و در برابر او را بیندازد و چوب بیاری بر جامه او زند و او را فریاد کند و از پیش صیاد بگریزد.

پس او پیش فیل آید و آب و علف بسیار پیش او نهد و با او لطف بسیار کند و سه چهار روز دیگر او را بدینموال تعهد کند تا الفت مستحکم گردد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۵

پس حفره را بگشاید و او را از آنجا بیرون آورد و تعلیم دهد

چه حيله كان بنی آدم نداند بجز مردن كزو بیچاره ماند.

و از خواص اجزای او آنستکه اگر زهره او را خشک کنند و بسایند و در چشم کشند سفیدی را از چشم ببرد.

و اگر بر برص طلا کنند و سه روز بگذارند زایل کند و اگر هفت روز و هر روز پنج درم پیه او بخورند فربه شوند.

و اگر چرک گوش او بخورد کسی دهند یک هفته در خواب نرود و اگر استخوان او بر درخت بیاویزند بار ندهد و اگر بر

درخت دود کنند میوه او شیرین گردد و کرم او دفع کند و اگر بسایند و بعسل عجین کنند و بر کلف نهند زایل کند.

و اگر صاحب تشنج را به پوست او بخوابانند شفا یابد و اگر زبل او بصاحب قولنج دهند نیک شود و گویند هر که آن را با

خود دارد از درد شکم ایمن بود.

رخ

جانوریست مانند شتر و او را دو کوهان باشد و دندانهای پیشین تیز دارد و هیچ حیوانی ازو نجهد و از اینجهت حکمای هند

رخ شطرنج را بدو تشبیه کرده اند که او بر همه آلات غالبست و لعاب دهن او و زبل و بول او زهر قاتل است و هر چه در نظر

او آید صید کند بواسطه آنکه در دویدن با باد برابری کند.

و اگر کسی ازو بگریزد و بر درخت رود او بیاید در زیر آن درخت بایستد و دم خود را بر مثال مغرفه سازد و در آنجا بول کند

و بر بالا اندازد تا بدان شخص رسد هلاک شود.

گرگدن

در جثه همچو فیل باشد اما در خلقت بکاو ماند و او را یک شاخ باشد سر او بغایت تیز در بالای بینی او.

گویند که هیچ سلاح درو کارگر نشود و هیچ حیوانی با او مقاومت نتواند کرد و او بغایت اندک عمر باشد.

بواسطه آنکه ماده او کم زاید و مدت حمل او بسیار باشد و بجز یک بچه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۶

نزاید و بیشتر اوقات آن را نیز بخورد و از اینست که چون هنگام وضع حمل او شود بچه سر بیرون کند و بدن او در اندرون

باشد تا مدت شش ماه همچنان قوت خورد تا قوت گیرد.

پس از آن تمام بیرون آید و از پیش مادرش بگریزد.

و بعضی گویند حکمت در آنکه بسیار در رحم بماند آنستکه زبان مادرش بغایت درشت باشد چنانچه بچه تاب زبان آن

ندارد و بدان هلاک شود.

و از خواص شاخ او آنستکه اگر صاحب قولنج یا فالج یا تشنج در دست گیرد در حال شفا یابد.

و اگر زنی دشوار زاید چون در دست گیرد بچه ازو جدا شود و اگر آن را بسایند و بخورد مصروع دهند شفا یابد.

زرافه

جانوریست ظریف شکل و غریب ترکیب سر او از سر شتر بلندتر و و خوردتر باشد و گردن او بدرازی گردن شتر الا آنکه او راستست و گردن شتر خم و او را دو شاخ بود بر مثال شاخ آهو سیاه رنگ و گوش و پای او بگوش و پای گاو ماند و دهان و بینی او بدهان و بینی گاو میش و دنب او مانند دنب شتر.

اما از دنب شتر باریکتر و کم موی تر بود و تمامت پوست او منقش است بسرخی و سفیدی دستهای او بسیاری از پای او درازتر باشد و او را شتر گاو پلنگ خوانند.

گویند اگر پلنگ با شتر وحشی جمع شود زرافه حاصل شود جاحظ آورده است که شتر وحشی با کفتار جمع شود و حیوانی آید بخلقت شتر و کفتار و آن حیوان اگر نر باشد و اگر ماده چون با گاو و شتر دشتی جمع شود زرافه حاصل آید. و از خواص او آنستکه سرکین او یرقان را زایل کند و اگر کسی پوست او را با خود دارد خوابهای نیک بیند و دردسر کمتر شود.

شتر

حیوان بسیار منفعتی است و از غرایب خلقت او آنستکه اگر بختی با

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۷

بختی جمع شود بچه ناقص خلقت و کوتاه گردن باشد و بغیر از کشتن را نه شاید و اگر لوک با لوگ جمع شود همچنین. و اگر فحل ترکی با ماده اروانه جمع شود بچه ایشان بهترین انواع شتر باشد و آن را بیسراک خوانند و از شتر عرب نوعیست که آن را مهری خوانند و زعم عرب آنست که آن نتاج شتران وحشی است که از عهد عاد و ثمود وحشی شدند. و گویند شتر بسیار حقوق باشد و چون حقد در دل گیرد خواهد که آن کس را هلاک کند.

آورده اند که یکی از امرای عرب شتری را بسیار رنجانیده بود آن شتر کینه در دل گرفته فرصت میطلبید غلام او از آن وقوف یافت و او را اعلام کرد شبی آن شخص آن شتر را در برابر جایگاه خود راست کرد چون شب تاریک شد او قریه پر باد کرده بجای خود نهاد و جامه خود را بر او انداخت و در برابر آن شتر دورتر نشست تا شتر چه خواهد کرد.

شتر برخاست و بر سر آنقریه رفت و هر دو زانو بر آن نهاد و بخفت آن را از آن حال خنده گرفت شتر چون آن آواز شنید و دریافت که حيله کرده سر خود را بر زمین زده میغلطید تا هلاک شد.

و از خاصیت شتر آنستکه اگر استخوان پوسیده او را خرد بکوبند و بآب پیامیزند و بسوراخ موش ریزند موشان هلاک شوند و چون روی کسی زرد شود اگر شش شتر را گرم از شکم او بیرون آورند و بر روی آن کس مالند آن زردی زایل شود و اگر آن را به پزند و قدری کرویا برو ریزند و در آفتاب خشک کنند.

پس از آن یکجزو گشنیز و یکجزو باقلی را پوست باز کنند و خشک نموده کوفته و بیخته برو ریزند و کسی را که ضیق النفس داشته باشد هر بامداد پنجدرم از آن بدهند و در پی آن شیر میش که هماندم دوشیده باشند یکچهار یک بدهند تا بیاشامد شفا یابد و لعاب شتر مست را اگر در خمر بکسی دهند که بخورد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۸

بیخود گردد.

اتفاقت که بعد از آدمی هیچ حیوانی بهتر از اسب نیست و بهترین اسبان اسب عربیست.

گویند اول اسبی نامدار که در ایام عرب پدید آمد اسبی بود از اسبان سلیمان علیه السلام و سبب آن بود که قومی از جانب عمان برای ساختن مهمات پیش سلیمان رفتند چون حاجت ایشان بانجاح مقرون شد وقت مراجعت گفتند ای پیغمبر خدا از اینجا تا دیار ما مسافت بسیار است زادی فرمای تا ما را به منزل رساند.

سلیمان علیه السلام اسبی بدیشان داد و گفت بهر منزل که فرود آید چندانکه خواهید با او صید کنید که صید ازو نجهد ایشان بهر منزل که فرود میآمدند چندان صید میگرفتند که ایشان را کفاف دهد آن اسب را آزاد نام نهادند چون نام او در عرب منتشر شد آن اسب را بر مادیان خود انداختند و ازو نتاج گرفتند و اسبان عرب از آنوقت بادید آمدند.

و در کتب بیطره مذکور است که غایت عمر اسب تا سی و دو سه سال است اگر گردن و روی او دراز و سینه فراخ و چشم خوب و صافی و شیهه او به آواز خروس ماند آن اسب را عمر دراز بود.

و همچنین اگر میان منخرین او مربعی باشد بر اینوجه:

یا شکلی بر این صورت یا بر اینوجه.

آن اسب بسیار نیک باشد و بسیار بماند و اگر چشم او زشت و قبیح منظر و مختلف خلقت بود عمر او کوتاه بود.

و اسب باید که دراز باشد و پیشانی او پهن و گوش او باید که کوچک باشد و کم موی پیوسته قایم و در تاریکی نیک رود و بیاض چشم او باید همچو مروارید بود و لب بالا اطول از زیرین و باید که دهنش کوچک باشد کم موی و اطراف دندانهای او مایل با داخل دهن و لعابش اندک و گردنش همچو گردن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۰۹

طاووس بود و سینه‌اش بسینه شیر ماند و کتف او شبیه کتف گاو میش و دستهای او دراز و رسغ او کوچک و نزدیک بحافر و جای زین باید که عریض بود و اضلاع او از بالا مستقیم و از زیر منحنی بود و بر ران او باید که گوشت بسیار بود و حوافر او باید که بیک رنگ باشد و سخت و اصل الوان خیل چهارند: ادهم، کمیت ابیض، اصفر و ابیض از همه بهتر بود.

و گفته‌اند اگر کسی بر اسب سفید که هر دو گوش او سیاه بود بنشیند پیوسته ظفر یابد و هر چه طلب کند حاصل شود.

و نیز نقلست که ملکی از ملوک عجم را اسبی بود زرد خالص که پیوسته برو نشستی و بجنگ رفتی تا بر همه ممالک مستولی شدی و اسب سبز رنگ هم به جنگ بفال دارند.

و بعضی گفتند ایمن خیول آنست که موی گردن و دنب و سینه و قوایم و روی او همه سفید باشد.

و گفته‌اند اگر کسی بر اسبی که روی و هر دو زانو و بیشتر بدن او سیاه باشد حرب کند زود کشته گردد.

و گویند در میان بعضی از کردان اسبان باشند که ایشان را بر پیشانی شاخ‌های خرد باشد و آن را بفال نیک دانند.

و از خواص اسب آنستکه از شیر برمد نقل است که چون محمد بن سلمه با لشکری قصد بلاد روم کرد و بسیاری از شهرها بگشود ملک روم لشکر گران ترتیب داد و آهنگ او کرد.

محمد بن سلمه بر کثرت ایشان وقوف یافت رسولان را فرستاد و ایشان را بسخن مشغول کرد و باطراف بلاد اسلام فرستاد هر جا که پوست شیر بود همه را جمع کرد فرمود تا اسبان را بیاوردند و آن پوستها را بر پشت آنها بستند چون رومیان صف راست کردند بفرمود تا اسبان را در پیش صف به رانندند اسبان کفار چون شیر بدیدند به رمیدند و آشوبی در میان ایشان افتاد

و جمله بهزیمت رفتند و لشکر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۰

اسلام بر ایشان غلبه کردند.

و آورده‌اند که در حرب قادسیه چون لشکر عجم جسر را بریدند عبد الله لثی بکنار جوی آمد و اسب را برانگیخت و از نهر قادسیه که عرض آن چهل گز بود بجهانید.

لشکر عجم چون آن را مشاهده کردند پنداشتند همه اعراب بر آن صفت‌اند و اسبان ایشان همچنان بترسیدند و روی بگریز نهادند. و بهترین اسبان به حسب رنگ کمیت است و سیاه.

و اگر خواهد که از مادیان کره به رنگ مطلوب آورد اسبی بر آنصورت نقش کند و چون اسب را آبداده باشند و خواهند که فحل را بر مادیان اندازند آن صورت را در برابر هر دو بدارند. چنانکه چشم هر دو بر آنصورت افتد البته کره ید آن صفت آید.

و حکمای ما تقدم این تجربه کرده‌اند و در خانهای خود صورتهای خوب کشیده و در وقت مجامعت در آن نگاه کرده‌اند و فرزندان ایشان بدان صورت بوده‌اند.

و اگر سنب اسب را بر زنی که بار دارد دود کنند بچه ازو بیفتد و اگر سرکین اسب را بر جراحت نهند خون باز ایستد و اگر در زیر آستان نهند موش در آنخانه نرود و اگر پیه او را بر دمل نهند سوراخ کند.

استر

بیشتر در بلاد شیروان و بردع و ارمنیه و روم باشد و در اندلس از بلاد مغرب استران هستند که مثل آن به رنگ و رفتار و شکل در هیچ جا یافت نشود و آن جزیره است که طول و عرض آن سه شبانه روز است و در آنجزیره هیچ حیوانی موذی همچو شیر و گرگ و مار و کژدم نباشد و اگر از جای دیگر برند بمیرد.

و از خواص استر آنستکه اگر باره از پوست او باریم گوش بر بازوی زنی بدارند تا آن با وی باشد هرگز بار نگیرد و اگر عرق استر را بر پاره پنبه بگیرند هر زنی که آن را بخورد بار نگیرد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۱

و اگر لعاب گوش استر را در خمر بکسی دهند بی خود گردد.

خر اگر جگر او را بریان کنند و بناشتا بصاحب صرع دهند سود دارد و اگر سرکین او را در وقتی که بیندازند بگیرند و بفشارند و آن آب را در بینی چکانند رعاف بر طرف شود.

و اگر از دنب او وقتی که بر ماده جهد یک تار موی بگیرند و بر خود بندد شهوت انگیزد.

و اگر از پوست پیشانی بمقدار عصابه بردارند و بر پیشانی مصروع بدارند دیگر او را صرع نگیرد.

و اگر مغز او را با دهن الغار بیامیزند و در گرمابه بر پشت و زانو مالند درد پشت و زانو برود،

و اگر سرکین او را با قدری رکوی کتان بسوزانند و با سیاهی بن دیک و نمک بیامیزند و بر جراحت افشانند خون منقطع شود و ریم نکند و زود خشک شود.

کاو

منافع او بر خلق پوشیده نیست و آنچه گویند که زمین بر پشت گاو است بمعنی آنستکه بدو آبادانست و نیز شاید که حق تعالی در میان آب گاوی آفریده باشد چنانکه زمین بر پشت او بود و زیر آن گاو ماهی که از آن گاو بزرگتر باشد چه گاو بر پشت او بود چه زمین همچو کوئست در میان آب.

و حیثند چنین گاو و ماهی در میان آب ممکن باشد و قدرت حق تعالی همه ممکنات را شامل. و اصناف او بسیارند: صنفی از او آنستکه چهار شاخ دارد و بر مادیان جهد و این در بلاد روم باشد.

دویم آنکه در بدخشان و اندجان صنفی باشند که بر کوهان و دنب ایشان موی بسیار باشد و آن را بر گردن اسب و بر سرهای نیزه‌ها بندند و آن را پرچم خوانند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۲

و ایشان را با کمند صید کنند و از خواص گاو آنست که اگر گوشت ران و کوهان او را در جایی کنند و سر آن را محکم بگیرند بعد از چند روز زنبور انگین شود.

و اگر از آن گاوان گاوی سه ساله که فربه و تندرست باشد بگیرند و در خانه برند که ارتفاع آن بمقدار ده گز باشد و دست و پای او را بر بندند و سر او را بکوبند تا بمیرد چنانکه هیچ خون از او نرود،

پس او را آنجا بگذارند و در آن خانه را با منافذی که باشد استوار بگیرند چنانکه هوای مخالف در نرود و بیست روز بگذارند بعد از آن از سطح آن خانه سوراخی خرد بکشایند آن خانه پر از زنبور عسل شده باشد.

و گفته‌اند آنچه از دل او تولد کند عسل پاکیزه و نیکو دهد و همچنین هر چه از هر عضو او متولد گردد بر حسب مزاج آن عضو باشد و هر که را خون از بینی آید سرکین گاو گرم بر پیشانی او بندند خون باز ایستد و خون او را بر هر جراحتی که مالند خون باز ایستد.

اگر زهره او را بخانه مورچه فرو ریزند مورچگان هلاک شوند و اگر آهنی یا آبگینه در پای کسی رود سرکین گاو را به روغن بجوشانند و بر آنجا نهند بیرون آید.

گاو میش

- خاصیت او آنستکه در آب فرود رود چنانکه کسی نداند که کجاست مگر باثر نفس که چون بر دمد آب از آنجا برجوشد.

گاو کوهی

که آن را گوزن خوانند و او هر سال شاخ خود بیندازد و چون سال اول شاخ او بیفتد سال دویم که برآید دو شاخ بود سال سیم سه شاخ هم چنین هر سال یک شاخ زیاد کند تا شاخهای او بر مثال درختی گردد و گویند چون شاخ او بیفتد شاخ جانب راست پنهان کند.

چه داند که درو منافع بسیار است و او بطبع دشمن افعی و جمله حیات بود پیوسته طلب سوراخ افعی کند و او را از آنجا بحیله بیرون آورد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۳

و چون آن را خورده باشد سرطان با برگ زیتون طلب کند و در عقب آن بخورد تا از غایله زهر ایمن گردد،

و از اینجا گفته‌اند که سرطان افعی گزیده را سود دارد و عمر او بسیار باشد چنانکه عمر زاغ سیاه و آواز نای و سماع دوست

دارد و صیادان ایشان را به نای و دست زدن بسیار صید کنند.

و از منافع او آنستکه اگر قضیب او را خشک کنند و با فعی گزیده دهند نافع باشد.

و اگر شاخ او را بسوزانند و با کتیرا بیامیزند و کسی را که اسهال دموی باشد یا در امعا قرحه بود یا در مثانه یا سیلان رطوبت یا یرقان باشد بدهند سود دارد و اگر شاخ او را با گوگرد در خانه دود کنند مار و کژدم و پشه از آن جا بگریزند.

و اگر خصیه او را نمکسود کرده خشک کنند و با صمغ سرو یا صنوبر در خانه دود کنند مار و جمله حشرات موذی از آنجا بگریزند.

و اگر شاخ او را بر زنی که دشوار زاید بیاویزند باسانی بار نهد.

گوسفند

- اصناف او بسیار است بعضی بغایت بزرگ باشند و بعضی بسیار کوچک چنانکه از گربه زیاده نشود و بیشتر آنند که متوسط باشند و صنفی آنند که دنبه ایشان چنان بزرگ باشد که از رفتن باز مانند و از برای آن گردونی بسازند و دنبه را بر آنجا نهند و گردون را بریسمان در کمر او بندند تا گرداند و علف خورد و گاه باشد که ببرند و تدبیر جراحی کنند.

و در روم نوعی از گوسفند است که شاخهای بسیار دارد و در سالی سه بار بزاید و گویند اختلاف الوان گوسفند از آبهای مختلف باشد و مشهور است که در ولایت اقلید جوئی چند است. که اگر بعضی از آن آب خورند همه سیاه باشند و اگر از دیگری خورند همه سفید باشند و گویند در زیر زبان فحل نگاه کنند تا رگهای او چه رنگ دارد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۴

بچه بهمان رنگ آرد.

آهو

چند نوعست بهترین آنها آنستکه در بلاد تبت و کشمیر باشند و مشک از آن بود.

و بعضی گویند آن جانوری دیگر است بر هیات آهو یا بزرگتر از او و او را یکشاخ باشد بر میان سر چون هنگام گشن باشد ناف او بسبب اجتماع خون آماس کند و او از غایت درد آب و علف ترک کند و چندان بغلطلد که آن ناف از او جدا شود و آنخونی باشد تیره رنگ چون سال بر او بگذرد و خشک شود مشک گردد.

پس اهل تبت بر آنصحرها بیرون روند و نافها بر چینند و میان آهو و کبک از راه طبع دوستی بود و هر جا که آهو باشد کبک آنجا میل کند و با یکدیگر انس گیرند.

گویند که یکی از صیادان کبک این سخن از حکیمی شنید از پوست آهو جامه بشکل آهو از برای خود ترتیب داد و در کوهسار میگردید و کبک بسیار برو جمع میشدند و او چندانکه میخواست از ایشان باسانی صید میکرد روزی گرگی او را بدید پنداشت که آهوست قصد او کرد و از غایت خوف برجست که بگریزد و آنجامه از او بیفتاد گرگ از او بگریخت و کبکان بر میدند و دیگر او را صید ایشان میسر نشد. موی او عسر بولرا بگشاید و مشک او تقویت دل و دماغ و نشف رطوبت

کند و بیاض چشم را جلا دهد و او تریاق سمومست اما روی را زرد کند و اگر در طعام بسیار بکار دارند بخر بدید آید.

شیر

- جانوریست مهیب و بشجاعت موصوف و هیبت او در دلها متمکن.

و ازینجا بود که امیر المؤمنین علیه السّلام را اسد الله نام کردند و گویند گردن او یک استخوانست و بواسطه آن التفات بچپ و راست نتواند کردن و در استخوانهای او مغز کم باشد و در دست راست او اندک سستی بود و ازین سبب هر چه گیرد بدست چپ گیرد و از غایت حرارت پیوسته در تب بود و از آواز خروس سفید و آواز

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۵

طاوس بگریزد و متعرض زن حایض نگردد و از آواز او همه حیوانات بگریزند الاخر که از ترس نتواند گریخت. و از خواص اجزای او آنستکه هر که دندان او با خود دارد از درد دندان ایمن بود و هر که زهره او بیاشامد دلیر گردد و از صرع و داء الفیل ایمن باشد و گوشت او صاحب فالج و استرخا را سود دارد.

و اگر در میان جامها نهند بتک نزنند و اگر پیه او را گذاخته با توت بیامیزند و در اندام مالند هر که او را بیند بترسد و اگر پیه او را بر سوخته نهند نیک شود و اگر در دست مالند دفع سرما کند.

پلنگ

- اگر آدمی را بر فراز خود بیند قصد او کند و اگر فروتر بیند معترض او نشود و او بجز صید خود نخورد و هر گاه صید کند سیر بخورد و سه شبانه روز بخسبد.

و گویند چون بیمار شود جائی که سوراخ موش باشد بیفتد چنانکه موش پندارد که مرده است چون موش از سوراخ برآید بگیرد و بخورد شفا یابد.

اگر کسی پیه کفتار بخورد بمالد و در بیشه پلنگ رود چون بوی او بمشام پلنگ رسد او را منقاد شود و پیه پلنگ هر جا که دود کنند هر موش که در آنحوالی باشد گرد آید و صاحب فالج را پیه او بغایت سود دارد و هر کسی را که پلنگ زخم زند از موش نگاه باید داشت. چه اگر بول موش برو آید بجزم هلاک شود

و بنابراین جهت پلنگ گزیده در میان آب چهار چوب فرو برند و در آنجا جائی ترتیب دهند تا نیک نشود از آنجا بیرون نیارند.

گویند شخصی را در میان آب جائی ساخته بودند موش گیری از بالای او می پرید و موش زنده در منقار داشت همینکه برابر او رسید موش بول رها کرد و بر آنشخص آمد در دم هلاک شد.

ببر

جانوریست در زمین هند و حبشه بسیار باشد و شیر و پلنگ ازو بگریزند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۶

او هیچکس را منقاد نشود و کسی او را زنده نتواند گرفت و در صید او انواع حیلها کنند عاقبت زنده صید او نتواند کرد مگر آنکه بچه او را.

و از خواص او آنکه اگر زهره او را بآب پیاز بیامیزند و بصاحب سرسام و بر سام طلا کنند شفا یابد.

و اگر کعب او را پیک بر پای خود بندد هر چه رود مانده نشود. نشستن بر پوست او حب القرع را دفع کند.

و اگر بدان صاحب شطر الغب را دود کنند زایل شود و اگر بفضله او دود کنند جمیع هوام بگریزند الا مورچه.

مشهور آنستکه چون پلنک با ماده شیر جمعشود فهد حاصل آید و او را دو صنفست یکی بزرگ جثه و کوتاه دنب دویم کوچک جثه و دراز دم و هر دو صنف وحشی اند.

اما بتعلیم مؤدب شوند و صید بیاموزند و در بزرگی تعلیم ایشان آسانتر بود بخلاف باز و چرخ و او را بچند چیز صید کنند اول باواز خوش که آواز خوش را بغایت دوست دارد.

و دوم بشراب و آنرا در جائی که آبخور او باشد بریزند و او بخورد و مست شود و همانجا بخصبد.

سیم آنکه او را بسیار بدوانند تا خسته شود پس او را بگیرند هر گاه بیمار شود گوشت خر گور بخورد نیک شود.

و اگر زهره او را با نمک و عسل معجون کنند و بر جراحی که خون از او نایستد ریزند در حال بایستد.

و اگر صاحب نقرس پیه او بر پای مالد سود دارد و خون او را با سرکه بیامیزند و به پای طلا کنند همین فایده دهد.

گرگ

- در دویدن با باد برابری کند و او را در گرفتن گوسفند مکر بسیار باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۷

و هر گاه خواهد بداند که گوسفند کجاست بر بالای بلندی رود بانگ کند سکان شبان چون آواز او بشنوند بانگ کنند و او در پی آواز سکان برود و چون نزدیک رمه آید بانگی دیگر کند سکان قصد او کنند جفت او از طرف دیگر رود و گوسفندی را در رباید و در آخر هر دو با هم یکجا روند و گوسفند را قسمت کنند و دیگر قصد رمه نکنند مگر بوقت صبح که سکان در خواب باشند.

گویند هرگز جز دوازده گرگ یکجا جمع نشود و بدین سبب بعضی سال را ذئب خوانند چه او زیاده از دوازده ماه نباشد. گرگ در یکسال جز یکبار جماع نکند بوقت آنکه با ماده جمعشود رحم او قویتر از سگ فراهم آید چنانکه هر دو اگر کشته شوند از یکدیگر جدا نشوند.

گویند اگر آدمی را بینند پیش از آنکه آدمی او را بیند متحیر و مبهوت شود چنانکه هیچ نتواند گفت.

و اگر آدمی ازو بترسد او قصد آدمی کند و اگر بانک بروزند و تجلد نماید بگریزد و گویند در بعضی از سواحل گرگان هستند که ماهی خورند و مترصد باشند تا صیاد ماهی بیابد و از آنجا ایشانرا طعمه دهد.

اگر ندهد خرابی کنند و دیگر او آنجا نتواند آمد.

و در بعضی از بلاد روم گرگان هستند که دندانهای ایشان از الماس تیزتر بود گویند ایشان آهن و هر سلاحی که باشد از زره و جوشن و غیر آن بخایند و نرم کنند.

و از خاصیت گرگ آنستکه از حرارت اندرون او همه استخوانهای مصمت گداخته گردد اما دانه خرما را هضم نتواند کرد و گرگ ماده را بحمق نسبت کنند یکی از حماقت بچه خود را بگذارد و بچه کفتار را شیر دهد.

و حکما گفته اند که میان گرگ و گوسفند بعد از موت هر دو نیز عداوت باشد:

دلیل آنکه اگر بر ربایی دو روده بندند یکی از امعای گرگ و دیگر از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۸

امعای گوسفند آواز ندهد.

و اگر از پوست گرگ طبل سازند چون آن را بزنند همه طلبها که از پوست گوسفند بود بدرد.
و اگر پوست گرگ در دکان کسی که طبل یا دف سازد دود کند جمله طلبها و دفهائی که در آنجا باشد بدرد.
و اگر زبان یا پوست گرگ را بر کودکان بندند صرع از ایشان دفع کند و اگر سر او را از برج کبوتر بیاویزند گربه کرد آن نگردهد و هیچ جانور موذی کبوتر را زحمت ندهد.
و اگر خون گرگ را با روغن خوک بیامیزند و در گوش چکانند گرانی گوش را زایل کند.
و اگر کسی دندان گرگ یا چشم یا پوست او را با خود دارد بر خصم غالب شود و مردم او را دوست دارند.
و اگر دنب گرگ در دهی در زمین پنهان کنند گرگ در آن ده نرود.

کفتار

- مشهور است که یکسال نرست و یکسال ماده و هرگز بیمار نشود و بمرگ خود نمیرد و هرگز تنها بجای خود نرود و با مردم انس نگیرد و آن را بر خوردن گوشت آدمی شرعی باشد. [۲]

کتب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۵؛ ص ۳۱۸
انکه گور او را بشکافد مرده را بخورد و هر که زبان کفتار با خود دارد سگان برو بانک نکنند.
و اگر زنی دشوار زاید پای کفتار بدو نمایند یا زیر پای او نهند در حال بار نهد.
و اگر سرگین کفتار بر کسی آویزند که خایه او آماس کرده باشد در حال آماس فرو نشیند.

خرس

- از عجایب او آنستکه چون ماده او بار بنهد گوشت پاره بود که برو هیچ صورتی نباشد.
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۱۹
پس او آن را برمی دارد و مینهد تا مفصل او بدید آید و صورت او تمام شود و او باز گونه به درخت رود.
و اگر نشتر خرس بر کودک بنسد بوقت و دندان بر آوردن بیمار نشود و اگر پیه او با سرکه بخورند سپرز باز جای رود.

خوک

- گویند او با نر جمعشود و این معنی با هیچ حیوانی نیست الا درو و در خر و او را در سفاد غلوی تمامست و جاحظ در کتاب طبایع حیوان آورده است که از اهل ثقۀ شنیدم که بیست خوک خریرا پیچیده بودند و یکان یکان با او جمع شدند اگر خریق سیاهرا بکوبند و بآب بیامیزند و گرد کشت زار بریزند خوک در آن نرود و اگر آبی را بجوشانند و آن آب را در زمین بریزند خوک همه زمین را بشکافد.

سک

- بهترین او آنست که سینه او پهن باشد و قوایم او راست و در زانوی او کژی نباشد و خرد سر بود و دراز گردن و ازرق چشم و نرم موی و حدقه و پیشانی او بیرون آمده باشد و مویهای زیر گردن او یکسان یکسان باشد و بر روی او موی اندک بود و دستهای او باید کوتاه تر بود تا بر بالا دویدن برو آسان بود و خرگوش را زود صید کند و بهترین چیزیکه بدو دهند نان خشک باشد و اگر روغن گاو بخورد او دهند زود فربه شود.

و گفته اند که پیر را جوان کند و از خواص او آنستکه ولی نعمت خود را را بشناسد و نام خود را بداند و بغیر از در ولی نعمت نرود و اگر برانند باز آید.

و اگر گرسنه دارند صبر نماید و همه شب زنده دارد و آواز او بشب بیشتر رود و هر که زبان سک را خشک کند و بر موضعی که سک گزیده باشد پراکند زود نیک شود و هر که زبان او را در زیر کفش دارد هیچ سک بروی بانک نکند.

روباه

- حيله او بسیار است یکی از آن جمله آنکه چون آدمی در جائی رود و او را مجال گریز نباشد خود را پر باد کند و پایها در هوا بیفتد چنانکه مردم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۰
پندارند که مرده است.

لیکن این حيله با سک نتواند کرد زیرا که سک مرده او را دوست دارد و زنده را از مرده بشناسد اما سک را در دویدن بازی دهد و از چپ و راست برود چندانکه سک خسته شود.

و اگر گرسنه شود و صیدی نیابد بخرمنها و جایگاهی که آنجا مرغان دانه چینند رود و خود را مرده سازد تا مرغان که مردار خوارند از هوا فرود آیند و بر سر او نشیند و او صبر کند تا ایمن شوند ناگاه در جهد و او را صید کند و میان او و مار دوستی باشد و در سوراخ روباه مار باشد.

و از حیلهای دیگر او آنستکه چون کیک یا شپش در او بسیار افتد نمذ پاره در دهان گیرد و میان آب رود بایستد و آهسته آهسته خود را فرو برد تا کیکان همه درو جمعشوند.

پس سر را نیز اندک فرو برد تا کیکان همه در آن نمذ پاره جمعشوند پس آن نمذ پاره را در آب اندازد و بیرون آید و دیگر آنکه خانه خود را هفت در بسازد تا اگر دری یا زیاده برو گرفته شود از درهای دیگر بیرون آید.

و دیگر آنکه چون خواهد که خارپشت را صید کند خارپشت سر خود بکشد و خود را بر مثال گوئی سازد و روباه از بسیاری خارهای او قصد او نتواند کرد بر پشت او کمیز کند همین که اثر کمیز باندرون خارپشت رسد بگشاید و مبسط سازد روباه بر شکم او نشیند و گوشت او را تمام بخورد و چون بکشت زار رسد در میان کشت زار بغلظد و بسیاری از آن بر کند و خرابی کند و آن علت مشهور که در زنج پدید آید بدین سبب داء الثعلب خوانند.

و بعضی گفته اند بنا بر آن داء الثعلب خوانند که روباه را این علت بسیار افتد و ارسطو در کتاب خواص آورده است که روباه داند اگر گرگ از پیاز دشتی که آن را عنصل خوانند بگریزد لا جرم بر در سوراخ خود جمع کند تا گرگ گرد او نگردهد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۱

و اگر گرگ قصد او کند عنصل در دهن گیرد گرگ ازو بگریزد. پوستین او سه نوعست:

یکی سرخ که آن را بر طاس خوانند دویم زرد سیم سیاه و این از همه گرم تر باشد و جوانان را زیان دارد و اگر زهره روباه در

زر مانند مس گردد و اگر دندان او را در برابر دندانی که درد کند آویزند درد ساکن شود.

بوزینه

- چند صنفست بعضی از ایشان خرد باشد و بعضی بزرگ و بعضی را سر و روی و دندان بسک ماند هر وقت که شیر قصد ایشان کند همه جمع شوند و بانک همی کنند و سنک میاندازند تا شیر بگریزد و ایشان را چنان تعلیم کنند که در صنعتهای مشکل مدد کنند و در دکانها متاع نگاه دارند.

گویند در بعضی از سواحل عمان نوعی از بوزینه هستند که تمامت اعضا و جوارح ایشان بآدمی می ماند.

گره

- گویند اگر سرکین گره را دود کنند جنین از رحم مرده بیفتد و اگر آب سداب بر سر گره ریزند دیوانه شود.

و اگر زهره گره سیاه و زهره مرغ سیاه را با توتیا بیامیزند و در چشم کشند هر چه بر دیگران پوشیده باشد آنکس بیند.

و اگر زهره گره سیاهی را با نیم درم روغن زیت بیامیزند و در بینی صاحب لقوه چکانند نیک شود.

خرگوش

- هر که گوشت خرگوش را با خود نگاه دارد از سحر و چشم بد ایمن باشد.

گویند اگر زن باردار از گوشت او بخورد فرزند شکافته لب آید و اگر زنی آبستن نشود بعد از پاکی از حیض انفحه او را سه روز پیایی هر روز نیمدرم با سرکه تناول کند رحم او از رطوبت پاکشود و آبستن گردد.

و اگر مقدار یک باقلا از آن با شراب بخورد تب ربعا ببرد و گوشت او مصروع را نافع بود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۲

اگر کسی را تیر زهر آلود رسیده باشد خون او را با شراب بخورد نیک شود اگر پیکان یا خار در درون کسی مانده باشد انفحه او را با خطمی و زیت بیامیزد بر موضع جراحت نهد بیرون آید.

و اگر سرکین او را با سرکه طلا کنند کلفرا ببرد و زنی که سرکین او را با خود دارد آبستن شود.

و اگر کسی را که دندان درد کند دندان او را بد آنطرف که درد کند بیاویزند درد ساکن شود.

و اگر زهره او را در شراب بکسی دهند بی هوش شود تا سرکه بخلق او نریزند بخود نیاید و هر زنی که رحم او را پخته بخورد آبستن شود و اگر آنرا خشک بسایند و بزنی حامله دهند فرزند او پسر آید.

خارپشت

- گویند او را با مار عداوتی ذاتی بود و مار را هر جا که بیابد بکشد.

و در تاریخ آورده اند که چون عرب سیستان را فتح کردند بر آنجمله عهد کردند که ایشان دیگر خارپشت نگیرند و نخورند از بهر آنکه او دشمن مار افعی است و افعی در هیچ دیار بیشتر از آنجا نباشد.

و اگر در آنجا خارپشت نباشد کسی از زحمت افعی ایمن نتواند بود.

و از خواص او آنستکه پیش از آمدن باد از آن واقف شود بنابراین سوراخ خود را دو در کند یکی مقابل شمال و یکی مقابل

جنوب و هرگاه که داند باد جنوب خواهد آمد آن در که مقابل جنوب بود محکم کند و در جانب دیگر نیز همچین و گویند در قسطنطنیه شخصی بود که مردمرا از جستن باد خبر دادی و مردم او را تعظیم کردند و از حکما شمردندی و سبب آن بود که در خانه او خاریشتی مقام داشت هرگاه در شمال بسته دیدی گفتمی باد شمالی خواهد آمد و هرگاه در جنوبی بسته دیدی گفتمی باد جنوب خواهد آمد و زنی که زهره او او را بخورد بار گیرد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۳

و اگر جنین در شکم مرده باشد فرود آید و هر که بر بستر کمیز کند گوشت او سود دارد و اگر چشم راست او را خشک کنند و در شیر و روغن کنجد بجوشانند و در انائی مرشح کنند و مدتی بگذارند. اگر در چشم کشند در شب همچنان بیند که در روز و اگر چشم او را بازیت بجوشانند و قطره در گوش کسی که او را خواب نیاید بچکانند در حال بخسید.

باب دوم در طیور

عنا

- که آن را پارسسی سیمرغ گویند او را در جهان نام هست اما نشان نیست و هر چیز را که وجود او نادر بود بعنقای مغرب تشبیه کنند.

و در بعضی از تفاسیر آورده‌اند که در زمین اصحاب رس کوهیست بس بلند بهر وقتی مرغی بس عظیم با هیاتی غریب و پره‌ای او الوان مختلف و گردنی بافراط دراز که او را بدان سبب عنقا گفتندی و هر جانوریکه در آن کوه بودی از وحوش و طیور صید کردی. و اگر صیدی نیافتی از سر کوه پرواز کردی و هر جا کودکی دیدی برداشتی و چون آنقوم ازو بسیار در رنج بودند پیش حنظله بن صفوان رفتند که پیغمبر ایشان بود و ازو شکایت کردند حنظله دعا کرد حقتعالی آتشی بفرستاد و آن مرغ را بسوخت.

و زمخشری در ربیع‌الابرار آورده است که حقتعالی در عهد موسی علیه السّلام مرغی آفرید نام او عنقا او را چهار پای بود از هر جانب دو و روئی مانند روی آدمی و او را همچو او جفتی بیافرید و ایشان در حوالی بیت المقدس بودندی و صید ایشان از وحوش بودی. و با موسی علیه السّلام انس داشتندی چون موسی علیه السّلام بدار بقا پیوست ایشان از آنزمین نقل کردند و بزمین نجد فرود آمدند و پیوسته کودکان را میبردند و

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۴

و طعمه میساختند چون خالد بن سنان العبسی بتشریف نبوت سرفراز گشت اهل حجاز و نجد از آن مرغ شکایت کردند او دعا کرد حقتعالی بدعای خالد بن سنان نسل ایشان را منقطع کرد و جز نام ایشان در جهان نماند و بعضی گویند بدعای حنظله ایشان را ببعضی از جزایر محیط انداخت و در آن جزایر فیل و کرگدن و ببر و جاموس و بیشتر حیوانات باشند لیکن او جز فیل را صید نکند و اگر فیل نیابد تین یا ماهی بزرگ صید کند و دیگر حیوانات را بواسطه آنکه مطیع اویند متعرض نشود.

شتر مرغ

غریب خلقتی است و بیضه بعضی از ایشان چنان بزرگ باشد که مقدار دو رطل آب گیرد و بعضی از عرب بیضه او را خالی کرده پر آب سازند و ثقبه او را استوار کرده در زمین دفن کنند و آن موضع را نشان کنند تا چون آنجا رسند و آب نیابند

بر گیرند و بیاشامند.

گویند اگر مدت‌ها بماند آب او کم نشود و متغیر نگردد و هیچ مرغی بیش از او بیضه نهد و چون بر بیضه نشیند و بیضه‌ها بقطار راست کند و ساعت بساعت بر یکی نشیند تا آنگاه که از همه بیضه‌ها بچه بیرون آید و مادر و پدر ایشان را غذا ندهند بلکه باریتعالی پشه بسیار بفرستد و ایشان دهن باز کنند تا پشه در دهن ایشان جمع شوند ایشان آنرا طعمه سازند و چون شتر مرغ بر بیضه نشیند اگر از پی طعمه رود و جای دیگر بیضه‌ها بیند از شتر مرغ دیگر بر آن نشیند و از آن خود را فراموش کند بدین سبب عرب او را بحماقت نسبت کنند و گویند فلان احمق من نعمه از جمله خواص او آنستکه سنک و آهن در معده او بگدازد و آتش نیز فرو برد.

عقاب

نوعی ازو آنستکه از بامداد تا شب از برای طعمه طیران کند و پیوسته گرسنه باشد چون سال او بسیار شود و پیری در او اثر کند منقار زیرین خود بر کند تا از کسب طعمه باز ماند و بدان سبب هلاک شود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۵

و نوعی دیگر که در سواحل مسکن دارند چون بچه آرد در برابر آفتاب نگاهدارد اگر بچه بافتاب نگاه تواند کرد او را نگاهدارد و اگر چشم باز نتواند کرد او را از بالا فرود اندازد تا هلاک شود و از خواص او آنست که اگر بوی خوش بمشام او رسد در حال بمیرد و هرگاه ماده او را وقت بیضه نهادن آید و از آن در زحمت باشد بزمین هند رود و آنجا سنگی باشد مانند کوهی و آن سنک مجوف بود در درون او چیزی باشد اگر بجنابند صدا کند بر سر آن سنک نشیند از خاصیت آن سنک در حال بیضه نهد و آن سنک جهت ولادت زنی که دشوار زاید بغایت نیکست و از غرایب او آنستکه چون پیر شود و طیران بر او دشوار گردد و چشم او تاریک شود چشمه آب صافی طلبد و بر بالای آن چشمه پرواز کند و چندان بیالا رود که پره‌های او بسوزد و بیفتد و در آن چشمه غوطه میزند و گوک و کرم خورد و چندان در آن چشمه میماند که پره‌های او بر آید و نور چشم او معاودت کند و بحال اول باز آید و حکمای هند حیلتی که از برای درازی عمر کنند چنانکه در علم دم بیاید از اینجا گرفته‌اند.

کرکس

- در قوت و سعیت و طیران بعقاب مشابهت دارد و در میان مرغان هیچ مرغی کم آزارتر ازو نباشد و ازین سبب عمر او بغایت دراز باشد و هر وقت که خواهند او را صید کنند مردار را زهر آلود کنند و در جائیکه نظر او در آن بیفتد بیندازند تا او بخورد و بمیرد و چون آشیانه سازد برک درخت چنار در زیر آشیانه خود بنهد تا خفاش که دشمن اوست قصد بیضه او نکند زیرا که خفاش گرد درخت چنار نگردد و زهره کرکس درد چشم را سود دارد و اگر زهره او را با عسل بیامیزند و در چشم چکانند خارش چشم زایل کند.

همای

- مشهور است که هر که همای بر سر او سایه کند بلند قدر و سعادت‌مند شود او را بواسطه آنکه استخوان دوست دارد کاسر العظام گویند و او گوشت سک بچه دوست دارد از برای آنکه طبیعت او موافق طبیعت سک باشد و پیوسته در آشیانه

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۶
او سکه بچه باشد. گویند او سه بیضه نهد از دو فرخ بیرون آید و از یکی سکه بچه و حقتعالی معده او را چنان آفریده که استخوان در او در حال آب شود.

باز

- گویند اگر کسی را داروی مهلك داده باشند گوشت باز بریان کرده بدو دهند مندفع شود و اگر مقدار ده درم سرگین او را با اشنه بجوشانند و صاف کرده بزنی دهند و چون بیاشامد با او مجامعت کنند در حال آبستن شود.

شاهین

و

چرخ

و

باشه

- هر زنی که حیض او بسیار آید اگر گوشت یکی از اینها را بجوشانند و زیره بر آن افشانیده بخورد از حیض پاک شود.

زاغ

- هر که مغز زاغ سیاه با سرمه بیامیزد و در چشم کشد تا اثر آن سرمه در چشم او باشد خوابش نیاید و اگر زهره او با روغن یاسمین در قضیب مالد با هر که مجامعت کند او را دوست دارد.
هر که خایه زاغ سیاه در زیر سرگین اسب نهد و چهل روز بگذارد تا تمام آن سیاه شود پس بیرون آورد و موی را بدان رنگ کند بغایت سیاه شود و دیر بماند.

لقلق

- هر که را زهر داده باشند اگر سنگدان او بروغن بریان کنند و با سرکه بخورد او دهند زهر بر او کارگر نیاید.

بط

- هر که گوشت بط را با روغن یاسمین بگدازد دو سه قطره از آن در گوش چکاند هرگز کر نشود.

هدهد

- هر که گوشت هدهد را قلیه کند و بخورد حفظش زیاد شود و هر که استخوان او را با استخوان کبوتر بسایند و با مشک

بیامیزد و با خود دارد مردمان او را دوست دارند.

بوم

- هر که دل بوم را بیرون کند و بر سینه کسی نهد که خفته باشد خواه زن خواه مرد هر چه در دلش باشد در خواب تقریر کند. گویند چون بوم را بکشند یک چشم او باز ماند و دیگری پوشیده، اگر آن چشم که باز باشد بر کند و در زیر نگین انگشتری نهد تا آن انگشتری با او باشد خوابش نیاید.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۷

خروس

- اگر کسی را مار یا کژدم گزیده باشد مغز سر خروس را بر آنجا نهند درد ساکن شود و اگر آب از چشم آید زهره او را خشک کنند و بسایند و در چشم کشند آب باز ایستد، و اگر کسی را آبگینه یا چوب یا استخوان در اعضای او مانده باشد سنگدان او را بدو نیم کنند و گرم آنجا نهند آنچه بیرون آید.

برصل

مرغیست از کبوتر خردتر او در دیار شام بسیار باشد و غذای او زیتون بود و عادت برصلان آنستکه هر جا که آواز بچه برصل شنوند بر او جمع شوند و از برای او زیتون برند.

گویند حکیم حیفاقوس از صحرائی میگذشت دید که بچه برصلی افتاده بود و صفیری میکرد و برصلان میآمدند و زیتون میآوردند و پیش او میانداختند او آن بچه را برداشته بخانه خود برد و بر بام آنخانه نهاد و برصلان همچنان میآمدند و از برای او زیتون میآوردند آنجا کلیسائی بنا کرد و بر بام آن صفاره بسیار ساخت که هرگاه باد بر آن صفاره‌ها و زد آواز برصل آید و همانجا حوضی ساخت بزرگ و سوراخی در او کرد تا هر زیتونی که برصلان اندازند از زیر آن در کلیسا رود و هر سال چون وقت زیتون شود منفذ آن صفاره‌ها را بگشایند تا از آن آواز برصل آید و برصلان تا مدتی که زیتون باشد جوق جوق آیند و هر یکی زیتونی در منقار گرفته در آن حوض اندازند تا چندان زیتون جمع شود که روغن آن تا سال دیگر مصالح آن کلیسا را کفایت کند و چون وقت زیتون برود آن منفذ را مسدود کند، گویند آن کلیسا هنوز باقیست.

قنسی

- مرغیست در غایت سفیدی چنانکه چیزها را در سفیدی بدو تشبیه کنند او را منقاریست دراز و در او ثقبه بسیار همچو مزار باشد و برو غدد بسیار تیز رسته چنانکه هرگاه خواهد که آواز کند بعضی از ثقب منقار را با آن غدد استوار کند همچو کسیکه مزار زند و نقراتی خوش آغاز کند چون پیر شود و از تحصیل قوت عاجز گردد حشایش هیزم بسیار جمع کند و گرداگرد خود بنهد و در آن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۸

میان نشیند و زمزمه آغاز کند چنانکه گوئی بر خود نوحه میکند و مرغان بسیار برو جمع شوند و او ترنم کند و پرپر همیزند تا از حرکت او آتش حادث شود و در آن خاشاک افتد و او را بسوزاند پس در زیر خاکستر رطوبات دهنی جمع شود و مرغان

آنها بنوبت محافظت کنند تا ازو بچه ققنس تولد شود.

باب سیم در خواص حیوانات بحری

اسب بحری

بجته نزدیک باسب بری باشد اما تناور و درازتر بود و رنگ او خوبتر و در نیل مصر بسیار باشد و گویند گاه بیرون آید بر مادیان جهد و اسبی که از آن حاصل شود بغایت پسندیده و خوش شکل باشد. و از خواص اجزای او آنستکه اگر دندان او را بر کسیکه شکم او درد کند بندگان شفا یابد و اگر استخوان او را بسوزانند و با پیه او بیامیزند و بر سرطان ضماد کنند زایل کند و اگر خصیه او خشک کنند و بسایند و بمار و کژدم گزیده دهند شفا یابد و اگر پوست او را بسوزانند و بر ورم نهند در حال درد ساکن شود.

کاو آبی

- گویند او از دریا بیرون آید تا علف خورد هر فضله که ازو جدا شود عنبر باشد اما غالب آنست که اینقول صحتی ندارد چه راست و درست آنستکه عنبر همچو گیاهی از دریا برآید و چون دریا مضطرب شود او را بساحل اندازد و نقلست که در بحر زنج ماهی است که آنرا بال خوانند بغایت بزرگ چنانکه طول او پانصد ارش باشد و چون آب دریا مضطرب شود از قعر او پارهای عنبر هر یک بقدر کوهی بر سر آب آید و آن ماهی آنرا فرو برد و بدان هلاک شود و اهل زنج در کشتیها مترصد آن باشند که چون بال بر سر آب افتد او را بقلابها بساحل کشند و آن عنبر بیرون آرند و بهترش آن باشد که از پشت او بیرون آرند.

و بعضی گویند که عنبر بطریق نطف و قیر از چشمه بیرون آید و بعضی گویند همچو طل بر بعضی احجار بحر نشیند و چون بمنافذ او فرو رود منعقد شود و از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۲۹

آنجا دریا بیرون اندازد.

نهنگ

- بعربی تمساح گویند حیوانیست بر صورت سوسمار دهن او بغایت فراخ بر فک اعلائی او شصت ناب باشد و بر پائین چهل ناب و میان هر دو ناب دندان کوچک مربع و او را چهار پای باشد و ذنبی بمقدار شش گز و او در نیل و نهر سند بسیار باشد و چون آدمیرا بر کنار دریا بیند از آب بیرون جهد و بر باید و فرو برد و گویند زبل او از دهن بیرون آید.

گویند چیزی در میان دندان او بمانند کرم افتد او از آب بیرون آید و دهن بگشاید و روی بافتاب کند مرغی بیاید و بر حنک او نشیند و بمنقار میان دندانهای او را پاک کند و اگر صیاد او را بیند پرها بجنابند تا او بگریزد و چون دریابد که دندانهای او پاک شد و خواهد که پرواز کند تمساح دهن برهم نهد تا آن مرغ را فرو برد آنمرغ را در میان سر استخوان تیزی باشد بر حنک اعلائی او خورد و او دهن باز کند و آنمرغ بگریزد و از اینجا گفته اند «تجزی جزاء التمساح» و اگر چشم او را بر کسی

که چشم درد کند بندگان در حال ساکن شود و اگر دندان جانب راست او را با خود دارند قوت باه زیاده شود و اگر پوست او را بر پیشانی قوچ بندگان بر همه قوچها زیادتی کند و غالب آید و زهره او سفیدی چشم ببرد و زبل آن همین خاصیت دارد.

سقنفور

- در نیل مصر بسیار باشد گویند او از نسل تمساح است بدینوجه که آنچه از بیضه تمساح بیرون آید اگر قصد آب کند تمساح شود و اگر قصد ریگ کند سقنفور گردد و بهترین او آن باشد که در بهار گیرند و او را دو قضیب بود همچو سوسمار و گوشت او قوه باه دهد و هر چند بیشتر پخته شود قوه بیشتر دهد و شیخ ابو علی گفته که گوشت و پیه او بغایت تهیج باه کند چنانکه جز بمرق خس و عدس ساکن نشود و اگر کسی مهره میانین پشت او را بر پشت خود بندد با قوت شود و ماده نطفه بیفزاید.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۳۰

روبیان

- نوعیست از ماهی کوچک و معروف است اگر گوشت او را بر عضوی نهند که پیکان یا خوار درو مانده باشد بیرون آید. و اگر او را با حمص سیاه بپزند تهیج باه کنده و استرخاء آلت را زایل کند و شکمرا از حب القرع پاک سازد.

رعاده

- نوعیست از ماهی بغایت سرد چنانکه اطبای هند در امراض حاره بکار برند و در این اقالیم خوردن او هیچ بکار نیاید. گویند چون در دام افتد برودت او چنان در صیاد تاثیر کند که دام را نتواند کشید و اگر ریسمان را رها نکند حرارت غریزی او برطرف شود و صیادان چون اینمعنیرا دانسته‌اند همینکه او در دام افتد دامرا بر درختی یا سنگی بندند و چندان بگذارند که او بمیرد و بعد از آن بیرون آورند. اگر او را بیرون پیش مصروع برند حس او را بتحذیر باطل کند و اگر زن قدری از او با خود دارد شوهر یکدم از او نشکبید و اگر مرد دارد همچنین.

جری

- از خواص او آنست که گوشت او آواز را خوش و صافی کند و باهرا قوه دهد. و اگر بدو ضماد کنند هر چه در میان گوشت باشد بیرون آرد اگر اسب دیوانه را بزهره او سعوط کنند نیک شود.

دلفین

- حیوانی مبارکست چون اهل کشتی او را بینند خوشحال گردند و شادی کنند. گویند خاصیت او آنست که اگر غریقرا بیند بساحل اندازد.

راموز

- حیوانیست مبارک اگر در دام افتد صیاد او را با هر چه در دام باشد رها کند بواسطه محبت او. و گویند او نیز آدمیرا دوستدارد و پیوسته پیش کشتی رود چون حیوانی بزرگ قصد کشتی کند او در گوش آنحیوان رود و او را زحمت دهد چنانکه آن حیوان طلب سنک کند و سر خود را بر آنجا میزند تا هلاک شود و بعد از آن از کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۳۱ گوش او بیرون آید.

سرطان

- حیوانیست که سر ندارد و چشم او بر دوش باشد و دهن او بر سینه او را هشت پای باشد و پیوسته بر یکجانب رود گویند هر سال هفت بار پوست او بیفتد. و از خواص او آنست که اگر بر درختی بیاویزند که بار ندهد آنسال بار او بسیار باشد و هیچ آفت بدو نرسد. و اگر او را بشکافند و بر جراحی نهند پیکان و خار بیرون آرد و مار و کژدم گزیده را سود دارد. و اگر سگ دیوانه بگزد او را بسوزانند و بر آنجا نهند نیک شود و اگر در چشم کشند سفیدی ببرد و نزول آب از چشم باز دارد و دندانرا جلا دهد و گوشت او صاحب سلرا نافع باشد. و اگر با شیر خر دهند بهتر باشد و اگر پای او را با قدری کافور و عنبر بر صاحب خنازیر بر بندند خنازیر را دفع کند. و اگر بیضه سرطانرا به شعیر مقرر بیامیزند و بصاحب حمی دق دهند نافع باشد.

باب چهارم در خواص جواهر در احجار

مروارید

همچو استخوانیست که خدای تعالی از کمال قدرت خود آنرا در سینه صدف آفریده است و معدن او نزدیک عدن و بحرین و کیش باشد و از معبر نیز خیزد و مروارید به شکل پیاز پوستها باشد و نیکی و بدی مروارید را از سه چیز معلوم کنند رنگ و شکل و مقدار.

بهترین انواع او از جهت رنگ آنست که سفید و آبدار باشد و بدترین آنکه بگچ سپید ماند و او را جصی خوانند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۳۲

و مرواریدیکه در او اندک زردی باشد بهتر پسندند بواسطه آنکه بدانرنگ بیشتر آبدار بود و برنگ سفید خالص آبدار کمتر افتد و اصل آبداری مروارید از آن باشد که پوست بیرون او سطر باشد و هر چند پوست سطر باشد آبدارتر باشد و آبداری او پاینده تر.

اما سفید آبدار که بستاره ماند شفاف و صافی که اصلا هیچ رنگ غریب با او نباشد همچو قطره آب آنرا در خوشاب خوانند و آن بهتر از همه باشد و نجم نیز گویند.

و اگر سفیدی او در رنگ شیر باشد آن را شیر فام گویند و اگر اندکی زردی با او باشد او را تبنی خوانند و اگر اندک زردی باشد با سرخی زند آنرا وردی خوانند و اغلب مروارید تبنی و وردی باشد و نوعی از مروارید هست که سپیدی او اندکی با

سبزی زرد و چون برابر روشنائی بدارند مانند قوس و قزح نماید آن را رصاصی خوانند و برو اعتمادی نباشد چه آب او زود برود و نوعی باشد که به رنگ فقاع که با سرخی او اندک تیرگی باشد آنرا فقاعی خوانند و باشد که برنگ موم باشد میان سبزی و زردی آن را شمعی گویند.

و اگر اندکی با سیاهی زرد آن را رمانی خوانند و اگر برنگ پوست عدس باشد سبز خاک رنگ آنرا عدسی گویند و نوعی باشد برنگ زیتون آنرا نحاسی گویند و بهترین انواع او بحسب شکل آنست که گرد مطلق باشد و آن را به تازی مدحرج خوانند و به پارسی غلطان و بعد از آن آنکه به درازی میل دارد آنرا اهللیجی و علامی خوانند.

و اگر هر دو سوی او یکسان نباشد آن را بیضی خوانند و اگر میل به پهنی دارد آن را شلجمی خوانند. و اگر میان سطر باشد و هر دو طرف او باریکتر آن را زیتونی خوانند و ترنجی هم نزدیک باشد بزیتونی الا- آنست که یکطرف او باریکتر باشد و دیگری پهن آن را مسطح خوانند و مقعد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۳۳

و بعضی نیز باشد که بر میان او کمری باشد چنان نماید که دو مروارید است آنرا کمردار یا مزید خوانند.

و اگر این معنی ظاهرتر باشد مرکب خوانند و اگر دندانها داشته باشد آنرا مضرس خوانند و عدسی و فوفلی و لوزی و شعیری که بدین چیزها ماند و غیر این از اشکال دیگر همه ناپسندیده باشد و در بها نازل و بهترین او به حسب مقدار آنکه یک مثقال یا زیاده باشد و جفت او یافت نشود بدان سبب در یتیم خوانند و هر چه از مثقال فروتر باشد و جفت او یافت شود و بهای او کم آید.

و در تاریخ آورده‌اند که در یتیم در خزانه خلفای بنی عباس بود به وزن سه مثقال و آن از دریای فارس نزدیک جزیره خارک آمده بود و بحری نام یاقوتی بود قریب ۲ مثقال که آن را صاحب منصور از بدیع جوهری بهزار هزار دینار بخرد و به منصور داد و حبل و منقار هم دو یاقوت بودند که هر یک را به زیاده از سیصد هزار دینار خریده بودند و مثل این چهار گوهر دیگر کسی نشان نداده است.

و از خواص او آنست که گرمی آتش او را زیاندارد و زرد شود و باشد که گرمی تن مردم نیز طراوت او ببرد و بویهای تیز همچو مشک و کافور نیز او را زیان دارد و جای نمناک هم بد باشد و آب او ببرد با جواهر دیگر آمیختن هم او را زیان دارد چیزهای تیز همچو سرکه و نوشادر او را به پوشاند.

و اگر خواهند که او را با احتیاط نگاهدارند و در شیشه باید کرد و سر شیشه را بگچ محکم گردانند و هر سال به یکبار یا دوبار بیرون آوردن و باد دادن و باز شیشه کردن و جائی باید نهادن که گرم و نمناک نباشد و بخار درو نیچد.

و اگر او را در مفرحها و یاقوتها و معجونها کنند قوت بسیار دهد و خفقان را زایل کند و اندوه از دل ببرد و خونیکه از حلق آید باز دارد و اگر در میان داروهای چشم کنند روشنائی چشم زیاده کند و چشمرا از رنجوری نگاهدارد بعضی گویند مثانه را زیان دارد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۳۴

یاقوت

معدن او در حدود سر اندیب باشد و گویند در حدود زنگبار کوهیست که آنرا کوه برف خوانند و در زیر آن کوه یاقوت سرخ باشد و یاقوت چهار نوعست سرخ و اغبر و زرد و سفید.

و آنچه گویند یاقوت اول در معدن سفید باشد پس زرد پس کحلی گردد و چون تمام برسد سرخ شود تحقیقی ندارد. و بعضی گویند یاقوت سیاه نیز باشد و بهترین انواع آن سرخ بهرمانی یعنی آنکه برنک معصفر باشد و بعد از آن رمانی که همچو دانه انار بود و بعضی گفتند که رمانی بهتر باشد.

و ابو ریحان گوید هر دو یکیست اما در عراق رمانی گویند و در خراسان بهرمانی و بعد از آن ارغوانی که اندک تیره باشد. پس خمیری آنکه بشراب سرخ ماند پس خلی که بسرکه سرخ ماند و بعضی آن را گلناری خوانند. پس وردی که بگل سرخ ماند و بعضی گویند انوشیروان را یاقوتی بود شب افروز که آنرا کوبی خوانند شب چون چراغ بر فروختی و گوهر شب چراغ عبارت از آنست و این معنی مستبعد نیست چه یاقوترا این خاصیت هست که چون اخگر درخشد.

در تاریخ آمده است که سلطان ملکشاه قاصدی پیش سلطان ابراهیم که از فرزندان سلطان محمود بود فرستاد قاصد چون پیش سلطان رفت زمستان بود دید آتشدان زرینی پیش او بود و اخگری که در آنجا بود از آتش سرختر نمودی و همچو آتش درخشیدی.

قاصد از آن در حیرت آمد سلطان ابراهیم از آن آتش قدری بکفچه زرین برداشت و گفت دست بیار که بدین آتش دست نسوزد و بر دست او ریخت او

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۳۵
ندانست که آن یاقوتست.

و بعضی گویند که یاقوت سرخ از دیگر یواقیت بوزن گران تر باشد و آن نچنانست بلکه یاقوت کحلی از همه بوزن گران تر بود و یاقوت از دیگر جواهر گران تر و گاه باشد که در میان یاقوت سرخ جای خالی باشد و هوا یا خاک در آن میان بود. و ازین سبب بالماس یاقوت را سوراخها کنند که چون بآتش برند پاره نشود چه آزمایش او بآتش کنند و یاقوت سفید برنک بلور بود و فرق میان او و بلور بوزن توان کرد که یاقوت سنگین تر بود یا بسوهان چه یاقوت سخت بود و بلور نرم و قیمت یاقوت بحسب رنک و خریدار بگردد.

ابو ریحان گفته است که نیم مثقال یاقوت سرخ پاک و صافی که سوراخ و عیب نداشته باشد و ممسوح و طولانی بود هزار دینار ارزد یاقوت در آتش متغیر نگردد الا آنکه سفید نماید. اما چون از آتش بیرون آرند بزودی با رنک خود آید و اگر خواهند یاقوت را بشکنند و از برای دارو نرم کنند در آتش برند و گرم در آب افکنند چند نوبت چنین کنند بهاون نرم شود.

و همه سنگها را بساید و جز الماس او را نساید و سوراخ او بالماس کنند.

و از خواص یاقوت آنست که گویند اگر کسی آنرا با خود دارد از طاعون ایمن باشد.

و اگر در دهان نهند قوت دل دهد و غم و اندوه ببرد و تشنگی بنشانند و در دهن چون زمانی بماند سرد شود. بخلاف دیگر جواهر

نیز هر که او را با خود دارد در چشم مردم با شکوه باشد و در معجونها قوت بسیار دهد و خون صافی کند تا حدیکه گویند اگر بر مرده نهند خون او دیر فسرده گردد.

لعل

- و آن را بیدخشان نه از این جهت خوانند که از آنجا خیزد بلکه

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (نفائس الفنون فى عرائس العيون)، ج ۵، ص: ۳۳۶

از آن جهت که راه معدن او بیدخشان است و آنجا بسیار فروشد و بدخشان از ولایت ختلانست و لعل بولایت و جنان که هم از ولایت ختلانست و معدن او در دامن کوهیست که آن را بسگهان خوانند.

و در قدیم آنجا لعل نبوده ناگاه زلزله عظیم بیامد و کوهها شکافته شد از آن شکاف بیضهای لعل بدید آمد.

بعضی بقدر خایه مرغ و بزرگتر و کوچکتر زنان در آن نواحی بودند پنداشتند که از آن جامه رنگ توان کرد میکوفتند و میسودند هیچ رنگی حاصل نمیشد بگذاشتند.

بعد از آن جواهر شناسان آن را بدیدند دانستند که جوهر است برداشتند و به حکاکان دادند تا لعل از سنک جدا کردند اما در جلا دادن آن در ماندند بهر چه میآزمودند میسر نمیشد تا نوعی از مرقشیشای ذهبی که آن را برنجه خوانند جلای نیکو یافت و در اول چون پارهای او بزرگتر از یاقوت و به طراوت تر مییافتند بسیار عزیز شد و قیمت یاقوت را کم کرد.

اما چون بیازمودند و دانستند که ثبات و وزن او مثل یاقوت نیست عزت او او کم آمد و لعل بزرگ دیده‌اند که وزن او به ۶۰ و ۷۰ مثقال رسیده و آن چند نوعست سرخ و زرد و باشد یکپاره که بعضی از او زرد بود و بعضی از او سرخ.

و گویند سبز نیز باشد برنک زمرد بلکه شفاف‌تر و بهترین آن پیازی بود و پیاز نام معد نیست.

و بعضی گویند که از آن جهت که مانند پیاز سرخ بود برنک و این اصلی ندارد و بعد از آن تمری یعنی خرما رنگ و بعد از آن عنابی پس بقمی و نوعی باشد که آن را ادیسی خوانند و ادیسی نام شخصی بود که آن معدن بادید کرد

و نوعی باشد که آن را بی‌بی ستاره خوانند و آن زنی بود که بدو منسوب شد و بدترین او اصهب باشد یعنی سرخ تیره رنگ

کتب طبى انتزاعى (فارسى) (نفائس الفنون فى عرائس العيون)، ج ۵، ص: ۳۳۷

و چون او از پنج مثقال در گذرد و ممسوح باشد و پاک و بیعیب قیمت او را ضبط نتوان کرد

صاحب کتاب مغنی آورده است که من لعلی دیدم که امیر کیخسرو نام از آن شرف الدوله سرخاب برقوقه (یعنی تکمه) کلاه دوخته بود بهفتصد هزار دینار خریده و لعل به بیجاده بسیار مشته شود و او را بسوزن معلوم کنند چه او از لعل سخت‌تر باشد و بلور رنگ کرده نیز مشته شود اما بلور رنگ کرده یکسان نباشد و چون در مقابله آفتاب یا روشنائی دیگر بدارند بعضی سرخ بود و بعضی سفید و لعل را هم رنگ و هم آب از چیزهای تیز بوی زایل شود محافظت او همچو محافظت مروارید باید کرد او در مفرحها و معجونها و داروهای چشم خاصیت یاقوت دارد

زمرد

- معدن او در ولایت سودان مغرب باشد و در برابر بالای صعید مصر هم میگویند معدن او باشد و عزت او در بلا دهند بیشتر از دیگر مواضع بود و بهترین انواع او را زبرجد خوانند و بعضی دیگر گفتند که زبرجد جوهر دیگر است بهتر از زمرد و اکنون موجود نیست

و زمرد چند نوعست: سلقی که بسبزی ساق چغندر ماند و زنگاری و ذبابی که درو مانند پر مکس چیزی نماید و صیقلی که مانند آهن صیقل کرده بود که روی در وی بتوان دید و ظلمانی که میان او پدید نباشد و ریحانیکه بیرک ریحان ماند و صاحبی که منسوبست بشخصی و بحریکه بآب دریا ماند و صابونی که از نرمی بصابون ماند و آسی که ببرگ مورد ماند و کراشی که مانند گندنا بود.

و بهترین آن آسی بود پس کراشی پس سلقی و ریحانی پس ذبابی پس ظلمانی پس زنگاری، و در جمله باید که سبز باشند و

آبدار و شفاف و صافی بود و ممسوح بسیار افتد، و اگر مستطیل و مجوف بود آنرا قصبه خوانند و زمرد بزرگ یکرنگ کم افتد

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۳۸

و در بعضی از کتب آمده است که در قدیم یکپاره زمرد بوزن دوازده درم به دوازده هزار دینار زر مغربی فروخته‌اند. و از خواص او آنستکه هر که زمرد با خود دارد خواب بد نبیند و قوت دل دهد و از صرع ایمن باشد و او را در مفرح سرد بکار دارند، و گویند خون شکم و اسهال باز بندد و دانگی زمرد سوده از زهرها که داده باشند و از زهر گزندگان خلاصی دهد بی آنکه پوست و موی بیفتد، و اگر زن آبستن بر خویش بندد باسانی بزاید.

الماس

- معدن او در هندوستان باشد و در جزیره‌های طرف مشرق و بعضی گویند الماس در رودخانه بود میان کوههای سند که بر سر آنکوهها راه باشد و در میان آنکوهها از تندی کوهها یا از بیم حیوانات موذی راه نباشد و کسانیکه بطلب الماس روند پارهای گوشت در آن رود خانه اندازند تا مرغان مردار خوار از آنجا بردارند و بر سر کوه برند تا بخورند یا به بچگان خود دهند الماس پارهایکه در گوشت نشسته باشد آنجا بیفتد ایشان آنها را بردارند.

و بعضی گویند مرغی باشد بشکل خطاف یعنی پرستوک که در خانها بچه نهند آبگینه بر سر بچه او نهند او چون نتواند که نزدیک بچه خود رود پارهای الماس بیاورد و بر آبگینه زند و آن را بشکند الماس از آشیانه او بردارند، این سخن اصلی ندارد.

و الماس چند نوع باشد: یکی سفید و شفاف مانند آبگینه فرعونی و دیگر آنکه اندکی بزردی زند و آن را زیتی خوانند و دیگر آنکه اندکی با رنگ سیماب زند آن را سیمابی خوانند و دیگری آنکه بسبزی زند مانند چشم گربه آن را گربه چشمی خوانند، و گفته‌اند سرخ رنگ و اکهب و سیاه نیز خوانند، و پاره بزرگ نادر باشد.

و الماس را سرها بسیار باشد و کمترین او چهار سر بود، و او را جز بسرب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۳۹

نتوان شکست چه اگر بر سندان نهند و خایسک بر زند بر خایسک نشیند اما چون در سرب نهند و خایسک بر او زند بشکند، و او را چون بنفس گرم کنند و آب سرد برو ریزند اگر سفید و نیکو بیرون آید نیک باشد، و اگر بر کنارهای او موم نهند و در مقابله آفتاب بدارند و رنگی مانند قوس و قزح بیرون آید هم نیک بود.

و آنچه ازو نیک باشد قیمت او بقیمت یاقوت سرخ نزدیک بود.

و از خواص او آنستکه اگر او را سوده با داروهای دیگر بر دندان کنند رنگهای بد از دندان زایل کند و اگر با داروهای دیگر بر اندام ریزند ریش کند و بسوزاند و اگر او را بر سر مثقب نشانند بدان سنگهای سخت را سوراخ کنند.

فیروزه

- معدن او بخراسان بود در کوهی میان نیشابور و طوس و در ترکستان و بحدود تبت و بحدود ایلاق و غزنین و کرمان نیز فیروزه باشد اما نیک نباشد و بهترین او نیشابوری بود، و ابو اسحقى بهتر از همه باشد و بعضی از هریرا بر بو اسحقى تقدیم نهند و بعد از آن شیر فام که آن را سلیمانی خوانند پس زرگون که برو نقطه‌های زرد باشد پس آسمان گون و بعضی آن را

خاکی نیز خوانند و آنچه سفید رنگ و زرد فام بود بدترین همه باشد و ممسوح او بهتر بود و بعضی پیکانیرا که طولانی بود بهتر دانند، و پیش از این ازو پارهای بزرگ یافته‌اند که از آن ظروف ساخته‌اند.

چنانچه در تاریخ سلجوقیان آورده‌اند که سلطان الب ارسلان چون پارس را بگشود از قلعه اصطخر قدحی فیروزه پیش او آوردند که دو من مشک و عنبر در او می‌گنجید و نام جمشید بخط قدیم بر آنجا نوشته بود اما اکنون امثال این جایی نشان نمیدهند

و عیب فیروزه آنستکه اکثر او با سنگ و خاک آمیخته باشد و خالص یکرنگ و نیکو کم اتفاق افتد
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۰

و پارهای خرد را از پیروزه شدره خوانند و بیغداد و شام عزیز باشد و قیمت نیم مثقال ازو اگر نیکو باشد و صاف بود هفت دینار باشد تا ده دینار و یکمثقال را بیست دینار تا سی دینار.

و رنگ فیروزه نیز از بویهای تیز و روغن گرم بزیان رود و پیه و چربی او را سود دارد و ازین سبب انگشتی فیروزه را بقصابان دهند تا در انگشت کنند که طراوت او زیاد شود.

و از خواص او آنستکه دیدن او روشنائی چشم را سود دارد و گویند کسیکه او را با خود دارد بر خصم خود غالب آید و رسم پادشاهان ماضی آن بود که در اوّل سال که آفتاب بحمل رفتی جواهر قیمتی را که در خزینه بودی همچو یاقوت و لعل و زمرد و مروارید و فیروزه حاضر کردند و در قدحهای شربت انداختندی و جهت فال نیک در آن نگرستندی و میل ایشان بفیروزه بیشتر بودی.

بیجاده

معدن او در ولایت بدخشانست و در قدیم قیمت تمامی داشته چون لعل پدید آمد قیمت او بشکست و او برنگ یاقوت سرخ باشد و بغایت نیکو و آبدار چنانکه باتش تیز همچو یاقوت متغیر نشود اما بوزن و بالوان فرق توان کرد

بسد

- معدن او در دیار فرنگست و او را مرجان نیز خوانند و گفته‌اند آنچه ازو سرخ باشد بسد گویند و مرجان عامتر بود چه آنچه نیز ازو تیره رنگ و سفید و سیاه باشد هم مرجان خوانند و آن در قعر دریا روید گویند در دریا جمله سفید باشد و نرم چون هوا باو رسد بعضی سرخ شود و بعضی برنگ دیگر و همچو سنگ گردد مانند صدف و حجر الیهود و سرطان بحری و بعضی گویند خود در آب محکم باشد و درخت آن چنان بزرگ شود که اگر کشتی بدو رسد کشتی را بشکند و سرخ ازو بقیمت تر بود و بهترین او آنست که برو درشتی نبوده باشد و زود بشکند و بعضی از بسد باشد که آن را جروغک خوانند و او زینت را نشاید و بمن بفروشند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۱

و از خواص او آنستکه چون در داروها بکار دارند خون از گلو و سینه باز دارد و سپر زوریش امعا و عسر البول را زایل کند.

پادزهر

معدن او در اقصای هندوستان بود از طرف چین و او زرد و سفید و سبز باشد و خاک رنگ و منقط باشد و ازو دستهای کارد و

دیگر ظرایف سازند و دسته نیک از پنج دینار ارز و امتحان او چنانست که بسایند و در شیر کنند اگر بسته شود گویند نیکو بود و گویند در عسل هم تولد کند

و خاصیت او آنستکه هر کس را که زهر داده باشند یا جانوری گزیده باشد مقدار یکدانک پادزهر سوده باو دهند زهر بعرق و چرک ازو بیرون رود.

و آنچه زرد بود یا بسفیدی زند آن را عسلی خوانند و بقوت تر و نوع دیگر نشان دهند سبز مانند ساق چغندر چون در آتش برند سیاه شود و بسوزد اما چیزی ازو باز ماند که مخاط الشیطان گویند و در کرمان هم نوعی از پادزهر باشد و در ولایت الموت و حدود شیراز سنگی هست زرد و سبز و نرم گویند پادزهر است.

بنابر آنکه آزموده اند که بسایند و بمار و کژدم گزیده دهند و بر جراحت و ریش کهنه ریزند سود دارد و اسهال را دفع کند و قوت دل دهد.

مقناطیس

معدن او در دریای قلمز است و بهترین او سرخ سیه فام بود گویند که در آن دریا آهن بر کشتی نزنند و لنگر از سرب سازند و اگر سیر در مقناطیس مانند عمل او باطل شود و چون با سرکه بشویند نیک شود و گویند سنگی دیگر هم هست برنک مقناطیس که آهن ازو بگریزد و هم گویند اگر روغن زیت در مقناطیس مانند آهن ازو بگریزد

و شیخ ابو علی سینا گفته است اگر کسی مقناطیس حل کرده در دست مالد و بگذارد تا خشک شود آندست بر هر قفل بسته که مالد باز شود او را در ادویه چشم بکار دارند و میگویند که اگر در وقت وضع حمل بر پای زن بندند بچه ازو جدا شود.

عقیق

معدن او بصنعای یمست و در بصره هم جنسی از آن باشد و در مغرب و هندوستان نیز میگویند باشد اما یمانی از همه بهتر بود و آن چند رنگست

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۲

سرخ و جگر گون و زرد و سفید و دو رنگ بود و از همه زردی که صاف و شفاف بود بهتر باشد و اگر از آن زردی اندکی بسرخ زرد بهتر باشد و بعضی سرخ را بهتر دانند و از بسیاریکه هست زیاده قیمتی ندارد. و داشتن عقیق بفال دارند و مبارک شناسند تا حدیکه گویند دستی که در او عقیق باشد اگر بدعا بردارند رد نشود.

لاجورد

- معدن او کوهیست در حدود ختلان و بدخشان که معروفست بکوه لاجورد و سنگ لاجورد هر چه نیکوتر بود که درو نقطها مانند زر توان دید و هر چه صافی تر و خوش رنگتر باشد بهتر بود و ازو انگشتر و کاسه و کوزه و دیگر ظروف سازند و او را در ادویه چشم بکار دارند و در اسهال صفرا هیچ دارو بهتر از لاجورد شسته نیست و اصحاب مالیخولیا و کسانی را که خواب نباشد سود دارد و چون بر پلک چشم طلا کنند موی مژه برویاند

یشب

- معدن او در ولایت چین است در رودخانه که یکی را از آن آفتاش خوانند و ازو یشب سفید خیرد و دیگریرا قراطاش و ازو یشب تیره رنگ و سیاه خیزد و از آن کاسها و انگشتری‌ها و ظروف دیگر سازند و گویند هر که یشب با خود دارد از صاعقه ایمن باشد و بعضی گویند هر که با خود دارد در چشم مردم شیرین باشد و او را با معده خاصیتی هست چنانکه گفته‌اند اگر کسی ازو گردن بندی سازد چنانکه چون بخسبد برابر معده بود معده او قوی شود و اگر ضعیفی داشته باشد زایل گردد.

بلور

- معدن او بهندوستان بود نزدیک سرانندیب و در عرب هم نوعی از بلور باشد در میان سنگ و او از بسیاری که باشد با آنکه از همه سنگها شفاف تر و لطیف تر و آبدارتر است عزتی ندارد و از خواص او آنستکه چون در مقابل آفتاب بدارند از عکس او آتش در پنبه گیرد.

مینا

- همچو آبگینه است و برنگهای مختلف و سبز او از همه بهتر باشد و بجای زمرد بکار برند و ازو ظرف بسیار از قدح و کوزه و غیر آن سازند و مرصع کنند و در کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۳ حدود شام و مغرب بسیار باشد.

کهربا

- صمغ درختیست که آن را جوز رومی گویند و از او ظروف بسیار سازند و بعضی گویند معدنیست و از دریای مغرب بر سر آب یابند اما اصلی ندارد و بیشتر کهربا از جانب روم و حدود سقلاط و روس آرند و از جهت زردی و شفافی از او انگشتریها و مهرها و دیگر ظرایف سازند و بهترین او آنستکه صافی تر و زردتر باشد و بعضی گویند بهترین او آنست که شمع رنگ باشد که اندکی بسبزی زند و باشد که بسرخ می‌آید بود و او را در داروها بکار دارند و هیچ چیز از برای دفع اسهال دموی و قذف خون بهتر ازو نباشد و خون بینی و جراحت هم باز دارد و اگر او را گرم کرده بر آماس نهند مفید باشد و هر که او را با خود دارد چشم بد بدو کار نکند.

شبه

- سنگی است بغایت سیاه و درخشنده و سبک چنانکه بر روی آب بایستد و آتش او را نسوزد و معدن او بیشتر در طوس باشد ازو مهرها و انگشتریها سازند و او را قدری نباشد.

مارقشیشا

چند نوعست یکی ذهبی چنان نماید که زر در او مالیده‌اند و چون بشکند همچنان بنماید و معدن او در اصفهان بود

و دیگر فضی که بنقره ماند و این نوع را از بدخشان آرند و دیگر نحاسی که بمس ماند و حدیدی که بآهن ماند و از همه بهتر ذهبی بود و نوع دیگر هست که آنرا برنجه خوانند و لعل را بدان جلا دهند و چون او را در سرماها و داروهای چشم کنند روشنی بیفزاید و باین سبب او را سنگ روشنائی خوانند و چون با سرکه طلا کنند سپیدی اندام را ببرد و موی را بشک گرداند.

مغنیسیا

- سنگیست که آبگینه گران و کاسه گران بکار دارند و خاصیت او آنستکه معده را پاک کند و سنگ مthane را بریزاند و در خاصیتها همچو مارقشیشا بود بلکه از آن خوبتر

اُئمد

آنرا سنگ سرمه خوانند سنگی بود سیاه و درفشان و بسیار سخت و بهترین کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۴ او اصفهانی بود و بعد از آن هرونی و بعد از آن درونی که از ولایت زابلستان آرند از موضعیکه معدن زر باشد و او چشم را روشنائی دهد و سیاه گرداند.

حجر الیهود

سنگی است دریائی و گویند او در دریا نرم باشد و چون باد برو جهد سخت شود و او را از جانب مغرب آرند و او میل بکبودی دارد و نورفشان بود و اغلب او گرد بود بقدر جوزی خرد و برو خطها باشد گویند سنگ مthane را پاک کند و خون از مقعد باز دارد اما معده را بغایت مضر بود.

حجر الحیه

و آن سنگیست سیاه از جنس پادزهر و اندکی خاکستری رنک باشد و بعضی گویند چون مار گزیده بر خود بندد فی الحال شفا یابد و زهر ازو بیرون رود و بعلت نسیان هم سود دارد.

حجر حبشی

از دیار حبشه آرند و زرد رنک بود اما چون بآب بسایند مانند شیر شود و طعم تیز دارد و در امراض چشم بکار دارند.

حجر زیت

سنگی است که چون آب برو زنند آتش برافروزد و چون روغن زیت برو زنند آتش او فرو نشیند و معلوم نیست که معدن او کجا است و خاصیت او آنست که مار و کژدم و دیگر حیوانات گزنده ازو بگریزند.

سنگ یرقان

سنگی است خرد کسبیکه او را یرقان باشد آن سنک را با خود دارد و برو نگرده صحت یابد گویند طریق حاصل کردن او آنستکه بچه خطاف را بزعفران زرد کنند چون مادر او را چنان بیند چنان پندارد که او را علت یرقان بهم رسیده آن سنگرا بیاورد و نزدیک بچه نهد پس آن سنگرا از آشیانه او بردارند و معلوم نیست که این اصلی داشته باشد.

سنگ عقاب

گویند بر عقاب تخم نهادن دشوار بود این سنگرا بیاورد و در آشیانه خود نهد تا برو آسان شود و او بغایت سبک باشد و چون بجنابند چیزی در میان او آواز کند از برای عسر ولادت نیکو باشد.

باغض الخل

سنگی است که چون در سرکه اندازند از سرکه بیرون جهد آنرا بتحفه پیش ملوک برند و دیگر خاصیت او معلوم نیست کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۵

حجر القیسور

و آن سنگی است که بکف دریا ماند و بر آب ایستد چون در کاغذ نوشته مالند نوشته را ببرد و گویند نقره را بخود کشد همچو مقناطیس آهن را و دندانها را سپید کند و اگر بر موی بگذارند مویرا بسترده و اگر بریشها نهند گوشت برویاند و اگر بسایند و رویرا بدو بشویند رویرا نیکو کند و اثر آبله ببرد

سنگ موش

سنگ سیاهی باشد که ازو بوی موش آید جراحیهای عظیم را که نیک بغور رسیده باشد سود دارد و چون با خود دارد جنبندگان از او بگریزند و صاحب صرع را مفید بود

سنگ طلق

او را کوبک الارض گویند از آنجهت که سفید و شفاف بود و او تو بر تو بود و بعضی گویند از آسمان فرود آید مانند آب و بر هم فرو بندد و اگر کسی آن را حل تواند کردن و باز منعقد گردانیدن مروارید تواند ساختن که هیچ کس فرق نتواند کردن و اگر بسوزانند و برورم نهد آن را بنشانند و خون باز دارد و ریگ مئانه را بریزاند و اگر او را حل کنند و باندام خود مالند و در میان آتش روند آتش بایشان کار نکند و نسوزد

فن هشتم از مقاله چهارم علم حرف الطبیعه که آن شعب و اقسام بسیار دارد و بحقیقت بیشترین صنعتها باو راجع و لیکن ما از آنجمله شش نوع در شش فصل ایراد کنیم

فصل اول در بیطره که آن را طب الدواب خوانند

بدانکه استدلال بکمیت اعمار اسبان از دندان کنند و چهار دندان پیش اسب دو زیر و دو بالا که آن را ثنایا خوانند از ولادت او تا دو ماه برآید و چون

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۶

از دو ماه بگذرد چهار دیگر که آن را رباعیات خوانند برآید پهلوی هر یکی از ثنایا یکی تا تمام دو ماه دیگر بعد از آن چهار دیگر برآید پهلوی هر یکی از رباعیات یکی و آنها را ناب خوانند پس چون بشش ماه رسد او را دو از ده دندان برآمده باشد لیک هیچیک از آنها سفید نباشد و در ماه هفتم دو ثنیه زیر سفید شود و در ماه دهم دو ثنیه بالا و چون بتمام سال رسد همه سفید شود و بر آن سفیدی باقی ماند تا آخر سال دویم بعد از آن بزردی میل کند تا سال سیم و گاه باشد که در سال چهارم آنها بیفتد در سال پنجم انیاب چهارگانه بیفتد و غیر این دوازده دندانهای دیگر که عدد آن بسی رسد بر آید چنانکه مجموع چهل و دو دندان باشد گاه باشد که در سه سال برآید و گاه باشد که در چهار سال و گاه در پنجسال و چون در سال ششم رود در اطراف ثنایای او خطهای باریک سیاه پدید آید تا شش سال تمام شود و چون سال هفتم رسد مثل آن خطها در رباعیات نیز پدید آید و چون در هشتم رود مثل آن در چهار دیگر که بعد از رباعیاتند هم پدید آید

و چون در سال نهم رود سیاهی که در ثنایا بود برود و بجای آن خطوطی دیگر برنگ عسل پدید آید و چون بسال یازدهم رسد سیاهی که در رباعیات بود برود و بجای آن خطوطی دیگر برنگ عسل با دید آید و چون بسال دوازدهم رود و آن خطها که در ثنایا بود برنگ عسل زایل شود و بجای آن خطهای سفید پدید آید

و بعد از آن علاماتی چند هست که استدلال بدان خالی از صعوبتی نیست از آن اعراض کرده شد و صورتی چند از معالجات آورده شد

اگر اسب را تیمار نیک کنند و علف بسیار دهند و اثر آن برو ظاهر نگردد و فربه نشود قدری پیه خرس بگدازند و با شراب کهنه و آب بجوشانند و او را بدان حقه کنند رنجی که در درون او بود برود و زود فربه شود و اگر دو رطل و نیم روغن گاو یا گوسفند را با هم چند آن خردل کوفته در حلق او ریزند نافع آید

اگر کسی خواهد که اسب را یا چهار پای دیگر را فربه گرداند پوست

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۷

مار را سحق کند سحقی تمام و با جو بیامیزد و بدو دهد بغایت فربه شود و از امراض ایمن گردد

و اگر هفت روز شیر تازه و روغن زیت و آب را زیانتر و شراب کهنه از هر یکی دو رطل در حلق او یا دیگر دواب ریزند زود فربه شود و آن فربهی بماند و اگر نیم رطل بول کودک در بینی او ریزند همین خاصیت دارد

اگر اسب را سعال باشد انگور شیرین او را سود دارد و اگر بیخ کبر خشکرا بسایند و با جو بیامیزند و بدو دهند نافع باشد و اگر سعال مستحکم شده باشد و در شش فساد بود اصل ریاس را بکوبند و بجوشانند و بروغن زیت بیامیزند و در حلق او ریزند نافع آید

اگر اسب سرگین نتواند انداخت و بول نتواند کرد یا نفخه و بادی در شکم او باشد علامات اینحالات آن بود که هر بار بیفتد و برخیزد دو رطل شراب کهنه را با آب بیامیزند و یکدرم حلتیت سوده برو ریزند در حلق او ریزند و اگر پیه خوک بهم رسد که بآن اضافه کنند و آب گشنیز تر بهتر باشد و اگر بول نتواند کرد دست خود را بروغن چرب کرده در دبر او کنند در حال بول بگشاید و اگر مادیان باشد در فرج او کنند و اگر اسبرا از گرما تعبی رسیده باشد فوفل و کبر از هر یکی دو درم بکوبند و در دبر او کنند تعب او زایل شود و اگر گشنیزتر و فوفل و جاو شیر از هر یکی دو درم بکوبند و در بینی او ریزند هم نافع باشد

اگر اسب را در سر یا دنب حکه باشد آندو موضع را سه روز با روغن شیره دست افشارند زایل کند و اگر از کبریت سفید و خردل و نمک اجزاء مساوی گیرند و بکوبند و ببیزند و در سرکه ترش و روغن زیت ریزند و در آن موضع مالند هم حکه را زایل کند و اگر دو درم شونیز بسایند و بروغن زیت بیامیزند و بگذارند تا چون نطف سیاه شود در آن موضع مالند هم نافع آید اگر از بینی اسب ریم آید نوشادر و زعفران و خربق از هر یک دو درم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۸

بستانند و بسایند و بهم آمیخته بچهار قسم کنند و هر قسمی از آن روزی در بینی او ریزند نافع آید اگر در اصل حوافر اسب حکه یا ورم بدید آید بستانند قدری خاکستر و نیمه آن نمک بکوبند و ببیزند و آنموضع را ببول کودکان بشویند و این دارو را آنجا اندازند یا برگ دفلی (خر زهره) و برگ سیر خشک و خردل را بکوبند و ببیزند و آن را بآب بسیار بجوشانند و بر آنجا طلا کنند هم نافع باشد و اگر بدین پاک نشود قدری زاج سیاه بسایند و بر آندارو اندازند و باز طلا کنند تا نیک شود اگر حکه در حافر اسب افتد دست و پای او را بآب زیتون بشویند و رکوئی را که سخت باشد بآب و روغن زیتون تر کنند و در دست و پای او بندند نیک شود و اگر قوایم او را بآب زیتون و آب سلق یا سرکه ترش و نمک در آنجا چندان مالند که خون روانه شود بعد از آن قدری خاکستر بیخته بر آنجا افشانند و اسب را در جای خشک پاک بدارند و روز دویم قدری خردل را کوفته بعسل عجین کنند و بر آنجا طلا کنند نیک شود و اگر خردلرا نرم کنند و با عسل بیامیزند و در آنجا اندازند و روز دویم قدری دنبه بگذارند و یکدرم کبریت سفید کوفته برو ریزند و بر آنجا طلا کنند نافع آید.

نوعی دیگر از برای شقاق مجربست پوست خلاف را بسوزانند و ببول عجین کنند و بر آنجا بندند زود نیک شود و اگر فضله سگ با ورق سوسن و انجیر اجزا مساوی بستانند و نیمه اجزا اشنان با آن ضم کنند و همه را بکوبند و بریش اسب یا استر یا خر بندند نیک شود

اگر پشت اسب یا چهار پائی دیگر برآمده باشد آرد گندم را بسرکه ترش خمیر کنند و بر آنجا نهند نیکو شود و اگر بر ریش او گوشت زاید بر آمده باشد عدس را بکوبند و ببیزند و بر آن گوشت زاید بریزند زایل شود اگر در چشم اسب یا چهار پای دیگر سفیدی باشد فضله آدمیرا با فضله سگ متساوی خشک کرده بسایند و بحریر ببیزند و یا نبوبه در چشم او ریزند نافع آید و اگر از سودکی پای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۴۹

در زحمت باشد دماغ ثعلب را در حافر او مالند نیک شود و اگر از درد شکم در زحمت باشد هفت دانه فلفل بستانند و آن را نیک بسایند و در بینی او دمند نیک شود

فصل دویم در احوال مرغان شکاری

گفته‌اند بهترین باز نر آنستکه سر او بزرگ باشد و گردن او سطر بود و چشم و حوصله و سوراخ گوش و دهان و گذرگاه فضله فراخ باشد و گوشت او سخت بود و جثه او پهن بود و گوشت رانهای او محکم باشد و از یکدیگر نیک گشاده بود و ساقهای کوچک و چنگال سیاه و خطهائیکه بر سینه او بود سطر بود و غذا بسیار خورد و فضله که از او جدا شود قوی باشد و دور بیندازد و اگر باین صفات در مؤخر منقار او سیاهی بود یا سیاهی برو غالب باشد آن باز بی نظیر بود و اگر زبان او سیاه باشد بر خوشخوئی دلالت کند

و بهترین باز مادینه باشد و باید که جثه او بزرگ و منقار او بزرگ و سر او کوچک و چشم او فراخ و حدقه تنک و صافی و گردن او دراز و چنگال با قوت و اگر در شکم او نفخی باشد سبب آن تخمه و برودت بود علامت آن فضله ناهموار و درو خشونت بود و در صورت و قوام بگچ ماند اما با زردی زند علاج او آنستکه تخم سپندان و زنجبیل و وج بر گوشت پراکنند و بوی دهند تا نفع زایل شود و گوشت گنجشک و بچه خطاف دهند و موش کوچک بمشک خوشبوی کرده آن را بی استخوان بدهند و گوشت خرگوش هم در اینحالت موافق باشد و اگر گوشت در روغن زیت اندازند و بدو دهند هم نافع باشد و از گوشت مرغ احتراز کند که بغایت مضر باشد

و در بازنامه کسری آمده که اگر باز بانگ بسیار کند چون از ماه پانزده یا شانزده بگذرد دو چغرا از آنچه در ترهزارها و بستانها بود بگیرند و چون

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۵۰

از روز سه ساعت بگذرد آن را بوی دهند و تا نیم روز بگذرد هیچ ندهند و بعد از آن از گوشتها او را سیر کنند بانگ کم کنند و اگر در چشم باز سفیدی بود علاج آن بود که بمقدار عدس زنکار را گوفته با نیم دانک انکین و یکدانک شیر زنان بیامیزند و چون از روز سه ساعت بگذرد بمیل در چشم او کشند و همچنین سه روز تا زایل شود و اگر از فربهی باز شکار نکند مقدار یکدانک جوز هندی کوفته بر گوشت ریزند و بدو دهند او را در سایه بندند و آب ندهند تا فربهی او کم شود

فصل سیم در قلع آثار جامه سفید بهر چه بیالاید

سرگین اشتر را تر کنند و جامه را بد آن بیاغارند و یکروز همچنان بگذارند و روز دویم بشویند پاک شود اگر بابهل و صابونهم بشویند پاک شود و اگر زعفران بر جامه افتد بنوره و صابون و آب گرم بشویند پاک شود و اگر بگوگرد دود کنند هم برود. اگر موم بر جامه افتد آن را بروغن گاو بیالیند بعد از آن بآب باقلا گرم کرده بشویند و بعد از آن بآب صابون بشویند پاک شود و اگر جامه بآب انار بیالاید با اشنان و صمغ عربی بشویند پاک گردد و اگر بخون بیالاید بآب نمک بشویند پاک شود هرگاه سیاهی بر جامه افتد بسرکه کهنه گرم کرده بشویند پاک شود و اگر بر جامه سیاهی مانده باشد بسرکه گرم زایل گردد و اگر سرگین کبوتر بان ضم کنند بهتر باشد و اگر مداد باشد با شیر تازه و نمک بشویند یا بزهره گوسفند پس بصابون و بول مردان که با سرکه و اشنان جوشیده باشد پاک شود

و اگر بر جامه یا کاغذ روغن ریخته باشد بخاکستر و استخوان سوخته برود و گل نیشابور از آن بهتر باشد و از همه بهتر درین باب نمک سوده و آهک باشد و اگر روغن گاو باشد بلویای کوفته و اشنان و صابون پاک گردد یا بشیر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۵۱

ترش و آرد جو و اگر روغن کنجد باشد اول بدوشاب و بعد از آن بآب باقلی بشویند پس بآب صابون پاک شود و اگر روغن چراغ باشد بنان گرم و آرد نخود بسیار بمالند و بعد از آن بآب صابون بشویند پاک شود و اگر جامه پشمین باشد سبوس جو باب بجوشانند و بعد از آن بگوگرد دود کنند پاک شود و اگر بزهره گوسفند بشویند و بآفتاب خشک کنند و بعد از آن بآهک و سرگین گوسفند بجوشانند پاک شود و اگر جامه ابریشمی بود بشخار و اشنان کوفته بشویند پاک شود و اگر خواهند که ناشسته پاک گردد آهک خشک و نمک سوده برو ریزند و بعد از آن چیزی گران برو نهند تا روغن بیرون آید و تدبیر کاغذ نیز همین باشد

و اگر خواهند که سلاح زنگ نگیرد پیه کرده اسب درو مالند و سفیده تخم مرغرا با روغن بگدازند و بجوشانند و کارد و هر سلاح که باشد بدو بیالایند زنگ نگیرد.

و اگر جامه بقیر بیالاید روغن زیت را گرم کنند و جامه را در آنجا نهند و بعد از آن بصابون بشویند پاک شود و اگر نیل بر جامه افتد سرگین کبوتر را بجوشانند و جامه را بدان آب بشویند پاک شود و اگر قطران باشد بشیر تازه گرم کرده بشویند پاک شود اگر آب انگور باشد بسرکه و صابون بشویند پاک شود اگر نیل باشد بسرگین استر بیالایند و روز دیگر با صابون بشویند پاک شود و اگر آب شفتالو باشد بدوغ ترش بمالند و بعد از آن بآب گرم و آب جو بشویند و اگر پوست جوز باشد اول دوغ ترش برو مالند و بعد از آن بآب بشویند و آب هر میوه که باشد بآب سرگین کبوتر جوشانیده بشویند پاک گردد و اگر آب هلیله باشد مازو با اشنان و ناردان بجوشانند و جامه را بدان پاک بشویند و اگر حنا باشد بآب سرگین کبوتر بشویند و همه بویهای خوش بآب تخم کتان پاک شود

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۵۲

فصل چهارم در فلاح

و این حرفت بهترین حرف طبیعی است و اول صنعتی که ایزد تعالی و تقدس آدم علیه السلام را تعلیم داد این بود، و بتحقیق اکسیر اعظم و صنعت مقدم که نظام عالم و بقای بنی آدم بدو مربوط است اینست. گویند صحفی که بابراهیم علیه السلام نازل شد بیشتر مشتمل بر این علم بود. و حکما در این شیوه تألیفات مطول کرده اند و شرح و بسط آن کما ینبغی داده و اشکال و صور اشجار و نباتات کشیده و احوال اراضی و اوقات و کیفیت استخراج قنوت و سایر تدبیرات که درین حرفه بدان احتیاج افتد نموده و در این کتاب هم بر مزی از آن اشاره افتد:

بدانکه اصل نبات اگر حبّ بوده باشد آنرا تخم خوانند و اگر نوبی شجر و هر یک از اینها که بواسطه قوتهاء خادمه و مخدومه که ایزد تعالی در او تعیبه فرموده چنانکه در بحث قوی ذکر رفت بنهایت کمال رسند و از برای بقای نوع محافظت اصل خود کنند و هو قوله قائل: ان الله فالح الحب و النوی یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی.

و بیشتر درختان بزرگ را ثمره نباشد بواسطه آنکه ماده باصل درخت مصروف شود مگر درخت جوز که چون قوی است ماده او بعضی باصل مصروف شود و بعضی بثمره و او بیشتر در بلاد بارده باشد.

و صاحب علم فلاحت آورده است که اگر جوز را بستانند و قشر او باز کنند چنانکه زخمی باو نرسد و آنرا در رکوئی یا کاغذی یا برگ چنار یا برگ دیگری پیچند و بکارند جوزی که از آن درخت باشد چون کاغذ باریک بود و اگر جوز را در بول کودکی که کمتر از پنج روزه باشد نقوع کنند و بکارند و اندکی خاکستر بر آنجا افشانند پوست ثمره او چنان باریک باشد که بدست از هم باز رود و اگر در حالت زرع جوز برگ گل را در زیر او ریزند ثمره او بزرگ باشد و گفته اند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۵۳

جوز را بهر چه وصل کنند نگیرد الا بفتق که بگیرد و ثمره او بغایت خوب باشد.

و چون خواهند درخت انجیر کارند اگر انجیر را در میان آب نمک نهند و و بعد از زمانی بیرون آرند و یکروز در سرگین گاو نهند و بعد از آن بکارند انجیر بغایت خوش طعم و شیرین باشد و اگر بآب زیتون او را آب دهند همین خاصیت دهد و اگر در زیر درخت انجیر عنصل بکارند ثمره او نیفتد و اگر خاکستر چوب انجیر را در تابستان بیفشایند هر گرمی که باشد

هلاک شود و اگر بوقت نشانیدن درخت سیب در زیر او فضله آدمی و خوک بنهند رنگ سیب آن بغایت سرخ شود و اگر در حوالی آن عنصل بکارند ثمره او نیفتد و اگر بدردی شراب درخت سیب را سقی کنند و فضله و سمید شکوفه در زیر او ریزند ثمره او خوش طعم باشد.

و چون درخت انار بنشانند اگر در حوالی آن آهن بکارند قوی شود و ثمره بسیار دهد و اگر بوقت نشانیدن او عسل فرو ریزند انار شیرین باشد و اگر سرکه ترش و اگر خواهند انار از درخت نریزد و آفت نرسد مرقشیشای بحری بر شاخ او بندید و اگر مسماری از زر در زیر ساق او دفن کنند همین فائده دارد و انار منشق نشود

و اگر خواهند دانه او را استخوان نباشد زیر شاخهای غرس او را بشکافند و درون را از بیخ پاک کنند و آنها را بگیاهی که عبری بردی خوانند [۳] یا بگیاه دیگر استوار ببندند و بکارند دانه‌های او همه آب شود و اگر خاکستر حمام را بآب بیامیزند و در بیخ او فرو ریزند دانه‌های انار بغایت سرخ شود

و اگر بخواهند انار ترش شیرین شود اصل درخت را ظاهر کنند آنرا بفضله خوک طلا کنند و بیول آدمی نضج دهند و چنانکه بود خاک پر کنند ترشی او برود.

و گویند عدد دانه‌های انار یک درخت جمله یکسان بود.

و درخت زیتون درخت مبارک بسیار نفع است و صاحب فلاح است که باید در زیر درخت زیتون خاک بسیار باشد چه هر چند غبار بدو بیشتر رسد دسم و نضج او بیشتر باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۵۴

و درخت انگور بسیار نفع تر از همه درختان باشد مگر درخت خرما که پیش بعضی نفع او بیشتر بود و اگر خواهند درخت انگور قوی اصل و سریع النما باشد و ثمره بسیار دهد غرس او را از درختی بستانند که کهنه نباشد و در نیمه اول ماه بنشانند و سر آنرا در سرگین گاو گیرند و اگر در مغرس او چیزی از بلوط و نانخواه بریزند اصل او قویتر شود و اگر باقلی در او ریزند قویتر شود و اگر غرس او را بشکافند و چیزی از سقموینا در آنجا نهند انگور او اطلاق قوی کند.

و اگر شاخی از انگور سپید و شاخی از انگور سیاه و شاخی از سرخ بستانند و بشکافند چنانکه پوست از او نرود و بعضی را ببعضی الصاق کنند و بنشانند یک درخت انگور سرخ و سیاه و سفید بار دهد و اگر خواهند انگور سپید سیاه شود حوالی آن درخت حفر کنند و نطف در او ریزند سیاه شود.

و اگر منجلی را بخون سرخ یا ضفدع آلود کنند و شاخ او را که خواهند نشانیدن بدان ببرند و بنشانند هرگز کرم در آن درخت نیفتد و اگر بزیل او دود کنند چنانکه بجمیع شاخه‌های او رسد بعد از آن ثمره درخت گزنه بزیر او ریزند از آفت سرما ایمن باشد.

و گفته‌اند اگر دمک الکرم را جمع کنند و آن آبی است که از شاخهای او بعد از قطع متقاطر شود و پنهان بکسی دهند که از شراب نشکبید او دیگر شراب نخورد و بغایت دشمن دارد.

و اگر خواهند در انگور دانه نباشد با غرس او همان تدبیر کنند که در انار گفته شد.

و گویند اگر دانه کدو در میان درخت انگور نهند و آنرا محکم کنند هر انگوری که از آن درخت باشد بمثابه کدو بود بر آب

و اگر خواهند که انگور تازه بماند خوشه‌های انگور را در میان جو نهند پیوسته تازه باشد و متغیر نشود.

و اگر خاکستر برگ کدو در زیر درخت ترنج نهند ثمره بسیار دهد و هیچ از

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (نفائس الفنون فى عرائس العيون)، ج ۵، ص: ۳۵۵

آن تلف نشود و اگر درخت او ضعيف باشد يك كدو بنشانند قوى شود و اذيت سرما از او دفع گردد و اگر گل درخت كدو را بخون بياميزند و در زير درخت ترنج نهند او بزرگ شود و اگر ترنج را بگچ طلا كنند همه سال تازه بماند و نيفتد و بزرگ شود. و اگر او را بدرخت فرصاد كه آن توت است يا بدرخت انار پيوند كنند ترنج او بغايت سرخ باشد.

و اگر نرگس در زير درخت نارنج بكارند حموضت او بحلاوت مبدل شود.

و چون شمه از احوال اشجار ياد كرده شد بكيفيت زرع حبوب نيز اشارتى كرده شود.

بدانكه اصل اسباب در فلاحت معرفت زمين و وقت زرع است و در معرفت زمين وجوه بسيار گفته‌اند از آنجمله آنكه اگر خواهند بدانند زمين نيك است يا بد چاهى بمقدار دو گز فرو برند و قدرى گل از آن در آب اندازند زيرا كه باد شمال بواسطه برودت روى زمين را سخت كند و نگذارد كه تخم در زمين برويد و پرورش يابد و در نيمه اول ماه پيش بعضى بهتر باشد و اگر زمين دخل كم دهد سرگين مرغان با تخم آميخته كنند و بيفشانند سبب قوت و زيادتى دخل شود خاصه سرگين كيوتر اما اگر تخم خشك باشد و زمين نمناك نباشد سرگين كيوتر نشايد انداختن چه از غايت حرارت تخم را سوزاند ليكن اگر نمناك بود نيك باشد و اگر خواهند [۴] كه علفها كه در ميان غله بر آيد پاك كنند گفته‌اند اگر بوقت طلوع سنبله يا جدى يا دلو ببرند ديگر بر نيابد و اما بايد كه ماه در محاق باشد و اگر خواهند كه خربوزه شيرين باشد تخم او را پيش از آنكه بكارند در ميان شير و عسل نهند چندانكه اثر هر دو در تخم ظاهر شود و بعد از آن بكارند خربزه آن بغايت شيرين بود و اگر تخم را در ميان شاخ اشتر غاز يا جاج كه آن خاريست كه ترنجبين

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (نفائس الفنون فى عرائس العيون)، ج ۵، ص: ۳۵۶

برو نشيند چنانكه اهل خوارزم كنند و بكارند شيرين تر باشد و اگر خواهند كه خيار بغايت دراز شود ظرفيرا كه سرش فراخ باشد پر آب كنند و بنزديك خيار چنانكه ميان او و ميان خيار چهار انگشت باشد بنهند و چندانكه خيار نيزديك ميشود دورتر ميبرند تا بغايت دراز شود و اگر تخم او را معكوس بنهند ثمره بسيار دهد و اگر تخم او را در ميان شير و عسل نقوع كنند و بكارند خيار شيرين و خوش طعم شود و اگر خواهند كه بيشر از همه نوباوه خيار بياورند تخم او را در ديماه در آنيه خزف بزرگ بكارند و هرگاه كه آفتاب گرم شود بيرون مياورند و چون آفتاب فرو ميروود با جاي گرم نقل ميكنند و بر عادت آب ميدهد و نگاه ميدارند تا زمستان بگذارند بعد از آن زمينى از براى او مهيا كنند و آنجا بكارند بزودى بزرگ شود و ثمره دهد اگر خواهند كه ترب بزرگ شود چوبى بزمين فرو ميبرند بمقداريكه خواهند و چون بيرون آرند تخم ترب بجاي آن بنهند و بر بالای آن سرگين بريزند ترب بمقدار آن چوب كه قالب بوده باشد دراز شود و اگر تخم او را بعسل نقوع كنند و بكارند ترب شيرين شود و تخم شلغم نيز چنين باشد

و اگر تخم شلغم را كه سال برآمده باشد بكارند كرنب بر آيد و تخم كرنب همچنين و اگر سير را در اياميكه قمر تحت الارض باشد بكارند رايحه نداشته باشد و اگر تخم پياز را بوقت آنكه ميكارند پوست باز كنند و بكارند پيازيكه بر آيد نيك باشد و بايد كه زمين بوقت زرع او نمناك باشد هر چند تخم او را بزمين بيشر فرو برند بهتر بر آيد و اگر زرع و حصاد او در وقتى واقع شود كه ثريا فرو رفته باشد پياز شيرين و خوش طعم شود

و اگر تخم حلبه را با تخمهاى ديگر چيزها بياميزند و بكارند مجموع از آفت كرم ايمن باشد و تخم جرجير نيز همين فايده دهد و اگر تخم كاهو را پيش از آنكه بكارند در ميان نان خواه نهند تا بوى آن گيرد هيچ آفت بوى نرسد

فصل پنجم در اکتاف

گویند بعضى از اهل طبایع در وقت افزونى ماه گوسفندى میشینه بکشتندى و از شانه او استدلال بر وقایع امور و احوال سال کردندى و آنرا معتبر داشتندى و با علم نجوم برابر نهادندى اما اکنون علما بدین التفات نکنند و از قبیل کهانت صرف شمرند چه اصلی که اعتماد را شاید ندارد و ایشان آن بلندی را که بر شانه بود کوه خوانند، پس اگر از برای مال و سود و زیان احتیاط کنند و در کوه سیاهی بینند دلیل افزونى مال کدخدای خانه بود و بسىارى علف چهار پایان.

و اگر سفیدی با سیاهی آمیخته باشد دلیل نقصان آنست، و اگر در پس کوه آنجا که بیهنا نزدیکتر است سیاهی باشد گویند دلیل مخاطره است از لشکر و جستن بادها و اگر سیاهی اندکی باشد زیاده خطری نهند و اگر بجای سیاهی سرخی باشد گویند دلیل خون ریختن است در آن لشکر و شهر

و اگر دسته شانه آنجا که مگاکى دارد سیاه بود گویند دلیل آبادانى و شادیست و اگر درو زخمها و اثر سودگى باشد گویند دلیل است بر خرابى و فتنه و اگر در آنجا سوراخى باشد گویند كسى از اهل خانه او را گمراهى پدید آید و اگر آنجا که فراخت مایل بکوه قدرى سیاهی باشد گویند دلیل است بر رسیدن غایب بسلامت و اگر سفیدی باشد گویند زحمتى بدو رسد

و اگر بر کناره شانه سوراخهای خرد باشد گویند دلیل است بر قحط و تنگى سال و اگر بر کناره شانه بمقدار دو انگشت سیاهی باشد آنسال باران بسیار باشد لیکن طعام تنگ بود و اگر سیاهی اندک باشد اما پهن شده گویند در آنسال برف و باران و سرما بسیار باشد

و امثال این کلمات بسیار گفته اند اما چون پیش اهل علم اعتبارى ندارد در آن اطنا ب نرفت

فصل ششم در اختلاج اعضا

سبب بسىارى اختلاج آن بود که ماده ریحى در موضعی از مواضعى بدن محتبس شده باشد طریق خلاص جوید و بواسطه آن عضو را در آنموضع حرکتى محسوس شود و اینمعنى چون از طبیعت بحسب ضرورت اتفاق افتد آن را در وقایع خیر و شر چه اثر باشد اما چون بعضى آن را اعتبار کرده اند و از آنجا بوقوع حوادث استدلال ساخته و احکام بسیار نوشته چنانکه بیشتر مردم بوقت حدوث آن رجوع کنند نخواستم که کتاب از آن خالی باشد

بدانکه اگر کسیرا تارک سر از جانب راست بجهد با قومى خصومت کند و اگر جانب چپ باشد خیرى بدو رسد و اگر پس سر از جانب راست بجهد گویند بزرگى پیوندد و اگر از جانب چپ باشد سفر کند

و اگر ابروى راست بجهد مقصود حاصل شود و اگر چپ بجهد با كسى خصومت کند و ظفر ازو باشد و گفته اند بدیدار دوستى خرم شود

و اگر مژه بالائین چشم راست بجهد غایبى بدو رسد و روزى حلال یابد و اگر چشم چپ باشد رسیدن غایب و ذکر جمیل بود

و اگر همه چشم راست بجهد در زبان مردم افتد و اگر چپ باشد روزی حلال بود
و اگر رخسار او از جانب راست بجهد عزت و جاه و تندرستی یابد و اگر جانب چپ باشد پشیمانی و خجالت از کرده خود و
بعضی گویند رسیدن غایب بود یا زن خواستن

و اگر میان روی راست بجهد فرزندی بود خجسته و با سعادت و اگر چپ باشد دولت و مرتبه یابد و اگر همه بینی بجهد
توانگری بود

و اگر دیوار بینی از جانب راست بجهد بیماری باشد با سلامت و اگر سوی چپ باشد شادی و اگر همه سر بینی بجهد غمی
بدو رسد از مرگ کسی و اگر لب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۵۹

بالاین بجهد غایبی یا خبری از او برسد و اگر زیرین باشد دشمنی را قهر کند و اگر زبان بجهد در جنگ و خصومت افتد و
رومیان گفته‌اند بمراد رسد و هر چه گوید قبول افتد و هندوان گفته‌اند دوستان او بسیار شوند و اگر زنج بجهد کسی او را
بنیکی یاد کند و اگر گردن بجهد مال و نعمت باشد اگر از جانب راست باشد بی رنج و اگر از چپ باشد با رنج
اگر دوش راست بجهد مرتبه او بلند گردد و امر معروف کند و اگر چپ باشد شادی و عیش بود. اگر هر دو بجهد خصومت
باشد.

و اگر کتف راست بجهد مهتری و توانگری یابد و اگر چپ باشد نیک بخت گردد و اگر بغل راست بجهد غمی بدو رسد اما
زود شادمان شود و اگر چپ باشد گمشده بیابد

و اگر بازوی راست بجهد از قبل مال شادی بدو رسد و اگر چپ باشد زحمت و رنج
و اگر ساعد راست بجهد بر دشمن ظفر یابد و بمراد برسد و اگر چپ باشد بزرگی رسد و نعمت و اگر کف دست راست
بجهد خواری بدو رسد و در خصومت افتد و اگر چپ باشد در طلب رزق زحمت بیند

و اگر بعضی از پهلوی راست بجهد سخن خوش بشنود و اگر همه بجهد زبانی بود و اگر تهیگاه راست بجهد خصومت بود و
اگر از چپ باشد زنی بخواهد یا دشمنی بهمرساند و اگر همه بجهد از طرف پادشاه بشغلی موسوم گردد

و اگر پستان راست بجهد دلیل تنهائی بود و گویند سماع نیز بود و اگر چپ باشد دلیل نیکی و دولت و صحت باشد

و اگر شکم بجهد دلیل رنجوری بود و اگر ناف بجهد دلیل شادی و توانگری بود

و اگر ران راست بجهد فایده بسیار بدو رسد و اگر چپ باشد عزیزیکه غایب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (نفائس الفنون فی عرائس العیون)، ج ۵، ص: ۳۶۰

باشد بیاید یا فرزندی شود

و اگر ساق راست بجهد روزی بر وی فراخ گردد و دلیل جمعیت باشد و هر مراد که دارد بیابد و اگر چپ باشد چشمش
بمحبت دوستان روشن گردد[۵]

[۱] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.

[۲] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.

[۳] (۱) یعنی پیزر

[۴] (۱) از اوائل علم فلاحت تا اینجا از نسخه چاپی افتاده بود و از نسخه‌های خطی تکمیل گردید

[۵] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.

جلد ۶

مشخصات کتاب

نام کتاب: کتب طبی انتزاعی (فارسی)

نویسنده: جمعی از نویسندگان

موضوع: مبانی طب - مفردات دارویی - بیماریها - داروسازی و صنعت - غذا شناسی - معدن شناسی - تاریخ پزشکی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: این عنوان کتاب تشکیل شده از مجموع بحث‌های گوناگون طبی که از لابلائی کتابهای دیگر توسط آقایان مجیدی نظامی و رحیمی ثابت استخراج و آماده شده و در این مجموعه قرار گرفته است .

[مفردات پزشکی و دارویی ایران]

فصل هفدهم گیاهان دارویی که در طب سنتی به کار می‌روند.

اشاره

کاربرد گیاهان دارویی از دیرباز در ایران و دیگر کشورها بین مردم رایج بوده و در زمانهای مختلف میزان مصرف گیاهان دارویی به مقتضای زمان دستخوش تغییرات زیادی می‌گردید. در سالهای اخیر، مردم ایران و همچنین سایر کشورهای جهان توجه خاصی به استفاده از گیاهان دارویی برای درمان به توسط خود نموده‌اند. این علاقه و توجه مردم نسبت به کاربرد گیاهان و مشتقات حاصل از آنها، سبب ایجاد تجارت پررونق گیاهان دارویی گردیده است.

طبق قوانین کشور جمهوری اسلامی ایران هر ماده‌ای که به‌عنوان دارو مورد استفاده قرار می‌گیرد باید دارای اثر درمانی مشخصی باشد و این اثر کاملاً اثبات شده باشد. گیاهان دارویی که مردم جهت درمان بیماریهای مختلف از آن استفاده می‌کنند، از این قاعده مستثنی نیستند و بنابراین آنچه که بر روی برچسب این دسته از داروها نوشته شده است، باید با حقیقت اثر دارو منطبق باشد.

باید اعتراف کرد که در مورد گیاهان دارویی مورد مصرف آمار دقیق، بررسیهای کلینیکی قابل‌اعتماد بجز موارد معدود جهت اثبات اثرات متناسبه وجود ندارد و از طرف دیگر، صنایع داروسازی نیز علاقه چندانی برای ارزشیابی اثرات این مواد ابزار نداشته‌اند. این نحوه برخورد صنایع داروسازی سبب گردیده است که تمام گیاهان دارویی که در گذشته مورد استفاده بوده‌اند، دیگر در داروخانه‌ها موجود نبوده و داروساز نظارتی بر آنها نداشته باشد. از این رو فروش داروهائی که

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (مفردات پزشکى و گیاهان داروى ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۰۵

به طور مشخص کاربردى ندارند، از نظر حرفه و مسئولیت داروساز جایز نیست، ولى چنین فرآورده‌هاى گیاهى هیچ گاه از نظر تولید و فروش متوقف نشده‌اند، بلکه تجارت آنها به دست افرادى که صلاحیت دخالت در امور داروئى را ندارند، افتاده است. در خارج از ایران هنگامى که چنین موادى را در معرض فروش قرار مى‌دهند، بر روى برچسب آنها هیچ گونه ادعاى درمورد تأثیر آن بر روى بیماری خاصى نمى‌نمایند و در صورتى که چنین گردد، این مواد جزو داروها به حساب مى‌آید و تولید و عرضه آنها باید تحت شرایط خاصى باشد. فروشندگان این مواد از توصیه کردن آنها درمورد بیماری خاصى خوددارى مى‌نمایند، چون برخلاف قوانین داروئى است. معهدنا، اگر شخصى علاقه‌مند به داشتن اطلاعات اضافى درمورد اثرات درمانى گیاه یا داروى خاصى باشد، او را به کتابها و مقالاتى که در این زمینه وجود دارد، راهنمایى مى‌نمایند. بعضى از این منابع اطلاعاتى درمورد مواد گیاهى یا داروهاى طبیعى بوده و ممکن است درباره یک گیاه باشد و ممکن است درمورد طبقه‌بندى درمانى آنها و کاربرد آنها برای درمان بیماریهاى خاص باشد و در چنین موردى قانون اجبار نموده است که اثرات چنین فرآورده‌هاى باید کاملاً ثابت شده باشد و این امر سبب مى‌گردد که مردم عادى خود مشاور درمانى و درمان‌کننده خود شده که از نظر سلامتى افراد یک جامعه ممکن است صحیح نباشد.

حداقل بعضى از داروها، منشاء طبیعى که بدین طریق به فروش رسیده و مورد استفاده‌اند دارای اثرات مشخص و مثبتى در معالجه بعضى از ناراحتیها مى‌باشند. و اگر چنین چیزى صحیح است، چرا این امر درمورد تمامی گیاهان داروئى تعمیم داده نمى‌شود؟ جواب این سؤال در مخارج هنگفتى است که این بررسی‌ها خواهند داشت. یک کارخانه یا کارگاه تولید داروهاى گیاهى برطبق این نظریه باید مخارج هنگفتى سرمایه‌گذارى کند تا اثرات مثبت و منفى داروهاى گیاهى را به طور دقیق و صحیح معلوم نماید. میزان تقریبى این مخارج متناوب بوده، ولى مبلغى در حدود ۵۰ میلیون دلار برای به اتمام رسانیدن یک دارو تخمین زده مى‌شود. از طرف دیگر، به علت اینکه حفظ حقوق افراد ذینفع درمورد گیاهان داروئى نسبتاً مشکل است، بنابراین، تمایل زیادى به خرج و سرمایه‌گذارى در این زمینه نمى‌باشد. البته باعث تأسف است

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (مفردات پزشکى و گیاهان داروى ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۰۶

که به خاطر موانع فوق اگر بعضى از گیاهان داروئى قدیم را با روشهاى جدید مورد بررسی قرار دهند، امکان دارد که به توان از آنها ترکیب مفید جدیدى که دارای اثرات درمانى مهمى خواهند بود، به دست آورد.

مطلب دیگر که از نظر علمى، حرفه‌اى و اقتصادى باعث تأسف شده است این است که افراد شىاد با استفاده از گیاهان و فروش آنها به وسیله افراد بی‌صلاحیت به بیمارانى که به امید بازیافتن سلامتى خود به آنها روى مى‌آورند، نه تنها سبب بهبودى بیمار نمى‌گردند بلکه ممکن است سبب تشدید ناراحتى و خسارت جبران‌ناپذیرى گردند. از این رو داروساز تحصیل کرده امروزی باید اطلاعات دقیق و صحیحى درباره داروهاى گیاهى و ترکیبات و نحوه اثر و کاربرد آنها داشته تا از گمراه شدن مردم جلوگیری نموده و مانع ضایع شدن، جان و مال مردم گردد و با توجه به نیاز و اعتقاد مردم، سعی در راهنمائی آنها در کاربرد گیاهان داروئى نموده و از به کار بردن اصطلاحاتى نظیر «بى‌اثر بودن»، «قدیمى و بی‌مصرف» خوددارى کرده و سعی نماید که اطلاعات صحیح و دقیق را در اختیار نیازمندان قرار دهد.

مواد طبیعى و مواد آلى:

قبل از اینکه این مواد به اصطلاح دارویی را به طور انفرادی مورد بحث قرار دهیم، باید به مقدمه کوتاهی درباره کاربرد غیر صحیح واژه مواد طبیعی و مواد آلی هنگامی که آنها را درباره بعضی از غذاها و ویتامین ها که افراد ذینفع آنها را منابع ارجح تر می دانند، اشاره ای کرد.

داروسازان به علت احاطه و آگاهی لازم بر علوم بیولوژی و بیوشیمی فوراً متوجه می شوند که فرقی میان آنها نیست به عبارت دیگر، ویتامین ث حاصل از واکنشهای بیوسنتز طبیعی در میوه گل سرخ و ویتامین ث که در آزمایشگاه به طور مصنوعی ساخته شده، هر دو کاملاً یکسان هستند.

بنابراین هنگامی که واژه مواد طبیعی به چنین مواد اتلاق شود، فقط نشانه منبع تولید بوده و هیچ گونه مزایا یا عیبی را شامل نمی گردد، همچنین، این بدان معنا نیست که خریدار مجبور به پرداخت ۲ تا ۳ برابر قیمت حقیقی برای چنین چیزی باشد.

واژه مواد آلی را اغلب جهت مواد غذایی مخصوص برای حفظ

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۰۷

سلامتی به کار می برند، که آنها را تحت شرایط مخصوصی با استفاده از کودهای طبیعی حیوانی بدون استفاده از مواد حشره کش تولید نموده اند.

گیاهان قادر نیستند که مشخص نمایند آیا مواد مصرفی مانند ازت یا پتاسیم از منابع طبیعی یا معدنی بوده اند و قادر به مصرف این مواد به طور مساوی از هردو منبع می باشند. مسلم است که باقیمانده بعضی از مواد حشره کش در فرآورده ها ممکن است سبب ایجاد بیماری یا ناراحتی گردد، ولی قسمت اعظم این مواد را قبل از استفاده از مواد گیاهی می توان به خوبی از گیاه جدا نمود و امروزه میزان مجاز آنها در فرآورده ها به طور مشخص تعیین گردیده است. از طرف دیگر، افرادی که علاقه مند به خرید چنین محصولاتی هستند، هیچ گونه وسیله و آگاهی جهت تشخیص اینکه محصول مورد نظر آیا حقیقتاً به روش مخصوص کشت و برداشت و آماده شده، ندارند و فقط به قول فروشنده دلخوش بوده و بدین وسیله مبلغ زیادی را مجبور به پرداخت می باشند. از این رو ملاحظه می گردد که در حقیقت چنین واژه هائی گمراه کننده اند.

سالم بودن و مؤثر بودن داروهای گیاهی:

یک نکته دیگر در مورد داروها و فرآورده های گیاهی که باید مورد بررسی و توجه قرار گیرد این است که آیا چنین محصولاتی دارای ارزش درمانی می باشند و آیا در صورت مصرف به مقدار زیاد، اثر سمی دارند و چرا اینکه مردم در مصرف آنها اصرار دارند و حاضر به پرداخت مقدار قابل ملاحظه ای پول برای چنین فرآورده هائی هستند. بدیهی است در بسیاری از موارد نیز اثرات نافی از مصرف داروهای گیاهی ملاحظه شده که آن را ممکن است به اثر پلاسیبو نسبت داد. چنین اثر درمانی معمولاً مستقل از اثر دارو بوده یا رابطه بسیار کمی با روش درمانی دارد. اثر پلاسیبو از طریق مکانیسم روانی انجام می گیرد.

مطالعات نشان داده است که بر حسب شرائط درمان پلاسیبو در حدود بیش از ۳۵ درصد بیماران مورد درمان دارای اثر بوده است. اثرات مفید درمانی معمولاً به صورت تغییر مثبت در طرز رفتار، احساس فردی، یا واکنش تحت تأثیر غدد داخلی یا سلسله اعصاب بروز می نماید. دیگر، حالت خوب شدن است بنابراین، اثر مثبت تا اندازه ای ممکن است حاصل

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۰۸

گردد. اعتماد به مواد گیاهی مصرف شده نیز اثر بسیار مهمی در بهبودی شخص دارد، انتخاب و کاربرد مواد گیاهی نیز اغلب سابقه طولانی خانوادگی و حتی قومی داشته و معمولاً افراد و یا دوستان محترم و سرشناس آن را توصیه می‌نمایند. کاربرد فرآورده‌های گیاهی همچنین ممکن است سبب خطراتی گردد که مصرف‌کننده را باید از آن مطلع نمود. بعضی از فرآورده‌های گیاهی برای انسان ممکن است خطرناک باشند. این فرآورده‌ها ممکن است حاوی ترکیبات سرطانزا یا مواد سمی دیگر باشند. کاربرد خودسرانه چنین فرآورده‌هایی ممکن است سبب به تأخیر افتادن و طولانی‌تر شدن بیماری گردد و بیمار از استفاده از روش و مواد درمانی صحیح محروم سازد. به علت عدم وجود یک سیستم کنترل و استاندارد دقیق در تهیه و تولید این فرآورده‌ها معمولاً کیفیت محصولات موجود در داخل بسته با نوشته روی آن مطابقت نمی‌نماید. حتی اگر این مواد به‌طور کمی مشخص گردند، استاندارد نمودن آنها از نظر مواد فعاله اغلب بسیار دشوار است و از این‌رو نتیجه تجزیه کامل فرآورده‌های گیاهی که برای مشخص نمودن مقدار مصرف دارو اهمیت زیادی دارد، اغلب در دسترس نیست. بالاخره، فرآورده‌های گیاهی اغلب گران‌قیمت می‌باشند و مصرف مداوم آنها خرج زیادی را به همراه دارد، بدون اینکه نتیجه مثبت برای مصرف‌کننده داشته باشد. به‌رحال با تمام این دلایل، افراد باهوش از به کار بردن بیرویه داروهای گیاهی مانند هر ماده دارویی دیگر اجتناب می‌کنند.

در این مبحث، از مواد و فرآورده‌های گیاهی که در ایران وجود دارند و امروزه و در گذشته در طب سنتی به‌طور وسیعی مورد استفاده بوده‌اند، بحث خواهیم کرد. سعی خواهد شد که در مورد هر کدام از این گیاهان آخرین اطلاعات علمی و کاربرد صحیح و میزان بیزیانی و امکان استفاده از آنها را در درمان‌شناسی به نظر خوانندگان عزیز برسانیم. مطالبی که در این مبحث ملاحظه خواهید فرمود، سعی شده است عاری از هرگونه تعصبی که برای نشان دادن اثر غیرواقعی یک ماده گیاهی است، باشد و بالاخره، باید اذعان کرد که کاربرد مواد گیاهی در طب سنتی و از نظر تاریخی در گذشته اهمیت داشته و امروزه به‌علت استفاده از مواد شیمیائی صنعتی تا اندازه‌ای کم شده است. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۰۹

داروهای سنتی با منشأ گیاهی

قت (یونجه):

برگ‌ها و سرشاخه‌های گلدار و دانه‌های گیاه یونجه (مدیکاگو - ساتیوا) [۱] (از خانواده لگومینوزها) به‌صورت دم‌کرده به‌عنوان محرک به کار می‌رود. گیاه معروفیت خاصی جهت رفع ناراحتی‌های آرتريت و افزایش اشتها دارد و از این‌رو مصرف آن جهت افزایش وزن و فربه شدن توصیه شده است.

مغز هسته زردآلو:

مغز انواع مختلف هسته زردآلو (پرونوس آرمینانا) [۲] (از خانواده روزاسه) را به‌عنوان منبع طبیعی آمیگدالین و لاتریل به مقدار ۳ درصد می‌باشد. لاتریل و آمیگدالین کاملاً مشابه یکدیگر نمی‌باشند، لاتریل (-) مانند لونتیریل - بتا - گلوکوروئوزید است،

ولی به علت اینکه مغز هسته زردآلو را به عنوان یک عامل ضد سرطان به کار می‌برند و ماده اصلی آن آمیگدالین است، بنابراین، این دو نام را می‌توان به جای یکدیگر به کار برد.

در سالهای اخیر، جنجالهای عاطفی و سیاسی بزرگی بر سر موثر بودن لاتریل به عنوان یک داروی ضد سرطان، بخصوص در بیماران که سرطان در آنها پیشرفت زیادی داشته، بروز نموده است. مکانیسم توصیه شده در مورد نحوه اثر این دارو شامل آزاد کردن اختصاصی سیانور یا ماده سمی حاوی سیانور در سلولهای سرطانی، بدون اینکه بر روی سلولهای عادی اثر داشته باشد، است، ولی این مکانیسم هنوز به اثبات نرسیده است به نظر مرکز مبارزه با سرطان امریکا نیز دلائلی در دست نیست که لاتریل اثر مفیدی در بیماران سرطانی داشته باشد.

با وجود همه اینها هنوز هم این دارو را به عنوان درمان سرطان به خاطر آرزوی انسانی برای درمان بیماری غیرقابل علاج آن را به کار می‌برند.

باید توجه داشت که استفاده از مغز هسته زردآلو کاری است خطرناک چون، علاوه بر آمیگدالین، امولسین موجود در آن که یک آنزیم هیدرولیزکننده گلوکزید و آزادکننده سیانور است، ممکن

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۰

است باعث مسمومیت شدید گردد و تاکنون موارد متعدد مرگ در اثر مصرف مغز هسته زردآلو گزارش گردیده است. گرچه ممکن است با حرارت دادن امولسین را غیرفعال نمود، ولی از بین بردن کامل آن عملاً مقدور نیست و حتی اگر بتوان به طور کامل امولسین را بی اثر نمود مصرف کنندگان آگاهی ندارند که از مصرف ترکیبات امولسین دار دیگر مانند بادام، باید خودداری نمایند. بعلاوه آزمایشاتی که اخیراً بر روی حیوانات کوچک انجام شده، نشان داده است که آمیگدالین به تنهایی بدون اثر آنزیم بتاگلوکزیداز خارجی نیز قادر به مسمومیت با سیانور می‌باشد.

به علت اینکه اثر درمانی این فراورده مشکوک بوده و احتمال ایجاد خطر آن بسیار زیاد است، کاربرد مغز هسته زردآلو به عنوان یک داروی ضدسرطان باید منع گردد.

همیشه بهار کوهی:

عصاره الکلی یا تنتور همیشه بهار کوهی که از سرشاخه‌های گلدار آرنیکا مونتانا [۳] (از خانواده کمپوزیته) به دست می‌آید، به عنوان یک ماده ضدتحریکی در درمان خراشیدگی، کوفتگی‌ها و رگ‌به‌رگ شدن به کار می‌رود.

عصاره این گیاه همچنین به مقدار کم جهت درمان تورم لوزه‌ها و به صورت غرغره، دهان‌شو در گلودردها به کار می‌رود. این گیاه حاوی ترکیبات ضد میکروب است، ولی کاربرد موضعی آن مربوط به وجود دو ایزومردی هیدرو الکل‌های آرنی دیول و فارادیول که خاصیت تحریکی دارند می‌باشد. عصاره همیشه بهار کوهی در صورت خورده شدن سمی است.

خار مقدس:

بخش‌های هوایی خشک شده سینکوس بندیکتوس [۴] (از خانواده

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۱

کمپوزیته) که حاوی سنیسین که یک دی‌ترین لاکتونی تلخ‌مزه است، به‌علت تلخی آن را به‌عنوان یک تونیک تلخ اشتها‌آور و در درمان نفخ و سوء هاضمه به کار می‌برند. در قدیم از این گیاه به‌عنوان داروی درمان‌کننده بیماری‌های کبدی و کیسه صفرا به فراوانی استفاده می‌شده، ولی تاکنون هیچ‌گونه دلیل علمی برای کاربرد درمانی این گیاه ارائه نگردیده است.

شاه‌پسند آبی:

عبارت است از سرشاخه‌های خشک شده وربنا هستاتا[۵] (از خانواده وربناسه) می‌باشد. این گیاه دارای طعم تلخ بوده و به‌عنوان داروی معرق، قاعده‌آور، خلط‌آور، مقوی و آرامبخش به کار می‌رود. ماده اصلی آن گلوکزیدوربنالین است که خاصیت پاراسمپاتومی متیک ضعیف دارد. در صورتی که مقدار زیادی از این گیاه مصرف شود، حالت تهوع ایجاد می‌گردد.

سبوس گندم:

عبارت است از پوسته زیر خارجی گندم تریتیوم آستیوم [۶] (از خانواده گرامینه) است. سبوس گندم اهمیت زیادی در تغذیه انسان به‌علت حاوی بودن مقدار قابل ملاحظه الیاف موردنیاز رژیم غذایی دارد. این ماده پس از مصرف توسط حیوانات غیرنشخوارکننده پس از عبور از معده و روده‌ها بدون تغییر به ناحیه راست روده و مقعد می‌رسد. تجزیه‌های شیمیائی نشان داده است که ۷ ر ۲۶ درصد از الیاف موجود در رژیم غذایی انسان از سبوس گندم است، در حالی که لوبیای پخته ۲۷ ر ۷ درصد، هویج پخته شده ۷۰ ر ۳ درصد و هلو ۲۸ ر ۲ درصد الیاف دارد. اطلاعات زیادی براساس مطالعات اپیدمیولوژی، کلینیکی و تجربی نشان داده است که اختلافات مختلفی که در دستگاه گوارش ممکن است به وجود آید، رابطه بسیار نزدیکی با کمبود الیاف در رژیم غذایی دارد. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۲

عوارضی که در پی کمبود مصرف الیاف تولید می‌شود شامل یبوست، آماده نمودن کولون و مقعد برای ایجاد تومورهای سرطانی و حتی رابطه غیرمستقیمی با ناراحتیهائی مانند اختلالات قلبی و عروقی و بیماری‌های کیسه صفرا می‌باشد. اثرات مفیدی که در اثر مصرف مقدار کافی سبوس گندم با سایر الیاف و رژیم غذایی نه‌تنها به علت قدرت جذب رطوبت و نگهداری آب در آنهاست، بلکه دارای قدرت جذب مواد مختلفی از جمله اسیدهای صفراوی را می‌باشد. این قابلیت جذب اسیدهای صفراوی به‌طور مستقیم در جذب و متابولیسم کلسترول اهمیت دارد.

ارزش درمانی سبوس گندم (الیاف موجود در مواد غذایی) کاملاً بدیهی است حداقل در درمان بعضی از ناراحتیهائی گوارشی مانند یبوست، بواسیر به‌خوبی روشن است. حتی امروزه در درمان ناراحتیهائی مانند زخم کولون از سبوس استفاده می‌شود، ولی استفاده از مقدار زیادی سبوس گندم جهت پیشگیری از بیماری‌های گوارشی، قلبی و عروقی به نظر صحیح نیست. امروزه، متخصصین عقیده دارند که سبوس گندم با دیگر منابع حاوی الیاف به مقدار کافی باید در رژیم غذایی وارد گردند. به‌طوری که ۱۰ گرم از الیاف در روز توصیه شده است که به‌صورت ۲ تا ۴ قاشق چایخوری از سبوس گندم تأمین می‌شود.

بابا آدم:

عبارت از ریشه‌های خشک شده سال اول گیاه آرکتیوم لاپا [۷] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. این ریشه‌ها فاقد ماده موثره‌ای که دارای اثر فیزیولوژیک است، می‌باشد، ولی در طب سنتی مصرف زیادی دارد. آن را به‌عنوان مدر، ضدالتهاب، معرق، کمک در وضع حمل و در معالجه نقرس و سفلیس به کار می‌برند. محصولات تهیه شده از ریشه این گیاه جهت تحریک رشد مو و ناراحتیهای پوستی مانند شوره سر و پسوریازیس به کار می‌رود. تاکنون هیچ گونه دلیل علمی این خواص را اثبات ننموده کتب طبّی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۳ است. در سالهای اخیر ریشه‌های بابا آدم را به‌صورت چای گیاهی نیز به کار می‌برند.

علف گربه:

عبارت از برگ و سرشاخه‌های گلدار گیاه نپتاکاتاریا [۸] (از خانواده لابییه) می‌باشد. امروزه، این گیاه به‌عنوان یک چای معطر و مطبوع به فراوانی مصرف می‌شود. در سالهای اخیر شایع شده است که دود کردن علف گربه به تنهایی یا همراه با تنباکو سبب ایجاد حالت خوشی می‌گردد. و این حالت روانی معمولاً فوق‌العاده خفیف بوده و گاهی مصرف‌کنندگان خود متوجه آن نیز نمی‌گردند و از این رو به علت اثر مشکوک نباید آن را جدی گرفت.

بابونه:

عبارت است از سرشاخه‌های گلدار گیاه ماتریکا ریاکامومیلا [۹] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد که به نام ماتریکاریا نیز معروف است گیاه مشابه دیگر این گونه به نام بابونه رومی (آنتیمیس نوبیلیس) [۱۰] است که از نظر ترکیبات شیمیایی و کاربرد یکسان است. بابونه را به فراوانی در نقاط مختلف دنیا، بخصوص در اروپا کشت می‌نمایند، در طب سنتی به‌عنوان بادشکن، ضد اسپاسم و ضد تورم به کار می‌برند. اغلب، این گیاه را به‌صورت دم‌کردن به کار می‌برند، ولی عصاره محصولات حاوی اسانس آن را نیز به کار می‌برند. بابونه در اروپا به علت مصرف فراوان و کاربرد وسیعی که دارد، ممکن است آن را به نام جنسینگ اروپا نامید.

دسته‌ای از مردم باید در مصرف بابونه احتیاط زیاد به عمل آورند.

چای تهیه شده از گل‌های بابونه که حاوی مقدار زیادی دانه‌های گرده است، سبب ایجاد حساسیت‌های شدید جلدی، آنافیلاکسی و دیگر حالات آلرژی در افرادی که نسبت به گل‌های پیرتر، رگ و ید و غیره حساسند، شده است. در حقیقت افرادی که نسبت به گیاهان خانواده کمپوزیته

کتب طبّی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۴

حساسیت دارند، باید از مصرف بابونه و دیگر فرآورده‌های گیاهی مربوط به این خانواده خودداری نمایند.

گیاه بابونه به علت اهمیت و مصرفی که امروزه پیدا کرده، مورد بررسی وسیع علمی از نظر گیاهشناسی، کشاورزی، شیمیایی و

فارماکولوژی قرار گرفته است. نتیجه این بررسیها به طور بسیار موثق اثر ضد تورمی بابونه را تأیید می کند و این اثر مربوط به ترکیبات موجود در گیاه (یا در طی آماده کردن) از اسانسهای فرار بخصوص کامازولین و (-)-آلفا بیس آبولول می باشد. وجود ترکیباتی مانند فلاونوئیدها و کومارینها در بابونه نیز در اثر ضد اسپاسم آن موثر است. سایر اثرات دارو ممکن است مربوط به مواد فوق و یا دیگر ترکیبات ناشناخته موجود در گیاه باشد.

متاسفانه دمکرده تهیه شده از گل بابونه تنها حاوی ۱۰ تا ۱۵ درصد اسانس فرار موجود در گیاه است و مواد تشکیل دهنده اسانس فرار است که اثر ضد تورمی دارد. عصاره تام گیاه یا فراورده های حاوی اسانس فرار مسلماً دارای اثر قویتری می باشد. علیرغم کم بودن غلظت مواد محلول در چربی در دمکرده حاصل از بابونه صاحب نظران عقیده دارند، در صورتی که دمکرده این گیاه به مدت طولانی مصرف گردد، به علت تجمع دارو اثر مفیدی از آن حاصل می گردد.

بابونه صحرائی:

عبارت از ریشه و میوه های خشک شده گیاه آنجلیکا آرخانگلیکا [۱۱] (از خانواده چتریان) می باشد که حاوی در حدود ۵ ر. درصد اسانس فرار است و به عنوان یک عامل محرک معطر، تونیک در فرآورده های ریوی، بادشکن، معرق، مدر، قاعده آور و در معالجه رماتیسم به کار می رفته است. اثرات متنوع این دارو را می توان مربوط به وجود اسانس فرار در آن دانست. تاکنون هیچ گونه ترکیب شیمیائی موثر و اثر فارماکولوژیک معینی برای بابونه صحرائی به ثبوت نرسیده و ادعاهای اثر درمانی این کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۵ گیاه مشکوک به نظر می رسد.

کاسنی:

عبارت است از ریزوم و ریشه های خشک شده گیاه شیکوریوم- اینتی بوس [۱۲] (از خانواده کمپوزیته) است و آن را به فراوانی جهت تلخ کردن و رنگ به قهوه می افزایند. در قدیم کاسنی را به عنوان مدر، ملین، تونیک جهت درمان سنگ کیسه صفرا، اختلالات کار کبد و سوءهاضمه به کار می برده اند. کاسنی دارای سزگوئی ترین لا-کتون های تلخ مزه به نام لاکتوسین و لا-کتوکوپیکرین و همچنین شیکورین (که یک گلوکزید کومارینی است)، مالتول (یک پیرون ساده) و تاراگزاسترین (یک تری ترین) می باشد.

کاسنی ارزش درمانی شناخته شده ای ندارد، ولی مالتول موجود در آن که در مالت بو داده و تعداد دیگری از گیاهان وجود دارد، دارای قدرت افزایش دهنده شیرینی ساکارز می باشد.

باخری:

عبارت از سرشاخه های گلدار و یا برگهای گیاه توسیلا گوفارفارا [۱۳] (از خانواده کمپوزیته) می باشد. جالب است که ابتدا گلهای گیاه باز می شوند و پس از این که گلهای شروع به پژمرده شدن نمودند، برگهای پهن آن ظاهر می شوند. هردو قسمت

گیاه حاوی مقدار قابل ملاحظه‌ای مواد موسیلاژی است که سبب شده است آن را به‌عنوان نرم‌کننده، خلط‌آور بخصوص در معالجه سرفه به کار می‌رود. مطالعاتی که جدیداً بر روی این گیاه انجام شد، نشان داده است که گل‌های جوان خاصیت سرطانزایی داشته و سبب ایجاد سارکومای سیستم آندوتلیال و سلول‌های کبدی در صورت خوراندن آن به موش می‌گردد. ماده سرطانزا عبارت از یک آلكالوئید گروه پیرولیزیدین به نام سن کیر کین می‌باشد. گرچه این آلكالوئید در گل‌های پآخری نشان داده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۶ شده است، ولی به نظر می‌رسد که در برگ‌های این گیاه همانند گونه‌های مشابه آن مانند سنسیو کیرکائی نیز وجود دارد. از این رو استفاده از برگ و گل این گیاه به‌عنوان یک داروی سنتی کار درستی نیست.

سنفیتون:

سنفیتون یا سمفیتوم افسینال [۱۴] (از خانواده بوراژیناسه) یکی از داروهای گیاهی بسیار قدیمی است که جهت درمان زخم معده و اثنی عشر و در زخم‌های خارجی به‌صورت موضعی و از راه داخلی به کار می‌رود.

اثر درمانی برگ، ریزم و ریشه این گیاه مربوط به وجود آلائنتوئین آن بوده که مقدار آن از ۶ ر. تا یک درصد از قسمت‌های زیرزمینی و به مقدار کم در برگ گیاه وجود دارد. بعضی از نمونه‌های گیاهی که مورد بررسی قرار گرفته‌اند حاوی تعدادی از آلكالوئیدهای پیرولیزیدین می‌باشند که اثر سمی بسیار شدید بر روی کبد دارند. یکی از این آلكالوئیدها لازیو کارپین است که قادر به تولید سرطان کبد در جوندگان که رژیم غذایی آنها حاوی ۵۰ قسمت در میلیون آلكالوئید است، می‌باشد. مطالعات بیشتر بر روی حیوانات جونده نشان داد که غذایی که حاوی ۵ ر. درصد برگ گیاه است، سبب ایجاد تومورهای بدخیم کبد و مثانه شده است.

براساس این مطالعات نباید این گیاه را به‌عنوان یک داروی گیاهی بی‌ضرر به کار برد و در حقیقت، کاربرد آن دارای اثرات نامطلوبی است.

تخم کدو:

تخم انواع کدو (خانواده کوکور بیتاسه) بخصوص نوع کدو تنبل کوکور بیتا پیو [۱۵] و کدوی حلوائی و کدوی چینی به فراوانی به‌عنوان ضد کرم تینا به‌طور موثری به کار می‌رود. به‌طور معمولی محلولی از ۶۰ گرم تخم کدو تهیه می‌شود که به دفعات مورد استفاده قرار می‌گیرد، معهداً، بعضی از صاحب‌نظران میزان مصرف دارو را در حدود ۶۰۰ گرم می‌دانند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۷ در تخم کدو یک اسید آمینه غیر معمول، ۳- آمینو-۳- کربوکسی پیرولیدین (کوکور بیتین) وجود دارد که ماده موثره تخم کدو را تشکیل می‌دهد. برای حصول نتیجه مطلوب به‌عنوان ضد کرم تینا مقدار زیادی از تخم کدو را باید به کار برد. علت آن به خاطر کم بودن مقدار کوکور بیتین موجود در تخم کدو و حتی فقدان آن در تعداد زیادی از نمونه‌ها است و بدین دلیل گزارشاتی در مورد بی‌اثر بودن تخم کدو و بر روی کرم تینا داده شده است. تاکنون گزارشی مربوط به اثر سمی و عوارض

تانویه در از مصرف این دارو منتشر نشده است.

تخم خیار:

تخم انواع خیار (خانواده کوکوربیتاسه) بیضی شکل به طول ۱۲ میلیمتر و عرض ۵ میلیمتر دارای نوک تیز و مغز چرب شیرین مزه است. تخم خیار به عنوان مغذی، نرم کننده و اغلب همراه با سایر داروهای گیاهی به طور توأم تجویز می گردد. دمکرده تخم خیار را در درمان تب حصبه به کار می برند.

شنبلیله:

عبارت از دانه های خشک شده (تریگونلافونوم گراکوم) [۱۶] (از خانواده لگومینوزها) می باشد. شنبلیله خاصیت کم کنندگی قند خون را دارد و بعلاوه، به عنوان نرم کننده، محافظ و در درمان سوء هاضمه و به صورت دمکرده در درمان افزایش ترشحات قاعدگی به کار می رود. دانه های شنبلیله حاوی تری گونلین و هیدرو کلوئیدهای موسیلاژی است، گرچه دانه های شنبلیله رسما به عنوان ضد دیابت شناخته نشده، ولی در طب سنتی به فراوانی بدین منظور به کار می رود. در استعمال خارجی به عنوان نرم کننده موضعی در دامپزشکی به کار می رود.

سیر و پیاز:

اطلاعات زیادی از طب سنتی و شواهد قلیل علمی نشانه این است

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۸

که مصرف مقدار زیادی از سیر، آلوم ساتیوم [۱۷] یا پیاز، آلوم- سپا [۱۸] (از خانواده لیلیاسه) سبب فعالیت های فیزیولوژیکی گوناگونی می گردند که عبارتند از: تحریک تولید صفرا، کم کننده قند خون و چربی خون، پائین آورنده فشار خون، تسریع در خوب شدن زخم و درمان سرماخوردگی می باشد. مطالعات جدید در افراد انسانی تحت کنترل نشان داده است که افرادی که تحت رژیم غذایی عاری از سیر و پیاز هستند و یا رژیم غذایی آنها حاوی مقدار کمی از این مواد است (کمتر از ۱۰ گرم سیر و ۲۰۰ گرم پیاز در هفته)، دارای مقدار بالاتری تری- گلیسیریدها و بتالیپوپروتئین در سرم خون از افرادی که رژیم غذایی آنها بیش از ۶۰۰ گرم پیاز و ۵۰ گرم سیر در هفته است، می باشند.

بررسیهای شیمیائی نشان داده اند که سیر حاوی ترکیبات قوی ضد میکروبی است. این مواد به نام آلی سین موسوم بوده و عبارت از دی آلیل- دی سولفید- اکسید گوگرد است. متاسفانه این ماده مسئول بوی نامطبوع سیر است و در مجاور آب و هوا به سرعت تجزیه شده و بدل به دی آلیل دی سولفید و دیگر مشتقات دی سولفیدی بودار می گردد.

اخیرا، موفق به جدا کردن پروستاگلاندین که در اثر تزریق دارای خاصیت پائین آورنده فشار خون است، از پیاز شده اند و این اولین گزارش درباره وجود پروستاگلاندین در گیاهان عالی است و ممکن است بدین طریق بتوان موفق به درک مکانیسم اثر این دسته از گیاهان داروئی گردید.

تحقیقات جدید (۱۹۸۴) نشان داده است که یکی از ترکیبات کم کننده قند خون موجود در پیاز دی فنیل آمین می باشد. مسلماً بررسی های علمی دقیقتر لازم است تا بتوان به درستی درباره خواص متعدد درمانی که به این گیاهان نسبت می دهند، اظهار نظر قطعی نمود و البته جدا کردن پروستاگلاندین از پیاز این نظریه را تقویت نموده و ارزش و اهمیت درمانی این دو گیاه طبی را به خوبی نشان می دهد.

بررسیهای انجام شده توسط مولف کتاب حاضر نشان داده است که عصاره آبکی سیر قادر به از بین بردن خاصیت سرطانزائی سلولهای

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۱۹
فعال سرطانی می باشد.

KH. Zarrin and Y: Aynehchi

Destruction of Carcinogenicity of Tumor Cells Treated With extract of Garlic (Allium sativum) and Allicin. J. Tumor Res ۴, ۱۵- ۵۵) ۹۶۹۱

جوشانده تخم پیاز با شکر و روغن را به عنوان مسهل در تبهای حصبه ای به کار می برند.

جوتیانا:

جوتیانا یا ژانسیان عبارت از ریزم و ریشه های خشک شده گیاه ژانسیان لوتئا [۱۹] (از خانواده ژانسیاناسه) که بومی کوهستانهای نواحی شرقی ایران می باشد. این گیاه دارویی از زمانهای بسیار قدیم در ایران به کار می رفته و در حال حاضر نیز به عنوان تونیک تلخ مزه در سوء هاضمه و بی اشتهائی به کار می رود. ژانسیان اعلاء که عبارت از ژانسیان زرد و قهوه ای یا نارنجی است حاوی ۰۲ ر ۰ ژانسیویپکیرین که یک گلوکوزید تلخ مزه است، می باشد. در اثر خشک شدن تدریجی ریشه ها به علت هیدرولیز ژانسیویپکیرین به وسیله آنزیمهای گیاه رنگ قرمز قهوه ای حاصل شده و این محصول از نظر دارویی ارزش کمتری دارد.

جینسینگ:

جینسینگ عبارت از ریشه های گیاه پاناکس کوئینکوئی فولیوس [۲۰] و پاناکس پرودو جینسینگ از خانواده آرایاسه می باشد. گیاه اول بومی جنگلهای ناحیه شرق آمریکا و کانادا و دومی بومی جنگلهای کوهستانی آسیای شرقی است. معمولاً ریشه های گیاه ۳ تا ۶ ساله را پس از جمع آوری به دقت تمیز و خشک می نمایند. به علت اهمیت اقتصادی و کاربرد وسیعی که جینسینگ امروزه پیدا کرده، کشت این گیاه به فراوانی در کره، ژاپن، روسیه و آمریکا انجام می گیرد.

جینسینگ حاوی مخلوط غامضی از ساپونین های تری ترپنوئیدی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۰

است. این گلوکوزیدها را به سه دسته تقسیم می کنند: پاناکسوسیدها، جینسنوزیدها و چیکوستسو ساپونین ها. یک یا تعدادی از

این گلوکوزیدها به نظر می‌رسد که مسئول اثرات فیزیولوژیکی دارو باشند.

جنسینگ داروی بسیار مهمی در طب چین به‌شمار می‌رود و برای آن خواص تونیک، محرک، مدر و بادشکن قائل هستند. گزارش شده است که جنسینگ سبب کاهش قند خون و بر روی متابولیسم عمومی بدن سلسله اعصاب مرکزی و ترشحات غدد داخلی اثرات نیکوئی دارد.

جنسینگ را در طب سنتی شرق جهت درمان کم‌خونی، مرض قند، بیخوابی، ناراحتی‌های عصبی، سوءهاضمه بخصوص در ناتوانیهای جنسی به کار می‌برند. اخیراً مصرف جنسینگ در کشورهای غربی به‌طور سریعی افزایش یافته و فراورده‌های حاصل از این گیاه به فراوانی در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است، به‌طوری که آمار نشان داده در آمریکا در حدود ۵ تا ۶ میلیون نفر از این گیاه استفاده می‌کنند.

از نظر فارماکولوژی، جنسینگ را به‌عنوان یک ماده تطبیق‌دهنده می‌شناسند، چون مطالعات انجام شده بر روی حیوانات نشان داده است که این دارو سبب می‌شود که بدن خود را در برابر فشارهای روحی تطبیق دهد و سبب تنظیم و تصحیح فعالیت‌های غدد فوق کلیوی و تیروئید گردد. اگر چنین اثراتی درست باشد، باید بسیار دقیق باشد و به نظر می‌رسد که مسئول آن گلوکزیدهای پاناکسوسید موجود در ریشه‌های گیاه است. جنسینگ همچنین به فراوانی به‌عنوان یک عامل ضد ناتوانیهای جنسی نیز مصرف شده است.

این دارو را به صورت پودر، عصاره و چای تا حد ۱۵ گرم از ریشه در روز به کار می‌برند، ولی مقدار مصرف متوسط آن ۳ گرم است.

به علت گرانی قیمت جنسینگ و فراورده‌های حاصل از آن و عدم وجود یک سیستم کنترل مواد موثره موجود در آن، مطالعات انجام شده نشان داده است که مقدار گلوکزیدهای پاناکسوسید موجود در انواع فراورده‌ها جنسینگ بسیار متغیر است و در حقیقت ۶۰ درصد نمونه‌های آزمایش شده را می‌توان «بی‌ارزش» و ۲۵ درصد آنها به کلی فاقد جنسینگ بوده‌اند. شاید موضوعی که ممکن است بیشتر سبب ناراحتی گردد این است که بررسی‌های اولیه انجام شده نشان داده است که مصرف غیرصحیح جنسینگ سبب ایجاد اختلالاتی در افرادی که آن را مصرف می‌نمایند،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۱

شده است. مصرف مدت طولانی این دارو سبب افزایش فشار خون، تحریکات عصبی و بیخوابی در تعدادی افراد و در گروه دیگر اثرات عکس یعنی کاهش فشار خون، خمودگی بوده است. این نتایج متضاد ممکن است به علت مصرف فراورده‌هایی که حاوی مقادیر متفاوتی از گلوکزیدهای فعال هستند، باشد.

به‌طور کلی، عوارضی که در اثر مصرف بیرویه جنسینگ حاصل می‌گردد، به نظر می‌رسد که تقلیدی از حالت مسمومیت با کورتیکو-استروئیدها باشد و مکانیزم اثر آن مشابه استروئیدها از طریق غدد فوق کلیه یا غده هیپوفیز می‌باشد. گرچه اثرات این دارو هرگز به‌طور کامل منفی نبوده و همچنین کاملاً قابل پیش‌بینی نمی‌باشد، از این‌رو، از مصرف طولانی مقدار زیاد دارو باید اجتناب کرد. بعلاوه، در مطالعات انجام شده هیچ‌گونه دلیلی برای اثر تقویتی دارو در مواد ناتوانیهای جنسی یافت نشده است.

مصرف شیرین بیان سابقه تاریخی ریشه‌داری در طب سنتی برای درمان‌های گوناگونی دارد. بعضی از این کاربردها سبب شده است که امروزه از عصاره شیرین بیان در فرآورده‌های دارویی جهت درمان سرفه و سرماخوردگی استفاده شود. سایر کاربردها با دلایل علمی همراه بوده و استفاده از شیرین بیان را در درمان بعضی از حالات تورمی، زخم معده تأیید می‌نماید. شیرین بیان کاملاً از گیاه انیس و سایر گیاهان انتول‌دار که طعمی مشابه آن دارند، متمایز است.

در طب سنتی ایران شیرین بیان را در درمان سرفه و ناراحتی‌های ریوی، سوءهاضمه شدید که در اثر مصرف میوه‌جات حاصل شده است، به کار می‌برند. همچنین ادعا شده است که شیرین بیان در ناتوانی‌های جنسی نیز موثر است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۲

سرخ ولیک:

عبارت از میوه و سرشاخه‌های کراتاگوس مونوژی‌نا [۲۲] و دیگر گونه‌های وابسته به آن (از خانواده روزاسه) می‌باشد. این گیاه از دیرباز در طب سنتی مورد استفاده بوده است. امروزه عصاره تهیه شده از گلها یا پودر میوه‌های این گیاه را به فراوانی در اروپا و ایران به کار می‌برند.

فرآورده‌های حاصل از این گیاه شروع اثرشان آهسته بوده و بر روی قلب یا سیستم جریان خون اثر کرده و در نتیجه، باعث اتساع عروق و بخصوص شریانهای قلبی شده و تا اندازه‌ای نیز سبب پائین آمدن فشار خون می‌گردد. این دارو را جهت پیشگیری در آثرین صدوری به کار می‌برند. ادعای مشابهت اثر دارو با ترکیبات دیژیتال یا سایر داروهای تقویت کننده قلب صحیح نیست. سمیت در اثر مصرف سرخ ولیک تاکنون دیده نشده و ممکن است عوارضی در صورت مصرف مقدار زیاد دارو به وجود آید.

سرخ ولیک فاقد گلوکزیدهای مقوی قلب و آلکالوئید می‌باشد.

این دارو حاوی تعدادی ساپونین بوده که آگلیکون آنها از دسته اسیدهای تری‌ترینی می‌باشند و بعلاوه، حاوی مقدار قابل ملاحظه‌ای گلوکزیدهای فلاونی است. به نظر می‌رسد که عامل موثر این دارو گلوکزیدهای فلاونی موجود در آن باشند. به علت اهمیت این دارو از نظر خاصیت کم‌کنندگی فشارخون و کاربرد آن در پیشگیری آثرین صدوری توصیه می‌شود که مصرف آن تحت نظر پزشک صورت گیرد.

رازک:

عبارت از گل‌های خشک شده گیاه هومولوس لوپولوس [۲۳] (از خانواده موراسه) است که حاوی کرکهای غده‌ای فراوانی است.

این کرکها را به نام لوپولین می‌نامند و حاوی قسمت اعظم ترکیبات تلخ موجود در دارو است. منشاء اصلی گیاه رازک از ایران و در تبریز بوده، ولی امروزه به فراوانی در اغلب کشورهای اروپائی، امریکا

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۳

و استرالیا کشت می‌گردد. جمع‌آوری محصول در فصل پاییز پس از رشد کامل گلها انجام شده و محصول به دست آمده را

سپس به دقت خشک و بسته‌بندی می‌نمایند.

مهمترین مواد متشکله رازک عبارت است از اسانس فرار (۱ ر ۰ تا ۱ درصد) و یک فراکسیون رزینی (۳۰ درصد) که طعم مشخص و مزه دارو مربوط به آن است. بتامیرسن (۳۰ تا ۵۰ درصد)، هومولن (۱۵- تا ۲۵ درصد) استرهای میرسنول، لینالول و تعداد زیادی از ترکیبات عوامل تشکیل‌دهنده اسانس رازک می‌باشند. مشتقات فلوروگلوکوسینول ثابت مانند هومولون و لوپولون در فراکسیون رزینی رازک وجود دارند. این ترکیبات در اثر ایزومریزه شدن سبب به وجود آمدن موادی می‌گردند که دارای طعم تلخ و خاصیت ضد باکتری می‌باشند. از زمانهای بسیار قدیم متوجه شده بودند که جمع‌کنندگان رازک خیلی سریعتر از دیگر افراد در آنها حالت خستگی ظاهر می‌شود و از این رو این دارو را به‌عنوان یک داروی مسکن به کار برده‌اند. ماده موثره‌ای که مسؤل این خاصیت است، به نظر می‌رسد که ترکیبات تلخ اسیدی مانند هومولون و لوپولون یا ترکیبات تغییر یافته آنها باشد، اما اثر این مواد متغیر بوده و تحت تاثیر نور و هوا ممکن است فرق کند. همچنین خاصیت مسکن بودن رازک در انواع گوناگون آن نیز ممکن است به مقدار زیاد تفاوت نماید.

علیرغم نبودن دلائل علمی کافی دائر بر اثر تسکین رازک بر روی سیستم اعصاب مرکزی در انسان، عصاره رازک به فراوانی برای این منظور به کار می‌رود. همچنین رازک را به‌عنوان یک گیاه روان‌گردان «قانونی» به کار می‌برند، چون رازک از نظر خانواده گیاهی بسیار نزدیک به حشیش است و معتقدند که مصرف آن به صورت سیگار سبب ایجاد حالت افوریا می‌گردد. البته باید توجه داشت مصرف رازک بدین منظور به مدت طولانی سبب ایجاد عوارض نامطلوبی مانند گیجی، مسمومیت و یرقان می‌گردد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۴

کند ناکوهی:

عبارت از سرشاخه‌های گلدار گیاه ماروبیوم ولگار[۲۴] (از خانواده لایبیه) می‌باشد. این گیاه را به فراوانی به‌عنوان خلط‌آور و طعم‌دهنده و در تهیه شربت‌های سینه به کار می‌برند و یکی از پرمصرف‌ترین داروهای ضدسرفه گیاهی است. ماده موثره تشکیل‌دهنده گندنا کوهی شامل اسانس فرار، ماروبی این که یک لاکتون دی‌هیدروکسی ترپنویید بوده و تلخ‌مزه می‌باشد.

زوفا:

عبارت از برگ و سرشاخه‌های جوان گیاه هیزوپوس افسینال [۲۵] (از خانواده لایبیه) می‌باشد که گیاهی است اسانس‌دار. این گیاه را اغلب به‌عنوان یک عامل طعم‌دهنده و دم‌کرده آن را در طب سنتی در موارد متعدد مانند نزله، زکام مزمن، بیماریهای سینه، تب و روماتیسم و به‌عنوان بادشکن و معرق به کار می‌برند. معروف است که ضماد حاصل از این گیاه قادر است که لکه‌های سیاه رنگ اطراف چشم را زائل کند. اسانس فرارزوفا حاوی ترکیباتی مانند کادی‌نن، آلفا-پی‌نن، (-) پینو کامفئول و پینو کامفون است. تاکنون هیچ‌گونه ماده‌ای که اثرات فارماکولوژیکی نسبت داده شده به این گیاه را توجیه کند، یافت نگردیده است.

زیرفون (نمدار):

برگ و گل انواع مختلف گونه‌های تیول [۲۶] (از خانواده تیلیاسه) در طب سنتی به فراوانی در درمان سرماخوردگی، سردرد، سوءهاضمه و - ناراحتی‌های عصبی به کار می‌رود. زیرفون حاوی گلوکزیدهای فلا- ونوئیدی است، ولی عاری از مشتقات گزانتین است. گرچه این گیاه از نظر پزشکی مدرن مصرفی ندارد، ولی می‌توان دمکرده آن را به‌عنوان یک نوشیدنی عاری از کافئین به کار برد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۵

انجدان رومی:

عبارت از ریزم و ریشه‌های خشک‌شده لویستیکوم افسینال [۲۷] (از خانواده چتریان) است. این گیاه حاوی تعدادی ترکیبات کومارینی و در حدود یک درصد اسانس فرار است. انجدان را به‌عنوان مقوی معده و به فراوانی به‌عنوان داروی مدر به کار می‌برند. این گیاه نمونه‌ای از گیاهان دارویی معطر است که به‌طور ضعیف مدر می‌باشند و مکانیسم این اثر به علت خاصیت تحریکی ملایم آن بر روی لوله‌های کلیوی است که از جذب مجدد آب جلوگیری می‌کند. باید توجه داشت چنین گیاهی نمی‌تواند جانشین داروهای بسیار قوی شیمیائی که در موارد ضعف و نارسائی قلب و فشارخون به کار می‌روند، باشد.

همیشه‌بهار:

همیشه‌بهار عبارت از گلبرگهای خشک‌شده گیاه کالندولا- افسینال [۲۸] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. این گلبرگها حاوی مواد تلخ، کاروتنوئید، فلاونوئید و ساپونین می‌باشند. دمکرده حاصل از این گیاه را به‌طور موضعی جهت تسریع در التیام زخمهای جلدی، بریدگیها، بواسیر، دررفتگی و پیچ‌خوردگی مفاصل و زگیل به کار می‌برند. این گیاه دارویی را همچنین به‌عنوان یک ماده معطر تلخ جهت شستن موی سر و در حمام و به‌عنوان معرق به کار می‌برند. این گیاه از نظر طب جدید فقط به‌عنوان یک ماده معطر تلخ مورد استفاده است و به علت وجود مقدار زیادی دانه‌های گرده باید همیشه‌بهار را از نظر تولید واکنشهای آلرژیک از نظر دور نداشت.

آویشن کوهی یا مرزنگوش وحشی:

آویشن کوهی عبارت از سرشاخه‌های گلدار و برگهای گیاه اوری- گانوم‌ولگار [۲۹] (از خانواده لابییه) می‌باشد. آویشن کوهی به فراوانی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۶

به‌عنوان ادویه معطر در طبخ غذا به کار می‌رود. آویشن کوهی در طب سنتی مورد استفاده متعددی دارد از جمله جهت درمان درد دندان، تورم لوزه‌ها، بادشکن، معرق، قاعده‌آور، تونیک و همچنین در سردردهای عصبی و آرتريت مفاصل به کار

می‌رود.

آویشن کوهی دارای اسانس فرار و مهمترین ماده متشکله آن کارو-اکرول است. ممکن است بعضی از اثرات مفید دارو را به این ترین فنلی نسبت داد، ولی آویشن کوهی در طب مدرن کاربردی ندارد.

جعفری:

برگ، ریشه و میوه‌های جعفری یا پترو سلینوم کریسپوم [۳۰] (از خانواده چتریان) قرن‌هاست که در طب سنتی به‌عنوان یک داروی مدر و مقوی معده به کار می‌رود. برگ‌های این سبزی خوراکی در تهیه انواع غذاها به فراوانی به کار می‌رود. جعفری منبع غنی و طبیعی کاروتن، اسید اسکوربیک آهن و سایر مواد معدنی می‌باشد.

کاربرد طبی این گیاه دارویی به‌عنوان مدر به‌واسطه اسانس فرار موجود در آن است و مقدار آن در ریشه‌ها ۱ ر ۰ درصد و در برگ ۳ ر ۰ درصد و در میوه ۲ تا ۷ درصد است.

از نظر طبقه‌بندی شیمیائی گونه‌های مختلفی از جعفری موجود است. بعضی از این گونه‌ها حاوی مقدار زیادی اسانس (۶۰ تا ۸۰ درصد) آپپول می‌باشد. در گونه‌های دیگر به جای آپپول، میریستی سین وجود دارد. آپپول و میریستی سین خاصیت تحریک‌کننده عضله رحم را دارد و از این‌روست که اسانس جعفری خاصیت قاعده‌آور داشته و ممکن است به‌عنوان ماده سقط‌کننده جنین به کار رود. به‌طور کلی، جعفری در طب جدید امروزه کاربردی ندارد.

گل ساعتی:

کاربرد گل‌های خشک و سرشاخه‌های میوه‌دار گل ساعتی، پاسیفلورا-

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۷

اینکارناتا [۳۱] (از خانواده پاسیفلوراسه) سابقه بسیار قدیمی به‌عنوان داروی آرام‌بخش در ناراحتی‌های عصبی و مسکن در طب سنتی دارد.

این گیاه دارویی را به‌عنوان چای دم‌کرده و عصاره در تعداد زیادی از فراورده‌های دارویی به کار می‌رود. عامل آرام‌بخش این گیاه هنوز شناخته نشده، گرچه اخیراً موفق به جداکردن آلکالوئید هارمان از این گیاه شده‌اند.

پودنه:

عبارت از برگ‌ها و سرشاخه‌های پودنه، هدماپوله جیوئیدس [۳۲] (از خانواده لابییه) می‌باشد. این گیاه را به فراوانی برای درمان سردرد، محرک معطر، بادشکن، معرق و قاعده‌آور به کار می‌برند. ماده موثره‌ای که مسؤل اثر درمانی این گیاه می‌باشد شامل اسانس فرار است که مهمترین عامل متشکله آن (-) متون، (+) ایزومتون و پولگون می‌باشد.

این گیاه امروزه در طب جدید مصرفی ندارد و تاکنون دلیل موجهی جهت موثر بودن آن به‌عنوان قاعده‌آور و ضدسردرد در دسترس نیست.

سرخاب کولی:

عبارت از ریشه‌های خشک شده گیاه فیتولاکامریکانا [۳۳] (از - خانواده فیتولاکاسه) می‌باشد. گیاهی است بزرگ، منشعب و دائمی که به فراوانی در سواحل دریای خزر می‌روید. این گیاه دارای گل‌های خوشه‌ای بوده و بدل به میوه‌های انگور مانند سیاه رنگی می‌شود.

ریشه‌های این گیاه را به‌عنوان ماده‌ی آور و مسهل به کار برده و همچنین آن را در درمان سوءهاضمه و بخصوص رماتیسم مزمن به کار می‌برند. بعلاوه کاربردهای متعددی برای آن وجود دارد که مهمترین آنها خاصیت ضد کرم و دیس منوره می‌باشد.

در حقیقت، این گیاه بسیار سمی است. مصرف ریشه یا دیگر

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۸
قسمتهای این گیاه باعث مرگ اطفال شده و مسمومیت افراد بالغ، عوارض گوارشی و کم شدن تنفس ملاحظه شده است. عصاره این گیاه خاصیت سرطان‌زایی دارد از اینرو هنگام کار کردن با این گیاه باید از دستکش استفاده نمود. از این‌رو کاربرد این گیاه را حتی به‌عنوان گیاه زینتی در گلدان و مصرف آن را به‌عنوان گیاه داروئی باید ممنوع نمود.

میوه گل سرخ:

گرچه میوه گل سرخ روزاکانی‌نا [۳۴] (از خانواده روزاسه) حاوی اسید اسکوربیک به مقادیر ۵ ر ۰ تا ۷ ر ۱ درصد می‌باشد، ولی مقدار ویتامین موجود در آن بسیگی تام به منشاء گیاهی، محل کشت و آب و هوای منطقه، زمان جمع‌آوری و طریقه خشک شدن دارد. در حقیقت، میوه‌های گل سرخ موجود در بازار اغلب فاقد ویتامین ث می‌باشند. حتی اگر قبول کنیم که میزان اسید اسکوربیک موجود در میوه گل سرخ بالا و در حدود یک درصد باشد و تصور شود که تمام این مقدار کاملاً وارد فراورده تهیه شده مانند دمکرده، سوپ، مربا و غیره مصرف شود، قیمت ویتامین ث این فراورده در حدود ۲۵ برابر قیمت ویتامین ث صناعی خواهد بود. چون اغلب فرضیات فوق ممکن است صحیح نباشد و چون از نظر جذب و متابولیسم ویتامین ث طبیعی و صناعی فرقی با یکدیگر ندارند، از این‌رو میوه گل سرخ نمی‌تواند به‌عنوان یک منبع اقتصادی برای ویتامین ث محسوب شود و در قرصهای ویتامین ث که محتوی میوه گل سرخ و ویتامین ث صناعی است، اغلب ذکری از میزان ویتامین ث طبیعی نمی‌شود و در اکثر موارد مقدار ویتامین ث طبیعی نیز بسیار ناچیز است.

گلبرگهای گل سرخ کمی قابض بوده و از این‌رو آن را به‌عنوان قابض و رنگ‌کننده و جهت تهیه اسانس گل سرخ و گلاب به کار می‌برند.

عشبه:

عشبه عبارت از میوه‌های خشک شده انواع اسمیلاکس (از خانواده لیلیاسه)، اسمیلاکس فیری فیوژا [۳۵]، اسمیلاکس آریستولوشی فولیا [۳۶]

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (مفردات پزشکى و گياهان داروى ايران)، ج ۶، ص: ۱۰۲۹
و اسميلاکس رگالى ۳۷] مى باشد. که در تجارت به نامهاى سار- سپاريل مکزيک، هندوراس، و اکوادور معروف است
مى باشند. اين گياه در ايران در جنگلهای کناره خزر (چالوس- نوشهر) ملاحظه شده است.
عشبه را به عنوان يک داروى ضد روماتيسم تونیک در شربت های سینه به کار مى برند. همچنين به عنوان گياه تصفيه کننده خون
و داروى ضد سفليس شهرت دارد. امروزه کاربرد مهم اين گياه به عنوان يک عامل طعم دهنده و ساپونين های استروئيدى
موجود در آن مانند سارساپوژنين و اسميلاژنين به عنوان ماده اوليه جهت تهيه کورتيزون و ديگر داروهای استروئيدى به کار
مى رود.

سلنيوم:

مقادير فوق العاده کم سلنيوم ادعا شده است که خاصيت ضدسرطاني دارد. نسبت معکوسى بين ميزان سلنيوم موجود در
غذاهای مصرفى و افزايش طول عمر افراد مبتلا به سرطان خون، سرطان پستان، سرطان روده بزرگ، ريه، تخمدان، پروستات و
سرطان مقعد ملاحظه شده است.
گرچه مقادير فوق العاده کم سلنيوم براى حفظ سلامت حيوانات ضرورى است، ولى هيچ گونه دليلى که مصرف سلنيوم را
به عنوان عامل پيشگيرى کننده (کاستن نسبت به ابتلا به سرطان) در رژيم غذائى تأييد کرده باشد در دست نيست.
سلنيوم ماده اى است سمى. مقدار مصرف روزانه آن همراه با مقدارى که در غذا موجود است، نبايد از ۲۰۰ میکروگرم براى
يک فرد بالغ تجاوز کند و تا دلائل کافى براى افزودن مقدار زيادتر آن به رژيم غذائى در اختيار نباشد، از مصرف بى رويه آن
جدا بايد خوددارى نمود.

پولى گالا:

عبارت از ريشه های خشک پولى گالاسنگال [۳۸] (از خانواده پولى گالاسه) مى باشد. اين گياه حاوى ساپونين های تری تریپنى
است که به

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (مفردات پزشکى و گياهان داروى ايران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۰
عنوان خلطآور (ميزان مصرف يک گرم) مصرف مى شود. مقدار مصرف آن بيشتر از يک گرم سبب استفراغ و اسهال مى شود.

سنا:

عبارت از برگ و برگچه های انواع سنا بوده که به صورت چای دم کرده به کار مى برند. اين برگها حاوى گلوکوزيدهای دى
مرآنترون که مسهل بسيار قوى مى باشند، به کار مى رود. استفاده از دم کرده برگ سنا ممکن است سبب اسهال، بى آب شدن
بدن و ديگر عوارض مربوطه گردد از اين رو کاربرد برگ سنا به صورت دم کرده ضرورى نبوده و بايد اجتناب کرد.

تمبر هندی:

تمبر هندی عبارت از میوه‌های رسیده و خشک شده گیاه تامار- یندوس ایندیکا [۳۹] (از خانواده لگومینوزها) می‌باشد و پوست خارجی آنها را جدا کرده و با قند مخلوط نموده‌اند. تمبر هندی حاوی مقدار زیادی اسید سیتریک و اسید تارتریک است. کاربرد آن در اسهال خونی و تب توصیه شده است. مقدار ۱۵ گرم تمبر هندی به‌عنوان مسهل به کار می‌رود، ولی کاربرد آن بدین منظور زیاد متداول نیست. دمکرده گل تمبر هندی به‌عنوان داروی کم‌کننده فشار خون نیز مصرف می‌شود.

ترخون:

عبارت از برگ‌ها و سرشاخه‌های گلدار آرتمیزیادراکون کولوس [۴۰] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. ترخون را اغلب در ایران به‌عنوان سبزی خوراکی و به‌عنوان طعم‌دهنده به کار می‌برند. در طب سنتی ترخون به‌عنوان یک تونیک تلخ، معرق، قاعده‌آور و مسکن ضعیف و مدر به کار می‌برند.

ترخون دارای اسانس فرار و ترکیبات کومارینی مانند آسکولتین دی متیل اتر و هرنیارین است. ترخون در طب جدید مصرفی ندارد و هیچ‌گونه دلیلی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۱
که موثر بودن آن را نشان دهد، در دسترس نیست.

زردچوبه:

زردچوبه را از ریزوم‌های گیاه کورکومالونگا [۴۱] (از خانواده زنجبیراسه) به دست می‌آورند. ریزوم‌های تازه را پس از پوست کردن در آب جوشانیده و سپس خشک می‌کنند. مورد استعمال اصلی زردچوبه به‌عنوان ادویه و ماده رنگی و جهت افزودن آن به پودر کاری، خردل و در تهیه انواع ترشیجات است. زردچوبه را در طب سنتی به‌عنوان محرک ترشحات صفراوی و درمان سنگ صفرا به کار می‌برند. زردچوبه حاوی یک ماده تلخ به نام کورکومین (پیگمان زرد) و اسانس فرار می‌باشد. زردچوبه دارای طیف وسیع ضد میکروبی نیز می‌باشد، معهدا، این ماده در طب جدید مصرفی ندارد.

علف خرس:

برگ‌های علف خرس را اغلب در طب سنتی به صورت دمکرده به کار می‌برند. این گیاه دارای خاصیت مدر و ضد عفونی‌کننده ضعیفی است، ولی امروزه داروهای موثرتری از آن در دسترسند که کاربرد آن را محدود نموده‌اند.

سنبل‌الطیب:

سنبل الطیب عبارت از ریزوم و ریشه‌های خشک‌شده گیاه والریانا- افسینالیس [۴۲] (از خانواده والریاناسه) می‌باشد، گرچه سایر گونه‌های مشابه این گیاه مانند والریانامکزیکانا نیز ممکن است حاوی مواد موثره باشد. سنبل الطیب را بیش از ۱۰۰۰ سال است که به‌عنوان آرام‌کننده در هیجان‌ات عصبی و هیستری به کار می‌برند.

بررسی‌های دقیق شیمیائی که در سالهای اخیر بر روی والریان انجام شده، منجر به جدا شدن تعدادی از ترکیبات غیرمحلول در آب با مواد موثر حساس در برابر اسیدها و قلیائیات که مجموعاً تحت نام والپوتریت [۴۳] کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۲ نامیده می‌شوند. این مواد دارای اثر ملایم ولی ثابت شده آرامبخشی بر روی موش، گربه و انسان می‌باشند. این اثر درمانی با موادی مانند الکل و باربیتور- یکپهاسی نرزیست نمی‌باشد و این خاصیت اهمیت زیادی از نظر تداخل اثر این عوامل با آرامبخشهای صنعتی دارد. والریان را ممکن است به تنهایی و یا همراه با سایر داروهای گیاهی که خاصیت آرامبخشی دارند به کار برند.

کاهوی وحشی:

عبارت از شیرابه خشک‌شده گیاه لاکتو کاپروزا [۴۴] (از خانواده کمپوزیته) و انواع مشابه دیگر بوده و از زمانهای بسیار قدیم برای آن خاصیت خواب‌آور قائل بوده‌اند. به نظر می‌رسد که این اعتقاد به خواب‌آور بودن شیرابه گیاه کاهوی وحشی برای این است که در اثر شکاف دادن آن، شیرابه سفیدی مشابه شیرابه خشخاش از آن خارج می‌گردد. ادعا شده که در شیرابه کاهوی وحشی موادی مانند مرفین و هیوسیامین وجود دارد که این نظریه اثبات نشده است و از سالهای ۱۹۲۰ به بعد از این گیاه در طب جدید استفاده نمی‌شود.

در سالهای گذشته، بررسی‌های عمیقتری بر روی این گیاه به خاطر یافتن ترکیبات روان‌گردان در آن انجام گردیده است. تعدادی از افراد نیز آنرا به‌عنوان یک داروی روان‌گردان به کار برده‌اند، ولی تجربیات نشان داده است که گیاه فاقد این اثر بوده و مصرف آن توصیه نمی‌شود.

افستین:

افستین عبارت از برگ و سرشاخه‌های گلدار گیاه آرتمیزا- افسینتوم [۴۵] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. که به‌عنوان یک ماده معطر تلخ در درمان نفخ و سوءهاضمه و به‌عنوان معرق و عامل طعم‌دهنده از زمانهای قدیم در طب سنتی به کار می‌رود. از نظر فارماکولوژی افسنتین یک گیاه مخدر محسوب نمی‌شود. این گیاه حاوی ۵ ر ۰ درصد اسانس فرار و مواد تلخ مانند آفستین و یک لاکتون دی‌ترین از مشتقات آزولین می‌باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۳ اسانس فرار افسنتین حاوی (+) توجون، توجیل الکل، استرهای توجیل الکل و سایر ترکیبات تریپنی می‌باشد. اسانس فرار این گیاه سبب سمیت حاد و مزمن می‌گردد و علت آن وجود مقدار قابل ملاحظه‌ای توجون در آن است. علائم مسمومیت با- لرزش، از بین رفتن حس اعضاء و تشنج شروع شده و به اختلال حواس یا مرگ منتهی می‌گردد.

از این رو، در بعضی از کشورها استفاده از افسنتین یا اسانس افسنتین برای مصرف انسان ممنوع شده است. از این رو این گیاه را باید جزو گیاهان سمی دانست و از مصرف آن اجتناب کرد.

بومادران:

سرشاخه‌های گلدار گیاه آکی لیا ملی فولیوم [۴۶] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد، گیاهی است بومی ایران. برگ و گل‌های این گیاه حاوی یک اسانس فرار که مشابه بابونه بوده و علت آبی‌رنگ بودن آن مربوط به وجود کامازولین است، می‌باشد و از این رو این گیاه را ممکن است به جای بابونه به صورت دم‌کرده به کار برد. به علاوه، این گیاه حاوی ترکیبات تلخ و قابض نیز می‌باشد. دم‌کرده بومادران را به‌عنوان باد شکن، تونیک و در بیماری‌های سینه به کار می‌برند. در تمام مواردی که از بابونه استفاده می‌شود، می‌توان به جای آن از بومادران استفاده کرد، ولی باید توجه داشت که افرادی که نسبت به گیاهان خانواده کمپوزیته حساسیت دارند، از این نظر، باید در مصرف این گیاه احتیاط نمایند. بوی قوی این گیاه عامل بسیار موثری در فرار دادن مگس و حشرات مزاحم می‌باشد.

یوهمبین:

یوهمب عبارت از پوست خشک گیاه پوسی میستالیا یوهمب [۴۷] (از خانواده رویاسه) می‌باشد که گیاهی است بومی جنگلهای آفریقای غربی. پوست این گیاه حاوی ۱ ر ۶ درصد آلکالوئید بوده که مهمترین کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۴ آنها آلکالوئید یوهمبین است.

آلکالوئید یوهمبین و پوست یوهمب هر دو در طب سنتی در ناتوانی‌های جنسی به کار می‌روند. از دم کردن پودر قسمتهای داخل پوست به مدت نیم‌ساعت محلولی حاصل می‌شود که آن را مصرف می‌نمایند. آلکا- لئوئید کلرهیدرات یوهمبین به‌عنوان دارو در داروخانه موجود است و اغلب آن را مخلوط با داروهای دیگر مانند استریکنین، پودر تیروئید و یا متیل تستوسترون به کار می‌برند. بعضی از محققین معتقدند که می‌توان دارو را از راه بینی به صورت انفیه برای ایجاد حالت تحریک و اثر مخدر ضعیف مصرف نمود.

این دارو سبب اتساع عروق سطحی شده و افزایش رفلکس‌های تحریک‌پذیری در نخاع شوکی می‌باشد. یوهمب دارویی است مانع شونده اکسیداسیون مونوآمین‌ها و در صورت مصرف این دارو باید از رژیم غذایی خاص و داروهای مخصوص استفاده نمود، بنابراین، مصرف آن در افراد مبتلا به فشار خون، دیابت یا کسانی که مبتلا به ناراحتی‌های قلبی، کلیوی یا کبدی هستند، ممنوع است.

چشم خروس:

عبارت از دانه‌های گیاه آبروس پریکاتوریوس [۴۸] (از خانواده لگومینوزها) می‌باشد. دانه‌های این گیاه به رنگ قرمز ارغوانی

بوده و دارای لکه سیاهی در انتها می‌باشد. اغلب آن را جهت تهیه کردن بند و تسیح به کار می‌برند. این دانه‌ها دارای ترکیبات سمی بوده و حاوی توگسالبومین است.

صمغ ارژن یا صمغ عربی:

صمغ ارژن موجود در بازار ایران از خارج وارد می‌گردد.

چوبک:

چوبک یا شیر کلن عبارت از ریشه‌های گیاه آکانتوفیلوم اسکوارو- زوم [۴۹] (از خانواده کاریوفیلاسه) می‌باشد. ریشه‌های چوبک دارای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۵
مزه کم تلخ و حاوی ساپونین‌های تری‌ترپنوئیدی است. آن را به‌عنوان صابون و در تهیه بعضی از فراورده‌های غذایی مانند حلواارده به کار می‌برند.

اگیر ترکی:

عبارت از ریزوم‌های خشک‌شده گیاه آکروس کالاموس [۵۰] (از خانواده آرکاسه) می‌باشد. اگیر ترکی را به‌عنوان یک ماده معطر تلخ، تونیک، بادشکن و در رماتیسم به کار می‌برند.

فتفته:

عبارت از میوه‌های درخت آدانسونیا دیژی‌تاتا [۵۱] (از خانواده بومباکاسه) می‌باشد. این گیاه بومی نواحی حاره افریقا بوده و میوه خشک شده آن به نام فتفته در بازار دارویی ایران وارد می‌شده است. میوه فتفته دارای طعم ترش اسیدی و قابض بوده و در طب سنتی از آن جهت درمان اسهال خونی استفاده می‌شده است.

پر سیاوش:

عبارت از برگ‌های گیاه آدیانتوم کاپیلوس و نریس [۵۲] (از خانواده پولی‌پودیاسه) می‌باشد. اغلب برگ و ریزوم این گیاه را به‌عنوان خلط‌آور در بیماری‌های دستگاه تنفس و بخصوص در کاستن اسپاسم در سیاه‌سرفه به کار می‌برند. در تابستانها دم‌کرده پر سیاوش را به‌عنوان خنک‌کننده به کار می‌برند.

ترنجبین:

عبارت از مانی است که توسط گیاه خارشتر (الحاجی کاملو- روم ۵۳) [از خانواده لگومینوزها] به دست می‌آید. ترنجبین حاوی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۶
قندهای فروکتوز، ساکارز و پلی ساکارید است و به‌عنوان ملین و خلط‌آور بخصوص در تبهای عفونی اطفال و سرخک به کار می‌برند.

والک:

عبارت از برگهای پهن و تازه گیاه آلیوم آکاکا [۵۴] (از خانواده لیلیاسه) می‌باشد. والک حاوی ترکیبات گوگردی مشابه سیر و پیاز است و به‌عنوان سبزی در طبخ غذا به کار می‌رود. بعلاوه، برگ و پیاز این گیاه حاوی ساپونین نیز می‌باشند.

صبرزد:

صبرزد عبارت از شیرابه خشک شده از گیاه آلوئه پری [۵۵] (از خانواده لیلیاسه) می‌باشد. در طب سنتی ایران به‌عنوان مسهل به کار می‌رود.

ریشه ختمی:

عبارت از ریشه‌های گیاه آلتنا لواترا فولیا [۵۶] (از خانواده مالواسه) می‌باشد. علاوه بر اینکه این گیاه را به‌عنوان یک گیاه زینتی می‌کارند، گل‌های آن نیز به نام گل ختمی معروف است. ریشه و گل ختمی را به خاطر دارا بودن موسیلاژ آن به‌عنوان نرم‌کننده به کار می‌برند.
گل ختمی را مخلوط با دانه گیاه جوشانیده و به‌عنوان مشمع به کار می‌برند و دمکرده دانه ختمی در سرفه و ناراحتی‌های ریوی مصرف می‌شود.

قدامه شهری:

عبارت از دانه‌های گیاه آلی سیوم کومپستر [۵۷] (از خانواده خاجیان) این دانه‌ها دارای یک لایه موسیلاژی کدر می‌باشند. آن را معمولاً با بهدانه، تخم بارهنگ و بالنگوی شیرازی به نام چهار تخمه به صورت دمکرده در ناراحتی‌های سینه به کار می‌برند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۷

تاج خروس:

عبارت از گل‌های تاج‌مانند برنگ قرمز گیاه آمارانتوس پانی کولا- توس ۵۸] (از خانواده آمارانتاسه) می‌باشد. دانه‌های این گیاه ریز و سیاه و عدسی شکل بوده و دارای خاصیت درمانی است. برگ تاج خروس را ممکن است به‌عنوان سبز خوراکی و دمکرده آن را جهت رفع درد سینه به کار می‌برند.

هل قراب:

عبارت از میوه‌های کپسولی و بیضی‌شکل زاویه‌دار که حاوی تعداد زیادی دانه گرد یا زاویه‌دار به رنگ قهوه‌ای از گیاه آموموم سوبولا- نتوم ۵۹] (از خانواده زنجیراسه) می‌باشد. بوی دانه کافوری و مطبوع است. این نوع هل را به جای هل اصلی الاثریا کارداموم ۶۰] به کار می‌برند. هردو نوع هل را به‌عنوان ادویه به کار برده و از نظر درمانی به‌عنوان بادشکن، محرک، مقوی عمومی مخلوط با داروهای دیگر به کار می‌برند.

عاققرها:

عبارت از ریشه‌های گیاه آناسیکلوس پیرتروم ۶۱] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. این دارو دارای مزه نامطبوع بوده و باعث افزایش ترشح بزاق می‌گردد. در طب سنتی آن را برای درمان دندان‌درد به کار می‌برند.

مرگ ماهی:

عبارت از میوه‌های گیاه کولوس اندیکوس ۶۲] (از خانواده کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۸ میس پرماسه) می‌باشد. این گیاه بومی هند و سیلان و مالزی است. میوه‌ها برنگ سیاه قهوه‌ای گرد بوده و قسمت داخلی آن روغنی و تلخ مزه می‌باشد. ماده سمی این میوه‌ها پیکروتوکسین است که به‌عنوان مرگ ماهی مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین آن را به‌صورت پماد برای از بین بردن شپش به کار می‌برند.

تخم کرفس:

عبارت از میوه‌های گیاه آپیوم گراوئولنس ۶۳] (از خانواده چتریان) که به‌عنوان سبزی خوراکی به فراوانی به کار می‌رود. تخم کرفس برنگ سبز مایل به زرد تا قهوه‌ای و دارای بوی معطر مشابه نعناع و طعم تلخ و زننده است. تخم کرفس در طب سنتی به‌عنوان باد شکن، معطر و مقوی به کار می‌رود. تنفس بخور حاصل از دمکرده تخم کرفس جهت رفع سردرد توصیه شده است.

زردآوند طویل:

عبارت از ریشه‌های گیاه آریستولوشیا لونگا [۶۴] (از خانواده آریستولوشیاسه) می‌باشد. ریشه‌های زردآوند طویل دارای مزه تلخ و طعم نامطبوعی است. در طب سنتی آن را به‌عنوان محرک، خلط‌آور مقوی معده، در مارگزیدگی و برای کم کردن ترشحات زنانگی به کار می‌برند.

نخود الوند:

عبارت از ریشه‌های گیاه آریستولوشیا روتوندا [۶۵] (از خانواده آریشولوشیاسه) می‌باشد. این ریشه‌ها سخت و دارای بوی و طعم زننده است. نخود الوند را به‌عنوان تونیک مدر، قاعده‌آور و ضد کرم به کار برده‌اند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۳۹

درمنه:

عبارت از سرشاخه‌های گلدار بازنشده آرتیمیز یا ماری‌تی‌ما [۶۶] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد که گیاهی است بومی ایران. ماده موثره درمنه، سنتونین که یک سزگوئی‌ترین لاکتون بوده، به‌عنوان ضد کرم آسکاریس به کار می‌رود.

اسارون:

عبارت از ریزم‌های خشک‌شده گیاه اساروم اروپه‌اوم [۶۷] (از خانواده آریستولوشیاسه) می‌باشد. این ریزم‌ها برنگ زرد، طعم تلخ و نسبتاً معطر است. اسارون را در طب سنتی به‌عنوان داروی قی‌آور، معرق، مدر و مسهل و همچنین در رماتیسم و سکتة ناقص به کار می‌برند.

مارچوبه:

عبارت از ریشه‌های گیاه اسپاراگوس اسندانس (از خانواده لیلیاسه) می‌باشد. ریشه‌های این گیاه به‌صورت رشته‌های دراز نازک به قطر ۲ تا ۳ میلیمتر به رنگ سفید عاجی سخت و پیچ‌خورده می‌باشد. در آب متورم شده و موسیلاژ زیادی تولید می‌کند. ریشه مارچوبه را در طب سنتی به‌عنوان محرک و معرق آن را با دنبه مخلوط کرده و بر روی سینه می‌مالند.

هلیون و بیخ هلیمون:

هلیون و بیخ هلیمون عبارت از میوه و ریشه‌های گیاه اسپاراگوس افسینالیس [۶۸] (از خانواده لیلیاسه) می‌باشد. میوه هلیون

قرمزرنگ به اندازه یک نخود که در هربخش دارای دو دانه است. میوه هلیون دارای قند، ساپونین، مواد رنگی، روغن و اولئورزین است.

بیخ هلیمون شامل ریشه‌های پیچ‌خورده که رنگ خارجی آن سیاه و رنگ قسمت داخلی آن سفید سخت است و ریشه‌های دارای

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۰
طعم موسیلاژی و شیرین مزه می‌باشد. دود حاصل از ریشه‌های بیخ هلیمون را برای تسکین درد دندان به کار می‌برند.

کنجده سرخ و سفید یا انزروت:

عبارت از ترشحات شیرین مزه حاصل از گیاه لوئنا آکانتودس [۶۹] (از خانواده کمپوزیته)، به صورت تکه‌های شکننده به رنگ زرد روشن تا قرمز، محلول در آب و الکل، بی‌بو و با طعم شیرین می‌باشد.
سابقاً تصور می‌شد که ماده موثر آن مشابه گلیسیرین است، ولی بررسی‌های مولف نشان داده است که ماده اصلی تشکیل دهنده انزروت ساپونین‌های تری‌ترپنی می‌باشند. انزروت به صورت مشمع در طب سنتی ایران در شکسته‌بندی و به صورت موضعی برای تسکین دردهای گوش و صورت به کار می‌رود. همچنین از این ماده جهت نرم و شفاف کردن پوست صورت به وسیله زنان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کتیرا:

عبارت از صمغ مترشحه از گیاه آستراگالوس گومی‌فرا [۷۰] (از خانواده لگومینوزها) می‌باشد. این صمغ یکی از هیدروکلوئیدهای طبیعی است و به فراوانی در طب و داروسازی به کار می‌رود.

اکلیل الملک:

میوه‌های این گیاه به نام ناخنک نیز معروف بوده و از گیاه آسترا- گالوس هموزوس [۷۱] (از خانواده لگومینوزها) به دست می‌آید.

اکلیل‌الملک را در طب سنتی در موارد مختلف به کار می‌برند از جمله به‌عنوان قابض و برای رسیدن کورک و به‌صورت پماد برای کوچک کردن دملها و تومورهای دردناک به‌طور مخلوط با بنفشه و همچنین قبل از مصرف مسهل به کار می‌رود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۱

تابشیر قلمی:

تابشیر عبارت از مواد سیلیسی یافت‌شده در داخل ساقه گیاه بامبوزا آروندی ناسه‌آ [۷۲] (از خانواده گرامینه) و معمولاً

به صورت تکه‌های سخت معدنی به رنگ سفید در اندازه‌های مختلف موجود است. اغلب به‌عنوان تقلب، خاکستر استخوان را به جای آن به کار می‌برند که ممکن است آن را تقلب محسوب نمود. تباشیر را اغلب برای شستشوی دندان به کار می‌برند.

زرشک:

زرشک گیاهی است بومی ایران که در نواحی کوهستانی به فراوانی می‌روید. میوه‌های آبدار این گیاه را پس از جمع‌آوری به مصرف می‌رسانند. میوه ترش مزه زرشک در طب سنتی ایران برای رفع خارش و سایر عوارض پوستی و همچنین به صورت دم‌کرده برای خوشبو کردن نفس و به‌عنوان تصفیه‌کننده خون مصرف می‌شود.

کندر:

کندر عبارت از اولئو گم‌زیرینی است که از گیاه بوسولیا کارتر-ئی [۷۳] (از خانواده بورسراسه) بدست می‌آید. کندر به صورت قطراتی به رنگ قرمز یا زرد تیره تا زرد مایل به سفید و شکننده در بازار موجود است. کندر به‌عنوان یک ماده معطر و در تهیه مشمع‌ها به کار می‌رود.

خردل:

عبارت از دانه‌های رسیده انواع براسیکانیگرا [۷۴] یا خردل سیاه و خردل سفید می‌باشد. پودر دانه خردل جهت تهیه ادویه و در تهیه انواع مشمع‌ها به کار می‌رود. از نظر طبی، پودر دانه خردل را در موارد مسمومیت با مواد مخدر جهت ایجاد استفراغ به کار می‌برند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۲

برگ هند ایران:

عبارت از دانه‌های پهن و قرمز گیاه بوتانوفروندوزا [۷۵] (از خانواده لگومینوزها) است. دانه‌های این گیاه را جهت درمان کرم‌های نواری به کار می‌برند.

تخم ابلیس:

عبارت از میوه‌های گیاه کازل پینابوندوسلا [۷۶] (از خانواده لگومینوزها) می‌باشد. این دانه‌ها دارای روغنی هستند به وسیله

فشار از آن جدا می‌شود. دانه‌ها را اغلب به‌عنوان گردنبند زینتی به کار می‌برند. مغز دانه دارای طعم تلخ مقوی است به‌عنوان ضد کرم و محافظ بر علیه برگشت بیماری به کار می‌رود.

فرنجمشک:

فرنجمشک گیاهی است معطر کالامینتا گراوئولنس [۷۷] (از خانواده لابییه). دانه‌های این گیاه به رنگ قهوه‌ای روشن، بیضی شکل به طول یک یا دو میلیمتر است. دانه فرنجمشک بوی ضعیف زنده‌ای داشته و دارای یک لایه شفاف از مواد موسیلاژی است. دانه‌های فرنجمشک را در طب سنتی به‌عنوان محرک و در ناتوانیهای جنسی به کار می‌برند.

ریشه کبار:

کبار عبارت از ریشه‌های گیاه کاپاریس اسپینوزا [۷۸] (از خانواده کاپاریداسه) می‌باشد. این گیاه به فراوانی و بخصوص در قسمتهای مرکزی و جنوبی ایران می‌روید و به‌صورت چتری بر روی زمین گسترده می‌شود.

ریشه‌های کبار به رنگ روشن و پوست ریشه‌های ضخیم مصرف طبی دارد.

مزه پوست ریشه کبار تلخ و نامطبوع و آن را در تب راجعه و روماتیسم به کار می‌برند. بررسی‌های مولف بر روی ریشه‌های این گیاه نشان داده

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۳

است که عصاره حاصل از ریشه کور خاصیت ضد میکروبی قابل توجهی از خود نشان می‌دهد. میوه‌های این گیاه را همچنین در تهیه ترشیجات به کار می‌برند.

فلفل مویه:

عبارت از میوه‌های گیاه کاپسی کوم فروتی سنس [۷۹] (از خانواده سولاناسه) می‌باشد. کشت این گیاه در اغلب نقاط دنیا جهت تهیه ادویه انجام می‌گیرد. فلفل مویه دارویی است بسیار محرک، آن را در سوءهاضمه جهت افزایش ترشحات غدد گوارشی برای افزودن اشتها و کمک به عمل هضم به کار می‌برند.

کافشه:

کافشه عبارت از گلبرگهای کارتاموس تنکتوریوس [۸۰] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. گلبرگهای کافشه مورد استعمال زیادی در تهیه رنگ و مواد آرایشی دارد و ممکن است آن را به‌عنوان قلب به زعفران بیفزایند.

دانه‌های کافشه را به نام دانه طوطی نیز می‌نامند و تولید روغنی می‌نماید که به‌عنوان مرهم در پیچ‌خوردگی و روماتیسم به کار می‌رود.

زیره سیاه کرمانی:

عبارت از میوه‌های گیاه کاروم بولو کاستانوم [۸۱] (از خانواده چتریان) می‌باشد. این گیاه بومی ایران و در نواحی کرمان کشت می‌شود و از نظر کاربرد در طب سنتی به‌عنوان معطر و بادشکن مصرف دارد.

زنیان:

زنیان عبارت از میوه‌های گیاه کاروم کوپتیکوم [۸۲] (از خانواده چتریان) است. میوه‌های معطر این گیاه از زمانهای بسیار قدیم شناخته

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۴
شده است. ماده موثره زنیان اسانس معطر آن است که به‌عنوان بادشکن در اطفال و در درمان وبا به کار می‌رود.

چشم:

عبارت از دانه‌های کوچک سیاهرنگ عدسی شکل گیاه کاسیا- آبسوس [۸۳] (از خانواده لگومینوزها) است. دانه‌های چشم از زمانهای بسیار قدیم در شرق جهت درمان بیماریهای چشمی به کار می‌رفته است و در بعضی نواحی مشمع حاصل از دانه‌های چشم را بر روی زخم یا نقاط دردناک توصیه می‌نمایند و همچنین آن را به‌عنوان یک داروی ضدبارداری به کار می‌برند.

فلوس:

فلوس عبارت از میوه‌های رسیده استوانه‌ای شکل گیاه کاسیا- فیستولا [۸۴] (از خانواده لگومینوزها) می‌باشد. قسمت داخلی این میوه که دارای طعم کمی شیرین است به‌عنوان دارو مصرف می‌گردد.
فلوس را در طب سنتی به‌عنوان داروی ضدسوزش دستگاه گوارش به کار می‌برند. برای این منظور، مغز میوه را جوشانیده و همراه با قند و روغن بادام صبح ناشتا و به دفعات در روز به کار می‌برند. در طی دوره درمان بیمار باید از مصرف نان خودداری کند. فلوس دارویی است مسهل و بررسیهای جدید و جودانتر فرون را در این گیاه نشان داده است.

گل حلوا:

شامل سرشاخه‌های گلدار زرد و صورتی، دانه و ریشه‌های گیاه سلوسیا آرژانتا [۸۵] (از خانواده آمارانتاسه) می‌باشد که مورد مصرف طبی دارند. برگ گل حلوا را به‌عنوان ضماد و سرشاخه‌های گلدار و دانه‌دار را به‌عنوان تونیک عصبی و برای بند آوردن اسهال به کار می‌برند. در کتاب «مفردات پزشکی نصیری» آمده است که مخلوط دانه‌ها و شکر همراه با شیر را به‌طور موثری در ناتوانی‌های جنسی به کار می‌برند.

قرمانا:

عبارت از میوه‌های گیاه انواع کائروفیلوم [۸۶] (از خانواده چتریان) می‌باشد. میوه قرمانا رنگ سبز تیره به طول ۱۰ میلیمتر و قطر یک میلیمتر با بوی کم مشابه بوی زیره است. این گیاه را در طب سنتی به‌عنوان بادشکن به کار می‌برند.

چهارتخمه:

عبارت از مخلوطی از دانه‌های بارهنگ (پلاتناگوماجور) [۸۷]، قدومه و سه‌پستان (کوردیا میکسا) [۸۸] و به دانه (پیروس سیندو- نیا) [۸۹] است. این چهار نوع دانه همگی دارای مقدار زیادی مواد موسیلاژی می‌باشند. چهارتخمه را در طب سنتی ایران به‌عنوان ضد اسهال و نرم‌کننده سینه در سرفه‌های خشن به‌صورت دم‌کرده به کار می‌برند.

برگ قیطان:

عبارت از برگ و ساقه و میوه‌های خشک‌شده کروزوفورا اورباسی- فولیا [۹۰] (از خانواده افوربیاسه) می‌باشد. این دارو در طب سنتی در موارد سیاه‌سرفه و جذام به کار می‌رود. دانه‌های این گیاه حاوی ۳۵ درصد روغنی است که ممکن است به جای روغن خوراکی به کار رود. رنگ حاصل از برگ‌های این گیاه مشابه ماده رنگی تورنسل است و به‌عنوان معرف مورد استعمال دارد.

دارچین:

عبارت از پوست ساقه‌های جوان گیاه سیناموموم کاسیا [۹۱] (از خانواده لوراسه) می‌باشد. مصرف دارچین به‌عنوان ادویه و در فرآورده‌های داروئی است. دم‌کرده پوست دارچین را در موارد افزایش ترشح بزاق به کار می‌برند.

برگ ساذج:

عبارت از برگ‌های دارچین است که به‌عنوان ضدروماتیسم، بادشکن کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (مفردات پزشکى و گياهان داروى ايران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۶ و محرک به کار می‌رود.

حنظل:

عبارت از میوه‌های خشک‌شده گیاه سیترو لوس کولی - سنتیس [۹۲] (از خانواده کوکوریتاسه) می‌باشد. حنظل گیاهی است بومی ایران و در نواحی مرکزی و جنوبی ایران به فراوانی می‌روید. میوه حنظل گرد و به اندازه یک نارنج بزرگ بوده و مزه آن شدیداً تلخ است. حنظل داروئی است مسهل شدید و ماده موثره آن شامل ترپن‌های استروئیدی به نام کوکوریتاسین است که به صورت گلوکزید وجود دارند.

تخم گرمک:

عبارت از تخم گیاه سیترو لوس ولگاریس [۹۳] (از خانواده کوکوریتاسه) است. گرمک از گیاهان بومی ایران بوده و به فراوانی به‌عنوان یک میوه تابستانی، بخصوص در نواحی گرم به جای آب مصرف می‌شود. تخم گرمک به‌عنوان خنکی و مدر و مقوی به کار می‌رود.

بهار نارنج:

عبارت از گل‌های خشک‌شده انواع کشت‌شده درخت پرتقال و نارنج است که به‌عنوان محرک و جلوگیری‌کننده از بیماری اسهال خونی به کار می‌رود. بهار نارنج دارای مشتق استرمتیلیک اسید آنترانیلیک بوده که بوی مشخص دارو مربوط به آن است. بهار نارنج را جهت تهیه آب مقطر بهار نارنج به کار می‌برند. برای برگ بهار نارنج نیز خاصیت از بین بردن ورم پا قائلند. پوست نارنج را نیز به‌عنوان معطر و خوشبوکننده به کار می‌برند. هسته نارنج که دارای مزه تلخ است، معمولاً پس از بودادن و جداکردن پوست آن را به‌عنوان محرک به کار می‌برند.

سورنجان کرمانی:

عبارت از پیاز گیاه کلشیکوم لوتوم [۹۴] (از خانواده لیلیاسه) کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۷ و دیگر انواع پیاز کلشیک است. پیاز کلشیک بیضی شکل به طول ۵ ر ۳- تا ۷ سانتیمتر به رنگ سفید و سخت شاخی است. علاوه بر نشاسته پیاز کلشیک حاوی آکالوئید کلشی سین است. آن را در طب سنتی در بیماری نقرس و روماتیسم و دمکرده پودر آن را در بیماری سل به کار می‌برند.

خاک مقل:

عبارت از یک اولئوگم رزین معطری است که به‌نام میر معروف است. این ماده از گیاه کومی فوراً مول مول [۹۵] (از خانواده بورسراسه) به دست می‌آید. این دارو را به‌عنوان مقوی معده به صورت

حب و در درمان لمباگو به کار می‌برند.

مقل ازرق (گوگل):

عبارت از گم رزین مترشحه توسط گیاه کومی فورا موکول [۹۶] (از خانواده بوسراسه) می‌باشد. این دارو را در طب سنتی در درمان روماتیسم عضلانی به کار و آن را به صورت مشمع بر روی قسمتهای دردناک بدن قرار می‌دهند. همچنین به طور خوراکی برای رفع بیخوابی نیز مصرف می‌شود.

حب بلسان:

عبارت از میوه‌های درخت کومی فوراویو بالساموم [۹۷] (از خانواده بوسراسه) می‌باشد. این میوه‌ها بیضی شکل نوک‌دار و پیچ خورده بوده و رنگ آن قرمز قهوه‌ای می‌باشد. مزه آن معطر و بوی آن مشابه تربانتین است. حب بلسان را به عنوان بادشکن، مقوی معده، خلط‌آور محرک و همچنین در لرز و سرماخوردگی به کار می‌برند.

عود بلسان:

عبارت از چوب درخت زایلوبالساموم [۹۸] که به رنگ ارغوانی و بسیار سخت می‌باشد. خاصیت چوب این گیاه مشابه میوه‌های آن است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۸

بیخ شوکران:

عبارت از برگ و میوه‌های گیاه کونیوم ماکولاتوم [۹۹] (از خانواده چتریان) است. این گیاه حاوی آلکالوئید سمی کونی این بوده که قادر به فلج کردن سلسله اعصاب است. محلول حاصل از میوه‌های این گیاه را به صورت مالیدنی برای تسکین درد به کار می‌برند.

مامیران:

عبارت از ریشه‌های گیاه کاپتیس تتا [۱۰۰] (از خانواده رنکو-لاسه) می‌باشد. ریشه‌ها معمولاً نازک، نقطه‌دار و قسمت داخلی آن زرد رنگ است. ریشه مامیران حاوی آلکالوئید بربرین است و به عنوان کولیر چشمی و تونیک مصرف می‌شوند.

ملوغیه:

عبارت از گیاه کورکوروس اولی توروس [۱۰۱] (از خانواده تیلاسه) می‌باشد. الیاف این گیاه را به‌عنوان جاذب در جراحی به کار می‌برند و دانه‌های آن تلخ‌مزه به رنگ آبی تیره و زاویه‌دار به طول ۲ میلیمتر است. دمکرده دانه‌های ملوگیه را در موارد تب و نارسائیهای کبدی به کار می‌برند.

سپستان:

عبارت از میوه‌های گیاه کوردیامیکسا (از خانواده بوراژیناسه) می‌باشد. میوه‌ها به اندازه گرد و حاوی مقدار زیادی موسیلاژ است.

سپستان را به‌عنوان نرم‌کننده در بیماریهای سینه به کار می‌برند.

تخم گشنیز:

عبارت از دانه‌های کوریاندروم ساتیوم [۱۰۲] (از خانواده چتریان) است. برگهای این گیاه به‌عنوان سبزی مورد استفاده بوده و میوه‌ها را به‌عنوان ادویه و ماده معطر به کار می‌برند. دمکرده برگ گشنیز را جهت رفع سردرد و دود میوه گشنیز را جهت از بین بردن درد دندان به کار می‌برند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۴۹

شیرخشت:

عبارت از ترشحات حاصل از گیاه کوتونوستر نومولاریا [۱۰۳] (از خانواده روزاسه) است که در نواحی سیاه‌کوه در ارتفاع ۱۵۰۰ متر به بالا- به فراوانی می‌روید. شاخه کوچک این گیاه قادر به ترشح مان شیرین‌مزه‌ای است که به‌عنوان ملین ملایم و مقوی معده به کار می‌رود.

محلول آبکی آن را در درمان حصبه به کار می‌برند. قندهای موجود در شیرخشت عبارت از: فروکتوز، گلوکز، ساکارز و پلی‌ساکارید می‌باشند.

کیک‌واش:

عبارت از میوه گیاه کراتاگوس اورینتالیس [۱۰۴] (از خانواده روزاسه) می‌باشد. میوه‌های این گیاه کوچک و سیب‌مانند و قسمت داخلی آن قرمز رنگ است. این میوه دارای قند است و به‌عنوان مخدر مصرف شده است و دانه‌ها را جهت درمان اسپرماطوری به کار می‌برند.

حب السلاطین:

عبارت از دانه‌های گیاه کروتون تی گلیوم [۱۰۵] (از خانواده افوریاسه) می‌باشد. درخت کوچکی است که در اغلب نقاط دنیا کشت می‌گردد. حب السلاطین یک مسهل بسیار قوی است و خاصیت سمی دارد.

زیره سبز:

زیره سبز عبارت از میوه‌های گیاه کومی نوم سی می‌نوم [۱۰۶] (از خانواده چتریان) است. آن را اصطلاحاً به نام زیره سبز یا سفید می‌نامند که با زیره سیاه اشتباه نشود. میوه زیره سبز را به‌عنوان بادشکن و تسکین درد پس از وضع حمل و به‌عنوان معطر به کار می‌برند.

کل سرو:

عبارت از میوه‌های گیاه کوپرسوس سمپرویرنس [۱۰۷] (از خانواده کاج) می‌باشد. میوه‌های سرو به رنگ قرمز قهوه‌ای هستند، بوی کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۰ معطر و طعم تلخ دارد و حاوی اسانس فرار بوده و آن را در سیاه‌سرفه و به‌عنوان ضدکرم به کار می‌برند.

قرنباد:

عبارت از ریشه‌های گیاه کورکوما آروماتیکا [۱۰۸] (از خانواده زنجی براسه) می‌باشد. ریشه قرنباد به رنگ زرد آغشته به پودر زرد رنگ بسیار سخت و رنگ قسمت داخلی آن نارنجی قهوه‌ای می‌باشد. بوی آن کافوری معطر است. ریشه قرنباد را در نفخ به‌عنوان بادشکن به کار می‌برند.

کرکم:

عبارت از ریشه‌های انواع کورکوما دمستیکا [۱۰۹] و کورکوما لونگا [۱۱۰] (از خانواده زنجی براسه) می‌باشد. پودر این ریشه‌ها را به نام زعفران هندی نیز می‌نامند و در ایران به نام زردچوبه معروف است. زردچوبه دارویی است محرک، مقوی و معطر آن را به‌صورت دمکرده برای شستشوی چشم در ورم ملتحمه به کار می‌برند. زردچوبه خاصیت ضد میکروبی و رنگ‌کنندگی زیادی دارد.

زرمباد:

عبارت از ریشه‌های گیاه کورکوما زدوریا [۱۱۱] و کورکوما- زرومبت [۱۱۲] (از خانواده زنجی براسه) می‌باشد. ریشه‌های

زرمباد اغلب پیچ خورده نازک به طول ۳ تا ۵ سانتی متر به رنگ قهوه‌ای روشن با بوی کافوری، طعم زننده و مزه تلخ می‌باشد.
زرمباد به‌عنوان ادویه، بادشکن، محرک و ضدنفخ به کار می‌رود.

تخم کشوت:

عبارت از تخم و گل گیاه کوسکو تا پلانی فولیا [۱۱۳] (از خانواده کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۱ کنولولاسه) می‌باشد. دانه‌ها به رنگ قهوه‌ای روشن و تلخ مزه می‌باشند. گلهای این گیاه را در آسم به صورت دمکرده و در نزه و سرماخوردگی و همچنین چاقی به کار می‌برند. این دارو را به‌عنوان تصفیه کننده خون، کمک به عمل هضم، در نفخ و یبوست به کار می‌برند.

اصفر مکی:

عبارت از ریشه و ساقه گیاه معطر سیمبو پوگون شونانتوس [۱۱۴] (از خانواده گرامینه) می‌باشد. دارای بوی شبیه لیمو می‌باشد که جهت تهیه اسانس فرار و در طب سنتی در درمان ضعف بدن به کار می‌رود.

کنگر دهری:

عبارت از میوه‌های گیاه سی‌نارا اسکولی موس [۱۱۵] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. میوه کنگر دهری را به‌عنوان ضد سم تریاک به کار می‌برند.

تاپالق:

عبارت از غده‌های زیرزمینی گیاه سیروس روتندا [۱۱۶] (از خانواده سیپراسه) می‌باشد. این غده‌های زیرزمینی دارای بوی معطر مشابه لیمو و هل می‌باشد. آن را جهت تمیز کردن دندان و حفظ لباس و پارچه از اثر حشرات به کار می‌برند.

تخم تاتوره:

عبارت از دانه‌های گیاه داتورا استرامونیوم [۱۱۷] (از خانواده سولاناسه) می‌باشد. این گیاه به‌عنوان یک گیاه سمی و علف هرزه در ایران به فراوانی می‌روید. برگ تاتوره را به صورت ضماد جهت کاستن درد اعضاء به کار می‌برند. تخم تاتوره همچنین به نام کچوله که به دانه نوامیک نیز گفته می‌شود، به کار می‌رود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۲

تخم هویج:

عبارت از دانه‌های گیاه داکوس کاروتا [۱۱۸] (از خانواده چتریان) است که به‌عنوان سبزی خوراکی به کار می‌رود. تخم هویج دارای طعم معطر تلخ و مزه روغنی است. در طب سنتی آن را به‌عنوان محرک، ملین، نرم‌کننده، مدر و قاعده‌آور به کار می‌برند.

اسپرک: [۱۱۹]

کتاب طبی انتزاعی (فارسی)؛ ج ۶؛ ص ۱۰۵۲
ارت از گل‌های گیاه دلفینیوم زالیل [۱۲۰] (از خانواده رنو- نکولاسه) که گیاهی است دائمی بومی ایران. از گلبرگ‌های این گیاه رنگ زرد بسیار عالی به دست می‌آید که جهت رنگ آمیزی ابریشم و پشم به کار می‌رود.

وشا:

عبارت از ترشحات صمغی شکلی است که از گیاه دورما آمونیا- کوم [۱۲۱] (از خانواده چتریان) به دست می‌آید. گم آمونیاک به رنگ روشن به صورت قطرات یا توده به هم چسبیده می‌باشد. با آب تولید محلول شیری رنگی می‌نماید. بوی آن کم و مخصوص و دارای طعم تلخ و مزه‌ای مهوع است. وشا را در طب سنتی به‌عنوان محرک، خلط‌آور و ملین به کار می‌برند. به صورت مشمع در موارد آسم، ورم غده‌ها و تومورهای بدون درد به کار می‌برند.

دورنج اقربی:

عبارت از ریشه‌های گیاه دورونیکوم پاردالیانچس [۱۲۲] (از خانواده کمپوزیته) است. این ریشه‌ها را همچنین از گیاه دورونیکوم اسکوپیوئیدس [۱۲۳] و دورونیکوم فالکونری [۱۲۴] به دست می‌آورند. ریشه‌ها معمولا نقطه‌دار و شبیه دم عقرب به رنگ سفید می‌باشند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۳
ریشه دورنج اقربی حاوی اینولین است، مزه آن تلخ زنده است و در طب سنتی به‌عنوان آرام‌بخش و به علت شباهت آن به عقرب آن را در گزیدگی به وسیله حشرات و عقرب به کار می‌برند.

خون سیاوش:

عبارت از رزینی است که از گیاه دراکارنا سناباری [۱۲۵] (از خانواده لیلیاسه) به دست می‌آید. رزین به‌طور خود به خود از

میوه‌های رسیده به صورت قطراتی خارج می‌شود و در صورت شکسته شدن دارای سطح شیشه‌ای شفاف و رنگ درخشانی است. رزین خون سیاوش در الکل محلول است و برای رنگ کردن وارنیش به کار می‌رود. از نظر طبی این دارو دارای خاصیت قابض بوده و برای بند آوردن خونریزیها و به صورت مشمع برای تسکین درد در قسمت‌های ران و ساق پا به کار می‌رود.

شکر تیغال:

شکر تیغال ترشحات شیرین مزه‌ای است که در اثر عمل حشره لورینوس ماکولاتوس [۱۲۶] بر روی برگ و سرشاخه‌های انواع گیاه شکر تیغال حاصل می‌شود. در اثر فعالیت حشره، یک پوشش سفید مایل به زرد به طول ۱۸ تا ۲۰ میلیمتر در اطراف آن ایجاد می‌شود که حاوی ۱۵ تا ۲۳ درصد قند می‌باشد. شکر تیغال از زمان ابن سینا شناخته شده و مورد استفاده بوده است. آن را در سرفه و ناراحتی‌های ریوی به کار می‌برند. شکر تیغال دارای قند ترهالوز، مواد سلولزی، موسیلاژ، نشاسته و مواد آلبومینوئیدی می‌باشد.

میوه شکر تیغال دارای آلکالوئید اکی نوپسین است که اثر مثبتی بر روی تقویت حافظه و قدرت یادگیری دارد.

گل گاوزبان:

عبارت از گل‌های گیاه اکیوم آمونوم [۱۲۷] و دیگر گونه‌های

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۴

مشابه (از خانواده بوراژیناسه) می‌باشد. این گلها به طول ۳ سانتیمتر و پهنای ۱۲ میلیمتر و به صورت قیفی شکل می‌باشد. گل گاوزبان را در طب سنتی به عنوان مقوی قلب، تونیک و نرم کننده و مدر به کار می‌برند.

برگ گل گاوزبان:

عبارت از مخلوطی از برگ و ساقه و گل انواع بوراگوافیسینالیس- [۱۲۸] (از خانواده بوراژیناسه) می‌باشد. آن را به صورت دمکرده به عنوان تونیک و در روماتیسم و به عنوان تقویت کننده، معرق، نرم کننده و مدر به کار می‌رود. خمیر تازه حاصل از برگهای تازه این گیاه را جهت درمان تورم اعضاء به کار می‌برند.

هل:

عبارت از میوه‌های گیاه الاتریا کارداموم [۱۲۹] (از خانواده زنجی براسه) می‌باشد. هل را اغلب به عنوان معطر کننده در فراورده‌های غذایی و دارویی به کار می‌برند.

برنگ کابلی:

عبارت از میوه‌های گیاه امبلیاریس [۱۳۰] (از خانواده میرسیناسه) می‌باشد. برنگ کابلی را در طب سنتی به‌عنوان یک داروی ضد کرم برای دفع کرم‌های پهن مانند تینا در اطفال و افراد بالغ به کار می‌برند. ماده موثره آن اسید امبلیک است که یک مشتق او کسی کینون می‌باشد.

قرص کمر:

عبارت از دانه‌های گیاه انتادا گی گاس [۱۳۱] (از خانواده لگومینوزها) می‌باشد. دانه‌ها کم‌وبیش مسطح به قطر ۵ سانتیمتر و سطح قهوه‌ای شفاف می‌باشد. بعضی افراد از خرد شده این دانه‌ها برای شستن موی سر استفاده می‌کنند و علت آن به خاطر ساپونین موجود در دانه‌ها است. همچنین

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۵
مخلوط پودر دانه قرص کمر با زرده تخم مرغ را به صورت مشمع در تسکین درد به کار می‌برند.

سریش سفید:

عبارت از ریشه‌های گیاه اری مروس اوچریانوس [۱۳۲] (از خانواده لیلیاسه) و گونه‌های دیگر می‌باشد. ریشه‌ها معمولا به رنگ سفید، پیچ‌خورده و سخت بوده، در آب متورم و نرم شده و قسمتی از آن حل و تولید یک موسیلاژ سفتی را می‌نماید. چسب حاصل از آن افزودن آب به پودر سریش را جهت چسباندن در موارد مختلف به کار می‌برند. قسمت هوایی و سبز گیاه را به‌عنوان سبزی خوراکی می‌توان مصرف نمود.

خاکشیر:

عبارت از دانه‌های گیاه اری‌زی موم ارباندوم [۱۳۳] (از خانواده خاجیان) می‌باشد. خاکشیر گیاهی است یکساله، دارای دانه‌های ریز به رنگ قرمز یا زرد قهوه‌ای. این دانه‌ها معمولا همراه با دانه‌های سی- زنبریوم سوفیا [۱۳۴] و ایریو [۱۳۵] تواما جمع‌آوری و مصرف می‌شود.

دانه خاکشیر در آب تولید یک لایه موسیلاژ بسیار نرمی می‌نماید. مغز دانه‌ها به رنگ زرد و مزه روغنی و طعم آن مشابه دانه خردل است. خاکشیر را در موارد تب به کار می‌برند و به صورت ضماد برای تسکین درد معده و به صورت دود برای درمان بیماریهای چشمی به کار می‌رود.

قرنفل (میخک):

عبارت از گل‌های گیاه اوژنی یا اروماتیکا [۱۳۶] (از خانواده میریستاسه) می‌باشد. قرنفل یک ادویه بسیار معروفی است. آن را به‌عنوان بادشکن و محرک و برای دفع تحریکات ناحیه گلو و اسانس آن را برای کشتن عصب دندان به کار می‌برند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۶

باریجه:

عبارت از ترشحات حاصل از گیاه فرولاگالبانی فلوآ [۱۳۷] (از خانواده چتریان) می‌باشد. این گیاه بومی ایران است و در اثر ایجاد شکاف بر روی ساقه، مایع زرد نارنجی‌رنگی به خارج تراوش می‌کند که پس از مدتی به‌صورت قطراتی جامد در می‌آید و بوی آن بسیار قوی و شبیه بوی کرفس است. باریجه را به‌طور خوراکی به‌عنوان مقوی معده به کار می‌برند. در استعمال خارجی برای کوفتگی و زخمها مصرف می‌شود. باریجه حاوی ۶۵ درصد رزین، ۲۰ درصد صمغ و ۱۰ تا ۲۰ درصد اسانس فرار است.

سکینج:

گم‌رزین معطری است که در نواحی لارستان و کرمان از گیاه - فرولاپرسیکا [۱۳۸] (از خانواده چتریان) به دست می‌آید. سکینج به صورت قطرات یا توده به هم چسبیده‌ای به رنگ قهوه‌ای مایل به زرد با بوی سیر و طعم نامطبوع می‌باشد. در اثر تقطیر با بخار آب تولید اسانسی که حاوی گوگرد است، می‌نماید. مشمع حاصل از این گم‌رزین را در معالجه روماتیسم و لمباگو به کار می‌برند و به‌صورت مخلوط با روغن کتان جهت تسکین درد ناحیه پشت مصرف می‌شود.

ریشه کفلس:

عبارت از ریشه‌های گیاه فرولا سمبل [۱۳۹] (از خانواده چتریان) است. کفلس گیاهی است پایا، ریشه آن سبک و اسفنجی پیچ‌خورده است و در داخل سلولهای رزین‌دار ملاحظه می‌شود. بوی آن قوی و مشابه مشک است و طعم تلخ و معطر دارد. آن را به‌عنوان محرک، تقویت اعصاب ضد اسپاسم و بخصوص در هیستری و ناراحتی‌های عصبی به کار می‌برند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۷

بادیان سبز:

عبارت از میوه‌های گیاه فونیکولوم ولگار [۱۴۰] (از خانواده چتریان) است. دارای بوی معطر و طعم شیرینی، میوه‌ها دارای ۳ تا ۵ درصد اسانس می‌باشد که ماده اصلی آن آنتول است. رازیانه را به‌عنوان ادویه و در فرآورده‌های داروئی جهت اسهال خونی و سرماخوردگی و به‌عنوان بادشکن به کار می‌برند. ریشه رازیانه نیز یکی از داروهای طب سنتی ایران است و در حقیقت، یکی از پنج ریشه اصلی جعفری، کرفس، مارچوبه،

کوله خاص و رازیانه می‌باشد. ریشه رازیانه را همراه با زنیان به‌عنوان بادشکن و دمکرده آن را به تنهایی برای درد دندان و تسکین دردهای بعد از زایمان به کار می‌برند.

گل سرنگون:

عبارت از پیازهای گیاه فری تی لاریا امپریالیس [۱۴۱] (از خانواده لیلیاسه) می‌باشد. این گیاه بومی ایران است و به فراوانی در نواحی کوهستانی کردستان و فارس می‌روید. قسمت مورد استفاده آن عبارت از پیاز آن می‌باشد که فاقد بو و مزه است. پیاز گل سرنگون حاوی مقدار زیادی نشاسته است و بعلاوه دارای چندین آلکالوئید می‌باشد. پیاز گل - سرنگون را در طب سنتی در بیماریهای ریوی و درد دندان به کار می‌برند و همچنین برای تسکین درد زایمان خمیر آن را بر روی شکم قرار می‌دهند.

شاهتره:

شاهتره عبارت از گیاه فورماریا پاروی فلورا [۱۴۲] (از خانواده فورماریاسه) می‌باشد. مخلوط برگ و ساقه و میوه‌های شاهتره مورد استعمال درمانی دارد. این مخلوط دارای طعم کمی اسیدی قابض است. شاهتره علاوه بر اسید فورماریک دارای آلکالوئیدهای متعدد از جمله فومارین است. شاهتره در طب سنتی به‌عنوان تصفیه‌کننده خون، ملین و کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۸ مدر و به‌صورت دمکرده در زنان باردار جهت رفع کمردرد به کار می‌رود.

بوقناق:

عبارت از گیاه گلوستومون بروگوئی یری [۱۴۳] (از خانواده استراکولیاسه) می‌باشد. بوقناق گیاهی بزرگ شبیه کلم، دارای برگهای پهن و کوچک و گل‌های قرمز قهوه‌ای است. ریشه بوقناق را به‌عنوان افزایش‌دهنده قدرت بدن و در موارد ناتوانیهای جنسی و دمکرده آن را در رفع سرماخوردگی به کار می‌برند.

بهمن پیچ:

عبارت از میوه‌های پیچ‌خورده گیاه هلی کترس ایزورا [۱۴۴] (از خانواده استراکولیاسه) به طول ۵ ر ۳ تا ۵ سانتی‌متر می‌باشد. بهمن پیچ دارای خاصیت نرم‌کننده و کم‌قابض است که آنرا در درمان اسهال خونی، نفخ اطفال و دل‌پیچه به کار می‌برند.

جل جل:

عبارت از میوه‌های گیاه هی بیسکوس کانابی نوس [۱۴۵] (از خانواده مالواسه) می‌باشد. دانه‌ها به رنگ قهوه‌ای تیره و بیضی شکل به طول ۳ تا ۵ سانتیمتر می‌باشند. روغن حاصل از دانه‌های جل‌جل را به عنوان نرم‌کننده و خوراک دام به کار می‌برند.

میوه زبان گنجشک:

عبارت از دانه‌های گیاه هالارنیا آنتی دیسانتریکا [۱۴۶] (از خانواده آپوسیناسه) می‌باشد. دانه‌های زبان گنجشک به رنگ قهوه‌ای و حاوی آلکالوئید کونسین است که مشابه امتین می‌باشد. این دارو در طب سنتی به عنوان تونیک و در ناتوانیهای جنسی به کار می‌رود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۵۹

بذرالبنج:

عبارت از دانه‌های انواع هیوسیاموس موتیکوس [۱۴۷] و هیو-سیاموس رتی کولا-توس [۱۴۸] و غیره (از خانواده سولاناسه) می‌باشد.

دانه‌های این گیاه بسیار سمی و سمیت آنها مشابه تریاک است. بذرالبنج دارای مزه تلخ، طعم روغنی و زننده و حاوی آلکالوئید هیوسیامین می‌باشد. دود حاصل از سوزاندن دانه بذرالبنج را برای تسکین درد دندان به کار می‌برند.

بادیان خطائی:

بادیان خطائی عبارت از گیاه ایلی سیوم وروم [۱۴۹] (از خانواده ماگنولیاسه) می‌باشد. قسمت مورد استفاده میوه‌های آن هستند که ستاره‌ای شکل می‌باشند. این میوه‌ها دارای اسانس فرار به مقدار ۵ درصد بوده که ماده اصلی آن آنتول است. میوه و اسانس حاصل از بادیان خطائی را به عنوان بادشکن، مقوی معده و در ناراحتی‌های ریوی و فراورده‌های غذایی به کار می‌برند.

عدس تلخ:

عبارت از دانه‌های گیاه ایندیگوفررا روگسبرگی [۱۵۰] (از خانواده لگومینوزها) می‌باشد. این دانه‌ها به رنگ قرمز بوده، دارای سطح صاف و بیضی شکل به طول ۲ تا ۳ میلیمتر، خیلی سخت و طعم تلخ می‌باشند. کاربرد عدس تلخ در طب سنتی برای تسکین درد معده است.

رنگ کرمانی:

عبارت از برگ گیاه اندیگوفرا تنکتوریا [۱۵۱] (از خانواده لگومینوزها) می باشد. نام دیگری که برای آن وجود دارد، وسمه می باشد.

اسم وسمه را همچنین برای رنگ حاصل از گیاه ایزاتیس تنکتوریا به کار کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۰ می برند. رنگ کرمانی از زمان ابن سینا به کار می رفته است. برگهای رنگ کرمانی مشابه برگ حنا هستند و به صورت سالم یا پودر شده جهت رنگ کردن پوست به کار می روند.

راس هندسی:

عبارت از ریشه گیاه اینولا هلنیوم [۱۵۲] (از خانواده کمپوزیته) است. ریشه های راس هندسی نسبتاً سخت و شاخی هستند، و سطح آن به رنگ قهوه ای تیره و قسمت داخل بیرنگ است. در مقطع ریشه ها ذرات متبلوری ملاحظه می گردد. این ریشه ها دارای بوی معطر و طعم مطبوع گرم و مزه تلخ هستند و در طب سنتی در برونشیت، سل و به عنوان یک تونیک معطر و به صورت تکه های کوچک در موارد سردی به کار می روند.

تخم نیلوفر:

عبارت از دانه های گیاه ایوما هدراسه آ [۱۵۳] (از خانواده کنولولاسه) می باشد. گل های این گیاه به رنگ آبی و دانه ها سیاه رنگ و چهار گوش به طول ۵ میلیمتر می باشند. تخم نیلوفر را به عنوان ملین به خاطر رزین زنده موجود در آن به کار می برند.

تربد:

عبارت از ریشه های گیاه ایوما تورپتوم [۱۵۴] (از خانواده کنولولاسه) می باشد. ریشه های تربد به طول ۱۰ تا ۲۰ سانتیمتر و قطر یک تا ۲ سانتیمتر به صورت پیچ خورده به رنگ قهوه ای تیره موجود می باشند. بوی آن کم، طعم آن به آهستگی ظاهر شده و مهوع است.

ریشه ها دارای ۵ تا ۱۰ درصد رزین محلول در اتر هستند و آن را به عنوان ملین و در لمباگو و ناراحتی های کلیوی به تنهایی یا همراه با دیگر داروهای مسهل به کار می برند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۱

بیخ بنفشه:

عبارت از ریشه های گیاه ایریس اسپوریا [۱۵۵] (از خانواده ایرایداسه) می باشد. این ریشه ها را به عنوان دارو در تهیه عطریات به

کار می‌برند. دمکرده بیخ بنفشه را به‌عنوان رفع سردرد و برای کاستن درد در هنگام وضع حمل به کار می‌برند.

کالومبا:

عبارت از ریشه‌های گیاه جاتروریزا کولومبا [۱۵۶] (از خانواده منیس پرماسه) می‌باشد. این ریشه‌ها دارای طعم بسیار تلخ، معطر و موسیلاژی می‌باشند. کالومبا را به‌عنوان مقوی معده و تونیک تلخ به کار می‌برند. چون این دارو فاقد تانن است، از این رو می‌توان آن را تواما با فراورده‌های آهن دار تجویز نمود.

ابهل:

عبارت از میوه‌های گیاه جوننی‌پروس اکسلسا [۱۵۷] (از خانواده کونیفرها) می‌باشد. میوه ابهل به رنگ قهوه‌ای تیره و به قطر ۸ میلیمتر و دارای سه هسته مثلثی شکل و غدد اسانسی بزرگ و رزین زردرنگ است. بوی آن مشابه بوی تربانتین و شیرین مزه است. این میوه‌ها و اسانس آن دارای خاصیت مدر هستند و در اختلالات ترشحات زنانگی و سوء-هاضمه به کار می‌روند.

تخم کاهو:

عبارت از دانه‌های گیاه لاکتی کاساتیوا [۱۵۸] (از خانواده کمپوزیته) است. تخم کاهو به رنگ خاکستری به طول ۴ و قطر یک میلیمتر دارای بوی کمی معطر و طعم تلخ است. دمکرده تخم کاهو را در تب حصبه به کار می‌برند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۲

بالنگو شهری:

عبارت از دانه‌های گیاه لالمانتیا ایبریکا [۱۵۹] (از خانواده لایبه) می‌باشد. این دانه‌ها به طول ۵ و قطر ۱۵ میلیمتر به رنگ قهوه‌ای هستند و در اثر مجاورت با آب از یک مایع موسیلاژی پوشیده می‌گردند. این دانه‌ها به خاطر موسیلاژی که دارند به کار می‌روند و خود گیاه به‌عنوان سبزی خوراکی مصرف دارد.

بالنگو شیرازی:

عبارت از دانه‌های گیاه لالمانتیا روی لیانا [۱۶۰] (از خانواده لایبه) می‌باشد. دانه‌ها به رنگ سیاه، به طول ۳ و قطر یک میلیمتر، دارای سطح صاف و در انتها دارای یک نقطه سفید می‌باشند. این دانه‌ها در اثر مجاورت با آن سریعا تولید یک موسیلاژ کدر و بیمزه‌ای را می‌نمایند و اغلب آن را در درمان سرفه به کار می‌برند.

خولنجان:

عبارت از ریزوم و ریشه گیاه لانگوآس افسیناروم [۱۶۱] (از خانواده زنجی براسه) می باشد. ریشه ها به طول ۵ سانتیمتر و قطر کمتر از ۳ ر ۰ سانتیمتر، اغلب شاخه دار، به رنگ قهوه ای می باشند. بوی آن معطر و طعم گرم و ادویه ای دارد. خولنجان را به عنوان ادویه و مقوی معده و در روماتیسم به کار می برند.

اسطوخودوس:

عبارت از سرشاخه های گلدار گیاه لاواندو لادنتاتا [۱۶۲] (از خانواده لایه) می باشد. سرشاخه های گلدار این گیاه دارای بوی معطر مشابه کامفر می باشند. دمکرده اسطوخودوس را در حالت نزله و مالاریا و جهت شستن زخم به کار می برند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۳

برگ حنا:

عبارت از برگ های گیاه لاوسونیا آلبا [۱۶۳] (از خانواده لیتراسه) می باشد. این گیاه به فراوانی در ایران کشت می گردد و جهت تهیه رنگ حنا به صورت برگ پودر شده به تنهایی یا همراه با مقدار کمی روغن کرچک (بیدانجیر) به کار می رود. مورد استعمال حنا بیشتر به عنوان رنگ از زمانهای قدیم معمول بوده و رنگ کردن ناخنها به وسیله حنا را اصطلاحاً فندق بستن می نامند. در استعمال خارجی حنا را برای درمان بعضی از بیماریهای جلدی مانند جذام و کورک به کار می برند.

شیرزاد:

عبارت از مانی است که توسط گیاه لکانورا اسکولانتا [۱۶۴] (از خانواده پارملیاسه) به دست می آید. اندازه آن به بزرگی یک نخود تا یک فندق می رسد. رنگ آن قهوه ای روشن تا سفید و داخل آن نرم و حاوی کریستالهای اگسالات کلسیم می باشد. ارزش غذایی این ماده بسیار کم است و آن را جهت افزایش ترشحات شیر در زنان به کار می برند.

مچه:

عبارت از گیاه لپیدیوم درابا [۱۶۵] (از خانواده خاجیان) می باشد. ساقه های جوان این گیاه را به عنوان سبزی خوراکی به کار می برند. دانه های آن را به عنوان ضدنفخ به کار می برند.

تخم شاهی:

عبارت از گیاه لیپیدیم ساتیوم ۱۶۶] (از خانواده خاجیان) - می باشد. این گیاه بومی ایران بوده و به فراوانی کشت می گردد. تخم شاهی به رنگ قهوه‌ای روشن تا قرمز قهوه‌ای، بیضی شکل به طول ۳ و قطر ۳ ر ۰ میلی‌متر است. دارای طعم مخصوص، در آب متورم شده و تولید

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۴
لایه موسیلاژی می نماید. آن را به عنوان تونیک، مقوی قوای جنسی و مدر به کار می برند.

کشمش کولی:

عبارت از میوه‌های گیاه ویسکوم آلبوم ۱۶۷] (از خانواده لورانتاسه) می باشد. که اغلب به صورت انگلی بر روی گیاهان پهنبرگ رشد می نمایند. کشمش کولی به فراوانی در جنگلهای کوههای زاگرس بر روی درختان بلوط می روید. میوه‌های خشک شده گرد و به قطر ۸ میلی‌متر، نرم و به رنگ قهوه‌ای تیره، حاوی یک دانه و مزه مخصوص می باشند. کشمش کولی را در طب سنتی ایران به عنوان ملین و جهت زائل کردن موهای زائد بدن به کار می برند.

کشمش کولی در دیگر نقاط جهان به عنوان داروی پائین آورنده فشار خون، ضد تشنج و آرام بخش به کار رفته است. بررسیهای جدید که بر روی این گیاه انجام شده، وجود ترکیبات پروتئینی سمی به نام فوراً-توکسین و ویسکوتوکسین است که هر دو آنها از پروتئینهای بازیک و با وزن ملکولی مشابه (در حدود ۵۰۰۰) و تعداد مساوی اسید آمینه ۴۶ می باشند. شش اسید آمینه سیستمین محللهای مشابهی را در ملکول اشغال کرده و مهمترین اختلافی که بین ویسکو توکسین و فوراتوکسین وجود دارد، در زنجیر انتهایی است که در فوراتوکسین تریپتوفان و هیستیدین می باشد.

تزریق داخل وریدی فوراتوکسین و ویسکوتوکسین به حیوانات اثرات مشابهی مانند پائین آوردن فشار خون، برادی کاردی، اثر اینو-تروپیک منفی بر روی عضله قلب و انقباض عروق پوستی و عضلات می باشد.

ال. د ۵۰ فوراتوکسین در صورت تزریق داخل صفاقی در موش برابر ۰۵ ر ۰۵۷ ر ۰ میلی‌گرم برای هر کیلو وزن حیوان است. این پتیدها فاقد اثر آنتی بیوتیکی بر علیه میکروبها و باکتریها می باشند، و اثر آنها از راه خوراکی در انسان بررسی نشده است. مصرف دمکرده برگ کشمش کولی را در بیماریهای متعددی از جمله حالات تشویش و نگرانی و سرطان به کار می برند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۵

طوری (لیف):

عبارت از میوه و دانه‌های گیاه لوفاکوتانگلولولا ۱۶۸] (از خانواده کوربیتاسه) می باشد. میوه طوری از لیاف نسبتاً محکم و شبکه‌ای تشکیل شده و در داخل آن دانه‌های بیضی شکل به رنگ قهوه‌ای مایل به سیاه دارای سطح سخت قرار دارند. مصرف دانه گیاه طوری در طب سنتی به عنوان ملین و قی آور می باشد و آن را جهت تهیه روغن به کار می برند.

گل پنیرک (خبازی):

عبارت از گل و دانه‌های گیاه مالوآسیلو ستریس [۱۶۹] (از خانواده مالواسه) می‌باشد. گل و دانه پنی‌رک هر دو دارای مقدار زیادی موسیلاژ می‌باشند و آنها را به‌عنوان نرم‌کننده سینه مخلوط با گل بنفشه، گل نیلوفر، عناب و ترنجبین به کار می‌برند. پنی‌رک را همچنین به‌عنوان ملین نیز به کار می‌برند.

پونه (فودنج):

عبارت از گیاه متتاسیلوستریس [۱۷۰] (از خانواده لایبه) می‌باشد. این گیاه بومی ایران بوده و در نواحی مرطوب به فراوانی می‌روید. این گیاه در طب سنتی ایران برای رفع حساسیتهای جلدی و به‌صورت دم‌کرده در روماتیسم، دیسانتری و به‌عنوان محرک و بادشکن نیز به کار می‌رود.

ریشه شاهتوت:

عبارت از ریشه‌های گیاه موروس نیگرا [۱۷۱] (از خانواده موراسه) می‌باشد. این گیاه بومی ایران بوده و به فراوانی جهت استفاده از میوه‌های آن کشت می‌شود. ریشه شاهتوت به رنگ قرمز به‌صورت دم‌کرده در ناراحتی‌های زنانگی به کار می‌رود. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۶

تخم مورد:

عبارت از میوه‌های سیاهرنگ نخودی‌شکل و معطر گیاه میرتوس کومونیس [۱۷۲] (از خانواده میرتاسه) می‌باشد. این میوه‌ها دارای طعم شیرین و تعدادی هسته‌های سفید و سخت می‌باشند. برگ مورد کوچک و بیضی شکل نوک‌تیز دارای بوی معطر می‌باشد. تمام قسمت‌های گیاه مورد دارای اسانس فرار می‌باشند. مورد دارای خاصیت محرک و قابض و اسانس آن ضد میکرب، ضد انگل و گرم‌کننده است. آن را به‌صورت پماد جهت گرم کردن موضع به کار می‌برند.

سیاه‌تخمه:

عبارت از دانه‌های سیاهرنگ گیاه نیژلاساتیوا [۱۷۳] (از خانواده رنونکولاسه) می‌باشد. دانه‌های سیاه‌تخمه حاوی اسانس فرار معطر و روغن ثابت و ترکیبات ساپونین‌دار می‌باشند. این دانه‌ها را به‌صورت ادویه و در نانوائی به کار می‌برند.

گل نیلوفر:

عبارت از گل، برگ و ساقه‌های گیاه نمفآلبا [۱۷۴] (از خانواده نمفاسه) می‌باشد. این گیاه در برکه و استخر و در اغلب نقاط

به فراوانی می‌روید. اسم گل نیلوفر نیز ممکن است به بعضی از انواع گیاهان ایپوما که دارای گل‌های آبی‌رنگی هستند، اتلاق می‌گردد. گل نیلوفر دارای خاصیت خنک‌کننده و قابض است و بخصوص در حالت تب در اطفال و سل سینه آن را مخلوط با پرسیاوش، عناب، گل بنفشه، گل گاوزبان و شکر به کار می‌برند.

تخم ریحان:

عبارت از دانه‌های گیاه اوسی موم با سی لیکوم [۱۷۵] (از خانواده لایه) می‌باشد. ریحان را به‌عنوان سبزی خوراکی در ایران به کار

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۷
می‌برند و دانه‌های ریحان به نام بادرنج ابن‌سینا معروف است. تخم ریحان در آب تولید لایه موسیلاژی می‌نماید و آن را مخلوط با آب در درمان انفلوآنزا به کار می‌برند.

تخم شربتی:

عبارت از دانه‌های گیاه اوسی موم کانوم [۱۷۶] (از خانواده لایه) می‌باشد. تخم شربتی را اغلب در تابستان همراه با شربت به کار می‌برند.

این دانه‌ها در آب تولید یک لایه موسیلاژی می‌نمایند و در طب سنتی آن را در درمان بیماری‌های سینه و ریه و به‌عنوان تونیک قلبی به کار می‌برند.

برگ زیتون:

عبارت از برگ گیاه اولئاروپه آ [۱۷۷] (از خانواده اولئاسه) می‌باشد. میوه زیتون را جهت تهیه روغن زیتون به کار می‌برند و برگ آن را به‌صورت دم‌کرده برای رفع سرفه و به‌عنوان پائین‌آورنده فشار و قند خون به کار می‌برند.

ثعلب:

عبارت از ریشه‌های غده‌ای گیاه اورکیس لاتی فولیا [۱۷۸] (از خانواده اورکیداسه) می‌باشد. پوست ریشه‌ها را معمولاً جدا و سپس خشک می‌نمایند. ریشه‌ها به رنگ سفید، سخت و شاخی با طعم موسیلاژی هستند و در اثر مجاورت با آب تولید موسیلاژ فراوانی می‌نمایند.

محلول‌های تهیه‌شده از ریشه ثعلب را به‌عنوان تقویت‌کننده اعصاب، نرم‌کننده و مقوی و دم‌کرده آن را برای رفع گرفتگی صدا و نرم‌کننده سینه مصرف می‌کنند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۸

تخم اسفند:

عبارت از دانه‌های گیاه پگانوم هارمالا [۱۷۹] (از خانواده زیگو فیلاسه) می‌باشد. دانه‌های اسفند به رنگ خاکستری به طول ۲- میلی‌متر زاویه‌دار و دارای مزه تلخ و بوی مخدر می‌باشد. ماده موثره آن الکالوئیدهای هارمالین و هارمین است. دانه اسفند را در ایران برای دور کردن چشم شیطان در آتش می‌ریزند و همچنین به‌عنوان تولید رنگ، ضد کرم و در ناتوانی‌های جنسی نیز به کار می‌رود.

تخم شوید:

عبارت از دانه‌های گیاه آنتوم گراوئولنس [۱۸۰] (از خانواده چتریان) می‌باشد. شوید گیاهی است معطر آن را به‌عنوان سبزی خوراکی به کار می‌برند. تخم شوید را جهت تهیه ادویه و به‌عنوان بادشکن مصرف و جهت تهیه آب مقطر مصرف می‌کنند. شوید را جهت افزایش ترشحات غدد، بخصوص غده شیری در طی دوره شیر دادن به کار می‌برند. استفاده از این گیاه اثر بسیار مطلوبی در کم کردن چربی‌ها و کلسترول خون دارد.

آمله سفته:

عبارت از میوه‌های گیاه فیلاتوم امبلاتوم [۱۸۱] (از خانواده افوریاسه) می‌باشد. این میوه‌ها اغلب به‌صورت خرد شده موجود و طعم آنها به شدت اسیدی و حاوی تانن می‌باشند. آمله سفته قابض بوده و به‌عنوان مقوی معده خنک‌کننده و به‌صورت مخلوط با آب انگور در تب و اسهال به کار می‌رود.

کاکنج:

عبارت از میوه‌های گیاه فیزاليس آلکا کنجی [۱۸۲] (از خانواده سولاناسه) می‌باشد. میوه‌های خشک شده این گیاه شبیه گیلاس هستند

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۶۹
و در قسمت داخل آنها تعداد زیادی دانه زردرنگ وجود دارند. کاکنج در طب سنتی به‌عنوان ضد کرم در سفلیس و سقط جنین به کار می‌رود.
باید توجه داشت که کاکنج گیاهی است سمی و مصرف زیاد آن کشنده است.

انیسون:

عبارت از میوه‌های گیاه پی میپی نلانیسوم [۱۸۳] (از خانواده چتریان) است. میوه انیس را به‌عنوان ادویه و در مصرف داروئی

در تهیه شربت‌های ضدسرفه و به‌عنوان معطر و بادشکن به کار می‌برند. ماده موثره آن آنتول و کاویکول می‌باشد.

کبابه چینی:

عبارت از میوه‌های گیاه پی‌پر کویبا [۱۸۴] (از خانواده پی‌پراسه) می‌باشد. این میوه‌ها دارای بوی مشخص ادویه‌ای بوده و طعم تلخی دارند. میوه کویب را به‌عنوان محرک، ضدعفونی‌کننده مخاطها، دستگاه ادراری و مدر به کار می‌برند.

سقر سفید:

اولئورزینی است که در اثر شکاف حاصل بر روی درخت پیستا-شیاتر بانتوس [۱۸۵] (از خانواده آناکاردیاسه) حاصل می‌شود. این اولئورزین به‌صورت توده سفید، بیشکل و چسبنده‌ای است که پس از مدتی شکل ظرفی که در آن قرار دارد، به خود می‌گیرد. در اثر گرم شدن، نرم شده و بوی مشخص و مطبوع ترباتین را دارد. سقر سفید را برای جویدن به کار می‌برند و برگ‌های آن به علت دارا بودن مواد تاننی در رنگرزی به کار می‌روند.

بارهنگ:

عبارت از دانه‌های گیاه پلانتا گوماجور [۱۸۶] (از خانواده پلانتا-کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۰ ژیناسه) می‌باشد. دانه‌های بارهنگ کوچک بیضوی به طول یک میلی‌متر و هنگامیکه در آب قرار می‌گیرند تولید یک لایه موسیلاژی می‌نمایند، از این رو در ناراحتی‌های گوارشی و اسهال خونی به کار می‌رود.

اسفرزه:

عبارت از دانه‌های گیاه پلانتا گواواتا [۱۸۷] (از خانواده پلانتا ژیناسه) است که گیاهی است بومی ایران. اسفرزه از دوران دیوسکورید یک داروی شناخته شده در طب شرق بوده است. دانه‌ها به رنگ روشن بیضی‌شکل به طول ۲ میلی‌مترند. پوسته خارجی دانه‌ها از مواد موسیلاژی تشکیل یافته و در صورت قرار گرفتن در آب تولید یک لایه موسیلاژی می‌نمایند و از این رو آن را در درمان اسهال خونی به کار می‌برند. اسفرزه را همچنین به‌عنوان داروی مدر مصرف می‌نمایند.

بسفایج:

عبارت از ریشه‌های گیاه پولی پودیوم ولگار [۱۸۸] (از خانواده پودیاسه) می‌باشد. ریشه‌ها به رنگ سیاه در خارج و در قسمت داخلی قهوه‌ای تیره تا قرمز و رزینی می‌باشند. دارای بوی نامطبوع و طعم زننده است. در طب سنتی ریشه بسفایج را در

سوءهاضمه، دردهای روماتیسمی به کار می‌برند.

غار یقون:

قارچی است به نام پولی پوروس افسینالیس [۱۸۹] که بر روی درختان بلوط به بزرگی مشت بسته و حتی درشتتر می‌روید. وزن آن سبک، اسفنجی است و به سهولت پودر نمی‌شود. این قارچ از زمانهای بسیار قدیم در طب سنتی به کار می‌رفته است. ابن سینا از آن به‌عنوان تریاق نام برده و اطباء قدیم اعتقاد داشتند که این قارچ قادر به باز کردن مجاری مسدود شده در امعاء و دافع بیماریها می‌باشد. قسمت مرکزی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۱
این قارچ که سبک‌وزن و اسفنجی است، معمولاً جهت جذب خون و ترشحات زخمها به کار می‌رود.

خرنوبان:

عبارت از میوه‌های گیاه پروزوپیس استفانیانا [۱۹۰] (از خانواده لگومینوزها) می‌باشد. این میوه‌ها به رنگ قهوه‌ای به طول ۴ و عرض ۱۵ سانتیمتر، به صورت گال متورم شده که در داخل آن تعداد زیادی دانه بیضی‌شکل وجود دارد، می‌باشند. میوه و ریشه خرنوبان دارای مقدار زیادی تانن است، از این رو به‌عنوان قابض در اسهال خونی به کار می‌برند.

کلنار فارسی:

عبارت از درخت زیبای انار پونیکا گراناتوم [۱۹۱] (از خانواده لیتراسه) می‌باشد. گل، پوست میوه و پوست ساقه و ریشه این گیاه دارای خاصیت درمانی است. گل انار قابض و مقوی معده، پوست میوه‌ها نیز قابض است و در رنگرزی و درمان دیسانتری به کار می‌رود و پوست ریشه‌ها ضد کرم بوده، و برای دفع کرمهای پهن مصرف می‌شود و ماده موثره آن آلکالوئید پلتیرین است.

بهدانه:

عبارت از دانه‌های گیاه پیروس سیدونیا [۱۹۲] (از خانواده روزاسه) می‌باشد. این گیاه بومی ایران است و جهت استفاده از میوه و دانه آن کشت می‌گردد. دانه به دارای یک لایه موسیلاژ است که به عنوان نرم‌کننده در سرفه و دیسانتری به‌صورت دم‌کرده به کار می‌رود.

مازو:

عبارت از برگهای تغییر شکل یافته گیاه کورکوس انفکتوریا [۱۹۳] (از خانواده فاگاسه) که در اثر فعالیت تخم حشره سی نیپس گالا -

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۲
تنکتوریا [۱۹۴] بر روی درخت بلوط حاصل می شود. مازو معمولا کروی شکل به قطر ۱۲ تا ۲۰ میلیمتر به رنگ آبی مایل به سبز و در قسمت داخل سفید مایل به زرد است. مازو دارای ۵۰ تا ۷۰ درصد اسید گالوتانیک است و از نظر طبی به عنوان قابض موضعی به صورت پودر روی زخمها پاشیده می شود. بعلاوه، مازو را به فراوانی در صنعت چرمسازی و رنگسازی به کار می برند. در کردستان دانه های مازو را پس از سوراخ کردن به عنوان گردنبد جهت دفع چشم شیطان به گردن می آویزند.

بلوط:

عبارت از میوه های گیاه کورکوس پرسیکا [۱۹۵] (از فامیل فاگاسه) می باشد. جنگلهای بلوط به فراوانی در قسمت غرب ایران در ناحیه کردستان وجود دارد. بلوط حاوی تاتن بوده و از این رو، در دل پیچه های دردناک در کودکان و به عنوان غرغره برای ضد عفونی کردن دهان و گلو به کار می رود. ممکن است بلوط را به طور خام مورد استفاده غذایی قرار داد، ولی معمولا پس از بودادن و تهیه خمیر آن را پخته و مصرف می کنند.

تخم تربچه:

عبارت از دانه های گیاه رافنوس ساتیوا [۱۹۶] (از خانواده خاجیان) می باشد. تربچه به عنوان یک سبزی خوراکی مورد استفاده است و دانه های آن به رنگ قرمز قهوه ای دارای طعم و بوی خردل را به عنوان مدر، ملین و حل کننده سنگهای صفراوی به کار می برند.

ریوند چینی:

عبارت از ریشه و ریزوم گیاه رثوم پالماتوم [۱۹۷] (از خانواده پولی گوناسه) می باشد. ریوند چینی را به عنوان مقوی معده، تونیک و قابض ضعیف به کار می برند. این دارو را جهت افزایش فعالیت سلولهای کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۳
کبدی بدون ایجاد حالت ملین و همچنین به صورت خمیر برای درمان زخمهای سیفلیس به کار می برند.

کل ریواس:

عبارت از گل های گیاه رثوم ری بس [۱۹۸] (از خانواده پولی - گوناسه) می باشد. این گیاه به فراوانی در قسمتهای مرتفع و کوهستانی ایران، بخصوص در خراسان می روید. میوه های ریواس را به صورت دم کرده در طب سنتی به عنوان ملین قوی، ضد

کرم برای اسب در دامپزشکی و خمیر آن را برای درمان سردرد به کار می‌برند. از دمکرده برگ روبارب جهت درمان سوزاک استفاده می‌شده است. گل ریواس را جهت رنگ کردن مو به کار می‌برند.

سماق:

سماق عبارت از میوه‌های گیاه روس کوریاریا [۱۹۹] (از خانواده آناکاردیاسه) می‌باشد. برگ‌های این گیاه را جهت رنگ آمیزی ابریشم و در چرمسازی به کار می‌برند، چون دارای ۲۵ تا ۴۰ درصد تانن می‌باشند. میوه‌های سماق به اندازه عدس به رنگ قرمز یا سبز با طعم ترش و قابض می‌باشد. دمکرده میوه سماق را برای ترش کردن غذا و مخلوط سماق و انار را جهت تسکین درد دملهای دردناک به کار می‌برند.

کرچک فرنگی:

عبارت از گیاه ریسینوس کومونیس [۲۰۰] (از خانواده افوریاسه) می‌باشد. کرچک در نواحی گرمسیری به صورت درختان بلند و دائمی و در نواحی سرد به صورت گیاه یک‌ساله و کوچک دیده می‌شود. دانه‌های کرچک حاوی در حدود ۵۰ درصد روغن ثابت می‌باشند که آن را به‌عنوان نرم‌کننده و ملین به کار می‌برند. تفاله‌های حاصل از استخراج روغن حاوی مواد سمی بوده و از این رو قابل استفاده برای غذای حیوانات نیست
کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۴
ولی می‌توان از آن به‌عنوان سوخت و کود استفاده نمود.

گل زرد:

گل زرد ایرانی را به‌عنوان گیاه زینتی روزافئوتیدا [۲۰۱] (از خانواده روزاسه) در باغچه کشت می‌شود. گلبرگ‌های این گیاه را پس از جمع‌آوری و خشک کردن در درمان دل‌پیچه و اسهال به کار می‌برند.

روناس:

عبارت از ریشه‌های گیاه روبیاتکتوریا [۲۰۲] و رویا کوردی - فولیا [۲۰۳] (از خانواده رویاسه) می‌باشد. این گیاه در قسمتهای تپه‌های ایران به فراوانی می‌روید و پس از سه سال ریشه‌های آن قابل استفاده می‌گردد. ریشه روناس را به‌عنوان رنگ و دارو به کار می‌برند.

سداب:

عبارت از گیاه روتاگراوئولنس [۲۰۴] (از خانواده روتاسه) می‌باشد. این گیاه دارای بوی مخصوص شبیه نعناع، مزه زننده و تلخ است. سداب به مقدار کم دارای خاصیت تونیک، محرک عمل هضم و تقویت کننده قوای جنسی است. گیاه تازه اثر تحریکی شدیدی دارد.

سداب دارای اسانس فرار و گلوکزید زرد تلخ مزه‌ای به نام روتین است. مخلوط این گیاه را با ماست جهت رفع خارش به کار می‌برند.

شکر سرخ

(به مانها مرجعه شود):

بید خشت:

عبارت از مان مترشحه از گیاه سالیکس فراژی لیس [۲۰۵] (از

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۵

خانواده سالیکاسه) می‌باشد. مان مترشحه دارای مزه شیرین و به صورت تکه‌های کوچک و سفیدرنگی است که اغلب با مواد خارجی آلوده است.

بیدخشت را برای درمان تبخال و برفک به کار می‌برند.

قندهای تشکیل دهنده بیدخشت شامل ملزیتوز، ساکارز، گلوکز و فروکتوز می‌باشد.

تخم مرو:

عبارت از دانه‌های گیاه سالویا ماکروسیفون [۲۰۶] (از خانواده لابییه) می‌باشد. تخم مرو به رنگ قهوه‌ای روشن یا سبز، بیضی شکل به طول ۳ میلیمتر دارای سطح صاف است. هنگامیکه آن را در آب قرار دهند، یک لایه موسیلاژی در اطراف آن تشکیل می‌گردد. تخم مرو را در طب سنتی در ضعف عمومی، تنظیم حرکات قلب در حاملگی و حالت بیحالی و سردی پس از وضع حمل به کار می‌برند.

سندل سفید:

عبارت از چوب گیاه سانتالوم آلبوم [۲۰۷] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. اغلب به صورت خرده‌های چوب معطر در دسترس است و ماده موثره آن اسانس فرار به مقدار ۲ تا ۵ درصد است که ۹۵ درصد آن را الکل سانتالول تشکیل می‌دهد. اسانس صندل را در عطرسازی و از نظر درمانی به عنوان محرک، ضد عفونی کننده دستگاه ادراری به کار می‌برند.

فستلخ:

عبارت از ریشه‌های گیاه سوسوریا لاپا [۲۰۸] (از خانواده کمپوزیته) می‌باشد. ریشه‌ها معمولاً نرم و معطر به رنگ سفید می‌باشند.

قستلخ را جهت درمان مارگزیدگی و نیش دیگر حشرات به کار می‌برند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۶

بلادر:

عبارت از میوه‌های گیاه سمکارپوس آناکاردیوم [۲۰۹] (از خانواده آناکاردیاسه) می‌باشد. در داخل میوه‌های این گیاه یک رزین چسبنده و محرکی وجود دارد که به‌عنوان رنگ از آن استفاده می‌شود. قرار گرفتن این رزین بر روی پوست سبب تحریک و طاول می‌گردد. به مقدار کم رزین بلادر را جهت تسکین درد روماتیسم و در عفونتهای جذامی به کار می‌برند. دمکرده بلادر را جهت رفع نفخ شکم مصرف می‌نمایند.

خاکشیرین:

عبارت از دانه‌های گیاه سی‌زمبریوم سوفیا [۲۱۰] (از خانواده خاجیان) می‌باشد. دانه‌ها به رنگ قرمز قهوه‌ای کوچک به طول یک میلی‌متر و هنگامیکه در آب قرار می‌گیرند لایه موسیلاژی اطراف آنها تشکیل می‌گردد. این دارو را در طب سنتی به‌عنوان تقویت کننده قوای جنسی تصفیه کننده خون و برای چاق شدن به کار می‌برند. مخلوط خاکشیرین با شکر و آب سرد را برای برطرف کردن حالت تهوع و مخلوط خاکشیرین را با آب داغ در رفع درد معده به کار می‌برند. معتقدند که این دارو بی‌ضرر بوده و حتی برای اطفال نیز قابل استفاده است.

چوب چین:

عبارت از ریشه‌های گیاه اسمیلاکس چینا [۲۱۱] و اسمیلاکس - گلابرا [۲۱۲] (از خانواده لیلیاسه) می‌باشد. زمانی ریشه این گیاه را به فراوانی در معالجه بیماری سیفلیس به کار می‌بردند. ماده اصلی آن ساپونین است و امروزه این گیاهان مورد استعمال درمانی ندارد.

تاجریزی:

عبارت از گیاه سولانوم نیگرا [۲۱۳] (از خانواده سولاناسه)

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۷

می‌باشد. این گیاه در ایران به‌صورت علف هرز به فراوانی می‌روید و برگهای آن را گاهگاهی به جای برگ اسفناج به کار می‌برند و میوه‌های کوچک سیاه‌رنگ آن مصرف طبی دارد. دانه‌های تازه گیاه را جهت رفع لک صورت و یکنواخت کردن

پوست به کار می‌برند.

دمکرده مخلوط میوه تاجریزی، گل بنفشه، نیلوفر، عناب، سه‌پستان و قند را برای نرم کردن مدفوع قبل از تجویز مواد ملین در حصبه به کار می‌رود.

میوه گیاه سولانوم دولکامارا را تحت نام سگ‌انجیر، به‌عنوان ملین و در موارد بزرگ شدن مزمن کبد به کار می‌برند.

تخم بادمجان:

عبارت از دانه‌های گیاه سولانوم ملونگانا [۲۱۴] (از خانواده سولاناسه) می‌باشد. تخم‌ها به رنگ قهوه‌ای روشن به قطر ۲ میلی‌متر. تخم بادمجان را به‌عنوان خلط‌آور در آسم و در حالت نرله به کار می‌برند.

تخم اسفناج

عبارت از دانه‌های گیاه اسپیناسیا اولراسه آ [۲۱۵] (از خانواده کنوپودیاسه) می‌باشد. برگ‌های این گیاه را به‌عنوان سبزی خوراکی مورد استفاده بوده و میوه‌ها به‌صورت خوشه می‌باشد. دانه‌های اسفناج دارای موسیلاژ و نترات بوده و آن را به‌عنوان نرم‌کننده، مدر و در حالت تب و تورم شکم به کار می‌برند.

توکلیجه:

عبارت از گیاه استاکیس ژرمانیکا [۲۱۶] (از خانواده لابییه) می‌باشد. گیاهی است کرکدار و معمولاً قسمت‌های سرشاخه گلدار آن مصرف دارویی دارد. توکلیجه را برای رفع درد معده و عادت ماهانه‌های دردناک به کار می‌برند. کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۸

مرزنجوش:

عبارت از گیاه استاکیس لاواندولافولیا [۲۱۷] (از خانواده لابییه) می‌باشد. این گیاه دارای گل‌های قرمز رنگ بوده و در طب سنتی به‌صورت دمکرده جهت رفع درد معده به کار می‌رود.

پاپیتال:

عبارت از دانه‌های گیاه استریکنوس اینیاسی [۲۱۸] (از خانواده لوگا نیاسه) می‌باشد. این دانه‌ها دارای طعم بسیار تلخ و حاوی آلکالوئیدهای استریکنین و بروسین می‌باشند. در طب سنتی آن را جهت درمان ناراحتی‌های عصبی و بیماری‌های عفونی به کار می‌برند.

کچوله:

عبارت از دانه‌های گیاه استریکنوس نوامیکا [۲۱۹] (از خانواده لوگانیاسه) می‌باشد. کچوله را در طب سنتی در ضعف عمومی بدن به عنوان تونیک و برای کشتن حیوانات موذی به کار می‌برند.

زرنب:

عبارت از برگ و سرشاخه‌های گیاه تاکسوس باکاتا [۲۲۰] (از خانواده تاکساسه) می‌باشد. گاهگاهی گیاه آیس و بیانا [۲۲۱] (از خانواده چتریان) را به کار می‌برند. این گیاه در طب سنتی به عنوان ضد-اسپاسم و در حملات آسمی به کار می‌برند.

بلبله:

عبارت از میوه‌های گیاه ترمینالیا بلریکا [۲۲۲] (از خانواده کومبرتاسه) می‌باشد. در طب سنتی بلبله را به عنوان قابض و کمک کننده در عمل هضم و همچنین به صورت محلول در بیماریهای چشمی و به صورت کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۷۹ مخلوط با هل برای تقویت عمومی بدن به کار می‌برند.

هلبله سیاه:

عبارت از میوه‌های گیاه ترمینالیاشی بولا [۲۲۳] (از خانواده کومبرتاسه) می‌باشد. این میوه‌ها در بازار دارویی به دو صورت نارس در موقع خشک شدن سیاه‌رنگ می‌گردند و به نام هلبله سیاه موسومند و نوع دیگر عبارت از میوه‌های رسیده که بزرگتر بوده و به رنگ زرد می‌باشند و به نام هلبله زرد یا هلبله کابلی معروف‌اند. نوع اول را اغلب در طب به کار می‌برند. پودر هلبله سیاه را به عنوان ملین بسیار قوی و جهت رفع دل درد به کار می‌برند.

مریم نخودی:

عبارت از سرشاخه‌ها و برگهای گیاه توکریوم پولیوم [۲۲۴] (از خانواده لاییه) می‌باشد. این گیاه دارای بوی معطر شبیه نعنا بوده و به صورت دمکرده برای رفع دردهای دوره آبستنی به کار می‌رود.

کوشان شیرازی:

عبارت از برگ و سرشاخه‌های گیاه تیموس سرپی لوم [۲۲۵] (از خانواده لاییه) می‌باشد. برگهای این گیاه معطر بوده، آن را

به صورت ادویه و به عنوان بادشکن به کار می‌برند.

برگ تیول:

عبارت از گیاه تیلاروبرا [۲۲۶] (از خانواده تی لیاسه) می‌باشد.

گلهای این گیاه دارای موسیلاژ خاصیت نرم‌کننده گی است، همچنین آن را در حالت نزله و اختلالات عصبی به صورت دمکرده به کار می‌برند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۰

شقاقی:

عبارت از ریشه‌های گیاه تراکی دیوم لحمانی [۲۲۷] (از خانواده چتریان) می‌باشد. ریشه‌های شقاقی مشابه ریشه هویج است. قسمت داخلی آن سفیدرنگ، نشاسته‌ای و دارای طعم شیرین است.

شقاقی را در طب سنتی به عنوان داروی بسیار باارزشی برای افزایش قدرت حافظه و تقویت مغز به کار می‌برند. همچنین مصرف ریشه شقاقی در زنان سبب فریبهی آنان می‌گردد.

سندلوس (صمغ کوبال):

عبارت از رزینی است که از گیاه تراکی لوبیوم هارنمانیانوم [۲۲۸] (از خانواده لگومینوزها) به دست می‌آید. آن را به عنوان یک داروی قابض، ضدکرم، مدر و قاعده‌آور به کار می‌برند. پماد تهیه‌شده از آن نیز برای معالجه زخم به کار می‌برند.

خارخاسک:

عبارت از میوه‌های گیاه تری بولوس ترس تریس [۲۲۹] (از خانواده زیگوفیلاسه) می‌باشد. این گیاه به فراوانی در نواحی شنی به صورت علف هرز می‌روید. خارخاسک از زمان پلینی و دیوسکورید شناخته شده و مورد استفاده بوده است. میوه‌های خارخاسک دارای ۵ قسمت و هر قسمت دارای چهار تیغ نیز می‌باشند. خارخاسک داروی مدر بسیار خوبی در ناراحتی‌های مثانه مصرف آن اثر نیکوئی داشته است. از مغز میوه خارخاسک روغنی حاصل می‌شود که معتقدند در تسکین دردهای روماتیسمی اثر دارد و همچنین دمکرده این گیاه را برای درمان سوزاک نیز به کار می‌برند.

کندش:

عبارت از ریشه‌های گیاه وراترم آلبوم [۲۳۰] (از خانواده

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (مفردات پزشکى و گیاهان داروى ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۱
لیلیاسه) می‌باشد. ریشه‌های این گیاه از زمانهای بسیار قدیم در طب سنتی مورد استفاده بوده است. ریزومها معمولا به رنگ قهوه‌ای تیره، استوانه‌ای به طول ۵ ر ۲ سانتیمتر است. کندش حاوی تعداد زیادى استروئید آلکالوئید مانند جروین می‌باشد. ریشه‌های این گیاه بسیار سمى بوده و آن را به صورت خمیر برای تسکین درد اعصاب سروصورت و کاهش ناله به کار می‌برند.

مازریون:

عبارت از گیاه ورباسکوم تاپسیس [۲۳۱] (از خانواده اسکورو- فولاریاسه) می‌باشد. دارو شامل برگهای کرکدار و ساقه می‌باشد و از زمانهای بسیار قدیم به عنوان مرگ ماهی از آن استفاده می‌شده است. در طب سنتی مازریون را در نقرس و روماتیسم مصرف می‌نمودند. همچنین این گیاه را برای درمان ناراحتی‌های تنفسی در حیوانات نیز به کار می‌برند.

برمکیا:

عبارت از ریشه‌های گیاه وتیورا زیزانیوئیدس [۲۳۲] (از خانواده گرمینه) می‌باشد. ریشه‌های معطر این گیاه از زمانهای قدیم در تهیه مواد معطر و عطریات به کار برده شده‌اند. خمیر حاصل از ریشه برمکیا را بر روی پوست برای ایجاد خنکی و کم کردن حرارت بدن به کار می‌برند.

گل بنفشه:

عبارت از گل‌های گونه بنفشه (از خانواده ویولاسه) مانند ویولا- اودوراتا [۲۳۳] یا بنفشه شیرین اغلب گل بنفشه همراه با ساقه و برگ به طور مخلوط موجود می‌باشد. گل بنفشه داروئی است قابض، نرم کننده و معرق، آنرا همراه با شکر و آب به صورت دمکرده برای رفع سردرد توصیه می‌کنند.

مخلوط گل بنفشه با گل گاوزبان، گل نیلوفر، سه پستان و عناب

کتاب طبى انتزاعى (فارسى) (مفردات پزشکى و گیاهان داروى ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۲

به صورت دمکرده با شکر و آب لیمو برای رفع سردرد، تب و جهت نرم کردن مدفوع قبل از دادن مسهل به کار می‌رود.

بوزیدان:

عبارت از میوه‌های گیاه زانتوگزیلوم رتسا [۲۳۴] (از خانواده سولاناسه) می‌باشد. ریشه‌های این گیاه طویل پیچ خورده به رنگ قهوه‌ای در قسمت داخل سفیدرنگ، مزه آن موسیلاژی و کمی تلخ می‌باشد. گرچه نام داده شده به این گیاه به معنای خواب‌آور می‌باشد، ولی هیچ گونه دلیلی که موید این خاصیت باشد، در دسترس نیست.

دهن باز دهن بسته:

عبارت از میوه‌های گیاه زانتو گزیلوم رتسا [۲۳۵] (از خانواده روتاسه) می‌باشد. میوه‌ها بیضوی یا کره‌ای بوده و رنگ آنها قرمز روشن تا قهوه‌ای است و در صورت رسیدن باز می‌شوند و در داخل آن یک هسته سیاه‌رنگ قرار دارد. در بازار دارویی ایران به نام کبابه دهن‌گشاده معروف است. ابتدا دارای بوی معطر شبیه بوی لیمو و سپس نامطبوع می‌گردد. میوه‌ها دارای اسانس فرار و رزین بوده، آن را به‌عنوان تونیک در حالت تب، دیسانتری و وبا به کار می‌برند. همچنین این دارو را در درمان سوزاک و به‌عنوان مسقط جنین نیز به کار می‌برند.

آب‌شم:

عبارت از گیاه زاتاریا مولتی فلورا [۲۳۶] (از خانواده لابییه) می‌باشد. برگ‌های این گیاه دارای بوی معطر تیمول بوده و آن را به‌عنوان بادشکن به کار می‌برند. همچنین به‌صورت دم‌کرده برای تسکین درد زایمان زودرس و درد شکستگی به کار می‌برند.

کاکونی:

عبارت از گیاه زی‌زیفورا تینور [۲۳۷] (از خانواده لابییه) می‌باشد

کتاب طبی‌انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۳
که گیاهی است کوچک و در اکثر نقاط ایران به فراوانی می‌روید. این گیاه دارای بوی بسیار معطر شبیه نعناع می‌باشد. آن را به‌عنوان تب‌بر و پودر آن را مخلوط با دوغ در دیسانتری و به‌عنوان مقوی معده به کار می‌برند.

عناب:

عبارت از گیاه زی‌زیفوس ولگاریس [۲۳۸] (از خانواده رامناسه) می‌باشد. این گیاه بومی ایران بوده و در اغلب نقاط ایران رشد می‌کند.

میوه‌های عناب شیرین‌مزه و خوراکی است، آن را به‌عنوان نرم‌کننده به کار می‌برند. برگ عناب را نیز به‌صورت خمیر برای رساندن دملهای چرکی به کار می‌برند.

داروی سنتی با منشاء معدنی زاج سفید

اشاره

عبارت از کریستال‌های سولفات آلومینیوم است که طعم آن کمی شیرین است. زاج سفید را جهت بند آوردن خون، برای

رسوب دادن ذرات معلق در آب و در چرمسازی به کار می‌برند. همچنین زاج سفید را به‌عنوان عامل سفیدکننده و قابض به کار می‌برند.

سرمه ۲۳۹]:

سرمه را در شرق جهت رنگ کردن پلکهای چشم به کار می‌برند و در اصل آن را جهت درمان بیماریهای چشم مصرف می‌کرده‌اند، ولی امروزه برای آرایش از آن استفاده می‌شود. گاهگاهی دوده چراغ را برای این منظور به کار می‌برند.

گل ارمنی ۲۴۰]:

گل ارمنی مخلوطی از اکسید آهن و کربنات کلسیم است. رنگ آن کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۴ قرمز درخشان در نمونه‌هایی که مقدار کربنات کلسیم آن کمتر و نمونه‌های کمرنگ‌تر تحت اثر اسید به شدت جوش زده که نشانه مقدار کمتری از اکسید آهن در آن است. گل ارمنی را به تنهایی یا مخلوط با چوب صندل قرمز و ادویه‌جات برای رنگ کردن صورت و پوست بدن برای رفع ناراحتی‌های پوستی مانند جوش و زخم و غیره به کار می‌برند. گل ارمنی از موادی است که معمولاً خانم‌ها در دوره آبستنی آن را می‌خورند.

زرنیخ ۲۴۱]:

عبارت از سولفور ارسنیک می‌باشد که به‌صورت کریستالهائی به رنگ زرد طلائی است و اغلب همراه با ناخالصیهای دیگر همراه است.

زرنیخ را به‌عنوان تونیک و مخلوط آن با آهک را برای ازاله موهای بدن به کار می‌برند.

گچ کاشان ۲۴۲]:

گچ کاشان عبارت از کریستالهای سفید سولفات کلسیم است که حلالیت آن در آب بسیار کم می‌باشد. بعضی از نمونه‌های آن همراه با ناخالصیهای معدنی می‌باشد. گچ کاشان در اثر حرارت آب تبلور خور را از دست داده و آن را برای بند آوردن خونریزی از بینی با آب مخلوط کرده و بر روی پیشانی قرار می‌دهند.

لاسرخ ۲۴۳]:

اکسید مس به‌صورت تکه‌ای به رنگ خاکستری یا سیاه و سنگین‌وزن می‌باشد. آن را از قرار دادن مس در معده موش و

سوزانیدن آن به دست می آورند و محلول حاصل را برای درمان بیماریهای چشمی به کار میبرند. آن را جهت رفع ورم پلک مصرف می نمایند. لاسرخ را همچنین در تهیه سرمه جهت آرایش مژه ها و ابرو در بانوان به کار می برند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۵

گل سرشور [۲۴۴]:

گل سرشور مخلوطی است معدنی و مخلوطی از سیلیکاتهای آلومینیوم، کلسیم، پتاسیم و اکسیدهای فلزی. در افغانستان به نام گل خوردنی معروف است. مصرف عمده گل سرشور جهت شستشوی موی سر توسط بانوان است.

کربنات سرب [۲۴۵]:

عبارت از پودر سفید و سنگینی است که آن را به صورت خمیر در آورده و به عنوان مسکن موضعی و قابض به کار می برند.

مردار سنگ نقره ای [۲۴۶]:

عبارت از تکه های ذوب شده فلزی به رنگ خاکستری قهوه ای تا قرمز که ممکن است محصول کاملاً خالصی نباشد. این مخلوط به نام لیتارژ نیز معروف بوده و در نقاشی به کار می رود.

شوره قلم [۲۴۷]:

آن را از معدن نمک شوره و پس از تصفیه کردن و خالص نمودن به صورت قلم در می آورند. شوره قلم را در موارد اشکال در ادرار کردن و سوزاک به کار می برند.

گل داغستان [۲۴۸]:

عبارت از ماده معدنی به رنگ سفید خاکستری و تشکیل شده از مخلوطی از سیلیس و آلومینیوم است. معمولاً به صورت تکه های درشت بوده و در تماس با زبان به آن چسبیده و در لمس کردن مشابه صابون است. منشاء اصلی این ماده داغستان روسیه است. گل داغستان را به طور خوراکی به عنوان تونیک در دوره آبستنی و در موارد استعمال خارجی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۶

برای تسریع در بهبودی زخمهای جلدی به کار می برند.

شاف مامیتا:

عبارت از مخلوطی از گچ و مواد معدنی غیرمحلول دیگر است که به صورت شیاف‌هایی به اندازه ۵ ر ۲ تا ۵ ر ۳ سانتیمتر در دسترس است.

گل مخدوم ۲۴۹]:

به صورت توده گرد خمیری به رنگ قرمز روشن است. در تماس با انگشتان بسیار نرم و فاقد کربنات کلسیم است. معمولا آن را پس از مرطوب کردن با آب بر روی زخمهای چرکی قرار می‌دهند.

سایر گل‌های دارویی که در بازار ایران ممکن است یافت شوند عبارتند از:

- گل برز- برای کم کردن تعریق بدن به کار می‌رود.
- گل قزوین- زنان در طی دوره حاملگی آن را می‌خورند.
- گل بتونه- در نقاشی و رنگرزی به کار می‌رود.
- گل قبرسی
- گل خراسانی یا گچ خوراکی
- گل مصری- شامل لجن به دست آمده از بستر رود نیل است.
- گل زرد که منشاء آن استانبول است.
- گل شاموس- برای جلوگیری از استفراغ خون به کار می‌رود.

نمک قلیاب ۲۵۰]:

به صورت توده سفید با خاصیت قلیائی است. آن را از معدن یا از خاکستر گیاهان دریائی به دست می‌آورند. ترکیب اصلی آن کربنات سدیم همراه با کلور، سولفات و مواد غیره محلول است.

گوگرد زرد:

به صورت پودر یا توده متبلور است. آن را به صورت پماد گوگرد کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۷ در بیماریهای پوستی و در عوارض ثانویه سیفلیس به کار می‌برند.

داروهای سنتی با منشاء حیوانی عدس الملک ۲۵۱]:

عبارت از فسیلهای عدسی شکل کوچک به اندازه ۴ تا ۱۲ میلیمتر می‌باشند. ماده اصلی تشکیل دهنده آن کربنات کلسیم است و به‌عنوان ضد اسید به کار می‌رود. در طب سنتی عدس الملک را به‌عنوان ضد اسید و در زخم معده به کار می‌برند.

شاخه مرجان [۲۵۲]:

مرجان را معمولاً از سواحل خلیج فارس به دست می‌آورند. و از نظر ترکیب شیمیایی از کربنات کلسیم تشکیل یافته‌اند. پودر مرجان را به‌عنوان تونیک و برای کنترل حالت تهوع و در افزایش اسیدیته معده در سوءهاضمه به کار می‌برند.

حجر الیهود [۲۵۳]:

عبارت از فسیل حیوانات دریائی (خيار دریائی) متعلق به دوره ژوارسیک می‌باشد. حجر الیهود حاوی ۴ ر ۰ درصد لیتوم، ۳ ر ۲۲ درصد کلسیم و ۵۸ درصد کربنات کلسیم است. آن را برای تسریع در بهبودی زخم و در استعمال داخلی در نفخ، اسهال، جلوگیری از خونریزی و بخصوص جهت دفع سنگهای مجاری ادرار به کار می‌برند. بررسیهای جدید نشان داده است که محلول سیترا نه حجر الیهود سبب نرم شدن سنگهای سخت مجاری ادرار می‌گردد.

صدف [۲۵۴]:

صدف را معمولاً از خلیج فارس و دیگر دریاها به دست می‌آورند
کتب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۸
و از نظر ترکیب شیمیایی که حاوی کربنات کلسیم است، در طب سنتی آن را به‌عنوان یک ضد اسید و خلط‌آور به کار می‌برند.

موم زنبور عسل:

محلول فرعی حاصل از کندوی زنبور عسل است. آن را جهت تهیه مشمع و در شمع‌سازی به کار می‌برند.

پيله ابريشم [۲۵۵]:

پيله ابريشم يا ابريشم حاصل از آن را برای بند آوردن خون و به‌عنوان تونیک همراه با مواد قابض به کار می‌برند. خاکستر پيله ابريشم را به‌صورت خوراکی در موارد ازدیاد خونریزیهای قاعدگی و اسهال مزمن به کار می‌برند. همچنین تکه‌های کوچک

ابریشم سفید را در ناتوانیهای جنسی مصرف می کنند.

تخم لاک پشت [۲۵۶]:

به صورت کروی به رنگ نارنجی و دارای لایه مومی به قطر ۲ سانتیمتر می باشد. در آب متلاشی شده و تولید یک پودر زردرنگ غیر محلول و قطرات روغن در سطح آب می نماید. تخم لاک پشت را پس از مخلوط کردن کاملاً با آب به صورت لایه ای برای جلوگیری انتشار آبله به کار می برند. همچنین برای تخم و گوشت لاک پشت خاصیت تقویت کننده قوای جنسی قائلند و لاک لاک پشت را در موارد بند آمدن ادرار به کار می برند.

قره قروت [۲۵۷]:

به صورت تکه های کوچک یا توده بزرگ موجود بوده و آن را از تبخیر کردن دوغ ترش پس از خارج کردن آب آن و خشک کردن در آفتاب به دست می آورند. قره قروت در آب به خوبی حل می شود، آن را به صورت سوپ به افرادی که داروی ضد کرم مصرف کرده اند داده می شود.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۸۹

کوهان شتر [۲۵۸]:

به صورت توده زرد مایل به سفید است. آن را معمولاً با روغن مواد چرب دیگر مخلوط کرده و پماد حاصل را جهت درمان دمل و دیگر ناراحتی های جلدی به کار می برند. پنیرمایه حاصل از معده شتر را در ناتوانیهای جنسی به کار می برند.

پادزهر [۲۵۹]:

پادزهر جسمی است که از کیسه صفرای بز کوهی به دست می آید و به نظر می آید که اولین بار دانشمند ایرانی ابن سینا آن را به کار برده است و معتقد است که پادزهر بسیار باارزشی است. پادزهر مشابهی از گاو، بز، آهو و شتر نیز به دست می آید که ارزانتترین آنها متعلق به شتر است.

مایه بره [۲۶۰]:

عبارت از تکه های خشک معده گوسفند است که حاوی شیره معدی است و آن را به عنوان مایه پنیر برای تولید پنیر به کار می برند.

مومیائی یکی از قدیمی ترین داروهای ایرانی است و درباره منشاء آن در طبیعت نیز اطلاعات ضد و نقیض بسیاری موجود است. شکی نیست که مومیائی در اصل رابطه بسیار نزدیکی با مردگان مومیائی شده در مصر قدیم داشته است. یکی از منابع حیوانی در بلوچستان نشان داده شده است که حاوی مقدار زیادی اوره می باشد و به نظر می رسد که این مومیائی حاصل ادرار بز کوهی در آن ناحیه می باشد.

منبع سوم مومیائی عبارت از ترشحات قیرمانندی است که از سنگهای کوه خارج می شود و در ایران از این ترشحات به نام مومیائی کوهی استفاده می گردد و تجزیه های شیمیائی و طیفی توسط مولف کتاب حاضر نشان داده است که این نوع مومیائی از مواد قیر مانند تشکیل شده

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (مفردات پزشکی و گیاهان دارویی ایران)، ج ۶، ص: ۱۰۹۰
و حاوی هیدروکربور می باشند. راجع به اثر درمانی مفید این دارو تا بررسی علمی دقیقی صورت نگیرد، نمی توان به طور قطع اظهار نظر نمود.

کف دریا:

کف دریا عبارت است از اسکلت داخلی ماهی مرکب که آن را به عنوان یک عامل براق کننده و در طب به عنوان ضد اسید به کار می برند. کف دریا ترکیبی از: کربنات کلسیم ۶۶ ر ۸۷ درصد، سولفات کلسیم ۷۶ ر ۰ درصد، مواد آلی و آب ۳ ر ۹ درصد، اکسید آهن و آلومینیوم ۴۶ ر ۰ درصد، منیزیوم و فلزات قلیائی ۷ ر ۱ درصد، سیلیس ۱ ر ۰ درصد، فسفر ۲ ر ۰ درصد است

[۲۶۲]

[۱] (۱) - *Medicago Sativa L.*

[۲] (۲) - *Prunus armeniana L.*

[۳] (۳) - *Arenica montana L.*

[۴] (۴) - *Cincus benedictus L.*

[۵] (۵) - *Verbena hastata L.*

[۶] (۶) - *Triticum aestivum L.*

[۷] (۷) - *Arctium lappa L.*

[۸] (۸) - *Nepeta Cataria L.*

[۹] (۹) - *Matricaria Chamomilla L.*

- . Anthemis nobilis L-(10) [10]
- . Angelica archangelica L-(11) [11]
- . Chichorium intybus L-(12) [12]
- . Tussilago farfara L-(13) [13]
- . Symphytum officinale L-(14) [14]
- . Cucurbita pepo L-(15) [15]
- . Trigonella foenum graceum L-(16) [16]
- . Allium sativum L-(17) [17]
- . A .cepa L-(18) [18]
- Gentiana lutea-(19) [19]
- . Parax quinquefolius L-(20) [20]
- . Glycyrrhiza glabra L-(21) [21]
- Gataegus monogyna Jcuqain-(22) [22]
- . Humulus lupulus L-(23) [23]
- . Marubium vulgar L-(24) [24]
- . Hyssopus officinale L-(25) [25]
- Tilia-(26) [26]
- Levisticum officinale Koch-(27) [27]
- . Calendula officinalis L-(28) [28]
- Origanum vulgare L-(29) [29]
- (Petroselinum Crispum (Miller-(30) [30]
- . Passiflora incarnata L-(31) [31]
- Hedeoma pulegioides L-(32) [32]
- . Phytolacca aMericana L-(33) [33]
- Rosa Canina L-(34) [34]
- Smilax febrifuga kunth-(35) [35]
- S .ar istolochiaefolia miller-(36) [36]
- S .regalii et morton-(37) [37]
- . Polygala senegal L-(38) [38]
- . Tamarindus indica L-(39) [39]
- . Artemisia dracunculus L-(40) [40]
- Curcuna longa L-(41) [41]

- . Valeriana officinalis L-(42) [42]
- Valepotriates-(43) [43]
- Lactuca virosa L-(44) [44]
- Artemisia absinthum-(45) [45]
- . Achillea millifolium L-(46) [46]
- (Pousimystalia Yohimbe (K .Schumann-(47) [47]
- . Abrus Precatorius L-(48) [48]
- . Acanthophyllum Squarrosum Poiss-(49) [49]
- . Acorus Calamus L-(50) [50]
- . Adansonia digitata Juss-(51) [51]
- . Adiantum Cappillus -Veneris L-(52) [52]
- . Alhagi camelorum Fisch-(53) [53]
- Allium akaka Gmel-(54) [54]
- Aloe perryi Baker-(55) [55]
- . Althaea lavateraefolia D .C-(56) [56]
- . Allyssum Campester L-(57) [57]
- . Amaranthus paniculatus L-(58) [58]
- . Amomum subulantum Roxb-(59) [59]
- Elettaria cardanum Maton-(60) [60]
- . Anacyclus pyrethrum DC-(61) [61]
- Coculus indicus-(62) [62]
- Apium graveolens-(63) [63]
- . Aristolochia longa L-(64) [64]
- . A .rotunda L-(65) [65]
- Artenisia maritima-(66) [66]
- . Asarum eropaeum L-(67) [67]
- . Asparagus officinalis L-(68) [68]
- . Launaea acanthodes Boiss-(69) [69]
- . Astragalus gummifera Labill-(70) [70]
- . Astragalus hamosus L-(71) [71]
- Bambusa arundinaceae-(72) [72]
- Boswellia carterii Bird-(73) [73]

- . Brassica nigra L-(۷۴) [۷۴]
- Butea frondosa Roxb-(۷۵) [۷۵]
- Caespina bounducella Roxb-(۷۶) [۷۶]
- Calamintha greveolens Benth-(۷۷) [۷۷]
- . Capparis spinosa L-(۷۸) [۷۸]
- . Capsicum frutescens L-(۷۹) [۷۹]
- . Carthamus tinctorius L-(۸۰) [۸۰]
- Carum bulocastanum Koch-(۸۱) [۸۱]
- . Carum copticum Benth-(۸۲) [۸۲]
- . Cassia absus L-(۸۳) [۸۳]
- . C .fistula L-(۸۴) [۸۴]
- . Celosia argentea L-(۸۵) [۸۵]
- . Chaerophyllum sp-(۸۶) [۸۶]
- . Plantago major L-(۸۷) [۸۷]
- Cordia Myxa-(۸۸) [۸۸]
- . Pyrus cydonia L-(۸۹) [۸۹]
- . Chrozophora verbascifolia Juss-(۹۰) [۹۰]
- Cinnamomum cassia Blume-(۹۱) [۹۱]
- Citrullus Colocynthis Scfrd-(۹۲) [۹۲]
- Citrullus Vulgaris Schrad-(۹۳) [۹۳]
- Colchicum luteum Baker-(۹۴) [۹۴]
- Commiphora molmol Engl-(۹۵) [۹۵]
- C .mukul Engl-(۹۶) [۹۶]
- C .opobalsamum-(۹۷) [۹۷]
- Xyobalsamum-(۹۸) [۹۸]
- . Conium maculatum L-(۹۹) [۹۹]
- Captis teeta wall-(۱۰۰) [۱۰۰]
- . Corchorus olitorus L-(۱۰۱) [۱۰۱]
- . Coriandrum sativum L-(۱۰۲) [۱۰۲]
- Cotoneaster nummularia Fisch-(۱۰۳) [۱۰۳]
- Crataegus orientalis Bieb-(۱۰۴) [۱۰۴]
- . Croton tiglium L-(۱۰۵) [۱۰۵]

- . Cuminum Cyminum L-(۱۰۶) [۱۰۶]
- . Cupressus sempervirens L-(۱۰۷) [۱۰۷]
- Curcuma aromatica Salisb-(۱۰۸) [۱۰۸]
- C. domestica Vol-(۱۰۹) [۱۰۹]
- C. longa Trim-(۱۱۰) [۱۱۰]
- C. Zedoaria-(۱۱۱) [۱۱۱]
- C. Zerumbt Roxb-(۱۱۲) [۱۱۲]
- Cuscuta planifolia Ten-(۱۱۳) [۱۱۳]
- Cymbopogon Schoenthus Spreng-(۱۱۴) [۱۱۴]
- . Cynara Scolymus L-(۱۱۵) [۱۱۵]
- . Cyperus rotunda L-(۱۱۶) [۱۱۶]
- . Datura stramonium L-(۱۱۷) [۱۱۷]
- . Dacus carota L-(۱۱۸) [۱۱۸]
- [۱۱۹] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.
- Delphinium Zalil Ait of Hemsl-(۱۱۹) [۱۲۰]
- Dorema ammoniacum Don-(۱۲۰) [۱۲۱]
- . Doronicum Pardalianches L-(۱۲۱) [۱۲۲]
- D. scorpioides Lam-(۱۲۲) [۱۲۳]
- D. Falconeri-(۱۲۳) [۱۲۴]
- Dracarna cinnabari Balf-(۱۲۴) [۱۲۵]
- Larinus maculatus Flad-(۱۲۵) [۱۲۶]
- ., Echium amoenum Fisch May-(۱۲۶) [۱۲۷]
- . Borago officinalis L-(۱۲۷) [۱۲۸]
- Eletteria cardamum Motton-(۱۲۸) [۱۲۹]
- . Embelia ribes Burn-(۱۲۹) [۱۳۰]
- . Entada gigas L-(۱۳۰) [۱۳۱]
- Eremorus aucherianus Boiss-(۱۳۱) [۱۳۲]
- . Erysium erpandum L-(۱۳۲) [۱۳۳]
- Sisymbrium Sofia-(۱۳۳) [۱۳۴]
- S ,irio-(۱۳۴) [۱۳۵]
- Eugenia aromatica Baill-(۱۳۵) [۱۳۶]
- Ferula galbaniflua Boiss-(۱۳۶) [۱۳۷]

Ferula Persica Willd-(۱۳۷) [۱۳۸]
 . F .sumbul Hook f-(۱۳۸) [۱۳۹]
Foeniculum Vulgar Mill-(۱۳۹) [۱۴۰]
 Fritillaria imperialis-(۱۴۰) [۱۴۱]
 . Fumaria parviflora Lam-(۱۴۱) [۱۴۲]
 . Glossostemon bruguieri Desf-(۱۴۲) [۱۴۳]
 . Helicters isora L-(۱۴۳) [۱۴۴]
 . Hbiscus Cannabinus L-(۱۴۴) [۱۴۵]
Hallarrhena antidysentercia wall-(۱۴۵) [۱۴۶]
 Hyocyamus muticus-(۱۴۶) [۱۴۷]
 . reticulatus L-(۱۴۷) [۱۴۸]
 . Illicium verum Hook .f-(۱۴۸) [۱۴۹]
 Indigofera roxburghii-(۱۴۹) [۱۵۰]
 . I .tinctoria L-(۱۵۰) [۱۵۱]
 . Inula helenium L-(۱۵۱) [۱۵۲]
 . Ipomea hederaceae Jacq-(۱۵۲) [۱۵۳]
 . I .turpethum R .Br-(۱۵۳) [۱۵۴]
 Iris spuria Pall-(۱۵۴) [۱۵۵]
Jateorhiza columba Miers-(۱۵۵) [۱۵۶]
 . Jnuiperus excelesa Bieb-(۱۵۶) [۱۵۷]
 . Lactica sativa L-(۱۵۷) [۱۵۸]
 Lallemantia iberica F M-(۱۵۸) [۱۵۹]
 L .royleana Benth-(۱۵۹) [۱۶۰]
Languas officinarum Burkill-(۱۶۰) [۱۶۱]
 . Lavandula dentata L-(۱۶۱) [۱۶۲]
 . Lawsonia alba L-(۱۶۲) [۱۶۳]
Lecanora esculnta Eversuns-(۱۶۳) [۱۶۴]
 . Lepidium draba L-(۱۶۴) [۱۶۵]
 . Lepidium sativum L-(۱۶۵) [۱۶۶]
 Viscum album-(۱۶۶) [۱۶۷]
Luffa acutangula Roxb-(۱۶۷) [۱۶۸]
 Malva sylvestris L-(۱۶۸) [۱۶۹]

- . Mentha sylvestris L-(169) [170.]
- . Morus nigra L-(170) [171]
- . Myrtus Communis L-(171) [172]
- Nigella sativa Sibth-(172) [173]
- . Nynphaea alba L-(173) [174]
- . Ocimum basilicum L-(174) [175]
- O .canum Sims-(175) [176]
- . Olea europea L-(176) [177]
- . Orchis latifolia L-(177) [178]
- . Peganum harmala L-(178) [179]
- Anethum graveolens Benth Hook-(179) [180.]
- . Phyllanthus embelica L-(180) [181]
- . Physalis alkakengi L-(181) [182]
- . Pimpinella anisum L-(182) [183]
- Piper cubeba L-(183) [184]
- . Pistacia terebenthus L-(184) [185]
- . Plantago Major L-(185) [186]
- P .ovata Forsk-(186) [187]
- . Polypodium vulgare L-(187) [188]
- Polypodium vulgare L-(188) [189]
- Polyporus officin lis Fries-(189)
- Prosopis stephaniana Kunth-(190) [190.]
- . Punica granatum L-(191) [191]
- . Pyrus cydonia L-(192) [192]
- Quercus infectoria olivier-(193) [193]
- cynipis gallae Tinctoria-(194) [194]
- Quercus Persica Jaub spach-(195) [195]
- . Raphnus sativa L-(196) [196]
- . Rheum palmatum L-(197) [197]
- . R .ribes L-(198) [198]
- . Rhus Coriaria L-(199) [199]
- . Ricinus communis L-(200) [200.]

- . Rosa faetida L-(201) [201]
- Rubia tinctoria-(202) [202]
- . R .Cordifolia L-(203) [203]
- . Ruta graveolens-(204) [204]
- . Salix fragilis L-(205) [205]
- . Salvia macrosiphon Boiss-(206) [206]
- . Santalum album L-(207) [207]
- Saussurea lappa C .B .Clarke-(208) [208]
- . Semecarpus anacardium L-(209) [209]
- . Sesymbrium sofia L-(210) [210]
- . Smilax china L-(211) [211]
- . S .glabra Roxb-(212) [212]
- . Solanum nigra L-(213) [213]
- . S .melongana L-(214) [214]
- . Spinacia oleraceae L-(215) [215]
- . Stochys germanica L-(216) [216]
- S .lavandulaefolia Vahl-(217) [217]
- Strychnos ignatii Berg-(218) [218]
- S .Nux Vomica-(219) [219]
- . Taxus baccata L-(220) [220]
- Abies Webbiana-(221) [221]
- . Terminalia bellerica Roxb-(222) [222]
- . Terminalia chebula Retz-(223) [223]
- . Teucrium Polium L-(224) [224]
- . Thymus serpyllum L-(225) [225]
- . Tilia rubra DC-(226) [226]
- . Trachydium lehmanni Benth-(227) [227]
- . Trachylobium harnemannianum Hayen-(228) [228]
- . Trebulus Terrestris L-(229) [229]
- . Veratrum album L-(230) [230]
- . Verbescum thapsis L-(231) [231]
- Viola odorata-(232) [232]

Vetivera zizanioides Stopf-(۲۳۳) [۲۳۳]
Withania somnifera Dunal-(۲۳۴) [۲۳۴]
. Zanthoxylum rhetsa DC-(۲۳۵) [۲۳۵]
. Zataria multiflora Boiss-(۲۳۶) [۲۳۶]
. Zizyphora tenuior L-(۲۳۷) [۲۳۷]
. Ziziphus vulgaris L-(۲۳۸) [۲۳۸]
Antimonium sulfate-(۲۳۹) [۲۳۹]
Armenian earth-(۲۴۰) [۲۴۰]
Arsenic trisulphide-(۲۴۱) [۲۴۱]
Calcium sulfate-(۲۴۲) [۲۴۲]
Copper oxide-(۲۴۳) [۲۴۳]
Edible clay-(۲۴۴) [۲۴۴]
Lead Carbonate-(۲۴۵) [۲۴۵]
Lead oxide-(۲۴۶) [۲۴۶]
Potasium nitrate-(۲۴۷) [۲۴۷]
Russian clay-(۲۴۸) [۲۴۸]
Sigillated earth-(۲۴۹) [۲۴۹]
Sodium corbonate-(۲۵۰) [۲۵۰]
. Nummulites sp-(۲۵۱) [۲۵۱]
Corellium rubrum Lam-(۲۵۲) [۲۵۲]
Cidaris-(۲۵۳) [۲۵۳]
Cypraea moneta-(۲۵۴) [۲۵۴]
Bombyx fortunatus-(۲۵۵) [۲۵۵]
Tortoise egg-(۲۵۶) [۲۵۶]
Milk curds-(۲۵۷) [۲۵۷]
Camels flesh-(۲۵۸) [۲۵۸]
Bezoar stone-(۲۵۹) [۲۵۹]
Sheeps stomach-(۲۶۰) [۲۶۰]
Mummy-(۲۶۱) [۲۶۱]

[۲۶۲] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.

نام کتاب: کتب طبی انتزاعی (فارسی)

نویسنده: جمعی از نویسندگان

موضوع: مبانی طب - مفردات دارویی - بیماریها - داروسازی و صنعت - غذا شناسی - معدن شناسی - تاریخ پزشکی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: این عنوان کتاب تشکیل شده از مجموع بحث های گوناگون طبی که از لابلای کتابهای دیگر توسط آقایان مجیدی نظامی و رحیمی ثابت استخراج و آماده شده و در این مجموعه قرار گرفته است .

تاریخ اجتماعی ایران

جلد دهم

سیر علوم بعد از اسلام

اشاره

دکتر سیریل الگود (Cyril Elgood)، پزشک و یکی از دانشمندان انگلستان، در زمینه علم ایرانی مطالعاتی کرده است و ما خلاصه‌یی از تحقیقات او را در اینجا نقل می‌کنیم:

ریاضیات: «لطمه‌یی که اسکندر مقدونی به ایران وارد ساخت چنان بزرگ و سنگین بود که پس از پایان آن، آنقدر اثر باقی نماند که بتوان از روی آنها به پایه دانش ریاضی مادها و ایرانیان قدیم پی‌برد، هرودت از یکی از کارهای مهندسی آن زمان یاد می‌کند و می‌گوید که یک مهندس ایرانی به نام آرتاکائیس (متوفی در سال ۴۸ ق. م) در شبه‌جزیره آتوس (Athos) ترعه‌یی حفر کرد تا ناوگان خشایارشا از آن عبور کند. از زمان ساسانیان هم قراین و اماراتی باقی نیست تا بتوان از روی آنها حکم صحیحی داد. عملاً تاریخ ریاضیات ایرانی از دربار خلافت مأمون عباسی که مادر و همسرش هردو ایرانی بودند آغاز می‌شود. (مأمون ۱۷۰ تا ۲۱۸ هـ - ۷۸۶ تا ۸۳۳ م) به ریاضیات نظری و عملی هردو کمال علاقه را داشت، مثلاً در مورد ریاضیات عملی امر کرد که در دو وهله مساحی و نقشه‌برداری انجام شود تا بتوان طول قوس یک درجه نصف النهار را حساب کرد، هم در دوران خلافت وی بود که «چرتکه» کامل شد از جنبه نظری مقرر داشت که کلیه متون ریاضی یونانی و هندی به زبان عربی گردانده شود. از مترجمان نامی آن زمان یکی یعقوب بن طارق است که گذشته از ترجمه همه کتابهای ریاضی از زبان هندی، خود نیز درباره تقویم و محاسبات نجومی آثاری بجا گذاشته است. دیگری ابو یحیی البطریق که بیشتر آثار بطلمیوس را به عربی ترجمه کرده است و محمد ابراهیم فزاری، که باید در مبحث نجوم از او بیشتر صحبت بداریم. این مردان و مردان دیگری که نامشان در ترجمه‌های احوال دیده می‌شود مانند القفطی و ابن ابی اصیبعه، پی‌هایی ریختند که کاخ

علوم ریاضی نسلهای بعدی بر آنها برپا گردید. از آغاز، باید توجه داشت که ایرانیان از راهی به ریاضیات نزدیک شدند که با راه یونانیان تفاوت داشت. یونانیان فلسفه محض و ریاضیات کاملاً نظری را با دیده تحسین می‌نگریستند و هدفشان در زندگی، فکر به وسیله تحقیق نظری و تصور بود- خلفای اسلامی بعکس همواره خواهان نتایج عملی بودند. از ایرانیانی که در دربار مأمون بودند، همیشه خواسته می‌شد که نتیجه مطالعات نظری خود را در نجوم و نقشه‌برداری و معماری و فن کشتیرانی به کار بندند، حتی از آنان انتظار می‌رفت که به نکات کوچکتري توجه و عنایت داشته باشند، مانند کامل کردن تقویم و تعیین استوا و قبله و دقت در اندازه‌گیری وقت برای جلوگیری از قضا شدن نماز.

به این ترتیب دیده می‌شود که محرک ایرانیان در تبعات ریاضی، عطش وصول به علم دقیق نبود بلکه به کار بستن «دقیق علم» بود. در طب نیز چنین شکافی بین طرز فکر ایرانی و یونانی وجود دارد ... بزرگترین ریاضی‌دان دربار مأمون محمد بن موسی الخوارزمی بوده است. زادگاه وی «خیوه» بود، از این روی می‌توان وی را ایرانی شمرد ...

احتمال می‌رود که کلمه «جبر» از وی به یادگار مانده و از عنوان کتاب (الجبر و المقابله) او که معنی آن علم صرف و تحول آن است، گرفته شده باشد ... خوارزمی دانشهای یونانی و هندی را باهم تلفیق کرده است. تأثیر او در افکار ریاضی‌دانان از هریک از دانشمندان دیگر قرون وسطا بیشتر بود. خدمت اصلی وی به کاربرد اعداد هندی در حل عددی معادلات بود، کمک دیگری هم که به حل معادلات درجه اول کرد عبارت بود از پذیرفتن اصول موضوع مربوط به نقل جمله‌ها از یکطرف معادله به طرف دیگر و تبدیل کسرهای غیر صریح به کسرهای صریح، راه‌حلهای او برای معادله درجه دوم هر دو مبتنی بر روشهای یونانی است. هم او امتحان با عدد ۹ را تبیین کرد و بعدها، ابن سینا آن را تعمیم داد، اما خوارزمی به وجود ریشه منفی، واقف نبود و نویسندگان بعد از وی نیز چنان بودند و درحقیقت اینگونه ریشه تا سده هفدهم مجهول بود، هرچند قرائن دال بر آن است که خوارزمی به اصطلاح «توان سوم» یا مکعب، کاملاً آشنا بود. وی به حل معادله درجه سوم توجهی نداشته است ...» [۱]

خوارزمی به سال ۲۳۶ هجری (۸۵۰ میلادی) درگذشت. وی را نباید با هموطنش ابو عبد الله محمد خوارزمی که در حدود سال ۳۶۶ هجری (۹۷۶ میلادی) کتابی به نام مفاتیح العلوم تألیف کرده بود، اشتباه کرد. این خوارزمی به تبعیت از کتب طبی انتراعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۸۳

علاقه مخصوص ایرانیان به جدول‌بندی، علم را به «عربی» و «غیرعربی» تقسیم کرد و علم غیرعربی را به علوم طبیعی و ریاضی تقسیم نمود و در زمره علوم ریاضی به بحث و فحص درباره هندسه و حساب و اصول جبر و جراثقال با فصلی درباره تعادل مایعات پرداخت. هم‌عصر با این کتاب، کتاب دیگری منتسب به یک جمعیت سری معروف به «اخوان الصفا» منتشر شد. این جمعیت در حدود پنجاه کتاب علمی درباره موضوعات مختلف ریاضی و نجوم و شیمی منتشر ساخته و نیز به مطالعه پدیده‌های طبیعی مانند جزر و مد و زلزله و خسوف و کسوف پرداخته و به مسائلی از نوع «چرا صداهایی که یک زمان در هوا یا آب منتشر می‌شوند با یکدیگر مختلط و مشتبه نمی‌گردند؟» توجه داشته است. تصور می‌رود، که اکثر اعضای جمعیت اخوان الصفا ایرانی بوده‌اند. «... ابو ریحان بیرونی ... در موضوعهای گوناگون به مطالعه و تحقیق پرداخت، طولها و عرضهای جغرافیایی را به دقت اندازه گرفت و درباره اینکه زمین حول محور خود دوران می‌کند یا نمی‌کند بحث کرد. وزن مخصوص صحیح ۱۸ سنگ گرانها را به دست آورد و طرز کار چشمه‌های طبیعی و چاههای آبشان «آرتزین» را توضیح نمود و حتی به بحث درباره وضع دره سند پیش از تاریخ و در مورد عجایب خلقت آدمیان مطالعاتی کرد.» [۲]

اشاره

حنین بن اسحق می‌نویسد، جالینوس در کتابی که به‌عنوان «فی الصناعت‌الطبیّه» در صناعت پزشکی به رشته تحریر درآورده، مطالب مختصر و مفیدی در پیرامون علم طب بیان کرده است، که نه تنها به حال دانشجویان، بلکه برای دانش‌آموختگان این رشته سودمند است.

نوآموزان جزء جزء مسائل طبّی را در این کتاب مطالعه می‌کنند و شرح و تفصیل مطالب را در کتابهای مشروح تر مورد بررسی قرار می‌دهند، در کتاب نبض، دانشجویان به اقسام نبض پی‌می‌برند و به سببهای تغییر نبض اعمّ از سببهای طبیعی و غیرطبیعی آشنا می‌شوند. این کتاب به زبان سریانی و عربی ترجمه شده است.

جالینوس در کتابی که خطاب به اغلوقن نوشته، نخست از مشخصات بیماریها سخن گفته، دلایل تبها و مداوای آنها را توصیف کرده و تبهای خالی از عوارض، و تبهایی که همراه با عوارض غریبه‌اند بیان کرده است. به نظر جالینوس، پزشک قبل از شناختن

کتاب طبّی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۸۴

بیماری، پی به درمان آن نخواهد برد. این کتاب به زبان عربی ترجمه شده است. [۳]

در کتاب «فی العظام» مربوط به استخوانها، جالینوس به تشریح حال هریک از استخوانها می‌پردازد و در کتاب عضله‌ها، جالینوس در تشریح عصب و «عروق ضواری و غیرضواری» و وضع جمیع اعصابی که در هریک از اعضاست به تفصیل مطالبی می‌نویسد و نشان می‌دهد که از کجا آغاز می‌شود و کار هریک چیست. این کتاب به همت محمد بن موسی به زبان عربی ترجمه شده است.

در کتاب «فی العصب» جالینوس بیان می‌کند که چند جفت عصب از دماغ و نخاع می‌روید و آنها چه نوع و چگونه هستند، هریک از آنها چه تقسیماتی دارند و عمل آنها چیست.

در کتاب عروق (رگها) وضع رگهای زنده و رگهای غیر زنده مشخص شده. غرض او در این کتاب این است که چند رگ از کبد می‌روید و تقسیمات آنها چیست و چند شریان از قلب می‌روید و آنها چه نوع و چگونه‌اند.

در کتاب «اسطقسات علی رای بقراط» از ترکیب بدنهای حیوان و انسان و نبات و اجسامی که از دل زمین زاده می‌شوند سخن به میان آمده و از چهار رکن خاک و آب و هوا و آتش و از اخلاط چهارگانه یعنی خون و بلغم و صفرا و سودا مطالبی گفته شده است.

همچنین جالینوس در زمینه بیماریها و عارضه‌ها و در شناسایی بیماریهای اعضای پنهانی و در روزهای بحران مرض و در چاره و راه بهبود و در تشریح حیوان مرده و تشریح حیوان زنده مطالبی می‌نویسد و در پیرامون علم بقراط به تشریح می‌گوید: «...»

بقراط حاذق به علم تشریح بود. و برای اثبات این مدعا از همه کتابهای او شاهد آورده است. [۴]

غیر از آنچه گفتیم کتابهایی در تشریح رحم و تشریح چشم، و حرکت سینه و ریه و عامل تنفس و اعضای که به پیدایش «صوت» کمک می‌کنند نوشته شده است، علاوه بر این در ادویه مسهله و ادویه مفره و در «امتلاء» و ورمها و آماسها و رعشه و تشنج و منی و اثبات اینکه تولّد همه اعضای بدن از «منی» است و در زمینه «نیروی غذاها» و ترکیب داروها و تریاک و در

«رعایت بهداشت» و راه جلوگیری از بیماری و انواع ورزش و محاسن چوگان‌بازی و گزارشی از انواع زخمها و کتابی در پیرامون اپیدمی (Epidemy) و کتابی در پیرامون هوا، آب و مسکن، و کتابی در طبیعت جنین و کتاب دیگری در طبیعت انسان، و

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۸۵

کتابی در اینکه «نیروهای نفس» تابع مزاج بدن است» [۵] به رشته تحریر درآورده است. این بود فهرست مختصری از کتابهای گرانقدر جالینوس که به همت حنین بن اسحق ترجمه شده است و در اختیار فرهنگ اسلامی قرار گرفته است. بعضی از صاحب‌نظران قرون وسطا معتقد بودند که العلم علمان: علم الادیان و علم الابدان و با این بیان علوم مربوط به مسائل مذهبی و دانشهای طبی و پزشکی را، اساس و سرچشمه فرهنگ و دانش بشری بشمار می‌آوردند، ولی با گذشت زمان و سیر تکاملی علوم و افکار، بطلان این اندیشه به ثبوت رسید. و از قرن شانزدهم و هفدهم میلادی به بعد روزبه‌روز رشته‌های مختلف علوم وسعت و اهمّیت بیشتری کسب کرد.

پزشکی رایگان

«در سرای وزیر عیسی بن اسحق و خلف بن عباس الزهراوی، دو طبیب که بواسطه تألیفات محققانه خود مشهور بودند، مجالس درس برای کسانی که به علوم طبیعی، نجوم و ریاضی علاقه‌مند بودند، داشتند و هر دو طبیب را نام «عبد الرحمن» بود، و از جانب دیگر آنان چندان متقی و نیکوکار بودند که در سرایشان شبانروز باز بود و صحن سرای آنان از فقرایی که برای معالجه می‌آمدند پر بوده است.» (عبد الرحمن در سال ۹۶۱ میلادی وفات یافت).

جراح عرب

«ابو القاسم زهراوی خلف ابن عباس القرطبسی در تاریخ طب، بزرگترین نماینده و معرّف جراحی عرب است و کتب او از مراجعی است که جراحان قرون وسطا به آن استناد می‌جستند با شهرت تام وی، اطلاعات کمی در باب او به ما رسیده است.» [۶] وی تشریح را از ضروریات عمل جراحی می‌داند و محققان اروپایی او را از پیشگامان فن جراحی می‌شمارند. چون طب اسلامی کمابیش متأثر از طب یونانی است، بی‌مناسبت نیست شمه‌یی از نظریات طبی بقراط (که او را پدر علم طب شمرده‌اند) ذکر کنیم.

مجموعه ابقراطی

پیر روسو نیز در تاریخ علوم از مقام علمی ابقراط (هیپوکرات) Hippocrate یاد می‌کند «این مرد در ۴۶۰ ق. م در جزیره کرس متولد شد و پس از آنکه اطلاعات طبی پدر خویش را فراگرفت، برای گردآوری اطلاعات

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۸۶

پزشکی به تمام کشورهای سواحل مدیترانه مسافرت کرد. «درباره میزان واقعی تألیفات او اطلاعی در دست نداریم، در ابتدای قرن سوم ق. م هیأتی از دانشمندان، ۵۹ کتاب طبی را به نام «مجموعه ابقراطی» جمع‌آوری کردند و همه آنها را از تألیفات او دانستند، اما طبق نظر ماکس ولمان (Max Wellmann) که در این باره متخصّص است فقط دو یا سه کتاب از بین آنها مال اوست و بقیه که اهمّیت کمتری دارند گویا از مریدان و پیروان مکتب او باشد.

در زمان ابقراط نظریه چهار عنصری مورد قبول بود و گمان می‌کردند، بدن انسان از چهار عنصر خاک و آب و هوا و آتش تشکیل یافته است و به این چهار عنصر، چهار کیفیت گرم و سرد و خشک و مرطوب را نسبت می‌دادند. این چهار کیفیت، چهار طبع را به وجود می‌آوردند: صفرا (حاصل از کبد) سودا (حاصل از طحال) بلغم و دم. بقراط کاملاً بر این عقیده بود که:

چهار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند باهم خوش چون یکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآید از قالب

لابد میل دارید بدانید چگونه طبیب می‌توانست از غلبه یکی از این طبایع، بر طبایع دیگر جلوگیری کند: به وسیله پرهیز در خوردن غذا، امساک، حجامت، تجویز مواد مهوِّع و فصد یعنی همان علم طبی که قرن‌ها بعد حتی در دوره «مولیر» نیز رایج بوده است، پیدا است که خود ابقراط به این وسایل معالجه ایمان کامل نداشته است و توصیه می‌کند:

«گاهی اوقات بهتر است مریض را به حال خود بگذارید و هیچ کاری انجام ندهید به این طریق، اگر بیماری او را درمان نکرده باشید، لااقل تجویز بدی هم نکرده‌اید.»

... تنها قسمتی از آثار ابقراط که تقریباً جنبه علمی دارد روش حدس و احتمال او از روی آثار و قراین است. وی که هیچگونه اطلاعات تشریحی نداشت و از شیمی و فیزیولوژی بی‌بهره بود، نه میزان الحرارة در دست داشت و نه دستگاه گوشی اطباء، و بالاخره از ملاحظات مربوط به تنفس نیز بی‌اطلاع بود و «تب» را اصولاً مرض جداگانه‌یی می‌دانست مجبور بود که مریض را با دقت خارق‌العاده‌یی معاینه کند و صورت، چشمها، زبان، دستها، حالت عمومی، اخلاط و مدفوعات را به دقت و ارسی نماید. خود او چنین می‌نویسد:

«باید هرچه را که می‌توان دید، شنید و احساس کرد، مورد مطالعه و دقت قرار داد. قضاوت طبیب به وسیله چشم و گوش و دست و بینی به عمل می‌آید، باید نگاه کرد، گوش کرد، لمس کرد، بو کشید و چشید» و همه این مسائل، موضوع کتابیست که درباره

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۸۷

درمان مرض از روی آثار و قراین نوشته است. در کتابی به نام «آبها، هواها، مکانها» از تأثیر هریک از این عوامل در کیفیت مزاج انسان با استادی تمام گفتگو می‌کند. بالاخره در کتابی به نام «مرض مقدس» از حمله صرع گفتگو می‌کند که در آن زمان مبادی ماوراء الطبیعه برای آن قایل بودند. ابقراط علیه این عقیده قیام می‌کند و می‌گوید به نظر من در این مرض هیچ عامل مقدسی بیش از امراض دیگر دخالت ندارد، این مرض نیز مانند سایر امراض، علل طبیعی دارد. در اینجا نمی‌توان از ایمان این استاد به کار خود و روش منطقی و استدلالی و علت و معلولی که پیش گرفته بود تمجید و ستایش نکرد.» [۷]

«... بعد از مرگ ابقراط درباره افتخارات او راه اغراق پیمودند. مکتب طبی آتن که در سال ۳۸۰ قبل از میلاد دایر گردید از مریدان او تشکیل شد ... که به روش عملی و تجربی او توجه چندانی نداشتند، اما این افتخار برای شخص «دیوکس»، که یکی از شاگردان اوست، محفوظ است که هیچ‌وقت کورکورانه از تعالیم استاد پیروی نمی‌کرد و تتبعات شخصی داشت و کتابی درباره نباتات طبی نوشته است و به این ترتیب اولین کسی است که تحقیقات مربوط به نبات‌شناسی را معمول کرد.» [۸] اکنون برگردیم به سیر پزشکی در جهان اسلامی.

دیگر سرچشمه‌های طب اسلامی

«هریک از امم عالم به دانش و فنی خاص، اشتها دارند: چنانکه شهرت یونانیان به طب و فلسفه و استادی رومیان قدیم به

سیاست و کشورداری بود. به گفته ناصر خسرو:

عرب بر ره شهره دارد سواری پزشکی گزیدند مردان یونان

ره هندوان سوی نیرنگ و افسون‌ره رومیان زی حسابست و الحان

مصوّر نگار است مر چینیان راچو بغدادیان را صناعات الوان

دانشمندان اسلامی سیر علوم یونانی را از یونان به اسکندریه و از اسکندریه به ایران و انطاکیه و حران و سپس به بغداد، به تفصیل یاد کرده‌اند. در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم، علم طب به اوج ترقی خود رسید و ترجمه‌های یونانی و سریانی از کتب طبی تبدیل به کتابهای مستقل و منقح گردید. ایجاد بیمارستانهای متعدد در مراکز بلاد اسلامی مانند ری و بغداد، علم را به عمل، و قیاس را به تجربه نزدیک ساخت. ابو بکر محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف معروف ایرانی نمونه کامل و برجسته‌ای از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۸۸

پرورش‌یافتگان آن دوره بودند، که علوم یونانی با تمدن اسلامی، که ملت‌های مختلف در تشکیل آن شرکت داشتند، آمیخته شده و با سعی و کوشش دانشمندان اسلامی مراحل ترقی و تکامل خود را پیموده بود. رازی در بیمارستان بغداد، روش خاص خود را در معالجه و مداوای بیماران به کار می‌برد و با پزشکان و علمای طب دار الخلافه به بحث و تبادل نظر می‌پرداخت وی پس از چندی به زادگاه اصلی خود یعنی «ری» مراجعت کرد و کتاب «الطب المنصوری» خود را تألیف کرد. [۹] در همین ایام یعنی در سال ۲۹۰ هجری گفتگوهایی بین صاحب‌نظران در گرفت در اینکه نخستین طبیب که بوده است و آغاز طب از کجاست و پایه آن بر قیاس است یا بر «تجربه»، قاسم بن عبد الله وزیر، از اسحق بن حنین می‌خواهد که کتاب مختصر و موجزی در این باب تألیف کند. اسحق، این مسئول را اجابت کرد. از میان طبیبانی که نامشان در کتاب اسحق آمده بقراط و جالینوس بیش از دیگران شهرت و اعتبار دارند و در کتب اسلامی از آن دو، به‌عنوان نمونه طبیب کامل نام برده می‌شود ... قسمت اعظم طب اسلامی مأخوذ از منابع یونانی است که به همت مردانی چون حنین بن اسحق بختیشوع، جورجیس، سرجس و حبیش و ایوب به زبان سریانی یا عربی ترجمه شده و در دسترس دانشجویان و پژوهندگان رشته طب قرار گرفته است [از میان آثار حنین، یکی رساله‌یی است که به علی بن یحیی نوشته و در آن، آثار جالینوس را که به زبان سریانی و عربی ترجمه شده یاد کرده است. [۱۰]

سیر تکاملی علم طب

چون ریشه اصلی طب اسلامی از یونان است باید نخست از رشد تدریجی این علم در یونان قدیم یاد کنیم. در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد مسیح و حتی در دورانی که تمدن ایونی رونقی داشت، هنوز علم طب در چنگال اوهام و خرافات اسیر بود، اشخاصی از بیماران مراقبت می‌کردند ولی «این توجه و مواظبت عیناً نظیر معالجات سابق اهالی مشرق‌زمین بود، یعنی مراسم مذهبی، و تشریفاتی به عمل می‌آوردند تا روح خبیثی که وارد بدن بیمار گردیده است خارج شود ...

روحانیان پرستار، از بس که دعا و دوا به خورد مردم دادند، کم‌کم درباره نتیجه نسبی این داروها اندیشه و تفکر کردند و متوجه شدند که تأثیر یکی از اینها بیش از دیگری است ...

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۸۹

نتیجه همکاری روحانیان پرستار با صاحبان میدانهای ورزشی، این شد که در علم معالجه بدن ترقی بسیار حاصل گردید ...

کتر اتفاق می افتاد، که این اطباء اولیه از خدایان کمک بگیرند، بلکه به تدریج آنها را بکلی فراموش کردند، به طوری که در آغاز قرن ششم قبل از میلاد یعنی زمان «طالس» خدایان بکلی اعتبار و اثر خود را در طب اولیه یونانی از دست داده بودند و می دانیم که در این موقع فیزیولوگها در مطالعات نظری خود نیز، توجه به خدایان نداشتند» [۱۱] در یکی از مدارس این دوران شخص شجاعی به نام الکمون [۱۲] تدریس می کرد که فقط به مشاهده وضع خارجی حیوانات راضی نشد و درصدد برآمد از ساختمان داخلی آنها نیز مطلع گردد و بنابراین به کار «تشریح» پرداخت و عصب چشم و مجرای مابین گوش و سطا و قسمت پایین گلو را کاملا وصف کرد. بعد از او ابقراط، چنانکه گفتیم، به تحقیقات و مطالعات وسیعی دست زد.

ارزش فرهنگ اسلامی

درباره مقام و ارزش فرهنگ اسلامی پی‌یر دوهم (P. Duhem) چنین می نویسد: «بدون شک علمی به نام علم عرب وجود ندارد، و ما هیچ تئوری جدیدی را مدیون بغداد نمی‌باشیم، با این حال اگر آنان فقط اکتفا به این کرده بودند که قسمتی از ثروت دنیای عتیق را از مهلکه نجات دهند می‌بایست نسبت به آنان فوق العاده حشمت‌ناش باشیم، و حال آنکه بر این ثروت، گنجینه‌های دیگری نیز افزودند. اگر مابین آنان ارشمیدس و هیپارک و بقراط وجود نداشت در عوض مردان لایق و دانشمندان متعدد کم نبود. سه قرن بعد از مرگ پیغمبر (ص)، شهر قرطبه» Cordoue «یک میلیون جمعیت، هشتاد مدرسه عمومی و کتابخانه‌یی شامل ۶۰۰ هزار جلد کتاب داشت و زبان عربی زبان علمی جهان شده بود.

در این هنگام، اشاعه علم از نو شروع شد، زکریای رازی (۹۲۳-۸۵۰) مرض آبله و همکار او ابو القاسم خلف بن عباس زهراوی (۱۰۰۳-۹۱۳) سلعه (سرشکستگی) و امراض ستون فقرات را کاملا توصیف کرد. ابن سینا (۱۰۳۷-۹۸۰) سرآمد عالمان، دانش طب را در دنیای اسلام، چنان رونق داد که یکی از پادشاهان کاستیل که آب آورده بود، برای معالجه، به شهر قرطبه نزد دشمنان خود رفت. ابن سینا و ابن رشد اندلسی (۱۱۹۸-۱۱۲۰) در قرون وسطا شهرت فراوان داشتند، (زیرا اقوام اروپایی خود را در اطلاع بر آثار ارسطو، مدیون آنان می‌دانستند). زکریای رازی و بخصوص جابر بن حیان،

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۰

که از احوال وی اصلا اطلاعی در دست نداریم ... در کیمیاگری کوشش کردند و خواب و خیال مصریان را که تهیه طلا بود، تعقیب نمودند و اگر موفق نشدند که آن را به دست آورند در عوض خواص حلال اسید سولفوریک را کشف کردند و آلیاژها و ملقمه‌های مختلف به وجود آوردند و توانستند الکل بسازند.

مسلمانان که جانشین آخرین دانشمندان یونان و اسکندریه بودند افکار و تخیلات آنان را نیز به میراث بردند و همراه با کیمیاگری به تنجیم نیز اهمیت فراوان دادند. خلفا برای اطلاع از سرنوشت و تقدیر خاص خود، رصدخانه‌های بزرگ بنا نهادند. در این رصدخانه‌ها اندازه تمایل منطقه البروج را بر سطح استوا ۲۳ درجه و ۳۵ دقیقه معین کردند، و طول سال را به دست آوردند و ابعاد کره زمین را طبق روش اراتوستن حساب کردند. آثار احمد بن قسیر فرغانی (وفات در ۸۳۳) جز خلاصه‌یی از مجسطی نیست، در عوض تألیفات محمد بن جابر بن سنان البتانی (وفات ۹۲۹ م) موجب افتخار کشور اوست. البتانی مردی بزرگ و از جمله اشراف بود و به بطلمیوس ارادت می‌ورزید، خود او از لحاظ دقت در مطالعه تقویم اعتدالین، از بطلمیوس نیز پیشتر رفت و اول کسی بود، که در علم مثلثات سینوس (جیب) را جانشین «وتر» ساخت و از این تغییر، تمام مثلثات جدید نتیجه شد. ثابت بن قره حمرابی (۹۰۰-۸۳۵) تغییرات تمایل منطقه البروج را ثابت کرد. ابو الوفا (۹۹۸، ۹۳۹)، که یکی از خلفای حامی علم، او را به ریاست رصدخانه بغداد معین کرد، جداول مثلثاتی ذیقیمتی به دست داد، و علاوه بر حرکتی

که بطلمیوس کشف کرده بود، توانست یک حرکت کوچک دیگر ماه را نیز معلوم نماید، و بعدها «تیکو براهه» در آن تدقیق بیشتری کرد ... در همین ایام بود که بزرگترین فیزیک‌دان عرب حسن بن هیثم (۱۰۳۹-۹۶۵)، زندگی می‌کرد و کتاب او درباره نور، برای اولین بار توصیف صحیحی از ساختمان چشم انسان به دست می‌دهد و قسمتهای مختلف آن، از قبیل مخاط خارجی و قرنیه و شبکیه و عنبیه و علاوه بر این اصول اطاق تاریک را شرح می‌دهد. این شخص هنگام مطالعه در انعکاس نور بدون آنکه مستقیماً به مسأله انکسار توجهی کند چنین اظهار می‌دارد که مابین زاویه تابش و زاویه انکسار نسبت ثابتی وجود دارد...» [۱۳]

در فاصله بین بقراط و جالینوس، طبیبان بزرگ اسکندریه به طب عملی و تشریحی

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۱

خدمت شایانی کردند. بیمارستانهای بزرگی در شهر اسکندریه ساخته شد و چون نعش مردگان زیاد بود پزشکانی که تشنه کشف حقیقت بودند «... شروع به تشریح آنها کردند. خوشبختانه دیگر خرافات، مانع این کار نمی‌شد. مشهور است که طبیب نامداری به نام هروفیل (Herophile) حتی تشریح زنده‌ها را نیز (البته در مورد اشخاص جانی و واجب‌القتل) شروع کرده بود.

هروفیل که در حدود سال ۳۰۰ ق. م متولد شد اول کسی بود که تشریح عمومی را معمول کرد. وی اعلام داشت که مغز مرکز هوش است و شریانها را که دارای ضربان هستند و وریدها را که ضربات خفیفی دارند مشخص و معلوم ساخت و تعداد ضربات نبض را با کمک ساعت شنی معین کرد ... او زندگی را محصول چهار نیروی اساسی می‌دانست: نیروی غذایی، نیروی حرارتی، نیروی متفکره و نیروی احساساتی که محل آنها به ترتیب عبارت بود از کبد و دستگاه هضم، قلب و مغز و اعصاب ... همکار او «اراسیسترات» (Erasistrate) نیز به وظایف الاعضا اهمیت فراوان می‌داد و اول کسی است که گردش خون را بیان کرده است. وی گمان می‌کرد که خون منشاء حیات است و هوا بعد از تنفس وارد در شریانها شده و نیرو و انرژی را نیز با خود همراه می‌برد. مکتب او با مکتب هروفیل شروع به رقابت نمود و این رقابت به توسعه و پیدایش شعب مختلف، در علم طب کمک کرد. در این دوره، علم امراض زنانه، مداوای بیماریهای چشم، داروشناسی و دیگر رشته‌ها، کمابیش مورد مطالعه پزشکان اسکندریه قرار گرفت.

جالینوس در سال ۱۳۰ میلادی متولد شد و با تحقیقات و تتبعات خود مکتب دوم اسکندریه را به مقامی رفیع رسانید ... آثار جالینوس نیز همچون آثار بطلمیوس و ارسطو مورد پشتیبانی و حمایت روحانیان مسیحی قرون وسطا قرار گرفت و مدت هزار سال مبنای عقاید، و مرجع اتکای طبیعی‌دانان بود، تا آنکه کوششهای کسانی از قبیل «وزال» و «سروه» و «فالوپ» زنجیر سنگین استبدادی که طب قدیم جالینوسی به وجود آورده بود پاره کرد. قطع نظر از افکار ایدآلیستی او، می‌توان «جالینوس را یکی از بنیانگذاران علم فیزیولوژی دانست. وی خوگ و گوسفند و گاو و فیل را تشریح کرد و متوجه شباهت مابین ساختمان بدن انسان و میمون شد و استخوانها و استخوان‌بندی را توصیف کرد و عمل اعصاب را در بدن انسان تشخیص داد و حتی با قطع کردن عصب، موفق شد که فلج مصنوعی ایجاد کند و ثابت کرد که رگها پر از خون هستند نه «باد» و تفاوت بین خون وریدی و خون شریانی را شرح داد.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۲

متأسفانه او نیز از جمله کسانی است که این عقیده غلط را رواج داد که هوا مستقیماً وارد قلب می‌شود و مابین قلب و ریه ارتباط مستقیمی وجود دارد.» [۱۴] این بود مختصری از سیر تکاملی طب در یونان باستان، اکنون؛ سیر دانش طب را در جهان

سیر دانش پزشکی و سازمانهای وابسته، در ایران و جهان اسلامی

اشاره

حکیم ابو منصور موفق بن علی الهروی در کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه»، که در حدود سال ۴۴۷ نوشته شده است، به خوبی نشان می‌دهد که پزشکان عهد باستان و دوران قرون وسطا برای اغذیه و ادویه مفرده خواص و نتایجی قایل بودند و برای اشخاص و داروها و اغذیه مختلف، چهار طبع و چهار خاصیت ذکر می‌کردند. در مقدمه کتاب سابق الذکر می‌خوانیم: «چنین گفت حکیم ابو منصور موفق بن علی الهروی مرا، که کتابهای حکیمان پیشین و عالمان و طبیبان مجرب همه بجستم و هرچ گفته بودند به تأمل نگه کردم اندر ادویه و اغذیه مفرد و غیرش نیز، و کردار هر دارویی ...

و منفعتها و مضرتهاشان و طبعهای ایشان اندر چهار درجه ...» سپس می‌نویسد: «... حکیمان روم همی گویند که بعضی دارو یا غذا، گرم است اندر درجه اول و خشک است اندر درجه دوم و اندرین، ایشان به غلط افتاده‌اند و حکیمان هند بر صوابند و من راه حکیمان هند گرفته‌ام از آن جهت که دارو آنجا بیشتر است و عقاقیر آنجا تیزتر و خوشتر ...» [۱۵]

شماره پزشکان و وضع بیمارستانها

«احمد بن محمد الطائی که در آغاز خلافت معتضد عهده‌دار خرج و دخل مملکت بود، در صورت تفصیلی مخارج مملکت مبلغ قابل ملاحظه‌یی را که برای اطبای بزرگ و شاگردان ملازم آنان (پزشکیاران) و همچنین تهیه دارو اختصاص داده ذکر می‌کند. (الوزراء ص ۲۴).

در اوایل قرن چهارم، چند بیمارستان در بغداد احداث شد که مهمترین آنها عبارتست
از: کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۳

۱. بیمارستانی که ابو الحسن علی بن عیسی در سال ۳۰۲ در ناحیه حرابه از نواحی بغداد احداث و ابو عثمان سعید بن یعقوب الدمشقی را عهده‌دار آن کرد.

۲. بیمارستانی که به نام مادر مقتدر معروف بود ... و نفقه و هزینه آن هر ماهی ششصد دینار بود.

۳. بیمارستانی که مقتدر به اشارت سنان در باب الشّام (دروازه شام) ساخت. شاید علت تأسیس این سه بیمارستان بزرگ در مدت ۴ سال، این بود که در سالهای ۳۰۱ و ۳۰۲ بیماریهای عفونی و امراض دموی ناگهان شیوع یافت، خواستند کوتاهی و قصوری که در قرن سوم در امر تأسیس بیمارستانها شده جبران شود ... مسلماً رازی در مدتی که در بیمارستان ریاست داشته در یکی از دو بیمارستان اخیر به امر معالجه و مداوای بیماران اشتغال داشته و طبای بسیاری تحت نظر او نکات پزشکی را

می آموخته‌اند. در این زمان علم پزشکی چنان ترقی کرد، که چند سال پس از مرگ رازی، مقتدر به علت تشخیص نادرستی که یکی از اطبایا داده بود دستور داد که محتسبان، پزشکانی را که امتحان به «سنان» نداده‌اند از معالجه بیماران منع کنند، امتحان انجام شد، و تعداد امتحان‌دهندگان افزون از ۸۶۰ نفر بود، با اینکه پزشکان خلیفه و اطبای مشهور، از این امر مستثنی بودند...» [۱۶] (اخبار الحکما، ص ۱۳۱).

بیمارستان عضد الدوله در بغداد

ساختمان بیمارستان عضد الدوله در بغداد سه سال طول کشید و در سال ۹۸۲ میلادی پایان یافت. ابو سعید عیید الله در این مورد می‌نویسد: «عضد الدوله پدرم را از شیراز فرا خواند و در بیمارستان خود در بغداد به کار گماشت و در عین حال او را پزشک خاص خود کرد، در آن بیمارستان کحلالین زبردست، از قبیل ابو نصر بن الدهالی و جراحانی چون ابو الخیر و ابو الحسن بن النقا و دیگران نیز خدمت می‌کرده‌اند.»

قفطی می‌نویسد که تعداد کارکنان بیمارستان عضدی جمعا هشتاد نفر بود، که از آن جمله باید از ابن مندویه اصفهانی نام برده شود. عبد الله بن جبرئیل، نام تعداد زیادی از اطبای این بیمارستان را قید کرده است که از آن جمله ابو الحسن علی ابراهیم بن بکس (بکوس) است که درس داروسازی می‌داد...» [۱۷]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۴

دار الایتام و دار المجانین

غیر از بیمارستان عضدی، مردان خیرخواه دیگری به ایجاد بیمارستان مبادرت کردند از جمله «در سال ۱۱۱۳ میلادی شخصی به‌نام گماشتجین بیمارستان جدید دیگری بنا کرد و هشتاد سال پس از آن مستوفی عزیز الدین برای اولین بار یتیم‌خانه‌ای ساخت که در آن کودکان بی‌سرپرست تا رسیدن به سنی که بتوانند امور خود را اداره کنند نگاهداری می‌شدند، و مخارج آنها، از هر حیث تأمین می‌شد... و موظف بودند که درس هم بخوانند... در سال ۱۱۶۰ بنیامین یهودی از قریب به ۶۰ مرکز بهداشتی در شهر بغداد نام می‌برد و می‌نویسد: «در بغداد حدود ۶۰ مرکز بهداشتی وجود دارد که همه با بودجه خلافت اداره می‌شوند و دارای کلیه وسایل و تشکیلات مورد نیاز می‌باشد، هر بیماری که به آنها مراجعه کند با خرج خلیفه وقت، تغذیه شده و تا بازیافتن سلامتی کامل تحت درمان قرار می‌گیرد، علاوه بر این عمارت بزرگی در بغداد ساخته‌اند که دار المجانین نامیده می‌شود و دیوانگان در آن نگاهداری می‌شوند، و آنهایی را که خطرناک هستند غل و زنجیر می‌کنند تا به دیگران آسیبی نرسانند... دیوانگان مانند بیماران، مرتبا توسط اطبا بازدید می‌شوند و تحت درمان قرار می‌گیرند...» [۱۸]

عضد الدوله در شیراز نیز بیمارستان بزرگی بنا کرد که وابسته به دانشگاه آن شهر بود. در دانشگاه مزبور فلسفه، نجوم، طب، شیمی و ریاضیات تدریس می‌گردید.

حمایت از بینوایان

ابو سعید نیز در محل حکمرانی خود بیمارستانی بنا کرد و بودجه‌ای برای اداره امور آن تخصیص داد. او محل‌های مناسبی برای نگهداری افراد کور و مالخولیایی بنا نمود. یکی دیگر از کارهای برجسته این شخص ساخت خانه‌ای برای پیرزنان بیوه بود که در نوع خود یک اقدام ابتکاری محسوب می‌گردید. کارهای عام‌المنفعه او بسیار است، یکی از اقدامات او ساختن محلی برای نگهداری بچه‌های سرراهی است که موقوفات کافی برای تأمین مخارج آن در نظر گرفته بود. در گرگان نیز بیمارستان خوبی توسط بهاء‌الدوله بنا شد که ریاست آن مدتی با جرجانی بود، و در همین سمت بود که او در یادداشتهای خود نوشت: «بعد از تصدی من به این مقام، تعداد مراجعین به بیمارستان آن‌قدر زیاد شد که دیگر وقتی برای اتمام تألیفاتم باقی نماند...» [۱۹] ناگفته نماند که لغت «بیمارستان» که در سراسر مناطق عربی حتی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۵

کشورهایی نظیر مصر و سایر ممالک آفریقای شمالی به کار برده می‌شود یک لغت فارسی، و یادگار عهد ساسانیان است.

بیمارستان سیار

بیمارستانها بر دو نوع بودند، ثابت و سیار، بیمارستانهای سیار عبارت بودند از وسایل درمانی که با اسب و قاطر و شتر بطور مداوم از محلی به محل دیگر انتقال داده می‌شدند، و اگر ضرورت ایجاب می‌کرد مدتی توقف می‌نمودند، پزشکانی که همراه بیمارستانهای سیار حرکت می‌کردند، از هر نظر مشابه پزشکانی بودند که در بیمارستانهای ثابت خدمت می‌نمودند. سنان بن ثابت مدتی از عمر خود را در یکی از این بیمارستانها خدمت کرده بود. یکی دیگر از پزشکان معروفی که همراه با بیمارستانهای سیار حرکت می‌کرد «باحلی» بود که دستیاری به نام سدید ابو الوفا معروف به «موراخیم» داشت که علاوه بر طبابت، چشم‌پزشک قابلی نیز بود... در زمان سلطان محمود یکی از بیمارستانهای متحرک به عهده مستوفی عزیزالدین (همان کسی که برای اولین بار اقدام به تأسیس یتیم‌خانه کرد) واگذار شد، و او با دوراندیشی و کفایت تام، کلیه وسایل و تجهیزات، دارو، چادر و اطبای مورد نیاز و وسایل حمل و نقل لازم را فراهم ساخت. [۲۰]

نکته بسیار مهمی که مستوفی عزیزالدین در مقررات بیمارستان گنجانید و آن را به موقع اجرا گذاشت این بود که اسرا و سربازان زخمی دشمن نیز می‌توانستند متساویاً از تسهیلات آن استفاده کنند... [۲۱] «بعضی از بیمارستانها برای نگهداری بیماران مرد و برخی دیگر برای پذیرایی از بیماران زن تجهیز و آماده شده بود. هر بیمار دارای رختخوابی بود و همه‌روزه به وسیله پزشک معاینه می‌شد. پرستاران همه‌روزه چندبار از بیماران عیادت می‌کردند و دوا و غذای لازم در اختیار بیمار قرار می‌دادند در بیماریهای روانی و فکری نیز جای زنان از مردان جدا بود...» ۳

داروسازی

مهمترین بخش بیمارستان، بخش داروسازی و داروفروشی آن بود، علم داروسازی را اعراب بطور کامل از ایرانیان آموختند و همانطور که می‌دانیم به علت وجود استادانی از تمام نقاط جهان در دانشکده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۶

جندی‌شاپور، علم مزبور در آن دانشکده در سطح فوق‌العاده بالایی تدریس می‌گردید.

داروها یا گیاهی یا حیوانی و یا معدنی بود. داروها اکثراً مایع بود به همین علت بخش داروسازی بیمارستان را «شرابخانه» (محل نگهداری شربت‌ها و مایعات) می‌نامیدند.

داروهای مرکب عبارت بودند از معجون‌ها، ضمادها و مرهمهایی که توسط کارشناسان آگاه تهیه می‌شد. بیمارستان، معمولاً یک رئیس افتخاری (از سران کشور) و یک رئیس واقعی (از پزشکان معروف) داشت که «متولی» نامیده می‌شد. رازی، اول متولی بیمارستان ری و بعد هم متولی بیمارستان کهنه بغداد بود. «جرجانی» نیز همین سمت را در بیمارستان خوارزم داشت.

رئیس بیمارستان، دو معاون داشت که آنها را مشیر و قوام می‌نامیدند. وظیفه آنها تنظیم امور مالی و اداری بیمارستان بود. دانشجویان رشته طب ناگزیر بودند برای آمادگی علمی «کتاب فصول بقراط، مرشد، رازی، و مسائل حنین و تفسیر ابو سهل بن عبد العزیز نیشابوری ملقب به نیلی را که در تشریح و توضیح کتاب سابق الذکر نوشته است بخوانند و پس از فراگرفتن این اطلاعات در سال دوم، کتاب ذخیره ثابت بن قره و کتاب المنصوری رازی و ذخیره سید اسمعیل جرجانی را می‌خواندند، به این کتب باید کتاب هدایه ابو بکر جوینی و کفایه احمد بن خرج را نیز اضافه کرد.

غیر از اینها آنان که طالب کسب اطلاعات بیشتری بودند کتابهایی چون سته عشر جالینوس، حاوی رازی، الملکی علی بن عباس اهوازی، صد باب ابو سهل، قانون ابن سینا و بالاخره ذخیره خوارزمشاهی سید اسمعیل جرجانی را نیز مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دادند؛ چون کتابهایی که نام بردیم عموماً خطی و کمیاب بود محصلین برای دسترسی و مطالعه آنها، رنج فراوانی متحمل می‌شدند.

اکنون به خوبی نمی‌دانیم که داوطلبان رشته طب و دیگر رشته‌های علوم، قبل از شرکت در مدارس و محافل علمی و تلمذ در محضر اساتید، امتحانی می‌دادند یا خیر و پس از پایان دوره تحصیل، مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گرفتند یا نه، در هر حال مدارکی در دست است که بعضی از مدعیان طبابت پایه و مایه علمی و تجربی کافی نداشتند و گاه با داروها و معالجات خود، مردم بی‌گناه را به دیار نیستی می‌فرستادند.

غیر از پزشکان، عده‌ی به نام رگ‌زن و فصاد، پزشکی و اصلاح سر و صورت (سلمانی) را باهم انجام می‌دادند. محل کار و دگه آنها غالباً نزدیک دکان عطارها

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۷

یا دوافروشان بود. این گروه قبل از اشتغال به این کار، اطلاعاتی در زمینه عضلات و انواع رگها کسب می‌کردند و نزد محتسب سوگند می‌خوردند که جز با اجازه پزشک از حجامت اطفال و افراد مسن و مبتلایان به کم‌خونی و اشخاص علیل، خودداری کنند. حجامت و رگ‌زنی در ملاء عام صورت نمی‌گرفت. محتسب موظف بود که وسایل کار او را مورد بازرسی قرار دهد، معمولاً وسایل کار فصاد عبارت بود از بیشتر رگ‌زنی، شریان‌بند برای بستن دور بازو و جهت متورم ساختن رگ غالیه و بخور برای بجا آوردن حال بیمار. یک کلاف ابریشم برای بستن روی محلی که از آن خون گرفته شده و خون آن بند نمی‌آید.

علاوه بر این از یک قیچی و تیغ برای این کار استفاده می‌کردند و گاه داروهای تجویز می‌کردند و به جزّاحیه‌های کوچک، نظیر بیرون آوردن تیغ ماهی، یا استخوان از گلو مبادرت می‌کردند...» [۲۲] گاه متصدیان دکان سلمانی غیر از کارهای سابق الذکر به کشیدن دندان نیز اقدام می‌کردند و این کار تا نیم قرن پیش در ایران متداول بود. علاوه بر این عده‌ای به نام زالوانداز از دیرباز در شهرها و دهات گردش می‌کردند و کالای خود «زالو» را به نیازمندان عرضه می‌کردند.

دیگر از کسانی که غیرمستقیم در کار پزشکان مداخله می کردند عبارت بودند از عناصر شیادی که به کار جن گیری و دعانویسی، جادو جنبل و غیره متوسل می شدند و مردم بیچاره و بی خبر را با این اقدامات فریب می دادند و گمراه می کردند. زکریای رازی در مورد فعالیت وسیع شیادان پزشک نما در بغداد در عهد خود شرح مفصلی نوشته است از جمله می گوید:

«شیادان پزشک نما، به قدری عملیات گوناگون و هنرنماییهای جورواجور می کنند که اگر من تمام یک رساله را هم به آن کارها اختصاص دهم کافی نخواهد بود...» سپس یکایک کارهای مزورانه آنها را بیان می کند و نشان می دهد که چطور مردم ساده لوح و بی اطلاع فریب این دغلكاران را می خوردند.

برای آنکه خوانندگان به حد و دانش طب در آن ایام بیشتر آشنا شوند توصیفی را که سنان بن ثابت از دست قطع شده «مقله» کرده است در اینجا نقل می کنیم:

«من او را در وضعی فوق العاده وخیم یافتم. دست قطع شده او را در پارچه یی خشن و زبر پیچیده و روی آن را با طنابی که از الیاف شاهدانه بافته شده بود بسته بودند، وقتی طناب را باز کردم و پارچه را برداشتم محل بریده شده را زیر پوششی از کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۸

پهن اسب دیدم که آن را نیز برداشتم، بالای محل قطع شده را با رسنی از شاهدانه، آنچنان محکم بسته بودند که طناب در گوشت فرورفته بود و بخش زیرین آن کبود شده بود.

من به او گفتم که این طناب را نباید باز کرد، ولی به جای پهن اسب باید از مرهم کافور استفاده شود و لازم است که هر روز آن را با گلاب و کافور بشوید و روغن صندل به آن بمالد، آن گاه خود، بدون اینکه رسنی را که به دستش بسته شده بود، باز کنم با مرهمی از گلاب و کافور و روغن صندل آن را بستم و این کار درد او را اندکی تسکین داد...» [۲۳]

کتابها و منابع پزشکی در قرون وسطا

ذخیره خوارزمشاهی

یکی از مهمترین متون فارسی در رشته پزشکی کتاب مشهور و ارجمند ذخیره خوارزمشاهی تألیف اسماعیل بن حسن جرجانی از سادات اصفهان و پزشک دربار سلطان علاء الدین تکش خوارزمشاه است که، در سال ۴۳۴ هجری متولد و در سال ۵۳۱ هجری دیده از جهان فرو بسته است. این کتاب، چنانکه قبلا اشاره کردیم، یکی از منابع مهم دانش پژوهان قرون وسطا بشمار می رود، و بسیاری از مسائل پزشکی، مورد مطالعه قرار گرفته است، از جمله در کتاب نخستین، از حدّ طب و منفعت آن و مایه ها و مزاجها و خلطها و تشریح اندامهای منفرد و مرکب و در کتاب دوم از حالهای تن مردم از تندرستی و بیماری و شناختن نبض و تفسره و هرچه از تن مردم بیرون آید. چون عرق و تف [۲۴] و بول و غایط و در کتاب سوم از تندرستی و تدبیر هوا و مسکن و طعام و شراب و تدبیر خواب و بیداری و تدبیر حرکت و سکون و به کار بردن روغنها، و تدبیر قی کردن و داروی مسهل خوردن و تدبیر فصد و حجامت و حقنه [۲۵] و شیاف و تدبیر امراض نفسانی چون شادی و اندوه- و تدبیر پروردن طفلان و تدبیر پیران و تدبیر مسافران و در کتاب چهارم از تشخیص بیماریها و در کتاب

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۲۹۹

پنجم از انواع طب و در کتاب ششم از علاج بیماریها از سر تا پای، و در کتاب هفتم از علاج آماسها و ریشها و تدبیر شکافتن

و داغ کردن و تدبیر شکستگی و آزرده‌گی و ورم و در کتاب هشتم از پاکیزگی و آراستگی ظاهر تن و در کتاب نهم از زهرها و پادزهرها سخن رفته است. [۲۶]

حرفه پزشکی

ابن اخوه، نویسنده «آیین شهرداری»، از اینکه در روزگار او مردم تمایلی بر فراگرفتن دانش پزشکی نشان نمی‌دهند، اظهار نگرانی و ملال می‌کند و می‌گوید: چه بسا شهرهایی که طبیب ندارد جز اهل ذمه، که در مورد احکام طب شهادت آنان پذیرفته نیست، در این زمان کسی را نمی‌بینم که دانش پزشکی را فراگیرد. اما در علم فقه بخصوص مسائل اختلافی و جدلی غور می‌کنند. و شهر پر از فقهای است که، سرگرم فتوا و پاسخ دادن به دعاوی هستند ... سبب این غفلت جز این نتواند بود که علم طب مانند علم فقه وسیله به دست گرفتن قضا و فرمانروایی و صاحب مقام بودن و بر دیگران برتری جستن و غلبه بر رقیبان نیست، دریغا که، دانش و دین برافتاده است. [۲۷]

وظایف پزشک و مسئولیتهای او به نظر ابن اخوه

طبیب باید به چگونگی و ترکیب بدن و مزاج اعضا و بیماریهای اعضا و علل و نشانه‌ها و داروهایی که آنها را بهبود می‌بخشد، آگاه باشد. و نیز تهیه دارو و روش مداوا را بداند ... شایسته اینست که چون طبیب نزد بیمار آید، از سبب بیماری و درد بپرسد. سپس شربت‌ها و داروهای گیاهی بر او مقرر دارد. و نسخه‌ای برای اولیای بیمار، به شهادت کسانی که نزد بیمار باشند، بنویسد: و فردای آن روز باز نزد مریض آید و معاینه کند و قاروره او را ببیند و از وی بپرسد که آیا مرض تخفیف یافته است یا نه؟ آنگاه به مقتضای حال دستورهایی دهد و نسخه‌ای بنویسد. روز سوم و چهارم و روزهای دیگر نیز چنین کند تا آنگاه که مریض بهبود یابد یا بمیرد- اگر بهبود یابد طبیب مزد و کرامت (تحفه) خود را بگیرد و اگر بمیرد اولیای وی نزد حکیم شهر آید و نسخه‌هایی را که طبیب نوشته است بر وی عرضه کنند. اگر با علم حکمت و طب مطابق باشد و طبیب

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۰

کوتاهی نکرده باشد، گوید: اجل فرارسیده بود، و اگر بخلاف این باشد گوید: دیه این میت را از طبیب بگیرند زیرا وی با نادانی و کوتاهی خود وی را کشته است ...

سپس می‌نویسد مستحب است که محتسب از پزشکان تعهدی را که ابقراط از اطبا می‌گرفت بگیرد. (برای آشنایی با سوگند ابقراط به جلد اول تاریخ اجتماعی ایران، ذیل ص ۳۲۰ مراجعه فرمایند).

دامپزشکی

اشاره

در ایران باستان به حیوانات از جهات اقتصادی توجه مخصوص می‌شد «... در اوستا حیوانات به دو گروه تقسیم شده‌اند:

۱. حیوانات مفید و سودمند مانند اسب، گاو، گوسفند، شتر و ماکیان.

۲. حیوانات مضر و آسیب‌رسان نظیر مار، مگس، گرگ و غیره.

در منابع مذهبی و تاریخی پیش از اسلام همانطور که از دستمزد پزشکان سخن به میان آمده از حق و دستمزد دامپزشکان نیز

گفتگو شده است.

حمایت از حیوانات

در دوران بعد از اسلام نیز کمابیش حیوانات و بیماریهای گوناگون آنها مورد توجه بوده است. یکی از وظایف محاسب در شهرها و بلاد اسلامی این بود که مراقبت کند، حیوانات را بیش از طاقت آنها بار نکنند، و در هنگام استراحت بار را از پشت آنها بردارند، به طوری که در بعضی منابع آمده است حیوانات به ۳۲۰ نوع بیماری مبتلا می شدند.

در میان حیوانات، راجع به اسب و انواع و اقسام آن و راه تشخیص اسب خوب و اصیل از اسب معمولی، و بیماریهای این حیوان نجیب رسالات گوناگونی نوشته شده است.

گاه نعلبندها علاوه بر تراشیدن سم و ساختن نعل مناسب، براساس تجارب و اطلاعاتی که داشتند به دامپزشکی نیز می پرداختند. [۲۸]

شرط تخصص در دامپزشکی

به نظر ابن اخوه کسانی می توانند در رشته دامپزشکی دعوی تخصص کنند، که در فنون فصد (رگ زدن) و قطع و داغ کردن بعضی از اعضای بدن و نظایر آن صاحب اطلاع باشند. حکمای قدیم برای ستوران ۳۲۰ نوع بیماری برشمرده اند، که مهمترین آنها عبارتند از خناق رطب، خناق خشک، جنون، فساد دماغ، سردرد، آماس شکم، خود آماس، نوعی بیماری

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۱

دل، خشام (افتادن غضروفهای بینی) درد کبد، درد دل، کرم شکم، درد شکم، مغص (درد روده های کوچک)، بیماری سرین، سردرد، سرفه سرد، سرفه گرم، خونریزی از دبر و نره، درد مفاصل، پیدایش آب گرم در چشم و سوراخهای بینی، سستی گوش، کری و جز اینها ... بیطار باید به معالجه این بیماریها و سبب پیدایش آنها، آشنا باشد... [۲۹]

کحّالان

به نظر ابن اخوه، محاسب باید کحّالان (چشم پزشکان) را با کتاب حنین بن اسحاق موسوم به (مقالات دهگانه در باب چشم) بیازماید. هر کس از عهده آزمایش برآید و تشریح طبقات چشم و غده ها و رطوبتهای سه گانه و امراض سه گانه و بیماریهایی که فرع آن است، و به ترکیب داروهای چشم و چگونگی عقاقیر آشنا باشد اجازه دهد که به معالجه چشم بپردازد. کحّالان دوره گرد اغلب غیر قابل اعتماد هستند ... تقلبات دارویی ایشان بسیار است و نمی توان برشمرد... [۳۰]

شکسته بند

شکسته بند به شرطی می تواند به شکسته بندی بپردازد که گفتار ششم از کتاب (کفاش فولیس) را که در باب شکسته بندی است فراگیرد. و شماره استخوانهای آدمی را که دویست عدد است و هشتاد و چهار عدد آن بزرگتر است و نیز شکل و اندازه هر استخوانی را بداند تا به هنگام شکستگی یا در رفتن آن را به جای نخستین باز برد. محاسب باید این امور را در وی بیازماید.

حدود تخصص جراحان

جراح باید کتاب جالینوس موسوم به (فاطجانس) را که درباره زخمها و مرهمها است فراگیرد و علم تشریح یکایک اعضای بدن انسان و عضلات و رگها و شریانها و اعصاب را بخوبی بشناسد و هنگام قطع بواسیر و غیر آن از بیمار مراقبت کند و نیز یک دست نیشتر و از آن جمله نیشتری که سرش گرد باشد، و نیشتر مورّب و نیز اژه بریدن و انواع مرهمها و مرهمدان و داروی کندر که برای قطع خون است در دسترس خود داشته باشد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۲

نظر طبی افضل کرمانی

ملک دینار از افضل کرمانی از دانشمندان قرن ششم هجری، سؤال می کند با زخم و خونریزی که در زیر چشم دارم می توانم گوشت بخورم یا نه؟ افضل می گوید: «... اگر دو سه روز احتراز فرمایند. شاید [۳۱]، تا قوت خون کمتر شود و ورم ساکن گردد، خواهجای از خواهجان درگاه مبارک ایستاده بود، گفت: ای خداوند، اگر کباب کنند و بوی آن به مشام اشرف رسد و نخورد همانا صواب باشد. امیر خود جواب داد: آری من کباب بیویم و تو بخوری.» [۳۲]

فصد

پزشکان قرون وسطا در پنج مورد از فصد و خون گرفتن خودداری می کردند:

۱. پس از هم خوابگی، ۲. پس از استحمام، ۳. هنگام پری معده و روده ها از فضلات، ۴. هنگام سرما و گرمای سخت، محتسب باید از فصدان تعهد بگیرد که در فصد اشخاص زیر، جز با مشورت پزشکان اقدام نکنند: ۱. اشخاصی که بسیار ضعیف و لاغرند، ۲. کسانی که بدنی خشک دارند، ۳. صاحبان بدن متخلخل، ۴. کسی که بدنی سست دارد، ۵. کسی که بدن زردرنگ و بی خون دارد، ۶. کسی که در مرحله نقاهت است، ۷. کسی که سردمزاج است، ۸. هنگام درد سخت نیز باید از خون گرفتن خودداری نمود.

حجامت و ختنه

پزشکان قدیم حجامت را نیز بسیار سودمند می دانستند و معتقد بودند که حجام و فصد باید سبک [۳۳] و خوش اندام و به کار خود مسلط و آگاه باشند تا به بیمار، درد و رنج نرسانند. حجام باید ابزار ختنه را نیز همراه داشته باشد و بر زن و مرد، ختنه، واجب است. ابو حنیفه این عمل را مستحب موکد می داند.

مقررات و نظامات پزشکی

در قرون وسطا نیز برای حقوق و وظایف پزشکان مقرراتی وجود داشت که همه متصدیان امور طبی ملزم به تبعیت از آنها بودند.

این مقررات بعداً مهمتر و کاملتر شد. در کتابهایی مانند المدخل تألیف ابن الحاج و کتاب معالم القربه فی احکام الحسبه تألیف ابن الاخوه نکاتی از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۳

اخلاق و آداب طبی آورده شده است ... داستانهای متعدد از پزشکانی نقل شده است که حق العلاجشان پرداخته نشده بود و آن را در دادگاه مطالبه می کردند.

بیماریهای گوش و گلو و بینی و چشم

در مورد بیماریهای گوش و گلو و بینی و چشم، مکتب طب اسلامی عملاً از یونانیان خیلی پیش افتاد، و به نسلهای بعد خدمات بسیار باارزشی کرد. در میان مسلمانان کلمه «چشم پزشکی» یا کَحَال معنی مبتدل و پستی را که در نوشته‌های جالینوس و دیگر نویسندگان سلف دارا بود نداشت، اما در چشم پزشکی و در رشته گوش و گلو و بینی، همه پزشکان ایرانی پیشرو و صاحب نظر نبودند، مگر زکریای رازی که کتابی درباره بینایی نوشت. رازی اولین کسی بود که درباره عمل آب مروارید شرحی نگاشت و درباره واکنش طبیعی مردمک چشم در مقابل نور گفتگو کرد. شاید بتوان برای این سینا هم، که معالجه مجرای اشک را با گذراندن میل طبی در آن متداول ساخت، سهمی و قدری قایل شد ... در رشته جراحی به زحمت می توان گفت ایرانیان پیشرفتی کرده یا نکرده‌اند.

کتابهای جراحی، چه عربی و چه فارسی، نادر و کم یابند و، درحقیقت، در اینگونه کتابها از موضوعهای عملی و فنی متنوع گفتگو می شود و درباره اعمال مختلف جراحی از سوراخ کردن جمجمه تا بریدن شاهرگهای متسع بحث می شود ... شاید پیشینیان در عمل سنگ، تخصص داشته و گاهی توانسته باشند سنگ را از کلیه خارج کنند. برای بهاء الدوله (اوایل قرن دهم هجری) باید این مرتب را قایل بود که مدت‌ها پیش از فاولر (Fawler) و پوتن (Potin) دریافته و نوشته بود که پس از عمل جراحی شکم، باید مریض را به حال نشسته نگاه داشت و مراقبت نمود- برای معالجه ورم صفاق نیز طرح اسبابی را ریخت که بدون باز کردن شکم بتوان لوله مخصوصی در آن داخل کرد که در یک انتهای آن یک نوک خیلی ظریف و در انتهای دیگرش کیسه محکمی که هوا از آن نگذرد تعبیه شده باشد و با مکیدن از سوراخی که در وسط لوله باشد چرک را از پرده صفاق بیرون کشید... [۳۴]

گچ شکسته‌بندی

مدتها پیش از آنکه گچ شکسته‌بندی (که به گچ پاریس معروف است) در اروپا شناخته شود به وسیله شکسته‌بندها از آن استفاده می شد.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۴

تردید دارم که ایرانیان در موقع زایمان غیرطبیعی از شکافتن پهلوی زن باردار استفاده کرده باشند، البته فردوسی به یک چنین

عملی اشاره می‌کند ... بسیاری از پزشکان در مورد طب بالینی، برای ایرانیان پیش از آنچه درخور آنان هست سهم و اعتبار قایلند، همه کس می‌داند که رازی نخستین کسی است که سرخک را از آبله تمیز داده است.

تشخیص آبله

توصیفی که رازی از این بیماری کرده به‌وسیله انجمن سیدنهم (Sydenham) به انگلیسی ترجمه شده است، اما نمی‌توان مطمئن بود که وی درحقیقت آنها، یعنی سرخک و آبله را دو بیماری جداگانه دانسته باشد ...

مسلم رازی نمی‌دانست که آبله مسری است. ایرانیان برای جلوگیری از مبتلا شدن به آبله از تلقیح بازو به بازو استفاده می‌کردند، ولی محتمل است که این امر را از چینیان اقتباس کرده باشند. پاره‌ای مطالعات ابتکاری را هم به ابن سینا نسبت می‌دهند. به نظر می‌رسد که وی متوجه تفاوت بین یرقان دموی و یرقان مسدودکننده، شده باشد. توصیفی که ابن سینا از بیماری ورم غشاء مغز (مننژیت) کرده موجب شده است که برخی از مورخان وی را متخصصی در بیماریهای اعصاب بدانند که بر زمان خود پیشی گرفته است، اما مطالعه کتاب قانون وی، نشان می‌دهد که او از تمام عقاید نادرست معاصران خود متأثر بوده ولی پیروی وی از عقیده ابن هیثم درباره علل بینایی که مخالف معتقدات زمان بود و امروز صحت آنها به ثبوت رسیده است، موجب قدر و اعتبار ابن سیناست ...

نظریات پزشکی جرجانی

به نظر می‌رسد که وقتی جرجانی (قرن پنجم هجری) متذکر شد که در برخی حالات، بزرگ شدن غده‌های درقی با ضربان شدید قلب توأم است به یک موضوع کاملاً تازه و ابتکاری پی برده باشد ... همچنین جرجانی بدین واقعیت علمی پی برد که برخی از امراض، دشمن بعضی دیگرند و ممکن است با مرضی، مرضی دیگر را درمان کرد. وقتی که امروز برای معالجه فلج از حمله مالاریای حاد استفاده می‌کنیم از این اصل پیروی کرده‌ایم. - کمی بعد بهاء‌الدوله (۹۰۶ هجری، ۱۵۰۰ م) که دانشمندی تیزبین و محقق دقیق بود قدیمی‌ترین تعریفی را که از سیاه‌سرفه شده است بیان کرد ... تقریباً در همان سال عماد الدین شیرازی مختصری درباره بیماری کوفت (سیفلیس) نوشت که مقداری مطالب ابتکاری در آن بود ... ولی مسلماً در آن موقع این بیماری را در اروپا می‌شناخته‌اند. [۳۵]

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۵

پیشرفت ایرانیان در معالجه امراض زیادتر بود تا در تشخیص آنها. دارونامه‌های آنان مبتنی بر داروهای گیاهی یونانی بود، اما به آنچه از یونان به ارث برده بودند داروهای معروفی مانند ریوند چینی، سنا، کافور، جوز هندی، میخک، سندل، فلوس، تمبر و مهمتر از همه نیشکر را افزودند، گیاه‌شناسی و طب، دوشادوش یکدیگر پیش رفتند. برای ایرانیان باید این خدمت معتبر را هم شناخت که در داروسازی از حدود گیاهان طبی تجاوز کردند و به دارونامه‌های خود تعداد معتابهی دواهای شیمیایی افزودند که «سولفامید» های امروز وارث و جانشین آنها بشمار می‌روند.

رازی، پس از آنکه جیوه را در میمونها تجربه کرد، آن را به عنوان مسهل تجویز نمود و عماد الدین از آن در معالجه کوفت (سیفلیس) استفاده کرد. همچنین رازی دانه‌های سفیدآب سرب را برای درمان چشم، به کاربرد ... کتابی هم در شیمی نگاشت

که راه را برای مفهوم جدید اجسام شیمیایی هموار کرد. تا زمان او اجسام به جامد و نامی و حیوانی تقسیم می‌شدند اما او طبقه‌بندی «حیوانی، گیاهی و معدنی» را در علم وارد ساخت، سپس مواد معدنی را به جوهر و جامد و سنگ و زاج و بوره و نمک (ملح) تقسیم کرد و بین مواد جامد فُزار و غیرفُزار فرق گذاشت.

ابو منصور موفق هروی

پس از رازی، نوبت به ابو منصور موفق می‌رسد که اولین کتاب طبی را به فارسی نوشت. این کتاب نه تنها از جنبه طبی بسیار مهم است بلکه از این نظر هم اهمیت بسیار دارد که اولین اثری است که از نثر فارسی (در ایران بعد از اسلام) بجا مانده است. از ۵۸۵ دارویی که در این کتاب از آنها یاد شده است ۷۵ قلم آن معدنی هستند. ابو منصور بین بی‌کربنات سدیم و کربنات پتاسیم فرق گذاشته، اطلاعی هم از اکسید آرسنیک و اکسید مس و آنتیموان داشته و از تأثیر سمی ترکیبات مس و سرب و خاصیت آهک زنده برای ازاله مو باخبر بوده است... [۳۶]

در منابع طبی و تاریخی بعد از اسلام کم‌وبیش به انواع داروها و طرز مداوای بیماران اشاره شده است از جمله در شاهنامه فردوسی از برخی از ادویه نباتی سخن رفته است:

به نزدیک خاتون شد آن چاره‌گرته دید بیمار او را جگر

بفرمود تا آب نار آورندهمان تره جویبار آورند

کجا تره کان کاسنی خواندش طپش خواست کز مغز بنشاندش

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۶

در کتاب «الابنیه عن حقایق الادویه» تألیف ابو منصور موفق بن علی الهروی که بین سالهای ۳۵۰ تا ۳۶۰ ه. ق نوشته شده است چنین می‌خوانیم: آنچه در عالم است از چهار قسم بیرون نیست یا غذا هست، یا دارو یا زهر یا هم غذاست و هم دارو. بعد از خواص طبی سیر، مرداسنگ و دیگر ادویه یاد می‌کند. به نظر نویسنده این کتاب، طب هندی بر طب رومی رجحان دارد. در جای دیگر مؤلف این کتاب بخوبی نشان می‌دهد که پزشکان عهد باستان و قرون وسطا برای اغذیه و ادویه مفرده خواص و نتایج قایل بودند و برای اشخاص و داروها و اغذیه مختلف چهار طبع یا چهار خاصیت ذکر می‌کردند، چنانکه در مقدمه کتاب سابق الذکر می‌خوانیم: «چنین گفت حکیم ابو منصور موفق بن علی الهروی کی مرا کتابهای حکیمان پیشین و عالمان و طبیبان مجرب همه بجستم و هرچ گفته بودند به تأمل نگه کردم اندر ادویه و اغذیه مفرد و غیرش نیز، و کردار هر دارویی ... و منفعتها و مضرتهاشان و طبعهای ایشان اندر چهار درجه ...» سپس می‌نویسد: «... حکیمان روم همی گویند که بعضی دارو یا غذا گرم است اندر درجه اول و خشک است اندر درجه دوم و اندرین، ایشان به غلط افتاده‌اند و حکیمان هند بر صوابند و من راه حکیمان هند گرفته‌ام از آنجهت که دارو آنجا بیشتر است و عقاقیر آنجا تیزتر و خوشتر ...» [۳۷]

داروهای گیاهی

بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی در کتاب «التوسل الی التوسل» ضمن رساله‌یی که در حبس شادیاخ انشاء نموده و از مظالم روزگار شکایت کرده است. از عارضه قولنج و از داروهاییی که برای درمان درد خود به کار برده است سخن می‌گوید، از

جمله می نویسد: «... علایجها را هم اثر مضمحل شده بود و داروها را خاصیت باطل گشته ...»

گیاههای طبی

«اسامی گیاههای طبی در شرح پهلوی یسنا و هلیلک که در کتب پهلوی آمده از سانسکریت اخذ شده، مانند تمر هندی و جوزبویا و تاتوره و امنله و اشنان و دارچین و زنجبیل و صندل و فلفل و قرنفل و کافور و نارگیل و نیلوفر و نیل از هند آمده و حتی برنج و توت و ماش و هندوانه از نباتات مأكول نیز از آن دیار یعنی از هند است. «لویفر» از علمای مستشرق درباره اسامی ۵۴ نبات که از هند به ایران آمده و غالب لغات فارسی آنها هم از اصل سانسکریت است تحقیق نموده و برشمرده است ... اسامی نباتات طبی یونانی در فارسی بشمار است و آنها را در کتاب الابنیه عن حقایق الادویه موفق هروی و مخزن الادویه و تحفه حکیم مؤمن و مفردات ابن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۷

بیطار و مفاتیح العلوم خوارزمی و کتب طبی بشمار عربی و فارسی به سهولت می توان پیدا کرد مانند اسطخدوس و عنبر پاریس و غیره و غیره، اسامی گیاههای طبی در فارسی و پهلوی، کاشف از این است که طب در ایران قبل از اسلام هم وسعتی داشته و با وجود ترجمه‌هایی از کتب یونانی، لغات ایرانی هم در طب زیاد معمول بوده است ...» [۳۸]

در فرخنامه جمالی مربوط به اواسط قرن ششم هجری از بعضی بیماریها و داروی آنها یاد شده است، با اینکه اکثر تعلیمات طبی مندرج در این کتاب، فاقد ارزش علمی است، برای تفریح خاطر خوانندگان و آشنایی با اندیشه‌های خرافی آن دوره به ذکر چند مورد اکتفا می کنیم:

نفوذ خرافات در علم طب

۱. «... اگر موی سر مردم را بسوزانند و خاکسترش به گلاب تر کنند و بر سر زنی نهند که دشوار زاید در ساعت فارغ شود.» [۳۹]
۲. «اگر استخوان مرده را بسوزانند و بسایند و در بواسیر کنند ظاهر و باطن نیست گرداند و منفعت کند، و لیکن پنهان در وی باید دمید.» [۴۰]
۳. «اگر منی مرد بستانند و با سپیده خایه بیامیزد و در میان جوی آب پنهان کند یا در میان درخت بید نهد شهوت بسته می شود ...» [۴۱]
۴. «اگر کسی بول مرد بازخورد هرگز جادوی بر وی کار نکند.» [۴۲]
۵. «اگر خواهند که بدانند کودک در شکم مادر، نر است یا ماده، زن را باید فرمود که شیر را در آب بدوشد، اگر بر سر آب آید کودک ماده است و اگر زیر آب رود دلیل نرینه است.» ۶
۶. «اگر قضیب گرگ خرد کنند و به گاه مجامعت لختی به آب دهان تر کرده به قضیت درمالند، با هر که مجامعت کند، هرگز از وی نشکاید.»
۷. «اگر خایه گوساله خشک کنند و بکوبند و بخورند بر جماع کردن بیافزاید.»

۸. «مغز سر هفت گنجشک با شکر بیامیزد و بخورد آب پشت بیافزاید و اگر بر قضیب مالند سخت شود و هم چنین مجامعت را قوت دهد.»

۹. «انار شیرین به گرمی میل دارد، لطیف بود، سرفه ببرد و سینه را سود دارد و جگر را قوی کند، لکن آب پشت بکاهد و شهوت بنشانند، اما دماغ تر کند و بعضی

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۸

گویند آب پشت بیافزاید، اما انار ترش سرد است و لطیف و شکم بیندد و صفرا بنشانند و تپش دل و معده و حرارت جگر را زایل کند.»

۱۰. «هر که پیاز خام بسیار خورد او را درد شقیقه پیدا آید.»

۱۱. «اگر روغن چراغ به جامه رسد و به آرد باقلای پخته بشویند پاک گردد.»

۱۲. «اگر نعناع با نان بسیار بخورند بلغم ببرد و بادها بنشانند.»

۱۳. «طبع کاهو سرد و ترست خواب آرد و درد سر بنشانند، سرفه ببرد و نزله و زکام ببرد و برای درد شکم و درد گوش و درد

چشم که از گرمی بود نیک است چون شب از او بخورند آب پشت بیندد و چشم تاریک شود...» [۴۳]

خاقانی شاعر نامدار قرن ششم هجری از پزشکان بیمایه و بی اطلاع و داروهای بی اثر آنان شکایت می کند:

... ای طیبیان غلطگوی چه گویم که شما نامبارک دم و ناساز دوا بید همه

... ای کرامات فروشان، دم افسون شماعلت [۴۴] افزود که معلول ریابید همه

... بس جوانم، به دعا جان مرا دریابید که چو عیسی ز بر بام دعابید همه

آه، کامروز تبم تیز [۴۵] و زبان کند شدست تب ببندید و زبانتم بگشایید همه

بوی دارو شنوم روی بگردانم از اوهر زمان شربت نو در مفرابید همه

تم از آتش تب سوخته چون عود و نی است چون نی و عود سرانگشت بخابید همه

انواع شربت

بیش از ۷۰ گونه شربت وجود دارد که اهم آنها عبارتند از شربت گلاب، شربت نیلوفر، شربت گل سرخ تازه، شربت گل سرخ مکرر، شربت سیب ساده، شربت سیب رنگین، شربت سیب فتحی، انواع شربتهای لیمو، شربت سرکنگبین، شربت سکنگبین اناری، شربت آلو، شربت آلبالو، شربت میبه معطر... شربت پوست ریشه کاسنی، شربت انار شیرین، شربت شاه تره، شربت صندل سفید، شربت تمر هندی، شربت بارهنگ، شربت زرشک، شربت عناب، شربت خشخاش، شربت مورد، شربت مارچوبه، شربت گشنیز، شربت راوند یا شربت ریواس، شربت کافور پرورده، شربت نعناع، شربت سرکه، شربت نارنج، شربت قطام، شربت

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۰۹

فستین، شربت شیرخشت، شربت توت، شربت پیاز، شربت گاوزبان و جز اینها...»

معجونها نیز نامهای بسیار دارند و همچنین است قرصها، و ربها و داروهای مکیدنی و جوارشیات (معزب گوارش) معجونی است مفرح و مقوی و محلل ریاح و مصلح اغذیه [۴۶] خوب ابارجات (برای لنت مزاج، مفید است... محتسب باید در تهیه

مواد گیاهی، قرصها، معجونها و سفوفات (داروهای خشک کوبیده) نظیر زیره سیاه، تخم گشنیز، گز علفی و ترنجبین و جز آن) دقت و مراقبت کند و کسی را که در این زمینه‌ها مطلع است، برای نظارت برگزیند...» حسبت و مراقبت در کار عطاران مخصوصا مورد نظر ابن اخوه قرار گرفته زیرا بعضی از عطاران و داروسازان (طباشیر را با استخوان سوخته می‌آمیزند ... و برخی از عطاران کندر را با صمغ و قلفونیه (یعنی صمغ صنوبر) می‌آمیزند ... و تمره‌ندی را به تقلب با موم و نمک و سرکه می‌آمیزند و به نام عجین البلاد می‌فروشند...» [۴۷]

طرز معالجه میرخواند

میرخواند مؤلف «روضه الصفا» در اواخر عمر به ضعف و بیماری مبتلا شد و به طوری که خود نوشته است: «ضعف جگر و گرده به مثابه‌ای بر راقم حروف استیلا یافت که قوت حرکت بل مجال نشستن نماند و اطبای مسیحانفس به معالجه این غریب بی کس پرداخته به سلوک طریق پرهیز که در نظر بصیرت بسیار دشوار نمود، ارشاد نمودند، چنانکه قرار دادند که هرروز به دو سیر گوشت که نان اصلا بدان منضم نشود و دو سیر شوربا و یک انار در آخر روز قناعت باید نمود و اگر تشنگی غلبه کند مقداری عرق کاسنی به جای آب باید آشامید و چون نقد حیات تحفه‌ای عزیز و میوه نایاب است کمینه از اشارت آن جماعت تجاوز جایز ندانست و باوجود این ضعف قوا و احتیاط که در اکل و شرب فرموده بودند از کتابت منع نکردند و مخلص حقیقی، این معنی را فوزی عظیم دانسته به کار خود مشغول شد...» [۴۸]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۱

سیر تکاملی اندیشه‌های ادبی و فلسفی در اروپا

اشاره

چون فرهنگ و معارف ایران از عهد فتح‌علیشاه به بعد در نتیجه استقرار روابط سیاسی و فرهنگی با اروپا، تحت تأثیر فرهنگ و تمدن غرب قرار گرفته است، با رعایت کمال اختصار به سیر تکاملی فرهنگ غرب اشاره می‌کنیم. سیر تکاملی فرهنگ فرانسه: فرهنگ و ادب فرانسه از قرن دهم به تدریج ترقی و پیشرفت نمود از ۱۱۲۰ تا ۱۲۷۰ میلادی که سال وفات سنلویی است فعالیت فرهنگی سیر صعودی داشت و تعدادی دانشگاه در پاریس و دیگر نقاط فرانسه تأسیس گردید، جنگهای صد ساله از ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳ سبب انحطاط فرهنگ و ادبیات در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی شد، تا اواسط قرن سیزدهم ادبیات فرانسه شامل نظم بود ولی پس از آن دوره، نثر جای نظم را گرفت. اشعار غنائی در قرون دوازدهم و سیزدهم رواج یافت.

ادبیات منثور با آثار وقایع‌نگاران و تاریخ‌نویسان آغاز شد و تا قرن شانزدهم دوام یافت. در دوره رنسانس مخصوصا در آغاز قرن شانزدهم دو واقعه مهم یعنی رنسانس و اصلاح دینی روی داد که هر دو در فرهنگ و ادبیات و اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی مردم، آثاری عمیق باقی گذاشت.

نهضت رنسانس: این نهضت ادبیات فرانسه را به جانب ادبیات ایتالیائی و کلاسیک متوجه کرد، تأثیر این ادبیات در اشعار

«مارو» و در آثار «رابله» که یکی از نوابغ عالم ادب بشمار می‌رود مشهود است.

نفوذ ادبیات ایتالیائی عکس العمل ایجاد کرد، که آثار «رونار» و گروه «پلنیاد و مالرب» گواه بر آن است، از نویسندگان معروف عصر رنسانس میتوان «مونتنی» را

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۲

نام برد، یکی از آثار عمده اصلاح دینی در ادبیات فرانسه این بود که متون مربوط به علوم الهی از زبان لاتینی به زبان فرانسه ترجمه شد.

در دوران فرمانروائی با ثبات و مرفه‌خاندان بوریون، پاریس مرکز درخشان فرهنگ و تمدن مغرب‌زمین شد.

قرن هفدهم میلادی دوره ادبیات کلاسیک فرانسه است، کسانی چون کرنی، راسین و مولیر در رشته نمایشنامه‌نویسی - لافونتن و بوالو، در شعر غنائی و طنزآمیز - پاسکال، مادام دوسوینیه، بوسوئه، و مادام دلافایت و چند تن دیگر در نثر، متعلق به این قرنند. فنلون و سن سیمون به این قرن و قرن هیجدهم تعلق دارند.

نویسندگان قرن هفدهم، از جهاتی با یکدیگر تفاوت دارند، اما جملگی در سبک روشن و منقح و در توجه خاص به ریزه‌کاریهای رفتار آدمی، مشترکند.

در قرن هیجدهم دوره روشنفکری فرارسید، یکی از مشخصات ادبیات قرن هیجدهم این است که ناظر به احوال آدمی به‌عنوان عضو یک جامعه سیاسی است، و دارای جنبه‌ای فقیال و مبارز است، اگرچه از جنبه ادبی صرف، از ادبیات قرن قبل پائین‌تر است. - شعر در ادب این عصر نقش فرعی دارد و نثر وسیله‌ی برای تبلیغ آراء و عقاید و نظریات گوناگون اجتماعی است.

بعضی از سودمندترین و محکم‌ترین آثار فلسفی و سیاسی مغرب‌زمین، در طی این دوره در فرانسه و دیگر کشورهای غربی بوجود آمده است، در این زمینه بالاخص باید از آثار ولتر، ژان ژاک روسو و منتسکیو نام برد.

اصحاب دایره‌المعارف، به رهبری دیدرو و دالامبر چنانکه قبلاً اشاره کردیم در حیات فکری فرانسه و کشورهای دیگر تأثیری عظیم داشتند.

آثار لوساژ، پروود اگریل و «برناردن دوسن پیر» به زبان فرانسوی مقبولیت بخشیدند، و ولتر، ماریوو، و بومارشه با نمایشنامه‌های خود، صورتی تازه در «درام» پدید آوردند.

انقلاب فرانسه سبب شکوفائی سیاسی و بیداری دیگر کشورهای اروپا و آسیا، و ظهور خطیبانی چون میرابو و دانتون شد.

قرن نوزدهم میلادی: این قرن را از لحاظ تاریخ تفکر و ادبیات فرانسه میتوان به سه دوره تقسیم کرد:

۱- از ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰ که دوره رمانتیسم است، از ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ که دوره

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۳

ناتورالیسم است، و از ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ که دوره عکس العمل برضد ناتورالیسم است.

بعضی از نویسندگانی که در دوره انقلاب فرانسه به خارجه مهاجرت کرده بودند، بعد از ۱۸۰۰ به فرانسه بازگشتند، و به سبب آشنائی با ادبیات خارجی، افق ادبیات را توسعه دادند. از این جمله بالاخص باید مادام دوستال و شاتوبریان را نام برد. چیزی از این قرن نمی‌گذرد که رمانتیسم غالب می‌شود.

افکار شاعرانه (۱۸۲۰) از لامارتین، آغاز واقعی شعر رمانتیک است. در ادبیات فرانسه، سرآمد و عالم نظری رمانتیسم «ویکتور هوگو» می‌باشد.

از شعرای رمانتیک مشهور دیگر، وینی، موسه، و گوته را میتوان نام برد.

در تئاتر، ویکتور هوگو و دوما (پدر) - تئاتر رمانتیک را آغاز کردند. در زمینه رمان‌نویسی «رمانتیسیم» سبب پیشرفت و تنوع رمان شد. از رمان‌نویسهای معروف ساند، دوما (پدر) ستندال و مریمه را میتوان نام برد.

اگرچه «بالزاک» از تأثیر رمانتیسیم خالی نبوده است، در درجه اول، مؤسس مکتب واقع‌پردازی جدید محسوب می‌شود. رمانتیسیم، تحقیقات تاریخی را نیز احیاء کرد، از نویسندگان معروف در این زمینه می‌توان ا. تیری، میشله، گنرو و تیر را نام برد. سنت بوویکی از بزرگترین نقادان ادبی بشمار می‌آید. بالاخره در زمینه‌های مذهبی، لامنه و «لاکورد» از رمانتیسیم متأثرند. در دوره ۱۸۵۰-۱۸۸۰ تحولات تازه‌ای در ادبیات روی داد. شکست سیاسی انقلاب ۱۸۴۸ (انقلاب فوریه) عکس‌العمل برضد رمانتیسیم را - که در ردیف لیبرالیسم بشمار می‌آید - تشویق کرد.

رنان و «آ. تن» ارباب فکر نسل جدید گردیدند. گروه «پارناسیان» پیدایش یافت، «لوکونت دولیل» رهبر این گروه بود و سولی و پرودوم بدان تعلق داشت - بودلر شعر غنائی را احیاء کرد و پس از وی «رمبو» و ورلن، نهضت آزادی‌بخشی به الهام شعری دادند و تکنیک شعر را تعقیب و عصر شعر نو را آغاز کردند.

در رمان، واقع‌پردازی بالزاک به شاهکارهای «فلوبو» منجر شد. برادران گونکور راه را برای ناتورالیسم مهیا ساختند. بالاخره از مشخصات نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی توسعه مطبوعات و مداخله مردم، و تأثیر افکار عمومی در امور و مسائل سیاسی است. در دهه آخر قرن نوزدهم میلادی با دو جریان متقابل مواجه می‌شویم: ناتورالیسم، که سودای اعمال دقت علمی را در ادبیات دارد، و عکس‌العمل ناشی از تأثیر برگسون به گرایش به معنویات در آن مشهود است. مؤسس مکتب ناتورالیسم ا. زولا است. از ادبای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۴

معروف کمابیش ناتورالیسم، موپاسان و «دوده» و بعضی از نویسندگان دیگر مانند ب.

بورژ، لوتی، و. م. بارس - از آغاز، با ناتورالیسم مخالف بودند.

آناطول فرانس، موقعیتی خاص دارد، و یادآور ظرافت و شگاکیت ولتر است. در شعر، (دوکادانها) در آغاز، راه «ورلن» را در آزادی‌بخشی به شعر، اختیار کردند. سپس، مکتب سمبولیسم در جستجوی زبان شعری تازه‌ای برآمد، سرآمد این مکتب «مالارمه» بود، و از پیروان آن می‌توان و. مورآس، ه. دورنیه، ف. ژام، و ب. فور را نام برد.

در تئاتر همان گرایشهای ادبی دیده می‌شود.

ه. بک ناتورالیسم، را وارد تئاتر کرد و مترلینگ تئاتر سمبولیسم فرانسه را ابداع کرد، اما آنچه مخصوصاً مقبولیت عام یافت، نمایشنامه‌های ساردو و دوستان بود.

قرن بیستم، این قرن را میتوان به دو دوره ۱۹۰۰-۱۹۱۸ و از ۱۹۱۸ به بعد تقسیم کرد. تا پیش از جنگ جهانی اول، شخصیت‌هایی چون بارس لوتی، بورژ، و آناطول فرانس نفوذ خود را حفظ کردند، اما بعداً جریانهای ادبی، بی‌حساب تنوع یافت، و هر نویسنده‌ای مدعی بود، که با حفظ علائق خود با گذشته، پیرو هیچ مکتبی نیست، «کلودل» که طبع شعرش هم‌زمان با گرویدن وی در سال (۱۸۸۶) به آئین کاتولیک بیدار شد، در اشعار غنائی خود از این آئین الهام می‌گیرد. شارل پگی که در آغاز مخالف کشیشان و هواخواه «دریفوس» بود یک شکل خاص از آئین کاتولیک را برگزید، و مقالات و اشعار خود را، وسیله بیان عقاید اجتماعی و مذهبی خویش قرار داد. آپولینز، شعر را از آخرین قیود عروض و قافیه رها ساخت، و تأثیر وی در این زمینه روزافزون بوده است.

ر. رولان به انقلاب فرانسه با تحسین فراوان می‌نگریست و عشق عمیقی به حیات و نوع بشر داشت جنگ جهانی اول در ادبیات

فرانسه تأثیری فراوان داشت.

در شعر پ والری، سنت «مالارمه» را ادامه داد، اما عکس العمل‌هایی در مقابل جنگ پدید آمد که از آن جمله دادائیسیم، کویسیم، فوتوریسم و سوررئالیسم بود، هر نوع فکر و هنری که مبین عدم ثبات در جهان بود و راه‌حلی برای آن عرضه می‌کرد، یا به معنایی برای تحرک عالم قائل می‌شد و از آن قواعدی برای رفتار آدمی نتیجه می‌گرفت، خواستار و طرفدار فراوان داشت. قسمت مهمی از ادبیات پس از جنگ جهانی اول از افکار دو تن متفکر بزرگ معاصر- فروید و بروکسون، متأثر بوده است.

از نویسندگان بزرگ این دوره م. پروست، آ. ژید، ژ. رومن، ژ. دوآمل، ژ. برنانوس، ف. موریاک، کولت، و آموروا بوده‌اند.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۵

تئاتر در فاصله بین دو جنگ جهانی تحوّل عمیق یافت، اگرچه امروز تئاتر به کاری تجارتي در جامعه مبدل شده است، کسانی بوده‌اند که برای احیای هنر دراماتیک سخت کوشیده‌اند.

در دوره بین دو جنگ، چهار درام‌نویس سرآمد دیگران بودند: ژیرودو، سالاکرو (۱۸۸۹) کوکتو و آنوئی (۱۹۱۰)

پس از جنگ جهانی دوم نیز ادبیات فرانسه درخشندگی خود را حفظ کرد، از لحاظ اهمیت و نفوذ فکری سارتر، از نمایندگان برجسته فلسفه اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود انسان)- در درجه اول قرار دارد، که تئاتر و رمان را برای تبلیغ این فلسفه به کار گرفت.

و نیز باید از «آ. کامو» یاد کرد که او را وجدان نسل جوانتر فرانسه لقب داده‌اند.» [۴۹]

رشد دانش پزشکی در اروپا

علم پزشکی در یونان باستان

پزشکی یعنی علم و فن شناختن بیماریها، درمان آنها، و جلوگیری از بروز آنها. - این علم، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم، چون در ایام قدیم، بشر، به کشف میکرب توفیق نیافته بود علت حقیقی بروز بیماریها بکلی بر انسان مجهول بود، و غالباً علل بیماریها را عوامل مرموزی می‌شمردند و به سحر و جادو متوسّل می‌شدند، در عین حال در همان ایام استفاده از بعضی گیاهان برای معالجه بیماران نیز معمول بود و هرگاه دعا و طلسم و گیاهان دارویی، مؤثر نمی‌افتاد به جادوگران رجوع می‌کردند. مدارک باستان‌شناسی نشان می‌دهد که از چندین هزار سال قبل از میلاد حرفه پزشکی نزد سومریان و بابلیها وجود داشته و در قوانین حمورابی مقرراتی در این باب آمده است. یونانیان از عهد ارسطو به بعد به تدریج علم طب را از منجلاّب اندیشه‌های خرافی بیرون کشیدند و از راه مشاهده و تجربه و به همت ابقرراط و جالینوس، این دانش، بر پایه‌ها و مبانی علمی قرار گرفت. جالینوس برای نخستین بار تشریح را معمول کرد، در ایران نیز از عهد ساسانیان به بعد طب یونانی کمابیش مورد توجه قرار گرفت و اطبای یونانی و سریانی به معالجه بیماران پرداختند. در قرن پنجم میلادی نسطوریا که از خاک روم رانده شده بودند در ایران اقامت گزیدند و به تدریس طب پرداختند و مدرسه جندی‌شاپور، مشهورترین مدارس آن ایام است.

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۶

رشد تدریجی علوم تجربی

«ابقرات علم طب را از حوزه اسرارآمیز معبد و تأثیرات آن آزاد ساخت و براساس علوم حیاتی متکی نمود، و مرض و حیات را تابع قوانین طبی دانست و نشان داد که فقط با مطالعه دقیق طبیعت، به آن قوانین می‌توان دست یافت و روابط علت و معلول را نشان داد، مطالعه و تجربه را اساس مباحث طبی شمرد و نظر و استدلال و منطق را راهبر و معلول مطالعه، تحقیق و تجربه قرار داد، این دو، یعنی تجربه و نظر را با هم توأم ساخت. به عقیده ابقرات انسان جزئی از طبیعت است با همان قوانین، هر موجود ذیحیاتی به طبیعت مرتبط است ... البته معلومات و اطلاعات ابقرات در طب محدود بود، زیرا دست زدن به بدن انسان، معمول نبود، از علم تشریح اطلاعات کمی داشت، فیزیولوژی نواقص بسیار داشت ... با این حال ابقرات روش علمی متینی طرح کرد، طب را از دیانت منفک و جدا ساخت، مطالعات بر بالین بیمار را اساس کار خود قرار داد. ابقرات مجموعه طبی بسیار مهمی که قدیمترین و گرانبهاترین میراث معلومات طبی قدماست به نام «مجموعه ابقراتی» باقی گذاشته که در آن از تمام قسمت‌های نظری و علمی طب، بحث و تحقیق کرده است و همین مجموعه است که بزرگترین منبع طب اسلامی شمرده می‌شود...» [۵۰]

نخستین استاد تشریح

«... جالینوس مخصوصاً در قسمت تشریح، یگانه عصر بود و متجاوز از ۱۲ قرن، یعنی از قرن دوم میلادی تا آغاز قرن شانزدهم استاد مسلم این رشته شمرده می‌شد و همه اطباء قرون وسطا از جمله اطباء مسلمان با کمک کتب جالینوس با علم تشریح آشنا شدند و فقط در قرن ۱۶ است که طیب و کالبدشناس معروف بلژیکی وزال (Vesale) کتابی در تشریح نوشت و نواقص تشریح جالینوس را مدلل داشت ... به حکایت تاریخ، ضعف و فساد امپراتوری روم غربی سبب حمله قبایل وحشی بر ایتالیا گردید، در نتیجه، علم و هنر از پیشرفت و سیر تکاملی خود بازماند و بار دیگر عزایم و خرافات جای دارو و درمان را گرفت. شیوع دین مسیح و رسمی شدن آن در روم شرقی نیز مشوق اهل علم نبود، برعکس، سران دین، فلسفه و علم را خلاف شرع می‌دانستند و پیروان علم و فلسفه را

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۷

کفر می‌شمردند، مثلاً در قرن پنجم میلادی کنیسه مسیحی، مدرسه شهر «ادس» را که مسلمانان، «رها» می‌گفته‌اند، و در محل فعلی شهر «اورفه» قرار داشت، بستند، و از فعالیت فرهنگی آن جلوگیری کردند، و نسطوریان را از آن مدرسه بیرون کردند و جماعتی از همین نسطوریان رانده شده، به ایران پناهنده شدند، و بعضی از آنها به ترقی مدرسه، جندی‌شاپور همت گماشتند و خدمات شایان دیگری انجام دادند.

... در اوایل قرن هفتم میلادی دیانت اسلام ظاهر شد ... قرن اول هجری به فتح ممالک و تشکیل حکومت وسیع عرب گذشت، مسلمین بر ممالکی که مهد تمدن بود، دست یافتند، شهرهای بزرگی که مراکز علوم و فنون شمرده می‌شد از قبیل دمشق، قیصریه و اسکندریه مسخر گردید، در طی این فتوحات، مسلمین به تدریج به این نکته برخوردند که برای بقای حکومت و فرمانروایی خود باید تمدن و فرهنگ ملل مقهور را فراگیرند. این نهضت، مخصوصاً با ظهور خلفای عباسی و نفوذ ایرانیان در اداره امور ممالک اسلامی، پیشرفت و ترقی کرد، بطوری که در جوار هر مسجدی مدرسه‌ای بنا شد، کتابخانه‌ها به وجود آمد، بیمارستانها تأسیس شد، در مدارس مسلمانان، همه علوم تدریس می‌شد مخصوصاً علوم دینی و طب و فلسفه.

بطوری که گفته شد، نسطوریها و حکمای اسکندری که به مشرق هجرت کرده بودند و یهودیان و قبطیان و سوریان، از دو قرن

قبل از این نهضت، زمینه را بخوبی فراهم کرده بودند... اشخاصی که در بین مسلمین در راه علوم از جمله طب کار کرده‌اند ممکن است به دو گروه قسمت کرد. مترجمین و مؤلفین:

مترجمین و مؤلفین

مترجمین اشخاصی بوده‌اند که فن ایشان فقط ترجمه بوده است، درحالی که مؤلفین، آثار ترجمه شده را بخوبی فرا گرفته و به سلیقه خود تألیفاتی کرده‌اند. بطور کلی در قرنهای بعد، یعنی در دوره اوج ترقی علمی، در میان مسلمین، علمای بزرگی پیدا شدند که از مرحله ترجمه و شاگردی گذشتند، این گروه پژوهندگان، استقلال فکری داشتند و با آنکه اساس معلومات آنها از یونان گرفته شده بود در نوشته‌ها و گفتار آنها آثار مطالعه شخصی و گاهی نقد آثار قدما دیده می‌شود. اطبا آزمایشها و امتحانات تازه می‌کنند، تعلیمات طبی سودمندی در بالین بیماران در بیمارستانها، به عمل می‌آید... رازی، شکوک بر جالینوس می‌نویسد و کلیه آراء و نظریات او را تأیید نمی‌کند. همانطور که ابو علی سینا در مقدمه «حکمه المشرقین» به نقد فلسفه مشاء می‌پردازد. بعضی از شهرهای اسپانیا و بغداد از مراکز مهم طب شمرده

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۸

می‌شود بطوری که تنها در کتابخانه قرطبه، به گفته مورخین، سیصد هزار مجلد کتاب خطی، در علوم مختلف گردآوری شده بود.

شکوک رازی بر جالینوس

رازی در مقدمه کتاب شکوک می‌نویسد: «می‌دانم بسیاری از مردم خرده خواهند گرفت و در تألیف این کتاب، مرا ملامت خواهند کرد که چگونه در مقام مخالفت با مرد جلیل القدری چون جالینوس برآمده‌ام درحالیکه از همه خلق بیشتر بر من حق دارد... ولی علم و فلسفه زیر بار تسلیم صرف و تقلید محض و قبول اقوال اساتید، بدون دلیل و بی‌بینه نمی‌رود... فیلسوف خود نمی‌پسندد که شاگردانش چشم بسته تسلیم گفته‌های او شوند...» [۵۱]

علم پزشکی در عالم اسلام

سازمانهای پزشکی بعد از اسلام

پس از آنکه پزشکان ایرانی مخصوصاً طبای جندی‌شاپور به حوزه قدرت مسلمانان راه یافتند نه تنها علوم و معارف ایرانی بلکه بسیاری از لغات و مصطلحات فارسی نیز بین مسلمانان شیوع یافت تا جایی که لغت «بیمارستان» و «مارستان» به مراتب بیشتر از لغت دارالشفای بر سر زبانها بود.

شرابخانه (داروخانه)

هر بیمارستانی داروخانه‌یی داشت موسوم به «شرابخانه» که آن را اعراب از لغت فارسی «شرابخانه» اقتباس کرده بودند. در

دواخانه‌ها یک رئیس و عده‌ی داروساز مشغول خدمت بودند و در آنجا داروها، معجونها، مرهمها، مرآها و عطریات و ظروف و آلات دواسازی موجود بود.

در هر بیمارستان، یک رئیس عمومی بود که به تمام شعب بیمارستان ریاست داشت و تحت نظر او رؤسای امراض داخلی، رئیس قسمت جراحی، کتالی و شکسته‌بندی به خدمت مشغول بودند. امور بیمارستان، تحت مراقبت «ناظر بیمارستان» اداره می‌شد.

حقوق اطبا برحسب موقعیت علمی که داشتند از ۵۰ دینار تا ۱۰ دینار تغییر می‌کرد (یک دینار تقریباً معادل ۱۵ فرانک فرانسوی طلا بود).

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۱۹

اولین بیمارستان

اولین بیمارستان را ولید بن عبد الملک اموی در ۸۸ هجری تأسیس کرد. وی دستور داد «جذامیها» را از دیگر بیماران جدا کنند و برای کورها و پیران سالخورده آسایشگاههایی در نظر گرفت. هر بیمارستان دو نوع بیمار داشت، یکی بیمارانی که از خارج می‌آمدند و پس از گرفتن دستور العمل و دارو به منزل خود می‌رفتند، دیگر بیمارانی که در قسمت مخصوص خود بستری می‌شدند. در معاینه و معالجه بیماران شاگردان نیز شرکت می‌کردند. ابن الندیم از قول یکی از معاصرین زکریای رازی نقل می‌کند که رازی در مطب خود تمام شاگردان را جمع می‌کرد، همین که بیماری وارد می‌شد نخست شاگردان مبتدی اظهار نظر می‌کردند. اگر تشخیص آنها صحیح نبود دسته دیگر به تشخیص بیماری می‌پرداختند تا وقتی که بالاخره استاد، بیمار را معاینه می‌کرد و به بحث در پیرامون مرض و تشریح بیماری می‌پرداخت، و این همان روشی است که امروز در جهان متمدن معمول است.

مشاوره پزشکی

در مواردی که تشخیص بیماری مشکل بود اطبای قسمتهای مختلف دور هم جمع می‌شدند و مجلس مشاوره تشکیل می‌دادند. اطبای بیمارستان به نوبت مشغول کار می‌شدند مثلاً جبرئیل بن بختیشوع در هفته دو شبانه‌روز در بیمارستان نوبت داشته است، هر بیمارستان کتابخانه‌ی داشت که هر کس به آسانی می‌توانسته است به کتاب مورد نظر دسترسی حاصل کند.

اجازه طبابت

اجازه طبابت در آغاز تمدن اسلامی چندان دشوار نبود ولی بعدها داوطلبان شغل طبابت ناگزیر بودند پس از فراگرفتن اطلاعات لازم، درباره رساله یکی از اطبای مقدم یا معاصر خود مطالعه کنند و امتحان بدهند، پس از پایان امتحان، به دانشجو گواهی‌نامه‌ی داده می‌شد.

نمونه‌یی از گواهی‌نامه‌های پزشکان

در گواهی‌نامه‌یی مربوط به قرن یازدهم هجری پس از مقدمه‌یی چنین نوشته است: «چون شمس‌الدین محمد جراح، رساله فلان را به نظم درآورده و آنچه لازمه تحقیق و تدریس است معمول داشته پس از استخاره اجازه دادم که به معالجات جراحی و فصد و کشیدن دندان فاسد پردازد.»

کتب طبّی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۲۰

دوافروشان: این گروه نیز مورد مراقبت بودند که مبادا دواى دیگری، به جای دواىی که طیب تجویز کرده است، به عمد یا اشتباه، به بیمار بدهند، مأمون و افشین عده‌ای را برای مراقبت در احوال دارو فروشان برگزیدند. یکی از وظایف محتسب که شغلش امر به معروف و نهی از منکر بوده است، سرکشی به کار اطبا و کحلان و جراحان و شکسته‌بندها و دوافروشها بود. «محتسب» اطبا را وادار می‌کرد که قسم یاد کنند که شغل خود را مطابق اصول شرافت انجام دهند و متعهد به عهد ابقراطی شوند و نیز وظیفه محتسب آن بوده است که اطبا را مطابق اصولی که حنین بن اسحاق در کتاب محنته الطیب نوشته امتحان کند. - کحلان را با کتاب چشم حنین بن اسحاق امتحان می‌کردند، شکسته‌بندها می‌باید از عهده امتحان مقاله ششم کتاب بولس الاجانیطی که مخصوص شکسته‌بندی است برآیند، جراحان مطابق محتویات کتاب جالینوس که مخصوص جراحات و مرهم‌ها و تشریح و سایر مسائل جراحی بود، امتحان می‌شدند.

«محتسب» با راهنمایی اطبا و متخصصین دواشناسی، در کار دوافروشان و اطبا نظارت کامل داشته است. [۵۲] به نظر ادوارد براون، پژوهنده انگلیسی، زکریای رازی بدون شک بزرگترین پزشک بالینی و مشاهده‌یی اسلام است. او و ابن سینا در پیشرفت پزشکی در خاور و باختر بی‌نهایت تأثیر داشته‌اند ... مهارت رازی در تجزیه و تحلیل علایم بیماری و روش درمان و معالجه او بی‌شبهات به پزشکان روزگار ما نیست؛ وی وضع عمومی یکی از بیماران خود را چنین توصیف می‌کنند:

تشخیص بیماری

«عبدالدین سواد، دچار تبهای نامنظمی بود که گاه هرروز به وی عارض می‌گشت، و زمانی یک روز در میان و گاهی هر چهار روز و یا شش روز، و قبل از عارض شدن تب، لرز مختصری به او دست می‌داد و به دفعات بسیار بول می‌کرد، من این نظر را ابراز داشتم که یا این تبها می‌خواهد، به تب ربع مبدل شود، و یا این است که بیمار زخمی در کلیه دارد، پس از اندک مدتی در بول بیمار چرک پیدا شد، من به او خبر دادم که دیگر تب باز نخواهد گشت و چنین شد.

تنها چیزی که مانع آن بود که در نخستین بار نظر خود را درباره اینکه بیمار زخم کلیه دارد ابراز کنم، این بود، که پیش از آن به تب غب [۵۳] و تبهای دیگر مبتلا بود و گمان

کتب طبّی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۲۱

می‌رفت که تبهای نامنظم از التهاباتی باشد، که چون نیرو گیرد به تب ربع مبدل خواهد شد ... چون با بول او چرک همراه شد به او داروهای مدر خوراندیم تا ماده چرکی از میان رفت و پس از آن به معالجه وی با گل مختوم و کندر و خون سیاوشان پرداختم، از بیماری خلاص شد و در مدت دو ماه به سرعت شفای کامل یافت ...» [۵۴]

توجه به وضع بیمار و معاینه اعضای بدن او، از عهد رازی در ایران معمول بود. در عهد غزنویان سلطان سعید عین الدوله بهرامشاه کنیزکی خرید صاحب جمال که پس از چندی بیمار شد. چون او را به ابو سعید موصلی نمودند گفت: «دلیلش (یعنی قاروره و بول) را بیاورید تا ببینیم و به رنجوری واقف شوم.» چون قاروره بدید گفت: «این رنجور مرا نماید تا نبض و بشره و زبان، و ته چشم او ببینم تا علت بهتر مرا معلوم گردد» [۵۵]

از اقدامات خیر عضد الدوله اصلاح و تکمیل بیمارستانی است که بنام وی مشهور شده است. راجع به محل این بیمارستان، قبلاً با رازی مشورت کردند وی محلی را برگزید که از برکت آب و هوای مساعد، گوشت در آن دیرتر فاسد می‌شد. در این بیمارستان ۲۴ پزشک خدمت می‌کردند. تعیین مسئولین بیمارستان با روشی انتخابی و دموکراتیک صورت می‌گرفت، یعنی از بین بیش از صد طبیب ۵۰ تن را انتخاب می‌کردند، بعد از بین این عده ده تن که زبده‌ترین بودند برمی‌گزیدند و سپس از میان این ده نفر، سه نفر را انتخاب و به عضد الدوله معرفی می‌کردند وی رازی را که به حق، پزشکی عالقدر بود به ریاست بیمارستان برگزید.

دیوانه‌بی که عضد الدوله را دیوانه خواند

یکی از اقدامات بسیار جالب عضد الدوله ساختن دارالشفای دیوانگان در بغداد است. «هنگام افتتاح بیمارستان عضد الدوله بین دیوانه‌ها، قدم می‌زد و حال آنان را می‌پرسید، وقتی از یکی پرسید که حالت چطور است؟ جواب داد از حال تو بهتر است، زیرا تو ظاهراً از ما دیوانه‌تری! عضد الدوله با لبخند از دیوانه پرسید، چطور من از شما دیوانه‌ترم؟ دیوانه جواب داد، برای اینکه پول مردم عاقل را می‌گیری و صرف ما دیوانه‌ها

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۲۲

می‌کنی!» [۵۶]

شرایط پزشکی

در چهار مقاله نظامی عروضی در قرن ششم هجری، مختصات یک پزشک حاذق، چنین توصیف شده است: ... طبیب باید که رقیق الخلق، حکیم النفس، جید الحدس باشد، اعنی که او را سرعت انتقالی بود از معلوم به مجهول ... دلیل از نبض می‌باید گرفت و نبض حرکت انقباض و انبساط است و سکونی که میان دو حرکت افتد ... و تفسره [۵۷] را نیز همچنان الوان و رسوب او نگاه داشتن و از هر سویی بر حالتی دلیل گرفتن، نه کاری خرد است ... باید طبیب منطق بداند، و جنس و نوع بشناسد، و چون علت نشناسد، در علاج مصیب نتواند بود، و ما اینجا مثلی زنیم تا معلوم شود که چنین است که همی گویم: مرض جنس آمد و تب و صداع و زکام و سرسام و حصبه و یرقان نوع، و هر یکی به فصلی از یکدیگر جدا شوند و از این هر یکی باز جنس شوند، مثلاً تب جنس است و حمی یوم و غب و شطرالغب و ربع، انواع، و هریک به فصلی ذاتی از یکدیگر جدا شوند، چنانکه حمی یوم جدا شود، از دیگر تبها بدانکه درازترین مدت او یک شبانه‌روز بود و درو تکثیر و گرانی و کاهلی وارد

نباشد، و تب مطبئه جدا شود از ديگر تبها بدانكه چون بگيرد تا چند روز باز نشود و تب غب جدا شود از ديگر تبها بدانكه روزي بيايد و ديگر روز نيايد و تب شطراغب جدا شود از ديگر تبها بدانكه يك روز سخت تر آيد و درنگش كمتر باشد و يك روز آهسته تر آيد و درنگش درازتر بود ... چون طيب حاذق باشد و بدانند كه کدام تب است و مادّات آن چيست، مركب است يا مفرد، زود به معالجت مشغول شود...» [۵۸]

مولوي، در جلد چهارم مثنوي معنوي، به پاره‌اي معالجات و تلاشهاي پزشكي مردم كوچه و بازار، براي نجات بيماران اشاره مي‌كند، براي آنكه خوانندگان به حدود اطلاعات طبي توده مردم و خانواده‌ها در هفت قرن پيش، كم‌وبيش آشنا شوند بيتي چند از كتاب مثنوي مولانا جلال الدين رومي را نقل مي‌كنيم:

آن يكي دَبَاغ در بازار شد تا خَرَد آنچه ورا، در كار بُد
چونكه در بازار عطاران رسيد ناگهان افتاد بيهوش و خميد
كتب طبي انتزاعي (فارسي) (تاريخ اجتماعي ايران)، ج ۷، ص: ۳۲۳

جمع آمد خلق بر وي آن زمان جملگان لا هول گو، در مان كنان
آن يكي كَف بر دل او مي براندوز گلاب، آن ديگري بر وي فشاند
آن يكي دستش همي ماليد و سروان دگر كهگل [۵۹] همي آورد تر
و آن بخور و عود و شكر زد بهم وان دگر از پوششش مي كرد كم
و آن دگر نبضش، كه تا چون مي جهدوان دگر «بو» از دهانش مي ستد
تا كه مي خورده است يا بنگ و حشيش خلق در ماندند اندر بي هوشيش
... يك برادر، داشت آن دَبَاغ زفت گُربز [۶۰] و دانا بيامد زود تفت [۶۱]
گفت من رنجش همي دانم ز چيست چون سبب داني دوا كردن جلي [۶۲] است
... هم از آن سرگين سگ داروي اوست كه بدان او را همي معتاد و خواست

جانورشناسي

غير از رشته طب، كه مورد علاقه عموم مردم است، در بخشهاي ديگر فرهنگ بشري از جمله در جانورشناسي و صيد نيز كتابهاي زيادي به وسيله دانشمندان جهان اسلام به رشته تحرير درآمده است از جمله عجائب المخلوقات قزويني، اوصاف الحيوان و منافعها تأليف ابن بختيشوع و منافع الحيوان ابن الدرهم و حياء الحيوان دميري، همه متنهاي بزرگ جانورشناسي است.

زمين‌شناسي

درباره زمين‌شناسي كمتر اثری به پای آثار بيروني می‌رسد. وی طبيعت رسوبي حوضه رود گنگ را كشف کرده و درباره آن چنين نوشته است:

یکی از این دشتهای، در هندوستان است که از جنوب به اقیانوس هند محدود است ...

اگر خاک هندوستان را با چشم خود ملاحظه کرده و درباره ماهیت آن به تأمل پرداخته باشید، اگر سنگهای گردی را در نظر بگیرید، که هر اندازه زمین را عمیقتر بکنید باز هم آنها را خواهید یافت، سنگهایی که در نزدیکی کوهها و آنجاها که رودها جریان سریعتر دارند بزرگتر است و هرچه از این کوهها دورتر شوید ... کوچکتر می شود، و آنجا که رودها به مصب دریا نزدیک است این سنگها خرد می شود و به صورت دانه های شن

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۲۴

درمی آید- اگر همه اینها را در نظر بگیرید ناگزیر چنین معتقد می شوید که در روزگاری هندوستان دریا بوده است و این دریا به تدریج با رسوبات این رودها پر شده است. با این توصیف بخوبی پیداست که بیرونی کاملاً به دگرگونیهای زمین شناختی که در گذشته صورت گرفته واقف بوده از فرایند و تغییرات تدریجی آن آگاهی داشته است. در کتاب نزهة القلوب حمد اله مستوفی در زمینه جانورشناسی مطالبی آمده است، با آنکه ارزش علمی ندارد برای تفریح خاطر خوانندگان جمله یی چند از آن را نقل می کنیم: در ذکر حیوانات بزی و آن پنج است:

«وجه اول در ذکر حیوانات اهلی، از ایشان ده صنف، بر سیل حروف یاد کنیم: ابل:

شتر را به عربی بعیر ... خوانند جانوری عجیب خلقت و بزرگ هیكل، کم خورش، بارکش و فرمانبردار است ... به همه مذاهب ماکول اللحم است و گوشتش گرم و خشک به درجه اول، غذای سوادوی غلیظ دهد و شتر را زیرکی است که چون رنجور شود برگ بلوط خورد تا صحت یابد و چون آن را مار زهر زند، خرچنگ خورد زهرمار در او مؤثر نشود. جگرش دفع نزول ماء العین (آب چشم) کند، و روشنی بصر دهد ششمش [۶۳] هر جا بنهند مار، از او بگریزد و بواسیر را مفید شود. مویش بر ران چپ بندند سلس البول باز دارد. و شتر چند نوع است لوک، بیسراک و بختی و بهترین به شکل و قیمت بختی و به بارکشی بیسراک و به تحمل تشنگی لوک بود ...»

و ضمن بحث در خواص حمار می نویسد: کژدم گزیده، چون با شگونه بر او سوار شود و خر روان گردد، الم تسکین یابد مغزش با روغن زیت آمیخته، موی دراز کند، دندانش زیر بالین نهند خواب آرد، جگرش تب ریع و صرع زایل کند و به ناشتا بهتر بود، سپرزنش [۶۴] شیر افزایش، سمش صرع و برص ببرد و چون با زیت بیامیزند خنازیر و ناسور ببرد. اکل گوشتش دفع زهر و جذام کند، پیهش گداخته جراحات و قروح به اصلاح آورد آب سرگین تازه اش در بینی چکانند رعاف «خون ریزی» بینی بنشانند. بولش بر کشتی مالند ماهیان بر آن جمع شوند، خونس بواسیر ببرد و کودک بدخوی را خوش خوی گرداند. شیرش به غرغره کردن درد دندان بنشانند و به خوردن، سرفه کهن ببرد ...» [۶۵]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۲۵

تنوع موضوعات و مباحث علمی و فرهنگی در قرون وسطا

طبقه بندی علوم

طبقه بندی علوم در عالم اسلام از قرن سوم هجری (نهم میلادی) آغاز شد و پس از آن اندک اندک این کوشش و تلاش افزایش یافت «در آغاز، مبنای این طبقه بندی تقسیم ارسطویی علوم به نظری، عملی و صناعی بود، ...

این طبقه‌بندی بعدها رفته‌رفته کاملتر شد، علوم اسلامی بر علوم قدیمی افزوده شد و معرفت دینی و مابعد طبیعی به معنی عرفان بالاترین درجه را پیدا کرد. یکی از قدیمترین و مؤثرترین طبقه‌بندیها از فارابی است که در کتاب احصاء العلوم بیان شده ... و با جزئی تغییر مورد قبول ابن سینا، غزالی و ابن رشد واقع شده است.

۱. وی در احصاء العلوم، علم زبان را به هفت بخش تقسیم می‌کند:

۱. علم الفاظ مفرد، ۲. علم الفاظ مرکب، ۳. علم قوانین الفاظ مفرد، ۴. علم قوانین الفاظ مرکب، ۵. علم قوانین درست نوشتن، ۶. علم قوانین درست خواندن.

۲. علم منطق را به هشت بخش تقسیم می‌کند و در آن از مقولات و قوانین معقولات و قوانین سنجش «قیاس» و قوانین برهان و گفتارهای جدلی سفسطه و قوانین خطابه و قوانین شعر سخن می‌گوید.

۳. علم تعالیم را به هفت بخش، یعنی علم عدد، علم هندسه، علم مناظر، علم نجوم، علم موسیقی، علم اثقال و علم حیل (که شامل جبر و مقابله و معماری و مهندسی و علم ساختن آلات نجوم و آینه‌ها و ظرفهای عجیب می‌شده است) تقسیم می‌کند.

۴. علم طبیعی را نیز به هفت بخش تقسیم می‌کنند شامل ۱. بحث در آنچه میان اجسام طبیعی مشترک است، ۲. بحث در اجسام بسیط و عناصر اجسام مرکب، ۳. بحث در پیدا شدن و نابود شدن (کون و فساد)، ۴. بحث در اعراض و انفعالات عناصر، ۵.

بحث در اجسام ترکیب یافته از عناصر، ۶. بحث در معادن، علم گیاهان، علم جانوران.

۵. علم الاهی یا مابعد الطبیعه را نیز به سه بخش تقسیم می‌کند شامل: ۱. بحث در موجودات از لحاظ وجود، ۲. بحث در اصول و مبادی براهین، ۳. بحث در موجوداتی که جسم نیستند.

۶. علوم مدنی و فقه و کلام که شامل سیاست مدن و علوم مدنی و علم فقه و علم کلام بود.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۳۲۶

پس از نخستین کوششها، طبقه‌بندی علوم، توسط ابن سینا و جمعیت اخوان الصفا و فخر رازی دنبال شد و سرانجام دقیقترین تقسیم‌بندی به همت ابن خلدون صورت گرفت.

به نظر او علومی که در جهان اسلام تحصیل و تدریس می‌شود به قرار زیر است:

۱. علوم عقلی: شامل منطق و علوم طبیعی (طب و فلاحت).

۲. الهیات: شامل ساحری، طلسمات، علم اسرار حروف و علم کیمیا.

۳. علم مقادیر: شامل علم هندسه، حساب، موسیقی، علم نجوم.

۴. علوم نقلی: شامل علم قرآن و تفسیر، علم حدیث، علم کلام، علم فقه، علم تصوف، علم زبان عربی، مشتمل بر لغت نحو بیان و ادب.

البته علومی که در بالا برشمردیم در همه مؤسسات فرهنگی قرون وسطا بطور منظم تدریس نمی‌شد، بلکه هریک از این رشته‌ها در سازمانهای رسمی یا خصوصی به اشخاص ذیعلاقه تدریس و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شده است. به همین

جهت باید هریک از آنها را جزئی، از حیات عقلی در جهان اسلامی بدانیم ...»

غیر از هیأت و نجوم که دانشمندان اسلامی در راه آن تلاش کرده‌اند، جغرافیا نیز موضوع تألیفات و تحقیقات متعددی از طرف صاحب‌نظران بوده است

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۴۰۱

سیر نزولی علم طب در ایران

چنانکه قبلاً اشاره کردیم، علوم مختلف، مخصوصاً علم طب، در عهد زکریای رازی و ابن سینا، کمابیش به مبانی علمی و تجربی نزدیک شده بود. بیمارستان جندی شاپور، بیمارستان عضد الدوله دیلمی و سایر بیمارستانها، به همت سلاطین و خلفا و مردم خیرخواه احداث گردید و یکی از مراکز تحقیق و مطالعه در رشته پزشکی بشمار می‌رفت. در بیمارستانها، بیماران را برحسب نوع بیماری در بخشی مخصوص مداوا و معالجه می‌کردند. جراحی، امراض داخلی، چشم پزشکی، دام پزشکی و امراض زنانه و شکسته‌بندی از هم تفکیک شده بود. غیر از داروهای گیاهی، از ادویه شیمیایی، معجونها و شربت‌های گوناگون برای معالجه بیماران استفاده می‌کردند. با حمله مغول و تیمور و محو آثار علمی و فرهنگی و فرار عده‌یی از دانشمندان، و بعدها با استقرار حکومت صفویّه و نفوذ و مداخله بعضی از روحانیون قشری، در کلیه شئون سیاسی و علمی و فرهنگی، رکود کلی پیدا شد. و در قرون بعد، در اثر جنگ‌های مداوم فتودالی و نفوذ سیاست‌های استعماری انگلستان و روسیه تزاری، و خیانت آگاهانه شهریان بی‌کفایت قاجاریه، رشد طبیعی علم و دانش ممکن نگردید. اکنون اجمالاً سیر پزشکی را از عهد صفویه به بعد مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

پزشکی در ایران عهد صفویه

«تاورنیه»، جهانگرد فرانسوی، می‌نویسد که «در ایران، علم طب به پایه فرنگستان پیشرفت نکرده است. وقتی طبیب، بیمار را می‌بیند اغلب چهار تخمه خنگ با بعضی نباتات تجویز می‌کند کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۴۰۲ که از دکان عطاری می‌گیرند و در خانه می‌جوشانند و به بیمار می‌دهند. معمولاً بیماران را از خوردن نان منع می‌کنند و غذای ساده‌ای به او می‌دهند. اطبای ایران در هر مرضی، پرهیز و امساک را لازم می‌دانند. این کار، گاه مفید و در مواردی زیان‌بخش است. سپس می‌گویند که در ایران، بیمارستان خوب وجود ندارد. اگر کسی نتواند پزشک را به منزل خود بیاورد، ناچار او را سوار الاغی می‌کنند و دستمال و یا شالی دور گردنش می‌پیچند و او را نزد پزشک می‌برند. طبیب، نبض او را می‌گیرد و زبانش را معاینه می‌کند و بعد روی کاغذ کوچکی مسهل و منضجی برای او تجویز می‌کند...» [۶۶]

در حدود قرن دهم هجری، مراقبت و نظارت در شغل طبابت برعهده یکی از دیوانیان، یعنی حکیم‌باشی، محول بود. نظارت عمومی بر شاغلین امر طبابت، از هر مقامی که بودند و بر سایر کارهای وابسته به طب از قبیل داروفروشی و نیشترسازی و نظایر آنها، به‌وسیله یک مرد غیر طبیب ملقب به محتسب یا «بازرس کل» اعمال می‌شد. [۶۷]

دون ژوئن، یک جهانگرد خارجی می‌نویسد: «در مورد معالجه بیماران، ایرانیان نیز مانند دیگر ملل بیگانه از تجویز گیاهان و دستور پرهیز، استفاده می‌کنند. در مورد بیماری‌های دشوار همچون گلودرد و سرماخوردگی شدید و امثال آن فصد می‌کنند، مردم بسیار خرافاتی هستند و به تفأل، سخت معتقدند و تصور می‌کنند که با دعا در مساجد می‌توانند تا حد بسیاری، نتایج و عوارض بیماری را تغییر بدهند...» [۶۸]

در دوره قاجاریه حاجی محمد کریمخان کرمانی، بابی از کتاب خود «مجمع الرسایل فارسی» را به فصد و کم کردن خون، اختصاص می‌دهد و می‌نویسد که این کار به پنج صورت امکان‌پذیرست: رگ زدن، حجامت کردن، زالو انداختن، گوش تیغ زدن و دیگری خون از بینی جاری کردن- در فصل اول می‌گوید: «بدانکه خون، قوام بدن و مرکب روح است و کم کردن آن، روا نیست مگر در وقت حاجت که طیب حاذق بگوید، بعد ۲۸ شرط برای گرفتن یا کم کردن خون ذکر می‌کند که چند مورد آن را ذکر می‌کنیم: ۱. خون بسیار باشد، ۲. زمستان نباشد، ۳. اگر زن خون می‌گیرد آبستن نباشد، ۴. قولنج نداشته باشد، ۵. زیاد لاغر یا چاق نباشد، ۶. پیر و فرسوده نباشد، ۷. امتلاهی معده نداشته باشد، ۸. تا ۱۲ ساعت بعد از جماع، خون نگیرد، ۹. بعد از ماندن بسیار در حمام حجامت نکند، ۱۰. پس از ناخوشی و لاغری نباشد، ۱۱. در فصل بهار باشد، ۱۲. در مناطق

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۴۰۳

بسیار گرم یا بسیار سرد نباشد، ۱۳. خون را یک مرتبه نگیرد بلکه کم کم بگیرد تا ضعف شدید یا غش عارض نشود، ۱۴. کمتر از ۱۴ سال را فصد نکند...» [۶۹] در صفحات بعد به تفصیل از راه و رسم رگ زدن و طرز استفاده از نیشتر بحث می‌کند. و در مورد حجامت تأکید می‌کند که: «اول موضع را چرب کند و شاخ حجامت بگذارد و آرام آرام بمکد و خرده خرده شدیدتر بمکد و تیغ نزنند تا عضو خوب قرمز شود ... بعد از حجامت، غذای شور نخورد. پیش از حجامت و بعد از آن از خوردن تخم مرغ اجتناب کند و حرکت و غضب و جماع، در آن روز نکند» [۷۰] نویسنده «زالو» را نیز بسیار مفید می‌داند و معتقد است در بعضی موارد انداختن زالو بر حجامت رجحان دارد.

دندان‌پزشکی در عهد قاجاریه

جالب‌ترین قسمت این کتاب، تعالیمی است که مؤلف راجع به کشیدن دندان می‌دهد: «... پیش از انداختن کلبتین به بیمار بگوید که قدری موم بر روی آن دندان بچسباند که اشتباها دندان دیگری را نکند ... سر علیل را میان دو پای خود گرفته دندان را بکند و اگر دندان سخت باشد، با چاقوی نازکی لثه را از استخوان جدا کند و کلبتین را تا می‌تواند به بن دندان اندازد ... سعی کند صدمه به سایر دندانها نزنند و لب و زبان در میان کلبتین نیفتد...» [۷۱]

نگاهی به اروپای قرن هیجدهم

فراموش نکنیم، که مردم اروپا، حتی در قرن هیجدهم میلادی از لحاظ زیست‌شناسی و آشنایی با وظائف الاعضا و داروشناسی و علم پزشکی، فرق زیادی با ملل کهنسال شرق نداشتند. به قول پیر روسو: «نگاهی به فهرست دفاتر عطاران و خواصی که برای بعضی از مواد و گیاهان قایل بودند، دلیل روشنی بر این معناست» و فرق زیادی با مندرجات فرح‌نامه جمالی که قبلا از آن یاد کردیم ندارد:

«... گوگرد طلایی: مرتب‌کننده عادت ماهانه بانوان، معالج کبد، دوای سرفه، دافع

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۴۰۴

تب، علاج سردرد، معرق، نوشدارو و یگانه دافع ماساریقا [۷۲] است.

خارخسک مقدس: مهوع، ملین، مدر، معرق، دافع بلغم، تریاق، مقوی قلب، محرک هضم، دافع خفقان، علاج امراض کبد،

مدر و مفید برای عادت ماهانه بانوان، ضد صرع، معالج ذات الجنب، دافع تب، ضد کرم، مقوی باه و مرهم انواع زخمهاست. برای شاه‌تره یا داروی پیغمبران ... نیز خواصی ذکر می‌کند. ... و اینها همان ادویه‌ای است که مورد تمسخر ولتر قرار گرفت و در وصف پزشکی و پزشکان عصر خود گفت: دانشی که موضوع آن وارد کردن دوايي است که نمی‌شناسند در جسمی که اصلاً از آن اطلاعی ندارند.» [۷۳]

پیشرفت سریع علم طب در قرن نوزدهم و بیستم

در اوایل قرن نوزدهم میلادی طریقه «هومئوپاتی» در اروپا معمول شد که افراط در درمان، و خوراندن مقدار زیادی دارو را، به بیمار، که روش معمولی اطبا بود تا حدی تخفیف داد.

در قرن نوزدهم پاستور نشان داد که بیماریها، ناشی از میکروبها هستند و «لیستر» طریقه‌ی برای ضد عفونی کردن یا پلشت‌زدایی معمول ساخت و در نتیجه مفاهیم عفونت و «بیماری» بر پایه‌های علمی استوار شد، و تعداد تلفات و مرگ‌ومیر نقصان یافت.

کارهای ر. کوخ و دیگران در باکتری‌شناسی راه تشخیص بیماریها را باز کرد و منجر به تهیه موادی، که در مقابل بعضی بیماریها، ایمنی و مصونیت می‌دهد گردید.

کشفیات طبی و پیشرفتهای علم طب در قرن هیجدهم و نوزدهم از حساب بیرون است و به درمان بیماریها کمک فراوان کرد. اصلاح طرق مامایی و رعایت نکات بهداشتی مربوط به آن، تلفات آدمی را به اندازه‌ی فاحش، تقلیل داد.

کشف انسولین و هورمونهای دیگر، رادیوم، سولفامیدها و آنتی‌بیوتیک‌ها در قرن بیستم، اهمیتی زاید الوصف دارد. ترقیات عظیم طب در این قرن منجر به ظهور رشته‌های

کتاب طبی انتزاعی (فارسی) (تاریخ اجتماعی ایران)، ج ۷، ص: ۴۰۵

تخصّصی گردید و کارآموزی خاص در هر یک از رشته‌ها را ضروری ساخته است.

علاوه بر آنچه گفتیم، بی‌حسی موضعی، روان‌پزشکی، پیشرفت وسیع رشته‌های مختلف جراحی، آشنائی با بیماریهای مناطق حاره، و ترقی مامایی و دیگر پیروزیهای طبی به سلامت عمومی و رشد روزافزون جمعیت، در جهان کمک فراوان کرده است

[۷۴]

[۱] (۱) میراث ایران، علم ایرانی، ص ۴۵۲ به بعد.

[۲] (۱) همان کتاب، ص ۴۵۳.

[۳] (۱) رساله حنین بن اسحق درباره آثار جالینوس، به نقل از بیست گفتار ... مهدی محقق، از ص ۳۶۸ به بعد (به اختصار).

[۴] (۲) همان، ص ۳۸۵.

[۵] (۱) همان کتاب، از ص ۴۱۲ به بعد.

[۶] (۲) لغت‌نامه دهخدا، ابو سعد- اثبات، ص ۷۵۳.

- [۷] (۱). پیر روسو، تاریخ علوم، ترجمه حسن صفاری، از ص ۵۲ به بعد.
- [۸] (۲). همان کتاب، از ص ۵۲ تا ۵۴.
- [۹] (۱). دکتر مهدی محقق، بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی ...، از ص ۱۵۹ به بعد.
- [۱۰] (۲). دکتر مهدی محقق، بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی و کلامی و فرق اسلامی، رساله حنین بن اسحق درباره آثار جالینوس، ص ۳۶۷.
- [۱۱] (۱). پیر روسو، تاریخ علوم، ترجمه حسن صفاری، ص ۴۹ به بعد.
- [۱۲] (۲). Alcmean.
- [۱۳] (۱). تاریخ علوم، پیر روسو، ترجمه حسن صفاری، ص ۱۱۸ به بعد.
- [۱۴] (۱). تاریخ علوم، پیشین، ص ۹۰ و ۱۱۳.
- [۱۵] (۲). نگاه کنید به کتاب الابنیه هروی، به تصحیح بهمنیار و کوشش اردکانی، از ص ۱ به بعد.
- [۱۶] (۱). به نقل از مقدمه سیره الفلستیه، به قلم دکتر مهدی محقق، ص ۹ به بعد.
- [۱۷] (۲). تاریخ پزشکی ایران، اثر الگود، تلخیص از ص ۲۳۷.
- [۱۸] (۱). همان کتاب، از ص ۲۴۸ به بعد.
- [۱۹] (۲). همان کتاب، ص ۲۴۹.
- [۲۰] (۱). همان کتاب، ص ۲۵۳.
- [۲۱] (۲). دکتر مظاهری، زندگی مسلمانان در قرون وسطا، از ص ۲۵۶ به بعد.
- [۲۲] (۱). تلخیص از کتاب تاریخ پزشکی در ایران، اثر الگود، ترجمه جاویدان، ص ۳۴۸ به بعد.
- [۲۳] (۱). تاریخ پزشکی ایران، تألیف الگود، ترجمه جاویدان، ص ۲۱۶.
- [۲۴] (۲). تف کردن، آب دهان.
- [۲۵] (۳). اماله- تزریق.
- [۲۶] (۱). ذخیره خوارزمشاهی، تألیف اسماعیل بن حسن الحسینی الجرجانی، جلد اول، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و ایرج افشار، از صفحه ۴ به بعد.
- [۲۷] (۲). آیین شهرداری، ص ۱۷۰ به بعد.
- [۲۸] (۱). تلخیص از تاریخ پزشکی ایران، اثر الگود، ترجمه جاویدان، ص ۴۵۵ به بعد.
- [۲۹] (۱). تلخیص از کتاب آیین شهرداری یا (معالم القریه)، ص ۱۵۵ به بعد.
- [۳۰] (۲). همان کتاب، از ص ۱۷۱ به بعد.
- [۳۱] (۱). شایسته است.
- [۳۲] (۲). آیین شهرداری، از ص ۱۶۶ به بعد.
- [۳۳] (۳). چابک.
- [۳۴] (۱). میراث ایران- علم ایرانی، سیریل الگود، ترجمه احمد بیرشک، از ص ۴۷۳ به بعد.
- [۳۵] (۱). میراث ایران- علم ایرانی، ص ۴۶۷ به بعد.
- [۳۶] (۱). میراث ایران- علم ایرانی، پیشین، ص ۴۷۷ به بعد.

- [۳۷] (۱). نگاه کنید به کتاب الابنیه هروی، به تصحیح بهمنیار و کوشش اردکانی، از ص ۱ به بعد.
- [۳۸] (۱). مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۶ و ۷، توجه ایرانیان به طب، نوشته تقی زاده، ص ۱۷.
- [۳۹] (۲) تا (۵). فرخنامه جمالی، به اهتمام ایرج افشار، صفحات ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۶، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۵۸.
- [۴۰] (۲) تا (۵). فرخنامه جمالی، به اهتمام ایرج افشار، صفحات ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۶، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۵۸.
- [۴۱] (۲) تا (۵). فرخنامه جمالی، به اهتمام ایرج افشار، صفحات ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۶، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۵۸.
- [۴۲] (۲) تا (۵). فرخنامه جمالی، به اهتمام ایرج افشار، صفحات ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۶، ۱۰۳، ۱۲۵، ۱۵۱، ۱۶۹، ۱۶۳، ۱۵۸.
- [۴۳] (۱). همان کتاب، ص ۱۵۸.
- [۴۴] (۲). بیماری
- [۴۵] (۳). شدید
- [۴۶] (۱). مأخوذ از فرهنگ فارسی معین
- [۴۷] (۲). آیین شهرداری یا (معالم القریه)، پیشین، از ص ۱۰۹ به بعد.
- [۴۸] (۳). روضه الصفا، ج اول، ص م و ن، مقدمه.
- [۴۹] (۱). دایره المعارف فارسی جلد دوم، پیشین، ص ۱۸۶۰-۱۸۶۱
- [۵۰] (۱). تاریخ مختصر علم طب، دکتر قاسم غنی، به نقل از مجله یادگار، سال اول، شماره ط، ص ۱۱ به بعد.
- [۵۱] (۱). تاریخ مختصر علم طب، دکتر قاسم غنی، به نقل از مجله یادگار، سال اول شماره ۴، ص ۱۱ به بعد.
- [۵۲] (۱). نقل و تلخیص از تبعات دکتر قاسم غنی در مجله یادگار، (به مدیریت عباس اقبال آشتیانی)، سال اول، شماره ۹، از ص ۲۲ به بعد.
- [۵۳] (۲). یک روز در میان، یک روز در میان آمدن تب، تب نوبه‌ای که یک روز در میان عارض شود. (فرهنگ معین).
- [۵۴] (۱). ادوارد براون، به نقل از حاوی رازی، ص ۵۲ به بعد.
- [۵۵] (۲). در پیرامون تاریخ بیهقی، به اهتمام سعید نفیسی، ج اول، ص ۲۳۱.
- [۵۶] (۱). مقاله دکتر باستانی پاریزی، راجع به شاهنشاهی عضد الدوله، به نقل از راهنمای کتاب، سال سیزدهم، شماره ۳ و ۴، ص ۲۸۲.
- [۵۷] (۲). پیشاب. بول
- [۵۸] (۳). نظامی عروضی، چهار مقاله تصحیح محمد معین، ص ۱۰۶ به بعد.
- [۵۹] (۱). کاه و گل
- [۶۰] (۲). حیلہ گر و دانا
- [۶۱] (۳). باعجله و شتاب
- [۶۲] (۴). معلوم و روشن
- [۶۳] (۱). پیه و گوشت.
- [۶۴] (۲). غده‌پی است گلبول‌ساز.
- [۶۵] (۳). همان کتاب، ص ۱۲۲ به بعد.
- [۶۶] (۱). تاورنیه، سفرنامه، ص ۹۳۴.

[۶۷] (۲). میراث ایران. علم ایرانی، ص ۴۲۷ به بعد.

[۶۸] (۳). دون ژوئن ایرانی، ص ۷۵.

[۶۹] (۱). مجمع الرسائل فارسی، چاپخانه سعادت کرمان، ص ۱۷۲.

[۷۰] (۲). همان کتاب، ص ۱۹۰.

[۷۱] (۳). همان کتاب، ص ۱۹۵.

[۷۲] (۱). ماساریقا: روده‌بند (فرهنگ معین).

[۷۳] (۲). تاریخ علوم، پیشین، ص ۳۰۳.

[۷۴] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸جلد، چاپ: اول.

جلد ۸

مشخصات کتاب

نام کتاب: کتب طبی انتزاعی (فارسی)

نویسنده: جمعی از نویسندگان

موضوع: مبانی طب - مفردات دارویی - بیماریها - داروسازی و صنعت - غذا شناسی - معدن شناسی - تاریخ پزشکی

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۸

نوبت چاپ: اول

ملاحظات: این عنوان کتاب تشکیل شده از مجموع بحث های گوناگون طبی که از لابلای کتابهای دیگر توسط آقایان

مجیدی نظامی و رحیمی ثابت استخراج و آماده شده و در این مجموعه قرار گرفته است .

[معجم البلدان (ترجمه)]

پیشگفتار یاقوت

باب نخست در شکل زمین و کوهها و دریاهايش و جز آن

خدای عزّ و جل می فرماید: [آیا زمین را گهواره شما نهادیم و کوهها را میخهای آن نکردیم (نبأ ۷۸: ۶).] و نیز می گوید:

[خداوند زمین را برای شما فرش کرد (نوح ۷۱: ۱۹)] [۱۴] مفسران گویند: «مقصود از فرش - بساط و گهواره - مهاد و

آرامشگاه - رام بودن زمین، برای آدمی است.» گذشتگان در شکل زمین اختلاف داشتند، برخی آن را پهن به چهار سو خاور،

باختر، جنوب، شمال می دانستند، و برخی آن را به شکل ترس - سپر و برخی آن را به صورت مائده - سفره، و برخی به صورت

طبل - تنبک، و برخی به شکل نیم کره گنبدنما می شمردند که آسمان به گرد آن چسبیده است، و برخی گفتند: [زمین دراز

همچون استوانه سنگی یا بشکل عمود است.] گروهی گویند: [زمین به سوی پایین بی نهایت و آسمان به سوی بالا بی نهایت

است.] گروهی می گفتند: [آنچه از جنبش و روش ستارگان می بینیم، از جنبش زمین است نه جنبش فلک.] دیگران گویند:

[اجزای زمین یکدیگر را نگاه داشته‌اند.] گروهی گویند: [زمین در خلا بی‌نهایت است.] ارسطاطالیس گمان دارد که بیرون جهان آن اندازه جا بود که آسمان در آن جاگزین شده است. بسیاری گمان دارند که گردش فلک به گرد زمین، آن را درست در میان، نگاه داشته است.

متکلمان نیز با یکدیگر ناسازگارند:

هشام پسر حکم ۱] گمان دارد که در زیر زمین چیزی است که به سوی بالا گرایش دارد، مانند آتش و باد، و این، زمین را از فرو افتادن باز داشته است، خود آن تکیه‌گاه نمی‌خواهد چون گرایش طبع او به سوی بالا است نه پایین.

بو الهذیل ۲] پندارد که خداوند آن را بی‌ستون آویخته است. برخی نیز گویند: [زمین آمیزشی است از دو جسم سنگین و سبک، سبک به بالا گرایش دارد و سنگین به پایین. پس هر یک دیگری را از رفتن بدان سو باز می‌دارد.]

آنچه بیشترین ایشان برآند، آنست که زمین گرد چون کره است، و در میان فلک مانند زرده در میان تخم جا دارد. نسیم

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۱۴

گرد آن را فرا گرفته آن را از همه سو به جانب فلک می‌کشد و مردم بر روی زمین قرار دارند و آنان نیز دارای اجزای سبک و سنگین هستند. اجزای سبک را نسیم به جانب بالا و اجزای سنگین را زمین به سوی پایین می‌کشد، زیرا زمین همچون سنگ مغناطیس است و چیزهای روی آن را مانند آهن جذب می‌کند.

دیگری از بزرگان نشان گفته است که زمین در میان فلک در جای پرگار است که از همه سو یکسان است و اجزای [۱۵] فلک، آن را از همه سو به خود می‌کشد، و چون نیرو از همه سو برابر است لذا زمین به طرف خاصی گرایش ندارد. جاذبه فلک مانند آهن ربا است و زمین را می‌کشد. بهترین رای به نظر من آن است که محمد پسر احمد خوارزمی می‌گوید [که زمین در وسط آسمانها است و معنی پایین در واقع همین میان است و زمین گرد است با اندک پست و بلندی کوه‌ها و دره‌های فرو رفته، و این مقدار ناهمواری، زمین را از گردی نیاندازد، زیرا کوه‌ها هر چند بلند باشند نسبت به بزرگی زمین ناچیزند چرا که مثلا اگر کره‌ای با قطر یک یا دو ذراع باشد و بر روی آن بلندی به اندازه یک دانه ارزن یا پستی به همان اندازه باشد، آن را از صورت کره خارج نمی‌کنند؟ اگر این پست و بلندی‌ها نبود آب دریاها به همه جا پخش می‌شد و از خشکی چیزی باقی نمی‌ماند، زیرا که هر چند آب و خاک در سنگین تر بودن از هوا همانندند ولی آب خود از خاک سبک تر است و از این رو است که خاک در آب ته‌نشین می‌گردد و آب در خاک فرو نمی‌رود مگر در خلال هوایی که در میان ذرات خاک باشد تا آب در آن فرو رود و هوا بیرون آید، مانند آنکه قطره باران از ابر فرود می‌آید. و چون زمین پستی و بلندی داشت آبها به پستیها سرازیر شد و دریاها پدید آمد و آنگاه دریاها و خشکی‌ها روی هم رفته یک کره شد که گرداگرد آن را از همه سو، هوا فرا گرفته است. سپس در پی برخورد بخشی از هوا به فلک قمر و کشیده شدن بر آن به سبب جنبش دورانی، گرم شد و آتشی محیط بر کره هوا پدید آمد، که هر چه به دو قطب نزدیک می‌شود کمتر است، زیرا که در آنجا حرکت کندتر است. صورت آن را نیز در اینجا می‌بینیم:

فلک القمر فلک النار فلک الهواء فلک الهواء فلک النار فلک القمر المغرب المشرق نقشه ۱.
معجم البلدان، چ ع ۱، ص ۱۵.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۱۵

بوریحان بیرونی می‌گوید: [خطی «معدل النهار» کره زمین را به صورت دایره‌ای به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند و «خط استوا» نامیده می‌شود. پس هر گاه دایره‌ای بزرگ بر روی زمین فرض کنیم که از قطب خط استوا بگذرد و هر یک از دو

نیمه را به دو نیمه کند، آنگاه چهار ربع خواهیم داشت یعنی دو ربع جنوبی و دو ربع [۱۶] شمالی. و چنانکه گویند:

[مساحت همه خشکی جهان از مقدار یکی از چهار ربع بیشتر نیست و آن را «ربع مسکون» خوانند که همچون جزیره از آب برآمده و دریاها گرد آن را فرا گرفته است. همه بیابانها، کوهها، رودها و جزیره‌های شناخته شده که در آنها آمد و شد هست، همگی در همین یک ربع جا دارد. و شهرها و دیه‌ها در میان آنها است. تازه تکه‌ای از این خشکی نیز در سمت قطب شمال به سبب سختی سرما و انباشتگی یخ، غیر مسکونی است.] مهندسان گویند: [هرگاه در ذهن خود چاهی در یک سوی زمین بکنیم به سوی دیگر خواهیم رسید، چنانکه اگر در پوشنگ بکنیم از چین سر به در آوریم.] گویند: [مردم بر روی زمین همچون مورچه بر تخم مرغ باشند.] ایشان برای اثبات دیدگاه خویش دلیلهائی آوردند، که برخی اثباتی و برخی دیگر اقناعی است و این بعید نیست که زمین برای کسی که بر روی آنست فرش باشد و برای کسی که در زیر است پوشش باشد.

درباره اندازه مساحت زمین نیز اختلاف است محمد پسر موسی خوارزمی صاحب «زیج» گفته است که مساحت زمین نه هزار فرسنگ است. که بخش آباد آن یک ششم آن است و باقی ناآباد می‌باشد، و ساختمان و گیاه و حیوان ندارد. دریاها و بیابانهائی که در میان آبادیها است همه آبادی به شمار رفته است.

بوریحان گوید: [درازای قطر زمین دو هزار و یکصد و شصت و سه فرسنگ و دو سوم فرسنگ است. و محیط آن شش هزار و هشتصد فرسنگ است. و بنا بر این مساحت سطح زمین چهارده میلیون و هفتصد و چهل و چهار هزار و دویست و چهل و دو فرسنگ و یک پنجم فرسنگ است.] عمر پسر گیلان می‌پنداشت همه جهان بیست و هفت هزار فرسنگ است، کشور سودان دوازده هزار فرسنگ، کشور روم هشت هزار فرسنگ، کشور فارس سه هزار فرسنگ و عربستان چهار هزار فرسنگ است. از اردشیر نقل است که گفت: [زمین چهار بخش است: یکی سرزمین ترکستان که در میان باختر هند تا خاور روم است، بخش دیگر «مغرب» است که در میان باختر روم تا قبط و بربر می‌باشد، دیگر سرزمین سودان است که در میان بربر تا هند است و، بخش دیگر همین سرزمین فارس است که در میان رود بلخ [۱۷] و مرز آذربایجان و ارمنستان ایران از یکسو و از رود فرات و سپس بیابان عربستان تا عمان و مکران و سپس تا کابل و طخارستان می‌باشد.]

دروئیوس (دورینوس) [۳] گفته است: [زمین بیست و پنج هزار فرسنگ است. ترکستان و چین دوازده هزار فرسنگ، روم پنج هزار فرسنگ، بابل یک هزار فرسنگ است.] گویند: [بطلمیوس نگارنده مجسطی «حران» را اندازه گرفت و چنین پنداشت که بلندترین نقطه زمین است و بلندی آن را با عددی مشخص نمود، سپس یک کوه از کوهستان آمد را اندازه گرفت و دوباره بازگشت و فاصله میان دو جای نخستین و دومین اندازه‌گیری را بر روی زمین اندازه گرفت و آن را شصت و شش میل یافت. سپس آن را در پیرامون فلک ضرب کرد که سیصد و شصت [۴] درجه است و نتیجه بیست و چهار هزار میل بود که می‌شود هشت هزار فرسنگ آنگاه نتیجه گرفت که محیط زمین هشت هزار فرسنگ است.]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۱۶

بجز بطلمیوس نیز یکی از صاحب نظران گفته است: [زمین با خط استوا که از خاور به باختر کشیده شود، به دو نیم تقسیم می‌شود و این درازترین خط در کره زمین است چنانکه منطقه البروج درازترین خط در فلک است. عرض زمین نیز از قطب جنوب است که «سهیل» به دور آن می‌گردد تا قطب شمال که «بنات نعش» [۵] به دور آن می‌چرخد. پس گردای زمین سیصد و شصت درجه است و هر درجه در خط استوا بیست و پنج فرسنگ است. پس همه آن نه هزار فرسنگ بود. میان خط استوا و هر یک از دو قطب نود درجه باشد و گردای عرض زمین نیز همان اندازه است، زیرا که آبادانی در کره زمین میان خط استوا و بیست و چهار درجه از هر طرف است و باقی کره را آب دریا فرا گرفته است. همه مخلوقات در ربع شمالی جا دارند و ربع

جنوبی بی‌آبادی است و در نیمه دیگر که پائین خط استوا است کسی زیست نمی‌کند. دو ربع آشکار زمین به چهارده اقلیم بخش شده است که هفت اقلیم آن آباد و هفت اقلیم دیگر به سبب گرمای سخت ناآباد باشد. [دیگری گوید: [آبادی در سمت شمال زمین بیش از جنوب آن است، گویند [در شمال چهار هزار شهر است و اینکه هر نیمه از زمین دو ربع است، دو ربع شمالی آباد است و از عراق تا جزیره و شام و مصر و روم و فرنگ و رومیه و سوس و جزیره «سعادات»، و این ربع شمال باختری است، و از عراق تا اهواز و کوهستان [۱۸] و خراسان و تبت تا به چین و «واق واق» و این ربع شمال خاوری است، و همچنان نیمه جنوبی دو ربع است، جنوب خاوری کشور حبشه و زنگبار و نوبه، و جنوب باختری که هیچکس در تاریخ بدان گام ننهاده است که هم مرز با سودان است که ایشان هم مرز با بربرند مانند کوکو و امثال آن.]

دیگران گفته‌اند: [بطلمیوس پادشاه یونان- که گمان می‌کنم کسی جز نگارنده مجسطی باشد، که نه شاه بود و نه در روزگار بطالسه، بلکه پس از ایشان می‌زیست- گروهی از دانشمندان و منجمان را برای شناخت کشورها فرستاد و ایشان با دقت و تحقیق از دانشمندان آن کشورها و همسایگان و هم‌مرزهای ایشان آگاهی‌ها فراهم کرده و بازگشته و گفتند: ویرانه است، نه شهر دارد و نه آبادی، این ربع را «محترق- سوخته ۶» یا ربع ویران می‌نامند. چون بطلمیوس خواست از اندازه بزرگی زمین و آبادی و ویرانی آن آگاه شود، آن را از برآمدن آفتاب تا فرو شدن آن یک روز و یک شب بررسی کرد و محاسبه نمود سپس آن را بر بیست و چهار جزء ساعت پانزده بخشی [هر بخش چهار دقیقه تقسیم نمود. آنگاه ۲۴ را در ۱۵ ضرب کرد و ۳۶۰ جزء (- درجه) را به دست آورد، سپس خواست بدانند که هر درجه چند میل است، و این را از بررسی کسوف ماه و خورشید [۷] به دست آورد، بدین سان که فاصله مکانی میان دو شهر را اندازه گرفت، و فاصله زمانی دیده شدن کسوف در هر یک را حساب نمود، و با تقسیم مکان بر زمان دانست که هر درجه هفتاد و پنج میل راه است، آنگاه با ضرب ۷۵ میل در ۳۶۰ درجه بروج دانست که دور کره زمین بیست و هفت هزار میل است. لذا گفت زمین گرد و در هوا معلق است و در هر دور بیست و هفت هزار میل می‌پیماید. سپس به اندازه‌گیری آبادیها پرداخت و از نخستین جزیره آباد در مغرب دریای سبز تا دورترین نقطه چین را بررسی کرده دید؛ هر آن گاه که خورشید در جزیره‌های یاد شده برمی‌آید در چین فرو می‌شود و هر گاه در آن جزیره‌ها فرو می‌شود، در چین برمی‌آید، پس میان این دو، نیمی از گردی زمین است و این خود سیزده هزار و پانصد میل درازی آبادی است، پس به اندازه‌گیری پهنا پرداخت که از جنوب تا شمال

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۱۷

است یعنی از خط استوا، جائی که شب [۱۹] و روزش برابر است [به سوی شمال در جائی که روز] [۸] تابستانش بیست ساعت و شب چهار ساعت است، و در زمستان عکس آن است یعنی شب بیست ساعت و روز چهار ساعت است. او می‌گوید برابری روز و شب در جزیره‌ای میان هند و حبشه است که در سمت جنوب «یمن» است، پس عرض جغرافیائی ربع مسکونی شصت جزء (- درجه) یعنی چهار هزار و پانصد میل است. پس چون یک ششم را در نصف که از خط استوا به دست آمد ضرب کنیم معلوم می‌شود که همه آبادی‌های شناخته شده زمین یک ششم همه آنست.]

گروه دیگر نیز در وسعت زمین اختلاف دارند و چنین گویند که مکحول [۹] گفته است: [از آغاز آبادی زمین تا پایان آن پانصد سال راه است که به اندازه دویست سال آن را دریاها فرا گرفته است و دویست دیگر ناآباد است و کسی در آن نیست، هشتاد سال از این مقدار، از آن یاجوج و ماجوج است و بیست سال دیگر آن از آن سایر مردمان است.] از قتاده روایت است که گفت: [دنیا بیست و چهار هزار فرسنگ است، کشور سودان دوازده هزار فرسنگ، کشور ایران سه هزار فرسنگ کشور روم هشت هزار فرسنگ، و تازیان هزار فرسنگ آن را دارند.] روایتی دیگر نیز از بطلمیوس است که گویند:

[او اندازه زمین و پیرامون آن را به تخمین از مجسطی بیرون آورده و گفت گردی زمین یکصد و هشت هزار اسطادیون ۱۰] است و هر اسطادیون چهارصد ذراع مساحت دارد و این برابر بیست و چهار هزار میل است که هشت هزار فرسنگ می‌باشد، و همه کوه‌ها، دریاها، بیسه‌ها و مردابها را در بر می‌گیرد. [او می‌گوید: ضخامت زمین که قطر آنست هفت هزار و ششصد و سی میل است که دو هزار و پانصد و چهل فرسنگ و دو سوم فرسنگ می‌باشد.] نیز می‌گوید: [کل سطح زمین یکصد و سی و دو میلیون و ششصد هزار میل می‌باشد که دویست و هشتاد و هشت هزار فرسنگ است.]

درباره تعداد زمین‌ها نیز اختلاف دارند. خدای تعالی می‌فرماید: [خداوند هفت [۲۰] آسمان و همانند آن زمین آفریده است (طلاق: ۶۵: ۱۲) احتمال داده می‌شود این همانندی از لحاظ عدد و طبقات آنها باشد زیرا که در روایت است که هر یک از آنها بر روی دیگری است و ضخامت هر طبقه زمین پانصد سال راه است. در برخی اخبار برای هر طبقه زمین ساکنانی با صفتها و قیافه‌های شگفت آور، و برای هر زمین نامی ویژه و برای هر آسمان نیز نامی ویژه آورده شده است.

عطا بن یسار در تفسیر آیت [خداوند هفت آسمان و همانند آن زمین آفرید] گفته است: [در هر یک از آن زمینها یک آدم مانند آدم شما و یک نوح همانند نوح شما و ابراهیمی همچون ابراهیم شما هست.] گذشتگان می‌گفتند: [هفت زمین پهلوئی یکدیگرند پس همین هفت اقلیم طبقه نامیده شده است و معتزله مسلمان نیز همین را می‌پسندند.] برخی نیز گویند [مقصود از هفت زمین، پستی و بلندیهائی همچون پلکان است.]

درباره دریاها و رودخانه‌ها نیز اختلاف دارند. مسلمانان روایت کنند که خداوند دریاها را شور و تلخ آفریده و آب شیرین را از آسمان فرود می‌آورد چنانکه گوید: [از آسمان آب به اندازه فرود آورده در زمین ساکن می‌کنیم (مؤمنون):

۲۳: ۱۸]. پس همه آبهای شیرین چاهها و رودها از آنجا باشد. و چون رستخیز نزدیک شود خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد که طشتی همراه دارد و او آن آبها را گرد آورده به بهشت باز می‌گرداند. [اهل کتاب می‌گویند [چهار رود از بهشت سرچشمه دارد، فرات، سیحون، جیحون، دجله اینان گویند: [بهشت در خاور زمین باشد.]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۱۸

بهترین توضیح درباره چگونگی دریاها در ربع مسکون آنست که از بوریحان بیرونی به من رسیده است. او می‌گوید:

[دریائی که در باختر آبادی زمین در کرانه طنجه و آندلس است، دریای محیط خوانده می‌شود که یونانیان «اوقیانوس» می‌گویند و به عمق آن نتوان رسید و تنها نزدیک کرانه‌هایش را می‌توان پیمود. این دریا به سوی شمال در کنار سرزمین صقلیبیان امتداد دارد و یک خلیج بزرگ در شمال صقلیبیان از آن جدا شده، تا به نزدیک خاک بلغارها و سرزمین اسلام می‌رسد، که دریای ورنک [۱۱] خوانده می‌شود، که نام مردمی است که بر کرانه آن زندگی می‌کنند. سپس از پشت ایشان به سوی خاور امتداد یافته و میان ساحل این دریا و دورترین کشور ترکان، سرزمین‌ها و کوههائی ناشناخته و ناآباد و ناپیموده هست.]

دنباله دریای محیط باختری از طنجه به سوی جنوب نیز کشیده می‌شود و در جنوب سرزمین سیاهان باختری به پشت کوههای معروف به «قمر» که سرچشمه‌های «نیل» مصر در آن است می‌پیچد و گردابهائی دارد که کشتی از آن نمی‌رهد.

ساحل دریای محیط خاوری در پشت دورترین سرزمینهای چین نیز ناپیموده است و خلیجی نیز از آن جدا می‌شود که خود دریائی است و در هر نقطه به نام سرزمین کرانه آن نامیده شود، پس نخست دریای چین و سپس هند است و خلیج‌هائی بزرگ از آن جدا شود که هر یک [۲۱] دریائی جدا نامیده شود، مانند دریای فارس و بصره، که در ناحیه خاور آنجا «تیز» و «مکران» است و در باختر آنجا و روبرویش بندر عمان است، و چون از آن بگذری سرزمین «شحر» باشد، که از آنجا کندر

آرند و به عدن می‌رسد. در اینجا دو خلیج بزرگ از آن جدا می‌شود یکی به نام «قلزم» شناخته شده که به دور سرزمین عربستان می‌پیچد و آن را به شکل جزیره درمی‌آرد، و حبشه در کنار آن روبروی یمن است و به هر دو نسبت داده می‌شود، پس جنوب آن را دریای حبشه و شمال آن را دریای یمن می‌خوانند. و همه آن دریای قلزم است. و از آن رو آن را قلزم خوانند که شهری بدین نام در پایانه آن در کرانه سرزمین شام است که کرانه نوردان از سرزمین شام به سرزمین «بجه» از آن گذرند. خلیج دیگر یاد شده به دریای بربر معروف است که از عدن تا کرانه زنگبار کشیده شده است و کشتی از آنجا نمی‌تواند عبور کند زیرا بسیار پر خطر است. و پس از آن به دریای اوقیانوس باختری می‌رسد. در بخشهای خاوری این دریا جزیره‌های «رانج» سپس «دیجات» و «قمیر» سپس جزیره‌های زنگیان است. یکی از بزرگترین آنها جزیره معروف به سرن‌دیب است که در هندی آن را «سنکادیب» خوانند، و همه گونه یاقوت‌ها از آنجا بدست می‌آید، سرب و قلع و سربزه و کافور نیز از آنجا آرند.

در میان ربع آباد در سرزمین صقلیان و روسها دریائی است که یونانیان «بنطس» می‌نامند و نزد ما به نام بندری که در کنار آن است دریای «طرابزنده» خوانده شود، و یک خلیج از آن جدا می‌شود که بر دیواره قسطنطنیه می‌گذرد و کم‌کم تنگ شود تا به دریای شام رسد، که کرانه جنوبی آن از مغرب تا اسکندریه و مصر کشیده است. و روبروی آن در شمال، «آندلس» و روم است و در کرانه آندلس از یک تنگه به دریای محیط رسد. این تنگه در کتابها به نام آب راه «هیرقلس» خوانده شده و اکنون «زقاق-تنگه» خوانده شود که از آنجا آب به دریای محیط می‌رود [۱۲]. و در آن جزیره‌هایی نامبردار چون قبرس، سامس، رودس، سیسیل (صقلیه) و مانند آن هست.

نزدیک طبرستان نیز دریائی است که بندر گرگان و شهر «آبسکون» در کنار آن است و دریا بنام آن شناخته شود، سپس

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۱۹

به سوی طبرستان و دیلم و شروان و باب‌الابواب (در بند) و بخش «لان» سپس خزر، سپس رود «اتل» که بدین دریا ریزد، سپس به سرزمین غزا می‌رسد و از آنجا به آبسکون باز می‌گردد. گاهی این دریا را به نام هر سرزمین در کرانه‌اش خوانند ولی شهرت آن [۲۲] نزد گذشتگان گرگان است و بطلمیوس آن را دریای «ارقانیا» می‌خواند و به هیچ دریا پیوند ندارد. دیگر آبها که در گوشه و کنار جهان گرد آمده، مردابهایی است که گاه نیز دریاچه خوانده شود مانند دریاچه «افامیه»، «طبریه»، «زغر» در سرزمین شام و دریاچه خوارزم و آبسکون نزدیک «برسخان».

در نقشه زیرین چیزهایی نزدیک به آنچه گفتم دیده می‌شود.

نقشه ۲. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۲، شبیه نقشه تفهیم بیرونی، ص ۱۶۹ با اختلاف.

درباره سبب شوری آب دریا نیز اختلاف است، گروهی گویند: [چون مکث آن به درازا کشیده و آفتاب گرم بر آن تابیده و هوا اجزای لطیف آن را به خود کشانیده است تلخ و شور شده است. غلظت آب دریا نیز از آن است که زمین مقداری از زلال آن را مکیده و دریا باقیمانده آنست.] دیگران گفته‌اند که [رگه‌هایی در دریاها هست که آب دریا را به تلخی و شوری تغییر می‌دهد و برخی دیگر می‌پندارند که آب حل‌کننده است و از این رو مزه هر آب، از خاک زمینه آن است.]

درباره کوهها نیز اختلاف کرده‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: [وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ كَوَاهِلَ الْأَرْضِ] تا اضطراب و لرزش را از شما برگرد (نحل: ۱۶: ۱۵ و لقمان: ۳۱: ۱۰) و نیز گوید: [أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا- آیا زمین را گهواره آسایش نساختیم؟ و کوهها را میخهای آن نکردیم؟ (نبا: ۷۸: ۶، ۷)]. از برخی یونانیان نقل است که [زمین در آغاز کوچک و لرزان بود و با گذشت روزگار بر کثافت آن افزوده و سنگین تر شده است.]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۰

این نظر را قرآن نیز تأیید می‌نماید که [زمین با کمک کوهها از لرزش بماند. و برخی گمان دارند که کوهها استخوان و پیه‌های زمین هستند.]

نقشه ۳. معجم البلدان، چ ع ۱، ص ۲۷.

درباره آنچه در زیر زمین هست نیز اختلاف دارند، برخی از گذشتگان می‌گفتند که: [آب گرد زمین را فرا گرفته، باد گرد آب را، آتش گردباد را، آسمان یکم گرد آتش را و آسمان دوم و سوم و همچنین تا هفتم، سپس بالای آنها فلک بزرگ باشد که مستقیم است، سپس بالای آنها جهان نفس و بالای نفس جهان خرد (عقل) و بالای جهان خرد خداوند می‌باشد و بالای آن چیزی نبود.] بنا بر این ترتیب، آسمان هم در زیر زمین و هم بالای آن است. در اخبار داستان‌سرایان مسلمان چیزهای شگفت‌انگیز آمده است که خردگرایان را دلزده سازد، یکی از آنها را که خود آن را باور ندارم در اینجا می‌آورم: روایت کردند که [خداوند زمین را همچون کشتی لرزان آفریده بود، پس ملکی را به زیر زمین فرستاد تا سنگی را بر دوش گرفت و دو دست خود را بیرون داد که یکی در خاور آن و دیگری در باختر آن بود، سپس زمین‌های [۲۳] هفتگانه را گرفته به یکدیگر فشرد تا آرام گرفت، و چون ملک جای پا نداشت، خدا یک گاو از بهشت بیاورد که چهل هزار شاخ و چهل هزار پا داشت، پس دو پای ملک را بر پشت گاو نهاد، ولی پای او به پشت گاو نرسید، پس یاقوتی سبز را از بهشت فرستاد که چند

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۱

هزار سال راه ضخامت آن بود، و چون آن را بر پشت گاو نهاد دو پای ملک به پشت گاو برسید. شاخهای این گاو از اطراف زمین بیرون و به گونه درهم شده به زیر عرش است. بینی گاو در دو سوراخ آن سنگ در زیر دریا است. آن گاو در هر روز دو بار نفس می‌کشد، پس هر گاه نفس را به درون کشد دریاها مدّ شود و چون نفس را بیرون دهد جزر شود. و چون پاهای گاو جائی نداشت خداوند کمکمی (- پشته و تپه) به ضخامت هفت آسمان و هفت زمین بیافرید و پاهای گاو را بر آن استوار داشت، و چون خود کمکم جایگاهی نداشت، خداوند یک نهنگ به نام «بلهوت» بیافرید و کمکم را بر او نهاد، و بر بال ماهی است که در میان پشت او باشد، خود آن نهنگ نیز بر روی هوای مرده با زنجیری به کلفتی آسمان و زمین به عرش بسته است. [گویند روزی ابلیس به نزد آن نهنگ رفته گفت: [خدا چیزی از تو بزرگتر نیافرید، چرا جهان را نمی‌جنبانی؟ پس چون خواست بجنبد خداوند پشهای را بر چشم او چیره کرد و او را مشغول بداشت.] دیگری پندارد که [خداوند ماهی «شبطه» را به نزد او فرستاد، پس نهنگ به شبطه خیره شده از بیم نمی‌جنبد.] گویند: [خداوند از آن یاقوت که در پشت گاو نهاد کوه قاف را رویانید، که دیواری به گرد جهان از یاقوت سبز فام است.] گویند [سبزی آسمان از آن است نیز گویند: [فاصله آن از سقف آسمان تنها به اندازه قامت یک مرد است. او سر و صورت و زبان دارد.] گویند [خدا از کوه قاف، دیگر کوهها را آفرید و آنها را مانند رگها، برای درختان، میخهای زمین ساخت، هر گاه که خداوند بخواهد شهری را بلرزاند، به آن ملک وحی می‌کند که فلان شهر را بلرزان! آن ملک ریشه‌ای را که زیر آن شهر است می‌جنباند و اگر بخواهد واژگون کند آن ریشه را می‌پیچد و شهر واژگون می‌گردد.]

وهب بن منبه می‌پندارد که [آن گاو و نهنگ، فاضلاب زمین را می‌نوشند و رستخیز آنگاه است که شکم آنها پر شود.] دیگران گویند: [زمین بر آب است، آب بر سنگ، سنگ بر پشت گاو، گاو بر [۲۴] کمکم (پشته‌ای از شن چسبان) است، کمکم بر پشت نهنگ، نهنگ بر هوای عقیم (مرده)، این هوا بر پرده تاریکی، تاریکی بر ثری و این ثری پایان دانش آدمی است که کسی جز خدا نداند در پشت آن چه باشد. او را است پادشاهی آسمان و زمین و هر چه میان آنها و زیر ثری باشد

این بنده کوچک خدا نگارنده کتاب (یاقوت) اندکی از بسیار گفته‌ها در این باره یاد کردم. سخنان گوناگون از این دست پایان ندارد و دانش پژوه را آرامش بخش و خرد را پاسخگو نیست. اینها را داستان سرایان، برای ترسانیدن مردم ساخته‌اند و مدرکی عقلی یا نقلی ندارد، جز آنچه ابو هریره از پیامبر (ص) آورده و من آن را در زیر می آورم: [حنبل پسر عبد الله پسر فرج پسر سعاده بوعلی مکبر بغدادی، از ابو القاسم هبة الله پسر حصین، از بوعلی حسن پسر علی پسر محمد پسر مذهب، از بوبکر احمد پسر جعفر پسر حمدان پسر مالک قطیعی که به سال ۳۶۶ روایت کرده است از بو عبد الرحمن عبد الله پسر احمد پسر محمد پسر حنبل، از پدرش نقل کرد که شریح از حکم بن عبد الملک، از قتاده، از حسن، از ابو هریره نقل کرد که [روزی ما نزد پیامبر (ص) بودیم که ابری بالای سر ما پدید آمد، رسول خدا (ص) فرمود: [آیا می دانید این که در بالای سر شماست چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند فرمود: این عنان (- ابر آسمان) و سقای زمین است، آن را برای بندگانی می فرستد که سپاس او را ندارند و خدایش نیز نمی خوانند. آیا می دانید این که در بالای سر شماست چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش بهتر می دانند! گفت: رقیع (- پینه آسمان) است، موجی نگاه داشته شده و سقفی محافظت شده است، آیا می دانید چقدر از شما دور است؟ گفتیم: خدا و پیامبرش بهتر می دانند! فرمود: پانصد سال راه، سپس فرمود: آیا

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۲

می دانید بر بالای آن چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش بهتر می دانند. فرمود: آسمانی دیگر. آیا می دانید چقدر از آن ۱۳ بدور است؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: پانصد سال راه و همچنان هفت آسمان را برشمرد، سپس فرمود: آیا می دانید در بالای آنها چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: عرش است. آیا می دانید از آسمان هفتم ۱۴ چقدر بدور است؟ گفتیم: خدا و پیامبرش [۲۵] داناترند. فرمود: پانصد سال راه. سپس پرسیدند: آیا می دانید این که در زیر پای ماست چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: زمین است و آیا می دانید زیر آن چیست؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند. فرمود: زمینی دیگر. آیا می دانید چقدر از شما دور است؟ گفتیم: خدا و پیامبرش داناترند، فرمود: هفتصد سال راه و همچنان تا هفت زمین برشمرد، سپس فرمود: به خدا سوگند اگر کسی را از اینجا با طناب بیاویزیم تا به هفتمین زمین پائین رود تازه به خدا خواهد رسید، او است آغاز، انجام، آشکار، پنهان. او همه چیز را می داند (حدید: ۵۷: ۳) [من (یاقوت) گویم: این حدیث صحیح را بو عیسا محمد پسر عیسا پسر سوره ترمذی، از عبد پسر حمید، از یونس، از شیبان پسر عبد الرحمن، از قتاده، از حسن بصری از ابو هریره آورده است هر چند لفظ این حدیث در روایتها گوناگون است ولی معنی همه یکی است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۳

باب دوم در هفت اقلیم، شناخت واژه آن و اختلاف اقلیمها

اشاره

نخست سخنی می آورم که زمینه‌ای باشد برای آنچه پس از این خواهم گفت و بهترین و کوتاه‌ترین بیان آنست که من شنیده‌ام، گویند: درازی خط دور زمین با اندازه اصطلاحی ایشان یکصد میلیون و ششصد هزار میل است که هر میل چهار هزار ذراع و هر ذراع بیست و چهار انگشت و هر سه میل یک فرسنگ است. سه چهارم همه زمین در زیر آب، و از یک

چهارم بیرون از آب تنها یک سوم و یک سوم یک دهم آن آباد است و باقیمانده بیابان است و همین بخش آباد از ربع چهارم سی و سه میلیون و یکصد و پنجاه هزار میل مساحت دارد و در میان خط استوا تا قطب شمال قرار گرفته و به هفت اقلیم تقسیم می‌شود و اختلاف در چگونگی آن را خواهیم گفت. درباره این که آیا این هفت اقلیم، در شمال و جنوب قرار دارند و یا تنها در شمالند اختلاف است.

هرمس گوید: هفت اقلیم در جنوب و هفت اقلیم در شمال هست، ولی دیگران می‌گویند این سخن پذیرفتنی نیست زیرا دلیلی برای آن وجود ندارد، و هفت اقلیم همه در شمال است [۲۶] زیرا که آبادانی بیشتر در شمال است و در جنوب کمتر است و از این رو شمال را تقسیم کرده‌اند، نه جنوب را.

درباره ریشه شناسی اقلیم گفته‌اند: [واژه‌ای تازی و مفرد است و جمع آن اقالیم است مانند اخیط و اخیط، و آن نام گیاهی است. گویا از آن رو یک بخش را اقلیم خوانده‌اند که از باقی قلم شده است و «قلم» در عربی به معنی جدائی است چنانکه گویند: «قلمت ظفری - ناخن خود را گرفتم» و از آن رو خامه را نیز قلم گفته‌اند که پی در پی سر آن را می‌تراشند و هر چه را پی در پی ببرند قلم کرده‌اند.

ابو ریحان بیرونی می‌گوید: به گفته ابو الفضل هراتی در «مدخل صاحبی» [۱۵] اقلیم به معنی میل (- انحراف) است و مراد از آن شاید منطقه‌هایی باشد که در اطراف و بیرون از معدل النهار است. و نیز گوید: به گفته حمزه [۱۶] پسر حسن اصفهانی، کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۴

که خود لغت‌شناس نامبردار است. لفظ اقلیم [۱۷] در زبان «جرامقه»، مردم ساکن شام و جزیره، به معنی رستاق است. ایشان کشور خود را بدان بخشبندی کنند، چنانکه مردم یمن آنجا را به چند «مخلاف» و دیگران کشور را به چند خوره (- کوره) و تسوج (- طسوج). نیز بیرونی گوید: به گفته بو حاتم رازی در کتاب «الزینه» [۱۸] اقلیم به معنی نصیب و از ریشه قلم است بر وزن افعیل، چه در بازی قمار «انصبا» بر روی هر قلمه تیر نامی می‌نوشتند، چنانکه خدا گوید: [قلمهای خود پرتاب کنند تا دانسته آید، کدامین‌شان مریم را نگاهداری کند (آل عمران ۳: ۴۴)] نیز حمزه اصفهانی گوید: [زمین کروی شکل است، بخش آباد آن از یک چهارم آن کمتر است و این ربع مسکون به دو بخش خشکی و دریا در هفت منطقه تقسیم شود که هر منطقه را به زبان فارسی «گشخر» می‌خوانند و تازیان به جای گشخر واژه‌ای از سریانیان به عاریت گرفته‌اند که «اقلیم» است، و اقلیم همان روستا باشد.] پس این گفتار برای ریشه‌شناسی اقلیم بسنده است.

چهار معنی برای اقلیم: در میان ملتها با چهار گونه معنی برای اقلیم برخورد می‌شود:

نخست: اصطلاح توده مردم. کاربرد همیشگی مردم چنان است که هر بخشی را که دارای چند شهر یا دیه باشد یک اقلیم خوانند، همچون چین، خراسان، عراق، شام، مصر، افریقیه، و مانند آنها. و بنا بر این اقلیمها بسیار و بی‌شمار باشد.

دوم: اصطلاح ویژه مردم آندلس، ایشان هر دیه بزرگ پرجمعیت را اقلیم خوانند. و شاید [۲۷] این اصطلاح، جز در بین ویژگیان ایشان به کار نرود و این بدان ماند که از حمزه اصفهانی نقل کردم. پس هر گاه یک آندلسی بگوید: من از فلان اقلیم هستم مقصود وی شهری یا روستائی است که در آن می‌زید.

سوم: اصطلاح ایرانیان باستان، که امروز نیز در میان بیشتر دبیران به کار برده شود.

بوریحان گوید: [ایرانیان کشورهای دورادور ایران‌شهر را به هفت گشخر (- کشور) تقسیم کرده، به دور هر یک خطی می‌کشند،] می‌گویند: [ریشه واژه گشخر از گشسته است که در زبان ایشان به گونه‌ای خط گفته می‌شد، نیز آشکار است که دایره‌های مساوی نمی‌تواند چسبان به گرد یکی باشد، مگر آنکه یکی از آنها محیط بر شش تای دیگر باشد.] باری ایشان

هنیران ۱۹] (-انیران) را به شش کشور و همه جهان آباد را به هفت کشور تقسیم کرده‌اند. ریشه این بخشبندی آنست که

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۵

زادشت رهبر ملت ایشان درباره زمین گفته بود: وی آن را به هفت بخش یاد شده تقسیم نموده است. در میان آنها ایرانشهر است که ما در آن زیست می‌کنیم و به گرد آن شش کشور است. ابو ریحان گوید: [من دلیل منطقی تقسیم به هفت کشور را نیافتم. مردم از این تعداد به یاد ستارگان سیار می‌افتند که نام و تعداد روزهای هفته ۲۰] نیز از آن گرفته شده و هیچ یک از ملتها در تعداد و انگیزه پیدایش آن از یکشنبه اختلاف ندارند. [نقشه کشورهای درون کشخ «هنیره» که من از روی دستنویس ابو ریحان بیرونی نوشته‌ام در زیر دیده می‌شود:

نقشه ۴. نقل از تفهیم بیرونی، ص ۱۹۶.

بو ریحان می‌گوید: [هرمس نیز چنانکه محمد بن ابراهیم فزاری در کتاب «زیج ۲۱»] خود از وی نقل می‌کند، همین طرح زردشتی را پذیرفته است و هنوز اصطلاح چهارم که علمی تر و نجومی است متداول نبود، و گر نه آن برای هرمس شایسته‌تر می‌بود. فزاری می‌افزاید که هر کشور هفتصد فرسنگ در هفتصد فرسنگ مساحت دارد. [من در کتابهای دیگر غیر از کتاب بوریحان نیز خوانده‌ام که هر یک از اقلیمهای هفتگانه یاد شده هفتصد فرسنگ درازا دارد مگر هفتمین آنها که دویت و بیست فرسنگ است.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۶

نقشه ۵. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۹.

چهارمین اصطلاح: و آن اصطلاحی است که اکنون (سده هفتم) اعتماد همه ریاضی دانان و حکیمان و منجمان بر آنست. اقلیم در این اصطلاح به درازای خطی است که از خاور به باختر، به شکلی که در تصویر (ش ۴) می‌بینیم کشیده شده است. بوریحان بیرونی پس از بیان اصطلاح زردشتی فارسی که من از دستنویس او نقل کردم می‌گوید: کسی که در هنر [۲۸] نجوم ممارست دارد و با دانش هیئت آشنا است تقسیم بندی یاد شده را به گونه‌ای دیگر می‌پسندد، زیرا چون به تقسیم بندی اول می‌نگرد، آن را که با قوانین موضوعه روز سازگار بوده است با قانون طبیعی که پایه دگرگونی سرما و گرما و دیگر رویدادها در سرزمینهای کره زمین بر آن است سازگار نمی‌یابد و سرگردان می‌شود. سپس می‌گوید: [هرگاه ما، در اختلافات شب و روز بیاندیشیم که چگونه در تابستان و زمستان، از یکی کاسته و به دیگری افزوده می‌شود و هوا از گرمای سوزان به سرمای یخبندان مبدل می‌گردد و نیز به آثار اینها در آب و زمین با دقت بنگریم، خواهیم دید که این دگرگونی‌ها با وضع جغرافیائی شمال و جنوب پیوند دارد. هر گاه ما از خاور به باختر بر روی یک خط مداری به گونه‌ای

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۷

پیش رویم که انحراف به سوی شمال یا جنوب نداشته باشیم، هیچ یک از حالت‌های وابسته به اقلیم دگرگون نخواهد شد، و تنها نوعی از دگرگونی در سرما و گرما رخ خواهد داد که به پستی و بلندی سرزمین یا به زودتر یا دیرتر برآمدن آفتاب بستگی دارد نه به اقلیم. ولی این دگرگونی‌های اقلیمی به زودی احساس نمی‌شود و نیاز به دقت و سنجش دارد، پس هر گاه ما آبادی زمین را در عرض به خط‌های متوازی در طول زمین تقسیم کنیم، سرما و گرما، در میان هر دو خط از آنها، از خاور تا باختر تقریباً برابر خواهد بود و این تقسیم‌بندی از تقسیم‌بندیهای گذشته سودمندتر خواهد شد. [سپس بوریحان خواست بلندترین و کوتاه‌ترین روز را که به سبب قرینه یکدیگر بودن، بر روی نقشه یکسان دیده می‌شوند، پایه سنجش قرار دهد، پس آن را در سمت شمال سیزده ساعت یافت.

[در شمال، مردم متمدن و از نظر اخلاق میانه رو هستند نه مانند وحشی‌هایی که در مردابها یا بیابانها تنها زندگی کرده و هر کس از مردم را ببیند می‌خورند][۲۲].

لذا او مرز جنوبی را میانه اقلیم نخست نهاد و مرز شمالی را در وسط اقلیم هفتم و در دیگر اقلیم‌ها، در میان هر اقلیم، نیم ساعت بر بلندترین روز افزوده می‌شود و شمال اقلیم هفتم زمین‌هایی است که تابستانش سرد و زمستانش کشنده‌اش درازترین فصل سال است و تعداد ساکنانش اندک و بسیار کم‌هوشند و از فرط توحش با مردم اقلیم‌های دیگر آمیزش ندارند. [۲۹] اگر مرزبندی اقلیم‌های آباد چنین است نقشه شماره ۴ نمونه نزدیک بدان خواهد بود.

نقشه ۶. نقل از تفهیم بیرونی، ص ۱۹۱.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۸

اینک مرزهای هر یک از هفت اقلیم [۲۳]

اشاره

اقلیم نخست: آغازش آنجا است که در نیمه روزی که شبانه روز برابر باشند، سایه آدمی که بر سر پا ایستاده، یک گام و نیم و یک دهم و یک ششم یک دهم گام بود. پایان این اقلیم نیز در آنجا است که آن سایه در همان ساعت دو گام و سه پنجم گام باشد. این اقلیم در خاوران، از دورترین نقطه چین آغاز شده از پشت جنوب چین گذشته، جزیره سرن‌دیب را دربر گرفته، بر کرانه‌های دریای جنوب سند گذر کرده، از دریا گذشته، از جزیره تازیان و یمن و دریای قلمز تا سرزمین حبشه و نیل امتداد دارد و به دریای باختری ختم می‌شود. میانه آن، نزدیک صنعا و حضرموت و مرز جنوبی آن نزدیک عدن، و مرز شمالی آن در تهامه نزدیک مکه است. شهرهای معروف آن، پایتخت چین و جنوب سند و جزیره کرک و جنوب هند، و از یمن صنعا، عدن، حضرموت، نجران، جرش، جیشان، صعده، سبا، ظفار، مهره، عمان، و از سرزمین باختر تباله، پایتخت حبشه جرمی، شهر نوبه، دمقله [۲۴]، جنوب بربرها غانه از سرزمین سیاهان باختری تا دریای سبز است.

بلندترین روز اینان، در آغاز اقلیم دوازده ساعت و نیم و در وسط اقلیم سیزده ساعت و در پایان سیزده ساعت و ربع است. درازای این اقلیم از خاور تا باختر نه هزار و هفتصد و هفتاد و دو میل و چهل و یک دقیقه است و پهنای آن چهارصد و چهل و دو میل و بیست و دو دقیقه و چهل و هشت ثانیه می‌باشد و مساحت ضرب شده آن چهار میلیون و سیصد و بیست هزار و هشتصد و هفتاد و هفت میل و بیست و یک دقیقه است.

اقلیم نخست از نظر دانشمندان ایران و روم منسوب به ستاره «زحل» است که در زبان فارسی «کیوان» گویند. و از برجها بزغاله [۲۵] و دلو (آب‌آور) [۲۶] را دارد.

اقلیم دوم: آغازش آنجا است که در نیمه روزی که شب و [۳۰] روز برابر باشند، سایه آدم ایستاده دو گام و سه پنجم گام باشد. پایان این اقلیم نیز آنجا است که سایه شخص ایستاده در همان ساعت سه گام و نیم [و یک دهم [۲۷] و یک دهم ششم گام باشد. این اقلیم نیز از خاور آغاز و بر سرزمین‌های چین و هند و بر شمال آن کوه‌های قامرون و کنوج و سند گذشته، برخوردگاه دریای سبز و دریای بصره را در بر گرفته، از جزیره تازیان نجد، تهامه و بحرین را فرا گرفته، دریای قلمز و رود نیل مصر تا سرزمین مغرب را فرا می‌گیرد. شهرهای نامبردار آن، شهرهای چین، هند، و از سند، «منصوره» و شهرهای تاتار و دیبل

است سپس از دریا گذشته و به سرزمین تازیان و عمان می‌رسد. مدینه پیامبر (ص) یثرب در میان آن است و مرز جنوبی آن اندکی پس از مکه می‌باشد. مرز شمالی آن نزدیک «ثعلبیه» است، پس مکه و ثعلبیه در دو اقلیم هستند و همچنین هر آنچه در این دو خط باشد. شهرهای معروف این اقلیم، مدینه، فید، ثعلبیه، یمامه، هجر، تباله، طایف، جدّه، کشور حبشه، سرزمین بجه و بخشی از نیل، قوص، اخمیم، انصنا، اسوان، و در باختر، افریقیه و کوههایی از

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۲۹

بربر، تا به سرزمین مغرب می‌باشد.

بلندترین روز اینان در آغاز اقلیم، سیزده ساعت و ربع است، و در پایان سیزده و سه چهارم ساعت و وسط آن سیزده ساعت و نیم است. درازای این اقلیم از خاور تا به باختر نه هزار و سیصد و دوازده میل و چهل و دو دقیقه و پهنای آن چهارصد و دو میل و پنجاه و یک دقیقه است، مساحت ضرب شده آن سه میلیون و ششصد و نود هزار و سیصد و چهل میل و پنجاه و چهار دقیقه است.

اقلیم دوم از دیدگاه ایرانیان از آن ستاره مشتری و از دیدگاه رومیان از آن خورشید است و نام فارسی آن هرمز (- مشتری) است. از برجها کمان ۲۸] و ماهی ۲۹] را دارد. و هر چه در خاور و باختر در این خط باشد جزو آنست.

اقلیم سوم: آغاز آن آنجا است که در نیم روزی که شب و روز برابر باشند، سایه آدم ایستاده سه گام و نیم و یکدهم و یک ششم دهم گام باشد، پایان این اقلیم نیز در آنجا است که سایه شخص در همان ساعت چهار گام و نیم و یک سوم دهم گام باشد. بلندای روز در وسط این اقلیم به چهارده [۳۱] ساعت می‌رسد. این اقلیم نیز از خاور آغاز شده بر شمال چین و هند و سند و کابل و کرمان و سگستان و فارس و اهواز و عراقین و شام و مصر و اسکندریه می‌گذرد. شهرهای آن پس از شهرهای چین، میانه آن نزدیک مدین در بخش شام، واقصه در بخش عراق است. ثعلبیه و هر آنچه در آن خط است مرز جنوبی این اقلیم است و مدینه السلام (بغداد) و فارس و قندهار و هند، و از سرزمین سند، ملتان، کرور و کوهستان افغان و «صور» شام و طبریه و بیروت در مرز شمالی آن است، و هر چه در آن خط است میان دو اقلیم می‌باشد. شهرهای معروف آن غزنه، کابل، رخج، کوههای زابلستان و سگستان، اصفهان، بست، زرنج، کرمان، و از فارس، استخر، گور، فسا، شاپور، شیراز، سیراف، گناوه، سینیز، مهربان و همه حوزه اهواز، و از عراق، بصره، واسط، کوفه، بغداد، انبار، هیت، جزیره، و از شام، حمص (در برخی روایتها)، دمشق، صور، عکا، طبریه، قیساریه، أرسوف، رمله، بیت المقدس، عسقلان، غزه، مدین، قلمز، و از سرزمین مصر، فرما، تنیس، دمیاط، فسطاط، اسکندریه، فیوم، و از مغرب، برقه، افریقیه، قیروان، قبیله‌های بربر در سرزمین مغرب، تاهرت، سوس، کشور طنجه، و به دریای محیط پایان می‌پذیرد.

بلندترین روز ایشان در ابتدای اقلیم، سیزده و سه چهارم ساعت و در وسط آن چهارده ساعت و در پایان چهارده ساعت و یک چهارم ساعت است. درازای این اقلیم از خاور تا باختر هشتصد هزار و هفتصد و هفتاد و چهار میل و بیست و سه دقیقه، و پهنای آن سیصد و چهل و هشت میل و چهل و پنج دقیقه، و مساحت آن سه میلیون [۳۰] و شش هزار و چهارصد و پنجاه و هشت میل و بیست و نه دقیقه است.

اقلیم سوم از دیدگاه ایرانیان از آن مریخ و از دیدگاه رومیان از آن عطارد (تیر) است. نام فارسی این اقلیم بهرام است. از برجها بره ۳۱] و عقرب ۳۲] را دارد. و هر چه در خط آنست در این اقلیم به شمار است. [۳۲]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۰

اقلیم چهارم: آغازش در آنجا است که در نیمه روزی که شب و روز برابر باشد، سایه شخص ایستاده چهار گام و سه پنجم و

یک سوم یک پنجم گام باشد، پایان اقلیم نیز جایی است که آن سایه در همان ساعت پنج گام و سه پنجم و یک سوم یک پنجم گام باشد. این اقلیم نیز از چین و تبت و ختن و شهرهای میان آنها آغاز شده، بر کوههای کشمیر، بلور، برجان [۳۳]، بدخشان، کابل، غور، هرات، بلخ، طخارستان، مرو، قوهستان، نیشابور، قومس، گرگان، طبرستان، ری، قم، کاشان، همدان، آذربایجان، موصل، حران، عزاز، و مرزهای روم و جزیره قبرس، رودس، سیسیل (صقلیه) می گذرد و به دریای محیط بر تنگه (زقاق) که میان آندلس و کشور مغرب است می رسد. پس مرز جنوبی این اقلیم در عراق نزدیک بغداد و آنچه در این خط در خاور و باختر آن قرار دارد می باشد، و مرز شمالی آن، نزدیک قالیقلا و کرانه طبرستان تا اردبیل و گرگان و هر آنچه در آن خط باشد است. شهرهای معروف آن جز آنچه یاد شد، نصیبین، دارا، هردو «رقه»، راس عین، سمیساط، رها، منبج، حلب، قنسرین، انطاکیه، حمص، و به روایتی، مصیصه، اذنه، طرسوس، سامره (سرمن رأ)، حلوان، شهر زور، ماسبدان، دینور، نهاوند، اصفهان، مراغه، زنجان، قزوین، کرج، سرخس، استخر، طوس، مرو، صیدا، کنیسه السوداء، عموریه، لاذقیه می باشد. بلندترین روز ایشان در آغاز اقلیم چهارده ساعت و یک چهارم، و در میانه آن، چهارده ساعت و نیم، و در پایان، چهارده ساعت و سه چهارم ساعت است. درازای اقلیم از خاور تا باختر هشت هزار و دویست و چهارده میل و چهارده دقیقه، و پهنای آن دویست و نود و نه میل و چهار دقیقه است و کل مساحت آن یک میلیون و چهارصد و هفتاد و سه هزار و هفتاد و دو میل و بیست و دو دقیقه است.

اقلیم چهارم، از دیدگاه ایرانیان از آن خورشید و از دیدگاه رومیان از آن مشتری (هرمز) است و نام فارسی آن «خرشاذ» [۳۴] است. از برجها شیر (اسد) [۳۵] را دارد.

اقلیم پنجم: آغاز آن در جایی است که در نیمه روزی که شب و روز برابر باشد [۳۳] سایه یک آدم ایستاده پنج گام و سه پنجم و یک ششم یک پنجم گام باشد. میانه آن در جایی است که همان سایه در همان ساعت شش گام باشد، و پایان اقلیم جایی است که در خاور و باختر آن منطقه شش گام و نیم دهم و یک ششم دهم گام باشد. پهنای اقلیم به روایتی نزدیک یکصد و سی میل [۳۶] است. از سرزمین ترکستان خاوری و یاجوج پشت سد آغاز شده بر ترکستان و قبایل آن و بر کاشغر، اسیفون، زاشت [۳۷]، فرغانه، اسیجاب، چاچ، اسروشنه [۳۸]، سمرقند، بخارا، خوارزم، دریای خزر، تا باب الابواب (در بند)، بردعه، میفارقین، ارمینیه، راههای روم و کشور ایشان و روم بزرگ، سرزمین جلالقه [۳۹] و کشور آندلس گذشته به دریای محیط پایان پذیرد. میانه آن نزدیک سرزمین تفریس و بخشی از ارمنستان و از گرگان و هر چه در این خط از خاور به باختر می باشد است. مرز جنوبی این اقلیم، نزدیک خلاط و دیبل، سمیساط، ملطیه، عموریه و هر شهر که در این خط

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۱

باشد از خاور تا باختر است. مرز شمالی این اقلیم نزدیک دیبل و در خط آن سرزمین یاجوج و ماجوج است. بلندترین روز در آغاز این اقلیم چهارده ساعت و سه چهارم ساعت، و در میانه آن پانزده ساعت و در پانزده ساعت و یک چهارم ساعت است. درازای میانه اقلیم از خاور تا باختر هفت هزار و ششصد و هفتاد میل و ده و اند دقیقه است.

پهنای آن دویست و پنجاه و چهار میل و سی دقیقه است. مساحت همه اقلیم یک میلیون و چهل و هشت هزار و پانصد و هشتاد و چهار میل و دوازده دقیقه است. این اقلیم نزد ایرانیان و رومیان هر دو از آن ناهید (زهره) است و نام فارسی آن آناهیتا است. از برجها گاو (ثور) [۴۰] و ترازو (میزان) [۴۱] را دارد.

اقلیم ششم: آغازش در آنجا است که در نیمه روزی که شب و روز برابر باشند، سایه آدم ایستاده شش گام [۴۲] و شش دهم و یک ششم دهم است. پایانش نیز تنها یک گام بر آغازش فزونی دارد. از کشور ترکستان خاوری آغاز شده، از «قانی» و

«قون» [۴۳]، خرخیز، کیماک، تغزغز [۴۴]، و سرزمین ترکمانان، فاراب [۴۵]، کشور خزر، و شمال دریای خزر، اللان، سریر، میان دو دریای خزر و [۳۴] طرابزنده [۴۶] قسطنطنیه، سرزمین فرنگ، شمال آندلس گذشته، به دریای باختری ختم می‌شود. پهنای این اقلیم به روایتی نزدیک دویست و اندی میل است. مرز جنوبی آن همان مرز شمالی [اقلیم پنجم ۴۷] است که نزدیک سرزمین خوارزم است و پشت آن از طرابزنده تا چاچ پس از ترکستان، و میانه این اقلیم نزدیک قسطنطنیه و آمل خراسان و فرغانه است. بسیاری از شهرها که در اقلیم پنجم یاد شد و جز آنها، به روایتی دیگر در این اقلیم قرار دارد، که عبارتند از: سمرقند، دربند خزر، گیل (جیل) و پیرامن آندلس در سمت شمال، پیرامن کشور سقلاییان در سمت جنوب و هرقله.

بلندترین روز ایشان در آغاز اقلیم پانزده ساعت و نیم و در پایانش پانزده ساعت و سه چهارم ساعت است. درازای میانه اقلیم از خاور تا باختر هفت هزار و یکصد و هفتاد و پنج میل و شصت و سه دقیقه و پهنای آن دویست و پانزده میل و سی و نه دقیقه، و کل مساحت آن یک میلیون و چهل و شش هزار و هفتصد و بیست یک میل و چند دقیقه است.

این اقلیم از دیدگاه ایرانیان از آن تیر (عطارد) و از دید رومیان از آن قمر است و نام فارسی آن تیر می‌باشد. از برجها جوزا- دو پیکر [۴۸] و خوشه- سنبله [۴۹] را دارد.

اقلیم هفتم: آغازش آنجا است که در نیمه روزی که شب و روز برابر باشد، سایه قامت شخص ایستاده، هفت گام و نیم و یک دهم و یک ششم دهم باشد مانند پایان اقلیم ششم، زیرا که پایان هر یک آغاز دیگری است. پایان اقلیم هفتم جایی است که سایه در همان ساعت چنان روزی، هشت گام و نیم و نیم دهم گام باشد. در این اقلیم آبادانی بسیار اندک است. در

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۲

خاورش نیزارها و کوهستانی است که ترکان بیانی در آن می‌زیند. بر کوهستان باشگرد [۵۰] و بجنایه [۵۱] و دو شهر سرار [۵۲] و بلغار و روس و سقلاییان و بلغریان و به دریای محیط پایان می‌یابد. پشت این اقلیم مردمی اندک چون «ایسو» [۵۳]، «ورانک» [۵۴]، «یوره» [۵۵] و مانند ایشان می‌زیند. مرز جنوبی این اقلیم که همان مرز شمالی اقلیم ششم است، به سوی خوارزم و طرابزنده، از خاور تا باختر کشیده است. و مرز [۳۵] شمالی آن در سرزمین‌های دور سقلایی در خاور و ترکان ناحیه پشت شمال خوارزم است. میانه آن در «اللان» است و شهری معروف ندارد.

بلندترین روز ایشان در آغاز اقلیم پانزده ساعت و سه چهارم و در میانه آن شانزده ساعت و در پایان شانزده ساعت و یک چهارم است. درازای میانه اقلیم از خاور به باختر شش هزار و هفتصد و هشتاد و پنج میل و پنجاه و چهار دقیقه و پهنای آن یکصد و هشتاد و پنج میل و بیست دقیقه است. همه مساحت آن یک میلیون و بیست و چهار هزار [۵۶] و هشتصد و بیست و چهار میل و چهل و نه دقیقه است.

این اقلیم از دیدگاه ایرانیان از آن ماه و از دیدگاه رومیان از آن بهرام (مریخ) است و نام فارسی این اقلیم ماه است، و از برجها خرچنگ (سرطان) را دارد. پایان این اقلیم پایان آبادانی جهان است، پشت ایشان جز گروهی گمنام و فقیر و وحشی کسی زیست نمی‌کند.

% هر یک از دوازده برج کدام شهرها را دارد؟ [۵۷]

۱- بره- حمل: دارای بابل، فارس، آذربایجان، اللان، فلسطین است.

۲- گاو- ثور: دارای ماهان، همدان، کردان کوهی [۵۸]، مدین، جزیره قبرس، اسکندریه، قسطنطنیه، عمان، ری، فرغانه است و در شهرهای هرات و سگستان نیز شریک می‌باشد.

- ۳- دو پیکر- جوزا: دارای گرگان، گیلان، ارمنستان، موقان، مصر، برقه، برجبان است و در کرمان و اصفهان نیز شریک است.
- ۴- خرچنگ- سرطان: دارای ارمنستان کوچک، خراسان خاوری، بخشی از افریقیه، هجر، بحرین، دیبل، مرو رود است و در آذربایجان و بلخ نیز شریک است.
- ۵- شیر- اسد: دارای ترکستان تا یاجوج و پایان آبادانی آنجا، عسقلان، بیت المقدس، نصیبین، ملطیه، میسان، مکران، یدلم، ایرانشهر، طوس، صعید و ترمذ است.
- ۶- خوشه- سنبله: دارای اندلس، جزیره کریت (اقریطش)، پایتخت حبشه، جرامقه، شام، فرات، جزیره، دیار بکر، کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۳
- صنعاء، کوفه، و شهرهای میان کرمان از کشور فارس [۳۶] و سگستان تا مرز سند می باشد.
- ۷- ترازو- میزان: دارای روم، میان مرز آن تا آفریقا، سگستان، کابل، کشمیر (قشمیر)، صعید مصر تا مرز حبشه، بلخ، هرات، انطاکیه، طرسوس، مکه، طالقان، تخارستان و چین است.
- ۸- کژدم- عقرب: دارای حجاز، مدینه، بیابان عربستان و اطراف آن تا یمن، قومس، ری، طنجه، خزر، آمل، ساریه (ساری)، نهاوند، نهروان است و در صغد نیز شریک است.
- ۹- کمان- قوس: دارای کوهستان، دینور، اصفهان، بغداد، دناوند (- دماوند)، باب الابواب (در بند)، گندیشاپور است و در بخارا و گرگان و کرانه های دریاچه ارمنستان و بربر به سوی باختر نیز شریک است.
- ۱۰- بزغاله- جدی: دارای مکران، سند، نهر مهران، میان دریای عمان تا هندوچین، بخش خاوری روم، اهواز و استخر است.
- ۱۱- آب آور- دلو: دارای از سواد تا کوهستان، کوفه و بخشهایش، نواحی پشت حجاز، سرزمین قبط از «مصر» و باختر سند است و در فارس نیز شریک است.
- ۱۲- ماهی- حوت: حوت: دارای طبرستان، شمال گرگان، بخارا، سمرقند، قالیقلا تا شام و جزیره، مصر، اسکندریه، دریای یمن و خاور هند است و در روم نیز شریک است.
- من آن را در برخی زیجها چنین یافته ام، ولی در آن تکرار یک واژه و مترادفهایی است چنانکه گوید: بابل، عراق، سواد، بغداد، نهروان، کوفه، در صورتی که همه اینها از سواد است، و همه جزو بابل و عراق بشمار می رود. بغداد و نهروان و کوفه بدان وابسته است. ما، در تصویر شماره (۵) نقشه زمین را می بینیم که گرداگرد خانه خدا (کعبه) را فرا گرفته و مردم از همه جا بدان سو متوجه هستند و این مشکل تواند بود. [۳۷]
- نقشه ۷. معجم البلدان، چ ع ۱، ص ۳۶.
- کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۵

باب سوم در تفسیر واژه‌ها که مکرر در این کتاب یاد شده‌اند

اشاره

در بیان معنی برخی واژه‌های اصطلاحی که در این کتاب پی در پی بکار رفته است، که اگر در هر جا جداگانه گزارش شود کتاب به درازا خواهد کشید، و اگر در برخی جاها تفسیر شود، برای جویای آن دست یافتن بدان دشوار خواهد بود. و اگر

هیچ نگوئیم خواننده کتاب، نیازمند کتاب دیگر خواهد بود، پس آن را در اینجا گسترده می‌آوریم تا کار جوینده آسان شود مانند: برید، فرسنگ (فرسخ)، میل، کوره، اقلیم، مخلاف، استان، طسوج، جند، سگه، مصر، آباد، درازا و پهنای جغرافیائی، درجه، دقیقه، صلح، سلم، عنوه، خراج، فیئی، غنیمت، قطیعه.

برید: درباره آن اختلاف نظر هست، برخی گویند: [در بیابان دوازده میل و در شام و خراسان شش میل می‌باشد]. بومنصور [۵۹] گوید: [برید به معنی فرستاده، و ابراد- فرستادن است. گویند: [الحَمَى برید الموت- تب پیک مرگ است]. آن سفر که نماز را کوتاه می‌کند چهار «برید» است که چهل و هشت میل هاشمی باشد که در راه مکه است. چارپای برید را نیز برید گویند. شاعر گوید:

و إني انص العيس حتى كأنني عليها بأجواز الفلاة برید

[۶۰] بن اعرابی [۶۱] گوید: فاصله میان دو منزلگاه برید است. برخی نیز سخنی دیگر آورده گوید: از بغداد تا مکه دو بیست و هفتاد و پنج فرسنگ و دو میل است پس هشتصد و بیست و هفت میل می‌باشد و این پنجاه و هشت برید و چهار میل است، برید بیست میلی نیز هست. این سخن او است. شخصی صاحب نظر ولی غیر موثق به من گفت: از آن رو اسب برید را بدین نام می‌خوانند که به روزگار یکی از پادشاهان ایران، فرستادگان یکی از فرمانداران دیر به پایتخت رسیدند و چون شاه سبب را پرسید ایشان از برخی فرمانداران میان راه شکوه نمودند که به خوبی به آنان کمک نکرده‌اند. چون آنان را

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۶

برای کیفر آوردند گفتند ما نمی‌دانستیم که فرستاده شاه هستند. او دستور داد از آن پس، دم اسب فرستادگان «بریده» شود [۳۸] تا نشان باشد و در میان راه کمک شایان دریافت کنند، و عربها آن را معرب کرده «برید» گفتند.

فرسخ- فرسنگ: در این واژه اختلاف است. برخی گویند از ریشه فارسی فرسنگ است که معرب شده است، ولی لغت شناسان آن را عربی خالص می‌دانند، چنانکه گفته‌اند: [انتظرتك فرسخا من النهار] یعنی مدت دراز از روز منتظر تو شدم. ازهری نیز همین را تایید می‌کند. ثعلب از ابن اعرابی آورده است که: [از آنش فرسخ گویند که چون آدمی راه بسیار پیماید خسته گردد و بنشیند استراحت کند]. من (یاقوت) گویم: این سخن معنی درست ندارد. در حدیث حدیفه آمده است که: شر و بدی فرسخها از شما دور نیست، همین که مردی از شما بمیرد فرسخی شر بر شما فرود آید. ابن شمیل [۶۲] در تفسیر خود گوید: هر چه که بسیار دراز بماند فرسخ است. من (یاقوت) گویم: این سخنی درست است که راه پیمائی به درازا می‌کشد و می‌توانیم سخن حدیفه را نیز چنین تفسیر کنیم که: شری به درازای فرسخ بر شما فرود آید. پس فرسخ در آنجا به معنی اسم خاص برای مسافت معینی نیست بلکه درازای خواسته شده است. کلایبان گویند: فرسخهای شب و فرسخهای روز یعنی ساعت‌های شب و روز، شاید این نیز به همان معنی اول باشد، یعنی راه پیمایی یک یا چند ساعته البته این در صورتی است که ریشه آن عربی باشد.

برای معنی فرسخ نیاز به موشکافی بیشتر در معنی میل نیز هست. حکیمان گفته‌اند که دور زمین در خط استوا سیصد و شصت درجه است و هر درجه بیست و پنج فرسنگ است و هر فرسنگ سه میل است، و هر میل چهار هزار ذراع، پس فرسنگ دوازده هزار ذراع است، و ذراع بیست و چهار انگشت و هر انگشت شش دانه جو که گونه‌ای چیده شوند که شکم هر یک به سوی دیگری باشد. نیز گفته‌اند که فرسنگ دوازده هزار «ذراع مرسل» است. و این با ذراع مساحی که آن را «ذراع هاشمی» [۶۳] نیز می‌گویند و هر یک از آن، یک و یک چهارم ذراع مرسل است، برابر با نه هزار و ششصد ذراع خواهد بود. گروهی نیز گفته‌اند فرسنگ هفت هزار گام است. ولی من در سه میل بودن فرسنگ هیچ مخالفی ندیدم. [۳۹]

میل: بطلمیوس در مجسطی گفته است: میل سه هزار ذراع به «ذراع شاه» است، هر ذراع سه وجب، هر وجب سی و شش انگشت، انگشت پنج جواز پشت و دو به یکدیگر چسبان است.

نیز گوید: [میل یک سوم فرسنگ است.] و گویند [میل دو هزار و سیصد و سی و سه گام باشد.] ولی نزد لغت‌شناسان میل پایان دیدگاه چشم است. بن سکت گوید: [علامتها که در راه مکه ساخته شده میل خوانده می‌شود، زیرا که به اندازه دورترین دید چشم از یکدیگر قرار دارند.] مقصود از دورترین دید نیز مطلق نبوده است، زیرا که ما کوه را با فاصله چند روز راه می‌بینیم، بلکه مقصود دیدن ساختمانی با بلندای ده ذراع یا نزدیک بدان است که کلفتی آن نیز متناسب با بلندایش باشد. از دید من نیز این خود بهترین گفتار در این باره است.

اقلیم: من درباره لفظ و معنی آن، در باب دوم، با گستردگی سخن رانده‌ام و نیازی به تکرار ندارد. در اینجا نیز تنها برای کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۷ یاد آوری و ارجاع به جایش یاد نمودم.

کوره- خوره: حمزه اصفهانی می‌گوید: [خوره واژه فارسی خالص به معنی بخشی از استان است و تازیان آن را گرفته برای استان به کار می‌برند، چنانکه «اقلیم» را از یونانیان ۶۴] گرفتند و به جای کسخر فارسی به کار بردند. پس خوره و استان یکی است. [من (یا قوت) گویم: خوره هر سرزمینی است که چند دیه را در برگیرد، این دیه‌ها ناگزیر باید یک قصبه یا شهرستان یا رودخانه‌ای داشته باشند که نام آن بر همه خوره نهاده شود. چنان که گویند: [دارابگرد شهرستانی است در فارس و ملحقات گسترده‌ای دارد که همه آن را خوره دارابگرد خوانند. یا «نهر ملک» که رودخانه‌ای بزرگ جدا شده از فرات است که به دجله می‌ریزد و نزدیک سیصد دیه در اطراف آن است و به همه آنها «نهر ملک» گفته آید، و مانند آن.]

مخلاف: اصطلاحی است که بیشتر یمنیان آن را به کار برند و دیگران کمتر و به پیروی از ایشان به کار گیرند. جمع آن «مخالیف» است و «مخالیف یمن» خوره‌های آن است. هر مخلاف در آنجا نامی ویژه خود دارد که نام قبیله‌ای است که در آن زیسته و آن را آباد کرده‌اند [۴۰] و نامش بر آن مانده است. در حدیث معاذ آمده است که: [هر کس از مخلافي به مخلاف دیگر کوچ کند و سپس سال تحویل شود، عشر و گزیت او بر مخلاف قبیله پیشین او است.]

ابو عمرو گوید: [گفته می‌شود فلانی را بر مخلافهای طایف و پیرامن آن گمارده‌اند.] خالد پسر جنبه گوید: [در هر شهر مخلافي باشد، مکه مخلاف دارد همچین مدینه، بصره، کوفه،] من مانند پیشتر می‌گویم: این به عادت بستگی دارد، چون یمنی مهاجرت می‌کند، خوره را به عادت شهرهای خود مخلاف می‌نامد، پس در حقیقت مخلاف لهجه ویژه یمنی معمولی است.

برخی نیز گویند: [مخلاف هر شهر فرماندار آنجا است.] گویند عربی می‌گفته است: [ما از بنی نمیره دیدار می‌کردیم، در حالی که ما در مخلاف مدینه و ایشان در مخلاف یمامه بودند.] بومعاذ می‌گفت: [مخلاف همان «بنکرد» است. بنکرد آن است که هر تن از گروه یک گزیت جداگانه دارد که بنکرد او است و به قبیله می‌پردازد.] در کتاب «عین» نیز آمده است که گویند: [فلانی از فلان مخلاف است، این واژه نزد مردم یمن به معنی رستاق و جمع آن مخالیف است.] این است آنچه درباره مخلاف به من رسیده بود و درباره ریشه شناسی آن چیزی نشنیده‌ام. نظر خود من چنان است که چون فرزندان قحطان، یمن را زیستگاه خود پذیرفتند و بسیار شدند تا آنجا که نمی‌توانستند در یک جا بمانند، بر آن شدند که به بخشهای یمن سرکشی کنند، تا هر خانواده جائی را برگزیده آباد کند و بماند. پس هر خانواده‌ای که جائی را برمی‌گزید، از دیگران جدا می‌شد و آنجا را به نام پدر خاندانی که بر جا مانده و «تخلف» گزیده است می‌نامید و مخلاف فلانی خوانده می‌شد، مانند «مخلاف

زبید» و «مخلاف سخان» و مخلاف همدان همه مخلافها با اضافه شناخته می‌شد.

استان: چنان که از حمزه نقل کردیم او می‌گفت: [استان و خوره یکی است، شهرستان، طبرستان، خوزستان همه پسوند «استان» دارد که الف آنها در تخفیف افتاده است.] برای نمونه، فارس پنج استان داشت: که یکی از آنها استان دارابگرد بود. هر استان نیز چند روستا (رستاق) را دربر می‌گرفت و هر روستا به چند تسوج و هر تسوج به چند دیه تقسیم می‌گردید، نمونه آن «استخر» است که یکی از استانهای فارس بود و یزد رستاقی از [۴۱] رستاقهای «استخر»، و «نائین» و چند دیه دیگر تسوجی از تسوجهای رستاق «یزد» و «نیاستانه» دیهی از دیه‌های تسوج نائین است. موبد [۶۵] ری می‌گوید: [استان

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۸

به معنی جاگزین شدن است چنان که گویند: «و هما استان گرفت» یعنی به جایی منزل گرفت.]

رستاق (- روستا): بنا به گفته حمزه پسر حسن مخفف «روژه فستا [۶۶]» است، فستا به معنی حالت است، روی هم معنی مرتب و منظم را می‌دهد. من (یاقوت) گویم: آنچه ما به روزگار خود در کشور فارسها دیده و دانسته‌ایم آن است که ایشان از رستاق جایی را می‌خواهند که دیه و کشتزار بسیار دارد و آن را درباره شهرهایی مانند بغداد و بصره به کار نمی‌برند، پس رستاق نزد ایرانیان به جای سواد در اصطلاح مردم بغداد است. و از خوره و استان کوچکتر می‌باشد.

تسوج (تسوج): بر وزن سبوح و قدوس، از خوره و رستاق کوچکتر و کمتر و گوئی بخشی از خوره بوده است، چنان که تسوج یکی از بیست و چهار جزء دینار بود. زیرا گاهی خوره چندین تسوج را در بر می‌گیرد. و آن واژه‌ای فارسی از ریشه «تسو» است، که هنگام معرب شدن «تای» آن به «طین» تبدیل و در پایان جیم افزوده شده است و با جمع بستن آن به «طساسیج» نیز بر تعریب آن افزوده‌اند. بیشترین جایی که این واژه را به کار می‌برند سواد عراق است. مردم سواد عراق را به شصت تسوج بخش کرده و هر یک را به نامی اضافه نموده‌اند که در جای خود پس از انداختن واژه تسوج یاد شده است.

جند: در نامهای «جند قنسرین»، «جند فلسطین»، «جند حمص»، «جند دمشق»، «جند اردن» پنج جند [۶۷] است که همگی در شام هستند. من نشیده‌ام که این واژه، در غیر سرزمین شام به کار رود. فرزدق چنین سروده است:

فقلت ما هو إلاً الشام ترکیه کائما الموت فی اجناده البغر [۶۸]

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری [۶۹] گوید: [درباره اجناد اختلاف کرده‌اند.] برخی گفته‌اند: [مسلمانان هر یک از جندهای شام را «جند» خواندند زیرا که چند خوره را در بر می‌گرفت و تجند به معنی تجمع است و جندت جندا به معنی «من گروهی را گرد آوردم» است و گویند مسلمانان در هر بخش سپاه‌یانی داشتند که ماهیانه خود را از آنجا می‌گرفتند. و ایشان را جند فلان می‌خواندند و کم کم این نام [۴۲] بر آن بخش بماند]

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۳۹

آباد:

که بسیار در پسوند نام شهرها و دیه‌ها و روستاها، در این کتاب می‌آید، مانند اسدآباد و رستم‌آباد و حفص‌آباد، که اسد نام کسی و آباد در فارسی به معنی ساخته شده است، پس معنی آن ساخته اسد است، و مانند آن بسیار است.

سکه:

به معنی راه کوبیده است که کاروانها از شهری به شهر دیگر آن را می‌پیمایند. هر گاه در کتاب بخوانیم که از فلان شهر به

فلان، چند سکه است، راه را خواهند، چنان که گویند از بغداد به موصل پنج سکه است، یعنی رونده از بغداد به موصل می‌تواند یکی از پنج راه را بیاید. و نیز گفته شده است که [«سکک البرید» به معنی ایستگاه‌های روزانه برید است.] ولی نخستین معنی درست تر باشد.

مصر:

چنان که گویند: مَصْرَت مدینه کذا فی زمن کذا- [فلان شهر در زمان فلانی شهر شده است.] و گویند: [فلان جایگاه یک مصر است یعنی شهر است.] مصر در لغت به معنی مرز میان دو چیز نیز هست. مردم هجر در قرارنامه‌ها می‌نویسند: [فلانی فلان خانه را با مصور (مصرها- مرزها) ی آن خریداری کرد.] عدی پسر زید چنین می‌سراید: و جاعل الشمس مصرا لا خفاء به بین النهار و بین اللیل قد فصلا [۷۰]

درازا- طول: [۷۱]

می‌گوئیم: عرض و پهناى جغرافیائی فلان شهر، فلان درجه و طول و درازای جغرافیائی آن فلان درجه است. این از اصطلاح منجمان است و خود در تفسیر آن گویند: [مقصود ما از درازا یعنی طول شهر، فاصله آن است از دورترین نقطه آباد، خواه آن را بر روی خط معدل النهار گیریم یا بر خط استوا که هر دو همانند و موازیند و گاه به جای یکدیگر به کار می‌روند، زیرا که اصطلاح‌های این دانش از یونانیان گرفته شده و ایشان نزدیکترین پایانه آبادی را نسبت به خود که پایانه باختری است نشانه نهادند، بنا بر این درازای هر شهر دوری آن است از این پایانه باختری.] ولی در جای این پایانه در میان ایشان اختلاف هست، برخی از آنان آغاز درازا را کرانه اقیانوس باختری که دریای محیط است می‌دانند و برخی دیگر آغاز درازا را جزیره‌هایی می‌شمرند که نزدیک دویست فرسنگ درون آن دریا [۴۳] است و «جزایر سعادات» و «خالدات» نامیده شده است، که در برابر کشور مغرب جا دارد. و از این رو ما در کتابها به دو گونه درازا برخورد می‌کنیم که ده درجه با هم اختلاف دارند، و تشخیص آنها نیاز به دقت بیشتر دارد. من همه اینها را از بوریحان آوردم.

پهنا- عرض:

پهناى هر شهر معنائی در برابر درازای آن دارد، که یاد کردیم. در اصطلاح منجمان پهناى هر شهر دوری آن است از کتب طبى انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۴۰
خط استوا به سوی شمال، زیرا که آبادی در این سو است. اندازه پهناى هر شهر (درجه فاصله آن شهر از خط استوا و معدل النهار) بر روی دایره‌ای بزرگ معین می‌شود که عمود بر خط استوا و معدل النهار است و از بالای سر آن شهر می‌گذرد. همیشه درجه این فاصله با درجه بلندی قطب شمال از افق برابر است. هر چند اندازه پائین بودن قطب جنوب از افق نیز همین اندازه است، لیکن چون پیدا نیست بدان توجهی نمی‌شود. این است گفته صاحب «تفهیم» [۷۲].

درجه، دقیقه:

از اصطلاح‌های منجمان است و من در این کتاب اندازه درازا و پهناى شهرها را با آن می‌شناسانم. گویند [درجه، آن فاصله از فلک است که چون خورشید آن را در راه شبانه روزی خود می‌گذرانند، بر روی زمین بیست و پنج فرسنگ طی کرده است.

درجه را به شصت دقیقه تقسیم کرده‌اند و دقیقه را به شصت ثانیه و ثانیه را به شصت ثالثه و همچنان ...]

صلح - آشتی:

صلح در لغت بر ضد فساد و در اصطلاح ما در اینجا بر ضد تخلف و گردن‌کشی است. هنگامی که مسلمانان دژ یا شهری را در میان می‌گرفتند و مردم آنجا می‌ترسیدند از راه تسلیم بیرون آمده، مال یا خراج یا وظیفه‌ای به سود پیروزمندان بر عهده می‌گرفتند و همه ساله آن را سرانه یا به اندازه زمین پیشکش می‌کردند، یا مالی را فوراً می‌پرداخته‌اند. پس این شهر با زور گرفته نشده است که «مفتوح عنوه» خوانده شود.

سلم:

برگرفته از آیت «ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَأَفْهٍ» یعنی همگی از در تسلیم درآیید (بقره: ۲: ۲۰۸) گویند [گردن‌نهادن به قوانین اسلام باشد، سلم آشتی و سلم تسلیم شدن و افسار خود را به دست مسلمانان سپردن است، پس گویی به آشتی نزدیک باشد]. ولی نزد من چنان است که سلم از سلامت باشد، که هر گاه دو طرف همگامی کنند، هر دو سو آسوده خواهند بود. [۴۴]

عنوه:

آنجا که می‌گوئیم فلان شهر به «عنوه» گشوده شد یعنی با زور جنگ گرفته شد و این ضد صلح است. گاهی نیز عنوه به معنی فرمانبرداری دوستانه است. فزّا [۷۳] این شعر را به گواه آورد:
فما اخذوها عنوة عن مودة و لكن ضرب المشرقى استقلالها [۷۴]
کتب طبى انتزاعى (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۴۱
گویند [در اینجا عنوه به معنی تسلیم شدن بی‌جنگ است]. من (یاقوت) گویم: این خود گونه‌ای تأویل است، پس ما می‌توانیم گونه‌ای دیگر تأویل کرده بگوئیم: معنی این شعر آن است که [آن را با زوری که در کنارش دوستی باشد نگرفتند، بلکه با جنگ گرفتند] چنان که گویند: [فلانی دوستانه به تو صدمه نزد، یعنی دشمنانه زد]. یا گویند: [این رفتار دل‌پاک نیست، اگر پاک باشد، یعنی چرکین است ...] به هر حال اجماع بر این است که «عنوه» به معنی «غلبه» و زور است، و «عانی» اسیر شده به زور می‌باشد، و فلان شهر به عنوه گشوده شد یعنی با زور و کشتار مردمش را مجبور به تسلیم یا گریز از شهر کردند، یا آن که چون دیدند نمی‌توانند بجنگند شهر را رها کرده بدون بستن قرارداد گریختند.

خراج:

خراج و خرج یک معنی دارد، این که بنده تو به تو خراج دهد یعنی در آمد خود را به تو دهد چنان که رعیت به والی خراج می‌دهد. حق تعالی می‌فرماید: [مگر از ایشان خرج می‌خواهی (مؤمنون: ۲۳: ۷۳)] یعنی آیا برای پیامبری مزد می‌خواهی؟ مزد خداوند به از آن است.

آن خراج نیز که عمر خطاب بر مردم سواد نهاد به معنی غله بود، زیرا سواد زمین «فیء» بود و حضرت (ص) فرموده بودند: [الخراج بالضمان - یعنی غله در برابر ضمانت و پناه است]. و آن در جایی است که کسی برده‌ای را بفروشد و خریدار مدتی از آن برده بهره‌کشی کند، سپس در آن برده عیبی یابد که فروشنده پنهان کرده باشد که [۴۵] در این صورت خریدار حق دارد

برده را پس دهد و همه بهایش را پس گیرد، و بهره‌ای که خریدار در آن مدت از برده گرفته حلال او است زیرا که بهره‌کشی در برابر ضمانت و پناه است. عمر پس از فتح دستور داد سرزمین سواد را اندازه‌گیری کردند و آن را به کشاورزانی که در آن جا کار می‌کردند سپرد تا بهره آن را سر هر سال بپردازند، و آن را «خراج» نامیدند سپس به هر سرزمین که با قرارداد صلح گرفته می‌شد و مردم آنجا چیزی را به گردن می‌گرفتند آن سرزمین را «خراجی» می‌خواندند زیرا که آن تعهد همانند بهره‌کشی کشاورزان روزگار عمر بود. در حدیث نیز آمده است هنگامی که بوطیبه پیامبر (ص) را حجامت کرد دستور داد مزد او دو صاع غله باشد پس به ارباب او سپرد که آن را از خراج وی بکاهند.

فیء، غنیمت:

ریشه فیء در لغت به معنی بازگشت است. «فیء» به معنی بازگشت سایه درخت یا جز آن پس از نیمه روز، نیز از همین است، چنان که «ظل» سایه پیش از آن است. حمید پسر ثور چنین سرود: [نه تحمل «ظل» چاشتگاه را داری و نه «فیء» سرد عصرانه را]. بو عبیده ۷۵ گوید: [هر آنچه آفتاب از آن دور شود فیء و ظل باشد و هر آنچه آفتاب بر آن نتابد «ظل» است]. خدا درباره جنگ بر ضد سرکشان گوید: [بجنگید تا به فرمانبرداری از خدا بازگرداند (حجرات: ۴۹: ۹)] فیء دارایی کافران را گویند که به مسلمانان می‌رسد. بومنصور ازهری (هراتی) در تفسیر آیت ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى کتب طبری انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۴۲

[آنچه خداوند از دارایی مردم کافر اهل قریه‌ها به رسول خود غنیمت داد (حشر: ۵۹: ۷)] گوید: [یعنی آنچه را خداوند از اموال مخالفان بدون جنگ به رسول (ص) خویش بازگرداند، چنان که خانه‌های خود را برای مسلمانان بگذارند و بروند، یا گزیت معین سرانه یا مالی جز گزیت بپردازند و خون خود را بخرند تا ریخته نشود، چنین دارایی در کتاب خدا «فیء» نامیده شده است و این که خداوند گوید: [آنچه را خداوند به رسولش بازگردانید آن بود که شما برای آن اسب نتاخته بودید (حشر: ۵۹: ۶)] درباره بنی نضیر نازل شد که پیمان شکستند و وطن خود را گذاشتند و رفتند و پیامبر (ص) دارایی و نخلستان ایشان را به دستور خداوند تقسیم کرد. تقسیم فیء نیز با تقسیم غنیمت فرق دارد، زیرا غنیمت با اسب و رکاب و تاخت و تاز به دست می‌آید. من (یاقوت) گویم: این نقل [۴۶] گفته ازهری بود که مذهب امام شافعی نیز همین است. ولی اگر فیء به معنی بازگشت باشد، پس فرقی میان بازگشت با زور و بی‌زور نیست، و نیز فرقی میان بازگشت به پیامبر (ص) یا به همه مسلمانان وجود ندارد. این آیت بیان حالت واقعه بنی نضیر است و هیچ دلالتی بر این ندارد که فیء باید با زور گرفته شده باشد یا با صلح، پس اگر با زور گرفته شده بود، آیت چنین می‌آمد که آنچه را خداوند به مسلمانان بازگردانید، پس در اینجا که با نبودن زور، اموال به رسول خدا بازگشته است، نشانه آن است که اگر زور به کار رفته بود اموال از آن همه مسلمانان می‌شد و اگر این حالت نیز نباشد بی‌نیاز از نفی بود بنا بر این همان سخن خداوند که می‌فرماید: «ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى کفایت می‌کند، در صورتیکه سخن بدون نفی مفهوم گردد.

قدمه ۷۶] در اینجا عکس نظر ازهری دارد. او می‌گوید: [فیء به دارایی گویند که مسلمانان آن را با زور و جنگ از دشمن گرفته باشند و وقف بر همگان شده باشد، زیرا درآمد سالیانه آنچه همگان گرفته‌اند از آن همگان خواهد بود،] من گویم: ولی این گفته قدمه که «فیء» تنها به دارایی گویند که با زور گرفته شود، نادرست است زیرا که خداوند می‌گوید: [ما أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ]. (حشر: ۵۹: ۷)] و مقصود از فیء هر چیزی است که از کفار به دست مسلمانان افتد و درآمد سالیانه‌اش از آن ایشان باشد، آنچنان که هم خراج و گزیت سرانه و داراییهای «بنی نضیر» و «وادی القری» و «فدک» را در برگیرد که با آشتی

گرفته شد و تاخت و تازی روی نداد و هم مانند زمینهای سواد دجله که را با زور گرفته شد و به دست صاحبان [۷۷] پیشین آن سپرده شد، تا درآمد سالیانه آنها را تحویل دهند.

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۴۳

در میان دانایان شک نیست که هم دارایی‌هایی چون دارایی بنی نضیر و دیگران که به صلح گرفته شد فیء نامیده می‌شود و هم زمین‌های سواد و جز آن که به زور گرفته شد ولی فرق این دو فیء در آن است که فیء‌هایی که با زور گرفته شد از آن مسلمانانی بود که در جنگ شرکت داشتند و میان آنان تقسیم می‌شد، چنان که پیامبر درباره «خیبر» و غنایم آنجا انجام داد، و آن فیء‌هایی که صاحبانش از در صلح درآمدند مانند «وادی القری» و «فدک» یا مردم آنجا را رها کرده و هنوز با مسلمانان روبه‌رو نشده گریختند مانند دارایی بنی [۴۷] نضیر حکم آنها با پیامبر (ص) و پیشوایان بود، که به هر کس می‌خواستند می‌دادند، چنان که پیامبر (ص) انجام داده بود.

غنیمت:

آن چیزی است که از دارایی مشرکان گرفته شود، مانند زمین‌های خیبر که پیامبر (ص) آنها را پس از برداشت خمس، میان یاران خود تقسیم نمود و هر قسمت از آن به گروهی ویژه داده شد. اینها با سرزمین‌های سواد فرق دارد که آن نیز به زور و جنگ گرفته شد ولی عمر چنان دید که آنها را ملک همگان سازد تا تقسیم نگردد، لذا فیء جاودانه مسلمانان شناخته شد که درآمد آن همه ساله به ایشان داده می‌شد. اموال صامت نیز غنیمت شمرده می‌شود [۷۸] که خمس آن را گرفته باقی مانده را بر کسانی که در جنگ شریک بودند تقسیم می‌کردند بطوری که سه سهم به اسواران و یک سهم به پیادگان داده می‌شد. این برداشت من (یاقوت) بود که از راه قیاس بدان رسیده و روایتی که بدان تکیه کنم ندیده بوم تا آن که به کتاب «اموال» از ابو عبید قاسم پسر سلام [۷۹] دست یافتم و نظر او را برابر آنچه من گفته بوم دیدم که می‌گوید:

دارایی‌ها که پیشوایان اسلام به دست دارند سه گونه است که در کتاب خدا یاد شده است: صدقه، فیء، خمس. که هر یک بر چند گونه است.

صدقه:

زکات و مالیاتی که مسلمانان می‌پردازند از: زر، سیم، شتر، گاو، گوسفند، حبوبات، و میوه، متعلق به هشت دسته‌ای است که خدا از آنها نام برده [۸۰] و حق ویژه آنان است.

عمر گوید: [این (اموال زکات) از آن آنان (هشت دسته یاد شده) است .

کتب طبی انتزاعی (فارسی) (معجم البلدان (ترجمه))، ج ۸، ص: ۴۴

فیء: نیز دارایی است که از اهل ذمه گرفته می‌شود مانند گزیت سرانه که خونبهای ایشان است و با پرداخت آن جان و مالشان در امان می‌ماند.

و از آن جمله است خراج سرزمینی که با زور گشوده شده و از طرف پیشوا به دست اهل ذمه سپرده شده باشد تا سالیانه تشک [۸۱] آن را بپردازند.

و نیز از آن جمله است مالیاتی که از سرزمین‌های مصالحه شده گرفته می‌شد که مردمش سرکشانه خراج تعیین شده پیشین را پرداخته بودند و دوباره قرارداد آشتی بسته‌اند.

و نیز از آن جمله است آنچه را عشریه گیران از دارایی بازرگانان اهل ذمه در راه‌ها می‌ستانند یا از کافران حربی به هنگام درآمدن برای بازرگانی به خاک کشور اسلام می‌گیرند، همه اینها از فیء به شمار آید و از آن همه مسلمانان است، از ثروتمند تا بی‌نوا، پس به مستمری جنگجویان و ماهیانه بازماندگان و هر آنچه پیشوا از راه نیک اندیشی برای اسلام هزینه کند پرداخت می‌شود.

خمس:

یک پنجم [۴۸] غنیمت‌های غارت شده از کافران حربی و همچنین معادن طبیعی و گنجینه‌های کشف شده است، و دانشمندان را در آن اختلاف نظر است، برخی گویند خمس از آن همان پنج گروه [۸۲] است که نامشان در قرآن آمده است و عمر گفت: [هذه لهؤلاء- این از آن ایشان است]. دیگری گوید: حکم خمس حکم فیء است که بسته به خواست پیشواست اگر بخواهد به همان کسان که خدا نام برده است می‌پردازد و اگر چنان دید که در راه همه مسلمانان هزینه شود در بیت المال می‌گذارد تا در راهی سودمندتر برای ایشان هزینه گردد، همچون مزداری و خرید جنگ‌افزار و اسب و بیستگانی دادرسان و جنگجویان و کارمندان.

قطیعه:

دو معنی دارد، نخست: آن که پیشوای شایسته فرمانروایی، زمینی را از همسایگانش جدا کند و به کسی ببخشد تا آن را آباد سازد و از آن سود برد، یا خانه سازد و بنشیند یا کسانی را بنشانند، یا کشتزار سازد و از محصول آن سود برد، و خراجی پردازد یا هیچ پردازد. چنین بوده است وضع قطیعه‌هایی که منصور [۸۳] و فرزندان او در بغداد به کسانی دادند، مانند قطیعه ربیع، قطیعه أم جعفر و قطیعه فلان ... که هر کدام بجای خود بیاید. دومین معنی قطیعه آن است که سلطان، دیه‌ها یا بخشهایی را به هر کس از فرماندهان خود که بخواهد به اقطاع بسپارد، که سالیانه چیزی مشخص را در برابر آن، خواه اندک و خواه بسیار پردازند. خواه درآمد آنجا بسیار و خواه اندک باشد، و سلطان در جزئیات کار آنجا مداخله نمی‌کند. [۸۴]

- (۱). متن: طسق که معرب تشکک به معنی مالیاتی است که برای هر جریب زمین کشاورزی گرفته می‌شده است و به معنی مزد نیز هست (مفاتیح العلوم خوارزمی. ترجمه خدیو جم ص ۶۲).
- (۲). آیت خمس چنین است: بدانید که یک پنجم هر آنچه از غنایم (دشمن) بدست آوردید از آن (۱) پیامبر و (۲) خویشاوندان او و (۳) یتیمان و (۴) بینوایان و (۵) در راه ماندگان است (انفال: ۸: ۴۱).
- (۳). منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی [۸۵]

[۱] (۱). هشام از موالی ایرانی کوفه- جندی‌شاپور، صاحب نظریات فلسفی معاصر امام ششم حضرت صادق م ۱۴۸ که نظریات وی را تأیید می‌نمود.

وی از پایه‌گذاران گنوسیسم اسلامی با رفض خلافت است. عبد الله نعمه در ۱۹۵۹ م در مصر کتابی در ۲۲۲ ص و احمد صفائی در تهران در ۲۸۲ ص کتابی دیگر در زندگینامه هشام ساختند که نخستین به تازی و دومی به فارسی در ۱۳۴۲ خ چاپ شده است. یاقوت تنها همین یک جا در این کتاب از هشام و آن نیز بی یادآوری پیوند او با امام، یاد کرده است.

[۲] (۲). بوهدیل علاف (۱۳۵-۲۳۵) از موالی ایرانی بصره- جندیشاپور صاحب نظریات فلسفی از پایه‌گذاران گنوسیسم اسلامی بی‌رفض خلافت بود و معتزلی است.

[۳] (۱). نسخه بدل است که وستفلد در جلد ۵ ص ۲ داده است.

[۴] (۲). متن: ست و ستون، تصحیح قیاسی از منزوی است.

[۵] (۱). هفتورنگ (بیرونی). تفهیم چ همائی ص ۱۷۹ س ۳) که در فارسی امروز آن را هفت برادران خوانند (پانویس ۱:

۲۲۱:۷. فارسی ص ۲۰۸:۷)

[۶] (۲). برای محترق- سوخته، اصطلاح جغرافیائی به معنی ویرانه و ناآباد، ن. ک. احسن التقاسیم ترجمه منزوی ص ۱۹۸ و

۲۱۵.

[۷] (۳). متن: کسوف القمر و الشمس یعنی خسوف ماه و کسوف خورشید.

[۸] (۱). میان دو گروه از متن عربی افتاده و عبارت ناقص است و مترجم آن را در فارسی افزوده است.

[۹] (۲). گویا: محمد پسر عبد الله مکحول بیروتی م ۳۲۱ (زرکلی از نجوم زاهره ۳: ۲۴۲) باشد که در این کتاب بیش از ده جا

از وی نقل آمده است.

[۱۰] (۳). اسطادیا: از استادیون یونانی stadion معادل ۶۰۰ پا (لغتنامه، از تحدید نهایات بیرونی ترجمه احمد آرام ص

۱۸۶).

[۱۱] (۱). ورنک (تفهیم. بیرونی ص ۱۶۶) نیز ن. ک، فارسی ص ۳۲: ۳.

[۱۲] (۲). ولی واقع عکس این است زیرا آب در سطح دریای سفید (مدیترانه) بخار می‌شود و همیشه آب از محیط اطلس از

این تنگه بدان وارد شود.

[۱۳] (۱). متن: کم بینکم و بینها؟ که نادرست است، و من «کم بینهما» خواندم و ترجمه کردم.

[۱۴] (۲). متن: کم بینکم و بین السماء السابعة؟ است که نادرست بود و من آن را به «کم بینها و بین السماء السابعة» تصحیح

کردم.

[۱۵] (۱). یاقوت در چ ع ۱ ص ۴۰۱ فارسی ص ۳۷۱ همین مجلد یک مطلب جغرافیایی را باز هم به نقل از بیرونی م ۴۴۰ از

بو الفضل هراتی آورده است، پس می‌تواند همان باشد که در لغتنامه دهخدا- الف ص ۷۳۵ به نقل از ترجمه یمینی؛ هم

روزگار مؤید الدوله دیلمی زنده به سال ۳۷۱ خوانده شده است. و نیز می‌تواند همان دباغ هجو کننده پوشنج باشد که در

همین مجلد چ ع ۱: ۷۵۹ دیده می‌شود.

[۱۶] (۲). حمزه اصفهانی (۲۸۰-۳۶۰) از مردم اصفهان نگارنده «تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء» که در پیشگفتارش

فهرستی از کتب فارسی می‌آورد که از آنها استفاده کرده است. (جرجی زیدان آداب اللغه ۲: ۳۱۵) و «اصبهان و اخبارها» و

جز آنها که چاپ شده است. او به بغداد آمد و کتاب «خصائص و موازنه» را در برتری زبان فارسی بر عربی برای عضد الدوله

بویه (۳۲۴-۳۷۲) بنگاشت که نسخه‌اش در خدیویه هست (ندیم ترجمه تجدد: ۲۳۰ و زرکلی اعلام از منابع بسیار) از مصادر

کار یاقوت است و در این کتاب بیش از شصت بار از او نقل می‌کند و بیشتر معربها را نشان می‌دهد که گویا از همان موازنه

نقل می‌کند (چ ع ۱: ۵۵۳: ۱ فارسی ص ۵۰۶)

وستنفلد کنیت ابو الفرج بدو داده که نادرست است. شاید با هم روزگارش ابو الفرج اصفهانی (علی بن الحسین ۲۸۴-۳۵۶) صاحب «آغانی» اشتباه شده باشد.

[۱۷] (۱). اقلیم از ریشه Klima یونانی به معنی منطقه است. جرامقه جمع جرمقی لقب تحقیرآمیز مردم سریانی شام است، شاید واژه اقلیم را سریانیان از یونان گرفته به عربی آورده باشند.

[۱۸] (۲). الزینه. از بو حاتم رازی احمد ورسنانی اسماعیلی م ۳۲۲. کتاب الزینه در دو جلد با پیشگفتار حسین الهمدانی در دو مجلد ۱۵۲+۲۳۲ ص در قاهره ۷-۱۹۵۸ چاپ شده است. (ندیم. ترجمه تجدد: ۳۵۴ و فهرست مجدوع: ۲۹۴) یاقوت تنها در اینجا از آن نقل کرده این نقل نیز با واسطه است.

[۱۹] (۳). متن - [فقسماوا ایرانشهر الی کشورات ست ... اوسطها هنیره ...] چون ما از طریق بیرونی و دیگران می‌دانیم که در جغرافیای زردشتی، جهان فیزیکی را به هفت کشخز- کشور تقسیم می‌کنند و ایرانشهر را در میان نهاده و شش کشور انیران را دورادور آن قرار می‌دهند، و یاقوت واژه انیران را به صورت «هنیره» معرب کرده است، من ناگزیر دو واژه «ایرانشهر» و «هنیره- انیران» را در متن کتاب معجم البلدان جایجا کردم. باری جهان متافیزیکی (ما بعد الطبیعه) در ایران باستان اقلیم هشتم نامیده می‌شد و سهروردی از آن به «الاقليم الثامن و هو هورقلیا» تعبیر می‌کند (حکمة الاشراق چ کربن ص ۲۵۴). اقلیم هشتم را مقدسی نیز در احسن التقاسیم چ ع. ص ۴۰۲: ۱۶-۱۸ و ص ۴۲۰: ۱۱ ص ۴۳۰: ۴ و ۴۴۳: ۵ و ۴۴۹: ۲۳ ترجمه فارسی ص ۶۰۳ و ۶۴۱ و ۶۵۹ و ۶۶۹ یاد کرده است. بیرونی در «ماللهند» ص ۲۹ ترجمه ص ۲۶ به نقل از مانی در «کنز الاحیاء» اقلیم هشتم را «دار السرور» می‌نامد که اجسام در آنجا ابعاد سه گانه را ندارند.

[۲۰] (۱). برای فرق میان «هفته عددی» که از ملتهای سامی به ما رسیده است و «هفته ستاره‌ای» هند و ایرانی که امروز در سراسر اروپا به کار می‌رود، و هنوز در برخی دهات ایران نیز باقی مانده است، و سبب اختلاف ردیف آن با سیارات منظومه شمسی ن. ک بو ریحان بیرونی ما للههند ص ۱۷۱، ترجمه سه‌ها ص ۱۶۶ تفهیم چاپ فارسی همایی ص ۲۷۴ و ۳۶۲ و مقالت منزوی: «جمعه و یکشنبه». مجله کاوه مونیخ سال ۱۳۵۵ خ شماره ۶۳ ص ۲-۶.

[۲۱] (۲). محمد فزاری و برادرش اسحاق پسران ابراهیم پسر حبیب فزاری منجمان منصور دوانیقی و هارون عباسی بودند ن. ک ندیم تجدد ص ۱۸۸ و ۳۳۲ ترجمه ۲۷۴ و ۴۹۱، ذریعه ۴: ۳۹۹: ۲۹ و مؤلف سند و هند ذ ۱۲: ۲۳۶ به نقل از قفطی ع ۲۷۰ ترجمه ۳۷۱ و پدرش ابراهیم در قفطی ع ۵۷ ترجمه ص ۱۰۳ شناسانده شده است. زیج ابراهیم پسر حبیب فزاری در کشف الظنون نیز آمده است.

[۲۲] (۱). جمله معترضه میان دو گروه، شاید از حاشیه به درون متن افتاده باشد.

[۲۳] (۱). عنوان در متن عربی نیست و افزوده مترجم است.

. مرزبندی هر یک از هفت اقلیم، با اندازه سایه یک آدم ایستاده، در دو نیم روز نوروز و مهرگان هر سال را یاقوت از مقدسی گرفته و از جای دیگر تکمیل کرده و یا هر دو از مرجع سومی گرفته‌اند، من هر یک از این دو کتاب را با نگاه به دیگری تا آنجا که توانم بود تصحیح نمودم. ن. ک.

احسن التقاسیم ترجمه منزوی ص ۸۶-۹۰ من در آنجا اندازه‌ها را با ارقام کسری نشان دادم تا آسانتر باشد.

[۲۴] (۲). دنقله (تفهیم ص ۱۹۸). چ ع: ۲: ۵۹۹: ۱ و چ ع ۲: ۶۱۱: ۱۱

[۲۵] (۳). جدی. آبام گاه. آبام بز (لغتنامه حرف ج. ص ۲۷۰) برج دهم دیماه.

- [۲۶] (۴). برج یازدهم، بهمن ماه.
- [۲۷] (۵). در گروه افزون بر متن است تا با مرز جنوبی اقلیم سوم راست آید.
- [۲۸] (۱). قوس. برج نهم، آذر ماه کنونی.
- [۲۹] (۲). حوت. برج دوازدهم، اسفند ماه.
- [۳۰] (۳). متن: ثلاثیایه الف الف ... است ولی با نگاه به مساحت شش اقلیم دیگر که از چهار میلیون آغاز و به یک میلیون پایان می‌یابد، نادرستی این عدد و همچنین عدد مساحت اقلیم هفتم آشکار است. شاید در اقلیم سوم «ثلاثه الاف الف» درست باشد و در اقلیم هفتم «مئات الف» زیادتی از رونویس کنندگان باشد.
- [۳۱] (۴). حمل. نخستین برج. فروردین ماه کنونی.
- [۳۲] (۵). برج هشتم. آبان ماه کنونی.
- [۳۳] (۱). و خان (تفهیم ص ۱۹۹) برجیان چ ع ۱: ۱۳: ۱۶.
- [۳۴] (۲). خورشید.
- [۳۵] (۳). برج پنجم. مردادماه کنونی.
- [۳۶] (۴). دویست و سی (احسن التقاسیم. ترجمه منزوی ص ۸۹).
- [۳۷] (۵). ژاست (تفهیم ص ۱۹۹).
- [۳۸] (۶). متن: اشروسنه که غلط است. - چ ع - ۱: ۲۴۵.
- [۳۹] (۷). جلیکا (تفهیم. ص ۲۰۰) چ ع ۱: ۳۷۶: ۷ و ع ۱ و جلق چ ع ۲۴: ۱۰۴.
- [۴۰] (۱). برج دوم به جای اردیبهشت
- [۴۱] (۲). برج هفتم به جای مهرماه.
- [۴۲] (۳). متن: سبعة اقدم. تصحیح از روی احسن التقاسیم مقدسی. ع: ۶۱ ترجمه: ۸۹.
- [۴۳] (۴). خرگاه‌های قای قون (تفهیم. ص ۲۰۰) ولی در فهرست وستنفلد دو جا شناخته شده است.
- [۴۴] (۵). تغرغر با دو راء بی نقطه (تفهیم ص ۲۰۰).
- [۴۵] (۶). پاراب (تفهیم ۲۰۰).
- [۴۶] (۷). دریای سیاه (لسترنج: ۱۴۵).
- [۴۷] (۸). درون گروه از احسن التقاسیم افزوده شد.
- [۴۸] (۹). برج سوم.
- [۴۹] (۱۰). برج ششم.
- [۵۰] (۱). باشخرت (تفهیم. ص ۲۰۰).
- [۵۱] (۲). بجناک (تفهیم).
- [۵۲] (۳). سوار (تفهیم ص ۲۰۰ از حدود العالم).
- [۵۳] (۴). اسبو (تفهیم ص ۲۰۰).
- [۵۴] (۵). ورنک چ ع ۱: ۲۰: ۱۶ ترجمه ص ۱۸.
- [۵۵] (۶). بوره (تفهیم. ص ۲۰۰).

[۵۶] (۷). متن: الف الف میل و مائتا الف میل و اربعه و عشرون الف میل و ثمانمائه و اربعه و عشرون میلا ... همچنانکه درباره اقلیم سوم گفتیم: باید کلمه مائتا الف افزایشی از رونویس کنندگان باشد.

[۵۷] (۸). پیوند دوازده برج با شهرهای هفت اقلیم را بیرونی در تفهیم با اندکی اختلاف در جدولی نهاده است (ن. ک. تفهیم. چ جلال همائی ص ۳۳۵).

گویا دولت کنونی ترکیه که خواهان نابودی کردان است به جای این کلمه «ترکان کوهی» بکار می‌برد.

[۵۸] (۹). متن: الأکراد الجلیون. گویا.

[۵۹] (۱). بومنصور محمد پسر احمد ازهری هراتی (۲۸۲-۳۷۰) نگارنده «تهذیب» و «غریب اللغه» در سال ۳۱۲ به دست قرمطیان اسیر و به عربهای بیابان فروخته شد و در اسارت ایشان لغت‌نامه‌ای برای عرب تدوین کرد. (خلکان ۳: ۴۵۸) بنا بر فهرست وستنفلد، یاقوت در این کتاب بیش از ۲۷۰ بار از ازهری نقل کرده است.

[۶۰] (۲). شتر را چنان می‌رانم که گوئی «برید» است.

[۶۱] (۳). محمد بن زیاد (۱۵۰-۲۳۱) برده‌ای از سند بود و لغت‌شناس عرب شد. او از موالی عباسیان بود و کتابهایی چند در دستور زبان عرب نگاشت.

او سخنان اصمعی و بوعبیده (دو تن ضد شعوبی) را رد می‌کرد، پس شاید غیر مستقیم از شعوبیان ایرانی دفاع می‌نمود. (خلکان ۳: ۴۳۳) یاقوت در این کتاب بیش از ۱۶۰ مورد از وی مطالب لغت‌شناسی نقل می‌کند.

[۶۲] (۱). نصر پسر شمیل پسر خرشه (۱۲۲-۲۰۴) زاده مرو و در گذشته در همانجا است او پس از شکست مرجیان در جنگ (۱۱۸-۱۲۸) همراه پدر سفری به بصره و عربستان رفت و بیش از ده کتابچه در لغت‌سازی برای تازیان نگاشت سپس به مرو بازگشت و به دربار مامون راه یافت و قاضی مرو شد و کتاب‌ها بر ضد شعوبیان نگاشت و به ادبیات عرب خدمتها کرد تا درگذشت. ن. ک. خلکان ۵: ۳۳-۳۸، ندیم ترجمه ص ۵۷ و ۹۰ و زرکلی او و ازهری هراتی یاد شده در بالا از منابع (لغت‌شناسی) یاقوت در این کتاب است. بنا بر فهرست وستنفلد نزدیک پنجاه بار از وی نقل کرده است.

[۶۳] (۲). «ذراع هاشمی» در صفحه پیشین (ص ۳۲) سنجیده شود.

[۶۴] (۱). به وسیله جرامقه سریانی - چ ع ۱- ۲۶: ۹ فارسی ص ۲۴: ۱.

[۶۵] (۲). گویا یاقوت در سده هفتم از کتابی نگاشته مؤید ری نقل می‌کند که واژه‌های فارسی را با آوردن مثال معنی می‌نموده است. لیکن این واژه در چاپهای گوناگون معجم به صورت «مؤید الری» دیده می‌شود.

[۶۶] (۱). حمزه اصفهانی (۲۸۰-۳۶۰) آن تاریخ نگار و زبان‌شناس که یادش در پانوش چ ع ۱: ۲۶: ۸ گذشت واژه «فستا» در «روژه فستا» را با «ف» سه نقطه به معنی «حال» می‌آورد. نطنزی م ۴۹۹ در دستور اللغة حرف «ف» را یکی از شش حرف ویژه زبان فارسی می‌شمرد. از توضیحی که ابن سینا در «مخارج الحروف» چ خانلری ص ۲۵/ ۵۱ و ترجمه ص ۸۵ درباره صدای این حرف آورده نشان می‌دهد که صدا و تلفظی همانند حرف «V» «لا-تین در میان «ف» و «و» داشته است. امروز نیز فرهنگستانهای خاورمیانه دو حرف «ف» را برابر پذیرفته‌اند. نیز ن. ک. ترجمه احسن التقاسیم، بخش اول، ۱۹۰.

[۶۷] (۲). چنان که در واژه اجناد الشام (چ ع ۱: ۱۳۶) خواهیم دید، گفتگوی بلاذری م ۲۷۹ و شعر فرزدق م ۱۱۰ درباره اجناد است نه «جند» و اجناد و «اجنادین» گویا ریشه فنیقی داشته باشد نه عربی، و در دوران قبل از اسلام شهر اجنادین همین نام را داشته است، نه این که عربها این نام را بدان داده باشند. این که مقدسی در «احسن التقاسیم چ ع: ۴۷ ترجمه ۶۷» می‌گوید: [من مصرها- مرکزها را چون شاهان و قصبه‌ها را چون حاجبان و مدینه‌ها را به جای جند (اسواران) و قریه‌ها را چون

پیاده نهادم [...] مقصودش نشان دادن درجه بندی آبادیها و تابعیت کوچک از بزرگ است نه نام گذاری برای آنها. مقدسی در (چ ع ۴۸: ۸ و ۴۱۵: ۵ و در ۴۱۶: ۷) و ترجمه ۶۹/ ۶۲۰/ ۶۲۱ و طبری در سال ۲۳۵ چ لیدن ج ۱۱ ص ۱۳۵۹ واژه «جند» را به معنی وصفی به کار می برد نه نام گذاری. مخصوصا مقدسی شام را به شش خوره تقسیم می کند و هیچ اشارتی به پنج «جند» یا قوت ندارد (احسن التقاسیم چ ع- ۱۵۴ ترجمه ص ۲۱۶) اینک باید تحقیق شود آیا کسی پیش از یاقوت واژه «جند» را بدین معنی به کار برده است، یا مانند «اقور» از مخترعات یاقوت است.

[۶۸] (۳). گفتم همین که بر شام چیره شد مرگ همچون بیماری بفر در اجنادش پخش شد. [این شعر در چ ع ۱ ص ۱۳۶ نیز آمده است.

[۶۹] (۴). احمد بن یحیا بلاذری (.. - ۲۷۹) مترجم «عهدنامه اردشیر» و کتابهای دیگر، از فارسی به عربی و نگارنده «فتوح البلدان» که بخشی از آن به دست آذرنوش در سال ۱۳۴۶ خ به فارسی گردانده شد و همه آن دوباره به دست دکتر توکل ترجمه و به سال ۱۳۶۷ خ در ۷۸۷ ص چاپ شد. گذشتگان نسبت او را به دانه «بلاذر» می دانستند ولی به گفته «ریاض العلماء» ج ۵ ص ۳۹۱ بلاذر شهری در بحرین است که اکثریت مردم آن در آن دوران فارس بودند. نام این شهر بعدها به «بلاد» تحریف شده است. کتابهای بلاذری از مدارک کار یاقوت است که در این معجم بنا بر فهرست بیش از صد جا از وی نقل کرده است.

[۷۰] (۱). خداوند مهر را مرزی در میان شب و روز نهاد. [

[۷۱] (۲). تفهیم بیرونی چ فارسی. جلال همائی ص ۱۷۲.

[۷۲] (۱). التفهیم لاوائل صناعة التنجیم. از بوریحان بیرونی محمد پسر احمد (۳۶۲- ۴۴۰) او نخست کتاب را به فارسی به سال ۴۲۰ نگاشت سپس یک سال بعد آن را به عربی گردانید (ذریعه ۴: ۳۶۱- ۳۶۲) نسخه فارسی آن در تهران به سال ۱۶- ۱۳۱۸ خ با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال همائی استاد دانشگاه چاپ شده است.

[۷۳] (۲). فراء یحیا پسر زیاد دیلمی تبار، زاده کوفه (۱۴۴- ۲۰۷) از پایه گذاران مکتب کوفه در دستور زبان عرب، چندین کتاب نیز در این ره بنگاشت که به وسیله خاورشناسان چاپ شده است، دست پدرش در جنگ برای یاری حسین بن علی در زمین فخ ضد عباسیان به سال ۱۶۹ (ن. ک طبری، ابن اثیر در حوادث آن سال) بریده شده بود، خودش به آموزگاری فرزندان مأمون گمارده شد و مانند هر ایرانی وابسته به دربار عرب، مسلمان و نیمه گنوسیست بود. کتابهایش از منابع یاقوت در معجم البلدان است، بنا بر فهرست وستنفلد پیرامن چهل بار از آنها نقل شده است.

[۷۴] (۳). آن را به عنوه دوستانه نگرفتند، بلکه شمشیر کار او را ساخت.

[۷۵] (۱). معمر پسر مثنی (۱۱۰- ۲۰۹) باجروانی بلخی از موالی تیم. دانشمند دارای دویست تألیف، شعوبی، خواهان تساوی با عرب و ضد عرب زدگی های اصمعی بود ولی چنان که در پانوش چ ع ۱: ۳۳۸: ۷ خواهیم دید؛ هارون رشید او را نیز بخرد تا ضد شعوبی شد و کتابهایی درباره «آیام عرب» در برابر «خداینامه» های ایرانی فراهم ساخت، با همه این بازگشتها از دید درباریان هارون، معمر نه دینی درست و نه نسبی والا داشت و به خارجی بودن متهم بود (خلکان ۴: ۳۲۳- ۳۳۱) وی از مصادر جغرافیائی یاقوت است و بنا بر فهرست وستنفلد، یاقوت در این کتاب پیرامن یکصد بار از وی نقل کرده است.

[۷۶] (۱). قدامه پسر جعفر پسر قدامه بوالفرج (م- ۳۳۷) دبیری مسیحی در بغداد بود و به دست مکتفی بالله مسلمان شد.

کتاب «خراج» او در لیدن ۱۸۹۲ م چاپ شده است (اعلام زرکلی) وستنفلد نام قدامه را در فهرست کتاب فراموش کرده است. [۷۷] (۲). متن: [اقرت بایدی اهلها] مقصود از اهل و صاحبانش خاندانهای فئودال تیسفونی است که مالک زمینهای پیرامن

دجله در زمان ساسانیان بودند و پس از شکست از عربها، مسلمان شدند و نامهای خود و گاهی پدران مرده خود را به عربی تبدیل کردند. برخی از این خاندانها مانند رفیلیان (چ ع ۴: ۸۳۹)، نوبختیان (چ ع ۱: ۶۸۶: ۲۲)، عمیان، فراتیان (چ ع ۱، ص ۷۱ ف ۶۶)، جندیان (چ ع ۱: ۲۵۲: ۱۵)، یقطینیان (چ ع ۱: ۶۸۱):

ف ۵۸۹)، دکینیان (چ ع ۱: ۹۸: ۱۶)، آل ابو النجم (چ ع: ۱: ۷: ۱) و طاهریان تا چند سده در بغداد، دیر و وزیر بودند. بیشتر این خاندانها به تحریک خلیفه و به دست آل بویه پراکنده شدند چنان که خود بویه‌نیا نیز با دعوت خلیفه از سلجوقیان نابود شدند.

کشاورزان این خاندانها نیز که در سده دوم و سوم به نام «ابنا» شناخته می‌شدند در سپاه عرب خدمت می‌کردند، اینان که مانند دیگر ایرانیان درون اسلام را به صورت گنوسیستی پذیرفته بودند، در دو قرن آغازین در برابر اسلام سنی حاکم مقاومت می‌کردند. تکیه فرمانروایان عرب در آن مدت بر گروه «زواقیل» آرامی تباران عرب شده عراق بود که از «امویان» دفاع می‌کردند. در دوران عباسی نیز «زواقیل» پشتیبان سنیان بودند و ابنای ایرانی از گنوسیستهای مسلمان حمایت می‌نمودند.

یاقوت در واژه «نهر رفیل» (چ ع- ۴: ۸۳۹) داستان مسلمان شدن نیای خاندان رفیل را که مه‌آذر پسر خشیش پسر ابرویز پسر خشین پسر خسروان نام داشت یاد می‌کند، که به مدینه‌اش بردند و به دست عمر خطاب مسلمانی پذیرفت و با نام «رفیل» بازگشت و مقام فئودالی خود را نگاه داشت. پس زمین‌های او بر خلاف «خیر» و «وادی القری» تقسیم نشد و فرزندان او تا آمدن سلجوقیان به بغداد در سال ۴۴۷ دارای مقامهای عالی دولتی و در عین حال همگی گنوسیست مسلمان و برخی‌شان حلاجی بودند. و همچنین بود حال دیگر خاندانهای یاد شده ایرانی که عباس اقبال آشتیانی درباره یکی از آنها کتاب «خاندان نوبختی» را پخش کرد.

[۷۸] (۱). متن: الاموال الصامته ... که در برابر اموال ناطقه است که به مردمی گفته می‌شد که پس از اسیری به دست عربها برده شده جزو دارایی منقول به شمار می‌آمدند، صفت ناطق برای تمیز آنها از حیوانات بی‌زبان مملوک بود.

[۷۹] (۲). قاسم بن سلام مولای خراسانی (۱۵۷-۲۲۳) پدرش برده سریانی در هرات می‌زیست و قاسم در هرات بزاد و از دیران خاندان طاهر شد و کتابهایی از جمله «غریب الحدیث» را برای عبد الله بن طاهر نگاشت. او ۱۸ سال قاضی شهر ترسوس در سوریه بود. (خلکان ۳: ۲۲۵-۲۲۷). کتاب الاموال او در مصر ۱۳۵۳ ق چاپ شده است. او از منابع یاقوت در دستور و زبان عرب است و بنا بر فهرست و ستفلد بیش از سی بار در این کتاب از وی نقل آمده است.

[۸۰] (۳). قرآن کریم در سوره توبه (آیه ۶۰) از این هشت دسته نام برده و می‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ» E\ مقصود از این صدقات در آیه زکات است زیرا در آخر فرموده فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ یعنی واجبی است که خدا معین نموده و این زکات را مطابق آیه در هشت طائفه و مورد می‌توان مصرف کرد: (۱) فقراء، (۲) مساکین، (۳) عاملین و کارکنان دولت اسلامی، (۴) مؤلفه قلوب، (۵) آزاد کردن بندگان، (۶) بدهکاران، (۷) در راه خدا (جهاد و تبلیغ)، (۸) در راه ماندگان. در متن و ستفلد: «فهذه هي الاصناف الثمانية» ضبط شده که اشتباه است و درست آن «فهذه هي للاصناف الثمانية» است.

[۸۱] (۱). متن: طسق که معرب تشک به معنی مالیاتی است که برای هر جریب زمین کشاورزی گرفته می‌شده است و به معنی مزد نیز هست (مفاتیح العلوم خوارزمی. ترجمه خدیوجم ص ۶۲).

[۸۲] (۲). آیت خمس چنین است: بدانید که یک پنجم هر آنچه از غنایم (دشمن) بدست آوردید از آن (۱) پیامبر و (۲) خویشاوندان او و (۳) یتیمان و (۴) بینویان و (۵) در راه ماندگان است (انفال: ۸: ۴۱).

[۸۳] (۳). منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی

[۸۴] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.

[۸۵] جمعی از نویسندگان، کتب طبی انتزاعی (فارسی)، ۸ جلد، چاپ: اول.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت

مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۰۳۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰

۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، ایا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدمان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری

مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

